AVAYEBUF.wordpress.COM

رفیق آیت‌الله

نقش سازمان امنیت شوروی در انقلاب اسلامی و به قدرت رسیدن سید علی خامنه‌ای

امیر عباس فخرآور

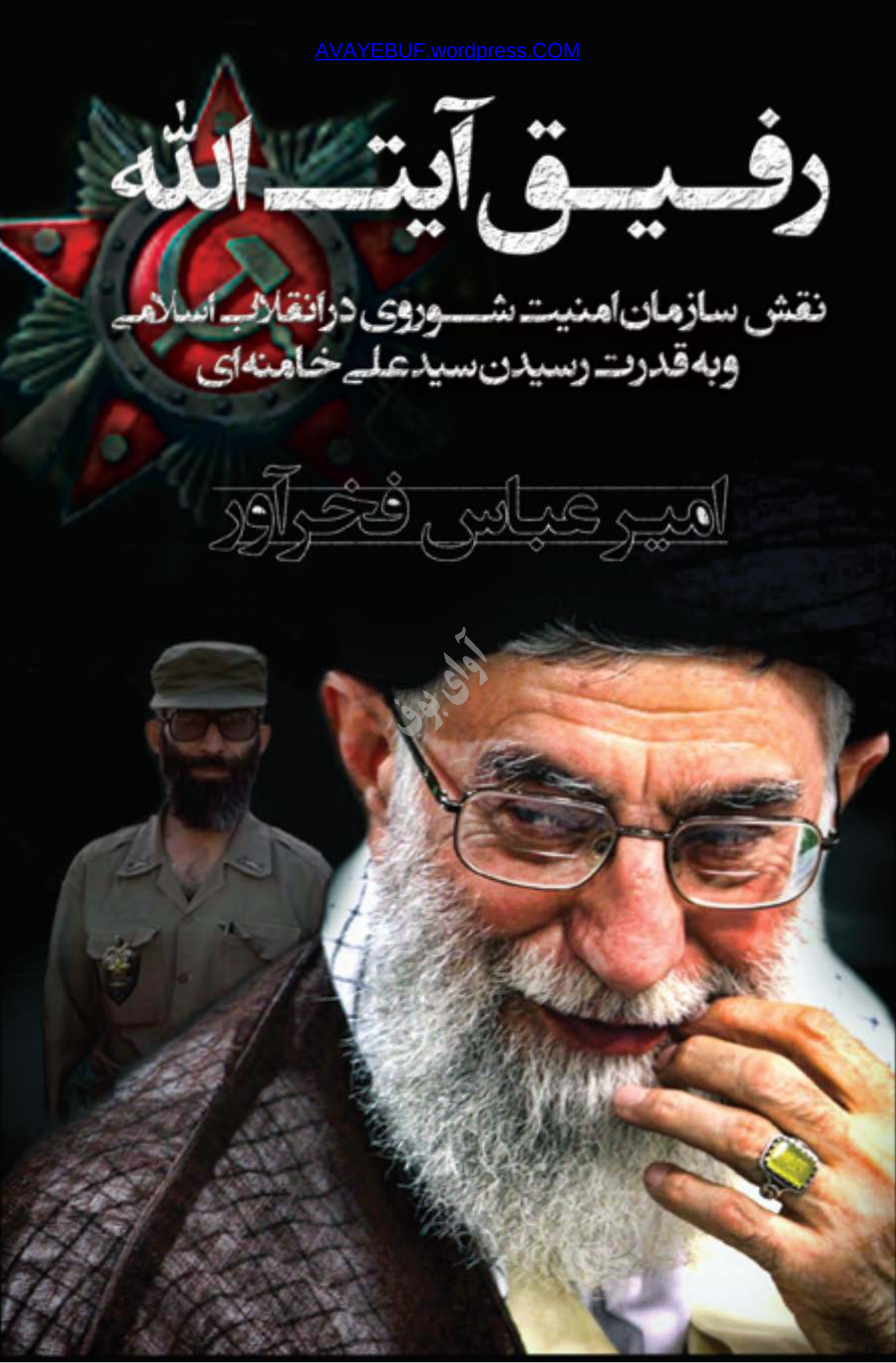

AVAYEBUF.wordpress.COM

رفیق آیت‌الله

نقش سازمان امنیت شوروی در انقلاب اسلامی و به قدرت رسیدن سید علی خامنه‌ای در ایران

آوای بوف

امیرعباس فخرآور

شرکت کتاب

AVAYEBUF.wordpress.COM

Fakhravar, Amir Abbas (Siavash) **فخرآور، امیرعباس (سیاوش)**

Comrade Ayatollah

Soviet KGB's Role in the Islamic Revolution & the Rise of Ali Khamenei to Power in Iran

I S B N: 978-1-59584- 521-4

موضوع: سیاست - تاریخ ایران (جمهوری اسلامی)

Subject: Political- History of Iran and Cold War (Islamic Republic of Iran)

Ketab Corp.
1419 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024 U.S.A.
Tel: (310) 477-7477
Fax: (310) 444-7176

www.Ketab.com
Ketab1@Ketab.com

رفیق آیت الله

نقش سازمان امنیت شوروی در انقلاب اسلامی و به قدرت رسیدن سید علی خامنه‌ای در ایران

امیرعباس (سیاوش) فخرآور

طرح روی جلد: امین کریمیان

چاپ شرکت کتاب: ژانویه ۲۰۱۶ میلادی - ۱۳۹۴ خورشیدی - ۲۵۷۴ ایرانی خورشیدی

ناشر: شرکت کتاب

شابک ۴-۵۲۱-۵۹۵۸۴-۱-۹۷۸

© Copyright Ketab Corp. 2016

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever except in the form of review, without permission of the author or the publisher.
Manufactured in the United States of America

تقدیم به تمام قهرمانان راه دشوار آزادی ایران،

به ویژه دوست و برادرم ارژنگ داوودی

و تقدیم به مادرم پروانه

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

فهرست مندرجات

پیشگفتار ۱۱

فصل نخست ۲۱

جنگ سرد نوین: بالماسکه تروریسم بین الملل ۲۱

جرج اورول آغازگر استفاده از جنگ سرد ۲۵

نفرت از بریتانیا و زمینه مساعد در خاورمیانه و شمال آفریقا برای نفوذ شوروی ۲۶

ایران، بزرگترین قربانی و بزرگترین دستاورد اتحاد جماهیر شوروی ... ۳۰

ابزارکا گ ب: احزاب سوسیالیستی، جبهه‌های آزادیبخش ملی و ۳۴

احزاب بعث، سنگرهایی مطمئن برای پیگیری سیاست‌های سازمان ... ۳۵

جبهه‌های ملی آزادیبخش، ابزار روس‌ها در آفریقا، خاورمیانه و ۳۹

نفوذ در دنیای اسلام، اسلحه جدید روس‌ها علیه آمریکا و اسرائیل..... ۴۴

تفاوت بازیگران جنگ سرد نوین با بازیگران دوران نخست این نبرد ۵۲

دکتر مصطفی چمران، سرنوشت شوم یک نابغه فیزیک یا چه گووارای ۵۴

صادق قطب‌زاده، جاسوس شوروی که به اتهام جاسوسی برای آمریکا اعدام شد ۶۱

فصل دوم ۷۱

خامنه‌ای مشهورترین فارغ التحصیل دانشگاه کا گ ب..... ۷۱

AVAYEBUF.wordpress.COM

تمام مردان کاگ ب در ایران: محافظه‌کاران، اصلاح طلبان و نئو محافظه‌کاران ۷۲
محافظه‌کاران، اصلاح طلبان و نئو محافظه‌کاران در ایران ۷۵
دسته نخست: محافظه‌کاران حکومتی به رهبری سید علی خامنه‌ای ۷۷
سید علی خامنه‌ای کیست؟ ۷۹
سفر به نجف برای تشکیل حزب الدعوه اسلامی عراق ۸۰
عشق و علاقه خامنه‌ای به انقلاب بولشویکی روسیه و ژوزف استالین ۸۰
سفر رمز آلود خامنه‌ای به شوروی ۸۳
تناقض‌های فاحش در تاریخ نگاری رسمی از زندگینامه خامنه‌ای ۸۶
نیمه‌کاره رها کردن تحصیل علوم دینی برای سفر به شوروی در ۱۳۴۳ ..... ۸۹
رمزگشایی از نامه خامنه‌ای به پدرش، ۱۸ تیرماه ۱۳۴۳ ..... ۹۲
نامه خامنه‌ای به پدرش به دست ساواک می‌افتد! تیرماه ۱۳۴۳ ..... ۹۵
سید محمد جواد فضل الله، همسفر خامنه‌ای در سفر به شوروی ۹۶
خامنه‌ای پس از بازگشت از شوروی ۹۸
خاطرات عجیب خامنه‌ای از زندان و آشنایی‌اش با سحر و جادوگری ۱۰۰
دسته دوم: اصلاح طلبان حکومتی به رهبری سید محمد موسوی خوییني‌ها ۱۰۶
موسوی خوئینی‌ها و تکثیر نوارهای خمینی در مراکز کاگ ب در قم..... ۱۰۸
گزارش‌های کاگ ب در نوفل لوشاتو به دست خمینی می‌رسید ۱۱۰
ارتباط موسوی خوئینی‌ها با گروه تروریستی فرقان ۱۱۲
نقش موسوی خوئینی‌ها وکاگ ب در تسخیر سفارت آمریکا در تهران ۱۱۷
اشاره رسانه‌های داخلی و بین‌المللی به موسوی خوییني‌هابه عنوان مأمورکاگ ب ۱۱۹
موسوی خوییني‌ها تحصیل در دانشگاه پاتریس لومومبا را تکذیب نکرد..... ۱۲۲
خامنه‌ای، موسوی خوئینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی در اتحاد مثلث..... ۱۲۶
شروع دشمنی موسوی خوئینی‌ها با سید علی خامنه ای ۱۲۸
دسته سوم: محافظه‌کاران جدید به رهبری محمود احمدی نژاد ۱۳۱
جنبش سبز، زمانی برای افتادن نقاب از چهره ماموران کاگ ب در ایران ... ۱۳۳

فصل سوم ۱۳۵
اتحاد جماهیر شوروی، کاگ ب و دانشگاه پاتریس لومومبا: صدور یک انقلاب ۱۳۵
دانشگاه پاتریس لومومبا، مرکز پرورش تروریستزیر نظر سازمان امنیت شوروی ۱۳۶

AVAYEBUF.wordpress.COM

بیش از نیم قرن تربیت رهبران وفادار به شوروی برای دنیا ۱۴۹
همه چیز از ویدیوی خبری شبکه تلویزیونی دولتی روسیه شروع شد ۱۵۵
سازمان امنیت شوروی در یک نگاه از تاسیس تا امروز ۱۵۹
ولادیمیر لنین نخستین رهبر اتحاد شوروی با شعار انقلاب جهانی ۱۶۲
ژوزف استالین و شعار سوسیالیسم در یک کشور در برابر شعار انقلاب جهانی لنین ۱۶۴
سومین رهبر شوروی: نیکیتا خورشچف و سیاست استالین‌زدایی ۱۶۸
چهارمین رهبر شوروی: لئونید برژنف و سیاست بومی کردن انقلاب‌های ... ۱۶۹
رهبران پنجم و ششم شوروی: تداوم راه و سیاست برژنف ۱۷۱
آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی: میخائیل گورباچفو پایان یک امپراتوری ۱۷۱
ولادیمیر پوتین و رویای ققنوس سرخ ۱۷۲

فصل چهارم ۱۷۵

تلاش شوروی در روشن کردن آتش انقلاب ایران ۱۷۵
نقش خامنه‌ای در حوادث تروریستی پیش از انقلاب ۱۷۵
ورود گروه‌های شبه نظامی تعلیم دیده شوروی به ایران از آغاز سال ۱۳۵۷ ... ۱۷۶
نقش گروه خامنه‌ای در آتش سوزی سینما رکس آبادان ۱۷۷
مأموریت کاگ ب، پس از سینما رکس آبادان در میدان ژاله تهران ۱۹۴
شبیه سازی انقلاب روسیه در ایران: یکشنبه خونین و جمعه سیاه ۱۹۷
دروغ بزرگ ۴۰۰۰ کشته در هفده شهریور از زبان فیلسوف فرانسوی ۲۰۱
آشوب‌های خیابانی و خرابکاری گسترده در انتقام از هفده شهریور ۲۰۴
پاک کردن رد پاهای عاملان کشتار هفده شهریور توسط خامنه‌ای وکشمیری ۲۰۵

فصل پنجم ۲۱۳

نقش سازمان امنیت شوروی در تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی..... ۲۱۳
مرحله نخست: تاسیس سپاه پاسداران و ترورهای مشکوک بهمن ۵۷ تا آبان ۵۸. ۲۱۴
تشکیل سپاه پاسداران از اوباش و ..محلی در شبیه سازی با ارتش سرخ ... ۲۱۷
نخستین ترورهای سیاسی در فردای تأسیس سپاه پاسداران: گروه فرقان و ترور قرنی و مطهری ۲۲۸
سرنوشت شوم رهبران گروه‌های شبه نظامی‌تشکیل دهنده سپاه پاسداران ... ۲۳۲
سپاه پاسداران در قامت یک ارتش خصوصی برای هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای۲۳۳

AVAYEBUF.wordpress.COM

درخواست انقلابیون از ماموران «کاگ ب»برای آموزش پرسنل سپاه پاسداران ۲۳۵
ترور آیت الله طالقانی سد راه اصل ولایت فقیه را از میان برداشت ۲۳۷
اسلحه‌های سپاه توسط سازمان شوروی از مسکو به تهران فرستاده می‌شد ... ۲۵۱
نهضت‌های آزادیبخش، شاخه برون مرزی سپاه پاسداران ۲۵۷
بسیج، ارتش بیست میلیونی شبه نظامیان، زیر سایه سپاه ۲۶۴
اعتیاد به دلارهای نفتی، پاشنه آشیل سپاه پاسداران..... ۲۶۵

فصل ششم ۲۶۹
نقش امنیت شوروی و سپاه در تسخیر سفارت آمریکا در تهران ۲۶۹
تردید شوروی نسبت به خمینی پس از تسخیر سفارت آمریکا از بین رفت ... ۲۷۰
تلاش کاگ ب برای دسترسی به اسنادسفارت آمریکا و اسرائیل ۲۷۱
ماجرای ربوده شدن پرونده تیمسار مقربی از اداره دوم ارتش و انتقال آن به سفارت شوروی ۲۷۷
توصیه کاگ ب به خمینی در نوفل لوشاتو: تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه کنید ... ۲۸۱
موسوی خوییني‌ها هدایت‌کننده عملیات حمله به سفارت آمریکا بود و حق وتو داشت ۲۸۲
حمله سپاه پاسداران به سفارت آمریکا به نام دانشجویان نوشته شد ۲۸۶
پاسدارانی که تحت عنوان دانشجونقش کلیدی دراشغال سفارت آمریکا داشتند ... ۲۹۱
ماجرای دو عباس از محله نازی‌آباد، یکی دانشجو و یکی پاسدار ۲۹۳
استعفای دولت موقت و تصاحب وزارتخانه‌ها توسط روحانیون شورای انقلاب ... ۲۹۷
گسترش نفرت مردم از روحانیون یک سال پس از وقوع انقلاب اسلامی ... ۳۰۱
مرحله سوم: پس از انتخاب نخستین رییس جمهور تا استیضاح وی، بهمن ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ ۳۰۵
انقلاب فرهنگی به نام بنی‌صدر، به کام مخالفانش..... ۳۰۸
خرداد ۱۳۶۰، شمارش معکوس برای پاکسازی بزرگ ۳۱۴

فصل هفتم ۳۱۷
ستاد ضدکودتای نوژه، کلید معمای ترورهای تابستان ۱۳۶۰ ..... ۳۱۷
عملیات حذف رفقای دیروز و رقبای امروز خامنه‌ای به سبک استالین ۳۱۸
هاشم صباغیان: کاگ ب اسرارکودتای نوژه را به مسوولان اطلاعاتی جمهوری اسلامی داد ۳۱۹
محسن رضایی: کاگ ب اخبار محرمانه را به خامنه‌ای می‌رساند..... ۳۲۱
ماجرای دو فرد گمنام و اسرار آمیز درکشف و خنثی سازی کودتای نوژه..... ۳۲۳

AVAYEBUF.wordpress.COM

خلبان گمنامی درکار نیست، کاگ ب اسرارکودتای نوژه را به خامنه‌ای رساند ۳۲۸
ستاد ضدکودتای نوژه، آخرین شانس خامنه‌ای برای تثبیت جایگاه سیاسی ... ۳۳۶
محمد علی نظران ۳۳۹
محمدرضا کلاهی ۳۴۳
مسعود کشمیری ۳۴۶
محمد محمدی نیک ری شهری ۳۴۶
جواد منصوری ۳۵۱
تقی محمدی ۳۵۵
عباس آقا زمانی ۳۶۱
محمد جواد قدیری مدرس ۳۶۳
محسن رضایی ۳۶۶
سید محمد خامنه‌ای ۳۶۹
سایر افراد مرتبط با ستاد ضدکودتای نوژه و پرونده انفجارهای تابستان شصت ... ۳۷۵

فصل هشتم ۳۸۵
ترورهای تابستان ۱۳۶۰، عملیات مشترک خامنه‌ای وسازمان امنیت شوروی ... ۳۸۵
ترورهای سیاسی پیش از خرداد ۱۳۶۰ و پس از آن در جمهوری اسلامی ... ۳۸۶
چکیده‌ای از بخش‌های اسرارآمیز پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ ..... ۳۸۸
استیضاح رییس جمهور بنی‌صدر و ترور چمران، ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ ..... ۳۸۹
ترور ساختگی سید علی خامنه‌ای در ششم تیرماه ۱۳۶۰ ..... ۳۹۵
انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، هفتم تیر ۱۳۶۰ ..... ۴۰۹
بهشتی تنها امید آمریکایی‌ها در بین روحانیون انقلابی بود و بایدکشته می‌شد ۴۱۶
ترور بسیاری از آن‌هایی که در جلسه هفتم تیرماه غایب بودند ۴۲۶
انفجار نخست وزیری، هشتم شهریور ۱۳۶۰ ..... ۴۳۱
پروژه شهید سازی کشمیری برای پاک کردن رد پاها ۴۳۹
مسعود کشمیری که بود، از چه کسی دستور می گرفت و سرنوشت وی چه شد؟ ۴۴۴
رجایی مخالف سر سخت اتحاد جماهیر شوروی بود و بایدکشته می‌شد ... ۴۵۱
چرا جمهوری اسلامی از پلیس بین‌الملل درخواست نمی‌کند تاکشمیری وکلاهی را دستگیرکنند؟ ۴۵۴
تلاش سید علی خامنه‌ای برای پاک کردن رد پاها و فریب افکار عمومی ... ۴۵۸

AVAYEBUF.wordpress.COM

چکیده‌ای از سرنوشت عاملان ترورهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی ۴۶۱

فصل نهم ۴۶۵

مأمور سازمان امنیت شوروی که ولی فقیه شد ۴۶۵

تشکیل دومین شورای موقت ریاست جمهوری پس از انفجار هشتم شهریور ۴۶۶

آغازمهندسی گسترده آرا در انتخابات توسط شورای نگهبان از مرداد ۱۳۶۰ ... ۴۶۷

حمایت حزب توده و چریک‌های فدایی خلق به دستور مسکو از خامنه‌ای ... ۴۶۹

چهار دوره پیگیری قضایی پرونده انفجارهای تابستان شصت..... ۴۷۶

راز مرگ آیت الله ربانی املشی،دومین قاضی پرونده انفجارهای تابستان شصت ... ۴۸۰

بیوتروریسم نوین، در اندیشه راهبردی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ... ۴۸۳

بسته شدن پرونده ترورهای تابستان ۱۳۶۰ توسط موسوی خوئینی‌ها در ۱۳۶۵ ۴۸۶

هواپیما ربایی در اروپا، بهانه‌ای برای آغاز مذاکرات با ایالات متحده ۴۹۹

ماجرای مک فارلین و همکاری خامنه‌ای با کاگ ب در شکست طرح ایران_ کنترا ۵۰۲

سید محمد خامنه‌ای یک شیپورچی پر سر و صدا برای برادرش سید علی خامنه‌ای ۵۰۴

دروغ بزرگ جمهوری اسلامی در مورد افشاگر ماجرای مک فارلین ۵۱۵

سید مهدی هاشمی‌طعمه‌ای برای فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا ۵۲۰

برقراری روابط گسترده و همه جانبه با اتحاد جماهیر شوروی پس از شکست ایران کنترا ۵۳۱

برکناری آیت الله منتظری و زمزمه تغییر قانون اساسی ۵۳۶

راز دست‌کش‌های سفید خمینی و شباهت مرگ وی با لنین ۵۴۰

اخطارهای ولادیمیر پوتین برای یادآوری دِین خامنه‌ای به شوروی ۵۴۷

فصل دهم ۵۵۱

شطرنج روسی و دومینوی آمریکایی در ایران..... ۵۵۱

قتل عام روز هالوین، روزی‌که سازمان سیا کور شد ۵۵۲

مرحله نخست: تجاوز ارتش سرخ به ایران از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ میلادی ۵۶۰

مرحله دوم: پاکسازی استالین و یارگیری در ایران، ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ ..... ۵۶۴

مرحله سوم: تأسیس حزب توده، تجزیه و جنبش شبه دموکراتیک برای تاسیس دوباره جمهوری شوروی در ایران، ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ میلادی ۵۶۶

مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، کودتای شاه علیه نخست وزیر یا کودتای نخست وزیر علیه شاه! ۵۷۲

AVAYEBUF.wordpress.COM

مرحله چهارم: جنگ روانی، نفوذ به دربار و ترور، ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ میلادی ... ۵۸۱
مرحله پنجم: جنگ روانی، خرابکاری و مبارزات چریکی، ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۹ میلادی ۵۹۳
یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ فرقی نبود ۶۰۵
ایران امروز، فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا ۶۱۱

منابع ۶۲۵
فهرست اعلام ۶۷۳

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

پیشگفتار

یکصد سالی هست که سرنوشت، بازی تلخی را با سرزمین کهن آریایی ما سر گرفته است. بادهای حوادثی غریب، ما مردم ایران را در تعلیقی تاریخی نگاه داشته‌اند. دردی مشترک که حالا به آن معتاد شده‌ایم و دست در گریبان ماندن با روزمرگی‌هایمان، حتی قدرت اینکه به نقطه آغاز این درد مشترک بیاندیشیم را از ما گرفته است. شاید اگر پدران‌مان ریشه این درد مشترک را می‌یافتند، امکان پرداختن به چاره آن نیز پدیدار می‌شد. آنچه در پیش رو دارید، چکیده دو دهه دویدن به دنبال پاسخ برای پرسش‌هایی است که نیمی از زندگی‌ام را با آن زیسته بودم. در نهایت چهار سال پیش وقتی نوشتن این کتاب را شروع کردم، انتظار خیلی چیزها را داشتم. انتظار داشتم این کتاب به زندگینامه یک دیکتاتور ستمگر و یا کشف یک شبکه کهنسال جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شود. ولی اینکه کتاب «رفیق آیت الله» تبدیل به شاید بزرگترین مجموعه تحقیقاتی برای رمزگشایی از تاریک‌ترین پرونده‌های سیاسی- جنایی تاریخ ایران شود، حتی در وحشی‌ترین تصوراتم نیز نمی‌گنجید. امروز با اعتماد به نفس می‌گویم که درد تاریخی مردم سرزمین‌مان را شناخته‌ام و در این تردید ندارم همه آنها که تا پایان این کتاب همسفرم باشند، دیدگاهی نوین به آنچه بر ملت ما در یکصد سال گذشته رفته است، خواهند داشت. مشکل اینجا بود که ریشه این درد مشترک را نه در درون سرزمین ما، که فرسنگ‌ها دورتر در قلب همسایه شمالی ایران، در کشور پهناور روسیه باید جستجو می‌کردیم. آنجا که در سال ۱۹۰۵ میلادی برابر با ۱۲۸۴ خورشیدی، جرقه‌های یک انقلاب در روسیه تزاری زده شد. دوازده سال پس از آن، شعله‌های انقلاب بولشویکی ابتدا دامان مردم این سرزمین پهناور را فراگرفت و سپس به جان ایران کهن و دیگر مناطق کره خاکی افتاد و تاریخ،

AVAYEBUF.wordpress.COM

فرهنگ و هویت آنها را خاکستر کرد.

کتاب «رفیق آیت‌الله» در ده فصل به بررسی اسناد مربوط به نقش کلیدی سازمان امنیت شوروی در طراحی و اجرای انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی و پس از آن کمک‌های آشکار و پنهان این سازمان مخوف برای رسیدن سید علی خامنه ای به مقام ولی مطلقه فقیه در ایران، می‌پردازد. در هر یک از فصل‌های ده گانه این کتاب با یکی از رازهای سر به مهر و معماهای ترسناک در تاریخ انقلاب اسلامی مواجه خواهید بود که علاوه بر رمز گشایی از آنها تلاش شده است تا امکان تحقیق مستقل و موضوعی برای پژوهشگران در آن زمینه خاص نیز فراهم گردد.

در فصل نخست به تاریخچه جنگ سرد پرداخته شده است که ریشه آن در رقابت‌های بین دو قدرت بزرگ پیروز در جنگ جهانی اول یعنی روس‌ها و بریتانیایی‌ها برای تصرف هر چه بیشتر قلمرو امپراطوری عثمانی بود. عثمانی‌ها بازنده بزرگ جنگ بودند و ارزشمندترین غنایم به جا مانده از ارتش شکست خورده آنها، سرزمین‌های تاریخی خاورمیانه و شمال آفریقا بود. وقوع انقلاب بولشویکی در روسیه که با پایان جنگ جهانی اول همزمان شده بود، این فرصت را در آغاز از روس‌ها گرفت که بتوانند بخشی از این قلمرو ارزشمند را تصاحب کنند و بدین ترتیب انگلستان و فرانسه دو قدرتی بودند که بیشترین سهم را از خاورمیانه بردند. روس‌ها پس از انقلاب ۱۹۱۷ میلادی با تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، دوباره نگاهشان به بیرون مرزهای این امپراطوری نوپا افتاد. نفوذ خزنده آنها در قلمروهای امپراطوری عثمانی، از بین‌النحرین تا فلسطین و از مراکش تا مصر شتاب گرفت. با شروع جنگ جهانی دوم، به بهانه اینکه ایران حامی آلمان نازی در جنگ بود، ارتش‌های شوروی و بریتانیا از شمال و جنوب به ایران وارد شدند و تمام کشور را اشغال کردند. هجوم محرمانه و گسترده جاسوس‌ها و کارشناسان سازمان امنیت شوروی به ایران در پوشش ارتش سرخ شوروی، این فرصت را برای روس‌ها فراهم کرد تا در تمام لایه‌های اجتماعی در گستره جغرافیایی سرزمین ایران نفوذ کنند. پس از پایان جنگ جهانی دوم ارتش بریتانیا بلافاصله از ایران خارج شد. ارتش سرخ شوروی هم با فشارهای بین‌المللی و به ویژه فشار ایالات متحده آمریکا مدتی بعد خاک ایران را ترک کرد اما ارتش محرمانه جاسوس‌های سازمان امنیت شوروی هیچگاه ایران را ترک نکردند و ثمره سه دهه عملیات آنها برای جذب نیروهای وفادار به شوروی و تربیت آنها برای تغییر رژیم در ایران، انقلاب اسلامی

AVAYEBUF.wordpress.COM

در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی بود. آنچه در این دوران تلخ بر ایران، خاورمیانه و شمال آفریقا گذشت، در این فصل تصویر شده است.

در فصل دوم کتاب با استناد به اسناد محرمانه‌ای که برای نخستین بار در این مجموعه منتشر می‌شود، اسامی برخی از شخصیت‌های قدرتمند سیاسی ایران که توسط سازمان امنیت شوروی برای روزهای انقلاب و پس از آن در مسکو تعلیم دیده بودند، به همراه زندگینامه‌ای مرتبط با فعالیت‌های‌شان در خدمت به روس‌ها، ارائه شده است. همچنین خواهیم دید که عملاً هر سه جریان تاثیرگذار در حلقه بسته قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران در سه دهه گذشته، در خدمت سازمان امنیت شوروی بوده‌اند. سید علی خامنه‌ای که رهبری جناح محافظه کار حکومتی را در اختیار دارد، سید محمد موسوی خوئینی‌ها که پدر معنوی اصلاح طلبان حکومتی در ایران است و همچنین مجموعه‌ای از مشاوران نزدیک محمود احمدی‌نژاد از جمله کامران دانشجو، محمود ملاباشی و ارسلان قربانی که جناح محافظه‌کاران جدید را در ایران شکل داده‌اند، همگی فارغ‌التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو می‌باشند که از سال ۱۹۶۰ میلادی تا به امروز، مرکز رسمی تربیت جاسوس برای روس‌ها بوده است.

فصل سوم کتاب به معرفی دانشگاه پاتریس لومومبا یا همان دانشگاه دوستی ملل در مسکو می‌پردازد و تاریخچه‌ای از اقدامات این دانشگاه برای تربیت رهبران وفادار به اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه، آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی را بررسی می‌کند. دانشگاهی که به اعتراف افسران ارشد کا گ ب، توسط سازمان امنیت شوروی راه اندازی شده بود و علاوه بر مدیریت، پرسنل و استادان این دانشگاه، تمام دانشجویان خارجی آن نیز به عنوان جاسوس در خدمت سازمان امنیت شوروی بوده‌اند. در پایان فصل نگاهی گذرا به تاریخ یکصد ساله روسیه پس از انقلاب ۱۹۱۷ انداخته شده است تا سیاست نفوذ به خارج از مرزهای شوروی در دوره هر یک از رهبران آن معرفی شود. همچنین به رویاهای ولادیمیر پوتین برای بازگرداندن امپراطوری سوسیالیستی شرق به قدرت اشاره شده است.

در فصل چهارم کتاب «رفیق آیت الله»، به فاز پایانی عملیات سازمان امنیت شوروی برای روشن کردن آتش انقلاب در ایران در تابستان سال ۱۳۵۷ خورشیدی، به ویژه حادثه آتش سوزی سینما رکس آبادان و کشتار هفده شهریور که نخستین رد پاهای سید علی خامنه‌ای در تاریخ انقلاب اسلامی در آنها دیده می‌شود، پرداخته شده است.

AVAYEBUF.wordpress.COM

این دو حادثه بخشی از عملیات خرابکاری گسترده در شهرهای بزرگ ایران برای تضعیف حکومت شاهنشـــاهی بود که شبه نظامیان وفادار به روس‌ها در کمپ‌های سازمان امنیت شوروی، سال‌ها برای آن دوره دیده و تربیت شده بودند. اسناد و اعترافات افسران سازمان امنیت شوروی که از یک دهه برنامه‌ریزی برای انجام چنین خرابکاری‌هایی پرده برمی‌دارد و همچنین اسنادی از تاریخ انقلاب اسلامی که گویای اقدامات یک تیم عملیاتی وفادار به ســـید علی خامنه‌ای به سرپرستی مسعود کشمیری برای پاک کردن رد پای عاملان این جنایات می‌باشد، در این فصل دیده می‌شود.

فصل پنجم به تاریخچه تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از زاویه‌ای که تا کنون به آن پرداخته نشده است، اختصاص دارد. نحوه تشکیل هسته اولیه سپاه پاسداران که در آغاز نقش بازوی نظامی حزب جمهوری اسلامی را ایفا می‌کرد تا در ماه‌های نخست پس از انقلاب اسلامی، امکان رقابت با سازمان‌های بزرگ و پر تعدادی همچون سازمان مجاهدین خلق و ســـازمان چریک‌های فدایی خلق را برای این حزب فراهم کند. سپاه پاسداران که با الگو گیری از نحوه تشـــکیل ارتش سرخ شوروی، از اراذل و اوباش در محله‌های حاشیه شهرها و همچنین برخی جوانان معتقد مذهبی و نا آگاه نیرو می‌گرفت، خیلی زود توجه ســـازمان امنیت شـــوروی را جلب کرد تا آنجا که محموله‌های اســـلحه و مهمات سبک و سنگین از مسیر مسکو بدون هماهنگی با دولت بازرگان و یا دولت بنی‌صدر برای تجهیز سپاه پاسداران به ایران فرستاده شد. سپاه پاسداران که تبدیل به ارتش خصوصی خامنه‌ای شده بود، جایگاهی برای بسیاری از جوانان انقلابی که پیش از انقلاب در کمپ‌های سازمان امنیت شوروی دوره دیده بودند، فراهم کرد.

فصل ششم، نقش کلیدی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ماجرای حمله به سفارت ایالات متحده آمریکا در آبان ماه ۱۳۵۸ خورشـــیدی، می‌باشـــد. بر پایه اسناد معتبری که بیش از ســـه دهه پس از تسخیر ســـفارت آمریکا در تهران در دسترس قرار گرفته، نشان داده شده است که بسیاری از آنها که دانشجویان پیرو خط امام خوانده می‌شدند، از اساس دانشـــجو نبودند و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران بودند که با هدایت یکی از فارغ التحصیلان دانشـــگاه پاتریس لومومبا، یعنی سید محمد موسوی خوئینی‌ها این عملیات را به انجام رســـاندند. ســـازمان امنیت شوروی برنده بی‌چون و چرای ماجرای حمله به سفارت آمریکا و ۴۴۴ روز گروگانگیری دیپلمات‌های آمریکایی در تهران بود. به

AVAYEBUF.wordpress.COM

این ترتیب کا گ ب بدون اینکه دستی آشکار از ماموران روس در این ماجرا دیده شود، به اسناد محرمانه سفارت ایالات متحده دست یافت، رویای شکست ناپذیری آمریکا را در هم شکست و ابرقدرت غرب را تحقیر کرد. مهمتر اینکه دست ایالات متحده از ایران کوتاه شد و پس از آن اتحاد جماهیر شوروی بدون وجود هیچ رقیب چشمگیر سیاسی توانست انقلاب ایران را آنگونه که می‌خواست، تثبیت کند.

فصل هفتم کتاب پرده از یکی دیگر از رازهای بزرگ سید علی خامنه‌ای بر می‌دارد. سازمان امنیت شوروی اطلاعاتی به دست آورده بود که برخی از افسران نیروی هوایی ارتش ایران در پی انجام کودتایی برای سرنگونی رژیم نو پای جمهوری اسلامی و خارج کردن قدرت از دست روحانیون انقلابی حاکم هستند. این اطلاعات در ساعت سه نیمه شب هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، در اختیار سید علی خامنه‌ای قرار گرفت و وی بدون تلف کردن وقت در همان نیمه شب با دو تن از نزدیکترین و مورد اعتمادترین یارانش یعنی مسعود کشمیری مسئول بخش نیروی هوایی در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش و محسن رضایی مسئول اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تماس گرفت و از آنها خواست تا به خانه وی بروند. در همان نیمه شب ستادی با عنوان ستاد ضد کودتای نوژه تشکیل دادند که مدیریت اجرایی آن به مسعود کشمیری سپرده شد و هدایت آن را خامنه‌ای به عهده داشت. ستاد ضد کودتای نوژه در مدت ده ماه فعالیت دست به یک پاکسازی و تسویه حساب بزرگ در درون ادارات دولتی و ارتش ایران زد تا به این ترتیب تمام نیروهایی که گمان می‌شد به انقلاب اسلامی و آرمان‌های روحانیون انقلابی حاکم وفادار نیستند، اخراج شوند. پس از آن در آغاز سال ۱۳۶۰ خورشیدی، اعضای این ستاد که تیم ویژه عملیاتی سید علی خامنه‌ای بودند به ارگان‌های حساس حکومتی وارد شدند تا زمینه را برای فاز نهایی تثبیت انقلاب آماده کنند.

فصل هشتم کتاب به بازخوانی پرونده عملیات‌های تروریستی تابستان سال ۱۳۶۰ خورشیدی و نقش مستقیم سید علی خامنه‌ای و یاران وفادارش در ستاد ضد کودتای نوژه در انجام این ترورها می‌پردازد. ترورهای تابستان سال شصت همزمان با طرح استیضاح بنی‌صدر در مجلس شورای ملی، با ترور دکتر مصطفی چمران که از طرفداران بنی‌صدر بود، آغاز شد. توطئه طرح عدم کفایت سیاسی نخستین رییس جمهور منتخب مردم ایران در مجلس به ریاست هاشمی رفسنجانی و با همکاری مستقیم دو تن از فارغ التحصیلان

AVAYEBUF.wordpress.COM

دانشگاه پاتریس لومومبا یعنی سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوئینی‌ها به اجرا درآمد. یک هفته پس از آن در ششم تیر ماه یک ترور ساختگی و نمایشی در مسجد ابوذر صورت گرفت که گفته شد خامنه‌ای از آن جان سالم به در برد. این ترور سبب شد تا در تمام انفجارهای هولناکی که از فردای آن‌روز سرشناس‌ترین مقامات حکومت جمهوری اسلامی را هدف قرار می‌داد، انگشت اتهام هیچگاه به سمت خامنه‌ای اشاره نشود. رقبای سید علی خامنه‌ای یکی پس از دیگری از صحنه خارج می‌شدند و مسیر برای به قدرت رسیدن وی هموارتر می‌شد. هفتم تیرماه آیت الله بهشتی به همراه بیش از هفتاد عضو ارشد حزب جمهوری اسلامی ترور شدند و هشتم شهریور ماه محمدعلی رجایی رییس جمهور و محمدجواد باهنر نخست وزیر وقت، در انفجاری مشابه کشته شدند. حسن آیت، آیت‌الله قدوسی و بسیاری دیگر از آنها که به نوعی سد راه خامنه‌ای برای کسب قدرت بودند، حذف شدند. این تسویه حساب خونین یادآور پاکسازی بزرگ در نخستین سال‌های پس از انقلاب روسیه بود که مسیر را برای تثبیت قدرت در دستان استالین هموار کرد. سرنوشت شوم تمام آنهایی که تلاش کرده بودند پرونده این ترورها را از طریق دستگاه قضایی دنبال کنند نیز بخشی از این فصل می‌باشد. علاوه بر اینها نشان داده شده است که سید علی خامنه‌ای که بلافاصله پس از ترورهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، به قدرت رسید و تا امروز بر اَریکه آن نشسته است، هیچگاه علاقه‌ای به پیگیری این پرونده‌ها نشان نداده است. پرونده ترورهای خونین تابستان شصت که بیش از سه دهه گذشته را در قفسه‌های اتاق بایگانی قوه قضاییه جمهوری اسلامی خاک می‌خورند، برای نخستین بار در این کتاب مورد تحقیق همه جانبه قرار گرفته‌اند که به وضوح دست داشتن خامنه‌ای با همکاری سازمان امنیت شوروی را در این ترورهای خونین اثبات می‌کند.

فصل نهم به حوادث پس از تابستان شصت تا زمان مرگ خمینی و انتخاب خامنه‌ای به عنوان ولی مطلقه فقیه اختصاص دارد. تاسیس وزارت اطلاعات، انحلال حزب توده با چراغ سبز از سوی رهبران کاخ کرملین، آغاز درگیری‌های درونی در تیم یاران خامنه‌ای و به‌ویژه اختلافات وی با نخست وزیر وقت میرحسین موسوی، ماجرای ایران کنترا و عصبانیت خامنه‌ای که با وجود دارا بودن بالاترین سمت اجرایی در کشور از آن بی‌خبر مانده بود و انتقام تلخ وی با همکاری سازمان امنیت شوروی از مذاکره کنندگان با فرستادگان رییس جمهور وقت آمریکا، توطئه برای برکناری آیت الله منتظری، مرگ مشکوک خمینی در

AVAYEBUF.wordpress.COM

آخرین هفته‌های ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای و طراحی برای دستکاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مباحثی هستند که در این بخش مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

فصل پایانی کتاب هم نگاهی گذرا و تطبیقی به اقدامات هر دو ابرقدرت شرق و غرب در آستانه انقلاب اسلامی و پس از انقلاب می‌اندازد. اتحاد جماهیر شوروی که از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، با ورود ارتش سرخ به ایران نفوذ در تمام بافتهای اجتماعی ایران را شدت بخشیده بود. از یک سو با حمایت آشکار از تشکیل احزاب مارکسیستی همچون حزب توده ایران و همچنین حمایت نامحسوس از تاسیس جبهه ملی و نهضت آزادی و از سوی دیگر با نفوذ در حوزه‌های علمیه، به یارگیری برای سازمان امنیت شوروی از بین طلبه‌های جوان علوم اسلامی مشغول بود. علاوه بر اینها سازمان امنیت شوروی با برنامه‌ای دراز مدت به دربار محمد رضا شاه پهلوی نیز راه یافته بود و و از این طریق می‌توانست طرح‌هایش را جهت تضعیف سلطنت به اجرا در آورد. مهم‌تر از همه اینکه کمپین دیس اینفورمیشن یا همان کمپین دروغ و شایعه سازی که افسران کا گ ب متخصصان بی‌رقیب آن بودند، توانسته بود تاثیرگذاری عمیقی در روند تحولات کشور داشته باشد. در سوی دیگر اقیانوس آتلانتیک، ابرقدرت غرب یعنی ایالات متحده آمریکا با مشکلات درونی فراوانی مواجه بود. جیمی کارتر با تفکرات ایده‌آل گرایانه‌اش، به تازگی بر مسند ریاست جمهوری آمریکا تکیه زده بود و اقدامات وی در تمام جوانب سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی چیزی از یک انقلاب کم نداشت. جنگ فرسایشی در ویتنام و رسوایی واترگیت که به استعفای رییس جمهور نیکسون منتهی شده بود، اعتماد به نفس دولت ایالات متحده را تا پایین‌ترین سطح ممکن رسانده بود و حالا عزل و نصب‌های کارتر تمام آنچه را که پس از جنگ جهانی دوم از ایالات متحده در جهان تصویر شده بود، به چالش می‌کشید. اقدامات کارتر سبب شده بود تا سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا در محاسبات‌شان از تحولات ایران دچار اشتباهات فاحش شده و عملاً قدرت پیش بینی اتفاقات را از دست بدهند. در این میان سازمان امنیت شوروی موفق شده بود تا با یک کمپین گسترده دروغ، چنین وانمود کند که سقوط شاه و روی کار آمدن خمینی و روحانیون انقلابی در ایران نتیجه حمایت‌های رییس جمهور آمریکا و دیگر کشورهای غربی از خمینی بوده است. به این ترتیب دستان اتحاد جماهیر شوروی که صحنه گردان اصلی انقلاب ایران و حوادث پس از آن بود، برای دهه‌ها مخفی مانده بود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

در انتخاب منابع برای این کتاب تلاش شده است تا منابعی مورد استفاده قرار گیرد که به دور از حب و بغض‌های شخصی و گروهی، امکان بیرون کشیدن واقعیات تاریخی از زیر آوار جنگ روانی طرف‌های درگیر وجود داشته باشد. این فضای مسموم که ویژگی بارز دوران جنگ سرد بوده است، تحقیق و پژوهش دقیق و قابل اطمینان در خصوص هر موضوع سیاسی، اجتماعی و تاریخی مرتبط با این دوران را بسیار دشوار ساخته بود. به این منظور در کتاب «رفیق آیت الله»، از روشی دشوار اما بسیار قابل اطمینان برای کشف و اثبات واقعیات تاریخی استفاده شده است. برای نمونه در مورد نقش سازمان امنیت شوروی در حوادث تاریخی مرتبط با انقلاب اسلامی و اقدامات روحانیون حاکم بر ایران و طرفداران‌شان در سال‌های پس از انقلاب، به جای مراجعه به منابع وابسته به مخالفان حکومت و آپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی، به منابع درون حکومتی رجوع شده است و بر پایه مصاحبه‌ها و کتاب‌های خاطرات مقامات جمهوری اسلامی و همچنین تاریخ نگاری‌های رسمی، به بررسی تطبیقی آنها با اسناد معتبر و خاطرات منتشر شده توسط افسران سازمان امنیت شوروی که مرتبط با همان دوره تاریخی خاص بوده‌اند، پرداخته شده است. به جرأت می‌توان گفت تمام منابع مورد استفاده، بر گرفته از اسناد رسمی منتشر شده توسط جمهوری اسلامی، دولت روسیه و منابعی از این دست می‌باشد تا کمترین امکان بهانه جویی برای این حکومت‌های سرکوب‌گر وجود داشته باشد. همچنین اسناد محرمانه و طبقه بندی شده سازمان امنیت شوروی سابق، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و سازمان اطلاعات و امنیت مرکزی آمریکا که پس از سه دهه امکان انتشار یافته‌اند، در نگارش این کتاب و زدودن گرد و غبار از حافظه تاریخ معاصر پس از انقلاب اسلامی در ایران، تاثیر فراوانی داشته است. از همه این موارد مهمتر اسناد محرمانه‌ای است که از دانشگاه پاتریس لومومبا یا همان دانشگاه دوستی ملل در مسکو به دست آمد و به طور اختصاصی و برای نخستین بار در کتاب «رفیق آیت الله» منتشر می‌شود.

مخاطبین اصلی این کتاب دو دسته هستند: نخست آن گروه از قانونگذاران، سیاستمداران و متخصصان علوم اجتماعی و سیاسی که در دنیای آزاد و دموکراتیک بر اساس آرمان‌های احترام متقابل بشری و روابط دیپلماتیک بین‌المللی، سید علی خامنه‌ای را یک رهبر مقدس مذهبی دیده‌اند و به احترام ملتی که وی آنها را رهبری می‌کند، از او در نامه نگاری‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های‌شان محترمانه یاد می‌کنند. آنها باید بدانند که

AVAYEBUF.wordpress.COM

در پشت نقاب مقدسی که خامنه‌ای بر چهره زده است، یک مأمور سازمان امنیت شوروی که برای رسیدن به قدرت دست به قتل‌ها و ترورهای سیاسی فراوانی زده است، پنهان می‌باشد. دسته دوم از مخاطبان مورد نظر این کتاب، آن بخش از طرفداران وی می‌باشند که با تبلیغات همه جانبه حکومت جمهوری اسلامی به این باور رسیده‌اند که جایی در گوشه‌ای از تاریخ، سید علی خامنه‌ای پرچم ولایت و رهبری ملت ایران را از دستان امام دوازدهم شیعیان گرفته است و مهر خداوندی پای این پرچم نقش بسته است. آنها باید بدانند که پرچمی با مهر خداوندی از دستان امام زمان به دست خامنه‌ای داده نشد و تنها پرونده‌ای با مهر سازمان امنیت شوروی توسط یوری آندروپف رئیس مخوف‌ترین سازمان جاسوسی تاریخ معاصر، زیر بغل وی گذاشته شده است تا ایران را که متحد آمریکا بود، زیر یوغ شوروی بکشاند.

کتاب «رفیق آیت الله» با ریشه‌یابی یک درد مشترک، زخمی کهنه را می‌گشاید که منشأ عفونتی فراگیر در تمام اندام جامعه ایران بوده است. اگرچه دردناک خواهد بود، اما برای درمان درد باید این زخم بد بو را گشود و واقعیت آن را دید، شست و شو داد و آرام آرام از چنگ این عفونت تاریخی رهانید. پنهان کردن چنین زخمی در زیر لباس‌های چرک‌آلود هیچ کمکی نخواهد بود، جز اینکه زمان مرگ و نابودی یک ملت بزرگ و تاریخ‌ساز را پیش خواهد انداخت.

پاینده ایران

امیرعباس فخرآور (سیاوش)

استاد قانون اساسی در دانشگاه ایالتی تگزاس

اول ژانویه ۲۰۱۶ میلادی برابر با یازدهم دی ماه ۱۳۹۴ خورشیدی

فصل نخست

جنگ سرد نوین: بالماسکه تروریسم بین الملل

روز جمعه بیستم ژانویه سال ۲۰۱۷ میلادی، برابر با اول بهمن ماه ۱۳۹۵، فردی که روی پله‌های غربی کنگره ایالات متحده آمریکا دست روی کتاب مقدس می‌گذارد تا سوگند ریاست جمهوری یاد کند باید بداند که بازیگر اصلی در صفحه شطرنجی خواهد بود که درست یک قرن پیش در ۱۹۱۷ میلادی، توسط بولشویک‌های انقلابی در روسیه به رهبری ولادیمیر لنین برای دنیا چیده شد، صفحه‌ای خون آلود و سرشار از خاطرات تلخ برای بسیاری از مردم دنیا. شاید این مهمترین وظیفه رئیس جمهور جدید در عرصه سیاست خارجی باشد که مهره‌های بازی در این صفحه شطرنج روسی را بشناسد. اگر برای نمونه، رئیس جمهور آینده ایالات متحده آمریکا بداند که سید علی خامنه‌ای، ولی فقیه جمهوری اسلامی در ایران نه یک رهبر فرهیخته مذهبی است که از حمایت اکثریت مردم

AVAYEBUF.wordpress.COM

آن سرزمین برخوردار باشد، بلکه تنها یک افسر سازمان امنیت شوروی، کا گ ب است که در دهه شصت میلادی در دانشگاه این سازمان در مسکو تعلیم دید تا ایران را زیر یوغ اتحاد جماهیر شوروی بکشاند، بدون شک به جای نامه نوشتن برای وی، شاهد سیاست‌های تاثیر گذارتر و موفق‌تری از جانب دولت آمریکا در عرصه جهانی خواهیم بود. شـــاید برای مردم ایالات متحده و دیگر کشورهای دموکراتیک و توسعه یافته، جنگ سرد خاطره‌ای از اشک‌ها و لبخندها، نگرانی‌های خانوادگی زیر سایه ترسناک یک قارچ بزرگ، بحران موشکی کوبا در دهه شصت، مجموعه فیلم‌های هالیوودی راکی، جیمز باند و جنگ ستارگان و در بدترین حالت، نگرانی شهروندان این کشورها از وقوع یک جنگ جهانی دیگر با ماهیت اتمی بوده باشد، اما برای میلیون‌ها نفر از مردمی‌که در کشورهای کمتر توسعه یافته یا به قول رهبران شـــوروی، کشورهای جهان ســـوم، زندگی می‌کنند، اثرات جنگ سرد بسیار تلخ‌تر از یک خاطره سینمایی است. ایران در تمام سال‌های جنگ سرد صحنه تاخت و تاز بازیگران این نبرد خونین بوده است و ملایان حاکم بر ایران، به عنوان مهره‌های این شطرنج روسی بیش از سه دهه است که مردم این سرزمین را در برابر چشمان حیرت زده دنیا استثمار می‌کنند، شکنجه می‌دهند، به زندان می‌برند و اعدام می‌کنند. وضع دیگر مناطق دنیا هم که دچار انقلاب‌ها و کودتاهای سفارشی رهبران شوروی شدند، بهتر از ایران نیست. در بسیاری از نقاط خاورمیانه، آفریقا، آمریکای جنوبی و آسیا شاهد حوادث تلخی هستیم که دست آورد دوران سیاه جنگ سرد می‌باشد. در واقع ابرقدرت‌های درگیر در جنگ سرد، کمترین هزینه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را متحمل شدند و در مقابل، مردم کشورهای جهان سوم برای دهه‌های متمادی هزینه‌های ویرانگر و غیر قابل جبرانی پرداخت کرده‌اند.

از دیـــد رهبران کرملین، همه انقلاب‌های خونین، جنایت‌ها و ترورهایی که در طول یک قرن توسط سازمان امنیت شوروی در نقاط مختلف دنیا طراحی، هدایت و اجرا می‌شد، تنها هزینه یک بازی شـــطرنج جهانی بود. در آغـــاز بازیگران اصلی روس‌ها و بریتانیایی‌ها بودند و پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده آمریکا هدف اصلی شطرنج بازان سیاسی روســـیه بود. آندره گرومیکو که برای بیست و پنج سال وزارت امور خارجه اتحاد جماهیر شـــوروی را هدایت می‌کرد، اعتقاد داشت که تمامی‌کشـــورهای جهان سوم، سربازانی در صفحه شطرنجی به وسعت جهان هستند و تنها نکته مهم و ارزشمند، بازی میان واشنگتن و مســـکو می‌باشـــد.[۱] نیکولای لئونوف، رئیس بخش ارزیابی اطلاعات کا گ ب نیز اعتقاد

AVAYEBUF.wordpress.COM

داشت: «اساسا، ما به این اعتقاد داشتیم که سرنوشت رویارویی جهانی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، و برخورد کاپیتالیسم و سوسیالیسم، در جهان سوم حل و فصل خواهد شد.»[۲]

در نهم نوامبر ۱۹۸۹ میلادی، وقتی دیوار برلین که اصلی‌ترین نماد شـــناخته شـــده جنگ سرد به شمار می‌رفت، با دستان مردم طرفدار دموکراسی فرو ریخت، تصور همگان این بود که زنگ‌ها برای پایان جنگ ســـرد به صدا در آمده اســـت. بیست و پنجم دسامبر ۱۹۹۱ میلادی، پس از استعفای میخائیل گرباچف، هشتمین و آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی، در ساعت هفت و سی و دو دقیقه شب، پرچم سرخ و داس و چکش نشان شوروی از بالای کاخ کرملین پایین کشیده شد و به جای آن پرچم سه رنگ روسیه به اهتزاز درآمد. این لحظه، به عنوان پایان جنگ سرد در تاریخ ثبت شد. میخائیل گرباچف با اعتماد به نفس و خوش بینی به آینده‌ای بهتر برای دنیا، کدهای مربوط به سلاح‌های اتمی شوروی را به نخستین رئیس جمهور فدراسیون روسیه بوریس یلتسین سپرد. حالا هم گرباچف که یک ســـال پیش از آن جایزه صلح نوبل سال ۱۹۹۰ میلادی را برای پایان دادن به جنگ سرد دریافت کرده بود و هم جامعه جهانی نفس راحتی کشیدند. مجله تایمز وی را همان سال به عنوان مرد سال و سپس مرد دهه برگزید. ریچارد نیکسون، رئیس جمهور سابق آمریکا اعتقاد داشت، باید گرباچف را به واسطه اقداماتش برای پایان دادن به چندین دهه جنگ سرد به عنوان مرد قرن معرفی کرد.[۳] اما همه چیز آنطور که انتظار می‌رفت پیش نرفت. بوریس یلتسین در پایان هشت سال ریاست جمهوری‌اش کدهای فعال سازی سلاح‌های اتمی را به رئیس جمهور بعدی، ولادیمیر پوتین سپرد. پوتین که از افسران ارشد سازمان امنیت شوروی، کا گ ب بود، پس از فرو پاشی شوروی، ریاست سازمان امنیت فدراسیون روســـیه را عهده‌دار شد. وی در مقام رئیس جمهور روسیه پشت میز خاک گرفته شطرنج جنگ ســـرد در کاخ کرملین نشســـت و تصمیم گرفت تا میز را گَردگیـــری کرده و بازی خطرناک قدیمی را دنبال کند.

میخائیل گرباچف در هشـــتم نوامبر ۲۰۱۴ در مراســـم بزرگداشت بیست و پنجمین ســـالروز فرو پاشـــی دیوار برلین، در کنار دروازه معروف براندربرگ گفت: جهان در آستانه یک جنگ سرد جدید قرار گرفته است. برخی حتی اعتقاد دارند که این جنگ آغاز شده اســـت.[۴] گرباچف تنها چهره شـــناخته شده دهه‌های اخیر نیســـت که چنین نظری دارد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

هنری کسینجر، سیاست مدار کارکشته آمریکایی که کشتی طوفان زده ایالات متحده را در سال‌های پایانی جنگ ویتنام، روزهای پر التهاب پس از واترگیت و استعفای رئیس جمهور نیکسون، مذاکرات پایان دادن به رقابت‌های هسته‌ای شرق و غرب و برقراری رابطه نوین با چین به سلامت به ساحل آرامش رساند، هم در سال‌های اخیر بارها و بارها نگرانی خود را از آغاز دوباره جنگ سرد اعلام کرده است. کسینجر در فاصله سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷ در مقام مشـــاور امنیت ملی رئیس جمهور و وزیر خارجه ایالات متحده سکان دیپلماسی کشور را در دست داشت. وی هم زمان با انتشار کتاب نظم جهانی در سپتامبر ۲۰۱۴ در مصاحبـــه با رادیوی ملی آمریکا از احتمال بر هم خوردن نظم جهانی که در دوران پس از جنگ جهانی دوم برقرار شده بود، خبر داد و از نظم نوینی که با محوریت تحولات خاورمیانه در آستانه شکل گیری است سخن گفت. کسینجر همچنین از خطر قدرت گرفتن و سهم خواهی جمهوری اسلامی‌ایران در این نظم نوین ابراز نگرانی کرد و از شکل گیری کمربند شـــیعه که از تهران تا بغداد و تا لبنان کشـــیده خواهد شد، خبر داد.[۵] هنری کسینجر در نوامبر ۲۰۱۴ میلادی، در مصاحبه با مجله آلمانی اشـــپیگل به صراحت در پاســـخ به این پرسش که آیا باید در مورد چشم انداز یک جنگ سرد جدید نگران باشیم؟ می‌گوید: خطر از ســـر گیری دوباره جنگ ســـرد که یک تراژدی تاریخی خواهد بود، آشکارا وجود دارد و نباید آنرا نادیده بگیریم.[۶]

تحولات پر شتاب روزهای پایانی سال ۲۰۱۴ میلادی تردیدها را از این جهت که آیا دوباره دنیا با فاز جدیدی از جنگ سرد مواجه شده است، به واقعیت نزدیکتر کرده است. یازده دسامبر، طرح اعلام حمایت از اوکراین علیه زیاده خواهی‌ها و دخالت‌های روسیه، با اکثریـــت قاطع تمام نمایندگان دموکـــرات و جمهوری خواه در کنگره آمکریکا به تصویب رســـید.[۷] دوازده روز پس از آن پارلمان اوکراین در ۲۳ دسامبر، با اکثریت قاطع به طرحی مبنی بر ترک اســـتراتژی عدم تعهد و نزدیکی این کشور به پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو، رای داد.[۸] تنها سه روز پس از این رای گیری در تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۱۴ میلادی، دکترین جدید نظامی روسیه توسط ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه امضا شد. بر اساس این دکترین تازه نظامی- راهبردی، پیمان آتلانتیک شـــمالی یعنی « ناتو» و همچنین ایالات متحده آمریکا به عنوان بزرگترین و اساسی‌ترین تهدید خارجی برای روسیه معرفی شده‌اند. در این اســـتراتژی تازه نظامی-راهبردی، حمله به روسیه و متحدانش، و یا هر نوع تهدید

AVAYEBUF.wordpress.COM

زیســـتی روسیه و منافع حیاتی این کشور، می‌توانند استفاده از سلاح‌های اتمی را توجیه کنند.[۹] آنچه مســـلم است طبل‌های شـــروع دور جدیدی از جنگ سرد نواخته شده است. اگر چه در این دوران جدید جنگ سرد شاید ارتش‌های سایبری به عنوان ابزارهای دنیای نوین تکنولوژی نقشی پر رنگ داشته باشند ولی بدون شک با توجه به بافت سیاسی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شاهد ادامه همان شطرنج سنتی خونین روسی نیز خواهیم بود. تجربه یک قرن گذشـــته نشان داده اســـت که عنوان جنگ سرد به معنای آن نیست که خونی کمتر از جنگ‌های متعارف در آن ریخته می‌شود. در موارد بسیاری هزینه‌های بسیار سنگین‌تر از جنگ‌های متعارف به کشورها و ملت‌های درگیر در جنگ سرد تحمیل شده است. نگاهی گذرا به تاریخچه و بازیگران اصلی جنگ سرد در یکصد سال اخیر به ما کمک خواهد کرد تا بهتر درک کنیم دنیا با بازگشـــت چه هیولایی مواجه اســـت، که چهره‌های شناخته شده عرصه سیاست‌های جهانی را تا این اندازه نگران کرده است.

جرج اورول آغازگر استفاده از جنگ سرد

اگر چه واژه جنگ سرد برای نخستین بار در قرن چهاردهم میلادی، توسط دن خوان مانوئل، شاهزاده ویلنا در جنوب اسپانیا در تعریف درگیری‌های مسلمانان و مسیحیان در جریان جنگ‌های صلیبی به کار رفت، اما اصطلاح جنگ ســـرد به مفهوم مدرن و امروزی آن برای نخســـتین بار توسط جرج اورول، نویسنده و متفکر سر شناس انگلیسی، استفاده شد. در نوزدهم اکتبر ۱۹۴۵، تنها دو ماه پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، اورول در مقاله‌ای با عنوان «تو و بمب اتم» که در نشریه تریبیون در انگلستان منتشر شد، برای نخســـتین بار از واژه جنگ سرد اســـتفاده کرد. این مقاله زمینه ساز نگارش آخرین رمان نوشته شده توسط وی با عنوان «هزار و نهصد و هشتاد و چهار» بود. اورول در این رمان که در سال ۱۹۴۹ میلادی و تنها هفت ماه پیش از مرگش منتشر شد، به آینده‌ای اشاره می‌کند که در آن سه ابرقدرت بزرگ کنترل دنیا را در اختیار دارند و با هم توافق کرده‌اند که در عین دشـــمنی، تلاشـــی برای نابودی یکدیگر به خرج ندهند و در واقع نوعی جنگ ســـرد بین این ابرقدرت‌ها در داســـتان معروف جرج اورول حاکم می‌شود.[۱۰] اورول در دهم مارس ۱۹۴۶ در مقاله‌ای برای مجله آبزرور نوشت: «کنفرانس مسکو در دسامبر ۱۹۴۵ نشان داد که روس‌ها جنگ ســـردی را علیه امپراتوری بریتانیا آغاز کرده اند.»[۱۱] شاید خود اورول هم تصور نمی‌کرد عبارت جنگ سرد، کلیدی‌ترین واژه در ادبیات سیاسی تمام سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تا امروز باشد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

برنارد باروش، از مشـــاوران ارشـــد وودرو ویلســـون و فرانکلین دلانو روزولت، دو تن از روسای جمهور قدرتمند آمریکا، در یکی از سخنرانی‌هایش در شانزدهم آپریل سال ۱۹۴۷ اعلام کرد: «بگذارید خودمان را گول نزنیم، ما امروز درست در میانه یک جنگ سرد هستیم.»[۱۲] این نخستین بار بود که واژه جنگ سرد توسط یک سیاستمدار برجسته و شناخته شده به کار می‌رفت. والتر لیپمن، نویسنده و روزنامه نگار آمریکایی که دو بار برنده جایزه پولیتزر شـــد، در کتاب خود با عنوان جنگ ســـرد، این واژه را برگرفته از عبارتی فرانسوی در دهه ۱۹۳۰ میلادی معرفی کرد.[۱۳]

واقعیت این است که جنگ سرد سال‌ها پیش از آنکه حتی نامی بر آن گذاشته شود، آغاز شـــده بود. پس از تصاحب انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ توسط بلشیویک‌ها، روسیه دچار انزوای سیاســـی در جامعه جهانی شـــد. ولادیمیر لنین، در مقام رهبر انقلاب روسیه بارها اعلام کرده بود که روســـیه انقلابی تحت «محاصره حکومت‌های متخاصم معتقد به نظام سرمایه‌داری» قرار دارد.[۱۴] منظور وی اروپا، انگلستان و ایالات متحده آمریکا بود. لنین و پس از وی ژوزف استالین، دیپلماسی را به عنوان اسلحه‌ای مهم و تاثیر گذار برای ایجاد تفرقه بین دشمنان انقلاب روسیه، یا همان حکومت‌های کاپیتالیستی می‌دانستند.[۱۵] به این ترتیب سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی در همان روزهای آغازین شکل گیری، شروع کننده جنگی بود که سه دهه پس از شروع در تمام دنیا به عنوان جنگ سرد شناخته شد.

نفرت از بریتانیا و زمینه مساعد در خاورمیانه و شمال آفریقا برای نفوذ شوروی

در آغاز قرن بیستم میلادی، امپراتوری عثمانی که بخش‌های بزرگی از خاورمیانه امروز و شـــمال آفریقا را در قلمرو خود داشت، شاهد تضعیف قدرتش در برابر قدرت‌های جدید جهانی و قدرت‌های بزرگ صنعتی اروپا بود. در پایان نخستین دهه از این قرن پر حادثه، الجزایر و تونس تحت تسلط فرانسوی‌ها در آمد و مصر را بریتانیا قلمرو خود ساخت و ایتالیا لیبی را از آن خود کرد. با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ میلادی، برابر با ۱۲۹۵ خورشیدی، نیروی نظامی عظیم بریتانیا از دهانه اروند رود (شط العرب) به عراق که بخشی از قلمرو امپراطوری عثمانی بود وارد شدند. نتیجه جنگ، شکست امپراطوری عثمانی بود که به عنوان متحد آلمان، اتریش و مجارستان وارد جنگ شده بود. در کنفرانس دولت‌های

AVAYEBUF.wordpress.COM

پیروز در جنگ جهانی اول که از ۱۹ تا ۲۶ آپریل ۱۹۲۰ میلادی، ۱۲۹۹ خورشیدی، در شهر سن‌رمو ایتالیا تشکیل شده بود، مقرر شد تا سرزمین‌های قلمرو امپراتوری عثمانی تحت قیمومیت کشورهای پیروز در جنگ قرار گیرد. به این شکل، عراق یا مزوپوتامیا که به فارسی میان رودان نامیده می‌شد و ترجمه عربی آن بین النحرین می‌باشد و فلسطین به بریتانیا سپرده شد و سوریه و بخشی که لبنان امروزی است به فرانسه رسید.[۱۶]

امپراتوری روسیه نیز که متحد انگلستان و فرانسه در این جنگ بود از درون دچار بحرانی بزرگ شد و در ۱۹۱۷ با به قدرت رسیدن بولشویک‌ها، فروریخت و نتوانست سهمی در کنار کشورهای بزرگ پیروز در جنگ داشته باشد. نیروهای انگلیسی که کنترل عراق را به دست گرفته بودند، تمام افسران و کارمندهای امپراطوری عثمانی را از کار بر کنار کردند و نیروهای وفادار به بریتانیا سمت‌های رسمی را به دست گرفتند. بلافاصله پس از کنفرانس سن‌رمو، در ماه می ۱۹۲۰، افسران و کارمندان حکومتی وابسته به عثمانی‌ها که از کار برکنار شده بودند، اعتراضات بزرگی را در شهر بغداد آغاز کردند. این اعتراضات با حمایت گسترده مسلمانان سنی که اعتقاد داشتند، سرزمین اسلامی عراق تحت فرمان کافران انگلیسی قرار گرفته است، مواجه شد. در جنوب عراق هم در کربلا و نجف که شهرهای شیعه نشین بودند، آیت‌الله محمد تقی شیرازی، که ریاست حوزه علمیه نجف را نیز به عهده داشت، با صدور فتوای دفاعیه، مسلمانان را به نبرد با بریتانیایی‌ها تشویق کرد.[۱۷] در شمال

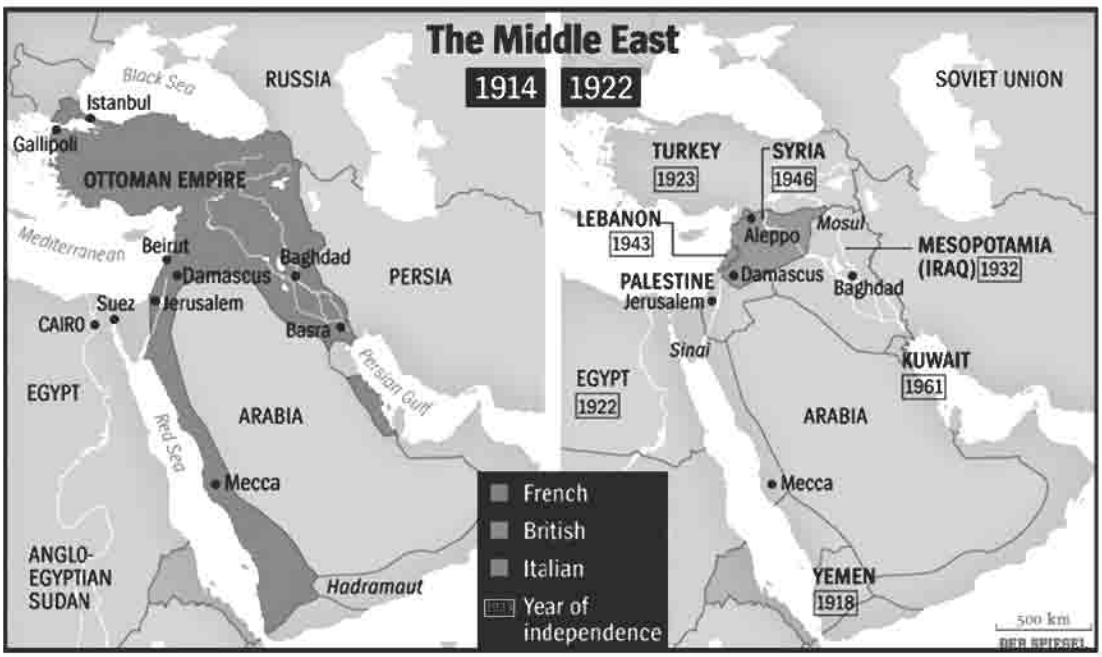

نقشه تطبیقی خاور میانه پیش از شروع جنگ جهانی اول و پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی-مجله آلمانی اشپیگل

AVAYEBUF.wordpress.COM

عراق هم به رهبری شـــیخ محمود بارزانی، کردها نبرد با نیروهای بریتانیا برای استقلال و تاسیس کشور کردستان را شدت بخشیدند. این دوره که از ماه می تا ماه اکتبر سال ۱۹۲۰ به درگیری‌های گسترده نیروهای بریتانیا و شیعیان، سنی‌ها و کردها در عراق انجامید، به انقلاب بزرگ عراقی‌ها علیه انگلستان معروف است که سبب شد تا احساسات ضد انگلیسی به شدت در عراق بالا بگیرد. اگر چه این انقلاب توسط نیروهای انگلیسی سرکوب شد، اما هزینه‌ای بسیار برای آنها در پی داشت.[۱۸]

با انتخاب وینستون چرچیل به عنوان وزیر امور مستعمرات انگلستان در کابینه دولت انگلیـــس در ۱۳ فوریـــه ۱۹۲۱ میلادی، با توجه به عواقب و هزینه‌های ســـنگین انقلاب نا موفـــق عراقی‌ها، چرچیل تصمیم گرفت تا نقش نیروهای بریتانیایی کمتر دیده شـــود و بـــه جای آنها از عراقی‌های وفادار به بریتانیا اســـتفاده شـــود. این تصمیم را چرچیل در کنفرانس قاهره در ۱۲ مارس ۱۹۲۱ میلادی، جهت هماهنگ سازی سیاست‌های بریتانیا در سرزمین‌های تحت قیمومیت مزوپوتامیا (عراق) و فلسطین اعلام کرد.[۱۹] بر پایه همین تصمیم، در ۲۳ آگوست ۱۹۲۱میلادی، فیصل ابن حسین الهاشمی‌که از متحدین بریتانیا بود، بعنوان پادشاه در سلسله تازه تاسیس پادشاهی عراق تاج گذاری کرد و تا ۸ سپتامبر ۱۹۳۳ میلادی، که در برن ســـوئیس هنگام چک آپ پزشـــکی در سن ۴۸ سالگی کشته شد، پادشاه عراق بود. علت مرگ وی حمله قلبی عنوان شد اما پرستار خصوصی وی درد در ناحیه معده و شـــکم را علت ناراحتی وی دانســـت و گفت که آثار سم آرسنیک در وی دیده شده است.[۲۰] این نوع مرگ‌های مشکوک که نتیجه درد در ناحیه معده بود اما سکته قلبی اعلام می‌شد، در بین رهبران منطقه خاورمیانه، نمونه‌های دیگری هم داشته است. مرگ روح الله خمینی در ســـال ۱۳۶۸ خورشـــیدی نمونه‌ای از همین موارد است. پس از مرگ مشـــکوک نخستین پادشاه عراق که دست نشانده بریتانیایی‌ها بود، نشانه‌های نفوذ شوروی در منطقه نمایانتر می‌شد. مجموعه دخالت‌های انگلستان نفرت عمومی نسبت به بریتانیایی‌ها در این منطقه ایجاد کرده بود و زمینه برای نفوذ و تاثیر گذاری اتحاد شوروی کاملا فراهم بود. سازمان امنیت شوروی در این دوره با نزدیک شدن به مراجع تقلید شیعه از طریق نزدیکان و اطرافیانشان و با بهره گیری از دشمنی آنها با امپراتوری بریتانیا توانسته بود شبکه‌ای گسترده از این رهبران مذهبی را با خود همسو کند. در همین راستا در بیستم مهر ۱۳۳۶ خورشیدی، برابر با دوازدهم اکتبر ۱۹۵۷ میلادی، با مشاوره و هدایت افسران

AVAYEBUF.wordpress.COM

سازمان امنیت شوروی، کا گ ب، حزب الدعوه اسلامی متشکل از روحانیون سرشناس شیعه در نجف و کربلا اعلام موجودیت کرد. از روحانیون شناخته شده‌ای که موسس این حزب بودند می‌توان از سید مهدی حکیم، سید محمد حسن فضل الله و سید محمد باقر صدر نام برد. حزب الدعوه اسلامی عراق معتقد به لزوم رابطه با کردها بود. در آن زمان ملا مصطفی بارزانی رهبر بزرگتربن گروه مبارز از کردهای شمال عراق بود که از حمایت آشکار و گسترده اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بودند. همچنین حزب االدعوه با حزب سوسیالیست عراق نیز همکاری داشت. وجود و تقویت حزب سوسیالیت، در پی طرد شدن حزب کمونیست عراق توسط اکثریت مردم این کشور، یک نیاز ضروری برای ادامه نفوذ شوروی در عراق به حساب می‌آمد. اکثریت مردم عراق که مسلمان بودند، حزب کمونیست را به عنوان جریانی که بی‌خدایی و کفر را ترویج می‌کرد، منفور می‌دانستند و سازمان امنیت شوروی با قطع امید از حزب کمونیست، به حمایت از حزب سوسیالیست و احزابی چون حزب الدعوه اسلامی پرداخت. اگر چه کا گ ب در جذب روحانیون سرشناس سنی با مشکل مواجه بود، برای نفوذ در شبکه شیعیان و جذب روحانیون سرشناس شیعه، مشکل چندانی نداشت. سازمان امنیت شوروی که علاوه بر شیعیان در جنوب عراق، در شمال عراق نیز با تجهیز نظامی و ارسال کمک‌های مالی، به کردها نزدیک شده بود، برای نفوذ در مرکز عراق که مسلمانان سنی در آن حضور داشتند به سراغ افسران ارتش رفت و با تاسیس حزب بعث که بسیاری از نظامیان به آن گرایش پیدا کرده بودند، عملا در هر سه قطب تاثیر گذار در عراق یعنی شیعیان، سنی‌ها و کردها، نفوذی موثر داشت. رمز موفقیت کا گ ب، این بود که دست مارکسیت‌ها که از دید مسلمانان کافر بودند، دیده نشود.

از جمله فعالیت‌های حزب الدعوه اسلامی عراق تشکیل هسته‌های تروریستی در ایران و دیگر کشورهای منطقه بود. برای نمونه، سید محمد کاظم بجنوردی که متولد ۱۳۲۱ خورشیدی در نجف بود، در شانزده سالگی عضو حزب الدعوه اسلامی شد و دو سال بعد در ۱۳۳۹ خورشیدی برابر با ۱۹۶۰میلادی، برای نخستین بار جهت انجام ماموریت حزبی به ایران رفت و در قم مستقر شد. در ۱۳۴۱ خورشیدی، در حالی که تنها بیست سال داشت، گروهی از جوانان شیعه و اوباش مناطق حاشیه شهر را دور هم جمع کرد و نام این مجموعه را حزب ملل اسلامی گذاشت. این گروه که ۵۵ عضو تشکیلاتی داشت، خیلی زود لو رفت و با دستگیری اعضای آن در مهر ۱۳۴۴ خورشیدی توسط ساواک از

AVAYEBUF.wordpress.COM

هم پاشـــید. عباس آقا زمانی معروف به ابوشریف، جواد منصوری، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، محمدجواد حجتی کرمانی و عباس دوز دوزانی که همگی از اعضای این گروه تروریستی بودند، پس از پیروزی انقلاب اســـلامی در ایران در بهمن ۱۳۵۷ خورشـــیدی، هسته اولیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را شکل دادند و همگی عضو شورای فرماندهی آن شدند. به این شکل می‌توان ریشه تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ایران را در حزب الدعوه اسلامی عراق به روشنی یافت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از رهبران و اعضای این حزب از تسهیلات و امکانات ویژه‌ای برخوردار شدند و برای مدت‌های طولانی در ایران زندگی می‌کردند. از آن جمله ابراهیم جعفری و نوری المالکی که هر دو پس از سرنگونی صدام حســـین توسط ارتش آمریکا و متحدانش، به نخست وزیری رسیدند را می‌توان نام برد. اشـــتباه فاحش محاسباتی دولت باراک اوباما در خروج نیروهای ارتش آمریکا در سال ۲۰۱۱ میلادی از عراق، این فرصت طلایی را برای سپاه قدس به فرماندهی قاسم سلیمانی به عنوان شاخه برون مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فراهم کرد تا مسیر نفوذ گسترده جمهوری اسلامی ایران در عراق هموار شود. به ویژه نفوذ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این کشور در دوران نخست وزیری جعفری و مالکی با توجه به هویت مشترک وجودی حزب الدعوه اسلامی عراق و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران کاملاً قابل درک خواهد بود.

ایران، بزرگترین قربانی و بزرگترین دستاورد اتحاد جماهیر شوروی

چهـــارم ژوئن ۱۹۶۱ میـــلادی، برابر با چهاردهم خرداد ۱۳۴۰ خورشـــیدی، یکی از روزهای سرنوشـــت ساز در تاریخ جنگ سرد بود. در این روز وین پایتخت اتریش، میزبان نیکیتا خورشچف رهبر اتحاد جماهیر شوروی و جان اف کندی رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا بود تا در خصوص برخی اختلافات کلیدی بین دو ابرقدرت گفتگو شود. کندی کمتر از شش ماه بود که به کاخ سفید راه یافته بود و نگاهی آرمانی به دنیا داشت. نامه نگاری‌های دوستانه بین کندی و رهبران شوروی در طول شش ماه نخست ریاست جمهوری وی نشان می‌دهد که کندی انتظار داشت با دیدار و گفتگوی چشم در چشم با رهبر شوروی بتواند راهی برای حل بســـیاری از مشـــکلات بین دو ابر قدرت در جنگ سرد پیدا کند.[۲۱] محور اصلی مذاکرات وین اختلافات دو ابر قدرت بر سر آلمان، لائوس و کوبا بود. اما در این بین

AVAYEBUF.wordpress.COM

بحث ایران هم در مذاکرات مطرح شـــد که چندان که شاید و باید به اخبار آن سال‌ها راه نیافت. رهبر شوروی در این دیدار خطاب به رئیس جمهور آمریکا ابتدا شاه ایران را از این بابت که ادعا می‌کند خداوند تاج پادشاهی را به وی داده است، اما همه می‌دانند که پدرش این تاج را به او داده است و پدرش هم خدا نبود، بلکه تنها یک افسر نظامی بود، به تمسخر گرفت. سپس با اطمینان و اعتماد به نفس پیش بینی خود را در مورد آینده ایران اینگونه مطرح می‌کند که به زودی ایران مثل یک میوه گندیده در مقابل پای شوروی خواهد افتاد و به زودی شاهد اختلالات بزرگی در ایران خواهیم بود.[۲۲] رهبر شوروی در ادامه به رئیس جمهور آمریکا خاطر نشان کرد که اگر چه دنیا شاید وقتی حکومت شاه سقوط کند، انگشت اتهام به سمت اتحاد جماهیر شوروی بگیرد، اما این درست نیست و شوروی هیچ ارتباطی با تغییرات احتمالی که رخ خواهد داد، ندارد. وی اضافه کرد که شوروی هیچ انگیزه و علاقه‌ای هـــم برای دخالت در امور ایران نـــدارد.[۲۳] اگر چه نتیجه مذاکرات وین آن چیزی نبود که رئیس جمهور آمریکا انتظار داشت و نه تنها روابط دو ابر قدرت دوستانه‌تر نشد، بلکه تنها دو ماه پس از این نشست، در ۱۳ آگوست ۱۹۶۱ میلادی، شوروی دستور ساخت دیوار برلین را به آلمان شرقی داد که برای سه دهه نماد وخیم‌ترین دوران جنگ سرد شناخته می‌شد.

همچنین یکسال پس از این نشست بحران موشکی کوبا جهان را تا آستانه یک جنگ اتمی ویرانگر پیش برد اما دست کم میتوان گفت پیش بینی خورشچف در مورد سرنوشت ایران درست از آب در آمد و ۱۸ سال پس از این نشست ایران پس از انقلابی مارکسیستی-اسلامی در دامان اتحاد جماهیر شوروی افتاد. اطمینان و اعتماد به نفسی که رهبر شوروی در بیـــان این پیش بینی از خود نشـــان می‌دهد گویای طرح بـــزرگ و پیچیده‌ای بود که سازمان امنیت شوروی برای ایران داشت. کندی پس از بازگشت از وین از متخصصین امور ایران در وزارت خارجه آمریکا خواست تا گزارشی در مورد ایران تهیه کنند. سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا، سی آی‌ای هم این پیش بینی خورشچف را تایید کرد و در گزارش‌هایش مطرح کرده بود که شـــرایط ایران نشـــانه‌هایی از وقوع یک انقلاب دارد.[۲۴] با وجودی که پیش بینی خورشچف با تا خیری طولانی به وقوع پیوست، اما اینکه شوروی هیچ نقشی و انگیزه‌ای در تحولات ایران نداشت، دروغی بسیار بزرگ از طرف رهبر شوروی بود. تنها سه ماه پیش از این دیدار نیکیتا خورشچف پس از مشورت با اعضای پولیت بورو یا همان دفتر سیاســـی اتحاد جماهیر شـــوروی، طرح محرمانه‌ای را برای ترور شاه توسط کا گ ب امضا

AVAYEBUF.wordpress.COM

کرده بود. فوریه سال ۱۹۶۱میلادی، ایوان فادیکین، رئیس بخش وی در سازمان امنیت شوروی راهی تهران شده بود تا مقدمات ترور شاه را فراهم کند. ولادیمیر کوزیچکین، افسر عالی‌رتبه کا گ ب که در پوشش یک دیپلمات در سفارت شوروی در تهران فعال بود، در کتاب خود ماجرای این طرح ترور را به طور مفصل شرح داده است. اینکه چگونه پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه تبدیل به یک دیکتاتور شده بود و روابط گرمی با ایالات متحده برقرار کرده بود و تلاش‌های اتحاد شوروی هم برای نزدیک شدن به وی نتیجه نداده بود. از دید مسکو، تنها راه باقیمانده، کشتن پادشاه ایران و حمایت از حکومتی بود که انتظار می‌رفت پس از شاه در ایران به قدرت برسد. مقدمات توطئه ترور حدود یکسال به طول انجامید. بر اساس این طرح قرار بود شاه در فوریه ۱۹۶۲ میلادی، در اثر انفجار اتومبیلی که پر از مواد منفجره شده بود، در مسیر عبور از کاخ نیاوران به مجلس، کشته شود. طرح ترور با مشکل فنی مواجه شد و دستگاه کنترل از راه دور که قرار بود انفجار را کلید بزند، درست کار نکرد و شاه جان سالم از این حادثه به در برد.[۲۵] پس از این حادثه سیاست شوروی در ایران تغییر کرد و تصمیم بر این شد که به جای ترور شاه و مسئولین حکومتی، زنجیره‌ای از خرابکاری‌ها و آشوب در ایران طراحی شود. کا گ ب مناطق مورد نظر را با دقت انتخاب و امکان ایجاد آشوب در آنها را بررسی می‌کرد تا به این شکل حکومت شاه را بد نام و تضعیف کند. در کتاب آرشیو میتروخین آمده است که سرویس الف که سرویس ویژه کمپین دروغ، شایعه سازی و جنگ روانی در سازمان امنیت شوروی بود، در چندین مورد دیگر تلاش کرده بود تا با جعل اسناد رابطه شاه و آمریکا را خراب کند. از جمله در فوریه ۱۹۵۸ میلادی در ماجرای دست کاری و جعل نامه وزیر امورخارجه ایالات متحده آمریکا و در ۱۹۶۰ میلادی در جریان دست کاری اسناد محرمانه وزارت دفاع آمریکا، پنتاگون در خصوص سیاست‌های این وزارتخانه در قبال حکومت ایران، که تا حدودی دست آوردهای موفقی هم برای کا گ ب به دنبال داشت.[۲۶]

سرگرد واسیلی میتروخین یکی از افسران و تحلیل گران سازمان اطلاعات و امنیت شوروی، که درسال ۱۹۹۲ به بریتانیا پناهنده شد، بزرگترین آرشیو اسناد محرمانه کا گ‌ب را در اختیار سازمان‌های امنیتی انگلستان و آمریکا گذاشت. سرگرد میتروخین بیشترین بخش از دوران سی ساله خدمت در سازمان امنیت شوروی را در آرشیو این سازمان برای طبقه بندی اسناد کا گ ب گذراند. وی از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۴میلادی، برابر با ۱۳۵۱

AVAYEBUF.wordpress.COM

تا ۱۳۶۳ خورشـــیدی، کپی‌هایی از اسناد محرمانه سازمان امنیت شوروی برای خود تهیه و آنها را در خانه ییلاقی خودش در حومه مسکو پنهان می‌کرد. آرشیو میتروخین توسط سازمان سیا به عنوان بزرگترین گنجینه‌ی اسناد سرّی اتحاد جماهیر شوروی توصیف شده است. بر اساس اسناد به دست آمده از آرشیوهای محرمانه سازمان امنیت شوروی، کشور ایران نخستین و بزرگترین هدف اتحاد جماهیر شوروی بود. در این اسناد عنوان شده است که در شهریور ماه ۱۳۲۰ برابر با سپتامبر ۱۹۴۱میلادی، زمانی که نیروهای متفقین وارد ایران شدند، سازمان امنیت شوروی از این فرصت استفاده کرد تا بزرگترین شبکه جاسوسی خود در خارج از مرزهای شوروی را در ایران شکل دهد. حدود چهل قرارگاه برای ماموران سازمان امنیت شوروی بوجود آمد که تنها در قرارگاه مرکزی آن در تهران، یکصد و پانزده افسر کار آزموده به تشکیل شبکه و هدایت تیم‌ها مشغول بودند. وظیفه اصلی این نیروها شناســـایی، آدم ربایی و نابودی آنهایی بود که از دیدگاه اســـتالین ضد شوروی به حساب می‌آمدند. اگر چه با فشـــار ایالات متحده آمریکا و بریتانیا در نهایت ارتش ســـرخ شوروی یکسال پس از پایان جنگ جهانی دوم از ایران خارج شد، اما همچنان تا دو دهه پس از آن ساکنان کاخ کرملین امیدوار بودند تا با کمک همین شبکه بزرگ سازمان امنیت شوروی در ایران، انقلابی شکل گیرد و در پی آن حکومتی که طرفدار اتحاد جماهیر شوروی باشد روی کار بیاید.[۲۷]

اســـناد محرمانه آرشـــیو میتروخین و دیگر افســـران کا گ ب که بـــه غرب پناهنده شـــدند نشان می‌دهد که چگونه سازمان امنیت شوروی با به کارگیری همین قرارگاه‌های جاسوســـی، جبهه‌های آزادیبخش ملی را در کشـــورهای جهان سوم یکی پس از دیگری تشـــکیل می‌داد. در آغاز این تشکل‌های تازه تاسیس از تجربه کافی برخوردار نبودند و در مواردی با شکست‌های بزرگی هم مواجه شدند. از جمله در تابستان ۱۳۳۲ خورشیدی، برابر با ۱۹۵۳ میلادی، و در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران که آشکارا از حمایت شوروی برخودار بود تا دست رقیب دیرینه شوروی یعنی بریتانیا از نفت ایران کوتاه شود. در این جنبش که ایران را تا آستانه یک انقلاب پیش برد، دو جریان مذهبی و ملی گرا حضور داشتند. آیت‌الله کاشانی رهبری شاخه مذهبی جنبش را به عهده داشت و محمد مصدق، نخست وزیر وقت، رهبری شاخه ملی‌گرا را در اختیار گرفته بود. اگر چه نیروهای وابسته به اتحاد جماهیر شوروی و به ویژه حزب توده که ارگان رسمی حزب کمونیست ایران به شمار

AVAYEBUF.wordpress.COM

می‌رفت و بنا به اسناد سازمان امنیت شوروی، مستقیماً از مسکو دستور تشکیلاتی دریافت می‌کرد[۲۸]، از مصدق و شاخه ملی‌گرای جنبش حمایت می‌کردند، اما شاخه مذهبی جنبش که روحانیت سنتی ایران آن را هدایت می‌کرد سابقه نزدیکی بیشتر با بریتانیا را داشتند. در نهایت به اعتبار اسناد سازمان امنیت آمریکا، شاخه مذهبی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران در آخرین لحظات پشت نخست وزیر را خالی کرد و انقلاب مورد نظر شوروی‌ها در ایران، به این شـــکل عقیم ماند.[۲۹] برای رهبران شـــوروی که هیچگاه خودشان را تا این اندازه به تحقق رویای دیرینشان یعنی برپایی انقلابی به نفع اتحاد جماهیر شوروی در ایران، نزدیک ندیده بودند، این تجربه تلخ فراموش ناشدنی بود. تجربه تابستان ۱۹۵۳ در ایران به روس‌ها نشان داده بود که در برخی مناطق که نیروی عظیم دیگری مثل شبکه‌های سنتی و ریشه دار مذهبی امکان تاثیر گذاری عمومی دارند، استفاده از جبهه‌های آزادیبخش ملی به تنهایی برای شکل گیری انقلاب‌های اجتماعی به نفع شوروی پاسخگو نخواهد بود. پس از آن، نفـــوذ در بین رهبران مذهبی و طلبه‌هـــای حوزه‌های علمیه در عراق، ایران و دیگر مناطق مسلمان نشین در جهان سوم در دستور کار گسترده سازمان امنیت شوروی قرار گرفت. یکی از بهترین برکه‌ها برای گرفتن ماهی‌های بزرگ، مدرســـه علوم دینی در شهر نجف بود که امام موسی صدر در آنجا صید شد.

ابزار کا گ ب: احزاب سوسیالیستی، جبهه‌های آزادیبخش ملی و نفوذ در شبکه‌های مذهبی

بررســـی اســـناد محرمانه منتشر شـــده و همچنین رد پاهای رفتاری سازمان امنیت شوروی بیانگر این نکته است که کا گ ب از یک شیوه مشخص در تمام کشورهای هدف اســـتفاده نمی‌کرد. به طور مشخص میتوان سه شیوه عمده را در اقدامات مداخله جویانه سازمان امنیت شوروی در تمام سال‌های جنگ سرد برای ایجاد و هدایت جریانات اجتماعی مخالف در کشورهایی که به عنوان هدف برای تغییر حکومت انتخاب می‌شدند، ردیابی کرد. نخستین شیوه سازماندهی احزاب سوسیالیســـتی طرفدار شوروی بود. تاسیس و هدایت احزاب بعث در کشورهای مختلف عربی که با استفاده از احساسات ملی گرایانه، ایدئولوژی سوسیالیستی و شعار فراگیر آزادی به اندازه کافی می‌توانست برای جذب نیرو اثر گذار باشد. موفق‌ترین موارد در این شیوه، احزاب بعث در عراق و سوریه بودند که با حمایت مستقیم

AVAYEBUF.wordpress.COM

سازمان امنیت شوروی در دهه شصت میلادی به قدرت رسیدند.[۳۰] دومین شیوه تاسیس و هدایت نامحسوس جبهه‌های آزادیبخش ملی در نقاط کلیدی دنیا بود که کشورهای مورد نظر شـــوروی در آنجا قرار داشته‌اند. سومین شیوه، نفوذ و به کنترل در آوردن نامحسوس شبکه‌های قدرتمند مذهبی به ویژه در دنیای اسلام بود.

احـزاب بعث، سـنگرهایی مطمئن برای پیگیری سیاسـت‌های سـازمان امنیت شوروی

اتحاد جماهیر شـــوروی در سالهای پایانی حکومت استالین به تجربه دریافته بود که صدور انقلاب مارکسیستی با تشکیل احزاب تابلو دار کمونیستی در دیگر کشورها به علت تفاوت‌های فرهنگی فاحش و مقاومت‌های بومی و ملی گرایانه، چندان موفق نخواهد بود. باید تلفیقی از ایدئولوژی سوسیالیستی به همراه گرایش‌های ناسیونالیستی ایجاد می‌کردند تا امکان پذیرش آن توســط مردم در کشـــورهای جهان سوم که کشـــورهای هدف برای ســـازمان امنیت شوروی در جنگ ســـرد بودند، فراهم شود. یکی از موفق‌ترین برنامه‌ها از دید رهبران شـــوروی تشکیل احزاب ناسیونالیست سوسیالیست در این کشورها بود تا با حمایت شـــوروی به قدرت برسند و متحد ابر قدرت شـــرق در نبرد با کاپیتالیسم باشند. سیستم مرکزی تک‌حزبی که بولشویک‌ها از همان طریق قدرت را در روسیه قبضه کرده بودند بهترین روش برای اینکار به نظر می‌رسید. در پی همین سیاست، حزب بعث عرب در تاریخ هفتم آپریل ۱۹۴۷ میلادی پایه‌گذاری شد. در ۱۹۵۲ با اتحاد جنبش سوسیالیست عرب و حزب بعث عرب، حزب جدیدی با عنوان حزب سوسیالیســـت بعث عرب شـــکل گرفت. این حزب از پرچم سه رنگ سیاه، سفید و سبز با مثلث کناری قرمز استفاده میکرد. این پرچم بدون هیچ تغییری در حال حاضر به عنوان پرچم فلســـطین شناخته می‌شود. ســـازمان امنیت شـــوروی که از فرصت پیش آمده در گیر و دار جنـــگ جهانی دوم برای نفوذ و ایجاد شبکه‌های وفادار به اتحاد جماهیر شوروی در کشورهای خاورمیانه که برای ســـالهای متمادی تحت قیمومیت بریتانیا بودند، بهره بسیار برده بود، به این حزب چشم داشت ویژه‌ای داشت. نام این حزب یعنی حزب سوسیالیست بعث عرب و همچنین شعار «اتحاد- آزادی – سوسیالیســـم» به اندازه کافی می‌توانست برای کا گ ب جذابیت داشته باشد تا حمایت‌های همه جانبه برای این حزب فراهم نماید. انتخابات پارلمانی سوریه در

AVAYEBUF.wordpress.COM

سپتامبر ۱۹۵۴ نخســتین پیروزی بزرگ را برای حزب تازه تاسیس بعث رقم زد. جایگاه دوم در این انتخابات نگاه‌های بســیاری را در منطقه متوجه این حزب کرد.[۳۱] در ۱۹۵۷ میلادی زمانی که احزاب کمونیست در سوریه بسیار قدرتمند شده بودند و مارکسیست‌ها در آستانه تسخیر کامل قدرت بودند، جمال عبدالناصر، رئیس جمهور نوپای مصر در دیدار با رئیس جمهور و نخست وزیر وقت سوریه (شکری القوتلی و خالد العظم) به آنها اخطار داد که باید احزاب کمونیستی را کنترل کنند. رهبران سوریه این کار را تنها از طریق اتحاد کامل مصر و سوریه ممکن دانستند و به این شکل در ۲۲ فوریه ۱۹۵۸ میلادی با امضای سندی روسای جمهوری مصر و سوریه توافق کردند تا جمهوری متحده عربی را که شامل هر دو کشور می‌شد، تشکیل دهند. با وجودی که جمال عبدالناصر یک سوسیالیست بود و دشمنی آشکار با بریتانیا داشت، می‌توانست شریک خوبی برای حزب بعث سوسیالیست عرب در سوریه باشد، اما وی هیچگاه با اعضای حزب بعث کنار نیامد و به آنان میدان نداد.

پرچم رسمی سازمان آزادیبخش فلسطین از سال ۱۹۶۴ میلادی و پرچم رسمی سرزمین فلسطین از پانزدهم نوامبر ۱۹۸۸ میلادی

حزب سوسیالیست بعث عرب - National Socialist Arab Party
شعار: اتحاد، آزادی، سوسیالیسم - تاسیس: اپریل ۱۹۴۷ میلادی

سازمان آزادیبخش فلسطین و حزب سوسیالیست بعث عرب هر دو تحت حمایت سازمان امنیت شوروی تاسیس و اداره شده‌اند و هر دو از یک پرچم مشترک استفاده کرده‌اند

ســازمان امنیت شــوروی هم در موارد بسیاری نشــان داده بود که نسبت به افسران نظامی‌که در جریان کودتا به قدرت می‌رســیدند و رویاهای بزرگ در ســر داشــتند و از شخصیت کاریزماتیک هم برخوردار بودند، به دید شک و تردید و بی‌اعتمادی می‌نگریست. شــوروی ترجیح می‌داد از رژیم‌های کوچکتر که وفاداری و حرف شــنوی بیشتری از خود نشان دهند حمایت کند. نیکیتا خورشچف درباره ناصر گفته بود: «تصور ما از کودتای ناصر در مصــر این بــود که این هم یکی از همان تصاحب‌های نظامی قدرت اســت که نمونه‌اش را در آمریکای جنوبی زیاد دیده بودیم. شــوروی انتظار نداشــت منفعت چندانی از این کودتا نصیبش

AVAYEBUF.wordpress.COM

شود.»[۳۲] البته دیدگاهی شبیه به این بعدها در مورد حافظ اسد در سوریه هم وجود داشت اما در عمل هر دو رهبر با وجود مواضع تندی که علیه احزاب کمونیستی در آغاز از خود به نمایش گذاشتند، در نهایت به متحدان وفادار و نزدیکی برای اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شـــدند.[۳۳] به هر صورت اتحاد مصر و سوریه، در پی کودتای نظامی افسران وفادار به حزب بعث سوریه که احساس می‌کردند جمال عبدالناصر توجه کافی به این حزب و به تقسیم قدرت با سوری‌ها در جمهوری جدید ندارد، در ۱۹۶۱شکسته شد.

اگر چه ناصر تا پایان عمر از لقب رئیس جمهور جمهوری متحده عربی به جای رئیس جمهور مصر استفاده می‌کرد ولی هیچگاه رویای همیشگی‌اش برای متحد کردن تمام دنیای عرب زیر عنوان جمهوری متحده عربی تحقق نیافت و تنها کشور مصر در این جمهوری باقی ماند و یکسال پس از مرگ ناصر، انور سادات در ۱۹۷۱ میلادی پایان جمهوری متحده عربی را اعلام و به جای آن دوباره از نام کشـــور مصر اســـتفاده کرد.[۳۴] چهاردهم جولای ۱۹۵۸ در عراق کودتای نظامی رخ داد و نظام سلطنتی این کشور به جمهوری تبدیل شد. احمد حســـن البکر از رهبران این کودتا بود. وی همچنین یکی از افســـران انقلابی بود که حزب سوسیالیست بعث را هدایت می‌کردند. بلافاصله پس از کودتا وی بسیار تلاش کرد تا روابط حکومت جدید عراق با اتحاد جماهیر شوروی نزدیکتر شود. همین تلاش‌ها دلیلی شـــد تا انقلابیون که حاکمان جدید عراق بودند در ۱۹۵۸ وی را وادار به اســـتعفا از ارتش کنند. پس از آن وی به یکی از مخالفان حکومت جدید تبدیل شد و رهبری شاخه نظامی حزب بعث در عراق را به عهده گرفت. در هشتم فوریه ۱۹۶۳ میلادی وی کودتای نظامی دیگری را هدایت کرد که به سرنگونی نخست وزیر عبدالکریم قاسم انجامید و احمد حسن البکر نخســـت وزیر جدید عراق شد. نخســـت وزیری وی تنها چند ماه دوام آورد و در ماه نوامبر همان ســـال با کودتای دیگری که نتیجه اختلافات درون حزبی افسران حزب بعث بود، سرنگون شد. هشـــتم مارس ۱۹۶۳ میلادی اینبار در سوریه کودتایی توسط افسران حزب بعث صورت گرفت که این حزب را به قدرت رساند. در پی کودتایی دیگر در ۱۹۶۶ میلادی شاخه سوریه حزب بعث موفق شد تا رهبری این حزب را از قدرت خلع کند و به دنبال آن انشعاب تاریخی در حزب سوسیالیست بعث عرب به وجود آمد. نتیجه این انشعاب تشکیل حزب بعث سوریه و حزب بعث عراق بود که اگر چه هر دو روابط بسیار نزدیکشان با اتحاد شوروی را حفظ کردند اما یک نزاع و درگیری همیشگی بین این دو انشعاب برقرار

AVAYEBUF.wordpress.COM

ماند. حافظ اسد که یکی از افسران حزب بعث بود و نقش پر رنگی در کودتای ۱۹۶۶ ایفا کرده بود بعنوان وزیر دفاع انتخاب شد. وی در ۱۹۷۰ میلادی کودتای سوم را رهبری کرد که در پی آن بعنوان نخست وزیر و دبیر کل حزب بعث سوریه و سپس ریاست جمهوری این کشور دست یافت. حافظ اسد تا سال ۲۰۰۰ میلادی که قدرت را به پسرش بشار اسد تحویل داد، در قدرت باقی ماند. حزب بعث سوریه بیش از چهل سال تنها حزب حاکم بر این کشور است و در تمام این سالها یکی از بزرگترین متحدین اتحاد جماهیر شوروی و پس از آن فدراسیون روسیه بوده است. در اسناد محرمانه آرشیو میتروخین از سازمان امنیت شوروی، رژیم اسد بعنوان قابل اعتمادترین متحد اتحاد جماهیر شوروی معرفی شده است.[۳۵] در سوی دیگر احمد حسن البکر به عنوان دبیر کل حزب بعث عراق انتخاب شد و دوسال بعد در هفدهم جولای ۱۹۶۸ میلادی، در پی یک کودتای بدون خونریزی به قدرت رسید. حسن البکر یکی از نزدیکانش، صدام حسین التکریتی را به عنوان قائم مقام خود منصوب کرد. حزب بعث عراق به رهبری حسن البکر تا ۱۹۷۹ و سپس صدام حسین تا ۲۰۰۳ میلادی در قدرت باقی ماند و تنها حزب حاکم بر عراق بود. در تمام طول این سی و پنج سال عراق از نزدیکترین متحدان اتحاد شوروی و پس از آن فدراسیون روسیه بود.

پس از حمله نظامی ایالات متحده آمریکا و متحدانش به عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی، که به سرنگونی، دستگیری و اعدام صدام حسین، دیکتاتور منفور عراق انجامید، حزب بعث عراق غیر قانونی اعلام شد اما همچنان تحت رهبری عزت ابراهیم الدوری، معاون صدام به فعالیت مخفی ادامه می‌دهد و از حمایت آشکار و پنهان روسیه نیز برخوردار است. عزت ابراهیم به سازماندهی و آموزش نیروهای سنی در شهرهای مرزی عراق و سوریه که مراکز قدرت حزب بعث به حساب می‌آمدند پرداخت. پس از دخالت نظامی روسیه در اوکراین در بهار سال ۲۰۱۴ میلادی و زمانی که فشارهای بین المللی بر روسیه در اعتراض به ضمیمه کردن شبه جزیره کریمه به خاک روسیه بالا گرفته بود، اقدامات وحشیانه گروهی تندرو و اسلام‌گرا به نام دولت اسلامی عراق و شام، همه توجه بین المللی را از روسیه به عراق منحرف کرد تا ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور فدراسیون روسیه نفس راحتی بکشد. عزت ابراهیم که در گزارش‌های متعدد خبری بعنوان یکی از تعلیم دهندگان نظامی این گروه جدید اسلام گرا معرفی شده بود در ۱۳ جولای ۲۰۱۴، در بیانیه‌ای تروریست‌های القاعده و دولت اسلامی عراق و شام را «شوالیه‌ها و قهرمانان مبارزه علیه کلونی‌های پارسیان»،

AVAYEBUF.wordpress.COM

کنایه از دولت شـــیعه حاکم بر عراق نامید و آنها را به شـــدت ستایش کرد.[۳۶] اگر چه تنها ده روز پس از آن به واسطه جنگ قدرت در درون این سازمان تروریستی عزت ابراهیم به عنوان دبیر کل حزب بعث عراق در بیانیه دیگری علیه دولت اســـلامی عراق و شـــام اعلام جنگ کرد اما دولت روسیه هدیه ارزشمند خود را از وی گرفته بود.[۳۷]

احزاب بعث در کشـــورهای دیگر عربی از جمله در اردن، لبنان، لیبی، یمن، کویت، عربستان سعودی و مصر با حمایت سازمان امنیت شوروی تشکیل شدند اما تنها در عراق و ســـوریه این احزاب توانســـتند با انجام کودتاهای نظامی پی در پی به قدرت راه یابند و متحدینی وفادار برای شوروی باقی بمانند. ناگفته نماند که تمام این کودتاهای نظامی در تاریخ نگارهای رژیم‌های حاکم، انقلاب خوانده شده است. نکته بسیار جالب این است که در سالهای پایانی حکومت محمد رضا شاه پهلوی در ایران نیز در اقدامی‌که از شاه ایران بسیار بعید به نظر می‌رســـید، همه احزاب سیاسی کشور منحل و اعلام شد تنها یک حزب باید وجود داشته باشد که نام این حزب رستاخیز گذاشته شد. حزب رستاخیز ترجمه فارسی عبارت حزب بعث می‌باشد که در فصلی دیگر به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

جبهه‌هـای ملـی آزادیبخـش، ابـزار روس‌هـا در آفریقـا، خاورمیانه و آمریکای جنوبی

با وجود تجربه تلخ شکست سیاست حمایت از جبهه ملی در ایران، در مجموع عملکرد مثبت جبهه‌های آزادیبخش ملی در سراسر دنیا به نفع سیاستهای شوروی، سبب شد تا در تابستان ۱۹۶۱، رهبر وقت شوروی نیکیتا خورشچف و کمیته مرکزی حزب کمونیست، اســـتراتژی بزرگ سازمان امنیت اتحاد جماهیر شـــوروی را تصویب کنند. بر اساس آن کا گ ب می‌توانســـت از جبهه‌های ملی آزادیبخش در کشـــورهای جهان سوم برای تثبیت برتری در کشـــمکش و نبرد شـــرق و غرب، یا همان جنگ سرد استفاده کند.[۳۸] عملکرد این جبهه‌های ملی آزادیبخش در بســـیاری از کشورهای جهان سوم برای اتحاد جماهیر شـــوروی بسیار موفق بود. حکومت‌هایی که سازمان امنیت شوروی آنها را طرفدار غرب و نظام سرمایه‌داری می‌شناخت، در نقاط مختلف دنیا با حمایت مستقیم شوروی توسط این جبهه‌های آزادیبخش به اصطلاح ملی، ســـرنگون می‌شدند و به این شکل دستان شوروی

AVAYEBUF.wordpress.COM

هم در تغییر این حکومت‌ها دیده نمی‌شد و اینگونه وانمود می‌شد که همه این انقلاب‌ها و تغییرات بومی و ملی هســـتند. گروه چریکی کوچکی که توسط فیدل کاسترو، برادرش رائول و چه‌گووارا شکل گرفت، انقلاب مارکسیستی کوبا را با حمایت شوروی پس از شش ســـال نبرد در ژانویه ۱۹۵۹ به ثمر رساند. جبهه آزادیبخش ملی الجزایر که در اول نوامبر ۱۹۵۴ با حمایت سازمان امنیت شوروی، کا گ ب، شکل گرفت و پس از هشت سال نبرد، در ســـوم جولای ۱۹۶۲میلادی فرانسه را شکست داده و برای الجزایر اعلام استقلال کرد. در واقع الجزایر را از دامن فرانســـه بیرون کشید و به دامن اتحاد جماهیر شوروی انداخت. رهبران انقلابی الجزایر و کوبا همکاری بسیار نزدیکی با اتحاد شوروی در مبارزه با آمریکا داشتند و انگیزه اصلی مبارزاتشان شکست نظام‌های طرفدار سرمایه‌داری اعلام می‌شد.[۳۹]

یکسال پس از پیروزی نهضت آزادیبخش ملی الجزایر، وقتی تلاش مذهبیون در قم در پانزده خرداد ۱۳۴۲ خورشیدی برابر با ۱۹۶۳ میلادی، برای ایجاد آشوب و نا آرامی در ایران شکست خورد، نهضت آزادی ایران که مهمترین شاخه جبهه ملی به حساب می‌آمد، نماینده‌ای رسمی را برای دیدار با رهبران جبهه آزادیبخش ملی الجزایر به این کشور فرستاد. هدف از این اقدام کســـب رضایت آنها برای تاسیس قرارگاهی در این کشور بود تا ایرانیان مخالف حکومت شاه برای مبارزه مسلحانه در آنجا تعلیم ببینند. رهبران جبهه آزادیبخش ملی الجزایر از این پیشنهاد استقبال کردند، اما شرایط بی‌ثبات پس از استقلال الجزایر را مناسب برای تاسیس این پایگاه نمی‌دانستند و توصیه کردند تا با مصری‌ها هماهنگ شود. طبق مذاکراتی که بین کنسول مصر در واشینگتن با ابراهیم یزدی و مصطفی چمران انجام شد و پس از آن دیدار با فتحی ادیب، سفیر مصر در سوئیس و در نهایت دیدار با کمال الدین رفعت، معاون رئیس جمهور مصر و رئیس حزب سوسیالیست حاکم مصر، در ژانویه ۱۹۶۴ میلادی برابر با دیماه ۱۳۴۲ خورشیدی، دولت مصر با طرح ایجاد پایگاه آموزشهای ویژه برای ایرانیان مخالف شاه موافقت کرد و قرار شد در اولین فرصت دوره‌های آموزش نظامی و پایگاه‌های تربیتی در قاهره تشکیل شود. ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده و مصطفی چمران، شاخه نهضت آزادی خارج از کشور با نام سازمانی سازمان مخصوص اتحاد و عمل یا همان سماع را تشکیل دادند. سماع پس از تامین و تخصیص بودجه از طرف دولت سوسیالیست مصـــر، بر نحوه انتخاب و تایید داوطلبان بـــرای گذراندن این دوره‌های مخصوص نظامی-عقیدتی نظارت می‌کرد. در آگوست ۱۹۶۴ میلادی برابر با مرداد ۱۳۴۳ خورشیدی، افراد

AVAYEBUF.wordpress.COM

اصلی نهضت آزادی خارج از کشور و سایر داوطلبان به تدریج در قاهره گرد آمدند. دروس نظری در این دوره‌ها شامل آموزش سازماندهی مخفی، تهیه و ساخت مواد انفجاری، اصول جنگ روانی، مبانی نظری سوسیالیسم و همچنین استراتژی و تاکتیک‌های نظامی بود. دروس عملی هم کار با انواع سلاح‌ها، مواد منفجره، عملیات رزمی، نبرد تن به تن و دفاع شخصی را شامل می‌شد. صادق قطب‌زاده یکی از مسولین تایید صلاحیت داوطلبان برای شرکت در این دوره‌ها بود. ولادیمیر کوزیچکین افسر عالی رتبه سازمان امنیت شوروی که سالها در سفارت شوروی در تهران فعالیت می‌کرد، پس از پناهندگی به غرب در کتاب خاطراتش شرح مفصلی از نحوه جذب و همکاری صادق قطب‌زاده با سازمان امنیت شوروی در همین سال‌ها را بیان کرده است.[۴۰] در سال ۱۳۴۵ خورشیدی، برابر با ۱۹۶۶ میلادی، دولت مصر که پس از انجام خریدهای نظامی هنگفت از دولت اتحاد جماهیر شوروی، آماده می‌شد تا با یک جنگ تمام عیار تکلیف کشور اسرائیل را برای همیشه روشن کرده و آن را از بین ببرد، دیگر نیازی به حمایت از این نهضت‌های آزادی بخش حس نمی‌کرد و بودجه آنها را قطع کرد. حالا سیاست مصر اقدام نظامی علیه اسرائیل بود و حتی تصور اینکه یکسال بعد جمال عبدالناصر با بزرگترین و تحقیر آمیزترین شکست در تاریخ کشورهای عربی در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ میلادی، علیه اسرائیل برایشان باور ناپذیر بود. شاخه برون مرزی و نظامی نهضت آزادی ایران نیز با قطع بودجه، مجبور شد قرارگاه آموزش مسلحانه در قاهره را تعطیل کند، اما چند سال بعد در ۱۳۵۰ خورشیدی برابر با ۱۹۷۱ میلادی، چمران به لبنان بازگشت و در کنار یکی دیگر از رابطان سازمان امنیت شوروی، امام موسی صدر جنبش اَمل را که نخستین گروه سازماندهی شده چریک‌های مسلح شیعه بود تاسیس کرد. جنبش امل نقشی پر رنگ در جنگ داخلی خونین لبنان داشت. بدین ترتیب دیده می‌شود که روابط بسیار پیچیده اما آشکاری بین نهضت‌های آزادیبخش ملی، گروههای مسلحانه چریکی و سازمان امنیت شوروی در خاورمیانه و شمال آفریقا مثل یک سرطان در حال گسترش وجود داشته است.

در نیکاراگوئه جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست‌ها باز هم با حمایت مستقیم سازمان امنیت شوروی در ۱۹۶۱ میلادی تشکیل شد که در نهایت در ۱۹۷۹میلادی با سرنگونی حکومت وقت، یک رژیم انقلابی مارکسیستی دیگر که حامی و گوش به فرمان شوروی بود روی کار آورد.[۴۱] در خاورمیانه سازمان امنیت شوروی بر موج احساسات ضد انگلیسی

AVAYEBUF.wordpress.COM

مردم منطقه که قرن‌ها تحت قیمومیت بریتانیا قرار داشتند، سوار شد و با تعلیم گروه‌های چریکی، تشکیل جبهه‌های ملی و حمایت از کودتاهای محلی و منطقه‌ای، رژیم‌های طرفدار اتحاد شوروی را روی کار آورد. در سال ۱۹۵۹ میلادی در کویت یاسر عرفات که از ماموران پرورش یافته سازمان امنیت شوروی بود و از حمایت‌های فراوان اتحاد شوروی سود می‌برد، جنبش ملی آزادی فلسطین را تشکیل داد تا مبارزات چریکی علیه اسرائیل را سازماندهی کند.[۴۲] پنج سال پس از آن در ۲۸ می ۱۹۶۴ میلادی، جمال عبد الناصر رئیس جمهور چپ گرای مصر، ایده تاسیس سازمان آزادیبخش فلسطین را مطرح کرد که در همان ابتدا با صدور منشوری خواستار بیرون راندن صهیونیست‌ها از سرزمین‌های عربی شد.[۴۳] جمال عبدالناصر از افسران ارتش مصر بود که در۲۳ جولای ۱۹۵۲ میلادی در سن ۳۴ سالگی به همراه محمد نجیب کودتای نظامی ارتش را علیه پادشاه وقت مصر، ملک فاروق رهبری کرد. پادشاهی مصر در آن زمان تحت حمایت انگلستان بود و نفرت دیرینه ناصر از بریتانیا انگیزه اصلی اقدامات وی به حساب می‌آمد. در آپریل ۱۹۵۴ وقتی به ریاست جمهوری مصر رسید، هنوز رهبران شوروی با دیده تردید به وی می‌نگریستند. یکسال پس از به قدرت رسیدن در سپتامبر ۱۹۵۵ میلادی، ناصر یک قرارداد محرمانه بسیار مهم نظامی با شوروی امضا کرد که حجم و بزرگی این مبادله نظامی حتی رهبران شوروی را نیز حیرت زده کرده بود. ناصر توانست توجه و اعتماد رهبران مسکو را جلب کرده و به بزرگترین متحد اتحاد جماهیر شوروی در جهان عرب تا آن زمان تبدیل شود.[۴۴] تمایل و علاقه وی به سیستم سیاسی شوروی و پیاده کردن آن سیستم در مصر تا حدی بود که نزدیکترین مشاوران وی را نیز به وحشت انداخته بود و در مواردی به اعتراض از سمت خود استعفا دادند.[۴۵] در پایان سال ۱۹۵۶ میلادی در پی تهدیدهای فزاینده ناصر علیه اسرائیل، دولت‌های اسرائیل، فرانسه و انگلستان با هدف به کنترل در آوردن کانال سوئز و سرنگون کردن دولت رادیکال جمال عبدالناصر در مصر به مرزهای این کشور حمله کردند.[۴۶] در نهایت با وجود شکست چشمگیر نظامی، این نبرد مشروعیت سیاسی بیشتر برای ناصر به ارمغان آورد وقتی پا در میانی ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی و سازمان ملل سبب پایان زود هنگام جنگ شد. اگر چه این نبرد یک هفته بیشتر به طول نینجامید اما خسارت فراوانی به ارتش مصر وارد کرد.

یکی از دلایل اصلی عدم حمایت رئیس جمهور وقت آمریکا ژنرال آیزنهاور که فرمانده

AVAYEBUF.wordpress.COM

پیروز نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم نیز بود، و در همان روزها کمپین انتخاباتی اش را برای دور دوم ریاست جمهوری پیگیری می‌کرد، این بود که نیروهای متحد آمریکا یعنی فرانسه و انگلستان بدون اطلاع دولت ایالات متحده این جنگ هشت روزه را آغاز کردند.[۴۷] لازم به ذکر است که در سال‌های نخست پس از جنگ جهانی دوم در حالی که ایالات متحده آمریکا آشکارا به عنوان برترین قدرت نظامی جهان شناخته می‌شد، سیاست خارجی دولت آمریکا بر بی‌طرفی در منازعه‌های بین‌المللی بود و همچنان محور اصلی جنگ سرد هنوز بین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان تعریف می‌شد.

پس از پایان این جنگ نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در مرز مصر و اسرائیل مستقر شدند و اسرائیل چند ماه پس از آن از صحرای سینا خارج شد اما تهدیدهای ناصر همچنان ادامه پیدا کرد. در فاصله ده سال از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۷ میلادی، رئیس جمهور مصر نیروی هوایی و ارتش مصر را که پیش از روی کار آمدن ناصر با تجهیزات انگلیسی سازماندهی شده بود، از پایه تغییر داد و با خریدهای کلان از اتحاد جماهیر شوروی به بازار اسلحه و هواپیما سازی شوروی رونقی افسانه‌ای داد. اسکادران هوایی مصر صدها هواپیمای جنگنده میگ، بمب افکن و ترابری ایلیوشین روسی و مقادیر بسیار زیادی تانگ و اسلحه و مهمات روسی خریداری کرد. این تحولات نگرش بی‌طرفانه ایالات متحده را تغییر داد و آرام آرام آمریکا به اسرائیل به عنوان متحدی قابل اعتماد در منطقه توجه کرد. در سوی دیگر، جمال عبدالناصر با تکیه بر ارتشی که با کمک اتحاد جماهیر شوروی ساخته بود تصمیم گرفت تا به اسرائیل حمله کند و به قول خودش این متحد آمریکا و بریتانیا را برای همیشه محو سازد. تحریکات مستقیم سازمان امنیت شوروی هم در این تصمیم بی‌تاثیر نبود. در اوایل ماه می ۱۹۶۷میلادی ، در قالب یک خبر محرمانه کا گ ب به ناصر اطلاع داد که اسرائیل تصمیم به یک حمله قریب الوقوع به سوریه گرفته است. مشاوران امنیتی ناصر این ادعا را بی‌اساس خواندند.[۴۸] اما گویا وی خبر دریافتی از کا گ ب را موثق‌تر از نظر مشاوران امنیتی خود دانست و در ۲۶ ماه می ۱۹۶۷ میلادی، بیانیه شدید الحنی صادر کرد که در حکم اعلام جنگ به اسرائیل بود.[۴۹]

رادیو سراسری مصر پیام‌های غرورآمیزی را پخش می‌کرد و از اعراب و فلسطینیانی که در اسرائیل زندگی می‌کردند می‌خواست تا از این کشور خارج شوند تا در مسیر بولدوزرهایی که قرار است اسرائیلی‌ها را به دریا بریزد قرار نگیرند. نیروهای ارتش مصر در صحرای سینا

AVAYEBUF.wordpress.COM

مستقر شدند و ارتش‌های عراق، سوریه و اردن هم آماده پیوستن به مصر و حمله به اسرائیل از تمام جهات بودند. نیروی هوایی اســرائیل پیش دســتی کرد و در پنجم ژوئن ۱۹۶۷ به مقر اسکادران هواپیماهای جنگی مصر حمله کرد و با نابودی حدود ۳۰۰ هواپیمای جنگی بخــش بزرگی از نیروی هوایی مقتدر مصر را در هم کوبید. ۵۰ اســرائیل در این نبرد که به جنگ شــش روزه مشهور است، نه تنها تمام کشــورهای عرب مدعی را همزمان دچار شکســت سختی کرد بلکه پشتیبان و طراح پشــت سیاستهای ضد اسرائیلی آنها یعنی اتحاد جماهیر شوروی را هم در صحنه بین المللی تحقیر کرد.[۵۱] این نبرد شکستی بزرگ نیز برای صنایع تسلیحاتی، هوایی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی در برابر صنایع تسلیحاتی دنیای کاپیتالیسم رقم زد.

نفوذ در دنیای اسلام، اسلحه جدید روس‌ها علیه آمریکا و اسرائیل

توجه سازمان امنیت شوروی به ویژه در جریان رابطه بین اسرائیل با شوروی و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به دنیای اسلام جلب شد. روابط اتحاد جماهیر شوروی با اسرائیل نمونه کاملی از دیدگاه ســیاه و سفید روس‌ها به صحنه سیاست بین الملل پس از انقلاب بولشویکی در روسیه است. در صحنه سیاست جهانی برای بولشویک‌ها خاکستری یا هیچ رنگ دیگری گویا وجود نداشت و تمام دنیا در مربع های سیاه و سفید یک صفحه شطرنج باید تعریف پذیر و قابل بازی و جابجایی مهره می‌بود. وقتی در ۱۴ می ۱۹۴۸ میلادی، کشور اســرائیل با صدور اعلامیه استقلال اعلام موجودیت کرد، اتحاد جماهیر شوروی نخستین کشوری بود که آن را به رسمیت شناخت.[۵۲] شوروی‌ها زمان را از دست ندادند و تنها سه روز پس از صدور اعلامیه استقلال اسرائیل، آن را به رسمیت شناختند. مبنای این سرعت تصمیم گیری آنان این بود که تاســیس کشــور اسرائیل را در سرزمین فلسطین که برای مدتی طولانی تحت قیمومیت بریتانیا قرار داشت، یک سیلی جانانه به صورت امپریالیسم بریتانیای کبیر می‌دانستند.[۵۳] در سوی دیگر اقیانوس آتلانتیک لابی قدرتمند یهود در میانه جنگ جهانی دوم تلاش می‌کرد تا حمایت دولت ایالات متحده را برای تشکیل یک کشور برای یهودیان در ســرزمین فلســطین که خانه اجدادی آنها بود، جلب کند. دو بار تلاش کنگره آمریکا در سال ۱۹۴۴ میلادی بی‌نتیجه ماند و دولت آمریکا با توجه به حساسیت موضــوع خاورمیانه بــرای طرفهای درگیر در جنگ جهانــی دوم و به خصوص مخالفت

AVAYEBUF.wordpress.COM

کشورهای عربی با بوجود آمدن یک حکومت یهودی در منطقه، ترجیح داد در این خصوص اقدام نکند.[۵۴] در نهایت ایالات متحده آمریکا حدود یکسال پس از اتحاد جماهیر شوروی در ۳۱ ژانویه ۱۹۴۹ پس از آنکه نتایج نخستین انتخابات دموکراتیک در اسرائیل اعلام شد با فرمان رئیس جمهور وقت آمریکا، هری ترومن، این کشور را به رسمیت شناخت.[۵۵] سیاست بی‌طرفانه‌ای که ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم در قبال خاورمیانه در پیش گرفته بود با مشاهده دخالت‌های آشکار اتحاد جماهیر شوروی در کشورهای مختلف منطقه و به ویژه در مصر، تولد کشور جدید اسرائیل و مساله نفت به تدریج تغییر کرد و ایالات متحده نقشی پر رنگ‌تر در تحولات خاورمیانه پیش گرفت.[۵۶] در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ میلادی، ایالات متحده کمک‌های مختصر بشر دوستانه در اختیار اسرائیل قرار می‌داد، اما همچنان تا زمان بحران کانال سوئز در ۱۹۵۶ و حمله بریتانیا، فرانسه و اسرائیل به مصر رگه‌هایی از سیاست بی‌طرفانه آمریکا در منطقه دیده می‌شد. بخشی از رویاهای شوروی هم در این مورد که اسرائیل را به عنوان متحدی در مقابل بریتانیا قرار دهد، از بین رفت. در این دوران فرانسه بیشترین کمک‌های نظامی را به اسرائیل می‌رساند. پس از ایفای نقش مثبت از سوی آمریکا در جریان بحران سوئز، جمال عبدالناصر علاقمند شد تا روابط گرمتری با آمریکا برقرار کند.

این سیاست با توجه به نگرانی از افتادن کامل مصر در آغوش اتحاد جماهیر شوروی بود. بر پایه همین سیاست، در آغاز دهه شصت میلادی، ایالات متحده همزمان به اسرائیل، مصر و اردن تسلیحات نظامی و ازجمله موشک‌های هاک فروخت تا بی‌طرفی را در فروش سلاح هم رعایت کرده باشد. پس از آیزنهاور در دوران ریاست جمهوری کندی و جانسون در فاصله سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۹ میلادی، سیاست آمریکا به سمت نزدیکی بیشتر به اسرائیل متمایل شد. تا زمان ترور جان اف کندی در در ۱۹۶۳ میلادی، همچنان سیاست بی‌طرفی آمریکا در منطقه خاورمیانه نگرش مثبتی از آمریکا ایجاد کرده بود اما پس از وی وقتی لیندون جانسون به ریاست جمهوری رسید و روابط آمریکا با اسرائیل آشکارا گرمتر شد، در مقابل اتحاد جماهیر شوروی، اسرائیل را در زمره دشمنانش که باید نابود شوند، قرار داد. به این شکل شوروی که نخستین کشور به رسمیت شناسنده اسرائیل بود، حالا تمام رویاهایش در خصوص اسرائیل فرو ریخته بود. نه تنها اسرائیل متحد شوروی در نبرد با بریتانیا نشد، بلکه حالا با دشمن قدرتمند اتحاد جماهیر شوروی در عرصه جنگ سرد یعنی

AVAYEBUF.wordpress.COM

ایالات متحده آمریکا، متحد شده بود. ۵۷ هجدهم ماه می۱۹۶۷ میلادی، یوری آندروپف به عنوان رئیس سازمان امنیت شوروی انتخاب شد. وی مقتدرانه هجده سال این سمت را به عهده داشت و پس از مرگ برژنف به رهبری شوروی رسید. تنها هجده روز پس از آنکه آندروپف به ریاست کا گ ب برگزیده شد، ارتش مصر با تحریک سازمان امنیت شوروی، در آستانه حمله نظامی تمام عیار به کشور اسرائیل بود که مورد حمله نیروی هوایی قدرتمند اســـرائیل قرار گرفت. شوروی امیدوار بود تا با یک حمله نظامی برق آسا، کشورهای عرب منطقه خاورمیانه بتوانند با حمایت تسلیحاتی گسترده روس‌ها کشور کوچک اسرائیل را نابود کرده و این متحد ایالات متحده را از بین ببرند. اما شکست تحقیر آمیز مصر و دیگر متحدین عربی از اسرائیل در دهم ژوئن ۱۹۶۷ میلادی در جریان جنگ معروف به جنگ شش روزه، همه محاسبات را در مسکو به هم ریخت. وقتی سیاست نظامی پاسخگو نبود، تشکیل، حمایت و تجهیز گروه‌های تروریستی در منطقه، تحت عنوان جنبش آزادیبخش فلسطین شدت گرفت. نگاه سازمان امنیت شوروی، کا گ ب به سمت دنیای اسلام جلب شد. حالا مسلمانان و اعراب مغرور که شکستی سخت و باور نکردنی از اسرائیل، این کشور کوچک خورده بودند، آمادگی کامل داشـــتند تا در آزمایشـــگاه‌های جنگ روانی شوروی پرورش داده شـــوند و بزرگترین ارتش دنیا علیه اســـرائیل و حامی بزرگش ایالات متحده ساخته شد، ارتشی از یک میلیارد مسلمان که باید آنها را آماده نبرد با آمریکا می‌کرد.

ژنرال ایان میهای پاچیپا، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت رومانی در دوران دیکتاتور مارکسیست و رهبر سابق رومانی، نیکولای چائوچسکو، که روابط بسیار نزدیک سازمانی با رهبران شوروی داشت، در کتاب خود با عنوان کمپین دروغ با اشاره به تغییر رویه سیاسی رهبران شـــوروی در دهه شـــصت و آغاز دهه هفتاد میلادی، عنوان می‌کند که در ۱۹۷۲ میلادی، آشکارا کرملین برای تحریک تمام دنیای اسلام علیه ایالات متحده آمریکا و اسرائیل برنامه‌ریزی کرده بود. وی در ادامه به گفتگوی خود با قدرتمندترین رئیس تاریخ سازمان امنیت شوروی یوری آندروپف اشاره می‌کند که گفته بود: یک ارتش متشکل از یک میلیارد دشمن خیلی بیشتر میتواند به ایالات متحده ضربه بزند تا ارتشی چند میلیون نفری! اتحاد جماهیر شوروی باید بتواند به همان سبکی که نازیها در آلمان توانستند نفرت عمیقی علیه یهودیان ایجاد کنند، این اسلحه قدرتمند احساس تنفر مسلمانان را به سمتی سوق دهد که حمام خونی از تروریسم علیه اسرائیل و پشتیبان اصلی‌اش ایالات متحده بوجود بیاید.

AVAYEBUF.wordpress.COM

در حوزه نفوذ اسـرائیل و آمریکا از این پس هیچ کس نباید احسـاس امنیت کند.[۵۸] این رئیس سـازمان امنیت شوروی که قائم مقام رهبر شوروی برژنف هم به حساب می‌آمد و پس از برژنف به رهبری اتحاد جماهیر شـوروی رسید، اعتقاد داشت که می‌شود از دنیای اسـلام به عنوان یک ظرف پرورش باکتری در آزمایشگاه استفاده کرد و نوع خطرناکی از نفرت از آمریکا را بر پایه افکار مارکسیست-لنینیستی در این ظرف آزمایشگاهی کشت داد. وی عقیده داشت با توجه به تعصب، بی‌سوادی، احساس مظلومیت، و روحیه ناسیونالیستی مسلمانان، تروریسم و خشونت علیه اسرائیل و آمریکا به سرعت ریشه خواهد گرفت و ما تنها باید دائم تکرار کنیم که آمریکا و اسـرائیل کشـورهای امپریالیستی، صهیونیستی و فاشیسـتی هستند که توسط سرمایه داران بزرگ یهودی اداره می‌شوند. با توجه به اینکه مسلمانان به شکل بیمارگونه‌ای اعتقاد دارند که سرزمینشان توسط یهودیان اشغال شده اسـت، شوروی باید از این فرصت اسـتفاده کرده و با معرفی کنگره ایالات متحده آمریکا بعنوان ارگانی که آلت دست صهیونیزم درنده خو است، مسلمانان را علیه آمریکا بشوراند.[۵۹]

جنبش امل که توسـط امام موسی صدر به عنوان رهبر کاریزماتیک شیعیان منطقه با همکاری مصطفی چمران پایه گزاری شـده بود، نمونه روشـنی از این سیاست سازمان امنیت شوروی بود. جنبش امل پس از انقلاب اسلامی در ایران با حمایت‌های مستقیم رژیم اسـلامی، توانست هسته اولیه سـازمان تروریستی مخوفی به نام حزب الله لبنان را شکل دهد. گروه دیگری با محوریت روحانیان شـیعه تشـکیل شد که به گروه محمد منتظری معروف است. این گروه با حمایت حافظ اسد، رهبر شیعه و سوسیالیست سوریه که متحد وفادار اتحاد جماهیر شـوروی در منطقه بود، توانست در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ خورشیدی، کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی در سوریه و جنوب لبنان بر پا کند. گروه محمد منتظری از انضباط سـازمان‌های منسـجمی چون چریک‌های فدائی و مجاهدین خلـق برخوردار نبود. منتظـری بدون رعایت دقیق ضوابط امنیتی به هر داوطلبی به ویژه اگر از طلاب علوم دینی بود، اعتماد می‌کرد و حتی آنان را به سادگی برای دیدن دوره‌های آموزش نظامی و عقیدتی در اردوگاه‌های فلسطینی دعوت می‌کرد.[۶۰]

یکی از اعضای این گروه علی جنتی فرزند آیت الله احمد جنتی، رئیس شورای نگهبان جمهوری اسـلامی، می‌باشد. اعضای این گروه در در اردوگاه‌های آموزش چریکی سازمان امنیت شوروی که با همکاری حکومت حافظ اسد در سوریه بر پا شده بود، آموزش نظامی

AVAYEBUF.wordpress.COM

و انقلابی‌گری می‌دیدند تا پس از بازگشت به ایران، به مبارزه مسلحانه با حکومت شاه بپردازند. علی جنتی در سال ۲۰۱۳ میلادی، برابر با ۱۳۹۲ خورشیدی، زمانی که حسن روحانی روی صندلی ریاست جمهوری نشست، بعنوان وزیر ارشاد انتخاب شد. وی در کتاب خاطرات خود که در سال ۱۳۸۶ خورشیدی برابر با ۲۰۰۷ میلادی منتشر شد، توضیح داده است که چگونه پس از گذراندن دوران متوسطه و دبیرستان به عنوان یک طلبه علوم اسلامی، به مدرسه علمیه منتظریه، معروف به مدرسه حقانی وارد شد. مدرسه حقانی در قم در سال ۱۳۳۹خورشیدی برابر با ۱۹۶۰ میلادی و همزمان با تاسیس دانشگاه پاتریس لومومبا در روسیه آغاز به کار کرد. بنیانگذاران آن آیت الله بهشتی، آیت الله قدوسی و جمعی از استادان حوزه علمیه قم بودند و با برنامه‌هایی تازه تدوین شده به جذب طلبه اقدام می‌کردند. این مدرسه علوم اسلامی همکاری نزدیکی با حوزه علمیه قم داشت با این تفاوت که طلبه‌های متقاضی ورود به این مدرسه باید آزمون هوش می‌دادند و مصاحبه‌های دشواری را برای ورود به این مرکز پشت سر می‌گذاشتند. معرفی طلبه‌های علوم اسلامی به مراکز آموزشی وابسته سازمان امنیت شوروی از جمله دانشگاه پاتریس لومومبا و کمپ‌های نظامی و عقیدتی در سوریه و لبنان و همچنین کادر سازی برای روزهای پس از سرنگونی حکومت شاهنشاهی در ایران، از جمله کار کردهای این مدرسه بود.

علی جنتی در کتاب خاطرات خود درباره عضویت در گروه محمد منتظری می‌نویسد: «فکر می‌کنم درطول سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ خورشیدی، حدود ۵۰ تا ۶۰ نفر از نیروهای مبارز داخل کشور به سوریه و لبنان آمدند و آموزش‌های لازم را دیدند.» وی در ادامه برخی از همکاری‌های گروه شبه نظامی محمد منتظری با جنبش آزادی بخش میهنی فلسطین معروف به سازمان فتح را که یاسر عرفات با حمایت و همکاری مستقیم سازمان امنیت شوروی تاسیس کرده بود، اینگونه بیان می‌کند:

«ما کمک‌های زیادی به سازمان الفتح می‌کردیم. از جمله در کسب اطلاع از داخل اراضی اشغالی و آوردن بعضی نقشه‌هایی که نیاز داشتند و یا ارتباطاتی که می‌خواستند در داخل با بعضی از عناصر برقرار کنند، نیروهای ایرانی نقش مهمی داشتند. برای نمونه روزی زن و شوهری با پاسپورت ایرانی برای آموزش دیدن به سوریه و لبنان آمدند. یکی از آنان آقای شریف خانی بود که بعدها مدتی هم مسئول بنیاد علوی گردید. دیگری همسر ایشان، خانم دکتر زهرا پیشگاهی فرد بود که اکنون استاد دانشگاه الزهرا است. آنها با وضع عادی و بچه‌ای شیرخوار به لبنان آمدند. وقتی در لبنان آموزش‌های لازم را

AVAYEBUF.wordpress.COM

دیدند، آنها را به یکی از دفاتر الفتح در سوریه معرفی کردیم. قرار شد از طریق اردن به اسرائیل بروند، چون در آن زمان کسانی که گذرنامه ایرانی داشتند راحت می‌توانستند به اسرائیل بروند. آنها به صورت جهانگرد و با یک کوله پشتی به داخل اسرائیل رفتند و ارتباطاتی که لازم بود برقرار کردند. بعد هم که برگشتند خیلی راحت مجموعه‌ای از نقشه‌های داخل اسرائیل را آوردند و ما در اختیار سازمان الفتح قرار دادیم.»[۶۱]

بر اساس کتاب خاطرات علی جنتی، نقش اصلی وی در این کمپ‌های آموزش نظامی، فراهم آوردن خوراک ایدئولوژی و عقیدتی برای اعضای این گروه تروریستی بوده است. جنتی در این راستا چندین کتاب را نیز از عربی به فارسی ترجمه می‌کند از جمله تجربیاتی از انقلاب فلسطین، رفتار یک رزمنده انقلابی، کمونیست محلی و جنبش‌های آزادیبخش اعراب و کمک‌های نظامی‌آمریکا به ایران که همگی به سفارش سازمان امنیت شوروی نوشته شده و در جهان عرب منتشر شده بود تا اصول مبارزات چریکی و مسلحانه را آموزش دهد. مهمترین این کتاب‌ها تجربیاتی از انقلاب فلسطین (موضوعات من التجربه الفلسطینیه) نوشته منیر شفیق بود.

محمد صادق الحسینی از مدیران شبکه تلویزیونی رسمی و دولتی جمهوری اسلامی به زبان عربی، در مقاله‌ای برای خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی، از خاطرات دوران مبارزات چریکی‌اش می‌نویسد که چگونه در یک گروه دانشجویی به نام الجرمق به رهبری یک مارکسیست به نام منیر شفیق با اسرائیل می‌جنگیدند. صادق الحسینی می‌نویسد:

«هنگامی‌که در آن زمان در جنوب لبنان بودیم، همان طور که گفتم گروه کوچکی را تشکیل دادیم، گروه کوچکی بر روی خاک پاک جنوب لبنان تشکیل دادیم تا از انقلاب فلسطینی حمایت کنیم، با این که اندک بودیم، اما از هر قشر و طبقه و رنگ و نژادی در میان ما دیده میشد، فلسطینی، لبنانی، مصری، ترک، ایرانی، بحرینی، مراکشی، مسلمان، مسیحی، دروزی، سنی، شیعه، راستگرا، چپگرا و اسلامگرا. رهبر معنوی این گروه کسی جز استاد «منیر شفیق» مارکسیست لنینیست مسیحی فلسطینی نبود که بعدها توسط حضرت امام خمینی (ره) اسلام آورد.»[۶۲]

در این دوران، جنوب لبنان، سوریه و سرزمین‌های فلسطینی عرصه تاخت و تاز ماموران سازمان امنیت شوروی بود که هر کدام در گوشه‌ای کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی تروریستی برای مبارزه با اسرائیل ترتیب داده بودند و در کنار آن گروه‌های تروریستی را برای کشورهایی مثل ایران تعلیم می‌دادند. خبرگزاری رسمی جمهوری

AVAYEBUF.wordpress.COM

اســـلامی در خبر مربوط به انتشـــار کتاب خاطرات علی جنتی به برخـــی از اعضای گروه تروریستی محمد منتظری نیز اشاره می‌کند که آموزش‌های لازم را در لبنان و سوریه زیر نظر کارشناسان سازمان امینت شوروی دیدند و سپس به مبارزه مسلحانه در درون ایران ادامه دادند. نام برخی از اعضای گروه محمد منتظری به شرح زیر است: حجت الاسلام علی فلاحیان (وزیر سابق اطلاعات در کابینه هاشمی رفسنجانی)، حجت الاسلام علی یونسی (وزیر ســـابق اطلاعات در کابینه محمد خاتمی)، محمد غرضی (استاندار سابق کردستان، استاندار سابق خوزستان، وزیر سابق نفت و وزیر سابق پست و تلگراف و تلفن و کاندیدای ریاست جمهوری ۱۳۹۲)، علی جنتی (فرزند احمد جنتی رئیس شورای نگهبان جمهوری اسلامی و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه حسن روحانی)، عباس آقازمانی معروف به ابو شریف (از موسسان و فرماندهان ارشد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و قاتل مصطفی چمران)، مرضیه حدیدچی دباغ (ســـه دوره نماینده مجلس شورای اسلامی و نائب رئیس جمعیت زنان جمهوری اسلامی و دارنده نشان ایثار از طرف سید محمد خاتمی)، علیرضا آلادپوش، زهرا پیشگامی‌فرد، سراج الدین موسوی، حجت الاسلام محمدعلی هادی نجف آبادی (مترجم خمینی در پاریس، نماینده دو دوره مجلس شورای اسلامی و معاون پارلمانی وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی) و احمد نفری.[۶۴] تمام این افراد که در همکاری نزدیک با ســـازمان آزادی بخش میهنی فلسطین زیر نظر افسران کارکشته کا گ ب تعلیم دیده بودند پس از انقلاب ایران در رده‌های بالای اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی مشغول به کار شدند و برخی همچنان پس از سه دهه بر صندلی‌های قدرت تکیه زده‌اند. در این بین عباس آقازمانی معروف به ابو شریف، سابقه‌ای طولانی در عضویت در گروه‌های شبه نظامی و تروریستی داشت و از بیست و سه سالگی عضو گروه شبه نظامی حزب ملل اسلامی شده بود که از زیر شاخه‌های حزب الدعوه اسلامی عراق به حساب می‌آمد. این حزب همانگونه که اشاره شد، زیر نظر کا گ ب شکل گرفته بود.

ســـازمان امنیت شـــوروی از یک ســـو با بر پا کردن کمپ‌های تروریستی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، تروریست‌های وفادار به اتحاد جماهیر شوروی که دشمنان قسم خورده اســـرائیل و ایالات متحده باشـــند را پرورش می‌داد، تا حکومت‌های متحد ایالات متحده را در منطقه خاورمیانه دچار بحران کرده و از پای در بیاورند. از سوی دیگر با نفوذ در لایه‌های رهبری جنبش اســـلامی، خط جدیدی از حکومت‌های اســـلامی را در منطقه

AVAYEBUF.wordpress.COM

بوجود آورد که پس از سرنگونی حکومت‌های حامی آمریکا بتوانند منافع شوروی را پیاده کنند. آنچه امروز دنیا با عنوان تروریسم اسلامی یا همان اسلامگرایان تندرو مواجه است که نه تنها امنیت منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بلکه تمام دنیا را تهدید می‌کند، ریشه در سیاست‌های مخرب سازمان امنیت اتحاد شوروی در سال‌های دهه شصت و هفتاد میلادی دارد.

در دنیای واقعی جنگ سرد پدید آورنده تحولات فراوانی در گستره جهانی بود که بارها و بارها کره خاکی را تا آستانه یک جنگ اتمی تمام و کمال و ویرانگر پیش برد. اگر چه جنگ اتمی در نگرفت اما جنگ‌های پراکنده، انقلاب‌ها و خونریزی‌های فراوانی در نتیجه جنگ سرد به وقوع پیوستند میلیون‌ها نفر در سراسر دنیا تاوان سنگین آن را می‌پردازند. بسیاری از مردم دنیا بدون اینکه حتی بدانند قربانی بازی خونین تئوریسین‌های سرخ در اتحاد جماهیر شوروی شده‌اند، هر روز و هر روز شاهد جنگ و کشتار و نفرت و خونریزی هستند. مردم ایران، اسرائیل، مصر، سوریه، عراق، افغانستان، تونس، لیبی، الجزایر، بسیاری از کشورهای آفریقایی، آمریکای جنوبی و آسیا در شمار این قربانیان قرار دارند. امروز تبعات ویرانگر این خشونت‌ها دامن اروپا، استرالیا، آمریکا و کانادا را گرفته است و آرام آرام سایه شوم آتشی که در دوران جنگ سرد افروخته شد، بر تمام پهنه کره کوچک خاکی گسترده شده است.

باری روبین در پایان یادداشتی که پس از انتشار کتاب دوم از آرشیو میتروخین نوشت، آورده است: «در پایان جنگ سرد، تلاش‌های شوروی شکست خورد. شوروی‌ها از جناح بازنده در این بازی حمایت کرده بودند. دیکتاتورهای منطقه‌ای که در دوران جنگ سرد تحت حمایت شوروی قرار داشتند، نتوانستند انتظارات روس‌ها را بر آورده کنند و جوی غیر دوستانه نسبت به ایدئولوژی اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شد. ولی موفقیت‌هایی هم نصیب کا گ ب شد که عموما از آنها قدردانی نمی‌شود. از جمله اینکه بسیاری از ادعاها و استدلال‌های دروغین و ساختگی سازمان امنیت شوروی علیه ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، در سطحی گسترده نه تنها در دنیای عرب، بلکه در رسانه‌های غربی و محافل روشنفکری، رواج یافت. ایدئولوژی قدرتمند رادیکال، بدبینی گسترده نسبت به غرب و نفرت عمومی نسبت به آمریکا و اسرائیل را می‌توان به نوعی انتقام پس از مرگ اتحاد جماهیر شوروی به حساب آورد.»[۶۴]

AVAYEBUF.wordpress.COM

با وجودی که بسیاری بر این باور بودند که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در آغاز دهه نود میلادی، جنگ سرد هم به بایگانی تاریخ خواهد پیوست اما شواهد تاریخی فراوانی به چشم می‌خورد که نشان از ادامه این بازی پس از وقفه‌ای چند ساله و کوتاه دارد. می‌توان گفت جنگ سرد با فروپاشی دیوار برلین و از هم پاشی امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی، دچار سکته مغزی شد و به کُما رفت اما بر خلاف انتظار نمرد. به قدرت رسیدن یکی از افسران ارشد کا گ ب، ولادیمیر پوتین در روسیه، در آغاز هزاره سوم میلادی، خروج جنگ سرد از کمای چندین ساله و اوج گیری دوباره آن بود. شاید پوتین ترجیح می‌دهد آن را برخواستن ققنوس سرخ از خاکستر اتحاد جماهیر شوروی بنامیم، اما واقعیت این است که این حادثه برخواستن هیولای جنگ سرد از کما بود. اهداف تغییر نکرده‌اند اما بدون تردید میتوان گفت که تاکتیک‌ها و استراتژی دوران نوین جنگ سرد با دوران اولیه آن متفاوت است. بازیگران اصلی آن هم در صحنه‌های منطقه‌ای و بین المللی تغییر کرده‌اند. بذرهایی که در دوران حکومت بیست ساله برژنف-آندروپف بر شوروی در سرزمین حاصلخیز و ایدئولوژی پرور خاورمیانه، آفریقا و آمریکای جنوبی کاشته شد، حالا درختان تنومندی شده‌اند که ریشه در اعتقادات بسیاری از مردم دوانده است و آنان را به ایدئولوژی‌های مسموم گرفتار کرده است. آشنایی با بازیگران این جنگ سرد نوین به درک بهتر شرایط امروز جهانی کمک خواهد کرد.

تفاوت بازیگران جنگ سرد نوین با بازیگران دوران نخست این نبرد

همانگونه که تاکتیک‌ها و استراتژی دوران نوین جنگ سرد متفاوت با دوران اولیه به نظر می‌رسد، بازیگران متفاوتی هم در صحنه دیده می‌شوند. بازیگران کلیدی دوران نخست جنگ سرد توسط سازمان امنیت شوروی از بین رهبران محلی و منطقه‌ای جنبش‌های آزادیخواهانه که به ایدئولوژی مارکسیسم و یا دست کم به سوسیالیسم در هر اندازه‌ای اعتقاد داشتند، انتخاب می‌شدند و سپس مورد حمایت همه جانبه حکومت اتحاد جماهیر شوروی قرار می‌گرفتند. این حمایت‌ها در بسیاری موارد آشکارا انجام می‌شد و در برخی موارد هم برای همیشه پشت پرده و پنهانی باقی می‌ماند. مهم این بود که حکومت‌هایی در سراسر دنیا روی کار بیایند که دشمن آمریکا و اسرائیل باشند و دوست و متحد اتحاد جماهیر شوروی. وجه اشتراک همه آنها این بود که رهبرانی خود ساخته بودند که اگر چه

AVAYEBUF.wordpress.COM

همگی به سوسیالیســـم در اندازه‌ها و اشکال مختلف اعتقاد داشتند، اما نمی‌توانیم بگوییم مطیع و فرمانبردار تمام و کمال دستورات و موضع گیری‌های کاخ کرملین در موسکو بودند. رهبرانی همچون فیدل کاســـترو رهبر انقلاب مارکسیستی کوبا، معمر قذافی رهبر سابق لیبی، امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان، نیکولای چائوشسکو رهبر کمونیست رومانی، جمال عبدالناصر رئیس جمهور سوسیالیست مصر، حافظ اسد رهبر سوسیالیست سوریه، کیم ایل ســـونگ رهبر کره شمالی، صدام حسین رهبر سوسیالیست عراق و یاسر عرفات رئیس تشکیلات خود گردان فلسطین که اگر چه مهره‌های بازی در صفحه شطرنج جنگ سرد بودند اما گه گاه استقلال تصمیم گیری هم داشتند.

به ویژه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا اگر چه بازیگران دوران اولیه جنگ سرد آشکارا معجونی از سوسیالیسم و اسلام پدید آورده بودند تا پاسخگوی نیاز مذهبی مردم این مناطق باشد، رهبران نسل جدید هیچ نیازی ندیدند که بر سوسیالیسم تاکید کنند و با نقاب اســـلام گرایی فرمانبردار سیاست‌های روسیه هستند. کمپین دروغ و جنگ روانی تبلیغاتی بزرگی که اتفاقا روس‌ها استادان اجرای آن هستند هم یک سر در گمی تاریخی برای مردم این مناطق به وجود آورده است. با این کمپین که امروزه با مجموعه کتاب‌های منتشر شـــده از افسران سابق سازمان امنیت شوروی برای همه متخصصان امور سیاست بین الملل شناخته شده است، انگشت اتهامات را برای همه بلایایی که سر مردم خاورمیانه، آفریقا و آمریکای جنوبی می‌آید، به سوی غرب و به ویژه آمریکا نشانه رفته است تا حتی شبهه اینکه ممکن است روس‌ها صحنه گردانان این بازی خطرناک و خونین باشد، پیش نیاید. جنگ سرد نوین بیشتر به بالماسکه تروریسم بین الملل شباهت دارد که بازیگران آن پشت نقاب‌های ساخت ایدئولوژیست‌های سرخ روس پنهان شده‌اند.

صفحه شطرنج جنگ سرد نوین هم توسط روس‌ها چیده شده است و با نسل جدیدی از بازیگران میدانی مواجه هستیم که در رفتار و گفتارشان وفاداری آشکار به سوسیالیسم و مارکسیسم بین الملل دیده نمی‌شود، اما بسیار فرمانبردارتر و مطیع‌تر در برابر خواسته‌های رهبران کرملین هستند. همان آرمان‌های ضد کاپیتالیستی را با جدیت دنبال می‌کنند و همه آنها در یک نقطه اشتراک دارند، این که دشمنان قسم خورده آمریکا و اسرائیل هستند.

تفاوت دیگر نســـل جدید بازیگران جنگ ســـرد با اسلاف خود این است که بر خلاف گروه نخست که رهبرانی خود ساخته در مناطق مختلف بودند و پس از مطرح شدن توسط

AVAYEBUF.wordpress.COM

سازمان امنیت شوروی حمایت می‌شدند، این گروه جدید از بین جوانان مستعد انتخاب می‌شدند و تحت تعلیم و تربیت مخصوص کا گ ب قرار می‌گرفتند و سپس با حمایت‌های مستقیم اتحاد جماهیر شوروی مسیر رسیدن به قدرت را طی می‌کردند. این رهبران نسل جدید پس از پایان دوره‌های آموزشی و تربیتی با یک ماسک مقدس که به ایدئولوژی و فرهنگ منطقه‌ای که از آنجا انتخاب شده بودند، تعلق داشت، به کشور متبوعشان باز می‌گشتند تا زمینه انقلابها و یا تغییرات بزرگ ساختاری را فراهم کنند و حکومت‌های حامی غرب و آمریکا را پایین کشیده و حکومت‌های طرفدار شوروی را به کرسی بنشانند. سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران و محمود عباس رهبر تشکیلات خودگردان فلسطینی چهره‌های شاخصی هستند که نقش سربازان پیاده این شطرنج روسی را ایفا می‌کنند. از این رهبران نسل جدید که از سال‌های جوانی در مراکز پرورش جاسوس شوروی تعلیم دیده‌اند، اسرار فراوانی در صندوقچه‌های خاک گرفته سازمان امنیت شوروی سابق و آرشیوهای کاخ کرملین وجود دارد که انتشار هر کدامشان به معنای پایان زندگی سیاسی و اجتماعی این رهبران خواهد بود و چاره‌ای جز فرمانبرداری محض از دستورات کرملین برای آنها باقی نمی‌گذارد.

دکتر مصطفی چمران، سرنوشت شوم یک نابغه فیزیک یا چه‌گووارای خاور میانه

داستان زندگی مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی نمونه‌هایی است برای بیان واقعیتی بسیار تلخ که گریبان مردم جهان سوم را در سال‌های جنگ سرد گرفت. اینکه چطور جوانان نخبه و پر انرژی آلت دست صحنه گردانان شطرنج باز روس قرار گرفتند تا سرنوشت یک ملت را به تباهی بکشانند تا رهبران کرملین احساس رضایت کنند. در شرایطی که ایران سالهای طلایی رشد اقتصادی را تجربه می‌کرد، حکومت وقت ایران در ایجاد تسهیلات برای نخبه‌های علمی و جوانان مشتاق، خودش را مسول می‌دانست تا با بورس‌های تحصیلی امکان ادامه تحصیل در بهترین دانشگاه‌های دنیا را برای آنها فراهم کند. انتظار می‌رفت آنان پس از بازگشت به کشور در پیشرفت سرزمین‌شان تاثیر گذار باشند، اما طراحان بازی‌های شوم شطرنج در مسکو شبانه روز در گوشه و کنار دنیا به شکار این جوانان با استعداد می‌پرداختند تا آنها را علیه حکومت‌هایشان و مردمشان بشورانند و

AVAYEBUF.wordpress.COM

برتری ایدئولوژی خودشان را ثابت کنند. چمران نابغه فیزیک که با تحریکات سازمان امنیت اتحاد شوروی به یک تروریست بین‌المللی تبدیل شد، بهترین مثال از این موارد می‌باشد. وی بدون اینکه بداند، مهره بازی روس‌ها بود و آتشی به پا کرد که نه تنها ایران، بلکه مصر، سوریه و لبنان همچنان که بیش از سه دهه از مرگ وی می‌گذرد، در آن آتش می‌سوزند.

مصطفی چمران در خانواده‌ای فقیر از روستای چمران در دهستان آق کهریز شهرستان ساوه در سال ۱۳۱۱ خورشیدی متولد شد. بر اساس سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۸۵، جمعیت این روستا ۴۴۱ نفر شامل ۱۲۶ خانوار بوده است که از این طریق می‌توانیم حدس بزنیم هشتاد سال پیش از آن تاریخ، این روستا در چه وضعی بوده است. اما مصطفی چمران که نبوغی خاص به ویژه در فیزیک و ریاضیات داشت، دوران دبستان را در مدرسه انتصاریه تهران نزدیک محله پامنار گذراند و سپس به مدرسه دارلفنون رفت. دوره متوسطه را در دبیرستان البرز به پایان رساند و در سال ۱۳۳۲ خورشیدی با رتبه پانزده وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد تا در رشته الکترو مکانیک تحصیل کند. در همان آغاز هوش و استعداد وی توسط یکی از استادان این دانشکده، مهندس مهدی بازرگان، کشف شد و این جوان با استعداد روستایی را در تشکیلات نهضت آزادی وارد کردند. کمتر از سه ماه پس از ورود چمران به دانشگاه تهران، اعتراضات دانشجویی بالا گرفت و حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ رخ داد. وی در ۱۳۳۶ فارغ التحصیل شد و برای یک سال به تدریس در دانشکده فنی پرداخت. در سال ۱۳۳۷ خورشیدی با بورسیه دولتی که از طرف حکومت شاهنشاهی ایران به شاگردان ممتاز داده می‌شد، برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در دانشگاه ای‌اند ام تگزاس فوق لیسانس گرفت. در سال ۱۳۴۰ دانشجوی دکترای دانشگاه برکلی در کالیفرنیا در رشته الکترونیک و فیزیک پلاسما شد. در همین دوره نخستین انجمن اسلامی دانشجویان در این دانشگاه را ثبت کرد. همین فعالیت‌های ضد رژیم سبب شد تا بورسیه دولتی وی قطع گردد. در آذرماه ۱۳۴۱، نه سال پس از حادثه ۱۶ آذر در دانشگاه تهران، چمران در یادداشتی، به بیان خاطراتش از آن روز پرداخت که رد پای کمپین معروف دیس اینفورمیشن یا همان کمپین دروغ که تخصص ویژه سازمان امنیت شوروی بود، در آن به روشنی دیده می‌شود.

مصطفی چمران پس از اخذ مدرک دکترا با رتبه ممتاز در سال ۱۳۴۲ خورشیدی، به استخدام موسسه معتبر تحقیقاتی بل در ایالت نیوجوسی در آمریکا درآمد. محققان

AVAYEBUF.wordpress.COM

این موسسه که نام آن از مخترع تلفن، الکساندر گراهام بل گرفته شده است، هشت بار توانسته‌اند در نتیجه تحقیقاتشان در آزمایشگاه‌های این موسسه جایزه نوبل فیزیک را دریافت کنند. با وجود چنین افتخار بزرگی که نصیب دکتر مصطفی چمران شده بود تا رویای علمی زندگی‌اش را دنبال کند، وی با تحریکات ماموران کا گ ب و کنسول مصر در واشینگتن که دولت متبوعش هم پیمان اتحاد جماهیر شوروی در نبرد با ایالات متحده آمریکا و اسرائیل بود، تصمیم گرفت پس از چند ماه کار در این آزمایشگاه از آنجا استعفا داده و به مصر برود تا دوره‌های چریکی برای مبارزه مسلحانه با رژیم شاه، امپریالیسم آمریکا و اسرائیل ببیند! مصطفی چمران پس از آن هیچگاه به عرصه‌های علمی و تحقیقاتی که رویای زندگی‌اش بود، بازنگشت.[۶۵]

همسر چمران تامسن هیمن که پروانه نامیده می‌شد یک دختر آمریکایی مسلمان بود. یک دختر به نام روشن و سه پسر به نامهای رحیم، علی و جمال ثمره ازدواج آنها بود. همسر و فرزندانش را به کالیفرنیا فرستاد. پدر همسرش ناشری موفق در سانفرانسیسکو بود و امکانات مالی خوبی داشت و اینگونه چمران با خیال آسوده از بابت خانواده‌اش می‌توانست به مصر بازگردد و ماجراجویی‌های تروریستی‌اش را ادامه دهد. ابراهیم یزدی، دوست نزدیک و هم پیمان تشکیلاتی مصطفی چمران و رئیس نهضت آزادی ایران در یادنامه‌ای برای دکتر مصطفی چمران که سال ۱۳۸۳ توسط انتشارات قلم در تهران منتشر شد، از آموزش مبارزات مسلحانه و جنگ‌های چریکی توسط همین به اصطلاح نهضت‌های آزادی بخش زیر نظر سازمان امنیت شوروی، پرده بر می‌دارد.[۶۶] به این ترتیب مصطفی چمران از مرداد ۱۳۴۳ تا خرداد ۱۳۴۵ خورشیدی، مسول قرارگاه آموزش نظامی و چریکی ایرانیان در قاهره بود که زیر نظر افسران سازمان امنیت شوروی با همکاری دولت سوسیالیست جمال عبدالناصر در مصر تربیت می‌شدند تا به ایران اعزام شوند و جنگ‌های چریکی مسلحانه را علیه حکومت شاه ترتیب دهند. وی در اردیبهشت ۱۳۴۴ یک بار دیگر قاهره را به مقصد آمریکا ترک نمود تا ترتیب انتقال خانواه خود را نیز به مصر بدهد. در خرداد ۱۳۴۵، با پیدایش برخی مشکلات درون سازمانی و به خصوص قطع بودجه سازمان از سوی دولت مصر، قرارگاه آموزش نظامی چریک‌های ایرانی در قاهره تعطیل شد و چمران مجبور شد به کالیفرنیا باز گردد.[۶۶] سال ۱۳۵۰ برابر با ۱۹۷۱ میلادی، امام موسی صدر در دیدار با مهندس بازرگان در تهران از وی خواست تا یک مهندس مجرب را برای اداره یک دوره

AVAYEBUF.wordpress.COM

مخفی آموزش چریکی، در غالب مدرسه صنعتی جبل عامل در شهر صور در جنوب لبنان، به وی معرفی کند. بازرگان بی‌درنگ به یاد دانشجوی قدیمی‌اش مصطفی چمران افتاد که تجربه اینگونه کارها را هم در مصر کسب کرده بود. چمران به درخواست استادش بازرگان از کالیفرنیا به لبنان رفت و در کنار امام موسی صدر سازمان حرکت المحرومین و پس از آن هم در سال ۱۹۷۴ میلادی نخستین گروه شبه نظامی و چریکی شیعه با نام جنبش امل را پایه گذاشت. این جنبش یکسال پس از آن در۱۹۷۵ میلادی از آتش افروزان جنگ داخلی لبنان بود که برای پانزده سال تا ۱۹۹۰ میلادی ادامه یافت. محمد نصرالله عضو هیئت رئیسه جنبش اَمل درباره حضور چمران در لبنان می‌گوید: «دکتر مصطفی چمران بر حسب خواست امام موسی صدر به لبنان آمد. همسر ایشان به همراه سه پسر و یک دخترش نیز به لبنان آمدند. اما به دلیل عدم وجود مدرسه برای آنان خانواده چمران نتوانست در لبنان زندگی کند. او از همسرش جدا شد تا با خانواده فقرا زندگی کند. می‌گفت من خاک کفش‌های فقرا هستم.»[۶۷]

در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی سوار بر هواپیمای اختصاصی که دولت حافظ اسد در سوریه، بزرگترین متحد اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه، برای وی در لبنان فراهم کرده بود، به همراه نود و دو نفر از چریک‌های آموزش دیده تحت فرمانش در تهران به زمین نشست. مسافران این هواپیما با دستور نخست وزیر دولت موقت، مستقیم از فرودگاه مهر آباد راهی ساختمان مرکزی ساواک مستقر در خیابان سلطنت آباد شدند و نام پاسداران بر خودشان گذاشتند. مهندس بازرگان همان استاد دانشگاه تهران که بسیار هم به چمران علاقه داشت، حالا بعنوان نخست وزیر دولت موقت انتخاب شده بود. چمران با حکم بازرگان به عنوان مشاور نخست وزیر در امور انقلاب و سپس وزیر دفاع ملی برگزیده شد.[۶۸] یک روز پس از تسخیر سفارت آمریکا در سیزده آبان ۱۳۵۸، دولت موقت استعفا داد و بلافاصله دولت شورای انقلاب زیر نظر مستقیم اعضای شورای انقلاب شکل گرفت. در این دولت نیز مصطفی چمران همچنان با حکم روح الله خمینی بعنوان وزیر دفاع ملی به ادامه کار مشغول بود.[۶۹] در پی آغاز عملیاتی برای پاکسازی نیروهای وفادار به آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان از سپاه پاسداران که سبب بالا گرفتن اختلاف بین چمران و خامنه‌ای شد، چمران از عضویت در سپاه و همچنین ازسمت وزارت دفاع استعفا داد و علی خامنه‌ای به جای وی وزیر دفاع در کابینه

AVAYEBUF.wordpress.COM

دولت در شورای انقلاب شد.[۶۹]

پس از آن چمران کاندیدای نمایندگی مجلس شد و همزمان با راه اندازی ستاد جنگ‌های نامنظم و چریکی بیشتر وقتش را در جبهه‌های جنگ با دشمن بعثی عراق گذراند. با برگزاری نخستین انتخابات ریاست جمهوری درگیریهای داخلی بین انقلابیون اوج گرفت و همین امر سبب شده بود تا در بحبوحه جنگ با عراق، کابینه دولت وزیر جنگ نداشته باشد. شخصیت کاریزماتیک چمران و ارتباط ویژه و نزدیک وی با خمینی سبب شده بود تا وی عملاً در نقش وزیر دفاع غیر رسمی فعال باشد که این مساله خشم خامنه‌ای را به همراه داشت. در انتخابات مجلس اول درگیری‌های علی خامنه‌ای با مصطفی چمران نیز بالا گرفت. چمران و ابراهیم یزدی، از لیست ائتلاف بزرگ انتخاباتی که متعلق به جامعه روحانیت مبارز و حزب جمهوری اسلامی بود کنار گذاشته شدند و پس از آن به لیست ائتلاف گروه همنام که متعلق به نهضت آزادی بود پیوستند و به عنوان کاندیدای این تشکل از تهران به نخستین مجلس راه یافتند.

از سوی دیگر رقابت بین گروه‌های چریکی مسلح انقلابی سبب ساز بروز اختلافات شدید بین آنها شده بود. این درگیری‌ها بیش از هر جریان دیگری بین گروه چریکی محمد منتظری و گروه چریکی چمران دیده می‌شد که هر دو در کمپهای تروریستی سازمان امنیت شوروی در جنوب لبنان و سوریه آموزش دیده بودند. خامنه‌ای از همین اختلافات داخلی استفاده کرد و با نزدیک شدن به گروه محمد منتظری، از آنها برای سر به نیست کردن چمران استفاده کرد. در نهایت هم در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی، مصطفی چمران نخستین قربانی ترورهای زنجیره‌ای، بمب گزاری‌ها و مرگ‌های خاموش در سال ۱۳۶۰ خورشیدی بود که به سر به نیست شدن بسیاری از دشمنان و مخالفان سید علی خامنه‌ای انجامید. چمران که برای معرفی و توجیه فرمانده جدید محور دهلاویه به خط مقدم جبهه جنگ با عراق رفته بود، از پشت سر مورد هدف قرار گرفت و کشته شد. وزارت دفاع جمهوری اسلامی دلیل کشته شدن وی را اصابت ترکش خمپاره ۶۰ اعلام کرد اما واقعیت چیز دیگری بود. حسین بروجردی در کتاب پشت پرده انقلاب عنوان می‌کند که چمران را عوامل عباس آقازمانی معروف به ابوشریف کشته‌اند. از دلایلی مانند اینکه تیر از پشت به وی اصابت کرده و نیز تیر ژ۳ به او اصابت کرده است که سربازان ایرانی از آن استفاده می‌کرده‌اند با این توضیح که ارتشیان عراق اسلحه کلاشینکف داشتند. وی معتقد

AVAYEBUF.wordpress.COM

است ابوشریف به دلیل کینه‌های باقیمانده از رقابت بین گروه‌های مسلح چریکی و انقلابی این کار را انجام داده است.[۷۰] این ادعا منطقی به نظر می‌رسد. چرا که عباس آقا زمانی به گروه محمد منتظری تعلق داشت و این گروه هسته اولیه سپاه پاسداران را شکل داده بود. در آن زمان تنش بین سپاه پاسداران تازه تشکیل و ستاد جنگ‌های نامنظم که گروه چمران آن را شکل داده بودند به بالاترین حد خود رسیده بود. حتی فرمان خمینی که چمران و خامنه‌ای هر دو را بعنوان نمایندگان خود در شورای عالی دفاع معرفی کرده بود، کمکی به کاهش این تنش‌ها نکرد و در نهایت مرگ چمران بود که توانست این بحران را برای خامنه‌ای حل کند و عملاً نیروهای نظامی‌کشور تحت امر وی قرار گرفتند. سرلشگر علی شمخانی، رئیس شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی و وزیر سابق دفاع، در مصاحبه‌ای با صدا و سیمای جمهوری اسلامی ناخواسته از خشم خود و دیگر گروه‌های مسلح انقلابی در سال‌های نخستین انقلاب نسبت به چمران پرده بر می‌دارد. وی عنوان می‌کند که در مصطفی چمران از حمایت رئیس جمهور وقت، بنی‌صدر برخوردار بود و اسلحه و امکانات پیش رفته‌ای در اختیار وی و ستاد جنگ‌های نامنظم گذاشته شده بود که آرزوی دیگر گروه‌های نظامی دست‌رسی به آن سلاح‌ها بود و چگونه پس از کشته شدن چمران و انحلال ستاد جنگ‌های نا منظم مجموعه آن اسلحه‌ها نیز توسط گروه‌های رقیب به غنیمت گرفته شد. در این مصاحبه شمخانی درجه عصبانیت خود و دیگر فرماندهان سپاه را در آن سالها از اینکه چمران یک اسطوره و یک قهرمان ملی دیده می‌شد و همه حرف‌هایش خریدار داشت و همه توجه‌ها روی او بود و کسی به حرف امثال شمخانی‌ها توجه نمی‌کرد، را به نمایش گذاشت.[۷۱] چمران یک نابغه فیزیک و ریاضیات بود که در اوج موفقیت در تار عنکبوتی شبکه‌های سازمان امنیت شوروی گرفتار آمد و در حالی که نام وی به عنوان یکی از بانیان اصلی ریخته شدن خون‌های بسیاری در ایران و در جنگ داخلی لبنان ثبت شده بود، مرد.

پس از چمران معاون وی سید مجتبی هاشمی فرماندهی ستاد جنگ‌های نامنظم را به عهده گرفت. وی که پیش از انقلاب عضو یگان ویژه کلاه سبزها در ارتش شاهنشاهی بود، در آستانه انقلاب از ارتش جدا شد و به عضویت کمیته استقبال از خمینی در بازگشت از فرانسه در آمد و در آن استقبال تاریخی شرکت نمود. پس از پیروزی انقلاب سید مجتبی هاشمی، به سرعت نیروهای انقلابی و پر شور منطقه ۹ تهران را سازماندهی کرده و کمیته

AVAYEBUF.wordpress.COM

انقلاب اسلامی منطقه ۹ را تشکیل داد. با شروع درگیری‌ها در کردستان، وی به همراه عده‌ای از افراد کمیته منطقه ۹ عازم کردستان شد و در آنجا با چمران روابط بسیار نزدیکی پیدا کرد. در پی شروع جنگ ایران و عراق گروه چمران و کمیته منطقه ۹ تهران به رهبری سید مجتبی هاشمی، ستاد جنگ‌های نامنظم را شکل دادند. در ادامه مرگ‌های مشکوک پس از ۱۳۶۰ خورشیدی، سید مجتبی هاشمی هم به سرنوشت چمران دچار شد و در حالی که از سال‌ها حضور در جبهه‌های جنگ جان سالم به در برده بود، در خانه خودش در خیابان وحدت اسلامی تهران (محله شاهپور سابق) در اردیبهشت ۱۳۶۴ خورشیدی توسط افراد ناشناس کشته شد. جمهوری اسلامی همانند بسیاری از مرگ‌های مشکوک ترور وی را به گردن سازمان مجاهدین خلق انداخت.[۷۲] این در حالی بود که مرگ وی هیچ نفعی برای سازمان مجاهدین نداشت و اساساً گروه چمران از حمایت بنی‌صدر، رئیس جمهور برکنار شده و همچنین سازمان مجاهدین خلق که طرفداران بنی‌صدر بودند، برخوردار بود. اما ترور مجتبی هاشمی، این جانشین توانمند چمران، از تعداد دشمنان خامنه‌ای کم می‌کرد. در آبانماه ۱۳۸۸ خورشیدی برابر با نوامبر ۲۰۰۹ میلادی، در هیاهوی جنبش بزرگ اعتراضی و سبز مردم ایران، سید مرتضی هاشمی پسر کوچک سید مجتبی هاشمی و همسرش که در همان ایام پیگیر پرونده ترور مشکوک پدر بودند در خانه شخصی‌شان در تهران سر بریده شد.[۷۳]

دکتر مصطفی چمران به همراه معاونش سید مجتبی‌هاشمی در ستاد جنگ‌های نامنظم

AVAYEBUF.wordpress.COM

صادق قطب‌زاده، جاسوس شوروی که به اتهام جاسوسی برای آمریکا اعدام شد

در کتاب خاطرات هاشمی رفسنجانی با عنوان پس از بحران آمده است: «سه شنبه ۱۰ فروردین ۱۳۶۱ آقای ری‌شهری، خبر کشف توطئه‌ای از طرف یکی از چهره‌های مطرود را با حمایت آمریکا، علیه انقلاب و سوء قصد به جان امام و سران کشور داد که قرار است با توقیف عوامل آن سرکوب شود. اشاره به توطئه براندازی توسط صادق قطب‌زاده با حمایت مالی آیت الله سید کاظم شریعتمداری.» هاشمی رفسنجانی در همین کتاب نوشته است: شنبه چهارم اردیبهشت ۱۳۶۱ خورشیدی من پیشنهاد عفو متهمان کودتا از جمله صادق قطب‌زاده را دادم.[۷۴] قطب‌زاده بخشیده نشد و در ۲۴ شهریور ۱۳۶۱ در زندان اوین اعدام شد چرا که فرمان اعدام وی از مسکو و توسط شورای مرکزی حزب کمونیست شوروی صادر شده بود و برگشت پذیر نبود. به همین راحتی طومار زندگی پر فراز و نشیب یکی از نزدیکترین یاران خمینی که در سال‌های نخست انقلاب نام وی همه جا شنیده می‌شد، در هم پیچیده شد.

صادق قطب‌زاده در بهمن سال ۱۳۱۵ خورشیدی برابر با ۱۹۳۷ میلادی در اصفهان به دنیا آمد. پدر وی تاجر موفق چوب و الوار و از سرمایه‌داران بازار اصفهان بود. در هفده سالگی‌اش که با ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همزمان شده بود، با پیوستن به جبهه ملی ایران فعالیت‌های سیاسی‌اش را آغاز کند. سپس در دانشگاه عضو انجمن‌های اسلامی شد و ثمره فعالیت‌های دانشجویی‌اش دوبار دستگیری و زندان بود. در سال ۱۳۳۷ خورشیدی در حالی که ۲۲ سال داشت، پس از دریافت دانشنامه لیسانس برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. وی در شهریور ۱۳۳۹، همزمان با تجدید فعالیت جبهه ملی دوم به همراه هفده نفر دیگر از دانشجویان ایرانی که همه آنها هم همانند وی با بورسیه حکومت شاه در آمریکا مشغول تدریس بودند، در برابر ساختمان سازمان ملل در نیویورک تظاهراتی علیه شاه ترتیب دادند. صادق قطب‌زاده، ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و بسیاری دیگر از دانشجویان دانشگاه تهران در همین زمان با استفاده از بورسیه‌های حکومتی که اساتیدی چون مهندس مهدی بازرگان برای آنها فراهم می‌کردند، توانسته بودند به بهترین دانشگاه‌های آمریکا و اروپا راه یابند و از همین فرصت هم علیه حکومت شاه استفاده می‌کردند. قطب‌زاده در دانشکده

AVAYEBUF.wordpress.COM

خدمات بین‌المللی ادموند والش از زیر مجموعه‌های دانشگاه جرج تاون در شهر واشینگتن دی سی به تحصیل در رشته روابط بین‌الملل پرداخت. در دی ماه ۱۳۳۲ خورشیدی، به همراه دوستانش مخفیانه در مراسم جشنی که از سوی اردشیر زاهدی، سفیر وقت ایران در آمریکا و شهناز پهلوی، در هتل استتلر واشنگتن برگزار شده بود، حاضر شدند و با سر دادن شعار علیه شاه و درگیری با مهمانان مراسم را به هم زدند. قطب‌زاده در این مراسم به صورت اردشیر زاهدی سفیر ایران که برای گفتگو و آرام کردن این جوانان جلو آمده بود، سیلی زد. بر پایه اسناد این دانشگاه، اجازه ادامه تحصیلات دانشجویی به علت عدم حضور در کلاس‌های درس و عدم شرکت در امتحانات به وی داده نشد و ویزای دانشجویی‌اش تمدید نگردید. دلیل اصلی این عدم حضور، فعالیت‌های شبانه‌روزی سیاسی وی بود. پاسپورت ایرانی وی نیز در پی فعالیت‌های رادیکال وی علیه حکومت شاه باطل و در سال ۱۳۴۱ خورشیدی، قطب‌زاده ناچار به ترک خاک ایالات متحده آمریکا شد. در همین دوران با به قدرت رسیدن حزب بعث در سوریه با حمایت مستقیم سازمان امنیت شوروی، حکومت جدید سوسیالیستی در سوریه برای صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی پاسپورت این کشور را فراهم کرد تا آنها بتواند به راحتی در منطقه خاورمیانه، شمال آفریقا و آسیا سفر کرده و مخالفین شاه ایران را سازماندهی کنند. قطب‌زاده در این دوران روابط بسیار نزدیکی هم با امام موسی صدر داشت و نفوذ صدر در حکومت سوسیالیست سوریه امکان تهیه پاسپورت سوری را برای وی ایجاد کرده بود.[۷۵] روابط قطب‌زاده با خمینی هم بسیار گرم و نزدیک بود. این ارتباط به روزهای نخست تبعید خمینی از ایران به ترکیه پس از حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ خورشیدی باز می‌گشت. خمینی در ۱۳ آبانماه ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید شد و کمتر از یکسال پس از آن با تلاش فراوان قطب‌زاده و تعدادی دیگر از فعالین سیاسی آن سال‌ها به همراه پسرش مصطفی در ۱۳ مهرماه ۱۳۴۴ خورشیدی برابر با پنجم اکتبر ۱۹۶۵ میلادی از ترکیه به بغداد رفت و در حالی که هیچ استقبال کننده‌ای در فرود گاه بغداد منتظر خمینی و پسرش نبود، یک تاکسی کرایه کردند و راهی شهر کاظمین شدند و در نهایت شهر نجف را به عنوان محل زندگی انتخاب کرد و برای سیزده سال یعنی تا ۱۳ مهرماه ۱۳۵۷ در این شهر دوران تبعید را سپری کرد.[۷۶] یکی از نخستین ملاقات کنندگان وی در نجف صادق قطب‌زاده بود. در آن دوران صادق قطب‌زاده به همراه مصطفی چمران و ابراهیم یزدی، با هماهنگی مهدی بازرگان، شاخه برون مرزی نهضت آزادی را

AVAYEBUF.wordpress.COM

پایه گذاری کردند و به فعالیت مسلحانه علیه حکومت شاه روی آوردند. نقش قطب‌زاده در این کمپهای نظامی عقیدتی سازمان امنیت شوروی در مصر، سوریه و لبنان شناسایی، تایید و جذب جوانان مستعد بود که عمدتا از بین دانشجویان ایرانی و طلاب علوم دینی در خارج از کشور انتخاب می‌شدند. چمران مدیریت بخش نظامی مربوط به داوطلبان ایرانی را به عهده داشت. بخش عقیدتی و ایدئولوژی در این دوره‌های فشرده آموزشی زیرنظر کارشناسان و افسرانی از سازمان امنیت شوروی با نویسندگان مارکسیستی همچون منیر شفیق و مترجمانی از جمله علی جنتی بود. بسیاری از افرادی که در اطراف خمینی در سیزده سال اقامت در نجف و ۱۱۶ روز اقامت در نوفل لوشاتو فرانسه، دیده می‌شدند، در این کمپهای آموزش نظامی و عقیدتی سازمان امنیت شوروی تعلیم دیده بودند. ابراهیم یزدی که در کابینه نخست دولت موقت معاون نخست وزیر در امور انقلاب بود و سپس وزیر امورخارجه شد. مصطفی چمران که ابتدا در سازماندهی سپاه پاسداران نقش داشت، وزیر دفاع در کابینه دولت موقت و پس از آن وزیر دفاع در کابینه شورای انقلاب بود. صادق طباطبائی که خواهر زاده امام موسی صدر بود و بعنوان رابط حکومت سوسیالیست سوریه با خمینی و اطرافیان وی ایفای نقش می‌کرد. این نزدیکی تا آنجا پیش رفت که خواهر وی با احمد، پسر خمینی ازدواج کرد. وی پس از انقلاب سخنگوی دولت موقت و یکی از معاونان نخست وزیر بود. صادق قطب‌زاده هم که در این جمع از همه بیشتر به خمینی نزدیک بود، در هواپیمای بازگشت به تهران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ در صندلی کنار خمینی نشسته بود.

صادق قطب زاده در کنار روح الله خمینی در هواپیما از فرانسه به تهران - ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

AVAYEBUF.wordpress.COM

قطب‌زاده در ابتدا به عنوان مدیر عامل سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران پس از انقلاب به کار پرداخت. در دوران مدیریت وی به دلیل حجم بسیار زیاد برنامه‌های مذهبی و حضور فراوان ملاها در تلویزیون ایران که برای مردم ایران در آن دوران تازگی داشت، حتی رسانه‌های معتبر بین المللی همچون نیویورک تایمز هم تلویزیون تحت مدیریت وی را ملاویزیون می‌نامیدند.[۷۷] اما مهمترین بخش از تاریخ انقلاب که چهره قطب‌زاده را به رسانه‌های بزرگ کشاند، مربوط به حوادث پس از حمله به سفارت ایالات متحده و اشغال آن در آبانماه ۱۳۵۷ بود که به استعفای دولت موقت منجر شد. بلافاصله پس از استعفای دولت موقت، دولت شورای انقلاب تشکیل شد و ابتدا بنی‌صدر وزیر امورخارجه در این دولت بود، اما خیلی زود استعفا داد تا خود را برای ریاست جمهوری کاندیدا کند و به جای وی قطب‌زاده وزیر امور خارجه دولت شورای انقلاب شد. در این دوران بسیاری از مردم دنیا هر شب به صفحات تلویزیون خود چشم می‌دوختند تا آخرین اخبار را از وضعیت دیپلمات‌های به گروگان گرفته شده آمریکایی در ایران انقلابی ببینند و بشنوند. قطب‌زاده در مقام وزیر خارجه جمهوری اسلامی چهره‌ای بود که آن روزها بسیار دیده می‌شد. اما قطب‌زاده ناگهان محو شد و دیگر کسی از او چیزی نشنید تا اینکه خبر اعدام وی با پوششی بسیار محدود در ۲۴ شهریور ۱۳۶۱ خورشیدی برابر با ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۲ میلادی، منتشر شد و بلافاصله به بایگانی تاریخی رفت.

اسناد محرمانه سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ساواک، که پس از انقلاب به دست انقلابیون افتاد، درجه حساسیت نیروهای امنیتی شاه را نسبت به فعالیت‌های قطب‌زاده نشان می‌داد و اینکه چگونه در تعقیب وی بودند. در سال ۱۳۴۶، وی یک بار دیگر با دریافت ویزا به آمریکا بازگشت اما ویزای وی تمدید نشد و به ناچار به کانادا رفت. در سال ۱۳۴۹ خورشیدی، به اروپا رفت و پس از آن مرکز فعالیت‌های وی در اروپا و خاورمیانه بود. در این دوران قطب‌زاده در کنار عضویت در شاخه برون مرزی جبهه ملی و نهضت آزادی در انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا و نهضت مقاومت ملی فلسطین نیز فعالیت می‌کرد. در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی به اینکه تلاش‌های سیاسی قطب‌زاده از دید ماموران سازمان امنیت ایران، ساواک، پنهان نمانده بود اشاره شده است. در دهه پنجاه خورشیدی در گزارش‌های متعدد ساواک از وی به عنوان رهبر مذهبی دانشجویان اسلامی در پاریس یاد شده است.[۷۸] ساواک در سال ۱۳۵۳ برادر وی را دستگیر کرد تا از این طریق بتواند

AVAYEBUF.wordpress.COM

قطب‌زاده را به چنگ بیاورد. بر اساس یکی از اسناد ساواک در سال ۱۹۶۹ میلادی برابر با ۱۳۴۷ خورشیدی، ساواک فردی به نام بولیک خان را در فرانسه مامور می‌کند تا قطب‌زاده را از پای در آورد که این توطئه فاش شد و ناکام ماند.[۷۹] وی برای در امان ماندن از ماموران ساواک، از اسامی مستعار متعددی استفاده می‌کرد از جمله فانی و یا قدسباده اصفهانی که در آرشیوهای ساواک اسناد آن موجود است.[۸۰] ابراهیم یزدی در مصاحبه‌ای با روزنامه همشهری در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۸۲، صادق قطب‌زاده را موسس نهضت آزادی ایران در واشینگتن نامید. در این مصاحبه از ابراهیم یزدی با عنوان یک سوسیالیست خداپرست نام برده شده است.[۸۱] قطب‌زاده نیز خود را متعلق به همین گروه سوسیالیست‌های خداپرست می‌دانست که در عین اعتقاد به اسلام و تشیع، عمیقا به سوسیالیسم باور داشت. در سفرهای اروپایی پیش از انقلاب با احزاب و محافل مارکسیست و چپ ارتباطات فراوانی داشت از جمله با سران احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا و همچنین با سرویس مخفی کشور لیبی نیز همکاری نزدیک برقرار کرده بود.[۸۲]

اما نقاط مبهم فراوانی در زندگی قطب‌زاده وجود داشت که تا زمان انتشار کتاب خاطرات ولادیمیر کوزیچکین، افسر سازمان امنیت شوروی، کا گ ب، که تحت پوشش دیپلمات در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی و نخستین سالهای پس از پیروزی انقلاب در سفارت شوروی در ایران مستقر بود، مخفی باقی ماند. کوزیچکین فصل پانزدهم کتاب خاطراتش را به داستان زندگی قطب‌زاده اختصاص داده است که شرح مفصلی از روابط قطب‌زاده با سازمان امنیت شوروی و نقش کا گ ب در سند سازی و توطئه برای اعدام وی می‌باشد. این بخش از خاطرات افسر سازمان امنیت شوروی بسیاری از پرسش‌های بی‌پاسخ مانده در مورد زندگی قطب‌زاده و تاریخ انقلاب ایران را بیان می‌کند. ولادیمیر کوزیچکین در این کتاب با عنوان، درون کا گ ب: زندگی من بعنوان جاسوس شوروی، اسرار زندگی، مبارزه و مرگ صادق قطب‌زاده و ارتباط وی را با سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی، اینگونه بیان می‌کند:

«در پایان ماه نوامبر ۱۹۷۹ میلادی، صادق قطب زاده به عنوان وزیر امور خارجه ایران انتخاب شد. قطب‌زاده برای نخستین بار وقتی در صفحه رسانه‌های بین المللی ظاهر شد که به پاریس رفت تا به تیم خمینی ملحق شود. اما برخی از افراد مرتبط با منافع اتحاد جماهیر شوروی بسیار زودتر از این تاریخ، قطب‌زاده را می‌شناختند. در سال‌های نخست

AVAYEBUF.wordpress.COM

دهه شـــصت میلادی، صادق قطب‌زاده که جوانکی گســـتاخ و پیرو مد روز بود، برای ادامه تحصیـــل به ایالات متحده رفت. خیلی زود تحت تاثیر ایدئولـــوژی چپ که آن‌روزها بین جوانان ایرانی که برای ادامه تحصیل به بیرون کشور می‌رفتند، طرفدار داشت، قرار گرفت. در همین دوران قطب‌زاده توجه ســـازمان اطلاعات نظامی اتحاد جماهیر شوروی، جی آر یو، را جلب کرد که برای شکار دانشجویان چپ گرا، طعمه به قلاب‌هایشان زده بودند و به ماهیگیری مشغول بودند. جذب قطب‌زاده برای آنها اصلا کار سختی نبود و وی به راحتی دعوت به همکاری با این ســـازمان امنیتی شوروی را پذیرفت. وی آمادگی کامل داشت تا به شوروی به عنوان سنگر کمونیسم بین‌الملل کمک کند. مدتی بعد بین قطب‌زاده و جی آر یو، اصطکاک پیش آمد. ســـازمان جی آر یو می‌خواست تا این مهره جدید پس از پایان تحصیلاتش در خاک ایالات متحده آمریکا بماند و همانجا به کار و زندگی مشـــغول شود و دســـتورات سازمان امنیت ارتش شوروی را دنبال کند. در این صورت این سازمان برای معرفی و نفوذ دادن مامور خود (صادق قطب‌زاده) به خاک دشمن اصلی‌اش، ایالات متحده، مشـــکلی نداشـــت، چرا که وی همانجا درس خوانده بود، زندگی کرده بود و کار می‌کرد و کمتر کسی به وی مشکوک می‌شد. اما قطب زاده طرح و برنامه‌های دیگری در سر داشت.

او علاقمند بود که به اتحاد جماهیر شـــوروی برود و تحصیلاتش را آنجا ادامه بدهد. این موضوع باعث شد تا جی آر یو خودش را مقداری عقب بکشد. ماموران سازمان امنیت شـــوروی که در ارتباط مســـتقیم با قطب‌زاده بودند، تلاش کردند تا وی را قانع کنند که تصمیم شـــتاب زده‌ای گرفته اســـت ولی وی مصمم بود خواســـته خودش را دنبال کند. فشـــارهای سازمان امنیت شوروی تا مرحله‌ای پیش رفت که قطب‌زاده را تهدید کردند تا از تصمیم خودش منصرف شده و اوامر آنها را دنبال کند. این تهدیدها سبب درگیری بین قطب‌زاده و مامور مســـتقیم وی از سازمان امنیت شوروی شد و تا آنجا پیش رفت که وی دیگر حاضر به همکاری با روس‌ها نبود. دوران رومانتیک قطب‌زاده با کمونیستها به سر آمده بود. پس از آن وی به عنوان یک دانشجوی همیشگی به تحصیل ادامه داد تا زمانی که فرصتی پیش آمد تا به تیم خمینی بپیوندد. در نخستین روزهای قطب‌زاده در مقام وزیر امور خارجه ایران، کینه وی علیه اتحاد جماهیر شـــوروی در بالاترین شکل ممکن نمایان شد. حالا قطب‌زاده شانس آن را پیدا کرده بود تا عقده حقارتی را که در دوران جوانی بر وی تحمیل شده بود، خالی کند. در دورانی که ملاها در ایران انقلابی کمپین بزرگی علیه ایالات

AVAYEBUF.wordpress.COM

متحده آمریکا به راه انداخته بودند، قطب‌زاده کمپین خودش را علیه اتحاد جماهیر شوروی شروع کرد. در آغاز حملات دیپلماتیکی نسبت به شوروی به انجام رساند اما وقتی درجه احساسات و عصبانیتش بالاتر رفت، به انتشار بیانیه‌های جدی علیه شوروی در رسانه‌ها اقدام کرد. در همان روزهای نخست شروع به کار، تصمیم گرفت وضعیت تمام ماموران و نمایندگان اتحاد جماهیر شوروی در ایران را دوباره بررسی کند. قطب‌زاده می‌خواست بداند برای چه اتحاد جماهیر شوروی تعداد زیادی ملک و املاک در تهران و در ایران دارد و از این اماکن چه استفاده‌ای می‌کند. چرا شوروی دو کنسولگری جداگانه دارد؟ چرا تعداد پرسنل سفارت شوروی در تهران بسیار بیشتر از تعداد پرسنل سفارت ایران در مسکو است؟ او کسی بود که مطرح می‌کرد باید همه این موارد متعادل شوند. مسکو از این درخواست تغییرات اصلا خوشش نمی‌آمد و گفتگوهای پشت پرده برای رام کردن این مامور سابق که حالا به دنبال کینه جویی گذشته بود، آغاز شد. همه این تلاش‌ها نتوانست قطب‌زاده را به زانو در آورد. وزارت امور خارجه ایران، بیانیه‌های پی در پی درباره دخالت شوروی در افغانستان صادر می‌کرد که تنها اعلام مخالفت با سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی بود، بلکه لحن تهدید آمیز هم داشت و شوروی را به داشتن ارتباط با حزب توده در چهارچوب همکاری‌های تجاری متهم می‌کرد. در نهایت، در ماه جولای سال ۱۹۸۰ میلادی (تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی)، قطب‌زاده به صراحت درخواست کرد که اتحاد جماهیر شوروی تعداد دیپلمات‌هایش را در سفارت شوروی در تهران تا سیزده نفر کاهش دهد. از دید شوروی این نقض فاحش روابط دوستانه دیپلماتیک بود اما کسی نمی‌توانست کاری برای حل این مشکل انجام دهد. پس از چانه زنی‌های فراوان در سفارت شوروی بین ماموران وزارت امورخارجه، افسران کا گ ب و ماموران جی آر یو، تصمیم گرفته شد تا این کاهش تعداد نفرات بین هر سه مجموعه، یعنی وزارت خارجه، سازمان امنیت شوروی و سازمان اطلاعات ارتش شوروی تقسیم شود. قطب‌زاده باز هم راضی نشده بود و نتیجه دلخواه را از این کاهش تعداد دیپلمات‌های شوروی نگرفته بود. در واقع تعداد زیادی از سمت‌ها و پست‌های سازمانی در سفارت بودند که عنوان دیپلماتیک نداشتند و بخش عمده کاهش نیرو متوجه آنها شده بود. این وضعیت سبب شد تا سازمان امنیت شوروی، کا گ ب، مجبور شود ماموران بی‌خاصیت را که فقط مشغول گذراندن دوره خارج از کشور بودند، به خانه باز گرداند. اگر چه این اقدام قطب‌زاده یک خدمت ناخواسته در حق شوروی بود، اما این رفتار

AVAYEBUF.wordpress.COM

از طرف وزارت خارجه یک کشـــور کوچک همسایه، توهین آمیز و غیر قابل قبول بود. در نهایت کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به سازمان امنیت شوروی، کاگ‌ب، دستور داد تا گام‌های لازم برای ســـرنگونی وزیر امور خارجه جمهوری اســـلامی صادق قطب‌زاده برداشته شود. به طور ناگهانی در آگوست ۱۹۸۰ میلادی، قطب‌زاده از سمت خود بر کنار شد، در حالی که هنوز کا گ ب علیه وی اقدام نکرده بود. قطب‌زاده از فضای سیاسی ناپدید شد، اما مسیری که شروع کرده بود ادامه یافت و در سپتامبر ۱۹۸۰ میلادی، کنسولگری شوروی در رشت تعطیل شد. با وجودی که قطب‌زاده از کار بر کنار شده بود، دستور کمیته مرکزی به کا گ ب برای نابودی وی، به قدرت خود باقی بود. دستور، دستور بود و اقدامات لازم به انجام رسید.

برنامه این بود که به مســـئولین حکومت ایران این خبر برســـد که صادق قطب‌زاده جاسوس سازمان امنیت آمریکا، سی آی‌ای است. با کمک حزب توده ایران این کار به انجام رسید. با توجه به اینکه قطب‌زاده در ایالات متحده آمریکا چند سالی را سپری کرده بود، کار ســـختی نبود تا به دست اندرکاران حکومت ایران به دروغ بقبولانیم که وی جاسوس آمریکا اســـت. در نهایت در ماه آپریل ۱۹۸۲ میلادی، قطب‌زاده به اتهام توطئه علیه رژیم دســـتگیر شد. زمانی که وی در زندان بود، کا گ ب اقدام دیگری علیه وی صورت داد که آخرین میخ را بر تابوت وی کوبید. یک سند ساختگی که به نظر برسد نامه به رمز نوشته شده از طرف سی آی‌ای برای مامور این سازمان در تهران می‌باشد، در مرکز سازمان امنیت شـــوروی در ایران تهیه شد. در این سند جعلی از کدهای بسیار ساده‌ای استفاده شده بود که هر کارشناس ساده‌ای بتواند آن کدها را رمز گشایی کند. اسم قطب‌زاده در سند جعلی وجود نداشت اما اینگونه توضیح داده شده بود که مامور مخفی و بسیار ارزشمند سازمان امنیت آمریکا در ایران، قطب‌زاده می‌باشد. این نامه جعلی در بین کاغذهای سفید در یک بسته به نسبت بزرگ و چشمگیر گذاشته شد. جعبه زیر یک باجه تلفن در نزدیکی پمپ بنزینی در خیابان تابنده در شمال تهران جاسازی شده بود به شکلی که کاملا قابل دیده شدن بود. یکی از افسران ما در کا گ ب، با سرویس خنثی سازی بمب تماس گرفت و به عنوان یک ناشناس به زبان فارسی گزارش داد که شاهد بود فردی مشکوک بسته‌ای را زیر جعبه تلفن جاسازی کرده است. آن روزها احتمال خراب کاری و بمب گزاری در پمپ‌های بنزین زیاد بود. بسته جاسازی شده توسط کا گ ب به سرعت کشف شد. قطب‌زاده هم در

AVAYEBUF.wordpress.COM

سپتامبر ۱۹۸۲ اعدام شد.»[۸۳]

قطب‌زاده با حکم محمد محمدی ری‌شهری، که خود از پرورش یافتگان سازمان امنیت شوروی در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو می‌باشد، در زندان اوین به اعدام محکوم شد. هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطراتش از سال ۱۳۶۱ خورشیدی با عنوان پس از بحران، در بخش مربوط به روز سه‌شنبه دهم فروردین ماه می‌نویسد: «آقای ری‌شهری خبر کشف توطئه‌ای از طرف یکی از چهره‌های مطرود را با حمایت آمریکا، علیه انقلاب و سوء قصد به جان امام و سران کشور داد که قرار است با توقیف عوامل آن سرکوب شود. اشاره به توطئه براندازی توسط صادق قطب زاده با حمایت مالی آیت الله سید کاظم شریعتمداری»[۸۴]

دیگر اسناد تاریخی، نوشته‌های کوزیچکین، مامور سابق سازمان امنیت شوروی را در مورد زندگی و مرگ صادق قطب‌زاده کاملا تایید می‌کند. از جمله اینکه کوزیچکین از نقش حزب توده در دستگیری قطب‌زاده پرده برداشت. بعدها معلوم شد، سرهنگ بیژن کبیری، فرمانده یگان کلاه سبزها که نقش فرماندهی را در عملیات به دام انداختن قطب‌زاده ایفا کرد، از افسران حزب توده بود. وی در جریان انقلاب اسلامی پادگان کلاه سبزها را که از

صادق قطب‌زاده و امام موسی صدر، هر دو روابط بسیار نزدیکی با سازمان امنیت شوروی داشتند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

وفادارترین نیروها به شـــاه در کنار گارد جاویدان بودند، بدون درگیری به انقلابیون هدیه کرده بود. یک ســـال پس از اعدام قطب‌زاده، ســـرهنگ بیژن کبیری دســـتگیر و به اتهام عضویت در شـــبکه مخفی افســـران حزب توده، در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۶۲ به حکم حجت الاسلام علی یونسی که معاون محمدی ری‌شهری در وزارت اطلاعات بود، اعدام شد. علی یونسی، خود از ماموران تعلیم دیده در کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی زیر نظر سازمان امنیت شوروی در لبنان در گروه معروف به گروه محمد منتظری بود.

بازی پیچیده شـــطرنج روس‌ها در دوران جنگ سرد از هیچ قاعده اخلاقی و انسانی تبعیت نکرده است و وفاداری مارکسیست‌ها را به شعار هدف وسیله را توجیه می‌کند، نشان می‌دهد. افراد و کشورها برای آنها تنها مهره‌های پیاده در صفحه شطرنجی هستند که به بازی گرفته می‌شـــوند و در مواردی تا بالای صفحه ســـیاه و سفید شطرنج پیش می‌روند، اما در نهایت همه‌شـــان باید قربانی شوند تا یکی از آنها با رسیدن به خانه آخر وزیر بشود. مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده، محمد منتظری، بیژن کبیری، حزب توده و بســـیاری دیگـــر از افراد و گروهها که همگی ارتباط و همکاری نزدیک با ســـازمان امنیت شـــوروی داشتند، در خانه آخر این بازی قربانی شدند تا علی خامنه‌ای، محمد موسوی خوئینی‌ها و محمد محمدی ری‌شهری وزیر و فیل بازی بشوند. این بازی خونین همچنان بیش از سه دهه است که در ایران و دیگر نقاط جهان ادامه دارد و قربانی می‌گیرد.

فصل دوم

خامنه‌ای مشهورترین فارغ التحصیل دانشگاه کا گ ب

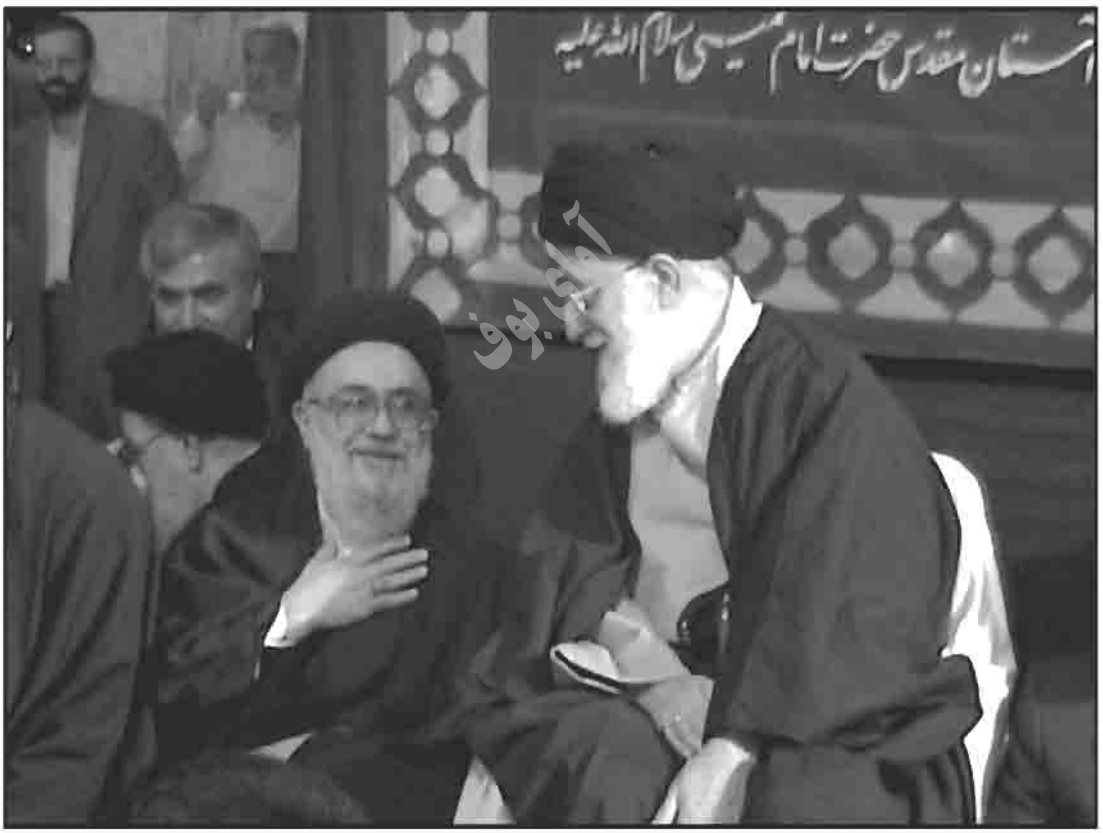

در تمام سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، همیشه این پرسش بزرگ مطرح بوده است که آیا روحانیون انقلابی به تنهایی می‌توانستند بدون حمایت ابرقدرت‌های شرق و غرب در اوج تنش‌های جنگ سرد، طراح و مجری چنین انقلابی باشند. بدون شک پاسخ منفی بود، اما کمپین معروف دیس اینفورمیشن شوروی یا همان کمپین دروغ و شایعه، همه نگاهها را به سوی ایالات متحده آمریکا و انگلستان به عنوان

AVAYEBUF.wordpress.COM

حامی روحانیون انقلابی در ایران چرخاند. شـــاید یکی از دلایل عدم توجه کافی به نقش ابرقدرت شرق در شکل گیری انقلاب هم همین کمپین دروغ بود که توسط سازمان امنیت شوروی هدایت می‌شد. واقعیت این است که روحانیون انقلابی تنها نبودند و برنامه‌ریزی‌های سازمان امنیت شوروی برای تربیت نسل جدیدی از طلبه‌های علوم اسلامی که دید مثبتی به آرمان‌های اتحاد جماهیر شوروی داشته باشند، بیست سال پیش از وقوع انقلاب اسلامی آغاز شـــده بود. در سال ۱۳۳۷ خورشـــیدی، با تشکیل نخستین حزب سیاسی متعلق به روحانیون شیعه در عراق، مرحله اجرایی این طرح کلید خورده بود. در سال ۱۹۶۰ میلادی، سازمان امنیت شوروی دانشگاه پاتریس لومومبا را برای تربیت نیروهای وفادار به شوروی از دیگر کشورها تاسیس کرد و در سال ۱۹۶۴ میلادی نخستین گروه از طلبه‌های شیعه علوم دینی از ایران و خاورمیانه به مسکو جهت تحصیل در دانشگاه پاتریس لومومبا اعزام شدند. ســـید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوئینی‌ها از نخستین فارغ التحصیلان ایرانی این دانشگاه بودند. در این فصل با تعدادی از فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه سازمان امنیت شوروی که در تثبیت انقلاب اسلامی نقش داشته‌اند، آشنا می‌شویم.

تمام مردان کا گ ب در ایران:
محافظه کاران، اصلاح طلبان و نئو محافظه کاران

در فوریه ســـال ۲۰۱۲ میلادی، یک ویدیوی ســـه دقیقه‌ای خبری از شـــبکه دولتی تلویزیون روســـیه انگیزه آغاز پژوهشی بود که به نگارش کتاب رفیق آیت الله منجر شد.[۱] همان سال تیمی از استادان دانشگاه امنیت ملی و سیاست خارجی واشینگتن و دانشگاه ایالتی تگزاس جهت تهیه مدارکی در مورد فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا راهی مســـکو شدند. حتی تصور اینکه از امنیتی‌ترین دانشگاه جهان که متعلق به سازمان امنیت شوروی بوده است بتوان سندی به دست آورد، غیر ممکن به نظر می‌رسید، اما این تیم تحقیقاتی با دست پر بازگشتند. آنها موفق شدند مقدار زیادی اسناد و مدارک دست اول از آرشیو این دانشگاه رمزآلود به دست آورند که برای نخستین بار در این کتاب منتشر می‌شـــود. یکی از با ارزش‌ترین ســـندهای به دســـت آمده از این دانشگاه فهرستی از فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا از آغاز به کار آن در فوریه ۱۹۶۰ میلادی تا به امروز می‌باشد. وجود اسامی برخی چهره‌های ایرانی شناخته شده در این فهرست شگفت

AVAYEBUF.wordpress.COM

آور بود، از جمله سید علی خامنه‌ای رهبر و ولی فقیه جمهوری اسلامی، محمد موسوی خوئینی‌ها دبیر کل مجمع روحانیون مبارز و رهبر اصلاح طلبان حکومتی، محمد درونپرور یا همان محمد ری‌شهری نخستین وزیر اطلاعات، محمد علی نظران ریاست دفتر عمومی حفاظت اطلاعات فرماندهی کل قوا، زرتشت اعتمادزاده فرزند به آذین، کامران دانشجو رئیس ستاد انتخابات وزارت کشور در خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی و وزیر علوم کابینه دوم احمدی نژاد، محمود ملاباشی معاون امور آموزشی وزارت علوم و ارسلان قربانی معاون امور بین الملل وزارت علوم در کابینه دوم احمدی‌نژاد و بسیاری افراد سر شناس دیگر.[۲]

اینکه گروهی از مسئولین عالی‌رتبه حکومتی در جمهوری اسلامی، همگی فارغ‌التحصیل دانشگاه پاتریس لومومبا باشند، چندان نباید حیرت انگیز باشد. ماجرا وقتی

Фамилия	Имя	Специальность	Дата окончания	Факультет
ЧАИГИЯН МАСУД		Физика Физ	27.07.1965	Физико-математических и естественных наук
МЕЛЛАТ ИРАДЖ		Строительство	27.07.1966	Инженерный
ФАРАНГИС МАРАГЕН		Международное	27.07.1966	Экономики и права
РАДПУР НИНА		Лечебное дело	27.07.1967	Медицинский
АКБАР ХАДДАД		Энергомашинос	27.07.1968	Инженерный
АХВЕРДЯН МАТЕВОС СУРЕНОВИЧ		Энергомашинос	27.07.1968	Инженерный
ЗИЯУДДИН ХОССЕЙНИ		История ИФ	27.07.1968	Историко-филологический
МОХАМЕД МУСАВИ		Филология ИФ	27.07.1968	Историко-филологический
САФАР ЗАМАН ДАНКО		Строительство	27.07.1968	Инженерный
ХЕСРОВ КАВИЛИ ДЖАЛАЛ		Строительство	27.07.1968	Инженерный
САКИЯН МАХМУД КАЗЕМ		Строительство	27.07.1968	Инженерный
АСМАНИ МОХАМЕД МОХАМЕД-НАБИ		Физика Физ	27.07.1968	Физико-математических и естественных наук
БАХРАМИ МЕХДИ АБУ-ТАЛЕБ		Лечебное дело	27.07.1968	Медицинский
РАДПУР НИНА		Лечебное дело	27.07.1968	Медицинский
МОХАМЕД КАРИМ БЕЙРАМИ		Гидротехническс	27.07.1969	Инженерный
АХМАД ТЕЙМУРИ ПУРТЕХРАНИ		Лечебное дело	27.07.1969	Медицинский
ВОСУГИ САМАД		Лечебное дело	27.07.1969	Медицинский
ЛИЛИЯН ТАТАРИ-ЮЛШ		Лечебное дело	27.07.1969	Медицинский
АБДОЛЛА ХАСАН ГОЛПАЕГАНИ		Агрономия	27.07.1969	Аграрный
МАНУКЯН КАРАПЕТ		Агрономия	27.07.1969	Аграрный
КЕЙКАВУС ХИЯБАНИ		Международное	27.07.1969	Экономики и права
ХАШАЯР МАРДАШТИ		Международное	27.07.1969	Экономики и права
КЕРИМ АХМЕД МОХАМЕД БЕЙРАМИ		Строительство	27.07.1970	Инженерный
БАХРАМ ИСХАК ФАРАХМАНДПУР		Строительство	27.07.1971	Инженерный
АНВЕРДИ ГРАЧ		Физика Физ	27.07.1972	Физико-математических и естественных наук
ЗАРДОШ МАХМУД ЭСТЕМАДЗАДЕ		Лечебное дело	27.07.1973	Медицинский
САЯХ-ЗАДЕ ХАДИ		Агрономия	27.07.1973	Аграрный
МОХАМЕД АЛИ НАЗРН		Международное	27.07.1976	Экономики и права
МОХАМЕД ДАРУН ПАРВА		Филология ИФ	27.07.1976	Историко-филологический
ДЖАМИЛЯ АХМАДИ АГ ДАМ		История ИФ	27.07.1985	Историко-филологический
ЗОЯ ДЖАВЕРИ		Филология ИФ	27.07.1985	Историко-филологический
МОХАМЕД АХМАДИ АГДАМ		История ИФ	27.07.1985	Историко-филологический
ФАТЕМЕ ХАЙДАРИ		Филология ИФ	27.07.1985	Историко-филологический
КОЛАЛЕ ЭСКАНДАНИЯН		Машиностроени	27.07.1986	Инженерный
ГИДФАР НИЛУФАР		Лечебное дело	27.07.1986	Медицинский
АХМАДИ АХДАМ СОФИЯ		Лечебное дело	27.07.1986	Медицинский
СОРАЯ АХМАДИ АГДАМ		Русский язык и л	27.07.1986	Историко-филологический
ТАМАРА АХМАДИ АГДАМ		Русский язык и л	27.07.1986	Историко-филологический
СИРУС НОРУЗИ ГОХАРА		Зоотехния	27.07.1986	Аграрный
ПУРДЖАМ ДЖАМСИД		Строительство	27.07.1987	Инженерный
ФАРИДА ФАРАХМАНДНИЯ		Лечебное дело	27.07.1988	Медицинский
ПАРВИН ШАЛМАМИ		Лечебное дело	27.07.1988	Медицинский
ПАРВИН ФОРУГИЯН		Лечебное дело	27.07.1989	Медицинский
МИТРА ХОРЛЮЗ		Лечебное дело	27.07.1989	Медицинский
АБАДИХАН САМАРИН ДАВУД		Экономика и пла	27.07.1989	Экономики и права
БРОМАНД ОМИД		Машиностроени	27.07.1990	Инженерный
ДАНЕШДЖУ КАМРАН		История ИФ	27.07.1990	Историко-филологический
МОЛЛАБАШИ МАХМУД		История ИФ	27.07.1990	Историко-филологический
ГОРБАНИ АРЛСЛАН		Филология ИФ	27.07.1990	Историко-филологический

فهرست فارغ‌التحصیلان ایرانی سرشناس در دانشگاه پاتریس لومومبا از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۱ میلادی

AVAYEBUF.wordpress.COM

حیرت انگیز می‌شـــود که از زبان بسیاری از افســـران ارشد سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی که به غرب پناهنده شدند، در خاطرات، کتاب‌ها و مقالاتشان آمده باشد که دانشگاه پاتریس لومومبا ارگان رسمی تربیت کادر و پرورش جاسوس برای اتحاد جماهیر شوروی بوده است. مدیران و پرسنل اداری این دانشگاه نیز کادر سازمانی کا گ ب بوده‌اند و تمام دانشـــجویان خارجی که اجازه تحصیل در این دانشـــگاه را می‌یافتند، پس از بازگشت به کشورشان به نوعی رابط و همکار سازمان امنیت شوروی بوده اند.[۳]

تحلیل داده‌های به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا تصویری ترسناک از امروز و آینده ایران و خاورمیانه را نمایان می‌کند که برای درک بهتر موضوع باید ابتدا نگاهی به بافت و لایه‌های قدرت در جمهوری اسلامی ایران بیاندازیم. در فضای سیاسی امروز ایران، سه جریان قدرتمند وابسته به حاکمیت جمهوری اسلامی‌در رقابتی تنگاتنگ برای تصاحب قدرت هســـتند و پاندول وار این قدرت در دســـت آنها جا به جا می‌شـــود. جریان نخست، وفاداران به ســـید علی خامنه‌ای یا همان محافظه کاران حکومتی هستند. دومین جریان، اصلاح طلبان حکومتی هستند که محمد موسوی خوئینی‌ها آنها را هدایت می‌کند. جریان سوم نیز که در یک دهه گذشته رشد چشمگیری داشته است، محافظه کاران جدید هستند که طرفداران محمود احمدی نژاد و سیاست‌های وی می‌باشند. فهرست فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا یا بهتر است بگوییم ماموران مستقیم سازمان امنیت شوروی ســـابق و فدراسیون روسیه فعلی در ایران، نشان می‌دهد که رهبران و گردانندگان هر سه جریان قدرتمند در درون حکومت جمهوری اسلامی‌که به ظاهر با یکدیگر درگیر به نظیر می‌رســـند، وابسته به ســـازمان امنیت شوروی هستند و از مسکو هدایت می‌شوند. صفحه شـــطرنج روسی در ایران به گونه‌ای چیده شده است که اگر تغییر رژیم صورت نگیرد، هر تغییر دیگری کاملا با منافع شـــوروی ســـابق و روسیه فعلی هماهنگ خواهد بود و تحت کنترل مســـکو می‌باشـــد. اگر چه روس‌ها به نظر همه تخم مرغ‌هایشـــان را در یک سبد نگذاشته‌اند، اما جالب اینجاست که در همه سبدهایی که امکان برنده شدن و به هر قیمتی تکیه زدن بر روی صندلی قدرت، وجود داشته است، تخم مرغ روسی دیده می‌شود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

محافظه کاران، اصلاح طلبان و نئو محافظه کاران در ایران

ساختار سیاسی رژیم جمهوری اسلامی که در نگاه اول بسیار پیچیده به نظر می‌رسد، اتفاقا بســیار ساده، کودکانه و ابتدایی تعریف شده است. بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی که یک کپی برداری ناشیانه از قانون اساسی فرانسه می‌باشد و بیشتر به یک طنز تلخ شبیه است تا یک قانون اساسی، سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه دیده می‌شود که گویا قرار است در روندی دموکراتیک توسط مردم انتخاب شوند. اما این دموکراسی ویژه که اختراع سران جمهوری اسلامی می‌باشد، به آنچه در دنیا به عنوان دموکراسی تعریف شده است، هیچ شباهتی ندارد. بهترین تعریف را از این دموکراسی ویژه، مهدی هاشمی رفسنجانی، فرزند اکبرهاشمی‌رفسنجانی، رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام در گفتگوی خصوصی با بیژن فرهودی در لندن عنوان کرد. وقتی خبرنگار از وی در مورد درگیری‌های بین سران جمهوری اسلامی پرسید که آیا واقعی هستند یا فقط یک جنگ زرگری و ساختگی برای بازار گرمی، مهدی هاشمی پاسخ داد:

«همین دعواها جمهوری اسلامی را نگهداشته. این دعواها منجر به ثبات این حکومت شده چون مردم این دعواها را دموکراسی می‌بینند. جنگ زرگری نیست واقعا دعواست. البته این دعواها در میان خودشونه، داخل حکومت خودمون دموکراسیه! اینا در میان خودشــون دموکراسی دارن ولی خارج از نخبگان، سیستم دیکتاتوری است. خامنه‌ای این گونه دعواها رو تشویق هم میکنه. همه نخبگان میدونن که تا کجا باید پیش بروند. یعنــی اصولی را پذیرفتــن. دوره قبل ۴۰ میلیون نفر اومــدن رای دادن، قبل اون ۳۰ میلیون اومدن به آقای خاتمی رای دادن. این انتخابات‌ها جمهوری اسلامی را سر پا نگه داشته. اما در انتخابات قبلی آقای موسوی اصول را رد کرد. حتی بابام هم اصول را رد کرد و دعوایی که شد مشروعیت را زیر سوال برد. اینا با ما خیلی بدن چون میگن شما از بازی خارج شدید. ما میگیم شما از بازی خارج شدید چون انتخابات باید سالم باشه در میان خودمون!»[۴]

با نگاهی گذرا به تاریخچه جریانات سیاســی پس از انقلاب ۱۳۵۷خورشــیدی، در می‌یابیم که مهدی هاشــمی‌دقیقاً درســت می‌گوید. گروهی کوچک که در تمام سه دهه گذشته قدرت را در ایران تصاحب کرده‌اند، در بین خودشان به توافق رسیده‌اند که تنها در حلقه کوچک خودی‌هایشان دموکراسی را رعایت کنند. یعنی تنها افراد متعلق به همین حلقه می‌توانند کاندیدای انتخابات مختلف باشــند و افراد بیرون این حلقه به هیچ عنوان

AVAYEBUF.wordpress.COM

حق کاندیدا شدن ندارند و فقط می‌توانند رای بدهند. در روزهای نخست پس از انقلاب ۵۷ در ایران، گروهها و دسته‌جات بسیاری فعال بودند. در جریان تسویه حساب‌های خونین در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ خورشیدی، بسیاری از افراد و گروههایی که بیشترین سهم را در برپایی انقلاب داشتند، با ترور، تبعید، زندان و اعدام از صحنه سیاسی حذف شدند. در نهایت گروه کوچکی که کمترین سهم را در انقلاب داشتند، میراث خوار آن شدند. حلقه نخبگان خودی که مهدی‌هاشمی به آنها اشاره می‌کند، شامل همان سه جریان سیاسی که امروز در ایران قدرت بین آنها دست به دست می‌شود، یعنی محافظه کاران، اصلاح طلبان و تندروها یا همان محافظه کاران جدید، همگی در سال‌های نخست انقلاب به همان دسته کوچک تعلق داشتند و در حذف رقبا با یکدیگر همکاری می‌کردند. پس از تابستان خونین ۱۳۶۰، دیگر هیچ جریان سیاسی خارج از این حلقه کوچک امکان فعالیت سیاسی برای دستیابی به قدرت نداشت.

این همکاری تا زمانی که خمینی در قید حیات بود، ادامه داشت اما پس از وی با انتخاب خامنه‌ای به عنوان جانشین خمینی و سپس نشستن هاشمی رفسنجانی بر مسند ریاست جمهوری، در مرداد ۱۳۶۸ خورشیدی، قهر سیاسی گروهی از انقلابیون آغاز شد. خامنه‌ای در تقسیم قدرت پس از خمینی نتوانست این افراد را راضی کند و زمینه‌ای برای یک انشعاب بزرگ در گروه خودی‌های انقلابی بوجود آمد. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرات خود از سال ۱۳۶۸ به قهر سیاسی موسوی خوئینی‌ها از خامنه‌ای در سی‌ام مرداد آن سال و همچنین قهر سیاسی میرحسین موسوی از خامنه‌ای در ۱۲ شهریور همان سال اشاره می‌کند.[۵] بی‌تردید این حوادث را می‌توان نقطه عطف در ایجاد شکاف و انشعاب در این گروه کوچک خودی‌ها یاد کرد، که طی آن طرفداران موسوی خوئینی‌ها که بعدها اصلاح طلبان نام گرفتند، راه خودشان را از وفاداران بی‌چون و چرای خامنه‌ای یا همان محافظه کاران جدا کردند. ناگفته نماند که زمزمه این انشعاب در فروردین ۱۳۶۷ خورشیدی در آستانه برگزاری انتخابات مجلس سوم زده شد. آن‌زمان اختلافات بین خامنه‌ای به عنوان رئیس جمهور و میرحسین موسوی در مقام نخست وزیر در نتیجه دخالت‌های فراوان خامنه‌ای در کار اجرایی دولت، بالا گرفته بود و همین امر سبب جدایی افرادی چون موسوی خوئینی‌ها، مهدی کروبی و محمد خاتمی از جامعه روحانیت مبارز و تشکیل انشعاب مجمع روحانیون مبارز شد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

در آغاز دور دوم ریاست جمهوری هاشمی‌رفسنجانی در تابستان ۱۳۷۲، این شکاف با مجموعه حوادث دنباله داری بیش از پیش نمایان شد و در دوم خرداد ۱۳۷۶ خورشیدی، شکســـتی بزرگ و تحقیر آمیز برای خامنه‌ای و یارانش رقم زد و ســـید محمد خاتمی‌که همیشه دنباله‌رو موسوی خوئینی‌ها بود، به ریاست جمهوری رسید. در پایان هشت سال ریاست جمهوری خاتمی، احمدی نژاد با حمایت همه جانبه خامنه‌ای و محافظه کاران، بر صندلی ریاست جمهوری که به هیچ عنوان اندازه آن نبود، تکیه زد. این رقابت بین اصلاح طلبان و محافظه کاران ادامه داشت تا خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی که احمدی نژاد برای دور دوم ریاســـت جمهوری‌اش خیز برداشته بود. این بار اما، کارنامه بسیار بد و جنجالی چهار ساله اول وی، سبب شده بود تا محافظه کاران در حمایت از وی تردید کنند و به این شکل دومین انشعاب در همان گروه کوچک نخبگان خودی که مهدی هاشمی به آن اشاره کرده بود، پیش آمد. تندروهای طرفدار ولایت که می‌توانیم آنها را محافظه کاران جدید بخوانیم، راهشان را از محافظه کاران سنتی جدا کردند، اما همچنان در ظاهر خامنه‌ای را به عنوان فصل الخطاب اقداماتشان قبول داشتند. پس از پایان هشت سال ریاست جمهوری احمدی نژاد که مشروعیت داخلی و بین المللی رژیم جمهوری اسلامی به پایین‌ترین سطح ممکن رسیده بود، دوباره اصلاح طلبان سوار بر موج قدرتمند اعتراضی جنبش سبز مردم ایران که پس از انتخابات ۱۳۸۸ به وجود آمده بود، با مهره‌ای که هم رنگ اصلاح طلبی داشت و هم رنگ محافظه کاری، یعنی حسن روحانی، به صحنه آمدند. در ادامه به تفکیک، سابقه این سه جریان تاثیر گذار حکومتی در ارتباط با روس‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

دسته نخست: محافظه کاران حکومتی به رهبری سید علی خامنه‌ای

در مرداد ماه ۱۳۳۲ خورشیدی، تلاش حزب توده که ارگان رسمی حزب کمونیست شوروی در ایران به حساب می‌آمد، برای سرنگونی شاه شکست خورد. پس از آن سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی در برنامه‌ای گسترده دهها طلبه علوم اسلامی را برای گذراندن دوره‌های نظامی-عقیدتی به مراکز آموزشی زیر نظر این سازمان، دعوت کرد.

یکی از این مراکز، دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو بود. سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوئینی‌ها از نخستین گروه از طلبه‌هایی بودند که از ایران به این مرکز دعوت

AVAYEBUF.wordpress.COM

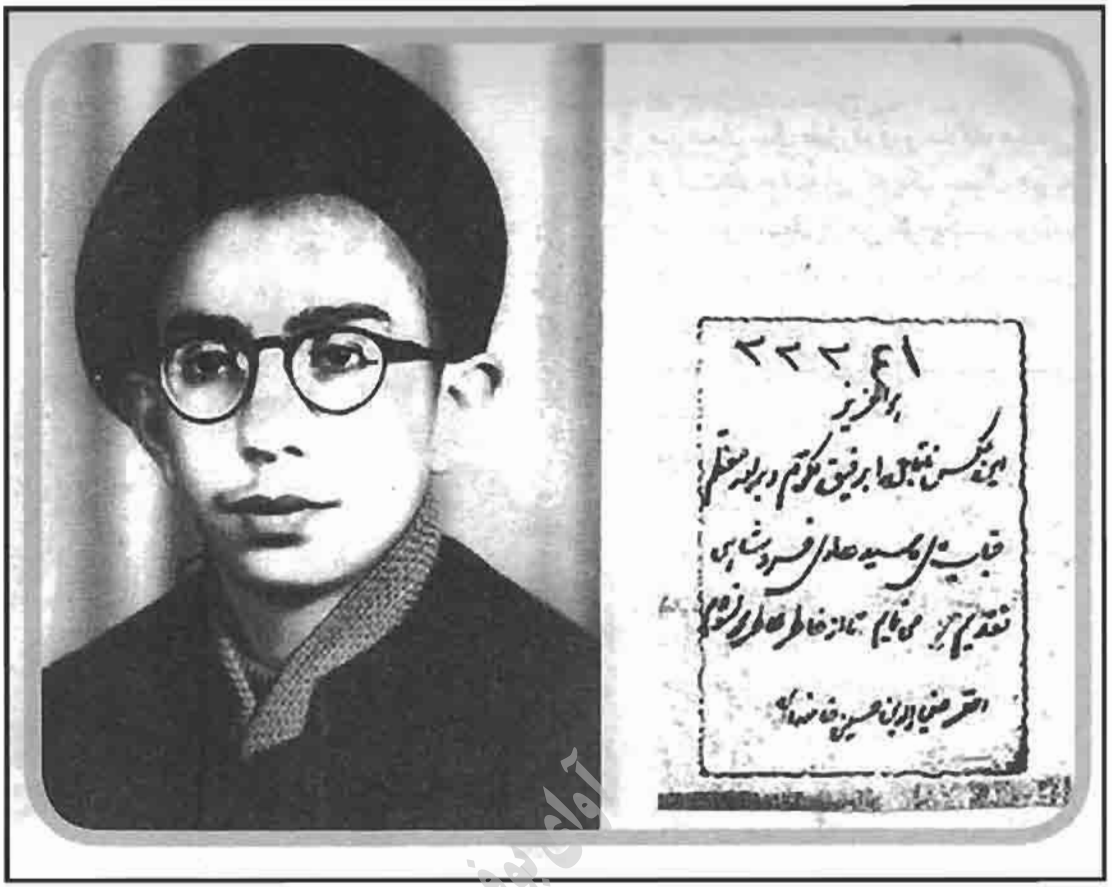

سید علی خامنه‌ای در دهه شصت میلادی از نام مستعار سید ضیاالدین حسینی در دانشگاه پاتریس لومومبا استفاده می‌کرد

شدند تا زیر نظر کارشناسان سازمان امنیت شوروی روش‌های موثر مبارزه را بیاموزند و برای ایجاد یک انقلاب ایدئولوژیک و سرنگونی حکومت شاه که متحد آمریکا در منطقه بود، آماده شوند. اسناد به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا حضور خامنه‌ای در این مرکز را تایید می‌کند، اما با توجه به مبهم و نامفهوم بودن بخش‌های مربوط به زندگینامه خامنه‌ای در تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی در دهه چهل خورشیدی، تردیدهایی در خصوص حضور وی در این دانشگاه ایجاد شده بود. با کنار هم گذاشتن اسناد طبقه بندی شده این دانشگاه و همچنین رمز گشایی از بخش‌های مبهم خاطرات رسمی خامنه‌ای، با ضریب خطای بسیار پایین، زمان دقیق خروج خامنه‌ای از ایران و نحوه انتخاب وی برای گذراندن دوره‌های آموزشی ویژه در این مرکز، به دست می‌آید. در فهرست فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا، نام سید علی خامنه‌ای دیده نمی‌شود، اما شخصی به نام سید ضیاالدین حسینی که در فاصله سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ میلادی برابر با ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی، در این مرکز تحصیل می‌کرده است، دیده می‌شود. کشف نام مستعار

AVAYEBUF.wordpress.COM

دوران نوجوانی و جوانی خامنه‌ای کار چندان سختی نبود. وی در سال ۱۳۳۵ خورشیدی، در سن هفده سالگی به یکی از دوستانش به نام هادی خسرو شاهی عکسی از خودش را هدیه کرد که در حاشـــیه آن دست نوشـــته‌ای با امضای وی دیده می‌شود: «هو العزیز، این عکس نا قابل را به رفیق مکرم و برادر معظم جناب آقای سیدهادی خسروشاهی تقدیم می‌نمایم تا از خاطر عاطر محو نشوم. احقر ضیاءالدین حسینی خامنه‌ای»[۶]

جالب اینجاســـت که در تمام شرح حال نویسی‌های حکومتی از سید علی خامنه‌ای بخش مربوط به دســـت نوشـــته و امضای خامنه‌ای از این تصویر بریده شده بود. گویا وی نمی‌خواست نام مستعار دوران رمز آلود زندگی‌اش برملا شود. اما پنجاه و چهار سال بعد، در آذرماه ۱۳۸۹ خورشیدی، سیدهادی خسرو شاهی که حالا حجت الاسلام والمسلمین سیدهادی خسرو شـــاهی نامیده می‌شود، در جریان مصاحبه‌ای با مجله پاسدار اسلام در مورد خاطرات دوران نوجوانی‌اش با سید علی خامنه‌ای، تصویر کامل را در اختیار این نشریه گذاشت که برای نخستین بار در شماره ۳۴۸ این نشریه به چاپ رسید. انتشار این تصویر به همراه دست خط و امضای خامنه‌ای که از نام ضیاالدین حسینی استفاده کرده بود، کمک بزرگی برای رمزگشایی از حضور وی در دانشگاه پاتریس لومومبا بود.

سید علی خامنه‌ای کیست؟

سید علی حسینی خامنه‌ای فرزند سید جواد در ۲۴ تیرماه ۱۳۱۸ خورشیدی به دنیا آمد. پدر و مادر ســـید علی هر دو غیر ایرانی هســـتند و در نجف از شهرهای جنوبی عراق که پایتخت دنیای تشـــیع می‌باشد، متولد شدند. پدرش ســـید جواد خامنه‌ای در ۱۲۷۴ خورشـــیدی در نجف به دنیا آمد. پس از انقلاب مشـــروطه در ایران، خانواده سید جواد از عراق به شمال غرب ایران مهاجرت کردند و در خامنه که کوچک‌ترین شهر از توابع شبستر در استان آذربایجان غربی است، ساکن شدند. شهر کوچک خامنه در ۷۲ کیلومتری شمال غرب تبریز قرار دارد و جمعیت آن هیچگاه تا به امروز بیشتر از پنج هزار نفر نبوده است. در واقع شهر خامنه با افت شدید جمعیت نیز مواجه بوده است. در ۱۳۳۵ خورشیدی جمعیت این شـــهر ۴۸۰۰ نفر اعلام شـــده بود در حالی که در آخرین سرشماری عمومی نفوس و مسکن که پنجاه سال پس از آن انجام شد، جمعیت خامنه به ۲۷۵۰ نفر کاهش یافته بود.[۷]

AVAYEBUF.wordpress.COM

سید جواد خامنه‌ای مدتی بعد به نجف بازگشت تا تحصیلاتش را در حوزه علمیه آن شهر به پایان برساند و پس از آن دوباره به خامنه بازگشت. حاصل ازدواج نخست وی سه دختر بود. پس از مرگ همسر نخست، به مشهد رفت و در آنجا با دختر آیت الله هاشم میردامادی نجف آبـادی، به نام خدیجه میردامادی ازدواج کرد. خدیجه میردامادی مادر سـید علی خامنه‌ای، نیز همانند پدر وی در عراق به دنیا آمد و سپس به همراه خانواده راهی ایران شد. سید جواد خامنه‌ای و خدیجه میردامادی صاحب پنج فرزند به نام‌های سید محمد، سید علی، بدرالسادات، سیدهادی و سید محمد حسن شدند. سید جواد، پدر سید علی خامنه‌ای در مشهد امام جماعت مسجد آذربایجانی‌ها شد و آموزش ابتدایی فرزندانش را خودش به صورت مکتب خانه‌ای در منزل به عهده گرفت. آنچه بیش از هر چیز در مطالعه زندگی نامه خامنه‌ای به چشم می‌خورد، بی‌اعتمادی و نگرانی پدرش نسبت به رفتار، تصمیم گیری‌ها و آینده فرزند دومش سید علی است.

سفر به نجف برای تشکیل حزب الدعوه اسلامی عراق

بر خلاف پسر ارشد خانواده سید محمد خامنه‌ای که در ماجراهای ملی شدن صنعت نفت فعال بود و در مدرسه علمیه حجتیه و حوزه علمیه قم تحصیلات مقدماتی دینی را پشت سر گذاشته بود، سید علی خامنه‌ای چندان موفق به نظر نمی‌رسید و نتوانسته بود اعتماد پدر را جلب کند. در موارد متعدد در زندگینامه وی مخالفت پدرش با انجام کارهای مختلف دیده می‌شـود. وقتی در هجده سالگی در ۱۳۳۶ خورشیدی، به همراه خانواده به نجف سـفر کردند، تا در گرد هم آیی بزرگ علمای شـیعه جهت تشکیل نخستین حزب سیاسی شیعیان شرکت کنند، سید علی از پدرش خواست تا اجازه دهد وی در حوزه علمیه نجف بماند، اما با پاسخ منفی پدر مواجه شد و به مشهد بازگشت.[۸]

عشق و علاقه خامنه‌ای به انقلاب بولشویکی روسیه و ژوزف استالین

علاقه خامنه‌ای به اتحاد جماهیر شوروی و به خصوص شباهت‌های رفتاری با ژوزف استالین، دیکتاتور سابق اتحاد جماهیر شوروی بسیار ریشه‌دارتر از علاقه به کشیدن پیپ در هر دوی آنها می‌باشد. خامنه‌ای به دفعات در دیدار با طرفدارانش نتوانست این عشق و

AVAYEBUF.wordpress.COM

علاقه خود به سرزمین شوراها و تاریخ این سرزمین را پنهان کند. فروردین ۱۳۸۹ در دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر انقلاب حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، خامنه‌ای کتاب رمان «دُن آرام» را به عنوان یکی از بهترین رمان‌های دنیا معرفی می‌کند.[۹] همچنین بارها رمان «گذر از رنجها» نوشته الکسی تولستوی را بعنوان یکی از بهترین رمان‌های دنیا نام برده است و از همه طرفدارانش خواسته است که این رمان‌ها را بخوانند.[۱۰] وی در دیدار با مسوولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۷۶ می‌گوید:

«من بارها مثال قصه‌های انقلاب اکتبر را گفته‌ام. یکی کتاب «گذر از رنجها»ی الکسی تولستوی است که فوق العاده است، اینها داستانهای انقلابی است.» خامنه‌ای همچنین می‌گوید: «گمان می‌کنم که هیچ تاریخی از انقلاب اکتبر شوروی نمی‌تواند گویایی آن رمان‌هایی را که در باب این تاریخ نوشته شده، داشته باشد. اگر شما این رمان‌ها را خوانده باشید، می‌فهمید چه می‌گویم. مثلاً رمان «دُن آرام» را در نظر بگیرید. این رمان، یکی از رمان‌های تبلیغاتی مارکسیستها در دوران اختناق رژیم شاه بود. این کتاب با اینکه رمان بود، اما به عنوان تبلیغ آن را به همدیگر می‌دادند و مطالعه می‌کردند! اینها به قدری خوب نوشتند و انقلاب را خوب تصویر کردند که شما در این کتابها می‌توانید ابعاد این انقلاب به آن عظمت را پیدا کنید.»

خامنه‌ای در تعریف و تمجید از این کتاب ناخودآگاه ماهیت دیدگاه قلبی‌اش را در مورد انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷ میلادی که به روی کار آمدن لنین و استالین و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی انجامید بیان کرده است و آن انقلاب مارکسیستی را انقلابی عظیم و پر شکوه معرفی می‌کند. در ادامه تصریح می‌کند:

«کتاب دن آرام یکی از بهترین رمان‌های دنیاست. البته جلد اولش بهتر است. این را من قبل از انقلاب خواندم. چرا من آخوند در یک کشور اسلامی کتاب دن آرام را می‌خوانم؟ اگر جاذبه نداشته باشد، اگر این کتاب لایق خواندن نباشد، یک نفر مثل من نمی‌رود آن را بخواند. اهمیت دُن آرام نوشته شولوخف، به خاطر این است که چفت و بند داستانی اینها خیلی محکم است، یعنی همه جای این داستان صحیح پیش آمده است.»[۱۱]

کتاب رمان «دُن آرام» که خط اصلی قصه‌اش عاشقانه است، نمونه‌ای بارز از ادبیات رئالیسم سوسیالیستی، در اتحاد جماهیر شوروی، شوروی سابق بود. این داستان که با روایتی بسیار گیرا از برپایی سرزمین شوراها آغاز می‌شود، سال‌های پس از جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر و جنگ داخلی پنج ساله‌ای که میان روس‌های سرخ یا همان انقلابیون

AVAYEBUF.wordpress.COM

بولشـــویک و ضدانقلابیون سفید یا طرفداران بازگشت به امپراتوری روسیه در گرفت و در نهایت به پیروزی بولشـــویک‌ها انجامید را در ذهـــن خواننده تصویر می‌کند. نگارش «دَن آرام» بیش از چهارده ســـال برای نویســـنده‌اش زمان برد اما در نهایت سود سرشاری برای وی به همراه آورد. ژوزف اســتالین، رهبر وقت شوروی از آن بسیار تمجید کرد و میخاییل شولوخوف، نویسنده این رمان تا عضویت در شورای مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیش رفت.

علاقه خامنه‌ای به پیپ کشیدن به سبک استالین و دیگر نشانه‌های الگو برداری وی از رهبر اتحاد جماهیر شوروی

شاید برای طرفداران ولایتمدار خامنه‌ای باور پذیر نباشد، اما واقعیت این است که این هر دو رمان مورد علاقه خامنه‌ای یعنی «دَن آرام، نوشته میخائیل شولوخوف» و «گذر از رنجها، نوشته الکسی نیکولایویچ تولستوی» برای نویسندگان‌شان عالی‌ترین نشان افتخار در اتحاد جماهیر شـــوروی، یعنی جایزه دولتی اســـتالین را به ارمغان آوردند. شـــولوخوف در ســـال ۱۹۴۱ میلادی و تولســـتوی در ســـال ۱۹۴۳ میلادی این جایزه را با افتخار از دســـتان ژوزف استالین دریافت کردند.[۱۲] هر دو رمان بخشی از تبلیغات گسترده حکومت

AVAYEBUF.wordpress.COM

دیکتاتوری استالین برای مشروعیت دادن به انقلاب اکتبر و حوادث پس از آن است تا جنایت‌ها و خونریزی‌های بولشویک‌های انقلابی را در پس روابط عاشقانه قهرمانان داستان پنهان کند. هلن راپاپورت در کتاب زندگینامه ژوزف استالین که در ژانویه ۱۹۹۹ میلادی منتشر شد، عنوان می‌کند که در دورانی که حکومت ترور و سانسور گسترده وی همه جا را فرا گرفته بود، چگونه ستایش و تایید شخصی استالین از رمان دن آرام نوشته میشائیل شولوخوف همه را غافلگیر کرد.[۱۳] حالا اگر به دورانی که خامنه‌ای رییس جمهور و پس از آن رهبر جمهوری اسلامی ایران است نگاهی بیاندازیم همان سایه ترور، وحشت و سانسور را می‌بینیم. در همین دورانی که همه مقالات، اشعار و کتاب‌ها در راهروهای سانسور رژیم خامنه‌ای برای سال‌ها در صف انتظار می‌مانند، خامنه‌ای بارها و بارها رمان‌های عاشقانه‌ای را که در خدمت تبلیغ و تکریم انقلاب اکتبر در روسیه و تولد اتحاد جماهیر شوروی است، می‌ستاید و از طرفدارانش که بسیجیان معتقد به تعالیم اسلامی و خداباور هستند و هیچ انعطافی در برخورد با خدا ناباوران یا به تعبیر آنان کافران ندارند، می‌خواهد تا این کتاب‌ها را بخوانند که در مدح حکومت خدا ناباوران مشهور است! این تشویق، حیرت انگیز است.

سفر رمز آلود خامنه‌ای به شوروی

اما ماجرای علاقه سید علی خامنه‌ای به انقلاب اکتبر روسیه چه بوده است، از کجا سرچشمه می‌گیرد و چه تاثیری در آینده زندگی سیاسی وی گذاشته است؟ سید علی خامنه‌ای در سال ۱۳۳۶خورشیدی در سن هجده سالگی از مشهد برای زیارت «عتبات عالیات» به همراه خانواده راهی شهر نجف در عراق می‌شود. پدر و مادر وی هر دو از اهالی این شهر بوده‌اند. پدرش متولد نجف بود و با این شهر آشنایی کامل داشت. تلاش خامنه‌ای برای تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه شهر نجف با مخالفت پدرش مواجه می‌شود.[۱۴] در آن دوران شهرهای شیعه نشین نجف و کربلا در عراق عرصه تاخت و تاز ماموران سازمان امنیت شوروی بود. سازمان امنیت شوروی با عنوان جدید کا گ ب در سال ۱۹۵۴ میلادی برابر با ۱۳۳۳ خورشیدی تجدید سازمان شده بود. این دوران چند ویژگی خاص داشت. نخست اینکه دوران حکومت ترور و وحشت استالین با مرگ وی به پایان رسیده بود و یکی از بزرگ‌ترین منتقدین سیاست‌های استالین، خورشچف، سکان هدایت اتحاد جماهیر شوروی را به دست گرفته بود. تنها یک سال پیش از آغاز به کار کا گ ب،

AVAYEBUF.wordpress.COM

استراتژی حمایت از احزاب کمونیستی در ایران که یکی از کلیدی‌ترین مناطق برای اتحاد جماهیر شوروی بود، شکست خورد. حزب توده نتوانست کودتای مورد نظر شوروی برای سرنگونی حکومت شاه را در مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، با موفقیت به اتمام برساند و نیاز به تغییر پایه‌ای در سیاست گذاری‌های برون مرزی شوروی احساس می‌شد. در همین راستا سازمان امنیت شوروی تصمیم گرفت تا به روحانیون و طلبه‌های علوم اسلامی نزدیک شود. دیری نپایید که ماموران سازمان امنیت شوروی دریافتند، نفوذ در حلقه روحانیون سنی کاری بسیار دشوار است و در برابر نفوذ و یار گیری در بین روحانیون شیعه بسیار ساده‌تر از آنست که تصور می‌کردند. شبکه روحانیون شیعه از سراسر منطقه خاور میانه برای ایجاد بزرگ‌ترین حزب شیعه به نجف و کربلا فرا خوانده شدند. بیستم مهر ۱۳۳۶ خورشیدی، برابر با دوازدهم اکتبر ۱۹۵۷ میلادی، با مشاوره و هدایت افسران سازمان امنیت شوروی، کا گ‌ب، متشکل از روحانیون سرشناس شیعه در نجف و کربلا تاسیس شد. سید مهدی حکیم، سید محمد حسن فضل الله و سید محمدباقر صدر از موسسین این حزب بودند.[۱۵] سید جواد خامنه‌ای پدر سید علی نیز از مشهد به همراه خانواده و پسرانش راهی نجف شد تا در این گردهمایی بزرگ سیاسی شیعیان حاضر شود. حزب الدعوه با حزب سوسیالیست عراق نیز همکاری داشت. اکثریت مردم عراق که مسلمان بودند، حزب کمونیست را به عنوان جریانی که بی‌خدایی و کفر را ترویج می‌کرد، منفور می‌دانستند و سازمان امنیت شوروی با قطع امید از حزب کمونیست، به حمایت از حزب سوسیالیست و احزابی چون حزب الدعوه اسلامی پرداخت. از جمله فعالیت‌های حزب الدعوه اسلامی عراق، تشکیل هسته‌های تروریستی در ایران و دیگر کشورهای منطقه بود. برای نمونه، سید محمد کاظم بجنوردی که در شانزده سالگی عضو حزب الدعوه اسلامی شد، در ۱۳۳۹ خورشیدی برابر با ۱۹۶۰میلادی، برای نخستین بار جهت انجام ماموریت حزبی به ایران رفت و در قم مستقر شد. در ۱۳۴۱ خورشیدی، در حالی که تنها بیست سال داشت، گروهی از جوانان شیعه و اوباش مناطق حاشیه شهر را دور هم جمع کرد و نام این مجموعه را حزب ملل اسلامی گذاشت. این گروه تروریستی خیلی زود لو رفت و با دستگیری اعضای آن در ۱۳۴۴ از هم پاشید. سیزده سال بعد اعضای همین گروه منحله تروریستی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، هسته اولیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را شکل دادند و همگی عضو شورای فرماندهی آن شدند. به این شکل می‌توان ریشه تشکیل

AVAYEBUF.wordpress.COM

تنها تصویر منتسب به سید علی خامنه‌ای در میان صدها طلبه دیگر در اطراف روح الله خمینی در ۱۳۴۲ خورشیدی

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ایران را در حزب الدعوه اسلامی عراق دانست. از دیگر اقدامات حزب الدعوه اسلامی عراق انتخاب طلبه‌های جوان علوم اسلامی برای معرفی آنها به دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو بود که توسط کا گ ب اداره می‌شد.

سید علی خامنه‌ای پس از بازگشت از نجف، تحت نظر برادرش به حوزه علمیه قم می‌رود و در سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۲ خورشیدی در آنجا به تحصیل علوم دینی می‌پردازد. در همین دوره حوادث و تحولات اعتراضی روحانیون در حوزه علمیه قم علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را که در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ خورشیدی، تجربه می‌کند.[۱۵] اعتراض اصلی روحانیون به این لایحه، اعطای حق رای به زنان بود که حوزه علمیه قم به شدت با آن مخالفت می‌کرد و به هیچ عنوان حاضر به پذیرش آن نبود و حتی رهبران روحانی آشکارا دادن حق رای به زنان را ترویج فحشا قلمداد می‌کردند. نخستین حضور رسمی روح الله موسوی خمینی که ۲۵ سال پس از آن انقلاب اسلامی ایران را رهبری کرد، در پانزده خرداد ۱۳۴۲ خورشیدی در ماجرای اعتراض به همین لایحه بود که به دستگیری و تبعید وی به ترکیه در ۱۳۴۳ انجامید. ۱۶ اما سید علی خامنه‌ای در این سال‌ها طلبه‌ای جوان و بی‌تجربه بود که در هیچ کجای محاسبات سیاسی و اجتماعی در حوزه علمیه قم

AVAYEBUF.wordpress.COM

و در نگاه نیروهای امنیتی حکومت شـــاه به حساب نمی‌آمد. پس از تبعید خمینی فضای سنگینی از وحشت و سکوت بر حوزه علمیه قم حاکم شده بود. سید علی خامنه‌ای از طرف حزب الدعوه اســـلامی عراق به عنوان یکی از طلبه‌های جوان مستعد برای اعزام به مسکو انتخاب می‌شود. آشنایی وی با سید محمد جواد فضل الله که فرزند یکی موسسین حزب الدعوه بود، در انتخاب وی بی‌تاثیر نبود. سید علی با وی در دوران کوتاه اقامت در نجف آشنا شده بود. خانواده فضل الله که از شیعیان پر نفوذ در عراق و جنوب لبنان بودند که نقش محوری در تاسیس حزب الدعوه اسلامی عراق داشتند. سید علی به همراه سید محمد جواد فضل‌الله به شوروی می‌رود تا دوره مخصوص دانشگاه پاتریس لومومبا را بگذراند. اگر چه این مورد در سه دهه گذشته توسط بسیاری از کارشناسان سیاسی و پژوهشگران بارها مطرح شد، اما هیچگاه سندی برای آن به دست نیامد و این بخش از زندگی خامنه‌ای به صورت یک راز و معمای حل نشده باقی مانده بود. دستکاری و تحریف تاریخی از سوی خامنه‌ای و بیت رهبری هم در سر به مهر ماندن این راز بزرگ از زندگی خامنه‌ای بی‌اثر نبود. به نظر می‌رسد خامنه‌ای علاقه‌ای نداشت که طرفدارانش بدانند وی در دانشگاه وابسته به سازمان امنیت شوروی، کا گ ب دوره ویژه دیده است. ژنرال ایان پاچیپای، رییس پلیس مخفی رومانی و متحد کا گ ب می‌گوید:

«تـــا جایی که می‌دانم، به یقین می‌توان گفت، همه دانشـــجویان خارجی در دانشـــگاه پاتریس لومومبا به نوعی مستقیم یا غیرمستقیم همکاری نزدیک با شعبه‌های سازمان امنیت شوروی، کا گ ب در نقاط مختلف دنیا داشته‌اند.»[۱۷]

تناقض‌های فاحش در تاریخ نگاری رسمی از زندگینامه خامنه‌ای

با نگاهی دقیق و موشـــکافانه به زندگینامه خامنه‌ای که در وبسایت رسمی وی درج شده اســـت، تناقض‌های آشـــکاری در تاریخ نگاری‌ها دیده می‌شود که گویای دستکاری عمدی در زندگینامه وی برای مخفی نگاه داشـــتن حضور خامنه‌ای در دانشـــگاه پاتریس لومومبا می‌باشد. با توجه به اسناد به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا، خامنه‌ای در فاصله ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی، برابر با ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ میلادی، در این مرکز پرورش جاسوس برای خدمت به اتحاد جماهیر شوروی به تحصیل مشغول بوده است. در زندگینامه رســـمی سید علی خامنه‌ای از یک ســـو ادعا می‌شود که وی تمام این دوران چهار ساله را

AVAYEBUF.wordpress.COM

نزد پدر بیمارش در مشـــهد به نگهداری از سید جواد خامنه‌ای مشغول بوده و در کنار آن به تحصیل و تدریس در حوزه علمیه مشـــهد می‌پرداخته اســـت. از ســـوی دیگر همزمان در همان نوشـــته‌ها می‌بینیم که خامنه‌ای در فاصله همین چهار ســـال در تهران زندگی مخفی داشته است و حتی توسط ساواک دستگیر و زندانی هم شده است و در جای دیگر می‌بینیم که خامنه‌ای در این ســـال‌ها فراری بوده اســـت و سازمان امنیت شاه، ساواک به دنبال وی بود. همه این روایات به زبان خود خامنه‌ای بیان می‌شود! این تناقض‌های فاحش تاریخی، توانسته بود برای سه دهه پژوهشگرانی را که سعی داشتند با مراجعه به زندگینامه رسمی‌سید علی خامنه‌ای از راز حضور وی در شوروی در دهه شصت سر در بیاورند، دچار ســـر درگمی کند.[۱۸] واقعیت اینست که هیچکدام از این روایات درست نیست و دلیل این تناقض هم دقیقا همین است که سید علی خامنه‌ای نمی‌خواهد مردم و طرفدارانش بدانند که وی فاصله این چهار سال را در کجا بوده است. در بخشی با عنوان «تحصیل در حوزه علمیه قم» از زندگینامه رسمی سید علی خامنه‌ای در وبسایت وی که توسط بیت رهبری اداره می‌شود آمده است:

«آیت الله خامنه‌ای از ســـال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳ در حوزه علمیه قم به تحصیلات عالی در فقه و اصول و فلسفه، مشغول شدند و از محضر بزرگان چون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، امام خمینی، شیخ مرتضی حائری یزدی و علامه طباطبایی استفاده کردند. در سال ۱۳۴۳، از مکاتباتی که رهبر انقلاب با پدرشان داشتند، متوجه شدند که یک چشم پدر به علت آب مروارید نابینا شده است، بسیار غمگین شدند و بین ماندن در قم و ادامه تحصیل در حوزه عظیم آن و رفتن به مشهد و مواظبت از پدر در تردید ماندند. آیت الله خامنه‌ای به این نتیجـه رسیدند که به خاطر خدا از قـــم به مشهد هجرت کنند و از پدرشان مواظبت نمایند. آیت الله خامنه‌ای بر سر این دو راهی، راه درست را انتخاب کردند. بعضی از اساتید و آشنایان افسوس می‌خوردند که چرا ایشان به این زودی حوزه علمیه قم را ترک کردند، اگر می‌ماندند در آینده چنین و چنان می‌شدند! اما آینده نشان داد که انتخاب ایشـــان درست بوده و دست تقدیر الهی برای ایشان سر نوشتی دیگر و بهتر و والاتر از محاسبات آنان، رقم زده بود. آیا کسی تصور می‌کرد که در آن روز جوان عالم پر اســـتعداد ۲۵ ســـاله، که برای رضای خداوند و خدمت به پدر و مادرش از قم به مشهد می‌رفت، ۲۵ سال بعد، به مقام والای ولایت امر مسلمین خواهد رسید؟! ایشان در مشهد از ادامه درس دست برنداشتند و جز ایام تعطیل یا مبارزه و زندان و مسافرت، به طور رسمی تحصیلات فقهی و اصول خود را تا ۱۳۴۷ در محضر اساتید بزرگ حوزه

AVAYEBUF.wordpress.COM

مشهد بویژه آیت‌الله میلانی ادامه دادند. همچنین از ۱۳۴۳ که در مشهد ماندگار شدند، در کنار تحصیل و مراقبت از پدر پیر و بیمار، به تدریس کتب فقه و اصول و معارف دینی به طلاب جوان و دانشجویان نیز می پرداختند.»[۱۹]

همانطور که می‌بینید در این بخش از زندگینامه رسمی سید علی خامنه‌ای عنوان شده است که وی در فاصله سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی، تحصیل در حوزه علمیه قم را نیمه کاره رها کرد تا به مراقبت از پدر پیر و بیمارش بپردازد. چند پاراگراف پایین‌تر در همین بخش زندگینامه وی با عنوان «بازداشت سوم و چهارم» آمده است:

«کلاس‌های تفسیر و حدیث و اندیشه اسلامی ایشان در مشهد و تهران با استقبال کم نظیر جوانان پرشور و انقلابی مواجه شد. همین فعالیت‌ها سبب عصبانیت ساواک شد و ایشان را مورد تعقیب قرار دادند. بدین خاطر در سال ۱۳۴۵ شمسی در تهران مخفیانه زندگی می‌کردند و یک سال بعد در ۱۳۴۶ شمسی دستگیر و محبوس شدند.»[۲۰]

چطور امکان دارد که در فاصله سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی، که به ادعای همین وبسایت، خامنه‌ای در مشهد به نگهداری از پدر در خانه مشغول بوده است، همزمان در تهران زندگی مخفی داشته باشد و دستگیر و زندانی هم شده باشد؟ آنچه مسلم است خامنه‌ای در تاریخی که ادعا می‌کند به مشهد رفته است تا از پدر بیمارش نگهداری کند و در محضر آیت الله میلانی به تحصیل فقه و اصول پرداخته و حتی تدریس هم می‌کرده است، واقعیت ندارد. آیت الله سید حسین شمس خراسانی، آیت الله سید محمد باقر حجت و آیت الله سید ابراهیم علم الهدی که از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۴ شاگرد آیت الله میلانی بوده‌اند و در تمام دوره‌ها در کلاس‌های وی در حوزه علمیه مشهد حضور داشته‌اند، تاکید کرده‌اند که سید علی خامنه‌ای در فاصله سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ به هیچ عنوان نه تنها در کلاس‌های درس آیت الله میلانی حضور نداشته است، بلکه حتی در حوزه علمیه مشهد و حتی در شهر مشهد هم دیده نشده است. سید احمد شمس، فرزند سید حسین شمس خراسانی، از قول پدر نقل می‌کند که این دروغی بزرگ است و خامنه‌ای در آن سال‌ها نه در خانه پدرش در مشهد و نه در کلاس درس آیت‌الله میلانی نبوده است.[۲۱]

AVAYEBUF.wordpress.COM

نیمه کاره رها کردن تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه قم برای سفر به شوروی در ۱۳۴۳

اسناد رسمی به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا نشان می‌دهند که تعداد زیادی از جوانان از سراسر دنیا از آغاز دهه شصت میلادی تا امروز به مسکو رفته‌اند تا در این دانشگاه تحصیل کنند که البته بسیاری از آنها هم پس از بازگشت به کشورشان توانستند رده‌های بالای قدرت را کسب کنند.[۲۲] خامنه‌ای تنها یکی از صدها جوان بلند پروازی بود که توسط کا گ ب برای شرکت در این پروژه بزرگ انتخاب شد. به اعتراف افسران سازمان امنیت شوروی که بعدها به غرب پناهنده شدند، در آن سال‌ها از جمله مواردی که به دانشجویان دانشگاه پاتریس لومومبا و دیگر مراکز آموزشی کا گ ب تاکید می‌شد، این بود که پس از بازگشت به کشورشان باید همه رد پاهای مربوط به حضور در این دانشگاه را پاک کنند و از امکاناتی که در اختیارشان قرار می‌گیرد، برای نفوذ به لایه‌های قدرت بهره بگیرند تا در فرصت مناسب در جای خودشان به انقلاب برای سرنگونی حکومت‌های طرفدار ایالات متحده و غرب کمک کنند. به جرات می‌توان گفت که تمام فارغ التحصیلان این دانشگاه در زندگینامه‌هایشان ترجیح می‌دهند هیچ اشاره‌ای به دوران تحصیل در آن نداشته باشند. سید علی خامنه‌ای هم همانطور که دیدیم و حتی در زندگینامه رسمی‌اش

سفر سید علی خامنه‌ای به همراه سید محمد جواد فضل الله با قایق از سواحل گیلان به شوروی -۱۸ تیرماه ۱۳۴۳ خورشیدی

AVAYEBUF.wordpress.COM

هم به آن اشاره شده است، در سن ۲۵ سالگی تصمیم می‌گیرد تا تصمیمی دشوار بگیرد و تحصیل در حوزه علمیه قم را که دیگر گویا برایش جذابیتی نداشت نیمه کاره رها کند و راهی سفری پر ماجرا شود.

برای این سفر امکان خروج از مرز ایران بدون بر جا گذاشتن رد پا وجود نداشت و خامنه‌ای نگران بود که توسط سازمان امنیت شاه، شناسایی و دستگیر شود. با این توضیح که این نگرانی خامنه‌ای از دستگیری بیشتر به یک توهم شبیه بود و همانطور که گفته شد وی در هیچ کجای محاسبات امنیتی حکومت شاه جایی نداشت تا کسی نگران فعالیت‌هایش باشد. از سوی دیگر روحیه خود بزرگ بینی و خود مهم بینی مزمن در خامنه‌ای که در تمام دوران زندگی‌اش، بیمار گونه وی را دنبال کرده بود، در ایجاد این تصورات بی‌تاثیر نبوده است. این موارد را در نامه نگاری‌ها، و داستان سرایی‌های حماسی وی از خاطرات زندگی‌اش به وضوح می‌توان دید که در جای دیگر به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. گفتیم که خامنه‌ای به دنبال مسیری مطمئن و امن برای خروج از کشور بود که راه زمینی به دلایل مطرح شده در بالا مورد توجه نبود. مسیر پرواز هم بسیار گران و در عین حال تحت کنترل کامل نیروهای امنیتی شاه بود. به این ترتیب، بهترین گزینه موجود سفر با قایق از مرز شمال کشور برای رسیدن به ساحل اتحاد جماهیر شوروی بود. سفر به شوروی از سواحل گیلان در آن دوران امری عادی بود. بخش‌هایی از استان گیلان در همان ماه‌های نخست به قدرت رسیدن بولشویک‌ها در انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ میلادی، صحنه نبرد بین نیروهای وفادار به پادشاهی تزار یا همان ارتش سفید در برابر بولشویک‌های سازماندهی شده تحت عنوان ارتش سرخ انقلابیون شده بود. ارتش سفید در پی شکست‌های پیاپی از نیروهای ارتش سرخ تا سواحل گیلان در ایران عقب نشینی کردند و همچنین تحت تعقیب ارتش سرخ قرار داشتند. به این ترتیب پای ارتش سرخ شوروی برای نخستین بار به خاک ایران باز شد که به اقامت دایمی آنها در شمال ایران انجامید. همین نیروهای ارتش سرخ شورشی‌های مسلح در جنگل‌های گیلان به رهبری میرزا کوچک‌خان را سازماندهی و حمایت کردند تا جمهوری شوروی ایران در منطقه گیلان اعلام موجودیت کند. در نهایت سردار سپه موفق شد نیروهای جنگلی را شکست بدهد و جمهوری شوروی ایران را که در گیلان اعلام موجودیت کرده بود، ساقط کند و گیلان را به مام میهن باز گرداند، اما ایدئولوژی مسموم مارکسیسم همچون یک بیماری

AVAYEBUF.wordpress.COM

واگیر دار منطقه گیلان را فرا گرفته و راه را برای نفوذ طولانی مدت بولشویک‌ها در ایران هموار ساخته بود. سواحل گیلان یکی از مناطق اصلی تردد غیر مجاز از ایران به شوروی بود. شهر بندری آستارا که در خط مرزی ایران و شوروی قرار داشت، عملاً فاصله سواحل دریای خزر در ایران و شوروی را به صفر رسانده بود و به راحتی در مدت چند دقیقه امکان سفر از ساحل گیلان به نزدیکترین نقطه ساحلی اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت.

خامنه‌ای در تیرماه ۱۳۴۳ خورشیدی، حجره‌اش را در حوزه علمیه قم رها می‌کند و حتی اثاثیه‌اش را هم بر نمی‌دارد و راهی شرق استان مازندران می‌شود تا چند روزی را مهمان دو تن از دوستان قدیمی پدرش یعنی حاج محمد رجبی و حاج ابوطالب واثقی باشد. این دو متولیان مسجد گلشن در استر آباد یا همان گرگان بودند. خامنه‌ای همچنان برای سفر بزرگ زندگی‌اش به شوروی تردید داشت. در شب شانزدهم تیرماه ۱۳۴۳ حادثه‌ای رخ داد که وی را مصمم کرد تا این سفر را انجام دهد. موضوع این حادثه را خامنه‌ای دو روز

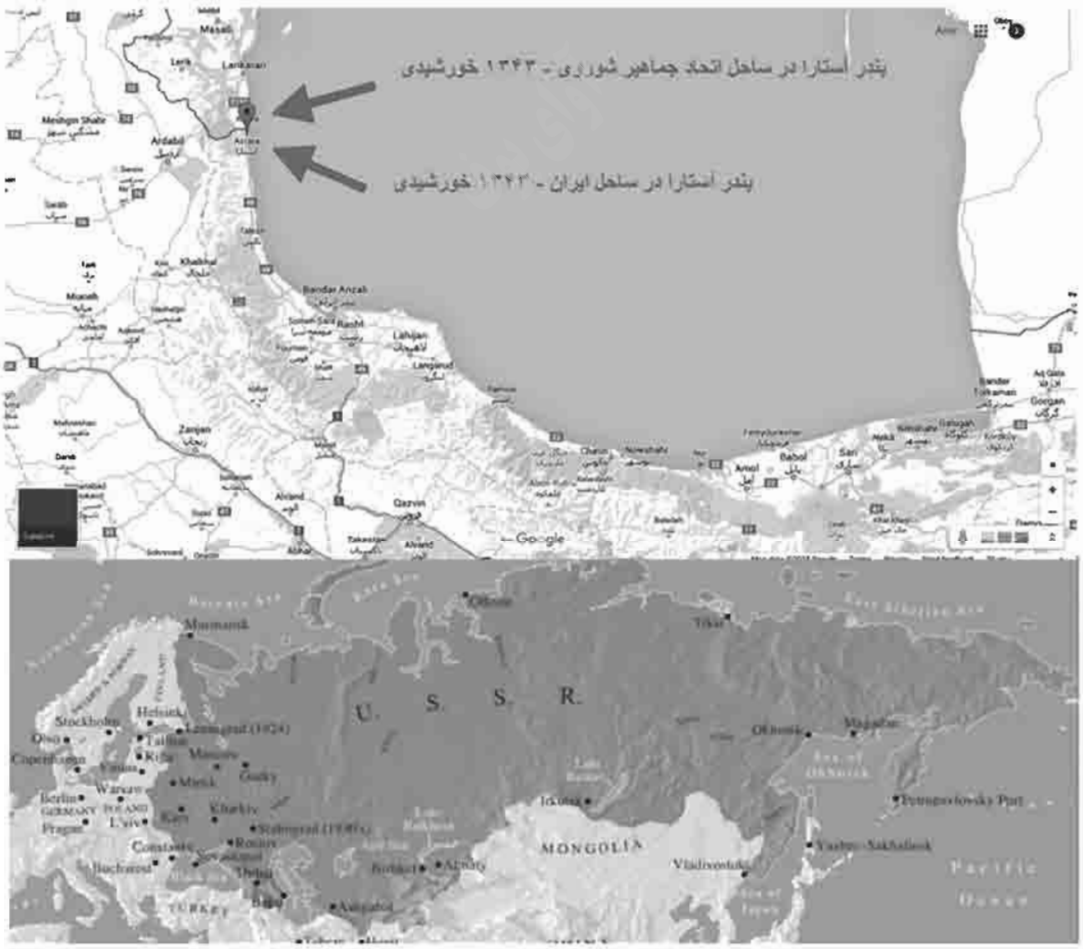

در سال ۱۳۴۳ خورشیدی، بندر آستارا یک شهر مرزی مشترک بین ایران و شوروی بود و با چند دقیقه قایق‌رانی در دریای خزر (کاسپین) امکان تردد بین دو کشور وجود داشت.

AVAYEBUF.wordpress.COM

بعد در هجدهم تیرماه ۱۳۴۳ در نامه‌ای رمز آلود برای پدرش شرح داد که این نامه کلید حل معمای تاریخ دقیق سفر وی به اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد و البته با تمام اسناد به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا هم مطابقت دارد.

رمز گشایی از نامه خامنه‌ای به پدرش در آستانه سفر به اتحاد جماهیر شوروی، ۱۸ تیرماه ۱۳۴۳

خامنه‌ای که هنوز برای سفر به شوروی تردید داشت، تصمیم می‌گیرد استخاره به قرآن بزند. در کتاب شرح اسم نوشته هدایت الله بهبودی که ناشر آن موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است و به زندگینامه خامنه‌ای از ۱۳۱۸ تا ۱۳۵۷ می‌پردازد، به این استخاره سرنوشت ساز اشاره شده است. در این استخاره آیه ۹۹ سوره یوسف از جز چهارم قرآن توجه خامنه‌ای را جلب کرد.[۲۳] خامنه‌ای در نامه‌ای به پدرش موضوع این استخاره را هم مطرح کرده و از سفری بزرگ که در پیش رو دارد با رمز و اشاره خبر می‌دهد و اینکه استخاره‌ای که برای این سفر زده، خوب آمده است. وی سفرش را به مهاجرت و خروج حسین ابن علی از مدینه و ورود پدر و مادر یوسف از کنعان به مصر تشبیه می‌کند. در ادامه ضمن بررسی متن کامل نامه سید علی خامنه‌ای به پدرش که آخرین نوشته وی پیش از سفر به شوروی بود، به رمز گشایی از بندهای مهم آن می‌پردازیم:

«بسم الله الرحمن الرحیم. جعلت فداک. امید است وجودات مقدسات در کنف حمایت حق در عین عافیت بوده باشد. حقیر هم له الحمد در کمال سلامت و مشغول به دعاگویی هستم . روز ۲۶ ماه صفر، پریروز، خبر آوردند که مأمورین شهربانی گرگان به دنبال واعظ محترم آقای خامنه‌ای در حرکتند و به هر جا که احتمال وجود آن نفس نفیس می رود، سری می‌زنند و خبری می‌گیرند. گویا علت آن بود که معظم له در چند منبر که در یکی دو مجلس حساس و با اهمیت استرآباد برای مردم تشنه آن سامان می‌رفته مطالبی گفته که در کام تلخ و بیمارگونه مأمورین دولتی خوش آیند نبوده و آنان را علیه او برانگیخته و به گرفتن او واداشته است. دوستان و ارادتمندان معزی الیه به تکاپو افتادند تا ردپای شیر را محو کنند و نگذارند در زنجیر افتد. هر جا مأمورین برخورد کردند راه را عوضی نشان دادند. گاه گفتند در شهر نیست و گاه وانمود کردند که فرار نموده است و خلاصه آخرین نفر خبر آورد که دو مأمور یکی شخصی و یکی

AVAYEBUF.wordpress.COM

اونیفورم پوش به مجلسی که ساعت یازده شب تشکیل می‌شده رفته و با ناراحتی فراوان اظهار داشته‌اند که کاش فلانی فرار کرده و رفته باشد که جان ما از صبح در پی یافتن او از تن کثیف خارج شده و دیگر قصد عودت ندارد! ناگفته نماند که مخلص از ظهر ۲۶ ماه که موضوع را فهمید از منزل مهماندار خود خارج شد و عصر و شب به مجلسی برای افادت نرفت. در مجالس حقیر تذکر داده شد که آقا مریض‌اند و تشریف نمی‌آورند. البته مأمورین دو مرتبه به در منزل هم آمده و جواب شنیده بودند که آقا نیستند. خلاصه، شب جمعی از دوستان در منزل جمع شده و صلاح دانستند که خرج الحسین من المدینه خائفاً کخروج موسی خائفاً یترقب را خوانده و تأسی به آن دو بزرگوار کنیم. بنده از این کار سخت ناراحت بودم ولی استخاره کردیم و آیه شریفه قال ادخلو مصر انشاءالله آمنین تردید را برطرف کرد. همان ساعت یکی از محترمین ماشین اش را آورد و سه ساعت از نیمه شب می‌گذشت که از شهر خارج شدیم تا یکی از شهرهای مازندران با وضعی آنچنان آمدیم و پس از آن با اتوبوس به طهران وارد گشتیم. حال دو سه روزی در تهران و قم خواهم ماند و سپس به دست بوس حضرات به مشهد می‌آیم انشاءالله تعالی. می‌خواستم اثاثیه‌ام را از قم بیاورم ولی فعلاً هم وضعم آنچنان نیست که با استراحت خیال و فراغ بال این کار را انجام دهم و هم کلید اطاق قم را گم کرده‌ام. لذا باشد برای فرصتی در آینده. به آدم‌های حسابی سلام برسانید و صورت ناحسابی‌ها را از طرف من ببوسید. ۲۸ صفر ۱۳۸۴ قمری - الاحقر علی الحسینی الخامنه.»[۲۴]

برای رمز گشایی از این نامه باید به کلیدهای گنجانده شده در آن توجه کرد. از آنجا که خامنه‌ای دچار این توهم بود که ماموران امنیتی شاه وی را دنبال می‌کنند نامه را به رمز برای پدرش نوشت و در آن توضیح داد که قصد سفر به خارج از کشور را دارد. در بخشی از نامه خامنه‌ای می‌گوید که در شب ۲۶ صفر ۱۳۸۴ قمری، برابر با ۱۶ تیرماه ۱۳۴۳، جمعی از دوستان در خانه‌ای در استرآباد، گرگان، گرد آمدند و شعری دعا گونه خواندند با مضمون «خرج الحسین من المدینه خائفا کخروج موسی خائفا یترقب!» این بخشی از یک قصیده معروف عربی است که البته خامنه‌ای کلمه پایانی آن‌را غلط نوشته است و به جای «یترقب» باید می‌نوشت «یتکتم». این قصیده را جعفر حلی در مدح و ثنای امام حسین، امام دوم شیعیان نوشته است.[۲۵] این بیت مخصوص به ماجرای خروج امام حسین از مدینه برای رفتن به سمت کوفه اشاره دارد که در نهایت به شهادت وی و خانواده‌اش در صحرای کربلا می‌انجامد. در مصراع دوم هم اشاره می‌شود به خروج موسی از شهر برای حفظ جانش که یکی از داستان‌های معروف قرآن است و در آیات ۲۰، ۲۱ و ۲۲ سوره قصص و آیه

AVAYEBUF.wordpress.COM

۴۰ سوره طه بیان شده است.[۲۶] ترجمه فارسی این بیت که خامنه‌ای به آن اشاره می‌کند می‌شود اینکه امام حسین از مدینه با ترس و نگرانی خارج شد همانطور که موسی پیامبر از شهر با ترس و نگرانی خارج شد. خامنه‌ای در نامه به پدرش با این کلمات و اشعار رمز می‌گوید که همه دوستان موافق بوده‌اند که وی باید کشور را ترک کند و حتی اگر ترس و نگرانی هم دارد، باید به پیشوایان امور دینی تاسی جسته و از آنان در این هجرت پیروی کند. اما آنطور که به صراحت در نامه می‌نویسد، خامنه‌ای هنوز نگران است، برای همین تصمیم می‌گیرد تا برای این سفر بزرگ استخاره‌ای به قرآن بزند. نکته اینجاست که سید علی خامنه‌ای در زمان نوشتن این نامه نه در مشهد که خانه پدری‌اش آنجا بوده است و نه در قم که به تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه آن شهر مشغول بوده است، حضور دارد. وی در زمان نوشتن این نامه و انجام استخاره مذکور، در سفر بوده است. خامنه‌ای در شهر گرکان، استرآباد، مهمان بود. پرسش اینجاست که وقتی خامنه‌ای در سفر بود و در شهری ما بین مشهد و قم به سر می‌برد، برای کدام سفر بزرگ و نگران کننده‌ای به قرآن استخاره می‌زند؟

پاسخ را به روشنی در مطالب رمز آلود ادامه نامه می‌توان دریافت. خامنه‌ای برای پدرش می‌نویسد که در استخاره به قرآن، با آیه ۹۹ سوره یوسف مواجه شد و تردیدها و نگرانی‌اش برطرف شد و تصمیم گرفت که پا به راه این هجرت بزرگ بگذارد. آیه‌ای که خامنه‌ای به آن اشاره می‌کند، مربوط به هجرت پدر و مادر یوسف پیامبر از شهر کنعان به مصر می‌باشد و اینکه یوسف پدر و مادرش را گرم در آغوش گرفته و به آنها می‌گوید که به خواست خداوند می‌توانند در آرامش و امنیت به مصر وارد شوند. مصر در دوران یوسف پیامبر امپراتوری بزرگی بود و خامنه‌ای از اینکه در استخاره‌اش برای سفر به امپراتوری شوروی آیه‌ای می‌آید که از ورود پدر و مادر یوسف به امپراتوری مصر استقبال می‌کند، هیجان زده شده و بلافاصله عزم را جزم کرده و همان نیمه شب راهی گیلان می‌شود تا از آنجا از مسیر دریایی به سبک امام حسین و موسی پیامبر، مخفیانه به خارج از کشور هجرت کند! اما نکات دیگری هم در این نامه به چشم می‌خورد که ارتباطی با موضوع سفر وی به شوروی ندارد اما بررسی آنها خالی از لطف نیست. خامنه‌ای در این نامه با به کار بردن الفاظی چون واعظ محترم، نفس نفیس، معظم له، شیر، معزی الیه و آقا در مدح و ثنای خویش، درجه خودپرستی و نارسیسیزم مزمن را در شخصیت خود به نمایش می‌گذارد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

همان روحیاتی که ۲۵ سال بعد وقتی بر تخت رهبری و ولایت فقیه تکیه می‌زند، آثار مخربش نمایان می‌گردد.

نامه خامنه‌ای به پدرش به دست ساواک می‌افتد! تیرماه ۱۳۴۳

در کتاب شرح اسم، پس از انتشار این نامه خامنه‌ای به پدرش، آمده است: «این نامه ابتدا به دست ساواک خراسان افتاد. بهرامی رئیس این سازمان در مشهد آن را به اداره کل سوم تهران فرستاد. ناصر مقدم، مدیرکل اداره سوم نیز متعاقباً ساواک مازندران را از فحوای نامه آگاه کرد. جابه جایی این اطلاعات، سودی به حال ساواک نداشت، چرا که سوژه آنها روزها بود از گرگان دور شده بود. شهربانی گرگان که نتوانسته بود به موقع برای احضار آقای خامنه‌ای وارد عمل شود، در اجرای دستور ساواک، آقایان حاج محمد رجبی و حاج ابوطالب واثقی، مسئولان مسجد گلشن گرگان را به ساواک معرفی کرد تا زین پس تکلیف‌شان را نسبت به روحانیان مخالف، بدانند. سال‌ها بعد، ساواک گرگان در یادآوری این موضوع، گمان خود را که شیخ خامنه‌ای که در سال ۱۳۴۲ از طرف خمینی از قم به گرگان اعزام گردیده بود بیان کرد، در حالی که این سفر به تشخیص خود آقای خامنه‌ای انجام گردیده بود.»[۲۷]

در این بخش از زندگینامه رسمی سید علی خامنه‌ای هم نکات قابل توجهی وجود دارد که نشان از اراده‌ای برای پنهان کردن واقعیات و تحریف تاریخ است. به ادعای خامنه‌ای، ساواک در تعقیب وی بوده است و حتی این نامه خامنه‌ای به پدرش را هم به دست آورده بود، اما از آنجا که نتوانستند وی را دستگیر کنند، حاج محمد رجبی و حاج ابوطالب واثقی که مسولان مسجد گلشن در گرگان بودند و در آن دوران به خامنه‌ای کمک کرده بودند، تحت پیگرد قرار گرفتند که چرا به خامنه‌ای کمک کرده و به وی پناه داده بودند. به یاد داشته باشیم که این حوادث مربوط به همان تیرماه ۱۳۴۳ خورشیدی می‌باشد. سید علی خامنه‌ای در زندگی نامه‌اش مدعی شده است که از ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی در منزل پدرش در مشهد به نگهداری از وی مشغول بوده است. ساواک خراسان آدرس منزل پدر وی را داشته است و نامه هم به دستشان افتاده بود، پس چرا ماموران ساواک در این مدت چهار سالی که به گفته خودش در منزل مشغول مراقبت از پدر بوده است، به جای اینکه

AVAYEBUF.wordpress.COM

به آدرس منزل پدر وی در مشهد بروند و به سادگی سید علی خامنه‌ای را دستگیر کنند، به گرگان می‌روند تا برای دوستان پدرش که به وی پناه داده بودند، مشکل ایجاد کنند؟ آیا آدرس خانه خامنه‌ای را نداشتند؟ آیا امکان اینکه در پشت پاکت نامه که به ادعای خامنه‌ای ساواک آن‌را به دست آورده بود، آدرس خانه پدری وی را ببینند و به آنجا بروند و وی را دستگیر کنند نیز وجود نداشته است؟ واقعیت اینست که خامنه‌ای در مشهد نبوده است و تمام این نامه در واقع طرحی برای رساندن خبر تصمیم وی برای سفر به شوروی با رمز و اشاره به پدرش بوده است. از این طریق ساواک را هم گمراه کند تا اگر احیانا به دنبالش هستند تصور کنند وی قصد دارد پیش پدر برود و در جای دیگری دنبال وی نباشند. به این ترتیب خامنه‌ای به جای حرکت از سمت گرگان در شرق مازندران به سمت مشهد، به استان گیلان که در غرب مازندران قرار دارد می‌رود تا در آنجا به سید محمد جواد فضل‌الله ملحق شده و به اتفاق وی با قایق به صورت غیر قانونی از کشور خارج شوند. مقصد سواحل اتحاد جماهیر شوروی بود تا به این شکل خامنه‌ای بتواند خود را به دانشگاه پاتریس لومومبا برساند.

سید محمد جواد فضل الله، همسفر خامنه‌ای در سفر به شوروی

دوست و همراه سید علی خامنه‌ای در سفر به شوروی سید محمدجواد فضل‌الله در سال ۱۳۵۴ خوشیدی در سن ۳۷ سالگی در اثر سکته قلبی درگذشت. به این شکل همسفر خامنه‌ای و شاهد مستقیم حضور وی در دانشگاه پاتریس لومومبا این راز بزرگ را با خود به زیر خاک برد. در مراسم ختم وی در روستای بنت جبیل در لبنان، امام موسی صدر سخنرانی کرد که نشان از جایگاه ویژه خانواده فضل الله در بین شیعیان لنبان و عراق داشت.[۲۸]

امام موسی صدر که بارها به شوروی سفر کرده بود روابط نزدیکی با سازمان امنیت این کشور داشت. وی همچنین رابط حافظ اسد با مبارزان شیعه در خاورمیانه و شمال آفریقا بود. سرهنگ واسیلی میتروخین که پیش از پناهنده شدن به غرب برای سه دهه از افسران ارشد سازمان امنیت شوروی بود، در کتاب خود حافظ اسد رییس جمهور مادام العمر سوریه را وفادارترین و مورد اعتمادترین متحد شوروی در خاورمیانه معرفی کرده است.[۲۹]

AVAYEBUF.wordpress.COM

امام موسی صدر به مدت بیش از یک دهه به عنوان رابط حافظ اسد با تروریستهایی که در کمپهای آموزش نظامی و عقیدتی سازمان امنیت شوروی در لبنان، سوریه، مصر، لیبی و فلسطین تعلیم می‌دیدند، فعالیت می‌کرد. مبارزه با حکومت شاه در ایران و همچنین مبارزه با اسراییل که متحدین بزرگ ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه بودند، آرمان بزرگ زندگی امام موسی صدر بود. لازم به ذکر است که در آن دوران ایران و اسراییل هر دو به واسطه نزدیکی به آمریکا دشمنان اتحاد جماهیر شوروی نیز به حساب می‌آمدند و رهبران مسکو از هیچ تلاشی برای سرنگونی این دو حکومت فرو گذار نکرده بودند. امام موسی صدر همچنین فعالانه در سازماندهی شیعیان در عراق و جنوب لبنان نقش داشت و با همکاری مصطفی چمران، جنبش امل را در جنوب لبنان راه اندازی کرد که نخستین گروه تروریستی و شبه نظامی شیعه در این منطقه به حساب می‌آمد و نیروهای آن در کمپهای سازمان امنیت شوروی تعلیم می‌دیدند. اقدامات امام موسی صدر شعله جنگهای داخلی در لبنان را بر افروخت که برای دو دهه مردم لبنان با آن دست به گریبان بودند. امام موسی صدر از پیشگامان برقراری رابطه با ابر قدرت شرق در بین روحانیون عالی رتبه شیعه بود که برای مقابله با حکومت شاه در ایران، اسرائیل و آمریکا تا پایان عمرش مبارزه کرد.

امام موسی صدر در مراسم ختم سید محمد جواد فضل الله، همسفر خامنه‌ای در شوروی سخنرانی کرد - ۱۳۵۴

AVAYEBUF.wordpress.COM

خامنه‌ای پس از بازگشت از شوروی

بر اساس اسناد به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا، در فاصله سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی، بر خلاف آنچه در زندگینامه رسمی سیدعلی خامنه‌ای که خالی از تناقض هم نیســت، ادعا شده است، وی نه در مشهد و در خانه پدرش به نگهداری از پدر مشــغول بوده و نه در تهران مخفی زندگی می‌کرده و نه تحت تعقیب ساواک بوده است، بلکه در تیرماه ۱۳۴۳ خورشیدی، برابر با جولای ۱۹۶۴ میلادی، از ایران و از مسیر دریای خزر با قایق به اتحاد جماهیر شوروی رفت تا در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو زیر نظر افسران کارکشته سازمان امنیت شوروی تعلیم ببیند. از دروس ویژه و تخصصی این دانشگاه آشنایی با فنون نظامی، کار با اسلحه، جنگ روانی و تبلیغاتی و شیوه‌های سازماندهی مردم برای انقلاب را می‌توان نام برد. همچنین یکی از مهمترین دروس این دانشگاه آشنایی با جزییات انقلاب اکتبر روسیه و تلاش برای شبیه سازی این انقلاب در کشورهای هدف بوده است. بدین منظور سازمان امنیت شوروی جوانان مستعد و انقلابی را از کشورهای مختلف دنیا به خصوص خاورمیانه، آفریقا، آمریکای جنوبی و آسیا جذب می‌کرد تا با آموزش آنها و ارایه کمک‌های همه جانبه به آنها پس از بازگشت به کشورشان، زمینه انقلاب‌های شبه مارکسیســتی را فراهم کنند و حکومت‌های طرفدار آمریکا و غرب در نتیجه این اقدامات انقلابی ساقط گردند و حکومت‌های طرفدار شوروی روی کار بیایند. چهار سال زندگی در مسکو و فارغ التحصیل شدن از دانشگاه کا گ ب برای خامنه‌ای که هیچگاه نتوانسته بود در مدارس مدرن درس بخواند و خواندن و نوشتن را نیز در مکتب خانه پدر آموخته بود، بر علاقه وی به سرزمین شوراها افزود. سید علی پیش از سفر به شوروی تا مدت‌ها با مخالفت پدر برای تحصیل در حوزه علمیه نجف و حتی قم مواجه بود و در نهایت رضایت مشروط پدر را تحت نظر و کنترل برادر بزرگترش ســید محمد، کســب کرد تا به حوزه علمیه قم برود، باز هم نتوانسته بود حتی تحصیلات مقدماتی حوزوی را با موفقیت به پایان برساند. در چنین شرایطی در هجدهم تیرماه ۱۳۴۳ خورشیدی، با نیمه کاره رها کردن تحصیلات علوم دینی در سن ۲۵ سالگی از حوزه علمیه قم بیرون زد و حتی لوازمش را نیز در حجره طلبه‌گی‌اش جمع نکرد و به همراه سید جواد فصل‌الله راهی اتحاد جماهیر شوروی شد.

ســید علــی خامنه‌ای در این دوران در فقر کامل به ســر می‌بــرد. ازدواج کرده بود و

AVAYEBUF.wordpress.COM

همسرش نیز باردار بود و نزد سید جواد پدر سید علی زندگی می‌کرد. آنگونه که در کتاب شرح اسم که زندگی نامه رسمی و دولتی خامنه‌ای است، آمده است، تنها پولی که هر ماه به دستش می‌رسید یکصد تومانی بود که آیت‌الله میلانی از محل وجوهات شرعی بین فقرا و طلبه‌های علوم اسلامی تقسیم می‌کرد. در همان سال ۱۳۴۳ و پیش از سفر به شوروی، خامنه‌ای از تقسیم کننده صدقه‌های ماهیانه پول بیشتری خواسته بود که میسر نشد. وی از محل نامعلومی پول مناسبی دریافت کرد که دیگر نیازی به صدقه‌های ماهیانه آیت‌الله میلانی نداشت. جالب اینجاست که به دلایلی سید علی به نویسنده کتاب شرح اسم منبع دریافت آن پول را معرفی نکرده است و تنها گفته است که از دادرس زمینی‌اش قرض گرفته است که یا مادرش بوده است و یا یکی از دوستانش که یادش نیست![۳۰] جالب است که خامنه‌ای این خاطره را با جزییات تعریف می‌کند که فرد تقسیم کننده صدقات، هر ماه وی را در خیابان می‌دید و کنار می‌کشید و پاکتهایی را از جیبش در می‌آورد و پاکتی که صد تومانی خامنه‌ای در آن بود را به وی می‌داد اما یادش نیست که از چه کسی پول زیادی قرض گرفت که دیگر نیازی به این صدقات نداشت، و بین اینکه آیا مادرش بود یا یک دوست مردد بود. آنچه مشخص است، سید علی خامنه‌ای به فرزند نخستش مصطفی به اندازه فرزند دوم مجتبی علاقه و توجه نشان نمی‌دهد. مصطفی در اواخر سال ۱۳۴۳ و یا اوایل ۱۳۴۴ متولد شده است و این همان دورانی است که خامنه‌ای در مسکو بود. شاید یکی از دلایل کم توجهی‌اش به مصطفی این باشد که تولد و دوران نوزادی وی را ندید و شیرینی این فرزند را حس نکرد. وقتی از شوروی بازگشت، مصطفی حدود چهار سال سن داشت. تناقض گویی‌ها در خاطرات خامنه‌ای از همین دوران آغاز می‌شود. در کتاب شرح اسم به اسناد ساواک مربوط به سال ۱۳۴۴ خورشیدی اشاره شده است که گزارش‌هایی از رفت و آمدهای فردی به نام خامنه‌ای در آن به چشم می‌خورد. این گزارش‌های ساواک به سید محمد خامنه‌ای برادر بزرگتر سید علی اشاره دارد و نویسنده کتاب شرح اسم، با زیرکی بدون آوردن نام کوچک فرد مورد نظر در اسناد ساواک، فقط به نام خامنه‌ای بسنده می‌کند تا وانمود کند که منظور سید علی بوده است.[۳۰] از سوی دیگر، فرزند دوم سید علی، مجتبی خامنه‌ای در سال ۱۳۴۸ خورشیدی، یعنی یک سال پس از بازگشت وی از شوروی به دنیا آمد. یعنی بین تولد فرزند نخست و فرزند دوم، حدود پنج سال فاصله است و این همان دورانی است که وی در ایران به سر نمی‌برد و همسرش نزد پدر زندگی می‌کرد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

خامنه‌ای شش فرزند دارد که با فاصله تقریبی دو تا سه سال از یکدیگر به دنیا آمده‌اند و این فاصله تنها در مورد فرزند دوم رعایت نشده است.

سید علی خامنه‌ای پس از بازگشت از شوروی در ۱۳۴۷ خورشیدی، دنبال کننده فرامین سازمان امنیت شوروی بود و هیچگاه به حوزه علمیه جهت تکمیل تحصیلات دینی بازنگشت و حتی نتوانست به طور رسمی عنوان حجه الاسلام را که از عناوین ابتدایی در تحصیل علوم حوزوی می‌باشد، کسب کند. دوری از خانواده برای مدت طولانی و عدم اعتماد به نفس و بی‌اعتمادی پدر و خانواده به وی سبب شده بود تا سید علی تلاش کند به اشکال مختلف با بزرگ نمایی‌های شخصیتی برای خود هویتی کاذب بسازد. ماجرای معروفی که بارها از جوانی تا کهنسالی از سفر با قطار به نجف تعریف کرد که چگونه از قطار در حال حرکت به بیرون پریده است تا نمازش را بخواند، از جمله این تلاش‌ها بود تا به این شکل به پدر و اطرافیانش ثابت کند که آدم بی‌دست و پایی نیست، اما تعریف ماجراهایی از این دست، نه تنها کمکی به وی نمی‌کرد بلکه سبب ساز تمسخر بیشتر وی نیز می‌شد.[۳۱] اما قدر مسلم سید علی که تا پیش از سفر به شوروی در فقر مطلق زندگی می‌کرد، پس از بازگشت دسترسی به منابع مالی فراوانی داشت که حتی می‌توانست به اوباش و خلافکارانی که گروه‌های مسلح برای مبارزه با حکومت شاه تشکیل داده بودند کمک برساند. عباس آقا زمانی معروف به ابوشریف تروریست سابقه‌دار و بدنام در یکی از مصاحبه‌هایش پس از انقلاب به این مورد اشاره کرده است که خامنه‌ای در دهه چهل میلادی به وی و دیگر اعضای گروه تروریستی وی پول می‌رسانده است.[۳۲] منابع این پول‌هایی که به دست خامنه‌ای می‌رسید، هیچگاه مشخص نشد اما امروز با توجه به آنچه از روابط وی با سازمان امنیت شوروی می‌دانیم، می‌توان حدس زد از کجا چنین پولی به دست وی می‌رسید.

خاطرات عجیب خامنه‌ای از زندان و آشنایی‌اش با سحر و جادوگری

با استناد به وبسایت رسمی خامنه‌ای در دوران مبارزه با شاه، وی چندین بار بازداشت شده است اما به جز یک مورد همه بازداشت‌ها بسیار کوتاه مدت بوده و از چند ساعت تا چند روز بیشتر به طول نینجامیده است. حتی در موردی عنوان شده است که خامنه‌ای به اتهام عضویت در یک گروه یازده نفره به شش ماه زندان محکوم شد، اما گویا آنقدر این

AVAYEBUF.wordpress.COM

شـــخص برای سازمان امنیت شاه بی‌ارزش بوده اســـت که حتی به خود زحمت ندادند تا پیگیری و بازداشـــتش کنند و همه چیز به خوبی و خوشـــی فراموش شد و این حکم اجرا نشد. در وبسایت رسمی وی آمده است:

«آیـــت الله خامنـــه‌ای به اتهام عضویـــت در گروه یازده نفره به شـــش ماه زندان محکوم گردید. به دنبال انتشار این خبر در روزنامه کیهان و احضار آیت‌الله خامنه‌ای به دادگاه تجدید نظر، وی پس از مشورت با عده‌ای از علمای مشهد از حضور در دادگاه خودداری ورزید.»[۳۳]

در ایـــن مورد دیگر خبری از پیگیـــری این پرونده حتی در خاطـــرات خامنه‌ای هم دیده نمی‌شود. در زندگینامه رسمی وی تنها موردی که به یک دوره زندان طولانی مدت اشـــاره می‌شود، هشـــت ماه زندان از دیماه ۱۳۵۳ خورشـــیدی تا دوم شهریور ۱۳۵۴ در زندان مرکزی کمیته ضد خرابکاری تهران اســـت.[۳۴] در بخشـــی با عنوان زندان ششـــم از کتاب خاطرات رسمی خامنه‌ای، نکاتی در مورد این دوران زندان نوشته شده است که در بازشناســـی شخصیت بیمار سید علی خامنه‌ای بسیار کمک کننده خواهد بود. خامنه‌ای بســـیار تلاش می‌کند تا خودش را هوشـــمند و آشـــنا به علوم و اسرار پنهان معرفی کند. هدایت‌الله بهبودی، نویسنده کتاب شرح اسم، در گفتگو با سید علی خامنه‌ای می‌نویسد:

«گفت وگوی هم سلولی‌ها با یکدیگر ممنوع بود و حرف زدن با زندانیان سلول همسایه غیرممکن. هم سلولی‌ها در گوشی حرف می‌زدند. اگر می‌فهمیدند که دو زندانی ارتباط دارند، هم برایشـــان گران تمام می‌شـــد و هم ادامه کار تحقیـــق و بازجویی را پیچیده می‌کرد. این قضیه برای زندانیانی که پرونده مشترک داشتند، خطرناک‌تر بود. رد و بدل شدن اطلاعات در کمیته مشترک ضد خرابکاری جرمی سنگین داشت و شکنجه‌ها را تصاعدی بالا می‌برد. با وجود این، مورس، ابزاری شـــایع میان زندانیان برای حرف زدن بـــود. آقای خامنه‌ای زبان مورس را فراگرفت و خیلی زود در آن پیشـــرفت کرد. اوایل، او صداهایی می‌شـــنید که نمی‌دانست چیست. حدس می‌زد که این آواها، ابزاری برای ارتباط است، اما مفهوم آنها را نمی‌فهمید. این صداها با نواختن ضربه‌هایی به دیوار سلول بلند می‌شد و به سلول کناری و گاه به دو سلول آن طرف‌تر می‌رفت. روزی که داشت دیوار نوشته‌های سلولش را می‌خواند به جدولی برخورد که در آن حروف را به رمز نوشته بودند. خواندن دیوار نوشته‌ها یکی از مشغله‌های زندانیان به شمار میرفت. آنجا همه جور مطلب، از دلنوشته‌های تنهایی و درد و رنج تا شوخی‌ها و طنازی‌ها به چشم می‌خورد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

جدولی روی دیوار مجاور درِ سلول بود و جز شب هنگام که نور کم سوی لامپ سلول می‌تابید و اطراف را کمی روشن می‌کرد، در دیگر زمان‌ها دیده نمی‌شد. آقای خامنه‌ای بی‌بهره از علوم غریبه نبود. با علم جفر، رمل، کیمیا، اعداد، حروف و مربعات آشنا بود. یا حتی به آنچه که «کُلّه سر» می‌گویند، کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا و ریمیا. پیش از آن که برای ادامه تحصیل علوم دینی راهی قم شود، دوره‌ای از این علوم را در مشهد نزد شخصی گذرانده بود و با مبانی آن آشنا بود... با دیدن آن جدول متوجه شد که زبان رمز است. شروع به یادگیری کرد و زمانی که تلاش کرد با کُندی جواب همسایه‌اش را بدهد، چه اندازه هر دو خوشحال بودند. زندانی همسایه در فرستادن ضربه‌های مورس به مهارت رسیده بود و تلاش می‌کرد آقای خامنه‌ای را راه بیندازد. وقتی متوجه منظور او می‌شد، می‌فهماند که نیازی به ارسال حروف بعدی نیست. زمانی نگذشت که او یک فرستنده متبحر شد. برای این که هم سلولی‌اش متوجه نشود، به دیوار تکیه می‌داد، سرش را به آن می‌چسباند، دست را به پشت می‌گرفت و با ناخن به دیوار می‌کوبید. و گاهی که کنار دیگر هم سلولی‌ها درازکش بود، با ناخنِ پا به دیوار ضربه می‌زد و پیام می‌فرستاد. فهمیده بود که همسایه‌اش دانشجوی دانشگاه است. با او درباره همه چیز صحبت می‌کرد: برای بازجویی رفتی؟ چه کار کردی؟ روزت چطور گذشت؟ چه خواب دیدی؟ دانشجو از گفتن نامش خودداری کرده بود و این ضرورت زندگی یک زندانی سیاسی در کمیته مشترک ضد خرابکاری بود.»[۳۵]

نکات قابل توجه فراوانی در این داستان است که زوایای شخصیتی خامنه‌ای را به روشنی ترسیم می‌کند. نخست اینکه وی تلاش دارد خودش را بسیار هوشمند و خارق العاده و آشنا به بسیاری از علوم خفیه و ماورا نشان دهد و همچنین فردی که قدرت یادگیری فوق العاده‌ای دارد و زبان مورس را به سرعت توانست یاد بگیرد و با آن به برقراری ارتباط با دیگران بپردازد. با توجه به اینکه طول این دوران محکومیت خامنه‌ای تنها هشت ماه بوده و در سلول انفرادی هم نبوده است،[۳۶] ماجراهایی مثل اینکه زندانیان هم سلولی حق گفتگو با یکدیگر را نداشتند و وی از روی جدول روی دیوار زبان مورس را یاد گرفته است و با آن امکان مکالمه‌های طولانی هم با سلول‌های کناری داشته است، تمام خیال پردازی‌های ذهن بیمار خامنه‌ای است که به هر شکل ممکن تلاش دارد برای جلب توجه اطرافیان، خود را باهوش و توانمند نشان دهد. از آنجا که سواد حوزوی خامنه‌ای بسیار پایین است و از دانش علمی و آکادمیک هم برخوردار نیست، تلاش کرده است تا وانمود کند که با اسرار ماورا و علوم فوق بشری آشناست تا این کمبودهای علمی زندگی‌اش را

AVAYEBUF.wordpress.COM

بدین ترتیب جبران کند. ادعاهای عجیب و غریب سید علی خامنه‌ای مبنی بر اینکه علوم کله سر یا همان اسرار کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا و ریمیا را می‌داند و با علم جفر و رمل و کیمیا و اعداد و حروف و مربعات آشناست، تمام نشان از این دارد که در درون وجودش از اینکه هیچگاه به دنبال دانش اندوزی نبوده است، شرمسار است و تلاش دارد جای خالی علوم آکادمیک را با این خرافات و اسرار جادوگری پر کند.[۳۷]

فعالیت‌ها و دامنه تاثیر گذاری خامنه‌ای در تمام سال‌های پیش از انقلاب اسلامی به اندازه‌ای کوچک و محدود بود که هیچگاه نتوانست وی را به صف نخست مبارزان آن سال‌ها وارد کند و هیچ نامی از وی در حوادث مهم آن سال‌ها دیده نمی‌شود. ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رییس جمهور منتخب ایران در مصاحبه‌ای با خبرگزاری بی بی سی درباره نقش و جایگاه سید علی خامنه‌ای در بین روحانیونی که در پیروزی انقلاب نقش داشتند، می‌گوید:

«در کل نقش روحانیون به جز آقای خمینی و مراجع در پیروزی انقلاب، نقشی ثانوی و حتی ثالثی بود. در دوره حکومت آقای بختیار اینها البته نقشی پیدا کردند، البته نقشی سازشکارانه تا آقای خمینی، دکتر بختیار را به عنوان نخست وزیر بپذیرد. آقای منتظری آمدند به فرانسه تا آقای خمینی را با شورای سلطنت موافق کنند. آقایان بهشتی و هاشمی رفسنجانی هم به خاطر فعالیت‌هایشان در داخل کشور و در خارج، چهره‌های شناخته شده‌ای بودند، اما آقای خامنه‌ای از آنها خیلی عقب‌تر بود و کسی او را نمی‌شناخت. اینها کسانی بودند که آقای خمینی آنها را برکشید. آنها از خودشان هیچ جوهری نشان ندادند که به آنها نقشی بدهد. اول انقلاب هم کسی نمی‌دانست آنها عضو شورای انقلاب هستند و وقتی هم که فهمیدند همه تعجب می‌کردند. آقای خامنه‌ای زندان رفته و تبعید رفته، اما به عنوان فکر راهنما و برانگیزنده جامعه به جنبش نقشی نداشته است.»

ابوالحسن بنی‌صدر در ادامه این گفتگو با خبرگزاری بی بی سی، در مورد ریشه اختلاف با خامنه‌ای می‌گوید:

«آقای خامنه‌ای آدم اهل ابتکاری نبود که من با او مخالفتی داشته باشم یا نداشته باشم. در طول شورای انقلاب من از زبان آقای خامنه‌ای حتی یک بار یک پیشنهاد معقول نشنیدم که بخواهم با آن مخالفتی بکنم. تنها اختلافی که یادم هست زمانی بود که من نامزد ریاست جمهوری شدم و سران حزب جمهوری اسلامی با من مخالف بودند.»[۳۸]

پس از انقلاب خامنه‌ای برای پر کردن این خلا بزرگ مشروعیت مبارزاتی، در موارد

AVAYEBUF.wordpress.COM

فراوانی دست به تحریف تاریخ انقلاب زد تا برای خودش چندین مورد سابقه زندان سیاسی و ارتباط با روح الله خمینی دست و پا کند. در بخش زندگینامه خامنه‌ای به وضوح این تاریخ نگاری‌های ساختگی که مربوط به زندان رفتن‌های ادعایی وی می‌باشد، دیده می‌شود که در موارد متعدد این تاریخ‌ها یکدیگر را نقض می‌کنند.[۳۹] از سوی دیگر تلاش تاریخ نویسان جمهوری اسلامی برای اثبات پیوند محکم مبارزاتی بین خامنه‌ای و روح‌الله خمینی در دوران حوادث خرداد ۱۳۴۲ مشهود است. وبسایت رسمی‌خامنه‌ای با انتشار تصویری مبهم و غیر قابل تایید و استناد از وی در کنار خمینی در سال ۱۳۴۲در حوزه علمیه قم، اینگونه وانمود می‌کند که یکی از صدها طلبه‌ای که در کنار خمینی دیده می‌شوند، سید علی خامنه‌ای است. همچنین در همین مطلب با اشاره به کتاب‌هایی از نویسندگان ناشناخته، تلاش شده است تا اینگونه وانمود شود که حتی پیش از پانزده خرداد ۱۳۴۲، در بهمن ۱۳۴۱ خورشیدی، سید علی خامنه‌ای و برادرش سید محمد مامور بودند تا گزارشی را از آیت الله میلانی به خمینی برسانند. همچنین ادعا شده است که در آستانه محرم سال ۱۳۴۲خورشیدی، روح الله خمینی وی را مامور کرده بود تا پیام‌هایی را به آیت الله میلانی، علما و روحانیون و هیات‌های مذهبی خراسان برساند. همه این موارد در سال‌های نخست پس انقلاب توسط نزدیکان خمینی تکذیب شد تا جایی که در زمان انتشار کتاب زندگی نامه خامنه‌ای، با اشاره به این تکذیبیه‌ها عنوان شده است که وی از سوی خمینی در سال ۱۳۴۲ خورشیدی، ماموریتی برای ارسال پیام به علمای خراسان نداشته و داوطلبانه این کارها را در راستای ادامه مبارزات سیاسی‌اش علیه حکومت شاه انجام می‌داده است.[۴۰]

اگر چه از سید علی خامنه‌ای در اسناد و تاریخ نگاری‌های مربوط به انقلاب اسلامی‌پیش از بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی و بازگشت خمینی به ایران، نقش موثری دیده نمی‌شود، اما وی در این دوران ده ساله پس از بازگشت از شوروی یعنی از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ خورشیدی در حوادث و خراب کاری‌های متعددی نقش داشت که در مواردی نقش وی کلیدی نیز بوده است، از جمله در جنایت آتش زدن سینما رکس آبادان با هدف روشن کردن آتش انقلاب که برخی از آموزش‌های دوران تحصیل در دانشگاه پاتریس لومومبا به این نوع اقدامات اختصاص داشت.[۴۱] در کتاب خاطرات‌هاشمی رفسنجانی با عنوان انقلاب و پیروزی که به ریشه‌های انقلاب اسلامی از سال ۱۳۳۰خورشیدی و به ویژه پس از ۱۳۴۲ خورشیدی می‌پردازد و چهره‌های تاثیر گذار در انقلاب را در هر دوره‌ای معرفی می‌کند، تا

AVAYEBUF.wordpress.COM

۲۸ بهمن ۱۳۵۷ یعنی یک هفته پس از انقلاب، به نقش پر رنگی از سید علی خامنه‌ای اشاره نشده است.هاشمی رفسنجانی در صفحه ۱۱۶ از کتاب خاطراتش برای نخستین بار نام سید علی خامنه‌ای را به عنوان یکی از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق مطرح می‌کند.[۴۲] پس از آن نام خامنه‌ای در آبانماه ۱۳۵۷ خورشیدی، در جریان پیشنهاد عضویت وی در شورای انقلاب مطرح می‌شود. به این ترتیب عملا تا سه ماه پیش از وقوع انقلاب اسلامی نام خامنه‌ای در فهرست بلند بالای چهره‌های شناخته شده‌ای که دهه‌ها با حکومت شاه مبارزه می‌کردند، هیچ جایی نداشت. پس از آنکه خامنه‌ای توانست خودش را در جمع اعضای شورای انقلاب جا بزند، از این فرصت استفاده کرد تا برای خودش جایگاه و موقعیت سیاسی مناسبی دست و پا کند. اما نه خامنه‌ای و نه سازمان امنیت شوروی در بلند پروازانه‌ترین رویاهایشان هم تصور نمی‌کردند که سه سال پس از انقلاب اسلامی، همه پیشگامان انقلاب که سد راه وی برای رسیدن به قدرت بودند، از پای در آمده باشند و سید علی خامنه‌ای بتواند پس از روح‌الله خمینی بالاترین قدرت سیاسی در ایران انقلابی را کسب کند. در این مسیر سید علی خامنه‌ای از حمایت‌های فراوان سازمان امنیت شوروی بهره‌مند شد که مهم‌ترین آن مربوط به طرح خنثی سازی کودتای نوژه در هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی برابر با نهم جولای ۱۹۸۰ میلادی بود.[۴۳] سازمان امنیت شوروی فرصت‌های طلایی را برای کادرهای تربیت شده‌اش فراهم می‌کرد تا به این شکل هم وفاداری آنها را به آرمان‌های اتحاد جماهیر شوروی بسنجد و هم اینکه لیاقت این ماموران تعلیم یافته‌اش را در به کارگیری فنون آموزش داده شده، محک بزند. طرح خنثی سازی کودتای نوژه این فرصت طلایی را برای خامنه‌ای پدید آورد تا توانایی خودش را به نمایش بگذارد و طرح تسخیر سفارت ایالات متحده آمریکا هم موقعیت بسیار مطلوبی در اختیار محمد موسوی خویینی‌ها گذاشت.

علاوه بر سید علی خامنه‌ای، حاج محمد علی نظران و محمد محمدی نیک ری‌شهری نیز که نامشان در فهرست فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا دیده می‌شود، نزدیک‌ترین همکاری را با وی برای سازماندهی تیم اطلاعاتی و امنیتی‌اش در سال‌های نخست انقلاب داشته‌اند که در بررسی تاریخی حوادث پس از انقلاب و همکاری‌های سازمان امنیت شوروی با سید علی خامنه‌ای در تاسیس و تجهیز سپاه پاسداران، خنثی سازی کودتای نوژه، ترورهای تابستان ۶۰ و دیگر فرصت‌هایی که سازمان امنیت شوروی

AVAYEBUF.wordpress.COM

برای خامنه‌ای فراهم می‌کرد تا بتواند پله‌های ترقی را به سرعت طی کند، به نقش و جایگاه این افراد نیز خواهیم پرداخت. همچنین از دیگر اعضای تیم عملیاتی و اطلاعاتی سید علی خامنه‌ای و روابط اسرار آمیز وی با مسعود کشمیری پرده برداری خواهد شد.

دسته دوم: اصلاح طلبان حکومتی به رهبری سید محمد موسوی خویینی‌ها

سید محمد موسوی خوئینی‌ها فرزند سید حسین در ۳۱ فروردین ۱۳۲۰ خورشیدی در قزوین به دنیا آمد. در آن روزها آتش جنگ جهانی دوم همه جا را فرا گرفته بود و ایران هم از این مصیبت بزرگ بی‌نصیب نماند. خرداد ۱۳۲۰ خورشیدی نیروهای آلمان نازی معاهده خود با اتحاد جماهیر شوروی را شکستند و وارد مرزهای شوروی شدند. در پاسخ به این اقدام، ارتش سرخ شوروی و ارتش بریتانیا نیز از شمال و جنوب در ۲۵ آگوست ۱۹۴۱ میلادی برابر با سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، وارد ایران شدند.[۴۴] رضاشاه پهلوی همانروز در تلگرامی پنج صفحه‌ای به واشینگتن از رییس جمهور ایالات متحده آمریکا فرانکلین روزولت کمک خواست تا جلوی اشغالگران گرفته شود و تمامیت ارضی و استقلال ایران به رسمیت شناخته شود.[۴۵] روزولت در پاسخ به پادشاه مقتدر ایران یاد آوری کرد که این اشغال در نتیجه سیاست نزدیکی ایران به آلمان نازی صورت گرفته است اما به رضاشاه قول داد که تمامیت ارضی و استقلال ایران را تضمین می‌کند و پس از پایان جنگ، نیروهای خارجی ایران را ترک خواهند کرد. رییس جمهور آمریکا به قول خود وفادار ماند. در آذرماه ۱۳۲۲ خورشیدی، در جریان کنفرانس تهران تاکید کرد که باید یکی از بندهای بیانیه پایانی این کنفرانس حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران باشد. کنفرانس تهران با حضور چرچیل نخست وزیر بریتانیا، استالین رهبر شوروی و روزولت رییس جمهور ایالات متحده برگزار شده بود و نقطه عطفی در نبرد با آلمان نازی و متحدینش در جنگ جهانی دوم بود. پس از پایان جنگ در شهریور ۱۳۲۴ نیروهای بریتانیا از ایران خارج شدند، اما استالین به قول خود پایبند نماند و نیروهای ارتش سرخ شوروی را از ایران خارج نکرد. در مقابل با حمایت ارتش سرخ، کردها جمهوری مهاباد را تشکیل دادند و سید جعفر پیشه‌وری هم با تشکیل جمهوری خلق آذربایجان اعلام استقلال کرد. این وضعیت یکسال بیشتر دوام نیاورد و در نهایت وقتی با فشار ایالات متحده آمریکا، استالین مجبور شد نیروهای ارتش سرخ شوروی را از ایران خارج کند، این جمهوری‌های مستقل، از هم پاشیده شدند. البته در

AVAYEBUF.wordpress.COM

این بین نباید هوشمندی نخست وزیر وقت ایران، احمد قوام را در خروج نیروهای شوروی از ایران، نادیده گرفت. جعفر پیشه‌وری و بسیاری از یارانش به دامان اتحاد جماهیر شوروی پناه بردند و در باکو مستقر شدند، در حالی که نفرت و کینه‌ای غیر قابل وصف از ایالات متحده آمریکا به دل داشتند. سید حسین، پدر سید محمد موسوی خوئینی‌ها یکی از یاران نزدیک پیشه‌وری بود که این نفرت از آمریکا و علاقه به شوروی و مارکسیسم را برای پسرش به ارث گذاشت. سید محمد موسوی خوئینی‌ها در حوزه‌های علمیه قزوین و قم تحصیلات مقدماتی‌اش را گذراند و سپس به حوزه علمیه نجف رفت. در ۱۳۴۵ خورشیدی راهی اتحاد جماهیر شوروی شد تا در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو برای مبارزه با حکومت شاه تعلیم ببیند. بر اساس اسناد به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا وی مدتی را در این دانشگاه، هم دوره سید علی خامنه‌ای بوده است. این راز مشترک و سر به مهر، بیمه عمر و تضمین کننده نفوذ و قدرت سیاسی وی در تمام سال‌های پس از انقلاب اسلامی‌شد.[۴۶]

موسوی خوئینی‌ها در پرواز انقلاب به همراه سید احمد، بنی‌صدر، مطهری، قطب‌زاده و صادق طباطبایی، خمینی را همراهی می‌کرد.

سید محمد موسوی خوئینی‌ها پس از تکمیل دوره آموزشی در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو، به نجف رفت. وی نیز همانند خامنه‌ای و دیگر طلبه‌های آموزش دیده

AVAYEBUF.wordpress.COM

در شوروی، باید برای خود جایگاه مناسبی در بین مبارزان سیاسی دست و پا می‌کرد. در دوازدهم خرداد ۱۳۴۹ خورشیدی برابر با دوم ژوئن ۱۹۷۰ میلادی در مراسم ختم آیت الله سید محسن طباطبائی حکیم در نجف با احمد خمینی آشنا شد.[۴۷] اگر چه کمتر از یک سال بعد، از طرف دولت عراق عنصر نامطلوب شناخته شد و از وی خواستند تا خاک این کشور را ترک کند، اما این آشنایی به تدریج در طول یک دهه استحکام پیدا کرد. وی سپس به ایران بازگشت و در مسجد جوستان در محله نیاوران تهران به تفسیر قرآن مشغول شد. وی در این کلاس‌های تفسیر قرآن در کنار ترویج شکل تازه‌ای از اسلام که با مارکسیسم تناسب داشت، مبارزات مسلحانه با رژیم شاه را نیز ترویج می‌کرد. برخی از گروه‌های شبه نظامی و تروریستی همچون گروه فرقان و گروه فلاح از طرفداران و پامنبری‌های وی در این جلسات تفسیر قرآن بودند. این کلاس‌ها با دستگیری او توسط ساواک پایان یافت. بعد از آزادی از زندان و همزمان با استقرار خمینی در فرانسه، با توجه به سابقه آشنایی‌اش با سید احمد خمینی، وی نیز به نوفل لوشاتو رفت و در حلقه یاران نزدیک خمینی قرار گرفت. در دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، وی به همراه سید احمد، بنی‌صدر، قطب‌زاده و مطهری، خمینی را در بازگشت به ایران همراهی می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به نمایندگی از خمینی عضو شورای سرپرستی صدا و سیما و عضو مجلس خبرگان قانون اساسی شد. وی همچنین نماینده تام الاختیار خمینی در بررسی صلاحیت داوطلبان اولین دوره ریاست جمهوری، نماینده مجلس و عضو هیات رییسه مجلس اول، دادستان کل کشور، عضو منتخب خمینی در نخستین دوره مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای بازنگری قانون اساسی، ریاست مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری، مدیر مسوول روزنامه سلام و رییس مجمع روحانیون مبارز نیز بود.[۴۸] در یک کلام، موسوی خوئینی‌ها را می‌توان شخصیت محوری اصلاح طلبان حکومتی در جمهوری اسلامی دانست.

موسوی خوئینی‌ها و تکثیر نوارهای خمینی در مراکز کا گ ب در قم

موسوی خوئینی‌ها در دوازدهم خرداد ۱۳۴۹ خورشیدی برابر با دوم ژوئن ۱۹۷۰ میلادی در مراسم ختم آیت الله سید محسن طباطبائی حکیم در نجف با احمد خمینی آشنا شد. آیت الله حکیم پس از درگذشت آیت الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ بعنوان مرجع تقلید عامه شیعیان جهان شناخته می‌شد. این آشنایی در تبعید به تدریج در طول یک دهه استحکام

AVAYEBUF.wordpress.COM

پیدا کرد. پس از انتشـــار مقالـــه توهین آمیز به خمینی در روزنامـــه اطلاعات در دی ماه ۱۳۵۶، نام خمینی که سالها از خاطره‌ها فراموش شده بود، دوباره در حوزه علمیه قم بر سر زبان‌ها افتاد. در ماههای پس از آن و تا ورود خمینی به ایران موسوی خوئینی‌ها هماهنگ کننده پخش و توزیع بیانیه‌ها و نوارهای کاســـت سخنرانی‌های خمینی در ایران بود. وی در مصاحبه با پایگاه رسمی خبری جماران وابسته به بیت خمینی، در این مورد می‌گوید:

«آشـــنایی ما با مرحوم حاج احمدآقا از زمان درگذشت مرحوم آیت‌الله حکیم بود که به تدریج این آشنایی سرعت بیشتری گرفت و روابطمان خیلی نزدیک‌تر و صمیمانه‌تر شد و در این ارتباط و دوســـتی، مســـایل مختلف مبارزه و همکاری‌ها مطرح و علاوه بر آن دوستی و رفاقت ما هم بیشتر می‌شد. مرحوم حاج احمدآقا چندین سال از بنده کوچکتر بودند. قبل از سال‌های ۱۳۴۲ با ایشان آشنایی و ارتباطی نداشتم. زمان آشنایی من با حاج احمدآقا همزمان با فوت آیت‌الله حکیم، زمانی است که حضرت امام در نجف تبعید بودند. چندین سال از آغاز نهضت گذشته بود که من با ایشان آشنا شدم. اما فعالیت‌های مرحوم حاج احمدآقا عمدتاً حول محور شـــخصیت حضرت امام و مسایل مبارزاتی بود که پیرامون آن حضرت وجود داشت. طبعاً آن مسایل هم بخش‌های متفاوتی داشت، از جمله مسایل مربوط به حوزه و اداره حوزه و قسمتی که به امام مربوط می‌شد، از قبیل شـــهریه و معاش طلاب را در بر می‌گرفت که در این بخش با ایشـــان همکاری خاصی نداشتم. ارتباط کاری ما با حاج احمدآقا صرفاً در مسایل مبارزاتی و سیاسی بود. به ویژه در ارتبـــاط با اعلامیه‌هایی که از ناحیه حضرت امام صادر می‌شـــد، چه در دریافت این اعلامیه‌ها و چه در تکثیر آن‌ها. در آن زمان این کار بسیار مشکل بود و خیلی به زحمت، کسانی قبول می‌کردند که آن را انجام بدهند و ما ناگزیر، خودمان امکاناتی برای تایپ و تکثیر اعلامیه فراهم کردیم، چه اعلامیه‌هایی که از طرف حضرت امام صادر می‌شد و چـــه اعلامیه‌هایی که در حـــوزه در ارتباط با مبارزات به حمایت از حضرت امام صادر می‌شد. ما هم جمع شدیم و امکاناتی در یک خانه مخفی تهیه کرده و فعالیت می‌کردیم. آن خانه در قســـمت جنوب شرقی قم بود. اســـمش را نمی‌دانم، اما می‌دانم که حول و حوش منزل امام بود، البته با فاصله زیاد. کوچه‌های باریکی داشت. از این خانه فقط من و مرحوم حاج احمدآقا مطلع بودیم.»[۴۹]

پرســـش اینجاست که چگونه موســـوی خوئینی‌ها نام محله و آدرس خانه‌ای را که در بحبوحـــه انقلاب در قم بـــرای مدتی طولانی اطلاعیه‌ها، اعلامیه‌ها و نوارهای کاســـت سخنرانی‌های خمینی در آنجا تکثیر می‌شده است، به خاطر نمی‌آورد؟! موسوی خوییني‌ها

AVAYEBUF.wordpress.COM

ادعـــا می‌کند که تنهـــا وی و احمد خمینی از وجود این خانه که مهم‌ترین مرکز محرمانه تکثیر پیام‌های انقلابی خمینی بود، اطلاع داشته‌اند. آیا کسی دستگاه‌های چاپ و تکثیر را به آنجا برده بود و با این دستگاه‌ها کار می‌کرد یا نه؟ اگر دستگاه‌ها نقص فنی پیدا می‌کردند، چه کسی آن‌ها را تعمیر می‌کرد؟ موسوی خوئینی‌ها راست نمی‌گوید، یا بهتر است گفته شـــود که همه واقعیت را نمی‌گوید. خانه‌ای که وی از آن در قم یاد می‌کند و جای آن را به خاطر نمی‌آورد، یکی از مراکز مخفی ســـازمان امنیت شـــوروی می‌تواند باشد. موسوی خوئینی‌ها هم احتمالا جای آن را نمی‌دانســـته است. وی با همکارانش در سازمان امینت شوروی قرار می‌گذاشته و اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های جدید خمینی را به آنها تحویل می‌داده است، آنها تکثیر می‌کرده‌اند و به وی تحویل می‌داده‌اند. این خیلی منطقی‌تر به نظر می‌رسد تا اینکه خانه‌ای که فقط احمد خمینی و موسوی خوئینی‌ها آن را تاسیس و تجهیز کرده باشند و حتی آدرسش را هم دیگر به خاطر نیاورد. اگر چنین مرکزی در قم وجود داشت پس از انقلاب باید به یک موزه تبدیل می‌شد تا همه مردم و همه دنیا هوش و ذکاوت یاران خمینی را ببینند. موسوی خوئینی‌ها در ادامه این مصاحبه با پایگاه خبری جماران درباره ماجرای پیوستن به حلقه خمینی در فرانسه عنوان می‌کند که پس از ورود خمینی به فرانسه و اقامت در نوفل لوشاتو در پاریس وی به دعوت سید احمد خمینی به آنها پیوست. دوستی بسیار نزدیک با احمد خمینی که مشاور و فرزند مورد اعتماد خمینی بود، برای موسوی خوئینی‌ها جایگاهی ویژه در تیم خمینی در پاریس دست و پا می‌کند. وی حتی در آن زمان با احمد خمینی هم اتاق می‌شود و در کنار حجره خمینی به یکی از مشاوران سیاسی بسیار نزدیک خمینی تبدیل می‌گردد.[۵۰]

گزارش‌های کا گ ب در نوفل لوشاتو به دست خمینی می‌رسید

دکتر صادق طباطبایی که خواهر زاده امام موســـی صدر و برادر همســـر سید احمد خمینی بود، خرداد ماه ۱۳۹۱ خورشـــیدی در مصاحبه‌ای با روزنامه شـــرق به راز ارتباط سازمان امنیت شوروی با حلقه یاران خمینی در فرانسه اشاره کرد. وی نیز همانند دایی‌اش امام موسی صدر، با حکومت حافظ اسد در سوریه که وفادارترین متحد شوروی در خاورمیانه شناخته می‌شد، روابط نزدیکی داشت. صادق طباطبایی در این مصاحبه برای نخستین بار عنوان می‌کند که گزارش‌های تحلیلی و محرمانه کا گ ب یا همان سازمان امنیت شوروی

AVAYEBUF.wordpress.COM

در زمان حضور خمینی در فرانسه به دست وی می‌رسید تا درک بهتری از آخرین شرایط و تحولات اجتماعی در ایران داشته باشد و بتواند درست تصمیم بگیرد.[۵۱] گزارش‌های تحلیلی سازمان امنیت شوروی طبقه بندی محرمانه داشته و چیزی نبوده است که در دسترس عموم گذاشته شود. اینکه چه کسی به این گزارش‌های محرمانه در ماههای پر آشوب انقلاب دسترسی داشته و آنها را به خمینی می‌رساند، رازی بود که برای دهه‌ها سر به مهر باقی مانده بود. به خاطر داشته باشیم که سید محمد موسوی خوییني‌ها فارغ‌التحصیل دانشگاه پاتریس لومومبا یا همان مرکز تربیت کادر برای سازمان امنیت شوروی بود که توانست خود را از طریق دوستی با پسر خمینی به اتاق کناری حجره خمینی در نوفل لوشاتو برساند. بدون شک وی می‌توانست یکی از افرادی باشد که به این گزارش‌ها دسترسی داشته و از طرف کا گ ب موظف باشد تا آن‌را به خمینی برساند. اگر چه یکی دیگر از گزینه‌ها می‌توانست خود صادق طباطبائی باشد که وی نیز روابط خوبی با سازمان امنیت شوروی داشت، اما یکی از نکاتی که در همین مصاحبه به آن اشاره می‌شود، همه نگاه‌ها را به سمت موسوی خوئینی‌ها می‌چرخاند. به گفته طباطبایی در گزارش سازمان امنیت شوروی آمده بود که «تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» رمز پیروزی خمینی در فتح سنگر به سنگر موانع در ایران انقلابی خواهد بود. این گزارش در پاییز سال ۱۳۵۷ خورشیدی به دست خمینی رسانده شد و فراموش نکنیم که یک سال پس از این تاریخ، یعنی در آبان ماه ۱۳۵۸خورشیدی، همین عبارت «تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» شعار محوری و حتی نام تشکیلاتی مجموعه‌ای از نیروهای ویژه سپاه پاسداران شد که خود را در آغاز «دانشجویان پیرو خط امام» می‌نامیدند و مدتی بعد نام «دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» را بر خود گذاشتند و با حمله به سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران، دیپلمات‌های آمریکایی را برای ۴۴۴ روز به گروگان گرفتند. در واقع این عملیات توسط سپاه پاسداران که در آغاز انقلاب با اسلحه‌های ارسال شده توسط شوروی تجهیز شده بود، به انجام رسید و تنها از عنوان دانشجو به عنوان پوششی برای این نیروهای سپاه استفاده می‌شد تا وانمود شود که مردم و دانشجویان ایرانی در اعتراض به سیاستهای آمریکا، سفارت این کشور را تسخیر کرده‌اند و نگاه‌ها متوجه سپاه پاسداران و یا سازمان امنیت شوروی نشود. طراح و هدایت کننده این عملیات موسوی خوئینی‌ها بود. در اینکه کا گ ب در فرانسه به خمینی پیشنهاد داده بود که تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه، رمز پیروزی انقلاب خواهد بود و پس از انقلاب

AVAYEBUF.wordpress.COM

همین عبارت عنوان تشـــکیلاتی شد که به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و منافع سرشاری برای سازمان امنیت شوروی به ارمغان آمد، اسرار فراوانی نهفته است که در فصل ششم از همین کتاب به آن پرداخته خواهد شد.[۵۲]

ارتباط موسوی خوئینی‌ها با گروه تروریستی فرقان

مجله یادآور که یکی از مجموعه نشریات وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی می‌باشـــد و از سوی موسســـه مطالعات تاریخ معاصر ایران منتشر می‌شود، در «کتاب ماه فرهنگی-تاریخی» شـــماره بهار ۱۳۸۹خورشـــیدی، ویژه نامه‌ای در مـــورد گروه فرقان و ارتباطات این گروه با ســـید محمد موســـوی خوئینی‌ها منتشر کرد. این ویژه نامه در ابتدا مجموعه‌ای از عملیات‌های تروریستی گروه فرقان را شرح داده و در ادامه با توجه به اینکه تمام اعضای این گروه از شـــاگردان، طرفداران و پامنبری‌های کلاس تفســـیر قرآن ســـید محمد موسوی خوئینی‌ها در مسجد جوستان در محله نیاوران بوده‌اند، نتیجه گرفته است که انحرافات تفسیری وی، نقش کلیدی در تحریک اسلامگرایان ماتریالیست داشته است و اشغال سفارت ایالات متحده در تهران، اقدامی برای فرار به جلو از عواقب اقدامات فرقان بود.[۵۳]

گروه فرقان توسط تعدادی از شاگردان و طرفداران موسوی خوئینی‌ها در سال ۱۳۵۵ خورشیدی تشکیل شد. این گروه در فردای روزی که از به هم پیوستن تعدادی از گروه‌های شبه نظامی انقلابی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد، نخستین عملیات تروریستی را به انجام رســـاند. گروه فرقان با بســـیاری از گروه‌های شـــبه نظامی تشکیل دهنده سپاه پاســـداران اشـــتراکات زیادی داشت. برای نمونه محمد کاظم پیرو رضوی، از رهبران گروه فلاح که یکی از همان گروه‌های تروریستی اولیه تشکیل دهنده سپاه بود، در کلاس‌های تفسیر قرآن موسوی خوئینی‌ها در کنار اکبر گودرزی رهبر گروه فرقان حضور منظم داشت. در ظهر روز دوشنبه سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی، در خیابان ولیعصر تهران، سپهبد محمد ولی قرنی که نخستین فرمانده ارتش پس از انقلاب بود، توسط اکبر گودرزی، محمد متحدی، محسن سیاهپوش، مهدی ملاحسینی و حسین قاسمی که همگی از اعضای گروه فرقان و از شاگردان موسوی خوئینی‌ها بودند، ترور شد. یک هفته بعد در آخرین ساعات روز

AVAYEBUF.wordpress.COM

سه شنبه یازدهم اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی، آیت‌الله مرتضی مطهری که ریاست شورای انقلاب را بر عهده داشت، در حال خروج از منزل دکتر یدالله سحابی در یکی از کوچه‌های خیابان فخرآباد تهران، توسط گروه فرقان ترور شد. آیت الله مطهری بارها و بارها موسوی خوییني‌ها را مارکسیست نامیده و از دیگر روحانیون انقلابی خواسته بود که از وی دوری کنند. آیت الله جعفر شجونی از قول آیت الله سید رضی شیرازی که خود نیز بعدها قربانی ترورهای گروه فرقان شد، آورده است:

«وقتی آیت الله انواری از زندان آزاد شدند با آقای مطهری به دیدن ایشان رفتیم و وقتی به منزل ایشـــان وارد شدیم دیدیم موسوی خوئینی‌ها هم آنجا نشسته و چون با آقای مطهری بد بود تا چشمش به ایشان افتاد بلند شد رفت بیرون! آقای مطهری با حالت عصبانیت و تحکّم از آقای انواری پرسیده بود: شما او را میشناسید؟ آقای انواری جواب داده بود: بله این آقای موســوی خوئینی‌ها اســت. آقای مطهری می‌گوید: خبر دارید مارکسیست شده؟»[۵۴]

اگر چه موســوی خوئینی‌ها اصل وجودی چنین برخوردی را تکذیب کرده است اما شــواهد و مدارک اختلافات و درگیری‌های آیت الله مطهری با موســوی خوئینی‌ها بسیار بیشتر از آن چیزی است که قابل تکذیب باشد.[۵۵] ترور مطهری برای دیگر روحانیون انقلابی در اطراف خمینی که زیر ســایه ســنگین و آوازه بلند آیت الله مطهری دیده نمی‌شــدند، بســیار ســودمند بود و میدان عمل آنها را در شــورای انقلاب افزایــش داد. از آن جمله هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای بودند که البته با توجه به رفت و آمدها و نزدیکی آنها با اعضای گروه فرقان، انگشت‌های اتهام نیز به سمت آنها نشانه رفت. روز جمعه سوم خرداد ۱۳۵۸ خورشیدی، خبرگزاری‌ها خبر از ترور ناموفق هاشمی‌رفسنجانی توسط گروه فرقان را مخابره کردند. آنچه در تمام گزارش‌های پس از این حادثه منتشــر شــد و حتی ولادیمیر کوزیچکین، افســر ارشد سازمان امنیت شــوروی هم که به عنوان دیپلمات در ســفارت شوروی در تهران مشغول بود در خاطرات خود آورده است، حاکی از این بود که این یک حادثه تروریستی نبود.[۵۶] هاشمی‌رفسنجانی و خانواده‌اش ضاربین را می‌شناختند و با اجازه آنها دو فرد ضارب وارد خانه هاشــمی شــده بودند و در میانه گفتگو با وی بحث بالا گرفته بود که با دخالت عفت مرعشــی، همســر هاشمی‌رفسنجانی از اسلحه شخصی هاشــمی تیرهایی شلیک شــد و وی جراحت سطحی برداشــت. این حادثه سبب شد تا

AVAYEBUF.wordpress.COM

اتهام هدایت و همکاری با گروه فرقان از سر هاشمی‌رفسنجانی و دوستان نزدیکش یعنی سیدعلی خامنه‌ای و موسوی خوئینی‌ها رفع شود. موسوی خوئینی‌ها اگر چه به دلیل دشمنی دیرینه‌اش با مطهری هیچگاه نتوانسته بود به شورای انقلاب راه یابد و حتی در هسته موسسان حزب جمهوری اسلامی هم جای نگرفته بود، اما دوستی بسیار نزدیکی با سید علی خامنه‌ای داشت که به سال‌های حضور آنها در دانشگاه پاتریس لومومبا باز می‌گشت. وی در جریان تاسیس سپاه پاسداران، اشغال سفارت آمریکا در تهران و رد صلاحیت بسیاری از رقبای سیاسی مشترک در جریان انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای ملی در سال ۱۳۵۸ و همچنین مسکوت گذاردن پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، حق دوستی را برای خامنه‌ای به تمام و کمال به جا آورده بود. هاشمی‌رفسنجانی هم از این دوستی بی‌نصیب نماند. پس از ماجرای ترور ساختگی‌هاشمی‌رفسنجانی، گروه فرقان روز شنبه شانزده تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی، حاج تقی حاج طرخانی را که یکی از تامین کنندگان اقدامات تروریستی آنها بود، پس از عدم قبول تداوم همکاری مالی ترور کردند. چهارم شهریور ۱۳۵۸ خورشیدی هم حاج مهدی عراقی و پسرش حسام در خیابان زمرد در نزدیکی منزل حاج حسین مهدیان ترور شدند. حاج مهدی عراقی مسئول تیم حفاظت از خمینی از زمان حضور وی در نوفل لوشاتو تا پس از بازگشت وی به ایران بود و مزاحمت‌های زیادی برای برخی روحانیون انقلابی در برقراری ارتباط با خمینی ایجاد می‌کرد. جمعه یازدهم آبان ۱۳۵۸ خورشیدی هم آیت الله قاضی طباطبایی پس از ترور توسط فرقان تشییع شد. آخرین ترور این گروه در ۲۷ آذرماه ۱۳۵۸ خورشیدی انجام شد که آیت الله محمد مفتح و دو پاسدار محافظ وی اصغر نعمتی و جواد بهمنی کشته شدند.[۵۷] تنها بیست روز پس از ترور آیت الله مفتح، در ۱۸ دیماه ۱۳۵۸ خورشیدی، تمام اعضای گروه فرقان دستگیر شدند. عجیب‌تر اینکه تنها بیست و پنج روز پس از دستگیری، بدون اینکه تشریفات دادرسی به انجام رسیده باشد در سیزدهم اسفند ۱۳۵۸ خورشیدی، اعضای گروه به اعدام محکوم و بلافاصله تیر باران شدند.[۵۸] رهبر گروه فرقان اکبر گودرزی هم در روز سوم خرداد ۱۳۵۹ خورشیدی تیرباران شد.

نکات عجیب در مورد ماجرای گروه فرقان فراوان است. نخست اینکه قربانیان این گروه عمدتاً از مخالفان سرسخت مارکسیسم بودند. دوم اینکه همه قربانیان به نوعی بر سر راه مثلث خامنه‌ای، موسوی خوئینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی مانع ایجاد می‌کردند. سوم اینکه

AVAYEBUF.wordpress.COM

پس از اشغال سفارت آمریکا که عملیات اجرایی آن نیز بر عهده سپاه پاسداران بود، موسوی خوئینی‌ها توانسته بود جایگاهی مناسب برای خود فراهم کند و گویا دیگر نیازی به اقدامات گروه تروریستی فرقان برای حذف مهره‌های با نفوذ در اطراف خمینی نبود و تنها چند هفته پس از اشغال سفارت آمریکا همه اعضای گروه فرقان دستگیر شدند. از همه عجیب‌تر دادگاه گروه فرقان بود که نام سه قاضی در آن مطرح شد، آیت الله محمدی گیلانی، حجت الاسلام عبدالمجید معادی خواه و حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری.

در مناظره عبدالمجید معادی‌خواه، رییس بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی و قاضی دوم دادگاه گروه فرقان با حمید نقاشیان عضو تیم حفاظت خمینی و از بازجویان پرونده گروه فرقان، که ۳۴ سال پس از اعدام اعضای این گروه انجام شد، دو طرف یکدیگر را به شدت به دروغگویی و تحریف تاریخ متهم کردند. حمید نقاشیان ادعا می‌کند که وقتی متوجه شد آیت الله محمدی گیلانی در دادگاه نسبت به متهمان بی‌طرف نیست و از آنها نفرت دارد، به قم رفت تا با خمینی برای تعویض قاضی پرونده صحبت کند. خمینی که مشغول خوردن شام بود، او را نزد آیت الله منتظری می‌فرستد و ایشان هم به همراه آیت‌الله علی مشکینی برای معادیخواه و ناطق نوری حکم قضاوت صادر می‌کنند.

تیر باران ۷ عضو فرقان

خراج آتومبیل بنیاد مستضعفان

اکبر گودرزی طلبه جوانی که رهبری گروه فرقان را بر عهده داشت به همراه اعضای گروه با حکم دادگاهی عجیب، تیر باران شدند.

دوازدهم بهمن ۱۳۵۸ خورشیدی، حکمی به نام این دو نفر به عنوان قاضی پرونده گروه فرقان صادر شد، در حالی که یک هفته پیش از صدور این حکم، دو متهم اصلی گروه

AVAYEBUF.wordpress.COM

فرقان یعنی محمد علی بصیری متهم به ترور آیت الله مطهری و حمید نیکنام متهم به ترور سپهبد قرنی، بدون اینکه قضات پرونده آنها را دیده باشند، اعدام شدند. حجت الاسلام عبدالمجید معادیخواه که یکی از قضات منتخب پرونده بود، درباره ماجرای مواجه شدن با خبر اعدام آنها می‌گوید:

«من وقتی رفتم اوین، رفتم که قاتل آقای مطهری را ببینم، گفتند: اعدامش کردیم! پرسیدم: چطور با این عجله؟ گفتند: اینها حرف نمی‌زنند و می‌گویند شما کافرید و چنین و چنان. گفتم: اینکه حرف نمی‌زنند که نشد جواب، بالاخره باید کاری کرد.»[۵۹]

معادیخواه به عنوان قاضی این پرونده، در جای دیگری در مورد صدور حکم اعدام برای رهبر گروه فرقان اعتراف می‌کند که به متهم اجازه دفاع از خود را نداد و از شدت نفرتی که از اکبر گودرزی داشت، وی را به اعدام محکوم کرد:

«متاسفانه یکی از نقص‌های کارم این است که شناختم از گودرزی خیلی کم بود و لذا نباید قاضی او می‌شدم. چون در این قضیه بی‌طرف نبودم. برای من کاملاً روشن بود که منشأ همه فسادها اوست و لذا از او به شدت متنفر بودم. از او بدم می‌آمد و احساس کردم تمام این مجموعه را او به چنین روزی نشانده است و از آنجا که خیلی هم لجبازی می‌کرد با او گفتگو نکردم. در دادگاه هم فقط سؤال می‌کردم و او هم پرت و پلا جواب می‌داد. صحبت‌های ما گفتگو نبود. چون او تن به گفتگو نمی‌داد و من هم بیشتر سعی داشتم ماهیت او را برای مردم بر ملا کنم. الان که نگاه می‌کنم، می‌بینم شناختم از او خیلی کم است و آن هم به خاطر نفرتی بود که از او داشتم. در حالی که به عنوان قاضی پرونده او باید سعی می‌کردم بر این احساس غلبه کنم. من فکر می‌کنم گودرزی مشکل روانی داشت یعنی کارهایش با هیچ معیاری نمی‌خواند. دائماً لجبازی می‌کرد و چون مطمئن بود اعدام می‌شود، سعی می‌کرد قهرمان بازی در بیاورد. ولی اگر کوچکترین امیدی به نجات پیدا می‌کرد، بیشتر از همه افراد آن مجموعه التماس می‌کرد که کشته نشود! ابداً هم آدم مقاومی نبود. متأسفانه به دلیل نفرتی که از او داشتم روی او وقت نگذاشتم.»[۶۰]

علی اکبر ناطق نوری هم که دیگر قاضی این پرونده بود، با بیان خاطره‌ای از دادگاه گروه فرقان، تلویحاً موسوی خوئینی‌ها را رهبر معنوی این گروه معرفی کرد:

«من در دادگاه فرقان، از یکی از اعضای گروهک فرقان سؤال کردم شما از کجا به اینجا رسیدید؟ او گفت: ما اول تفسیر پرتوی از قرآن را خواندیم. بعد دیدیم یک کسی

AVAYEBUF.wordpress.COM

روشـــنفکرتر از او تفسیر می‌گوید و رفتیم به مسجد جوستان که محل سخنرانی‌های موسوی خوئینی‌ها در خیابان نیاوران قدیم بود. بعد دیدیم یکی انقلابی‌تر از همه اینها آمده و روشنفکرتر از همه اینها هم هست و او اکبر گودرزی است.»[۶۱]

نقش موسوی خوئینی‌ها و کا گ ب در تسخیر سفارت آمریکا در تهران

مرکز اســـناد انقلاب اسلامی‌که ارگان رســـمی ثبت اسناد تاریخی جمهوری اسلامی می‌باشد، موسوی خوئینی‌ها را «عالیجناب سایه» لقب داده است و پرونده‌ای با همین نام در این مرکز برای وی وجود دارد که در آن موسوی خوئینی‌ها را تلویحاً طرفدار ایدئولوژی مارکسیســـتی نامیده و وی را مسبب و طراح نقشـــه تسخیر سفارت آمریکا دانسته است. همچنین به نقش محوری محمد موســـوی خوئینی‌ها در مقام دادســـتان کل کشور برای مســـکوت ماندن پرونده ترورهای تابستان سال شـــصت در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری اشاره شده است.[۶۲] مرکز اسناد انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۰ خورشیدی به عنوان یک ارگان رسمی و حکومتی تاسیس شد تا اسناد و مدارک مربوط به تاریخ انقلاب اسلامی در ایران را جمع آوری و ثبت کند. در سال ۱۳۶۷ خورشیدی، با نامه رسمی روح الله خمینی، به عنوان رهبر وقت جمهوری اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی مشـــروعیتی مضاعف در بین ارگان‌های حکومتی ثبت وقایع تاریخی انقلاب پیدا کرد. در سال ۱۳۷۴ خورشیدی سید علی خامنه‌ای، روح الله حسینیان را به عنوان رییس این مرکز برگزید که همچنان پس از بیست سال ریاست آن‌را به عهده دارد. در پیشگفتار پرونده‌ای با عنوان عالیجناب سایه که برای موسوی خوئینی‌ها در این مرکز وجود دارد، آمده است:

«هر واقعه تاریخی - سیاسی بازیگرانی دارد که یکی از لوازم فهم حادثه شناخت بازیگران و چیستی نقش آنهاست. اما مهم‌تر از شناخت بازیگران عیان، شناخت بازیگران پشت پرده یا بازیگردانان ماجراها و وقایع است. این بازیگردانان و افکار و اندیشه‌های آنهاست که به مثابه نخ تسبیح برای حوادثی است که گویا هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند و این بررسی نقش اینگونه افراد است که سلسله حوادث و وقایع گوناگون را معنا دار می‌نماید. هرچند شـــاید عده این بازیگردانان نسبت به مهره‌های شطرنج صفحه سیاست اندک باشد، اما نقش آنها بسیار قابل توجه‌تر است. آنچه این بررسی‌ها را دشوار می‌نماید ناقص و پراکنده بودن اطلاعات در مورد چگونگی ایفای نقش اینگونه افراد در حوادث گوناگون اســـت و تنها با کنار هم چیـــدن قطعات جدا افتاده نقش ایـــن بازیگردانان در حوادث

AVAYEBUF.wordpress.COM

مختلف است که شاید بتوان پازل ایفای نقش آنها را تکمیل کرد. یکی از این بازیگردانان که از وی به عنوان پدر خوانده، پدر معنوی و مرد خاکستری در جریان پروژه اصلاحات نام برده می‌شود، سید محمد موسوی خوئینی‌ها است.[۶۳]

مرکز اسناد انقلاب اسلامی در ادامه به نقش وی در تسخیر سفارت آمریکا به عنوان نخستین فعالیت عملی وی پس از انقلاب اشاره می‌کند و آن‌را پر ابهام می‌خواند و به انتقال اسناد سفارت آمریکا به مکانی نامعلوم اشاره می‌کند:

«تسخیر سفارت، نخستین فعالیت عملی: یکی از حوادثی که بسیار مهم و پر ابهام دهه اول انقلاب حادثه تسخیر لانه جاسوسی است این حادثه چه از نظر افراد برنامه‌ریز که حتی تا امروز نیز کاملاً شناخته شده نیستند و چه از نظر اسناد کشف شده و مسائل پیرامون آن پر ابهام است. برای بررسی تسخیر سفارت باید به انجمن اسلامی توجه نمود که امام خمینی عده‌ای را به عنوان رابطین با انجمن انتخاب کرد، آقایان خامنه‌ای، موسوی خوئینی و حسن حبیبی. بعد از اینکه پیشنهاد تسخیر سفارت در انجمن اسلامی اجماع عمومی پیدا نکرد، گروه طرفدار تسخیر سفارت تصمیم گرفتند به تنهایی این کار را انجام دهند و با حذف و چشم پوشی از سایر گزینه‌هایی که از طرف امام برای مشورت به دانشجویان معرفی شده بودند، نزد استاد تفسیر سابق خود می‌روند. ایشان نیز بدون در میان گذاشتن این موضوع با امام و حتی با علم به این که امام با این امر مخالف هستند، پیشنهاد دانشجویان را می‌پذیرد و ایشان را ترغیب به این امر می‌کند... پس از تسخیر سفارت، افشای اسناد آغاز می‌شود. امام از دانشجویان می‌خواهد که تمام اسناد بی‌کم و کاست افشا شوند. اما در عمل چنین کاری از سوی دانشجویان پیرو خط امام صورت نمی‌گیرد. آنچه در افشای اسناد قطعی است، نقش کلیدی موسوی خوئینی‌هاست که اسناد تا به تائید وی نمی‌رسید، افشا نمی‌شد. این اسناد کاملاً به صورت جهت دار افشا شدند. همچنین بسیاری از اسناد از لانه خارج می‌شود تا اینکه برخی از اسناد سال‌ها بعد در منزل یکی از افراد اصلی دانشجویان پیرو خط امام و نزدیک‌ترین افراد با موسوی خوئینی‌ها کشف شد.»[۶۴]

در فصل مربوط به تسخیر سفارت ایالات متحده، خواهیم دید که چگونه سازمان امنیت شوروی با طراحی این عملیات که توسط یک نیروی ویژه از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به انجام رسید، توانست از یک سو به اسناد محرمانه سفارت ایالات متحده دست یابد و از سوی دیگر دست ابرقدرت غرب را برای دهه‌ها از ایران کوتاه کند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

مرکز اسناد انقلاب اسلامی موسوی خویینی‌ها را «عالیجناب سایه» لقب داده است.

اشاره رسانه‌های داخلی و بین‌المللی به موسوی خویینی‌ها به عنوان مأمور کا گ ب

در سال‌های اخیر، پس از افشای برخی از ارتباطات موسوی خوئینی‌ها با سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی، در کتب و مقالات متعددی به سابقه وی در همکاری با کاگ‌ب پرداخته شده است، بدون اینکه هیچ اشاره‌ای به همدوره‌ای وی یعنی سید علی خامنه‌ای در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو صورت گیرد. رضا گلپور در کتاب «شنود اشباح» که با همکاری وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی منتشر شده است، به جمع آوری اسناد و مدارک در مورد عضویت موسوی خویینی‌ها در سازمان امنیت شوروی، پرداخته است.[۶۵] در ادامه به بخش‌هایی از این کتاب به روایت افراد و چهره‌های شناخته شده و نشریات بین المللی از سوابق موسوی خویینی‌ها اشاره می‌شود:

«روزنامه فرانسوی لوموند در تاریخ یازدهم و دوازدهم مارس ۱۹۸۴ میلادی می‌نویسد: سپس جای ژنرال پناهیان را موسوی خویینی‌ها معاون کنونی مجلس گرفت که آن زمان سفرهای متعددی بین نجف و لایپزیک بعمل آورد. به گفته همین منابع حجت الاسلام دعایی منشی خمینی نیز با تنی چند از مامورین ایرانی کا گ ب ارتباط داشت.

AVAYEBUF.wordpress.COM

وی در سال ۱۹۷۴ میلادی، با موافقت رییس وقت کا گ ب یوری آندروپف، سرپرست بخش فارسی رادیو بغداد شد.»[۶۶]

«هفته نامه فرانسوی اکسپرس در سرمقاله ژروم دومولن: زائران ایرانی برای اینکه کسی دچار اشتباه نشود، توسط موسوی خویینی‌ها یک روحانی که گفته می‌شود با کا گ ب در ارتباط است، هدایت می‌شدند. در سال ۱۹۸۲ میلادی، سعودی‌ها ناچار شدند وی را با ۱۴۰ نفر از زائران ایرانی که از نزدیکان او بودند، اخراج کنند.»[۶۷]

«تشریه فرانسوی پاریس ماچ - بیست و هشتم ژوئن ۱۹۸۵ میلادی: این مرد اسرار آمیز حجت الاسلام محمد موسوی خویینی‌ها است... اشخاص وارد به امور کرملین، معتقدند که او همکار و مأمور سازمان امنیت شوروی در ایران و دوست قدیمی حیدر علی اف تنها عضو مسلمان دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی است. علی اف، اجداد ایرانی دارد و در گذشته هفده سال رییس پلیس مخفی آذربایجان بوده است. دوستی آنها از دهه ۱۹۶۰ میلادی در مجارستان شروع شد. در آن زمان آندروپف، سفیر شوروی در مجارستان بود و موسوی خویینی‌های جوان در بوداپست یک دانشجوی انقلابی بود. قبل از لیسانسه شدن به آلمان شرقی رفت و بالأخره لیسانس خود را در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو گرفت. موسوی خویینی‌ها در گذشته در اردوگاه‌های یمن جنوبی و جنوب لبنان آموزش دیده و بی‌قید و شرط جورج حبش را تحسین می‌کند. در دهه هفتاد میلادی اکثر سرویس‌های اطلاعاتی، خبر از رفت و آمدهای او به بغداد، الجزایر، ژنو، مسکو، طرابلس و وین می‌دادند... وی با آیت‌الله خمینی که از سال ۱۹۶۴ میلادی در اماکن مقدسه نجف در عراق در حال تبعید به سر می‌برد، ملاقات کرد و همچنین با ژنرال پناهیان، کمونیست قدیمی که در سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ میلادی رئیس ستاد ارتش خلق جمهوری مهاباد بود، ملاقات داشت. وی با ژنرال پناهیان و به خصوص با تیمور بختیار پایه گذار ساواک نیز ارتباط داشت. لازم به ذکر است که تیمور بختیار توسط مردانی که در قلب پلیس مخفی ایران تربیت کرده بود، کشته شد. خوئینی‌ها که از سال ۱۹۷۵ میلادی در آلمان شرقی مستقر شده بود، تعلیمات خود را از مارکوس ولف ژنرال آلمان شرقی و رئیس سرویس‌های مخفی برلین شرقی دریافت می‌داشت ... او دوست ندارد نوعی کشش مذهبی را در خود پنهان نماید. بخصوص از زمانی که در عراق با آیت الله خمینی ملاقات کرد ... از دوران کودکی و نوجوانی او اطلاع زیادی در دست نیست.»[۶۸]

«روزنامه ایتالیایی کوریره دلاسرا، مقاله روحانی سرخ: اگر چه موسوی خویینی‌ها دیدگان خود را در راه قرآن صرف کرده است، لیکن روزهایی را نیز صرف آموزش متون انقلابی

AVAYEBUF.wordpress.COM

در جای دیگری نموده است. در کجا؟ در مسکو یعنی پایتخت کفار در اتحاد جماهیر شـــوروی و در آلمان شـــرقی آن زمان. این ملا در واقع تحصیلات خود را در دانشـــگاه پاتریس لومومبا در روسیه، یعنی مرکز جهان سوم گرایی و تربیت و آموزش نیرو برای شورش، گذرانده است.» [۶۹]

«هفته نامه انگلیســـی اکونومیست در صفحه بولتن اطلاعاتی در ســـی ام ژانویه ۱۹۸۶ میلادی آورده اســـت: بنا به گفته یکی از کمونیســـت‌های ایرانی که اخیرا به غرب فرار کرده اســـت، یکی دیگر از رابطهای شـــوروی در ایران آیت الله ســـید محمد موســـوی خوییني‌ها می‌باشد. این فراری گفت که او مأمور سازمان امنیت شوروی برای تحت نظر داشتن خمینی بوده است. بنا بر گزارش سازمان سیا، موسوی خوییني‌ها پس از آنکه در دانشـــگاه پاتریس لومومبا در مسکو تحصیل نمود، به عنوان عنصر نفوذی استخدام گردید. به نظر می‌رســـد که در اواخر دهه شـــصت و اوایل دهه هفتاد میلادی، موسوی خوییني‌ها رابط بین دوستان آلمان شرقی خود در شهر لایپزیک و آیت‌الله خمینی بوده است.» [۷۰]

«حجت الاسلام علی فلاحیان، وزیر اطلاعات سابق جمهوری اسلامی، بیست و چهارم آبـــان ۱۳۷۹ خورشـــیدی: یک چنین تفکری را باید بگویم که در نـــوع نگاه یا به قول جماعت اونها قرائت سوسیالیستی، خب شاخص خوییني‌ها بود. .. خوییني‌ها خب دیگر چنان تفسیرهای وحشتناکی شروع کرد از قران که بالأخره آقای بهشتی اینها وارد شدند و توصیه کردند که بالأخره ایشان قطع کرد... فرقانی‌ها هم بیشتر دنبال سوسیالیست کردن اسلام بودند.» [۷۱]

هفتـــه نامه پنجره به مدیر مســـولی علیرضا زاکانی، از نماینـــدگان محافظه کار در دوره‌های هفتم، هشتم و نهم مجلس شورای اسلامی، در مجموعه مقالاتی به سابقه موسوی خوییني‌ها و روابط وی با کا گ ب می‌پردازد و می‌نویسد:

«وی در سال ۱۹۷۵ میلادی به آلمان شرقی می‌رود. سپس برای تحصیل عازم دانشگاه پاتریس لومومبا در مســـکو می‌شود، دانشـــگاهی که تربیت کننده بسیاری از نیروهای کمونیست یا وابسته به شوروی همچون کارلوس تروریست مشهور، یا ابومازن و مصطفی برغوثی بوده است. آنچنان که در آن سال‌ها او را «کریپتو کمونیست» می‌نامیدند.»

هفته نامه پنجره در ادامه با اشاره به ماجرای اشغال سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران که با هدایت موسوی خوییني‌ها صورت گرفت، در مورد مخالفت وی با اقدام مشابه

AVAYEBUF.wordpress.COM

علیه سفارتخانه‌های شوروی و انگلستان می‌نویسد:

«اگرچه با توجه به سابقه سید محمد موسوی خویینی‌ها بعید نیز نیست. مخالفت یاران موسوی خویینی‌ها با نظر حلقه علم و صنعت برای اقدام مشابه درباره سفارت شوروی قابل تامل است، آنچنان که دور از انتظار نیست.»[۷۲]

رضا گلپور نویسنده کتاب «شنود اشباح» در مصاحبه با همین هفته نامه در مورد پیامدهای اشغال سفارت می‌گوید:

«رفرنس‌های مختلفی هست که قبل، حین و بعد از اشغال لانه جاسوسی به تاثیر پذیری سید محمد موسوی خویینی‌ها از سرویس کا گ ب اشاره می‌کند و بنده برخی از موارد آنها را در کتاب شنود اشباح عیناً نوشته‌ام. موسوی خویینی‌ها در دوران پیش از انقلاب، کلاس‌های تفسیر قرآنی داشت و مشهور بود چون پدر وی در جریانات پیشه‌وری کشته شده بود، ایشان نگاه‌های شدید مارکسیستی دارد. دستگیری وی به همین دلیل هست. یک نوع بینش شدیداً مارکسیستی و دیالکتیکی و تلاش برای استفاده از پتانسیل داغ موجود در برخی افراد مرتبط با حوزه‌های علمیه و همراهی و همگرایی با افرادی که مارکسیسم را محور مبارزه می‌دانند. تفاسیری که خوئینی‌ها در کلاس‌های خود ارایه می‌کرد، به هر شکل ممکن قصد داشت اعلام کند که آیات قرآن با مبانی مدرن جهان مارکسیسم در تعارض نیست و به یک شکلی می‌خواهند آیات قرآن را با مطالب به ظاهر مدرن و دیالکتیکی منطبق کنند.»[۷۳]

موسوی خویینی‌ها تحصیل در دانشگاه پاتریس لومومبا را تکذیب نکرد

تا پیش از دسترسی به اسناد مربوط به فارغ التحصیل شدن موسوی خوئینی‌ها از دانشگاه پاتریس لومومبا، آنچه درستی مجموعه این اطلاعات را درباره روابط وی با سازمان امنیت شوروی تایید می‌کرد، عدم تکذیب وی در مورد این ادعاها بود. سیزدهم آبان ماه ۱۳۸۵ خورشیدی، در بیست و هشتمین سالگرد حمله به سفارت آمریکا در تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی مصاحبه‌ای با سید محمد موسوی خویینی‌ها ترتیب داد. وی در پاسخ به این پرسش که آیا آن زمان احتمال اشغال سفارت کشورهای دیگر مانند سفارت شوروی یا سفارت انگلیس وجود داشت ، می‌گوید:

AVAYEBUF.wordpress.COM

«خیر. البته در آن ایام در داخل جلسه‌های انجمن اسلامی که در دانشگاه تهران یا دفتر تحکیم برگزار می‌شد، برخی از افراد بودند که به شدت طرفدار دولت موقت بودند و اصلاً با تسخیر لانه جاسوسی مخالفت می‌کردند. بدین جهت دانشجویانی که مصمم به تسخیر سفارت بودند سعی می‌کردند این افراد در جلساتی که در این مورد تصمیم گیری می‌شود حضور نداشته باشند. چون فکر می‌کردند اگر آنان نیز در این جلسات حاضر باشند موضوع را با دولت موقت در میان می‌گذارند و دولت نیز قبل از هرگونه اقدامی جلوی آنها را خواهد گرفت. ناگفته نماند تمام دانشجویان مسلمانی که تابع امام بودند طرفدار دولت موقت نیز بودند، اما بخش اعظم آنها انتقاداتی نیز به دولت موقت داشتند. در مقابل نیز عده‌ای بودند که بسیار طرفدار دولت موقت بودند. این گروه از دانشجویان به این حرکت اصلا نگاه علمی یا اسلامی نداشتند و در ذهنشان این بود که این حرکت بی‌تاثیر از تحریکات شوروی نیست. چراکه تصور می‌کردند در ایران بند ناف هر حرکت ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی به اتحاد جماهیر شوروی متصل است. در سال‌های اخیر کتابی به نام شنود اشباح منتشر شد که در ارتباط با من یادداشت‌هایی را از مجلات خارجی جمع آوری کرده بود و مرا این طور معرفی کرد که یک عنصر وابسته به شوروی هستم، تحصیلاتم نیز در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو بوده است. این کتاب این طور می‌خواهد القا کند که چون من از نزدیکان امام بودم، خواسته‌های شوروی را به امام القا می‌کردم و بنابراین آن حرکت‌های تند ضد آمریکایی امام القائات و زمینه سازی‌های شوروی بوده است که مهمترین عنصرش من بودم. البته من در مقام تخطئه این نگاه و این کتاب نیستم. هر کسی آزاد است هر طور که می‌خواهد فکر کند. این نگاه و این طرز تفکر آن زمان نمی‌توانست باور کند که یک حرکت ضد آمریکایی کاملا مستقل و خودجوش صورت گرفته که بی‌ارتباط با شوروی است. حتی به خاطر دارم اولین سالی که بنده به عنوان امیر الحاج به مکه مشرف شدم، در تمام نشریات عربستان این مطالب را چاپ کردند که بگویند این کسی که آمده، مارکسیست است و وابسته به شوروی‌هاست و اصلا بزرگ شده مسکو است.»[۷۴]

موسوی خویینی‌ها در پاسخ به این پرسش بدون مقدمه به اتهاماتی که در کتاب شنود اشباح نوشته رضا گلپور به وی زده شده است، اشاره می‌کند و بدون اینکه اصل اتهامات را تکذیب کند، از عبارت «من در مقام تخطئه این نگاه و این کتاب نیستم» استفاده می‌کند. در ادامه پاسخ هم با اشاره به ماجرای حمله به سفارت ایالات متحده آمریکا و اشغال آن از عبارت «این نگاه و این طرز تفکر، آن‌زمان نمی‌توانست باور کند که یک حرکت ضد آمریکایی کاملا مستقل و خودجوش صورت گرفته که بی‌ارتباط با شوروی است» استفاده کرده

AVAYEBUF.wordpress.COM

است و همانطور که می‌بینید در هیچکدام از این موارد، اصل اخبار و اطلاعات مطرح شده درباره تحصیل در دانشـــگاه پاتریس لومومبا، وابستگی به سازمان امنیت شوروی و القای نظرات شوروی به خمینی با توجه به نزدیکی به وی و حمله به سفارت آمریکا با نظر سازمان امنیت شـــوروی را که هر کدامشان اتهامات بسیار بزرگی هستند تکذیب نمی‌کند و تنها می‌گوید نمی‌خواهد این کتاب را که چنین اتهاماتی به وی زده است، تخطئه کند! پرسش بزرگ اینجاست که چرا وی این اتهامات را تکذیب نکرد؟ با توجه به سوابق رفتاری و موضع گیری‌های وی می‌دانیم که موسوی خوییني‌ها کسی نیست که نسبت به افرادی که به وی اتهامی وارد می‌کنند بزرگواری به خرج دهد. برای نمونه وقتی حجت الاسلام جعفر شجونی با بیش از هشـــتاد سال ســـن، در مورد روابط سرد موسوی خوییني‌ها با آیت الله مطهری گفت و این اتهام را مطرح کرد که مطهری، موسوی خوئینی‌ها را مارکسیست می‌دانست، با برخورد بسیار توهین آمیز و تکذیب همراه با تاکید از طرف موسوی خوئینی‌ها مواجه شد. حتی در تکذیبنامه‌ای رسمی، توهین‌های فراوانی هم از طرف موسوی خوئینی‌ها نثار جعفر شـــجونی شد. اما اینکه چرا در مورد اتهامات بسیار بزرگی که رضا گلپور که شاید همسن نوه جعفر شجونی باشد، به موسوی خوئینی‌ها زده می‌شود، وی از تکذیب اصل اتهامات سر باز می‌زند. به متن تکذیب نامه رسمی سید محمد موسوی خوئینی‌ها که توسط خود وی نوشته و در وبسایت رسمی وی منتشر شد، دقت کنید:

«آن واعظی که از قول مرحوم شهید مطهری بنده را با ذکر نام تکفیر کرده است جناب آقای شیخ جعفر شـــجونی است. حیفم می‌آید با توجه به سوابق مبارزاتی این پیرمرد تقریبا هشـــتاد ســـاله وی را تکذیب کنم، ولی ناگزیرم از ساحت یک مسلمان (خودم) دفاع کنم و نیز نشان دهم که شأن یک عالم شهید والاتر از چیزی (تکفیر یک مسلمان) اســـت که به وی نسبت داده شده است. جناب آقای شجونی گفته‌اند: ایشان (آیت الله آقا رضی شیرازی) تعریف می‌کرد که وقتی آیت الله انواری از زندان آزاد شدند، با آقای مطهری به دیدن ایشـــان رفتیم و وقتی به منزل ایشـــان وارد شـــدیم، دیدیم موسوی خوئینی‌ها هم آنجا نشسته و چون با آقای مطهری بد بود تا چشمش به ایشان افتاد بلند شـــد رفت بیرون! آقای مطهری با حالت عصبانیت و تحکّم از آقای انواری پرسیده بود: شما او را می‌شناسید؟ آقای انواری جواب داده بود: بله این آقای خوئینی‌ها است. آقای مطهری می‌گوید: خبر دارید مارکسیست شده؟ آقای مطهری واقعاً درباره آقای موسوی خوئینی‌ها همینطور فکر می‌کرد و بخشی از هشدارهایی هم که در مقدمه کتاب گرایش

AVAYEBUF.wordpress.COM

به مادیگری داد درباره همین آدم و اطرافیانش بود. لازم به ذکر است، زمانی که آیت‌الله انواری از زندان آزاد شـدند بنده در زندان بودم. ایشـان در بهمن سـال پنجاه و پنج از زندان آزاد شدند و من ماهها پس ازآن تاریخ در مرداد پنجاه و شش از زندان آزاد شدم. من در سـلول زندان اوین بودم و چند ماهی بود که هیچ چیز برای مطالعه به دسـتم نرسیده بود. یک روز سرباز نگهبان بند، در سلول را باز کرد و یک بغل روزنامه را به داخل سـلول ریخت. اوراق پراکنده روزنامه‌ها را که ورق می‌زدم چشمم به عکس صفحه اول روزنامه‌ای افتاد و جمعیتی را نشان میداد که از زندان آزاد شده بودند. چند نفر از آنها را شناختم از جمله آقایان کروبی، عسگراولادی و انواری و.... با این حساب اگر داستان این دیدار از اساس دروغ نباشد، فرد دیگری غیر از من در آن جلسه بوده است و در نقل داستان، اشتباهی رخ داده است و یا ...! از این گذشته، یکی از عالمان بنام و از دوستان نزدیک آیت الله آقارضی شیرازی نقل کردند که من از ایشان سؤال کردم که این مطلبی که آقای شجونی از شما نقل کرده صحت دارد؟ ایشان آن‌را تکذیب کردند. آقای شجونی گفته‌اند: این آقای موسـوی خوئینی‌ها هم به گفتن تفاسیر مارکسیستی معروف بود، آقای مطهری چند باری به او هشدار داده بودند ولی او کار خودش را می‌کرد. در مورد هشدارهای آقای مطهری باید به آقای شجونی گوشزد کنم که ایشان حتی یک بار هم به من هشـدار یا تذکّر نداده بودند و هرکس این مطلب را ادّعا کرده است سخنی صد درصد دروغ اسـت. مایل بودم خاطره‌ای از یک سـخنرانی آقای شجونی پس از آزادی حضرت امام (ره) از اولین زندان نقل کنم تا حقّ نمک ادا شود، چون بلی آن جلسه و آن سخنرانی من و جمعی از دوستانم بودیم و مایل بودم از رفتار آقای شجونی با خودم در جلسات پیش از پیروزی انقلاب بگویم، تا معلوم شود که ایشان در آن زمان نه تنها بنده را مارکسیست نمی‌دانسته است، بلکه به عنوان یک روحانی... با من برخوردی در کمال احترام و ارادت داشته است. سید محمد موسوی خوئینی‌ها»[۷۵]

این تکذیب نامه رسـمی که سراسر طعنه و توهین و کنایه به پیرمردی است که از دوستان قدیمی موسوی خوئینی‌ها نیز بوده است با عباراتی همچون «هرکس این مطلب را ادعا کرده است، سخنی صد در صد دروغ است» به تکذیب اتهاماتی بسیار کوچکتر از آنچه در کتاب شـنود اشباح مطرح شده اسـت، می‌پردازد، اما جالب است که در مورد اتهامات بسـیار بزرگتر از قبیل مامور کا گ ب بودن، موضع موسوی خوئینی‌ها عدم تخطئه اتهام زنندگان می‌شود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

خامنه‌ای، موسوی خوئینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی در اتحاد مثلث

تصویری که با کنار هم گذاشتن مجموعه داده‌های تحقیقاتی به دست می‌آید، این است که سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوئینی‌ها بی‌شک دو تن از صدها مامور سازمان امنیت شوروی در ایران بوده‌اند که از سال‌های آغازین دهه چهل خورشیدی برای سرنگونی حکومت شاه تحت تعلیم بودند. اما مثلث دوستان همکار در سال‌های نخست پس از انقلاب ضلع سومی هم داشت که برای هموار کردن مسیر تصاحب قدرت توسط این گماشته‌های کا گ ب در ایران بسیار سودمند نیز بوده است، علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی که نقش وتر این مثلث را داشت.

اتحاد مثلث موسوی خوئینی‌ها، هاشمی رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای، در دهه شصت، کنترل هر سه قوه حکومت را در اختیار گرفتند

موسوی خوئینی‌ها که در ماه‌های نخست پس از وقوع انقلاب، حتی با وجود دوستی نزدیک با سید احمد خمینی نتوانسته بود جایگاه مناسبی برای خود دست و پا کند، از شرایط راضی نبود. به ویژه اینکه در شورای انقلاب به ریاست آیت الله مطهری هیچ شانسی برای عضویت نداشت. اما با اقدامات گروه فرقان که از شاگردان و طرفداران قدیمی وی بودند، مطهری و بسیاری دیگر از روحانیون و مقامات انقلابی که مزاحم ترقی وی بودند، از سر راه برداشته شدند. تاسیس سپاه پاسداران و تجهیز آن توسط کا گ ب و سپس اشغال سفارت آمریکا با هدایت وی، فرصتی طلایی برای تثبیت موقعیت سیاسی او بود. چهل و پنج روز پس از حمله به سفارت آمریکا، موسوی خوئینی‌ها که توانسته بود رضایت و توجه خمینی را جلب کند، از سوی وی به عنوان مسئول تایید صلاحیت کاندیداهای نخستین

AVAYEBUF.wordpress.COM

انتخابات ریاست جمهوری منصوب شد. موسوی خوییني‌ها در این سمت با رد صلاحیت کاندیدای مورد نظر حزب جمهوری اسلامی، انتقام سختی از موسسان این حزب که وی را در تاسیس حزب به بازی نگرفته بودند، گرفت. در این دوره جلال الدین فارسی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی بود که با مطرح شدن این موضوع از سوی موسوی خوییني‌ها که بـــه دلیل ایرانی الاصل نبودن وی امکان رد صلاحیتش وجود دارد، مجبور به کناره‌گیری از انتخابات شـــد. کاندیدای ســـازمان مجاهدین نیز با این بهانه که به قانون اساسی و اصل نظام جمهوری اسلامی اعتقاد نداشته است، رد صلاحیت شد. در ماجرای تعیین صلاحیت نمایندگان نخستین دوره مجلس شورای ملی پس از انقلاب نیز این مجموعه «اتحاد مثلث» یعنی موسوی خوییني‌ها در مقام مسئول تایید صلاحیت کاندیداها، هاشمی‌رفسنجانی در مقام سرپرست وزارت کشور و سید علی خامنه‌ای در مقام سرپرست وزارت دفاع، همکاری بســـیار نزدیکی برای تار و مار کردن تمام رقبای سیاسی‌شـــان داشتند. ترکیب نخستین مجلس شـــورای ملی پس از انقلاب اســـلامی، نتیجه همین مهندسی انتخابات و اقدامات خامنه ای، هاشمی‌رفسنجانی و موسوی خوییني‌ها بود. این همکاری سه گانه از زمستان ۱۳۵۸ خورشیدی تا سی ام مرداد ۱۳۶۸ خورشیدی برای مدت ده سال ادامه پیدا کرد.

هر سه آنها با تقلب گسترده در انتخاباتی که خودشان بانی و ناظر برگزاری‌اش بودند، به اولین مجلس شـــورای ملی پس از انقلاب راه یافتند. در مجلس اول هاشمی‌رفسنجانی روی صندلی ریاست نشست و موسوی خوئینی‌ها در جایگاه هیات رییسه قرار گرفت. در خرداد ۱۳۶۰ خورشـــیدی، موســـوی خوییني‌ها و سید علی خامنه‌ای سخنرانان اصلی در جریان اســـتیضاح رئیس جمهور وقت ابوالحسن بنی‌صدر بودند که به برکناری وی منجر شـــد. ریاست مجلس را هاشمی‌رفســـنجانی بر عهده داشت که اجازه صحبت به مخالفان طرح استیضاح رییس جمهور نمی‌داد و موافقان طرح استیضاح یعنی خامنه‌ای و موسوی خوییني‌ها را به شدت حمایت می‌کرد. این دو مامور سازمان امنیت شوروی در ایران نیز که حالا از یک سو پس از تسخیر سفارت آمریکا و راه اندازی انقلاب فرهنگی، کنترل فضای آموزشـــی و فرهنگی کشـــور را در اختیار داشتند و از ســـوی دیگر سپاه پاسداران را مانند شمشیری خون آلود بر بالای سر مخالفان گرفته بودند، در فضایی آکنده از رعب و وحشت، رییس جمهور محبوب و منتخب مردم را برکنار کردند و پس از آن انفجارهای و ترورهای زنجیره‌ای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی را ترتیب دادند تا مسیر تصاحب قدرت را هموار سازند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

پس از ترورهای تابستان شصت، خامنه‌ای در کمال حیرت همه ناظران به ریاست جمهوری رسید. موسوی خویینی‌ها نیز در سال ۱۳۶۴ با حکم خمینی دادستان کل کشور شد و به شورای عالی قضایی راه یافت. به این ترتیب هر سه ضلع این مثلث توانستند، به بالاترین مرتبه سه قوه حکومت دست یابند، سید علی خامنه‌ای به عنوان رییس جمهور ریاست قوه مجریه را در دست داشت، هاشمی‌رفسنجانی در مقام رییس مجلس ریاست قوه مقننه را عهده دار بود و موسوی خویینی‌ها هم در صدر قوه قضاییه در شورای عالی قضایی جای گرفت. آنچه از اسناد و شواهد تاریخی بر می‌آید، هاشمی‌رفسنجانی نقش یک شریک نا آگاه را در بازی شطرنجی که سازمان امنیت شوروی با دو مهره تربیت شده‌اش علی خامنه‌ای و محمد موسوی خوئینی‌ها بازی می‌کرد، عهده دار بود.

شروع دشمنی موسوی خوئینی‌ها با سید علی خامنه‌ای

ماجرای قهر سیاسی محمد موسوی خوئینی‌ها و سید علی خامنه‌ای که ریشه اصلی انشعاب در گروه خودی‌های انقلابی و تشکیل جریان موسوم به جناح چپ یا اصلاح طلب در ایران می‌باشد، برای بیست و دو سال از اسرار مگوی سران جمهوری اسلامی باقی مانده بود تا اینکه در بهار سال ۱۳۹۰ خورشیدی، برابر با ۲۰۱۱ میلادی با انتشار هشتمین جلد از مجموعه خاطرات علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی، از این راز پرده‌برداری شد. هاشمی‌رفسنجانی از سال ۱۳۵۷خورشیدی نوشتن خاطرات روزانه‌اش را آغاز کرد که با توجه به عملکرد غیر شفاف، محرمانه و رمزآلود سران جمهوری اسلامی در تمام سال‌های پس از انقلاب، انتشار این مجموعه خاطرات وی برای تاریخ نگاری و کشف اسرار انقلاب اسلامی بسیار مفید بوده است. خاطرات وی از ده سال نخست انقلاب در ده کتاب کارنامه و خاطرات منتشر شده است که به ترتیب انقلاب و پیروزی مربوط به سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، عبور از بحران سال ۱۳۶۰، پس از بحران سال ۱۳۶۱، آرامش و چالش سال ۱۳۶۲، به سوی سرنوشت سال ۱۳۶۳، امید و دلواپسی سال ۱۳۶۴، اوج دفاع سال ۱۳۶۵، دفاع و سیاست سال ۱۳۶۶، پایان دفاع و آغاز بازسازی سال ۱۳۶۷و در نهایت کتاب جنجالی بازسازی و سازندگی مربوط به حوادث سال ۱۳۶۸ خورشیدی، نام دارند. در صفحه ۲۸۰ از کتاب بازسازی و سازندگی، که مربوط به خاطرات روز سی ام مرداد ۱۳۶۸ خورشیدی می‌باشد، هاشمی‌رفسنجانی به نخستین دیدار رسمی‌اش به عنوان رئیس جمهور با سید

AVAYEBUF.wordpress.COM

محمد موسوی خوئینی‌ها اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«آقای موســوی خوییني‌ها آمد. از رهبری رنجیده به خاطر اینکه ایشــان را رییس قوه قضائیه نکرده اســت. گفتم آیت الله خامنه‌ای مایلند در دفتر خودشان کاری به ایشان واگذار نمایند. نپذیرفت و گفت بنا دارد با انتخابات میاندوره‌ای به مجلس برود. پیشنهاد همکاری با نهاد ریلست جمهوری را هم دادم. گفت اگر بنا باشد کاری را بپذیرد، این را می‌پذیرد.»[۷۶]

میرحسین موسوی، سید محمد موسوی خوینی‌ها، مهدی کروبی و سید محمد خاتمی- رهبران جنبش اصلاح طلبی

رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی پس از انتشار این کتاب با اشاره به رفتار موسوی خوییني‌ها، آن‌را ســهم خواهی و باج گیری آشــکار وی از سید علی خامنه‌ای در روزهای نخست نشستن وی بر تخت رهبری دانستند.[۷۷] لازم به ذکر است که موسوی خوییني‌ها تنها کسی نبود که پس از رسیدن سید علی خامنه‌ای به رهبری به قهر سیاسی رفت. یک هفته پس از موسوی خوییني‌ها، میر حسین موسوی که تا آن‌زمان سمت نخست وزیری را در اختیار داشت، از پذیرفتن سمت جدیدی که خامنه‌ای در مقام رهبر جمهوری اسلامی به وی داده بود، سر باز زد. علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی در خاطرات مربوط به روز دوازدهم شهریور ۱۳۶۸ خورشیدی، نوشته است:

«شــب آیت الله خامنه‌ای به دفتر من آمدند. درباره ســمت مهندس موســوی و بنیاد

AVAYEBUF.wordpress.COM

جانبازان مذاکره شـد. آقـای خامنه‌ای می‌خواهند به عنوان رییـس بنیاد جانبازان با قید زمان سـه سال نصب کنند و آقای موسـوی حاضر نیست با قید زمان بپذیرد.»[۷۸] رسـانه‌های جمهوری اسلامی این اقدام میر حسین موسوی را نیز سهم خواهی وی از خامنه‌ای تلقی کردند. میر حسـین موسـوی که در تمام دوران نخسـت وزیری‌اش از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ خورشیدی، با حفظ سمت رییس بنیاد مستضعفان و جانبازان نیز بود، سـه روز پس از این دیدار خامنه‌ای و هاشمی‌رفسـنجانی، در پانزدهم شهریور ۱۳۶۸ خورشـیدی، توسط خامنه‌ای از این سـمت برکنار و به جای وی محسن رفیقدوست عهده‌دار این پست گردید.

به این شـکل پس از مرگ خمینی، موسـوی خویینی‌ها، میر حسـین موسـوی و بسـیاری دیگر از انقلابیونی که در مسیر تصاحب قدرت توسط سید علی خامنه‌ای نقش داشـتند، از گردونه سیاست ایران کنار گذاشته شـدند و نطفه جریانی موسوم به اصلاح طلبان شکل گرفت. موسوی خویینی‌ها ابتدا در دوران ریاست جمهوری هاشمی‌رفسنجانی، مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری را تاسیس کرد تا پایگاهی باشد برای یاران و طرفدارانش، به ویژه آنها که پس از ماجرای اشغال سفارت آمریکا هنوز به وی وفادار مانده بودند. وی مدتی بعد در پی بروز اختلاف با هاشمی‌رفسنجانی، مرکز مطالعات استراتژیک را ترک کرد و روزنامه «سلام» را به راه انداخت که در ابتدا تبدیل به کانون اصلی انتقادات به‌هاشمی‌رفسنجانی شد. این روزنامه همچنین در جریان انتخابات دوم خرداد سال ۱۳۷۶ خورشیدی، نقش موثری در شکست علی اکبر ناطق نوری داشت که کاندیدای مورد نظر سید علی خامنه‌ای بود.

بـه این ترتیب با انتخاب سـید محمد خاتمی‌که از حمایت تمام و کمال موسـوی خویینی‌ها برخوردار بود، جنبش اصلاح طلبی در ایران پس از انقلاب اسلامی پا به عرصه کلان حکومتی گذاشـت. پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ خورشـیدی، موسوی خویینی‌ها، این همکلاسـی سابق سید علی خامنه‌ای در دانشـگاه پاتریس لومومبا، در قامت پدر معنوی اصـلاح طلبان حکومتی نقشـی محوری در مخالفت با جبهه محافظـه کاران به رهبری خامنه‌ای به عهده گرفت.

AVAYEBUF.wordpress.COM

دسته سوم: محافظه کاران جدید به رهبری محمود احمدی نژاد

همانطور که دیدیم، پس از وقوع انقلاب اسلامی یک جریان سیاسی که از هویت مبارزاتی پر رنگی نیز برخوردار نبود، با تکیه بر کمک‌های آشکار و پنهان سازمان امنیت شوروی، توانست همه رقبای سیاسی را از صحنه خارج کند و در پایان دهه اول انقلاب اسلامی، قدرت را به طور کامل در اختیار بگیرد. پس از مرگ خمینی اختلافات عمیقی در درون اتحاد مثلث خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و موسوی خویینی‌ها بوجود آمد و این مجموعه به دو بخش محافظه کاران به رهبری سید علی خامنه‌ای و اصلاح طلبان حکومتی به رهبری سید محمد موسوی خویینی‌ها تقسیم گشت.هاشمی‌رفسنجانی هم به گونه‌ای شرایط را مدیریت کرده بود که در هر دو جریان بتواند حضور و تاثیر داشته باشد. در سال ۱۳۸۴ خورشیدی، با روی کار آمدن محمود احمدی نژاد به عنوان رییس جمهور، جریان سومی که می‌توان نام «محافظه کاران جدید» یا «نئو محافظه کاران» را بر آن گذاشت، ظهور کرد. بر پایه اطلاعات به دست آمده از اسناد محرمانه دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو، مشخص شد که مشاوران ارشد محمود احمدی نژاد نیز در دهه نود میلادی دوره‌های ویژه‌ای را در دانشگاه پاتریس لومومبا گذرانده اند. به این ترتیب این جریان سوم نیز همانند رهبران دو جریان سنتی قدرت در ایران پس از انقلاب یعنی محافظه کاران و اصلاح طلبان حکومتی، به واسطه سوابق همکاری با سازمان امنیت شوروی، فرمانبردار سیاست‌های دیکته شده همسایه شمالی بوده‌اند.

کامران دانشجو که در دهه شصت خورشیدی زمانی که در انگلستان دانشجو بود به اتهام شرکت در توطئه آتش زدن کتابفروشی پنگوئن در اعتراض به انتشار کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی دستگیر و از انگلستان اخراج شده بود، به روسیه می‌رود و پس از گذراندن دوره‌های آموزشی ویژه زیر نظر اساتید و افسران کا گ ب در دانشگاه پاتریس لومومبا، به ایران باز می‌گردد. وی در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۸۷ از سوی علی کردان، وزیر کشور وقت در دولت احمدی‌نژاد، ابتدا بعنوان استاندار تهران و سپس قائم مقام و معاون سیاسی وزارت کشور انتخاب می‌شود. پس از استیضاح علی کردان از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی و بر کناری وی، کامران دانشجو با حکم محمود احمدی نژاد به عنوان سرپرست وزارت کشور منصوب می‌گردد. کامران دانشجو در اسفند ۱۳۸۷ خورشیدی و در آستانه

AVAYEBUF.wordpress.COM

کامران دانشجو وزیر علوم احمدی نژاد، محمود ملاباشی و ارسلان قربانی همکلاسی‌های دهه نود در دانشگاه پاتریس لومومبا

برگزاری دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، به عنوان رییس ستاد انتخابات وزارت کشور ایران معرفی می‌شود تا مهندسی گسترده در آرای مردم و تقلب بزرگ انتخاباتی را که به تمدید چهار ساله ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد می‌انجامد، سازماندهی کند. نتیجه این تقلب انتخاباتی، فوران بیش از سه دهه خشم مردم ایران در پاسخ به جنایات سران رژیم جمهوری اسلامی بود که به تولد جنبش تاریخی دموکراسی خواه و آزادی خواه مردم ایران در خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی، معروف به جنبش سبز انجامید. احمدی نژاد که چهارسال دوم ریاست جمهوری‌اش را مدیون کامران دانشجو و همکارانش بود، وی را در دومین کابینه‌اش به عنوان وزیر علوم برمی‌گزیند. وزارت علوم سمتی کلیدی بود که سازمان امنیت شوروی از همان آغاز دوران رهبری نیکیتا خورشچف بر اتحاد جماهیر شوروی، توجه خاصی به آن نشان داده بود. کامران دانشجو هم بلافاصله همکلاسی‌هایش در دانشگاه پاتریس لومومبا یعنی محمود ملابلشی و ارسلان قربانی را به عنوان معاونین خود در وزارت علوم منصوب کرد. محمود ملاباشی معاونت امور آموزشی و ارسلان قربانی

AVAYEBUF.wordpress.COM

معاونت امور بین الملل در وزارت علوم را به عهده گرفتند و به این ترتیب موج جدیدی از سرکوب دانشجویان فعال و آزادیخواه و همچنین مخالفان سیاسی را در دانشگاه‌های سراسر کشـــور ترتیب دادند. همین مجموعه در نوامبر سال ۲۰۱۱ میلادی با امضای یک قرارداد رسمی، برای ده سال ارتباط دانشگاه پاتریس لومومبا و سازمان امنیت فدراسیون روسیه را با بزرگ‌ترین دانشگاه‌های ایران برقرار کردند.

جنبش سبز، زمانی برای افتادن نقاب از چهره ماموران کا گ ب در ایران

جنبش سبز که در محدوده زمانی خرداد ماه ۱۳۸۸ خورشیدی، برابر با ژوئن ۲۰۰۹ میلادی، در بحبوحه انتخابات ریاســت جمهوری دهم، تا بهمن ماه همان ســال رخ داد و خیابان‌های تمام شهرهای بزرگ کشور را تبدیل به صحنه اعتراضات گسترده مردمی علیه حکومت جمهوری اسلامی کرده بود، بی‌تردید بزرگ‌ترین چالش رژیم جمهوری اسلامی در طول حیاتش بود. تنها در روز ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی، در تهران بیش از چهار میلیون نفــر در اعتــراض به حکومت و تقلب در انتخابات به خیابــان آمدند که رکورد بزرگ‌ترین اعتراض خیابانی در تاریخ ایران را شکســت. محمد باقر قالیباف شــهردار وقت تهران، در گزارش به مجلس شورای اسلامی از حضور بیش از سه میلیون معترض در میدان آزادی تهران خبر داد که البته با فشارهای پشت پرده مجبور به تکذیب این خبر شد.[۷۹] جنبش ســبز، نقاب از چهره‌ها انداخت و برای نخســتین بار این ســه جریان عمده و تاثیر گذار حکومتی دیده شــدند. از یک سو میرحسین موســوی به نمایندگی از اصلاح طلبان و با توصیه و حمایت مســتقیم محمد موسوی خوییني‌ها پس از بیست سال سکوت و دوری از ســمت‌های دولتی، کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری شده بود و همه شواهد نشان می‌داد که پیروز انتخابات بوده اســت. رنگ ســبز که جنبش سبز بر اساس آن نام گرفت، رنــگ تبلیغاتی انتخاباتی وی بود که توســط میلیون‌ها جــوان آزادی خواه و تحول طلب استفاده می‌شد و فضای سیاسی شهرهای بزرگ کشور را در آن‌روزها به وضوح سبز کرده بود. در ســوی دیگر طرفداران احمدی نژاد که خط محافظه‌کاران جدید بودند و با تقلب آشکار انتخاباتی در وزارت کشور جمهوری اسلامی نتایج آرا را دست کاری کرده و به نفع رییس جمهور وقت، محمود احمدی نژاد تغییر دادند. هدایت این تقلب بزرگ انتخاباتی را تیم کامران دانشجو، محمود ملاباشی و ارسلان قربانی در ستاد انتخابات وزارت کشور در

AVAYEBUF.wordpress.COM

دست داشتند. جریان سوم هم سید علی خامنه‌ای و محافظه کاران سنتی ایران بودند که تلاش می‌کردند در تمام اختلافات و درگیری‌های درون حکومتی، نقش میانجی و بی‌طرف را بازی کنند. اما شدت گرفتن اعتراضات مردمی در جنبش سبز، آنها را وادار کرد تا نقاب از چهره بیاندازند و آشکارا به حمایت از محافظه کاران جدید به صحنه بیایند. با نگاهی دوباره به لیســت فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا، مشخص می‌شود که رهبری جریان محافظه کار یعنی ســید علی خامنه‌ای، رهبری جریان اصلاح طلب یا همان سید محمد موسوی خوئینی‌ها و همینطور رهبری جریان محافظه کاران جدید یعنی معاونان و مشاوران ارشد محمود احمدی نژاد، همگی تجربه مشترکی در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو داشته‌اند. دانشگاهی که در واقع مرکز رسمی تربیت جاسوس برای سازمان امنیت شوروی سابق و فدراسیون روسیه فعلی بوده است. این صفحه شطرنج برای عرصه سیاسی ایران به گونه‌ای چیده شــده اســت که هر طرفی در بازی برنده شود، کنترل همچنان در دست سازمان امنیت همسایه شمالی ایران باقی خواهد ماند. آنچه در این بین کارشناسان جنگ روانی و بازیگردانان این شــطرنج روسی را غافلگیر کرد، اعتراضات میلیون‌ها ایرانی در سراســر کشور بود که شعارهای «مرگ بر روســیه» و «مرگ بر چین» را در تظاهرات خیابانی علیه حکومت جمهوری اسلامی به جای شعار حکومتی «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» سر دادند.

فصل سوم

اتحاد جماهیر شوروی، کا گ ب و دانشگاه پاتریس لومومبا: صدور یک انقلاب

چهل سال پس از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی و در آغاز دهه شصت میلادی، سازمان امنیت شوروی که به تازگی با یک تغییر ساختار اساسی مواجه شده بود و با نام جدید کا گ ب دوران گذار از استالین را تجربه می‌کرد، اقدام به تاسیس دانشگاهی با عنوان دانشگاه دوستی ملل پاتریس لومومبا کرد. این دانشگاه که به ظاهر یک مرکز آموزش عالی بود، به اعتراف افسران ارشد کا گ ب که بعدها به غرب پناهنده شدند، در واقع مرکزی

AVAYEBUF.wordpress.COM

برای تربیت و پرورش جاسوس و کادر وفادار به آرمان‌های شوروی بود و تمام دانشجویان خارجی این دانشگاه ماموران و همکاران کا گ ب بوده‌اند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان رسمی جنگ سرد در آغاز دهه نود میلادی، امید به اینکه شیطنت‌های سازمان امنیت شوروی که نقشی اساسی در ناامن کردن بسیاری از مناطق در حال توسعه در دنیا داشت، پایان خواهد یافت. با شروع قرن بیست و یکم، ولادیمیر پوتین که یکی از افسران ارشد کاگ ب بود، به ریاست جمهوری فدراسیون روسیه رسید. این‌بار سیاست‌های وی برای احیای امپراطوری شرق تحت عنوان فدراسیون روسیه به جای اتحاد جماهیر شوروی، زنگ‌های خطر برای ادامه جنگ سرد در فازی جدید و خطرناک‌تر به صدا در آورد. پوتین بودجه دانشگاه پاتریس لومومبا را افزایش داد و شبکه دانش آموختگان این دانشگاه را که حالا بیش از نیم قرن از آغاز فعالیت آن می‌گذشت، فعال‌تر کرد. بسیاری از فارغ التحصیلان این مرکز تربیت کادر وفادار به آرمان‌های شوروی، که با حمایت کا گ ب در کشورهایشان به قدرت رسیده بودند، با پوتین در تحقق این رویای جدید همراه شدند. در این میان سید علی خامنه‌ای ولی فقیه جمهوری اسلامی و محمود عباس رهبر تشکیلات خودگردان فلسطینی نقش عمده‌ای بر عهده گرفته‌اند. در این فصل به بررسی اقدامات سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی برای صدور انقلاب مارکسیستی و فعالیت‌های دانشگاه پاتریس لومومبا و نقش فارغ التحصیلان آن می‌پردازیم.

دانشگاه پاتریس لومومبا، مرکز پرورش تروریست زیر نظر سازمان امنیت شوروی

برایان کروزیر، رییس انستیتوی مطالعات جنگ در لندن از نخستین کسانی بود که از راز دانشگاه پاتریس لومومبا به عنوان مرکز تربیت تروریست زیر نظر سازمان امنیت شوروی پرده برداشت. وی این مطلب را در کنفرانس سه روزه «تروریسم بین‌الملل: چالش و واکنش» که در شهر اورشلیم در اسرائیل از تاریخ دوم تا پنجم جولای ۱۹۷۹ برابر با یازدهم تا چهاردهم تیرماه ۱۳۵۸، برگزار شده بود، عنوان کرد. این کنفرانس توسط انستیتوی جاناتان نتانیاهو به مدیریت جوان با استعدادی به نام بنیامین نتانیاهو برگزار شده بود. بنیامین نتانیاهو که به تازگی تحصیلاتش را در دانشگاه‌های ام آی‌تی و هاروارد

AVAYEBUF.wordpress.COM

در رشـــته‌های معماری و علوم سیاســـی به پایان رســـانده بود، از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ میلادی مدیریت این انستیتوی مطالعاتی ضد تروریسم را که نام برادر وی را بر آن نهاده بودند، به عهده داشت.

بنیامین نتانیاهو در سی سالگی به همراه پدرش دکتر بنزیون نتانیاهو در کنار تندیس برادر قهرمانش جاناتان - آلبوم دکتر اوانز و کارولین

جاناتان نتانیاهو برادر بزرگ‌تر بنیامین در ســـن ســـی سالگی در حالی که فرماندهی گروهی از نیروهای ویژه ارتش اســـرائیل را به عهده داشـــت، در جریان عملیات آزاد سازی بیش از یکصد گروگان اسرائیلی از هواپیمای ربوده شده توسط تروریست‌ها در اوگاندا کشته شد. جاناتان برای اسرائیلی‌ها به واسطه شجاعت‌هایش یک قهرمان ملی بود. حالا سه سال پس از آن حادثه تلخ از دست دادن برادر، بنیامین نتانیاهو در سی سالگی دین بزرگی به گردن داشت و در کنار پدرش پروفسور بنزیون نتانیاهو که سخنران افتتاحیه این کنفرانس هم بود، به سخنرانی برایان کروزیر، متخصص برجسته در رشته تروریسم بین‌المللی با دقت گوش می‌داد. شاید هیچکس آن سال‌ها به اندازه برایان کروزیر هفتاد ساله با حمایت‌های اتحاد جماهیر شوروی از تروریسم بین المللی آشنا نبود. کروزیر در سال‌های نوجوانی‌اش که با انقلاب اکتبر بولشویکی روسیه همزمان بود، به مارکسیسم علاقمند شد، اما خیلی زود با دیدن تجربه شوم انقلابیون مارکسیست از این مکتب روی بر گرداند و به یکی از منتقدان

AVAYEBUF.wordpress.COM

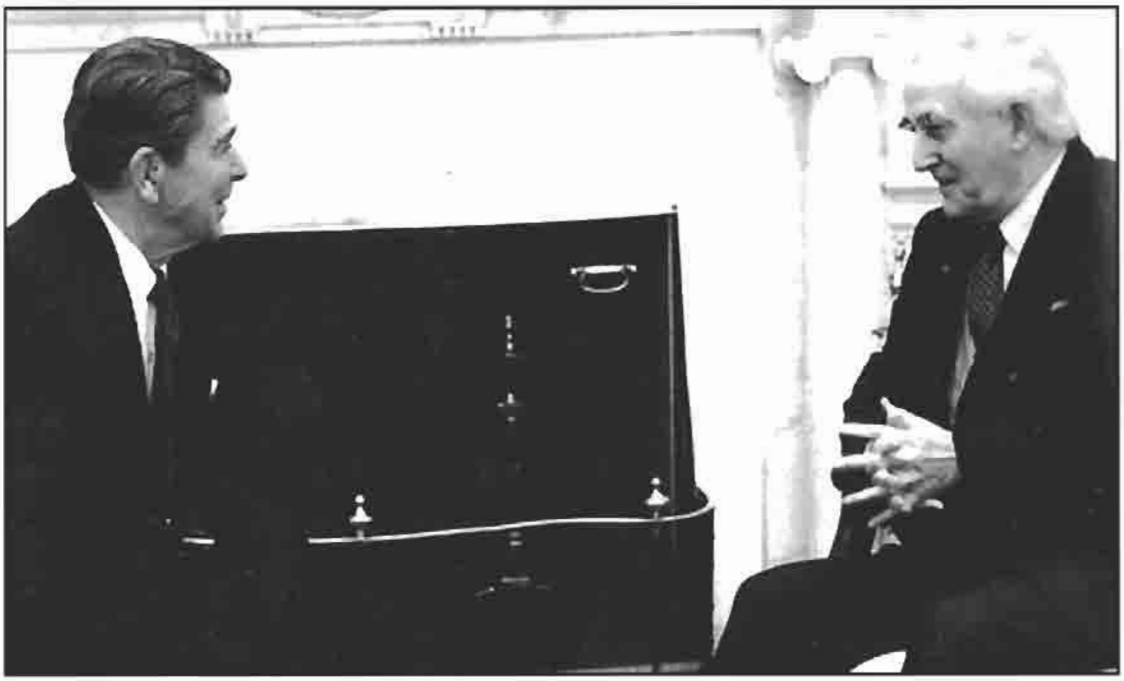

دکتر برایان کروزیر در دیدار با رییس جمهور ایالات متحده رونالد ریگان، ۱۹۸۵ میلادی

سرسخت مارکسیسم تبدیل شد.

برایان کروزیر در بخشی از سخنرانی‌اش با عنوان «حمایت شوروی از تروریسم بین‌المللی» این گونه به معرفی کمپ‌های پرورش تروریست در اتحاد جماهیر شوروی و به ویژه دانشگاه دوستی ملل پاتریس لومومبا در مسکو پرداخت:

«در طی سالیان طولانی شورش در سرزمین‌های آفریقایی که مستعمره کشور پرتغال بوده‌اند، سازمان‌های زیر مجموعه اتحاد جماهیر شوروی به تربیت و پرورش صدها و هزاران تروریست و چریک مسلح برای انجام عملیات مسلحانه ضد حکومتی پرداخته‌اند. مراکز اصلی و شناخته شده پرورش این تروریست‌ها در مسکو، باکو، سیمفروپل شبه جزیره کریمه، تاشکند و اودسا قرار دارند. با توجه به اطلاعات دقیقی که از فراریان این کمپ‌های پرورش تروریست در فاصله سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۴ میلادی، به دست آمده است، این امکان ایجاد شده تا تصویری دقیق از این قرارگاه‌های پرورش تروریست داشته باشیم. بر پایه این اطلاعات می‌دانیم که در این مراکز دو دسته از افراد آموزش می‌بینند: کمونیست‌های اورتودوکس و ملی گرایان آزادیخواه. جریانات ارتودوکس تحت تعلیم، شامل اعضای احزاب کمونیستی پیرو خط مسکو از کشورهای مختلف هستند که در آغاز ورود به مسکو برای شش ماه در انستیتوی لنین تحت تعلیم قرار می‌گیرند. ورودی‌های خط ملی گرایان آزادیخواه در ابتدا برای گذراندن دوره‌های درسی

AVAYEBUF.wordpress.COM

و آکادمیک به دانشگاه دوستی ملل پاتریس لومومبا در موسکو وارد شده و از بین آنها تعـــدادی برای گذراندن دوره‌های تکمیلی در کمپ‌های پرورش تروریســـت که در بالا اشاره شد، برگزیده می‌شوند. این مجموعه معمولا از کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا، سرزمین‌های عربی، خاورمیانه، اروپای غربی، خاوردور و استرالیا انتخاب می‌شوند. دروس آموزشی در این مراکز شامل پروپاگاندا و جنگ روانی و تبلیغاتی، ساخت بمب و هدف گیری، خرابکاری و ســـابوتاژ، درگیری‌ها و جنگ‌های خیابانی، حمله به ساختمان‌ها و تاکتیک‌های تروریستی می‌باشد.»[۱]

برایان کروزیر در ادامه سخنرانی اش به معرفی مشهورترین دانشجوی دانشگاه پاتریس لومومبا تا آن تاریخ رامیرز سانچز معروف به کارلوس شغال می‌پردازد. کروزیر، این تروریست معروف اهل ونزوئلا را به این شکل معرفی کرد:

«تا به حال مشهورترین دانشجوی دوره‌های تروریستی دانشگاه پاتریس لومومبا، کارلوس معروف به شـــغال می‌باشد، که پدر کمونیستش به واسطه علاقه به لنین، وی را ایلیچ نامید. نام واقعی وی رامیرز سانچز بود. کارلوس توسط کا گ ب، در سرزمین مادری‌اش ونزوئلا جذب و به کار گرفته شد. در دهه شصت میلادی به کوبا فرستاده شد تا تحت تعلیمات جنگ روانی چریکی و عملیات تروریستی زیر نظر سرهنگ کا گ ب ویکتور سیمونوف قرار گیرد.»[۱]

بنیامین نتانیاهو مجموعه سخنرانی‌های ارزشمند کارشناسان در این کنفرانس را در کتابی با عنوان تروریســـم بین‌الملل در اول ژانویه سال ۱۹۸۰ میلادی منتشر کرد.[۱] اما راز بزرگ دیگری که برایان کروزیر در آن زمان از آن اطلاع دقیقی نداشت این بود که کا گ‌ب دســـته ســـومی را هم به افرادی که در این کمپ‌ها آموزش می‌دیدند، اضافه کرده بود که همان طلبه‌های مدارس علوم دینی در خاورمیانه و ایران بوده‌اند. شـــاید آن‌زمان کروزیر و نتانیاهو فکرش را هم نمی‌کردند که فارغ التحصیلان دیگری همچون سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اســـلامی و محمود عباس رهبر تشکیلات خودگردان فلسطین از پاتریس لومومبا بیرون آمده‌اند که بسیار مشهورتر از کارلوس شغال خواهند بود. پس از آن تاریخ در بسیاری از کتاب‌ها و مقالات به نقش دانشگاه پاتریس لومومبا در پرورش تروریست‌های بین‌المللی اشاره شده است. دکتر ایلان برمن در جزوه‌ای تحقیقاتی تحت عنوان «روسیه و خلا قدرت در خاورمیانه» که ژوئن ســـال ۲۰۰۱ منتشر شد، دانشگاه پاتریس لومومبا را آکادمی تربیت نیروهای ضد آمریکایی برای کشورهای جهان سوم، خطاب کرد.[۲] واقعیت

AVAYEBUF.wordpress.COM

این اســـت که دانشـــگاه پاتریس لومومبا را نمی‌توان فقط بخشـــی از تاریخ اتحاد جماهیر شوروی قلمداد کرد چرا که حتی پس از فروپاشی شوروی نیز، این دانشگاه با اقتدار تمام ادامه حیات داد.

ولادیمیر فیلیپوف از سال ۱۹۹۳ میلادی ریاست دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو را به عهده داشته است. وی همچنین از سپتامبر ۱۹۹۸ تا مارس ۲۰۰۴ میلادی با حفظ ســـمت، وزیر آموزش عالی در کابینه دولت روســـیه در دوران ریاســـت جمهوری بوریس یلتســـین وپس از وی ولادیمیر پوتین بود.[۳] در وبســـایت رســـمی کاخ ریاست جمهوری روسیه، کاخ کرملین، تصاویری از ولادیمیر فیلیپوف به عنوان وزیر علوم و رییس دانشگاه پاتریس لومومبا در کنار ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه دیده می شود که مربوط به سخنرانی پوتین پیرامون اهداف و سیاست‌های پایه‌ای آموزش عالی در فدراسیون روسیه می‌باشد که کاملا همسان با سیاست‌های وزارت علوم اتحاد جماهیر شوروی یعنی تربیت و پرورش رهبران نخبه سوسیالیست برای دنیا می‌باشد.[۴] این بخش از سخنرانی ولادیمیر پوتین به عنوان شعار رهبردی این دانشگاه بر در و دیوار آن نقش بست. پنجم فوریه سال ۲۰۱۰ میلادی در مراسم پنجاهمین سالگرد تاسیس دانشگاه پاتریس لومومبا «نیم قرن تربیت رهبران نخبه برای دنیا» بیش از هر چیز به چشم می‌خورد.

ولادیمیـــر پوتیـــن رییـــس جمهور فدراســـیون روســـیه در چهاردهم ماه می ســـال ۲۰۰۳ میلادی، برابر با ۲۴ اردیبهشـــت ۱۳۸۲ خورشـــیدی، ســـخنران افتتاحیه در یکی از کنفرانس‌های بین المللی برگزار شـــده توســـط دانشگاه پاتریس لومومبا بود. عنوان این کنفرانس «گردهمآیی جهانی دانش آموختگان خارجی در موسسات آموزش عالی روسیه (شـــوروی) « انتخاب شـــده بود. توجه به این کنفرانس از آن جهت اهمیت فراوان دارد که دوازده ســـال پس از فروپاشـــی اتحاد جماهیر شوروی در دانشگاهی که متعلق به سازمان امنیت شوروی کا گ ب بود، برگزار می‌شد. رییس دانشگاه پاتریس لومومبا دکتر ولادیمیر فیلیپ، که از افسران ارشد کا گ ب نیز بود، حالا با حفظ سمت وزارت آموزش عالی در در کابینه ولادیمیر پوتین را نیز هدایت می‌کرد. در کنار وی ولادیمیر پوتین که خود از افسران عالی رتبه کا گ‌ب بود در مقام رییس جمهور فدراسیون روسیه، سخنران افتتاحیه و محور سیاســـت گزاری‌های جدید آموزشـــی در روسیه بود. در عنوان کنفرانس و متن سخنرانی ولادیمیر پوتین بارها از عبارت شوروی در کنار روسیه استفاده شده بود که نشان از علاقه

AVAYEBUF.wordpress.COM

فراوان برگزارکنندگان این کنفرانس به احیای دوباره اتحاد جماهیر شـــوروی بیش از یک دهه پس از فروپاشـــی آن داشـــت. در یک کلام در تمام کنفرانس بوی کا گ ب به مشـــام می‌رسید. اما از همه این موارد مهم‌تر، متن سخنرانی افتتاحیه رییس جمهور پوتین بود. وی با همان غرور شناخته شده‌اش، بی‌پرده و آشکار سیاست‌های پیش روی دانشگاه پاتریس لومومبا و سیستم آموزش عالی روسیه و همچنین سیاست کلی روسیه را چنین بیان کرد:

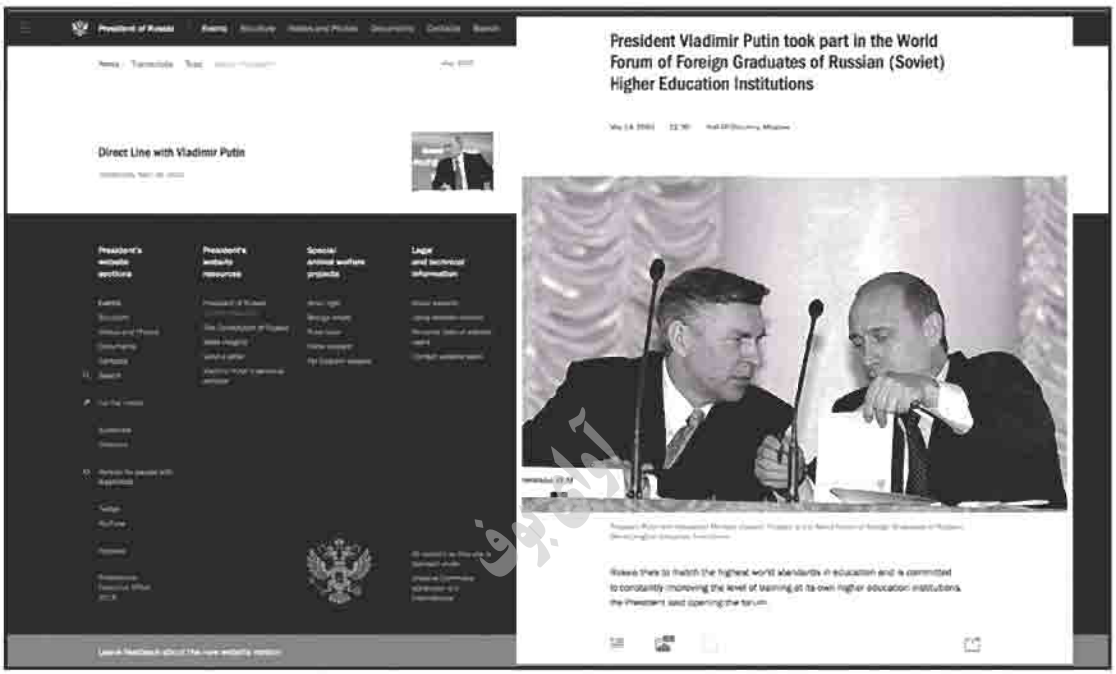

ولادیمیر پوتین در کنار ولادیمیر فیلیپف در وبسایت رسمی رییس جمهور روسیه و استفاده از عبارت شوروی در کنار روسیه - می ۲۰۰۳

«من بسیار مفتخرم که خوش‌آمد گوی همه شما دراین سالن باشکوه در مسکو، پایتخت روســـیه می‌باشم. همچنین مفتخرم که به همه شما شرکت کنندگان در «گردهمآیی جهانی دانش آموختگان خارجی در موســـات آموزش عالی روســـیه و شوروی» خیر مقدم بگویم. در این گردهمآیی نمایندگانی از ۱۲۰ کشور دنیا که در موسسات آموزش عالی ما در مســـکو، ولادیووســـتاک، سنت پترزبورگ، ریگا، آلما آتا، مینسک و تاشکند آموزش دیده‌اند، حضور دارند. ... من کاملاً اطمینان دارم که استادان شما نیز مفتخرند که در میان دانش آموختگان این دانشـــگاه، رهبران کشورها، اعضای دولت‌ها، اعضای پارلمان‌ها، سیاستمداران تاثیرگذار و پایه‌گزاران مراکز علمی و نخبگان و روشنفکرانی به معنای کامل کلمه، دیده می‌شـــوند. اطمینان داشته باشید در مسیر موفقیت امروز شـــما در کنار تعلیم و تربیت خوب و ارزشـــمندی که در اتحاد جماهیر شـــوروی و در روسیه داشته‌اید، عنصر موثر دیگری هم بوده است و آن توانایی‌های شخصی، استعداد و

AVAYEBUF.wordpress.COM

تجربیات زندگی‌تان بوده است که برخی از شما در دوران دانشجویی‌تان در این دانشگاه کسب کرده‌اید.... امروز شاهد تاسیس انجمن‌های دانش آموختگان موسسات آموزش عالی اتحاد جماهیر شوروی و روسیه در حدود شصت کشور دنیا هستیم که تلاش می‌کنند تا ارتباطات دوستانه و نزدیکتری با استادان خودشان در اینجا و همکلاسی‌های سابقشان برقرار کنند.... این سیستم آموزش عالی در کشور ما که جوانان مستعد از دیگر کشورهای دنیا را تعلیم می‌دهد، حدود یکصد و پنجاه سال پیش طراحی شد و در تمام این سالها استفاده شده است.... در این سیستم آموزش عالی درهای روسیه به روی دانشجویان و متخصصان برای ارتقای دانش و توانایی هایشان باز است، حدود نود هزار دانشجو از بیش از ۱۵۰ کشور دنیا این سیستم را تجربه کرده‌اند.... سیستم آموزشی ما پیوسته در حال پیشرفت است تا خواسته‌ها و نیازهای دانشجویان خارجی را بر آورده کند. ما در دولت روسیه ساختار سیاسی مورد نیاز را در نظر گرفته‌ایم تا مسیر تربیت کادرهای رسمی برای کشورهای خارجی هموارتر گردد. بر آورد ما اینست که با به کارگیری این سیاست‌ها افزایش شمار دانشجویان خارجی در مراکز آموزش عالی روسیه را شاهد باشیم. بودجه دولتی برای این منظور در سال ۲۰۰۴ دو برابر خواهد شد.... ما همچنین طرح توسعه شبکه‌ای از واحدهای تابعه موسسات آموزش عالی روسیه و موسسات آموزشی خارج از کشور را در نظر گرفته‌ایم. ما اعتقاد داریم که سیستم آموزش از راه دور آینده خوبی در پیش رو دارد.»[۵]

ولادیمیر پوتین در سخنرانی‌اش با افتخار از تربیت رهبران وفادار به سیاست شوروی برای دیگر کشورهای دنیا که سیاست کلیدی و پایه‌ای دانشگاه پاتریس لومومبا از زمان تاسیس آن توسط سازمان امنیت شوروی در سال ۱۹۶۰ میلادی بوده است، یاد کرد و از گسترش این برنامه‌ها در دوران ریاست جمهوری خودش خبر داد. وعده ولادیمیر پوتین برای طراحی سیاست‌های دولتی جهت گسترش شبکه واحدهای تابعه دانشگاه پاتریس لومومبا در خارج از روسیه نیز تحقق یافت که یکی از نخستین اهداف، گسترش این شبکه در ایران بود. به استناد بولتن داخلی دانشگاه پاتریس لومومبا، در تاریخ دوازدهم اکتبر سال ۲۰۱۱ میلادی برابر با بیستم مهرماه ۱۳۹۰ خورشیدی، یک هیات رسمی و عالی رتبه از طرف وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی ایران برای امضای قرارداد همکاری به روسیه رفت.

AVAYEBUF.wordpress.COM

Mr. Ramin Mehmanparast addressed the students and teachers of the Faculty of Law with a lecture on the international situation of Iran. At the end of the lecture, Mr. Ramin Mehmanparast answered questions from students and teachers.

PFUR and the Ministry of Foreign Affairs of Islamic Republic of Iran

The 12th of October, 2011 – A delegation of the Islamic Republic of Iran headed by the official representative of the Ministry of Foreign Affairs of Iran, Mr. Ramin Mehmanparast. The delegation also included Mr. Seyed Mahmoud Reza Sajjadi, Ambassador Extraordinary and Plenipotentiary of the IRI in the Russian Federation, Mr. Ahmad Heydariyan, Deputy IRI Ambassador to Russia, Mr. Shaharyar Armenger, First Secretary, Embassy of the IRI in the Russian Federation, Head of Press Department and Mr. Behruz Abtahi, the representative of the Ministry of Science and the Ministry of Health, the Iranian advisor on science.

During the reception, the delegation exchanged views on PFUR' cooperation with Iranian partners with the University Rector VM Filippov. It was noted that in the last 10 years, PFUR' cooperation with Iran has developed with the active support of the Department of Science and Culture, Embassy of Iran in Russia.

The contacts are mainly carried out through humanitarian-cultural and linguistic interaction. During this period, PFUR concluded treaties with the following Iranian universities: Ferdowski University of Mashhad (FUM), International University of Imam Khomeini (Qazvin), Shiraz University (cooperative Iranian studies and Russian studies), University of Tehran.

19 20

بولتن داخلی دانشگاه پاتریس لومومبا که به امضای قرارداد همکاری ده ساله با جمهوری اسلامی اشاره دارد - دسامبر ۲۰۱۱

این هیات دیپلماتیک و رسمی که توسط رامین مهمانپرست، سخنگوی وقت وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی هدایت می‌شد، در ملاقات با دکتر ولادیمیر فیلیپف رییس دانشگاه پاتریس لومومبا و افسر ارشد اطلاعاتی سازمان امنیت شوروی، قرارداد همکاری ده ساله با دانشگاه تهران، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشگاه شیراز و دانشگاه بین‌المللی قزوین را امضا کردند. این همکاری به شکل یک معاهده رسمی و دولتی بین وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران و دانشگاه پاتریس لومومبا به امضا رسید و در بولتن داخلی دانشگاه منتشر شد. سخنگوی رسمی وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی را در این ملاقات، سید محمدرضا سجادی سفیر جمهوری اسلامی در روسیه، احمد حیدریان قائم مقام سفیر جمهوری اسلامی در روسیه، شهریار آموزگار دبیر اول سفارت ایران در روسیه، بهروز ابطحی و نمایندگان وزارت علوم و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی جمهوری اسلامی همراهی می‌کردند.[۶]

AVAYEBUF.wordpress.COM

امضای معاهده دولتی بین رامین مهمانپرست سخنگوی رسمی وزارت خارجه جمهوری اسلامی و دانشگاه پاتریس لومومبا - اکتبر ۲۰۱۱

بر پایه اســناد محرمانه و اختصاصی به دسـت آمده از دانشــگاه پاتریس لومومبا در روسیه که بخشی از آن فهرست دانشجویان ایرانی فارغ التحصیل شده از این دانشگاه در فاصله ســال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ میلادی می‌باشــد، کامران دانشجو، محمود ملاباشی و ارسلان قربانی در دهه نود میلادی دوره ویژه‌ای را در دانشگاه پاتریس لومومبا گذرانده‌اند که هیچکدام‌شان در زندگینامه خود کوچکترین اشاره‌ای به این موضوع نکرده‌اند. کامران دانشجو در ســال ۱۳۸۸ خورشیدی، رییس ستاد انتخابات وزارت کشور در ایران بود و از بانیان اصلی تقلب گسترده انتخاباتی به حساب می‌آید که جرقه آغاز جنبش سبز در ایران در اعتراض به آن زده شد. وی در کابینه دوم محمود احمدی‌نژاد در فاصله سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ خورشیدی، برابر با ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۳ میلادی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری را در اختیار گرفت. دو همکلاسی وی در دانشگاه پاتریس لومومبا یعنی محمود ملا باشی و ارسلان قربانی هم به ترتیب به سمت معاونت امور آموزشی و معاونت امور بین‌الملل وزارت علوم منصوب شدند. با توجه به اینکه در سال ۲۰۱۱ میلادی، وزارت علوم در ایران توسط تیمی از فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا اداره می‌شد، اقدام به امضای این قرارداد بین بزرگ‌ترین مرکز پرورش جاسوس در اتحاد جماهیر شوروی سابق و فدراسیون روسیه

AVAYEBUF.wordpress.COM

فعلی، یعنی دانشـــگاه پاتریس لومومبا با نمایندگان رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران دور از انتظار نبود. ولادیمیر فیلیپوف نیز در سخنرانی‌اش در فوریه ۲۰۱۰ میلادی با اشاره به اینکه سی درصد از دانشجویان این دانشگاه را خارجی‌ها تشکیل می‌دهند که بیشتر از کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای جنوبی هستند، گفت:

«دانشجویان دانشگاه دوســـتی ملل پاتریس لومومبا، وقتی به کشورهای متبوعشان باز می‌گردند می‌توانند با فارغ التحصیلان دانشگاه‌های آمریکایی و اروپایی رقابت کنند. ما گروه نخبگان را برای هدایت دنیا تربیت می‌کنیم.»[۷]

در گزارش تلویزیون دولتی روسیه، راشا تودی در جشن پنجاهمین سالگرد تاسیس دانشگاه پاتریس لومومبا گفته شد:

«حدود یکصد هزار فارغ التحصیل دانشـــگاه پاتریس لومومبا در ۱۶۵ کشـــور جهان در حال کار و فعالیت هستند که معروف‌ترین آنها علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران، محمود عباس رییس تشکیلات خود گردان فلسطین، پورفیریو رلوبو سوسا رییس جمهور هندوراس و بهارات جادئو رییس جمهور کشـــور گویان می‌باشـــند. سال ۱۹۶۰ میلادی که سال تاسیس این دانشگاه می‌باشد هم بسیار جالب توجه است. در این سال بسیاری از کشورهای آفریقایی از زیر سلطه قدرت‌های استعمارگر بیرون آمده و استقلال یافتند. این دانشگاه درست در همان زمان توسط اتحاد جماهیر شوروی پایه‌گذاری شد تا شـــرایط را برای کشورهای تازه تاســـیس فراهم کند که بتوانند از تجربیات شوروی سرمشق بگیرند و ارتباط هرچه نزدیک‌تری هم با اتحاد جماهیر شوروی ایجاد کنند. عبدالرحمن سیلا، قایم مقام رییس پارلمان کشور مالی که در سال ۱۹۸۹ میلادی از این دانشگاه فارغ التحصیل شده بود در سخنرانی‌اش گفت که، ما باید به خاطر داشته باشیم که این یک نهاد آموزشی منحصر بفرد است. این دانشگاه از بدو تاسیس فرصتی را برای جوانان مستعد از کشورهای در حال توسعه فراهم کرد تا بتوانند از امکانات آموزشی با کیفیتی مناسب استفاده کنند. امروز هم این رویه ادامه دارد و جوانان پس از تحصیل در این دانشگاه به کشورهای خود باز می‌گردند و تبدیل به «رهبرانی نخبه در زمینه‌های خاص» می‌گردند! جهان به این دانشگاه نیاز دارد.»[۷]

این تعریف دولت روســـیه از دانشـــگاه پاتریس لومومبا و همان چیزی است که اتحاد جماهیر شوروی هم سعی می‌کرد در تعریف این دانشگاه به دنیا القا کند. اما واقعیت چیز دیگری اســـت. بهترین منابعی که در خصوص کارکرد و اهداف تاســـیس دانشگاه دوستی

AVAYEBUF.wordpress.COM

ملل پاتریس لومومبا در روســـیه می‌تواند مورد استناد و مطالعه قرار گیرد، اسناد به دست آمده از آرشـــیو سازمان امنیت شـــوروی پس از فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد. باید به خاطر داشـــته باشیم که افسران سازمان امنیت شوروی متخصصان کمپین دیس اینفورمیشـــن بوده‌اند. حتی نام گذاری و تاســـیس دانشگاه پاتریس لومومبا هم بخشی از کمپین دیس اینفورمیشن یا همان کمپین دروغ و شایعه از طرف کا گ ب بود. در کتاب آرشیو میتروخین که بر اساس اسناد محرمانه سازمان امنیت شوروی نگاشته شده است، عنوان می‌شود:

«اعتبار سرویس الف دیس اینفورمیشن، زمانی بسیار افزایش یافت که توانست این دروغ را جا بیندازد که با دستور ژنرال آیزنهاور، رییس جمهور وقت آمریکا، پاتریس لومومبا، نخســـت وزیر کنگو (زئیر) که طرفدار شوروی بود، توسط سی آی ای مسموم شد و به قتل رســـید. این یک دروغ بزرگ بود. واقعیت این بود که پاتریس لومومبا در دســـامبر ۱۹۶۰میلادی توسط یکی از رقبای سیاسی خود به نام ژوزف موبوتو کشته شد و نه به دست سی آی ای. موبوتو بعدها خود را به عنوان یکی از فاسدترین رهبران کشورهای استقلال یافته در قاره آفریقا نشان داد. در توضیح دیوانگی‌های موبوتو، همین بس که وی یکی از ماموران کا گ ب در کینشاسا، پایتخت کنگو به نام بوریس ســـرگیوویچ وورونین را پیش از اخراج از کنگو، شخصاً برای اعدام مقابل دیوار گذاشت و برای تفریح یک تیرباران ساختگی برای وی ترتیب داد. اما ماشین عظیم تبلیغاتی شوروی همچنان لومومبا را به عنوان یکی از قربانیان امپریالیسم آمریکا معرفی می‌کرد. در ادامه همین تبلیغات مسموم، خورشچف، رهبر وقت شوروی، تاسیس دانشگاهی را در مسکو برای دانشجویان آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین اعلام کرد که به افتخار لومومبا، دانشگاه پاتریس لومومبا نامیده شد. معاون اول این دانشگاه و بسیاری از پرسنل آن، افسران و کارشناسان سازمان امنیت شوروی بوده‌اند که از دانشجویان خارجی این دانشگاه برای جذب و پرورش جاســـوس در کشـــورهای جهان سوم اســـتفاده می‌کردند. در تابستان ۱۹۶۱ میلادی، خورشچف و کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، استراتژی بزرگ جهانی سازمان امنیت شوروی را تصویب کردند. براساس این استراتژی تهاجمی، کا گ ب می‌توانســـت از جبهه‌های ملی آزادی بخش در کشورهای جهان سوم برای تثبیت برتری اتحاد جماهیر شوروی در کشمکش شرق و غرب استفاده کند.»[۸]

ژنرال ایان پاچیپا در کتاب خود با عنوان دیس اینفورمیشن یا دروغ، با اشاره به اینکه یاسر عرفات رهبر جنبش آزادیبخش فلسطین، دست پرورده سازمان امنیت شوروی بوده

AVAYEBUF.wordpress.COM

است، و زمانی که دستش برای همه رو شده بود که با شوروی ارتباط دارد، باید جایش را به فرد دیگری می‌داد، به جانشین عرفات در این سمت می‌پردازد و می‌نویسد:

«یک رهبر جدید که ظاهری غربی‌تر داشـــت انتخاب شده بود تا جانشین یاسر عرفات شود که سابقه‌ای خونین داشت و حالا از مد افتاده بود. وقتی محمود عباس به عنوان جانشـــین یاســـر عرفات، رییس جمهور تشکیلات خودگردان فلســـطینی شد، کمتر کسی می‌دانست که وی در اتحاد جماهیر شوروی تحصیل کرده است. محمود عباس فارغ‌التحصیل دانشـــگاه پاتریس لومومبا در مســـکو بود. این دانشگاه توسط کا گ ب، سازمان امنیت شـــوروی، کنترل و هدایت می‌شد. هدف اصلی و محرمانه این دانشگاه تربیت نسل جدیدی از متخصصان خارجی بود که پس از فارغ التحصیلی در کشور های خودشـــان بتوانند منافع کاخ کرملین یا همان مرکز فرماندهی اتحاد جماهیر شوروی را ترویج کنند. نخســـتین گروه از دانشجویان خارجی این دانشگاه که ۲۸۸ نفر از ۴۷ کشور خارجی بودند، در ۱۹۶۵ میلادی فارغ‌التحصیل شدند. مدت زمان کوتاهی پس از آن، ژنرال الکساندر ساخاروفسکی، که مشاور ارشد پلیس مخفی رومانی از طرف اتحاد جماهیر شوروی بود، از پلیس مخفی رومانی که تحت نظر من فعالیت می‌کرد، خواسته بود تا وی را در یافتن دانشـــجویان خارجی با اســـتعداد که گرایش دوستانه‌ای به اتحاد جماهیر شـــوروی داشته باشند، کمک کنیم. وی می‌خواست به این دانشجویان کمک هزینه برای تحصیل در دانشـــگاه پاتریس لومومبا داده شـــود. تا جایی که من می‌دانم، به یقین می‌توان گفت، همه دانشـــجویان خارجی در دانشگاه پاتریس لومومبا به نوعی مستقیم یا غیر مستقیم، همکاری بسیار نزدیک با شعبه‌های سازمان امنیت شوروی در نقاط مختلف دنیا داشته‌اند.»[۹]

به این ترتیب به اعتراف افسران ارشد سازمان امنیت شوروی، بسیاری از دولتمردان، نمایندگان مجلس، رهبران و سیاست مداران پر نفوذ در گوشه و کنار دنیا که فارغ التحصیل مراکز آموزشی وابسته به سازمان امنیت شوروی و به ویژه دانشگاه پاتریس لومومبا هستند را باید ماموران وفادار به آرمان‌های اتحاد جماهیر شـــوروی و همکار ســـازمان‌های امنیت شـــوروی تلقی کنیم. عملکردهای این فارغ التحصیلان دانشـــگاه پاتریس لومومبا هم در دورانی که در کشورشـــان به قدرت رســـیده‌اند، گویای وفاداری‌شـــان به آرمان‌های اتحاد شـــوروی دیروز و روسیه امروز بوده اســـت. بر اساس اسناد آرشیو سازمان امنیت شوروی، سابقه اینگونه مراکز آموزشی در شوروی به سال‌های آغازین تشکیل اتحاد جماهیر شوروی در دهه بیست میلادی باز می‌گردد که دانشگاه بین‌المللی لنین تحت مدیریت کمینترن

AVAYEBUF.wordpress.COM

Khomeini's revolution survives his death

smith hempstone

It would be nice to believe the Ayatollah Ruhollah Khomeini's anti-Western, Islamic fundamentalist revolution was buried with that hot-eyed, 86-year-old zealot last week. That, unfortunately, is not the case.

The Velayat Faghi (religious leader) of Iran so dominated the lives of his country's 52 million people, inspiring such zeal among his supporters and such hatred among his enemies, that it will be months before they recover from the shock of his death and begin to grope toward a new political and social dispensation.

No other man, including his designated successor, 49-year-old President Ali Khamenei, will be able to dominate Iran's political landscape to the degree that this Moslem Savonarola did. Khameini was confirmed in his position as Iran's new religious leader by a vote of more than two-thirds of 83 religious "experts," after a reading of Khomeini's political testament and more than five hours of debate.

The power struggle that went on in the last months of Khomeini's life — his then-designated successor, the relatively pragmatic Ayatolah Hussein Ali Montazeri, was ousted from power in March — in all likelihood will continue, as rival claimants to power jockey for position.

Khamenei's two successive four-year presidential terms expire in October, and constitutionally he cannot succeed himself. His rivals for power include his ally, Parliament Speaker Ali Akbar Hasheimi (the Ayatollah's 44-year-old son) and , perhaps, Montazeri. Outside the country are such aspirants to power as Massoud Rajavi, leader of the leftist, Iraq-based People's Mujahideen, Paris-based former President Abolhassan Bani-Sadr and Reza Pahlavi, son of the shah of Iran deposed in 1979, who spends most of his time in the United States.

Of these, the 55-year-old Rafsanjani, commander-in-chief of the armed forces, seems best placed to challenge Khameini, or to share power with him.

The point is that no serious aspirant to leadership is going to expose himself to charges of being soft on "the Great Satan" (the U.S.) while the struggle for power remains unresolved. Indeed, in the short term there may well be a heightening of anti-American rhetoric and an increase in Iranian-backed acts of international terrorism as contenders for power vie to underline their revolutionary bona fides. The prospects for the quick release of any of the nine American hostages being held at present is not good.

After a decade of bloody but charismatic rule, the Ayatollah Khomeini bequeaths to his successor an isolated nation, its economy a shambles and its society ridden by fear and divided against itself along ethnic, religious and social lines. Even within the Islamic world, Iran's only friends are Pakistan, Syria, Lebanon and Libya.

Before his fall from grace, the Ayatollah Montazeri had criticized the regime for political executions, corruption and mismanagement of the eight-year war with Iraq, which ended inconclusively, leaving 1 million Iranians dead or maimed. He had indicated a willingness to warm up relations with the West a bit.

All that ended with his dismissal and the Ayatollah Khomeini's call for the execution of Salman Rushdie, whose "Satanic Verses" were deemed to be blasphemous. As a result of the death threat, a dozen Western nations severed relations with Iran

Unfortunately, if Khamenei remains in power and seeks an opening to the outside world, he is more likely to look to the Soviet Union then to the U.S. He is a graduate of Moscow's Patrice Lumumba University, reportedly has close ties to the Palestine Liberation Organization and has a record of supporting Iranian cooperation with the Soviet bloc and radical Third World states against the West.

Khamenei, who has held the religious rank of hojatoislam, does not allow his secular preferences for the Soviet bloc to defile his religious "purity." In 1986, he angered his Marxist Zimbabwean hosts by refusing to shake hands with female members of the government or to attend a state dinner at which wine was to be served and women were to be seated at the head table. The president, who walks with a cane, has refused U.S. medical treatment for a leg injury, on grounds that he could then no longer shout "Death to America!"

Khamenei, a graduate of the shah's prisons and a staunch supporter of the "students" who seized the U.S. embassy in Tehran in 1979 and held 52 Americans hostage for 444 days, has his share of enemies. He has been the target of at least three assassination attempts, one of which injured his vocal cords and cost him the use of his right arm.

Whoever finally emerges as the victor from the ensuing power struggle necessarily will lack the unquestioned power and prestige enjoyed by the Ayatollah Khomeini. The implications of this for Iranian domestic and foreign policy are not altogether clear.

As suggested before, these policies initially may be even more extreme than those of the Ayatollah Khomeini, as his heirs struggle to establish their revolutionary Islamic legitimacy. But once the others have been eliminated or made their peace with the victor, it seems probable that sheer exhaustion and the need to rebuild the country economically will lead to at least some moderation of Iran's policies at home and abroad.

For the moment, the world and Iran can be grateful that the Ayatollah Khomeini, who was responsible for the executions of at least 10,000 of his countrymen, was cut off in his prime: he has an older brother, also an ayatollah, still alive and active at age 94.

Smith Hempstone is a newsman who now devotes his time to writing commentary on world affairs and syndicating it to American newspapers.

Observer-Reporter - June 11, 1989 http://news.google.com/newspapers?nid=2519&dat=19890611&id=9s5dAAAAIBAJ&sjid=UV0NAAAAIBAJ&pg=3980%2C3745344

مقاله اسمیت همپستون سفیر وقت آمریکا در کنیا نخستین اشاره به ارتباط خامنه‌ای با دانشگاه پاتریس لومومبا بود.
۲۲ خرداد ۱۳۶۸

و دانشـــگاه کمونیســـتی تویلرز شـــرقی، به آموزش نیروهای جوان و انقلابی از کشورهای آفریقایی و آمریکای جنوبی مشغول بودند. دانشجویان با هویت جعلی در این دانشگاه‌های محرمانه به تحصیل می‌پرداختند تا بتوانند پس از فارغ التحصیلی بدون نگرانی از همکاری و یا نزدیکی با شوروی، به پست‌های حساس در کشورهایشان دست یابند.[۱۰] همانطور که پیش از این گفته شد ماجرای حضور خامنه‌ای و تحصیل وی در دانشگاه پاتریس لومومبا موضوع تازه‌ای نیســـت و کتاب‌ها و مقالات فراوانی در این خصوص نوشـــته شـــده است. نخستین اشاره به ماجرای تحصیل خامنه‌ای در دانشگاه پاتریس لومومبا به مقاله‌ای با عنوان «انقلاب خمینی پس از مرگ وی به حیاتش ادامه می‌دهد» در روزنامه آبزرور ریپورتر باز می‌گردد که دوشنبه دوازدهم ژوئن ۱۹۸۹ میلادی، تنها هفت روز پس از اعلام آغاز رهبری

AVAYEBUF.wordpress.COM

خامنه‌ای منتشر شد. نویسنده این مقاله اسمیت همپستون سفیر وقت ایالات متحده در کنیا، می‌نویسد:

«اگر خامنه‌ای بتواند در قدرت بماند و رهبری را حفظ کند متاسفانه به دلیل نزدیکی فراوانی که با شوروی دارد و به خصوص اینکه فارغ التحصیل از دانشگاه پاتریس لومومبا در موسکو می‌باشد، مسیر نزدیکی بیشتر به اتحاد جماهیر شوروی را خواهد پیمود و در کنار دیگر کشورهای عضو بلوک شرق در برابر غرب خواهد ایستاد.»[۱۱]

دکتر ایلان برمن در جزوه‌ای تحقیقاتی تحت عنوان «روسیه و خلا قدرت در خاور میانه» که در ژوئن سال ۲۰۰۱ میلادی منتشر شد، دانشگاه پاتریس لومومبا را آکادمی تربیت نیروهای ضد آمریکایی در کشورهای جهان سوم، خطاب می کند. وی در این پژوهش، شگفتی خود را از اینکه تعدادی از سر سخت‌ترین تندروهای جمهوری اسلامی در اتحاد جماهیر شوروی دوره‌های ویژه گذراندند و با کمک شوروی توانستند برتری سیاسی در ایران کسب کنند. از آن جمله سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی که فارغ‌التحصیل دانشگاه پاتریس لومومبا می‌باشد.[۱۲]

بیش از نیم قرن تربیت رهبران وفادار به شوروی برای دنیا

در جریان جمع آوری اسناد برای نگاشتن کتاب «رفیق آیت الله»، مجموعه‌ای از اسناد رسمی و محرمانه از دانشگاه پاتریس لومومبا بدست آمد که بولتن چهارصد صفحه‌ای و نفیسی حاوی تصاویر و مشخصات صدها سیاستمدار عالی‌رتبه در کشورهای مختلف از آمریکای جنوبی تا آفریقا و از آسیای دور تا خاورمیانه در آن درج شده است.

همگی این سیاستمداران پس از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه پاتریس لومومبا با حمایت‌های ویژه سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی سابق و فدراسیون روسیه امروز، در کشورهای خودشان به قدرت رسیده‌اند. روی جلد این بولتن، شعار معروف دانشگاه پاتریس لومومبا یعنی «نیم قرن تربیت رهبران نخبه برای دنیا» نقش بسته است.

در این بولتن که به مناسبت پنجاهمین سالگرد تاسیس پاتریس لومومبا تدوین شده است، تصاویری از حضور فیدل کاسترو رهبر کوبا در این دانشگاه در سال ۱۹۶۳، یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین در ۱۹۷۷ ، سام نوجوما رییس جمهور نامیبیا

AVAYEBUF.wordpress.COM

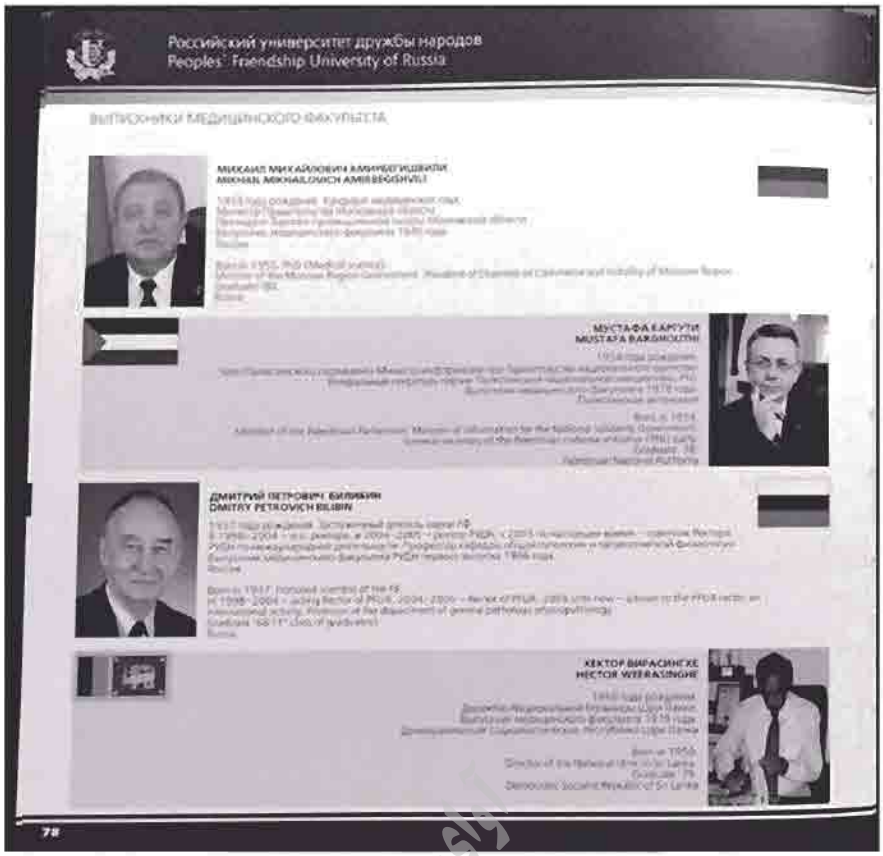

AVAYEBUF.wordpress.COM

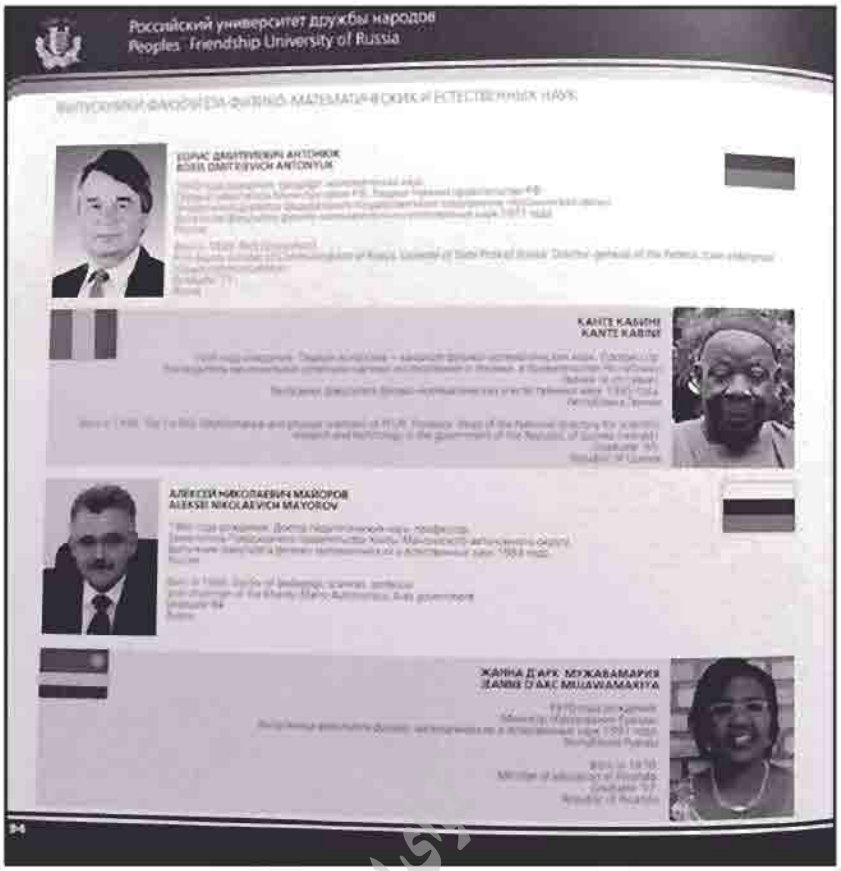

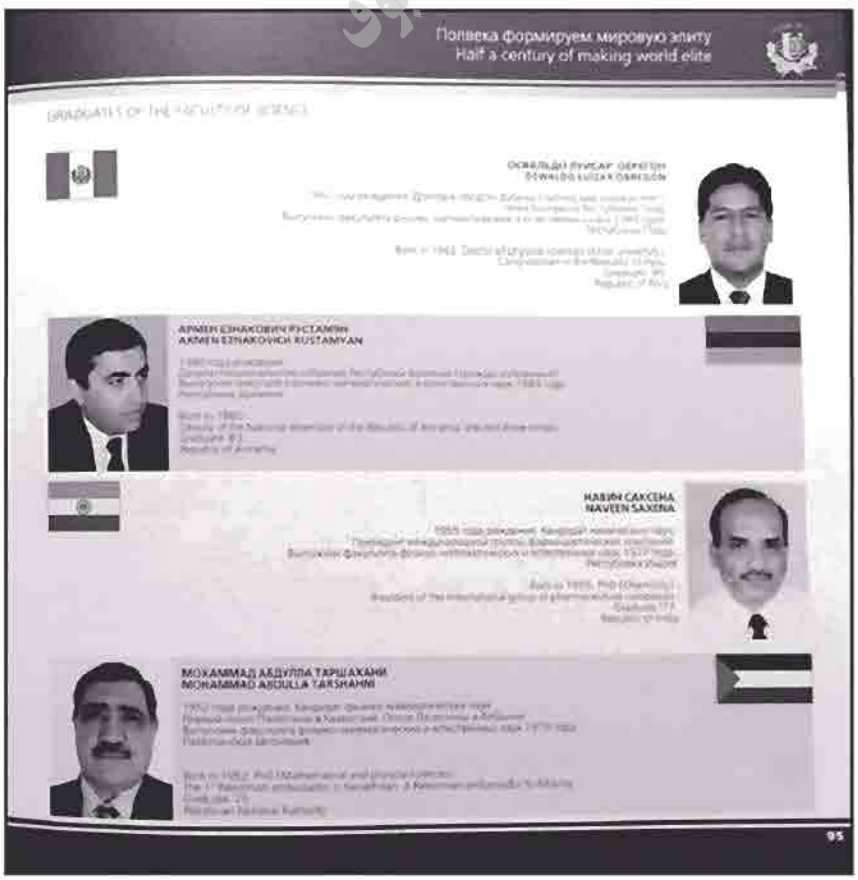

AVAYEBUF.wordpress.COM

در سال ۱۹۹۸ و هوگو چاوز رییس جمهور ونزوئلا در سال ۲۰۰۹ میلادی دیده می‌شود.

در این اسناد، اسامی برخی از فارغ التحصیلان سرشناس داشگاه پاتریس لومومبا ذکر شده است، از جمله سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران، سید محمد موسوی خوینی‌هـــا دبیر کل مجمع روحانیون مبارز، محمود عباس رهبر تشـــکیلات خودگردان فلسطینی، مصطفی برغوثی وزیر اطلاعات تشکیلات خودگردان فلسطینی، پورفیریو لوبو سوسا رییس جمهور هندوراس، بهارات جاگدئو رییس جمهور گویان، یوسف صالح عباس نخســـت وزیر چاد، نماینده مجلس بولیوی، ساموبل تیتو آرماندو سفیر اوگاندا در روسیه، عبدالرحمن سیلا نایب رییس پارلمان مالی، ساتیبالدی تلمیسوویچ ایبراگیمف نایب رییس مجلس قزاقســـتان، تلهوخان کابراخامانف وزیر کابینه قزاقستان، سالومو گورگل پینهیرو نماینده پارلمان برزیل، فرانک کریستووفر آنتونی نماینده پارلمان و وزیر در کابینه گویان، بهری زیگموند رامســـاران نماینده پارلمان و وزیر بهداشت گویان، آگوستو آیورلیو فابریگا دونادو ســـفیر پاناما در روســـیه، ماریا لوییزا راموس اورزاگاسته ســـفیر بولیوی در روسیه، پایه‌گذار و رییس جزب جزب پیشرو در تانزانیا، جین دارک موجاواماریا وزیر آموزش رواندا، اوسوالدو لوئیزار اوبرگون نماینده مجلس پرو، آرمن ازناکوویچ رستمیان نائب رئیس مجمع ملی ارمنستان، محمد عبدالله تارشهنی سفیر تشکیلات خودگردان فلسطینی در قزاقستان، خوزه دوریا کمیسیونر ارشد حقوق بشر سازمان ملل در ژنو سوییس اهل آنگولا، آلکساندرو بوریان رئیس انجمن بین المللی حقوق در جمهوری مولدوا و صدها سیاســـتمدار، رهبر، رییس جمهور، نخست وزیر و نماینده مجلس دیگر که همگی پس از رسیدن به قدرت در کشورشان از مدافعان سرسخت منافع اتحاد جماهیر شوروی و فدراسیون روسیه بوده‌اند.[۱۳]

با وجود اینکه بســـیاری از افسران ســـابق کا گ ب پس از پناهنده شدن به غرب در خاطراتشان تمام دانشجویان خارجی دانشگاه پاتریس لومومبا را که زیر نظر سازمان امنیت شـــوروی تربیت می‌شدند، ماموران این سازمان نامیده‌اند، بسیاری از سیاستمدارانی که از این دانشگاه فارغ التحصیل شده‌اند، بدون نگرانی در زندگینامه‌هایشان از دانشگاه پاتریس لومومبا یاد کرده‌اند. حتی بسیاری از آنها که از وفاداران به ایدئولوژی مارکسیسم بوده‌اند، با افتخار از دوران تحصیل‌شان در مسکو و در این دانشگاه گفته‌اند. چهاردهم آپریل ۲۰۱۵ میلادی در جریان ســـفر هیاتی از تشـــکیلات خودگردان فلســـطینی به مسکو به رهبری محمود عباس، از وی دعوت شـــد تا در دانشـــگاه پاتریس لومومبا سخنرانی کند. محمود

AVAYEBUF.wordpress.COM

عباس که خود یکی از قدیمی‌ترین فارغ‌التحصیلان این دانشـــگاه است، در جریان مراسم دکتـــرای افتخاری دریافت کرد و رییس پر نفوذ دانشـــگاه پاتریس لومومبا که در پاریس مشغول هماهنگی برنامه‌های انجمن جهانی یونسکو بود، از راه دور این افتخار و همچنین تولد محمود عباس را به وی تبریک گفت.[۱۴]

چهاردهم آپریل ۲۰۱۵ میلادی، دانشـــگاه پاتریس لومومبا به محمود عباس رییس تشکیلات خودگردان فلسطینی دکترای افتخاری داد.

در این میان برخورد فارغ التحصیلان ایرانی دانشـــگاه پاتریس لومومبا بسیار شگفت انگیز است. هیچکدام از آنها در زندگینامه خود کوچک‌ترین اشاره ای به دوران تحصیل در این دانشگاه نکرده است. از سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوئینی‌ها گرفته تا زرتشـــت اعتمادزاده فرزند محمود اعتمادزاده، معروف به به‌آذین و از محمد علی نظران تا کامران دانشجو، ارسلان قربانی و محمود ملاباشی که همه آنها هم پله‌های ترقی را به مدد حمایت‌های فراوان پنهان و آشـــکار سازمان امنیت شوروی طی کردند، در مورد خاطرات مسکو سکوت محض اختیار کرده‌اند. بسیاری از پرسنل وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نیز از فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا می‌باشند که در این میان می‌توان به خانواده اقدم احمدی اشاره کرد که نام پنج عضو این خانواده در لیست فارغ‌التحصیلان ایرانی این

AVAYEBUF.wordpress.COM

دانشـــگاه آمده اســـت. محمدرضا، جمیله، سوفیا، ثریا و تامارا اقدم احمدی همگی در دهه شصت خورشیدی و پس از تشـــکیل وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در دوران ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای در دانشگاه پاتریس لومومبا تحصیل کرده‌اند و پس از بازگشت به ایران در شهرهای مختلف به عنوان بازجویان وزارت اطلاعات مشغول به کار شده‌اند. نام محمد رضا اقدم احمدی به عنوان بازجوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای نخستین بار در سال ۲۰۰۳ میلادی برابر با ۱۳۸۲ خورشیدی، در رابطه با پرونده قتل زهرا کاظمی خبرنگار ایرانی-کانادایی در زندان اوین در رسانه‌ها منتشر شد. زهرا کاظمی که در روز دوم تیرماه ۱۳۸۲ خورشیدی برای تهیه عکس از تجمع خانواده دانشجویان زندانی سیاسی به مقابل زندان اوین رفته بود، توسط ماموران امنیتی بازداشت شد و هجده روز بعد در بیستم تیرماه در اثر شـــکنجه در حین بازجویی کشته شـــد. با وجودی که اخبار زیادی مبنی در دخالت مستقیم سعید مرتضوی به عنوان دادستان وقت تهران در مرگ وی منتشر شده است، اما در گزارش هیات ویژه رییس جمهور سید محمد خاتمی که سی ام تیرماه ۱۳۸۲ خورشـــیدی با فشار دولت کانادا منتشر شـــد، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به عنوان ارگانی که باید پاســـخگوی مرگ زهرا کاظمی باشـــد، معرفی گردید. در همین ارتباط نام یکی از بازجویان وزارت اطلاعات یعنی محمدرضا اقدم احمدی به عنوان فردی که تصادفاً مسبب مرگ زهرا کاظمی در حین بازجویی در زندان بوده است مطرح شد. یک سال پس از آن قوه قضائیه محمدرضا اقدم احمدی، ۴۲ ســـاله و کارمند وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران را به اتهام «قتل شبه عمد» زهرا کاظمی محکوم کرد. اقدم احمدی خود را از اتهامات مبری دانست و درخواست تجدید نظر کرد و در نهایت دادگاه تجدیدنظر وی را به دلیل «فقدان مدرک برای اثبات اتهامات» تبرئه کرد.[۱۵] امروز با در دست داشتن فهرست دانشجویان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا می‌دانیم که نه تنها محمدرضا احمدی اقدم بلکه بسیاری از اعضای خانواده وی نیز برای عضویت در وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران در مسکو توسط سازمان امنیت شوروی تعلیم لازم را دیده‌اند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

همه چیز از ویدیوی خبری شبکه تلویزیونی دولتی روسیه شروع شد

اما آنچه انگیزه اصلی برای آغاز تحقیق در مورد فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا شد، ویدیویی سه دقیقه‌ای از شبکه تلویزیون دولتی روسیه بود که پنجم فوریه سال ۲۰۱۰ میلادی برای پوشش خبری پنجاهمین سالگرد تاسیس دانشگاه پاتریس لومومبا تهیه شده بود و خامنه‌ای فارغ التحصیل دانشگاه پاتریس لومومبا معرفی شد. شبکه «آرتی» که شبکه رسمی و دولتی تلویزیونی در روسیه می‌باشد، در پر بیننده‌ترین بخش خبری روز سه شنبه نهم فوریه سال ۲۰۱۰ میلادی، یک گزارش خبری ویژه از پنجاهمین سالگرد تاسیس دانشگاه دوستی ملل یا همان دانشگاه پاتریس لومومبا در روسیه تهیه کرده بود. این گزارش توسط خبرنگار و پژوهشگر شبکه آرتی خانم مارینا زاروبین تهیه شده بود. مارینا با مدرک کارشناسی ارشد در سال ۲۰۰۸ میلادی در رشته مطالعات اقتصادی و سیاسی روسیه از دانشگاه آکسفورد در انگلستان فارغ التحصیل شد و بلافاصله توانست بعنوان پژوهشگر و خبرنگار در شبکه تلویزیونی دولتی روسیه استخدام شود. در زمان تهیه گزارش مورد بحث از دانشگاه دوستی ملل، مارینا حدود دو سال بود که برای این شبکه کار می‌کرد. تهیه گزارش از پنجاهمین سالگرد تاسیس این دانشگاه برای مارینا جذابیت دیگری هم داشت و آن اینکه دانشگاه دوستی ملت‌ها که در هنگام تاسیس در ۱۹۶۰ میلادی دانشگاه پاتریس لومومبا نامیده می‌شد، در دوران جنگ سرد بین شرق و غرب به دانشگاه آکسفورد تروریست‌ها معروف شده بود. در هنگام تهیه گزارش هم مدیران و ریاست دانشگاه پاتریس لومومبا نهایت همکاری را با مارینا این دختر زیبای خبرنگار داشتند. تهیه یک گزارش خبری از پنجاهمین سالگرد تاسیس یک دانشگاه در روسیه آن‌هم توسط خبرنگار و کارمند رسمی شبکه تلویزیونی دولتی روسیه نباید قاعدتاً هیچ مشکلی می‌داشت. اما مارینا شاید بدون اینکه بداند، از بزرگ‌ترین و ترسناک‌ترین راز سید علی خامنه‌ای رهبر و ولی فقیه جمهوری اسلامی ایران پرده برداشت. این دختر خبرنگار، سید علی خامنه‌ای و محمود عباس را معروف‌ترین فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا معرفی کرد. این ویدیوی خبری برای مدت بیش از دو سال روی وبسایت رسمی شبکه دولتی تلویزیون روسیه قرار داشت تا اینکه چهارشنبه بیست و دوم فوریه ۲۰۱۲ میلادی برابر با سوم اسفند ۱۳۹۰ خورشیدی، در مقاله‌ای با عنوان «بزرگ‌ترین و ترسناک‌ترین راز زندگی خامنه‌ای بر ملا شد» در وبلاگ پسر گستاخ ایران، بازنشر داده شد و توجه رسانه‌های فارسی را به این

AVAYEBUF.wordpress.COM

گزارش خبری جلب کرد و خبر اول و شگفت انگیز روز شد.[۱۶]

مقاله منتشر شده در تاریخ ۲۲ فوریه ۲۰۱۲ میلادی بر روی وبلاگ پسر گستاخ ایران به نگارش کتاب رفیق آیت‌الله منجر شد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

تنها دو روز پس از انتشار این مقاله، مدیران تلویزیون دولتی روسیه در اقدامی عجیب این ویدیوی خبری را از روی وبسایت رسمی این شبکه حذف کردند و به جای آن تصویری از ساختمان دانشگاه پاتریس لومومبا قرار گرفت.[۱۷]

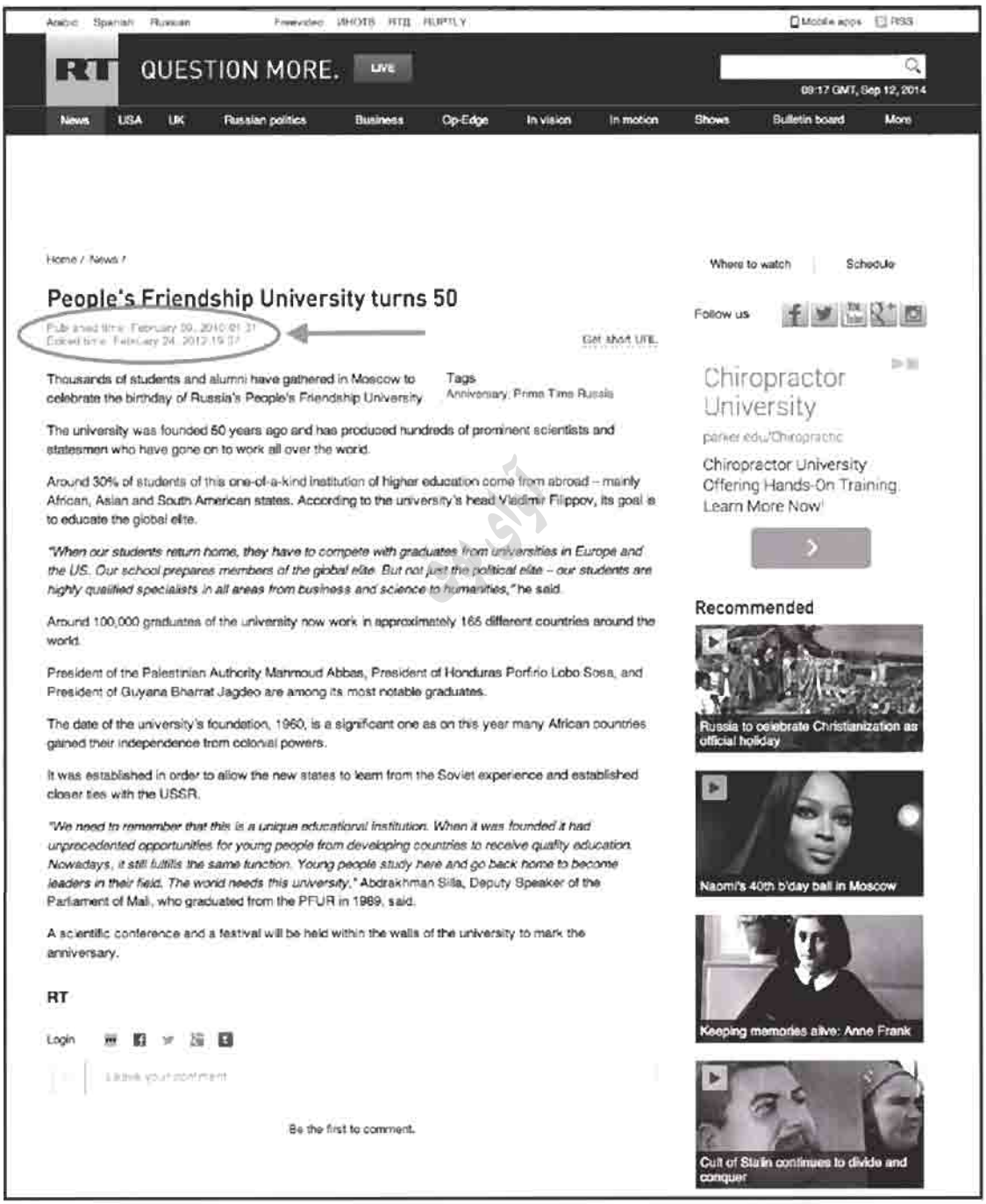

تلویزیون دولتی روسیه در ۲۴ فوریه ۲۰۱۲ میلادی و تنها ۴۸ ساعت پس از انتشار مطلبی در مورد فارغ التحصیل شدن خامنه‌ای از دانشگاه پاتریس لومومبا، ویدیوی مربوطه را که به مدت دو سال یعنی از ۹ فوریه ۲۰۱۰ میلادی روی وبسایت این شبکه بود، حذف کرد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

در متن خبر مربوط به این ویدیو هم نام سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی حذف شد و به جای وی در کنار نام محمود عباس رهبر تشکیلات خودگردان فلسطینی، نام رییس جمهور هندوراس و رییس جمهور گویان که همگی فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا بودند قرار گرفت. با توجه به اینکه خبر اصلی و ویدیوی مربوط به آن در تاریخ نهم فوریه ۲۰۱۰ میلادی روی وبسایت این رسانه دولت روسیه قرار گرفته و مقاله مورد اشاره در ۲۲ فوریه ۲۰۱۲میلادی، یعنی دو سال پس از انتشار خبر اصلی منتشر شده بود، اقدام تلویزیون دولتی روسیه در تغییر متن خبر و حذف ویدیوی خبری که مدت دو سال در آرشیو این رسانه وجود داشت، بلافاصله پس از انتشار این مقاله بسیار عجیب بود. دختر خبرنگاری که ناخواسته این راز بزرگ را فاش کرده بود نیز چندان در شبکه تلویزیون دولتی روسیه دوام نیاورد. همه این حوادث عجیب و رمزآلود زمینه‌ای برای انجام یک تحقیق گسترده درباره اسرار ارتباط سازمان امنیت شوروی با مجموعه‌ای از مدیران ارشد رژیم جمهوری اسلامی و روحانیون انقلابی فراهم کرد.[۱۸]

تلویزیون دولتی روسیه پس از انتشار مقاله‌ای در مورد ارتباط خامنه‌ای و دانشگاه پاتریس لومومبا ، ویدیو خبری را حذف کرد

AVAYEBUF.wordpress.COM

برخی از کارشناسان سیاسی با قبول این موضوع که دانشگاه پاتریس لومومبا، مرکزی برای تربیت جاسوس در اتحاد جماهیر شوروی بود که مستقیما توسط سازمان امنیت شوروی اداره می‌شد، آن‌را ابزاری مفید در دوران جنگ سرد می‌دانند و معتقدند که پس از فروپاشی شوروی دیگر اقدامات این دانشگاه نگران کننده نیست. در ادامه با نگاهی گذرا به تاریخچه اتحاد جماهیر شوروی، کا گ ب و همچنین نقش ولادیمیر پوتین در زنده کردن آرمان‌های خطرناک دوران هفتاد ساله حیات این امپراتوری هولناک و اتصال آن با فدراسیون روسیه امروز را بررسی می‌کنیم.

سازمان امنیت شوروی در یک نگاه از تاسیس تا امروز

تاریخچه تاسیس سازمان امنیت مخوف اتحاد جماهیر شوروی به روزهای نخست انقلاب بولشویکی در روسیه تزاری باز می‌گردد. پاییز ۱۲۹۶ خورشیدی، برابر با اکتبر ۱۹۱۷ میلادی، در جریان تحولات پس از جنگ جهانی اول در روسیه تزاری، بولشویک‌ها به رهبری ولادیمیر لنین در آشوب پس از انقلاب به قدرت می‌رسند. بیستم دسامبر همان سال با دستور لنین سازمانی به نام «چکا» تاسیس می‌شود که در روسی به معنی کمیسیون فوق العاده می‌باشد و نقش نخستین سازمان امنیت شوروی را به عهده می‌گیرد. کمیته‌های محلی که در زمان انقلاب شکل گرفته بودند در سازمان چکا گرد هم آمده و سازماندهی می‌شوند. در فاصله سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۳ میلادی این سازمان بارها و بارها تغییر نام و ساختار را تجربه کرد، اما در اهداف آن تغییر چندانی حاصل نشد و کماکان همان اهداف اولیه تاسیس را که عبارت بودند از سرکوب مخالفان و تثبیت انقلاب مارکسیستی ۱۹۱۷ روسیه، مبارزه با نظام‌های سرمایه‌داری، تضمین قدرت رهبران حزب حاکم کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و صدور ایدئولوژی مارکسیستی و انقلاب بولشویکی به تمام دنیا، با جدیت و شکیبایی دنبال کرد. پس از جنگ جهانی دوم، مبارزه با متحدان ایالات متحده آمریکا به ویژه اسرائیل و حکومت شاهنشاهی ایران از مهم‌ترین اولویت‌های این سازمان بود. سازمان امنیت شوروی دارای ساختار پیچیده‌ای از سرویس‌های مختلف بود که مهم‌ترین آنها سرویس الف دیس اینفورمیشن یا همان کمپین دروغ و سرویس اس یا سرویس خرابکاری در کشورهای جهان سوم با هدف برپایی انقلاب در آنها بود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

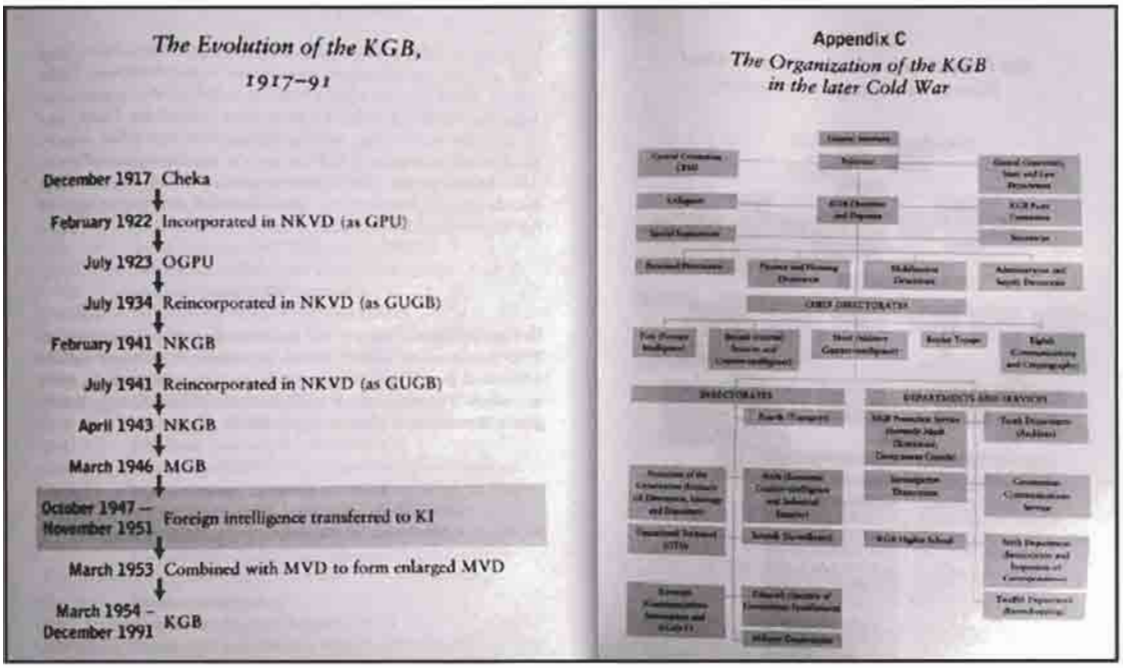

سیر تغییر نام و ساختار در سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱ میلادی - برگرفته از آرشیو میروخین

ژوزف استالین در سال‌های نخستین پس از انقلاب اکتبر با کمک سازمان چکا توانست پس از مرگ لنین، بسیاری از مخالفان و منتقدان خود را در جریان تسویه حساب‌های خونین از سر راه بردارد و به قدرت برسد.[۱۹] اجرای دستورات ژوزف استالین، دبیر کل حزب کمونیست و رهبر اتحاد جماهیر شوروی، بد نامی فزاینده‌ای برای این سازمان به دنبال داشت که فرار از این بدنامی‌ها از دلایل اصلی تغییر نام‌های مکرر سازمان امنیت شوروی در دهه‌های نخستین فعالیت آن بود.[۱۹] «چکا»، «ان کی وی دی»، «او جی پی یو»، «ان کی جی بی» و «ام جی بی»، برخی از نام‌های این سازمان در دوره‌های مختلف از حکومت طولانی استالین بود. پس از مرگ وی در ۱۹۵۳ سازمان امنیت شوروی کا گ ب نام گرفت که تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به همین عنوان نامیده می‌شد. در این دوران که مصادف با به قدرت رسیدن میخائیل خورشچف بود فعالیت‌های سازمان امنیت شوروی شباهت بیشتری به یک سازمان اطلاعاتی پیدا کرد. شاید در یک جمله بتوان گفت که اگر سازمان امنیت شوروی پیش از تغییر نام به کا گ ب روی صحنه و در برابر چشم تماشاچیان آدم می‌کشت و خون می‌ریخت پس از ۱۹۵۳ در پشت پرده‌ها مرتکب جنایت می‌شد و تمام رد پاها را هم تا حد امکان پاک می‌کرد. تر بیت نسل جدیدی از جاسوس‌های بومی در کشورهای مختلف دنیا و روی آوردن به فعالیت‌های آکادمیک و به

AVAYEBUF.wordpress.COM

خصوص کمپین مخصوص میس-اینفورمیشـــن یا اطلاعات غلط دادن که از تخصص‌های روس‌ها بود، بارزترین فعالیت‌های سازمان امنیت شوروی در این دوران است. روپرت باتلر در کتابی با عنوان «دســـتگاه‌های ترور اســـتالینی» تفاوت فعالیت سازمان امنیت شوروی در دوران اســـتالین و پس از وی را اینگونه بیان کرده اســـت که در ســـه دهه نخست پس از انقلاب اکتبر روســـیه بیش از هر چیز سازمان امنیت یا همان پلیس مخفی شوروی در خدمت سرکوب مخالفان داخلی و تثبیت حکومت حزب کمونیست بر سرزمین شوراها بود. پس از مرگ اســـتالین که دیگر حکومت تثبیت شده و شوروی هنوز سرمست از پیروزی در جنگ جهانی دوم بود، رویای دیرین صدور انقلاب مارکسیســـتی به دنیا دوباره در سر رهبران شـــوروی پیچید و نگاه سازمان امنیت شوروی به بیرون مرزها جلب شد.[۱۹] تربیت تروریست‌های بین المللی، احداث کمپ‌های پرورش تروریست و برنامه‌ریزی و حمایت از انقلاب‌های ضد سرمایه‌داری در کشورهای مختلف دنیا از ویژگی‌های این دوران می‌باشد. نگاه سازمان امنیت شوروی در دوران استالین به درون مرزهای شوروی بود و پس از وی با تشکیل کا گ ب این نگاه بیشتر به بیرون مرزهای شوروی جلب شد. بر پایه همین دیدگاه اندیشه تاسیس دانشگاهی برای تربیت و پرورش نیروهای نخبه و وفادار به اتحاد جماهیر شوروی شگل گرفت. در همین راستا با تاسیس دانشگاه پاتریس لومومبا یا همین دانشگاه دوســـتی ملل در روســـیه، رویای دیرین صدور انقلاب بولشویکی به دنیا وارد فاز جدیدی شـــد. این بار زیر نقاب فعالیت‌های آکادمیک، ســـران اتحاد جماهیر شوروی می‌توانستند با دســـت باز نیروهایی را تربیت و حمایت کنند که در کشـــورهای مختلف دنیا به قدرت دست یافته و شبکه بزرگی از وفاداران به اتحاد جماهیر شوروی در بین سیاستمداران دنیا ایجاد شود. این همان آرمان دیرین رهبران شوروی برای انقلاب جهانی سوسیالیستی بود. ســـازمان امنیت شوروی از ۱۹۵۳ تا ۱۹۹۱ و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از نام کا گ ب اســـتفاده می‌کرد. کا گ ب حتی پس از فروپاشـــی شوروی هم به حیات خود ادامه داد و این‌بار در ســـال ۱۹۹۵میلادی «اف اس کی» یا همان سرویس ضد جاسوسی فدرال نام گرفت. این سرویس چندی بعد به «اف اس بی» که مخفف سرویس امنیت فدرال روسیه می‌باشد تغییر نام داد که تا امروز به همین نام خوانده می‌شود. تمام پرسنل و تجهیزات و ساختمان‌های کا گ ب هم به اف اس بی منتقل شد. در ۱۹۹۸ میلادی ولادیمیر پوتین که از افســـران کارکشته کا گ ب بود، به ریاســـت اف اس بی رسید. پوتین یک سال بعد

AVAYEBUF.wordpress.COM

نخست وزیر فدراسیون روسیه شد و سپس در ماه می سال ۲۰۰۰ میلادی برابر با خرداد ماه ۱۳۷۹ خورشیدی، به ریاست جمهوری فدراسیون روسیه رسید. به این ترتیب کا گ ب همچنان میراث دار بخش بزرگی از امپراتوری شرق باقی ماند. نگاهی کوتاه به تاریخ انقلاب روسیه و شـــعارهای محوری رهبران اتحاد جماهیر شوروی در دوره‌های مختلف تاریخی تصویر بهتری به ما ارایه خواهد داد.

ولادیمیر لنین نخستین رهبر اتحاد شوروی با شعار انقلاب جهانی

ولادیمیر ایلیچ لنین جوان ۲۵ ساله‌ای بود که در سال ۱۸۹۵ میلادی توسط ماموران آخرین تزار روســـیه نیکلای دوم دستگیر شد و پس از یکسال زندان و سه سال تبعید در ســـیبری در ۱۹۰۰ میلادی به همراه همســـرش روسیه را ترک کرد و برای هفده سال در سوئیس و اتریش به مبارزات سیاسی‌اش با تزار روس ادامه داد. روزنامه ایسکرا که توسط وی در همین دوران منتشر می‌شد به عنوان ارگان اصلی حزب سوسیال دموکرات کارگری روســـیه شناخته شـــد و مخفیانه در روسیه دست به دست می‌گشـــت. در سال ۱۹۰۳ در دومین کنگره این حزب در لندن هواداران لنین که بولشـــویک‌ها نامیده می‌شدند، جناح رادیکال حزب را تشکیل دادند. در سال ۱۹۰۵ میلادی در پی شکست تحقیر آمیز ارتش امپراتوری روسیه از ژاپن که در آن زمان جزیره‌ای کوچک و ناشناخته در آسیا بود، موقعیت تزار روســـیه به شدت تضعیف شد. از سوی دیگر نیروهای رادیکال افراطی در آپوزیسیون روسیه قدرت گرفتند و در ۱۹۱۲ جناح رادیکال بولشویک به رهبری لنین از حزب سوسیال دموکرات انشعاب داد و حزب بولشویک شکل گرفت که بعدها همین بولشویک‌ها هسته اولیه حزب کمونیست شوروی را تشکیل دادند. شروع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ و هزینه سنگینی که این جنگ به امپراطوری روسیه وارد کرد میخ آخر را به تابوت تزار روسیه زد و در فوریه ۱۹۱۷ مجلس دومای روســـیه تزاری نیکولای را از سلطنت خلع کرد و دولتی موقت را بر کشور حاکم نمود. در این دوران لنین هنوز به کشور بازنگشته بود. دولت موقت آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بیشتری به مخالفان داد و بسیاری از آنها که به تبعید خود خواســـته رفته بودند به روسیه بازگشـــتند. لنین هم در آپریل ۱۹۱۷ به کشور بازگشت و در کنار تروتسکی فعالیت‌های حزب بولشـــویک را در درون روسیه سامان دادند. در ادامه رفتارهای رادیکال این حزب در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۷، اعضای حزب بولشویک به فرمان لنین

AVAYEBUF.wordpress.COM

پایگاه‌های سیاسی و نظامی دولت موقت و مجلس دومای روسیه را شبانه تسخیر کرده و با فتح کاخ زمستانی نیکولای که از سلطنت خلع شده بود، وی و تمام اعضای خانواده‌اش را تا پیش از طلوع خورشید اعدام کردند. همین شبه نظامیان که عنوان کمیته‌های انقلاب را یدک می‌کشیدند، با دستور لنین در ارگانی به نام «چکا» سازماندهی شدند. به جرات می‌توان گفت بولشویک‌ها هشت ماه پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، آن را ربودند و به نام خود ثبت کردند. این اقدام بیش از اینکه به انقلاب شبیه باشد به کودتایی علیه انقلابیون شباهت داشت. پس از آن جنگ داخلی بین بولشویک‌ها و مخالفان آنها در گرفت. هر دو گروه خود را انقلابیون فاتح روسیه می‌دانستند.

تروتسکی ارتش سرخ را برای بولشویک‌ها سازماندهی و هدایت می‌کرد و مخالفان بولشویک‌ها ارتش سفید را سازماندهی کردند. دیگر کشورهای اروپایی نیز که با اندیشه‌ها و آرمان‌های لنین و تروتسکی برای صدور کمونیسم متعالی به دنیا بر اساس «تئوری انقلاب جهانی» آشنا بودند، تلاش کردند با حمایت از ارتش روس‌های سفید در برابر زیاده‌خواهی‌های انقلابیون سرخ بولشویک سدی ایجاد کنند که موفق نشدند.[۲۱] لنین یک سال بعد مورد سوءقصد قرار گرفت و عملاً خانه نشین شد. در این دوران یکی از اعضای جوان و بلند پرواز حزب بولشویک که در زمان بازگشت بولشویک‌ها از اروپا در قطار همسفر لنین بود و به همین واسطه توانسته بود پله‌های ترقی را به سرعت بپیماید، عملاً قدرت را در دست داشت. نام وی ژوزف استالین بود. کودتای شبانه بولشویک‌ها که تنها شش کشته بر جای گذاشت و همچنین وعده‌های لنین و یارانش که نوید آینده‌ای روشن و پر شکوه و بدون خشونت را می‌دادند، برای مردم روسیه بسیار جذاب بود. اما شروع جنگ داخلی بین ارتش سرخ و ارتش سفید و تسویه حساب‌های خونین پس از انقلاب اکتبر مردم را خسته و دلزده از وعده‌های دست نیافته کرده بود و آرمان انقلاب جهانی دیگر طرفدار چندانی نداشت. مردم روسیه ترجیح می‌دادند به جای صدور انقلاب کمونیستی به جهان، فقر و بیکاری به پایان برسد. این فرصتی مناسب برای استالین مهیا کرد تا با شعاری عوامفریبانه توجه مردم و هم حزبی‌های بولشویکش را جلب کند. وی با شعار «سوسیالیسم در یک کشور» پیش آمد و تئوری انقلاب جهانی را کنار زد.[۲۲]

AVAYEBUF.wordpress.COM

ژوزف استالین و شعار سوسیالیسم در یک کشور در برابر شعار انقلاب جهانی لنین

ژوزف اســـتالین که نقش چندانی در شـــکل گیری انقلاب روسیه نداشت با استفاده از موقعیتی که در نتیجه همســـفر بودن با لنین در قطار بازگشـــت بولشویک‌ها از اروپا به روســـیه برای خود دست و پا کرده بود، در حالی در آپریل ۱۹۲۲ قدرت را به عنوان دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیســـت شوروی در دســـت گرفت که هنوز لنین زنده بود و در بســـتر بیماری با مرگ دســـت و پنجه نرم می‌کرد. مخالفت‌های آشکار و پنهان لنین با به قدرت رســـیدن اســـتالین و حتی وصیت نامه‌اش با همین مضمون هم نتیجه نداد و در نهایت استالین رهبری اتحاد جماهیر شوروی را به دست گرفت.[۲۳] استالین با بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌های سازمان امنیت شوروی توانست با خشونتی بی‌سابقه تمام یاران نزدیک لنین و سردمداران انقلاب را از صحنه حذف کرده و قدرت خود را تثبیت کند. این دوره را در تاریخ روســـیه پاکسازی بزرگ نام نهاده‌اند. دوره پاکسازی بزرگ که از ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۰ میلادی برابر با ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۹ خورشـــیدی، ادامه داشـــت در ابتدا بر پاکسازی نهادهای امنیتی و ســـپس بر ساختار حزب کمونیست شوروی متمرکز بود. بولشویک‌های قدیمی یا همان رهبران و کادرهای اصلی دوران انقلاب در دوره لنین که همســـفران وی در قطار بازگشـــت از اروپا بودند، همگی در این ســـال‌ها اعدام شدند. بسیاری از آنها پیش از اعدام به شدت شکنجه شده و در دادگاه‌های فرمایشی مورد توهین و تحقیر فراوان قرار گرفته بودند. ســـازمان امنیت شوروی که ماشین پاکســـازی بزرگ استالین بود، سپس به سراغ روشنفکران، هنرمندان، رهبران اقلیت‌های قومی و مذهبی، خارجی‌ها و یا هر کسی را که با خارجی‌ها ارتباط داشت، رفت. ژوزف استالین خود شخصاً با دقت فراوان بر کار پاکسازی نظارت می‌کرد. اسنادی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از بایگانی‌های آن دوران به دست آمد نشان می‌دهد که استالین شخصاً دستور اعدام بیش از چهل هزار نفر را امضا کرده است. در بسیاری از این اسناد یادداشت کوتاهی در کنار اسامی متهمان با دست خط اســـتالین دیده می‌شود که دستور داده است فرد مورد نظر شکنجه شود. لئون تروتسکی، دشـــمن اصلی استالین، که در سال ۱۹۲۹ ازکشـــور گریخت، پس از سال‌ها فرار از دست جاسوسان وی، در سال ۱۹۴۰ در مکزیک توسط یک مامور مخفی سازمان امنیت شوروی با ضربه تبر به قتل رسید. در جریان پاکسازی بزرگ، حدود یک میلیون نفر اعدام شدند و

AVAYEBUF.wordpress.COM

یا در زندان جان خود را از دست دادند. سازمان امنیت شوروی در این دوران، روزانه به طور متوسط یک هزار نفر را اعدام می‌کرد تا قدرت استالین تثبیت شود.[۲۴]

استیو روزنبرگ خبرنگار بی بی سی در مسکو در ۲۸ دسامبر ۲۰۱۲ میلادی، به جنایات استالین چنین اشاره کرد:

«در حاشیه مسکو، یکی از شهروندان روس به نام آناتولی مورداشوف سیزده گور دسته جمعی را به من نشان داد که حدود یک کیلومتر امتداد دارند. آنچه که اینجا روی داده است برای سال‌ها پنهان نگاه داشته شده بود. در فاصله ماه آگوست سال ۱۹۳۷ میلادی تا ماه اکتبر ۱۹۳۸ میلادی در مجموع بیست هزار و هفتصد و شصت زندانی به دست پلیس مخفی استالین به این مکان آورده شده و اعدام شدند. به اهالی مناطق اطراف این محل گفته می‌شد صدای گلوله‌ها به خاطر تمرین تیراندازی است. در میان اعدامی‌ها طبقات مختلف اجتماعی از سرتا سر شوروی، از جمله کارگران، دهقانان، دانشمندان، ورزشکاران، مهندسان و کارمندان ادارات دولتی وجود داشتند. جرم آنها دشمنی با مردم اعلام می‌شد. البته این تنها یکی از قتلگاه‌های دوران استالین در سراسر اتحاد شوروی بود.»[۲۵]

علاوه بر این ژوزف استالین برای مبارزه با قوم گرایی و ملی گرایی اقوام مختلفی که در سرزمین پهناور تحت سیطره اتحاد جماهیر شوروی زندگی می‌کردند، سیاست «کوچ اجباری» را در پیش گرفت. هدف از این کار سرکوب روح ملی گرایی و در مقابل تقویت روحیه سوسیالیستی در بین مردم شوروی بود. بیش از هر چیز رهبران شوروی از اینکه در گوشه و کنار این سرزمین پهناور شورش‌های اقوام علیه حکومت مرکزی ایجاد شود نگران بودند و با پیگیری این سیاست بسیاری از اقوامی را که در آنها پتانسیلی از اعتراض و ملی‌گرایی منطقه‌ای دیده می‌شد به نقاطی دوردست از سرزمین شوروی کوچ می‌دادند. حدود شش میلیون نفر که بسیاری از اقوام از جمله لهستانی‌ها، رومانی‌ها، لیتوانی‌ها، آلمانی‌های ساکن ناحیه ولگا، فنلاندی تبارها، تاتارها و یونانی‌های ناحیه کریمه، مردمان بالکان، ترک‌ها، چچن‌های قفقاز و اینگوش‌ها قربانی این کوچ های اجباری بودند. یک و نیم میلیون نفر در جریان این جا به جایی‌های اجباری جان خود را از دست دادند. در مواردی چهل درصد از جمعیتی که کوچانیده می‌شدند در اثر گرسنگی و بیماری جان خود را از دست می‌دادند. نیکیتا خروشچف، رهبر بعدی اتحاد جماهیر شوروی، در یکی از سخنرانی‌های معروف خود در سا ل ۱۹۵۶ میلادی برابر با ۱۳۳۵ خورشیدی، به شدت

AVAYEBUF.wordpress.COM

به سیاست‌های استالین حمله کرد و با محکوم کردن سیاست کوچ اجباری اقوام در دوران استالین، عنوان کرد که چگونه تنها اوکراینی‌ها به سرنوشت شوم کوچ جمعی مبتلا نشدند چرا که به دلیل جمعیت زیادشـــان محلی برای تبعید آنها وجود نداشت. البته اوکراینی‌ها هم هزینه‌ای بسیار سنگین در پیگیری یکی دیگر از سیاست‌های استالین پرداخت کردند.

بین ســـال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹ میلادی برابر با ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۸ خورشـــیدی، میزان اراضی کشـــاورزی شوروی که توسط مزارع اشتراکی دولتی مدیریت می‌شد، از پنج درصد به نود و نه درصد افزایش یافت. دهقانان روسیه با تمام قوا به مخالفت با این طرح استالین برخاســـتند. دو گروه بزرگ از دهقانان با این طرح مخالـــف بودند. دهقانانی که به انقلاب بولشویکی اعتقاد داشتند آن را خیانت به شعارهای اصلی انقلاب بولشویکی از جمله شعار «صلح و زمین برای دهقانان» می‌دانستند و زمینه سازی برای نظام ارباب و رعیتی جدید کـــه این بار دولت مرکزی نقش ارباب بزرگ را بازی می‌کرد. گروه دوم که جمعیت زیادی از دهقانان را شـــامل می‌شـــد، جوامع دهقانی مذهبی بودند که اعتقاد داشتند نظام اتحاد جماهیر شوروی یک حکومت ضدمسیحی است. بنابراین پیوستن به طرح مزارع اشتراکی را اقدامی کفرآمیز می‌دانستند که آن‌ها را به جهنم خواهد فرستاد. برای همین در برابر اجرای این طرح به شدت مقاومت می‌کردند. بواسطه این طرح، قحطی گسترده سال‌های آغازین دهه سی میلادی به وقوع پیوست که تنها در اوکراین، بیش از پنج میلیون نفر جان باختند. برخی از پژوهشـــگران تعداد کشـــته‌های قحطی بزرگ در اوکراین را تا دو برابر این اعداد عنوان کرده‌اند و از آن دوران به عنوان نسل کشی حکومت استالین علیه مردم اوکراین نیز یاد می‌شود.[۲۴] از دیگر جنایات فراموش نشدنی دوران استالین، برپایی زندان‌هایی با عنوان اردوگاه‌های کار اجباری در سراســـر شـــوروی بود که «گولاگ» نامیده می‌شد.[۲۷] استالین می‌خواست با توسل به زور به سرعت شوروی را به کشوری صنعتی تبدیل کند تا موفقیت ایدئولوژی سوسیالیســـتی را به رخ دنیا و به ویژه غرب بکشـــد. اردوگاه‌های کار اجباری در مناطقی احداث می‌شدند که مراکز صنعتی و یا طرح‌های زیر ساختی جدید در حال احداث و توسعه بودند. به هر یک از این اردوگاههای کار اجباری وظیفه خاصی سپرده می‌شد که در حقیقت بخشی از اجرای همین طرح‌های توسعه بود و فعالیت‌هایی نظیر حفر و ساختمان معادن، احداث خطوط آهن و یا ساختمان کارخانجات و قطب‌های صنعتی را شامل می‌شد. از ســـال ۱۹۲۹ تا زمان مرگ اســـتالین در سال ۱۹۵۳ میلادی برابر با ۱۳۳۲ خورشیدی،

AVAYEBUF.wordpress.COM

حدود ۱۴ میلیون نفر در این اردوگاه‌ها به کار اجباری مشـــغول بودند. از این تعداد حدود یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر در این اردوگاهها جان خود را از دست دادند. کسانی که در این اردگاهها کار و زندگی می‌کردند از کم‌ترین امکانات و حداقل غذا و بهداشت برخوردار بودند. با وجودی که در شرایط آب و هوایی بسیار سختی کار و زندگی می‌کردند، لباس و مسکن آنها ناچیز و نامناســـب بود و با ابزارها و ماشـــین آلات بسیار ساده و ابتدایی کار می‌کردند که بر دشـــواری شـــرایط آنها می‌افزود. پس از مرگ استالین یک کمیسیون تحقیق که از ســـوی دولت اتحاد شوروی مامور این کار شده بود، اعلام کرد که استالین جنایات شدید و گسترده‌ای را علیه حزب کمونیست، نظام سوسیالیستی، مردم اتحاد شوروی و جنبش انقلابی بین المللی مرتکب شده است.[۲۴] استالین به شعار محوری خود یعنی سوسیالیسم در یک کشور هم که به مفهوم نگاه به مشکلات داخل کشور و حل آنها پیش از پرداختن به انقلاب جهانی هم وفادار نماند و در پایان دهه دوم حکومتش آشکارا از شکل گیری احزاب کمونیستی وابسته به حزب کمونیســـت اتحاد جماهیر شوروی در کشورهای خاورمیانه، ایران و شمال آفریقا حمایت می‌کرد. این احزاب کمونیستی با هدف استحاله حکومت‌های طرفدار نظام سرمایه‌داری از درون در این کشورها ایجاد می‌شد. چنین سیاستی با توجه به تجربیات تلخی که از انقلاب اکتبر روسیه در دو دهه اول زمامداری انقلابیون مارکسیست دیده می‌شـــد، با شکست مواجه شد و هیچکدام از این احزاب کمونیستی در جلب نظر و اقبال عمومی موفقیتی حاصل نکردند. احزاب ملی گرای سوسیالیست عرب تا حدودی به موفقیت‌های اولیه دست یافتند اما این حرکت ادامه نیافت. در ایران حزب توده که عنوان رسمی حزب کمونیست ایران بود، بیشترین موفقیت را در جلب نظر روشنفکران کسب کرد اما در ماه‌های پایانی زندگی استالین در جریان برکناری نخست وزیر ایران محمد مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، برابر با ۱۹ آگوست ۱۹۵۳میلادی، حزب توده با بن‌بستی بزرگ مواجه و فعالیت آن غیر قانونی اعلام شد.

استالین به ویژه در سال‌های آغازین جنگ جهانی دوم بسیار علاقمند به برقراری رابطه با ایالات متحده آمریکا بود و این علاقه در فرانکلین روزولت رییس جمهور وقت آمریکا نیز دیده می‌شـــد. کنفرانس تهران آغاز همکاری آمریکا و شوروی بود که به تاسیس سازمان ملل متحد منجر شد. وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیا از نزدیکی آمریکا و شوروی خوشحال نبود و از آن استقبال نمی‌کرد. روابط دو ابر قدرت در پایان دهه پنجاه میلادی و

AVAYEBUF.wordpress.COM

سال‌های آخر حکومت استالین به یک رقابت هسته‌ای و تسلیحاتی تبدیل شد که در دوران خورشچف به رویارویی بزرگ انجامید.

سومین رهبر شوروی: نیکیتا خورشچف و سیاست استالین‌زدایی

پس از مرگ استالین، نیکیتا سرگیویچ خورشچف در ۱۲ اسفند ۱۳۳۱ برابر با ۱۴ مارس ۱۹۵۳میلادی به عنوان دبیر اول حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، رهبری این امپراتوری مارکسیستی را به عهده گرفت. درست یکسال بعد در سیزدهم مارس ۱۹۵۴ میلادی برابر با ۱۳۳۳ خورشیدی به دستورسازمان امنیت شوروی به کا گ ب تغییر نام داد. خورشچف و کادر رهبری جدید شوروی تلاش می‌کردند خاطرات خونین دوران استالین را با تغییر نام‌ها پاک کنند. دو سال پس از آن در ۲۵ فوریه ۱۹۵۶، خورشچف سخنرانی تاریخی‌اش را در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی ارایه کرد و به شدت به سیاست‌های خونین دوران رهبر پیشین ژوزف استالین اعتراض کرد. خورشچف در این سخنرانی خود را وفادار به آرمان‌های لنین، بنیانگذار اتحاد جماهیر شوروی معرفی کرد و با اشاره به وصیت نامه لنین که خواسته بود از به قدرت رسیدن استالین جلوگیری شود، سیاست‌های استالین را خیانت به آرمان‌های لنین معرفی کرد. این سخنرانی تاییدی بر سیاست گسترده «استالین زدایی» توسط خورشچف بود.[۲۶] اگر چه در دوران رهبری نیکیتا خورشچف در شوروی دیوار برلین ساخته شد، ماهواره اسپوتنیک یک به عنوان نخستین ماهواره تاریخ بشر به مدار زمین فرستاده شد و انتقال موشک‌های بالستیک هسته‌ای روسیه به کوبا، بحران موشکی کوبا را به راه انداخت که جهان را تا آستانه یک جنگ هسته‌ای پیش برد، اما به عنوان شاخصه بارز دوران ده ساله رهبری وی بر شوروی، سیاست استالین زدایی را می‌توان برشمرد. وی در آغاز کار، دستور تعطیلی شبکه اردوگاه‌های کار اجباری گولاگ را صادرکرد و خواستار آزادی زندانیان سیاسی شد. این پروسه که تا سال ۱۹۶۰ میلادی به طول انجامید، مقداری فضای باز سیاسی به وجود آورد و بسیاری از نویسندگان روس که دوران تلخ استالین را تجربه کرده بودند، با انتشار آثارشان پرده از جنایات استالین برداشتند. خورشچف فعالیت‌های خشونت طلبانه سازمان امنیت شوروی را به سوی اقدامات آکادمیک هدایت کرد. در فوریه سال ۱۹۶۰ میلادی و چهار سال پس از تغییر نام و ساختار سازمان امنیت شوروی، دانشگاه پاتریس لومومبا زیر نظر کا گ ب

AVAYEBUF.wordpress.COM

تاسیس شد تا مسیر تحقق آرمان بزرگ ولادیمیر لنین، برای انقلاب جهانی و صدور انقلاب مارکسیستی به دیگر نقاط جهان هموار شود. خورشچف در آخرین سال حکومت به دلیل کهولت سن و بیماری دیگر امکان اداره امور را از دست داده بود. حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در اعتراض به اقدامات اصلاح گرایانه خورشچف در اکتبر ۱۹۶۴ میلادی، وی را در سن هفتاد سالگی وادار به استعفا از رهبری حزب کردند. خورشچف بازنشسته شد و هفت سال آخر عمر، رفت و آمدهای او به شدت کنترل می‌شد. خاطراتی که در سال‌های پایانی عمرش در حبس خانگی نوشته بود، در روسیه اجازه انتشار نیافت. نیکیتا خورشچف در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۱ میلادی، ۲۰ شهریور ۱۳۵۰ در سن ۷۷ سالگی درگذشت. جنازه‌اش بدون مراسم رسمی و با محدودیت تشییع شد و حکومت اجازه نداد پیکرش به رسم معمول در کاخ کرملین دفن شود.

چهارمین رهبر شوروی: لئونید برژنف و سیاست بومی کردن انقلاب‌های صادراتی مارکسیستی

در دوران هجده ساله رهبری لئونید ایلیچ برژنف که از اکتبر ۱۹۶۴ تا نوامبر ۱۹۸۲ برابر با ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۹ خورشیدی ادامه یافت. در این دوران تحولات سیاسی بزرگی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به وقوع پیوست که تقریباً در تمام آنها دستان سازمان امنیت شوروی دیده می‌شد. در نخستین اقدام آزادی‌های سیاسی دوران خورشچف و سیاست استالین زدایی را متوقف کرد. سپس با روی کار آوردن یوری آندروپف در ۱۹۶۷ به عنوان رییس کا گ ب تلاش کرد تا اقتدار و وحشت دوران استالین را به اتحاد جماهیر شوروی باز گرداند. آندروپف برای پانزده سال ریاست کا گ ب یا همان سازمان امنیت مخوف اتحاد جماهیر شوروی را بر عهده داشت. آندروپف نزدیک‌ترین یار برژنف بود و در کنار ریاست کا گ ب معاون اول وی نیز به حساب می‌آمد. در سپتامبر ۱۹۶۸ برای نخستین بار برژنف یک سیاست خارجی روشن و ملموس را برای اتحاد جماهیر شوروی تعریف کرد که به دکترین برژنف معروف شد.[۲۹] بر پایه این نظریه سیاسی اگر هر نیرویی تلاش کند تا یکی از کشورهای بلوک سوسیالیسم را به سمت نظام سرمایه‌داری سوق دهد، وظیفه مشترک همه کشورهای سوسیالیست خواهد بود تا جلوی این اتفاق را بگیرند. برژنف با این نظریه توانست ورود ارتش سرخ به چکسلواکی برای پایان دادن به بهار پراگ

AVAYEBUF.wordpress.COM

را که یکماه پیش از انتشـــار این دکترین اتفاق افتاده بود و بســـیاری دیگر از دخالت‌های نظامی اتحاد جماهیر شوروی در کشورهای دیگر از جمله افغانستان و مجارستان را توجیه کند. بهار پراگ جنبش اصلاح طلبی چکسلواکی بود که از ژانویه ۱۹۶۸ تا آگوست همان سال ادامه یافت.[۳۰] سیاست خارجی برژنف و معاونش آندروپف روی دیگری هم داشت که برای ســـال‌ها محرمانه باقی مانده بود و اجرای آن به ســـازمان امنیت شـــوروی و نهادهای تابعه آن ســـپرده شده بود. ژنرال سه ستاره رومانیایی ایان میهای پاچیپا در کتاب خود با عنوان «دروغ» که در ســـال ۲۰۱۳ در ایالات متحده آمریکا چاپ شـــد، پرده از راز بزرگ سیاست خارجی پنهان و مخرب برژنف و آندروپوف برداشت. ژنرال پاچیپا از اعضای ارشد سازمان جاسوسی و پلیس مخفی رومانی و عالیرتبه‌ترین مقام سازمان‌های امنیتی بلوک شرق می‌باشد که تاکنون به غرب پناهده شده‌اند. یک سال پس از روی کار آمدن برژنف در شوروی یعنی از مارس ۱۹۶۵ در رومانی، نیکولای چائوچسکو به قدرت رسیده بود که تا دسامبر ۱۹۸۹ دیکتاتوری وی ادامه داشت. در این دوران رومانی از نزدیک‌ترین متحدان اتحاد جماهیر شوروی و از مهم‌ترین کشورهای بلوک سوسیالیستی معروف به بلوک شرق به حساب می‌آمد. پلیس مخفی رومانی روابطی بسیار نزدیک و تنگاتنگ با سازمان امنیت شوروی داشت و لقب کا گ ب رومانی را یدک می کشید.[۳۱] ژنرال ایان پاچیپا درباره یکی از مکالماتش با آندروپوف می‌نویسد:

«دنیای اسلام به مانند یک ظرف آزمایشگاهی کشت باکتری می‌ماند که سازمان امنیت شوروی کا گ ب، می‌تواند به راحتی درجه خطرناکی از نفرت از آمریکا را بر پایه باکتری افکار مارکسیستی-لنینیستی در آن کشت دهد.»[۳۲]

بر پایه این تفکر احزاب بعث در کشورهای عربی در دوران رهبری برژنف تقویت شدند و توانســـتند با حمایت مستقیم کا گ ب در سوریه و عراق قدرت را قبضه کنند. در ایران سرمایه گذاری بر روی طلبه‌های علوم اسلامی نتیجه داد و در نتیجه یک انقلاب اسلامی-مارکسیســـتی در ۱۹۷۹ میلادی، بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، حکومت شاه که متحد وفادار آمریکا و اسرائیل در منطقه بود، سقوط کرد و روحانیونی که تحت حمایت مستقیم سازمان امنیت شـــوروی بودند، حکومتی به شـــدت ضد آمریکایی و ضد اســـرائیلی تشکیل دادند که روابطی بســـیار خوب با اتحاد جماهیر شـــوروی دارد. در گوشه و کنار آمریکای جنوبی هم حکومت‌های طرفدار شـــوروی روی کار آمدند. دانشگاه پاتریس لومومبا در پیگیری و

AVAYEBUF.wordpress.COM

هدایت این سیاست‌های محرمانه برای بومی کردن انقلاب‌های صادراتی مارکسیستی در دوران برژنف-آندروپف نقشی محوری ایفا کرد. بسیاری از انقلابیون شاخص در کشورهای خاورمیانه، آمریکای جنوبی، شـــمال آفریقا و آســـیا که در دهه هفتاد و هشتاد میلادی به قدرت رسیدند، از فارغ التحصیلان همین دانشگاه دوستی ملل پاتریس لومومبا بودند و یا به نوعی با شبکه‌های تروریستی مرتبط با این دانشگاه رسمی کا گ ب در ارتباط بوده‌اند.

رهبران پنجم و ششم شوروی: تداوم راه و سیاست برژنف

پس از برژنف دوســـت و مشاور وفادار وی یوری آندروپف از ماه نوامبر ۱۹۸۲ میلادی تا فوریه ۱۹۸۴ میلادی، ســـکان رهبری اتحاد جماهیر شوروی را در دست داشت. سپس کنستانتین چرننکو در فوریه ۱۹۸۴ میلادی به قدرت رسید و تا زمان مرگش در ماه مارس ۱۹۸۵ میلادی رهبر شـــوروی بود. هر دوی آنها ادامه دهندگان راه و سیاســـت‌های برژنف بودند. در این دوران رونالد ریگان رییس جمهور مقتدر و محبوب ایالات متحده آمریکا بر سر کار آمده بود و اتحاد جماهیر شوروی در سراشیبی سقوط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قرار گرفته بود. زمزمه شکســـت و ناکامی ارتش ســـرخ شـــوروی در افغانستان هم آخرین رمق‌های اقتدار نظامی امپراتوری شرق را به نمایش گذاشته بود.

آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی: میخائیل گورباچف و پایان یک امپراتوری

در ماه مارس ۱۹۸۵ میلادی برابر با اسفند ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، در حالی میخائیل گورباچف ردای رهبری اتحاد جماهیر شـــوروی را بر تن کرد که امپریالیسم مارکسیستی شـــرق رنجور و ســـالخورده همچون رهبران حزب کمونیست شوروی نفس‌های آخرش را می‌کشـــید. از ســـوی دیگر بذرهایی که توســـط رهبران پیش از وی و به خصوص برژنف در خاورمیانه، ایران و شـــمال آفریقا کاشـــته شـــده بود حالا به بار نشسته و حکومت‌های ضد آمریکایی و طرفدار و دوســـت اتحاد جماهیر شـــوروی در تمام این منطقه مثل قارچ از زمین روییده بودند. به نظر می‌رســـید رهبران شـــوروی به رویایشان برای صدور انقلاب تا حدودی رســـیده و انقلاب مارکسیستی‌شان را به تمام این منطقه صادر کرده بودند. اما

AVAYEBUF.wordpress.COM

کاخ رویاهایشـــان با فروریختن دیوار برلین و از دست دادن اروپای شرقی در هم شکست. گورباچف کشتی طوفان زده اتحاد جماهیر شوروی را تا ساحل فروپاشی و پایان این رژیم در ماه دسامبر سال ۱۹۹۱میلادی هدایت کرد.

ولادیمیر پوتین و رویای ققنوس سرخ

پس از فروپاشی شوروی، بوریس یلتسین نخستین رییس جمهور فدراسیون روسیه، تلاش کرد تا دست کم سرزمین پهناور روسیه را یکپارچه و در قالب یک دولت کشور حفظ کند. یلتســـین از سال ۱۹۹۱ میلادی تا آخرین روز قرن بیستم یعنی ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ بر صندلی ریاســـت جمهوری فدراسیون روسیه تکیه زد. در آپریل ۱۹۹۵ دستور تشکیل دوباره سازمان امنیت را که در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سرنوشتش در هاله‌ای از ابهام بود، تحت عنوان «اف اس کی» یا همان سرویس ضد جاسوسی فدرال صادر کرد. این سرویس چندی بعد به «اف اس بی» که مخفف سرویس امنیت فدرال روسیه می‌باشد، تغییر نام داد. در چهاردهم جولای سال ۱۹۹۸ میلادی، تیرماه ۱۳۷۴ خورشیدی، یلتسین، ولادیمیر پوتین را برای ریاســـت «اف اس بی» برگزید. پوتین بلافاصله دوســـت دیرینش ولادیمیر فیلیپف که ریاست دانشگاه پاتریس لومومبا را بر عهده داشت برای کسب سمت وزارت علوم به یلتسین معرفی کرد. فیلیپف از سپتامبر ۱۹۹۸ تا ماه مارس سال ۲۰۰۴ به عنوان وزیر علوم در کابینه‌های یلتسین و پوتین حضور داشت. توجه ویژه به فعالیت‌های دانشگاه پاتریس لومومبا تنها وجه اشتراک پوتین با یوری آندروپوف نبود. ولادیمیر پوتین که در سن بیست و سه سالگی در سال ۱۹۷۵ میلادی، بلافاصله پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه به استخدام سازمان امنیت شوروی در آمده بود، هیچگاه علاقه‌اش را به نخستین رییس خود، یوری آندروپف پنهان نکرد.[۳۳]

پوتین در نخســـتین روزهای انتخابش به عنوان رییـــس «اف اس بی»، بر مزار یوری آندروپف گل گذاشت و لوحه یادبود وی را در ساختمان مرکزی کا گ ب که حالا در اختیار «اف اس بی» بود، نصب کرد. حادثه دیگری که یادآور بازگشت به دوران کا گ ب در دهه شـــصت بود، ترور یکی از مشاوران با نفوذ رییس جمهور یلتسین در بیستم نوامبر ۱۹۹۸ تنها چند ماه پس از انتخاب پوتین بعنوان رئیس ســـازمان امنیت روسیه بود. خانم گالینا

AVAYEBUF.wordpress.COM

استراوویتووا از مشوقین اصلی بوریس یلتسین برای ایجاد اصلاحات دموکراتیک در روسیه بود. وی به همراه ویکتور چرکســوف معاون اول پوتین در اف اس بی تا مقابل آپارتمانش همراهی شد و درست در لحظه‌ای که معاون پوتین از وی جدا شد، مورد هدف گلوله‌های دو جوان ۲۰ و ۲۳ ســاله قرار گرفت و کشــته شد.[۲۴] به این شــکل بزرگ‌ترین سد در راه نخست وزیری دو تن از ژنرال‌های کا گ ب برداشته شد، یعنی یوگنی پریماکف از سپتامبر ۱۹۹۸ تا می ۱۹۹۹ میلادی و پس از وی ولادیمیر پوتین از آگوست ۱۹۹۹ تا می ۲۰۰۰ میلادی نخست وزیر روسیه شدند و پس از این تاریخ هم با کمک پریماکوف و چرکسوف، پوتین رئیس جمهور شد.[۲۵] این حوادث خبر از بازگشت به دوران آندروپوف می‌داد با این تفاوت که این‌بار نقابی دموکراتیک و مدرن هم بر آنها زده شده است. پوتین در آن‌زمان با بهره‌گیری از بیش از بیست سال تجربه‌اش در کا گ ب توانسته بود بسیار سریع‌تر از الگوی زندگی سیاســی‌اش پله‌های ترقی را طی کند. آندروپف ۱۵ ســال رییس کا گ ب ماند تا بتواند کمتر از دو سال در کهنسالی رهبری شوروی را به دست بگیرد. پوتین پس از یک سال ریاست بر سازمان امنیت روسیه، در حالی که ۴۸ سال بیشتر نداشت، در نهم آگوست ۱۹۹۹ به نخست وزیری و در هفتم می ۲۰۰۰ به ریاست جمهوری سرزمین پهناور روسیه رسید و بیش از هر زمان به تحقق رویای بزرگ زندگی‌اش نزدیک شد. پوتین پس از پایان دو دوره چهار ساله، با کمک یک دوست وفادار به نام دیمیتری مدودف به شکل نمایشی نخست وزیر شد تا بتواند دوباره چهار سال بعد بر صندلی ریاست جمهوری بنشیند.

ولادیمیر پوتین به یوری آندروپف که طراح تئوری استفاده از مسلمانان علیه آمریکا و اسرائیل بود، به چشم الگوی زندگی اش می نگرد

AVAYEBUF.wordpress.COM

آنچه مسلم است، دانشگاه پاتریس لومومبا در دوران ریاست پوتین بر اف اس بی، در نیمه دوم دهه نود میلادی دوباره فعالانه همانند سال‌های طلایی کا گ ب در دوران حکومت برژنف-آندروپف تربیت کادر و نخبگان برای رهبری دنیا یا بهتر است بگوییم نیروهای وفادار به سازمان امنیت روسیه را با جدیت دنبال کرد. با وجود ولادیمیر پوتین در راس هرم قدرت در روسیه، به شکلی باور نکردنی سرنوشت کا گ ب و دانشگاه دوستی ملل پاتریس لومومبا در هم تنیده و مومیایی شده است تا ماندگار شود. در دوران پوتین شاهد فارغ‌التحصیل شدن گروهی دیگر از ایرانیان از این دانشگاه هستیم که به کمک سید علی خامنه‌ای رهبر تضعیف شده و در آستانه شکست جمهوری اسلامی در ایران می‌روند و وی را از طوفان جنبش سبز در خرداد ۱۳۸۸خورشیدی برابر با ژوئن ۲۰۰۹میلادی نجات می‌دهند. بلند پروازی‌های پوتین در ضمیمه کردن شبه جزیره کریمه و چشم داشتش به جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی این پرسش را به ذهن می‌آورد که آیا ولادیمیر پوتین تصمیم دارد از خاکستر اتحاد فروپاشیده جماهیری شوروی، ققنوس سرخ را دوباره به پرواز در آورد؟ اما همه چیز هم به این خوبی‌ها برای پوتین باقی نخواهد ماند. تخم‌های کاشته شده توسط کا گ ب در سرزمین حاصلخیز خاورمیانه و آفریقا که در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی درختان تنومندی در مسیر آرمان‌های ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی مارکسیست‌ها شده بودند، یکی پس از دیگری فرو افتادند. شاید به جرات بتوان گفت جمهوری اسلامی ایران و سوریه آخرین پایگاه‌های بر جای مانده از دوران طلایی بولشویکی و آخرین قصرهای رویایی پوتین هستند که به نظر می‌رسد آنها هم در آستانه فروپاشی باشند.

فصل چهارم

تلاش شوروی در روشن کردن آتش انقلاب ایران

نقش خامنه‌ای در حوادث تروریستی پیش از انقلاب

سازمان امنیت شوروی که از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی همزمان با ورود ارتش سرخ، هجوم گسترده ارتش محرمانه جاسوس‌های روس به ایران را تدارک دیده بود، برای مدت سی و هفت ســال عملیات‌های گوناگونی را برای سرنگونی حکومت شاهنشاهی ایران به اجرا در آورده بود. از کودتای خزنده دموکراتیک در تابستان ۱۳۳۲ خورشیدی تا طراحی

AVAYEBUF.wordpress.COM

برای ترور محمدرضا شـــاه پهلوی که البته همه این طرح‌ها در آخرین مرحله با شکســـت مواجه شدند. اما بدون تردید شطرنج بازان روس گزینه‌های متفاوتی را در نظر داشتند که با شکیبایی آنها را دنبال می‌کردند. از آنجمله طرح یک عملیات بسیار گسترده خرابکاری زنجیره‌ای در تمام شـــهرهای مهم ایران بود تا به این شکل نیروهای امنیتی حکومت شاه را به زانو در آورند. فاز پایانی این عملیات در تابســـتان ســـال ۱۳۵۷ خورشیدی، به ویژه با حادثه آتش ســـوزی ســـینما رکس آبادان و کشتار هفده شـــهریور در تهران توانست پس از دهه‌ها انتظار ســـازمان امنیت شـــوروی، آتش انقلاب ایران را روشن کند. شبه نظامیان مزدور و وفادار به روس‌ها که در کمپ‌های ســـازمان امنیت شـــوروی، در خاورمیانه تعلیم دیده بودند، مجریان این عملیات بودند. اســـناد و اعترافات افسران سابق کا گ ب، از یک دهـــه برنامه‌ریزی برای انجام چنین خرابکاری‌هایی پرده برمی‌دارد. همچنین اســـنادی از تاریخ انقلاب اسلامی‌که گویای اقدامات یک تیم عملیاتی وفادار به سید علی خامنه‌ای به سرپرستی مسعود کشمیری برای انجام این عملیات‌های تروریستی و پس از آن پاک کردن رد پاهای عاملان آن است، در این فصل بررسی می‌شود.

ورود گروه‌های شبه نظامی تعلیم دیده در کمپ‌های شوروی به ایران از آغاز سال ۱۳۵۷ خورشیدی

گروه چریکی محمد منتظری و گروه چریکی مصطفی چمران تنها دو گروه از مجموع ده‌ها گروه شبه نظامی بودند که دوره‌های آموزش نظامی-عقیدتی را در کمپ‌های لبنان، ســـوریه، مصر، یمن و فلسطین زیر نظر کارشناسان ســـازمان امنیت شوروی در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی‌گذرانده بودند و در سال ۱۳۵۷ برای اجرایی کردن مرحله پایانی عملیات سرنگونی حکومت شـــاه که متحد بزرگ ایالات متحده آمریکا در ایران بود، وارد کشور شدند. شبه نظامیان گروه چمران که تحت مدیریت شاخه برون مرزی نهضت آزادی ایران، سماع، تعلیم دیده بودند، پس از انقلاب در خدمت تامین امنیت دولت موقت بازرگان قرار گرفتند. بازرگان و اعضای نهضت آزادی پس از انقلاب دولت موقت را با فرمان خمینی تشکیل داده بودند و طبیعی بود که چمران و گروهش در کنار این نهاد قرار گیرد. اما گروه محمد منتظری که تعداد زیادی از اعضای آن طلبه‌های آموزش نظامی دیده بودند، حفاظت از مدرسه علوی را که نخستین اقامتگاه خمینی پس از اقامت چند ساعته‌اش در مدرسه

AVAYEBUF.wordpress.COM

رفاه بود، به عهده گرفتند. یک روز پس از انقلاب در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، حجت الاسلام محمد منتظری یکی از روحانیون انقلابی بود که کمیته‌های انقلاب اسلامی را با الهام از کمیته‌های انقلاب که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی در روسیه به وجود آمده بود، تاسیس کردند و پس از آن هم یکی از چهار گروه اصلی شبه نظامی بودند که سه ماه پس از انقلاب به هم پیوستند و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را شکل دادند. محمد منتظری در مصاحبه با روزنامه کیهان در تیرماه ۱۳۵۸ گفت:

«وقتی در رژیم گذشته از ایران فراری شدم، گذرنامه و شناسنامه‌ام از بین رفت. به همین خاطر پاسپورت بحرینی با نام جعلی عباس غلام محمد گرفتم و در زمان نخست وزیری بختیار از مرز خسروی به ایران بازگشتم.»[۱]

اما اعضای گروه محمد منتظری ماه‌ها پیش از خود وی، یعنی از آغاز سال ۱۳۵۷ خورشیدی، یک به یک بدون اینکه توجه مسوولان امنیتی و اطلاعاتی حکومت شاه و به ویژه ساواک را جلب کنند، به کشور وارد شدند و هر کدام در گوشه‌ای از کشور به تعلیم نیروهای جوان و انقلابی پرداختند. علی فلاحیان یکی از اعضای فعال گروه منتظری بود که پس از بازگشت به ایران به آبادان رفت و تمام تلاش خود را برای ایجاد شور و حال و فضای انقلابی و رادیکال در این شهر به کار گرفت. حجت الاسلام علی فلاحیان با همکاری مستقیم یکی از دوستان نزدیک سید علی خامنه‌ای به نام سید حسین پورمیرغفاری، سازماندهی جوانان انقلابی و برخی اوباش و اشرار در آبادان را در دست گرفت.

نقش گروه خامنه‌ای در آتش سوزی سینما رکس آبادان

شهر آبادان به واسطه وجود پالایشگاه بزرگ این شهر و توسعه اقتصادی و اجتماعی پر شتاب از حال و هوای انقلابی که در دیگر شهرهای بزرگ همچون، تهران، تبریز، مشهد و اصفهان دیده می‌شد، به دور بود. مردم شهر آبادان بیش از انقلاب کردن به تفریح و لذت بردن از فضایی که رشد و توسعه اقتصادی در شهرشان ایجاد کرده بود، مشغول بودند. شاید به همین دلیل شهر آبادان از مدت‌ها قبل مورد توجه کارشناسان امور انقلاب در سازمان امنیت شوروی بود. در کتاب آرشیو میتروخین بر پایه اسناد محرمانه سازمان امنیت شوروی، با اشاره به تحولات پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی در ایران، و نزدیک

AVAYEBUF.wordpress.COM

شدن شاه به آمریکا که نگرانی اتحاد جماهیر شوروی را هر چه بیشتر تحریک کرده بود، در چند مورد سازمان امنیت شوروی تلاش کرد تا با جعل سند و شایعه سازی رابطه شاه با آمریکایی‌ها را به هم بزند اما موفق نشـد. در نهایت در آغاز سـال ۱۹۶۰ میلادی، رهبر شـوروی نیکیتا خورشـچف پس از مشـورت با اعضای پولیت بورو یا همان دفتر سیاسی اتحاد جماهیر شوروی، طرح محرمانه‌ای را برای ترور شاه توسط کا گ ب امضا کرد. فوریه سال ۱۹۶۱ میلادی، ایوان فادیکین، رییس «سرویس وی» در سازمان امنیت شوروی که برای ترور، خرابکاری و آدم ربایی در کشـورهای هدف طراحی شده بود، راهی تهران شد تا مقدمات ترور شاه را فراهم کند.[۲] ولادیمیر کوزیچکین، افسر عالی رتبه کا گ ب که در پوشـش یک دیپلمات در سـفارت شوروی در تهران فعال بود، در کتاب خود ماجرای این طرح ترور را به طور مفصل شرح داده است. تنها راه باقیمانده از دید رهبران مسکو، کشتن پادشـاه ایران و حمایت از حکومتی بود که انتظار می‌رفت پس از شـاه در ایران به قدرت برسد. مقدمات توطئه ترور، حدود یک سال به طول انجامید. بر اساس این طرح قرار بود شـاه در فوریه ۱۹۶۲ میلادی، در اثر انفجار اتومبیلی که پر از مواد منفجره شـده بود، در مسـیر عبور از کاخ نیاوران به مجلس، کشـته شود. طرح ترور با مشکل فنی مواجه شد و دستگاه کنترل از راه دور که قرار بود انفجار را کلید بزند، درست کار نکرد و شاه جان سالم از این حادثه به در برد. البته پس از انتقال لوازم این طرح پیچیده ترور به مسکو و بررسی آنها در آزمایشـگاه‌های کا گ ب، متوجه شدند که دستگاه کنترل از راه دوری که در این طرح ترور به کار گرفته شده بود، ایرادی نداشت و تنها نحوه استفاده از آن غلط بود. دکمه فعال سازی بمب در این دستگاه کنترل راه دور، باید پس از فشار داده شدن به مدت سه ثانیه در همان حالت تحت فشـار قرار می‌گرفـت تا انفجار صورت گیرد و مجری طرح به اشتباه تصور کرده بود که تنها فشار دادن این دکمه کافی است و انفجاری انجام نشده بود و همین چند ثانیه جان شاه را نجات داد.[۳] پس از اطلاع از عدم موفقیت این طرح ترور بود که نگرانی بزرگی بین رهبران شوروی به وجود آمد. از آنجا که افسران سازمان امنیت شوروی مستقیماً و بدون واسطه در تهران طرح چنین اقدامی را ریخته بودند، به واسطه یک اشتباه کوچک مثل موردی که در ماجرای ترور ناموفق شاه پیش آمده بود، می‌توانست به افشای هویت واقعی تروریسـت‌ها منجر شود و جوّ جامعه جهانی را علیه اتحاد جماهیر شوروی به شـدت تحریک کند. پس از این حادثه، خورشـچف رهبر شوروی دستور یک چرخش

AVAYEBUF.wordpress.COM

بزرگ در دستگاه سیاسی اتحاد جماهیر شوروی را صادر کرد که بر اساس آن به جای سیاست ترور رهبران و مسوولان حکومتی در کشورهای متحد آمریکا و غرب، زنجیره‌ای از خرابکاری‌ها و آشوب در این کشورها طراحی شود. برنامه‌ای گسترده و ویژه برای ایران از سوی «سرویس وی» در کا گ ب در نظر گرفته شد که بر اساس آن در شهرهای کلیدی ایران، مناطق حساس با دقت انتخاب و امکان ایجاد آشوب در آنها بررسی شد تا به این شکل حکومت شاه ایران را بدنام و تضعیف کنند. شهر آبادان یکی از شهرهای انتخاب شده برای این منظور بود. در کتاب آرشیو میتروخین بر اساس اسناد محرمانه کا گ ب در این خصوص آمده است:

«در پایان دوران رهبری خورشچف، یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های ویژه که اف سی دی، یا همان سرویس اطلاعات برون مرزی سازمان امنیت شوروی دنبال می‌کرد، عملیات خرابکاری به عنوان جایگزین عملیات ترور بود. اصلی‌ترین بخش این نوع طراحی عملیات خرابکاری، شناسایی اهداف در کشورهای خارجی، به ویژه در کشورهای غربی بود. همچنین قرار گرفتن در وضعیت آماده باش برای تخریب و سرنگونی در زمان جنگ و یا دیگر بحران‌های ساختگی که توسط احزاب کمونیستی و یا گروه‌های چریکی ایجاد می‌شد. این گروه‌ها زیر نظر تیم‌های مدیریت خرابکاری سازمان امنیت شوروی فعالیت می‌کردند. بزرگ‌ترین عملیات خرابکاری و آماده باش در یک کشور غیر غربی، برای ایران طراحی شده بود. در فاصله سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ میلادی، یک سلسله عملیات گسترده شناسایی و انتخاب اهداف برای اجرای عملیات خرابکاری در شهرهای مختلف ایران به ویژه در مناطقی از کردستان، آذربایجان و شهر آبادان مشخص شده بودند. این اهداف با دقت و مطالعه جزییات، توسط ماموران و رابطان سازمان امنیت شوروی انتخاب شده و مراحل شناسایی و عکس برداری از آنها به اجرا درآمده بود.»[۴]

نویسنده کتاب آرشیو میتروخین در ادامه آورده است که در سال ۱۹۶۷ میلادی، بر اساس فرمان یوری آندروپف، رییس جدید سازمان امنیت شوروی، عملیات ویژه و گسترده‌ای توسط سرویس عملیات خرابکاری در دوران صلح طراحی و تنها در تهران ۲۳ هدف استراتژیک برای بمب گذاری انتخاب و مطالعه شده بود. از جمله این اهداف کاخ‌های سلطنتی، وزارتخانه‌های کلیدی، خطوط اصلی راه آهن، سرفرماندهی مرکزی پلیس، مرکز سازمان امنیت کشور ساواک و رادیو و تلویزیون ملی ایران بودند. همچنین مراکز کلیدی تولید الکتریسیته و پانزده مرکز تلفن در شمار این اهداف برای خرابکاری و

AVAYEBUF.wordpress.COM

بمب گذاری‌های گسترده به قصد تضعیف حکومت شاه و ایجاد نفرت عمومی نسبت به آن حکومت و آماده سازی فضا برای اجرای فاز نهایی سرنگونی بودند. این عملیات در سپتامبر سال ۱۹۷۱ میلادی به دنبال پناهنده شدن یکی از افسران کلیدی کا گ ب که در مرکز لندن فعالیت می‌کرد، به حالت تعلیق در آمد. اولگا آدولفف لیالین که از افسران لاین اف در کا گ ب بود و مستقیما به سرویس ویژه عملیات خرابکاری در کا گ ب گزارش می‌داد، به غرب پناهنده شد. این مساله نگرانی عمیقی را در مسکو ایجاد کرده بود که تا چه میزان طرح‌های فوق محرمانه مربوط به عملیلت خرابکاری که توسط سازمان کا گ ب مدیریت می‌شد، لو رفته است.[۵]

بر اساس اسناد به دست آمده از آرشیوهای محرمانه کا گ ب، در بین تمام کشورهایی که ساکنان کاخ کرملین در مسکو آنها را جهان سوم می‌نامیدند، کشور ایران نخستین و بزرگ‌ترین هدف اتحاد جماهیر شوروی برای نفوذ بود. در شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با سپتامبر ۱۹۴۱میلادی، زمانی که نیروهای متفقین وارد ایران شدند، سازمان امنیت شوروی از این فرصت استفاده کرد تا بزرگ‌ترین شبکه جاسوسی خود در خارج از مرزهای شوروی را در ایران شکل دهد. حدود چهل قرارگاه برای ماموران سازمان امنیت شوروی بوجود آمد که تنها در قرارگاه مرکزی آن در تهران، یکصد و پانزده افسر کارآزموده به تشکیل شبکه و هدایت تیم‌های جاسوسی مشغول بودند. این شبکه بزرگ از مزدوران وابسته به شوروی برای مدت ۳۷ سال آرام آرام و بدون جلب توجه در تمام ارگان‌های کلیدی حکومتی، وزارت خانه‌ها، ارتش، مجلس، رسانه‌ها، نهادهای مدنی و حتی دربار شاه ایران نفوذ کرده بودند.[۶] سازمان امنیت شوروی خود را برای روز موعود آماده می‌کرد. برای فاز نهایی نیاز بود تا در سطحی وسیع در سراسر کشور عملیات خرابکاری انجام شود تا از یک طرف حکومت شاه، کنترل اوضاع را از دست بدهد و غافلگیر شود و از طرف دیگر جامعه نسبت به توانایی حکومت برای تامین امنیت عمومی به شدت تردید کند. این وظیفه به عهده گروه‌های چریکی گذاشته شد که در لبنان، سوریه، مصر، الجزایر، لیبی، پاکستان و فلسطین در کمپ‌های سازمان امنیت شوروی آموزش نظامی و عقیدتی دیده بودند و برای چنین روزهایی آماده می‌شدند. آتش سوزی‌ها و عملیات خرابکاری در فاصله سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ خورشیدی در موارد دیگری دیده شده بود، اما گستردگی خرابکاری‌ها، آتش سوزی‌ها و بمب گذاری‌ها در تابستان ۱۳۵۷ خورشیدی و پراکندگی آن

AVAYEBUF.wordpress.COM

در سراسر کشور، با ایجاد فضای انقلابی در ایران چشمگیرتر شده بود. پیش از آتش سوزی سینما رکس، تنها در مرداد ماه سال ۱۳۵۷ خورشیدی، بیست و نه سینما، کاباره و مکان تفریحی به آتش کشیده شد. وجود تیم‌های منسجم عملیاتی، شناسایی و انتخاب دقیق مکان‌هایی که باید مورد حمله قرار می‌گرفتند، شـــباهت رفتاری در انجام عملیات و مواد استفاده شده در این خرابکاری‌ها، همچنین هماهنگی و اجرای دقیق این عملیات و مهم‌تر از همه تبلیغات گسترده پس از انجام این عملیات همگی نشانه‌های روشنی از وجود یک طرح گســـترده و هدایت شده در سراسر کشور بود که توسط یک مرکز ناشناخته هدایت می‌شد. امروز می‌دانیم که این مرکز سازمان امنیت شوروی بود. همانگونه که سازمان امنیت شوروی انتظار داشت، این سلسله خراب کاری‌های زنجیره‌ای اعتماد به نفس شاه و نیروهای امنیتی وی را به پایین‌ترین حد ممکن رساند و جامعه ایرانی آماده تغییرات بزرگ می‌شد. اما هنوز یک جرقه نهایی که خشم عمومی را به حد انفجار برساند، کم بود. سی امین حادثه زنجیره‌ای خرابکاری، آتش سوزی یک سالن سینما در آبادان بود که مطابق برنامه طراحی شده پیش نرفت و بسیار هولناک‌تر از آنچه تصور می‌شد، رخ داد. همین امر سبب شد تا این حادثه بتواند نقش جرقه نهایی را که روس‌ها انتظارش را می‌کشیدند، ایفا کند.

در بیست و پنجمین سالگرد ۲۸ مرداد، قرار بود سینما سهیلا در آبادان توسط یکی از تیم‌های عملیاتی وابسته به گروه محمد منتظری تخریب شود. قرار شد حجت الاسلام علی فلاحیان با هدایت حجت الاسلام موسوی تبریزی و حجت الاسلام جمی این عملیات را به مرحله اجرا در آورند. علی فلاحیان که به تازگی دوره آموزش چریکی را در کمپ‌های سوریه و لبنان به عنوان عضو گروه محمد منتظری پشت سر گذاشته بود، پس از بازگشت

حسین تکبعلی‌زاده با هماهنگی و همکاری حاج آقا جمی امام جمعه آبادان و سید علی خامنه‌ای سینما رکس را آتش زد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

به ایران در آبادان مستقر شد و گروهی از جوانان مذهبی و اوباش و معتادان شهر آبادان را دور هم جمع کرد و تیم تخریب اختصاصی‌اش را شکل داد. همین تیم پس از انقلاب یکی از نخستین کمیته‌های انقلاب اسلامی را تشکیل دادند. حسین تکبعلی‌زاده و سه برادر به نام‌های یدالله، فرج و فلاح بذرکار که همگی از اعضای تیم علی فلاحیان بودند، برای انجام عملیات آتش سوزی سینما سهیلا انتخاب شدند. مواد آتش‌زا مدتی پیش از آن با همکاری سید علی خامنه‌ای با نام مستعار حاج عبدالله و حسین موسوی تبریزی در اختیار این گروه قرار گرفت و همه چیز برای عملیات آماده شـــد. قرار بود در این عملیات تنها ســـاختمان سینما به آتش کشیده شود و قرار نبود کسی کشته شود.

مهاجمان وقتی با درهای بسته سینما سهیلا مواجه شدند، تصمیم گرفتند برای اینکه کار را انجام نشده نگذاشته باشند، سینمای دیگری که باز باشد پیدا کنند و سینما رکس را دیدند و آنجا را با همه مردمی‌که برای تماشـــای فیلم گوزن‌ها در ســـالن سینما نشسته بودند، به آتش کشیدند که در نتیجه آن ۳۷۷ نفر زنده زنده در آتش سوختند. این حادثه با وجودی که بخشـــی از برنامه نبود، اما به سبب اینکه بسیار هولناک و تکان دهنده بود، توانست آتش انقلاب را روشن کند. حسین تکبعلی‌زاده که خود عضو گروه علی فلاحیان و تحت مدیریت موســـوی تبریزی بود، دو ســـال پس از انقلاب در دادگاهی که به ریاست همان موســـوی تبریزی و با همکاری علی فلاحیان ترتیب داده شـــده بود، به عنوان متهم ردیف اول محاکمه و اعدام شـــد. برادران بذرکار ناپدید شدند که البته با توجه به سوابقی که بعدها در دوران تصدی وزارت اطلاعات از علی فلاحیان دیده شـــد که چگونه بسیاری از دگر اندیشان سر به نیست و ناپدید می‌شدند، می‌توان حدس زد چه بلایی سر این سه برادر که هر سه عضو تیم فلاحیان بودند و برای پنهان ماندن دستان وی و موسوی تبریزی باید برای همیشه ساکت می‌شدند، آمده است. دیگر هیچگاه از این سه برادر کسی چیزی نشنید و حتی جنازه‌شان هم پیدا نشد. دادگاه سینما رکس با دو سال تأخیر برگزار شد، مسوولان جمهوری اسلامی هیچ علاقه و اصراری برای برپایی این دادگاه نداشتند و بسیار علاقمند بودند که مانند پرونده میدان ژاله به فراموشی سپرده شود، اما پیگیری خانواده‌های ۳۷۷ قربانی این جنایت، سران حکومت اسلامی را وادار به پیگیری پرونده کرد. برای مخفی ماندن دست روحانیون انقلابی در این حادثه، طراح و مجری آن یعنی موسوی تبریزی و علی فلاحیان به عنوان قاضی و دادســـتان پرونده برگزیده شدند. اعترافات تکبعلی‌زاده در

AVAYEBUF.wordpress.COM

دادگاه، تنها سندی است که از او به جای مانده است. وی در این دادگاه بعد از شرحی از ترک اعتیاد، درباره چگونگی آتش زدن سینما رکس گفت:

«رفتم خانه و بچه‌ها (یدالله، فرج و فلاح بذرکار) آمدند و گفتند می‌خواهیم یک سینما را آتش بزنیم. چهار شیشه کوچک تهیه شد و تینر در آن ریختیم و به سینما سهیلا رفتیم. در سینما شیشه‌ها را از سالن انتظار روی زمین انداختیم و بعد کبریت زدم. اما آتش نگرفت. به سالن سینما برگشتم و جریان را به بچه‌ها گفتم. همگی از سینما بیرون آمدیم. فرج گفت چطور شد آتش نگرفت؟ من گفتم برای اینکه تینر فوری بود و خشک شد و اثر نکرد. قرار شد فردا شب به سینمای دیگری برویم، اما سر خیابان، فرج با یک سری شیشه تازه آمد.»[۷]

به نوشته روزنامه اطلاعات، متهم آتش سوزی سینما رکس در ادامه تعریف کرد که همان شب دوباره بازگشتند تا سینما سهیلا را به آتش بکشند، اما سینما بسته بود. در راه بازگشت، سینما رکس را دیدند و تصمیم گرفتند آنجا را آتش بزنند. بلیط خریدند و وارد سینما شدند و بین تماشاچیان نشستند. تکبعلی زاده در اعترافاتش در دادگاه اینگونه ادامه داد:

«پس از یک ربع ساعت، فرج گفت می‌روم دستشویی و رفت. فرج بعد از ده دقیقه برگشت و نیمه‌های فیلم بود که به آرامی گفت برویم. بعد بلند شدیم و رفتیم داخل سالن انتظار، از در عقب از طرف بوفه، سر آن دوراهی کمربندی در سالن سینما که آب سردکن هم همانجاست. همه با هم رفتیم و وقتی رسیدیم صحبتی از کجا ریختن تینرها شده بود. آنجا ایستادیم. هیچ کس داخل سالن نبود و بوفه تعطیل شده بود. فرج شیشه را در آورد و گفت: شما جلوی بوفه بریزید و خودش با عبدالله رفت.»

تکبعلی‌زاده در ادامه اعترافاتش می‌گوید که کبریت را کشید. آتش یک باره شعله گرفت و به سرعت آتش دور تا دور سالن را محاصره کرد و به سالن سینما کشیده شد. حسین تکبعلی‌زاده پنج شنبه ۱۳ شهریور ماه ۵۹ به همراه سروان منوچهر بهمنی، علی نادری مدیر سینما رکس، اسفندیار رمضانی مدیر داخلی سینما، سرهنگ سیاووش امینی آل آقا رییس سابق اطلاعات شهربانی آبادان و فرج الله مجتهدی کارمند ساده ساواک که به تازگی به آبادان منتقل شده بود اعدام شدند. هدف اعدام‌ها این بود که ساواک و شاه را عامل آتش سوزی اعلام کنند. اینکه ساواک و حکومت شاه عاملان این خرابکاری‌ها باشند، غیر قابل باور بود. این خرابکاری‌ها نه تنها هیچ سودی برای رژیم نداشت، بلکه سمی کشنده

AVAYEBUF.wordpress.COM

بود که نشان می‌داد حکومت نمی‌تواند امنیت را برقرار کند. تیم‌های حرفه‌ای، منسجم و هماهنگی که دوره‌های چریکی را در لبنان و سوریه زیر نظر کارشناسان کا گ ب دیده بودند، از مدت‌ها پیش مشغول آماده سازی برای این اقدامات خرابکارانه بودند. خراب کاری‌ها و اقدامات تروریستی نظیر آتش زدن سینماها و کاباره‌ها و مراکز تفریحی با توجه به فتواها و نوع نگرش بر خی از مراجع تقلید تندرو مثل روح الله خمینی، دور از ذهن نبود. در جلد ششم کتاب صحیفه نور، که به سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها و فتواهای خمینی اختصاص دارد، تلویزیون، رادیو و سینما را مرکز فحشا خطاب می‌کند و می‌گوید:

«سینمای ما مرکز فحشا است. ما با سینما مخالف نیستیم، ما با مرکز فحشا مخالفیم. ما با رادیو مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. ما با تلویزیون مخالف نیستیم، ما با آن چیزی که در خدمت اجانب برای عقب نگه داشتن جوانان ما و از دست دادن نیروی انسانی ماست، با آن مخالف هستیم. ما کی مخالفت کردیم با تجدد؟ با مراتب تجدد؟ مظاهر تجدد وقتی که از اروپا پایش را در شرق گذاشت، خصوصاً در ایران، مرکز عظیمی که باید از آن استفاده تمدن بکنند ما را به توحش کشانده است. سینما یکی از مظاهر تمدن است که باید در خدمت این مردم، در خدمت تربیت این مردم باشد و شما می‌دانید که جوان‌های ما را اینها به تباهی کشیده‌اند.»[۸]

پس از بازگشت نخستین گروه از طلبه‌های علوم دینی از شوروی به ایران پس از گذراندن دوره‌های نظامی و عقیدتی در دانشگاه پاتریس لومومبا در ۱۳۴۷ خورشیدی، برابر با ۱۹۶۸ میلادی، زنجیره‌ای از خرابکاری و بمب گذاری در نقاط مختلف کشور آغاز شد. به خاطر داشته باشیم که مقتدرترین رییس سازمان امنیت شوروی یوری آندروپف که در ۱۹۶۷ میلادی به این سمت انتخاب شد و تنها چند روز پس از انتخابش با تحریک کا گ‌ب، جمال عبدالناصر، رییس جمهور مصر با هدف حمله به اسراییل جنگ شش روزه را آغاز کرد که شکست سخت، تلخ و تحقیر آمیزی برای دنیای عرب، کشورهای مسلمان منطقه و اتحاد جماهیر شوروی رقم خورد. پیروزی اسرائیل در این جنگ سبب شد تا سازمان امنیت شوروی به رهبری آندروپف بیش از هر زمان به فکر بیفتد تا از پتانسیل خشم ایجاد شده از این شکست در دنیای اسلام علیه اسرائیل و آمریکا بهره‌برداری کند. در پی همین سیاست، شوروی مصمم بود تا از نفرت یک میلیارد مسلمان، سیلی ویرانگر علیه آمریکا و متحدانش در منطقه ترتیب دهد.[۹] سرمایه گذاری بر روی طلبه‌های جوان در حوزه‌های علمیه اسلامی با هدف آماده سازی آنها برای عملیات چریکی شدت گرفته بود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

بازگشت طلبه‌های چریک که به استخدام سازمان امنیت شوروی در آمده بودند به ایران با این دوران پر تنش همزمان شـــد. سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوییني‌ها در شمار همین طلبه‌های آموزش دیده بودند که در آن سال به ایران وارد شدند. بخشی از دروس آموزشی در دانشگاه پاتریس لومومبا به آموزش خرابکاری با انگیزه تضعیف حکومت و از بین بردن اعتماد به نفس نیروهای امنیتی و تقویت روحیه نیروهای انقلابی اختصاص داشت. تنها چند ماه پس از ورود این چریک‌های طلبه، انفجار سینماها در ایران آغاز شد. چهاردهم فروردین ۱۳۴۸ خورشـــیدی، ســـینما پاسیفیک (ایران فعلی) در آتش سوخت. هفت روز بعد در ۲۳ فروردین، سینما سعدی و سه روز پس از آن در ۲۶ فروردین ۱۳۴۸، سینما المپیا در آتش سوخت. در روزهای ۲۷ و ۲۸ فروردین در پی تماس تلفنی افرادی تهدید کردند که روز بعد سینما پارامونت را به آتش خواهند کشید اما این تهدید عملی نشد و به جای آن یک ماه بعد در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۸، سینما سانترال (مرکزی فعلی) آتش گرفت. هشـــتم مرداد سینما فری طعمه حریق شد و بیست روز بعد سینما آسیا در آتش سوخت و خاکستر شد. در ۱۷ دی ماه ۱۳۴۹ سینما دیانا و ۲۹ مهر ماه ۱۳۵۰ سینما نپتون آتش گرفتند. همه این موارد در تهران رخ داده بود اما در دیگر شـــهرهای ایران نیز موارد متعدد آتش سوزی و تخریب سینما گزارش می‌شد. در ۲۵ شهریور ۱۳۴۸ در شهسوار در پی آتش سوزی در سینمای این شهر دوازده نفر کشته و پنجاه نفر مجروح شدند. در ۲۷ مهر ماه ۱۳۵۱ سینما آریا در خرم آباد آتش گرفت. سینما سعدی در مشهد و سینما کاپری در رفســـنجان در همین زمان در آتش ســـوختند. سینما کاپری پس از بازسازی و افتتاح دوباره در پانزده بهمن ۱۳۴۹ خورشـــیدی آتش گرفت. ســـینمای شهر بانه هم در ۲۳ تیر ۱۳۵۰ خورشیدی به آتش کشیده شد. سینما مهتاب و سینما آریا در ششم خرداد ۱۳۵۶ خورشـــیدی، که ایام سوگواری دختر پیامبر اســـلام بود، از طریق پست شهری نامه‌هایی دریافت کردند با این مضمون که: «در روزهای سوگواری پیشوایان اسلام سینما را تعطیل و از نمایش فیلم‌های سکسی خودداری نمایید. در غیر این صورت سرنوشت سینمای قم را خواهید داشت.»

در این میان سرنوشـــت ســـینمای قم، که در نامه اخطار آمیز به آن اشاره شده است، رازهای بسیاری را بر ملا می‌کند. سینما دروازه طلایی یا گلدن گیت در شهر قم که نام خود را از پل تاریخی و مشهور شهر زیبای سانفرانسیسکو در ساحل غربی ایالات متحده آمریکا

AVAYEBUF.wordpress.COM

گرفته بود، در ۲۹ آذرماه ۱۳۴۸ افتتاح شد. برای جلوگیری از تحریک احساسات مذهبی مردم و روحانیون در این شـــهر، فیلم مســـتند خانه خدا ساخته ابولقاسم رضایی و جلال مقدم نخستین فیلمی بود که در این سینما نمایش داده شد که مناسک حج را به تصویر می‌کشید. فیلم‌های بعدی اما چندان شباهتی به فیلم نخست نداشتند و از دسته فیلم‌های فارسی و یا فیلم‌های تولید شده توسط کمپانی‌های بزرگ هالیوودی بودند. نخستین نامه تهدید آمیز یک ماه بعد در ســـوم بهمن ۱۳۴۸ به دســـت صاحب ســـینما، علی بشارتیان رسید که اگر این سینما را تعطیل نکند، یک گروه شش نفره آن را به آتش خواهند کشید. بشارتیان ساواک را در جریان گذاشت . در ۲۷ فروردین ۱۳۵۱ یک بمب ساعتی در سینما توسط ماموران شهربانی کشف شد. اما ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۴ سینمای دروازه طلایی قم در آتش سوخت و برای همیشه تعطیل شد. صاحب سینما پس از مدت‌ها پیگیری از طریق ساواک و شرکت‌های بیمه موفق به جبران خسارت و بازگشایی سینما نشد و مجبور شد آن را در فروردین ۱۳۵۵ خورشیدی به آیت الله العظمی‌سید شهاب الدین مرعشی نجفی به مبلغ سه میلیون ریال بفروشد. این سینما تبدیل به حوزه علمیه شهابیه شد که در خیابان امام خمینی قم قرار دارد. این آتش سوزی توسط احمد خمینی و تیم وی انجام شده بود. موسوی خوئینی‌ها پس از بازگشت از شوروی در قم مستقر شده بود و در خرداد ماه ۱۳۴۹ در مراســـم ختم آیت الله حکیم خودش را به احمد خمینی نزدیک کرده بود که دوســـتی عمیقی بین آنها به وجود آمد. احمد خمینی در سوریه و لبنان در کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی ســـازمان امنیت شوروی هم شـــرکت داشت و دوره کوتاه مدتی را در آنجا برای آشنایی با استفاده از اسلحه و روش‌های تخریب سپری کرده بود. آیت الله حسن لاهوتی، یکی از نزدیک‌ترین یاران خمینی در دوران انقلاب، در مصاحبه اختصاصی با روزنامه کیهان در تاریخ ۲۲ آذرماه ۱۳۵۸ خورشیدی، از ماجرای آتش سوزی سینمای قم و نقش احمد خمینی در آن پرده برداشت:

« افراد مملکت ما به دو دســـته تقسیم می‌شـــوند، یک دسته عبارتند از کسانی که بعد از پیروزی انقلاب، به انقلاب پیوســـته‌اند و شـــدیداً از انقلاب حمایت می‌کنند و هرگز رضایت نمی‌دهند که ملت ما بدانند که آنها پیوستگان به انقلاب، پس از انقلاب هستند و اگر جســـارت نشـــود میراث خواران انقلاب هستند. دسته دیگر عبارتند از افرادی که در دوران گذشته همیشه به انقلاب فکر می‌کردند و گذشته از اندیشیدن، تن به آب و آتش می‌زدند. اعمالی متهورانه و شجاعانه که برای دسته اول تعبیر به حرکات جنون

AVAYEBUF.wordpress.COM

آمیز می‌شد، مرتکب می‌شدند. غم مستضعفان و ظلمی که بر مظلومین می‌رفت، خواب را از چشم اینان می‌گرفت و چون خاری در چشم و استخوانی در گلو گیر کرده بودند. چه شب‌ها که با وحشت در خانه‌های امن از سوز و سرما می‌لرزیدند. چه شب‌ها و روزها که برای حمل سلاح‌ها به آرزوی اینکه به سینه دشمنی برسد، در دورانی که ساواک خفقانی جهنمی بوجود آورده بود، این مردان و زنان متعهد و مسئول که پیرو خط امام بودند و تاریخ ما از آنان کمتر یاد می‌کند، از کوچه‌های مخوف این مملکت عبور می‌کردند، به کاخ‌های کاخ نشینشان در باطن نهیب می‌زدند و محمد وار قبل از رسالت پرخاش می‌کردند که روزی بر سر کاخ نشینان چون صاعقه فرود خواهیم آمد و آنچه از مردم ما برده‌اید و خورده‌اید، از شما با سفیر گلوله بازپس خواهیم گرفت. با همه نگهبانی مرزبانان شاه، از مرز عبور می‌کردند و به پاکستان، لبنان، سوریه و فلسطین برای تبادل اندیشه و دریافت سلاح می‌شتافتند و سپس به مملکت باز می‌گشتند و خانه‌های امن را پر از سلاح می‌کردند و در مراکز استان‌های این مملکت، خانه‌های امن داشتند و با جوانان سوخته و ساخته شده در مکتب حسین، عاشقانه به عشق شهادت رموز سلاح را تبادل می‌کردند. چه بگویم و چه می‌گویم و چه می‌توانم بگویم؟! شاید تاریخ بر خلاف عادت دیرینه خود در اینجا به حقیقت توجه کند. احمد خمینی به دلیل علاقه شدیدش به واژگونی رژیم سابق و برای اینکه به رژیم بفهماند روحانیت زنده است، دستور انفجار سینمای قم را صادر کرد.»[۱۰]

آیت الله لاهوتی همه حرف‌ها را در مورد سنخیت و طرز تفکر افرادی که در خراب کاری‌هایی نظیر آتش زدن سینماها در سال ۱۳۵۷ شرکت داشته‌اند زده است جز اینکه بگوید، چه کسانی در کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی در پاکستان، سوریه، لبنان و فلسطین، به این جوانانی که وی از آنها یاد می‌کند، آموزش نظامی و عقیدتی می‌دادند؟ امروز پاسخ روشن است. سازمان امنیت شوروی طراح و گرداننده این کمپ‌های نظامی بود تا اتحاد جماهیر شوروی بتواند با استفاده از این نیروهای چریکی و پارتیزانی حکومت شاهنشاهی ایران را که متحد بزرگ آمریکا در منطقه بود، سرنگون کرده و در جنگ سرد با آمریکا و غرب یک امتیاز به نفع خودش ثبت کند. شعله‌های آتش افروخته شده در سینما رکس آبادان در تمام دنیا دیده شد و بسیاری از رسانه‌های معتبر جهانی به تفصیل به آن پرداختند.

در چهارم سپتامبر ۱۹۷۸میلادی، شانزده روز پس از فاجعه آتش سوزی در سینما رکس آبادان، هفته نامه آمریکایی تایم با انتشار گزارشی به بررسی وضعیت سیاسی ایران

AVAYEBUF.wordpress.COM

پس از این واقعه پرداخت و شرایط را چنین توضیح داد:

«سوگواری برای مرگ امام علی (۶۶۱-۶۰۰ بعد از میلاد مسیح) که از سوی ۳۴ میلیون ایرانی تنها پیرو راستین محمد شناخته می‌شود، همیشه مراسمی مهم بوده است. اما به طور خاص مراسم هفته گذشته تحت الشعاع فاجعه‌ای بزرگ قرار گرفته بود. تهران خاموش و متشنج بود. کرکره دیسکوها، جایی که محفل دیوانه بازی‌های طبقه ثروتمند و بالاتر از متوسط ایران است، پایین کشیده شده است. هتل‌ها و رستوران‌ها نوشیدن مشروبات الکی را چهار روز ممنوع کرده‌اند. کانال‌های تلویزیونی هم به جای داستان‌های پلیسی، قرائت قرآن و آموزه‌های اسلامی پخش می‌کنند. با آغاز ماه مبارک رمضان در پنجم آگوست، ستیز میان محمدرضا شاه پهلوی و ائتلاف غریب تندروهای چپگرا و مسلمانان محافظه کار بر سر روند مدرن سازی معتدل وی، به اوج وحشت رسیده است. پیش از آنکه عاملان آتش سوزی عمدی با به آتش کشیدن سینما رکس آبادان ۳۷۷ نفر را بکشند، ایران مبهوت خشونت‌های فرقه‌ای شده بود که دست کم مرگ شانزده نفر را به همراه داشت. متعصبین مذهبی، خشمگین از انحرافات اخلاقی به سبک غربی که به باور آنان، هتک حرمت سنت اسلامی است، بیست و نه سالن سینما، رستوران و کاباره را آتش زده‌اند. در شهر بابل در حاشیه دریای خزر، دسته اوباش کوشیدند مانع از افتتاح یک سیرک ایتالیایی شوند. آنها زمانی عقب نشینی کردند که صاحب این سیرک تهدید کرد شیرهایش را رها خواهد کرد و به میان آنها خواهد فرستاد.»[۱۱]

آتش زدن سینماها پیامدهایی هم داشت از جمله اینکه برخی از آنها همانند سینما گلدن گیت قم به حوزه علمیه و بسیاری از آنها هم به مسجد و حسینه تبدیل شدند. سینما مونت کارلو در محله هفت حوض با تهدید مذهبیون به مسجد النبی با مدیریت آیت الله خوانساری تبدیل شد. سینما اسکار در میدان رشیدیه، سینما پاسارگاد و سینما امپریال نیز مسجد شدند. سینما آریا در خرم آباد نیز به حسینیه تبدیل شد.[۱۲] در مرور اسناد تاریخی مربوط به مبارزات پیش از انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، نخستین موردی که نقش موثری از سید علی خامنه‌ای دیده می‌شود مربوط به همین سلسله آتش سوزی سینماها و خرابکاری‌ها است. حسین بروجردی از اعضای قدیمی جمعیت موتلفه اسلامی که نقشی پر رنگ در حمایت از خمینی و پیروزی انقلاب اسلامی داشتند، در گفتگو با بهرام چوبینه و در پاسخ به پرسشی در مورد فاجعه سینما رکس آبادان به نقش خامنه‌ای این گونه اشاره می‌کند:

AVAYEBUF.wordpress.COM

« قبل از انقلاب، آتش سوزی سینما رکس آبادان اتفاق افتاد. آیا گروه شما با این آتش سوزی ارتباطی داشت؟ اواخر اردیبهشت یا خرداد سال ۱۳۵۷ بود که شهاب گفت برای یک مسافرت باید برویم، کارهایت را انجام بده چون ممکن هست هفت هشت ده روز طول بکشد ... بعد یک پژوی سفید رنگ به ما دادند که شهاب گفت می‌خواهیم با این ماشین مواد آتش‌زا ببریم. این مواد آتش زا که می‌خواستیم ببریم تا زمانی که جدا بودند خطری نداشت. در ظرف پلاستیکی هم بهتر بود که نگذاریم... ما چیزی حدود شش کیلو از هر دو ماده از موسی و ابطحی خریدیم. از شهاب پرسیدم چرا این قدر زیاد؟ گفت چون آنجا دور است و خودشان هم امکان تهیه آن را ندارند، بهتر است زیاد ببریم که بتوانند دور و بر خودشان را تامین کنند و ما مجبور نشویم مرتب برویم و بیاییم. پرسیدم کجا؟ گفت جنوب. ولی دقیقا محل را نگفت کجاست. شش تا از این ظرف‌های پلاستیکی گرفتیم. سرپوش‌شان را رنگ کردیم تا بدانیم درون هر ظرف کدام ماده قرار دارد. البته وقتی درش را باز می‌کردیم، می‌فهمیدیم. ولی نمی‌شد همه را باز کرد و دید. قبلاً موسی به ما گرا را داده بود که چه مقدار از هر دو را قاطی کنیم و چه به دست می‌آید و چه قدر طول می‌کشد و غیره. ما همه را خیلی ریز یادداشت کرده بودیم... گفته بودند که با ماشین زیاد راه نرویم. شهاب ماشین را در گاراژی گذاشته بود و گفت روزی که بخواهیم برویم بر می‌داریمش... عصر روز چهارشنبه رفتیم بوذرجمهری. از شهاب پرسیدم کجا می‌رویم؟ گفت کار داریم. وسط بوذرجمهری بنگاه مصالح ساختمانی حاج آقا رحمانی بود. او هم از خرمقدس‌های معروف در منطقه بود. بعداً فهمیدم که او هم عضو هیئت مؤتلفه است. شهاب با او صحبت کرد و آمد و رفتیم به کوچه امامزاده یحیی، سمت چپ یک انبار بود که درش بسته بود و روبرویش یک انبار فرش هندی‌ها بود که رفتیم تو. دیدم ماشین پژوی سفید آنجاست. دفتر کوچکی هم آنجا بود. من و شهاب تنها بودیم، یک ربع بیست دقیقه‌ای که ایستادیم، دیدم آقای رحمانی با یک آخوند عمامه سیاه و عینکی آمد. اولین بار بود که آخوندی را می‌دیدم که پیپ می‌کشید. شهاب مرا معرفی کرد و رحمانی هم آن آخوند را نشان داد و معرفی کرد: حاج آقا! گفتم حاج آقا چی؟! قبل از اینکه رحمانی حرفی بزند، خود آخوند گفت عبدالله. من تعجب کردم چون معمولاً آخوندها خودشان را اینطور معرفی نمی‌کنند. اول شهاب با حاجی رحمانی صحبت‌هایی کرد در مورد کاغذ ماشین و سندش. همانجا هم یک قولنامه نوشتند که شهاب ماشین را خریده است. آدرس و شماره تلفن هم نوشت و به شهاب داد. تا اینجا حاج آقا عبدالله صحبتی نکرد. موقع خداحافظی پاکتی از جیب درآورد و گفت این امانت را بدهید به حاج آقا موسوی (تبریزی) یا حاج آقا جمی. از گاراژ که آمدیم بیرون از شهاب پرسیدم اسم فامیل این حاج آقا عبدالله چیست؟ گفت بعداً

AVAYEBUF.wordpress.COM

می‌فهمی. شهاب هم اسمش را به من نگفت. از آنجا ماشین را برداشتیم و آب و روغنش را حاضر و آماده کردیم و در گاراژی در خیابان ری گذاشـــتیم که پیرمردی معروف به اکبر یکدست دالاندارش بود. قرار شد ماشین را جای مناسبی بگذارد تا ما بتوانیم صبح زود راه بیفتیم... فرداش شهاب چند تلفن به اینور و آنور زد و بعد رفتیم آبادان.... ساعت شش و هفت بعد از ظهر بود که دو آخوند آمدند، حجت الاسلام موسوی تبریزی که امام جماعت مسجد بهبهانی‌ها بود و حجت الاسلام حاج آقا جمی. با شهاب صحبت کردند. ماشـــین هم در حیاط آن خانه بود. شـــهاب گفت می‌توانیم وقتی کسی اینجا نیست، این مواد را تحویل بدهیم. موســـوی تبریزی با صاحبخانه صحبت کرد و صاحبخانه و خانواده‌اش ســـوار ماشین داج آمریکایی‌شان شدند و رفتند... شهاب با حاج اقا موسوی تبریزی صحبت کرد که به چه نحوی می‌خواهند مواد را از آنجا ببرند؟ گفت تا شما آنها را آماده کنید و از ماشین بیاورید بیرون، من می‌گویم بیایند و ببرند. بلند شد و تلفن زد. بعد از نیم ساعت یک وانت نیسان آمد که همان تکبعلی‌زاده با یک نفر دیگر بود... ما این وسایل را در لفافی از ابر پیچیده بودیم و در کیسه گذاشته بودیم. سه تا در یک کیسه و سه تا در یک کیسه دیگر، تحویل دادیم و آنها رفتند. شهاب هم اصلاً بیرون نیامد. در اصل من آنها را به تکبعلی‌زاده دادم و آنها رفتند. شـــهاب با حاج آقا موسوی (تبریزی) و حاج آقا جمی صحبت کرد و همان پاکتی را که حاج عبدالله داده بود، به ایشان داد. روی پاکت چسب زده بودند. یعنی این طوری بود که روی نوشته چسب زده بودند که اگر کسی پاکت را باز می‌کرد، نوشته به هم می‌خورد. موسوی تبریزی هم تشکر کرد و گذاشت توی جیب عبایش.»[۱۳]

حسین بروجردی در پایان این گفتگو تأثر خود را از اینکه ندانسته در جنایت سینما رکس نقش ایفا کرده بود، عنوان می‌کند و در پاسخ به این پرسش که آیا بعد از آن موسوی تبریزی را ملاقات کرد می‌گوید:

«مـــن دیگـــر او را ندیدم، ولی بعد که جریان محاکمـــات راه افتاد، فهمیدیم که خودش شده حاکم شرع آبادان و حسین تکبتعلی‌زاده را به عنوان مجرم گرفته. اینکه حسین تکبعلـــی‌زاده خودش حرف زده بـــود و یا مردم فهمیده بودند، من نمی‌دانم. حســـین تکبعلی‌زاده را محاکمه سرّی کردند. یعنی آمدند و گرفتند و بردند.... آن آخوندی را که پیپ می‌کشـــید حالا دیگر می‌شناسم. آقای خامنه‌ای بود. همین که الان رهبر معظم انقلاب است، عبدالله. یک بار دیگر هم خودش را به من عبدالله معرفی کرده است. گویا روز بیست و دوم بهمن بود. ما رفته بودیم مجلس را بگیریم، پشت مدرسه رفاه، ایشان با یک ماشین شورلت قدیمی استیشن ایستاده بود. البته آن موقع مرا نشناخت. ایستاده

AVAYEBUF.wordpress.COM

بود نزدیک در پشـــتی مسجد سپهسالار. ماشینش پر از اسلحه بود. با یک آقای چاقی که همان آقای طهماســـبی است، برادر همان خلیل طهماسبی معروف. البته او را بعداً شناختم. ایستاده بود و من سلام و علیک کردم و گفتم حاج آقا، شما؟ فکر کردم مرا به جا می‌آورد. گفت عبدالله هستم. حالا یا شناخت و روی جلب باز گفت عبدالله هستم که همان حرف قبلیش را زده باشـــد. بعداً که با شهاب صحبت کردم گفت از آدم‌های مورد اعتماد است و تقیه کرد چون تو را نمی‌شناخت اسمش را نگفت... حاج آقا عبدالله را من دیگر ندیدم تا زمانی که در ســـپاه بودم و به واحدهای حفاظتی طرز اســـتفاده از اســـلحه‌های کمری را یاد می‌دادم. یک روز بـــرای حفاظت یکی از مقامات چند نفر را خواستند. گفتم برای چه کسی؟ گفتند آقای خامنه‌ای. گفتم آقای خامنه‌ای کیست؟ گفتند از یاران قدیمی امام اســـت. گفتم آدرسش را بدهید. من یکی از بچه‌هایی را که قبلاً در درگیری‌های خرمشـــهر با من بود و حالا نامش را به یاد ندارم ولی خانه‌اش در ضلع جنوبی کوکاکولا بود، با دو نفر دیگر برای او انتخاب کردم. آنها را بردم آنجا و دیدم این خامنه‌ای همان عبدالله است!»[۱۳]

خامنه‌ای ســـه سال پس از بازگشت از شوروی در سال ۱۳۵۰ خورشیدی، در مشهد توسط ساواک بازداشت شد که در خاطراتش از آن به دستگیری پنجم یاد می‌کند. ساواک به روابط وی با ســـازمان امنیت شـــوروی مشکوک شده بود. در زندان با یک روحانی دیگر به نام ســـید عباس موســـوی قوچانی هم بند بود. در خاطرات قوچانی نقل شده است که سید علی خامنه‌ای در این دوران زندان از نام مستعار حاج عبدالله استفاده می‌کرد و برای اینکه مکالمات‌شان را مأموران زندان متوجه نشوند با ترتیل قرآن، به رمز با یکدیگر گفتگو می‌کردند.[۱۴] استفاده خامنه‌ای از نام مستعار حاج عبدالله، تأیید دیگری بر صحت اعترافات حســـین بروجردی اســـت که راز نقش خامنه‌ای در جنایت آتش زدن سینما رکس آبادان را بر ملا کرد که به عنوان نقطه آغازین از فاز پایانی انقلاب اسلامی هم شناخته می‌شود.

پس از انقلاب اگر چه انقلابیون در محاکمه و قتل‌عام سران و دست اندر کاران حکومت شاه درنگ نکردند و در همان ماه‌های نخست بسیاری از مدیران ارشد و میانی و فرماندهان نظامی دوران شاه را در دادگاه‌های فرمایشی به اعدام محکوم کرده و با سرعت این احکام اعدام را اجرا می‌کردند، اما با وجود پیگیری‌های شبانه‌روزی خانواده‌های کشته شدگان در جنایت ســـینما رکس، گویا هیچ عجله و اصراری از سوی سران انقلاب برای پیگیری این پرونده وجود نداشت. در نهایت با دو سال تاخیر در تابستان ۱۳۵۹ قرار شد به پرونده آتش

AVAYEBUF.wordpress.COM

سوزی سینما رکس رسیدگی شود و جالب اینکه اجازه ندادند یک قاضی بی‌طرف از همان آبادان پرونده را پیگیری کند. سید حسین موسوی تبریزی که خود با توجه به بسیاری از شـــواهد، مدیریت اجرای این عملیات جنایت کارانه را در دست داشت، از تبریز فراخوانده شـــد تا به شـــکل ویژه این پرونده را دنبال کند. وی نیز از همکار خود در برنامه‌ریزی برای آتش سوزی سینما رکس، یعنی علی فلاحیان خواست تا امنیت دادگاه را به عهده بگیرد. پنجم شهریور ۱۳۹۱ خورشیدی، موسوی تبریزی در مصاحبه با مرکز اسناد انقلاب اسلامی در پاســـخ به پرسشـــی در مورد اعترافات حسین بروجردی مبنی بر نقش داشتن موسوی تبریزی و خامنه‌ای در تهیه مقدمات و مواد آتش‌زا برای به آتش کشیدن سینماهای آبادان، بـــا زیرکی بدون اینکه گفته‌های بروجردی را تکذیب کند، ســـعی می‌کند توجیه کند که در زمان اجرای عملیات در آبادان حضور نداشـــته است. وی همچنین در مورد نقش علی فلاحیان در برگزاری دادگاه سینما رکس می‌گوید: «کمیته محلی خوزستان که آقای علی فلاحیان رییس آن بود با ما همکاری کرد و دادگاه هم بخوبی برگزار شد و خانواده شهدا هم خیلی راضی بودند و سو استفاده دیگران کم شد.»[۱۵] باز هم به خاطر داشته باشیم که علی فلاحیان عضو گروه محمد منتظری بود که دوره‌های چریکی را در سوریه و لبنان زیر نظر کارشناسان سازمان امنیت شوروی دیده بودند و در همان سال ۱۳۵۷ برای انجام عملیات خرابکاری در سرتاسر کشور به ایران بازگشتند که شرح حالشان را به روشنی آیت‌الله حسن لاهوتی شرح داده بود. حسن لاهوتی هم در مهرماه ۱۳۶۰ در زندان کشته شد.

با اســـتناد به کتاب «شرح اسم» که زندگینامه رســـمی خامنه‌ای است و به تفصیل ماجراهای دوران تبعید وی به جیرفت و ایرانشـــهر در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ خورشیدی را از زبان خود وی بیان می‌کند، خامنه‌ای در اردیبهشـــت ۱۳۵۷ می‌بایســـت در ایرانشهر در تبعیدگاه می‌بود. این از مواردی بود که گفته‌های حسین بروجردی مبنی بر اینکه خامنه‌ای را در اواخر اردیبهشت ۱۳۵۷ خورشیدی در تهران دیده است، نقض می‌کرد. اما اگر با دقت به خاطرات رســـمی خامنه‌ای نگاه کنیم، متوجه می‌شـــویم که حضور خامنه‌ای در اواخر اردیبهشـــت ۱۳۵۷در تهران کاملاً ممکن می‌باشـــد و بر این اساس امکان تأیید گفته‌های حسین بروجردی وجود دارد. در کتاب شرح اسم نوشته شده است:

«آقـــای خامنه‌ای چـــاره را در تماس با احمد قدیریان دید که در ســـفرهایش به تهران، خودرویی در اختیارش می‌گذاشت، تا رفت و آمدش در تهران یا برای سفر به قم راحت

AVAYEBUF.wordpress.COM

باشـــد. آقـــای قدیریان، به یاد همان پـــژو ۴۰۴، این بـــار دو درش را خرید.... این پژوی ســـفیدرنگ ساخت ۱۹۷۰میلادی با شماره شهربانی ۵۳۲۸۷ تهران- ج، شماره موتور ۵۵۷۷۴۴۶، به تاریخ بیست و یکم اسفند ۱۳۵۶ در دفترخانه شماره ۴۴۲ در قبال سی هزار تومان از محمد کاظم نیکنام خریداری شد.... در طول ماه‌هایی که آقای خامنه‌ای در ایرانشـــهر و سپس جیرفت بسر برد، این خودرو در اختیارش بود. جاده‌های ناهموار منطقه، هوای گرم و طاقت فرســـا و وفور اســـتفاده، از آن خودرو نو، چهارچرخی لکنته ســـاخت.... آقای خامنه‌ای در ایرانشـــهر پر تحرک بود. برای رفت و آمد به اطراف شهر و یا تنها فرودگاه منطقـــه در زاهدان، نیازمند خودرو بود.... او برای تردد، لباس بلوچی می‌پوشید. ظاهرش نیز با عرف مردمی‌که اینگونه لباس می‌پوشیدند همخوانی داشت و زمانی که به واسطه ممنوع الخروج بودن از ایرانشهر، از شهر خارج می‌شد، لباس بلوچی کمتر از لباس آخوندی جلب توجه می‌کرد. به دلیل اینکه واعظان تبعیدی در ایرانشهر مقررات تبعید را زیر پا می‌گذاشتند و دایم به بیرون تبعیدگاه سفر می‌کردند، در روز ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۷ رییس ساواک ایرانشهر و رییس شهربانی تشکیل جلسه دادند تا برای این افراد نگهبان گمارده شود تا رفت و آمدهایشان محدود شود.»[۱۶]

به یاد داشته باشیم که کتاب شرح اسم خاطراتی است که سید علی خامنه‌ای برای نویســـنده کتاب یعنی هدایت‌الله بهبـــودی تعریف کرده و این خاطـــرات با نظارت وزارت اطلاعات جمهوری اســـلامی و بیت رهبری به چاپ رسیده است. نکته بسیار مهم در این داســـتان که خامنه‌ای برای بهبودی تعریف کرده اســـت این است که خودرو پژو ۴۰۴ در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۵۶ خورشیدی، در تهران به نام سید علی خامنه‌ای خریداری و ثبت شـــده است و در مدت حدود دو ماه یعنی تا پایان اردیبهشت ۱۳۵۷ خورشیدی، فرسوده شده است. این تنها می‌تواند به علت استفاده بسیار زیاد و مسافرت‌های بسیار طولانی در این مدت کوتاه صورت گرفته باشـــد که به روشنی نشان از سفرهای دور و درازی دارد که خامنه‌ای با این خودرو در دوران تبعید انجام داده اســـت. همچنین نکات دیگری از جمله پوشـــیدن لباس بلوچی تا بدون جلب توجه بتواند از زیر نظر ماموران منطقه خارج شـــود و مهمتر از همه جلســـه‌ای که به گفته خامنه‌ای توســـط رییس شهربانی و رییس ساواک ایرانشهر در اواخر اردیبهشت ۱۳۵۷ خورشیدی، تشکیل شده است تا محافظت بیشتری از تبعیدیان به عمل آید، همگی نشان از وجود گزارش‌هایی دارد مبنی بر اینکه خامنه‌ای در تبعید گاه به سر نمی‌برد و دایم در سفر بوده است. به همین دلیل در اواخر اردیبهشت، به

AVAYEBUF.wordpress.COM

محض بازگشت وی از سفر غیر قانونی به خارج از تبعیدگاه، که می‌تواند یکی از سفرهای وی به تهران بوده باشد، این جلسه امنیتی را ترتیب داده بودند. توضیحات دیگر خامنه‌ای در این کتاب بیشتر شباهت به لاپوشانی کردن قضیه دارد تا بیان واقعیت. به این ترتیب خامنه‌ای در اواخر اردیبهشت می‌توانسته در تبعید گاه در ایرانشهر نباشد و در تهران مشغول هماهنگی و تهیه مقدمات آغاز خراب کاری‌های وسیع از جمله تهیه مواد مخصوص آتش‌زا برای آتش زدن سینماها و مراکز تفریحی بوده باشد، آنگونه که بروجردی بیان کرد. پس از آتش سوزی سینما رکس بیانیه‌های خمینی در سطحی وسیع منتشر شد که حکومت شاه را به انجام این جنایت متهم می‌کرد. این بیانیه‌ها در یکی از مراکز تکثیر زیر زمینی مخصوص کمپین دیس اینفورمیشن شوروی که تنها موسوی خوئینی‌ها و احمد خمینی از آن خبر داشتند در شهر قم تکثیر و در سراسر کشور پخش می‌شد.[۱۷] تنها چند روز پس از آتش سوزی سینما رکس آبادان، دولت جمشید آموزگار که با شعار فضای باز سیاسی روی کار آمده بود، مجبور به استعفا گردید و در روز ۴ شهریور ۱۳۵۷، محمدرضا پهلوی از جعفر شریف امامی که فرزند یک روحانی و رییس مجلس سنا بود و به برخی مخالفت‌ها با دولت هویدا مشهور بود، دستور داد تا دولتی با شعار آشتی ملی تشکیل دهد. کمتر از دوهفته پس از فاجعه سینما رکس، جنایتی دیگر رخ داد که باز هم رد پای شبه نظامیان تعلیم دیده توسط سازمان امنیت شوروی در آن دیده می‌شود.

مأموریت کا گ ب، پس از سینما رکس آبادان در میدان ژاله تهران

مشعل سینما رکس آبادان، شعله آتش انقلابی را روشن کرد که ۳۷ سال سازمان امنیت شوروی منتظر آن بود. حالا روس‌ها باید تمام تلاش‌شان را به کار می‌گرفتند که این آتش خاموش نشود و تا سوزاندن تاج و تخت شاهنشاهی ایران پیش رود. برنامه بعدی بحران سازی‌های زنجیره‌ای و پخش اخبار دروغ توسط سرویس الف، دیس اینفورمیشن، یا همان کمپین معروف دروغ و شایعه سازی بود که افسران کا گ ب در آن تخصصی ویژه داشتند. شبکه گسترده مساجد و پایگاه‌های علوم اسلامی بهترین امکان را برای پخش مستمر و گسترده موج آشوب‌ها برای کا گ ب فراهم کرده بود. طلبه‌های آموزش دیده و چریک از سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا پس از پایان دوره‌های مربوط به ایران هجوم آورده بودند و در مساجد سنگر مبارزه بر پا کرده بودند. به‌ویژه پس از فاجعه سینما رکس،

AVAYEBUF.wordpress.COM

منبرهای بسیاری از مساجد در سراسر کشور به بلندگویی برای متهم کردن حکومت شاه به کشـــتار مردم بی‌گناه تبدیل شده بود. شدت و گستردگی این شایعات به حدی بود که نیروهای امنیتی حکومت شـــاه کاملا گیج شـــده بودند. ساواک درست مانند یک قهرمان مشت زنی شده بود که سال‌ها کنترل رینگ بوکس را در اختیار داشت، اما نا گهان با چند ضربـــه پیاپی حریف با صورت خون آلود، گیج و مبهوت در میانه میدان مشـــت زنی، دور خودش می‌پیچید. مصادف شـــدن این حوادث با ماه رمضان سبب شده بود تا امکان تاثیر گذاری بر احساســـات مذهبی مردم، در مساجد بســـیار بیشتر باشد. دوشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، در پایان ماه رمضان، حجت الاسلام مفتح و حجت الاسلام باهنر هزاران نمازگزار را برای نماز عید فطر به تپه‌های قیطریه تهران کشاندند. در گزارش‌های ساواک که پس از انقلاب به دست انقلابیون افتاد، تعداد نمازگزاران معترض در این گرد هم آیی حدود ۱۴ هزار نفر اعلام شده بود.[۱۸] پایان مراسم نماز به تظاهرات اعتراضی آرامی منتهی شـــد که شعار الله اکبر پر رنگ‌ترین شـــعار جمعیت بود. این اعتراض بدون درگیری انجام شـــد و نیروهای امنیتی شاه تلاش کردند تا از به کارگیری خشونت بپرهیزند. نمازگزاران قرار گذاشـــتند روز پنج شنبه ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، این تظاهرات را ادامه دهند. تظاهرات پنج شنبه هم به آرامی برگزار شد و این‌بار نیز جمعیتی مشابه جمعیت عید فطر شرکت کرده بودند که نگرانی دولت نو پای نخست وزیر جدید ایران، جعفر شریف امامی را به دنبال داشت. پس از پایان تظاهرات روز پنج شنبه دولت جلسه اضطراری تشکیل داد و برای بازگرداندن نظم و آرامش به پایتخت اعلام حکومت نظامی کرد. قرار شد ارتش از صبح روز جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، در میادین اصلی و خیابان‌ها حضور پر رنگ‌تری داشته باشد. نقطه ضعف بزرگ نیروهای امنیتی حکومت شاه این بود که شاه نیروی ضد شـــورش نداشـــت و در مواقع مورد نیاز باید به ارتش برای برقراری نظم مراجعه می‌کرد. از سوی دیگر بر خلاف انتظار روس‌ها این اعتراضات نتوانسته بود بیش از چند هزار نفر را با خود همراه کند و نیاز بود فاجعه‌ای در حد سینما رکس در تهران طراحی شود تا خون‌ها به جوش بیاید.

در همان هنگام یکی از روحانیون ناشناخته که در جریانات انقلاب نامی از وی شنیده نشـــده بود، در شرق تهران اقدام به برگزاری تجمعات مشکوک کرد. وی که علامه یحیی نوری نام داشت، در حوالی میدان ژاله در منطقه عین الدوله برای خود دفتر تجاری مذهبی

AVAYEBUF.wordpress.COM

راه انداخته بود و برای سال‌ها به روزنامه‌ها آگهی می‌داد که هر کس می‌خواهد مسلمان شود، می‌تواند از طریق دفتر وی سند رسمی مسلمان شدن دریافت کند. عمده کار وی بیشتر به یک کلاهبرداری شبیه بود و جالب‌تر از همه اینکه هیچگاه علاقه‌ای به کار سیاسی و مخالفت با حکومت نداشت. کلاس قرآن بر پا می‌کرد و گروهی از جوانان محل هم که از دسته اوباش به حساب می‌آمدند، اطراف وی بودند و از این طریق روزگار می‌گذراندند. همزمان با برپایی نماز عید فطر در تپه‌های قیطریه، وی نیز اعلام برپایی نماز عید فطر در شرق تهران کرد. در ابتدا این حرکت از سوی انقلابیون یک موازی سازی با هدایت ساواک تلقی شد که قصد دارد تا از حضور متمرکز مردم در نماز عید فطر قیطریه جلوگیری کند. اما از آنجا که وی به شارلاتانیسم مذهبی در بین روحانیون معروف بود، کسی او را جدی نگرفت. یحیی نوری بدون آنکه بداند از ساعت ۶ صبح جمعه ۱۷ شهریور، برابر با ۸ سپتامبر ۱۹۷۸ میلادی، حکومت نظامی توسط دولت نو پای شریف امامی اعلام شده است، از طرفدارانش خواسته بود تا در همان زمان برای جلسه قرآن هفتگی‌اش به میدان ژاله بروند. وی بارها تاکید کرده بود که قصد برپایی راهپیمایی علیه حکومت نداشته است و در آن روز جمعه، مردم برای شرکت در جلسهٔ صبحگاهی تفسیر قرآن و طبق سنتی چندین ساله به میدان ژاله دعوت شده بودند.[۱۹] فرماندهان نظامی‌مستقر در میدان ژاله با بلندگو به مردم اطلاع دادند که حکومت نظامی اعلام شده است و از مردم خواستند که متفرق شوند. اما ناگهان صدای رگبار گلوله شنیده شد و با عکس العمل نیروهای نظامی مواجه شد که به کشته و زخمی‌شدن تعدادی از مردم و همچنین نظامیان انجامید. فرمانداری نظامی تهران اعلام کرد در آن روز در درگیری‌های ایجاد شده در تمام مناطق تهران بزرگ ۸۷ کشته و ۲۰۵ مجروح بر جای مانده است. پس از انقلاب، عمادالدین باقی، پژوهشگر برجسته تاریخ، بر پایه اسناد بنیاد شهید انقلاب اسلامی تعداد کشته‌های روز ۱۷ شهریور را ۸۸ نفر تخمین زد که از این تعداد ۶۴ نفر در میدان ژاله کشته شده بودند. این آمار کاملاً با آمار اعلام شده توسط فرمانداری نظامی تهران در پیش از انقلاب منطبق بود. اما در روز حادثه و روزهای پس از آن در اعلامیه‌های انقلابیون و بیانیه‌های خمینی و دیگر روحانیون، تعداد کشته‌ها در میدان ژاله، چهار هزار نفر اعلام شده بود. اعلام آمار این تعداد زیاد از بیگناهان کشته شده توسط ماموران حکومت شاه، زمینه گسترش سریع اعتراضات مردمی را فراهم کرد.[۲۰] خمینی که سیزدهمین سال تبعید در شهر نجف در عراق را سپری می‌کرد با صدور

AVAYEBUF.wordpress.COM

بیانیه‌ای در ۱۸ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، کشتار مردم بی‌دفاع توسط ماموران حکومت شـــاه را محکوم کرد. در سراسر کشور اعتصاب عمومی‌در اعتراض به کشتار هزاران تظاهر کننده در میدان ژاله بر پا شده بود و تلاش نیروهای امنیتی و دولت ایران برای اثبات اینکه آمار کشته‌ها و نحوه وقوع حادثه یک دروغ محض و شایعه سازی از سوی مخالفین حکومت است، نتیجه‌ای نداشـــت. در تمام کشور اعلامیه‌های خمینی پخش می‌شد و مردم دهان به دهان تکرار می‌کردند که ماموران امنیتی و ارتش شاه چهار هزار نفر از مردم بی‌دفاع و بی‌گناه تهران را در میدان ژاله به رگبار گلوله بسته‌اند و شهید کرده‌اند.

شبیه سازی انقلاب روسیه در ایران: یکشنبه خونین و جمعه سیاه

این تعداد چهار هزار نفر بیگناه کشـــته شده توسط نیروهای امنیتی در یک اعتراض مردمی، ماجرای یکشـــنبه خونین را در ســـال ۱۹۰۵ میلادی در روسیه در ذهن‌ها تداعی می‌کند. جالب اســـت بدانیم که یکی از دروس ارائه شـــده در دوره‌های آموزش نظامی و عقیدتی وابسته به سازمان امنیت شوروی، شبیه سازی انقلاب روسیه در کشورهای دیگر جهان سوم بوده است. لیونل کوچان تاریخ نگار سرشناس بریتانیایی در کتاب خود با عنوان روســـیه در انقلاب از ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸، یکشنبه خونین را سرآغاز انقلاب روسیه بر شمرده است.[۲۱] ماجرا از این قرار بود که در سال ۱۹۰۳ میلادی یک کشیش مسیحی ارتودوکس به نام پدر گئورگی گاپون، در شهر سن پترزبورگ روسیه که بزرگترین کارخانجات صنعتی کشـــور در آنجا تاسیس شـــده بود، به عنوان رییس یک اتحادیه کارگری انتخاب می‌شود تا از حقوق کارگران مشـــغول به کار در کارخانجات بزرگ صنعتی این شـــهر دفاع کند.[۲۲] دسامبر ۱۹۰۴ میلادی چهار نفر از کارگران کارخانه بزرگ آهن آلات پوتیلف از کار اخراج می‌شوند. آنها پیش کشیش گاپون ادعا می‌کنند که دلیل اخراجشان عضویت در اتحادیه کارگری بوده اســـت. این ادعا توسط مدیران کارخانه تکذیب می‌شود و دلیل اخراج آنها را تخلفات دیگری عنوان می‌کنند و در برابر خواسته کارگران برای استخدام دوباره این چهار کارگر اخراجی مقاومت کرده و با آن مخالفت می‌کنند. این مخالفت ســـبب می‌شـــود تا تمام کارگران این کارخانه دست به اعتصاب بزنند.[۲۳] اعتصاب به سرعت در تمام شهر سن پترزبورگ گسترش می‌یابد و تا جایی پیش می‌رود که در ۲۱ ژانویه ۱۹۰۵ میلادی، صد و پنجاه هزار کارگر در ۳۸۲ کارخانه و کارگاه صنعتی شهر سن پترزبورگ به اعتصاب پیوسته

AVAYEBUF.wordpress.COM

بودند. در نتیجه قطع الکتریسیته، شهر در خاموشی به سر می‌برد و حتی روزنامه‌ای هم منتشر نمی‌شد.[۲۴]

یکشنبه ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ میلادی، کشیش گاپون، گروهی از مردم معترض شهر را بسیج کرد تا به سمت کاخ زمستانی پادشاه روسیه تزار نیکولای دوم، حرکت کنند و آنجا بنا به یک سنت قدیمی، یک طومار اعتراضی را به تزار تحویل دهند و حرف‌هایشان را به گوش وی برسانند و از وی بخواهند تا مشکل را حل کند. گروه‌های مخالف سیاسی حکومت تزاری روسیه مثل بولشویک‌ها و منشویک‌ها و حزب سوسیال دموکرات به این دلیل که این حرکت یک اعتراض صرفاً صنفی بود و جنبه سیاسی ضد حکومت تزاری نداشت، از آن حمایت نکردند.[۲۵] حتی پدر گاپون از طرفدارانش خواسته بود تا برای جلوگیری از سوءاستفاده سیاسی از این حرکت، اعلامیه‌های ضد حکومت تزاری را که انقلاب در روسیه را تشویق می‌کرد پاره کنند.[۲۶] اکثریت کارگران این شهر مسیحیان اورتودوکس بودند که به حکومت تزار علاقه داشتند و تنها خواستار بهتر شدن شرایط در محیط کارشان بودند.[۲۷] تعداد شرکت کنندگان در این راهپیمایی توسط نیروهای امنیتی تزار سه هزار نفر اعلام شده بود در حالی که برگزارکنندگان راهپیمایی تعداد را تا پنجاه هزار نفر اعلام می‌کردند. راهپیمایان که بیشتر کارگران اعتصابی و خانواده‌هایشان بودند در طول مسیر سرودهای

کشیش گاپون هدایت معترضانی را که برای رساندن صدایشان به تزار در مقابل کاخ زمستانی وی تجمع کردند، به عهده داشت

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

حماسی می‌خواندند و شعار زنده باد تزار می‌دادند.[۲۸] - [۲۹] آن روز تزار در کاخ زمستانی نبود و گروهی از سربازان گارد امپراطوری مقابل درب اصلی کاخ در برابر مردم صف کشیدند تا مانع ورود آنها به کاخ شوند. فرمانده این گروه سربازان که سوار بر اسب بود از مردم خواست که متفرق شوند، اما مردم همچنان شعار می‌دادند. دستور شلیک تیر هوایی صادر شد. در نتیجه صدای شلیک، اسب فرمانده رم کرد و فرمانده بر زمین افتاد. تعدادی از راهپیمایان هیجان زده شدند و به سمت وی دویدند. سربازان که از هجوم ناگهانی مردم وحشت کرده بودند، به سوی مردم تیر مستقیم شلیک کردند که در میان بهت و حیرت هر دو طرف، منجر به کشته شدن تعدادی از راهپیمایان شد. نیروهای امنیتی تزار تعداد کشته‌ها را نود و شش نفر و زخمی‌ها را سیصد و سی و سه نفر اعلام کردند.[۳۰] تزار نیکولای دوم پادشاه روسیه، یکشنبه خونین روسیه را روزی تلخ و دردناک نامید.[۳۱]

از سوی دیگر مخالفان حکومت تزار با وجودی که مخالف برپایی این اعتراض بودند، فرصت را مناسب دیدند تا با تبلیغات دروغ و شایعه سازی از آن برای بدنام کردن حکومت تزاری روسیه بهره ببرند. ولادیمیر لنین یکی از مارکسیست‌های انقلابی و از رهبران تبعیدی مخالفین بود که از سال ۱۹۰۰ میلادی در اروپا زندگی می‌کرد. وی روزنامه ایسکرا را به عنوان ارگان رسمی خبری حزب سوسیال دموکراتیک کارگران روسیه در آلمان منتشر می‌کرد و تعداد کشته‌های یکشنبه خونین در سن پترزبورگ روسیه را چهار هزار نفر اعلام کرده بود و بر آن پافشاری می‌کرد تا از این طریق حکومت تزاری روسیه را قاتل مردم بی‌گناه معرفی کند. یکشنبه خونین سبب ساز اعتراضات مردمی و اعتصابات کارگری گسترده‌ای در تمام روسیه شد که بیش از هر چیز مشروعیت مردمی‌تزار روسیه را زیر سوال برد. پیش از این حادثه تزار در بین دهقانان و کارگران و مردم طبقه پایین از احترام و عزت برخوردار بود که پس از یکشنبه خونین این احترام جای خود را آرام آرام به خشم و نفرت عمومی نسبت به حکومت وی در سراسر کشور داده بود.[۳۲] کشیش گاپون که بلافاصله پس از یکشنبه خونین از روسیه خارج شده بود، در ماه اکتبر همان سال به روسیه بازگشت و در گفتگو با یکی از دوستانش عنوان کرد که با پلیس مخفی حکومت تزاری همکاری می‌کرده است و انتظار وقوع حادثه یکشنبه خونین را نداشته است، توسط اعضای حزب سوسیالیست‌های انقلابی کشته شد.[۳۳]

دوازده سال پس از آن، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۷ میلادی، ترجمه مقاله‌ای از ولادیمیر لنین

AVAYEBUF.wordpress.COM

که به زبان آلمانی نوشته شده بود، در روزنامه پراودا در روسیه منتشر شد که با این عبارات آغاز می‌شد:

«رفقا و دوستان جوان من، امروز دوازدهمین سالگرد یکشنبه خونین است که به درستی به عنوان نقطه آغازین انقلاب روسیه نام گرفته است. هزاران کارگر با ایمان و خدا ترس و نه سوسیال دموکرات‌ها، به رهبری یک کشیش مسیحی به نام پدر گاپون، از اقصی نقاط پایتخت به مرکز آن رفتند تا در مقابل کاخ زمستانی تزار، طومار درخواست‌های خود را تقدیم وی کنند. کارگران معترض نشانه‌های مذهبی و نمادهای وفاداری به حکومت تزار را با خود حمل می‌کردند. کشیش گاپون شخصاً ضمانت داد و از تزار درخواست کرد تا در مقابل مردم حاضر شود و حرف‌هایشان را بشنود. سربازها فرا خوانده شدند. قزاق‌ها و سربازان گارد امپراتوری با شمشیرهای بر افراشته به مردم حمله کردند و به روی مردم بی‌دفاع که زانو زده بودند و به قزاق‌ها التماس می‌کردند تا اجازه داده شود با تزار صحبت کنند، آتش گشودند. بر اساس گزارش پلیس حکومت در آن روز بیش از هزار نفر کشته شدند و بیش از دو هزار کارگر زخمی شدند. خشم و عصبانیت کارگران از این حادثه وصف ناشدنی بود. این یک تصویر کلی از روز ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ میلادی یا همان یکشنبه خونین است.»[۳۴]

تنها چند روز پس از انتشار این مقاله، که در آن لنین استادانه واقعیت، دروغ و شایعه را در هم آمیخته بود، نیکولای تزار دوم توسط دومای روسیه برکنار شد و انقلاب فوریه ۱۹۱۷، در روسیه شکل گرفت.

حالا نگاهی به شباهت‌های جمعه سیاه در ایران یا همان ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی با یکشنبه خونین در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ میلادی در روسیه بیاندازیم. هر دو حادثه به عنوان نقطه آغاز انقلاب علیه یک حکومت پادشاهی در دو کشور ایران و روسیه در تاریخ به ثبت رسیده‌اند. شروع هر دو اتفاق به دعوت یک روحانی مذهبی بوده است که ضد حکومت هم نبوده‌اند. کشیش گاپون و علامه یحیی نوری، هر دو روحانیون حکومتی بوده‌اند که رابطه خوبی هم با حکومت پادشاهی وقت داشته‌اند و برای خودشان یک تجارت مذهبی راه انداخته بودند و طرفدارانی دست و پا کرده بودند. در هر دو حادثه یک اتفاق منجر به تحریک سربازان ارتشی شد و با واکنش سربازان تعدادی از مردم کشته شدند. مخالفان حکومت که در هر دو حادثه از برپایی راهپیمایی حمایت نکرده بودند با دیدن فرصتی که از کشته شدن مردم به دست آمده بود با راه اندازی کمپین دروغ و شایعه سازی تعداد

AVAYEBUF.wordpress.COM

کشته‌ها را تا حد باور نکردنی بالا بردند. در هر دو حادثه اعلام شد که چهار هزار نفر کشته شده‌اند. مخالفان با بیانیه‌هایشان این کشتار را به گردن پادشاه وقت انداختند و درخواست اعتصاب و اعتراض سراسری کردند. شباهت‌ها فراوان هستند و به نظر می‌رسد جریانی که قصد شبیه سازی انقلاب روسیه در ایران را داشته است، با کمک چریک‌های آموزش دیده، کارش را خیلی خوب انجام داده اســت. پیدا کردن پاســخ این پرسش که چه کسی برای نخستین بار تعداد کشته شدگان را در حادثه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، چهار هزار نفر اعلام کرد، کمک بزرگی در کشف هویت طراحان آن خواهد بود.

دروغ بزرگ ۴۰۰۰ کشته در هفده شهریور از زبان فیلسوف فرانسوی

تقریباً در تمام تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی در مورد حادثه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، با اشاره به نوشته‌های میشل فوکو، فیلسوف سرشناس فرانسوی، به این نکته اشــاره شده است که وی شاهد کشته شــدن چهار هزار نفر در آن‌روز در میدان ژاله بوده است. در وبسایت رسمی تحقیقاتی و پژوهشی موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی که خبرگزاری رسمی خانواده وی نیز به حساب می‌آید، در مورد آمار کشته شدگان در روز هفده شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله آمده است:

«شمار دقیق قربانیان مظلوم حادثه هفده شهریور در میدان شهدا و خیابان‌های اطراف، هیــچ گاه مشــخص نگردید. لیکن، این رقــم از چهار هزار نفر افزون‌تــر بود و یکی از بزرگ‌ترین فجایع تاریخ انقلاب در جمعه سیاه اتفاق افتاد. در همین زمینه میشل فوکو فیلسوف فرانسوی که برای پوشش دادن وقایع انقلاب در یک روزنامه ایتالیایی به محل حوادث رفته بود مدعی شد که ۴۰۰۰ تن در این روز هدف گلوله قرار گرفته‌اند.»[۲۵]

همانطور که دیده می‌شود حتی خمینی هم این عدد را بر پایه مقاله‌ای از این فیلسوف مارکسیست و چپ گرای فرانسوی که به عنوان یک شاهد عینی، خودش در صحنه حضور داشته است، بیان می‌کند. اما واقعیت این است که پل میشِل فوکو ، فیلسوف، تاریخدان و متفکر چپگرای فرانسوی تنها در دو نوبت به ایران سفر کرده بود. نخستین باری که وی به خاک ایران پا گذاشت، بیست و پنجم شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، برابر با شانزده سپتامبر ۱۹۷۸ میلادی، یعنی هشت روز پس از حادثه هفده شهریور بوده است که تا دوم مهرماه ۱۳۵۷ خورشــیدی، برابر با بیســت و چهارم سپتامبر ۱۹۷۸ میلادی، در ایران به سر برد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

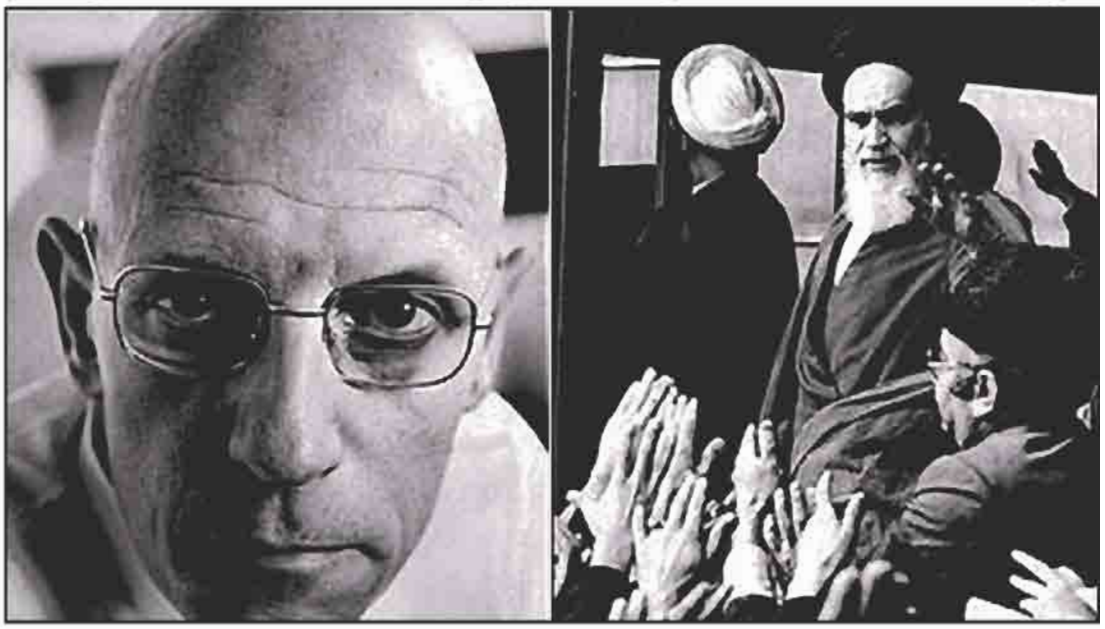

جمهوری اسلامی با استناد به مقالات میشل فوکو به عنوان شاهد عینی، کشته‌های هفده شهریور را ۴۰۰۰ نفر اعلام کرده است در حالی که این فیلسوف چپگرای فرانسوی که تحت تاثیر خمینی قرار داشت، در زمان وقوع حادثه در ایران نبود که شاهد عینی چنین کشتاری باشد

در طول یک هفته اقامت در ایران وی با بسیاری از چهره‌های سیاسی، مخالفان حکومت و روحانیون ناراضی دیدار کرد. دومین سفر وی به ایران از هجده تا بیست و چهارم آبان ۱۳۵۷ خورشیدی، برابر با نهم تا پانزدهم نوامبر ۱۹۷۸ میلادی بود که به تهران، قم و آبادان رفت تا در این شهرها با رهبران ملی و دینی و گروه‌های مختلفی که در وقوع انقلاب اسلامی ایران فعال بودند، ملاقات و گفت و گو کند. حاصل این سفرها مجموعه گزارش‌ها و مقالاتی شد که فوکو برای روزنامه ایتالیایی «کوریره دلاسرا» نوشت. میشل فوکو درباره انگیزه‌اش برای پرداختن به انقلاب ایران گفته است که پس از آتش سوزی سینما رکس آبادان، افکار عمومی غرب به رویدادهای ایران توجه پیدا کرد و این انگیزه‌ای برای او بود تا دعوت روزنامه ایتالیایی را بپذیرد و به ایران سفر کرده و شرح دیده‌هایش از حوادث آن روزهای ایران را بنویسد. آخرین نوشته از مجموعه مقالات پاییزی میشل فوکو در روزنامه کوریره دلاسرا با عنوان «خمینی رهبر افسانه‌ای انقلاب ایران است» در ۲۶ نوامبر ۱۹۷۸ میلادی برابر با پنجم آذرماه ۱۳۵۷ خورشیدی منتشر شد.[۳۶] آنچه مسلم است میشل فوکو در زمان حادثه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، در ایران نبود و نمی‌توانست شاهد عینی کشته شدن چهار هزار نفر در میدان ژاله باشد.

در متن اصلی مقاله میشل فوکو که به زبان‌های ایتالیایی، فرانسوی و انگلیسی منتشر

AVAYEBUF.wordpress.COM

شـــد هم تاکید شده است که وی در زمان وقوع کشتار هفده شهریور در ایران نبوده است و یک هفته پس از این حادثه به تهران رســـیده است و آنچه نگاشته، نتیجه گفتگوهایش با برخی روحانیون و فعالان اپوزیســـیون در تهران و قم بوده است که البته در ترجمه‌های فارســـی از مقاله میشـــل فوکو ماشین تبلیغاتی رژیم جمهوری اســـلامی هیچ اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند و اینگونه وانمود می‌شـــود که میشـــل فوکو با چشـــم خودش کشته شدن چهار هزار تظاهر کننده را در میدان ژاله در تهران دیده است. نکته دیگر اینکه در تحقیقات نیروهای امنیتی حکومت شـــاه مشخص شد که گلوله‌هایی از تفنگ‌های روسی از پشـــت بام و بالکن‌های مشرف به میدان ژاله به سمت مردم و سربازان شلیک شده بود که این شلیک‌ها تنها برای چند ثانیه صورت گرفت و زمینه ساز تحریک سربازان و عکس العمل آنها در پاسخگویی به رگبار مسلسل بود.[۳۷] سلاح سازمانی ارتش شاهنشاهی ایران ژ۳ و دیگر اسلحه‌های سبک ساخت آمریکا و اروپای غربی بود. در مقابل مخالفان شاه که دوره‌های چریکی را در کمپ‌های وابسته به سازمان امنیت شوروی دیده بودند، از اسلحه کلاشینکف که سلاح سازمانی اتحاد جماهیر شوروی بود، استفاده می‌کردند. همانطور که آیت‌الله حســـن لاهوتی، در مصاحبه با روزنامه کیهان در آذرماه ۱۳۵۸ خورشیدی، به آن اشاره کرده بود، طلبه‌ها و انقلابیون مخالف شاه پس از گذراندن دوره‌های آموزش نظامی و عقیدتی زیر نظر افسران سازمان امنیت شوروی در کمپ‌های پاکستان، لبنان، سوریه و فلسطین و مصر به صورت غیر قانونی به ایران بازگشته بودند و با خود سلاح و مهمات آورده بودند و در خانه‌های تیمی در نقاط مختلف کشـــور مســـتقر شده بودند، تا در روز مناسب ضربه خود را به رژیم بزنند.[۳۸]

خبرنگار روزنامه فیگارو نیز در گزارش خود از این حادثه می‌گوید: «کل ماجرا ۳۰ ثانیه بود.» همچنین مشاور امنیت ملی رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، زبیگنیف برژینسکی درباره این رویداد گفت: «واقعه میدان ژاله چنان خونین و مرگ بار بود که کشمکش‌های گذشته میان دولت و مخالفان را از یاد برد. این واقعه، پایان شورش‌های پراکنده و مقطعی و آغاز انقلاب واقعی در ایران بود.» دولت و نیروهای امنیتی حکومت شـــاه هم با وجودی که از ســـیر حوادث گیج شـــده بودند اما تا حدودی می‌توانســـتند حدس بزنند که توطئه از کجا طراحی و توســـط چه کسانی اجرا شده اســـت، اما صدای آنها در آشوب انقلاب به گوش نمی‌رسید. دو روز پس از حادثه اردشیر زاهدی، سفیر وقت ایران در ایالات متحده،

AVAYEBUF.wordpress.COM

در دیدار با وارن کریســـتوفر، معاون وزارت امورخارجه آمریکا در واشـــنگتن اعلام کرد که کمونیست‌های سازمان یافته تظاهرات را ترتیب می‌دهند و مسبب این شورش‌ها هستند. حتی وی دولت آمریکا را به همراهی با نیروهای اپوزیسیون در توطئه براندازی شاه متهم کرده بود. کریســـتوفر این اتهام را ناروا خواند و اظهار داشت تضعیف اعتماد به شاه در این زمان، مهم‌ترین عامل بروز و گســـترش شورش‌هاســـت. واقعیت این بود که تا وقوع حادثه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، هیچ یک از سیاستمدارانی که دوست و متحد شاه بودند، انقلاب ایران را جدی نمی‌گرفتند. اما پس از این حادثه و با مشاهده دست پاچگی نیروهای امنیتی حکومت و انسجام مخالفان، بازی تمام شده بود و همه می‌دانستند که شاه رفتنی اســـت و با حکومتی انقلابی رو به رو خواهند شـــد.[۳۹] در این میان تنها قدرت بزرگی که نه تنها از سیر حوادث انقلاب در ایران شگفت زده نشد، بلکه نقش مستقیم در این حوادث نیز داشت، اتحاد جماهیر شوروی بود که برای سال‌ها انتظار این لحظات را می‌کشید و برای آن برنامه ریزی کرده بود.

آشوب‌های خیابانی و خرابکاری گسترده در انتقام از هفده شهریور

حالا فرصتی طلایی برای «سرویس وی» در سازمان امنیت شوروی، یا همان سرویس ویژه خرابکاری پیش آمده بود تا از اطلاعات جمع آوری شده در فاصله سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ میلادی، اســـتفاده کند. به خاطر داشته باشیم که در آغاز به کار یوری آندروپف به عنوان رییس سازمان امنیت شوروی در ۱۹۶۷ میلادی، وی یک سلسله عملیات گسترده شناسایی و انتخاب اهداف برای اجرای عملیات خرابکاری در ایران را به منظور آماده کردن شـــرایط برای انقلاب و ســـرنگونی شـــاه تدارک دیده بود که پس از پناهنده شدن یکی از افسران ارشد کا گ ب به بریتانیا، این طرح مسکوت مانده بود.[۴۰] در یازدهمین سال ریاست آندروپف بر کا گ ب، همه چیز برای اجرای این طرح بزرگ و قدیمی خرابکاری در ایران فراهم بود. خمینی چند هفته پس از حادثه هفده شهریور، در سیزدهم مهر ۱۳۵۷ عراق را به مقصد فرانســـه ترک کرد. افسر ســـازمان امنیت شوروی ولادیمیر کوزیچکین که در پوشش دیپلماتیک در سفارت شوروی در تهران فعالیت می‌کرد در کتاب خود آورده است کـــه در تاریخ پنجم نوامبر ۱۹۷۸ میلادی، برابر با چهاردهم آبان ماه ۱۳۵۷ خورشـــیدی، فرمان تخریب گســـترده از طرف خمینی از نوفل لوشاتو در فرانسه صادر شد. خمینی در

AVAYEBUF.wordpress.COM

بیانیه‌ای اعلام کرد که این عملیات چریکی خیابانی با هدف انتقام از کشتار هفده شهریور در میدان ژاله انجام شده است.[۴۱] کوزیچکین در کتابش ادامه می‌دهد که تیم‌های تخریب سازمان یافته و آموزش دیده همزمان بسیاری از رستوران‌ها، مشروب فروشی‌ها، سینماها، بانک‌ها، کافه‌ها و فروشگاه‌ها را به آتش کشیدند و تخریب کردند. هر آنچه در اسلام از دیدگاه خمینی و یارانش حرام بود، باید از بین می‌رفت، مثل مشروبات الکلی، سیستم بانکداری مدرن و نمایش تصویر انسان بر روی کاغذ و یا روی صفحه سینماها، همه ممنوع بودند و باید نابود می‌شد.[۴۲] وی در ادامه توضیح می‌دهد که به واسطه موقعیت سفارت شوروی در تهران همکارانش در کا گ ب و دیپلمات‌های اتحاد جماهیر شوروی به راحتی می‌توانستند این حوادث را از نزدیک شاهد باشند. بسیاری از مغازه‌هایی که از دید آیت الله خمینی نفریت انگیز بودند، مثل مشروب فروشی‌ها، بانک‌ها و کافه‌ها در اطراف سفارت شوروی دیده می‌شد و این سبب شده بود تا آنها شاهد عینی حوادث آن روز باشند. گروه‌های سازمان یافته با حمله به مشروب فروشی‌ها پس از شکستن شیشه‌ها و خالی کردن بطری‌های مشروب روی سنگفرش خیابان، بطری‌ها را می‌شکستند و سپس مغازه را به آتش می‌کشیدند. این افسر سازمان امنیت شوروی در کتاب خود می‌نویسد:

«وقتی یکی از این بطری‌های مشروب به سمت سفارت شوروی پرتاب شد به پشت یکی از افسران کا گ ب بر خورد کرد. وی بطری را برداشت، به آن نگاه کرد و با لبخندی تمسخر آمیز گفت: این هدیه خداست و شاید آخرینش باشد. سپس بطری مشروب را که به سمت وی پرتاب شده بود، باز کرد و به سلامتی خمینی بطری را سر کشید.»[۴۳]

پاک کردن رد پاهای عاملان کشتار هفده شهریور توسط خامنه‌ای و کشمیری پس از انقلاب

در نتیجه آشوب‌های خیابانی آبان ۱۳۵۷، کمر حکومت شاه شکست، نیروهای امنیتی شاه اعتماد به نفس خود را کاملاً از دست دادند و محمدرضا پهلوی احساس کرد که به پایان دوران سی و هفت ساله حکومتش رسیده است. در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی یعنی تنها پنج ماه پس از فاجعه هفده شهریور در میدان ژاله، در میان بهت و حیرت همه ناظران داخلی و خارجی، انقلاب اسلامی پیروز شد و حکومت شاه به پایان رسید. پس از انقلاب با فشار گروه‌های انقلابی مردم، شورای انقلاب تصمیم گرفت تا پرونده کشتار هفده شهریور

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۳۵۷ را بازگشایی کرده و بانیان آن را مجازات کند. در بین اعضای شورای انقلاب، سید علی خامنه‌ای که با کمک و حمایت هاشمی رفسنجانی توانسته بود خودش را در جمع آنها جا بدهد، بیش از دیگران علاقمند بود تا به اسناد و پرونده‌های محرمانه سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی حکومت شاه دست پیدا کند. خامنه‌ای از دیگر اعضای شورای انقلاب درخواست کرد تا مسئولیت مرکز اسناد ملی در شورای انقلاب به وی سپرده شود. این مرکز وظیفه داشت تا اسناد محرمانه را از آرشیو پرونده‌های ساواک و رُکن دو ارتش و دیگر نهادهای امنیتی حکومت شاه گردآوری کرده و پرونده‌هایی همچون آتش سوزی سینما رکس آبادان و کشتار هفده شهریور را جهت پیگیری قضایی آماده کند. محمد حسن روزی طلب عضو کمیسیون رسانه‌ها در مرکز پژوهش‌های استراتژیک ریاست جمهوری و سردبیر خبرگزاری رجا نیوز، در مراسم رونمایی از کتاب «صخره سخت» که به تاریخچه شکل گیری و اقدامات وزارت اطلاعات اختصاص دارد، می‌گوید:

«یکی دیگر از غفلت‌های بزرگ ما این است که یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های تاریخ انقلاب یعنی حضرت آیت الله خامنه‌ای را از تاریخ حذف کرده‌ایم، کانّه چنین شخصیتی در تاریخ انقلاب اسلامی وجود ندارد. نه در تاریخ نگاری‌ها، نه در کتاب‌ها و نه در مقاله‌هایمان چنین کسی وجود ندارد! مثلاً در همین کتاب بود که دریافتم در سال ۵۸، آیت الله خامنه‌ای اولین مؤسس دستگاه اطلاعاتی در جمهوری اسلامی بودند. یعنی ایشان رییس مرکز اسناد ملی آن موقع که ریشه مرکز اسناد انقلاب اسلامی فعلی است، بودند. بعد از ۱۳ آبان که دولت موقت سقوط کرد، شورای انقلاب طی حکمی ایشان را منصوب ساخت. باور نمی‌کنید که برای دست یافتن به یک سخنرانی ایشان در آن مقطع یا سندی که این مسئله را اثبات کند، چقدر سختی کشیدیم که الحمدلله پیدا شد و در کتاب آوردیم.»[۴۴]

در بخش خاطرات از وبسایت رسمی سید علی خامنه‌ای در خصوص مسئولیت وی در مرکز اسناد انقلاب آمده است:

«همچنین در جریان ادغام شورای انقلاب و دولت موقت که با هدف تمرکز بیشتر در قوه مجریه صورت گرفت، ایشان به عضویت کمیسیون وزرای امنیتی که سرپرستی و مسئولیت کلیه امور انتظامی، نظامی و امنیتی، از جمله بحران‌های گنبد، کردستان و خوزستان و مقابله با اقدامات احزاب و گروه‌های ضدانقلاب را بر عهده داشت، انتخاب گردید. از دیگر مأموریت‌های وی از طرف شورای انقلاب، مسئولیت مرکز اسناد ملی

AVAYEBUF.wordpress.COM

و نیز سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سوم آذر ۱۳۵۸ بود. قبل از این نیز به نمایندگی از شـورای انقلاب در برخی جلسات سپاه پاسداران شرکت می‌کرد. علت انتخاب او به سرپرستی سپاه، باقی ماندن پاره‌ای اختلافات در بدنه و سازمان سپاه بود که در ماه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکل گرفته و با تلاش‌های میانجیگرانه به نتیجه نرسیده بود.»[۴۵]

یکی از رازهای بزرگ زندگی سـید علی خامنه‌ای مربوط به همکاری وی با مسـعود کشمیری است. نام کشـمیری در جریان ترورهای سال ۱۳۶۰ خورشیدی، بر سر زبان‌ها افتاد. در تمام اسـناد و تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی از وی به عنوان طراح و مجری انفجار دفتر نخسـت وزیری که به کشته شدن رییس جمهور محمدعلی رجایی و نخسـت وزیر محمدجواد باهنر در هشتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی انجامید، یاد می‌شود. این ترورهای سیاسـی در تابستان سال ۱۳۶۰ خورشیدی، در نهایت تمام رقبای سیاسی سید علی خامنه‌ای را از صحنه خارج کرد و وی بدون مزاحمت به ریاست جمهوری رسید. از دیگر اقدامات چشمگیری که در اسناد و تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی به مسعود کشمیری نسبت داده می‌شود، مدیریت پروژه خنثی سازی کودتای نوژه و همچنین سـرقت و انهدام تمام اسناد محرمانه مربوط به کشتار هفده شهریور از آرشیوهای ساواک و رکن دو ارتش، پس از انقلاب ذکر شـده است. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی انقلاب اسلامی در مورد کشمیری می‌نویسد:

«وی مدتی نیز در ضد اطلاعات مرکزی نیروی هوایی ارتش و مرکز مستشاری آمریکایی‌ها با عنوان نماینده نخست وزیر دولت موقت و زیر نظر کمیته اداره دوم ارتش مستقر بود. در این مدت، از جمله اقدامات وی می‌توان به مداخله و جلوگیری از به جریان افتادن و محاکمه عاملان کشتار هفده شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی اشاره کرد.»[۴۶]

جمهوری اسـلامی از این اقدام مسـعود کشمیری در سرقت و انهدام اسناد محرمانه پیگیری پرونده هفده شهریور به عنوان یک خیانت بزرگ یاد کرده است که سبب شد تا دسـت سران حکومت شـاه در این حوادث مخفی نگاه داشته شود. اما با توجه به اسناد و مدارک موجود که به نقش سـازمان امنیت شوروی، سید علی خامنه‌ای و گروه‌های شبه نظامی همکار آنها در حوادثی چون فاجعه سینما رکس آبادان و کشتار هفده شهریور، اشاره دارد و همچنین رابطه و همکاری بسـیار نزدیک خامنه‌ای با کشـمیری، به نظر می‌رسد

AVAYEBUF.wordpress.COM

خامنه‌ای و دیگر افراد و گروه‌های انقلابی که در به رگبار بستن مردم در روز هفده شهریور و عملیات گسترده و هماهنگ خرابکاری پس از آن نقش داشتند، بیش از دیگران از نابود شـــدن اســـناد این حادثه سود برده باشند تا سربازان از همه جا بی‌خبر ارتش شاه. اگر چه در تمام اسناد رسمی و تاریخی منتشر شده توسط جمهوری اسلامی تلاش شده است تا ارتباط مسعود کشمیری و سید علی خامنه‌ای پنهان نگاه داشته شود، اما در کتاب «کودتای نوژه» که توسط مرکز مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ریاست جمهوری در بهار سال ۱۳۶۸ خورشـــیدی منتشر شد، از زبان سید علی خامنه‌ای ناخواسته به ارتباط بسیار نزدیک وی با مســـعود کشمیری اشـــاره شده است. در این بخش از کتاب آمده است که در نیمه شب هجده تیرماه ۱۳۵۹ وقتی اطلاعات این عملیات با جزییات به دست وی رسید، با دو تن از معتمدین خود در سیستم اطلاعاتی کشور یعنی محسن رضایی مسوول اطلاعات سپاه و مسعود کشمیری مسوول اطلاعات بخش نیروی هوایی در کمیته مستقر در رکن دو ارتش تماس گرفت و از آنها خواست تا در همان نیمه شب به خانه وی بروند و همانجا ستاد ضد کودتای نوژه با هدایت خامنه‌ای و مدیریت مسعود کشمیری تشکیل شد.[۴۷] این بخش از

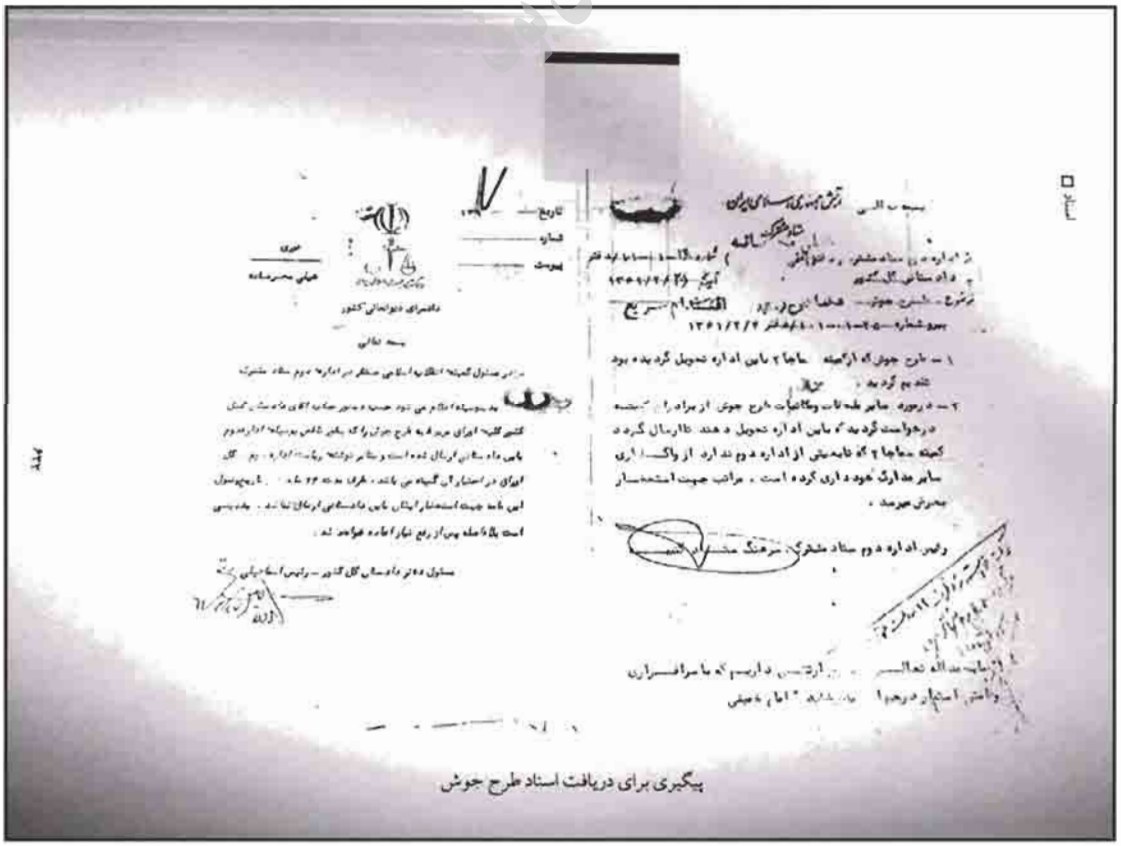

پیگیری برای دریافت اسناد طرح جوش

نامه نگاریهای دادستانی کل کشور با کمیته مستقر در اداره دوم ارتش برای دستیابی به اسناد طرح جوش که بی نتیجه ماند

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

کتاب کودتای نوژه، پرده از راز بسیار بزرگی بر می‌دارد که کلید حل معماهای اسرارآمیز فراوانی در سال‌های نخست انقلاب بوده است.

از همان دقایق اولیه پس از وقوع فاجعه کشتار هفده شهریور ۱۳۵۷خورشیدی، سازمان اطلاعات و امنیت کشور و رکن دو ارتش شاهنشاهی تحقیقات گسترده‌ای را برای ریشه‌یابی این حادثه و شناسایی عاملان آن دنبال کردند. وقوع انقلاب تنها چند ماه پس از این حادثه سبب شده بود تا تیم تحقیقاتی سازمان امنیت شاه فرصت کافی برای به اتمام رساندن این پرونده نداشته باشد و به همین جهت پرونده آتش سوزی سینما رکس و کشتار هفده شهریور به صورت ناقص و ناتمام در سازمان امنیت کشور و رکن دو ارتش شاهنشاهی وجود داشت. از جمله مواردی که در تحقیقات پیش از انقلاب به آن اشاره شده بود، وجود پروژه‌ای با عنوان طرح جوش بود که توسط سازمان‌های تروریستی مخالف شاه دنبال شده بود و به ویژه کشتار هفده شهریور بخشی از این عملیات معرفی شده بود. اسناد موبوط به طرح جوش، نشان می‌داد که حادثه کار مخالفان شاه و گروه‌های اسلامگرای وابسته به شوروی بوده است و ارتش در کشتار مردم نقشی نداشته است. این اسناد که نشان می‌داد چگونه یک نیروی شبه نظامی اسلامگرا با حمایت شوروی، در هفده شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، مردم را به گلوله بستند تا شعله انقلاب اسلامی علیه حکومت شاه را روشن کنند، پس از انقلاب به دستور سید علی خامنه‌ای که مسوول مرکز اسناد ملی در شورای انقلاب شده بود، توسط مسعود کشمیری از فایل‌های پرونده‌های محرمانه رکن دو ارتش ربوده و برای همیشه ناپدید شدند.[۴۸]

خبرگزاری رجا نیوز وابسته به مرکز پژوهش‌های استراتژیک ریاست جمهوری، در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۰ خورشیدی، در مقاله‌ای با عنوان «پرونده کشتار ۱۷ شهریور توسط کدام نفوذی‌ها مختومه شد؟» ابتدا به بخشی از کتاب خاطرات ژنرال عباس قره‌باغی که در زمان حادثه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ ، وزیر کشور در کابینه جعفر شریف امامی بود، اشاره می‌کند که در آن ارتشبد قره‌باغی می‌گوید:

«به طوری که می‌دانیم علاوه بر اینکه دولت ایران عضو پیمان مرکزی سنتو بود، یک قرارداد دو جانبه جداگانه نیز با دولت آمریکا داشت که به موجب آن دولت آمریکا متعهد شده بود در مقابل هر نوع خطر و تهدید کمونیسم در منطقه به کشور ایران کمک و از استقلال و تمامیت ایران دفاع نماید، اعم از اینکه این خطر خارجی باشد یا داخلی. برابر

AVAYEBUF.wordpress.COM

مدارک اطلاعاتی و برآوردهای اداره دوم ســتاد بزرگ ارتش داران که برحسب معمول با هم آهنگی مستشــاران مربوطه بررسی و تهیه شــده بود و همچنین بیانات رسمی اعلیحضرت، نخست وزیر و سایر مقامات مسئول، آشوبگران و اغتشاش کنندگان اصلی را کمونیست و مارکسیست‌های اسلامی تشخیص داده بودند و همگان معتقد بودند که اغتشاش کنندگان در کشور در ظاهر به صورت مسلمان و به نام اسلام عمل می‌کنند، ولی در باطن کمونیست هستند و منظورشان اضمحلال کشور است... در نتیجه طبق برآوردهای اطلاعاتی ســتاد، تهدیدی که علیه کشور و دولت صورت می‌گرفت، تهدید مشــترک علیه ایران و آمریکا و تهدید کمونیســم تلقی می‌گردید. بنابراین در بحث و بررســی‌هایی که در مذاکرات اولیه با ژنرال هایزر و ژنرال گس، رئیس اداره مستشاری آمریکاییان در ایران به عمل می‌آمد، ابتدا عقیده و نظر آنها این بود که باید با قدرت در مقابل این خطر کمونیسم مقاومت و از آن جلوگیری کرد و ضمن اعلام پشتیبانی دولت آمریکا از دولت بختیار اظهار می‌کردند راه حل برقراری آرامش در کشور این است که ارتش از دولت قانونی پشتیبانی نماید.»[۴۹]

محمد مهدی اســلامی نویســنده کتاب پرونده مســکوت در ادامه پس از اشاره به خاطرات ژنرال قره‌باغی می‌نویسد:

«به فاصله اندکی پس از انقلاب، شرایط برای حضور افرادی که به اعضای کمیته اداره دوم شهرت یافتند، فراهم می‌گردد. افرادی همچون محمد کاظم پیرو رضوی مسئول کمیته اداره دوم، مسعود کشمیری عامل انفجار نخست وزیری، جواد قدیری که عامل انتقال دهنده بمب‌های ســاخته شده از قسمت فنی سازمان به عوامل اجرایی در انفجارهای ششم تیر ماه، هفتم تیرماه و هشتم شهریور، علی اکبر تهرانی متهم ردیف دوم پرونده انفجار نخســت وزیری، باقر ذاکر، تقی محمدی از متهمان اصلی انفجار نخست وزیری که در زندان خودکشــی کرد، حبیب الله داداشی، بیژن تاجیک، سعید حجاریان، تقی امانپور. عملکرد این جمع اغلب در پرونده انفجار نخست وزیری مورد بررسی قرار گرفته اســت، اما دیگر پرونده مطرح شــده در این میان، مختومه نمودن پرونده رسیدگی به متهمان جنایت هفده شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی است که بسیار قابل توجه است. یکی از پرونده‌های کمتر بررسی شده درباره آخرین اقدامات سیستم اطلاعاتی نظام شاه برای حفظ قدرت، طرحی موسوم به «طرح جوش» بود. این طرح شامل دو بخش بوده است، نخست خبر رسانی و دوم عملیات. بررسی این طرح، پژوهشی جداگانه می‌طلبد اما به

AVAYEBUF.wordpress.COM

صورت مختصر می‌توان گفت که کشتار هفده شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی، توسط بخش عملیات این طرح به اجرا در آمده است.»[۵۰]

نکته بسیار مهمی‌که در این گزارش مرکز پژوهش‌های استراتژیک ریاست جمهوری مطرح نشد این است که مسعود کشمیری و تیم وی پاسخگوی چه کسی در شورای انقلاب بوده اند؟ پاسخ روشن است: سید علی خامنه‌ای. نکته دیگر اینکه تمام این رد گم کردن‌ها و همکاری نکردن ارگان‌های دولتی برای ارسال پرونده هفده شهریور به قوه قضاییه در دوران ریاست جمهوری کدام رییس جمهور انجام شده است؟ باز هم پاسخ روشن است: سید علی خامنه‌ای. آنچه مسلم است پرونده کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی هم مانند پرونده انفجارهای سال ۱۳۶۰ و بسیاری از پرونده‌هایی که سید علی خامنه‌ای در آنها نقشی داشته است، پس از انقلاب یا از بین رفته‌اند و یا در قفسه‌های سیستم قضایی رژیم بیش از سه دهه است که خاک می‌خورند و هیچ اراده‌ای برای پیگیری آنها وجود ندارد.

آوای بوف

فصل پنجم

نقش سازمان امنیت شوروی در تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوییني‌ها هر دو با وجود اینکه از حمایت پنهان سازمان امنیت شوروی برخوردار بودند، اما در بین انقلابیون از اعتبار چندانی برخوردار نبودند. مهم‌ترین مشـــکل این بود که آنها بر خواســـته از هیچ یک از جریانات و گروه‌های سیاسی فعال در سال‌های منتهی به انقلاب به حساب نمی‌آمدند و حالا نیاز به داشتن یک

AVAYEBUF.wordpress.COM

سازمان سیاسی که به آن وابسته باشند و مورد حمایتش قرار بگیرند، حس می‌شد. سرانجام هر کدام به نوبه خود اقدام به تشـــکیل یک ارتش خصوصی کردند. موسوی خوییني‌ها با دوپینگ اشغال سفارت آمریکا، توپخانه قدرتمندی برای خود در پشت سنگرهای سفارت تســـخیر شده ایالات متحده دســـت و پا کرد که همه دشمنان و مخالفانش را با اسناد به اصطلاح لانه جاسوسی مورد هدف قرار دهد. خامنه‌ای هم روی هماهنگ و منسجم کردن مجموعه‌ای از گروه‌های تروریســـتی که در پیروزی انقلاب نقش داشتند، زیر عنوان سپاه پاســـداران انقلاب اسلامی، حســـاب کرده بود. بدون تردید تأسیس سپاه پاسداران در بهار ۱۳۵۸، اشغال سفارت ایالات متحده آمریکا در پاییز همان سال و برکناری نخستین رییس جمهور منتخب مردم ایران در خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی سه مرحله سرنوشت ساز در تاریخ معاصر ایران شـــکل داده است. در مرحله نخست، از شکل گیری انقلاب تا اشغال سفارت آمریکا، کا گ ب به بررسی شرایط پس از انقلاب پرداخت و با دقت رفتار مهره‌های قدیمی خود را زیر نظر داشت. در مرحله دوم یعنی از اشغال سفارت آمریکا تا برگزاری نخستین انتخابات ریاست جمهوری، افراد وفادار به شوروی انتخاب شدند. در مرحله سوم یعنی پس از انتخاب نخستین رییس جمهور تا برکناری وی، کا گ ب با کمک‌های فراوان اطلاعاتی و عملیاتی، مهره‌های مورد نظر خود را به قدرت رســـاند. در ادامه به تفکیک این سه دوره تاریخی را بررسی می‌کنیم.

مرحله نخست: تاسیس سپاه پاسداران و ترورهای مشکوک بهمن ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸

سازمان امنیت شوروی که برای چندین دهه در لایه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، نظامـــی، فرهنگی و مذهبی ایران نفوذ کرده و نیروهای وفادار به خود را پرورش داده بود، پس از طوفان انقلاب اسلامی با سماجت و شکیبایی یک شطرنج باز حرفه‌ای، مهره‌هایش را در صفحه ایدیولوژی ســـیاه و سفیدش می‌چید. برای روس‌ها بهترین گزینه‌های پیش رو که قادر به هدایت کشتی طوفان زده ایران پس از انقلاب باشند عبارت بودند از: حزب توده که از اســـاس بر پایه حمایت‌های آشـــکار و پنهان رهبران کرملین طراحی شده بود و فعالیـــت می‌کرد، ســـازمان‌هایی چون چریک‌های فدایی خلـــق، مجاهدین خلق و دیگر

AVAYEBUF.wordpress.COM

گروه‌های کوچک و بزرگ شبه نظامی که در کمپ‌های نظامی و عقیدتی وابسته به شوروی در خاورمیانه و شمال آفریقا، تعلیم دیده بودند و همچنین شبکه گسترده روحانیون انقلابی که در مراکز آموزشی سازمان امنیت شوروی برای روزهای انقلاب و فردای انقلاب آماده شده بودند. اگر چه خمینی در قامت رهبر انقلاب ایران برای حدود دو دهه در رادار روس‌ها قرار داشت اما وی تنها گزینه مورد نظر ماموران سازمان امنیت شوروی برای هدایت ایران انقلابی نبود. روحانیون دیگری همچون آیت الله سید محمود طالقانی هم که از محبوبیت و مشروعیت بسیار بالایی در جامعه ایران آن روز برخوردار بود، مورد توجه ویژه روس‌ها قرار داشتند.

در این بین روحانیون کمتر شناخته شده در میان مردم، تصمیم گرفتند تا با تشکیل یک حزب سیاسی، امکان دیده شدن پیدا کنند. تنها یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روز شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، حزب جمهوری اسلامی توسط آیت‌الله بهشتی، آیت الله موسوی اردبیلی، حجت الاسلام هاشمی‌رفسنجانی و حجت الاسلام محمدجواد باهنر تاسیس شد. سید علی خامنه‌ای که در شمار روحانیون انقلابی و با سابقه به حساب نمی‌آمد، به واسطه هاشمی‌رفسنجانی توانست به این جمع راه یابد و نام خود را به عنوان یکی از موسسان حزب جمهوری اسلامی ثبت کند.[1] در همان نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب، یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های اعضای موسس حزب جمهوری اسلامی عدم وجود یک تشکیلات منسجم سیاسی بود که روح الله خمینی را به عنوان رهبر انقلاب حمایت کند. مانورهای سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق که نظم تشکیلاتی و تعداد زیاد اعضای آنها چشمگیر بود، به نگرانی‌های روحانیون انقلابی در اطراف خمینی که حالا هسته مرکزی حزب جمهوری اسلامی را تشکیل داده بودند دامن می‌زد. این حوادث از چشمان تیزبین ناظران اطلاعاتی خارجی به ویژه سازمان امنیت شوروی پنهان نمانده بود و با دقت تمام و از نزدیک این حوادث را دنبال می‌کردند. ولادیمیر کوزیچکین، افسر ارشد کا گ ب، که در نقش دیپلمات در سفارت شوروی در تهران حضور داشت، در کتاب خاطرات خود آورده است:

«از همان ابتدای پیروزی انقلاب، درگیری‌ها و اختلافات بین گروه‌های مختلف سیاسی با مقامات جدیدی که مسوول هدایت کشور پس از انقلاب بودند، آشکار شد. حتی اختلافات بین شخصیت‌های سیاسی که در درون حلقه مقامات مسوول انقلابی بودند،

AVAYEBUF.wordpress.COM

دیده می‌شد. تنها یک هفته پس از پیروزی انقلاب در یازدهم فوریه (۲۲ بهمن ۱۳۵۷)، خمینی اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق را محکوم کرد که چرا پس از پیروزی انقلاب هنوز نقاب به چهره دارند و صورت‌هایشان را می‌پوشانند. موضع گیری خمینی علیــه چریک‌های فدایی خلــق در حالی صورت می‌گرفت کــه چریک‌های فدایی، در واقع فعال‌ترین گروه در کوران مبارزه با حکومت شــاه بودند. هیچ نماینده‌ای از طرف مجاهدین خلق یا چریک‌های فدایی به مرکز قدرت پس از انقلاب راه داده نشــده بود. فعالیت آنها که در دوران شاه غیر قانونی بود، پس از انقلاب قانونی اعلام شد، ولی هیچ سهمی از کرسی‌های حکومتی به آنها نرسید. این دو سازمان، مخالف تاسیس جمهوری اسلامی‌توسط روحانیون در ایران انقلابی بودند و دیدگاه آنان کاملاً نادیده گرفته شد. اما در بین روحانیون انقلابی تنها یک نفر به این موضوع توجه کرد که با سازمان مجاهدین و چریک‌های فدایی رفتار منصفانه‌ای از سوی مقامات انقلابی صورت نگرفته است و از هر فرصتی برای دفاع از حق این دو گروه استفاده می‌کرد. این فرد آیت الله طالقانی بود. آیت الله طالقانی محبوبیت فراوانی نه تنها در بین این دو سازمان، بلکه در میان عموم مردم به ویژه در تهران داشــت. در خطبه‌های نماز جمعه هر هفته در دانشــگاه تهران، پیام وی که حاوی عشق و محبت و نوع دوستی و پیروی از آیین اسلام ناب بود، شنیده می‌شــد. طالقانی آشکارا به سوءاستفاده مقامات انقلابی از قدرت و اعدام‌های انقلابی و دخالت عمیق و گســترده روحانیون در سیاست اعتراض داشت. چهره وی ویژگی‌های یک پدربزرگ آرام و مسالمت‌جو را داشت. طالقانی در تمام دوران زندگی‌اش با حکومت شــاه مبارزه کرده بود، و بارها به زندان افتاده بود. آخرین بار در جریان پیروزی انقلاب از زندان شاه آزاد شد. فرزندان وی نیز از اعضای چریک‌های فدایی بودند که در مبارزه با حکومت شــاه شرکت داشــتند. چیزی نگذشت که اعتراض خمینی و اطرافیانش به ســخنرانی‌های آشتی جویانه طالقانی شروع شد و در ابتدا تلاش کردند تا با فشارهای پنهانی وی را وادار به سکوت در برابر اقدامات مقامات انقلابی کنند. طالقانی در پاسخ به آنها آشکارا در خطبه‌های نماز جمعه از این فشارها پرده برداشت. این موضوع موجی از اعتراضات مردمی به خصوص از سوی سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی خلق به دنبال داشت. تظاهرات گسترده‌ای در حمایت از طالقانی برنامه‌ریزی شد که چهار روز به طول انجامید. در پایان این اعتراض و قدرت نمایی هر دو سازمان اعلام کردند که تمام نیرو و توان خود را تحت فرمان طالقانی خواهند گذاشت. آنها آماده بودند تا علیه مخالفان طالقانی قیام کنند و این نخستین نشانه ظهور یک رهبر معنوی دیگر بود. از آنجا که این خلاف طبیعت وجودی و سرشــت وی بود، طالقانی از این فرصت اســتفاده نکرد. مقامات انقلابی که این حمایت گســترده از طالقانی را یک اعلام خطر

AVAYEBUF.wordpress.COM

جدی دیده بودند، نسبت به وقوع جنگ داخلی در بین نیروهای انقلابی نگران شدند و تصمیم گرفتند برای مدتی وی را به حال خود رها کنند.»[۲]

تصویری که این افسر سابق سازمان امنیت شوروی ترسیم می‌کند با مراجعه به تاریخ نگاری‌های بی‌طرف از نخستین روزهای پس از انقلاب منطقی و درست به نظر می‌رسد. کمتر از دو هفته پس از انقلاب، مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق، در چهارم اسفند ۱۳۵۷، برای نخستین بار با اشاره به نادیده گرفته شدن سهم اعضای این سازمان در تقسیم قدرت، اخطار داده بود که: «انقلاب ما ناقص و ناتمام و رو به افول خواهد بود، مگر اینکه هیچ گونه تضییق نظامی و سیاسی برای انقلابیون اصیل و جان بر کف که از قدیم می‌جنگیده‌اند به وجود نیاید و انتصابات، تا سرحد امکان و به خصوص در سطح کادرهای رهبری کننده با نظر شوراهای مردمی‌صورت گیرد.»[۳]

تشکیل سپاه پاسداران از اوباش و خلافکاران محلی در شبیه سازی با ارتش سرخ شوروی

یک روز پس از سخنرانی مسعود رجوی، روز شنبه پنجم اسفند ماه ۱۳۵۷ خورشیدی، روحانیون موسس حزب جمهوری اسلامی در منزل‌هاشمی‌رفسنجانی تصمیم گرفتند تا یک بازوی نظامی برای این حزب تازه تاسیس تشکیل دهند تا توان رویارویی با سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق را داشته باشند. به این ترتیب ایده تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برای نخستین بار به شکل رسمی و در قالب بازوی نظامی حزب جمهوری اسلامی مطرح شد.[۴] هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای که هر دو پیش از انقلاب مدتی را عضو سازمان مجاهدین خلق بودند و بعدها به دلیل اختلاف با کادر رهبری سازمان از آن جدا شدند، به جای راه‌حل آسان که تقسیم قدرت با نیروهای انقلابی بود، مسیر دشوار و سنگلاخ رو درورویی با این سازمان‌های منسجم سیاسی - نظامی را برگزیدند.[۵] برای این منظور از اعضای فعال برخی گروه‌های کوچک و پراکنده محلی که در زندان شاه با آنها آشنا شده بودند، خواستند تا به عنوان عضو موسس به حزب جمهوری اسلامی بپیوندند. این گروه‌های شبه نظامی، در مقاطعی به مبارزه مسلحانه با حکومت شاه اقدام کرده بودند. از افراد شاخص آنها عباس آقا زمانی (ابوشریف)، جواد منصوری، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، محمدجواد حجتی کرمانی و عباس دوز دوزانی بودند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

این پنج نفر یکدیگر را از شانزده سال پیش، یعنی ۱۳۴۱ خورشیدی، که همگی عضو یک گروه شبه نظامی کوچک به نام حزب ملل اسلامی بودند، می‌شناختند. در سال ۱۳۴۱ خورشیدی برابر با ۱۹۶۰ میلادی، همزمان با تأسیس دانشگاه پاتریس لومومبا و تغییر رویکرد سازمان امنیت شوروی برای نفوذ گسترده در شبکه‌های مذهبی مسلمانان شیعه، گروهی کوچک به نام حزب ملل اسلامی توسط یک طلبه جوان عراقی از اهالی نجف به نام سید کاظم بروجردی، تشکیل شد. وی که در شانزده سالگی عضو حزب الدعوه اسلامی عراق، مهم‌ترین حزب شیعه مورد حمایت کا گ ب، شده بود، در سال ۱۳۳۹ خورشیدی از نجف به قم رفت و گروهی از جوانان شیعه و اوباش مناطق حاشیه شهر را گرد هم آورد و نام این مجموعه را حزب ملل اسلامی گذاشت. این گروه که ۵۵ عضو تشکیلاتی داشت، خیلی زود لو رفت و با دستگیری اعضای آن در مهر ماه ۱۳۴۴ خورشیدی توسط ساواک از هم پاشید. تروریست‌های عضو گروه به زندان‌های کوتاه مدت به اتهام مبارزه مسلحانه علیه حکومت محکوم شدند که پس از گذراندن دوره کوتاهی از زندان آزاد شده و دوباره

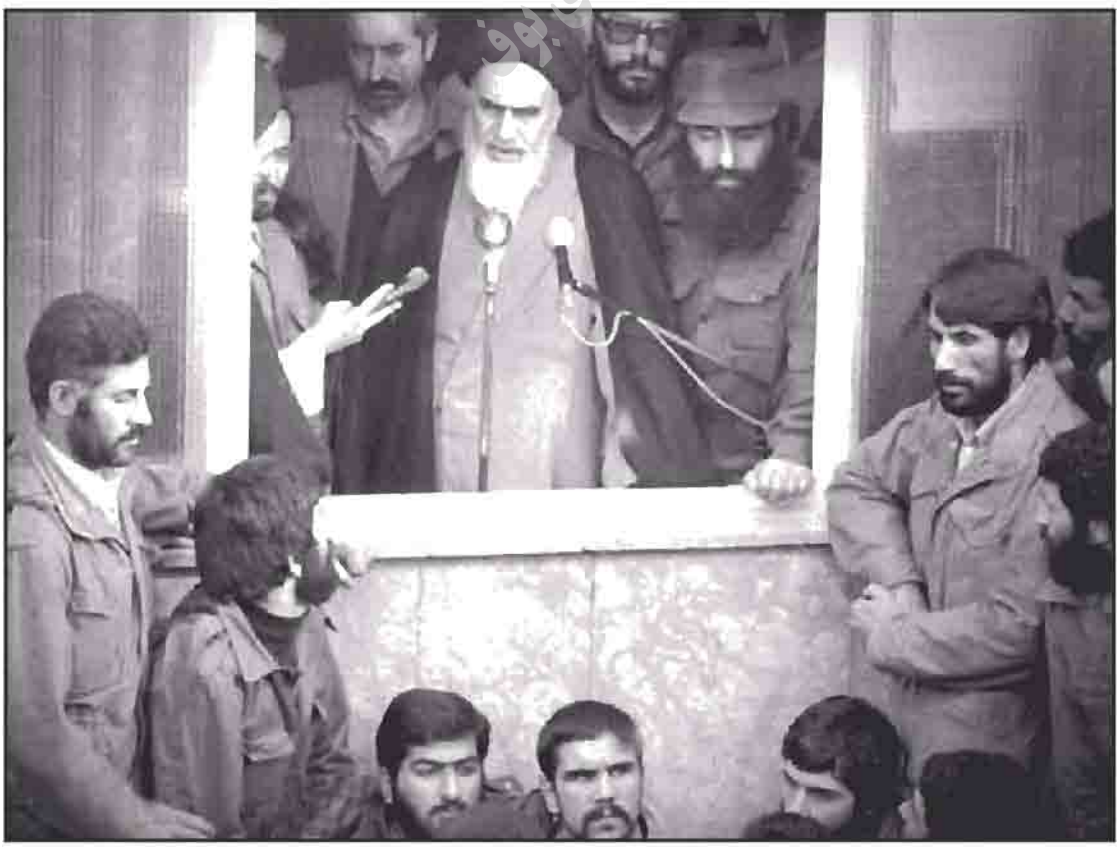

عباس آقازمانی با هیبتی مخوف و دیگر اوباش در کنار خمینی به عنوان تیم حفاظت از وی پس از انقلاب

AVAYEBUF.wordpress.COM

گروه‌های مخفی نظامی تشـــکیل دادند. به ویژه عباس آقازمانی و جواد منصوری، در سال ۱۳۴۶ خورشیدی، گروه حزب الله را از خاکستر نابود شده حزب ملل اسلامی تشکیل دادند که از نخستین اقدامات آنها هم حمله به خانه‌ها و محل کسب و کار بهاییان در شهرهای مختلف ایران بود. شبکه عنکبوتی گروه‌های چریکی و شبه نظامی که در گوشه و کنار کشور با حکومت شاه می‌جنگیدند، ارتباطات فراوانی نیز با یکدیگر داشتند.

چهره عباس آقازمانی معروف به ابوشـــریف، با ریش‌های بلند و پر پشـــت و شـــکل و شـــمایل ترســـناکی که برای خود ایجاد کرده بود، بیش از دیگران در خاطرات ســـال‌های نخســـت انقلاب باقی مانده اســـت. وی علاوه بر عضویت در گروه تروریســـتی حزب ملل اسلامی، عضو گروه محمد منتظری در سوریه نیز بود. علی جنتی، وزیر ارشاد دولت روحانی و فرزند آیت‌الله جنتی، رییس مادام العمر شـــورای نگهبان جمهوری اســـلامی، در کتاب خاطرات خود از ســـال‌های مبارزه با حکومت شـــاه، آقازمانی را یکی از اعضای گروه شـــبه نظامی موسوم به گروه محمد منتظری معرفی می‌کند که با سازمان آزادیبخش فلسطین همکاری نزدیک داشتند.[۶] همزمان با اقامت خمینی در فرانسه، آقازمانی به دعوت مهدی عراقی، که مسوولیت تیم حفاظت از خمینی را به عهده داشت، به نوفل لوشاتو رفت. وی سه روز پس از بازگشت خمینی، در پانزدهم بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، پس از هفت سال دوری از ایران، از مرز غربی وارد کشور شد و در کنار مهدی عراقی، جواد منصوری و دیگر اعضای همان گروه تروریســـتی قدیمی، گروهی به عنوان گارد انقلاب تشـــکیل داد که در پادگان جمشیدیه مستقر شدند. به این ترتیب اعضای همان گروه قدیمی و کوچک تروریستی که توســـط یکی از اعضای حزب الدعوه اسلامی عراق سازماندهی شده بود، شانزده سال بعد، برای عضویت در شورای موسسان حزب جمهوری اسلامی فراخوانده شدند تا شاخه نظامی حزب جمهوری اســـلامی را تشـــکیل دهند و به این ترتیب زمینه تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی چیده شد. عباس آقازمانی، به محل استقرار نیروهای انقلاب در مدرسه رفاه رفت تا تأمین امنیت و حراســـت آن مکان را به عهده بگیرد. وی از طرف کمیته مرکزی انقلاب اســـلامی مســـوول جمع آوری سلاح‌ها و سازماندهی افراد و گماردن آنان در مراکز حساس گردید و همزمان امور انتظامی مدرسه رفاه را نیز اداره می‌کرد.[۷] با وجودی که این گروه‌های شـــبه نظامی‌توانسته بودند با قرار گرفتن در زمان مناسب، در مکان مناسب، به روح الله خمینی و حلقه روحانیون انقلابی اطراف وی بسیار نزدیک باشند، به هیچ عنوان

AVAYEBUF.wordpress.COM

نه از جهت نظم و ســازماندهی و نه از جهت تعداد نیرو، قابل مقایســه با تشکیلات منظم و پر تعداد سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق نبودند. به همین دلیل پس از تشکیل هسته اولیه سپاه پاسداران از اعضای قدیمی‌گروه تروریستی منحل شده حزب ملل اســلامی، به پیشنهاد هاشمی‌رفســنجانی، دیگر گروه‌های کوچک شبه نظامی برای ادغام با یکدیگر دعوت شدند. به همین منظور دو روز پس از اعلام نتیجه رفراندوم تعیین نوع نظام مبنی بر رسمیت یافتن جمهوری اسلامی ایران که با مخالفت گسترده سازمان مجاهدین خلق مواجه شده بود، در چهاردهم فروردین ۱۳۵۸خورشیدی، هفت گروه امت واحــده، گروه توحیدی بدر، گروه توحیدی صف، گروه فلاح، گروه فلق، گروه منصورون و گروه موحدین به هم پیوستند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به وجود آوردند.[۸] این مجموعه نام سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را که مشابه نام سازمان مجاهدین خلق بود، بر خود نهاد تا به این شــکل در صورت نیاز از اعتبار انقلابی و مبارزاتی سازمان مجاهدین خلق که برای همه مردم شناخته شده بود، بهره‌برداری کند. محمد بروجردی از گروه صف، هدایت سازمان تازه تأسیس را به عهده گرفت. محمد سلامتی، مرتضی الویری، محمدباقر ذوالقدر، ســعید حجاریان، محسن آرمین، بهزاد نبوی، مصطفی تاجزاده، محسن رضایی، فیض‌الله عرب ســرخی، و محسن مخملباف برخی از چهره‌های جوان این سازمان جدید بودند که پیش از ادغام هر کدام در یکی از سازمان‌های مسلح هفت گانه عضویت داشتند و همگی در یک نکته اشــتراک داشــتند و آن هم ضدیت و دشمنی با سازمان مجاهدین خلق بود، اگر چه بیشــتر آنها پیش از انقلاب مدتی عضو آن بودند و هر کدام به دلیلی از ســازمان مجاهدین خلق جدا شده بودند. از دیگر گروه‌های نظامی‌که برای ادغام از سوی حزب جمهوری اسلامی دعوت شده بودند، شاخه نظامی نهضت آزادی ایران بود که هدایت آن را دکتر مصطفی چمران و ابراهیم یزدی به عهده داشتند.

یک هفته پس از پیروزی انقلاب در سی‌ام بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، چمران به همراه نــود و دو نفر از چریک‌هــای تحت فرمانش که در کمپ‌های آمــوزش نظامی و عقیدتی شوروی در مصر و سوریه دوره دیده بودند و سال‌ها به نبرد با اسرائیل در لبنان و فلسطین مشغول بودند، با هواپیمایی که حافظ اسد در اختیار وی گذاشته بود، به تهران رسیدند و مستقیم از فرودگاه مهرآباد راهی ساختمان مرکزی ساواک مستقر در خیابان سلطنت‌آباد شدند. آنها نام گارد ملی را برگزیدند و حفاظت از دولت موقت را به عهده گرفتند. به جز

AVAYEBUF.wordpress.COM

مصطفی چمران و ابراهیم یزدی دیگر چهره‌های شـــاخص این گروه علی محمد بشارتی، محسن رفیق دوست و اصغر صباغیان بودند. برخی از دانشجویان عضو اتحادیه انجمن‌های اســـلامی آمریکا و کانادا نیز از اعضای این گروه شـــبه نظامی بودنـــد. چمران و یزدی که روابطی بسیار نزدیک با نخست وزیر مهدی بازرگان داشتند، به کابینه دولت راه پیدا کردند و هدایت گارد ملی به پیشـــنهاد دولت موقت و با اجازه خمینی، به حجت الاســـلام حسن لاهوتی سپرده شد. دو دخترهاشمی‌رفسنجانی، فاطمه و فائزه در همین زمان بلافاصله با دو پسر حجت الاسلام لاهوتی، سعید و حمید ازدواج کردند. به این ترتیب راضی کردن گارد ملی برای ادغام با دیگر گروه‌های شبه نظامی جهت تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، با توجه به دوستی و ارتباط نزدیک خانوادگی بین حجت الاسلام حسن لاهوتی و حجت الاسلام علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی کار دشواری نبود. گروه شبه نظامی دیگری که برای ادغام دعوت شـــد، گروه پاســـا یا همان گروه محمد منتظری بود که در کمپ‌های سوریه، لبنان و فلسطین آموزش‌های نظامی را زیر نظر افسران سازمان امنیت شوروی دیده بودند. از چهره‌های این گروه که امروز شناخته شده هستند می‌توان، علی فلاحیان، علی یونسی، محمد غرضی، علی جنتی و مرضیه حدیدچی دباغ را نام برد. بدین ترتیب در نتیجه ادغام چهار گروه شبه نظامی‌که به مبارزه مسلحانه با شاه پرداخته بودند، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی‌تشکیل شد. این چهار گروه عبارت بودند از: گارد انقلاب (گروه حزب ملل اسلامی‌یا همان حزب الله)، گارد ملی (شاخه نظامی نهضت آزادی)، گروه پاسا (گروه محمد منتظری) و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (مجموعه هفت گروه کوچکتر امت واحده، بدر، صف، فلق، فلاح، منصورون و موحدین).

روزنامه رسمی ایران در سی و پنجمین سالگرد تاسیس سپاه پاسداران در اردیبهشت ۱۳۹۳ خورشیدی، به این طرح ادغام اشاره کرده و می‌نویسد:

«طرح ادغام با پیگیری و حمایت آیت الله هاشمی‌رفســـنجانی از اعضای شورای انقلاب دنبال شـــد و هسته‌ای مرکب از دوازده نفر از افراد مؤثر چهار گروه موظف شدند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را شکل دهند. این افراد عبارت بودند از: محمد بشارتی، اصغر صباغیان و محســـن رفیقدوست از گروه گارد ملی، یوسف کلاهدوز، عباس دوزدوزانی، جواد منصوری و عباس آقازمانی (ابوشریف) از طرف گروه مستقر در پادگان جمشیدیه، محمد بروجردی، مرتضی الویری، یوســـف فروتن و محسن رضایی از طرف مجاهدین انقلاب اسلامی. از میان آنان نیز سه نفر به عنوان نماینده جمع مؤسس، اواخر فروردین

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۳۵۸ به دیدار امام در قم رفتند تا حکم تأسیس سپاه را از امام بگیرند. امام در آن دیدار خطاب به آقایان محســـن رضایی، محسن رفیقدوست و عباس دوزدوزانی ضمن تأکید بر ایجاد نیرویی مسلح و مکتبی برای پاسداری از انقلاب اسلامی، دستور تشکیل سپاه پاســـداران انقلاب اسلامی را صادر کردند. در پی این فرمان گروه مؤسس اساسنامه‌ای در نُه ماده و نُه تبصره تهیه و به تصویب شـــورای انقلاب رسانید و به دنبال آن شورای فرماندهی سپاه معرفی و اعضای آن احکام خود را از شورای انقلاب دریافت کردند. بدین ترتیب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ رسماً اعلام موجودیت کرد و طرح شهید کلاهدوز به عنوان آرم سپاه پذیرفته و به کار گرفته شد.»

محسن رفیقدوست عضو اولیه شورای فرماندهی سپاه رابطه می‌گوید:

«یک روز از آقایان محمد منتظری، ابوشریف و شهید محمد بروجردی دعوت کردم تا به محل استقرار ما بیایند. وقتی همه آمدند در اتاق را قفل کردم و گفتم: همه شما آدم‌های خوب و به درد بخور هستید، اما هیچ کدام برای تشکیل سپاه یا کارهای مسلحانه از امام حکم ندارید. من پیشـــنهاد می‌کنم در همین جلسه توافق کنیم که هر چهار گروه در هم ادغام شویم و سپاه را با هم تشکیل دهیم. حاضرم تا هر وقت که این جلسه طول می‌کشد بنشینم و با شما بحث کنم تا به نتیجه برسیم، چنانچه به نتیجه نرسیدیم با این کُلت که همراه دارم اول شما سه نفر را می‌کشم بعد خودم را راحت می‌کنم، کُلت را هم گذاشـــتم روی میز. خیلی زود به نتیجه رسیدیم و توافق برای ادغام حاصل شد. فردای آن روز رفتم شورای انقلاب و موضوع را در میان گذاشتم آقایان هاشمی و شهید بهشتی هم از این توافق استقبال کردند. بعد ما دیدیم سپاه با وجود آن که ادغام شده باز یک عیب بزرگ دارد و آن هم این که زیر نظر دولت موقت اســـت، لذا یک روز من، آقای دوزدوزانی و ابوشریف رفتیم قم خدمت امام، گفتیم سپاه پاسداران تشکیل شده، ولی اولین مشکل ما خود دولت موقت است و مصادیقی را هم ذکر کردیم. امام فرمود: پیشـــنهاد شما چیست؟ من عرض کردم سپاه زیر نظر شـــورای انقلاب باشد. امام هم فرمودند باشـــد، امر سپاه با شورای انقلاب باشد. عرض کردم مرقوم می‌فرمایید، ایشان فرمودند: بروید و از قول من به آقایان بگویید.»[۹]

در بین این گروه‌های چهارگانه ســـید علی خامنه‌ای روابط نزدیکتری با اعضای گروه حزب‌الله به‌ویژه، جواد منصوری و عباس آقازمانی داشـــت. ابوشـــریف در خرداد ماه ۱۳۹۳ خورشـــیدی، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فرهنگ نیوز درباره ارتباط و ســـابقه آشنایی با خامنه‌ای به سال‌های نخســـت فعالیت حزب ملل اسلامی‌در دهه چهل خورشیدی اشاره

AVAYEBUF.wordpress.COM

می‌کند و برخی روحانیون و طلبه‌های انقلابی را نام می‌برد که از همان سال‌ها با این گروه تروریستی در ارتباط بوده‌اند و در مواردی کمک‌های مالی از محل وجوهات شرعی مردم، به آنها می‌رساندند. از جمله موسوی اردبیلی، سید علی خامنه‌ای، شاه آبادی، باهنر، حجتی کرمانی و جعفر شبیری زنجانی.[۱۰] این ادعای ابوشریف با توجه به اینکه پدر و مادر خامنه‌ای هر دو از اهالی نجف بوده‌اند و با بسیاری از روحانیون شیعه آن شهر ارتباط نزدیک داشته‌اند، منطقی به نظر می‌رسد. به ویژه که خامنه‌ای همزمان با تأسیس حزب‌الدعوه اسلامی در نجف، به همراه پدرش از مشهد راهی عراق شد و به نجف رفت. در همین سفر با سید محمد جواد فضل الله آشنا شد که وی را در سفر به شوروی برای تحصیل در دانشگاه سازمان امنیت شوروی، پاتریس لومومبا همراهی کرد. خانواده فضل الله از مؤسسان حزب‌الدعوه اسلامی عراق بودند، حزبی که تحت حمایت شوروی در مهرماه ۱۳۳۶ خورشیدی، برابر با اکتبر ۱۹۵۷ میلادی در کربلا و نجف تأسیس شد تا شیعیان عراق را علیه نفوذ بریتانیا در عراق متحد کرده و بشوراند. از سوی دیگر گروه حزب ملل اسلامی در ایران نیز توسط یکی از طلبه‌های جوان عضو حزب الدعوه اسلامی عراق پایه‌گذاری شده بود. این موارد از یک ارتباط ریشه دار بین سید علی خامنه‌ای و گروه شبه نظامی حزب ملل اسلامی پرده بر می‌دارد. از طرف دیگر خامنه‌ای که در روسیه با تاریخ انقلاب بولشویکی ۱۹۱۷میلادی آشنا شده بود، بیش از سایر روحانیون عضو شورای انقلاب، علاقمند به تشکیل سپاه پاسداران بود. پس از سرنگونی پادشاهی تزار در روسیه و روی کار آمدن انقلابیون مارکسیست، اراذل و اوباش محلی به قرارگاه‌های نظامی و انتظامی یورش بردند و ضمن غارت این پادگان‌ها به اسلحه‌های سربازان نیز دست یافتند. کمیته‌های انقلاب در سراسر روسیه با هدایت مارکسیست‌های انقلابی از سازماندهی این اوباش محلی شکل گرفت. این کمیته‌های انقلاب که با دستور لنین رهبر انقلاب بولشویکی، تحت فرمان دولت انقلابی قرار گرفتند، سازمان چکا نامیده شدند که نخستین سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی بود. بسیاری از اعضای سازمان چکا، ستون فقرات ارتش سرخ شوروی را نیز شکل دادند. برای شبیه سازی این بازوی نظامی انقلابی، با روشی مشابه انقلاب روسیه، اوباش در ایران پس از انقلاب به قرارگاه‌های پلیس و ارتش یورش بردند و ضمن غارت و چپاول اموال این پایگاه‌های نظامی دولتی، اسلحه‌های فراوانی به دست خلافکاران محلی افتاد. علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرات خود با عنوان انقلاب و پیروزی در بخشی با عنوان «تولد کمیته‌های انقلاب

AVAYEBUF.wordpress.COM

اسلامی» می‌نویسد:

« تصور براین بود که پس از پیروزی انقلاب، وضع آشفته‌ای داشته باشیم و هیچ چیز در سر جای خود نباشد. چرا که ابزار نظم وجود نداشت، نه پلیسی، نه تشکیلات اداری و نه سازمانی و گروهی برای اداره جامعه، که تقریباً همینطور هم شد.... کمیته‌های انقلاب به صورت خود جوش در سراسر کشور به وجود آمدند و نقش مهمی در جلوگیری از آشفتگی ایفا کردند. ما در شورای انقلاب تلاش کردیم با شکل دادن منطقی به این کمیته‌ها، با سرعت به امور جاری کشور سرو سامان بدهیم. تا چندین روز پس از پیروزی انقلاب، هنوز تیراندازی و تا حدودی ناامنی در تهران و برخی از شهرهای بزرگ ادامه داشت و حتی حمله به اماکن دولتی، ورود غیر مجاز به منازل اشخاص، هرج و مرج‌های خیابانی و زد و خوردهای پراکنده دیده می‌شد و گفته می‌شد در روزهای درگیری ۲۱ و ۲۲ بهمن، برخی از مردم و بعضی از گروه‌های سیاسی، اسلحه‌های بسیاری را از هر جایی که به دستشان رسیده بود، مثل پادگان‌ها و کلانتری‌ها برده بودند و گزارش‌های اولیه حاکی از آن بود که بیش از سیصد هزار قبضه اسلحه در دست مردم عادی است. حتی پسرم محسن که در آن موقع جوانی ۱۸ ساله بود، از کلانتری و ساواک منطقه سلطنت آباد، یک کُلت و یک اسلحه بوزی اسرائیلی، به دست آورده بود که بعداً تعریف کرد اسلحه‌اش، توسط گروهی از افراد وابسته به گروهک‌ها، در یک ایست و بازرسی شبانه، مصادره شد و کُلت نیز به یکی از کمیته‌هایی که برای دریافت اسلحه‌های مردم، در مساجد تشکیل شده بود، برگردانده است.»[۱۱]

هاشمی‌رفسنجانی در این خاطره نویسی تلاش دارد تا واقعیت را به گونه‌ای معکوس بیان کند که کمیته‌های انقلاب تشکیل شده بود تا جلوی هرج و مرج را بگیرد و گویا مردم عادی بودند که به پادگان‌ها حمله کردند و اسلحه‌ها را ربودند. در صورتی که منطقی به نظر می‌رسد که اوباش و خلافکاران که جای خالی پلیس و نیروهای امنیتی را دیدند با هجوم به پادگان‌ها مسلح شدند و در محله‌های مختلف کمیته‌های انقلاب اسلامی را شکل دادند که مسبب بسیاری از هرج و مرج‌ها و مزاحمت‌های خیابانی و هجوم به منازل مردم و ادارات دولتی نیز همین افراد شرور مسلح بودند که حالا تحت عنوان کمیته‌ای فرصتی برای عقده گشایی از تمام سرکوفت‌های اجتماعی یافته بودند. خمینی در دهم اسفند ۱۳۵۷ با حکمی آیت‌الله مهدوی کنی را به سرپرستی کمیته‌های انقلاب برگزید.[۱۲] واقعیت این است که همین اراذل و اوباش محلی و خلاف کاران مسلح که عضو کمیته‌های انقلاب اسلامی شده بودند، هسته اولیه سپاه پاسداران را شکل دادند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

ولادیمیر کوزیچکین افسر سازمان امنیت شوروی در تهران درباره شبیه سازی با سازمان مخوف چکا در شوروی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و عضو گیری این سازمان‌های نظامی انقلابی از خلافکاران و اوباش می‌نویسد:

«خمینی فرمان تشکیل سپاه پاسداران انقلاب را صادر کرد. قرار بود این سازمان جدید حفاظت از مسوولان انقلابی و جدید کشور را به عهده بگیرد و سیاست روحانیون با مشت آهنین پیگیری شود. از آنجا که گروه‌های متحد روحانیون در سرنگونی حکومت پادشاهی در ایران، خیلی زود به مخالفان آنها تبدیل شده بودند، این یک گام اجتناب ناپذیر بود. گروه‌های چپ گرا، که هزاران نیروی شبه نظامی منسجم و قدرتمند داشتند، در تقسیم قدرت پس از انقلاب به بازی گرفته نشده و حالا به مخالفان رژیم انقلابی تبدیل شده بودند. در ارتش نیز هنوز بسیاری از نیروهای وفادار به شاه وجود داشتند. خمینی به سازمان نظامی وفادار به خودش احتیاج داشت. چیزی شبیه به سازمان چکا در روسیه انقلابی به رهبری لنین، این سازمان باید شاخه نظامی حزب طرفداران خمینی می‌بود. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی چنین نیرویی شد. به این شکل سپاه تحت فرمان شورای انقلاب تشکیل شد.... درصد بالایی از اوباش، خلافکاران و جنایتکاران که گرایش مذهبی قوی هم داشتند، داوطلب خدمت در سپاه پاسداران تازه تاسیس شدند. من نمی‌دانم چرا، اما در بسیاری از کشورها جنایتکاران و خلافکاران، اعتقادات مذهبی عمیق و ریشه‌داری نیز دارند. برای نمونه مافیای ایتالیایی‌ها در ایالات متحده و گانگسترها در روسیه که بیشتر این خلافکاران معتقدان مذهبی بوده‌اند و ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود. حالا جنایتکاران فرصت یافته بودند تا موقعیت خود را از افراد طرد شده از اجتماع به نیروهای مسلح تامین کننده امنیت مقامات حکومت انقلابی تغییر دهند. این جنایتکاران می‌توانستند حالا از وضعیت جدید پیش آمده برای ادامه فعالیت‌های خلافکاری خود نیز سو استفاده کنند.»[۱۳]

در نهایت در دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ خورشیدی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تأسیس شد. دو روز پس از تأسیس، در تاریخ چهارم اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی، آیت‌الله محمد بهشتی طی حکمی جواد منصوری را برای مدت شش ماه به عنوان فرمانده سپاه پاسداران منصوب کرد. جواد منصوری همان روز در نامه‌ای خطاب به مهندس مهدی بازرگان، نخست وزیر دولت موقت، اعضای شورای فرماندهی سپاه پاسداران را معرفی کرد. بررسی دقیق این دو حکم در کنار هم، یکی دیگر از رازهای سر به مهر سال‌های نخست انقلاب اسلامی را نمایان می‌سازد.[۱۴]

AVAYEBUF.wordpress.COM

حکم انتصاب جواد منصوری به سمت نخستین فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در تاریخ دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی، نوشته و تایپ شده بود، به دلیل مخالفت آشکار رییس شورای انقلاب حجت الاسلام مرتضی مطهری و عضو کاریزماتیک و بسیار با نفوذ شورای انقلاب، یعنی آیت الله طالقانی امضا نشده بود. این دو شخصیت به لزوم تشکیل سپاه پاسداران اعتقاد نداشتند و با آن مخالف بودند. مطهری آشکارا با عملکردهای خشونت بار و انقلابی خمینی و یارانش که سرشار از خونریزی و انتقام بود مخالفت می کرد و شیوه تفکری طالقانی را در بخشش و عفو عمومی بیشتر می‌پسندید. هر دو اعتقاد داشتند که کشور، ارتش و پلیس دارد و حالا که انقلابی با کم‌ترین میزان خونریزی شکل گرفته است، با تأسیس یک سازمان نظامی انقلابی تحت عنوان سپاه پاسداران یا هر چیز دیگری، نظم موجود بیش از این درهم شکسته نشود و مقدمات انحلال ارتش فراهم نگردد. یکی دیگر از کسانی که با انحلال ارتش به شدت مخالفت می‌کرد، سپهبد محمد ولی قرنی نخستین فرمانده ستاد کل ارتش پس از انقلاب بود. وی از ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ تا ۷ فروردین ۱۳۵۸ خورشیدی این سمت را به عهده داشت. در نخستین روزهای فروردین ماه، سپهبد قرنی استعفا نامه اعتراضی خود را برای خمینی فرستاد که با مخالفت خمینی مواجه شد.

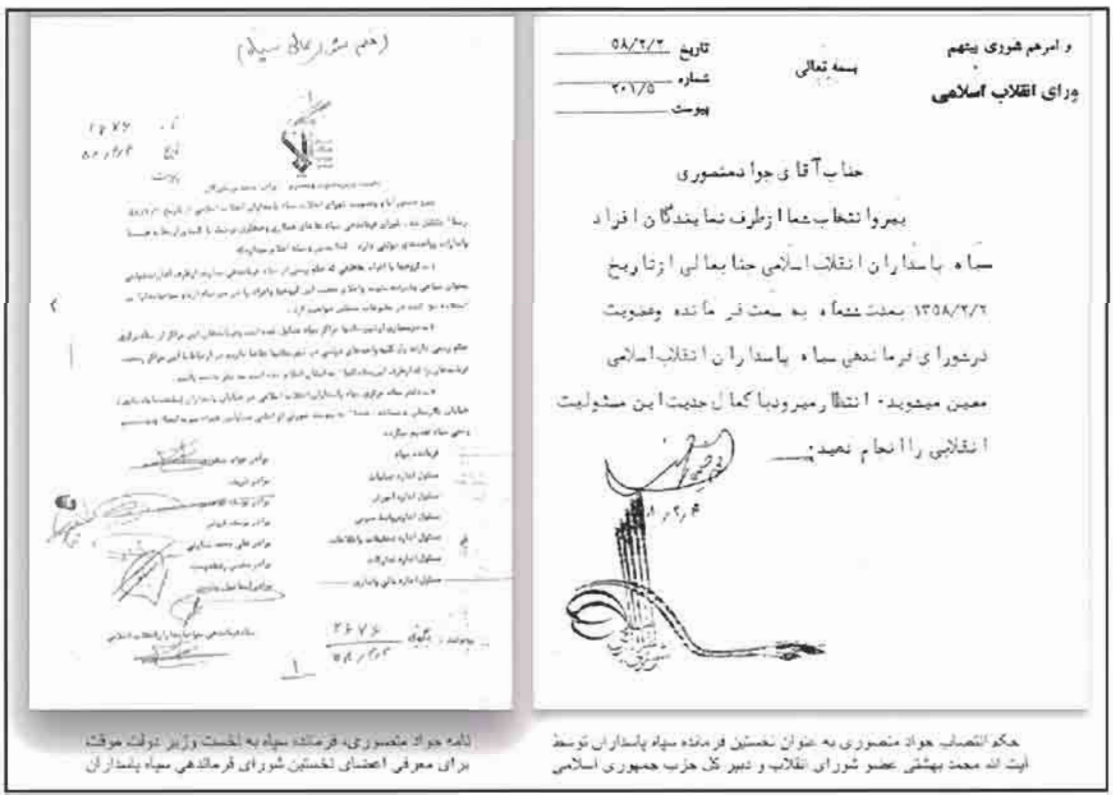

و امرهم شوری بینهم
ورای انقلاب اسلامی

بسمه تعالی

تاریخ ۵۸/۲/۳
شماره ۲۰۱/۵
پیوست

جناب آقای جواد منصوری

بدینوا انتخاب شما از طرف نمایندگان افراد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی جنابعالی از تاریخ ۱۳۵۸/۲/۲ بسمت فرمانده به سمت فرمانده وعضویت در شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی معین میشوید. انتظار میرود با کمال جدیت این مسئولیت انقلابی را انجام دهید.

۵۸/۲/۳

حکم انتصاب جواد منصوری به عنوان نخستین فرمانده سپاه پاسداران توسط آیت الله محمد بهشتی عضو شورای انقلاب و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی

نامه جواد منصوری، فرمانده سپاه به نخست وزیر دولت موقت، برای معرفی اعضای نخستین شورای فرماندهی سپاه پاسداران

AVAYEBUF.wordpress.COM

چند روز پس از آن نخست وزیر دولت موقت با مشاوره معاون نظامی خود مصطفی چمران، قرنی را از سمت فرماندهی ستاد مشترک ارتش برکنار کرد. قرنی پس از برکناری همچنان با انحلال ارتش و تأسیس سپاه پاسداران به شدت مخالفت می‌کرد و از آنجا که نفوذ بسیاری روی شخص خمینی داشت و مشاوره‌های وی برای خمینی ارزشمند بود، مزاحمت‌های فراوانی برای تأسیس سپاه ایجاد می‌کرد. در استعفا نامه قرنی خطاب به خمینی که برای ۲۵ سال محرمانه نگه داشته شده بود به موضوع خطر انحلال ارتش و افتادن سلاح و امکانات ارتش به دست نیروهای آموزش دیده شبه نظامی و اوباش تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی که وی تعداد آنها را سی هزار نفر تخمین می‌زد اشاره شده است. بخشی از متن استعفا نامه سپهبد محمد ولی قرنی به این موضوع اشاره می‌کند:

«... اینجانب روزانه با هجده ساعت کوشش شبانه روزی سعی دارد که هر چه زودتر ارتش را متشکل و سلاح افتاده به دست عمال خارجی را جمع آوری نماید، لیکن هر دم از خارج از ارتش طنینی زهر آگین می‌رسد وآنچه رشته می‌شود از هم می‌پاشد. معاون نخست وزیر انقلاب که خود را واضع مقررات و مالک الرقاب می‌داند بدون آنکه بداند ارتش چه موقعیت و چه امکاناتی دارد و متأسفانه بدون آنکه حتی اینجانب را طرف مشورت قرار دهد، هر روز دستوراتی صادر می‌نماید که ارتش بایستی شاهد لطمه‌ای دیگر بر روحیات افسران و افراد خود و افتادن مقداری سلاح و مهمات با مال و منال ملت مستضعف که برای ارتش تهیه شده است، به دست افراد ناصالح و وابسته خارجیان که آن هم با توجه به تعلیمات عالیه امام که حفظ وحدت را توصیه می‌فرمایند مغایر است و ناگزیر تن می‌دهد و دعا می‌کند تا شاید هر چه زودتر به این اعمال ناآگاهانه خود واقف شوند و خاتمه دهند. در حالی که ارتش می‌رود تا با تمهیدات بسیار افراد خفت کشیده و اهانت دیده را در سربازخانه‌ها جمع آوری نماید، وزیر دفاع بدون مشورت نظر و نظرخواهی از این جانب و خارج از وظایف خود می‌رود و از تلوزیون و رادیو و مطبوعات نسنجیده می‌گوید سربازان فروردین مرخص و بالنتیجه تعداد معدودی که ارتش با خون دل به سربازخانه‌ها کشانده بود، نگهداری سربازخانه‌ها را رها کرده و به موطن خود می‌روند و شب هنگام عناصر توده‌ای وابسته به سیاست‌های خارجی با کامیون‌ها به سربازخانه‌های می‌روند و باقیمانده اسلحه و مهمات را باز کرده و به خارج از شهر می‌رسانند و در محل‌های مخصوص مخفی می‌کنند تا به خیال خود آن روز که عوامل وابسته به دولت یا درمانده ارتش را نیز متفرق کردن و رو به روی ملت و دولت بایستند و خواسته‌های آنها را جامه عمل بپوشانند یا به گفته خودشان جوی خون راه

AVAYEBUF.wordpress.COM

بیاندازند و حکومت جمهوری کمونیستی را بر مردم تحمیل کنند.... در حالی که قریب به سی هزار نفر افراد کمونیست در کشورهای خارجی آموزش براندازی کشور را دیده و می‌بینند، کشورهای ذینفع تا حدود ششصد میلیون دلار خرج آموزش و اعزام آنها به ایران نموده‌اند، معلوم نیست که چرا دولت باز هم اجازه می‌دهد مراجع رسمی بر پیکر علیل و از پا افتاده ارتش بیش از پیش ضربه وارد آورند و روشـــن نیســـت در حالی که پلیس و ژاندارم نداریم با ارتش نیز چنین می‌کنند با این افراد ورزیده و مأمور چه کسی باید مقابله کند و جلوی کشـــتار بیرحمانه آنها را بگیرد.... رییس ستاد کل ارتش ملی ایران - سرلشکر محمد ولی قرنی - فروردین ماه ۱۳۵۸ خورشیدی»[۱۵]

نخستین ترور های سیاسی در فردای تأسیس سپاه: ترور قرنی و مطهری

یک روز پس از آنکه تشکیل سپاه پاسداران از سوی شورای انقلاب با وجود مخالفت مطهری و طالقانی اعلام شد، نخستین ترور مسلحانه در سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی رخ داد و سپهبد قرنی کشته شد. گروهی ناشناخته به نام فرقان مسوولیت این ترور را به عهده گرفت که هیچ رد و اثری از آنها وجود نداشـــت. هر چه بود بهانه‌ای فراهم شـــد تا موافقان تأسیس سپاه پاسداران به این بهانه درخواست کنند تا شورای انقلاب رسماً حکم انتصاب فرماندهان ســـپاه را صادر کند. به این شـــکل آیت الله بهشتی پای حکم انتصاب نخستین فرمانده سپاه، جواد منصوری را در چهارم اردیبهشت ۱۳۵۸ امضا کرد. این موضوع موجب اختلاف در شورای انقلاب شد و رییس شورای انقلاب مرتضی مطهری، به اینکه به موقعیت وی در این شورا توجه نشده است، و چنین حکمی بدون امضای وی و با امضای یکی از اعضای شورای انقلاب یعنی محمد بهشتی صادر شده است، به شدت اعتراض کرد. جواد منصوری در دی ماه ۱۳۹۳ خورشیدی، با اعتراف به این مخالفت‌ها گفت: «آیت الله طالقانی که نسبت به سپاه یک حساسیت‌های خاصی داشت بخصوص به خاطر برخوردهایی که با بعضی‌ها شـــده بود، ایشـــان فکر می‌کرد بعداً سپاه ممکن است تبدیل به یک قدرت مهار ناپذیر بشود.» جواد منصوری در گفتگو با بولتن نیوز، در دی ماه ۱۳۹۳ خورشیدی، همانطور که انتظارش می‌رفت، هدف بعدی گروه فرقان که از شاگردان و مریدان موسوی خویینی‌ها بودند، آیت الله مرتضی مطهری بود. به این ترتیب با ترور مطهری، دیگر مخالفت آشکاری با تشکیل سپاه پاســـداران صورت نگرفت. در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، مطهری در

AVAYEBUF.wordpress.COM

حال خروج از جلسه شورای انقلاب در منزل یدالله سحابی، ترور شد. ولادیمیر کوزیچکین درباره ماهیت گروه فرقان در کتابش نوشت:

«اول می ۱۹۷۹میلادی، آیت الله مرتضی مطهری توسط تروریست‌ها در تهران کشته شد. یک چیزی که خودش را فرقان می‌نامید مسوولیت این ترور را بر عهده گرفته بود. مقامات گفتند که فرقان یک گروه تندرو چپ گراست که با هدف مبارزه با جمهوری اسلامی و ترور روحانیون سرشناس و انقلابی شکل گرفته است. این ادعا برای ما در سازمان امنیت شوروی خیلی عجیب و باور نکردنی بود. در درجه اول با شناختی که ما در کاگ‌ب از مطهری داشتیم، وی طرفدار پر حرارت سیاست‌های خمینی نبود و بیشتر با آیت‌الله طالقانی همسو بود و به استفاده از خشونت افسار گسیخته در برخورد با مخالفان اعتراض داشت. اگر از زاویه دید نیروهای چپ به مسأله نگاه کنیم، کشتن یک روحانی میانه‌رو و مترقی همچون مطهری فایده‌ای برای گروه‌های چپ که حالا مخالفان رژیم انقلابی تازه تأسیس بودند، نمی‌کرد و تنها موقعیت آنها را ضعیف‌تر می‌کرد. در ثانی، هیچکدام از رابطان ما در سازمان امنیت شوروی در بین گروه‌های چپگرا، درباره گروهی به نام فرقان چیزی نمی‌دانستند و نام آن‌را هم نشنیده بودند. این هم خیلی عجیب بود چرا که گروه‌هایی از این دست، اگر چه شاید با هم دوستی و همگرایی نداشتند اما دست کم از وجود یکدیگر باخبر می‌شدند. گروه فرقان پس از ترور مطهری محو و ناپدید شده بود. ماجرای اسرارآمیز گروه فرقان که مثل یک شبح بود، مدتی پس از مطرح شدن نامش برای ما در مرکز عملیاتی سازمان امنیت شوروی در تهران تشریح شد. در پایان ماه می، مقامات انقلابی خبر از اقدام به ترور حجت‌الاسلام هاشمی‌رفسنجانی در خانه شخصی‌اش را اعلام کردند. این‌بار هم گفته شد که گروه فرقان مسوولیت این حمله را به عهده گرفته است. چند روز بعد کا گ ب از طریق منابع موثق به اصل ماجرا پی برد. گویا دو تن از دوستان قدیمی رفسنجانی که از دوران مبارزه با شاه آنها را می‌شناخت، برای دیدن وی به خانه‌اش رفته بودند. پاسدارانی که خانه وی را حفاظت می‌کردند با دستور رفسنجانی به آنها اجازه ورود دادند. در آغاز شب همه چیز آرام و خوب پیش رفت اما وقتی بحث از برخی سیاست‌های مقامات انقلابی مطرح شد، کار به مشاجره و درگیری فیزیکی کشید. در نتیجه کشمکش بین رفسنجانی و مهمانانش یک تیر ناگهانی از اسلحه شخصی رفسنجانی شلیک شد که خود وی را دچار جراحت سطحی کرد. با دخالت نگهبانان غائله پایان یافت در حالی که زیر یکی از چشم‌های رفسنجانی در نتیجه این درگیری کبود شده بود. این حادثه برای مردم به گونه‌ای وانمود شد که گویا گروه فرقان قصد جان‌هاشمی‌رفسنجانی را داشته

AVAYEBUF.wordpress.COM

است. پس از آن اعلام شد که گروه فرقان دو مورد عملیات تروریستی دیگر را مرتکب شده است که البته قربانیان مانند موارد گذشته مخالف سیاست‌های روحانیون اطراف خمینی بودند. هر چه بود از پدیده عجیب فرقان رسماً به عنوان بهانه‌ای برای تأسیس سازمانی از پاسداران و محافظان روحانیون حاکم استفاده شد.»[۱۶]

خاطـــرت کوزیچکین با واقعیت تاریخـــی هماهنگی کامل دارد. نام گـــروه فرقان در ترورهای ســـپهبد قرنی، مرتضی مطهری، هاشمی‌رفســـنجانی، محمد مفتح و سید علی خامنه‌ای مطرح شـــد که تنها در دو مورد ترور هاشمی‌رفسنجانی و خامنه‌ای حادثه کاملاً ساختگی به نظر می‌رسید و در تمام موارد دیگر قربانیان کشته شدند. با توجه به دوستی و همکاری نزدیک سید علی خامنه ای، هاشمی‌رفسنجانی و سید محمد موسوی خوییني‌ها و همچنین اظهارات به شدت متناقض خانواده‌های هاشمی و خامنه‌ای پس از این ترورها، این گمان ایجاد می‌شود که مثلث خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و خوییني‌ها از هویت این گروه اطلاع داشته‌اند. به ویژه که در تمام گزارش‌ها از اینکه افرادی که ضارب هاشمی‌رفسنجانی معرفی شده‌اند، با وی آشنایی داشته‌اند و با هماهنگی وی به خانه‌اش رفته بودند و پس از مدتی گفتگو در مورد نامعلومی، کار به بحث و درگیری کشید که تصادفاً تیری هم از اسلحه هاشمی‌رفسنجانی شلیک شد. جالب‌تر از همه اینکه همانطور که در فصل پیشین گفته شد، اعضای گروه فرقان همگی شاگردان و پامنبری‌های موسوی خوییني‌ها در مسجد جوستان در محله نیاوران تهران بودند. این گروه روابط نزدیکی هم با محمد پیرو رضوی داشتند که از رهبران گروه تروریستی فلاح بود. یکی از گروه‌های هفت گانه‌ای که در ائتلاف اولیه برای تشکیل سپاه پاسداران حضور داشت. پس از تشکیل سپاه پاسداران و همکاری این ارگان با موســـوی خوییني‌ها در طرح اشغال سفارت آمریکا، دیگر نیازی به اقدامات گروه فرقان حس نمی‌شد و اندکی پس از حمله به سفارت آمریکا، همه اعضای گروه فرقان دستگیر و بدون اینکه به آنها اجازه دفاع داده شود، اعدام شدند. آنچه مسلم است، گروه فرقان ابزاری مفید برای ایجاد یک سپر در خدمت مثلث خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و خوییني‌ها بود تا هم مخالفان و رقبای سیاسی‌شـــان را با حذف فیزیکی و ترور از ســـر راه بردارند و هم در شـــرایطی که آماج اتهامات و پرسش‌های افکار عمومی قرار داشتند، مشروعیت کاذب کسب کنند. هاشمی‌رفســـنجانی در کتاب خاطرات خود در مورد حوادث بیستم دی ماه ۱۳۵۸خورشیدی، ادعا کرد که اکبر گودرزی رهبر گروه فرقان و ۳۵ عضو دیگر این گروه

AVAYEBUF.wordpress.COM

دستگیر شده‌اند. تنها سه هفته پس از آن در دوازده اسفند همان سال، هفت نفر از این افراد تیرباران شدند. رفسنجانی ضارب خود را سعید واحد معرفی کرد و از این اعدامی‌ها برشمرد. نکته عجیب اینجا بود که یک سال و نیم پس از اعدام تمام اعضای گروه فرقان، خامنه‌ای ادعا کرد که عاملان ترور ناموفق وی در ششم تیر ماه ۱۳۶۰ خورشیدی، گروه فرقان بوده‌اند که در فصل مربوط به ترورهای تابستان شصت به آن خواهیم پرداخت.

به این ترتیب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در قامت شاخه نظامی حزب جمهوری اسلامی، با به هم پیوستن هسته‌های تروریستی شبه نظامی که در سال‌های پیش از انقلاب در کمپ‌های نظامی-عقیدتی سازمان امنیت شوروی در سوریه، لبنان، مصر، فلسطین و پاکستان دوره دیده بودند، تشکیل شد. از فردای تأسیس سپاه پاسداران یعنی از سوم اردیبهشت ۱۳۵۸خورشیدی، ترورهای سازمان یافته برای حذف طیفی خاص از انقلابیون که گویا سد راه رشد سیاسی اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی بودند، کلید خورد. پست‌های کلیدی نخستین شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در اختیار اعضای گروه تروریستی منحل شده حزب ملل اسلامی قرار گرفت که در آغاز انقلاب در پادگان جمشیدیه مستقر بودند. اعضای این گروه که اوباش بی‌سواد و خلافکار محلی بودند، در تمام طول دوران حیات جمهوری اسلامی همواره توانستند پست‌های مهم و حساس نظامی را در اختیار داشته باشند. حتی نگهبان ساده پادگان جمشیدیه که یکی از اعضای جوان این گروه بود، پوشیدن جامه وزارت دفاع را تجربه کرد. شهریور ماه ۱۳۹۲ خورشیدی، حسین دهقان در مقام وزیر دفاع دولت حسن روحانی، در مصاحبه‌ای با شبکه یک صدا و سیمای جمهوری اسلامی در پاسخ به این پرسش که «چه شد نظامی شدید آقای دکتر؟» در حالی که نمی‌توانست شور و شعف خود را از عنوان دکتر در کنار نامش پنهان کند، با کلامی که بیانگر سطح بسیار پایین تحصیلات وی می‌باشد، گفت: «والا انقلاب که پیروز شد، ما توش مونده بودیم دیگه، دیدیم کجا باید رفت، چیکار کرد؟ میدونین که بطور طبیعی آن چیز که مهمه، دوران تثبیت نظام مهمه، و این تثبیت هم در شرایطی بود که به طور طبیعی ما می‌پذیرفتیم که دشمن در داخل و بیرون همواره بر علیه انقلاب اقدام خواهد کرد. این انقلاب هم مجموعه دفاعی متناسب با الزامات خودش رو می‌خواد و از همون روزهای اول اومدیم به سپاه و موندیم دیگه تا الان!» وی در پاسخ به این پرسش که اولین پست نظامی‌اش پس از انقلاب چه بود، گفت: «نگهبانی در پادگان جمشیدیه!»[۱۷]

AVAYEBUF.wordpress.COM

سرنوشت شوم رهبران گروه‌های شبه نظامی تشکیل دهنده سپاه پاسداران

اما بر خلاف سرنوشت رهبران و اعضای گروه منحل شده حزب ملل اسلامی، سرنوشت شومی برای رهبران دیگر گروه‌های ائتلاف کرده در هسته اولیه سپاه پاسداران پیش آمد. فرمانده گروه گارد ملی یا همان شاخه نظامی نهضت آزادی ایران، دکتر مصطفی چمران، در حال سرکشی از خطوط مقدم در جبهه‌های جنگ از پشت سر مورد اصابت گلوله عباس آقازمانی قرار گرفت و کشته شد. دشمنی اعضای گروه حزب ملل اسلامی به ویژه عباس آقازمانی با چمران ریشه‌دار بود.[۱۸] مرگ چمران آغاز پروژه پاکسازی بزرگ یا همان ترورهای سیاسی تابستان خونین ۱۳۶۰ خورشیدی بود که در آخرین روز بهار رخ داد. یک هفته پس از آن در هفتم تیرماه، محمد منتظری رهبر گروه پاسا در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی کشته شد. حسن لاهوتی سرپرست گروه گارد ملی هم در آبان سال ۱۳۶۰ خورشیدی به دلیل نامعلومی دستگیر و چند روز پس از آن در زندان اوین کشته شد. رژیم مرگ وی را در نتیجه سکته در زندان اعلام کرد، اما خانواده لاهوتی بر پایه گزارش کالبد شکافی در پزشکی قانونی، وجود سم استریکنین در معده وی را تأیید کردند.[۱۹] دو دختر هاشمی‌رفسنجانی که با دو پسر آیت الله حسن لاهوتی ازدواج کرده بودند، به توصیه پدرشان برای حفظ آبروی انقلاب اسلامی، خانواده آیت الله لاهوتی را به سکوت فرا خواندند.

از طرف دیگر جواد منصوری و عباس آقازمانی معروف به ابوشریف که در شش ماه نخست فعالیت سپاه پاسداران فرماندهی آن را به عهده داشتند، پس از برکناری از فرماندهی به تیم سید علی خامنه‌ای در ستاد ضد کودتای نوژه پیوستند. فروردین ماه سال ۱۳۶۰ خورشیدی، جواد منصوری به وزارت خارجه رفت و معاون فرهنگی و کنسولی این وزارتخانه شد. بلافاصله پس از حوادث تروریستی هشتم و چهاردهم شهریور ۱۳۶۰ که به کشته شدن رییس جمهور رجایی، نخست وزیر باهنر و دادستان کل انقلاب قدوسی منتهی شد، و عملاً راه برای ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای هموار گشت، بیشتر اعضای تیم ستاد ضد کودتای نوژه با همکاری مستقیم و غیر مستقیم وی از کشور خارج شدند. عباس آقازمانی به طور ناگهانی تصمیم به خروج از کشور گرفت و به عنوان کاردار سفارت ایران در پاکستان به اسلام آباد رفت. مدتی بعد هم به عنوان سفیر ایران در پاکستان مأموریت خود

AVAYEBUF.wordpress.COM

را ادامه داد. نکته جالب اینکه برای مدت شش سال پس از خروج از کشور به ایران بازنگشت که امری بسیار عجیب و باور نکردنی است که سفیر ایران در یک کشور خارجی برای شش سال به ایران پا نگذاشته باشد. گویا نگرانی وی بی‌ربط هم نبوده است. دیگر عضو ستاد ضد کودتای نوژه تقی محمدی همزمان با عباس آقازمانی و بلافاصله پس از ترورهای تابستان ۶۰ به عنوان کاردار سفارت ایران در افغانستان به کابل رفت. وی نیز همانند عباس آقازمانی با هماهنگی جواد منصوری توانسته بود به سرعت با مأموریت وزارت خارجه از کشور خارج شود. تقی محمدی در فروردین ماه ۱۳۶۵ وقتی پس از پنج سال برای نخستین به ایران پا گذاشت، با دستور اسدالله لاجوردی که پرونده انفجارهای سال ۶۰ را دنبال می‌کرد، دستگیر شد و در زندان اوین قبول کرد تا در مورد نقش خود و دیگر اعضای تیم در انجام ترورهای سیاسی تابستان سال ۶۰ اعتراف کند. تنها چند دقیقه غفلت بازجویان به بهانه اقامه نماز کافی بود تا جنازه وی پیش از اینکه اعترافاتش را مکتوب کند حلق آویز شده در سلول انفرادی‌اش در زندان اوین پیدا شود. مسعود کشمیری، جواد قدیری و محمدرضا کلاهی نیز که دیگر اعضای ستاد ضد کودتای نوژه بودند و مستقیماً از شخص سید علی خامنه‌ای دستور می‌گرفتند، پس از انفجارهای سال ۶۰ توانستند به آسانی با همکاری جواد منصوری که سمت معاونت کنسولی در وزارت امورخارجه داشت، ایران را ترک کنند و خود را به اروپا برسانند.[۲۰]

سپاه پاسداران در قامت یک ارتش خصوصی برای هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای

همانطور که گفته شد تنها یک هفته پس از تأسیس حزب جمهوری اسلامی و برای مواجهه احتمالی با سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق، که از ساختار قدرت پس از انقلاب دور نگه داشته شده بودند، در پنجم اسفند ۱۳۵۷ خورشیدی، بحث تشکیل سپاه پاسداران به عنوان بازوی نظامی حزب جمهوری اسلامی توسط‌هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای مطرح شد. هسته‌های تروریستی کوچکی که از اوباش و خلافکاران تعلیم یافته در کمپ‌های شوروی در خاورمیانه در دوران مبارزه با شاه به وجود آمده بود به هم پیوستند و هسته اولیه سپاه در حال شکل گرفتن بود. در همین حین در هجدهم فروردین ۱۳۵۸ خورشیدی، در جریان یک محاکمه ناعادلانه و پر سر و صدا، امیرعباس

AVAYEBUF.wordpress.COM

هویدا تیرباران شـــد. اعدام هویدا که مدت سیزده سال نخســـت وزیر ایران بود و در پایان حکومت شاه نیز در زندان به سر می‌برد، به اختلافات پیش آمده بین طالقانی و مطهری از یک سو و طرفداران پروژه انتقام سخت در تیم روحانیون انقلابی اطراف خمینی، بالا گرفت. سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق که طرفدار ایده بخشش انقلابی مطرح شـــده توســـط طالقانی و مطهری بودند، در اعتراض به اعدام هویدا و دیگر سران حکومت سرنگون شده شاه، تظاهرات عظیم خیابانی ترتیب دادند. صدها هزار نفر در این تظاهرات شرکت کردند.

در هنگامه همین لشـــگر کشـــی‌های خیابانی، در ۲۳ فروردین ۱۳۵۸ خورشـــیدی، مجتبی و ابوالحســـن طالقانی، فرزندان آیت‌الله طالقانی به همراه هدی همسر مجتبی در حال خروج از ســـفارت فلســـطین در تهران، توســـط گروهی از اعضای کمیته‌های انقلاب اســـلامی، دستگیر شدند.[۲۱] آیت الله طالقانی در اعتراض به دستگیری فرزندانش با قهر از تهران رفت. اعتراضات و تظاهرات خیابانی برای چندین روز ادامه داشت. در ۲۶ فروردین، هاشمی‌رفسنجانی طرح تشکیل سپاه را به شورای انقلاب داد. به این ترتیب سپاه پاسداران در پاســـخ به قدرت‌نمایی ســـازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق که طرفدار طالقانی بودند، تشکیل شد. اما هنوز یک مشکل بزرگ برای هاشمی‌رفسنجانی و خامنه‌ای وجود داشـــت و آن اینکه ســـپاه پاســـداران زیر نظر دولت موقت قرار گرفته بود. در نهایت با اعمال نفوذ این دو، در پانزده اردیبهشـــت ۱۳۵۸ خورشـــیدی، با دســـتور خمینی سپاه پاســـداران زیر نظر شـــورای انقلاب قرار گرفت. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرات خود روایتی بسیار روشن در این مورد را مطرح کرده است:

«البته برخی از اعضای دولت موقت و دوستان‌شان که معتقد بودند ما از این گونه مسائل آگاهی نداریم، در یک مقطع پیش از این، خواستند به نیروهای اصیل انقلاب رو دست بزنند، بنابراین ســـپاهی را تشکیل دادند و اداره آن را به دست نیروهای مورد نظرشان سپردند. ما جلوی آن را به سرعت گرفتیم و با جمع کردن گروه‌های متفرق، سپاه اصلی را تشـــکیل دادیم. این کار با اشاره امام آغاز شد. بعد امام (ره) مرا مأمور کردند که آنها را ســـازماندهی کنم. بعد از من آیت‌الله خامنه‌ای رفتند و به ســـازماندهی و اداره سپاه پرداختند. خاطرات رفسنجانی - مبارزه و پیروزی» [۲۲]

اشـــاره هاشمی‌رفسنجانی به گارد ملی بود که دکتر مصطفی چمران فرماندهی آنها

AVAYEBUF.wordpress.COM

را به عهده داشـــت و در همان روزهای نخســـت تشکیل دولت موقت زیر نظر نخست وزیر مهدی بازرگان که استاد چمران در سال‌های دانشکده فنی در دهه چهل بود، شکل گرفت و وظیفه محافظت از اعضای هیات دولت و شخصیت‌های انقلابی به آنها سپرده شده بود. این مورد یکی از آشکارترین نمونه‌های درگیری شدید در پشت پرده‌های انقلاب از همان روزهای نخســـت بین هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای در یک سو و دکتر چمران و مهندس بازرگان از سوی دیگر بود. در پی این اقدام، نخست وزیر دولت موقت مهندس بازرگان که بســـیار مورد توجه و اعتماد خمینی بود، از وی خواست تا با توجه به تشکیل، تثبیت دولت موقت، جهت هماهنگی بیشـــتر در کارها شورای انقلاب را منحل کند. دهم تیرماه ۱۳۵۸ خورشـــیدی، جلسه مشترک هیات دولت موقت و شورای انقلاب در حضور خمینی تشکیل شد و به درخواست خمینی قرار شد اعضای شورای انقلاب به عنوان مشاور در کنار وزرای کابینه دولت موقت قرار گیرند و عملاً شرایط انحلال شورای انقلاب فراهم گردد. به دنبال همین جلسه، سید علی خامنه‌ای در بیست و یکم تیرماه ۱۳۵۸ به آرزوی دیرینه خود رســـید و نخستین سمت رســـمی خود را در دولت موقت تحت عنوان معاون وزارت دفـــاع به دســـت آورد. وزیر دفاع وقت دکتر مصطفی چمـــران بود که با اکراه وی را پذیرفت. هاشمی‌رفسنجانی هم در همین روز معاون بخش سپاه پاسداران وابسته به وزارت کشـــور در دولت موقت و آیت الله مهدوی کنی هم معـــاون کمیته‌های انقلاب در همین وزارتخانه شدند.[۲۳] دو روز بعد هم در ۲۳ تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی، با تصویب شورای انقلاب سید محمد موسوی خوییني‌ها، سید محمد خاتمی و صادق قطب‌زاده برای اداره رادیو و تلویزیون ملی ایران منصوب شدند.[۲۴]

درخواست انقلابیون از ماموران «کا گ ب» برای آموزش پرسنل سپاه پاسداران

پس از تشکیل سپاه پاسداران سید علی خامنه‌ای به عنوان رابط اعضای هسته مرکزی این تشـــکیلات با شورای انقلاب، از نیروهای وابسته به ســـازمان امنیت شوروی خواست تا پرســـنل این نیروی تازه تأســـیس نظامی را تعلیم داده و ســـازماندهی کنند. ولادیمیر کوزیچکین افسر سازمان امنیت شوروی در تهران در کتاب خود در این مورد می‌گوید:

«در نخســـتین روز پس از انقلاب، سفارت اسرائیل در تهران تصرف و مصادره شد. البته دســـت اندرکاران انقلاب نتوانستند چیزی جز ساختمان ســـفارت را به دست بیاورند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

احمد خمینی، یاسر عرفات و ابراهیم یزدی در مراسم تحویل سفارت اسرائیل به سازمان آزادیبخش فلسطین - بهمن ۱۳۵۷

همه دیپلمات‌ها و مأمورین اسرائیلی که به موقع متوجه وقوع انقلاب شده بودند، برای خارج شـــدن از کشـــور و انتقال اسناد، مدارک و متعلقات سفارت به اندازه کافی زمان داشـــتند. با این وجود، مقامات انقلابی ایران برای اینکه نیش خودشـــان را به اسرائیل بزنند، ســـفارت اسرائیل را به سازمان آزادیبخش فلسطین تحویل دادند که رهبران آن بلافاصله پس از انقلاب به ایران آمده بودند. رابطه اتحاد جماهیر شوروی با فلسطینی‌ها همواره بسیار خوب و دوستانه بوده است، بر همین اساس به سرعت ارتباطات در سطوح مختلف ســـازمان امنیت شوروی «کا گ ب»، سازمان اطلاعات ارتش شوروی «جی آر یو» و سفارت شوروی با فلسطینی‌های مستقر در سفارت سابق اسرائیل برقرار شد. آنها که با تفاوت‌های ســـازمان‌های متعدد سیاســـی و امنیتی در شوروی آشنایی نداشتند، در مواردی دچار ســـر درگمی می‌شدند. وقتی در موردی سرویس‌های متفاوت امنیتی شوروی از آنها پرسش می‌کردند، فلسطینی‌ها با تعجب می‌گفتند که آن مورد را با یک مأمور دیگر شـــوروی مطرح کرده‌اند و نمی‌دانســـتند که چرا باید دوباره آن را توضیح بدهند. آنها هنوز با دستگاه بروکراتیک عریض و طویل اتحاد شوروی آشنایی نداشتند....
در آغاز سازمان آزادیبخش فلسطین بهترین روابط را با انقلابیون ایران داشت.تمام اعضا و رهبران ســـازمان آزادیبخش فلسطین در ایران اجازه داشتند اسلحه‌های خودشان را

AVAYEBUF.wordpress.COM

حمل کنند.

برای همه آنها کارت هویت ویژه‌ای صادر شده بود که دارنده آن را از همکاری همه جانبه نهادهای انقلابی بر خوردار می‌کرد. اعضای سپاه پاسداران هم دقیقاً همین کارت ویژه را در اختیار داشتند. اما این روابط صمیمانه دیری نپایید. در ابتدا ارتباطات گسترده و نزدیک فلسطینی‌ها با اتحاد شـــوروی از سوی برخی از مقامات انقلابی که پشت پرده روابط را نمی‌دانستند، پرسش برانگیز شد. تلاش آنها برای قطع روابط فلسطینی‌ها بی‌ثمر ماند. علاوه بر این، در همان روزهای نخست تأسیس سپاه پاسداران، مسوولان این نهاد از ســـازمان آزادیبخش فلسطین خواستند تا در سازماندهی و آموزش نظامی کادرهای سپاه همکاری کنند تا این نیرو برای نبرد آماده باشد. وقتی از آنها پرسیده شد برای نبرد با چه کسی می‌خواهید سپاه پاسداران را سازماندهی کنیم، دست اندر کاران انقلاب و مدیران سپاه صادقانه اعتراف کردند که می‌خواهند سپاه برای نبرد با جناح چپ سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی خلق آماده باشد. فلسطینی‌ها پاسخ رد به آنها دادند، چرا که با هر دوی این سازمان‌ها روابط بسیار نزدیکی داشتند که به سال‌های مبارزه با شـــاه باز می‌گشـــت، وقتی که نیروهای شبه نظامی سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق در کمپ‌های آنان آموزش می‌دیدند. فلسطینی‌ها هیچ علاقه‌ای نداشتند که با سازماندهی و تعلیم سپاه پاسداران، به دوستان قدیمی‌خود خیانت کنند و مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق را از ســـر راه بردارند. رهبران شـــوروی در مسکو هم از این درخواست مقامات انقلابی ایران بسیار عصبانی بودند. اعضای سازمان آزادیبخش فلســـطین مزایای ویژه‌ای را که داشـــتند، از دســـت دادند و تحت تعقیب و مراقبت مقامات انقلابی قرار گرفتند و آنها که روابط آشکار با شوروی داشتند، مجبور به ترک خاک ایران شدند.»[۲۵]

ترور آیت الله طالقانی سد راه اصل ولایت فقیه را از میان برداشت

پس از ترور آیت الله مطهری در اردیبهشـــت ۱۳۵۸ خورشـــیدی، ریاســـت شورای انقلاب به آیت الله طالقانی ســـپرده شد. سه شنبه اول خرداد همان سال، در جلسه شش ساعته مشترکی بین اعضای شورای انقلاب و دولت موقت با خمینی، بحث تدوین قانون اساســـی و مجلس موسسان مطرح شد. بیست و چهارم خرداد پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی برای نظر خواهی از مردم در رسانه‌ها منتشر شد. نحوه نگارش این پیش نویس نشان می‌دهد که اگرچه ساختار سیاسی رژیم جمهوری اسلامی در نگاه اول بسیار

AVAYEBUF.wordpress.COM

پیچیده به نظر می‌رسد، اما بسیار کودکانه و ابتدایی نگاشته شده است. صادق طباطبایی از نزدیک‌ترین یاران خمینی در نوفل لوشاتو و خواهر زاده امام موسی صدر، که به واسطه وی و همچنین نزدیکی به حکومت حافظ اسد در سوریه، روابط گرمی با سازمان امنیت شوروی داشت، در مصاحبه با یکی از رسانه‌های جمهوری اسلامی، نحوه نگارش پیش نویس قانون اساسی را چنین شرح داد:

«یک روز من و آقای دکتر حسن حبیبی در حال قهوه خوردن بودیم که آقای حبیبی به من گفت: این سید با قلم و خودنویس خود همه چیز را به هم ریخته و نشان می‌دهد اینکـــه می‌گویند وقتی امام زمـــان ظهور کند با یک قلم و یک بیان حکومت‌های تمام دنیا را برهم می‌ریزد، قابل فهم شده است. امام هم همین کار را انجام داده و اگر نظام شاهنشاهی را بعد از ۲۵۰۰سال با همین قلم و نوشته‌های خود بر هم بریزد، واقعاً چیز عجیبی است. صحبت از همین جا شروع شد و سرانجام آقای حبیبی گفت: واقعیتش این است که امام دارد همینطور می‌رود جلو و به نظر می‌رسد که بوی حلوای شاه بلند شـــده است و به زودی هم باید حلوای نظام شاهنشاهی را بخوریم. اگر آقا قرار است با فروپاشـــی نظام کنونی به ایران برود، باید قانون اساسی‌اش هم زیر بغلش باشد! در آن زمان این یک گفتگوی خوشبینانه و خیال پردازانه از نوع دایی‌جان ناپلئونی‌اش، بین من و آقای حبیبی بود. نزدیک غروب وقتی به دیدن امام رفتیم و من این موضوع را مطرح کردم، امام به ایشان گفتند شما بروید و پیش نویس قانون اساسی را تهیه کنید، اگر در مواردی به آرای فقهی نیاز داشتید با آقای سلطانی در میان بگذارید. در آن زمان مرحوم پدرم آیت الله سلطانی هم در پاریس بودند. از این رو دکتر حبیبی مأمور تدوین قانون اساسی جدید شد و پس از همان دیدار با امام از جمع کناره گرفت و به گوشه‌ای رفت تا با تمرکز کافی و در مدتی اندک کار را به اتمام برساند.»[۲۶]

در حقیقت پیش نویس قانون اساســـی جمهوری اسلامی یک کپی‌برداری ناشیانه از قانون اساسی کشور فرانسه بود که بسیار شتابزده و بدون توجه به روح قوانین اساسی در جوامع مدرن و دموکراتیک نوشته شد. کارکرد اصلی یک قانون اساسی مدرن و دموکراتیک پاسداری و دفاع از حقوق مردم در برابر حکومت است. این کارکرد در قانون اساسی جمهوری اسلامی درست در جهت معکوس دیده می‌شود که پاسداری و دفاع از حقوق حکومت در برابر مردم بی‌دفاع می‌باشـــد. این مشکل که همچون یک بیماری مزمن در قانون اساسی و ســـاختار رژیم جمهوری اسلامی‌ریشه دوانده اســـت، امکان هر نوع اصلاحی را در درون حکومت از بین برده و عفونتی پایدار در آن ایجاد کرده اســـت که تا پایان عمر رژیم با آن

AVAYEBUF.wordpress.COM

خواهد ماند. به هر صورت در دوازدهم مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی، انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی برگزار شد و آیت الله محمود طالقانی با کسب حدود هشتاد درصد آرای مردم تهران در جایگاه نخست ایستاد و پس از وی ابوالحسن بنی‌صدر، آیت‌الله منتظری، آیت الله محمد بهشـــتی، آیت الله موسوی اردبیلی، ابوالحسن بنی‌صدر، علی گلزاده غفوری، عباس شیبانی، عزت‌الله ســحابی، محمد عرب و منیره گرجی از تهران و دیگر چهره‌های حامی انقلاب همچون آیت الله محمد صدوقی از یزد، حجت الاسلام محمدجواد باهنر از کرمان، آیت الله جلال طاهری از اصفهان، آیت الله سید عبدالحسین دستغیب از فارس و آیت الله علی مشکینی از آذربایجان انتخاب شدند. این انتخابات در حالی برگزار شد که سید علی خامنه‌ای، علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی و سید محمد موسوی خوییني‌ها هیچکدام نتوانسته بودند به جمع هفتاد و دو نفر اعضای منتخب مردم در این مهم‌ترین مجلس قانونگذاری یا

کارت‌های نتیجه آرای تعدادی از منتخبین خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی- مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی

AVAYEBUF.wordpress.COM

همان مجلس مؤسسان رژیم تازه تاسیس جمهوری اسلامی راه یابند.[۲۷]

رأی بسیار بالای آیت الله طالقانی نشان از محبوبیت چشمگیر وی داشت و در مقابل راهیابی سید محمد خامنه‌ای برادر بزرگتر سید علی خامنه‌ای از استان خراسان به خبرگان قانون اساسی، سرافکندگی مضاعفی را برای سید علی خامنه‌ای پیش آورد و نشان داد که بازهم در آزمون مشروعیت انقلابی نه تنها به گَرد پای امثال طالقانی و بهشتی نمی‌رسید، بلکه از برادرش نیز جا مانده بود. این بار خمینی در برابر رأی مردم تسلیم شد و تصمیم گرفت با معرفی طالقانی به عنوان امام جمعه تهران، به ماه‌ها کشمکش و درگیری با طالقانی و طرفدارانش خاتمه دهد. نکته جالب توجه اینکه تنها شش ماه پس از انتخابات خبرگان، هاشمی‌رفسنجانی در مقام سرپرست وزارت کشور با همکاری سید علی خامنه‌ای، انتخابات نخستین مجلس شورای ملی پس از انقلاب اسلامی را تدارک دیدند و با مهندسی آرا و تقلب گسترده، توانستند خودشان و بسیاری از هم پیمانانشان را در سراسر کشور به مجلس بفرستند و در مقابل، مخالفان و منتقدانشان را از راهیابی به این مجلس باز دارند که در بخشی دیگر به آن خواهیم پرداخت.

از سوی دیگر توجه اتحاد جماهیر شوروی به آیت الله طالقانی به عنوان یکی از تاثیر گذارترین مهره‌های انقلاب که از محبوبیت مردمی بسیار بالایی برخوردار بود، جلب شد. تصمیم گیرندگان کاخ کرملین در مسکو از سفیر شوروی در تهران خواستند تا به ملاقات طالقانی برود و از نزدیک با روحیات وی و دیدگاهش نسبت به اتحاد جماهیر شوروی جویا شود. تنها دو هفته پس از انتخابات خبرگان قانون اساسی، در حالی که سفیر شوروی در تهران مقدمات دیدار با آیت الله طالقانی را فراهم می‌کرد، در بیست و هشتم مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی، نخستین جلسه خبرگان قانون اساسی تشکیل شد. بحث گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی مطرح شد و آیت الله طالقانی به شدت با آن مخالفت کرد. مخالفت وی با توجه به محبوبیت مردمی و رأی بالای وی در راهیابی به خبرگان، قابل چشم پوشی نبود.

مؤسسان حزب جمهوری اسلامی که مواضع آیت الله طالقانی را با توجه به محبوبیت وی یک تهدید بزرگ برای حیات سیاسی خود می‌دیدند، فشارهای پشت پرده علیه وی را شدت بخشیدند. طالقانی در مقابل به جای سکوت به افشای این فشارها اقدام کرد و به ویژه در نماز جمعه نهم شهریور ۱۳۵۸ خورشیدی، باحمله به حزب و حزب بازی غیر

AVAYEBUF.wordpress.COM

مستقیم مؤسسان حزب جمهوری اسلامی را مورد نکوهش قرار داد.[۲۸] تنها ده روز پس از این سخنرانی، طالقانی کشته شد که مرگ وی از طرف آشنایان و خانواده‌اش در اثر مسمومیت شدید و مشکوک اعلام شد.[۲۹] از همه موارد عجیب‌تر اینکه تنها دو روز پس از مرگ طالقانی که مخالف سر سخت گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بود، در بیست و یکم شهریور ۱۳۵۸ خورشیدی، این اصل در مجلس خبرگان قانون اساسی تصویب شد. در این اصل که اصل پنجم قانون اساسی نام گرفت، و بالاتر از اصول مربوط به رییس جمهور و مجلس شورای ملی نشست، آمده بود: در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد، رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد. سید علی خامنه‌ای ده سال بعد در سال ۱۳۶۸ خورشیدی، در حالی که آیت الله خمینی به مرگی شبیه به مرگ آیت الله طالقانی دچار شده بود، در جریان بازنگری قانون اساسی، بخش مربوط به پذیرفته شدن ولی فقیه توسط اکثریت مردم و همچنین امکان شورای رهبری را از این اصل حذف کرد تا راه را برای نشستن خویش بر صندلی ولایت فقیه جمهوری اسلامی ایران هموار کند.

ولادیمیر کوزیچکین افسر سابق کا گ ب در تهران در خاطراتش با اشاره به درگیری‌های گسترده بین سازمان مجاهدین و چریک‌های فدایی با سپاه پاسداران در تیر و مرداد سال ۱۳۵۸ خورشیدی، درباره طالقانی می‌نویسد:

«اقدامات دست اندرکاران حکومت انقلابی علیه سازمان‌های چپگرا، سبب بروز درگیری‌هایی بین آنها با روحانیون پر نفوذ نیز شد. همانطور که پیش از این اشاره کردم فرزندان آیت الله طالقانی که از شهرت بسیاری برخوردار بود، که از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند نیز توسط سپاه پاسداران بازداشت شدند. یک شب اتومبیل آنها در حالی متوقف شد که پر از اسلحه‌هایی بود که باید به یکی از مکان‌های امن سازمان انتقال می‌یافت. آیت الله طالقانی از دستگیری فرزندانش بسیار عصبانی شده بود و خواستار آزادی فوری آنها شد. وقتی با درخواست وی مخالفت شد، همه سمت‌های رسمی حکومتی را رها کرد و به قهر به شهر طالقان رفت و همانجا در اعتراض به این اقدام سپاه پاسداران بسط نشست. بسط نشستن علما یکی از قوی‌ترین

AVAYEBUF.wordpress.COM

اعتراضات در دنیای اسلام به حساب می‌آید. چنین اعتراضی توسط یکی از شناخته شده‌ترین شخصیت‌های کشور، آسیبی بزرگ برای دست اندرکاران حکومت انقلابی بود. بنابراین یک فرستاده ویژه از طرف خمینی به طالقان رفت و با اصرار و التماس از طالقانی خواست که به تهران بازگردد. طالقانی به تهران بازگشت و تا چند روز هیچ خبری از وی شنیده نشد.پس از چند روز وقتی در صفحه تلویزیون ظاهر شد، با ابراز پشیمانی از کاری که کرده بود طلب بخشش و مغفرت کرد. در این برنامه تلویزیونی طالقانی سر به زیر و با چشمانی افسرده گفت که با کار اشتباهی که مرتکب شد، به انقلاب اسلامی آسیب زد و سپس ارادت قلبی خود را به راه خمینی و اهداف انقلاب اعلام کرد. همه آنچه دیدیم، به هیچ عنوان آن آیت الله طالقانی که ما شناختیم نبود، آنقدر توهین آمیز طراحی شده بود که حتی تماشای آن هم خالی از درد نبود. دست اندرکاران حکومت انقلابی راهی برای ساکت کردن این صدای آزاد پیدا کرده بودند. تمام این نمایش مسخره برای من بسیار آشنا و بسیار شبیه به بخشی از تاریخی که می‌شناختم بود یعنی اعترافات رفقا و دستیاران نزدیک لنین در دادگاه‌های نمایشی و فرمایشی استالین در دهه سی میلادی در روسیه. به این شکل طالقانی مهار شده بود. با این وجود، رهبران شوروی در مسکو طالقانی را به عنوان یکی از رهبران ناراضی در بین روحانیون می‌دانستند و برای اطمینان تصمیم گرفته شد تا ارتباط مستقیم با وی برقرار شود. وینوگرادف سفیر شوروی در تهران، مأمور شد تا با طالقانی ملاقات کرده و شرایط را بسنجد. این ملاقات در دهم سپتامبر ۱۹۷۹ میلادی برابر با ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ خورشیدی برای مدت دو ساعت انجام شد. وقتی وینوگرادف به سفارت شوروی بازگشت، از نتایج این ملاقات بسیار خوشحال به نظر می‌رسید، اما صبح روز بعد تمام روزنامه‌های تهران خبر از مرگ ناگهانی آیت الله طالقانی را منتشر کردند. خبرنگاران با دقت و حساسیت جزییات گزارش پزشکی و علایم و نشانه‌های به جا مانده در جسد طالقانی که آشکارا نشان از مسمومیت داشت منتشر کردند. همچنین تمام روزنامه‌ها به طور همزمان به این مساله که مرگ طالقانی بلافاصله پس از ملاقات وی با سفیر شوروی رخ داده است ، اشاره کرده بودند. هیچ اشاره مستقیمی به دخالت شوروی در این مرگ نشده بود، اما خیلی زود شایعه‌های فراوانی شهر را فرا گرفت که سفیر شوروی با انگشتری زهرآگین در حال دست دادن با طالقانی وی را مسموم کرد و کشت. مسلماً این دروغ محض بود اما جامعه ایرانی آمادگی کامل برای باور کردن چنین داستان‌هایی را داشت و آن را خیلی جدی گرفتند. سفیر شوروی برای مدتی در انظار عمومی ظاهر نشد و حتی وقتی بیرون از سفارت می‌رفت یک محافظ مسلح همه جا وی را همراهی می‌کرد. آن روزها این یک جوک معروف در مهمانی‌های دیپلماتیک در تهران شده بود

AVAYEBUF.wordpress.COM

که دیپلمات‌های خارجی از مأموران اتحاد جماهیر شوروی می‌پرسیدند: کی سفیر شما قصـد دارد با خمینی ملاقـات کند؟ چند روز پس از مرگ طالقانی ما از طریق رابطان خودمان به جزییات مرگ وی پی بردیم. این حادثه نتیجه یک سلسله اتفاقات بود. آن روز صبح سفیر شوروی با طالقانی ملاقات کرده بود. پس از ملاقات، طالقانی سرحال و معمولی بود. اما همان شب پس از صرف شام، ناگهان احساس بیماری کرد. محافظان شـخصی وی به سرعت به سمت تلفن رفتند تا با پزشک معالج وی تماس بگیرند، اما خط تلفن قطع بود. سعی کردند برایش آب بیاورند، اما آب منزل وی نیز قطع شده بود. پیر مرد هیچ شانسی نداشت. قاتلانش فکر همه جزییات را نیز کرده بودند. همانند همه موارد از این دست، همه مخالفت‌های وی با مقامات حکومت انقلابی، پس از مرگ وی به فراموشی سپرده و یک دوره طولانی سوگواری هم برای وی ترتیب داده شد. با مرگ طالقانی جریان‌های چپ انقلابی تنها حامی خود را در بین روحانیون شناخته شده از دسـت دادند. حالا مقامات می‌توانسـتند فصل جدیدی از بر خورد با جوانان خاطی را بگشایند»[۳۰]

نه تنها اسـناد و شواهد تاریخی، بلکه نگاه منطقی به مرگ آیت الله طالقانی نیز این بخش از خاطرات کوزیکچین، افسـر سـازمان امنیت شـوروی را که آن زمان در پوشش دیپلمات در سـفارت شوروی حضور داشـت را تایید می‌کند. اگر قرار بود طالقانی توسط ماموران شـوروی مسموم و کشـته شـود، هیچ نیازی به دیدار وی با سفیر شوروی تنها چند ساعت پیش از مرگ وی نبود تا همه توجه‌ها را به سوی شوروی جلب کند. این کار می‌توانست با هنرنمایی مأموران خبره «کا گ ب» که تعدادشان در ایران کم هم نبود در سکوت و بدون بر جای گذاشتن هیچ رد پایی از سوی شوروی صورت پذیرد. ادعای اینکه مجاهدین خلق یا چریک‌های فدایی خلق آیت الله طالقانی را کشتند نیز بسیار غیر معقول است. طالقانی به گفته کوزیچکین تنها روحانی عالی رتبه‌ای بود که در زمره انقلابیون ارشد از حقوق پایمال شده این دو جریان سیاسی پس از انقلاب دفاع می‌کرد و کشتن وی هیچ کمکی به آنها نمی‌توانسـت بکند که حتی ضرر فراوانی برایشـان در پی داشت. اما بدون شک بودند کسانی که از مرگ طالقانی سود فراوان بردند که در صدر آنها می‌توان از سید علی خامنه‌ای و علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی نام برد. آیت الله طالقانی در هفته‌های پیش از مرگش تهدیدی بزرگ برای منافع سیاسـی برخی از روحانیون انقلابی مؤسـس حزب جمهوری اسلامی به حساب می‌آمد. روابط وی با خمینی بهبود یافته و خمینی وی را به

AVAYEBUF.wordpress.COM

عنـــوان امام جمعه تهران برگزیده بود، در حالی که از حمایت کامل و بی‌چون و چرای دو سازمان شبه نظامی بزرگ و منسجم یعنی مجاهدین انقلاب اسلامی و چریک‌های فدایی خلق نیز برخوردار بود. همچنین با بالاترین رأی به مجلس مؤسسان چهارم یا همان مجلس خبرگان قانون اساســی راه یافت و با توجه به شــخصیت کاریزماتیک و محبوبیت فراوان مردمی، عملاً این مجلس را هدایت می‌کرد.

مخالفت آیت الله طالقانی با گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساســی جمهوری اسلامی‌خطری بســیار بزرگ برای مؤسسان حزب جمهوری اسلامی ایجاد کرده بود. این گروه از روحانیون انقلابی همچون خامنه‌ای، رفسنجانی و موسوی خویینی‌ها که به واسطه ناشــناخته بودن در بین مردم و نداشتن سابقه درخشــان انقلابی مجبور بودند خودشان را به خمینی به عنوان رهبر انقلاب بچســبانند و از این طریق مشــروعیت سیاســی لازم برای سهم خواهی از انقلاب را کسب کنند، مدافعان گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بودند، تا به این شکل زیر سایه فصل الخطاب بودن خمینی در مقام ولایت فقیه، بتوانند آینده سیاسی خود را تضمین کنند. روابط تازه‌ای که بین آیت الله طالقانی از طریق فرزندانش که عضو ســازمان چریک‌های فدایی خلق بودند با رهبران سازمان آزادیبخش فلســطین، به ویژه هانی‌الحسن فرد شــماره دو این تشکیلات پس از یاسر عرفات، بر قرار شده بود نیز یک تهدید بزرگ دیگر به حساب می‌آمد. هانی‌الحسن و سازمان آزادیبخش فلسطین در خواست خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی را که سرپرستی سپاه پاسداران را در ماه‌های نخست تأسیس آن کسب کرده بودند، برای تعلیم اعضای سپاه رد کرده بود و حالا این ســازمان هر روز به طالقانی نزدیکتر می‌شد. بدون تردید ملاقات موفقیت آمیز سفیر شوروی با آیت الله طالقانی در آخرین ساعات زندگی‌اش را می‌توان آخرین قطره‌ای که در کاسه صبر این روحانیون انقلابی مؤسس حزب جمهوری اسلامی افتاد، تلقی کرد. با نگاهی به بخش‌هایی از کتاب خاطرات علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی با عنوان انقلاب و پیروزی، با عناوین «ماجرای دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی»، « اقامه اولین نماز جمعه به امامت طالقانی» و «رحلت آیت الله طالقانی و واکنش برخی از گروه‌های سیاســی به آن» توجه ویژه این گروه از روحانیون انقلابی و مؤسسان حزب جمهوری اسلامی به موارد فوق الذکر را تأیید می‌کند. هاشمی‌رفسنجانی می‌نویسد:

«ماجرای دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی: در کش و قوس بحث‌هایی که بین موافقان

AVAYEBUF.wordpress.COM

و مخالفان محاکمه و اعدام هویدا در جریان بود، اقدام خودسرانه گروهی از افراد کمیته در دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی، به نام‌های ابوالحسن و مجتبی، در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۵۸، به بهانه ارتباط ایشان با گروه‌های سیاسی چپ، موجی از نگرانی و نارضایتی را به همراه آورد. هر چند که اصل مسئله دستگیری این افراد با حضور و تلاش آقای مهدوی کنی، سرپرست کمیته‌های انقلاب و آقای دکتر یزدی، معاون نخست وزیر در امور انقلاب، در همان روز حل و فصل گردید، و با آزادی آنها، کل قضیه فیصله یافت، اما خروج غیر منتظره آیت الله طالقانی ازتهران و اعتراض قهرگونه وی به این حادثه و رفتن به نقطه نامعلومی‌که جز افراد خاص، کسی به ایشان دسترسی نداشت، بهانه‌ای به دست گروه‌های سیاسی مخالف، به ویژه منافقین، مجاهدین خلق، و چپگراها داد که با برگزاری راهپیمایی‌ها و گردهمایی‌های متعدد، بر شدت برخورد با نیروهای انقلاب، ایجاد تنش و التهاب در جامعه بیفزایند. امام بلافاصله دستور بررسی مسئله را دادند و حاج احمد آقا برای دلجویی از آقای طالقانی از قم عازم تهران شد و با کشف محل انزوای آیت الله طالقانی، خود را به ایشان رساند. خود من به حاج احمد آقا تأکید کردم در این روزها دائماً درکنار آقای طالقانی باشد و ایشان را ترک نکند، زیرا بیم آن داشتیم که منافقین دور ایشان جمع شوند و با ایجاد مسائل تازه، هیاهو و جنجال دیگری به پا شود. طبیعی است که موضوع در شورای انقلاب و دولت موقت هم مطرح شد و هر دو از وقوع این حادثه اظهار تأسف و بر جلوگیری از تکرار آن تأکید کردند. در بحث و بررسی شورای انقلاب، اعضا به سواستفاده گروه‌های سیاسی چپ و منافقین از این حادثه اشاره کردند و ضمن گلایه از آیت الله طالقانی، خواستار فیصله یافتن موضوع شدند. بازگشت آیت الله طالقانی و ملاقات ایشان با امام در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۵۸ خورشیدی و سپس سخنرانی مفصلشان در مدرسه فیضیه قم، خصوصاً آن قسمت که تأکید کردند مخالفت با رهبری و شخص امام، مخالفت با دین اسلام است، راه سوءاستفاده بیشتر را بر منافقین و گروه‌های سیاسی مخالف بست. با سخنان امام که در آن تأکید کردند، کسانی که آرامش جامعه را به هم می‌ریزند، از کشورهای خارجی و به خصوص آمریکا دستور می‌گیرند و اگر دستشان برسد سر آقای طالقانی را می‌برند و همچنین اعلامیه شورای انقلاب که در آن با تجلیل از آیت الله طالقانی، زندان‌های بی‌ربط، تقبیح و گروه‌های سیاسی فرصت طلب محکوم شده بودند و به مردم هشدار داده شده بود که مراقب باشند، آلت دست نشوند، شاهد عقب نشینی گروه‌های سیاسی و حاکم شدن آرامش نسبی بر جامعه ملتهب آن روزها شدیم. این مسئله یک بار دیگر و این بار با حضور خود آیت الله طالقانی در جلسه مورخ ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ در شورای انقلاب مطرح شد. در آن جلسه برخی از اعضا از جمله خود من با رعایت حال آیت الله

AVAYEBUF.wordpress.COM

طالقانی، برخی از انتقاداتی را که به واکنش ایشان در برابر این مسئله، وارد بود، مطرح کردیم و مجدداً خواستار تلاش دولت و نیروهای انقلابی برای جلوگیری از تکرار این گونه وقایع شدیم.»[۳۱]

این بخش از کتاب خاطرات هاشمی‌رفسنجانی بسیاری از موارد مطرح شده در خاطرات ولادیمیر کوزیچکین را عیناً تصدیق می‌کند. همچنین پرده از یک درگیری پنهان داخلی در شورای انقلاب بین روحانیون مؤسس حزب جمهوری اسلامی و آیت الله طالقانی بر می‌دارد که تا حد اخطار به طالقانی و تلاش برای کنترل وی توسط احمد خمینی پیش رفته بودند. نگرانی آشکاری نیز از حمایت گسترده سازمان قدرتمند مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق از طالقانی دیده می‌شود. هاشمی‌رفسنجانی در بخش دیگری از کتابش به محبوبیت مردمی طالقانی اشاره می‌کند:

«اقامه نخستین نماز جمعه به امامت آیت الله طالقانی: نماز جمعه از جمله سنت‌های حسنهٔ اسلامی است که اقامه آن در رژیم پهلوی تقریباً به فراموشی سپرده شده بود و به استثنای یکی دو شهر مذهبی و آن هم به صورتی کاملاً محدود، در هیچ جای دیگر نماز جمعه برگزار نمی‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، انتظار مردم این بود که این وضعیت تغییر کند. امام هم خودشان در این زمینه تأکید واصرار داشتند و منتظر فرصت مناسب بودند. این فرصت با تثبیت اوضاع و آرامش نسبی در کشور و نیز با فرا رسیدن اولین ماه مبارک مضان بعد از انقلاب فراهم شد و امام نخستین فرمان اقامه نماز جمعه در تاریخ سوم مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی را به نام آیت الله سید محمود طالقانی صادر کردند. یک روز پس از این دستور، اولین نماز جمعه تهران باشکوه و عظمت خاصی و با حضور نزدیک به یک میلیون نفر در دانشگاه تهران، توسط آقای طالقانی اقامه شد. در این روز سادگی و صفای مردم و شعارهای آنها و نیز سخنان انقلابی خطیب جمعه، به ویژه آنجا که گفت، یا می‌میریم یا استعمار را دفن می‌کنیم و یا آنجا که به دسیسه گرانی که کشور را به آشوب کشیده‌اند، هشدار داد که اگر به جای خود ننشینید، من پیرمرد، مسلسل به دست می‌گیرم و پشت تانک می‌نشینم و امام خمینی هم خواهند آمد، بسیار تأثیر گذار و به یاد ماندنی بود.»[۳۲]

سرانجام در بخشی دیگر از خاطراتش، هاشمی‌رفسنجانی با اشاره به محبوبیت رو به گسترش طالقانی نزد خمینی و اعتراف به اینکه طالقانی بسیار با سابقه‌تر و شناخته شده‌تر از کسانی چون خود وی و سید علی خامنه‌ای بود و قدرت و نفوذ کلام بالایی بین مردم

AVAYEBUF.wordpress.COM

داشت، تلاش می‌کند تا مرگ وی را به دیدار طولانی با سفیر شوروی پیوند بزند:

«رحلـــت آیت الله طالقانی و واکنش برخی گروه‌های سیاســـی به آن: در حالی که هنوز چند روز از شروع فعالیت مجلس خبرگان قانون اساسی نگذشته بود، خبر رحلت آیت الله طالقانی در تاریخ ۱۹ شـــهریور ۱۳۵۸، واقعهٔ تلخ ایـــن ایام برای ما بود. پخش این خبر، ماتمی بزرگ را بر جان ملت نشاند. وجود ایشان در کنار امام، همیشه نقطه اتکا و امیدی بود. امام هم همواره نسبت به این مبارز بزرگ، حساسیت و توجهی ویژه نشان می‌دادند. پیام‌ها، ملاقات‌ها، ملاطفت‌ها و احترام‌های ایشان نسبت به وی، جایگاه بلند ایشان را نزد امام به نیکی نشان می‌داد. همچنین انتخاب ایشان به عنوان نخستین امام جمعه تهران، با توجه به محبوبیت و نفوذ کلامی‌که ایشان در مردم داشتند و استعداد عظیمی‌که در خطابه با بیانی شیرین و دلنشین داشتند، خطبه‌های نماز جمعه آن روزها را سرشـــار از کرامت‌های انقلابی و میراثی تاریخی برای شناخت طریق ضاله از صراط مستقیم می‌ساخت. البته آیت‌الله طالقانی در مبارزه با رژیم شاه از ما با سابقه‌تر بودند. از زمان رضاخان و سپس جبهه ملی، یعنی آن موقع‌ها که ما هنوز فعال نبودیم، ایشان در مبارزه بودند و بین ملیون و نیروهای مبارز سابق شناخته‌تر شده بودند. مسجدشان پایگاه بســـیار مهمی برای مبارزه و مبارزین بود. ایشان هم در واقع مثل ما جزو جبهه پرخاش و در صف مقدم مبارزه بودند. یعنی میدان داری و سخنرانی و حضور در میادین خطر بر عهده ایشـــان، آیت الله خامنه‌ای و من و جمعی دیگر از برادران، و فعالیت‌های فرهنگی و بر عهده آقای مطهری، آقای بهشتی و آقای باهنر و جمعی دیگر از دوستان بود... با درگذشت آیت الله طالقانی، مسئولیت اقامه نماز جمعه تهران طبق فرمان امام، به آیت الله منتظری محول شـــد که البته چند ماه بعد و با توجه به اظهار علاقه آقای منتظری نســـبت به اقامت در قم و انجام بحث‌هـــا و مذاکرات علمی در حوزه، حضرت امام، مسئولیت اقامهٔ این نماز را در تاریخ بیست و پنج دی ۱۳۵۸ خورشیدی به آیت‌الله خامنه‌ای ســـپردند. اما در این میان ســـوء اســـتفاده گروه‌های سیاسی مخالف، به ویژه منافقین و گروه‌های چپ از چگونگی فوت آقای طالقانی، تأســـف ما را برانگیخت. آنها کوشیدند در سکته قلبی وی به این بهانه که ایشان بدون اظهار ناراحتی، ساعتی پیش از سکته با سفیر شوروی ملاقاتی طولانی داشته است، شک و شبهه ایجاد کنند و با متهم کردن نیروهای انقلابی به کوتاهی در حفظ سلامت آیت الله و با اظهار اینکه در هنگام سکته، وی در خانه تنها بود و حتی تلفن خانه‌اش قطع شده بود و وسیله‌ای برای بردن ایشان به بیمارســـتان هم وجود نداشته است، بر شدت شایعات بیفزایند. هدف آنها از ایجاد چنین جوّ ناسالمی، بهره برداری سیاسی برای ایجاد و گسترش ضدیت با شورای

AVAYEBUF.wordpress.COM

انقلاب و خصوصاً با مجلس خبرگان بود. حتی اگر می‌توانستند، می‌خواستند علیه امام نیز موضعگیری کنند.»[۳۳]

مجتبی طالقانی فرزند آیت الله طالقانی، در آذرماه ۱۳۹۱ خورشیدی در مصاحبه‌ای با ماهنامه تاریخی - فرهنگی یادآور، سه دهه سکوت خود درباره حوادث منتهی به مرگ پدر را شکست و در پرسش و پاسخ با این ماهنامه گفت:

«خبرنگار: برسیم به اصل داستان دستگیری شما که افراد زیادی آن را روایت کرده‌اند. فکر می‌کنم در سی سال اخیر مصاحبه‌ای نداشته‌اید و بعد از سی سال برای اولین بار است که دارید این ماجرا را روایت می‌کنید. فارغ از تحلیل موضوع، آنچه را که از لحظه دستگیری دیدید تا آزادی و بعد از آن مسافرت پدر را با ذکر جزییات بیان کنید.

مجتبی: تا آنجا که من یادم هست البته من همیشه مشروط حرف می‌زنم، چون به هر حال بعد از سی سال، یکسری چیزها از ذهن آدم می‌رود، مساله اساسی‌اش که پدرمان به آن دلیل ما را برای ملاقات با هانی الحسن فرستاد، این بود که هانی الحسن که نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین در تهران بود، چندین بار با دفتر تماس گرفته بود تا با پدرمان ملاقات کند، ولی ایشان مقداری از او دلگیر بود. علتش هم این بود که پدرمان به مناسبت سالروز وفات دکتر مصدق از ایشان دعوت کرده بود که اگر می‌تواند به احمدآباد بیاید، ولی ایشان به هر دلیلی نرفته بود. بعد از داستان احمدآباد، توسط بعضی از روحانیون تهران برای آیت الله کاشانی مراسمی گذاشته شد که در واقع پاسخی بود به مراسم احمدآباد. در این جلسه از هانی‌الحسن دعوت کرده بودند و او رفته بود. پدر ما از این داستان خیلی کلافه شدند و از من پرسید: تو هانی‌الحسن را می‌شناسی؟ جواب دادم: در این حد که سه، چهار تا برادر هستند و نقش‌شان را هم در سازمان آزادیبخش و رابطه‌شان را با یاسر عرفات تا آنجا که می‌دانستم، گفتم. چون به هر حال در لبنان و جاهای دیگر با ابوجهاد و اینها رابطه داشتیم. پدر ما برای کسانی که سیاست بازی‌های این شکلی داشتند، اصطلاح بازیگری را به کار می‌برد. پرسید: این به ایران آمده تا از فلسطین دفاع کند یا می‌خواهد وارد جریانات داخلی اینجا شود؟ این بازیگری‌ها چیست که می‌کند؟ گفتم: به هر حال آدم‌های این جوری هم در سازمان آزادیبخش هستند و از این کارها هم می‌کنند. ایشان گفتند: بارها زنگ زده و ملاقات خواسته و ما هم نداده‌ایم. ولی گفته که کار خیلی مهمی دارد و می‌خواهد خصوصی بیاید، حتی گفته از یاسر عرفات پیام دارد که باید به ما بدهد. تو که زبان اینها را بلدی، برو ببین پیامش چیست و اگر واقعاً مهم بود، ملاقاتی می‌گذاریم که ببینیم چه می‌گوید... به هر حال با

AVAYEBUF.wordpress.COM

این مقدمات، پدر به من گفتند با ابوالحسن و همسر سابقم، هدی، بروید. آن موقع دفتر فلسطین توی خیابان شادمان بود. دفتر پاستور در حال تغییر بود و موقتاً به آنها در یکی از خانه‌های بزرگ مصادره شده، دفتر داده بودند. ما به محض اینکه پیاده شدیم، دیدم حفاظت آنجا دست یکسری از افراد مسلح است. آن موقع هنوز سپاه وجود نداشت. البته باز این حفاظت هم یک مقدار طبیعی بود. به هر حال من رفتم داخل و با هانی صحبت کردم. پرسیدم: پیام چیست؟ جواب داد: یاسر عرفات گفته که سازمان آزادیبخش دفتری در اهواز درست کرده بود. آن دفتر بسته شده و این برای ما قابل توجیه نیست. اگر وزارت خارجه بخواهد این کار را بکند، ما دفترمان در تهران را هم می‌بندیم. این در واقع اولتیماتومی به دولت موقت و مشخصاً وزارت امورخارجه و آقای یزدی بود. بعد ایشان گفتند: ما یکسری اسناد از افراد مشکوکی در وزارت امورخارجه داریم که تحت عنوان طرفداری انقلاب نفوذ کرده‌اند و به همراه آقای دکتر چمران و گروه امل لبنان، وارد شده اند. اینها دارند تمام تلاششان را می‌کنند که مانع نزدیکی انقلاب ایران و فلسطین شوند و همان وضعیتی را که در لبنان ایجاد کرده‌اند، به ایران هم منتقل کنند. ما از این آدمها یک لیست داریم که با سازمان‌های جاسوسی غربی تماس دارند و می‌خواهیم این لیست را خدمت آقا بدهیم. با این مقدمات معلوم شد که پیام کاملاً مهم بود. پرسیدم: چیز کتبی وجود دارد؟ گفت: نه باید شفاهی بگوییم. به هر حال مشغول همین بحث‌ها بودیم که در باز شد و یکی از محافظها آمد داخل. مرا که دید، چشمهایش برق زد! بعد هم رفت و ما هم توجهی نکردیم. بعد از این جلسه برگشتیم که برویم این پیام را به پدر گزارش بدهیم که در میان راه، در خیابان شادمان یک دفعه چندین ماشین با چراغ‌های روشن، راهنما زدند و پیچیدند. جلوی ماشین ما و آن را متوقف کردند. اصغر صباغیان بود که به ابوالحسن گفت: ماشین را بزن کنار و بیا پایین. ابوالحسن فکر کرد اشتباه شده و کارت دفتر را درآورد و خودش را معرفی کرد. او گفت: بله، همه‌تان را می‌شناسم. ابوالحسن یک مقدار دمغ هم شد. من در آن لحظه احساس کردم که هدف اصلی آن من هستم. به هر حال گفتم: باید مرا به زور ببرید وگرنه با پای خودم نمی‌آیم. اینها همه ما را به زور کشیدند و توی ماشین دیگری و به نقطه نامعلومی بردند که بعداً معلوم شد ظاهراً باغ شیان در سلطنت آباد بوده است. البته قبل از اینکه به باغ ببرند، به ابوالحسن و همسرم گفتند: ما با شماها کار نداریم، فقط با این کار داریم. پیدا بود که طرفشان من هستم. البته با آن پیش زمینه قبلی، تا حدی برنامه برای من روشن بود که اینها پروژه‌شان کلید خورده و دارند کار خودشان را می‌کنند. همان موقع که مرا به سلول می‌بردند، صدای همهمه می‌شنیدم، از جمله از سلول بغلی ما که بعداً فهمیدم حماد شیبانی بوده و سرود می‌خواند. بعد از چند ساعتی، مرا با چشم‌های بسته

AVAYEBUF.wordpress.COM

برای بازجویی بردند و در نتیجه نتوانستم ببینم چه کسانی هستند، ولی پیدا بود که نفرات زیادند. یک بخشی از بازجویی‌ها دربارهٔ همین داستان‌های درون سازمان بود و اتهاماتی که مطرح کردند و من همان جواب‌ها را به آنها دادم. حرف‌هایی از این قبیل می‌زدند که: تو که کمونیست هستی، چطور در خانه پدرت که یک روحانی است، زندگی میکنی؟ گفتم: من در خانه خودم هستم. اگر مشکل شرعی دارید، از پدرمان که مجتهد است بپرسید. این مشکل من نیست، مشکل شماست. تشخیص پدر ما، در این مورد با شما فرق دارد.»[۳۴]

دیدار یاسر عرفات وهانی الحسن به همراه اعضای شورای رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین با خمینی
۲۸ بهمن ۱۳۵۷

صحبت‌های فرزند آیت الله طالقانی، از رقابت‌های درون گروهی سازمان‌های شبه نظامی پس از انقلاب برای جلب نظر و حمایت سازمان آزادیبخش فلسطین، پرده برداشت. اینکه برخی گروه‌های چریکی و شبه نظامی‌که همه‌شان زیر چتر سازمان امنیت شوروی ایجاد شده و فعالیت می‌کردند، همچون سازمان آزادیبخش فلسطین و گروه چریکی چمران که در کنار امام موسی صدر در لبنان جنبش امل را راه اندازی کرده بودند، با وجود حمایت‌های مشترک از طرف ابرقدرت شرق، رقابت‌های سنگینی نیز با یکدیگر داشتند تا وفاداری‌شان را به شوروی ثابت کنند. همانطور که گفته شد مرگ مطهری و سپس طالقانی

AVAYEBUF.wordpress.COM

سبب شد تا مؤسســان حزب جمهوری اسلامی و بویژه خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی به سرعت در شورای انقلاب قدرت بگیرند و حتی خامنه‌ای توانست با اعلام انصراف منتظری که جانشین طالقانی برای اقامه نماز جمعه تهران بود، این تریبون بسیار حساس و قدرتمند را در اختیار خود بگیرد.

به اســتناد کتاب خاطرات هاشمی‌رفسنجانی، تنها یک ماه پس از مرگ طالقانی در هجدهم مهرماه ۱۳۵۸ خورشیدی، وی به همراه هانی الحسن نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین که سفیر فلسطین در ایران لقب گرفته بود، به دیدار خمینی رفت تا کدورت‌های ایجاد شده با سازمان آزادیبخش را رفع کند.[۳۵] سازمان آزادیبخش فلسطین که برای حدود دو دهه شبه نظامیان انقلابی را برای مبارزه با حکومت شاه تعلیم می‌داد، پس از پیروزی انقلاب اســلامی روابطی بســیار صمیمانه با خمینی و یارانش داشت. در ۲۸ بهمن ۱۳۵۷ خورشــیدی، تنها شش روز پس از وقوع انقلاب، یاسر عرفات و یارانش در شورای رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین به تهران رفتند و با خمینی دیدار کردند. پس از آن سفارت سابق اسرائیل در تهران به سازمان آزادیبخش فلسطین تحویل داده شد و سفارت فلسطین نام گرفت.[۳۶] ســازمان آزادیبخش فلســطین که در نبود حمایت‌های آیت‌الله طالقانی، کار سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق را تمام شده می‌دید، با تمام توان در کنار سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار گرفت.

اسلحه‌های سپاه پاسداران توسط سازمان امنیت شوروی از مسیر مسکو به تهران فرستاده می‌شد

برخی از اعضای کادر رهبری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از اساس ایرانی نبودند، از جمله انیس نقاش که اهل لبنان و مجری ترور ناموفق شاهپور بختیار در فرانسه بود، محمد صالح قائم مقامی‌الحسینی که عراقی بود و مسوول روابط خارجی سپاه شد و مقادیر فراوانی اسلحه از شوروی برای تجهیز سپاه تحویل گرفت و عماد مغنیه که او هم اهل لبنان و طراح عملیات انفجار مرکز نیروهای آمریکایی و فرانسوی حافظ صلح سازمان ملل در بیروت در سال ۱۹۸۳ میلادی بود. سید محمد صادق الحسینی، برادر سید محمد صالح الحسینی در مصاحبه‌ای با مشــرق نیوز در شهریور ماه ۱۳۹۰ خورشیدی، پرده از یکی دیگر از رازهای

AVAYEBUF.wordpress.COM

بزرگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برداشت.

از راست: محسن رضایی، انیس نقاش، سید محمد صالح قائم مقامی الحسینی، محسن رفیق دوست - سال ۱۳۵۹ - بیروت

پس از تشکیل سپاه پاسداران، دولت موقت تلاش می‌کرد تا حد امکان جلوی تجهیز و مسلح شدن افسار گسیخته این نیرو را بگیرد، اما توفیق زیادی در این زمینه کسب نکرد. با انتخاب بنی‌صدر به عنوان نخستین رییس جمهور ایران، وی آشکارا به مخالفت با تجهیز سپاه پرداخت و عقیده داشت ارتش باید تقویت شود و نیازی به نیروی موازی با ارتش نیست. تهیه اسلحه برای سپاه یک بحران بزرگ بود، تا اینکه به شکلی اسرار آمیز مقادیر فراوانی اسلحه‌های جدید کلاشینکف در اختیار پرسنل سپاه پاسداران قرار گرفت. در اینکه پس از انقلاب اوباش و خلافکاران از هرج و مرج انقلابی استفاده کردند و به پادگان‌های ارتش و پاسگاه‌های ژاندارمری و شهربانی هجوم بردند و مقدار زیادی اسلحه به سرقت رفت و در دست تبهکارانی افتاد که کمیته‌های انقلاب اسلامی را تشکیل دادند و پس از آن به عضویت سپاه پاسداران در آمدند، تردیدی نیست، اما یک مشکل بزرگ وجود دارد، اسلحه سازمانی ارتش و ژاندارمری ایران ژ۳ و در مواردی خاص یوزی بوده است که اسلحه‌های ساخت غرب بودند. اینکه چگونه مقادیر قابل ملاحظه‌ای کلاشینکف روسی در اختیار سپاه

AVAYEBUF.wordpress.COM

قرار گرفته بود، از اسراری بود که محمد صادق الحسینی از مدیران ارشد شبکه تلویزیونی عربی رسمی و دولتی جمهوری اسلامی، ناخواسته در مصاحبه‌اش با مشرق نیوز فاش کرد. صالح الحسینی در این مصاحبه ابتدا درباره سابقه مبارزات مسلحانه خانواده‌اش علیه اسرائیل و حکومت شاه توضیحاتی داد. اینکه در سال ۱۹۷۸ میلادی، تنها چند ماه پیش از پیروزی انقلاب، به همراه برادرش محمد صالح به عضویت شاخه جوانان جنبش الفتح که ستون فقرات سازمان آزادیبخش فلسطین بود، در آمدند. وی در ادامه گفت:

«من و برادرم در سال ۱۹۷۸ جز جوانان عضو الفتح بودیم که در عملیات آزادی روستای مارون الرأس در جنوب لبنان شرکت داشتیم. من جزء گردان دانشجویی کتیبه بودم که جوانان ایرانی و غیرایرانی آن جا بودند. انقلاب که شد، آمدیم ایران. بعد از پیروزی انقلاب ما هر کاری که از دستمان برمی‌آمد برای انقلاب انجام دادیم و بعد برگشتیم لبنان. احساس ما این بود و هنوز هم هست که وظیفه‌ی اصلی ما آزادی فلسطین است. یادم می‌آید تا وارد ایران شدیم اولین ایده‌ای که بین ما جوانان چند ملیتی ایرانی، لبنانی، عراقی و فلسطینی از جمله محسن رضایی، محسن رفیقدوست، سید حسین خمینی، محمد منتظری، عباس دوزدوزانی، شهید کلاهدوز، جلال الدین فارسی و انیس نقاش به ذهنمان رسید این بود که برای حفظ انقلاب ایران باید گروهی موازی به غیر از ارتش شکل دهیم که همان هسته اولیه سپاه پاسداران بود. برادرم که یکی از مؤسسین اولیه جنبش امل بود، گفت: خیلی خوب است که در ایران هم چنین تشکیلاتی باشد. البته خب متاسفانه بنی‌صدر شدیداً علیه ما فعالیت می‌کرد. چند ماه بعد از پیروزی انقلاب که سپاه سر و سامانی پیدا کرد، بیت امام به این نتیجه رسید که اخوی در لبنان می‌تواند بازوی توانمند ایران باشد و به همین دلیل سید محمد صالح مسئول روابط خارجی سپاه پاسداران در خارج از کشور شد. آن زمان نه کسی حاضر بود سلاح بدهد و نه کمک هزینه‌ای برای تهیه سلاح به ایران بدهد. سپاه هم مثل ارتش نبود و مشکل مالی داشت. این مشکل تنها از راه دوستانه قابل حل بود و به همین دلیل سید صالح اعتبار و نفوذ خود را در میان اعراب به کار گرفت و این مسئله را تا حد معجزه آسایی حل کرد و این طوری بود که عملاً روابط امورخارجه سپاه بر عهده ایشان قرار گرفت. به قول انیس نقاش، برادرم مهندس روابط خارجی و بین‌المللی سپاه بود.... در روزهای اول اوضاع سپاه از نظر امکانات به قدری بحرانی بود که فرمانده سپاه از محمد صالح خواست به هر قیمتی که شده سلاح تهیه کند، حتی اگر شده یک هفت تیر. چون ایران هیچ امکاناتی نداشت. بنی‌صدر خیلی جلوی سپاه تشکل‌های چریکی را می‌گرفت و سلاح نمی‌داد. اخوی رفت پیش حافظ اسد. یادم هست آن روزها تیمسار

AVAYEBUF.wordpress.COM

کتیبه، فرمانده رکن دو ارتش و آقای کفاش‌زاده در حال مذاکرات با سوریه بودند، ولی کاری از پیش نمی‌بردند. محمد صالح که وارد موضوع شد، ماجرا حل شد و او توانست دو هواپیمای سی - ۱۳۰را پر از تفنگ کلاشینکف و امکاناتی در حد متوسط کند و بفرستد تهران. من و رفیقدوست و محمد صالح و چند نفر دیگر هم در هواپیمای اول بودیم . این دو هواپیما را هم با کلی زحمت آوردیم، چون هر لحظه ممکن بود دشمن ما را از آسمان ترکیه شناسایی کند. البته ما به همه اعلام کردیم که بار ما مواد غذایی و مایحتاج مردم ایران است که برای کمک آورده‌ایم. آن روزها تهیه سلاح برای ایران کاری بسیار خطرناک و در حد غیر ممکن بود. مدتی بعد برای تهیه سلاح، با حسین خمینی به لیبی رفتیم و یک هواپیمای ۷۴۷ را که صندلی‌هایش را برداشته بودند، پر کردیم از سلاح‌های سنگین‌تر و به ایران آمدیم و حدود شش، هفت ساعت از راه مسکو در حرکت بودیم و آمدیم آبهای آزاد و سپس ایران. یادم هست یک بار هم سید صالح با شهید فکوری دعوا کرد و هواپیمای مهماتی را که از کره آمده بود برای ارتش، با داد و فریاد از ایشان گرفت و به نفع سپاه مصادره نمود. طبق قرارداد، سلاح‌ها برای ارتش بود اما ما آن را از فکوری گرفتیم، چون راه دیگری نبود. این هم نکته جالبی است که بد نیست در تاریخ ثبت شود؛ اولین دفعه‌ای که سلاح «برتا» وارد ایران شد، توسط سید محمد صالح بود که به واسطه یک فلسطینی که رفیق یاسر عرفات بود توانست تهیه کند. آن زمان چون ایران تحریم بود کسی با ایران معامله تسلیحاتی نمی‌کرد اما عرفات گفت: من کفیل ایرانی‌ها هستم تا توانست سلاح بگیرد.»[۳۷]

سید محمدصالح قائم مقامی‌الحسینی نجفی، فرزند ارشد حجت الاسلام سید مهدی قائم مقامی بود که در ۱۳۱۹ خورشیدی در نجف به دنیا آمد. وی که از پایه‌گذاران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به شمار می‌رود، در سال‌های جوانی به مبارزه با رژیم بعثی عراق پرداخت و رهبری یک گروه مبارز به نام جنبش جوانان مسلمان را بر عهده داشت. به سبب همین مبارزاتش توسط حکومت عراق دستگیر و به اعدام محکوم شد. در زمانی که در زندان در انتظار اجرای حکم اعدام بود با کمک تعدادی از اعضای سازمان آزادیبخش فلسطین از زندان گریخت و از مسیر اردن، خود را به لبنان رساند و همکاری با امام موسی صدر را آغاز کرد. امام صدر وی را به سمت ناظرالعام یا همان معاون اجرایی مدرسه صنعتی جبل عامل در شهر صور منصوب کرد. در همان زمان امام موسی صدر مصطفی چمران را نیز که در کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی سازمان امنیت شوروی در مصر، دوره دیده بود با سفارش مهندس مهدی بازرگان به خدمت گرفته بود. این مدرسه یکی از مراکز

AVAYEBUF.wordpress.COM

عباس آقازمانی در کنار انیس نقاش تروریست سرشناس لبنانی و محمد صالح الحسینی. نوشته‌های روی این تصویر مربوط به مشرق نیوز می‌باشد که از رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی می‌باشد و انیس نقاش را عامل نخستین ترور شاپور بختیار معرفی می‌کند.

اصلـــی تربیت نیرو برای جنبش امل بود کـــه مصطفی چمران، انیس نقاش، محمد صالح الحسینی و بسیاری دیگر از چریک‌های آن سال‌ها در کنار امام موسی صدر هسته اولیه آن را تشکیل داده بودند. در ماه‌های پایانی منتهی به انقلاب وی از جنبش امل جدا شد و به همراه برادرش به عضویت رسمی جنبش فتح به رهبری یاسر عرفات درآمد. حالا بیش از سه دهه پس از تأسیس سپاه پاسداران، برادر کوچک محمد صالح الحسینی از راز تجهیز نظامی این نیرو پرده بر می‌دارد که چگونه برادرش با بهره‌گیری از روابط نزدیک با دولت لیبی و سوریه، محموله‌های بزرگ اسلحه و مهمات روسی را در لیبی و سوریه از سازمان امنیت شوروی تحویل گرفت و مخفیانه از طریق خطوط هوایی مسکو به تهران انتقال داد.

دولت بنی‌صدر در حالی با ارســـال اســـلحه و تجهیز نیروهای سپاه و تشکیل نیرویی به موازات ارتش به شـــدت مخالف بود که سازمان امنیت شوروی بدون اجازه دولت ایران، هواپیماهای پر از اســـلحه روسی برای شبه نظامیان طرفدار شوروی که همان نیروی تازه تاسیس سپاه پاسداران بود، می‌فرستاد. سلاح کلاشینکف توسط حکومت‌های وقت لیبی

AVAYEBUF.wordpress.COM

تصویر سمت راست: سید محمد صالح الحسینی، یاسر عرفات و محسن رفیق دوست. تصویر سمت چپ: امام موسی صدر و سید محمد صالح حسینی معاون مدرسه صنعتی جبل عامل در لبنان. شخصی که پشت به دوربین ایستاده انیس سویدان می‌باشد.

و سوریه که متحدین وفادار اتحاد جماهیر شوروی در منطقه بودند، به نمایندگان سپاه پاسداران تحویل داده می‌شد. با توجه به تحریم تسلیحاتی ایران پس از وقوع انقلاب اسلامی، این محموله‌های بزرگ اسلحه و مهمات به دور از چشم ناظران بین المللی و حتی دولت وقت ایران، با همکاری ویژه سازمان امنیت شوروی و در مواردی مستقیم از مسکو به ایران هدایت می‌شد. به این شکل سازمان امنیت شوروی نه تنها در تعلیم نیروهای سپاه در کمپ‌های نظامی عقیدتی پیش از انقلاب و در سازماندهی سپاه پس از انقلاب، بلکه در تجهیز و مسلح کردن غیرقانونی و مخفیانه این تشکیلات مخوف، مستقیماً نقش داشته است. در نهایت پس از انفجارهای تابستان شصت، و یک‌دست شدن فضای سیاسی کشور که به قدرت گرفتن سید علی خامنه‌ای انجامید، معاملات مخفیانه نظامی با اتحاد جماهیر شوروی، رسمی شد. در سیزدهم شهریور ماه ۱۳۶۰ خورشیدی، در جلسه شورای عالی دفاع به ریاست سید علی خامنه‌ای و در حضور هاشمی‌رفسنجانی در مجلس، رسماً دولت جمهوری اسلامی به لیبی اجازه داد تا به عنوان واسطه خرید سلاح از اتحاد جماهیر شوروی، عمل کند. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطراتش می‌نویسد:

«در مورد اجازه دادن به لیبی برای خرید نیازمندی‌های ما و معامله با شوروی که اخیراً پیشنهاد فروش چند قلم مهمات و اسلحه داده و تأسیس کارخانه ضد هوایی بیست و سه میلیمتری، قرار شد تعقیب کنند. شب در مجلس ماندم.»[۳۸]

AVAYEBUF.wordpress.COM

نهضت‌های آزادیبخش، شاخه برون مرزی سپاه پاسداران

سپاه پاسداران که از آغاز به عنوان شاخه نظامی حزب جمهوری اسلامی قد علم کرده بود، پس از مرگ طالقانی که عملاً حزب جمهوری اسلامی‌صدای غالب در شورای انقلاب شد، در قامت یک سازمان نظامی‌فراگیر ظهور کرد. در پی ادغام شورای انقلاب و دولت موقت در تابستان ۱۳۵۸ خورشیدی، سید علی خامنه‌ای به عنوان معاون وزیر دفاع با همکاری هاشمی‌رفسنجانی به عنوان معاون وزیر کشور، سرپرستی سپاه پاسداران را به عهده گرفتند. در همین زمان مقرر شد تا شاخه برون مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با عنوان سازمان نهضت‌های آزادیبخش تحت تعلیمات چریک‌های کارکشته سازمان آزادیبخش فلسطین زیر نظر هانی الحسن سازماندهی شوند. با حکم خامنه‌ای، مهدی هاشمی‌قهدریجانی به عنوان مسوول این شاخه برون مرزی سپاه مشغول به کار شد. هاشمی‌رفسنجانی در مصاحبه‌ای در خرداد ۱۳۹۰ خورشیدی، در مورد تشکیل شاخه برون مرزی سپاه و انتصاب مسوول آن گفت:

«آیت‌الله خامنه‌ای، سید مهدی‌هاشمی را به عنوان مسئول نهضت‌های آزادیبخش خارج از کشور منصوب کرده بودند. ایشان از طرف امام در این بخش‌ها مسئولیت داشتند و به ایشان مسئولیت دادند. کارهایی که در افغانستان انجام شد، بیشتر توسط آقای سید مهدی اداره می‌شد.»[۳۹]

سید محمد بهشتی و سید علی خامنه‌ای در کنار هانی الحسن مأمور کا گ ب و سفیر وقت فلسطین در ایران پس از انقلاب

AVAYEBUF.wordpress.COM

جمهوری اسلامی با سانسور تصاویر تاریخی تلاش می‌کند تا روابط خامنه‌ای با مأموران کا گ ب از جمله هانی‌الحسن را پنهان کند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

سید مهدی هاشمی‌علاوه بر دوستی بسیار نزدیک با خامنه‌ای، روابط گرمی هم با هانی‌الحسن داشت. هانی الحسن که مشاور و دست راست یاسر عرفات در سازمان آزادیبخش فلسطین بود، روابطی نزدیک با سازمان امنیت شوروی داشت. در کتاب آرشیو میتروخین، بر اساس اسناد آرشیو کا گ ب درباره هانی‌الحسن عنوان شده است:

«در سال ۱۹۶۸ میلادی رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین یاسر عرفات که نام رمز عارف از طرف سازمان امنیت شوروی، کا گ ب، برای وی در نظر گرفته شده بود، در پوشش یک تکنیسین مصری، جمال عبدالناصر رییس جمهور مصر را در سفر به اتحاد جماهیر شوروی همراهی می‌کرد. به عرفات قول تحویل اسلحه در برابر حمایت از ناصر داده شده بود. در سال‌های پس از این دیدار تماس با یاسر عرفات توسط یکی از افسران اداره اول اطلاعات خارجی کا گ ب به نام واسیلی فیدورووویچ ساموپلنکو، بدون دست یابی به یک موفقیت چشمگیر، ادامه داشت. البته عرفات نمی‌دانست که در جریان همان سفر به شوروی، یعنی از سال ۱۹۶۸ میلادی یکی از پرسنل هانی الحسن، با نام مستعار گیدار به استخدام سازمان امنیت شوروی در آمده بود و برای آنها کار می‌کرد. هانی الحسن رییس سازمان اطلاعات و امنیت شخصی یاسر عرفات و مورد اعتمادترین مشاور وی در سازمان آزادیبخش فلسطین بود.»[۴۰]

در کتاب آرشیو میتروخین آمده است که عرفات برای نخستین بار در سال ۱۹۵۰ میلادی در قالب یک گروه دانشجویی به اتحاد جماهیر شوروی سفر کرده بود و از همان زمان زیر رادار سازمان امنیت شوروی قرار داشت. هانی الحسن مشاور ارشد عرفات و سفیر تشکیلات وی در ایران پس از انقلاب نیز، علاوه بر روابط پیچیده و گسترده با سازمان امنیت شوروی، در بسیاری از اقدامات تروریستی دهه هفتاد میلادی علیه اسرائیل نقش کلیدی داشت. ژنرال ایان پاچیپای، رییس سرویس اطلاعات خارجی پلیس مخفی رومانی که همکاری تنگاتنگی هم با سازمان امنیت شوروی داشت، در کتاب خود به دیدارش با یاسر عرفات و هانی الحسن در اکتبر ۱۹۷۲ میلادی در بخارست اشاره کرده و می‌نویسد که در این دیدار عرفات، هانی الحسن را که همراه وی بود، به عنوان طراح و مجری عملیات سپتامبر سیاه یا همان حمله تروریستی به ورزشکاران کشور اسراییل در المپیک مونیخ معرفی کرده بود.[۴۱] در همین دیدار از رومانی، عرفات خط ارتباطی ویژه‌ای بین سازمان آزادیبخش فلسطین و سازمان امنیت شوروی از طریق پلیس مخفی رومانی ایجاد کرد تا به این شکل پوششی برای مخفی نگاه داشتن روابط وی با کا گ ب به وجود آید.[۴۲]

AVAYEBUF.wordpress.COM

وظیفه اصلی سازمان نهضت‌های آزادی بخش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، صدور انقلاب به دنیا از طریق مبارزات مسلحانه و حمایت از گروه‌های چریکی بود که در خاورمیانه، شمال آفریقا و آمریکای جنوبی با اسرائیل و حکومت‌های حامی ایالات متحده آمریکا می‌جنگیدند. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرات مربوط به سال ۱۳۶۰ با عنوان عبور از بحران از درخواست سید محمدباقر حکیم از رهبران گروه‌های مسلح شیعه در عراق می‌گوید که یکشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۶۰ خورشیدی، به دیدن وی رفته و از هاشمی‌خواسته بود تا برخی نیازهای مجاهدان عراقی را رفع کند. رفسنجانی هم با سید مهدی هاشمی تماس گرفته بود تا به درخواست حکیم عمل کنند.[۴۳] اقدامات مهدی هاشمی زیر نظر مستقیم سید علی خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی تا پایان عمر وی در مهرماه ۱۳۶۶ خورشیدی ادامه داشت. حتی در مواردی ترورهای سیاسی و تسویه حساب‌های درون گروهی نیز توسط مهدی هاشمی به انجام می‌رسید. محمدی ری‌شهری، نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در کتاب خاطراتش جزییات مسموم کردن و قتل آیت الله ربانی املشی توسط مهدی هاشمی را شرح داده است که با منظور پاک کردن رد پاهای بانیان انفجارهای تابستان ۱۳۶۰خورشیدی، انجام شده بود.[۴۴] به نظر می‌رسد سید علی خامنه‌ای و علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی تنها مسافرانی بودند که سوار بر قایق بادبانی حزب جمهوری اسلامی‌که در روزهای نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی تشکیل شده بود، توانستند از سال‌های طوفانی انقلاب گذر کرده و به ساحل مقصود برسند. پس از نُه سال فعالیت، درگیری‌ها در درون حزب جمهوری اسلامی بین نیروهای جناح چپ حزب به رهبری نخست وزیر وقت، میرحسین موسوی و نیروهای جناح راست حزب به رهبری سید علی خامنه‌ای که بر مسند ریاست جمهوری تکیه زده بود، بالا گرفت. از طرف دیگر محبوبیت و مشروعیت حزب نیز بین مردم به شدت اُفت کرده بود و در انتخابات‌های بعدی عملاً نمی‌شد روی حزب حساب کرد. خامنه‌ای دو دوره انتخابات ریاست جمهوری‌اش را پشت سر گذاشته بود و در هر دو دوره با کمک حزب توانسته بود، رئس جمهور شود. اما حالا آشکارا حزب جمهوری اسلامی می‌توانست وسیله‌ای باشد که منتقدان خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی بتوانند با کمک آن آنها را در انتخابات بعدی برای همیشه به حاشیه سیاست بفرستند. به همین دلیل در خرداد ماه ۱۳۶۶ خورشیدی، هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای پیش خمینی رفتند و نظر مساعد وی را برای تعلیق فعالیت‌های حزب جمهوری اسلامی جلب

AVAYEBUF.wordpress.COM

کردند. بدین ترتیب حزب جمهوری اسلامی بدون اینکه اعلام انحلال کند، برای همیشه به تعلیق رفت.[۴۵] چند ماه پس از تعلیق حزب، که هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای در اقدامی هماهنگ آن را «پایین کشیدن فتیله حزب» به درخواست خمینی اعلام کردند، در پی بروز اختلاف بین خامنه‌ای و یار وفادارش سید مهدی‌هاشمی، به بهانه ماجرای ایران کنترا یا همان ماجرای مک فارلین، وی دستگیر، زندانی و اعدام شد.[۴۶]

با اعدام مهدی هاشمی سرنوشت شاخه برون مرزی سپاه پاسداران یا همان نهضت‌های آزادی بخش در هاله‌ای از ابهام فرو رفت. پایان جنگ ایران و عراق و مرگ خمینی و آغاز رهبری خامنه‌ای فرصتی بود تا دوباره شاخه برون مرزی سپاه پاسداران تحت عنوان سپاه قدس فعال شود که وفادارترین ارگان نظامی به شخص خامنه‌ای بوده است.

ریشه‌های مشترک سپاه قدس و سازمان نهضت‌های آزادیبخش را در نوع عملیات تروریستی که در دهه‌های هشتاد و نود میلادی توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی طراحی و اجرا شد، می‌توان یافت. برای نمونه تشابه دو انفجار تروریستی، یکی انفجار مقر استقرار نیروهای آمریکایی و فرانسوی در جنوب لبنان در سال ۱۹۸۳ و دومی انفجار مقر استقرار نیروهای ارتش آمریکا در شهر ظهران عربستان در سال ۱۹۹۶ میلادی را که بزرگ‌ترین عملیات تروریستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در خارج از ایران بوده است را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در پی تحریکات و حملات سازمان آزادیبخش فلسطین از جنوب لبنان به اسرائیل، نیروهای ارتش اسرائیل جهت مقابله با آنها در سال ۱۹۸۲ میلادی وارد جنوب لبنان شدند. پس از توافق با قدرت‌های بزرگ جهانی، ارتش اسرائیل به شرطی که نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در جنوب لبنان مستقر شوند، از این منطقه خارج شدند و نیروهای آمریکایی و فرانسوی بخشی از نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد بودند که در جنوب لبنان مستقر شدند. در انفجار مقر تفنگداران آمریکایی و فرانسوی در بیروت پایتخت لبنان در بیست و سوم اکتبر سال۱۹۸۳ میلادی برابر با مهرماه ۱۳۶۲ خورشیدی، دو تروریست وابسته به سپاه پاسداران، با کامیون حمل بار اقدام به عملیات انتحاری کردند. یکی از این دو راننده تروریست، اسماعیل عسگری عضو شاخه برون مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یا همان نهضت‌های آزادیبخش بود که مقر نیروهای آمریکایی را هدف قرار داد. وی با یک کامیون که آب روزانه نیروهای حافظ صلح را تأمین می‌کرد و حدود ۵۴۰۰ کیلوگرم مواد منفجره از نوع تی ان تی در آن جاسازی شده بود، از میان

AVAYEBUF.wordpress.COM

صفوف نگهبانان این پایگاه گذشت و به بلوک‌های ساختمان کوبید و موجب انفجاری مهیب شد. در این انفجار ۲۴۱ نفر از نیروهای آمریکایی، شامل ۲۲۰ کماندو ویژه نیروی دریایی و ۲۱ سرباز ارتش آمریکا کشته شدند. در انفجار دوم که دقایقی پس از انفجار اول رخ داد، تروریست دوم که راننده کامیون حمل بار مشابهی با مقدار مشابه مواد منفجره بود، به ساختمان مقر نیروهای فرانسوی حمله کرد که به کشته شدن ۵۸ سرباز ارتش فرانسه انجامید. علاوه بر صدها زخمی، شش غیر نظامی هم در بین کشته شده‌ها دیده می‌شدند. این حمله تروریستی که منجر به خروج نیروهای آمریکایی و فرانسوی از جنوب لبنان شد، زمینه را برای تأسیس سازمان تروریستی جدیدی با عنوان حزب الله لبنان که توسط سپاه پاسداران با هماهنگی کا گ ب سازماندهی، تجهیز و هدایت می‌شد، فراهم کرد. در اواخر سال ۱۹۸۳ میلادی وزارت دفاع آمریکا کمیته‌ای پنج نفره برای تحقیق در مورد این عملیات تروریستی تشکیل داد که پس از نود روز گزارش خود را ارائه کرد. نتیجه این گزارش به خروج نیروهای چند ملیتی حافظ صلح سازمان ملل از جنوب لبنان در اوایل سال ۱۹۸۴ میلادی انجامید. نیروی هوایی فرانسه به منطقه دره بقاع حمله کرد و پایگاه‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را هدف قرار داد. رییس جمهور آمریکا رونالد ریگان هم در جلسه شورای امنیت ملی، دستور طراحی عملیات علیه «پایگاه شیخ عبدالله» در نزدیکی بعلبک را صادر کرد که در آن نیروهای سپاه پاسداران شبه نظامیان گروه تروریستی حزب الله را آموزش می‌دادند.[۴۷]

سیزده سال پس از انفجارهای مقر نیروهای آمریکایی و فرانسوی در بیروت، در حالی که شاخه برون مرزی سپاه پاسداران از نهضت‌های آزادی بخش به سپاه قدس تغییر نام داده بود، عملیات تروریستی مشابهی در مقر نیروهای آمریکایی در عربستان به وقوع پیوست. روز ۲۵ ژوئن سال ۱۹۹۶ میلادی برابر با اول تیرماه ۱۳۷۵ خورشیدی، انفجاری تروریستی در برج‌های خوبر و در پایگاه نیروهای آمریکایی در شهر ظهران عربستان رخ داد. این بار هم مواد منفجره از نوع تی ان تی، با کامیونی از نوع تانکر انتقال گاز از لبنان به عربستان قاچاق شده بود. در این عملیات تروریستی، نوزده سرباز آمریکایی کشته و حدود چهارصد نفر مجروح شدند. لوئیس فری، رییس سابق اداره تحقیقات فدرال ایالات متحده آمریکا، اف.بی.آی، که آن زمان برای تحقیق در مورد این حمله تروریستی به عربستان اعزام شده بود، چهاردهم می سال ۲۰۰۱ میلادی، در مصاحبه‌ای با مجله نیویورکر با اشاره به

AVAYEBUF.wordpress.COM

نقش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و به ویژه شاخه برون مرزی این نیرو با عنوان سپاه قدس در این عملیات تروریستی، تاکید کرد:

«در سال ۱۹۹۷ میلادی ولیعهد وقت عربستان سعودی، امیر عبدالله، در حاشیه اجلاس سران کشورهای اسلامی دراسلام آباد، خطاب به رفسنجانی گفته بود: «ما می‌دانیم شما عملیات خوبر را انجام دادید.» رفسنجانی نقش خودش را تکذیب کرد اما با اشاره به خامنه‌ای گفت: «اگر یک ایرانی نقش داشته است همان خامنه‌ای است».[۴۸]

سپاه قدس با ادامه دادن راه نهضت‌های آزادیبخش، سازماندهی و تجهیز حزب‌الله لبنان را تکمیل کرد، به گونه‌ای که این گروه شبه نظامی شیعه، پس از دو دهه بزرگ‌ترین و قدرتمندترین جریان سیاسی - نظامی در لبنان شد. همچنین سازماندهی و تجهیز دیگر گروه‌های کوچک و بزرگ تروریستی در خاورمیانه، شمال آفریقا و آمریکای جنوبی در دستور کار سپاه قدس به عنوان شاخه برون مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار گرفت. ترور رفیق حریری در لبنان، انفجار مرکز یهودیان آرژانتین، کشتار نیروهای آمریکایی در عراق، آموزش و تجهیز گروه تروریستی حماس در نوار غزه برای حمله به اسرائیل، طراحی عملیات برای ترور سفیر عربستان در واشینگتن، همکاری با گروه‌های مافیایی قاچاق اسلحه، انسان و مواد مخدر در مکزیک برای انجام عملیات تروریستی در خاک آمریکا و همکاری با دولت‌های چپگرای آمریکای جنوبی و آمریکای لاتین همچون ونزوئلا و کوبا برای تأسیس نیرویی مشابه حزب الله در آمریکای جنوبی و بسیاری دیگر از توطئه‌های تروریستی در سراسر دنیا، از اقدامات سپاه قدس بوده است. همچنین سپاه قدس در بسیاری از سفارتخانه‌ها و دفاتر رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی در کشورهای مختلف دنیا نمایندگی دارد و عملاً نقش محوری در سفارتخانه‌های رژیم در خارج از کشور را داراست.

پنجم اردیبهشت ۱۳۹۴ خورشیدی، برابر با ۲۵ آپریل ۲۰۱۵ میلادی، پاسدار علی شادمانی معاون عملیات ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، اعلام کرد «جبهه مقاومت» تحت فرمان جمهوری اسلامی است و مدیریت آن هم از سوی سید علی خامنه‌ای برعهده سپاه پاسداران است. جبهه مقاومت، اصطلاحی است که مقام‌های جمهوری اسلامی در مورد گروه‌های مورد حمایت خود در عراق، سوریه، یمن، افغانستان، لبنان، فلسطین، بحرین، آفریقا و آمریکای جنوبی به کار می‌برند. حزب الله لبنان نیز به عنوان بازوی عملیاتی

AVAYEBUF.wordpress.COM

سپاه پاسداران مشغول آموزش نظامی گروه‌های شیعه در این مناطق است. پاسدار شادمانی همچنین با معرفی «سوریه به عنوان دروازه ورود جمهوری اسلامی به منطقه» ادعا کرد که آمریکا در سال‌های اخیر در پی بستن چنین دروازه‌ای بود که موفق نشد. وی در ادامه با اشاره به فعالیت‌های بین المللی سپاه پاسداران در حوزه اقتصادی، گفت که در حال حاضر قرارگاه خاتم الانبیاء سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پروژه‌های بزرگی در بیش از بیست کشور جهان در دست اجرا دارد.[۴۹]

بسیج، ارتش بیست میلیونی شبه نظامیان، زیر سایه سپاه

جواد منصوری نخستین نماینده سپاه پاسداران در مصاحبه با نامه نیوز یکی از رسانه‌های زنجیره‌ای امنیتی جمهوری اسلامی، اشاره‌ای کوتاه اما کامل به نحوه تشکیل نیروی بسیج در زیر سایه و حمایت سپاه پاسداران دارد. وی در ابتدا درباره اهداف و دلایلی که نیاز به تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را بوجود آورده بود، گفت:

«ما به سپاه به عنوان یک نیروی حافظ انقلاب که در هر بعدی که کشور به آن نیاز داشت کمک کند، نگاه می کردیم. الان هم همینگونه است در هرکجا که نظام احتیاج به کمک داشته باشد سپاه وارد می‌شود. چه فرهنگی، چه نظامی و چه اقتصادی. همین معنا باعث شده است که سپاه به یک نهاد بی‌نظیر تبدیل شود و دنیا نفهمد ماجرای سپاه چیست. در اساسنامه تعریفی که از سپاه شد این بود که حافظ انقلاب است. بگذارید یک مسئله جالب را به شما بگویم. شما می‌دانید بسیج سپاه را چه کسی بوجود آورد؟ من. کل تشکیلات بسیج را من درست کردم. در سال ۱۳۵۸ در آذرماه که هفته بسیج است با دوستان جمع شدیم و گفتیم باید کار کنیم که مساجد امور محله‌ها را بدست بگیرند و ما نمی‌توانیم برای همه کشور نیرو بگذاریم. این طرح را به امام دادیم ایشان هم استقبال کرد و این مسئله درست زمانی بود تهدیدهای امریکا در اوج بود. در آن زمان یک عده هم که از سپاه اخراج شده بودند و علیه ما پیش امام حرف زده بودند. اما امام به حرف اینها گوش نداد و گفت بروید ارتش بیست میلیونی را راه بیندازید و ما هم رفتیم بسیج سپاه را راه انداختیم. خیلی از کارها از قبل مشخص نشده بود و در جریان کارها شکل گرفت.»[۵۰]

آنچه تسلط رژیم جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران را بر تمام لایه‌های اجتماعی ممکن کرده است، وجود همین نیروی بسیج در تمام محلات در شهرها و روستاهای کشور

AVAYEBUF.wordpress.COM

است. شبکه بزرگی از مساجد که با بودجه عظیم حکومتی اداره می‌شوند، هر کدام در دل خود یک نیروی بسیجی از جوانان همان محله تشکیل داده‌اند که زیر نظر فرماندهی سپاه پاسداران هدایت و مدیریت می‌شوند. اعضای این گروه‌های کوچک بسیجی در هر محله از اوباش و جوانان تحصیل نکرده و فقیر همان محله انتخاب می‌شوند و با در اختیار گرفتن امکاناتی خاص، کنترل نامحسوس و گهگاه محسوس آن محله را به دست می‌گیرند و ارتش خصوصی امام جماعت آن مسجد به حساب می‌آیند. در هنگام اوج گیری اعتراضات مردمی، نخستین سنگربندی‌های حکومت جمهوری اسلامی علیه مردم معترض از همین پایگاه‌های بسیج در محلات کوچک و بزرگ می‌باشد. به این شکل، شبکه مساجد در جمهوری اسلامی علاوه بر یافتن نیروهای تازه نفس برای سپاه، نقش نخستین لایه حفاظت از انقلاب اسلامی را ایفا می‌کند. شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی، در ۲۲ دی ماه ۱۳۸۳ خورشیدی، آیین نامه ستاد پشتیبانی و هماهنگی امور مساجد کشور را به تصویب رساند که به این ترتیب، شبکه مساجد که سنگرگاه بسیج محلات هستند، تحت یک نظارت دایمی ارگان‌های بالادستی حکومتی اداره شوند که در رأس آن سپاه پاسداران جای گرفته است.[۵۱]

اعتیاد به دلارهای نفتی، پاشنه آشیل سپاه پاسداران

با وجود گستردگی نفوذ و اقتدار شبکه‌های تروریستی سپاه پاسداران و بسیج در تمام لایه‌های اجتماعی، یک نقطه ضعف بزرگ، این تشکیلات مخوف حکومتی را بسیار آسیب پذیر کرده است. تمام ارگان‌های انقلابی که در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی و در دهه نخست پس از انقلاب اسلامی، از محل اعتقاد و باورهای آرمانی و مذهبی مردم و به ویژه جوانان و طبقات مستضعف جامعه تغذیه می‌شد و سازمان امنیت شوروی و مأمورانش در ایران از این مسأله در جنگ روانی تبلیغاتی‌شان نهایت استفاده را کرده بودند. اما بیش از سه دهه خشونت، کشتار و غارت سرمایه‌های ملی کشور توسط گروه اندکی از اوباش که در جریان انقلاب حاکم شده بودند، همه باورمندان به آرمان‌های انقلاب اسلامی را به سرخورده‌های منزوی و یا غارتگران ملی تبدیل کرد. به این ترتیب در نبود باور و ایمان به آرمان انقلابی، دلارهای نفتی انگیزه قدرتمندی برای حمایت از انقلاب فراهم کرد. حالا بزرگ‌ترین نگرانی مقامات جمهوری اسلامی باید اعتیاد به همین دلارهای نفتی باشد که در فردای خالی

AVAYEBUF.wordpress.COM

شدن خزانه دولت از پول نفت چه خواهد شد.

در هشتم آذرماه ۱۳۹۰ خورشیدی، شصت تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی طرحـــی یک فوریتی را به مجلس ارائه کردند که با ۱۱۰ رأی موافق، ۹ رأی مخالف و ۲۰ رأی ممتنع به تصویب رسید.[۵۲] در این طرح درخواست شده بود تا نیم درصد از پول نفت بدون واریز شدن به خزانه دولت یا صندوق ذخیره ارزی، مستقیماً به حساب بسیج منتقل شود. با این توضیح که بسیج ۵۷۰ میلیارد تومان از محل بودجه کشوری در اختیار دارد و به منابع فراوان دیگری هم دسترسی داشته است، درخواست برای بودجه بیشتر از محل درآمدهای نفتی با هدف «اجرای مأموریت‌های فرهنگی» منطقی به نظر نمی‌رســد. سید سلمان ذاکر نماینده ارومیه در مجلس شورای اسلامی در همین جلسه اجرای مأموریت‌های فرهنگی را اینگونه توضیح می‌دهد که: «اگر می‌گوییم باید از رهبری دفاع کرد و معتقدیم بســیج در این راستا نقش شمشــیر ذوالفقار را دارد، باید این ذوالفقار را برای دفاع صیقل دهیم.» منظور این است که پول نفت باید برای صیقل دادن شمشیر ولایت فقیه که همان بسیج است بکار رود تا بر فرق مخالفان ولایت فقیه فرود آید.

با یک محاسبه ساده می‌توان منظور از اختصاص نیم درصد از درآمد نفت ایران بدون واریز شدن به خزانه دولت را به دست آورد. در شرایطی که حکومت جمهوری اسلامی به طور میانگین یکصد میلیارد دلار درآمد از محل فروش نفت کسب می‌کرد، نیم درصد از آن معادل حدود پانصد میلیون دلار بوده است. با احتساب دلار سه هزار تومانی این مبلغ یکهزار و پانصد میلیارد تومان خواهد بود که ســه برابر بودجه سالیانه در نظر گرفته شده برای بســیج است. پرداخت کارمزدهای کلان روزانه به بسیجیان برای سرکوب اعتراضات مردمی موســوم به جنبش سبز در سال ۱۳۸۸خورشــیدی، که در موارد بسیاری معادل حقوق یکماه کارمندان دولت تنها در یک روز به هر بسیجی داده می‌شد تا با خضونت هر چه تمام‌تر با معترضان برخورد کند، توجه بســیاری از رســانه‌ها را به این نیرو جلب کرد. تحریم نفت و بانک مرکزی ایران در ســال ۲۰۱۲ میلادی توسط آمریکا و جامعه جهانی، نگرانی‌های عمیقی را در بین سران سپاه پاسداران ایجاد کرده بود که با خالی شدن کیسه دولت از درآمدهای سرشار نفتی در نتیجه این تحریم‌ها، امکان اعتراضات گسترده خیابانی بیشتر خواهد بود. علی اشرف نوری، معاون سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تیرماه ۱۳۹۱ عنوان کرد، هدف از این تحریم‌ها کشاندن مردم به خیابان و فروپاشی نظام است.[۵۳]

AVAYEBUF.wordpress.COM

تشـــکیل سپاه پاســـداران انقلاب اســـلامی، یکی از نقاط عطف در زندگی سید علی خامنه‌ای بود که برای چهار دهه وی را بر اریکه قدرت نگاه داشت. شکل‌گیری و تاریخچه این نیرو بیش از هر چیز، دســـته توله سگ‌های داســـتان قلعه حیوانات جرج اورول را در ذهن تداعی می‌کند که خوک‌های انقلابی حاکم بر مزرعه حیوانات، این توله سگ‌ها را با گوشت اهالی مخالف و مزاحم مزرعه سیر می‌کردند و به مرور زمان آنها تبدیل به سگ‌های درشت و خونخواری شده بودند که وحشت را تا مغز استخوان حیوانات ساکن مزرعه حاکم می‌کردند و به این شکل خوک‌ها توانسته بودند، مدتی طولانی بر مسند حکومت بمانند. نکته مثبت داستان اینجا بود که در نهایت همان سگ‌های درنده، وقتی دیگر غذای کافی از خوک‌ها دریافت نمی‌کردند، به جان خود خوک‌ها افتاده بودند. باید منتظر بازی سرنوشت بمانیم، تا ببینیم آیا پایان داستان قلعه حیوانات همان سرنوشتی است که گریبان روحانیون انقلابی حاکم بر ایران را نیز خواهد گرفت و در نتیجه چیزی شـــاید شـــبیه به تحریم‌های بین‌المللی، سپاه پاسداران‌شان به جان‌شان خواهند افتاد.

با تأســـیس ســـپاه و مرگ طالقانی، فصلی دیگر در تاریخ انقلاب اسلامی ورق خورد. ســـازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق که بزرگ‌تریـــن حامی‌خود را در بین روحانیون عالی‌رتبه انقلابی از دســـت داده بودند، بیش از پیش به حاشـــیه رانده شـــدند. دادگاه‌های انقلاب موج اعدام‌ها را افزایش دادند و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با خشونت هر چه تمام‌تر روز به روز بر قلمرو فعالیت‌هایش افزود. خشونت‌های انقلابی شدت گرفت تا جایی که در ســـیزدهم آبان ۱۳۵۸ خورشیدی، با حمله به سفارت ایالات متحده که به استعفای دولت موقت انجامید، به اوج رسید.

فصل ششم

نقش سازمان امنیت شوروی و سپاه پاسداران در تسخیر سفارت آمریکا در تهران

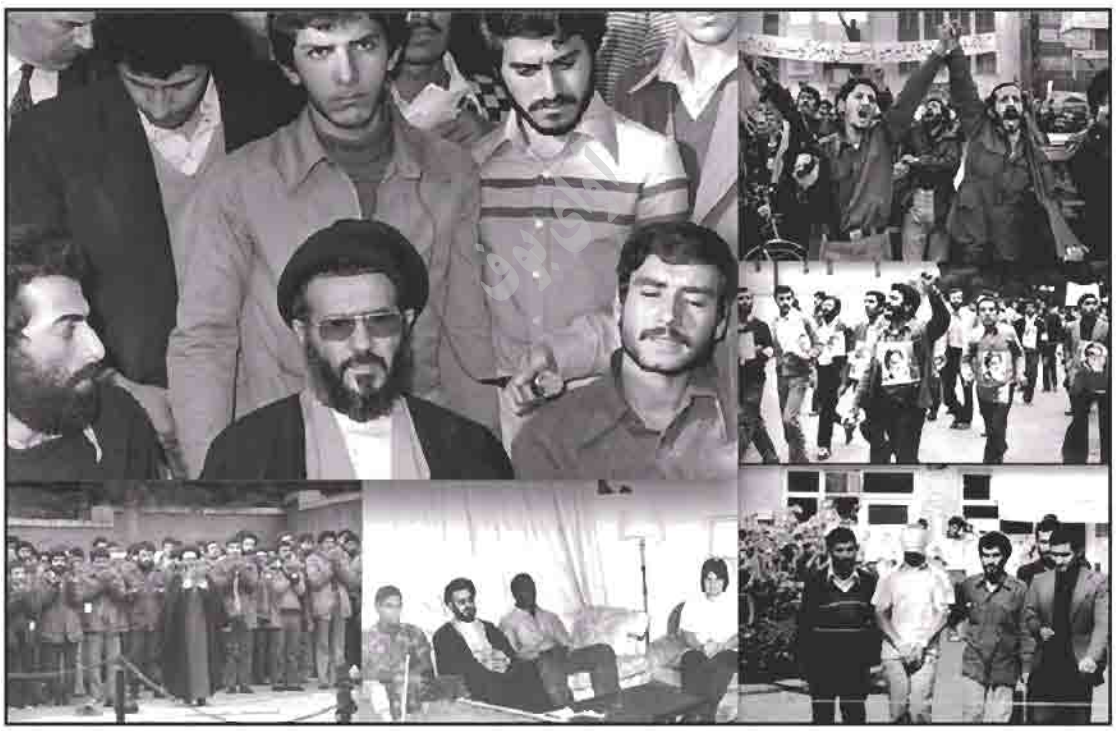

حمله به ســفارت ایالات متحده آمریکا و به گروگان گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی برای مدت ۴۴۴ روز یکی از مهم‌ترین و خبرسازترین حوادث پس از جنگ جهانی دوم بود. گروگان گیران که خود را دانشــجویان پیرو خط امام معرفی می‌کردند، در واقع نیروهای ویژه وابسته به سپاه پاسداران بودند که توسط چریک‌های سازمان آزادیبخش فلسطین و زیر نظر افسران سازمان امنیت شوروی تعلیم دیده بودند. این عملیات با هدایت مستقیم

AVAYEBUF.wordpress.COM

موســوی خوییني‌ها و ســید علی خامنه‌ای که هر دو از روحانیون تربیت شــده در مرکز آموزشــی کا گ ب یعنی دانشــگاه پاتریس لومومبا در مســکو بودند، انجام شد. هدف آن دســتیابی سازمان امنیت شوروی به مدارک محرمانه ســفارت آمریکا و همچنین بریدن دســت ایالات متحده آمریکا از ایران بود تا اتحاد جماهیر شوروی بتواند با اطمینان خاطر ایران پس از انقلاب را ببلعد. در فصل پیش به بررســی دوره نخســت بازی سه مرحله‌ای شطرنج بازان روس در صحنه سیاسی ایران پس از انقلاب یعنی از تأسیس سپاه پاسداران تا مرگ طالقانی پرداختیم که شوروی همه گزینه‌ها را زیر نظر داشت. در این فصل به دوره دوم که از تسخیر سفارت آمریکا تا نخستین انتخابات ریاست جمهوری را شامل می‌شود، می‌پردازیم. سپس دوره سوم را که از انتخاب تا استیضاح و برکناری نخستین رییس جمهور ایران را پوشش می‌دهد، مرور خواهیم کرد. این سه دوره سرنوشت ساز، ایران انقلابی را در پایان بهار به تابستان خونین سال شصت خواهد برد. خواهید دید که مأموران تربیت شده کا گ ب، چگونه با بر پا کردن حمامی از خون انقلابیون، به قدرت می‌رسند.

تردید شوروی نسبت به خمینی پس از تسخیر سفارت آمریکا از بین رفت

رهبران شــوروی که تا زمان اشــغال ســفارت آمریکا در تهران همچنان با تردید به خمینی به عنوان یک شــریک مورد اعتماد برای ابرقدرت شــرق نــگاه می‌کردند، پس از مشاهده موضع‌گیری‌های خمینی در جریان اشغال سفارت ایالات متحده و گرو گانگیری دیپلمات‌های آمریکایی، به هویت ضد آمریکایی و ضد غربی خمینی ایمان آوردند. ولادیمیر کوزیچکین مأمور سازمان امنیت شوروی در تهران که از نزدیک در آن روزها شاهد حوادث در تهران بود در کتاب خاطراتش با اشاره به تغییر دیدگاه رهبران شوروی نسبت به خمینی پس از اشغال سفارت آمریکا، می‌نویسد:

«اشغال سفارت آمریکا در تهران رهبران مسکو را حسابی گیج کرده بود. تا پیش از این اقدام، رهبران شوروی خمینی را مهره پیاده (سرباز) امپریالیسم آمریکا در بازی شطرنج سیاسی ایران می‌دیدند که بر پایه محاسبات‌شان انتظار داشتند به زودی کمپین ضد آمریکایی خمینی تخفیف پیدا کند. بارها رهبران شوروی درباره سخنان ضد آمریکایی خمینی تا پیش از اشــغال سفارت گفته بودند که خمینی همانند سگی است که واق واق می‌کند اما پاچه نمی‌گیرد. اما در ماجرای حمله به سفارت آمریکا، این سگ، بسیار

AVAYEBUF.wordpress.COM

سخت آمریکایی‌ها را گاز گرفت. حالا باید رفتار مسکو در قبال رژیم خمینی تغییر می‌کرد و به حمایت از خمینی می‌پرداختند. اتحاد جماهیر شوروی باید خطر حمله آمریکایی‌ها به ایران در پاسخ به اشغال سفارت این کشور را تا حد امکان خنثی می‌کرد. به آمریکایی‌ها اخطار داده شد که حمله به ایران در حکم حمله به مرزهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی تلقی خواهد شد که امنیت شوروی را به خطر خواهد انداخت و پیامدهای آن ممکن است برخورد مستقیم بین دو ابر قدرت باشد. برای ما شوروی‌ها آشکار شده بود که آمریکا قصد برخورد مستقیم با ایران را در این حادثه ندارد. این برای مقامات انقلابی ایران یک دستآورد بزرگ بود که زیر چتر امنیتی شوروی قرار گرفتند. این موضع گیری شوروی دست خمینی و مقامات انقلابی ایران را باز گذاشت تا بدون نگرانی، بازداشت طولانی گروگان‌های آمریکایی را ادامه دهند.»[۱]

روس‌ها که همه چیز را بازی شطرنج می‌دیدند، خمینی را مهره پیاده یا همان مهره سرباز در بازی شطرنج آمریکایی‌ها تصور کرده بودند. به همین دلیل اگر چه مهره‌های بسیاری را در اطراف وی کاشته بودند و حتی گزارش‌های محرمانه سازمان امنیت شوروی را در فرانسه به وی می‌رساندند، همچنین با احتیاط وی را زیر نظر داشتند و از دیگر رهبران پر نفوذ مذهبی از جمله آیت الله طالقانی هم غافل نبودند. مرگ طالقانی و حمایت آشکار خمینی از اشغال سفارت آمریکا سبب شد که ساکنان کاخ کرملین در مسکو در حمایت از خمینی و تیم همراه وی مصمم شوند و به این شکل برگی تازه در تاریخ روابط اتحاد جماهیر شوروی و ایران پس از انقلاب اسلامی ورق خورد. پیش از پرداختن به اصل حادثه اشغال سفارت ایالات متحده در تهران، بررسی تاریخچه حمله به سفارتخانه‌ها پس از انقلاب و علاقمندی سازمان امنیت شوروی برای دستیابی به اسناد برخی از این اماکن نگاه می‌اندازیم.

تلاش کا گ ب برای دسترسی به اسنادسفارت آمریکا و اسرائیل

پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، ساکنان کاخ کرملین در مسکو بسیار علاقمند بودند تا با کمک انقلابیون وفادار به اتحاد جماهیر شوروی، به اسناد چند مرکز استراتژیک ایالات متحده آمریکا در ایران دست یابند. از آنجا که حکومت شاه در ایران متحد نزدیک ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه بود، این مراکز و

AVAYEBUF.wordpress.COM

اسناد موجود در آنها حکم معدن الماس اطلاعاتی برای شوروی داشت. از جمله این مراکز سفارت ایالات متحده در تهران، مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در اداره دوم ارتش و همچنین سفارت اسرائیل در تهران بود. سه روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ خورشیدی، سازمان چریک‌های فدایی خلق که از حمایت آشکار شوروی برخوردار بودند، به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و قصد اشغال آن را داشتند. این حمله با وساطت ابراهیم یزدی به ثمر نرسید و چریک‌های فدایی خلق، محوطه سفارت آمریکا را بدون موفقیت ترک کردند. سفارت اسرائیل و اسناد موجود در آن هم، از دیگر اهدافی بود که سازمان امنیت شوروی بسیار علاقه داشت آنها را در اختیار داشته باشد. اما اقدام به موقع اسرائیلی‌ها در تخلیه سفارت اسرائیل در تهران سبب شد تا هیچ سند و مدرکی برای شوروی‌ها به جای نماند و با شعله‌ور شدن آتش انقلاب، خانواده دیپلمات‌های اسرائیلی در پاییز سال ۱۳۵۷ خورشیدی، ایران را ترک کردند. تنها پنج روز پس از انقلاب در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۷، برابر با ۱۶ فوریه ۱۹۷۹ میلادی، دست اندرکاران انقلاب ایران، قطع روابط سیاسی و دیپلماتیک با اسرائیل را اعلام کردند. جان دیپلمات‌های اسرائیلی در معرض خطر جدی قرار داشت. بر پایه اسناد محرمانه دولت اسرائیل که پس از ۳۵ سال در فوریه سال ۲۰۱۴ میلادی از حالت محرمانه خارج و منتشر شد، با همکاری دولت آمریکا سفیر و کارکنان سفارت اسرائیل همگی با هم با هواپیما به آلمان و از آنجا به اسرائیل منتقل شدند.[۲] نخست وزیر وقت اسرائیل مناخیم بگین در نوزدهم فوریه ۱۹۷۹ میلادی، برابر با ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، در نامه‌ای خطاب به جیمی‌کارتر رییس جمهور آمریکا از تلاش‌های نیروهای آمریکایی برای همکاری در تأمین امنیت و خروج به موقع دیپلمات‌ها و کارکنان سفارت اسرائیل از ایران تشکر کرد.[۳] همزمان با خروج اسرائیلی‌ها از ایران، یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین و همکار وفادار سازمان امنیت شوروی، به همراه مشاور ارشد امنیتی‌اش هانی الحسن و تیم رهبری این سازمان به تهران رفت و سفارت اسرائیل به آنها تحویل داده شد و نام سفارت فلسطین بر آن نهاده شد.

بر اساس خاطرات ولادیمیر کوزیچکین، مأمور سازمان امنیت شوروی در تهران که در قالب دیپلمات در سفارت شوروی کار می‌کرد و در سال ۱۹۸۲میلادی، سه سال پس از انقلاب اسلامی در ایران به انگلستان پناهنده شد، مأموران سازمان امنیت شوروی، کاگ‌ب، تقریباً همزمان با رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین به سفارت اسرائیل پا گذاشتند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

احمد خمینی، یاسر عرفات و ابراهیم یزدی در مراسم تقدیم ساختمان سفارت سابق اسرائیل به فلسطینی‌ها - بهمن ۱۳۵۷

کوزیچکین سرخوردگی مأموران سازمان امنیت شوروی را از اینکه همه اسناد محرمانه به موقع از سفارت خارج شده بود و جز ساختمان خالی سفارت، چیز با ارزش دیگری به دست نیاوردند، شرح داده است.[۴]

هدف دیگری که سازمان امنیت شوروی برای دستیابی به اسناد آن، پس از انقلاب کمین کرده بود، مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در اداره دوم ارتش شاهنشاهی ایران بود. اسناد محرمانه این مرکز تقریباً بدون مقاومت و نگرانی با همکاری سید علی خامنه‌ای در شورای انقلاب و مسعود کشمیری به عنوان عضو کمیته انقلاب اسلامی مستقر در اداره دوم ارتش، انجام شد. مستشاران آمریکایی در دوران حکومت شاه در ایران در امور نظامی، اطلاعاتی و امنیتی همواره در کنار ارتش شاهنشاهی و سازمان امنیت ایران فعال بوده‌اند. آنها با بهره‌گیری از جدیدترین تکنولوژی‌های روز برای کشف و خنثی سازی توطئه‌های مخالفان حکومت شاه، به ویژه توطئه‌های مأموران سازمان امنیت شوروی، به نیروهای امنیتی ایران کمک می‌کردند. ژنرال قره‌باغی در خاطرات خود در این مورد می‌نویسد:

«علاوه بر اینکه دولت ایران عضو پیمان مرکز سنتو بود، یک قرارداد دو جانبه جداگانه نیز با دولت آمریکا داشت که به موجب آن، دولت آمریکا متعهد شده بود در مقابل

AVAYEBUF.wordpress.COM

هـــر نوع خطر و تهدید کمونیســـم در منطقه به کشـــور ایران کمک و از اســـتقلال و تمامیت ایران دفاع نماید، اعم از اینکه این خطر خارجی باشـــد یا داخلی. برابر مدارک اطلاعاتی و برآوردهای اداره دوم ســـتاد بزرگ ارتشـــتداران که برحســـب معمول با هم آهنگی مستشاران مربوطه آمریکایی بررسی و تهیه شده بود و همچنین بیانات رسمی اعلیحضرت، نخست وزیر و سایر مقامات مسوول، آشوبگران و اغتشاش کنندگان اصلی را کمونیستها و مارکسیستهای اسلامی تشخیص داده بودند و همگان معتقد بودند که اغتشاش کنندگان در کشور در ظاهر به صورت مسلمان و به نام اسلام عمل می‌کنند، ولی در باطن کمونیست هستند و منظورشان اضمحلال کشور است... در نتیجه طبق برآوردهای اطلاعاتی ســـتاد، تهدیدی که علیه کشور و دولت صورت می‌گرفت، تهدید مشـــترک علیه ایران و آمریکا و تهدید کمونیســـم تلقی می‌گردید. بنابراین در بحث و بررســـی‌هایی که در مذاکرات اولیه با ژنرال هایـــزر و ژنرال گس، به عمل می‌آمد، ابتدا عقیده و نظر آنها این بود که باید با قدرت در مقابل این خطر کمونیســـم مقاومت و از آن جلوگیری کرد و ضمن اعلام پشتیبانی دولت آمریکا از دولت بختیار اظهار می‌کردند راه‌حل برقراری آرامش در کشور این است که ارتش از دولت قانونی پشتیبانی نماید.»[۵]

در جلســـه مشترک شـــورای انقلاب و دولت موقت در دهم تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی در حضور خمینی، مقرر شـــد که شـــورای انقلاب و دولت موقت در یکدیگر ادغام شوند و روحانیون عضو شورای انقلاب به عنوان معاون و مشاور در کنار وزرای کابینه دولت موقت قرار گیرند. سید علی خامنه‌ای وزارت دفاع را نشان کرده بود و به عنوان معاون وزیر دفاع در کابینه دولت موقت آغاز به کار کرد.[۶] خامنه‌ای زمان را از دست نداد و همان روز مسعود کشمیری را از طرف معاونت وزارت دفاع در دولت موقت به ستاد فرماندهی ارتش معرفی کرد تا به عنوان مسوول بخش اسناد نیروی هوایی در کمیته اداره دوم ارتش و همچنین مسوول بخش اسناد مربوط به مستشاران آمریکایی مشغول به کار شود. رییس ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی سرلشگر ناصر فربد در نامه‌ای با مهر اقدام سریع، به تاریخ یازده تیر ۱۳۵۸ خورشیدی، مسعود کشمیری را به فرماندهی ستاد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران معرفی کرد:

«بسمه تعالی - جمهوری اسلامی ایران - ستاد کل ارتش - از ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی‌ایران (اداره دوم) به فرماندهی ستاد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی‌ایران - موضوع: بررسی اسناد و مدارک طبقه بندی شده - بدینوسیله آقای مسعود کشمیری که از دفتر نخســـت وزیری جهت بررسی اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده تا رده بکلی

AVAYEBUF.wordpress.COM

سری تعیین گردیده‌اند، به آن نیرو معرفی می‌شوند. دستور فرمایید مسوولین امر در این زمینه تسهیلات لازم معمول و همکاری بایسته به عمل آورند. رییس ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی ایران - ناصر فربد - یازدهم تیر ۱۳۵۸»[۷]

مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در ارتش شاهنشاهی در نیروی هوایی مستقر بود و تنها یک روز پس از اینکه خامنه‌ای به معاونت وزارت دفاع در دولت موقت رسید، با حکمی مسعود کشمیری را جهت دسترسی به پرونده‌های فوق محرمانه ارتش شاهنشاهی و مرکز مستشاری آمریکایی‌ها برگزید. محمد مهدی اسلامی عضو مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری و از نویسندگان کتاب پرونده مسکوت در شهریور ۱۳۸۸ خورشیدی در مقاله‌ای نوشت:

«مطابق اطلاعات برخی از کارشناسان و مسوولان ذیربط در زمان نفوذ کشمیری به ارتش، وی از اختیارات ویژه‌ای در رفت و آمد آزادانه به محل بایگانی اسناد طبقه بندی شده برخوردار بوده و پرونده‌های سری مربوط به پروژه‌های حساس آمریکایی‌ها در نیروی هوایی شاه مانند پروژه HB یا IBEX توسط وی مورد دستبرد واقع شده بود.»[۸]

محمدحسن روزی‌طلب، عضو مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری در کتاب پرونده مسکوت آورده است:

«یکی از مهمترین بخش‌های رکن دو نیروی هوایی، بخش مربوط به فعالیت‌های جاسوسی مستشاران آمریکایی از شوروی و پروژه‌های آنها بود. کشمیری و تیم همراهش تا یک ماه، ساختمان مرکزی ضد اطلاعات نیروی هوایی و قسمت مستشاری آمریکایی را انحصاراً در اختیار داشتند و طی این مدت اقدام به انهدام و مهمتر از آن سرقت اسناد، اسلایدها، فیلم‌ها و حتی دستگاه‌های مهمی‌کردند. برخی از این اسناد و دستگاه‌ها به همراه یک دستگاه رمز کننده تلفن، پس از انفجار نخست وزیری از منزل کشمیری کشف شد. پس از تسخیر لانه جاسوسی نیز، هنگامی‌که دانشجویان پیرو خط امام به برخی از اسناد مراجعه می‌کردند، جز یک کد سوخته و به درد نخور، چیزی به دست نمی‌آوردند. جالب اینکه در آخرین روزهای مأموریت کشمیری در رکن دو ارتش، به صورت اتفاقی مشخص می‌شود که او برخی از اسناد سرّی را خارج کرده است. این اقدام با اغماض مسوول موبوطه مواجه می‌شود.»[۹]

واقعیت این است که کشمیری این اسناد فوق محرمانه را با هماهنگی مافوق مستقیم خود یعنی سید علی خامنه‌ای از مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در نیروی هوایی ارتش خارج

AVAYEBUF.wordpress.COM

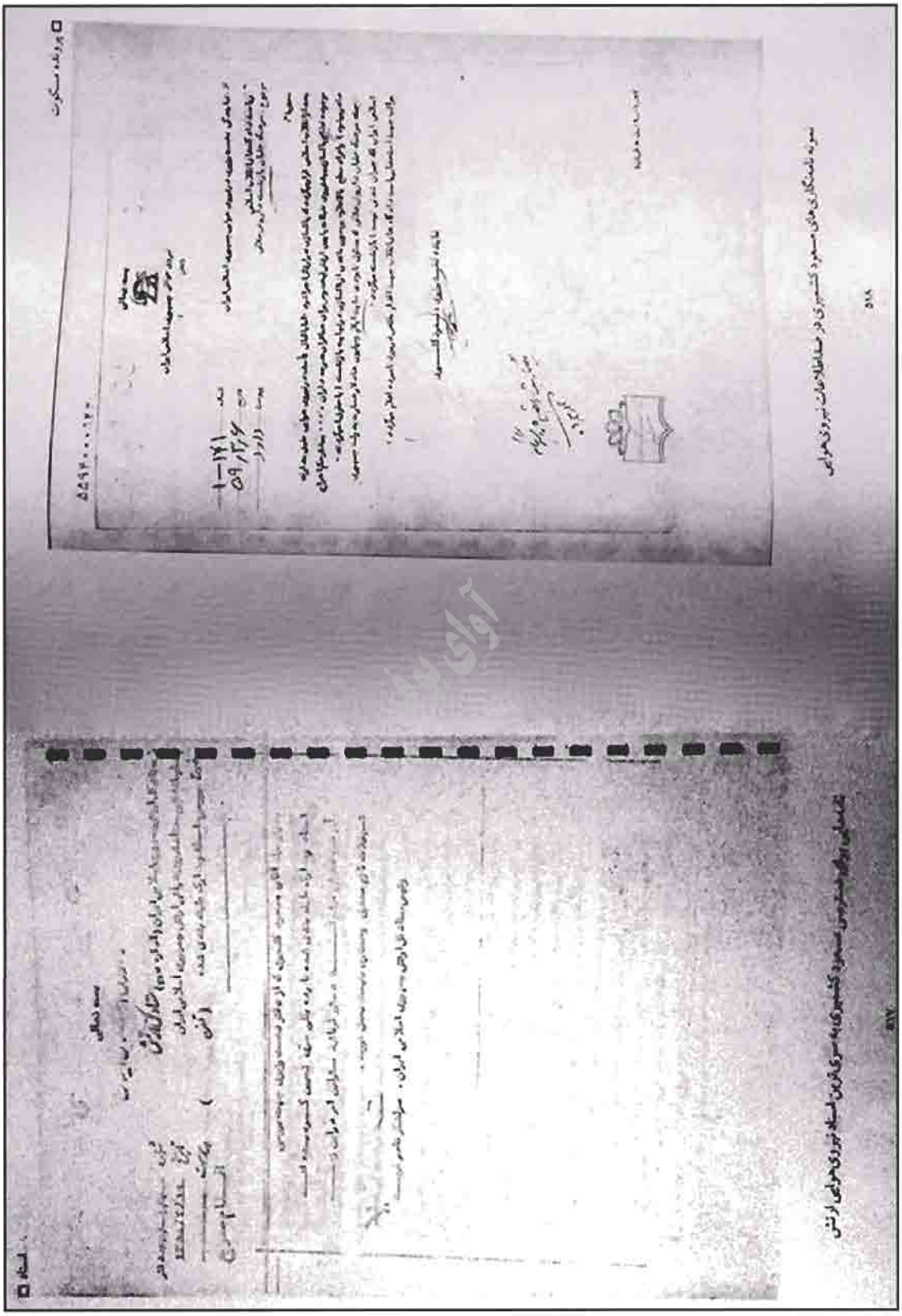

مسعود کشمیری به محرمانه ترین اسناد نیروی هوایی ارتش و مرکز مستشاری آمریکایی‌ها دست یافت

AVAYEBUF.wordpress.COM

کرد و به مکان نامعلومی که هیچگاه مشخص نشد، انتقال داد. امروز با آشکار شدن رابطه خامنه‌ای با سازمان امنیت شوروی از یک سو و ارتباط بسیار نزدیک وی با مسعود کشمیری از سوی دیگر می‌توان گفت که اسناد محرمانه مربوط به فعالیت‌های جاسوسی آمریکایی‌ها از شـــوروی در دوران حکومت شـــاه، توسط تیم خامنه‌ای به مدیریت کشمیری در کمیته مســـتقر در اداره دوم ارتش در اختیار سازمان امنیت شوروی قرار گرفته است که بیش از هر ارگانی در تمام کره زمین تشنه به دست آوردن این اطلاعات بودند. مسعود کشمیری برای مدت یکسال در اداره دوم ارتش فعال بود تا اینکه در سحرگاه هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشـــیدی، در پی تماس تلفنی ســـید علی خامنه‌ای، خودش را به منزل وی رســـاند و اطلاعات مربوط به کودتای نوژه را که کا گ ب با جزییات دقیق در اختیار خامنه‌ای گذشته بود، دریافت کرد، تا تیم خنثی سازی کودتای نوژه را تشکیل بدهد و زیر نظر مستقیم سید علی خامنه‌ای نسبت به دستگیری افسران کودتاچی ارتش اقدام کند.[۱۰]

ماجرای ربوده شدن پرونده تیمسار مقربی از اداره دوم ارتش و انتقال آن به سفارت شوروی

اســـدالله لاجوردی در دی ماه ۱۳۶۳خورشـــیدی، در گـــزارش پنجاه صفحه‌ای خود در پایان ســـه سال پیگیری پرونده انفجار دفتر نخســـت وزیری به مواردی اشاره می‌کند که اعضای کمیته مســـتقر در اداره دوم ارتش، اسناد محرمانه را پنهانی به سازمان امنیت شـــوروی می‌رساندند. یکی از این موارد، سرقت پرونده تیمسار مقربی از اداره دوم ارتش و انتقال پنهانی آن به ســـفارت روسیه برای تحویل به مأموران سازمان امنیت شوروی بوده اســـت. لاجوردی در گزارش خود آورده اســـت که ماجرای لو رفتن ژنرال مقربی به عنوان بزرگ‌ترین جاسوس سازمان امنیت شوروی در ارتش شاهنشاهی ایران برای مأموران روس بسیار حایز اهمیت بوده است و در ازای دریافت پرونده ژنرال مقربی، سازمان امنیت شوروی قول همکاری هر چه بیشـــتر و ارایه تجهیزات و وســـایل پیشرفته جاسوسی به این تیم را داده بود.[۱۱]

احمد مقربی فرزند حسن در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در تهران متولد شد. وی پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد دانشکده افسری گردید و با درجه ستوان سومی فارغ التحصیل شد و سپس دوره‌های مقدماتی و عالی مهندسی، فرماندهی ستاد و پدافند عالی

AVAYEBUF.wordpress.COM

تیمسار احمد مقربی پس از کشف دستگاه‌های جاسوسی برای شوروی از منزل و محل کارش، در دادگاه به اعدام محکوم شد

را در ایالات متحده آمریکا و همچنین در دانشگاه جنگ گذراند. از سال ۱۳۲۷ خورشیدی به خدمت در ارتش شاهنشاهی ایران پرداخت. همان زمان، وی عضو نهضت مقاومت ملی، انجمن جغرافیا و مهندسین آمریکا بود و سمت معاونت در اداره پنجم ارتش و ریاست رکن پنجم ستاد ارتش را بر عهده داشت. طبق اسناد ساواک، مقربی پس از انحلال حزب توده و دستگیری اکثر افراد وابسته به این حزب کمونیستی که تحت حمایت سازمان امنیت شوروی بود، مدت هفت ماه بازداشت گردید، ولی به علت فقدان مدارک لازم آزاد شد. در سال ۱۳۴۴ خورشیدی، مقربی همکاری‌اش با سازمان امنیت شوروی را از سر گرفت و برای مدت یازده سال عالی رتبه‌ترین جاسوس سازمان امنیت شوروی در ارتش شاهنشاهی ایران بود و در این مدت اطلاعات بسیار مهم و حساسی را علیه حکومت شاهنشاهی ایران در اختیار سازمان امنیت شوروی گذاشت. دستگیری وی و در پی آن کشف بزرگ‌ترین شبکه جاسوسی کا گ ب در ارتش شاهنشاهی ایران که در آذرماه ۱۳۵۶ خورشیدی در رسانه‌های کشور اعلام شد، یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌های سازمان امنیت کشور (ساواک) تا آن زمان به حساب می‌آمد. دادگاه وی با سرعتی غیر معمول برگزار شد و در سحرگاه چهارم دی ماه ۱۳۵۶ خورشیدی، تیمسار احمد مقربی به جرم جاسوسی برای شوروی و دادن اسرار نظامی ایران به بیگانگان تیر باران شد. ولادیمیر کوزیچکین که همان زمان از افسران ارشد سازمان امنیت شوروی، «کا گ ب» در ایران بود و در پوشش دیپلمات در سفارت شوروی در تهران فعالیت می‌کرد، در مورد سوابق تیمسار مقربی و حوادث پس از دستگیری وی در کتاب خاطراتش می‌نویسد:

«آن شب نمی‌توانستم بخوابم. اینکه خبری را در روزنامه‌ها بخوانید با اینکه خودتان از نزدیک آن را تجربه کنید خیلی متفاوت است. اما ماجرا به همین جا ختم نشد. بلافاصله پس از دستگیری مقربی، فدور ساولچنکو به عنوان نماینده سفارت شوروی در تهران

AVAYEBUF.wordpress.COM

به وزارت امورخارجه ایران احضار شد. وی در واقع سر کنسول سفارت شوروی بود که حکومت ایران به اشتباه تصور کرده بود وی نیز همانند ما از افسران کا گ ب باشد. به وی اطلاع داده شد که کابانف و تیتکین دو مأمور کا گ ب که در پوشش دیپلماتیک با مقربی در ارتباط بودند و در روز دستگیری وی شناسایی و بازداشت شده بودند، باید هر چه سریعتر خاک ایران را ترک کنند. آنها هم بلافاصله به شوروی بازگشت داده شدند. این حادثه نشانه‌های روشنی از مرحله‌ای جدید در روابط ایران و شوروی داشت. مقامات ایرانی که بدون شک تحت فشار آمریکایی‌ها بودند اخبار این حادثه را به خبرگزاری‌ها کشاندند. پیش از دستگیری تیمسار مقربی، موارد دیگری هم بوده است که افسران کاگب (سازمان امنیت شوروی) و جی آر یو (سازمان امنیت ارتش شوروی) به همراه جاسوس‌های رابط آنها دستگیر شده بودند، اما ماجرا در سکوت رسانه‌ای حل و فصل شده بود و مقامات ایرانی مأموران کا گ ب را بدون هیاهو و جنجال رسانه‌ای از کشور اخراج کرده بودند. اما این بار همه چیز متفاوت بود و تیتر درشت تمام روزنامه‌های کشور عبارت بود از «کشف شبکه جاسوسی کا گ ب در ایران» و یا «نفوذ کا گ ب در بالاترین ارکان رهبری کشور». اگرچه پس از افتضاح دستگیری تیمسار مقربی به همه افسران کا گ ب در ایران هشدار داده شده بود که مراقب باشند تا هیچ خبری از این حادثه به بیرون درز نکند، اما روز بعد مشخص بود که همه مردم از این حادثه مطلع بودند. حتی پرسنل عادی سفارت شوروی هم به ما که مأموران کا گ ب بودیم، چپ چپ نگاه می‌کردند و رقبای ما در جی آر یو با لبخند تمسخر آمیز از کنار ما رد می‌شدند... در مورد لو رفتن تیمسار مقربی، این حادثه نمی‌توانست یکی از موارد درز اخبار باشد که معمولاً رخ می‌داد. حتی همه افسران کا گ ب هم هویت واقعی وی را نمی‌دانستند. ما تنها مطلع شده بودیم که یکی از بهترین مأموران در شبکه جاسوس‌های سیاسی سازمان امنیت شوروی در ایران را از دست داده بودیم. وی با کد «مرد» برای ما شناخته شده بود و حالا از طریق اخبار و رسانه‌ها برای نخستین بار نام واقعی او را می‌شنیدیم. جاسوس ما که با کد «مرد» شناخته می‌شد، یک تیمسار ارتش شاهنشاهی ایران به نام مقربی بود. تیمسار مقربی برای مدت سی سال از مأموران سازمان امنیت شوروی در ایران بود. مقربی از سال ۱۹۴۷ میلادی، برابر با ۱۳۲۶ خورشیدی، یعنی از زمانی که افسری جوان در ارتش بود، به خدمت کا گ ب درآمد. او بهترین مأمور کا گ ب به حساب می‌آمد و اطلاعات محرمانه‌ای را که واقعاً برای اتحاد جماهیر شوروی حایز اهمیت بود، در اختیار ما می‌گذاشت. در سال‌های اخیر، ترقی بسیار کرد و حتی مسوول خرید اسلحه از ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای غربی شد. از آنجایی که آشنایی با اقدامات ایالات متحده در ایران اولویت اول مقامات اطلاعاتی و امنیتی شوروی به حساب

AVAYEBUF.wordpress.COM

می‌آمد، اطلاعاتی که تیمسار مقربی به ما می‌داد بسیار با ارزش و ذیقیمت بودند. جدای از اینکه وی دسترسی مستقیم به اطلاعات محرمانه حکومت شاه داشت، ارتباطات وی با شخصیت‌های تاثیر گذار حکومتی در لایه‌های مختلف اجتماعی ایران از جمله در قوه قضاییه، دولت و سازمان امنیت حکومت شاهنشاهی ایران، برای روس‌ها بسیار ارزشمند بود. با دستگیری تیمسار مقربی برای ما در سازمان امنیت شوروی مثل روز روشن بود که دیگر جانشینی برای او نخواهیم یافت. به جرأت می‌توان گفت که مقربی تنها مأمور کاگ‌ب بود که می‌توانست اطلاعات با ارزش و واقعی به ما برساند. دیگران با او قابل مقایسه نبودند و تعدادشان هم بسیار اندک بود. با از دست رفتن مقربی، در مجموعه سازمان امنیت شوروی در ایران یک خلأ اطلاعاتی پیدا شد. علاوه بر اینها، وی به واسطه مدت طولانی همکاری با کا گ ب، همه افسران بخش پولیتیکال اینتلیجنس یا همان بخش جاسوسی سیاسی را می‌شناخت و حالا احتمال لو رفتن هویت همه آنها وجود داشت. به همین دلیل برای مدتی همه فعالیت‌های اطلاعاتی به حالت تعلیق در آمد.»[۱۲]

افشای هویت تیمسار مقربی به عنوان جاسوس سازمان امنیت شوروی و کشف نحوه ارتباط وی با کا گ ب، که از بزرگترین پیروزی‌های ضدجاسوسی ساواک به شمار می‌رفت، همواره برای سازمان امنیت شوروی معمایی بزرگ بود.[۱۳] معمایی که در نهایت همکاران سید علی خامنه‌ای در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش و به ویژه مسعود کشمیری، پس از انقلاب با سرقت و رساندن پرونده تیمسار مقربی به افسران کا گ ب، آن را برایشان حل کرده بودند. اما این بدون شک تنها موردی نبود که فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا توانسته بودند پس از انقلاب با دسترسی به اسناد محرمانه معماهای سر به مهر مانده سازمان امنیت شوروی را برایشان حل کنند. در این بین در ماجرای تسخیر سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران با وجود حساسیت‌ها، پیچیدگی، رمز و رازها و عمق تأثیرگزاری بین‌المللی آن، دارای یک واقعیت آشکار و غیر قابل انکار است و آن اینکه بیش از هر کشوری منافع فراوانی نصیب اتحاد جماهیر شوروی کرد. رقیب قدرتمند شوروی، یعنی ایالات متحده را به تحقیر آمیزترین شکل ممکن درهم کوبید و هیبتش را فرو ریخت و دسترسی سازمان امنیت شوروی را به اسناد محرمانه سفارت آمریکا در تهران فراهم کرد. ریشه‌های طرح تسخیر سفارت آمریکا را باید در مهره‌های بازی روس‌ها در تیم خمینی در فرانسه جستجو کرد. چهره‌هایی چون محمد موسوی خوئینی‌ها و صادق طباطبائی که هر

AVAYEBUF.wordpress.COM

دو سال‌ها همکار کا گ ب بودند.

توصیه کا گ ب به خمینی در نوفل لوشاتو: تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه کنید

یکی دیگر از نزدیکترین یاران خمینی در پاریس دکتر صادق طباطبایی که از طریق احمد خمینی به حلقه یاران نزدیک خمینی وارد شده بود، در مصاحبه با روزنامه شرق پس از سه دهه از راز ارتباط کاگب با حلقه یاران خمینی پرده برداشت. خواهر وی فاطمه طباطبایی سلطانی با احمد خمینی ازدواج کرده بود. صادق و فاطمه فرزندان آیت الله سلطانی طباطبایی و خواهر زاده امام موسی صدر بودند. صادق که در زمان انقلاب ۳۵ ساله بود، به واسطه روابط ویژه دائی‌اش، امام موسی صدر با سازمان امنیت شوروی و به‌ویژه با دولت حافظ اسد در سوریه که وفادارترین متحد شوروی در خاورمیانه شناخته می‌شد، عملاً به عنوان رابط دولت سوریه با انقلابیونی که در کمپ‌های نظامی سازمان امنیت شوروی در سوریه، فلسطین، لبنان و مصر تعلیم می‌دیدند، تبدیل شده بود. وی جوانی خوش سیما و تحصیل کرده بود که دکترای بیوشیمی را از دانشگاه بوخوم در آلمان دریافت کرده و چند سالی بود که به تدریس در همان دانشگاه می‌پرداخت. صادق طباطبایی در این مصاحبه در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۹۱، می‌گوید:

امام موسی صدر و خواهر زاده اش صادق قطب زاده

AVAYEBUF.wordpress.COM

«در زمان حضور امام در نوفل لوشـــاتو، دو، ســـه هفته قبل از بازگشـــت ما به ایران، یک تحلیل گزارش گونه از کا گ ب به دست امام رسید. سازمان کا گ ب تحلیل کرده بود که چرا در این یک سال و اندی که قیام مردم ایران وارد این فاز شده، با وجود اقدامات سازمان‌های وابسته به قدرت‌های جهانی و نیز تشکیلات ساواک ایران، همچنان سنگر به سنگر موانع را فتح می‌کند. تحلیلگران سازمان امنیت شوروی کا گ ب، به این نتیجه رســـیده بودند که این پیروزی معلول تفکر کلیدی آیت الله خمینی در ســـال ۱۳۴۲ خورشـــیدی، بر مبنای «وحدت حوزه و دانشگاه» است. از آن گزارش کا گ ب می‌شد پیش بینی کرد که وقتی به بعد از انقلاب می‌رسیم، می‌بینیم که همان جریان قدرت و همان نیروهای متحد، سازماندهی مردمی را در دست دارد و آن نیروهای غیر روحانی، بدنه اجرایی کشور را تشکیل داده‌اند. این روند خلاف مصالح دو ابرقدرت شرق و غرب خواهد بود و بنابراین بدیهی بود که با خیل گوناگون و با اتخاذ شگردهای مختلف با آن به عداوت برخیزند. بنا بر تحلیل سازمان امنیت شوروی، بعد از انقلاب یکی از برنامه‌های قدرت‌های خارجی، که در طرح میتران نمود پیدا کرد، جدا کردن این نیروهای حوزوی و دانشگاهی از یکدیگر بود.»[۱۴]

در گزارش سازمان امنیت شوروی آمده است که «تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» رمز پیروزی خمینی در فتح سنگر به سنگر موانع در ایران انقلابی خواهد بود. این گزارش در پاییز ســـال ۱۳۵۷ خورشـــیدی به دست خمینی رسانده شد و فراموش نکنیم که یک سال پس از این تاریخ یعنی در آبانماه ۱۳۵۸خورشیدی، همین عبارت یعنی تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه، شعار کلیدی و حتی نام تشکیلاتی عده‌ای از جوانان تندرو انقلابی شد که در آغاز خود را دانشـــجویان پیرو خط امام می‌نامیدند. آنها با حمله به سفارت، زمینه ساز قطع کامل رابطه آمریکا با ایران شدند.

موسوی خویینی‌ها هدایت کننده عملیات حمله به سفارت آمریکا بود و حق وتو داشت

حمله به ســـفارت آمریکا و ۴۴۴ روز گروگانگیری، هزینه‌های مادی و معنوی بســـیار ســـنگینی به ایران و ایرانی تحمیـــل کرد. ایرانیان در دنیا به عنـــوان ملتی غیر متمدن و

AVAYEBUF.wordpress.COM

گروگانگیر معرفی شدند. به ویژه در رسانه‌های آمریکایی و اروپایی برنامه‌های ویژه‌ای در طول این مدت برای پیگیری وضعیت گروگان‌ها ساخته می‌شد. والتر کرونکایت مجری محبوب شبکه تلویزیونی سی بی اس آمریکا که عنوان مورد اعتمادترین صدا در بین گویندگان خبر را نیز از سوی مخاطبان آمریکایی دریافت کرده بود، از ژانویه سال ۱۹۸۰ میلادی، تمام برنامه‌های خبری بسیار پر بیننده‌اش را با اعلام تعداد روزهایی که از گروگانگیری در سفارت آمریکا در تهران گذشته است و آخرین خبرها از دیپلمات‌های به گروگان گرفته شده، به پایان می‌برد.[۱۵] در نگاه میلیون‌ها آمریکایی رویای ایران که کشوری زیبا و باشکوه، با تمدنی بزرگ شناخته می‌شد، حالا از بین رفته بود و چشم‌هایی نگران و دوخته شده به صفحه تلویزیون‌ها برای اطلاع از وضعیت فرزندانشان، جای آن را گرفته بود. زخمی عمیق بر پیکره تمدن ایران از این حادثه نشست، که هنوز پس از بیش از سه دهه التیام نیافته است. اما از سوی دیگر رویای بزرگ اتحاد جماهیر شوروی به تحقق پیوست و سازمان امنیت شوروی، کا گ ب، توانست بدون حضور و مزاحمت رقیب دیرینش ایالات متحده، تنها میداندار انقلاب ایران در آشوب آن روزها باشد. جوانان انقلابی که در حمله و اشغال سفارت نقش داشتند و در آغاز گروهی از «دانشجویان پیرو خط امام» نام گرفته بودند، چیزی بیش از یک جریان دانشجویی بودند. بسیاری از آنها اعضای تعلیم دیده گروه‌های تروریستی کوچک و بزرگی بودند که در کمپ‌های شوروی در خاورمیانه برای مبارزه با حکومت شاه تعلیم دیدند و پس از انقلاب در قالب کمیته‌های انقلاب اسلامی و سپاه

از راست: صادق قطب زاده، احمد خمینی، محمد موسوی خویینی‌ها و علی قدوسی

AVAYEBUF.wordpress.COM

پاسداران، سازماندهی شدند. سازمان امنیت شوروی به صورت غیر قانونی و به دور از چشم دولت موقت که مدیریت اجرایی کشور را به عهده داشت، برای آنها اسلحه و مهمات فراهم کرد.[۱۶] همچنین چریک‌های کارکشته سازمان آزادیبخش فلسطین که همکاری نزدیک با سازمان امنیت شوروی داشتند، آنها را تعلیم دادند تا در نهایت برای مأموریت‌هایی از این دست آماده شوند. موسوی خوییني‌ها توصیه سازمان امنیت شوروی را به کار بست و این چریک‌های تعلیم دیده سپاه پاسداران را «دانشجویان پیرو خط امام» نامید. به دنبال آن عنوان «دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» که در گزارش‌های محرمانه کاگ ب برای خمینی در نوفل لوشاتو بر آن تاکید شده بود، برای این مجموعه انتخاب شد.

ابراهیم اصغرزاد که از فرماندهان میدانی کمیته انقلاب اسلامی و پس از آن فرمانده سپاه پاسداران در قزوین بود، در تمام صحنه‌ها شانه به شانه موسوی خوییني‌ها دیده می‌شد. وی در مصاحبه‌ای که آبان ماه ۱۳۹۰ خورشیدی، سی و دو سال پس از حمله به سفارت آمریکا در تهران، در وبسایت رسمی دفتر تحکیم وحدت منتشر شد، به عنوان طراح عملیات تسخیر سفارت آمریکا و سخنگوی دانشجویان پیرو خط امام معرفی شده است. در این مصاحبه وی صراحتاً موسوی خوییني‌ها را هدایت کننده این عملیات و کسی که حرف

اشغال سفارت آمریکا توسط سپاه پاسداران تحت عنوان دانشجویان پیرو خط امام - ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸خورشیدی

AVAYEBUF.wordpress.COM

آخر را در تصمیم گیری‌ها می‌زد و حتی حق وتو داشت معرفی می‌کند.[۱۷] محمد موسوی خوییني‌ها، همان مأمور تعلیم دیده سازمان امنیت شوروی بود.

مهاجمان به سفارت آمریکا در جریان تأیید صلاحیت کاندیداها برای نخستین انتخابات ریاست جمهوری و سپس نخستین انتخابات مجلس شورای ملی پس از انقلاب، در نقش یک توپخانه تبلیغاتی بسیار قدرتمند، با انتشار اسناد و مدارک فراوان از درون سفارت ایالات متحده، بسیاری از رقبای سیاسی خامنه‌ای و موسوی خوییني‌ها و متحدان‌شان را رد صلاحیت و از صحنه سیاسی ایران حذف کردند. در ادامه، همین گروه زمینه ساز و مجری انقلاب فرهنگی، یکی از هولناک‌ترین تسویه حساب‌های تاریخ معاصر ایران شدند و برای حدود چهار سال، بسیاری از دانشگاه‌های کشور را به تعطیلی کشاندند و چرخ علم و دانش را در ایران از حرکت باز ایستانیدند. هزاران استاد دانشگاه و صدها هزار دانشجو که با عقاید سیاسی روحانیون انقلابی حاکم موافق نبودند، به بهانه گزینش، از تدریس و تحصیل محروم شدند. نوابغ بسیاری برای همیشه از ایران رخت بر بستند و بسیاری از آنها که ماندند، منزوی، زندانی، شکنجه و حتی اعدام شدند. تمام کتب درسی و آموزشی را که بر پایه علوم نوین نگاشته شده بود، به بهانه غربی بودن محتوای آنها سوزاندند و بر مبنای ایدئولوژی‌های خطرناک انقلابی-اسلامی دوباره نویسی کردند. از دیگر اقدامات مخرب این گروه، تأسیس

پانزده عضو از ۱۸ عضو شورای انقلاب به ترتیب طالقانی، بهشتی، موسوی اردبیلی، هاشمی‌رفسنجانی، خامنه‌ای، سحابی، بنی‌صدر، قطب‌زاده، شیبانی، مهدوی کنی، مطهری، باهنر، معین فر، بازرگان و حبیبی

AVAYEBUF.wordpress.COM

وزارت اطلاعات و تثبیت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که در تمام سال‌های پس از انقلاب، اهرم‌های قدرتمندی به دست روحانیون انقلابی حاضر در حلقه یاران و نزدیکان خمینی، به ویژه سید علی خامنه، علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی و محمد موسوی خویینی‌ها سپرد تا مخالفان را سرکوب کنند. پرسش اینجاست که آیا حمله کنندگان به سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران واقعاً دانشجو بودند یا یک گروه تعلیم دیده شبه نظامی با سوءاستفاده از پوشش دانشجو بودن، که یکی از رویاهای دیرین شوروی را بر آورده کردند.

حمله سپاه پاسداران به سفارت آمریکا به نام دانشجویان نوشته شد

پس از ترور آیت طالقانی، آیت الله بهشتی رییس شورای انقلاب شد. مطهری و طالقانی که هر دو پیش از وی رییس شورای انقلاب بودند، دست کم در چهار مورد با هم شباهت ویژه داشتند. هر دو با تشکیل حزب جمهوری اسلامی و پس از آن تشکیل سپاه پاسداران مخالف بودند و همچنین با روحانیون انقلابی اطراف خمینی همچون هاشمی‌رفسنجانی، خامنه‌ای و موسوی خویینی‌ها درگیر بودند و اختلافات آنها مشکلات بسیاری درتصمیم گیری‌های شورای انقلاب پیش آورده بود. هر دو آنها نیز در ترورهای مشکوک کشته شدند. حالا با انتخاب بهشتی به عنوان رییس شورای انقلاب، برای نخستین بار فضای شورای انقلاب یکدست به نظر می‌رسید. همزمان دخالت‌های شورای انقلاب در کار دولت موقت و امور اجرایی کشور نیز، بسیار بیشتر شده بود. به ویژه اینکه پس از نشست مشترک اعضای شورای انقلاب و دولت موقت در حضور خمینی در تاریخ دهم تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی، روحانیون شورای انقلاب در نقش معاون و مشاور ارشد برای وزرا به وزارتخانه‌های دولتی در دولت موقت راه یافته بودند.

شورای انقلاب که در نیمه دوم دیماه ۱۳۵۷ خورشیدی و چند روز پیش از خروج شاه از ایران شکل گرفته بود، برای حدود هجده ماه به فعالیت خود ادامه داد و پس از تشکیل نخستین مجلس شورای ملی پس از انقلاب، منحل شد. شورای انقلاب، نقش قوه مقننه را در جریان انقلاب ایفا می‌کرد. پس از انقلاب دولت موقت به ریاست مهندس مهدی بازرگان تشکیل شد که نقش قوه مجریه را داشت و مصوبه‌های شورای انقلاب را اجرا می‌کرد. شورای انقلاب اسلامی به صورت رسمی پانزده عضو داشت، شامل هشت روحانی و هفت

AVAYEBUF.wordpress.COM

غیر روحانی می‌شد. روحانیون شورای انقلاب آیت الله مطهری، آیت الله طالقانی، آیت الله بهشـــتی، آیت الله موســـوی اردبیلی، آیت الله مهدوی کنی و حجت الاسلام باهنر، حجت الاسلام هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای بودند. اعضای غیر روحانی مهدی بازرگان، ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده، حسن ابراهیم حبیبی، عباس شیبانی، عزت‌الله سحابی و علی اکبر معین‌فر بودند. میرحســـین موسوی، حبیب الله پیمان و احمد صدرحاج سید جوادی نیز در برخی منابع عضو این شورا معرفی شده‌اند. این شورا که در ابتدا نقش قانون گذاری داشت، پس از استعفای دولت موقت در اعتراض به تسخیر سفارت ایالات متحده در آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، با پیگیری امور اجرایی، نقش دو قوه را همزمان ایفا می‌کرد.

نخستین نتایج حمله به سفارت آمریکا در همان ساعات اولیه با استعفای دولت موقت، نمایان شد. حالا در نبود آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله مطهری و با استعفای دولت موقت که از اعضای قدیمی نهضت آزادی و جبهه ملی ایران تشکیل شده بود، راه برای یکه تازی‌های روحانیون عضو شورای انقلاب باز شد. به این ترتیب می‌توان گفت که علاوه بر اتحاد جماهیر شوروی که از قطع دست رقیب دیرینه‌اش در ایران انقلابی بسیار خوشحال بود، روحانیون عضو شـــورای انقلاب هم برندگان بزرگ تسخیر ســـفارت آمریکا بودند. در این بین، مردم ایـــران، چهره‌های انقلابی میانه‌رو و دولت ایالات متحده آمریکا را می‌توان بازندگان بزرگ حمله به ســـفارت ایالات متحده در تهران دانســـت. با توجه به جدول برندگان و بازندگان ماجرای اشغال سفارت آمریکا در تهران، قبول اینکه گروهی از دانشجویان طرفدار خمینی به تنهایی طراح و مجری این عملیات بودند، منطقی به نظر نمی‌رســـد. اگر چه روحانیون عضو شورای انقلاب بر این قضیه تاکید داشته‌اند که این اقدام خودجوش دانشجویان پیرو خط خمینی بوده است، به وضوح شاهد منافع فراوان این اقدام برای اتحاد جماهیر شوروی، روحانیون عضو شورای انقلاب و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوده‌ایم. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرت خود از ســـال‌های انقلاب و پیروزی بر این نکته تاکید دارد که چهارصد دانشجو با هدایت ائتلافی از اعضای انجمن‌های دانشجویان مسلمان دانشگاه‌های ایران، ملی، صنعتی و پلی تکنیک سفارت آمریکا را اشغال کردند و دیپلمات‌های آمریکایی را به گروگان گرفتند.[۱۸] این در حالی است که ولادیمیر کوزیچکین مأمور رسمی سازمان امنیت شوروی در تهران، بر پایه اسناد و منابع مورد اعتماد، مهاجمان به سفارت را دانشجو نمی‌داند و آنها را شبه نظامیان تعلیم یافته عضو سپاه پاسداران معرفی می‌کند. وی می‌نویسد:

AVAYEBUF.wordpress.COM

«جزییات اشـــغال ســـفارت آمریکا توســـط خود گروگان‌های آمریکایی و دیگر منابع به تفصیل بیان شده است و نیازی نیست تا دوباره آنها را بیان کنم. اما آنچه باید بگویم این است که ما در سازمان امنیت شوروی از طریق منابع موثق خودمان در درون انقلابیون می‌دانستیم که چه کسانی این حرکت را محکوم کردند و چه کسانی آن را انجام دادند. رســـانه‌های غربی زمانی که درباره این حادثه نوشـــتند، از عنوان دانشجو برای معرفی کسانی که سفارت آمریکا را اشغال کردند و دیپلمات‌های آمریکایی را به گروگان گرفتند استفاده کردند. اما بر اساس آنچه در مرکز کا گ ب، سازمان امنیت شوروی در تهران در اختیار داشتیم به وضوح می‌دانستیم که آنها دانشجو نبودند. اشغال سفارت آمریکا که توسط بسیاری از دست اندرکاران حکومت انقلابی محکوم شده بود، در واقع توسط تیم ویژه و تعلیم دیده‌ای از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به اجرا درآمد. اگرچه پس از وقوع حادثه برخی از تماشاچیان متعصب که شاید بعضی از آنها هم دانشجو بودند و به گروه‌های مختلف سیاسی گرایشاتی داشتند، سعی کردند خودشان را به ماجرای اشغال سفارت وصل کنند، واقعیت این است که به مرور زمان و در پی بازداشت طولانی مدت گروگان‌های آمریکایی، این گروه‌های مدعی دســـت داشتن در اشغال سفارت آمریکا از صحنه حذف شدند.»[۱۹]

کوزیچکین در ادامه به چند مورد که سپاه پاسداران با حمله به سفارت خانه‌های دیگر کشورها برخورد و آنها را خنثی کرد، اشاره می‌کند. از جمله حمله به سفارت انگلیس که آن را اقدام خود جوش جوانان کله داغ انقلابی نامید:

«در پنجم نوامبر ۱۹۷۹ میلادی، تنها یک روز پس از حمله به ســـفارت آمریکا، سفارت بریتانیا در تهران مورد حمله قرار گرفت و اشغال شد. این حمله را می‌توان خودجوش و اقـــدام گروهی از جوانان پرشـــور و کله داغ قلمداد کرد. در ایـــن مورد با وجودی که محکومیت آشکار رسمی علیه اقدام آنها وجود نداشت، مزاحمان با دخالت مستقیم و سریع سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از سفارت بیرون رانده شدند. با وجودی که اشغال سفارت بریتانیا تنها شش ساعت به طول انجامید، خسارت قابل توجهی به آن وارد شده بود. سفارت بریتانیا در سوی دیگر خیابان در مقابل سفارت شوروی بود و ما می‌توانستیم از بالکن اتفاقات ســـفارت بریتانیا را رصد کنیم و حتی عکس بگیریم. شاهد بودیم که تظاهر کنندگان به میله‌های آهنی حفاظ سفارت می‌کوبیدند و سپس دیدیم که از بالای این میله‌های محافظ به درون سفارت بریتانیا سرازیر شدند و شیشه‌ها را شکستند. از اتاقی که در نبش طبقه سوم سفارت بود، دود بلند می‌شد که فهمیدیم انگلیسی‌ها دارند برخی اسناد را می‌سوزانند تا مطمین شوند به دست مهاجمان نخواهد افتاد.»[۲۰]

AVAYEBUF.wordpress.COM

بسیاری از آنها که به عنوان دانشجویان پیرو خط امام شناخته می‌شدند از اساس دانشجو نبودند و اراذل و اوباش تحصیل نکرده محله‌های حاشیه و جنوب تهران بودند که به عضویت کمیته‌های انقلاب اسلامی و یا سپاه پاسداران در آمدند. عباس عبدی و محسن میردامادی از معدود دانشجویان این جمع بودند که پیش از همه به عنوان منتقد حمله به سفارت آمریکا در تهران تبدیل شدند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

کوزیچکین در جای دیگری از کتابش به حمله تظاهرکنندگان معترض به سفارت شوروی در تهران در اول ژانویه ۱۹۸۰میلادی، دو ماه پس از اشغال سفارت آمریکا، اشاره می‌کند و اینکه چطور سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به سرعت برای حفاظت از سفارت شوروی وارد عمل شد و با افغان‌های معترض به سیاست‌های شوروی در قبال افغانستان برخورد کرد. وی همچنین به مکالمه دوستانه خود با یکی از اعضای سپاه پاسداران که برای حفاظت از سفارت شوروی به آنجا آمده بود اشاره می‌کند که دیده بود دود از یکی از اتاق‌های سفارت بیرون می‌آید و پرسیده بود آیا نیاز است آتش نشانی خبر کند. کوزیچکین، این مأمور کارکشته و با سابقه سازمان امنیت شوروی، بدون پلک زدن با اینکه می‌دانست در نتیجه حمله افغان‌ها به سفارت، اسناد محرمانه را در یکی از اتاق‌ها می‌سوزانند، گفته بود که این دود از آشپزخانه سفارت است و آشپزها مشغول پخت شام هستند و پاسدار باور کرده بود.[۲۱]

آنچه مسلم است سپاه پاسداران از یک سو با نیروهای ویژه تعلیم دیده‌اش، تحت عنوان جعلی دانشجو به سفارت آمریکا در تهران حمله کرد. در حالی که در همان زمان، حمله به سفارت بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی توسط سپاه پاسداران خنثی شد. اگر به این نکته بسیار مهم توجه داشته باشیم که هدایت به اصطلاح دانشجویان پیرو خط امام برای حمله به سفارت آمریکا را یکی از روحانیون انقلابی که در دانشگاه سازمان امنیت شوروی در مسکو تعلیم دیده بود، یعنی موسوی خویینی‌ها به عهده داشت، بسیاری از نکات مبهم درباره این حادثه عجیب پاسخ داده خواهد شد. جالب‌تر اینکه سید علی خامنه‌ای در زمان اشغال سفارت آمریکا و پس از آن، سرپرست سپاه پاسداران بود. به این ترتیب راز اینکه چرا سپاه به سفارت آمریکا با نقاب یک گروه دانشجو حمله کرد و همزمان از سفارتخانه‌های بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی حفاظت می‌کرد، آشکار می‌گردد. سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خویینی‌ها، این دو روحانی همکار سازمان امنیت شوروی، با تسخیر سفارت آمریکا در واقع با یک تیر چند نشان را هدف قرار دادند. نخست اینکه رقبای قدرتمند سیاسی یعنی اعضا جبهه ملی و نهضت آزادی را که تشکیل دهندگان دولت موقت پس از انقلاب بودند، وادار به استعفا کرده و از سر راه برداشتند و همچنین رویای دیرینه کاگب برای دسترسی به اسناد محرمانه سفارت ایالات متحده آمریکا را تحقق بخشیدند. با وجودی که کارمندان سفارت آمریکا، پس از حمله به سفارت، بسیاری از اسناد محرمانه

AVAYEBUF.wordpress.COM

را در دستگاه‌های مخصوص خرد کرده بودند، این اسناد دوباره بازسازی و قابل استفاده شد. جمهوری اسلامی ادعا کرد که دانشجویان پیرو خط امام تکه‌های خرد شده کاغذها را کنار هم چیدند و اسناد را بازسازی کردند، اما چنین اقدامی از سوی گروهی از جوانان پر شور و انقلابی بیشتر به یک افسانه شبیه است. قابل قبول‌تر است که بپذیریم، این اسناد خرد شده با امکانات و متدهای پیشرفته جاسوسی سازمان امنیت شوروی، امکان بازسازی پیدا کرد. کاگ‌ب آنچه می‌خواست بداند، به دست آورده بود و باقیمانده اسناد جهت به توپ بستن مخالفان و دیگر رقبای سیاسی روحانیون عضو شورای انقلاب، مورد استفاده قرار گرفت.

اکنون پس از گذشت بیش از سه دهه، اسامی برخی از اعضای سپاه پاسداران که در اشغال سفارت آمریکا در تهران نقش کلیدی داشتند، در تاریخ نگاری‌های جمهوری اسلامی دیده می‌شود. با این توضیح که اینگونه وانمود می‌شود که این افراد در زمان حمله به سفارت دانشجو بوده‌اند و پس از تسخیر سفارت آمریکا به عضویت سپاه پاسداران و دیگر نهادهای امنیتی درآمده‌اند. در ادامه با اسامی و سوابق برخی از این مهاجمان آشنا می‌شویم.

پاسدارانی که تحت عنوان دانشجو نقش کلیدی دراشغال سفارت آمریکا داشتند

خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی در سیزدهم آبان ماه ۱۳۹۳ خورشیدی در سی و پنجمین سالگرد حمله به سفارت آمریکا در تهران، در مطلبی تحت عنوان «بچه‌های لانه امروز چه می‌کنند؟» به بررسی وضعیت این روزهای به اصطلاح دانشجویانی که در حمله به سفارت ایالات متحده و ۴۴۴ روز گروگانگیری دیپلمات‌های آمریکایی نقش داشتند، پرداخت. در این گزارش تاکید مقامات رسمی حکومت این بود که اکثر دانشجویان پیرو خط امام، به سپاه پاسداران پیوستند.[۲۲] در ادبیات رسمی جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته، به عملیات تروریستی حمله به سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران و به گروگان گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی، تسخیر لانه جاسوسی می‌گویند و منظور از «بچه‌های لانه» همان دانشجویان پیرو خط امام هستند که گفته شده است، این عملیات کار آنها بوده است. این خبرگزاری با عنوان کردن برخی از اسامی در مقابل هر کدام توضیحی از وضعیت فعلی آنها می‌دهد. آنچه بیش از هر چیز در این مقاله جلب توجه می‌کرد عبارت کوتاهی

AVAYEBUF.wordpress.COM

در توضیح نام عزت‌الله ضرغامی بود با این مضمون که «همچون اکثر بچه‌ها به سپاه رفت.» این عبارت سرپوشی برای نکته کلیدی در ماجرای حمله به سفارت آمریکا در تهران است و آن اینکه اکثر افرادی که به عنوان دانشجویان پیرو خط امام در این عملیات شرکت کردند، از اساس دانشجو نبودند و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودند که در آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، شش ماه از اعلام تشکیل رسمی آن می‌گذشت. سایر اعضای سپاه که در عملیات اشغال سفارت نقش داشتند، عبارتند از:

«ابراهیم اصغرزاده فرمانده کمیته انقلاب اسلامی و فرمانده سپاه قزوین بود که به عنوان طراح تسخیر سفارت و سخنگوی دانشجویان معرفی می‌شد. عزت‌الله ضرغامی که ابتدا عضو سپاه پاسداران بود و سپس به وزارت ارشاد رفت و پس از آن با حکم خامنه‌ای ریاست سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی را به عهده گرفت. رضا سیف الهی موسس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی‌در اصفهان بود که پس از آن مسوول اطلاعات کل سپاه شد و بعد هم با حکم خامنه‌ای رییس ستاد مرکزی سپاه پاسداران و فرمانده نیروی انتظامی از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ خورشیدی و در نهایت معاون امنیت داخلی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی شد. محسن میردامادی که مسوول روابط بین‌المللی سپاه پاسداران بود و بعد استاندار خوزستان و نماینده مجلس ششم شد. حبیب الله بی‌طرف که عضو سپاه پاسداران بود و مرکز تحقیقات جهاد کشاورزی را تأسیس کرد و پس از آن استاندار یزد و وزیر نیرو در کابینه خاتمی شد. محمد علی (عزیز) جعفری که اولین گردان رزمی سپاه پاسداران را ایجاد کرده بود و در کارنامه‌اش فرماندهی تیپ عاشورا، قرارگاه قدس، قرارگاه نجف، فرماندهی نیروی زمینی سپاه به مدت سیزده سال، فرماندهی قرارگاه ثارالله به مدت پنج سال و در نهایت از سال ۱۳۸۶ با حکم سیدعلی خامنه‌ای فرمانده کل سپاه پاسداران شد. اکبر رفان اولین فرمانده نیروی هوایی سپاه بود. حسین دهقان که از نخستین اعضای سپاه پاسداران بود و سپس رییس بنیاد شهید و در دولت روحانی وزیر دفاع شد. علیرضا افشار رییس ستاد مشترک سپاه پاسداران و بعد از آن فرمانده کل بسیج و معاون فرهنگی ستاد کل نیروهای مسلح شد. حسین سیف از اعضای سپاه پاسداران که در سال ۱۳۶۳ خورشیدی در عملیات خیبر کشته شد. تقی محمدی از اعضای سپاه پاسداران که به اطلاعات نخست وزیری رفت. محسن وزوایی مسوولیت اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران که فرماندهی گردانی با کار ویژه عملیات پارتیزانی را برعهده داشت و پس از آن فرمانده

AVAYEBUF.wordpress.COM

گردان حبیب ابن مظاهر در تیپ تازه تأسیس محمدرسول الله و بعد هم فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا شد. وی در فروردین ۱۳۶۱ خورشیدی درعملیات بیت المقدس برای فتح خرمشهر کشته شد. غلامحسین بسطامی فرمانده سپاه پاسداران در سوسنگرد بود. عباس محمد ورامینی که فرماندهی ستاد لشکر ۲۷ محمدرسول الله سپاه و همچنین مسوولیت سپاه ۱۱ قدر و قرارگاه نجف اشرف را به عهده داشت.»[۲۳]

ماجرای دو عباس از محله نازی‌آباد، یکی دانشجو و یکی پاسدار

همانطور که دیده می‌شود، اکثر آنها که به نام دانشجویان پیرو خط امام در حمله به سفارت آمریکا نقش داشتند، نه تنها عضو سپاه پاسداران که از فرماندهان سپاه پاسداران و اعضای کلیدی این نیرو بودند. نیرویی که با هماهنگی سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی تأسیس و تجهیز شده بود. البته در تاریخ نگاری‌های جمهوری اسلامی از حادثه اشغال سفارت آمریکا، اسامی معدودی از دانشجویان واقعی هم آورده شده است که تصور می‌کردند در یک حرکت خودجوش دانشجویی برای مقابله با امپریالیسم آمریکا شرکت دارند و آن را تنها یک تحصن کوتاه و چند ساعته در حیاط سفارت آمریکا می‌دانستند. این دانشجویان واقعی اما بر خلاف تمام اعضای سپاه پاسداران که مجریان این عملیات که همچنان پس از سه دهه بر بالاترین پست‌های نظامی، انتظامی، امنیتی و دولتی در جمهوری اسلامی تکیه زده‌اند، سرنوشت خوبی نداشتند. عباس عبدی یکی از همین دانشجویان بود که با مشاهده سوءاستفاده جریان‌های حاکم از این اقدام، از آن تبری

عباس عبدی در ملاقات با گروگان سابق آمریکایی جولای ۱۹۸۸ در پاریس (چپ) و در فوریه ۲۰۰۳ محکوم به هشت سال زندان سیاسی

AVAYEBUF.wordpress.COM

جست. عبدی که پس از تسخیر سفارت به اطلاعات نخست وزیری رفته بود، در اعتراض به سیاست‌های امنیتی و اطلاعاتی حکومت برای همیشه از پست‌های دولتی فاصله گرفت. وی در جولای ۱۹۹۸ میلادی در پاریس در جایگاه یک روزنامه‌نگار و پژوهشگر منتقد حکومت، نخستین فرد از همان مجموعه بود که با باری روزن یکی از گروگان‌های سابق آمریکایی دیدار کرد.[۲۲] پنج سال پس از آن دیدار تاریخی، عباس عبدی با حکم گماشته خامنه‌ای، قاضی سعید مرتضوی، به هشت سال زندان محکوم شد.[۲۴]

در بین کسانی که از آنها به عنوان دانشجویان پیرو خط امام یاد می‌شد، تصاویر تعدادی دختر با حجاب اسلامی در تاریخ نگاری‌ها ثبت شده است. بیشتر این دختران انقلابی نیز واقعاً دانشجو بودند که در جریان بازداشت طولانی گروگان‌های آمریکایی با اعضای سپاه پاسداران که مجریان اصلی عملیات اشغال سفارت بودند، آشنا شدند و ازدواج کردند. این تیم از دختران را فروز رجایی‌فر که یکی از اعضای واحد خواهران سپاه پاسداران بود و پیش از انقلاب در کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی شوروی در خاورمیانه، زیر نظر سازمان آزادیبخش فلسطین تعلیم دیده بود، هدایت می‌کرد. وی رییس ستاد پاسداشت

فروز رجایی فر، فرح جهانگیری همسر عباس ورامینی، معصومه ابتکار همسر سید محمدهاشمی اصفهانی و طاهره رضا زاده همسر ابراهیم اصغرزاده - دختران دانشجوی گروگانگیر در سفارت آمریکا

AVAYEBUF.wordpress.COM

شـــهدای نهضت جهانی اسلام اســـت و از اعضای جمعیت دفاع از ملت فلسطین است که از رهبران حوزه انتفاضه فلســـطین علیه اسرائیل محسوب می‌شود. فرح جهانگیری دختر دانشجویی که با پاسدار عباس ورامینی ازدواج کرد، معصومه ابتکار که همسر سید محمد هاشمی‌اصفهانی شد، طاهره رضا زاده همسر پاسدار ابراهیم اصغرزاده از اعضای تیم دختران انقلابـــی بودند که زیر نظر فـــروز رجایی‌فر فعالیت می‌کردند.[۲۵] در این بین ماجرای عباس محمد ورامینی که با فرح جهانگیری ازدواج کرد، پرده از این راز بر می‌دارد که آیا مهاجمان دانشجویانی بودند که بعد از این حادثه به سپاه پاسداران پیوستند و یا اینکه اعضای یگان ویژه سپاه پاسداران بودند که از عنوان دانشجو برای پنهان کردن نقش سپاه پاسداران در این عملیات سوءاستفاده می‌کردند. عباس ورامینی اولین کسی بود که در جریان این حمله وارد سفارت ایالات متحده شد.[۲۶]

اسفند ماه ۱۳۹۰ خورشیدی، سی و دو سال پس از حمله به سفارت آمریکا در تهران، فرح جهانگیری همسر عباس ورامینی در مصاحبه‌ای با سیمای جمهوری اسلامی، خاطراتی از آشنایی‌اش با عباس ورامینی و تسخیر سفارت آمریکا را بیان می‌کند. وی که حالا بخشی از ماشین تبلیغاتی حکومت است، چنین وانمود می‌کند که عباس ورامینی در زمان حمله به سفارت آمریکا، مشغول خدمت در یگان‌های سپاه پاسداران در مناطق مرزی سیستان و بلوچستان بود و پس از شروع حادثه و در پی ورود دانشجویان به سفارت آمریکا و تایید خمینی، با وی تماس گرفته می‌شـــود. همسر عباس ورامینی در ادامه می‌گوید که عباس از سیســـتان و بلوچستان به تهران آمد و به دانشـــجویان اشغال کننده سفارت پیوست و مسوولیت آموزش نظامی‌آنها را به عهده گرفت.[۲۷] این روایتی است که رسانه‌های تبلیغاتی جمهوری اســـلامی برای تحریف تاریخ به کار می‌برند تا وانمود کنند که حمله به سفارت آمریکا، یک حرکت خود جوش دانشـــجویی بوده است و این دانشجویان انقلابی بعدها به سپاه پاسداران پیوسته‌اند. اما در دیگر اسناد تاریخی جمهوری اسلامی نام عباس ورامینی به عنوان اولین کسی که وارد سفارت آمریکا شد و آموزش نظامی دانشجویان را بر عهده داشت، برده شده است نه آنگونه که همسر وی می‌گوید که پس از تسخیر سفارت با وی تماس گرفته شـــد تا به آنها بپیوندد.[۲۶] علی ورامینی برادر کوچکتر عباس ورامینی هم در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فارس در آبانماه ۱۳۸۹ خورشیدی بر این نکته چندین بار تاکید می‌کند که عباس از روز دوم حادثه تسخیر سفارت آمریکا در آنجا حاضر شد.[۲۸] البته این

AVAYEBUF.wordpress.COM

تکاپوی خانواده ورامینی پس از آن چشـــمگیر شـــد که حرف و حدیث‌ها از اینکه اشـــغال کنندگان سفارت دانشجو نبودند و اعضای سپاه پاسداران بودند، بالا گرفت. علی ورامینی در مصاحبه با خبرگزاری فارس، ناخواسته اسرار دیگری را نیز برملا کرد. از جمله اینکه در پاسخ به پرسشی مبنی بر اینکه برادرش پس از انقلاب چه می‌کرده است، اعتراف می‌کند که عباس ورامینی و برادرانش در کمیته انقلاب اسلامی محله پاچنار مشغول به کار بوده‌اند و می‌دانیم که اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی هسته‌های اولیه سپاه پاسداران را تشکیل می‌داننـــد. همچنین در جای دیگری از مصاحبه می‌گوید که بـــرادرش در ماجراهای ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی هم دخیل بوده و حتی پدر بزرگش نیز یکی از چهار هزار کشته روز ۱۷ شهریور بوده است. در فصل‌های بعد خواهیم دید که این ادعای چهار هزار شهید ۱۷ شـــهریور، از اســـاس دروغی بر پایه تبلیغات سازمان امنیت شوروی بود. علی ورامینی در این مصاحبه ادعا می‌کند که برادرش عباس در پاییز ســـال ۱۳۵۸ در روســـتاهای دور افتاده شهرستان خاش از توابع استان سیستان و بلوچستان به مردم محروم کمک می‌کرد و مدرسه می‌ساخت و شب‌ها در طویله می‌خوابید و نون و ماست غذایش بود. در ادامه با گفتن این جمله که «در همان ایام بود که دوستانش برای قضیه لانه جاسوسی به دنبال او می‌آیند» از دروغ خانوادگی‌شـــان در مورد زمان پیوســـتن عباس ورامینی به مهاجمان ســـفارت آمریکا پرده بر می‌دارد. وی پیشتر در همین مصاحبه گفته بود که عباس از روز دوم در تسخیر سفارت حضور داشت. چگونه بود که دوستانش پس از تسخیر سفارت در مدت یک روز توانستند به یکی از روستاهای دور افتاده از توابع شهرستان خاش در استان سیستان و بلوچستان سفر کنند و عباس ورامینی را در طویله بیابند و وی را به تهران ببرند تا بتواند به گروگانگیران بپیوندد. از جهت زمانی با توجه به شرایط آن روز کشور و مسافت بسیار طولانی، این امر غیر ممکن بود. جالب توجه‌ترین بخش مصاحبه وی با خبرگزاری فارس، پاسخ وی به این پرسش بود که آیا برادرش در جریان تسخیر سفارت آمریکا با آقای خامنه‌ای هم در ارتباط بود. علی ورامینی می‌گوید: «عباس مسوول آموزش نظامی‌لانه بود و هرچند وقت یک بار از آقای خامنه‌ای تجهیزات می‌گرفت.»[۲۸]

سید علی خامنه‌ای در آن ایام سرپرست سپاه پاسداران و عباس ورامینی هم عضو فعال سپاه و مسوول آموزش نظامی در سفارت اشغال شده ایالات متحده بود. موسوی خوییني‌ها هدایت دانشجویان را بر عهده داشت و خامنه‌ای به آنها تجهیزات نظامی می‌رساند. دیگر

AVAYEBUF.wordpress.COM

نباید تردیدی وجود داشته باشد که حادثه حمله به سفارت آمریکا در تهران یک اقدام خود جوش و انقلابی توسط گروهی از دانشجویان مسلمان نبوده است و همانگونه که ولادیمیر کوزیچکین، افسر سازمان امنیت شوروی هم در کتاب خاطراتش آورده است، این حادثه کار یک گروه ویژه از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. هدایت آن را هم دو روحانی انقلابی آموزش دیده در دانشگاه پاتریس لومومبا به عهده داشتند. شاید امروز هم اگر به عباس عبدی، آن دانشجوی انقلابی و مسلمان آن روزها گفته شود که بازی سازمان امنیت شوروی را خورده بودند، با شناختی که از خودش دارد، زیر بار نرود. اما واقعیت این است که این عباس عبدی اهل محله نازی آباد در جنوب شهر تهران که یک دانشجوی انقلابی، آرمانخواه و مسلمان بود، سفارت آمریکا را اشغال نکرد، بلکه آن عباس ورامینی اهل محله نازی آباد در جنوب شهر تهران که دانشجو نبود و از اعضای تندروی سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب اسلامی بود، به دستور خامنه‌ای و خویینی‌ها چنان کردند.

سپاه پاسداران دیپلمات‌های به گروگان گرفته شده را به قوه قضاییه تحویل نداد و آنها را برای ۴۴۴ روز در ساختمان بیژن در پشت سفارت آمریکا نگهداری می‌کرد. بر اساس اسناد ادعایی به دست آمده از سفارت آمریکا، خامنه‌ای و خویینی‌ها توانستند بسیاری از رقبای سیاسی را از صحنه حذف کنند و این مقدمه‌ای شد برای تولد نخستین سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی‌که از پشت دیوارهای اشغال شده سفارت آمریکا، رقم خورد. عباس امیرانتظام هم یکی از قربانیان همین انتقام گیری‌ها بود که به اتهام استفاده یکی از دیپلمات‌های آمریکایی از کلمه عزیز در نامه‌ای خطاب به وی، که از رسوم اداری نامه نگاری آمریکایی است، به اتهام جاسوسی توسط همین پاسداران گروگانگیر بازداشت و به ساختمان بیژن منتقل شد. وی به اعدام و سپس حبس ابد محکوم شد.[۲۹]

استعفای دولت موقت و تصاحب وزارتخانه‌ها توسط روحانیون شورای انقلاب

سرعت تحولات از فردای اشغال سفارت آمریکا غیر قابل تصور بود. تنها یک روز بعد، در چهاردهم آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، دولت موقت استعفا داد. پانزدهم آبان ماه، شورای انقلاب که تا آن زمان جای خالی مجلس شورای ملی را پر کرده بود و نقش قانونگذاری

AVAYEBUF.wordpress.COM

را ایفا می‌کرد، مأموریت تشـــکیل دولت و نقش قوه مجریه را نیز به گردن گرفت و کابینه دولت شورای انقلاب، تشکیل شد. هجدهم آبان ماه هاشم صباغیان وزیر کشور، مصطفی چمران وزیر دفاع، علی اکبر معین‌فر وزیر نفت، محمد علی رجایی وزیر آموزش و پرورش و حسن حبیبی وزیر علوم در سمت‌های خود ابقا شدند و بنی‌صدر از وزارت اقتصاد به وزارت امورخارجه رفت. تنها سه روز پس از آن در بیست و یکم آبان ماه آیت الله محمد بهشتی وزیر جهاد سازندگی شد و هاشمی‌رفسنجانی به جای هاشم صباغیان وزارت کشور را در اختیار گرفت. آیت الله مهدوی کنی هم سرپرست کمیته‌های انقلاب اسلامی، دادگاه‌های انقلاب اســـلامی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. آیت الله موسوی اردبیلی سرپرستی بنیاد پهلوی را که نام آن به بنیاد مستضعفان تغییر یافته بود، عهده‌دار شد.[۳۰] دوازده روز بعد در سوم آذر ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، سید علی خامنه‌ای به جای مهدوی کنی، سرپرست سپاه پاسداران شد. در همین روز، خامنه‌ای به عنوان مسوول مرکز اسناد که نطفه تشکیل وزارت اطلاعات جمهوری اســـلامی بود، معرفی شد.[۳۱] همزمان با بالا گرفتن درگیری‌های مصطفی چمران در مقام وزارت دفاع با سید علی خامنه‌ای، چمران از وزارت دفاع استعفا داد و خامنه‌ای وزارت دفاع را نیز در اختیار گرفت. یازدهم آذر همه پرســـی قانون اساسی انجام و نتایج آن با سرعتی بسیار عجیب، چند ساعت بعد اعلام شد. در این قانون اساسی، اصل جنجالی ولایت فقیه گنجانده شده بود. اصلی که آیت الله طالقانی به شدت با وجود آن در قانون اساسی مخالف بود و دو روز پس از مرگ مشکوک طالقانی، آن را به این قانون اضافه کرده بودند. یازدهم دی ماه، جلال الدین فارسی به عنوان کاندیدای حزب جمهوری اسلامی برای انتخابات ریاست جمهوری معرفی شد. بیستم دی ماه، هاشمی‌رفسنجانی که از تجربه تلخ انتخابات خبرگان قانون اساســـی در تابستان همان سال متوجه شده بود که وی و دوستانش خامنه‌ای و خویینی‌ها هیچ شانسی برای انتخاب شدن در بین چهره‌های محبوب انقلابی ندارند، بحث تایید صلاحیت کاندیداهای ریاست جمهوری را مطرح کرد. برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس بر عهده وی به عنوان وزیر کشور کابینه دولت شـــورای انقلاب بود. بیســـت و یکم دی ماه، موسوی خویینی‌ها به عنوان نماینده خمینی در کمیســـیون تبلیغات انتخابات، خواستار پاکسازی وسیع در فهرست نامزدهای ریاست جمهوری شد. فردای آن روز در بیست و دوم دی ماه، هاشمی‌رفسنجانی اعلام کرد که نود کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری از تبلیغات در رادیو و تلویزیون محروم هستند. در این

AVAYEBUF.wordpress.COM

انتخابات ۱۲۴ نامزد وجود داشت که ۳۴ نفر رد صلاحیت شدند و ۹۰ نفر حق استفاده از رادیو و تلویزیون ملی برای انتخابات را نداشتند. تنها به شش نامزد حق استفاده از امکانات تبلیغاتی داده شد. بیست و پنجم دی ماه، آیت الله منتظری اعلام کرد که قصد اقامت در قم را دارد و نمی‌تواند جانشین طالقانی در امامت جمعه تهران باشد. به این ترتیب علی خامنه‌ای امام جمعه تهران شد.

کمتر از ده روز پیش از برگزاری نخستین انتخابات ریاست جمهوری در ایران، در بیست و ششم دی ماه، جلال الدین فارسی که تنها کاندیدای حزب جمهوری اسلامی در این انتخابات بود، با شبهه‌ای که در مورد ایرانی بودن وی به وجود آمد، از سوی موسوی خویینی‌ها رد صلاحیت شد.[۳۲] سی‌ام دی ماه، به درخواست و تحریک هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای و با فرمان خمینی کسانی که به قانون اساسی با وجود اصل ولایت فقیه رأی نداده بودند، از جمله مسعود رجوی رد صلاحیت شدند.[۳۳] سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی هم به مانند پدر معنوی‌شان آیت الله طالقانی، به شدت مخالف اصل ولایت فقیه بودند و به قانون اساسی به خاطر وجود اصل ولایت فقیه در آن، رای نداده بودند. در نهایت پنجم بهمن ۱۳۵۸ خورشیدی، نخستین انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. دو روز بعد پیروزی بنی‌صدر قطعی شده بود اما تا چهاردهم بهمن ماه، هاشمی‌رفسنجانی از اعلام نتایج انتخابات خودداری می‌کرد.[۳۴] این در حالی بود که رفراندوم نوع نظام روز جمعه دهم فروردین همان سال برگزار شده بود و فردای آن روز نتایج اعلام شد. یکشنبه ۱۲ فروردین ماه، خمینی اعلام کرد که بیش از نود و هشت درصد از مردم ایران به جمهوری اسلامی رأی مثبت داده‌اند. نتیجه همه پرسی قانون اساسی هم که یازدهم آذر همان سال برگزار شده بود در فاصله چند ساعت اعلام شد. با این وجود تاخیر در اعلام نتیجه انتخابات ریاست جمهوری از یک تلاش پشت پرده برای تغییر آرای انتخاباتی خبر می‌داد. با وجود همه رد صلاحیت کردن‌ها و مشکل تراشی‌ها برای مردم، گویا رییس جمهور منتخب یعنی ابوالحسن بنی‌صدر، باب میل روحانیون در شورای انقلاب نبود. زیاده خواهی‌های روحانیون در شورای انقلاب و در اطراف خمینی و عطش آنها برای تصاحب تمام کرسی‌های حکومتی، موجی از نفرت فزاینده از آنها بین مردم ایجاد کرده بود.هاله تقدسی که یک سال پیش در جریان انقلاب اسلامی برای آنها ایجاد شده بود، مثل یک حباب ترکیده بود و بحران مشروعیت دست به گریبان آنها شده بود. ابوالحسن

AVAYEBUF.wordpress.COM

بنی‌صدر سال‌ها بعد در مصاحبه با رادیو فردا درباره سپرده شدن پست‌های عالی اجرایی و دولتی به روحانیون، به بیان خاطره‌ای مربوط به تیرماه ۱۳۵۸ خورشـــیدی، از گفتگو با مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت پرداخت.[۲۵] بنی‌صدر در این گفتگو به ویژه با اشاره به خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی عنوان می‌کند:

«این یکی از اشـــتباهات مرحوم بازرگان بود. من به خود او هم گفتم. او پیشـــنهاد کرد برای از بین رفتن کارشـــکنی‌ها و ایجاد همکاری، اعضای روحانی شورا در حکومت به عنوان معاون وزارتخانه شرکت کنند. اما من به او گفتم که شما اینها را می‌برید و عادت می‌دهید به میز معاونت و وزارت، دیگر خدا هم حریف اینها نخواهد شد. آقای بازرگان گفت نه اینها می‌آیند و بعد از درک مشکلات رها می‌کنند و می‌روند. از دید مهندس بازرگان اینها کسانی نبودند که کارایی داشته باشند، بلکه از این باب پیشنهاد معاونت آنها را داده بود که چون ناتوانند، می‌آیند و این سمت را مدتی قبول می‌کنند و بعد رها می‌کنند و می‌روند و دیگر دست از سر دولت برمی‌دارند. متأسفانه آقای بازرگان قانون و قدرت را نمی‌شناخت و نمی‌دانست که کسی که به قدرتمداری خو کرد، بابت نداشتن لیاقـــت، قدرت را رها نخواهد کرد. برعکس آن کمبود لیاقت را با زور جبران می‌کند و تبدیل می‌شود به رژیمی که الان شده است.»

حق با بنی‌صدر بود. روحانیون عضو شـــورای انقلاب با ورود به عرصه عالی مدیریت اجرایی کشور، زمینه اشغال سفارت آمریکا و استعفای دولت موقت را فراهم کردند. پس از آن هم با حرص و ولع تمام صندلی‌های خالی دولتی را یکی پس از دیگری اشغال کرده و با مهندسی آرای انتخاباتی، با گام‌های بلند برای تصاحب تمام و کمال قدرت خیز برداشتند. سازمان امنیت شوروی هم که پس از مشاهده موافقت خمینی با حمله به سفارت آمریکا و تحقیر ابرقدرت غرب، انتخاب خودش را کرده بود. از دید ساکنان کاخ کرملین در مسکو، خمینی و روحانیون اطراف وی همچون موسوی خوییني‌ها و سید علی خامنه‌ای، صلاحیت لازم را برای اینکه روی آنها به عنوان اسب‌های برنده در طوفان رقابت‌های سیاسی پس از انقلاب، شرط بندی شود، کسب کرده بودند. اما یک مشکل بزرگ پیش آمده بود. از بین رفتین مشـــروعیت و محبوبیت افسانه‌ای روحانیون بین مردم ایران، در مدتی بسیار کوتاه مشـــکلی بســـیار بزرگ بود. روحانیون طمع کار انقلابی در اطراف خمینی عملاً تبدیل به اســـب‌های لنگی شده بودند که شـــرط بندی روی آنها بیشتر شبیه به رولت روسی بود تا شطرنجی حساب شده که افسران سازمان امنیت شوروی در آن تخصص داشتند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

گسترش نفرت مردم از روحانیون یک سال پس از وقوع انقلاب اسلامی

یک سال پس از وقوع انقلاب، در پایان سال ۱۳۵۸ خورشیدی، با مشاهده رفتارهای خشونت آمیز برخی از روحانیون انقلابی و طرفداران شبه نظامی آنها برای تصاحب قدرت مطلقه، نفرت عمومی از روحانیون در بین مردم به سرعت در حال گسترش بود. این نفرت و خشم عمومی نسبت به رفتار روحانیون انقلابی، به ویژه پس از سیزدهم آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، بیش از پیش نمایان شد. تحولات سیاسی پر سرعتی که در فاصله چهار ماه یعنی از تاریخ اشغال سفارت آمریکا تا زمان برگزاری نخستین انتخابات مجلس شورای ملی پس از انقلاب رخ داد را می‌توان نقطه عطفی برای گسترش خشم و نفرت از اقدامات روحانیون انقلابی قلمداد کرد. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب انقلاب و پیروزی از مجموعه کتاب‌های کارنامه و خاطرات، در بخشی با عنوان پاسخ به برخی شایعات، با اعتراف به موج گسترده نارضایتی مردمی، اشاره می‌کند که در روزهای اول و دوم اسفند ۱۳۵۸ خورشیدی، وقتی به مناسبت نخستین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در مسجد ارگ

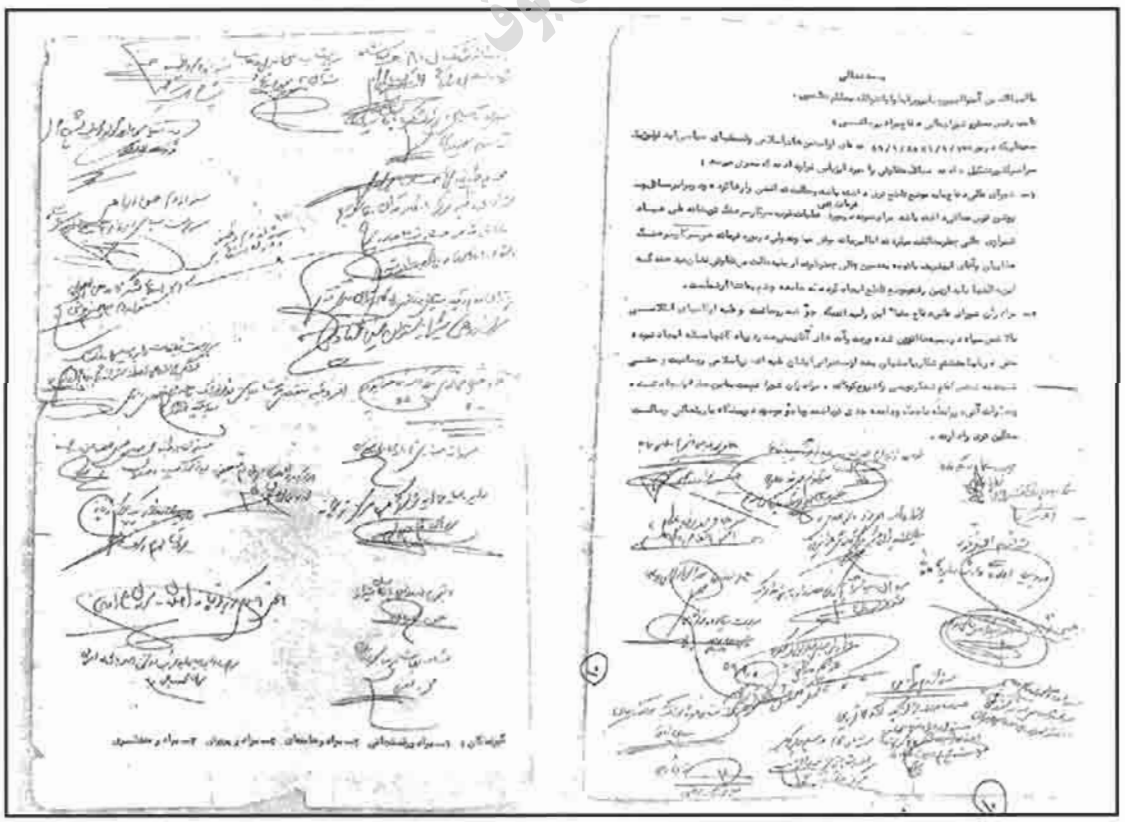

نامه جمعی از فرماندهان عقیدتی ارتش به سران جمهوری اسلامی درمورد گسترش نفرت از روحانیون - آبان ماه ۱۳۵۹

AVAYEBUF.wordpress.COM

تهران و مدرسه عالی شهید مطهری سخنرانی داشته است، با حجم بسیار زیادی از سوالات مردم که به گفته وی بر پایه شبهات و شایعات مطرح شده در جامعه بود، مواجه شده است.

بخش بزرگی از این شایعات در مورد زندگی خصوصی روحانیون انقلابی و سوءاستفاده‌های آنها از قدرت و موقعیت به دست آمده در نتیجه انقلاب بوده است.[۳۶] در پاییز سال ۱۳۵۹، این تنفر از روحانیون به مرحله خطرناکی رسیده بود. هشتم آذرماه ۱۳۵۹، برگزارکنندکان سمینار مشترک انجمن‌های اسلامی و سازمان عقیدتی سیاسی سراسر کشور در نامه‌ای خطاب به نخست وزیر وقت محمدعلی رجایی که با حفظ سمت، نایب رییس شورای عالی دفاع نیز بود، از شرایط جامعه ایران و دیدگاه مردم نسبت به روحانیون انقلابی در نخستین سال‌های پس از انقلاب پرده برداشتند. در متن کامل این نامه که رونوشت آن نیز برای علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی رییس مجلس شورای ملی، سید علی خامنه‌ای نماینده خمینی در شورای عالی دفاع، آیت‌الله منتظری قائم مقام رهبری و علی اکبر پرورش نایب رییس اول مجلس شورای ملی ارسال شد، نسبت به خطر نفرت از روحانیون این گونه اخطار داده شده است:

«بسمه تعالی - یا أیها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون - نایب رییس محترم شورای عالی دفاع برادر رجایی: سمیناری که در مورخه ۵۹/۹/۷ و ۵۹/۹/۸ عده‌ای از انجمن‌های اسلامی و قسمت‌های سیاسی ایدئولوژیک سراسر کشور تشکیل دادند، مسائل متفاوتی را مورد ارزیابی قرار دادند که به عرض می‌رسد. ۱- شورای عالی دفاع باید موضع قاطع‌تری داشته باشد و موضع تدافعی را رها کرده و در برابر مسائل روشن، ترس منطقی داشته باشد. برای نمونه در مورد فرماندهی عملیات غرب سرکار سرهنگ توپخانه صیاد شیرازی، دو الی سه نفر مخالفت می‌کردند، اما این باند موفق می‌شوند. ولی در مورد فرماندهی سرکار سرهنگ عطاریان و آقای ابوشریف، با توجه به همین دو الی سه نفر طرفدار، بقیه حالت بی‌تفاوتی نشان می‌دهند که این حالت‌ها باید از بین رفته و موضع قاطع ایجاد گردد که جامعه چشم انتظار شماست.۲- برادران شورای عالی دفاع حتما این را می‌دانند که جو ضد روحانیت و علیه ارگانهای انقلابی بالاخص سپاه در جبهه‌ها افزون شده و رفت و آمدهای آقای بنی‌صدر، در پادگان‌ها مسئله ایجاد نموده است. حتی در پایگاه هشتم شکاری اصفهان، بعد از سخنرانی ایشان، علیه انجمن اسلامی، روحانیت و حتی نسبت به شخص امام شعار نویسی را شروع کرده‌اند. برادران شورا نسبت به این خط ایجاد شده و خطرات آتی در رابطه با جنگ و جامعه جدی‌تر باشد و با جو موجود در پیشگاه باری تعالی رسالت سنگین‌تری دارند.»

AVAYEBUF.wordpress.COM

در بخش دوم این نامه که با امضای مسوولین عقیدتی سیاسی و انجمن‌های اسلامی پایگاه‌های ارتش و سپاه برای نخست وزیر ارسال شد، به گسترش سریع فضای ضد روحانیت اشاره می‌شود.[۳۷]

حجت الاسلام رضا مطلبی، امام جماعت مسجد ابوذر در منطقه ۱۷ تهران، در مصاحبه‌ای به مناسبت سی و سومین سالگرد ترور ناموفق خامنه‌ای در این مسجد، به تشریح فضای جامعه انقلابی ایران در روزهای پیش از شروع ترورهای مرموز و زنجیره‌ای تابستان ۱۳۶۰ پرداخت. وی در این مصاحبه که با خبرگزاری رسمی مهر در تاریخ ۶ تیر ۱۳۹۳ خورشیدی انجام شد، دلیل برپایی سخنرانی برای خامنه‌ای در ششم تیر را نفرت عمومی ایجاد شده نسبت به روحانیت با پخش گسترده شایعات درباره خامنه‌ای، بهشتی و دیگر روحانیون انقلابی دانست و گفت:

«آن زمان مقام معظم رهبری نماینده مجلس بودند و هنوز این مقاماتی که امروز دارند، وجود نداشت. کشور را توطئه و شایعه گرفته بود، به طوری که اگر درب هر خانه باز می‌شد و پنج نفر در آن خانه دور هم نشسته بودند، نقل مجلس آنها شایعه سازی بود. عده‌ای در خارج و عده‌ای در داخل کشور این شایعات را می‌ساختند و داخل خیابان و بین مردم می‌چرخاندند. از جمله شایعه سازی‌ها پشت سر شخص شهید بهشتی و مقام معظم رهبری بود. در حقیقت شایعات پشت سر سران حرکت‌ها که در مبارزات انقلابی جنب و جوش‌هایی داشتند، گفته می‌شد. این بیداری رهبری بود که فکر کردند باید بین مردم رفته و پاسخ شایعات را بدهند. در مجلس نمی‌توان کاری از پیش برد، آن هم حضور در بین مردم در جنوب تهران، شمال تهران هم که همه پولدار و سرشان گرم درهم و دینارشان است. پس بهترین کار این بود که در بین مردم به شبهات پاسخ داده می‌شد. تا آن زمان چند هفته‌ای مقام معظم رهبری در خیابان ری و در مدرسه حاج ابوالفتح جلسه سخنرانی در روزهای شنبه برگزار کرده بودند. در آن جلسات شایعات و افتراهایی که بین مردم مطرح می‌شد را برطرف کرده و مردم را ارشاد و هدایت می‌کردند تا ملت آگاه شوند.»[۳۸]

امام جماعت مسجد ابوذر در ادامه درباره موضوع سخنرانی آن‌روز خامنه‌ای می‌گوید: «خلاصه صحبت‌های ایشان درباره این بود که آنچه به اسلام ضربه زده، شایعات غلط و توطئه‌ها بوده است. ایشان چند جمله‌ای از حضرت علی گفتند که امیرالمومنین دومین انسان روی زمین است، اما در زمان حیات ایشان کار به جایی رسید که بالای منبر به ایشان

AVAYEBUF.wordpress.COM

فحش می‌دادند. الان هم همینطور است، چون به دنبال شایعه سازی افتاده‌اند. مثلاً شایعه کرده‌اند که آقای خامنه‌ای دخترشـــان را به پسر آقای موســـوی اردبیلی داده‌اند، و ایشان سوگند خوردند که دختری ندارند. چند جمله‌ای از این دروغ‌ها را افشا کردند و مسجد که پر از جمعیت بود، در حال شنیدن صحبت‌های ایشان بودند.»[۳۸]

نفرت عمومی ایجاد شده علیه روحانیون انقلابی در اطراف خمینی از دید خود وی نیز پنهان نمانده بود. خمینی در نخستین سخنرانی‌اش پس از ترور بهشتی گفت: «این را من کراراً گفته‌ام که مرحوم آقای بهشتی در این مملکت مظلوم زیست. تمام مخالفان اسلام و مخالفان این کشور حمله مستقیم‌شان را به ایشان و بعضی دوستان ایشان کردند. کسی را که من بیشتر از ۲۰ سال می‌شناختم و روحیاتش را مطلع بودم و می‌دانستم چه جور مرد صالحی و مرد به درد بخوری برای این کشور است. مخالفان او را در کوچه و بازار و محله و صحبت‌هایـــی که همه می‌کردند، آنطور جلـــوه دادند. یک مرد صالحی را به صورت یک دیکتاتور درآوردند!» صحیفه نور، جلد ۱۴، صفحه ۵۱۵. [۳۹]

آنچه از این عبارات روشن و مسلم است، در ماه‌ها و روزهای پیش از شروع انفجارهای مرموز و ترورهای زنجیره‌ای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، روحانیون انقلابی حال و روز خوبی نداشتند و دست و پا زدنشان برای رقابت‌های سیاسی و تصاحب صندلی‌های قدرت، تقلب گســـترده در انتخابات، سنگ اندازی‌ها در کار رییس جمهور منتخب مردم و برخوردهای خشـــونت بار کمیته‌های انقلاب اســـلامی، دادگاه‌های انقلاب، انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشـــگاه‌ها، همه و همه آن دید الهی و آرمانی را که در روزهای نخســـت انقلاب نسبت به روحانیون ایجاد شده بود، از بین برده و یک نفرت عمومی عمیق همراه با ترس و دلهره را به جای آن نشانده بود. تلاش‌ها و سخنرانی‌های فراوان از جنس جلسات سخنرانی در مدرسه حاج ابوالفتح و مسجد ابوذر نیز کمکی به پاسخگویی به حجم گسترده شایعات نکرده بود و نیاز بود تا با به کار گیری یک حربه بسیار موثر و قدیمی، که اتفاقاً روحانیون در آن تخصص ویژه‌ای هم داشتند، بتوانند دوباره بر موج احساسات مردم سوار شوند و خود را از مظن اتهام خارج کنند. مظلوم نمایی و آفریدن حادثه‌ای همچون کربلا تنها راهی بود که می‌توانست از یک سو مشروعیت سیاسی و اجتماعی از دست رفته را به آنها باز گرداند و از سوی دیگر گروه بزرگی از رقبای سیاسی را که موی دماغ بودند از سر راه بردارد.

علی اکبرهاشمی‌رفســـنجانی جلد ســـوم از مجموعه کتاب‌هـــای مربوط به خاطرات

AVAYEBUF.wordpress.COM

سیاسی از دوران انقلاب و پس از آن را که به حوادث سال ۱۳۶۰ خورشیدی می‌پردازد، عبور از بحران گذاشت. این بحران بیش از اینکه به ترورها اشاره داشته باشد، عبور از بحران مهلک و کشنده مشروعیت برای حلقه روحانیون انقلابی در اطراف خمینی بود. هاشمی‌رفسنجانی در بیان حوادث پس از انفجار هفتم تیرماه در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی می‌نویسد:

«عصر به جلسه فاتحه حزب جمهوری اسلامی، برای شهدای انفجار بمب در دفتر مرکزی حزب رفتم. گفته شد که تعداد شهدا دو سه نفر بیشتر از هفتاد و دو نفر است، ولی قرار شد به خاطر اعتبار و ارزش عدد هفتاد و دو و شباهت آن با شهدای کربلا و جا افتادن آن، عوض نشود.»[۴۰]

آنچه مسلم است گروهی از روحانیون انقلابی در اطراف خمینی توانستند به بهترین شکل ممکن از حربه‌ی مظلوم نمایی پس از انفجارهای سال شصت استفاده کنند تا با موج سواری بر احساسات مذهبی مردم، مشروعیت سیاسی از دست رفته را بازسازی و قدرت را تثبیت کنند.

مرحله سوم: پس از انتخاب نخستین رییس جمهور تا استیضاح وی، بهمن ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰

رأی بیش از هفتاد و پنج درصد رأی دهندگان به ابوالحسن بنی‌صدر در پنجم بهمن ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، نخستین اعتراض مدنی مردم ایران پس از مشاهده خونریزی‌ها و جنایت‌های گسترده روحانیون انقلابی بود. اگر چه بنی صدر نیز در خانواده‌ای روحانی پرورش یافته بود و از یاران بسیار نزدیک خمینی به حساب می‌آمد، اما اینکه وی در ظاهر یک روحانی نبود و مورد خشم و غضب و حسادت بسیاری از روحانیون انقلابی در اطراف خمینی بود، برگ برنده‌ای به دست وی داد تا بتواند آرای سه چهارم رأی دهندگان را به دست بیاورد. بنی‌صدر در مقام نخستین رییس جمهور منتخب مردم در ایران تلاش کرد تا با مشروعیت و محبوبیت فراوانی که درصد بسیار بالای آرای انتخاباتی برای وی ایجاد کرده بود، فضای احساسی و انقلابی کشور را به وضعیتی آرام‌تر و امن‌تر تبدیل کرده و حکومت جمهوری اسلامی را تثبیت کند. در این مسیر طرح‌هایی همچون دوباره سازی مراکز قدرت، از دور خارج کردن تدریجی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دادگاه‌های انقلاب

AVAYEBUF.wordpress.COM

اســـلامی و کمیته‌های انقلاب اسلامی و ادغام آنها در سایر سازمان‌های دولتی را در پیش گرفت. از طرف دیگر کاستن نفوذ روحانیون و ایجاد طرحی برای توسعه اقتصادی کشور را در اولویت دستور کار خود قرار داده بود. خمینی به واسطه علاقه و اعتماد شخصی‌اش به بنی‌صدر و سابقه آشنایی‌شان، به بنی‌صدر اجازه داد تا پیش از تشکیل مجلس شورای ملی با ادای سوگند، حکم ریاست جمهوری خویش را دریافت کند. اعضای ارشد حزب جمهوری اسلامی به شدت با این تصمیم خمینی مخالف بودند، اما کار به جایی نبردند. خمینی برای تثبیت موقعیت سیاسی و اجتماعی بنی‌صدر، یک ماه پس از پیروزی در انتخابات، در سی‌ام بهمن ماه ۱۳۵۸ خورشـــیدی، وی را به ریاست شورای انقلاب که هیأت سیاستگذار ایران پس از انقلاب محسوب می‌شد و همچنین به عنوان فرمانده کل قوا منصوب کرد.[۴۱] با توجه به اینکه بنی‌صدر از نزدیک شاهد مجموعه شیطنت‌ها و کارشکنی‌های سید علی خامنه‌ای بود، باقی ماندن وی در پست سرپرستی سپاه پاسداران غیر ممکن به نظر می‌رسید. حتی تبریک خامنه‌ای به بنی‌صدر در چهارم اسفند ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، به مناسبت انتخاب بنی‌صدر به فرماندهی کل قوا توسط خمینی نیز کمکی به ماجرا نکرد.[۴۲] یک روز بعد در پنجم اســـفند ماه، خامنه‌ای مجبور به اســـتعفا از سرپرستی سپاه پاسداران شد. در همان روز هاشمی‌رفســـنجانی هم به شکل صوری از وزارت کشور استعفا داد و هر دو کاندیدای نمایندگی مجلس شدند. این دو باید برای انتخابات نخستین مجلس شورای ملی پس از انقلاب اسلامی‌که تنها بیســـت روز دیگر در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ خورشیدی، برگزار می‌شد، برنامه‌ای بزرگ مهیا می‌کردند. خمینی در حکمی در ســـی ام بهمن ۱۳۵۸ خورشـــیدی، ربانی شیرازی، صافی گلپایگانی، جنتی، صانعی، مهدوی کنی و رضوانی را به عنوان شش عضو فقیه شورای نگهبان منصوب کرد.

سید علی خامنه‌ای، سید محمد موسوی خوییني‌ها و علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی که با انتخاب بنی‌صدر به عنوان رییس جمهور و سپس فرمانده کل قوا، عملاً تمام رشته‌های خود را پس از انقلاب در حال پنبه شـــدن می‌دیدند، دســـت به کار شـــدند تا وی را از کار بیندازند. به این ترتیب هجوم روحانیون انقلابی که بیشتر آنها در غالب حزب تازه تأسیس جمهوری اسلامی فعالیت می‌کردند و هوادارانشان که اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودند، به مجلس شورای ملی آغاز شد. آنها دریافته بودند که تنها راه کنترل و از کار انداختن رییس جمهور اســـتفاده از ظرفیت‌های قانون اساسی تازه تدوین و تصویب شده می‌باشد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

در قانون اساسی استیضاح رییس جمهور توسط مجلس پیش بینی شده بود و این فرصتی بزرگ برای این روحانیون معترض فراهم کرد تا با فتح مجلس شورای ملی، دوباره بتوانند امیدوار به ماندن در قدرت باشند. از بهمن ماه ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی، جلسات محرمانه فراوانی به خصوص بین سید علی خامنه‌ای، سید محمد موسوی خوییني‌ها، هاشمی‌رفسنجانی، بهزاد نبوی، موسوی اردبیلی و مهدوی کنی تشکیل می‌شد که در خاطرات هاشمی‌رفسنجانی به بسیاری از این جلسات اشاره شده است. موضوع اصلی این جلسات طراحی توطئه برای بنی‌صدر و یافتن آسان‌ترین و سریع‌ترین راهها برای پایین کشیدن وی از منصب ریاست جمهوری بود.[۴۳] نخستین انتخابات مجلس پس از انقلاب، در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ خورشیدی، تنها چهل روز پس از انتخاب بنی‌صدر به عنوان رییس جمهور، برگزار شد. دور دوم این انتخابات هم در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ برگزار شد. هاشمی‌رفسنجانی در مقام وزیر کشور در کابینه دولت منتخب شورای انقلاب، و سید علی خامنه‌ای سرپرست وزارت دفاع این کابینه، نقشی پررنگ در مدیریت و مهندسی آرا به عهده داشتند تا تمام رقبای سیاسی را از راه‌یابی به مجلس محروم سازند. در جریان همین تقلب گسترده انتخاباتی، به یکی از پر طرفدارترین و موثرترین گروه‌های سیاسی در شکل گیری انقلاب، یعنی سازمان مجاهدین خلق اجازه داده نشد که حتی یک کرسی در مجلسی که ۲۴۱ نماینده داشت، در اختیار بگیرد. آرای بسیاری از حوزه‌ها را نیز باطل کردند و آرای زیادی به حساب خود ریختند تا به این شکل هر دو با بالاترین میزان رأی به مجلس بروند.[۴۴] با اعلام نتایج رسمی انتخابات، نامزدهای حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۰ کرسی از مجموع ۲۴۱ کرسی را از آن خود نمودند و به نامزدهای مورد حمایت بنی‌صدر و بازرگان نیز هرکدام تعدادی اندک از کرسی‌ها تعلق گرفت.[۴۵]

در نخستین مجلس شورای ملی پس از انقلاب، هاشمی‌رفسنجانی رییس مجلس شد و محمد موسوی خوئینی‌ها و سید محمد خامنه‌ای برادر سید علی، در بین جانشینان رییس مجلس جای گرفتند. اولویت اول و آخر این مجلس پایین کشیدن رییس جمهور منتخب مردم، ابوالحسن بنی‌صدر بود. در مجلس با تمام کاندیداهای بنی‌صدر برای مقام نخست وزیری مخالفت و در نهایت وی را وادار کردند تا کاندیدای مورد نظر آنها، محمدعلی رجایی را به عنوان نخست وزیر بپذیرد. اختلافات شدید بین مجلس و نخست‌وزیر از یک سو و رییس جمهور در سوی دیگر سبب شد تا بنی‌صدر هیچگاه تا زمان استیضاح و

AVAYEBUF.wordpress.COM

برکناری از ریاست جمهوری نتواند یک کابینه کامل در اختیار داشته باشد. نخستین کابینه دولت به ریاست نخست وزیر رجایی در نوزدهم شهریور ۱۳۵۹ خورشیدی، تنها با حضور چهارده وزیر تشـــکیل شد. سرانجام در تیرماه ۱۳۶۰خورشیدی و پس از استیضاح رییس جمهور، کابینه دولت تکمیل شد.[۴۶]

کوشـــش بنی‌صدر برای متمرکز کردن قدرت و حل مشکل مراکز چندگانه تصمیم گیری، او را مانند نخســـت‌وزیر پیشـــین مهدی بازرگان، در رویارویـــی با روحانیون حزب جمهوری اسلامی همچون علی خامنه‌ای و علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی قرار داد که وی را عاملی تشـــریفاتی و بی‌نفوذ جلوه می‌دادند.[۴۷] این کشمکش‌ها بر فضای سیاسی کشور در دوران ریاست جمهوری او تاثیر بسیار زیادی داشت و سبب ساز نفرت روزافزون از روحانیون انقلابی شده بود که با سنگ اندازی جلوی اقدامات منطقی رییس جمهور منتخب مردم را می‌گرفتند. در نهایت ابوالحسن بنی‌صدر در انحلال دادگاه‌های انقلاب، سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب و همچنین تحت کنترل درآوردن قوه قضاییه و رادیو و تلویزیون شکست خورد. خمینی در چهارم اســـفند ۱۳۵۸ خورشـــیدی، آیت‌الله محمد بهشتی را به ریاست دیوان عالی کشور و آیت‌الله موسوی اردبیلی را به عنوان دادستان کل کشور منصوب کرد که هر دو از اعضای بلند پایه حزب جمهوری اسلامی‌بودند. به این ترتیب سیطره روحانیون انقلابی بر تمام ارکان حکومت گسترش یافت.[۴۸]

انقلاب فرهنگی به نام بنی‌صدر، به کام مخالفانش

در این بین مخرب‌ترین اقدام بنی‌صدر، بی‌شـــک انقلاب فرهنگی بود که بیش از هر شـــخص یا گروه دیگری گریبانگیر خود وی شـــد. انقلاب فرهنگی سبب شد تا بنی‌صدر بزرگترین پایگاه اجتماعی خود را که جوانان و دانشجویان بودند از دست بدهد و در میدان مین‌های کاشته شـــده توسط روحانیون انقلابی، گرفتار شد. فروردین ۱۳۵۹ خورشیدی، خمینی در نخستین پیام نوروزی‌اش پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران، گفت: «باید انقلاب اســـلامی در تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به وجود آید تا اساتیدی که در ارتباط با شرق و یا غرب‌اند تصفیه گردند و دانشگاه محیط سالمی شود برای تدریس علوم عالی اســـلامی.»[۴۹] اعضای سپاه پاســـداران که تحت عنوان دانشـــجویان پیرو خط امام در آبان

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۳۵۸، سفارت آمریکا را اشغال کرده بودند، با هدایت محمد موسوی خوییني‌ها به بهانه پیام خمینی، در ۲۱ فروردین ۱۳۵۹، دفاتر تشکل‌های دانشجویی مخالف خط روحانیون انقلابی را اشـــغال کردند. پنج روز پس از آن در ۲۶ فروردین، ســـخنرانی و جلسه پرسش و پاسخ هاشمی‌رفسنجانی در دانشگاه تبریز به تشنج کشیده شد و دانشجویان پیرو خط امام به همین بهانه، ســـاختمان مرکزی دانشگاه را اشغال کرده و اعلام کردند تا زمانی که پاکسازی دانشجویان، استادان و کارکنان دانشگاه به مرحله اجرا گذاشته نشود، ساختمان مرکزی را ترک نمی‌کنند.[۵۰] دیگر دانشـــگاه‌های کشـــور نیز به شـــکل مشابهی به تصرف گروه‌های وابسته به دانشجویان پیرو خط امام در آمد. چشم‌های نگران به آخرین سنگرهای دانش در دانشگاه‌های تهران، علم و صنعت، تربیت معلم و صنعتی شریف دوخته شده بود تا شـــاید معجزه‌ای رخ دهد و دیو افســـار گسیخته جهل و نادانی که به جان چرخه دانش کشور افتاده بود، مهار گردد. پس از سخنرانی شدیدالحن خمینی در ۲۹ فروردین ۱۳۵۹، شـــورای انقلاب فرصتی ســـه روزه به همه احزاب و تشکل‌های سیاسی داد تا دفاتر خود را در دانشـــگاه‌ها تعطیل کنند.[۵۱] در پی آن درگیری‌های فراوانی در دانشگاه‌ها در گرفت که خشونت بارترین آن در دانشگاه تهران بود. وقتی نمازگزاران نماز جمعه به کمک به اصطلاح دانشجویان پیرو خط امام شتافتند تا بزرگ‌ترین دانشگاه کشور را تسخیر کنند. چریک‌های فدایـــی خلق ایران در بیانیه‌ای در ۳۱ فروردین ۱۳۵۹ خطاب به رییس جمهور بنی‌صدر، مهاجمان به دانشـــگاه را اوباشان و قمه‌کشانی که توسط شورای انقلاب و حزب جمهوری اســـلامی رهبری می‌شوند، نامید. بنی‌صدر که آن هنگام از حامیان اصلی انقلاب فرهنگی بود، صبح روز دوم اردیبهشت در سخنرانی‌اش در دانشگاه تهران، مصوبه شورای انقلاب را ابلاغ نموده و بر ضرورت انقلاب فرهنگی تأکید کرد. وی که گمان می‌کرد توانایی کنترل و هدایت این حرکت را دارد، با حمایت از انقلاب فرهنگی یکی از بزرگ‌ترین اشـــتباهات زندگی‌اش را مرتکب شد.[۵۲] با تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، محمد موسوی خوییني‌ها به عنوان فرمانده دانشجویان پیرو خط امام به همراه علی خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی کنترل آن را به دست گرفتند. این ستاد بعدها با دستور خمینی به شورای عالی انقلاب فرهنگی تبدیل شـــد. بنی‌صدر بعدها بارها و بارها تلاش کرد تا نقـــش خود را در این اقدام مخرب تکذیب کند از جمله در سخنرانی خود در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران درباره انقلاب فرهنگی گفت:

AVAYEBUF.wordpress.COM

«یک سلسله مقاله‌ها نوشته است که شما بودید و به دستور شما دانشگاه تعطیل شد. من غلط کردم این چنین دستوری دادم! اگر این کار فیض و منزلی دارد از من نیست. من وقتی از خوزستان برگشتم دیدم تدارک داستان تازه‌ای دیده‌اند و وضع طوری بود که می‌خواستند در داخل یک آشوب عمومی به راه بیندازند و بعد هم دیدید که واقعه طبس پیش آمد تا وضع را برگردانند و جمهوری را سرنگون کنند. اینها را آن موقع به تفصیل گفته‌ام. پرسیدم که دانشگاه را چرا باید بست؟ گفتند برای این که باید انقلاب فرهنگی شود و گفتیم این کار را در تعطیلات تابستان بکنید و حالا هم می‌گویم یک نسلی را نمی‌توان بلاتکلیف نگه داشت. امام فرموده‌اند که انقلاب فرهنگی بشود، نگفته‌اند که این کار تا قیامت طول بکشد. ما انقلاب اسلامی کردیم برای این که دانشگاهی بیانگر فکر مستقل و مبتکر و فرهنگ اسلامی ما و بیانگر روح استقلال طلب و آزادی جوی نسل امروز خود داشته باشیم و باید در اولین فرصت چنین دانشگاهی را باز کنیم.»[۵۳]

انقلاب فرهنگی از خرداد ۱۳۵۹ تا بهار سال ۱۳۶۲ تمام دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور را به تعطیلی کشاند و سبب ساز بزرگ‌ترین فرار مغزها در تاریخ ایران شد. صدها نفر در اعتراضات منتهی به انقلاب فرهنگی کشته و زخمی شدند و در جریان تسویه‌های فرهنگی و انقلابی صدها هزار دانشجو و استاد از ادامه حضور در دانشگاه‌ها منع شدند. هزاران نفر دستگیر، زندانی، شکنجه و تبعید شدند. تنها موضوعی که می‌توانست توجه افکار عمومی را از این حادثه شوم به سمتی دیگر منحرف کند، شاید وقوع کودتایی نظامی برای بر اندازی رژیم بود. تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، سید علی خامنه‌ای با دپینگ سازمان امنیت شوروی توانست نقشی موثر در کشف و خنثی سازی کودتای نوژه ایفا کند. این موضوع به وی اعتماد به نفسی بخشید تا گستاخانه به رییس جمهور حمله کند. بنی‌صدر همچنان از حمایت گسترده مردمی برخوردار بود و انزجار عمومی نسبت به اقدامات روحانیون انقلابی و اعضای حزب جمهوری اسلامی‌هر روز گسترده‌تر می‌شد. وی در نهم آبان ۱۳۵۹، در نامه‌ای خطاب به خمینی وزیران کابینه رجایی را بی‌کفایت و حضور آنها را در دولت، تهدیدی بزرگ‌تر از تجاوز عراق به خاک ایران دانسته بود. وی همچنین در این نامه بر انحلال سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب و ادغام آنها در ارتش و نیروهای انتظامی و نیاز به سازماندهی مجدد نیروهای مسلح، پافشاری کرد. این نامه و مخالفت‌های آشکار بنی‌صدر با ادامه اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری دیپلمات‌های ایالات متحده، خشم رهبران حزب جمهوری

AVAYEBUF.wordpress.COM

اسلامی را بر انگیخته بود.[۴۴] در نهایت سی‌ام دی ماه ۱۳۵۹ خورشیدی، برابر با بیستم ژانویه ۱۹۸۰ میلادی، همزمان با مراسم ادای سوگند رییس جمهور جدید ایالات متحده آمریکا رونالد ریگان، هواپیمای حامل گروگان‌های آمریکایی از مرزهای ایران عبور کرد و پس از ۴۴۴ روز نگرانی، این مشـــکل بدون حمله نظامی حل شد. برای بنی‌صدر در مقام رییس جمهور، حل مســـالمت آمیز این بحران بزرگ، یک موفقیت سیاسی بود. وی با اعتماد به نفـــس از این پیروزی بزرگ که خطر حمله نظامی ایالات متحده به ایران را برطرف کرده بود، سخنرانی ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ خورشیدی در دانشگاه تهران را سازماندهی کرد که آغازی برای پایان دوران ریاست جمهوری وی شد. بنی‌صدر همان اشتباهی را مرتکب شد که سه دهه پیش از وی محمد مصدق نخست وزیر وقت ایران مرتکب شده بود، یعنی تکیه بیش از حد به حمایت مردمی. مصدق در اوج بحران نخست وزیری‌اش به بزرگ‌ترین متحد خود، آیت الله کاشانی نوشت که از میزان حمایت مردم از خودش و برنامه‌هایش مطمین است و به واســـطه این محبوبیت و پشـــتیبانی مردمی حرکت خواهد کرد و این زمینه‌ای شد تا در روز واقعه تنها در میدان بماند. بنی‌صدر در سخنرانی ۱۴ اسفند که به مناسبت سالگرد درگذشت محمد مصدق برگزار شده بود گفت:

«در جهانی که ما هســـتیم، ایدئولوی‌ها چه شرقی و چه غربی، ایدئولوژی‌های وابستگی هستند و به همین دلیل هم در دوران مصدق دو دسته با او مخالف بودند وابستگان به غرب و وابستگان به شرق. ایدئولوژیی که آنها تبلیغ می‌کردند، ایدئولوژی وابستگی بود. آنها می‌گفتند که در این دنیا جز وابستگی به شرق یا به غرب، هیچ راهی نیست. در این دنیا نمی‌توان آزاد و مستقل زندگی کرد و ملل کوچک باید به یک قدرت بزرگ تکیه کنند و موجودیت خویش را حفظ کنند. و هر دو دسته فوق در این مرام موافق بودند و هر دو دسته این مرام را تبلیغ می‌کردند. یکی می‌گفت که باید به روسیه وابسته باشیم و دیگری می‌گفت که باید به آمریکا و غرب وابسته باشیم. آن فکری قوی و توانایی که می‌گوید می‌توان به مردم تکیه کرد و اگر ما به خود مردم تکیه کنیم... و آن فکر قوی توانایی که به ما می‌گوید نیازی به وابســـتگی به شـــرق و غرب نیست، و به خود مردم تکیه می‌کنیم و مستقل و آزاد زندگی می‌کنیم، همان اسلامیت است. چرا که در اسلام است که استقلال و آزادی به معنای رهایی کامل یک ملت از سلطه بیگانه و چماقداران دستیار سلطه بیگانه تحقق می‌یابد.»[۴۵]

ســـخنرانی وی بارها و بارها توسط چماقدارانی که از شهرهای دور و نزدیک به تهران

AVAYEBUF.wordpress.COM

آورده شده بودند و بین مردم حضور داشتند به تشنج کشیده شد، میکروفون سخنران بارها قطع شد و کار به جایی رسید که رییس جمهور مجبور شد بارها و بارها از مردم بخواهد تا خودشـــان چماقداران و آشوبگران را دستگیر کرده و تحویل نیروهای پلیس و انتظامی بدهند.

بنی‌صدر در چند مورد هم ســـخنرانی‌اش را قطع می‌کرد و از روی کاغذهایی که به دستش می‌دادند، اسامی و کارت شناسایی افراد اغتشاش‌گر و چماقدار را که توسط مردم دستگیر می‌شدند، می‌خواند و وابستگی گروهی آنها را اعلام می‌کرد. در یک مورد پس از قطع ســـخنرانی به دلیل قطع بلندگوها، بنی‌صدر یکی از اختلال کنندگان دستگیر شده را دارای حکم مأموریت از کمیته مرکزی انقلاب اســـلامی قزوین و دیگری را دارای کارت حزب جمهوری اســـلامی این شـــهر معرفی کرد. دقایقی بعد دو تن از دستگیر شدگان را اعضای نیروی ویژه نخست وزیری و ستاد عملیات جنگ‌های نامنظم معرفی کرد. اگر چه این سخنرانی یکی از جنجالی‌ترین ســـخنرانی‌های تاریخ پس از انقلاب اسلامی در ایران بود و درباره موضوعاتی چون تسخیر سفارت آمریکا، ۴۴۴ روز گروگانگیری دیپلمات‌های آمریکایی، دیدار با نمایندگان ویژه رییس جمهور جدید آمریکا رونالد ریگان، بلوکه شدن دارایی‌های ایران در آمریکا، جنگ ایران و عراق و مشـــکلات جنگ، تندروی‌های نهادهای انقلابی و اعتراف به وجود شکنجه در زندان‌ها پس از انقلاب و بسیاری از موضوعات حساس روز صحبت شـــده بود اما حاشـــیه‌های این سخنرانی بیش از متن آن روحانیون انقلابی را عصبانی کرده و جرقه استیضاح بنی‌صدر را زده بود. اشاره بنی‌صدر به افرادی که از برخی ارگان‌های امنیتی و تندروی انقلابی در قالب چماقدار برای بر هم زدن این ســـخنرانی به دانشگاه تهران فرستاده بودند در حکم شمشیر از رو کشیدن بر این تیم‌های امنیتی مخفی بود که زیر نظر ســـیدعلی خامنه‌ای و موسوی خویینی‌ها فعالیت می‌کردند و همه آنها بر اساس طرح‌های سازمان امنیت شوروی یا پیش از انقلاب در کمپ‌های شوروی در لبنان، پاکستان، مصر، فلسطین و سوریه تعلیم دیده بودند و یا اراذل و اوباش و چاقوکشان محلات جنوب شهر بودند که به استخدام تعلیم دیده‌های این کمپ‌ها در آمده بودند. همه آنها هم نقش مسلمانان معتقد را بازی می‌کردند. کمیته‌های انقلاب اسلامی که تشکیل شده بودند از اوباش و اراذل محلات پایین شهر در شهرهای مختلف، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که فرماندهان آن همگی در کمپ‌های شوروی در خاورمیانه پیش از انقلاب تعلیم دیده بودند،

AVAYEBUF.wordpress.COM

اعضای حزب جمهوری اسلامی که مستقیماً زیر نظر سید علی خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی سازماندهی می‌شدند و اعضای نیروی ویژه نخست وزیری یا همان اطلاعات نخست وزیری که تعدادی از آنها اعضای فعال در بین دانشجویان پیرو خط امام بودند و با هدایت محمد موسوی خویینی‌ها طرح‌ها و برنامه‌های سازمان امنیت شوروی را در ایران پیاده می‌کردند که از آن جمله تسخیر سفارت آمریکا بود که بزرگ‌ترین موفقیت شاید در تاریخ فعالیت گماشته‌های شوروی در ایران بود. چماقدارانی که سخنرانی بنی‌صدر را در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ بر هم زدند، همان چماقدارانی بودند که سینماها، کافه‌ها، مشروب فروشی‌ها و بانک‌ها را پیش از انقلاب آتش می‌زدند و تخریب می‌کردند تا شعله انقلاب را روشن کنند. بنی‌صدر به درستی فهمیده بود که این چماقداران از جنس مردم نیستند و به درستی می‌دانست که بین مردم از محبوبیت بالایی برخوردار بود ولی اشتباه بزرگ محاسباتی‌اش این بود که تصور کرده بود با تکیه بر پشتیبانی مردم به تنهایی می‌تواند در برابر تمام این توطئه‌گران حرفه‌ای بایستد. او در سخنرانی‌اش گفت که مخالف غرب گرایی و رفتن زیر سلطه آمریکا و یا شرق گرایی و رفتن زیر سلطه روسیه است و به اسلام گرایی که به اعتقاد وی همان استقلال داشتن بر پایه پشتیبانی مردم بود باور داشت، اما نمی‌دانست که برای چندین دهه روس‌ها به تعلیم روحانیون و طلبه‌های علوم اسلامی پرداخته بودند و آنچه به عنوان اسلام انقلابی در ایران دیده می‌شد، همان آشی بود که سازمان امنیت شوروی از آغاز دهه شصت میلادی با چندین وجب روغن برای مردم ایران ترتیب داده بود تا با نقاب اسلام گرایی حکومت شاه را که دوست و متحد، آمریکا بود سرنگون کند و حکومتی که در ظاهر اسلامی اما در باطن فرمانبر شوروی باشد، روی کار بیاورد.

فردای این سخنرانی بنی‌صدر در ۱۵ اسفند ۱۳۵۹ خورشیدی، سید علی خامنه‌ای از پشت همان تریبون دانشگاه تهران که سخنرانی بنی‌صدر آنجا انجام شده بود، در خطبه‌های نماز جمعه به شدت به ابوالحسن بنی‌صدر نخستین رییس جمهور منتخب مردم ایران حمله کرد. این حمله واکنش گسترده جوانان و دانشجویان و آزدیخواهان را به دنبال داشت که از سیاست‌های روحانیون تندرو، تعطیلی دانشگاه‌ها، خشونت‌های کمیته‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران و دادگاه‌های انقلاب جان‌شان به لب‌شان رسیده بود و بنی‌صدر را در چنین شرایطی تنها امید برای بازگرداندن انقلاب دزدیده شده‌شان توسط ملاها می‌دانستند. شایعات علیه حزب جمهوری اسلامی و به خصوص محمد بهشتی و سید علی

AVAYEBUF.wordpress.COM

خامنه‌ای بالا گرفته بود. موج نفرت عمومی علیه آنها روز به روز افزایش می‌یافت. در چنین شـــرایطی بود که سید علی خامنه‌ای با همکاری موسوی خوییني‌ها و هاشمی‌رفسنجانی، و با اســـتفاده از تیم امنیتی که در ده ماه گذشـــته تحت عنوان ستاد خنثی سازی کودتا، زیر نظر وی کار می‌کردند مشغول سازماندهی عملیاتی بزرگ شد تا بتواند با یک تیر چند نشـــان را هدف قرار داده و مشروعیت سیاسی و اجتماعی از بین رفته را بازسازی و مسیر کسب قدرت را هموار کند. مسعود کشمیری و دیگر اعضای تیم که از افراد مورد اعتماد و بسیار نزدیک به خامنه‌ای در ستاد خنثی سازی کودتا بودند، در راستای اجرای این نقشه به اطلاعات نخست وزیری رفتند.

خرداد ۱۳۶۰، شمارش معکوس برای پاکسازی بزرگ

بنی‌صدر در ماه‌های نخست سال ۱۳۶۰ خورشیدی، اگر چه دیگر از حمایت خمینی همچون گذشـــته برخوردار نبود، اما محبوبیت وی بین مردم روز به روز افزایش می‌یافت. بدگویی‌های خامنه‌ای، موســـوی خوییني‌ها و هاشمی‌رفسنجانی از وی نزد خمینی سبب شد تا در نهایت در اوایل خرداد ماه ۱۳۶۰، خمینی بدون نام بردن از بنی‌صدر، او را تقبیح کرده و شخصی که خویش را بالاتر از قانون می‌بیند و به تصویبات مجلس بی‌اعتنا است، قلمداد کند. چند روز بعد، روزنامه انقلاب اسلامی که تنها ارگان رسانه‌ای باقی مانده برای رییس جمهور بود، توقیف شـــد. بر پایه خاطرات هاشمی‌رفســـنجانی از آن روزها، تا یک هفته پیش از اســـتیضاح بنی‌صدر در مجلس، یعنی تا ۲۳ خردادماه ۱۳۶۰ خورشـــیدی، هنوز خمینی موافق برخورد قهرآمیز با بنی‌صدر نبود.[۵۶] بیســـت و چهار خرداد ماه ۱۳۶۰، فرماندهان لشگرها و پایگاه‌های نیروی هوایی ارتش به همراه سید علی خامنه‌ای به دیدار خمینی رفتند و به بدگویی از بنی‌صدر پرداختند.[۵۷] بیست و هفتم خرداد طرح دو فوریتی برای استیضاح بنی‌صدر در مجلس مطرح شد و رأی آورد.[۵۸] جمعه ۲۹ خرداد، خامنه‌ای در نماز جمعه به شدت به رییس جمهور بنی‌صدر حمله کرد.[۵۹] خمینی بنی‌صدر را از سمت فرماندهی کل قوا برکنار کرد. همزمان صدها نفر از چماقداران ســـازماندهی شـــده توسط حزب جمهوری اســـلامی، به خیابان‌ها آمده و خواستار اعدام بنی‌صدر شدند. بنی‌صدر که به تنهایی توان مقابله با مخالفانش را نداشـــت و هیچگاه به ایجاد یک حزب یا عضویت یا ائتلاف در حزبی اقدام نکرده بود، به سازمان مجاهدین خلق که سازمانی دارای تشکیلاتی

AVAYEBUF.wordpress.COM

سازمان یافته و پر تعداد بود، نزدیک شد. سازمان مجاهدین خلق نیز از همان افرادی که حالا به بنی‌صدر حمله می‌کردند، یعنی خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی یک سال زخم خورده بود. این دو در حالی که پیش از انقلاب از اعضا و هواداران سازمان بودند، پس از انقلاب به مخالفت و دشمنی آشکار با آن برخواستند و در جریان انتخابات نخستین مجلس شورای ملی پس از انقلاب، با تقلب گسترده در انتخابات، اجازه ندادند حتی یک نفر از کاندیداهای این تشکیلات فراگیر و قدرتمند سیاسی، به مجلس راه یابد.

در پی نزدیک شدن بنی‌صدر به مجاهدین، در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۰، رهبران سازمان مجاهدین مردم را به قیام و حمایت از بنی‌صدر فرا خواندند و از اعضا و هواداران خود خواستند تا علیه سیاست‌های روحانیون عضو حزب جمهوری اسلامی و خشونت‌های چماقداران طرفدار آنها، در خیابانها حضور یابند. یک روز پس از آن، در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، تظاهرات بزرگی در شهرهای مختلف کشور نظیر تهران، اصفهان، تبریز، شیراز، مشهد، اهواز، اراک، زاهدان، سنندج، همدان، بندرعباس، آمل و ارومیه به راه افتاد. تنها در تهران حدود پانصد هزار نفر با سازماندهی مجاهدین، در خیابانها به سردادن شعار، اعتراض و درگیری با چماقداران طرفدار حزب جمهوری اسلامی و اوباش عضو کمیته‌های انقلاب و سپاه پاسداران پرداختند. همان روز طرح عدم کفایت سیاسی رییس جمهور مطرح شد. عزت الله سحابی قصد داشت تا ایراد آیین نامه‌ای وارد کند و غیر قانونی بودن این کار را تذکر دهد که هاشمی‌رفسنجانی به عنوان رییس مجلس به وی اجازه صحبت نداد. جلسه ناتمام ماند و پیگیری طرح عدم کفایت سیاسی رییس جمهور به روز دوم یعنی ۳۱ خرداد موکول شد.[۶۰] اعتراضات خیابانی پس از پایان روز نخست طرح استیضاح در مجلس شدت گرفت. صدها هزار تظاهر کننده پس از ساعت چهار عصر به خیابان ریختند.[۶۱] با فرمان خمینی که به تحریک روحانیون اطراف وی انجام شد، چماقداران و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی با شدت هر چه تمام‌تر به سرکوب معترضان پرداختند. در این اعتراضات ده‌ها نفر کشته، صدها نفر زخمی و هزاران نفر دستگیر شدند. تعدادی از دختران نوجوان که در این روز دستگیر شدند، مورد تجاوز قرار گرفته و بدون محاکمه اعدام شدند.[۶۲] دومین روز طرح استیضاح رییس جمهور بنی‌صدر، بدون اینکه حتی وی حضور داشته باشد و بتواند از خودش دفاع کند به ریاست هاشمی‌رفسنجانی در مجلس برگزار شد. در این جلسه، هاشمی‌رفسنجانی به مخالفین طرح استیضاح اجازه صحبت نداد و به عنوان موافق

AVAYEBUF.wordpress.COM

استیضاح هم سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خویینی‌ها که امروز می‌دانیم هر دو فارغ التحصیل دانشگاه پاتریس لومومبا و مأمور سازمان امنیت شوروی بودند، سخنرانی کردند. در چنین فضایی هاشمی‌رفسنجانی اعلام رأی گیری برای عدم کفایت سیاسی رییس جمهور کرد و در حالی که چماقداران حزب جمهوری اسلامی در مقابل درب مجلس شعار مرگ بر بنی‌صدر می‌دادند، با ۱۷۷ رأی موافق در مقابل ۱۲ رأی ممتنع و یک رأی مخالف، بنی‌صدر رییس جمهوری که محبوبیت زیادی بین مردم داشت، برکنار شد. در حالی که نمایندگان نهضت آزادی به نشانه اعتراض در این جلسه مجلس شرکت نکرده بودند، عزت الله سحابی با برکناری بنی‌صدر مخالفت کرد و به سید علی خامنه‌ای و توطئه‌گری‌هایش اعتراض کرد. علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی در خاطرات روز ۳۱ خرداد ۱۳۶۱ خورشیدی در این زمینه نوشته است:

«جلسه علنی در ساعت هفت و نیم شروع شد و بحث عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور ادامه یافت. امروز موافقان طرح خیلی خوب صحبت کردند، مخصوصا آقایان موسوی خوئینی‌ها و سید علی خامنه‌ای و مخالف‌ها بعضی منصرف شدند و بعضی غیبت داشتند و بعضی در موافقت صحبت کردند و رئیس جمهور هم که مخفی است، برای دفاع نیامد. بعد از ظهر رأی گرفتیم. عده حاضر ۱۹۰ نفر، رأی در موافقت با عدم کفایت سیاسی ۱۷۷، رأی مخالف یک رأی متعلق به آقای بیاتی نماینده خواف و رأی ممتنع ۱۲ رأی. عده‌ای از مخالفان هم نیامده بودند.»[۶۱]

در چنین فضایی نیاز به اعاده حیثیت و کسب مشروعیت عمومی در جامعه، نیاز حیاتی روحانیون انقلابی بود تا همچنان بتوانند در بحران سنگین ایجاد شده در سال‌های پس از انقلاب و در برابر سیل خواسته‌ها و مطالبات مردم، پاسخگو باشند و اعتماد عمومی را که در روزهای نخست انقلاب در اختیار داشتند، دوباره به دست بیاورند. بدون تردید انفجارهای هفتم تیر و هشتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، که به کشته شدن بسیاری از آنها که مردم به عنوان سردمداران انقلاب اسلامی می‌شناختند، انجامید، فرصتی طلایی برای کسب مشروعیت سیاسی و اجتماعی برای خامنه‌ای و تیم وی ایجاد کرد. علاوه بر این ترورهای تابستان ۶۰ آخرین فاز از پروژه رام کردن اسب سرکش انقلاب ایران توسط سازمان امنیت شوروی بود. حذف روحانیون قدرتمند و انقلابی همچون محمد بهشتی و محمدجواد باهنر که اعتقاد داشتند برقراری رابطه با ایالات متحده آمریکا نه تنها به ضرر انقلاب اسلامی نیست، بلکه می‌تواند در تثبیت انقلاب اسلامی بسیار مؤثر باشد، راه را برای به قدرت رسیدن روحانیون وابسته به سازمان امنیت شوروی همچون سیدعلی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خویینی‌ها باز کرد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

AVAYEBUF.wordpress.COM

پاکسازی بزرگ در اتحاد جماهیر شوروی برای حذف رقبای سیاسی جوزف استالین (۱۹۳۴-۱۹۴۰)

میخائیل فرونزه

مسمومیت کلروفورم - ۱۹۲۵

کاندیدای جانشینی لنین

میخائیل توخاچوسکی

فرمانده ارتش سرخ - اعدام ۱۹۳۷

فلیکس دزرژینسکی

رییس چکا - مرگ مشکوک ۱۹۲۶

میخائیل کالینین

رئیس شورای عالی خلق-مرگ مشکوک ۱۹۴۶

لیو لیوویچ کامنف

معاون کمیسریای خلق شوروی - اعدام ۱۹۳۶

لئون تروتسکی

کمیسر روابط خارجی خلق - ترور ۱۹۴۰

میخائیل تامسکی

خودکشی پس از دادگاه نمایشی - ۱۹۳۶

گریگوری سوکولنیکف

کمیسر مالی خلق - مرگ در زندان ۱۹۳۹

گرگوری زینوویف

کل کمیته اجرایی کمینترن-اعدام ۱۹۳۶

به استالین کمک کرد تا پس از لنین به

قدرت برسد و توسط استالین اعدام شد

جانیس رودزوتاکس

کمیسر کارگران خلق شوروی - اعدام ۱۹۳۸

نیکولای بوخارین

دبیر کل کمیته اجرایی کمینترن - اعدام ۱۹۳۸

الکسی رایکف

رئیس کمیسریای خلق شوروی - اعدام ۱۹۳۸

AVAYEBUF.wordpress.COM

پاکسازی بزرگ در جمهوری اسلامی برای حذف رقبای سیاسی سید علی خامنه ای (تابستان ۱۳۶۰)
با همکاری محمد موسوی خوئینی ها و علی اکبر هاشمی رفسنجانی

مصطفی چمران
ترور - ۳۱ خرداد ۱۳۶۰

سید محمد بهشتی
ترور - ۷ تیرماه ۱۳۶۰

محمد علی رجایی
ترور - ۸ شهریور ۱۳۶۰

علی قدوسی
ترور - ۱۴ شهریور ۱۳۶۰

محمد جواد باهنر
ترور - ۸ شهریور ۱۳۶۰

دکتر حسن آیت
ترور - ۱۴ مرداد ۱۳۶۰

محمد منتظری
ترور - ۷ تیرماه ۱۳۶۰

اسدالله لاجوردی
ترور - ۱ شهریور ۱۳۷۷

حسن لاهوتی اشکوری
مسمومیت در زندان - ۷ آبان ۱۳۶۰

محمد مهدی ربانی املشی
مسمومیت - ۱۷ تیر ۱۳۶۴

صادق قطب زاده
اعدام - ۲۴ شهریور ۱۳۶۱

سید محمود طالقانی
مسمومیت - ۱۹ شهریور ۱۳۵۸

مرتضی مطهری (ترور - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸)، روح الله خمینی (مسمومیت - ۱۴ خرداد ۱۳۶۸)، احمد خمینی (مسمومیت - ۱۵ اسفند ۱۳۷۳)، مهدی هاشمی (اعدام - ۶ مهر ۱۳۶۶)

فصل هفتم

ستاد ضد کودتای نوژه، کلید معمای ترورهای تابستان ۱۳۶۰

اعضای ستاد ضد کودتای نوژه: سید علی خامنه ای، محمد علی نظران، جواد منصوری، مسعود کشمیری ، محمدرضا کلاهی، تقی محمدی، عباس آقازمانی و جواد قدیری

در فصل‌های پیشـــین دیدیم که سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی که سال‌ها با شکیبایی یک شطرنج باز حرفه‌ای مهره‌هایش را در قلب تمام لایه‌های سیاسی و اجتماعی ایران می‌کاشت، پس از انقلاب سه مرحله رفتاری مشخص را به نمایش گذاشت. نخست از فردای پیروزی انقلاب تا زمان اشغال سفارت آمریکا در تهران، همه گزینه‌هایش را مرور می‌کرد. پس از اشغال سفارت آمریکا، تردید روس‌ها نسبت به ماهیت ضد آمریکایی خمینی برطرف شـــد و بازیگردانان شـــوروی در کاخ کرملین تصمیم گرفتنـــد از وی و روحانیون اطرافش حمایت کنند. به این ترتیب تمام رقبای سیاسی که متعلق به جبهه ملی، نهضت آزادی، ســـازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق بودند، از صحنه خارج شـــدند. همچنین بسیاری از کارمندهای ادارات و سازمان‌های دولتی به اتهام وفاداری به حکومت

AVAYEBUF.wordpress.COM

شاهنشاهی سابق اخراج شدند. به این ترتیب نوعی پاکسازی در بیرون تشکیلات خمینی شکل گرفت. پس از آن نوبت به درون تشکیلات خمینی بود تا با حذف مهره‌هایی که به نوعی گرایش به غرب و آمریکا داشتند، مثل آیت‌الله محمد بهشتی و یا آنها که به شدت سر ناسازگاری با اتحاد جماهیر شوروی داشتند، همچون محمدعلی رجایی فضا برای وفاداران به آرمان‌های اتحاد جماهیر شوروی و مأموران تعلیم دیده کا گ ب به ویژه سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوییني‌ها باز شود. پروژه این پاکسازی درون گروهی در هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، کلید خورد. کودتای نوژه بهانه‌ای شد تا ستاد ضد کودتای نوژه با محوریت خامنه‌ای شکل گیرد. در ادامه به معرفی این تیم اطلاعاتی و عملیاتی ویژه و همکاری بسیار نزدیک مسعود کشمیری و سیدعلی خامنه‌ای در آن می‌پردازیم. عملیات تروریستی این ستاد، علاوه بر حذف رقبای سیاسی، مشروعیت از دست رفته را نیز به خامنه‌ای باز گرداند.

عملیات حذف رفقای دیروز و رقبای امروز خامنه‌ای به سبک استالین

پاکسازی بزرگ، عنوانی است که بیش از هر چیز حافظه تاریخی ما را به سال‌های پس از انقلاب بولشویکی در روسیه هدایت می‌کند. پس از به قدرت رسیدن بولشویک‌ها در روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ میلادی، جنگ قدرت بین انقلابیون در گرفت. ولادیمیر لنین تنها سه سال توانست رهبری روسیه پس از انقلاب را داشته باشد و از ۱۹۲۱ در بستر بیماری سختی افتاد که تا زمان مرگش در ژانویه ۱۹۲۴ میلادی ادامه داشت. جانشین وی، ژوزف استالین که سابقه انقلابی‌اش به مراتب کمتر از سایر رهبران انقلابی در اطراف لنین بود، تنها یک راه برای تصاحب قدرت و تثبیت آن می‌دید. استالین باید تمام مدعیان و رقبای سیاسی را از صحنه حذف می‌کرد تا شانسی برای رهبری داشته باشد. وی در پانزده سال نخست رسیدن به قدرت، از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۰میلادی، با کمک سازمان امنیت وقت شوروی، تسویه حسابی خونین در درون حزب کمونیست ترتیب داد که در تاریخ به پاکسازی بزرگ معروف است.

سرنوشت سید علی خامنه‌ای بسیار شبیه به سرنوشت الگوی زندگی سیاسی وی، ژوزف استالین بود. استالین هم در میان بولشویک‌های انقلابی جایگاه بالایی نداشت و به

AVAYEBUF.wordpress.COM

اعتبار اینکه در مسیر بازگشت بولشویک‌ها از اروپا به روسیه پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ میلادی، توانسته بود با سماجت خودش را به صندلی کناری ولادیمیر لنین در قطار انقلاب برساند و آنجا بنشیند، توانست مشروعیت سیاسی کسب کند.[۱] پس از آن هم آرام آرام جایگاه خود را در کنار لنین تثبیت کرد و کار به جایی کشید که حتی تلاش لنین برای حذف وی بی‌فایده بود و لنین خود نیز یکی از نخستین قربانیان قدرت طلبی‌های استالین شد. پاکسازی بزرگ در روسیه انقلابی شرط لازم برای به قدرت رسیدن و تثبیت رهبری استالین بود. در ایران پس از انقلاب هم با توجه به حضور روحانیون سرشناس انقلابی همچون مطهری، بهشتی، طالقانی، شریعتمداری، منتظری، باهنر، قدوسی و بسیاری دیگر، امثال خامنه‌ای و موسوی خویینی‌ها هیچ شانسی برای تصاحب قدرت نداشتند. اما این دو با به کارگیری آموخته‌هایشان از دوران تحصیل در دانشگاه پاتریس لومومبا وابسته به سازمان امنیت شوروی، توانستند مسیر کسب قدرت را هموار سازند. از جمله دروس پایه‌ای این دانشگاه، شبیه سازی انقلاب بولشویکی در کشورهای دیگر بود. پس از نفوذ در لایه‌های انقلابی و روشن کردن آتش انقلاب، حالا نوبت به تکرار تجربه پاکسازی بزرگ رسیده بود. ترورهای رمز آلود تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، که در نهایت با سرعتی اعجاب آور سیدعلی خامنه‌ای و سیدمحمد موسوی خویینی‌ها را به بالاترین صندلی‌های قدرت سیاسی در ایران رساند، بدون شک نمونه‌ای کامل از شبیه سازی پاکسازی بزرگ استالین بود.

هاشم صباغیان: کا گ ب اسرار کودتای نوژه را به مسوولان اطلاعاتی جمهوری اسلامی داد

جمعی از افسران ارتش ایران به رهبری شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر ایران پیش از انقلاب، تصمیم داشتند تا در تیر ماه سال ۱۳۵۹ خورشیدی، رژیم نو پای جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. بختیار که با پیروزی انقلاب اسلامی به فرانسه رفته بود، محرمانه با برخی از افسران ارتش در تماس بود و برای یک کودتا برنامه‌ریزی می‌کرد. کودتا بنا بود از پایگاه هوایی نوژه، یا همان پایگاه هوایی شاهرخی سابق واقع در استان همدان آغاز و برخی مراکز مهم در تهران از جمله محله جماران که محل سکونت خمینی بود، بمباران شود. همچنین ساختمان مجلس و رادیو و تلویزیون اشغال و مقامات جمهوری اسلامی بازداشت شوند. در فاز نهایی، شاهپور بختیار به ایران بازگردد و به عنوان نخست وزیر موقت معرفی

AVAYEBUF.wordpress.COM

شود. نام این عملیات را نقاب گذشته بودند که مخفف «نجات قیام ایران بزرگ» بود. پس از کشـــف و خنثی سازی این عملیات، نام کودتای نوژه بر آن گذاشته شد. این نام گذاری برگرفته از نام یکی از خلبانان نیروی هوایی به نام محمد نوژه بود که هواپیمایش در جریان درگیری‌های اوایل انقلاب در کردستان، توسط مخالفان جمهوری اسلامی هدف قرار گرفته و سقوط کرده بود. پس از آن نام پایگاه هوایی شاهرخی همدان که پس از انقلاب یکبار به «پایگاه هوایی حُر» تغییر یافته بود، دوباره تغییر کرد و «پایگاه هوایی نوژه» خوانده شـــد. برای بیش از ســـه دهه، برخی اسرار کودتای نوژه همچنان درهاله‌ای از ابهام باقیمانده بود که مهم‌ترین آن نحوه کشف و لو رفتن طرح این عملیات محرمانه بود. در این فصل با کنار هم قرار دادن اســـناد تاریخی خواهیم دید که چگونه ســـازمان امنیت شوروی در هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، اطلاعات مربوط به کودتای نوژه را با جزییات در اختیار سید علی خامنه‌ای گذاشت و برای وی یک فرصت بسیار بزرگ و طلایی ایجاد کرد تا بتواند جایگاه خود را در حلقه یاران نزدیک و مورد اعتماد خمینی تثبیت کند. این مسأله که چه کسی و چگونه اطلاعات مربوط به کودتای نوژه را به دست آورد برای یک دهه یکی از رازهای سر به مُهر جمهوری اسلامی بود. داستان سرایی‌های فراوانی از سوی مقامات جمهوری اسلامی در مورد منبع کشـــف کودتای نوژه دیده می‌شد که مضحک‌ترین آن ماجرای عوعو کردن یک سگ بود که به شکل معجزه آسایی نیروهای امنیتی و انقلابی را به مقر افسران ارشد ارتش طراحان کودتا در پایگاه نیروی هوایی همدان معروف به پایگاه نوژه، هدایت کرده بود که منجر به کشف کودتا و دستگیری متهمان شد.

واقعیت ماجرا اما چیز دیگری بود. اسرار طراحی کودتا با جزییات دقیق از افراد و محل گردهمآیی آنها به دســـت یکی از مسوولان حکومتی رسیده بود. تا مدتها دست اندرکاران جمهوری اسلامی نام این مسوول حکومتی را فاش نکردند. بر اساس اسناد و مدارک، امروز می‌دانیم که افشـــای کودتای نوژه نه از عو عو کردن یک ســـگ، بلکه از زمزمه یک خرس قهوه‌ای روس در گوش ســـید علی خامنه‌ای، کشف شـــد. هاشم صباغیان نخستین وزیر کشور در کابینه دولت موقت، در مصاحبه‌ای با روزنامه شرق، کا گ ب را منبع اصلی کشف کودتای نوژه معرفی می‌کند و می‌گوید:

«از بیـــن روایت‌هـــای متفاوتی کـــه در مورد نحوه ســـرکوب کودتا نقل می‌شـــد، قابل قبول‌ترین‌شـــان آگاهی «کا گ ب» یا همان ســـازمان اطلاعات و امنیت شـــوروی، از

AVAYEBUF.wordpress.COM

برنامه‌ریزی برای انجام کودتا در ایران و مطلع شدن مقامات اطلاعاتی ایران از «کودتای نوژه» توسط آنان بود. طبق شنیده‌های من، عوامل کا گ ب نه تنها مسوولان سازمان اطلاعات و امنیت کشـــور را در جریان جزییات کودتا قرار می‌دادند، بلکه حتی آنان را به یکی از مخفیگاه‌های کودتاگران که در آن جلسات‌شان را تشکیل می‌دادند، هدایت کردنـــد. اما روایت‌های متعددی وجود دارد که نشـــان می‌دهد برخی از عوامل کودتا با مراجعه به برخی مسوولان کشور، کودتا را افشا کرده‌اند. مثلاً فردی به حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای مراجعه می‌کند یا در روایتی آقای محمدی ری‌شهری از طریق آقای سعید حجاریان مطلع می‌شوند.»[۲]

هاشـــم صباغیان مشـــخص نمی‌کند که کا گ ب دقیقاً به کدام مسوول اطلاعاتی در بیـــن مقامات انقلابی اســـرار این کودتا را منتقل کرده بود. امـــا می‌دانیم در تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، که کودتای نوژه در آستانه انجام آن خنثی شد، هنوز وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی تأسیس نشده بود. یک سال پیش از آن در جلسه مشترک شورای انقلاب و دولت موقت در دهم تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی در حضور خمینی، مقرر شد که شورای انقلاب و دولت موقت در یکدیگر ادغام شوند. به این ترتیب سید علی خامنه‌ای به عنوان معاون وزیر دفاع در کابینه دولت موقت آغاز به کار کرد.[۳] خامنه‌ای همان روز مسعود کشمیری را از طرف معاونت وزارت دفاع در دولت موقت به ستاد فرماندهی ارتش معرفی کرد تا به عنوان مسوول اسناد نیروی هوایی در کمیته مسقر در اداره دوم ارتش مشغول به کار شود. واحد اطلاعات سپاه پاسداران هم به تازگی تأسیس شده بود که محسن رضایی زیر نظر سیدعلی خامنه‌ای مسوول آن بود. همچنین بر پایه اطلاعات موجود در زندگینامه رسمی خامنه‌ای، وی عضو کمیســـیون وزرای امنیتی در دولت موقـــت بود و پس از آن نماینده خمینی در شورای عالی دفاع شد که سرپرستی و مسوولیت امور امنیتی، انتظامی و نظامی را به عهده داشت و واحد اطلاعات سپاه و کمیته اداره دوم ارتش زیر نظر این کمیسیون فعال بودند. به این ترتیب و بر اساس آنچه در ادامه می‌آید، خامنه‌ای همان مسوول اطلاعاتی است که صباغیان از او یاد می‌کند.

محسن رضایی: کا گ ب اخبار محرمانه را به خامنه‌ای می‌رساند

به این ترتیب یافتن پاســـخ برای این پرســـش که مأموران ســـازمان امنیت شوروی،

AVAYEBUF.wordpress.COM

اطلاعات ارزشـــمند کودتای نوژه را با جزییات دقیق و حتی طرح کامل خنثی سازی آن، در اختیـــار کدام مقام اطلاعاتی در حکومت جمهوری اســـلامی قرار دادند و با چه هدفی چنین اطلاعاتی را در اختیار وی گذاشـــتند، سخت نیست. اینکه سازمان امنیت شوروی اطلاعـــات کودتای نوژه را در اختیار یکـــی از افراد مورد اعتماد کا گ ب در بین انقلابیون گذاشـــته بود، مورد نادر و بی‌ســـابقه‌ای نبوده است. محسن رضایی فرمانده واحد اطلاعات ســـپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ســـال ۱۳۵۹ خورشیدی، در مصاحبه‌ای با شبکه خبر جمهوری اســـلامی‌که کانال شش تلویزیون رسمی و دولتی حکومت می‌باشد، به اخبار و گزارش‌هایی که توســـط سازمان امنیت شوروی کا گ ب در اختیار مسوولان حکومتی از جمله سید علی خامنه‌ای گذاشته می‌شد، اشاره می‌کند. در این مصاحبه تلویزیونی محسن رضایی در پاسخ به پرسش مجری برنامه در مورد کانال‌ها و روش‌های تاثیرگذاری بر جامعه یا کشور هدف از طریق جنگ نرم یا همان جنگ روانی می‌گوید:

«دو تا کانال مهم هســـت، یکی نفوذی‌ها هســـتند، یکی هم رسانه‌ها هستند. الان دیگر ســـازمان‌های جاسوســـی دنیا مثل قدیم نمی‌آیند یک انبوهی از اطلاعات را بار کنند و از یک کشـــور به کشـــور دیگر ببرند. عمدتاً یکی از اهدافی که به نفوذی‌ها می‌دهند اینست که در تصمیم سازی‌ها و تصمیم گیری‌ها، این‌ها اثر بگذارند و نگذارند تصمیم گیری معقولانه و صحیح صورت بگیرد. من یادم هست اول انقلاب این آقایان شوروی‌ها مرتب - من مسوول اطلاعات سپاه بودم - هرچند مدت می‌آمدند و می‌گفتند که این سلطنت طلب‌ها در ترکیه، آماده هستند و می‌خواهند به ایران حمله کنند. یک بار فکر می‌کنم خدمت مقام معظم رهبری (سید علی خامنه‌ای)، سفیر روسیه رفته بود. آقا من را خواست، گفت که ببین اینها چه می‌گویند! اینها حرف‌هایشان یک مقدار غیر معقول اســـت. من رفتم و دیدم که اطلاعاتشان ظاهراً خیلی اطلاعات خوبی دارند می‌دهند و می‌گفتند ما اطلاعات دقیق - ســـازمان امنیت شـــوروی کا گ ب بود آن موقع و هنوز کا گ ب از بین نرفته بود - گفتند ما اطلاعات دقیق داریم که در آنکارا این ســـلطنت طلب‌ها نشســـتند دارند یک برنامه‌ای را علیه ایران ســـازمان می‌دهند. ما می‌خواستیم این را به شما بگوییم. بعدها معلوم شد که حرف‌هایشان نه اینکه درست نبوده، اما آن مقداری که اینها بزرگ نمائی می‌کردند، اینها درست نبوده است.»[۴]

در این مصاحبه محسن رضایی به عنوان فرمانده وقت واحد اطلاعات سپاه پاسداران ناخواسته در یک مصاحبه زنده تلویزیونی در رسانه رسمی حکومت، یکی از رازهای بزرگ

AVAYEBUF.wordpress.COM

خامنه‌ای را که همان ارتباط دایم و مستقیم با سازمان امنیت شوروی کا گ ب بود، افشا کرد. لازم است بدانیم که یک سال بعد از کودتای نوژه و پس از وقوع انفجارهای تابستان شصت، محسن رضایی به پاس خدمات ارزشمندش به سیدعلی خامنه‌ای به سمت فرماندهی کل سپاه پاسداران ترفیع پیدا کرد. وی با حکم خامنه‌ای تا سال ۱۳۷۶ خورشیدی، این سمت را در اختیار داشت.

ماجرای دو فرد گمنام و اسرار آمیز در کشف و خنثی سازی کودتای نوژه

در مورد نحوه کشف و خنثی سازی کودتای نوژه در هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ نیز، یکی از اسناد منتشر شده توسط جمهوری اسلامی سرنخ‌های فراوانی را در خصوص منبع خبر و نحوه شکل گیری تیم خنثی سازی کودتا در اختیار ما می‌گذارد. در کتاب «کودتای نوژه» نوشته عبدالله شهبازی که توسط مرکز مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۷ خورشیدی منتشر شد، به یک فرد گمنام اشاره می‌شود که اسرار کودتا را با خامنه‌ای در میان گذاشت. اینکه چرا هیچگاه نام و هویت این فرد گمنام آشکار نشده است، یک معمای دیگر است. به ادعای خامنه‌ای، این فرد گمنام یکی از خلبانان نیروی هوایی ارتش بود که باید در طرح کودتا شرکت می‌داشت. اگر وجود چنین فردی صحت داشت، باید در جمهوری اسلامی از وی به عنوان یک قهرمان تقدیر می‌شد که رژیم را نجات داد. کتاب کودتای نوژه، در دوران ریاست جمهوری خامنه‌ای و زیر نظر مستقیم وی نگاشته و نخستین بار در بهمن ماه ۱۳۶۷ خورشیدی به مناسبت دهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. چاپ دوم کتاب در بهار ۱۳۶۸ و چاپ سوم آن هم در بهمن ماه ۱۳۶۸ خورشیدی ارایه شد. پس از آن تمام نسخه‌های کتاب کودتای نوژه جمع آوری و برای مدت شانزده سال از تجدید چاپ آن خودداری گردید. در چاپ چهارم کتاب که در سال ۱۳۸۴ خورشیدی منتشر شد، تنها یک بخش از آن که خاطره‌ای از سید علی خامنه‌ای مربوط به دعوت وی از مسعود کشمیری به خانه‌اش در نیمه شب ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی می‌باشد، سانسور شده است. در صفحات ۱۸۹ تا ۲۰۴ از نسخه‌های سانسور نشده این کتاب در دو بخش تناقض‌های آشکاری دیده می‌شود که بررسی دقیق آنها ما را به منبع افشای جزییات طرح کودتای نوژه راهنمایی می‌کند. در بخش نخست از قول یک خلبان گمنام نیروی هوایی و بخش دوم از زبان سید علی خامنه‌ای ماجرا شرح داده شده

AVAYEBUF.wordpress.COM

است. به نقل از این خلبان گمنام آمده است:

«روز سه شنبه ۱۷ تیرماه ۱۳۵۹ در تهران به منزل سروان نعمتی از فرماندهان کودتا رفتم تا در جریان امر قرار گیرم. نعمتی به من گفت: مأموریت تو بمباران بیت خمینی است و ما می‌توانیم تا پنج میلیون نفر را بکشیم. گویا شگرد نعمتی این بوده که در نخستین دیدار با خلبانان برای توجیه کودتا، چنین جمله‌ای را به آنها می‌گفته تا از میزان آمادگی روحی آنها برای شرکت در کودتا و کشتار میلیونی مردم که بدلیل حضور مردم در صحنه بعید هم نبود مطلع شود. خلبان در مقابل نوع مأموریت و وسعت کشتار غافلگیر و مردّد می‌شود، اما به دلیل تصوری که از قدرت کودتاگران داشته، بیمناک می‌شود که اگر واکنش نشان دهد، جانش در خطر قرار گیرد. پس از خروج از خانه سروان نعمتی، تشویش و نگرانی بر جان او چنگ می‌اندازد و در برابر وضعیت پیش آمده احساس بن بست و بلاتکلیفی می‌کند. دلش می‌خواهد موضوع را با کسی در میان بگذارد، اما با که؟! مگر نه آنکه نعمتی گفته بود به جز امام، بقیه با کودتاگران هستند. رهبران کودتا برای اینکه هر نوع تردیدی را در میان عوامل کودتا از بین ببرند به آنها القا کرده بودند که همه با ما هستند. مگر همیشه در مواقع استیصال جز مادر پناهگاه دیگری داشت؟ او پس از اینکه ساعت‌ها با خود کلنجار می‌رود بالاخره تصمیم می‌گیرد موضوع را با برادر یا مادرش در میان بگذارد. مادرم بشدت ناراحت شد و گفت: تو نه تنها نباید این کار را بکنی، بلکه باید خبر دهی و جلوی این کار را بگیری و اگر اطلاع ندهی شیرم را حلالت نمی‌کنم و از تو رضایت ندارم. در آخرین دقیقه‌های روز سه شنبه هفدهم تیر ماه و نخستین لحظات سحرگاه چهارشنبه یعنی روز کودتا، خلبان تصمیم خود را گرفت: بالاخره تا ساعت ۱۲ شب با مادر و برادر کوچکترم در باره‌ی این موضوع صحبت کردم و تصمیم گرفتم موضوع را به جایی و یا کسی اطلاع دهم، ولی چون نعمتی گفته بود در جاهای مختلف از جمله سپاه نفراتی داریم و خیلی‌ها از جمله شریعتمداری این کار را تأیید کرده‌اند، می‌ترسیدم به هر کسی این موضوع را بگویم شاید یکی از همان نفرات کودتا باشد و نه تنها نتیجه‌ای نگیرم بلکه بلایی سرم بیاورند. خلبان در عین ترس از کشته شدن به دست کودتاگران، بالاخره خود را آماده‌ی شهادت در این راه می‌کند و برای افشای کودتا، ولو به قیمت از دست دادن جانش تدبیری می‌اندیشد: برای محکم کاری موضوع را روی کاغذی نوشتم و در خانه نزد برادرم گذاشتم و به او سفارش کردم اگر بلایی سرم آمد و برنگشتم به هر ترتیبی شده این موضوع را به جایی خبر دهد و جلوی این کار را بگیرید. او نیم ساعت پس از نیمه شب از خانه بیرون آمد. ابتدا قصد داشت به جماران برود و موضوع را مستقیماً با امام در میان گذارد، برای گرفتن تلفن

AVAYEBUF.wordpress.COM

بیت امام با یکی دو جا کمیته و سپاه تماس گرفت، اما نتیجه‌ای عایدش نشد. سپس به سپاه مستقر در پادگان ولی عصر عشرت آباد تلفن زد و گفت: موضوع بسیار مهمی است که باید با آقای خامنه‌ای در میان گذارم. مسـووولین پادگان برای آن که مجال تصمیم و چاره اندیشی داشته باشند، پاسخ می‌دهند ۲۰ دقیقه دیگر مجدداً تماس بگیرد. پس از تلفن دوم، به او می‌گویند برای توضیح بیشـتر نزد آنان برود. خلبان می‌گوید: با این که به همه مشکوک بودم ولی چاره‌ای نبود. به پادگان رفتم. پاسدارانی که با او برخورد کردند، کوشیدند تا از آنچه در سر دارد مطلع شوند، خلبان مقاومت کرد و برای نشان دادن اهمیت مسئله و این که آنها را وا دارد که وی را به ملاقات آقای خامنه‌ای ببرند، مجبور شـد به آنها بگوید که من خلبان پایگاه شهید نوژه همدان هستم و همین قدر بگویم که خطری بزرگ، جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند و بقیه خبرهایم را که بسیار هم فوری هستند به ایشان خواهم گفت. سپاه پادگان ولی عصر با کمیته سه راه امین حضور تماس می‌گیرد و اندکی بعد چند نفر از این کمیته می‌آیند و خلبان را به خیابان ایران، محل اقامت آقای خامنه‌ای می‌برند.»[۴]

کتاب در بخش دوم داستان، از زبان خامنه‌ای می‌گوید:

«یک شـبی من حدود اذان صبح دیدم که درب منزل را می‌زنند، در را به شـدت هم می‌زدند، از خواب بیدار شدم رفتم دیدم آقای مقدم است و می‌گوید یک ارتشی آمده و می‌گوید با شما کار بسیار مهمی دارد، فوراً گفتم کجاست؟ گفتند توی حیاط نشسته، رفتم توی اتاق پاسـداران، دیدم که یک نفری همون دم در تکیه داده به دیوار، با حال کسـل و آشفته و خسته، نشسته و سرش را پایین انداخته بود، همان طور که نشسته بود، گفتم شما با من کار دارید، بلند شد و گفت بله، گفتم چه کار داری؟ گفت: «کار واجبی دارم و فقط به خودتان می‌گویم» من از حرفش حساس شدم، گفتم باشد من نماز می‌خوانم و می‌آیم، رفتم نماز خواندم و آمدم، او را صدا کردم که بیاید توی حیاط، البته این احتمال هم بود که او مثلاً سوءنیتی داشته باشد، اما دیدم نمی‌شه به حرفش گوش نداد، او هم اصرار داشت که تنها به من بگوید، می‌گفت به هیچ قیمتی به کس دیگری نمی‌گویم، آوردمش توی حیاط، تابسـتان بود تیر ماه بود، یک جایی گوشه‌ی حیاط نشستیم، گفتم قضیه چیه؟ گفت بناست کودتایی بشه، گفتم: تو از کجا می‌دانی؟ بنا کرد شـرح دادن، آثار بیخوابی و خیابانگردی و خستگی و افسردگی شدید (او شب قبل هم به دلیل این که شـبانه از همدان به تهـران آمده بود نخوابیده بوده)، و ضمناً سراسیمه‌گی و هیجان درش پیدا بود. حرفشو مرتب و منظم نمی‌زد و من مجبور بودم برای این که ازش حرف در بیاورم و ببینم چه می‌گوید، مکرر ازش سئوال کنم و خلاصه

AVAYEBUF.wordpress.COM

آنچه گفت، این بود: در پایگاه همدان، اجتماعی از خلبانان تشـــکیل شده و تصمیم بر یک کودتایی گرفته شده و یک عده‌ای توی کارند و پول‌هایی هم به افراد زیادی داده‌اند. پرسیدم کی قرار است این کودتا انجام بگیرد؟ گفت امشب و شاید گفت فردا شب دقیقاً یادم نیست. بدین ترتیب چشمان انقلاب و نظام در برابر خطری که در چند قدمی‌اش کمین کرده بود گشوده گردید. گفتم شما بنشین تا من ترتیب کار را بدهم. تلفن زدم به محسن رضایی که آن موقع مسوول اطلاعات سپاه بود، گفتم فوری بیا این جا و یک نفر دیگر که در جایی دیگر کار اطلاعاتی می‌کرد. به هر دوشان گفتم فوری بیایید. یکی دو ساعتی با آن جوان خلبان صحبت کردند و اطلاعاتش را یادداشت کردند. او محل تجمع کودتاچیان برای اعزام به پایگاه نوژه واقع در پارک لاله را، و بقیه مسایل که می‌دانست را، همه را، برای آنان بیان کرد.»[۵]

موارد فراوانی در این دو بخش از کتاب کودتای نوژه درست به نظر نمی‌رسد. در درجه اول ادبیات بخش نخست که از زبان خلبان گمنام مطرح می‌شود با ادبیات بخش دوم که از زبان سید علی خامنه‌ای رییس جمهور وقت ایران مطرح می‌شود، یکی هستند. گویا راوی هر دو بخش یک نفر می‌باشد. اتفاقاً این ادبیات با ادبیات خاطره نویسی‌های خامنه‌ای کاملاً هماهنگ است. با نگاه دوباره به آنچه در کتاب شرح اسم، که زندگینامه رسمی خامنه‌ای نوشته هدایت‌الله بهبودی بر پایه خاطره گویی‌های سید علی خامنه‌ای می‌باشد، به وضوح دیده می‌شـــود که در کلام خامنه‌ای، از یک منطق و سبک خاص و شناخته شده پیروی نمی‌شود. گوینده مطلب دایم از سوم شخص به اول شخص تغییر کرده و خواننده را سر در گم می‌سازد که شاید نشانگر شخصیت رویا پرداز و خودبزرگ‌بین وی می‌باشد. در کتاب کودتای نوژه هم با توجه به لحن کلام و سبک گویش داستان از زبان آن خلبان گمنام و همچنین از زبان خامنه‌ای، تردیدی باقی نمی‌ماند که هر دو بخش از این ماجراها توسط شخص خامنه‌ای داستان پردازی شده است.

نکته دیگر اینکه از زبان خلبان گمنام گفته می‌شود که وی سی دقیقه پس از نیمه شـــب، یعنی در ســـی دقیقه بامداد ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، پس از مشورت با مادر و برادرش از همدان به ســـمت تهران راه افتاد. پس از رســـیدن به تهران تصمیم گرفت به جماران برود و خمینی را ببیند ولی تماس با کمیته و سپاه جماران، نتیجه‌ای نداشت و این خلبان فرضی و گمنام تصمیم می‌گیرد با پادگان سپاه در عشرت آباد تماس بگیرد. توجه داشـــته باشیم که همه این اتفاقات نیمه‌های شـــب و پیش از اذان صبح در حال رخ دادن

AVAYEBUF.wordpress.COM

است! وی در این تماس عجیب در آن ساعت نیمه شب، می‌خواهد که با سید علی خامنه‌ای درباره موضوع بسیار مهمی صحبت کند. از وی خواسته می‌شود که بیست دقیقه دیگر تماس بگیرد و پس از تماس دوباره از او می‌خواهند که به پادگان عشرت آباد برود. در آنجا از گفتن اینکه چه کار مهمی با خامنه‌ای دارد، امتناع می‌کند و پاسدارها تصمیم می‌گیرند وی را به خانه شخصی سید علی خامنه‌ای در همان ساعت حدود چهار صبح بفرستند! سپس از زبان خامنه‌ای داستان ادامه پیدا می‌کند که وی در حالی که خواب بود با صدای کوبیده شدن شدید درب خانه‌اش توسط پاسداران، پیش از اذان صبح بیدار می‌شود. با این توضیح که اذان صبح در روز ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی در تهران ساعت چهار و نه دقیقه صبح بوده است. با عقل جور در نمی‌آید که در این ساعت نیمه شب پاسدارها به جای استفاده از تلفن یا روش‌های منطقی‌تر، نیمه شب با کوبیدن شدید درب منزل خامنه‌ای که یکی از اعضای شورای انقلاب، نماینده مجلس و نماینده خمینی در شورای عالی دفاع بوده است، وی را بیدار کنند تا کسی که نمی‌دانند کیست و نمی‌گوید چه کار دارد، با وی ملاقات کند! تناقض‌های فراوان در تعریف این ماجرا از زبان سید علی خامنه‌ای، ساختگی بودن آن را تایید می‌کند.

این خلبان گمنام گفته است که پس از مطلع شدن از نقش خود در این کودتا در ۱۷ تیرماه ۱۳۵۹ در تهران و در منزل فردی به نام سروان نعمتی، منقلب شد و به خانه رفت تا با مادر و برادرش درد دل کند. بعد هم که مادرش گفت شیرش را حلال نمی‌کند اگر این کودتا رخ دهد وی نامه‌ای پیش برادرش گذاشت و ساعت سی دقیقه بامداد راهی جماران شد. خامنه‌ای اما می‌گوید که وی شب گذشته از همدان به تهران آمده بود و نتوانسته بود بخوابد و خسته و نگران بود. در این داستان ساختگی مشخص نیست خانه این خلبان گمنام در تهران است یا در همدان. اگر در تهران است، چرا خامنه‌ای می‌گوید وی شب قبل از همدان آمده بود و خسته بود و شب را نخوابیده بود. در حالی که از زبان خود این خلبان گمنام گفته می‌شود که وی در تهران در خانه بود و با مادر و برادرش صحبت کرد! اگر خانه این فرد در همدان بود، چطور وی توانست روز ۱۷ تیر در تهران در خانه سروان نعمتی باشد و سپس در همدان در خانه خودش با مادر و برادرش گفتگو کند و نیمه شب از همدان راه بیفتد و تا پیش از اذان صبح بتواند به تهران برسد، ابتدا قصد جماران کند، با سپاه و کمیته جماران تماس بگیرد، سپس با پادگان عشرت آباد سپاه تماس بگیرد، آنها

AVAYEBUF.wordpress.COM

دوباره پس از بیست دقیقه با وی تماس بگیرند و وی به آنجا برود و از آنجا پس از گفتگو با آنها با هماهنگی کمیته سه راه امین حضور به خانه خامنه‌ای برود و فراموش نکنید که همه این کارهای عجیب و غریب را تنها در مدت سه ساعت بتواند انجام دهد! در نظر داشته باشید که فاصله همدان تا تهران ۳۲۳ کیلومتر است که با محاسبه قدرت اتومبیل‌ها و نوع جاده‌های ایران در سال ۱۳۵۹ خورشیدی، دست کم وی باید پنج یا شش ساعت رانندگی می‌کرد تا بتواند خودش را به تهران برساند، بدون اینکه در طول مسیر برای استراحت یا بنزین زدن توقف کند. اگر هم با اتومبیل شخصی نرفته باشد و با اتوبوس از همدان به تهران سفر کرده باشد، این پرسش‌ها پیش می‌آید که چگونه با سرعت تمام در ساعت سی دقیقه نیمه شب که از خانه خارج شد، اتوبوس پیدا کرد و در کمتر از سه ساعت خودش را به تهران رساند؟ همانطور که می‌بینید تناقض‌های فراوانی در این ماجرای ساختگی دیده می‌شود.

خلبان گمنامی در کار نیست، کاگ ب اسرار کودتای نوژه را به خامنه‌ای رساند

همه این تناقض‌ها در داستانی که خامنه‌ای از ماجرای کشف کودتای نوژه سر هم می‌کند، به کنار، ماجرای افراد گمنام در این داستان، راز بزرگی را در پیگیری پرونده مسکوت مانده ترورهای سال شصت، بر ملا می‌کند. خامنه‌ای در تعریف ماجرای کشف و خنثی سازی کودتای نوژه نام دو نفر را حذف کرده است. نفر اول همان فرد گمنامی است که به عنوان یکی از خلبان‌هایی که نقش اصلی را می‌باید در کودتای نوژه ایفا می‌کرد و به ادعای خامنه‌ای مأمور بود تا خانه خمینی را بمباران کند و اجازه داشت تا پنج میلیون نفر را بکشد. تناقض‌های فاحش و آشکار در داستانی که از زبان این خلبان گمنام نقل می‌شود، ما را به این نتیجه می‌رساند که چنین فردی از اساس وجود خارجی ندارد و خامنه‌ای اطلاعات مربوط به کودتای نوژه را از جای دیگری دریافت کرده است و برای پنهان نگه داشتن منبع خبر هم ماجرای ساختگی این خلبان گمنام را سر هم کرده است. همانطور که هاشم صباغیان، نخستین وزیر کشور دولت موقت پس از انقلاب مطرح کرد، این اطلاعات با جزییات دقیق توسط سازمان امنیت شوروی در اختیار خامنه‌ای قرار گرفته بود و وی برای پنهان کردن ارتباط نزدیک خود با این سازمان، داستان خیالی خلبان گمنام را مطرح

AVAYEBUF.wordpress.COM

کرد. اما فرد گمنام دوم در این ماجرا وجود خارجی دارد و اگرچه خامنه‌ای نخواسته است نامی از وی ببرد، اما در بسیاری از اسناد و تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی، نام فرد گمنام دوم برده شده است که کسی نیست جز مسعود کشمیری. خامنه‌ای در کتاب کودتای نوژه ادعا می‌کند که پس از شـــنیدن حرف‌های خلبان گمنام، به محسن رضایی مسوول وقت اطلاعات سپاه و یک فرد گمنام دیگر که در جای دیگر کار اطلاعاتی می‌کرد تلفن زده است و آنها فوراً خودشان را به خانه وی رسانده‌اند تا اطلاعات مربوط به کودتای نوژه را با جزییات دریافت کرده و برای خنثی ســـازی اقدام کنند. توجه داشـــته باشیم که موسســـه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ریاســـت جمهوری که ناشر کتاب کودتای نوژه بر اســـاس خاطرات سیدعلی خامنه‌ای می‌باشد، دلیل خوبی داشته است تا نام فرد دوم را نیاورد. مسعود کشمیری به عنوان متهم ردیف اول انفجار تروریستی دفتر نخست وزیری منفورترین نام در سال‌های دهه شصت بود و سید علی خامنه‌ای به هیچ عنوان نمی‌خواست این راز بزرگ که کشـــمیری مستقیماً زیر نظر خامنه‌ای کار می‌کرده است، آشکار گردد. مسعود کشـــمیری در ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، مسوول ضد اطلاعات مرکزی نیروی هوایی و مرکز مستشاری آمریکایی‌ها زیر نظر کمیته مستقر در اداره دوم ارتش بود.[۶] به یاد داشته باشیم که پس از پیروزی انقلاب اسلامی تمام نهادهای اطلاعاتی و امنیتی وابسته به حکومت شاه منحل شدند و تنها نهاد امنیتی که منحل نشد، همین اداره دوم ارتش بود.[۷] ســـرهنگ محمد مهدی کتیبه رییس وقت اداره دوم ارتش، در معرفی این نهاد امنیتی و نقش خامنه‌ای در آن، در گفتگو با مرکز اسناد انقلاب اسلامی می‌گوید:

«حدود ۳۹ ســـال داشتم (۱۳۵۸ خورشیدی) که فرمانده لشکر سنندج شدم و لشکر را جمع و جور کرده و تحویل فرمانده بعدی که سرهنگ صفری بود، دادم و بعد به تهران آمدم و در کمیته انقلاب اسلامی‌که زیر نظر آیت‌الله خامنه‌ای تشکیل شده بود مشغول به فعالیت شـــدم. بعد از مدتی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تصمیم به تجدید سازمان در دانشـــکده افســـری گرفتند. از همین‌رو مرحوم شهید نامجو به بنده مأموریت داد تا به عنوان فرمانده تیپ دانشجویان فعالیت داشته باشم. در آن ایام سرهنگ نامجو فرمانده دانشکده افسری بودند، من نیز به مدت یک سال در دانشکده افسری مشغول به فعالیت بودم تا این که با نظر آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رییس اداره دوم ســـتاد ارتش انتخاب شـــدم و به اداره دوم آمدم. آن وقت هم اداره دوم خیلی وســـیع بود و تقریباً حفاظت اطلاعات، اطلاعات و تشـــریفات ارتش همه زیر نظر اداره دوم بود و من مسوولیت اداره

AVAYEBUF.wordpress.COM

دوم را به عهده گرفتم. در آن زمان تشـــکیلات در رده لشـــکر رکن دو و در ســـطح کل ارتش اداره دوم نامیده می‌شـــد. ســـتاد کل ارتش از چند اداره کل تشکیل شده بود که اداره اول پرسنلی، اداره دوم اطلاعات و اداره سوم آموزش و عملیات بود. اداره دوم خود به بخش‌های اطلاعات داخلی و خارجی، حفاظت اطلاعات ضدجاسوسی، ضد براندازی و خرابکاری تقســـیم می‌شد. در آن ایام وزارت اطلاعات هنوز تشکیل نشده بود و اکثر فعالیت‌های اطلاعاتی و ضد جاسوســـی را ما انجام می‌دادیم و با نخست وزیری و اکثر وزارتخانه‌ها ارتباط تنگاتنگی داشتیم.»[۸]

ســـرهنگ کتیبه در ادامه در این مصاحبه اشاره می‌کند که چهار نفر از طرف کمیته انقلاب اســـلامی در اداره دوم ارتش مشـــغول به کار بودند که زیر نظر محمد ری‌شـــهری، فعالیت می‌کردند. ری‌شهری که خود نیز از فارغ‌التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا بود، پس از تشکیل وزارت اطلاعات در زمان ریاست جمهوری خامنه‌ای، به عنوان نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی شروع به کار کرد.

محسن رضایی مسوول وقت اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در زمان کشف و خنثی سازی کودتای نوژه، سی و چهار سال پس از این حادثه در وبسایت شخصی خود در مطلبی با عنوان «کودتا و شیر مادر» می‌نویسد:

«اوائل تیرماه سال ۱۳۵۹در خیابان ایران به دیدار رهبر انقلاب که در آن زمان نماینده حضرت امام در ارتش بودند، رفتم. به ایشان گفتم اطلاعات ما، رد و خط یک کودتا را در ارتش پیدا کرده است. جنابعالی در جریان باشید و اگر می‌توانید به ما کمک کنید. آن موقع من مســـوول اطلاعات سپاه، تنها نهاد اطلاعاتی کشور بودم. ایشان فرمودند، توضیحات بیشتری بدهید. من برخی از سرنخ‌ها و اطلاعاتی که از جلسات کودتاچیان داشتیم، به ایشان گفتم. ایشان پرسید چه مقدار جدی است؟ من گفتم، کودتا قطعی است، ولی زمان شروع و نقطه آغاز را هنوز کشف نکرده‌ایم. با ایشان خداحافظی کردم و رفتم. هر روز که می‌گذشت، اطلاعات ما کامل می‌شد، ولی از اینکه زمان شروع و نقطه آغاز کودتا را کشف نکرده بودیم، بسیار نگرانی داشتیم.... در همین حالت بودیم که رهبر انقلاب، تلفنی با من تماس گرفتند و گفتند پیرو صحبت‌های آن روز شما خلبانی آمده و چیزهای مشابه آن صحبت‌ها را بیان می‌کند. سریع خودتان را برسانید منزل ما و ببینید موضوع از چه قرار است. رفتم و با یک خلبان جوان رو به رو شدم. همان چند جمله اول را که گفت، فهمیدم حلقه گمشده ما پیدا شده است. ماجرا را چنین برای من تعریف کرد: قرار است کودتایی بشود. به ما گفته‌اند، همه مسوولان جز شخص امام دست‌شان

AVAYEBUF.wordpress.COM

در کودتاست. من هم قبول کرده بودم که به همدان بروم و سوار یکی از هواپیماها بشوم و محل امام را بمباران کنم. وقتی به مادرم مراجعه کردم و خواستم خداحافظی کنم، مادرم گفت: کجا؟ ابتدا طفره رفتم، ولی با اصرارهای مادرم، ناچار شـــدم بگویم. مادرم گفت: شیرم را حرامت می‌کنم، اگر سریع پیش امام نروی و ماجرا را به ایشان نگویی. ساعتی طول کشید تا ماجراهای رفتن به جماران و پیدا کردن مقام رهبری را توضیح داد و گفت: الان پیش شما هستم. اطلاعات را با کمال سخاوت و تعهد به ما داد، ولی در همین حین متوجه شدیم که نیم ساعت از شروع کودتا گذشته است. کودتاچیان با ماشین و اتوبوس پس از جمع شدن در پارک لاله به سوی پایگاه نوژه همدان حرکت کرده‌اند. وقت بســـیار کم بود، ما چون اطلاعات‌مان به جز همین دو نکته ایشان کامل بـــود، با او خداحافظی کردیم تا چند روز بعد که دوبـــاره او را دعوت کردیم. قرار کودتا این بود که از داخل پایگاه چند عامل نفوذی به آنها کمک کند و در پایگاه را باز کنند و آنها از بیرون پایگاه با ســـرعت خود را به آشیانه هواپیماها برسانند و سوار هواپیماها شـــده و نقاط مورد نظر را بمباران کنند و کودتا را انجام دهند. قرار بود محل ســـکونت حضرت امام در جماران، صدا و سیما و مجلس شورای اسلامی بمباران شود. تنها راه را در این دیدم که به سپاه همدان و اطلاعات سپاه ـ که نزدیکترین واحدهای ما به محل کودتا بودند ـ بگویم خود را به درب پایگاه نوژه برسانند. قرار کودتاچیان این بود که در صدمتری درب پایگاه در گودال معینی جمع شوند و پس از آنکه سازماندهی کردند و با عناصر داخل هماهنگ شدند، به پایگاه حمله کنند. ساعت شروع کودتا ده شب بود. برادران را تلفنی توجیه کرده بودم که هر کدام یک پیشانی بند همراه داشته باشند و در آن گودال مثل خود کودتاچیان وارد شوند و با همه با شوخی و دوستانه برخورد کنند. وقتی که همه کودتاچی‌ها جمع شدند، پیشانی بندها را ببندد و با تکبیر آنها را دستگیر کنند. ساعت از یازده گذشته بود. دوستان ما با الله اکبر عملیات را شروع کردند. دشت اطراف پایگاه از ندای الله اکبر می‌لرزید. بله سربازان گمنام امام زمان سربندها را بسته بودند و کلاه سبزهایی که ماه‌ها در امریکا آموزش نیرو مخصوص دیده بودند و هر کدام حریف ده تن می‌شدند و تیر آنها به خطا نمی‌رفت، مثل موم در دست مبهوت و تسلیم ایشـــان شدند. البته بعداً یک ستاد خنثی سازی کودتا درست کردیم و یکی از برادران نیروی هوایی ارتش را مسوول آن کردیم و افراد دیگر هم دستگیر شدند. در آینده این را مفصل توضیح خواهم داد.»[۹]

در بین روایت‌های متعددی که از این حادثه وجود دارد، هماهنگی آشکاری در آنچه محسن رضایی نقل می‌کند با آنچه از قول خامنه‌ای در سال ۱۳۶۸ در کتاب کودتای نوژه

AVAYEBUF.wordpress.COM

منتشر شد، وجود دارد. تنها یک اختلاف بزرگ هست و آن اینکه خامنه‌ای اشاره می‌کند که در نیمه شب ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹ با دو نفر تماس گرفت که یکی محسن رضایی که مسوول اطلاعات سپاه بود و دیگری فردی که در جایی دیگر کار اطلاعاتی می‌کرد و بر پایه اسناد دیدیم که مسعود کشمیری مد نظر اوست، اما نمی‌خواهد از او اسمی به میان بیاید. محسن رضایی هم در روایت اخیر خود از این حادثه، اگر چه به حضور یک مسوول اطلاعاتی دیگر که به گفته خامنه‌ای در نیمه شب ۱۸ تیرماه به منزل وی دعوت شد اشاره‌ای نمی‌کند، اما در پایان می‌نویسد که ستاد خنثی سازی کودتای نوژه ساخته شد و «یکی از برادران نیروی هوایی ارتش» مسوول این ستاد شد. منظور دقیق محسن رضایی از «یکی از برادران نیروی هوایی ارتش» همان «مسوول بخش نیروی هوایی در کمیته انقلاب اسلامی مستقر در اداره دوم ارتش» می‌باشد که کسی جز مسعود کشمیری این سمت را نداشته است. اینکه خامنه‌ای و محسن رضایی هر دو از آوردن نام مسعود کشمیری سر باز می‌زنند، قابل درک است، چرا که کشمیری در تمام سال‌های پس از شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی به عنوان نفوذی دستگاه‌های اطلاعاتی و عامل انفجار دفتر نخست وزیری که به کشته شدن رییس جمهور رجایی و نخست وزیر باهنر انجامید، شناخته شده است و هیچکس در درون حکومت نمی‌خواهد، سابقه‌ای از ارتباط با کشمیری در زندگینامه‌اش داشته باشد. عجیب اینجاست که سی و چهار سال پس از آنکه کشمیری به عنوان بزرگ‌ترین جنایتکار و تروریست در تاریخ جمهوری اسلامی شناخته شد، محسن رضایی از وی به عنوان یک برادر یاد می‌کند!

مارک گازیوروسکی، پژوهشگر و تاریخ نگار در مسایل ایران، در مقاله‌ای با عنوان «طرح نوژه و سیاست ایران» به بررسی این موضوع که چگونه مقامات ایران از جزییات کلی این کودتا آگاه شدند، پرداخته است. وی پس ازبررسی اسناد و گفتگو با برخی از رهبران و طراحان عملیات نقاب یا همان کودتای نوژه، عنوان می‌کند که دلیل اصلی لو رفتن و شکست کودتا این بوده است که دو نفر از افراد گروه بدون اجازه کمیته نقاب در درون کشور، در ساعات اولیه شامگاه نهم جولای برابر با هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، با بختیار و یکی از اعضای گروه در پاریس تلفنی تماس می‌گیرند و از زمان و مکان طرح اطلاعات می‌دهند، در حالیکه کمیته نقاب قرار نبود تا زمان وقوع عملیات با بختیار تماس بگیرد.[۱۰] به این ترتیب همه بخش‌های گمشده پازل کودتای نوژه در جای خود قرار می‌گیرند. سازمان امنیت شوروی که از بانیان وقوع انقلاب اسلامی و براندازی حکومت

AVAYEBUF.wordpress.COM

شاه بود، پس از انقلاب کمک‌های فراوانی به انقلابیون برای تثبیت جمهوری اسلامی کرد. افسران سازمان امنیت شوروی خوب می‌دانستند که تنها راه شکست انقلابیون از طریق ارتش ایران خواهد بود که ساختاری آمریکایی داشت. این منطقی به نظر می‌رسد که سازمان امنیت شوروی تمام مکاتبات و ارتباطات افسران ارتش را محرمانه زیر نظر داشته باشد و تمام تماس‌های تلفنی آنها را شنود کند. تماس تلفنی دو تن از افسران ارتش ایران با بختیار در شب حادثه بلافاصله پس از شنود توسط سازمان امنیت شوروی، در اختیار سید علی خامنه‌ای که مأمور وفادار این سازمان بوده است، قرار می‌گیرد. خامنه‌ای هم بلافاصله با دو تن از وفادارترین یاران خود در دستگاه‌های اطلاعاتی کشور یعنی محسن رضایی مسوول اطلاعات سپاه و مسعود کشمیری مسوول بخش نیروی هوایی در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش، تماس می‌گیرد و از آنها می‌خواهد که در نیمه شب هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی به منزل وی بروند و همانجا ستاد خنثی سازی کودتا را تشکیل می‌دهند. ماجرای خلبان گمنام هم داستانی ساختگی است که هر سه نفر یعنی سید علی خامنه‌ای، محسن رضایی و مسعود کشمیری در همان شب توافق می‌کنند تا برای پنهان ماندن منبع اصلی کشف اسرار کودتای نوژه که سازمان امنیت شوروی یا همان کا گ ب بود، این داستان را به خورد رسانه‌ها بدهند.

در جریان کودتای نوژه، از آنجا که بر پایه گزارش‌های دریافتی خامنه‌ای از سازمان امنیت شوروی، کودتا توسط نیروی هوایی ارتش در شرف وقوع بود، طبیعی به نظر می‌رسید که خامنه‌ای در کنار مسوول اطلاعات سپاه با مسعود کشمیری به عنوان مسوول ضد اطلاعات نیروی هوایی در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش تماس گرفته باشد. در تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی علاوه بر مدیریت کشف و خنثی سازی کودتای نوژه، بارها و بارها به نقش مسعود کشمیری در جلوگیری از به جریان افتادن و محاکمه عاملان کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷خورشیدی، اشاره شده است. با توجه به نقش خامنه‌ای و تیم تخریب وابسته به وی در شکل گیری حوادث هولناکی چون آتش سوزی سینما رکس آبادان و جمعه خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ که در بخش‌های پیشین به آنها اشاره شد، بازهم طبیعی به نظر می‌رسد که خامنه‌ای تلاش کرده باشد تا تمام اسناد و رد پاهای احتمالی را که بازرسان کارکشته اطلاعات ارتش و سازمان امنیت کشور در دوران حکومت پهلوی به آنها دست یافته بودند، محو کند. فرستادن کشمیری به اداره دوم ارتش با نظارت و

AVAYEBUF.wordpress.COM

سرپرستی مستقیم خامنه‌ای در این راستا قابل توجیه می‌باشد. مسعود کشمیری با اعمال نفوذ خامنه‌ای در شورای انقلاب، در اداره دوم ارتش به اسناد مرکز مستشاری آمریکایی‌ها و اسناد نیروی هوایی ارتش که ساختار آمریکایی داشت، دسترسی نامحدود پیدا کرده بود و تمام اسناد مربوط به پیگیری پرونده ۱۷ شهریور را به مکان نامعلومی انتقال داد که پس از آن هیچ اثری از آنها یافت نشد.[۱۱] مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در تمام دوران حکومت پهلوی به مرکزی برای کسب اخبار و اطلاعات محرمانه در مورد دشمن شماره یک آمریکا و همسایه شمالی ایران، یعنی اتحاد جماهیر شوروی، اختصاص داشت. به همین جهت یکی از مناطق استراتژیکی که سازمان امنیت شوروی بدون شک بسیار علاقمند بود تا اسناد آن را بررسی کند، مرکز مستشاری آمریکایی‌ها مستقر در اداره دوم ارتش بود که مدیریت آن به کشمیری سپرده شد و وی با کسب مجوز مخصوص از علی خامنه‌ای توانست حجم قابل توجهی از اطلاعات این مرکز را به مکان نامعلومی انتقال دهد.[۱۲]

پاسدار علی شادمان در تاریخ پنجم اردیبهشت ۱۳۹۴ خورشیدی، سی و شش سال پس از خنثی سازی کودتای نوژه، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری رسمی فارس در مورد نحوه این عملیات توضیحاتی داد. علی شادمان که پس از انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، به همراه گروهی دیگر از اوباش و خلافکاران حاشیه شهر همدان به کمیته انقلاب اسلامی این شهر پیوسته و سپس عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شده بود، حالا در مقام معاون عملیات ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، خاطراتش را از خنثی سازی کودتای نوژه اینگونه بیان می‌کند:

«در مواجه با ناامنی‌های داخلی نیز سپاه از سال پنجاه و هشت تاکنون در کردستان و سیستان و بلوچستان کارنامه درخشانی دارد و این عملکرد موفق در موضوعاتی نظیر مقابله با حزب توده، مقابله با خلق عرب و منافقین و کودتای نقاب که به کودتای پایگاه نوژه معروف است، که خود بنده یکی از فرماندهان حاضر در این عملیات بودم دیده می‌شود. در کودتای نقاب قرار بر این بود که پنج هزار بمب و موشک به تهران زده شود که این غائله توسط سپاه هشتاد نفری همدان خنثی شد. من در آن مقطع مسوول آموزش سپاه همدان بودم که یک روز ساعت ده صبح در مرداد ماه سال ۱۳۵۹به ما تلفن کردند و خواستند که به ستاد سپاه همدان برویم. از اطلاعات سپاه در تهران تلفن کرده و گفته بودند قرار است در پادگان نوژه که در آن زمان به نام پادگان شاهرخی بود، کودتا شود و از ما خواستند که پادگان را تصرف کنیم. رکن دو ارتش و اطلاعات سپاه از

AVAYEBUF.wordpress.COM

کودتا باخبر بودند اما نمی‌دانستند چطور قرار است انجام شود. ما نیروهای ذخیره سپاه همدان را فراخوان کردیم که تعدادمان تقریباً هشـــتاد نفر شـــد و در رینگ‌های اطراف پادگان تا شعاع شصت، هفتاد کیلومتری، پست‌های متعدد نگهبانی گذاشتیم و خود من هم به عنوان پست سیار به مواضع سرکشی می‌کردم. برخی افراد هم به کمک همافرها و انجمن اسلامی پایگاه به داخل رفتند و حتی وارد منازل خلبانان شدند. نزدیک غروب یکی یکی خودروهایی که چهار، پنج نفره می‌آمدند به کمین ما خوردند. حدود سی نفر دستگیر شدند، چند نفری هم کشته شدند و برخی هم به تهران فرار کردند و از کشور خارج شدند.»[۱۳]

به گفته علی شـــادمان که فرماندهی نیروهای سپاهی حمله کننده به پایگاه نیروی هوایی ارتش در همدان را به بهانه خنثی سازی کودتای نوژه به عهده داشته است، محسن رضایی و مســـعود کشمیری با کمیته انقلاب اســـلامی و سپاه تازه تأسیس همدان تماس می‌گیرنـــد و از آنهـــا می‌خواهند که فرماندهان و خلبانان پایگاه نیـــروی هوایی همدان را دســـتگیر کنند و به این شـــکل با شبیخون اوباش و خلافکاران شهر همدان که در کمیته انقلاب اسلامی این شهر دور هم جمع شده بودند، به خانه‌های خلبانان و فرماندهان نیروی هوایی ارتش در نیمه شـــب، صدها افســـر ارشد ارتش دســـتگیر، زندانی، شکنجه و کشته می‌شـــوند. افراد دســـتگیر شده را به تهران می‌فرستند و برخی از آنها را با وعده بخشش و آزادی، وادار به اعترافات تلویزیونی می‌کنند. در نهایت همه آنها تیر باران می‌شوند تا همه ســـر نخ‌ها از بین برود. پس از آن هم، ســـتاد خنثی ســـازی کودتای نوژه به کار خود ادامه می‌دهد و تا پایان سال ۱۳۵۹ خورشیدی به تسویه حسابی خونین در ارتش می‌پردازد تا اطمینان حاصل شود که روح معترض ارتش ایران کشته خواهد شد.

ایـــن طرح همچنین فرصتی فراهم کرد تا خامنـــه‌ای بتواند خودش را در جمع یاران خمینی به عنوان یک انقلابی هوشـــمند و کارکشـــته در کارهـــای اطلاعاتی و امنیتی جا بزند. درست مثل دانش آموزی که در روز امتحان پاسخ تمام سوالات را در اختیار داشت، اطلاعاتی که کا گ ب به خامنه‌ای رساند، وی را که از سواد و هوش مناسبی برخوردار نبود، بسیار باهوش‌تر از آن چه بود نمایان ساخت. در کنار همه اینها فرصتی برای خامنه‌ای فراهم شد تا یک تیم وفادار امنیتی برای خودش دست و پا کند که یکسال پس از آن در جریان ترورهای تابســـتان ۱۳۶۰ خورشیدی، این تیم امنیتی هموار کننده مسیر رسیدن وی به قدرت شدند. مسعود کشمیری، متهم ردیف اول انفجار نخست وزیری در هشتم شهریور

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۳۶۰، محمدرضا کلاهی متهم ردیف اول انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر ۱۳۶۰ و جواد قدیری متهم بمب گذاری و ترور ساختگی و ناموفق سید علی خامنه‌ای در ششم تیرماه و همچنین عامل انتقال دهنده بمب‌های ساخته شده به عوامل اجرایی انفجارهای ۷ تیر ، ۸ شهریور و ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، تقی محمدی، عباس آقازمانی و جواد منصوری همگی اعضای همین تیم امنیتی بودند که در ستاد خنثی سازی کودتا زیر نظر مستقیم علی خامنه‌ای فعالیت می‌کردند. اعضای این تیم در اسفند سال ۱۳۵۹ خورشیدی، پس از بالا گرفتن اختلافات خامنه‌ای با رییس جمهور وقت ابوالحسن بنی‌صدر، از ستاد خنثی سازی کودتا به دفتر اطلاعات نخست وزیری و وزارت خارجه نفوذ کردند تا مقدمات طرح پاکسازی بزرگ را برای حذف رقبای سیاسی خامنه‌ای و به قدرت رساندن وی فراهم کنند. برخی از اعضای این تیم پس از انجام عملیات از کشور خارج شدند و جالب اینکه هیچگاه جمهوری اسلامی از طریق پلیس بین‌الملل نخواست تا آنها را به ایران تحویل دهد.

در این بین وضعیت یک نفر از اعضای تیم با دیگران متفاوت بود. تقی محمدی که بلافاصله پس از انفجار نخست وزیری ابتدا به کویت و سپس به عنوان کاردار سفارت ایران در افغانستان راهی کابل شد، پنج سال بعد در بازگشت به تهران در فرودگاه توسط اسدالله لاجوردی که با سماجت پرونده انفجارهای تابستان سال ۱۳۶۰ را دنبال می‌کرد، دستگیر شد. وی تنها عضو ستاد خنثی سازی کودتا بود که پس از دستگیری اعلام کرد حاضر است در مورد نقش خود و همدستانش در ترورهای تابستان ۶۰ اعتراف کند که دقایقی پس از آن در سلول انفرادی‌اش، حلق آویز شد.

ستاد ضد کودتای نوژه، آخرین شانس خامنه‌ای برای تثبیت جایگاه سیاسی

سید علی خامنه‌ای پس از انقلاب اسلامی چندین موقعیت مناسب برای تثبیت جایگاه سیاسی برای خود را با تندروی و بی‌تدبیری از دست داد. در همان روزهای نخست پس از انقلاب و در جریان تأسیس حزب جمهوری اسلامی، فرصت مناسبی برای وی پیش آمد که رفتارهای رادیکال و خشونت گرایانه‌اش و همچنین سایه سنگین بهشتی، باهنر و رفسنجانی در این حزب امکان رشد را از وی سلب کرد. پس از آن تأسیس سپاه پاسداران

AVAYEBUF.wordpress.COM

انقلاب اسلامی و هدایت آن توسط جواد منصوری و عباس آقازمانی (ابوشریف) که اعضای گروه شـــبه نظامی حزب ملل اسلامی بودند، فرصت دیگری بود که برای خامنه‌ای فراهم شد، اما از دست رفت. فراموش نکنیم که گروه حزب ملل اسلامی یکی از شاخه‌های حزب الدعوه اســـلامی عراق در ایران بود، که با هدایت پنهان ســـازمان امنیت شـــوروی فعالیت می‌کرد. خامنه‌ای که علاقه فراوانش به کارهای نظامی و اطلاعاتی را نمی‌توانســـت پنهان کند، در درون شورای انقلاب تلاش کرد تا به بهانه حفاظت از اسناد انقلاب، یک سازمان اطلاعاتی راه بیندازد. در مواردی نیز موفق شد تا برخی خواسته‌های سازمان امنیت شوروی از جمله امکان دسترسی آنها به مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در اداره دوم ارتش را فراهم کند. مسعود کشمیری که در این دوران همکاری نزدیکی با خامنه‌ای داشت، نقشی کلیدی در انتقال بخش زیادی از اسناد محرمانه این مرکز به مکانی نامعلوم ایفا کرد. اما این موفقیت کمکی به تثبیت موقعیت سیاســـی وی در بین مردم و انقلابیون نداشـــت و تنها توانست اعتماد بیشتر سازمان امنیت شوروی برای وی به ارمغان بیاورد.

یکبار دیگر در تابســـتان سال ۱۳۵۸خورشیدی، خامنه‌ای فرصت دیگری پیدا کرد و توانســـت چند ماهی به عنوان مشـــاور وزیر دفاع در دولت موقت باشد. وزارت دفاع در آن زمان توسط مصطفی چمران هدایت می‌شد. این فرصت هم پس از تسخیر سفارت آمریکا و استعفای دولت موقت از بین رفت. در پی استعفای دولت موقت، شورای انقلاب تا زمان برگزاری انتخابات ریاســـت جمهوری، کنترل دولت را در دست گرفت و خامنه‌ای در نبود سایه سنگین چمران، سرپرست وزارت دفاع و به تبع آن سرپرست سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد که نهادی بسیار بی‌نظم و افسار گسیخته در آن سال‌ها بود. انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری و سپس انتصاب وی به عنوان فرماندهی کل قوا همه رویاهای خامنه‌ای را نقش بر آب کرد و چاره‌ای جز استعفا دادن از سرپرستی سپاه پاسداران برای وی باقی نماند. اســـفند ۱۳۵۸ خورشیدی، پس از اســـتعفا از سرپرستی سپاه، وی عملاً به حاشیه قدرت رانده شـــد و این چیزی نبود که انتظارش را می‌کشـــید. حتی راهیابی خامنه‌ای به نخستین مجلس شورای ملی پس از انقلاب با دپینگ دستکاری گسترده آرای انتخاباتی، چیزی نبود که عطش قدرت طلبی وی را فرو بنشـــاند. هاشمی‌رفسنجانی سرپرست وقت وزارت کشور، تنها دوست و متحد باقی مانده برای خامنه‌ای بود. در چنین شرایطی یک بار دیگر دستان پنهان سازمان امنیت شوروی به داد وی رسید و شاید آخرین فرصت طلایی

AVAYEBUF.wordpress.COM

برای علی خامنه‌ای فراهم شد.

هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، اطلاعات مربوط به کودتای در دست انجام افسران نیروی هوایی برای سرنگونی جمهوری اسلامی با جزییات کامل و دقیق از طرف کاگ‌ب در اختیار خامنه‌ای گذاشته شد و این بار شاید آخرین فرصتی بود که وی می‌توانست جایگاهی برای خود در آینده سیاسی کشور تثبیت کند. با محسن رضایی مرکز اطلاعات سپاه پاسداران و مسعود کشمیری در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش تماس گرفت و از آنها خواست تا بر پایه اطلاعات به دست آمده از طریق ماموران سازمان امنیت شوروی، ستادی تشکیل بدهند و این کودتا را خنثی کنند. پس از خنثی سازی کودتای نوژه، خامنه‌ای دوباره توانست توجه خمینی را به خودش جلب کند. در چنین شرایطی که کشور درگیر یک جنگ تمام عیار با همسایه غربی شده بود و بنی‌صدر تلاش می‌کرد تا برای آرامش بخشیدن به فضای ملتهب و متشنج انقلابی کشور، نهادهای افسار گسیخته انقلابی را به کنترل در آورده و یا منحل کند، ستاد ضد کودتای نوژه، آخرین امید خامنه‌ای برای تثبیت آینده‌اش بود. با وجودی که بر پایه اطلاعات بسیار دقیق به دست آمده از نحوه عمل مجریان کودتا، خیلی سریع این کودتا خنثی شد و طراحان و دست اندرکاران آن همگی دستگیر و یا متواری شدند، ستاد ضد کودتای نوژه تا هشت ماه پس از آن یعنی تا پایان سال ۱۳۵۹ خورشیدی، به کار خود ادامه داد. اعضای ستاد ضد کودتای نوژه پس از مدت‌ها برنامه‌ریزی، در فروردین ماه ۱۳۶۰، برای اجرای یک عملیات بزرگ به ارگان‌های حساس دولتی وارد شدند. مسعود کشمیری به اطلاعات نخست وزیری رفت و جواد منصوری و تقی محمدی در وزارت خارجه مشغول به کار شدند. محمدعلی نظران، محمدرضا کلاهی و جواد قدیری هم به عنوان کادر امنیتی، اداری و حفاظت در دفتر حزب جمهوری اسلامی مشغول شدند.

در مجموعه تاریخ نگاری‌های جمهوری اسلامی در خصوص ترورهای تابستان سال ۱۳۶۰ خورشیدی، بسیار تلاش شده است تا با مطرح کردن اسامی افراد حاشیه‌ای که نقش محوری در طراحی و اجرای این توطئه‌ها نداشته‌اند، توجه‌ها را از چهره‌های اصلی منحرف کنند. برای نمونه در تمامی این اسناد، نام محمد علی نظران که محوری‌ترین فرد در توطئه انفجارها در کنار سید علی خامنه‌ای بوده است، حذف شده است. در مواردی هم ارتباط برخی افراد که نقش محوری در اجرای این عملیات داشته‌اند با شخص سید علی خامنه‌ای

AVAYEBUF.wordpress.COM

به طور کامل پنهان شده است. برای نمونه روابط عمیق و گسترده سید علی خامنه‌ای با مسعود کشمیری که عامل اصلی انفجار دفتر نخست وزیری معرفی شد، کاملاً مخفی شده اســت. همچنین ارتباط محمد رضا کلاهی که عامل انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اســلامی معرفی شد با سید محمد موسوی خوییني‌ها پنهان شده است. مجموعه افرادی که در طراحی و اجرای این ترورها نقش داشــته‌اند در کمیته اداره دوم ارتش و پس از آن به ویژه در ســتاد ضد کودتای نوژه عضو بوده‌اند که این ســتاد بر اساس تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی زیر نظر مستقیم سید علی خامنه‌ای فعالیت می‌کرده است. در ادامه با اعضای تیم اجرا کننده عملیات پاکســازی بزرگ در تابســتان خونین سال ۱۳۶۰ آشنا می‌شویم.

محمد علی نظران

حاج محمدعلی نظران در فروردین ماه ســال ۱۳۱۱ خورشیدی، در شهرستان رشت در خانواده‌ای روحانی زاده به دنیا آمد. در دوازده ســالگی پدرش را از دســت داد و پس از مدت کوتاهی به همراه خانواده به تهران مهاجرت کرد. وی که آشکارا گرایش سوسیالیستی داشــت، در هنگامه ماجراهای ملی شــدن صنعت نفت ایران، پس از اخذ دیپلم در آزمون دانشــکده افسری شــرکت کرد. ابتدا در نیروی دریایی و سپس در نیروی زمینی مشغول خدمت شــد در حالی که عضو شــاخه مخفی افســران حزب توده در درون ارتش بود. در ســال ۱۳۵۴ خورشــیدی، مســوولین مافوق وی در ارتش، متوجه گرایش‌های مشکوک سوسیالیستی- اسلامیستی وی شدند و بازنشستگی پیش از موعد برای محمد علی نظران درخواســت کردند. پس از بازنشتگی در ســال ۱۳۵۵ خورشیدی، به مسکو سفر می‌کند و دوره کوتاه مدتی را در دانشــگاه پاتریس لومومبا می‌گذراند. در بازگشــت از شوروی به سراغ اعضای موسس جمعیت موتلفه اسلامی اصناف و بازار می‌رود و در کنار حاج محمد صادق اسلامی‌که داماد اسدالله بادامچیان بود و همچنین حاج مهدی عراقی که بعدها تیم محافظت از خمینی را در فرانسه و در بازگشت به ایران هدایت می‌کرد، قرار گرفت. با حضور محمد علی نظران، به واسطه تجربه وی در ارتش شاخه نظامی جمعیت موتلفه تقویت شد. در بازگشت خمینی به ایران، مهدی عراقی وظیفه هماهنگی و حراست تیم استقبال را به وی سپرد. با تأسیس حزب جمهوری اسلامی، نظران به عنوان یکی از مدیران ارشد واحد

AVAYEBUF.wordpress.COM

حفاظـت این حزب به فعالیت پرداخت. اگر چـه در دوران مدیریت وی در واحد حفاظت حزب جمهوری اسـلامی، انفجار عظیم دفتر مرکزی حزب رخ داد که به کشـته شـدن محمد بهشتی دبیر کل حزب و بیش از ۷۲ نفر دیگر از اعضای حزب منجر شد، در کتاب زندگینامه وی با عنوان «در سایه ولایت، یادنامه شهید حاج محمد علی نظران» که توسط بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس در سال ۱۳۷۵خورشیدی منتشر شد، آمده است که عملکرد موفق محمد علی نظران در دوران مسوولیت در واحد حفاظت حزب جمهوری اسلامی‌سبب شد که مورد توجه و عنایت خامنه‌ای قرار گیرد، که این بسیار عجیب و غیر قابل توجیه به نظر می‌رسـد.[۱۴] همچنین در تاریخ نگاری‌های رسـمی جمهوری اسلامی درباره زندگینامه و سوابق حاج محمد علی نظران، عنوان شده است:

«ایشـان در تشریف فرمایی امام عزیز به ایران مسوولیت سنگینی در ستاد استقبال به عهده داشـتند. شـهید با تأسیس حزب جمهوری اسـلامی‌در واحد حفاظت حزب به فعالیت پرداخت که در همان دوران عملکرد موفق ایشـان باعث شـد تا مورد توجه و عنایت حضرت آیت الله خامنه‌ای قرار گیرند. در آن‌زمان که شهید آیت الله علی قدوسی به سمت دادستان کل انقلاب منصوب شد، با توجه به کارآیی و تجربیات موفق شهید نظران در مسایل روزمره نظام اسلامی، وی با سمت ریاست دفتر دادستان کل انقلاب اسـلامی مشغول به خدمت گردید. در زمان ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای شهید نظران به عنوان دبیر شـورای عالی دفاع منصوب شـدند. پس از مـدت زمانی کوتاه، شکوفایی اسـتعدادهای نهفته این یار صدیق انقلاب در مسایل نظامی باعث اعتماد و اطمینان بیش از پیش مقام معظم رهبری گردید و لذا یکی پس از دیگری مسؤولیت‌های سنگین را به ایشان واگذار کردند. از جمله نماینده شورای عالی دفاع در اداره گذرنامه در نخست وزیری، نماینده شورای عالی دفاع در ستاد پدافند کل کشور، نماینده شورای عالی دفاع در وزارت اطلاعات، نماینده ریاست محترم جمهوری و رئیس شورای عالی دفاع در هیأت پنج نفری شـورای عالی پشتیبانی جنگ، مسئوولیت بررسی و تحقیق مشمولین وظیفه مورد درخواسـت وزارتخانه‌ها و نهادهای انقلاب اسلامی و پیشنهاد تصویب مأموریت آنان به ریاست محترم جمهوری اسلامی و ابلاغ حکم مأموریت آنان به مبادی ذیربط، سرپرست مشاوران شورای عالی دفاع، مسئوولیت نظارت بر هیأت بررسی خریدهای تسلیحاتی، مسئوولیت نظارت بر هیأت بررسی نحوه مصرف هزینه‌های بنیه دفاعی، مسؤولیت نظارت بر کمسیون حمایت از اسرا و مفقودین ایرانی، سرپرست دفتر نظامی رئیس شورای عالی دفاع.»[۱۵]

AVAYEBUF.wordpress.COM

در این متن چند نکته بسیار جالب توجه وجود دارد.

محمـــد علی نظـــران در زمان انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اســـلامی‌در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، مسوول حفاظت حزب جمهوری اسلامی بود. پس از انفجار، آیت الله علی قدوســـی که آن‌زمان دادستان کل انقلاب اسلامی بود از طرف خمینی به عنوان مسوول پرونده انفجار هفتم تیر معرفی شد و هم زمان محمد علی نظران به دفتر وی رفت تا در ســـمت رییس دفتر دادســـتان کل انقلاب ایفای نقش کند. دو ماه پس از انفجار اول، انفجار مهیب هشـــتم شـــهریور در دفتر نخســـت وزیری رخ داد که به کشته شدن رییس جمهور رجایی و نخســـت وزیر باهنر انجامید. آیت‌الله قدوسی در پی رخ دادن انفجار دوم سرنخ‌هایی از عاملین انفجارها به دست آورد اما پیش از آنکه بتواند اقدامی بکند، شش روز پس از انفجار دفتر نخست وزیری در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، با انفجار بمبی مهیب که بسیار شبیه به بمب‌های به کار رفته در انفجار هفتم تیر و هشتم شهریور بود، در دفتر کارش کشته شد. در زمان این انفجار محمدعلی نظران رییس دفتر آیت الله قدوسی بود. کارشناسان انفجار همان زمان اعلام کردند که بمب در سقف طبقه پایین اتاق کار دادستان کل انقلاب آیت الله قدوسی کار گذاشته شده بود. طبقه پایین اتاق کار قدوسی، اتاق رییس دفتر وی یعنی همان محمد علی نظران بود و بمب به ســـقف اتاق نظران چســـبانده شده بود. پس از این دو انفجار خامنه‌ای که در آن‌زمان رییس شورای عالی دفاع بود، کاندیدای ریاست جمهوری شد و سمت خود را در شورای عالی دفاع به محمدعلی نظران سپرد. پس از ترور آیت الله قدوسی، اسدالله لاجوردی که به نقش عناصر نفوذی خودی در این انفجارها به شدت مشکوک شده بود، دست به دستگیری‌های گسترده‌ای در بین مسوولین حفاظتی و امنیتی نهادهای انقلابی زد. محمد علی نظران نیز در مهر ماه ۱۳۶۰ خورشیدی در حالی که از طرف سید علی خامنه ای، دبیر شورای عالی دفاع شده بود، توسط لاجوردی دستگیر و بازجویی شد. در بخش نمایه کتاب پرونده مسکوت که بسیاری از اسناد و بازجویی‌های متهمان دســـتگیر شـــده پس از انفجارهای تابستان شصت در آن انتشار یافت، اشاره شده است که اسناد بازجویی‌های محمدعلی نظران در بیش از ده مورد در کتاب درج شده است اما تمام این اسناد در هنگام بازبینی کتاب پیش از انتشار، توسط دفتر حقوقی بیت رهبری بیرون کشیده شد.[۱۶] نظران با اعمال نفوذ علی خامنه‌ای از چنگ لاجوردی نجات یافت و ســـمت‌های متعدد اطلاعاتی و امنیتی در بالاترین سطوح حکومتی توسط شخص رییس

AVAYEBUF.wordpress.COM

جمهور سید علی خامنه‌ای در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ به وی سپرده شد.

با توجه به اینکه انفجارهای عظیم تروریستی در زمان مسوولیت امنیتی نظران و زیر چشم وی رخ داده بود، اعتماد عجیب خامنه‌ای به وی غیر قابل توجیه به نظر می‌رسد. مگر اینکه خامنه‌ای و نظران در این عملیات‌ها دستی مشترک داشته‌اند و خامنه‌ای از نحوه کار نظران رضایت کامل داشته است. در تاریخ نگاری‌های جمهوری اسلامی جمله‌ای عجیب وجود دارد که شاید روشن کننده دلیل این اعتماد خامنه‌ای به محمد علی نظران باشد. این جمله که «شکوفایی استعدادهای نهفته این یار صدیق انقلاب در مسایل نظامی باعث اعتماد و اطمینان بیش از پیش مقام معظم رهبری گردید و لذا یکی پس از دیگری مسؤولیت‌های سنگین را به ایشان واگذار کردند» جای تأمل دارد. با توجه به اینکه هیچ سابقه فرماندهی از نظران در جبهه‌های جنگ تا زمان انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، دیده نمی‌شود، استعدادهای نهفته نظامی محمد علی نظران که آن زمان به پنجاه سالگی رسیده بود، در کجا شکوفا شد که توجه خامنه‌ای را جلب کرد تا مسوولیت‌های سنگین امنیتی را یکی پس از دیگری به وی موکول کند؟ جز اینکه نظران و خامنه‌ای در طراحی و اجرای ترورهای تابستان شصت همکاری تنگاتنگی با یکدیگر داشته‌اند؟

علاقه و اعتماد خامنه‌ای به محمدعلی نظران به دوران ریاست جمهوری خامنه‌ای ختم نشد و بلافاصله پس از اینکه خامنه‌ای توانست جانشین روح الله خمینی شود، محمدعلی نظران را به بالاترین سمت امنیتی و اطلاعاتی تاریخ جمهوری اسلامی منصوب کرد که تا پانزده سال بعد که در یک حادثه رانندگی کشته شد، این سمت‌ها را در اختیار داشت. در وبسایت رسمی خامنه‌ای در حکم انتصاب محمدعلی نظران از سوی رهبر جمهوری اسلامی آمده است:

«انتصاب آقای محمّد علی نظران به ریاست دفتر عمومی حفاظت اطلاعات ستاد فرماندهی کل قوا و عضویت در شورای هماهنگی اطلاعات - بسم اللّه الرّحمن الرّحیم - جناب آقای محمدعلی نظران، نظر به مراتب تقوا، تجارب و اطلاعات ارزنده در سطوح بالای تصمیم گیری و سیاست گذاری در امور نیروهای مسلّح، ضمن حفظ مسؤولیت اداره کمیسیون اسرا، شما را به سمت ریاست دفتر عمومی حفاظت اطلاعات مستقر در ستاد فرماندهی کل قوا و عضویت در شورای هماهنگی اطلاعات منصوب می‌کنم. وظیفه اصلی این دفتر، هماهنگی میان حفاظت‌های نیروهای مسلّح و ایجاد وحدت روش

AVAYEBUF.wordpress.COM

و انتقـــال نظرات عمومی فرماندهی کل قوا درباره حفاظت‌ها به ســـازمان‌های حفاظت نیروهای نظامی و انتظامی می‌باشد. سیّد علی خامنه‌ای - چهارم اسفند یکهزار و سیصد و شصت و هشت خورشیدی»[۱۷]

محمد علی نظران به بالاترین ســـمت اطلاعاتی و امنیتی پس از خدمت به خامنه‌ای در ترورهای تابســـتان شـــصت منصوب شد.

آنچه مســـلم اســـت محمدعلی نظران دست راست ســـید علی خامنه‌ای در طراحی و اجرای توطئه انفجارهای تابســـتان ۱۳۶۰ خورشـــیدی بوده است. محمدرضا کلاهی که عامل انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی معرفی شد، دانسجوی جوانی بود که به درخواست و با هماهنگی مسوول حفاظت حزب جمهوری اسلامی یعنی حاج محمدعلی نظران، دعوتنامه‌هایی را برای فهرستی از افراد مشخص فرستاده بود تا در جلسه ویژه بسیار مهمی در تاریخ هفتم تیرماه ۱۳۶۰ برای انتخاب کاندیدای ریاست جمهوری حزب، پس از برکناری بنی‌صدر از این سمت، شرکت کنند.

محمدرضا کلاهی

محمدرضا کلاهی صمدی، فرزند حســـن، متولد ۱۳۳۸ خورشـــیدی، دارنده شماره شناسنامه ۱۲۵۱، دانشجوی سال اول رشته برق دانشگاه علم و صنعت ایران و دارای دیپلم ریاضی از دبیرستان بامداد، واقع در کوچه گلشن در خیابان جمهوری اسلامی بود. در زمان

AVAYEBUF.wordpress.COM

پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷، کلاهی نوزده سال بیشتر نداشت و در زمان انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بیست و دو ساله بود. وی در شمار دانشجویان پیرو خط امام بود که در حمله به سفارت آمریکا در آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی شرکت داشتند و با معرفی محمد موسوی خویینی‌ها به همراه تقی محمدی به ستاد ضد کودتای نوژه معرفی شـــدند. علی‌رغم آنچه رسانه‌های جمهوری اسلامی پس از انفجار تروریستی هفتم تیرماه اعـــلام کردند، کلاهی هیچـــگاه پیش از انقلاب و یا پس از پیـــروزی انقلاب تا زمان وقوع انفجار عضو سازمان مجاهدین خلق نبوده است. حجت الاسلام محمد محمدی ری‌شهری، نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی‌ایران، در کتاب خاطرات خود محمدرضا کلاهی صمدی متهم ردیف اول انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را معرفی کرده است. اگر بخش تبلیغاتی مخصوص وزارت اطلاعات برای القای ارتباط کلاهی و سازمان مجاهدین خلق را از توضیحات مربوط به وی حذف کنیم، این اطلاعات از خاطرات ری‌شهری به دست می‌آید که:

«محمدرضا کلاهی عضو انجمن اســـلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت بود، که به عنوان پاسدار کمیته انقلاب اسلامی ولی عصر واقع در خیابان پاستور، شروع به کار کرد و به تدریج وارد حزب جمهوری اسلامی‌شد. کلاهی در تشکیلات دفتر مرکزی حزب در جایگاهی قرار گرفت که از کلیه جریانات مهم حزبی و مملکتی از جمله دولت، مجلس و نهادهای انقلابی مطلع و همچنین مسوول ارسال دعوتنامه برای کنفرانس‌ها، میزگردها و یا جلسات مهم حزبی بود و حفاظت سالن کنفرانس را نیز به عهده داشت. کلاهی از تاریخ اول آذرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، در منزل فردی به نام سعید عباس مودب صفت، به عنوان مســـتأجر و به صورت انفرادی زندگی میکرده و بعضاً افرادی را نیز با خود به منزل می‌آورده است. وی ساعت هفت صبح از خانه خارج می‌شد و حدود هشت شب به خانه باز می‌گشت و در رفت و آمد بسیار محتاط بود و مرتباً خودش را چک می‌کرد و حتی برای رفتن به دستشویی، در اتاق خودش را قفل می‌نمود. وی چند روز قبل از انفجار حزب، کیف سامسونت خود را عوض کرده و یک کیف بزرگ را با خودش حمل می‌کرد. از آنجا که رفت و آمد وی در طول روز به حزب زیاد بود، کمتر مورد بازرســـی قرار می‌گرفت. کلاهی پس از انفجار حزب جمهوری اســـلامی، متواری شد. در همین دوران و پیش از خروج وی از ایران، گزارش‌های متعددی مبنی بر محل اختفای وی در مناطقی از جمله جاده چالوس، روستای سیاه بیشه و قلعه میرفتاح در اطراف همدان، به وزارت اطلاعات رسید که با مراجعه تیم‌های عملیاتی، نتیجه‌ای حاصل نشد. در ایامی که

AVAYEBUF.wordpress.COM

وی مخفی شده بود، برای ردیابی وی، دوستان، نزدیکان و خانواده وی از جمله برادرش محســـن که همافر بود، چندین مرحله مورد بازجویی قـــرار گرفتند اما نتیجه مثبتی نداشت. محمدرضا کلاهی از سال ۱۳۷۲ خورشیدی در آلمان سکونت دارد.»[۱۸]

کلاهی که در زمان فرماندهی جواد منصوری در نخســـتین ماه‌های تشـــکیل ســـپاه پاســـداران، به این نیرو پیوســـته بود و روابط نزدیکی هم با منصوری داشت. منصوری در تیـــر ۱۳۹۳، در مصاحبه با خبرگزاری دفاع مقدس، ضمن معرفی کلاهی به عنوان عامل انفجار هفتم تیر، اعلام می‌کند که وی در حال حاضر دچار اختلالات روانی شـــده اســـت. ۱۹ ســـخنگوی رسمی سپاه پاسداران نیز در مصاحبه‌ای درباره محمدرضا کلاهی با اشاره به اینکه یک هفته پس از انفجار، هویت عامل آن شناســـایی شـــد و ســـپاه پاسداران طی اطلاعیه‌ای با اعلام مشـــخصات وی از مردم برای دستگیری‌اش درخواست کمک کرد، در مورد نحوه طراحی و اجرای این عملیات تروریستی چنین می‌گوید:

«شکل و نحوه کار هم به این طریق بوده که به وسیله یک عامل نفوذی به نام محمد رضا کلاهی که در میان کارکنان حزب جمهوری اسلامی نفوذ کرده بود، این بمب گذاری صورت گرفته اســـت. این بمب گذاری خیلی ســـاده و به نوعی بوده است که هر کسی می‌توانسته این کار را انجام دهد. به جهت اینکه فرصت کافی داشته و یکی از بمب‌ها را در زیر تریبون قرار داده و بمب دیگر را در کنار ستونی از سالن کار گذاشته است. بمب گذار در ارتباط با همان ســـالن کنفرانس و به عنوان یک کارمند معمولی و ســـاده کار می‌کرده است. خبرگزاری قدس آنلاین، تیرماه ۱۳۹۲»[۱۹]

در اینکه محمد رضا کلاهی که به عنوان متهم ردیف اول بمب گزاری در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی‌در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی معرفی شد، عضو سپاه پاسداران و کارمند حفاظت حزب بود که مســـتقیماً زیر نظر حـــاج محمد علی نظران کار می‌کرد، تردیدی نیست. اما معمای بزرگ اینجاست که چرا وقتی نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی‌که در زمان ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای فعالیت می‌کرد و تا این اندازه با جزییات از زندگی و مخفی‌گاه‌های این عامل جنایتکار انفجار دفتر نخســـت وزیری اطلاع داشت و حتی می‌دانست که وقتی کلاهی به دستشویی می‌رود درب اتاقش را قفل می‌کند و همچنین وزارت اطلاعات جمهوری اســـلامی می‌دانست که کلاهی در طول بیش از دو دهه گذشـــته یعنی از سال ۱۳۷۲ خورشیدی تاکنون در آلمان زندگی می‌کند. همچنین نخســـتین فرمانده سپاه پاســـداران که زیر نظر خامنه‌ای فعالیت می‌کرد، ادعا می‌کند که

AVAYEBUF.wordpress.COM

کلاهی این روزها به اختلالات روانی دچار است. با این وجود چرا هیچگاه وزارت اطلاعات و یا سپاه پاسداران از اینتر پل یا پلیس بین الملل در اتحادیه اروپا نخواستند، وی را به ایران بازگرداند تا برای نقش خود در این حادثه تروریستی محاکمه شود؟

مسعود کشمیری

به دلیل اهمیت ویژه پرونده مسعود کشمیری و ارتباط بسیار نزدیک و صمیمانه وی با سید علی خامنه‌ای و همچنین نقش کلیدی مسعود کشمیری در انفجار هشتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی در دفتر نخست وزیری، جهت جلوگیری از پراکندگی احتمالی موضوع، توضیحات کامل مربوط به وی در فصل هشتم از همین کتاب به تفصیل ارایه شده است.

محمد محمدی نیک ری شهری

محمد درونپرور در آبان ۱۳۲۵ خورشیدی، در شهرری به دنیا آمد.[۲۰] پس از پایان تحصیلات ابتدایی وارد حوزه علمیه شهرری شد و در سال ۱۳۴۰ برای ادامه تحصیل به قم رفت. در کلاس درس آیت الله علی مشکینی، آیت الله محمد فاضل لنکرانی، آیت الله سید محمدباقر طباطبائی، آیت الله محمدعلی اراکی، آیت الله حسین وحید خراسانی، آیت الله جواد تبریزی، آیت الله سید محمدرضا گلپایگانی و شیخ مرتضی حائری شرکت کرد. در پانزده خرداد ۱۳۴۲ خورشیدی، با روح الله خمینی آشنا شد. در تیر ماه ۱۳۴۴ توسط ساواک مشهد دستگیر و به زندان محکوم شد، اما در سال ۱۳۴۵ ضمن تمرّد از شرکت در جلسه دادگاه تجدید نظر به شهر نجف در عراق گریخت.[۲۱] در فهرست دانشجویان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا فردی با نام محمد درونپرور وجود دارد که در سال ۱۹۶۶ میلادی برابر با ۱۳۴۵ خورشیدی، مدتی را در مسکو گذرانده است. البته تاریخ فارغ التحصیلی برای وی قید نشده است و به نظر می‌رسد در دوره‌ای کوتاه از این دانشگاه حضور داشته و یا به دلیلی تحصیلات در این مرکز را نیمه کاره رها کرده است.[۲۲] وی سیزده ماه از ترس دستگیر شدن توسط ساواک در خارج از ایران در نجف و مسکو به سر می‌برد. پیش از سفر به شوروی، در نجف با وساطت مرتضی تهرانی، دختر دوم آیت الله مشکینی را که هشت سال و چند ماه بیشتر سن نداشت، از او خواستگاری کرد. البته در خاطرات وی آمده

AVAYEBUF.wordpress.COM

است که دختر مشکینی تقریباً نُه سال سن داشت که همان مفهوم هشت سال و اندی را می‌دهد.[۲۳] مادر و عمه‌اش را به قم فرستاد تا دختر آیت الله مشکینی را ببینند و تصمیم بر این شد که به طور خصوصی صیغه عقد از راه دور اجرا شود، اما جشن ازدواج تا بازگشت وی به ایران به تأخیر افتاد. وی در سال ۱۳۴۶ خورشیدی، از مسکو به نجف و از آنجا به ایران بازگشت و در حوزه علمیه مشهد به تحصیل پرداخت. در بازگشت به ایران دیگر از نام محمد درونپرور استفاده نکرد و نام محمد محمدی نیک ری‌شهری را برای خود برگزید. اما با وجود تغییر نام، ساواک دوباره وی را دستگیر کرد و دادگاه تجدید نظر وی با سیزده ماه تأخیر برگزار و ری‌شهری به زندان محکوم شد.[۲۴] دوران بازداشت وی کوتاه بود و پس از چند ماه آزاد شد و در سال ۱۳۴۷ خورشیدی در نهایت با دختر آیت الله مشکینی در حالی که ده سال بیشتر نداشت، ازدواج کرد.[۲۵] ری‌شهری پیش از انقلاب، سید علی خامنه‌ای را که همدوره‌ای وی در دانشگاه پاتریس لومومبا بود، پس از مسکو در مشهد هم چندین بار دیده بود که در کتاب خاطراتش به یکی از موارد آن اشاره می‌کند که خامنه‌ای و باهنر به درب منزل وی رفتند و آدرس خانه آقای مومن را پرسیدند و وی آنها را تا خانه مورد نظر همراهی کرد و البته از آنها دلگیر بود که چرا وی را برای جلسه سیاسی که در آن منزل بر پا بود دعوت نکردند.[۲۶]

پس از وقوع انقلاب اسلامی، ری شهری هم همانند بسیاری از روحانیون انقلابی که با شبکه روحانیون تعلیم دیده توسط سازمان امنیت شوروی در ارتباط بودند از سراسر کشور به تهران رفتند. وی در کتاب خاطراتش می‌نویسد:

«وارد تهران شدیم، خیابان‌ها سنگربندی شده بود و شهر چهره عادی نداشت. به مدرسه علوی رسیدیم، اما در مدرسه بسته بود. پس از طی کردن مقدماتی، با نردبام از منزل مجاور به مدرسه علوی وارد شدم.... چند روز پس از پیروزی انقلاب، همراه آقای سید حسین موسوی تبریزی و آقای فهیم کرمانی، به عنوان حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی‌دزفول منصوب شدیم.... عملکرد قوی و منطقی دادگاه‌های ارتش موجب شد تا هنگامی‌که این جانب در این سمت بودم، تقریباً همه محاکمات مهم مثل رسیدگی به اتهامات حزب توده، محاکمه دست اندرکاران کودتای نافرجام پایگاه هوایی شهید نوژه و رسیدگی به اتهامات قطب‌زاده به دادگاه انقلاب ارتش واگذار گردد.... برخورد شهید چمران خیلی گرم و صمیمی بود، اما نظر ایشان را در رابطه با نحوه پایان دادن به تحصن نظامیان نپسندیدم. او معتقد بود که باید با ملایمت و مذاکره موضوع فیصله پیدا کند

AVAYEBUF.wordpress.COM

و من حرفم این بود که این گونه حرکات در ارتش خطرناک است و باید قاطعانه با آن برخورد کنیم. در نهایت نتوانستم ایشان را قانع کنم، با وی خداحافظی کرده، شخصاً تصمیم گرفتم با این موضوع، یعنی موضوع تحصن نظامیان ارتشی از طریق دادگاه برخورد کنم.»[۲۷]

میر حسین موسوی، موسوی اردبیلی، ری شهری، خمینی، ولایتی، خامنه ای،هاشمی‌رفسنجانی و احمد خمینی

ری شهری که با بالا رفتن از نردبان، از دیوار خانه مجاور خودش را به مدرسه علوی رسانده بود، همانند بسیاری دیگر از روحانیون انقلابی بدون اینکه کوچک‌ترین آشنایی با امور قضایی و قضاوت داشته باشد، به عنوان قاضی دادگاه انقلاب انتخاب شد. سید حسین موسوی تبریزی هم که پیش از این دیدیم در حادثه آتش زدن سینما رکس آبادان همکار سید علی خامنه‌ای بود، به همین ترتیب به همراه ری‌شهری به ریاست دادگاه انقلاب دزفول منصوب شد. خشونت بیش از حد تصور و صدور احکام فراوان اعدام سبب شد تا خیلی

AVAYEBUF.wordpress.COM

زود نام آنها بر ســـر زبان‌ها بیفتد. در اواسط سال ۱۳۵۸ خورشیدی، ری‌شهری به ریاست دادگاه انقلاب ارتش منصوب شد که احکام اعدام فراوانی به امضای وی در این دوره رسید. از جمله احکام اعدام برای ده نفر از افسران ارتش در جریان رسیدگی به پرونده حزب خلق مسلمان در پایگاه‌های هوایی تبریز، اصفهان و بوشهر و همچنین محاکمه و اعدام ۱۲۱ نفر از افسران و درجه داران ارتش که متهم به شرکت در کودتای نوژه در تابستان سال ۱۳۵۹ خورشیدی بودند. صدور حکم اعدام برای صادق قطب‌زاده نیز توسط وی انجام شد. به خاطر داشته باشیم که فرمان اعدام قطب‌زاده مستقیماً از دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه در کاخ کرمیلین صادر و به مأموران کا گ ب در تهران ابلاغ شده بود. ولادیمیر کوزیچکین افسر سازمان امنیت شوروی در تهران با ذکر جزییات ماجرای صدور فرمان مرگ قطب‌زاده را در کتاب خود شـــرح داده اســـت که پیش از این به آن اشاره کردیم.[۲۸] در ماجرای اعدام قطب‌زاده، ری‌شهری جنجالی را نیز علیه آیت الله سید کاظم شریعتمداری به راه انداخت تا مرجعیت وی را سلب کرده و به حبس خانگی بفرستد. ری‌شهری در خاطراتش به اینکه شخصاً در بازجویی و شکنجه آیت الله شریعتمداری نقش داشته است، یاد می‌کند.

پس از به قدرت رسیدن سید علی خامنه‌ای در پاییز سال ۱۳۶۰ خورشیدی، سازمان امنیت شـــوروی که با موفقیت یکی از مهره‌های پیاده صفحه شـــطرنج سیاسی ایران را به ریاســـت جمهوری رسانده بود، دیگر نیازی به دیگر جریانات تابلودار مارکسیست در ایران حس نمی‌کرد و آرام آرام حزب توده که برای نیم قرن منافع اتحاد جماهیر شوروی در ایران را پیگیری می‌کرد، به حاشیه رانده شد. در پی اعتراض سران حزب توده به رهبران کرملین در این مورد، دســـتور حذف فیزیکی آنها صادر شـــد. به این ترتیب با هماهنگی سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوییني‌ها، ری‌شهری احکام اعدام سران نظامی حزب توده را نیز صادر می‌کرد. از آن جمله بهرام افضلی، حسن آذرفر، هوشنگ عطاریان و بیژن کبیری بودند. این اعدام‌ها توســـط ری‌شهری و با همکاری معاونانش از جمله حجت الاسلام علی یونسی انجام می‌شد. علی یونسی هم از روحانیونی بود که در کمپ‌های نظامی-عقیدتی سازمان امنیت شوروی در خاورمیانه برای مبارزه با شاه تعلیم دیده بود که پیش از این به آن اشـــاره شد. ولادیمیر کوزیچکین همچنین از نقش حزب توده در دستگیری قطب‌زاده پرده برداشت. بعدها معلوم شد، سرهنگ بیژن کبیری، فرمانده یگان کلاه سبزها که نقش فرماندهی را در عملیات به دام انداختن قطب‌زاده ایفا کرد، از افسران حزب توده بود. وی در

AVAYEBUF.wordpress.COM

جریان انقلاب اسلامی پادگان کلاه سبزها را که از وفادارترین نیروها به شاه در کنار گارد جاویدان بودند، بدون درگیری به انقلابیون هدیه کرده بود. یک سال پس از اعدام قطب‌زاده، سرهنگ بیژن کبیری دستگیر و به اتهام عضویت در شبکه مخفی افسران حزب توده، در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۶۲ خورشیدی به حکم علی یونسی و با هدایت محمد ری‌شهری اعدام شد. ری‌شهری با کارنامه پنج سال حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی و دادگاه انقلاب ارتش بودن و صدور احکام فراوان اعدام، زندان و شکنجه در سال ۱۳۶۳ خورشیدی به عنوان نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در کابینه میرحسین موسوی منصوب شد که تا پایان دوره دوم ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای در سال ۱۳۶۸ خورشیدی این سمت را بر عهده داشت. نام محمد محمدی ری‌شهری در موارد متعددی با پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، گره خورده است. وی به عنوان رییس دادگاه انقلاب اسلامی ارتش، در پیگیری پرونده متهمان کودتای نوژه بود و عضو با نفوذ ستاد ضد کودتای نوژه در قوه قضائیه به حساب می‌آمد. در جریان خنثی سازی این کودتا و پاکسازی گسترده در ارتش که ستاد ضد کودتای نوژه به ریاست سید علی خامنه‌ای در فاصله تیرماه ۱۳۵۹ تا فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی مأمور انجام آن بود، از اعضای کلیدی به حساب می‌آمد. ری شهری در این ستاد به ویژه با مدیر اجرایی عملیات یعنی مسعود کشمیری و دستیار وی بیژن تاجیک ارتباط نزدیکی داشت. تاجیک تا اوایل خرداد سال ۱۳۶۰خورشیدی، سرپرست بازجویی از متهمان به شرکت در کودتای نوژه بود و با دادگاه انقلاب اسلامی ارتش به ریاست محمد محمدی ری‌شهری و کمیته سماجا ۲ همکاری نزدیک داشت.[۲۹]

در دوران تصدی وزارت اطلاعات، ری‌شهری در مرگ‌های مشکوک متعددی که مرتبط با پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ بود نقش مستقیم داشت. از جمله آیت الله ربانی املشی که از قضات پیگیر این پرونده بود و به سرنخ‌هایی درمورد عاملان آن رسیده بود و به طرز مشکوکی مسموم و کشته شد. همچنین تقی محمدی که عضو ستاد ضد کودتای نوژه بود و پس از دستگیری توسط لاجوردی اعلام کرد که حاضر است درباره نقش خود و همکارانش اعتراف کند و دقایقی پس از آن در سلول انفرادی بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات در زندان اوین حلق آویز شد تا اسرار عاملان انفجارها را با خود به گور ببرد. سید مهدی هاشمی نیز آخرین پروژه مهم ری‌شهری بود تا به بهانه آشنایی وی با آیت الله منتظری مقدمات برکناری منتظری از قایم مقامی رهبری و هموار شدن مسیر برای

AVAYEBUF.wordpress.COM

رهبری خامنه‌ای پس از خمینی فراهم گردد.[۳۰] اعدام‌های گروهی صدها زندانی سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ خورشیدی نیز از جمله جنایات دوران تصدی وزارت اطلاعات توسط ری‌شهری بود. پس از وزارت اطلاعات، وی به عنوان دادستان کل کشور و دادستان دادگاه ویژه روحانیت منصوب شـــد. آخرین سمت رسمی وی در سرپرستی حجاج ایرانی بود که در دی ماه ۱۳۸۸ خورشـــیدی از آن استعفا داد و در قالب تولیت حرم شاه عبدالعظیم به فعالیت‌های پر سود اقتصادی روی آورد.

جواد منصوری

جواد منصوری در ســـال ۱۳۲۴ خورشیدی در شهرستان کاشان متولد شد. در سال ۱۳۴۳ خورشـــیدی در سن نوزده ســـالگی به همراه عباس آقازمانی به عضویت یک گروه تروریستی کوچک به نام حزب ملل اسلامی درآمد. این گروه برای مبارزه با حکومت شاه، توســـط یکی از طلبه‌های عضو حزب الدعوه عراق در ایران پایه گزاری شده بود و زیر نظر ســـازمان امنیت شـــوروی فعالیت می‌کرد. منصوری هم به همـــراه دیگر اعضای این گروه در مهرماه ۱۳۴۴ توســـط ســـاواک دستگیر و به شش ســـال زندان محکوم شد، اما پس از چهار سال آزاد گردید. این‌بار به همراه عباس آقازمانی از خاکستر حزب ملل اسلامی گروه تروریستی حزب الله را تشکیل داد. در خرداد ۱۳۵۱ خورشیدی به اتهام مبارزه مسلحانه با حکومت دســـتگیر شـــد و تا آذرماه ۱۳۵۷ در زندان ماند. جواد منصوری پس از انقلاب به دعوت ســـید علی خامنه‌ای به عضویت شورای موسس حزب جمهوری اسلامی درآمد تا شاخه نظامی این حزب را سازماندهی کند. بدین ترتیب شاخه نظامی حزب جمهوری اسلامی، با عنوان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی از به هم پیوستن تعدادی از گروه‌های تروریستی که با حکومت شاه مبارزه کرده بودند، تشکیل شد. دبیرکل حزب جمهوری اسلامی آیت‌الله بهشتی، در چهارم اردیبهشت ۱۳۵۸ طی حکمی جواد منصوری را برای مدت شش ماه به عنوان نخستین فرمانده سپاه پاسداران منصوب کرد.[۳۱] پایان دوره شـــش ماهه فرماندهی وی بر سپاه پاسداران، با حمله به سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران و اشغال آن توسط سپاه پاسداران همزمان شد. در شرایط ویژه به وجود آمده، وی توانست تا چهار ماه دیگر یعنی تا پس از برگزاری نخستین انتخابات ریاست جمهوری، فرماندهی سپاه پاسداران را عهده‌دار باشد. با انتصاب بنی‌صدر به فرماندهی کل

AVAYEBUF.wordpress.COM

قوا، آینده نیروی تازه تأسیس سپاه پاسداران درهاله‌ای از ابهام فرو رفت. ابوالحسن بنی‌صدر از مخالفان سرسخت ادامه فعالیت اُرگان‌های انقلابی همچون سپاه پاسداران بود و اعتقاد داشت با وجود ارتش نیازی به یک نیروی نظامی موازی نیست.

جـواد منصوری در کنار خامنه‌ای، علی اکبر ناطق نوری، محمود دعایی و عطاالله مهاجرانی در سـفر به چین و کره شمالی در سال ۱۳۶۵

در اسـفند ۱۳۵۸ خورشیدی، بلافاصله پس از اینکه بنی صدر فرماندهی کل قوا را در اختیار گرفت، جواد منصوری فرمانده سپاه پاسداران، عباس آقازمانی معاون فرماندهی سپاه پاسداران و سید علی خامنه‌ای سرپرست سپاه پاسداران، از این نیرو استعفا دادند. از آن پس منصوری و آقازمانی اعضای وفادار تیم امنیتی خامنه‌ای بودند که در تیرماه ۱۳۵۹ خورشـیدی، با تشکیل ستاد ضد کودتای نوژه به مدیریت مسعود کشمیری و سرپرستی سـید علی خامنه‌ای به آن پیوستند. در فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی و با انحلال ستاد ضد کودتای نوژه، اعضای این ستاد در ارگان‌های مختلف دولتی جهت اجرای عملیات پاکسازی بزرگ در تابستان ۱۳۶۰ مستقر شدند و جواد منصوری معاون فرهنگی و کنسولی وزارت امورخارجه شد. وی در این سمت توانست در خارج کردن تیم عملیاتی ترورهای تابستان

AVAYEBUF.wordpress.COM

۶۰ بسیار مفید باشد. با هماهنگی جواد منصوری، بلافاصله پس از انفجار دفتر نخست وزیری در شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، تقی محمدی یکی از اعضای همین تیم ابتدا به عنوان مأمور دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری در کویت و سپس به عنوان کاردار سفارت ایران در افغانستان منصوب شد. عباس آقازمانی هم در فردای انفجار هشت شهریور با حکم منصوری، کاردار سفارت ایران در پاکستان شد. تقی محمدی و عباس آقازمانی، برای مدتی طولانی به کشور بازنگشتند. در فروردین ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، تقی محمدی در هنگام ورود به ایران پس از پنج سال دوری، توسط اسدالله لاجوردی که مدت‌ها منتظر این لحظه بود، دستگیر و روانه زندان اوین شد. وی با اعتراف به دست داشتن در انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، اعلام کرد حاضر است جزییات را با اسامی همکارانش در این عملیات توضیح دهد. دقایقی پس از این اعتراف و پیش از آنکه وی بتواند آن را بنویسد، جسد وی در سلول انفرادی‌اش در زندان اوین کشف شد.[۳۲] جواد منصوری به عنوان معاون کنسولی وزارت خارجه و مسوول مستقیم تقی محمدی، آخرین کسی بود که وی را دید. عباس آقازمانی هم برای شش سال از کشور دور بود. وی شش سال از ایران دور بود و تنها پس از آنکه پرونده ترورهای تابستان ۶۰ از سوی موسوی خویینی‌ها مسکوت اعلام و بسته شد، به کشور بازگشت. اینکه تقی محمدی و عباس آقازمانی به عنوان کاردار سفارت ایران در افغانستان و پاکستان در حین انجام وظیفه برای چنین مدت‌های طولانی می‌توانستند به دور از مرکز باشند، از اتفاقات بسیار عجیبی است که در معاونت کنسولی جواد منصوری در وزارت خارجه جمهوری اسلامی رخ داده بود. در جریان انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در تیرماه ۱۳۶۰خورشیدی، جواد منصوری به شکلی عجیب جان سالم به در برد.

وی در تیر ۱۳۹۳ خورشیدی برابر با جولای ۲۰۱۴ میلادی، در گفتگویی با خبرگزاری رسمی دفاع مقدس در پاسخ به این پرسش که به عنوان عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در حادثه روز هفتم تیر کجا بودید، می‌گوید:

«من همواره در جلسات شورای مرکزی شرکت می‌کردم در روز هفتم تیر، جلسه از ساعت شش بعد ظهر آغاز شد و تا ساعت هشت به طول انجامید. پس از آن برای اقامه نماز رفتیم و قرار بود که جلسه از ساعت هشت و سی دقیقه شب دوباره ادامه پیدا کند که بنده به دلیل برنامه سفر کاری که از سوی وزارت خارجه مأمور به آن بودم، تصمیم گرفتم به منزل بروم تا به پرواز فردا صبح برسم.»

AVAYEBUF.wordpress.COM

وی در ادامه در پاسخ به این پرسش که آیا در خصوص انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، بررسی جامعی صورت گرفته است، گفت:

«بله، در همان زمان بررسی و مشخص شد که کلاهی عضو شاخه دانش آموزی حزب به عنوان‌های مختلف اطلاع کامل جلسات شورای مرکزی حزب را از آقای جواد ملکی که در هفتم تیر شهید شد، تهیه می‌کرده است و در آن روز نیز کیف را وی به جلسه آورده بود. وی بعدها به پاریس گریخت و در حال حاضر دچار بیمار روانی شده است.»[۳۳]

در این دو پاسخ جواد منصوری نکات فراوانی وجود دارد که به نقش وی در این حوادث اشاره می‌کند. نخست اینکه، جلسه هفتم تیرماه ۱۳۶۰ مهمترین جلسه تاریخ حزب جمهوری اسلامی بوده است. پس از استیضاح و برکناری بنی‌صدر از ریاست جمهوری که توطئه آشکار اعضای حزب جمهوری اسلامی در مجلس بود، این حزب قصد معرفی کاندیدا برای پر کردن صندلی خالی ریاست جمهوری را داشت. جلسه ویژه حزب برای تعیین کاندیدای ریاست جمهوری برگزار شده بود و بدون تردید، حضور جواد منصوری به عنوان یکی از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در این جلسه ضروری بود. اما وی نیز همانند دیگر اعضای شورای مرکزی که گویا از انجام چنین عملیاتی اطلاع داشتند، از رفتن به این جلسه خودداری کرده بودند. بهانه جواد منصوری که در مهم‌ترین جلسه حزب جمهوری اسلامی شرکت نکرده بود، تا بتواند شب زود به خانه برود و برای پرواز فردا صبح آماده شود، بسیار عجیب و غیر منطقی به نظر می‌رسد. به ویژه با توجه به شیوه زندگی انقلابی وی که همیشه خودش را در بطن حوادث وارد می‌کرده است، حالا در حالی که عضو شورای مرکزی است، بخواهد از بطن مهم‌ترین حادثه خودش را خارج کند، غیر قابل باور است. مهم‌تر اینکه، جواد منصوری آشکارا در مورد پیگیری پرونده انفجار هفتم تیر دروغ می‌گوید.

پیگیری قضایی این پرونده برخلاف ادعای وی، هیچگاه در طول تاریخ جمهوری اسلامی به سرانجام نرسید و در نهایت پس از چند سال سردرگمی برای همیشه به عنوان پرونده مسکوت به بایگانی قوه قضاییه جمهوری اسلامی رفت. آنگونه که منصوری ادعا می‌کند، محمدرضا کلاهی عضو شاخه دانش آموزی حزب جمهوری اسلامی نبود، و به استناد کتاب محمدی ری‌شهری نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی، محمدرضا

AVAYEBUF.wordpress.COM

کلاهی در زمان حادثه بیســت و دو سال سن داشت و از نخستین روزهای پس از انقلاب به عنوان عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و پاسدار در کمیته انقلاب اسلامی ولی عصر واقع در میدان پاســتور در تهران فعال بود و از همان زمان روابط بسیار نزدیکی با فرمانده سپاه یعنی جواد منصوری داشت.[۳۴] در پایان منصوری خبر می‌دهد که کلاهی به فرانسه رفت و در حال حاضر دچار اختلالات روانی می‌باشد! جواد منصوری چگونه از وضعیت این تروریست اسرار آمیز پس از گذشت بیش از سه دهه با چنین جزییاتی خبر دارد و چرا هیچ اقدامی از سوی جمهوری اسلامی برای پیگیری این پرونده صورت نمی‌گیرد و چرا از پلیس بین الملل خواسته نمی‌شود که محمدرضا کلاهی را به ایران بازگردانند؟

جواد منصوری در سال ۱۳۶۸ خورشیدی، به پاکستان رفت و به عباس آقازمانی ملحق شد و تا ۱۳۷۲ سفیر ایران در پاکستان بود. پس از آن به فعالیت‌های اقتصادی روی آورد و معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی را بر عهده گرفت. وی از ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۸ خورشیدی، ســفیر جمهوری اســلامی در چین بود. منصوری همچنین زیر ســایه حمایت سید علی خامنه‌ای قرار دارد. از مهر ۱۳۷۴ خورشیدی، در سمت مشاور وزیر امورخارجه و از دی ماه ۱۳۸۴ با حفظ ســمت به ریاست اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی در وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی منصوب گردید.

تقی محمدی

تقی محمدی متولد ۱۳۳۶ خورشیدی و ساکن محله نازی آباد در جنوب شهر تهران بود. محمدی عضو فعال کمیته انقلاب اســلامی منطقه نازی آباد بود که با تشــکیل سپاه پاسداران به آن پیوست. کمیته انقلاب اسلامی محله نازی آباد تهران از فعال‌ترین کمیته‌ها پس از انقلاب بود که نقش پررنگی در شکل دهی هسته اولیه سپاه پاسداران و در حمله به سفارت آمریکا و ۴۴۴ روز گروگان گیری دیپلمات‌های آمریکایی داشت. عباس ورامینی هدایت این کمیته را به عهده داشت و نخستین فردی بود که در جریان حمله به سفارت وارد آنجا شــد و پس از آن به آمــوزش نظامی‌گروگان گیران پرداخت. اگر چه چهره تقی محمدی در همان روزهای نخست پس از حمله به سفارت آمریکا در تمام شبکه‌های خبری دنیا مخابره شد، ولی کسی نام وی را نمی‌دانست. جوان بیست و دو ساله‌ای که با صورت

AVAYEBUF.wordpress.COM

استخوانی و ریش نامرتب، در حالی که یک کیف سامسونت در دست داشت، باری روزن دیپلمات سی و چهار ساله آمریکایی را با دست‌ها و چشم‌های بسته شده، مقابل دوربین‌های خبرنگاران برای مصاحبه مطبوعاتی آورد. این تصویر، یکی از شاخص‌های خبری بزرگ‌ترین رسانه‌های دنیا در پرداختن به اشغال سفارت آمریکا در تهران شد.

نام تقی محمدی بیست و شش سال پس از آن حادثه در تابستان ۱۳۸۴ خورشیدی برابر با ۲۰۰۵ میلادی، بر سر زبان‌ها افتاد و در رسانه‌های خبری جهان منتشر شد، در حالی که دو دهه از مرگ رمزآلود وی در زندان اوین می‌گذشت. پس از انتخاب محمود

تقی محمدی عضو سپاه پاسداران، باری روزن دیپلمات به گروگان گرفته شده را با چشم بند مقابل دوربین‌ها می‌آورد - آبانماه ۱۳۵۸

احمدی نژاد به ریاست جمهوری، برخی از رسانه‌ها به اشتباه با نشان دادن این تصویر معروف از تقی محمدی، تصور کردند که این شخص محمود احمدی نژاد بوده است. خیلی زود با ورود یکی دیگر از هم محله‌ای‌های تقی محمدی به ماجرا، راز این تصویر برملا شد. سعید حجاریان که وی نیز در کمیته انقلاب اسلامی محله نازی آباد در سال‌های نخست انقلاب فعال بود و از نزدیک تقی محمدی را می‌شناخت، به میدان آمد و در مصاحبه با خبرگزاری آسوشیتدپرس اعلام کرد که تصویر منتسب به محمود احمدی نژاد نمی‌باشد و همکار سابق وی یعنی تقی محمدی است. سعید حجاریان خود از حمله کنندگان به سفارت آمریکا بود و پس از آن به دفتر اطلاعات نخست وزیری رفت و مقدمات تأسیس وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را فراهم کرد. وی به عنوان یکی از نخستین معاونان وزیر اطلاعات در دوران محمدی ری‌شهری در دهه شصت خورشیدی فعال بود. حجاریان

AVAYEBUF.wordpress.COM

در مصاحبه با خبرنگار آسوشیتدپرس در تهران، بلافاصله پس از دیدن این تصویر تقی محمدی و فرد دیگری به نام ذاکر که در کنار گروگان آمریکایی ایستاده بودند را شناسایی کرد. حجاریان با قاطعیت گفت که تقی محمدی را از نزدیک می‌شناخته است و این تصویر را خوب به یاد دارد و به شبهه اینکه این فرد محمود احمدی نژاد بوده است، پایان داد. اما در ادامه با ذکر این نکته که تقی محمدی بعدها در زندان اوین خودش را حلق آویز کرد، پرونده یکی دیگر از مرگ‌های خاموش مرتبط با پرونده انفجارهای تروریستی تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی را بازگشایی کرد. [۳۵]

تقی محمدی هیچگاه تحصیلات متوسطه را تمام نکرده بود و نتوانسته بود به دانشگاه راه یابد. پیش از انقلاب دست فروش بود و پس از انقلاب ابتدا به کمیته انقلاب اسلامی نازی آباد و سپس سپاه پاسداران پیوست و در حمله به سفارت فعال بود و سپس با معرفی سید محمد موسوی خوییني‌ها و هماهنگی سید علی خامنه‌ای که سرپرستی سپاه پاسداران را در آن زمان به عهده داشت، به کمیته انقلاب اسلامی مستقر در اداره دوم ارتش رفت و در بخش ضد جاسوسی، همکار مسعود کشمیری شد. در تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی به ستاد ضد کودتای نوژه پیوست. در فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی به همراه مسعود کشمیری به دفتر اطلاعات نخست وزیری رفت تا برای عملیات پاکسازی بزرگ آماده شود. تقی محمدی بلافاصله پس از انفجار دفتر نخست وزیری در هشتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، توسط همکار سابق خود در سپاه پاسداران و در ستاد ضد کودتای نوژه جواد منصوری که معاون فرهنگی و کنسولی وزارت خارجه شده بود، به مأموریتی عجیب در خارج از کشور فرستاده شد. ابتدا به عنوان مأمور دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری در کویت و سپس به عنوان کاردار ایران در افغانستان منصوب می‌شود. تقی محمدی در این سمت برای پنج سال از کشور دور مانده بود که بسیار عجیب و شبهه برانگیز بود. در فروردین سال ۱۳۶۵ خورشیدی، دادستانی انقلاب به دلیل نزدیکی تقی محمدی با مسعود کشمیری که وی را عامل اصلی انفجار دفتر نخست وزیری می‌شناخت، با هماهنگی وزارت خارجه و بدون آشکار کردن موضوع، محمدی را از کابل به تهران فراخواند و در فرودگاه مهرآباد بازداشت کرد. تقی محمدی در بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات در زندان اوین، زیر نظر اسدالله لاجوردی بازجویی شد و پس از شنیدن برخی اعترافات هم پرونده‌ای‌هایش علیه او در بازداشتگاه، برای اعتراف اعلام آمادگی کرد. تقی محمدی پس از بیان برخی نکات با نظر

AVAYEBUF.wordpress.COM

بازجو و کارشناس مربوطه دقایقی فرصت استراحت دریافت می‌کند تا بازگردد و همه اعترافات را بنویسد. اما در این فاصله به طرز مشکوکی با کمربند در تاریخ ۹ فروردین ۱۳۶۵ خورشیدی، در سلول انفرادی‌اش حلق آویز می‌شود.[۳۶] بند ۲۰۹ زندان اوین زیر نظر وزارت اطلاعات که همکاران سابق تقی محمدی آن را اداره می‌کردند، قرار داشت. محمدی ری‌شهری وزیر اطلاعات بود و آخرین فردی که تقی محمدی را در سلول دیده بود، جواد منصوری نخستین فرمانده سپاه پاسداران بود. هر دوی این افراد همکاران تقی محمدی در ستاد ضد کودتای نوژه بودند و اگر قرار بود محمدی علیه کسانی اعتراف کند، این دو نیز در فهرست وی قرار داشتند. پانزده سال پس از مرگ وی در زندان، حجت الاسلام روح‌الله حسینیان رییس مرکز اسناد انقلاب اسلامی، در یک سخنرانی در تاریخ دهم شهریور ۱۳۷۹ خورشیدی، با اشاره به اینکه روی رگ‌های گردن تقی محمدی در هنگام حلق آویز شدن در سلول انفرادی زندان چوب کبریت گذاشته شده بود، تصریح می‌کند که تقی محمدی را عده‌ای در سلول انفرادی‌اش کشته‌اند و سپس حلق آویزش کرده‌اند.[۳۷]

چند روز پس از مرگ تقی محمدی، کمیته‌ای متشکل از حیدر مصلحی نماینده دادستان کل کشور، دکتر شیبانی نماینده مجلس شورای اسلامی، جواد منصوری معاون کنسولی وزارت امور خارجه که مسوول مستقیم تقی محمدی به عنوان کاردار ایران در افغانستان بود و یک نماینده از پزشکی قانونی به زندان اوین رفتند تا از نزدیک به بررسی نحوه و کیفیت خودکشی وی بپردازند. بسیاری از مقامات این خودکشی را حاصل القائات رابطین بیرونی برای جلوگیری از ادامه سوخته شدن مهره‌های اطلاعاتی و عاملان انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، دانستند.[۳۸]

پس از کشته شدن دو تن از قضات پیگیر پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰، یعنی آیت الله صدوقی در چهاردهم شهریور ۱۳۶۰ و آیت الله ربانی املشی در ۱۷ تیرماه ۱۳۶۴ خورشیدی و همچنین برکناری اسدالله لاجوردی از پیگیری این پرونده، سید محمد موسوی خویینی‌ها به عنوان دادستان کل کشور، سید ابراهیم رییسی معاونت سیاسی دادسرای انقلاب تهران و شعبه هفتم دادسرای انقلاب مرکز را مسوول پیگیری این پرونده کرد و خود نیز از نزدیک بر آن نظارت داشت تا بتواند این پرونده را بی‌سر و صدا ببندد و عاملان اجرای این عملیات تروریستی را از خطر پیگیری قضایی بیشتر برهاند.[۳۹] به پیشنهاد موسوی خویینی‌ها در خرداد ماه ۱۳۶۳ خورشیدی، شورای عالی قضایی مجید

AVAYEBUF.wordpress.COM

انصاری را مأمور تهیه گزارشی از وضعیت زندان‌ها کرد تا بهانه‌ای برای برکناری اسدالله لاجوردی فراهم شود. لاجوردی با سماجت تمام، برخی از اعضای ستاد خنثی سازی کودتای نوژه را که به دفتر اطلاعات نخست وزیری نفوذ کرده بودند، به اتهام شرکت در طراحی و اجرای انفجارهای تابستان شصت تحت پیگیرد قرار داده بود و برخی را برای مدت طولانی در زندان انفرادی نگه داشته بود.[۴۰] از جمله علی اکبر تهرانی که مدت سه سال از تابستان ۶۰ تا سال ۱۳۶۳ در سلول انفرادی بازداشت بود.[۴۱] محمد کاظم پیرو رضوی، بیژن تاجیک، محسن سازگارا، علی قوچکانلو، خسرو قنبری تهرانی، محمد علی نظران و حسن کامران تعدادی از ۲۱ متهم این پرونده بودند که توسط اسدالله لاجوردی بازداشت و بازجویی شدند.[۴۲] پس از ارایه گزارش انصاری، در دیماه ۱۳۶۳ خورشیدی، لاجوردی به دلیل پیگیری پرونده انفجارهای تابستان شصت و عدم تکمین نسبت به اوامر شورای عالی قضایی از تمام سمت‌های رسمی قضایی برکنار شد.[۴۳] بهمن ماه همان سال و یک ماه پس از برکناری لاجوردی موسوی خویینی‌ها در مقام دادستان کل کشور مسوولیت پرونده را در دست گرفت. آیت الله ربانی املشی که پس از برکناری لاجوردی همچنان با سماجت پرونده را پیگیری می‌کرد، پنج ماه پس از روی کار آمدن موسوی خویینی‌ها در ۱۷ تیرماه ۱۳۶۴ خورشیدی توسط مأموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، با یک ماده رادیو اکتیو که سرطان تهاجمی ایجاد می‌کند، مسموم و به مرگی دردناک کشته شد. علی‌رغم مرگ املشی و برکناری لاجوردی، همچنان تیم همکاران وفادار به اسدالله لاجوردی در زندان اوین و قوه قضاییه پیگیر پرونده انفجارهای تابستان شصت بودند. با اشاره و هدایت همین تیم بود که تقی محمدی پس از پنج سال دوری از کابل به تهران فراخوانده شد و در فرودگاه توسط همکاران لاجوردی و مأموران شعبه هفتم دادستانی انقلاب مرکز بازداشت و روانه زندان اوین شد. بلافاصله پس از دستگیری وی درروز عید مبعث، مصادف با هشتم فروردین سال ۱۳۶۰ خورشیدی، موسوی خویینی‌ها به زندان اوین رفت تا با زندانیان پرونده انفجار نخست وزیری ملاقات کند. این ملاقات‌ها بدون حضور مسوولان پرونده از صبح تا غروب همان روز به طول انجامید. فردای آن روز در نهم فروردین، تقی محمدی که اطلاعات تازه‌ای را در اختیار بازجوی خود گذاشته بود، در فاصله تنفس بین بازجویی و قبل از آنکه اقاریر خود را مکتوب کند، در سلول انفرادی‌اش حلق آویز شد. وی با کمربند در حالیکه برای قطع شریان‌های خونی گردنش چوب کبریت گذاشته بودند، به دار آویخته

AVAYEBUF.wordpress.COM

شده بود تا اسرار پرونده انفجار نخست وزیری فاش نشود.[۴۴] خسرو قنبری تهرانی که خود یکی از مدیران دفتر اطلاعات نخست وزیری بود در این باره می‌گوید:

«تقـــی محمدی فردی بســـیار زحمتکش بود. او در افغانســـتان زیر حمله خمپاره‌ای به نظام خدمت می‌کرد. اما هنگامی‌که به ایران فراخوانده شد، توسط مأموران در فرودگاه دســـتگیر شد و به علت فشـــار روحی بدی که به او آمد در زندان خودکشی کرد. نکته مشـــکوک ماجرا هم این است که می‌گویند با کمربند خودکشی کرده، در صورتی که کمربندها را در ابتدای ورود به زندان می‌گیرند. این نکته برای خود من جای سوال دارد، اما کشتن او را هم قبول ندارم.»[۴۵]

سعید حجاریان که از دوستان نزدیک تقی محمدی بود و پس از مرگ او جنازه‌اش را از اوین تحویل گرفت، می‌گوید:

«او بچه خوب و سالمی بود. نمی‌دانم چرا خودکشی کرد. دست ما نبود و دست نیروهای لاجوردی و شعبه هفتی‌ها بود. آقای رازینی گفته بود که خودکشی کرده. جنازه را خودم رفتم و از اوین تحویل گرفتم و بردیم دفن کردیم. به او فشار آورده بودند. آدم ظریف و هنرمندی بود. نقاش بود. خیلی حساس بود. آقای خامنه‌ای تقی را خوب می‌شناخت. در مورد تقی محمدی نمی‌خواهم اظهار نظر کنم، اما آنقدر پر رو شده‌اند که بگویند او را ما کشته‌ایم.»[۴۶]

موســـوی خویینی‌ها پس از دریافت گزارش خودکشـــی مشـــکوک تقی محمدی در ســـلول انفرادی‌اش در زندان اوین، مسوولین پرونده را تحت فشار می‌گذارد که «وضعیت به این صورت زیاد قابل دوام نیست» و پیگیری بیشتر روی این پرونده باید متوقف شود. مســـوولان پرونده درخواست بازداشت و بازجویی از ســـعید حجاریان که آن زمان معاون محمدی ری‌شهری در وزارت اطلاعات بود و همچنین بهزاد نبوی که وزیر صنایع در کابینه میرحسین موسوی بود را مطرح کردند. موسوی خویینی‌ها ضمن مخالفت اعلام می‌کند که خودش با این افراد گفتگو خواهد کرد. پیگیری‌ها توسط همکاران لاجوردی در شعبه هفت دادستانی انقلاب مرکز ادامه می‌یابد و موارد کشف شده با موسوی خویینی‌ها دادستان کل کشور، خامنه‌ای رییس جمهور و هاشمی‌رفسنجانی رییس مجلس مطرح می‌شود. موسوی خویینی‌ها با عصبانیت خطاب به آنها گفت: «دستور من این بود که تحقیق نکنید، به چه علت تحقیق کرده‌اید؟»[۴۷]

AVAYEBUF.wordpress.COM

کشته شدن تقی محمدی که مسیر تحقیقات برای یافتن عاملان انفجار نخست وزیری را پس از پنج سال مسدود کرده بود، به استعفای مسوولین این پرونده در شعبه هفتم دادستانی انقلاب مرکز انجامید و در خرداد ۱۳۶۵ خورشیدی، با درخواست روسای سه قوه، یعنی خامنه‌ای که ریاست قوه مجریه را در اختیار داشت، هاشمی‌رفسنجانی از قوه مقننه و موسوی خویینی‌ها از قوه قضاییه و با دستور اکید خمینی، این پرونده برای همیشه مسکوت اعلام شد.[۴۸]

عباس آقا زمانی

عباس آقازمانی در سال ۱۳۱۸ خورشیدی در تهران متولد شد. در ۱۳۴۱ خورشیدی، به عضویت گروهی مسلح که توسط طلبه عراقی الاصلی به نام سید کاظم موسوی بجنوردی تشکیل شده بود، درآمد تا به مبارزه مسلحانه با حکومت شاه بپردازد. این طلبه بیست ساله عراقی، گروهی از جوانان شیعه و اوباش مناطق حاشیه شهر تهران را دور هم جمع کرده و نام این مجموعه را حزب ملل اسلامی گذاشته بود. این گروه که ۵۵ عضو تشکیلاتی داشت، خیلی زود لو رفت و با دستگیری اعضای آن در مهر ۱۳۴۴ خورشیدی توسط ساواک از هم پاشید. عباس آقازمانی معروف به ابوشریف، جواد منصوری، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، محمدجواد حجتی کرمانی و عباس دوز دوزانی که همگی از اعضای این گروه تروریستی بودند. آقازمانی در آبان ۱۳۴۴ به همراه سایر اعضای حزب دستگیر شده و به سه سال و نیم حبس محکوم شد. وی با گذراندن حدود نیمی از دوره محکومیت خود، در سال ۱۳۴۶ از زندان آزاد شد. اندک زمانی پس از آزادی از زندان، عباس آقازمانی با گردآوری عده‌ای از همرزمان سابق خود در گروه منحل شده حزب ملل اسلامی از جمله احمد احمد، جعفر منصور، جواد منصوری و عباس دوزدوزانی گروه تروریستی دیگری با نام حزب‌الله را بنا نهاد. از سال ۱۳۴۸ همراه با گروه حزب الله به فعالیت ضد رژیم در پوشش برپایی کلاس‌های تدریس علوم اسلامی و عربی در محافل مذهبی و برخی مساجد تهران اقدام کرد. همچنین در سال‌های ۴۸-۱۳۴۷ خورشیدی، با انجمن حجتیه در عملیات مخفی علیه بهاییان همکاری داشت. در سال ۱۳۴۹ به بهانه معالجه پدر به اتریش رفت. از آنجا به لبنان و سپس پایگاه‌های فلسطینی برای طی دوره‌های چریکی و عملیات نظامی‌عزیمت نمود. پس از بازگشت به ایران و با آشکار شدن روابط او با چریک‌های الفتح، تحت تعقیب

AVAYEBUF.wordpress.COM

ســـاواک قرار گرفت. در ۳۰ تیر ۱۳۵۱ خورشـــیدی و هنگام ورود به ایران دســـتگیر شد. آقازمانی این بار به ساواک قول همکاری داد و توانست به صورت کنترل شده آزاد شود. در آبان ۱۳۵۱ خورشیدی، پس از گذشت یک ماه از مرخصی زندان، در فرصتی مناسب و با همکاری برادرش احمد آقازمانی که او نیز از اعضای بازداشت شده حزب ملل اسلامی بود، با فریب ساواک و مخفیانه از راه زمینی به کشور پاکستان فرار کرد. آقازمانی در سال ۱۳۵۴ خورشـــیدی بار دیگر به لبنان و از آنجا به فلسطین رفت تا در کمپ‌های آموزش عقیدتی و نظامی سازمان امنیت شوروی دوره‌های چریکی را بگذراند. ابتدا با گروه محمد منتظری و ســـپس با جنبش الفتح به رهبری یاســـر عرفات، محمود عباس وهانی الحسن همکاری داشت. هر سه این افراد با سازمان امنیت شوروی در ارتباط تنگاتنگ بودند. در دهه هفتاد میلادی با شـــکل گیری جنبش اَمل توسط امام موسی صدر و دکتر مصطفی چمران که نخســـتین گروه شبه نظامی شیعه در لبنان بود، درگیری‌هایی بین جنبش فتح و جنبش امل که هر دو برای مبارزه با اســـراییل تشـــکیل شده بودند، در گرفت. جنبش فتح ریشه سنی و امل ریشه شیعه داشت. در همین زمان اختلافات عمیقی هم بین دکتر چمران از جنبش امل و عباس آقازمانی از جنبش فتح درگرفته بود. اعضای گروه محمد منتظری به جنبش فتح نزدیک بودند. در همان زمان با زنی لبنانی ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد که یکی از آنها را شـــریف نامید. از آن پس به رســـم اعراب لقب ابوشریف به وی داده شد. او از همسر ایرانی خود نیز پنج فرزند داشت. ابوشریف در پاییز ۱۳۵۷ خورشیدی پس از مهاجرت خمینی و یارانش به فرانســـه، به نوفل لوشاتو رفت و به واسطه دوستی با مهدی عراقی، به گروه تأمین کنندگان امنیت محل اقامت خمینی پیوست. ابوشریف در پانزدهم بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی به صورت ناشناس پس از هفت سال وارد ایران شد. وی به توصیه آیت الله بهشـــتی به محل اســـتقرار نیروهای انقلاب در مدرسه رفاه رفت و به سازماندهی آنها و تأمین امنیت و حراســـت آن مکان مبادرت نمود و از طرف کمیته انقلاب اســـلامی مرکز، مسوول جمع آوری سلاح، سازماندهی افراد و گماردن آنان در مراکز حساس گردید. همزمان امور انتظامی مدرسه رفاه را اداره می‌کرد.[۴۸]

پس از تشـــکیل سپاه پاسداران انقلاب اســـلامی، به عنوان مسوول اداره عملیات، در شورای فرماندهی سپاه منصوب شد. فرمانده سپاه، دوست قدیمی وی جواد منصوری بود. پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری، وی نیز به همراه جواد منصوری و سید علی

AVAYEBUF.wordpress.COM

خامنه‌ای از مسوولیت‌های‌شان در سپاه استعفا دادند. پس از آن آقازمانی همکاری نزدیکی با سید علی خامنه‌ای در ستاد ضد کودتای نوژه داشت. پس از انحلال ستاد در فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی، وی در کنار خامنه‌ای بسیار تلاش کرد تا در ستاد جنگ‌های نامنظم که دکتر چمران آن را تأسیس کرده بود، نفوذ کند. در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی و همزمان با برگزاری جلسه استیضاح رییس جمهور بنی‌صدر در مجلس، عباس آقازمانی در محور دهلاویه در جبهه، از پشت سر به چمران شلیک کرد تا این متحد بنی‌صدر را از سر راه بردارد. دکتر چمران در آن زمان وزیر دفاع بود و سید علی خامنه‌ای و تمام تشکیلات سپاه پاسداران زیر سایه سنگین کاریزماتیک چمران حتی به حساب هم نمی‌آمدند. در صورت برکناری بنی‌صدر، چمران که یک قهرمان در چشم بسیاری از انقلابیون به حساب می‌آمد، می‌توانست مشکلات فراوانی را برای تیم خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و موسوی خویینی‌ها ایجاد کند. در تاریخ نگاری‌های جمهوری اسلامی هیچگاه درگیری‌ها و اختلاف شدید بین آقازمانی و چمران تکذیب نشد.[۴۹] پس از انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، ابوشریف هم به شکل عجیبی به مانند تقی محمدی با حکم جواد منصوری که معاون کنسولی وزارت امورخارجه بود از کشور دور نگه داشته شد. وی که به عنوان کاردار و سپس سفیر ایران در پاکستان منصوب شده بود، برای شش سال به ایران بازنگشت و تنها پس از آنکه با دستور سید محمد موسوی خویینی‌ها دادستان کل کشور، پرونده انفجارهای تابستان شصت مسکوت اعلام شد، به ایران بازگشت و مدتی را به عنوان مشاور نظامی و امنیتی در خدمت سید علی خامنه‌ای بود.

محمد جواد قدیری مدرس

محمد جواد قدیری از مؤسسان و اعضای فعال انجمن دانشجویان مسلمان در دانشگاه صنعتی شریف بود و در حمله به سفارت آمریکا در تهران نقش داشت. پیش از انقلاب مدتی را در زندان به اتهام همکاری با سازمان مجاهدین خلق گذراند.[۵۰] عضویت در سازمان مجاهدین خلق، پدیده عجیبی در بین انقلابیون نبود. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرات دوران مبارزه به صراحت می‌نویسد که سید علی خامنه‌ای، آیت الله مهدوی کنی، آیت‌الله حسن لاهوتی، آیت الله طالقانی و خود هاشمی‌رفسنجانی عضو سازمان مجاهدین خلق بودند که به همین اتهام مدتی را در زندان‌های حکومت شاه سپری کردند. حتی آخرین

AVAYEBUF.wordpress.COM

بازداشت سید علی خامنه‌ای در مشهد و تبعید وی به سیستان و بلوچستان به جهت عضویت در سازمان مجاهدین خلق بوده است.[۵۱] پس از انقلاب، جواد قدیری نیز همانند بسیاری از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق، از آن جدا شد و به کمیته‌های انقلاب اسلامی و سپس سپاه پاسداران پیوست. پس از اشغال سفارت آمریکا، در کمیته انقلاب اسلامی مستقر در اداره دوم ارتش رفت و همکار نزدیک مسعود کشمیری شد. از جمله اقدامات وی در این اداره، مصاحبه‌های دور اول گزینش دانشجویان دانشکده افسری نیروی زمینی ارتش بود.[۵۲] کمیته اداره دوم ارتش، مستقیماً توسط سید علی خامنه‌ای هدایت می‌شد. با تشکیل ستاد ضد کودتای نوژه در هجدهم تیرماه ۱۳۵۹خورشیدی، قدیری هم به آن ستاد پیوست. بر اساس گزارش اسدالله لاجوردی به دادستانی انقلاب اسلامی در جریان پیگیری پرونده انفجارهای تابستان شصت، محمد جواد قدیری نقشی پررنگ در ستاد خنثی سازی کودتای نوژه داشت. پس از دستگیری گسترده افسران نیروی هوایی ارتش به اتهام طراحی برای کودتا، جواد قدیری مصاحبه تلویزیونی با متهمان را انجام داد. صدای وی در این اعتراف گیری‌های تلویزیونی شنیده می‌شود که افسران ارتش را بازپرسی می‌کند.[۵۳] جواد قدیری در گزارش پنجاه صفحه‌ای اسدالله لاجوردی در دیماه ۱۳۶۳ خورشیدی، به عنوان عامل انتقال دهنده بمب برای انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی معرفی شده است. اما بسیار جالب است که لاجوردی در این گزارش حرفی از عاملیت وی برای انتقال بمب برای ترور خامنه‌ای در ششم تیرماه و شب قبل از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی نمی‌زند.[۵۴] رفتار جواد قدیری در مسجد ابوذر در ششم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، بسیار عجیب بوده است. وی با کت و شلوار صورتی رنگ، یک ضبط صوت را روی تریبون جلوی سید علی خامنه‌ای می‌گذارد. اعلام می‌شود که بمب در این ضبط صوت کار گذاشته شده بود تا خامنه‌ای را ترور کنند. البته بعدها اعلام شد که بمب اصلی منفجر نشد. اما کاملاً آشکار است که جواد قدیری قصد دارد تا توجه همگان را جلب کند. اسدالله لاجوردی در گزارش خود اینگونه ادامه می‌دهد که جواد قدیری همان شب ترور خامنه‌ای در مسجد ابوذر و پس از انتقال خامنه‌ای به بیمارستان قلب، با یکی از دوستانش به نام مرتضی نیلی به سمت خانه‌اش راه می‌افتد. در راه به خامنه‌ای و بهشتی فحاشی می‌کند و می‌گوید که کار رژیم تمام است و اینها به زودی رفتنی هستند و مجاهدین جای آنها را می‌گیرند! حدود یازده شب به منزل قدیری

AVAYEBUF.wordpress.COM

می‌رسند و وی برای استراحت به خانه می‌رود و مرتضی نیلی بلافاصله با خسرو قنبری تهرانی در دفتر اطلاعات نخست وزیری تماس می‌گیرد و وقت ملاقات می‌خواهد. در نهایت ساعت شش صبح روز بعد که هفتم تیرماه ۱۳۶۰ بود، موفق می‌شود با خسرو تهرانی و پیرو رضوی ماجرا را در میان بگذارد و درخواست نیرو برای دستگیری جواد قدیری می‌کند. قرار می‌شود به همراه یکی دیگر از دوستانش از کمیته اصفهان به نام مرتضی امینی، به درب خانه قدیری بروند و منتظر نیرو باشند. ساعت‌ها پشت در خانه قدیری کشیک می‌دهند و از نیرو برای دستگیری وی خبری نمی‌شود. حوالی ظهر یک بنز به محل می‌رود و مرتضی نیلی و مرتضی امینی را بازداشت می‌کند و اعتراض آنها هم به جایی نمی‌رسد. به کمیته انقلاب اسلامی سعد آباد منتقل می‌شوند و پس از ساعت‌ها حبس در یک اتاق بدون هیچ پرسش و پاسخی، در ساعت چهار عصر به همان منطقه دستگیری یعنی مقابل منزل جواد قدیری بازگردانده شده و آزاد می‌شوند. ساعت هشت شب یک بنز با سرنشینان ناشناخته‌ای می‌رسند و به تفتیش منزل جواد قدیری می‌پردازند ولی او را نمی‌یابند.[۵۵] آنچه مسلم است هدف جواد قدیری که خود یکی از اعضای ستاد ضد کودتای نوژه و تحت امر سید علی خامنه‌ای بود، آدرس غلط دادن بوده است تا اینطور به نظر برسد که بهشتی و خامنه‌ای هر دو قربانی یک جریان هستند و انگشت اتهامات به سمت خامنه‌ای نچرخد. علاوه بر این، اگر چه لاجوردی در گزارش خود قدیری را فقط عامل انتقال بمب برای انفجار دفتر نخست وزیری معرفی می‌کند اما در تمام تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی، جواد قدیری به عنوان عامل تهیه و انتقال بمب‌ها برای ترور خامنه‌ای در ششم تیر در مسجد ابوذر، انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی‌در هفتم تیر و انفجار دفتر نخست وزیری در هشتم شهریور ۱۳۶۰خورشیدی معرفی می‌شود.[۵۶]

جواد قدیری پس از انفجارهای تابستان شصت از کشور خارج شد و اگرچه از وی به عنوان عامل انتقال دهنده بمب به محمدرضا کلاهی و مسعود کشمیری در انفجارهای هفتم تیر و هشتم شهریور و همچنین ترور خامنه‌ای یاد شده است، هیچگاه مقامات جمهوری اسلامی در بیش از سه دهه گذشته از طریق پلیس بین الملل پیگیر دستگیری او نشدند، همانطور که برای کلاهی و کشمیری هیچگاه چنین اقدامی صورت نگرفت.[۵۷] محمد جواد قدیری پس از خروج از کشور به دامان سازمان مجاهدین خلق پناه برد و توانست خودش را تا رده‌های بالای این سازمان برساند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

محسن رضایی

محســـن رضایی در شـــهریور ماه ۱۳۳۳ خورشـــیدی و در زمان کوچ پاییزی عشایر بختیاری به دنیا آمد. دوران کودکی و نوجوانی را در شـــهر نفت خیز مســـجد ســـلیمان گذراند. سپس به هنرستان صنعتی شرکت ملی نفت ایران در اهواز رفت. در سال ۱۳۵۲ خورشیدی، برای پنج ماه به اتهام مبارزه مسلحانه با حکومت شاه زندانی شد. پس از آزادی از زندان، به عضویت یکی از گروه‌های شـــبه نظامی‌به نام «جمعیت المنصورون» در آمد. این گروه که نام خود را از آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره صافات در قرآن الهام گرفته بود، مشی مبارزات چریکی گروه‌های شبه نظامی‌مارکسیست در آمریکای جنوبی را دنبال می‌کرد. در زمان ورود خمینی به ایران، گروه شبه نظامی جمعیت منصورون به همراه گروه توحیدی صف و گروه موحدین که همگی با نگاهی به آرمان‌های ضد استکباری و ضد امپریالیستی مارکسیست‌ها شکل گرفته بودند، وظیفه‌ی حفاظت از خمینی را برعهده گرفتند. در آستانه تأسیس سپاه پاسداران در نخستین هفته‌های پس از انقلاب اسلامی این سه گروه به اتفاق چهار گروه چریکی دیگر به پیشنهاد سید علی خامنه‌ای و علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی به هم پیوستند تا نیرویی قدرتمند در مقابل سازمان‌های عظیم و منسجم شبه نظامی همچون سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایجاد کنند. ادغام این هفت گروه شبه نظامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را پدید آورد که اگر چه نامی مشابه سازمان مجاهدین خلق داشـــت اما در رقابت با آن پدید آمده بود. محســـن رضایی درباره انتخاب بازرگان از سوی خمینی به عنوان نخست وزیر دولت موقت گفت:

«اگر امام در اوایل انقلاب بازرگان را بر ســـر کار نمی‌گذاشـــت شـــاید این انقلاب به ثمر نمی‌رسید. بازرگان بزرگترین کلاهی بود که امام بر سر آمریکا گذاشت، ایشان نیرویی را به کار گرفتند که آمریکا احساس خطر نکند.»[۵۸]

در خرداد ماه ۱۳۵۸ خورشـــیدی، به پیشنهاد ســـید علی خامنه‌ای واحد اطلاعات و بررسی‌های سیاسی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مدیریت محسن رضایی که متحد و یار وفادار خامنه‌ای بود، شکل گرفت. به این ترتیب محسن رضایی به عنوان عضو واحد اطلاعات سپاه به عضویت شـــورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد.[۵۹] در نیمه شب هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، با تماس تلفنی سید علی خامنه ای، محسن رضایی و مســـعود کشـــمیری به خانه خامنه‌ای در خیابان ایران رفتند که نقطه عطفی در

AVAYEBUF.wordpress.COM

زندگی سیاسی رضایی بود. در این ملاقات سید علی خامنه‌ای اطلاعات محرمانه‌ای را که سازمان امنیت شوروی به وی رسانده بود، در اختیار رضایی و کشمیری گذاشت و همان شب ستاد خنثی سازی کودتای نوژه را تشکیل دادند. آبانماه ۱۳۷۹ خورشیدی، مهدی منتظری رییس سابق حفاظت اطلاعات ارتش جمهوری اسلامی در گفتگو با رضا گلپور نویسنده کتاب شنود اشباح در پاسخ به پرسشی درباره نقش مسعود کشمیری در ستاد ضد کودتای نوژه و ساختار تشکیلاتی این ستاد گفت:

«مسعود کشمیری در نیروی هوایی ارتش، مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در ساختمان ضد اطلاعات را در اختیار گرفته بود. کشمیری در نیروی هوایی فعال مایشاء بود و قطعاً کلی اسناد و مدارک را برده و یا نابود کرد.»

در ادامه در پاسخ به این پرسش که اصولاً چارت ستاد خنثی کننده کودتای نقاب یا کودتای نوژه به چه شکلی بود و مسوولیت ستاد با چه کسی بود، می‌گوید:

«از جاهای مختلف آمده بودند. از اطلاعات سپاه، نیروی هوایی ارتش، نیروهای لانه جاسوسی، که البته در واقع متولی کار، اطلاعات سپاه بود. جایگاه کشمیری هم خیال شما را راحت کنم، به طوری بود که به همه اطلاعات دسترسی داشت. مسوولیت ستاد خنثی سازی کودتای نوژه با محسن رضایی بود.»[۶۰]

البته آنگونه که از اسناد و شواهد بر می‌آید، اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که محسن رضایی مسوول وقت آن بود و همچنین واحد اطلاعات کمیته انقلاب اسلامی مرکز که خسرو تهرانی مسوول آن بود، همکاری بسیار نزدیکی با ستاد خنثی سازی کودتای نوژه داشتند، اما هیچگاه در این ستاد ادغام نشده بودند. محسن رضایی در وبسایت شخصی خود در تاریخ نوزدهم تیرماه ۱۳۹۳ خورشیدی در پایان مطلبی که به مناسبت کودتای نوژه با عنوان کودتا و شیر مادر نوشته است، به تشکیل ستاد خنثی سازی کودتای نوژه در نیمه شب هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی در منزل سید علی خامنه‌ای اشاره می‌کند که مسوولیت آن را به مسعود کشمیری سپردند. البته محسن رضایی ترجیح می‌دهد به جای نام بردن از مسعود کشمیری از عبارت «یکی از برادران نیروی هوایی ارتش» استفاده می‌کند.[۶۱] همانطور که دیدیم محسن رضایی هم همانند مسعود کشمیری با تماس تلفنی خامنه‌ای برای تشکیل این ستاد دعوت شده بود و بدون تردید سید علی خامنه‌ای مسوولیت این ستاد را به عهده داشت. جالب اینجاست که در تمام تاریخ نگاری‌های مربوط به اقدامات

AVAYEBUF.wordpress.COM

ستاد خنثی سازی کودتای نوژه، نام سید علی خامنه‌ای پنهان شده است. شاید به همین دلیـــل رییس وقت حفاظت اطلاعات ارتش ترجیـــح می‌دهد به جای معرفی خامنه‌ای به عنوان مســـوول این ستاد، نام محســـن رضایی را بیاورد. ستاد ضد کودتای نوژه در پادگان خلیج مســـتقر بود که از ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹ تا فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی به فعالیت ادامه داد و پس از آن اعضا به نهادهای مختلف دولتی و امنیتی منتقل شدند تا مقدمات تسویه حساب بزرگ در تابستان شصت را فراهم کنند.[۶۲] در پایان شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، پس از اجرای موفق عملیات تروریستی در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری، به پیشـــنهاد سید علی خامنه ای، محســـن رضایی فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی‌شد. خامنه‌ای در آن زمان در نبود دکتر مصطفی چمران، رییس شورای عالی دفاع شده بود و با حذف بهشتی، رجایی، باهنر و بسیاری دیگر از رقبای سیاسی‌اش شانس اول ریاســـت جمهوری به حساب می‌آمد. به این ترتیب با گماردن یکی از نوچه‌های وفادارش به سمت فرماندهی سپاه پاسداران می‌توانست از حمایت همه جانبه سپاه برای رسیدن به ریاست جمهوری مطمین باشد. سپاه پاسداران که در دوسال نخست تأسیس، چهار فرمانده و یک شـــورای فرماندهی را تجربه کرده بود با انتخاب محسن رضایی به مدت ۱۶ سال تا شهریور ماه ۱۳۷۶ تحت فرماندهی وی با حمایت همه جانبه سید علی خامنه‌ای باقی ماند. در دوران وی سپاه پاسداران از یک تشکیلات شبه نظامی به ارتشی شامل سه رکن نیروی هوایی، نیروی دریایی و نیروی زمینی که موازی با ارتش رسمی‌کشـــور بود، تبدیل شـــد. همچنین شاخه عملیات برون مرزی سپاه پاسداران که در آغاز نهضت‌های آزادیبخش سپاه نام داشت تقویت شد و به سپاه قدس تغییر نام داد.

اعطای درجه‌های نظامی معادل درجه‌های ارتش به نیروهای ســـپاه پاســـداران که با سلسله مراتب نظامی آشنا نبودند و آموزش‌های کلاسیک نظامی ندیده بودند نیز بر پایه درجه ریاکاری و مقدس نمایی آنها از اقدامات جنجالی وی بود. همچنین تأسیس دانشگاه امام حسین و دانشگاه بقیه الله که مخصوص تربیت پرسنل برای سپاه پاسداران می‌باشند، در دوران فرماندهی محسن رضایی صورت گرفت. رضایی آغاز کننده فاز جدیدی برای اقدامات ســـپاه و دخالت این نیروی نظامی‌در فعالیت‌های کلان اقتصادی نیز بود. به همین منظور قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا را تأسیس کردند که وی شخصاً فرماندهی آن را نیز بر عهده داشت. ورود سپاه به این فعالیت‌های کلان اقتصادی بسیاری از صنایع پایه را در ایران به

AVAYEBUF.wordpress.COM

ورشکستگی کشاند. رضایی در پی استعفا از فرماندهی سپاه در شهریور ۱۳۷۶ خورشیدی به فعالیت‌های سیاسی روی آورد و به عنوان دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام از طرف خامنه‌ای منصوب شد تا مراقب اقدامات و گردنکشی‌های احتمالی هاشمی‌رفسنجانی علیه سید علی خامنه‌ای نیز باشد. محسن رضایی بارها کاندیدای ریاست جمهوری شد اما هیچگاه نتوانست آرای چشمگیری کسب کند و در انتهای جدول رقابت‌ها باقی ماند. در فروردین ماه ۱۳۹۴ خورشیدی پس از ۱۸ سال دوری از سپاه پاسداران، محسن رضایی در نامه‌ای از سید علی خامنه‌ای خواست تا اجازه بازگشت وی به کادر فرماندهی سپاه پاسداران را بدهد و خامنه‌ای با این درخواست عجیب موافقت کرد. به این ترتیب این یار همیشه وفادار به سید علی خامنه‌ای در اوج مذاکرات هسته‌ای رژیم جمهوری اسلامی با گروه موسوم به پنج به علاوه یک، یونیفرم نظامی‌اش را دوباره به تن کرد. با توجه به اینکه تقریباً تمام دست اندرکاران عملیات‌های تروریستی تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی که در فصل بعد به آنها پرداخته خواهد شد، پرسنل سپاه پاسداران بودند، نمی‌توان نقش فرمانده واحد اطلاعات سپاه را انکار کرد.

آوای بوف

سید محمد خامنه‌ای

سید محمد خامنه‌ای در سوم دی ماه ۱۳۱۴ خورشیدی در مشهد به دنیا آمد. وی که از اعضای کلیدی ستاد ضد کودتای نوژه بود و به کارهای اطلاعاتی و امنیتی علاقه فراوانی داشت، بر خلاف برادر کوچک خود سید علی خامنه‌ای، توانسته بود مدارج گوناگون تحصیلات حوزوی و دانشگاهی را به پایان برساند. وی نیز همانند سید علی خامنه‌ای، تحصیلاتش را در مکتب خانه‌ای زیر نظر پدرشان سید جواد آغاز کرد و با تشویق پدرش از دوازده سالگی لباس طلبگی پوشید. تحصیل در علوم دینی را در مدرسه نواب در حوزه علمیه مشهد ادامه داد در حالی که همزمان با آن، دروس جدید را نیز فرا گرفت و دوره دبیرستان را در همان سال‌ها به صورت متفرقه طی کرد و دیپلم گرفت. در سال ۱۳۳۴ خورشیدی، در مدرسه حجتیه قم و حوزه علمیه آن شهر به تکمیل تحصیلات حوزوی پرداخت. در فاصله سال‌های ۱۳۴۳ خورشیدی تا ۱۳۴۷ خورشیدی که سید علی خامنه‌ای در مسکو در دانشگاه پاتریس لومومبا توسط افسران سازمان امنیت شوروی به عنوان جاسوس کاگ ب تربیت می‌شد، سید محمد خامنه‌ای در رشته حقوق قضایی در دانشکده

AVAYEBUF.wordpress.COM

حقوق دانشگاه تهران درس می‌خواند. سید محمد خامنه‌ای همواره گوی سبقت را از برادر خود سید علی می‌ربود. از آنجا که خمینی پس از ورود به ایران در دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، نخستین شب را در مدرسه رفاه گذراند، این مدرسه عملاً به یکی از مراکز فرماندهی انقلاب تبدیل شده بود. سید محمد خامنه‌ای در آن فضای انقلابی، مدیریت تشکیلات مدرسه رفاه را به عهده گرفت و برادر کوچک وی سید علی که از نگهبانان محافظ این مدرسه بود و توانست خود را به حلقه یاران خمینی نزدیک کند. یک روز بعد خمینی به مدرسه علوی که در نزدیکی مدرسه رفاه بود، اما گنجایش بیشتری برای ملاقات‌های مردمی داشت، منتقل شد.[۶۳] هاشمی‌رفسنجانی در پانزدهم بهمن ماه ۱۳۵۷ خورشیدی، سه روز پس از بازگشت خمینی به ایران، در مدرسه علوی متن نامه خمینی را مبنی بر انتصاب مهندس مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت خواند.[۶۴] همان شب برخی سمت‌های انقلابی به افراد داده شد که سید محمد خامنه‌ای ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور یا همان ساواک را به عهده گرفت. وی در مصاحبه‌ای با وبسایت تابناک در تاریخ پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ خورشیدی در این مورد گفت:

«از دست دولت موقت بسیار ناراحت بودم. این دولت به من حکم داد و رییس ساواک شدم به گونه‌ای که اطلاعات و امنیت دست من بود. می‌گفتند: سید محمد خامنه‌ای آخوند نیست و عین خود ماست. اما من پس از مدتی، از دست دکتر یزدی قهر کردم و نامه‌ای به امام نوشتم. مچ آنها را در لحظه خیانت گرفتم. داشتند اسناد ساواک را می‌دزدیدند که من رسیدم. در این صحنه مهدی بازرگان هم بود. به من هم دم در گفتند از فردا هیچ کدام را راه نداد. دو روز بعد یزدی آمد و به من گفت: آقای خامنه‌ای باید با شما صحبت کنم. من هم گفتم حرفی برای گفتن ندارم و بالاخره با دعوا قهر کردم و دیگر نرفتم. بینید بازرگان شخصاً ضعف دارد. من داستان‌هایی دارم که نشان می‌دهد بازرگان از نظر اجرایی، عقیدتی تنها یک تئوریسین و استاد دانشگاه بود و اطلاعاتی در این زمینه داشت. او عین کسی بود که رانندگی را از روی کتاب یاد گرفته بود. دستش در کار نبود و دکتر یزدی به معنای واقعی رییس دولت بود. بله من نخستین و آخرین نفری بودم که بازرگان از او شکایت کرد. آن هم سر حرف‌هایی که در روزنامه کیهان درباره دولت موقت زدم، فکر کنم سال ۱۳۵۹ یا ۱۳۶۰ بود. بازرگان شکایت کرد و دفاع کردم و در دفاعیه گفتم: مرده نمی‌تواند حرف بزند و شکایت کند. چون دولت موقت مرده، پس مرده نمی‌تواند شکایت کند و من تبرئه شدم.»[۶۵]

AVAYEBUF.wordpress.COM

لازم به توضیح است که پس از خروج محمدرضا شاه از ایران در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ خورشیدی، شاپور بختیار به عنوان آخرین نخست وزیری که از طرف شاه معرفی شده بود، اداره دولت را به دست گرفت. وی یک هفته پس از به دست گرفتن قدرت برای آرام کردن احساسات انقلابی مردم، لایحه‌ای را برای انحلال سازمان امنیت و اطلاعات کشور، ساواک، آماده و در چهارم بهمن ماه ۱۳۵۷ آن را تقدیم مجلس شـــورای ملی کرد. این مجلس در هفدهم بهمن ماه ۱۳۵۷ به لایحه انحلال ساواک که به صورت ماده واحده با چهار تبصره به مجلس تقدیم شده بود، رأی داد. در این لایحه انحلال ساواک و تأسیس سازمان اطلاعاتی جایگزینی برای آن پیش بینی شده بود. در این لایحه آمده بود:

«متن کامل لایحه انحلال ســـازمان اطلاعات و امنیت کشـــور - لایحه انحلال ســـازمان اطلاعات و امنیت کشـــور که روز چهارم بهمن ۱۳۵۷ به مجلس تقدیم و در روز هفده بهمن به تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی رسید، بدین شرح است: ماده واحده - از تاریخ تصویب این قانون ســـازمان اطلاعات و امنیت کشور که به موجب قانون مصوب بیســـت و سوم اسفند ۱۳۳۵ و قانون اصلاحی آن مصوب چهارم دیماه ۱۳۳۷ تشکیل گردیده، منحل و قوانین مربوطه ملغی می گردد. تبصره ۱ـ تشکیلات و بودجه و اعتبارات و اسناد و اموال سازمان اطلاعات و امنیت کشور به نخست وزیری تحویل می‌گردد که به دستور نخست وزیر بر حسب اقتضاء از کارمندان سازمان مذکور در سایر سازمان‌های دولتی استفاده گردد و یا به خدمت آنان بر طبق قوانین و مقررات مربوط به آن سازمان خاتمه داده شـــود. تبصره ۲- با الغا قانون مربوط به تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور رسیدگی به کلیه جرائم ارتکابی کارمندان سازمان مذکور به وزارت دادگستری محول می‌گردد که بر حسب مورد در مراجع قانونی مربوطه مورد تعقیب قرار گیرند و چنانچه طبق مقررات قانون قبلی پرونده‌ای از این حیث در دادسراهای نظامی تکمیل شده باشد، در هر مرحله از رسیدگی که باشد می‌بایستی با صدور قرار عدم صلاحیت به دادگستری ارسال شود. تبصره ۳- دولت موظف است ظرف یک ماه از تاریخ تصویب این قانون لایحه‌ای در مورد تأســـیس و تشـــکیل مرکز اطلاعات نوینی که منحصراً در خدمت اســـتقلال و حفظ و امنیت داخلی و خارجی کشور باشد، تهیه و برای تصویب به مجلسین تقدیم نماید. تبصره ۴- از تاریخ تصویب این قانون کلیه وظایف و تکالیف سازمان اطلاعات و امنیت کشور از حیثی که ضابط نظامی محسوبند به عهده مأموران نظامی و ژاندارمری و شـــهربانی واگذار و هر گونه وظیفه دیگری در زمینه جمع آوری اطلاعات که به عهده ســـازمان مذکور- ساواک - می‌باشد، به تشخیص نخست وزیر به

AVAYEBUF.wordpress.COM

سایر مراجع مملکتی محول می‌گردد.»[۶۶]

آنچه سید محمد خامنه‌ای در مصاحبه‌اش با وبسایت تابناک عنوان می‌کند که توسط دولت موقت به ریاست ساواک برگزیده شد، در واقع ریاست بر سازمان و تشکیلات اطلاعات و امنیت حکومت شاه بود که در آستانه انحلال قرار داشت و پس از انقلاب نیز تا مدتی به صورت یک سازمان امنیتی و اطلاعاتی غیر رسمی در درون دایره انقلابیون فعالیت می‌کرد و سید محمد خامنه‌ای مسوول آن بود. سید علی خامنه‌ای در کنار برادر بزرگش در این سازمان فعال بود. تأسیس واحد حفاظت سپاه پاسداران در خرداد ۱۳۵۸ خورشیدی که محسن رضایی ریاست آن را بر عهده داشت و همچنین تأسیس واحد اطلاعات کمیته انقلاب اسلامی مرکز به مدیریت خسرو قنبری تهرانی و کمیته مستقر در اداره دوم ارتش به مدیریت محمد کاظم پیرو رضوی و مسعود کشمیری از نهادهای تابعه این سازمان اطلاعاتی غیر رسمی به مدیریت برادران خامنه‌ای بودند. در فردای انتخاب محمد علی رجایی به نخست وزیری و تأسیس دفتر اطلاعات نخست وزیری، رجایی با خسرو تهرانی که از دوران تدریس در مدرسه علوی در اوایل دهه پنجاه وی را می‌شناخت، تماس گرفت. خسرو تهرانی شاگرد رجایی و بعدها هم‌سلولی وی در زندان بود. وی پس از تماس رجایی با خامنه‌ای مشورت کرد و پس از کسب موافقت وی پست ریاست دفتر اطلاعات نخست وزیری را پذیرفت.[۶۷] بسیاری از نیروهای فعال در زیر شاخه‌های اطلاعاتی و امنیتی تیم سید محمد و سید علی خامنه‌ای به این ترتیب به دفتر اطلاعات نخست وزیری راه یافتند و همین دفتر، زمینه ساز تأسیس وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی شد. سید محمد خامنه‌ای هم که از اسفند ۱۳۵۸ خورشیدی، به همراه سید علی خامنه‌ای با دستکاری گسترده آرای انتخاباتی نخستین مجلس شورای ملی پس از انقلاب، به مجلس راه یافته بود، با انتخاب خسرو تهرانی به ریاست دفتر اطلاعات نخست وزیری، همچنان از نفوذ بالایی در تشکیلات اطلاعاتی برخوردار ماند.

سید محمد خامنه‌ای پس از انقلاب، علاوه بر کارهای امنیتی و اطلاعاتی، در دادسرای انقلاب اسلامی نیز فعال بود و در امور قضایی کشور دخالت می‌کرد. پس از آن در تابستان ۱۳۵۸ خورشیدی، به حوزه قانونگذاری وارد شد و در حالی که سید علی خامنه‌ای وهاشمی‌رفسنجانی حتی نتوانسته بودند رأی بیاورند، سید محمد خامنه‌ای به نخستین مجلس خبرگان قانون اساسی راه یافت. در جلسات این مجلس که بررسی پیش نویس

AVAYEBUF.wordpress.COM

قانون اساسی جمهوری اسلامی را در دستور کار داشت، در حالی که طالقانی تلاش می‌کرد تا اجازه ندهد اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی گنجانده شود، خامنه‌ای از مخالفان اصلی و پر سر و صدای آیت الله طالقانی به حساب می‌آمد. سید محمد و سید علی خامنه‌ای از طرفداران سرسخت گنجاندن این اصل در قانون اساسی بودند. تنها دو روز پس از سر به نیست کردن آیت الله طالقانی، با تحریکات سید علی خامنه‌ای از بیرون مجلس خبرگان و پافشاری سید محمد خامنه‌ای در درون مجلس خبرگان، در نهایت اصل ولایت فقیه در قانون اساسی گنجانده شد.

سید محمد خامنه‌ای در مصاحبه با وبسایت تابناک با بیان چند خاطره از درگیرهای پشت پرده خود با آیت الله محمد بهشتی و حجت الاسلام محمدجواد باهنر در جلسات تدوین قانون اساسی در مجلس خبرگان چنین می‌گوید:

«ما برای تدوین اصل پیش نویس قانون اساسی به حسینیه ارشاد می‌رفتیم و جلسات در آنجا برگزار می‌شد و بعدها به دلیل ممنوعیت‌های به وجود آمده در منزل حاج سید جوادی تشکیل می‌شد. آیین نامه را خواندند که من مخالفت کردم. بهشتی گفت: خودمان نوشتیم، پس درست است. مرحوم آیت الله منتظری به دفاع از من بلند شد و در آن لحظه بود که مجلس هشیار شد که با این آیین نامه دارد کلاه سرمان می‌رود. گفتم: اگر ما اختیار داریم، باید طرز اداره آن هم با خودمان باشد و خودمان چگونگی آن را تعیین کنیم. دولت نباید دخالت کند. امام متوجه شد، اینها دارند با هول کردن، می‌خواهند آنچه را خودشان می‌خواهند، در کاسه ما گذارند. پس به این نتیجه رسیدیم که اینگونه نمی‌شود. این مجلس خبرگان قانون اساسی است که با حدود هفتاد آدم خبره که پنجاه نفر آنها روحانی هستند، تشکیل شده است. روحانیانی که هیچ در این زمینه‌ها کار نکرده بودند و تنها هوش ایمانی به آنها کمک می‌کرد. مرحوم آیت بسیار آدم هشیاری بود، اصل ولایت فقیه را ایشان باعث شد، البته در کنار وی همه جوانها هم بودند. مرحوم هاشمی‌نژاد، آیت الله العظمی شیرازی. البته باهنر خیلی آرام بود، اصلاً صدا نداشت. در یک جلسه برای بررسی بنی‌صدر حرف می‌زد. آیت الله مکارم شیرازی دفاع کرد که بسیار دفاع خوبی بود و خطر نبود اصل ولایت فقیه از بیخ گوش ما گذشت. جاهای مهمی هم بود که خودم نقش کلیدی داشتم و توضیح نمی‌دهم. از طرفی گروه نهضت آزادی همیشه مراقب من بودند. همیشه حواسشان به این بود که من یک جاهایی باشم و یک جایی نباشم. در دوره‌ای که قرار شد هرکس کمیسیون خود را اعلام کند من کمیسیون مربوط به دولت و قوه مجریه را نام نویسی کردم، زیرا در آنجا بحث

AVAYEBUF.wordpress.COM

اصل ولایت فقیه مطرح می‌شد. مرحوم باهنر مسوول تقسیم بندی شد و گفت: به جز آقای خامنه‌ای، بقیه اعضا در همانجایی که ثبت نام کردند مشغول به فعالیت می‌شوند و فقط آقای خامنه‌ای به دلیل رشته تخصصی‌شان به کمیسیون قضایی می‌روند و این مسئله نشان داد که اینها ولایت داشتند بر من. نهضت آزادی می‌گفت شورای نگهبان هســـت و ما آن را قبول داریم اینها هم نگهبان قانون اساسی هستند و کافیست. اینها می‌خواستند یک چیز درست کنند که قم باشد و درب خانه همیشه بسته باشد و اینها تنها تایید کارهای‌شـــان را از آنها بگیرند. نمی‌دانستند روحانی زور باطنی دارد و با نور الهی تصمیم اینها را وتو می‌کند.»[۶۸]

ســـید محمد خامنه‌ای در همین مصاحبه از نقش خـــود در تهیه پیش نویس طرح آزادسازی دیپلمات‌های به گروگان گرفته شده آمریکایی در قرارداد الجزایر نیز پرده برداشت:

«برای نمونه، دقیقاً به یاد دارم که نوشـــتن پیش نویس طرح آزاد ســـازی گروگان‌های آمریکایی در قرارداد الجزایر بین ایران و آمریکا را من نوشتم. سید محمود کاشانی گفت: حاج آقا شـــما خودت تنهایی بنویس این قرارداد را. من هم در آن زمان جایی نداشتم و رفتم در پستو، جایی که برای رختخواب‌های اضافه بود. از رختخواب‌ها به عنوان میز استفاده کردم و هشت صفحه قرارداد را که در حال حاضر در صورت مذاکرات مجلس هم است، نوشتم. فقط یک اصلاحیه داشت که سفارتخانه به جاسوس خانه تبدیل شد.»

سید محمد خامنه‌ای که به نمایندگی از مشهد در دوره‌های اول و دوم مجلس شورای اسلامی حضور داشت، پس از این عتاب شدید از طرف خمینی، از سیاست کناره گرفت و به امور تحقیقاتی مشغول شد. محمود احمدی نژاد در ۱۷ تیرماه سال ۱۳۹۲ خورشیدی، در حالی که کمتر از یک ماه تا پایان ریاست جمهوری دور دوم خود فاصله داشت، طی حکمی سید محمد خامنه‌ای را به ریاست بنیاد ایران شناسی منصوب کرد. در پی آن فعالیت‌های سیاســـی وی پس از حدود سه دهه سکوت اوج گرفت. به ویژه در مورد پرونده انفجارهای تابستان سال ۱۳۶۰ خورشیدی، سید محمد خامنه‌ای بسیار تلاش کرده است تا با هدایت نامحسوس یک تیم از وزارت اطلاعات، بخشی از اسناد محرمانه این پرونده مسکوت مانده در بایگانی قوه قضاییه جمهوری اسلامی را به شکلی منتشر کند که آثاری از نقش برادرش کوچکش سید علی خامنه‌ای و دیگر عاملان اصلی این عملیات‌های تروریستی دیده نشود. از جمله می‌توان به انتشـــار کتاب پرونده مسکوت نوشته محمد حسن روزی طلب اشاره کرد که در سال ۱۳۹۳ خورشیدی با کمک سید محمد خامنه‌ای و با هدف گم کردن رد

AVAYEBUF.wordpress.COM

پاهای عاملان اصلی انفجار هفتم شـــهریور ۱۳۶۰ خورشـــیدی که به کشته شدن رییس جمهور رجایی و نخست وزیر باهنر انجامید، به رشته تحریر در آمد. سید محمد خامنه‌ای هم همانند برادرش یک ماجرای ترور ســـاختگی در بیستم دی ماه ۱۳۶۰ خورشیدی در زندگینامه‌اش ثبت کرده است که همانند ماجرای ترور سید علی خامنه‌ای، عامل این ترور نیز فرقان معرفی شده که دو سال پیش از بین رفته بود.

سایر افراد مرتبط با ستاد ضد کودتای نوژه و پرونده انفجارهای تابستان شصت

یک ماه پس از تشکیل ستاد خنثی سازی کودتای نوژه که در منزل سید علی خامنه‌ای در هجدهم تیرماه ۱۳۵۸ صورت گرفته بود، در هجدهم مرداد ۱۳۵۹ خورشیدی، پس از رأی گیری در یک جلسه غیرعلنی مجلس شورای ملی، محمدعلی رجایی به نخست وزیری انتخاب شد و سه روز بعد در ۲۱ مرداد ماه کار خود را آغاز کرد. رجایی در یکی از نخستین اقداماتش در فردای انتخاب به نخست وزیری، با یکی از دانش آموزانش به نام کامبیز قنبری که پس از انقلاب به نام خســـرو تهرانی شـــناخته می‌شد، تماس گرفت و از وی خواست تا معاون امنیتی نخست وزیر باشد.[۶۹] رجایی از دورانی که در دبیرستان علوی تهران به عنوان معلم تدریس می‌کرد، خسرو تهرانی را می‌شناخت. پس از انقلاب خسرو تهرانی نیز همانند بسیاری از شبه نظامیانی که به عملیات مسلحانه با حکومت شاهنشاهی ایران روی آورده بودند، به کمیته انقلاب اســـلامی پیوست و با حمایت‌های سید محمد خامنه‌ای و آیت‌الله مهدوی کنی، توانست ریاست اطلاعات کمیته انقلاب اسلامی مرکز را به دست آورد. وی در این سمت مدیریت مجموعه اقدامات اطلاعاتی و امنیتی کمیته انقلاب اسلامی را به عهده داشت. به این ترتیب کمیته مستقر در اداره دوم ارتش نیز از زیر شاخه‌های تحت مدیریت وی به حساب می‌آمد. محمد کاظم پیرو رضوی مسوول کمیته مستقر در اداره دوم ارتش بود و مسوولیت بخش مربوط به نیروی هوایی و مستشاری آمریکایی‌ها را در این کمیته، بر عهده مسعود کشمیری بود که روابط بسیار نزدیکی هم با سید علی خامنه‌ای داشت که پیش از این به طور مفصل به آن اشاره شد. سعید حجاریان و تعدادی دیگر از چهره‌های امنیتی جمهوری اســـلامی نیز از همین کمیته مستقر در اداره دوم ارتش تجربیات اطلاعاتی‌شان را آغاز کردند. با تشکیل ستاد خنثی سازی کودتای نوژه، ارتباطات و همکاری‌های بسیار نزدیکی بین کمیته مستقر در اداره دوم ارتش و اطلاعات سپاه پاسداران با این ستاد برقرار

AVAYEBUF.wordpress.COM

شد که مجموعه این فعالیت‌ها مستقیماً زیر نظر سید علی خامنه‌ای به انجام می‌رسید. هیچ کدام از این ارگان‌های امنیتی، از ساختار تشکیلاتی منظم برخوردار نبودند و اعضای فعال در آنها کارمند و حقوق بگیر دولت به حساب نمی‌آمدند. پس از انتخاب خسرو تهرانی به عوان معاون امنیتی نخست وزیر رجایی، وی دفتر اطلاعات نخست وزیری را تأسیس کرد و خود ریاست آن را بر عهده گرفت. این اُرگان رسماً یک اُرگان دولتی به حساب می‌آمد و پرسنل آن حقوق ماهیانه دریافت می‌کردند. خسرو تهرانی بلافاصله پس از دریافت حکم ریاست دفتر اطلاعات نخست وزیری، تعدادی از اعضای فعال کمیته‌های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران را که از پاییز سال قبل در تسخیر سفارت آمریکا نقش داشتند و تحت عنوان دانشجویان پیرو خط امام دیپلمات‌های آمریکایی را به گروگان گرفته بودند، برای همکاری به این دفتر دعوت کرد. از آن جمله حبیب‌الله بی‌طرف، سید محمد هاشمی با نام مستعار موســـوی زادگان، محسن امین‌زاده و رضا سیف‌اللهی بودند. همچنین از کمیته مستقر در اداره دوم ارتش، سعید حجاریان و حبیب الله داداشی را به استخدام این دفتر درآورد.[۷۰] به این ترتیب تا بهار ۱۳۶۰ خورشیدی، بسیاری از اعضای فعال ستاد خنثی سازی کودتای نوژه در دفتر اطلاعات نخســـت وزیری توانسته بودند برای خودشان شغل دولتی دست و پا کنند. با ورود مسعود کشمیری به این دفتر در فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی، عملاً ستاد خنثی سازی کودتای نوژه منحل شد. در خرداد ماه همان سال و چند روز پیش از استیضاح رییس جمهور بنی‌صدر و آغاز پروژه تسویه حساب بزرگ که به ترورهای زنجیره‌ای تابستان شصت انجامید، مسعود کشمیری پیشنهاد تشکیل شورای امنیت کشور به ریاست نخست وزیر را مطرح کرد. پیشـــنهاد شـــده بود تا فرماندهان ارتش، ســـپاه، ژاندارمری، شهربانی، کمیته‌های انقلاب اسلامی و همچنین وزیر کشور و رییس صدا و سیما از اعضای این شورا باشند.[۷۱] مسعود کشمیری پس از پیگیری برای تشکیل این شورا، خسرو تهرانی را به عنوان دبیر شورای امنیت کشور و خود را به عنوان قایم مقام دبیر معرفی می‌کرد. سه ماه بعد در یکی از جلسات هفتگی همین شورای امنیت کشور در هشتم شهریور، انفجار تروریستی بزرگی رخ داد و رییس جمهور رجایی و نخست وزیر باهنر کشته شدند.

مســـعود کشمیری در ابتدا به عنوان شهید سوم این حادثه و یک هفته پس از آن به عنوان عامل متواری و متهم ردیف اول این عملیات تروریستی معرفی شد. علی اکبر تهرانی هم که یکی از کارمندهای زیر دســـت محسن ســـازگارا در بخش مربوط به امور سیستان

AVAYEBUF.wordpress.COM

و بلوچســـتان در دفتر اطلاعات نخست وزیری بود، به عنوان متهم ردیف دوم معرفی شد. اســـدالله لاجوردی با حکم آیت‌الله صدوقی و پس از کشـــته شدن صدوقی با حکم آیت‌الله ربانی املشی، پیگیر این پرونده بود و دستگیری و بازجویی از متهمان را مدیریت می‌کرد. در صفحه نخست از برگه‌های بازجویی علی اکبر تهرانی، وی به نقش خود در انفجار دفتر نخست وزیری و پس از آن تلاش برای جنازه سازی و معرفی مسعود کشمیری به عنوان شهید، اعتراف می‌کند.[۷۲] علی اکبر تهرانی با دست خط خود در برگه بازجویی می‌نویسد:

«در جریان انفجار قرار داشتم و نقش من غیر از آوردن مسعود کشمیری، صحنه سازی برای جســـد او هم بود که این کار را طبق برنامه انجام دادم. یعنی اعلام کشـــته شدن کشمیری و صحنه سازی برای جسد و اینکه او کشته شده تا افکار مردم متوجه او نشود و شهید قلمداد شود، کار من بود. فرار مسعود کشمیری هم با طرح قبلی بود و من نیز در جریان بودم و نقش خود را که ایجاد فرصت برای فرار کشمیری بود، انجام دادم. – اعترافات علی اکبر تهرانی»[۷۳]

وی همچنیـــن اعتراف می‌کند که از هویت دســـتور دهندگان اصلـــی و طراحان رده اول این عملیات، اطلاع نداشـــته است و ضمن نام بردن از برخی دیگر از همکاران خود از جمله تقی محمدی، محسن سازگارا و نادر قوچکانلو که وی را در اجرای وظیفه‌اش در این عملیات تروریســـتی یاری کرده‌اند، عنوان می‌کند که آنها در جریان عملیات نبوده اند.[۷۴] علی اکبر تهرانی در نهایت ســـه ســـال را در سلول انفرادی ســـپری کرد.[۷۵] در سال ۱۳۶۳ خورشـــیدی، با اعمال نفوذ تیم خامنه‌ای و موسوی خویینی‌ها در پیگیری قضایی پرونده انفجار نخســـت وزیری که منجر به برکناری اسدالله لاجوردی شد، وی نیز از زندان بیرون آمد. تهرانی پس از مسکوت اعلام شدن این پرونده به وزارت نفت جمهوری اسلامی رفت و به عنوان عالی رتبه‌ترین مسوول وزارت نفت در استان خراسان، در مشهد مستقر شد.[۷۶]

نام ســـعید حجاریان و بهزاد نبوی هم به دفعات در پرونده مسکوت مانده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰خورشیدی، توسط جمهوری اسلامی تکرار شده است. با توجه به اینکه سعید حجاریان همکار مسعود کشمیری در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش بوده و پس از آن نیز در دفتر اطلاعات نخست وزیری همکاری نزدیک داشته‌اند، این گمان تقویت می‌شود که شاید وی نیز بخشی از عملیات بوده است. اما از آنجا که لاجوردی نتوانسته بود حجاریان را بازداشـــت و بازجویی کند، از وی اطلاعات چنانی به دســـت نیامد. اما در ســـال ۱۳۶۵

AVAYEBUF.wordpress.COM

خورشـــیدی زمانی که تقی محمدی از افغانســـتان به ایران بازگشت و در فرودگاه مهرآباد توسط تیم لاجوردی دستگیر شد و به زندان افتاد، روزنه‌ای برای افشای اسرار انفجار نخست وزیری به وجود آمد و این بار خبر بسته شدن این روزنه توسط سعید حجاریان منتشر شد. تقی محمدی خیلی زود در جریان بازجویی‌های اولیه اعلام کرده بود که در عملیات انفجار دفتر نخست وزیری دست داشته است و اسامی طراحان و عاملان آن را را افشا خواهد کرد. ســـپس به وی اجازه داده شـــده بود تا پیش از نوشتن اعترافاتش در این مورد دقایقی را با خودش در سلول انفرادی‌اش خلوت کند. در همین دقایق کوتاه، جنازه حلق آویز شده وی در سلول پیدا شد و اعترافات وی امکان ثبت پیدا نکرد. سعید حجاریان که آن زمان معاون وزارت اطلاعات بود و دیگر همکار سابقش در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش یعنی جواد منصوری که نخستین فرمانده سپاه پاســـداران نیز بود، نخستین کسانی بودند که جنازه بی‌جان وی را دیدند و شـــاید هم آخرین افرادی بودند که تقی محمدی را زنده می‌دیدند. نقش بهزاد نبوی هم همانند ســـعید حجاریان با وجود اینکه در هم تنیدگی فراوانی بین همکاران و کارمندهای زیر دست وی و متهمان این عملیات تروریستی وجود داشته است، هیچگاه به اثبات نرسید.

در مورد نقش افرادی همچون محســـن سازگارا در پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، دو احتمال اساسی می‌تواند وجود داشته باشد. نخست اینکه به واسطه روحیه و شخصیت ریاکار این افراد در آن سال‌هایی که انقلابی‌گری باید با اغراق به نمایش گذاشته می‌شد تا سمت بالاتری تصاحب شود، وی نیز تلاش کرده بود تا از فرصت استفاده کرده و از شهادت مسعود کشمیری که چند ماهی را همکارش بوده است، برای خود موقعیتی بالاتر دست و پا کند. احتمال دوم این است که محسن سازگارا نیز از همکاران سید علی خامنه‌ای در ســـتاد خنثی سازی کودتای نوژه بود و وظیفه داشت اینگونه وانمود کند که مســـعود کشمیری نیز در جریان انفجار هشت شهریور شهید شده است. البته با توجه به اسناد و شواهد موجود و به ویژه اعترافات علی اکبر تهرانی مبنی بر اینکه سازگارا بدون اینکه از عملیات خبرداشته باشد، با وی در پروژه شهید سازی همکاری می‌کرده است، احتمال نخست قوی‌تر به نظر می‌رسد، که البته در اصل ماجرا هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کند. محسن سازگارا که فعالیت سیاسی‌اش را در آخرین ماه‌های پیش از انقلاب با نوچه‌گی برای ابراهیم یزدی در نهضت آزادی آغاز کرده بود، در ســـه ماه نخســـت تأسیس سپاه مسوول گزینش

AVAYEBUF.wordpress.COM

آن بود و سپس به همراه بهزاد نبوی به واحد مشاور نخست وزیری رفت. در همان روزهای نخســـت ورود کشمیری به دفتر اطلاعات نخست وزیری، محسن سازگارا سعی کرده بود خودش را به وی نزدیک کند. بنا به اعترافات علی اکبر تهرانی، محســـن ســـازگارا با موتور کشمیری را به منزلش رسانده بود و در طول مسیر از وی خواسته بود تا در بخش موبوط به سیستان و بلوچستان در دفتر نخست وزیری مشغول به کار شود.[۷۷] سازگارا خود در این بخش کار می‌کرد و با توجه به احترام زیادی که مدیران اطلاعات و امنیتی کشـــور برای مسعود کشمیری قایل بودند، محسن سازگارا حضور کشمیری را یک فرصت خوب برای طی کردن نردبان ترقی برای خودش دیده بود.

محســـن سازگارا که در جریان وقوع انقلاب اسلامی، دانشجوی مقطع کارشناسی در انســـتیتوی تکنولوژی ایلینویز در آمریکا بود، تحصیل دانشگاهی را نیمه کاره رها کرد به فرانسه رفت تا زیر دست ابراهیم یزدی به وی کمک کند. اگر چه پس از آن هیچگاه نتوانست تحصیلات دانشگاهی‌اش را ادامه دهد، اما همواره اصرار داشته است که دکتر سازگارا خطاب شود. وی تنها بیست و دو روز پس از انفجار دفتر نخست وزیری با مدرک دیپلم متوسطه که آخرین مدرک تحصیلی وی می‌باشـــد، به عنوان معاون بهزاد نبوی استخدام شد.[۷۸] در مجموع وی ســـه بار به اتهام دســـت داشتن در انفجار دفتر نخست وزیری و به ویژه جسد ســـازی برای مسعود کشمیری توسط تیم اســـدالله لاجوردی بازداشت شد. یکبار در سال ۱۳۶۲ که برای یک روز بازداشت بود و با اعمال نفوذ بهزاد نبوی آزاد شد. در شهریور ماه ۱۳۶۳ خورشیدی ، دوباره به همان اتهام بازداشت شد که این بار در بازجویی‌ها اعتراف کرد که روابط نزدیکی با مسعود کشمیری داشته است و به موردی اشاره کرد که پس از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اســـلامی در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، بهزاد نبوی که مشاور وقت نخست وزیر رجایی در امور سیاسی بود، از وی خواست تا معاونت‌های نخست وزیری را بررسی کند که افرادی همچون محمدرضا کلاهی نفوذ نکرده باشند. سازگارا در اعترافاتش در بازجویی‌ها نوشـــته است که وی این مسوولیت را به کشمیری سپرده بود تا از امنیت نخست وزیری مطمئن شوند و جالب اینکه دو ماه پس از آن در هشتم شهریور، کشمیری عامل انفجار نخست وزیری شد.[۷۹]

AVAYEBUF.wordpress.COM

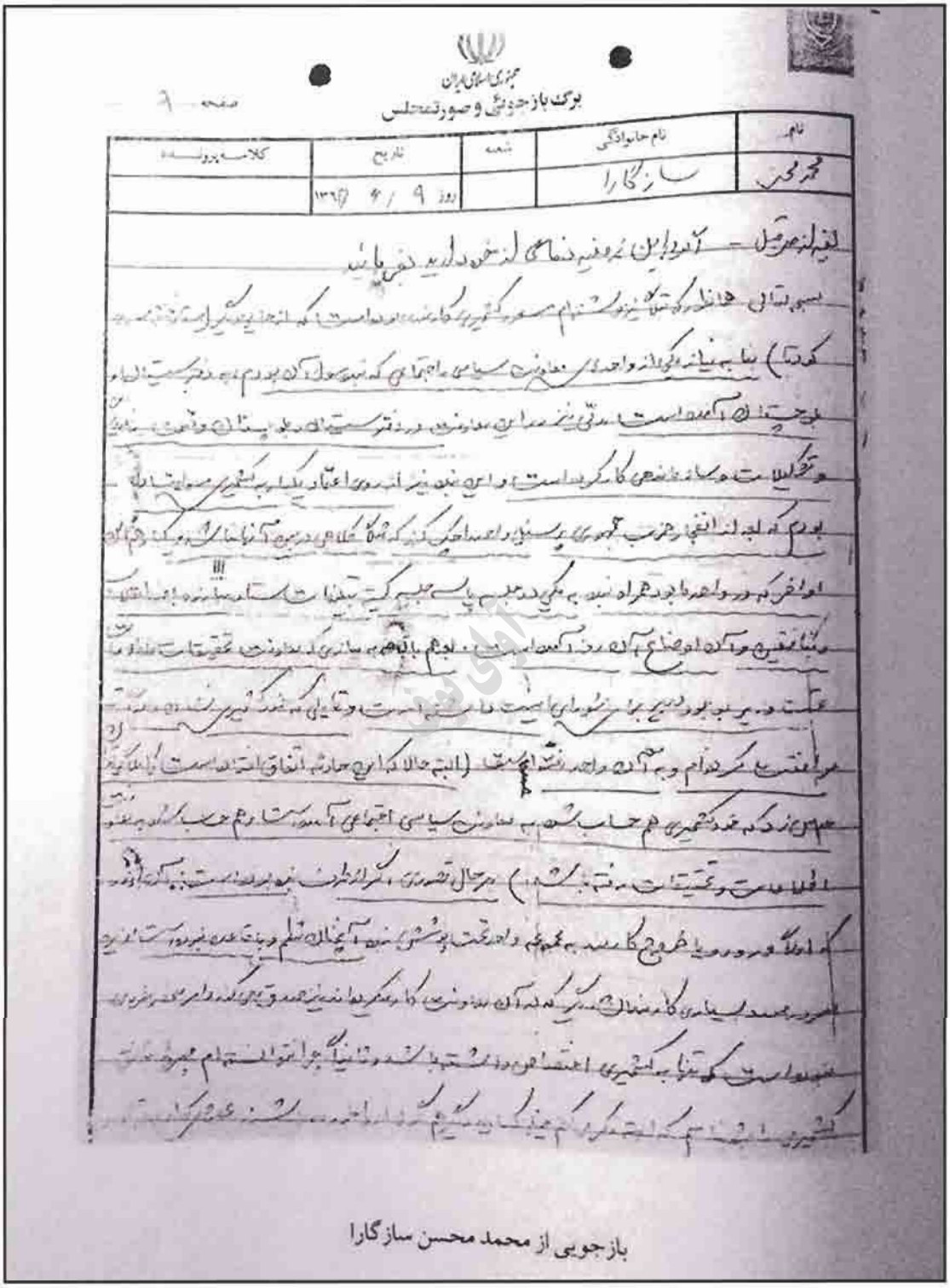

جمهوری اسلامی ایران
برگ بازجویی و صورتمجلس

نام	نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلاسه پرونده
محمد محسن	سازگارا		روز ۹ / ۶ / ۱۳۶۰	

بازجویی از محمد محسن سازگارا

برگه‌های بازجویی از محسن سازگارا در شعبه هفتم دادگاه انقلاب اسلامی در مورد نقش وی در انفجار دفتر نخست‌وزیری - شماره ۱

AVAYEBUF.wordpress.COM

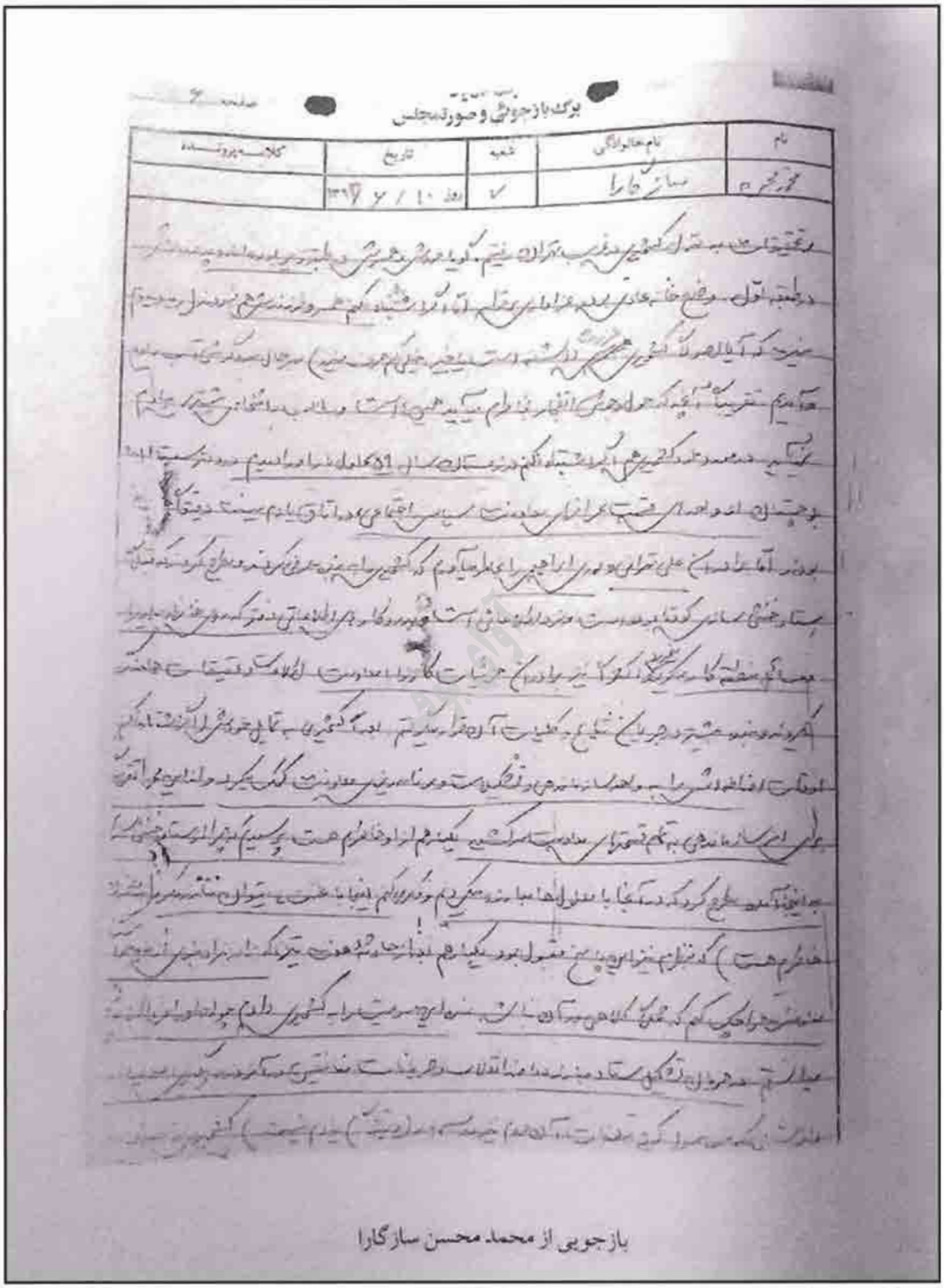

برگ بازجویی و صورتجلسه

نام	نام معلوالگی	شعبه	تاریخ	کلاسه پرونده
محمد محسن	سازگارا	۷	۱۳۶۷/۷/۱۰	

بازجویی از محمد محسن سازگارا

برگه‌های بازجویی از محسن سازگارا در شعبه هفتم دادگاه انقلاب اسلامی در مورد نقش وی در انفجار دفتر نخست‌وزیری - شماره ۲

AVAYEBUF.wordpress.COM

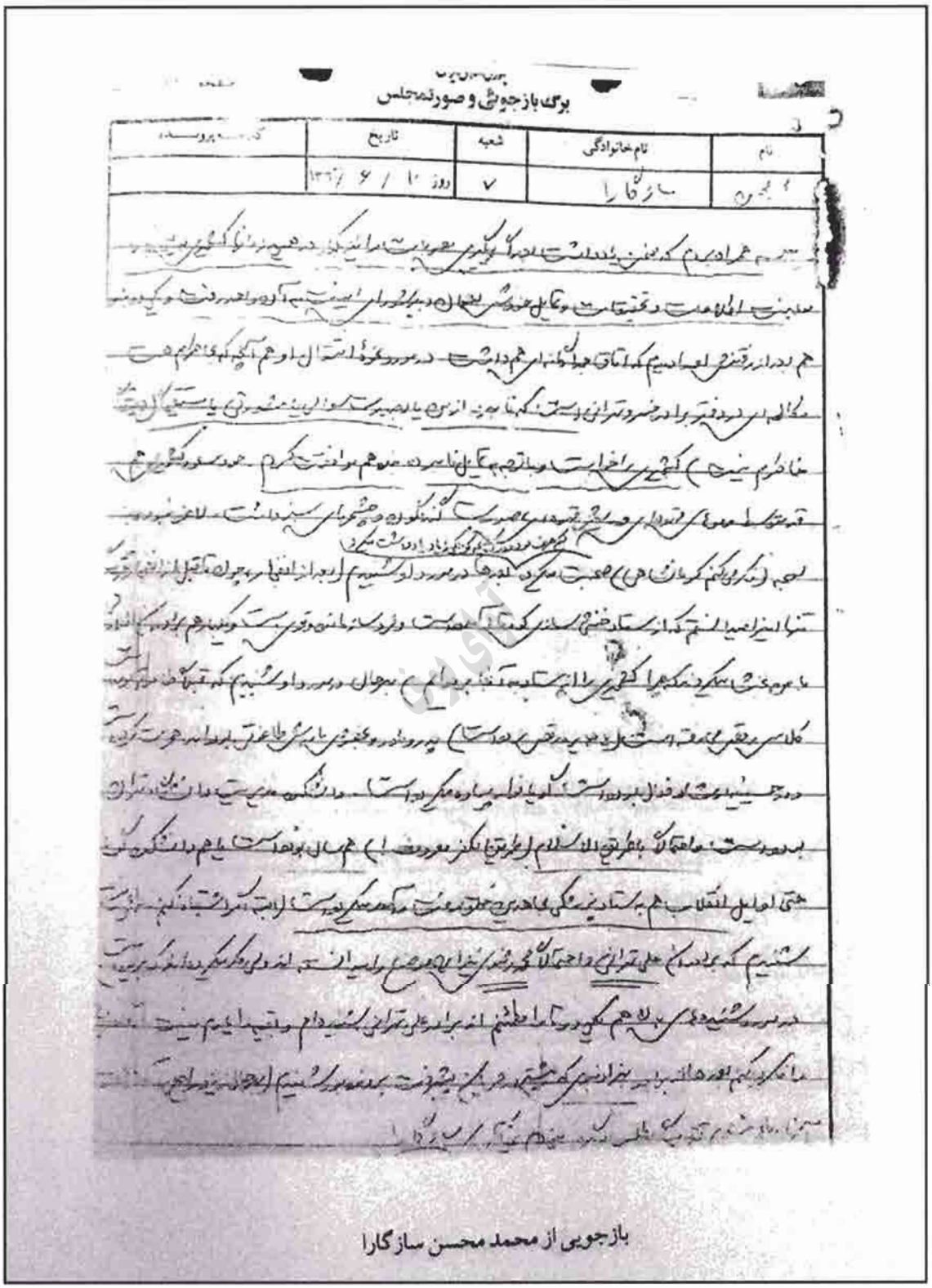

برگ بازجویی و صورتمجلس

نام	نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلاسه پرونده
[illegible]	سازگارا	۷	روز ۱۰ / ۶ / ۱۳۶۰	

بازجویی از محمد محسن سازگارا

برگه‌های بازجویی از محسن سازگارا در شعبه هفتم دادگاه انقلاب اسلامی در مورد نقش وی در انفجار دفتر نخست‌وزیری - شماره ۳

AVAYEBUF.wordpress.COM

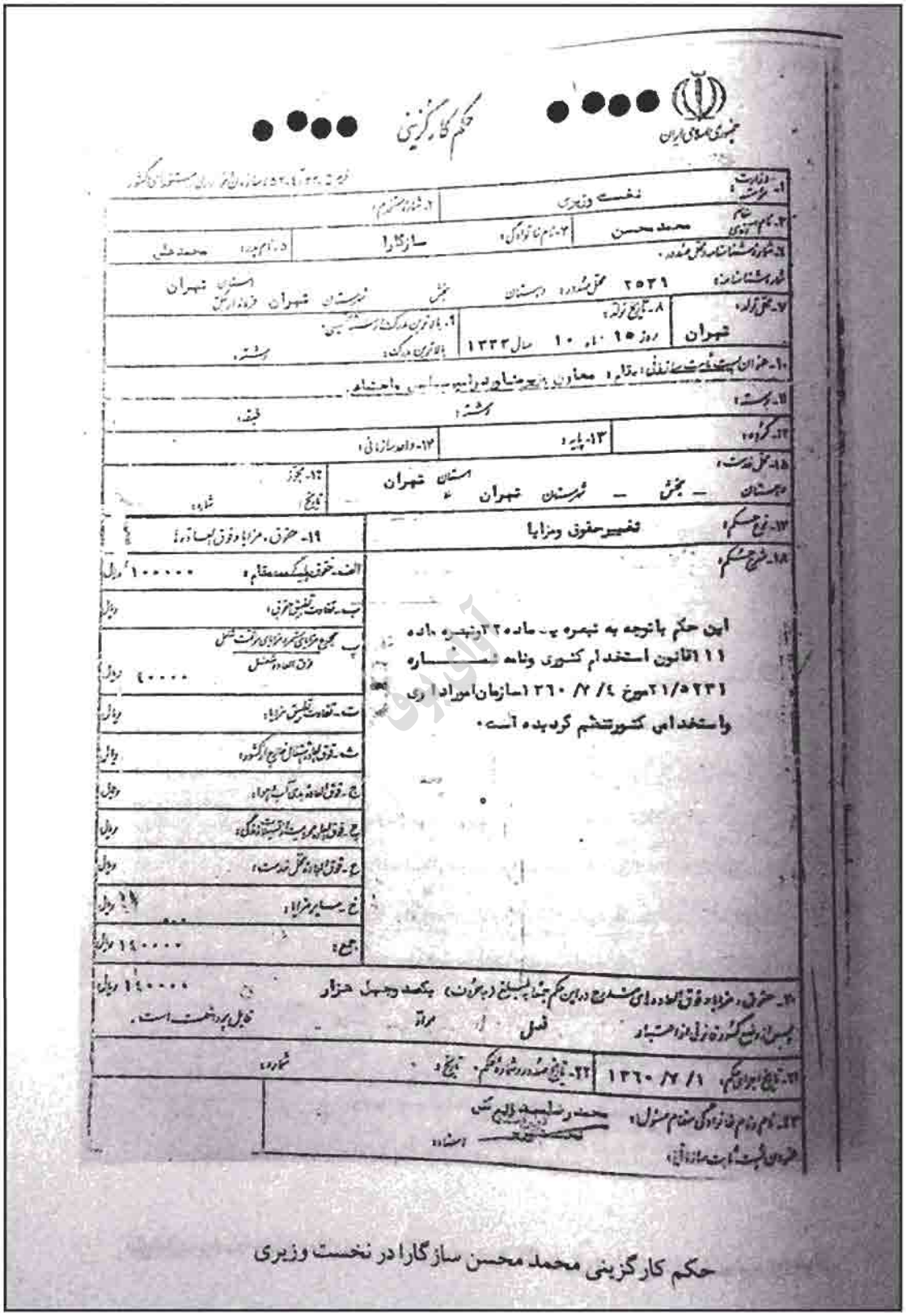

جمهوری اسلامی ایران

حکم کارگزینی

۱- وزارت: نخست وزیری
۲- نام: محمد محسن ۳- نام خانوادگی: سازگارا ۴- نام پدر: محمدعلی
۵- شماره شناسنامه: ۲۵۲۱ محل صدور: دبیرستان بخش دبیرستان شهر تهران استان تهران
۷- محل تولد: تهران ۸- تاریخ تولد: روز ۱۵ ماه ۱۰ سال ۱۳۳۳
۹- بالاترین مدرک تحصیلی: بالاترین مدرک:
۱۰- عنوان پست سازمانی: مشاور در امور سیاسی و اجتماعی
۱۱- رسته: رشته: قسمت:
۱۲- گروه: ۱۳- پایه: ۱۴- واحد سازمانی:
۱۵- محل خدمت: دبیرستان — بخش — شهر دبیرستان تهران استان تهران
۱۶- مجوز: تاریخ: شماره:
۱۷- نوع حکم: تغییر حقوق و مزایا
۱۸- شرح حکم: این حکم با توجه به تبصره یک ماده ۲۲ و تبصره ماده ۱۱ قانون استخدام کشوری و به شماره ۲۱/۵۲۳۱ مورخ ۶۰/۷/۴ سازمان امور اداری و استخدامی کشور تنظیم گردیده است.
۱۹- حقوق، مزایا و فوق العاده های مندرج در این حکم:
الف- حقوق طبق مقام: ۱۰۰۰۰۰ ریال
ب- تفاوت تبصره حقوق: ریال
پ- مجموع مزایای مستمر و مزایای مرتبط شغل / فوق العاده شغل: ۴۰۰۰۰ ریال
ت- تفاوت تبصره مزایا: ریال
ث- فوق العاده مسئولیت خوابگاه: ریال
ج- فوق العاده مدیریت آب و هوا: ریال
چ- فوق العاده مربوط به آب و هوا: ریال
ح- فوق العاده محل خدمت: ریال
خ- سایر مزایا: ریال
جمع: ۱۴۰۰۰۰ ریال
۲۰- حقوق، مزایا و فوق العاده های مندرج در این حکم جمعاً به مبلغ (به حروف) یکصد و چهل هزار ریال در نهایت کسور قانونی قابل پرداخت است.
۲۱- تاریخ اجرای حکم: ۶۰/۷/۱ ۲۲- تاریخ صدور و شماره حکم: تاریخ: شماره:
۲۳- نام و نام خانوادگی مقام مسئول: محمد رضا [illegible] امضاء:
خط ویژه ثبت سازمانی:

حکم کارگزینی محمد محسن سازگارا در نخست وزیری

برگه‌های بازجویی از محسن سازگارا در شعبه هفتم دادگاه انقلاب اسلامی در مورد نقش وی در انفجار دفتر نخست‌وزیری - شماره ۴

AVAYEBUF.wordpress.COM

همانطور که گفته شد، طراحان و عاملان اصلی انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، که از همان زمان تا امروز همچنان بر اریکه بالاترین قدرت سیاسی در ایران تکیه زده‌اند، برای گم کردن ســـر نخ‌ها و گمراه کردن افکار عمومی در طول ســـه دهه گذشته با مطرح کردن اسامی افرادی که نمی‌توان آنها را مسبب این حوادث تروریستی نامید، موفق شدند از دامگه پیگیری قضایی خودشان را برهانند. در فصل بعد با بررسی اسنادی خواهیم دید که چگونه اعضای ستاد خنثی سازی کودتای نوژه با مدیریت سید علی خامنه‌ای، طرح بزرگ سازمان امنیت شوروی برای تثبیت قدرت سیاسی در ایران انقلابی را قدم به قدم، به اجرا در آوردند و در نهایت سید علی خامنه‌ای را به قدرت رساندند.

آوای بوف

فصل هشتم

ترورهای تابستان ۱۳۶۰، عملیات مشترک خامنه‌ای و سازمان امنیت شوروی

پرونده ترورهای تابستان سال ۱۳۶۰ خورشیدی برابر با ۱۹۸۱ میلادی در ایران، بسیار شبیه به دالان‌های مخفی، اسرار آمیز و نفرین شده در زیر زمین‌های اهرام سه گانه مصر است که هر کس قصد بازگشایی آن را داشت، به سرنوشتی شوم دچار شد. در پایان سال ۱۳۵۹ خورشیدی، گروهی از روحانیون انقلابی که حیات سیاسی‌شان به خطر افتاده بود، تنها راه باقی ماندن در عرصه سیاسی پر آشوب ایران را در حذف بسیاری از چهره‌های

AVAYEBUF.wordpress.COM

رقیب که برخی از آنها یاران و رفقای دیروز انقلابی‌شـــان بودند، می‌دیدند. نفرت عمومی مردم از روحانیون انقلابی هم نیاز به طراحی چیزی شـــبیه به کربلای حسینی را بیش از پیش ایجاد کرده بود تا این روحانیون انقلابی بتوانند هنر خود را در مظلوم نمایی و سوار شـــدن بر موج احساســـات مذهبی مردم به نمایش بگذارند، هنری که بی‌شک روحانیون شیعه در ۱۴۰۰ سال گذشته در آن مهارتی بی‌نظیر داشته‌اند. در این فصل نقش اسرار آمیز اهرام ســـه گانه قدرت در ایران پس از انقلاب اسلامی یعنی خامنه‌ای، موسوی خوییني‌ها و هاشمی‌رفســـنجانی را در پرونده ترورهای تابستان سال ۱۳۶۰ خورشیدی مورد بررسی قرار می‌دهیم. نقطه مشترک و حیرت انگیز این پرونده‌ها مسکوت ماندن همه آنها پس از گذشـــت بیش از سه دهه و خاک خوردن‌شان در بایگانی‌های قوه قضاییه است. تنها اقدام صورت گرفته این است که جمهوری اسلامی نام سه نفر یعنی محمدرضا کلاهی، مسعود کشمیری و جواد قدیری را به عنوان عاملان این ترورها معرفی کرده است که هر سه آنها از کشور خارج شده‌اند اما هیچ انگیزه‌ای در مقامات جمهوری اسلامی برای پیگرد قضایی آنان وجود ندارد. حتی مقامات جمهوری اسلامی به خود زحمت نداده‌اند که از پلیس بین‌الملل بخواهند تا این تروریست‌ها برای محاکمه به ایران تحویل داده شوند. در فصل‌های گذشته دیدیم که این سه تروریست در واقع اعضای ستاد ضد کودتای نوژه بوده‌اند که توسط سید علی خامنه‌ای تشکیل شد و مسعود کشمیری آن را مدیریت می‌کرد. در این فصل خواهیم دید که چگونه عملیات پاکسازی بزرگ به اجرا در آمد.

ترورهای سیاسی پیش از خرداد ۱۳۶۰ و پس از آن در جمهوری اسلامی

در تمام ترورهای سیاســـی دهه نخســـت پس از وقوع انقلاب اسلامی، نشانه‌هایی از در کار بودن دســـت‌هایی یکسان دیده می‌شود. به ویژه اینکه گروهی کوچک از روحانیون انقلابی در اطراف خمینی از همه این ترورها سود برده‌اند. به ویژه سید علی خامنه ای، سید محمد موسوی خوییني‌ها و علی‌اکبر هاشمی‌رفسنجانی که در آغاز دهه شصت خورشیدی با حذف تمام رقبای سیاســـی و انقلابیون پیشـــتاز از صحنه، توانستند بر صدر هر سه قوه تعریف شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی‌تکیه بزنند و اهرام سه گانه قدرت را شکل دهند. با این وجود، تفاوت‌های آشکاری بین ترورهای پیش از خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی و ترورهای پس از آن، به ویژه ترورهای تابســـتان ۱۳۶۰ خورشیدی وجود دارد. در عملیات

AVAYEBUF.wordpress.COM

تروریستی پیش از خرداد شصت، یک ناهماهنگی و بیش از هر چیز تسویه حساب کور سیاسی دیده می‌شود. بیشتر این ترورها به گردن گروهی کوچک به نام فرقان انداخته شد که دیدیم هم با هاشمی‌رفسنجانی رابطه خوبی داشته‌اند و به خانه وی در رفت و آمد بودند و هم از شاگردان و مریدان موسوی خویینی‌ها بوده اند.[۱] در نهایت هم در دادگاه‌های عجیب و انقلابی به اعدامی سریع و بدون محاکمه دچار شدند.[۲] اما پس از خرداد ۱۳۶۰ یک هماهنگی کامل و سیستماتیک در حذف بسیاری از رهبران انقلابی به چشم می‌خورد که همین اهرام سه گانه قدرت در ایران پس از انقلاب، صحنه گردانان آن هستند. نکته بسیار عجیب در مورد این عملیات تروریستی در دهه شصت خورشیدی، مسکوت ماندن پرونده رسیدگی به تمام آنهاست.[۳] این ترورها هم‌زمان با استیضاح رییس جمهور بنی‌صدر و با ترور مصطفی چمران در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی آغاز می‌شود. یک هفته پس از آن، نمایش ساختگی ترور سید علی خامنه‌ای در ششم تیرماه و فردای آن‌روز انفجار تروریستی دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر ۱۳۶۰ خورشیدی رخ می‌دهد. ترور حسن آیت در چهاردهم مرداد، انفجار دفتر نخست وزیری در هشتم شهریور، ترور آیت الله علی قدوسی در چهاردهم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، حلقه‌های دیگری از زنجیر عملیات تروریستی در تابستان شصت بوده‌اند. پس از آن کشته شدن آیت الله حسن لاهوتی در زندان اوین در ۷ آبان ۱۳۶۰ خورشیدی با سم استریکنین و آیت‌الله ربانی املشی در ۱۷ تیرماه ۱۳۶۴ خورشیدی با مواد رادیو اکتیو سرطان‌زا، ترور سید مجتبی هاشمی معاون چمران در اردیبهشت ۱۳۶۴، اعدام سید مهدی هاشمی در۶ مهر ۱۳۶۶ و ترور اسدالله لاجوردی در شهریورماه ۱۳۷۷ خورشیدی، از دیگر ترورهای مرتبط با انفجارهای تابستان شصت می‌باشند. در تمام این عملیات، دست دانش آموختگان کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی سازمان امنیت شوروی دیده می‌شود. در فصل‌های پیشین دیدیم که چگونه خامنه‌ای و موسوی خویینی‌ها با به کارگیری آموخته‌های خود در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو و حمایت‌های «کا گ ب» توانستند موانع را از پیش روی بردارند و در نهایت یک تیم امنیتی کوچک اما قدرتمند تحت عنوان ستاد ضد کودتای نوژه ساختند که از فرماندهی سپاه پاسداران تا اطلاعات نخست وزیری و گروگیران در سفارت آمریکا را شامل می‌شد. در ادامه خواهیم دید که چگونه اعضای این ستاد با مدیریت مسعود کشمیری و زیر نظر سید علی خامنه‌ای عمل می‌کردند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

چکیده‌ای از بخش‌های اسرار آمیز پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰

بدون تردید بزرگ‌ترین راز ناگفته در پرونده ترورهای تابستان شصت مربوط به ارتباط بسیار نزدیک سید علی خامنه‌ای با مسعود کشمیری که عامل اصلی انفجار نخست‌وزیری معرفی شد، می‌باشد که همه آگاهان به این راز بزرگ به دلایلی از برملا کردن آن سر باز زده‌اند. هاشمی‌رفسنجانی رییس مجلس وقت، محسن رضایی فرمانده وقت سپاه پاسداران، محمدی ری‌شـــهری نخستین وزیر اطلاعات، موســـوی خوییني‌ها دادستان کل کشور در نیمه دوم دهه شصت و از همه مهم‌تر جواد قدیری، که در حال حاضر در شورای فرماندهی سازمان مجاهدین خلق فعال می‌باشـــد، همگی این راز بزرگ را در سینه‌های‌شان پنهان کرده‌اند که مســـعود کشمیری زیر نظر مستقیم ســـید علی خامنه‌ای کار می‌کرد و از وی فرمان می‌برد. به اعتراف شخص سید علی خامنه‌ای در کتاب کودتای نوژه که در سال ۱۳۶۸ خورشیدی در پایان دوران ریاست جمهوری وی منتشر شد، به درخواست خامنه‌ای در ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، مسعود کشمیری و محسن رضایی نیمه شب به خانه خامنه‌ای رفتند و ستاد خنثی سازی کودتای نوژه را همان‌جا و در همان‌روز تشکیل دادند.[۴] لازم به توضیح اســـت که چند ماه پس از انتشار کتاب کودتای نوژه، خامنه‌ای به رهبری رسید و دیگر هیچگاه این کتاب تجدید چاپ نشد. نکته دیگر اینکه در زمان انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اســـلامی، محمد علی نظران که وی نیز همانند خامنه‌ای و خوییني‌ها از آموزش دیده‌های دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو بود، مسوول حفاظت حزب جمهوری اســـلامی به حساب می‌آمد و بدون شک باید نخســـتین فرد پاسخگو در قبال بزرگ‌ترین انفجار تاریخ جمهوری اســـلامی می‌بود که زیر چشم وی و در دوران مسوولیت وی اتفاق افتاد. اما محمد علی نظران نه تنها توسط خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی مورد پرسش قرار نگرفـــت، بلکه از طرف خامنه‌ای به پاس خدمات ارزشـــمند و نبوغ امنیتی‌اش به بالاترین ســـمت‌های نظامی و امنیتی در تاریخ جمهوری اســـلامی گمارده شد و تا زمان مرگش در ســـال ۱۳۷۳ خورشیدی، نزدیک‌ترین یار وفادار خامنه‌ای باقی ماند.[۵] هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای پس از انفجارهای ۷ تیر و هشت شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی که به کشته شـــدن تمام چهره‌های مطرح حزب جمهوری اســـلامی انجامید، به عنوان میراث خواران اصلی این حزب بالا آمده بودند و قاعدتاً باید از مســـوول حفاظت حزب جمهوری اسلامی

AVAYEBUF.wordpress.COM

می‌پرسیدند که چطور چنین انفجارهایی در درون بخش حفاظت حزب طراحی و اجرا شد. محمدرضا کلاهی که عامل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی معرفی شد، مستقیماً زیر نظر محمد علی نظران در حفاظت حزب جمهوری اسلامی کار می‌کرد. نکته بسیار مهم دیگری که باید یکی از پرسش‌های کلیدی در مورد پیگیری این پرونده باشد این است که چرا جمهوری اسلامی هیچگاه عاملان انجام این ترورهای هولناک را که به طور مشخص محمدرضا کلاهی، مسعود کشمیری و محمد جواد قدیری معرفی شدند، از طریق پلیس بین الملل تحت تعقیب قرار نداد. در حالیکه جمهوری اسلامی برای پرونده‌های بسیار کم اهمیت‌تر از این پرونده، بارها و بارها دست به دامان پلیس بین الملل شده است. جالب اینجاست در حالیکه اثر انگشت خون آلود سازمان امنیت شوروی و مأموران تعلیم دیده‌اش در صحنه تمام این ترورها دیده می‌شود، در تمام سه دهه گذشته، مسوولیت مجموعه این حوادث تروریستی بدون اینکه اجازه پیگیری قضایی در مورد آنها داده شود، به گردن سازمان مجاهدین خلق و ایالات متحده آمریکا انداخته شد که نقشی در هیچکدام از این حوادث تروریستی نداشته‌اند.

استیضاح رییس جمهور بنی‌صدر و ترور چمران، ۳۱ خرداد ۱۳۶۰

استیضاح رییس جمهور بنی‌صدر و ترور دکتر مصطفی چمران در آخرین روز بهار سال ۱۳۶۰ خورشیدی، خبر از آغاز تابستانی داغ و خونین می‌داد که با حذف بسیاری از چهره‌های انقلابی، راه خامنه‌ای برای تصاحب قدرت را هموار کرد. ابوالحسن بنی‌صدر که در بهمن ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، با اختلاف آرای بسیار زیاد نسبت به سایر کاندیداها، نخستین رییس جمهور ایران شده بود، تنها کمتر از پانزده ماه توانست در این مقام بماند. در تمام این مدت نیز با حجم بالایی از توطئه‌های طراحی شده توسط سید علی خامنه ای، سید محمد موسوی خویینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی مواجه بود که در کتاب خاطرات عبور از بحران سال شصت از مجموعه خاطرات هاشمی‌رفسنجانی، بارها آشکارا به این توطئه‌ها با جزییات اشاره شده است. از سوی دیگر، بنی‌صدر که به پشتوانه رأی بالا و محبوبیت فزاینده‌اش در بین توده‌های مردم شیطنت‌های این گروه کوچک از روحانیون اطراف خمینی را جدی نگرفته بود، خیلی دیر متوجه عمق توطئه شد. در نهایت در اوایل خرداد ماه ۱۳۶۰، بدگویی‌های خامنه‌ای، موسوی خویینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی از بنی‌صدر نزد خمینی سبب شد تا

AVAYEBUF.wordpress.COM

وی بـــدون نام بردن از بنی صدر، او را تقبیح کند. چند روز بعد، روزنامه انقلاب اســـلامی، تنها اُرگان رسانه‌ای باقی مانده برای رییس جمهور نیز توقیف شد.[۶] بیست و هفتم خرداد، طرح دو فوریتی برای اســـتیضاح بنی‌صدر در مجلس به ریاست هاشمی‌رفسنجانی مطرح شـــد و رأی آورد.[۷] ســـید علی خامنه‌ای که رسماً از پانزدهم اسفند ماه ۱۳۵۹ خورشیدی، تریبون نماز جمعه تهران را تبدیل به توپخانه‌ای علیه رییس جمهور بنی‌صدر کرده بود، روز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۶۰، شـــدیدترین حملات و توهین‌ها را نسبت به رییس جمهور ایراد کـــرد.[۸] خامنه‌ای که پنج روز پیش از آن در ۲۴ خرداد ماه، به همراه تعدادی از فرماندهان ســـپاه و پایگاه‌های نیروی هوایی به دیدن خمینی رفته بود و از بنی‌صدر بدگویی فراوان کرده بود حالا با اعتماد به نفس بیشـــتری علیه رییس جمهور سخنرانی می‌کرد، چرا که می‌دانست خمینی قانع شده است تا بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا خلع کند.[۹] همان‌روز خمینی بنی‌صدر را از ســـمت فرماندهی کل قوا برکنار کرد. مســـعود کشمیری که پیش از پیوســـتن به اطلاعات نخست وزیری، مســـوول نیروی هوایی در کمیته انقلاب اسلامی مســـتقر در اداره دوم ارتش بود، در هماهنگی این فرماندهـــان پایگاه‌های هوایی ارتش با خامنه‌ای نقش کلیدی داشت. همه چیز برای استیضاح رییس جمهور آماده می‌شد. صدها نفر از اعضای کمیته‌های انقلاب اســـلامی و سپاه پاسداران، با لباس‌های شخصی در قالب چماقداران سازماندهی شده توسط حزب جمهوری اسلامی، به خیابان‌ها آمده و خواستار

بنـــی صـــدر که از محبوبیت خود بین مردم آگاه بود تا آخرین ســـاعات پیش از اســـتیضاح، عمق توطئه خامنه‌ای و خویینی‌ها را باور نمی‌کرد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

اعدام بنی‌صدر شـــدند. رییس جمهور کاملاً غافلگیر شده بود. تنها روزنامه دولت را بسته بودند و صدا و ســـیما در اختیار محمد هاشمی‌رفسنجانی، برادر رییس مجلس بود. دیگر روزنامه‌های باقی مانده هم همگی از ترس چماقداران طرفدار خامنه‌ای و خویینی‌ها امکان خبر رسانی درست به مردم نگران را نداشتند.

سه گانه خامنه‌ای، خویینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی خیلی خوب می‌دانستند که روی مردم نمی‌توانند حساب کنند و هر چقدر بنی‌صدر بین مردم محبوبیت دارد، نفرت عمومی نســـبت به روحانیون انقلابی به حد انفجار رسیده است. بنابراین در بی‌خبری نگاه داشتن مردم و حســـاب کردن روی مجلس دستچین و مهندسی شده‌شان می‌توانست آنها را در اجرای مرحله پایانی عملیات پاکسازی بزرگ کمک کند. نخستین مجلس شورای ملی در زمانی که هاشمی‌رفسنجانی وزارت کشور را پس از استعفای دولت موقت به عهده داشت و موســـوی خویینی‌ها کاندیداها را با کمک خامنه‌ای رد صلاحیت می‌کرد، شـــکل گرفت. اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان این مجلس را اوباش عضو کمیته‌های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران و طلبه‌های هوادار این سه تن تشکیل داده بودند. البته تعداد اندکی نماینده از دیگر جریانات سیاسی که زهر آنها کشیده شده بود، همچون نهضت آزادی هم در مجلس بودند تا مهندسی آرا چندان به چشم نیاید. در چنین شرایطی اگر طرح استیضاح به صحن مجلس می‌رسید، بنی‌صدر دیگر هیچ شانسی برای ماندن در مقام ریاست جمهوری نداشت. ســـازمان مجاهدین خلق که تمام کاندیداهایشان برای راهیابی به مجلس یا رد صلاحیت شده بودند و یا با تقلب گسترده انتخاباتی از راه‌یابی به مجلس باز مانده بودند، در حمایت از بنی‌صدر اعلام تظاهرات سراســـری کردند. در سی‌ام خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی، همزمان با مطرح شدن طرح عدم کفایت سیاسی رییس جمهور بنی‌صدر، تظاهرات مسالمت آمیز چند صد هزار نفری ســـازمان مجاهدین خلق در سراســـر کشور که با استقبال مردمی که نگران رییس جمهور بودند، مواجه شـــده بود، توسط اوباش و چماقداران حزب جمهوری اسلامی یا همان اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران به خاک و خون کشیده شد.

هاشمی‌رفسنجانی به عنوان رییس مجلس به مخالفان طرح عدم کفایت سیاسی اجازه صحبت نمی‌داد. چماقداران مقابل مجلس علیه رییس جمهور شـــعار می‌دادند و مردم به شدت در خیابان‌ها سرکوب می‌شدند. جلسه مجلس ناتمام ماند و پیگیری طرح عدم کفایت

AVAYEBUF.wordpress.COM

سیاسی رییس جمهور به روز دوم یعنی ۳۱ خرداد موکول شد.[۱۰] اعتراضات خیابانی پس از پایان روز نخست طرح استیضاح در مجلس شدت گرفت. صدها هزار تظاهر کننده پس از پایان کار مجلس در ساعت چهار عصر به خیابان ریختند.[۱۱] با فرمان خمینی که به تحریک روحانیون اطراف وی انجام شـــد، چماقداران و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی با شدت هر چه تمام‌تر به ســـرکوب معترضان پرداختند. در این اعتراضات ده‌ها نفر کشـــته، صدها نفر زخمی و هزاران نفر دستگیر شدند. تعدادی از دختران نوجوان که در این روز دستگیر شـــدند، مورد تجاوز قرار گرفته و بدون محاکمه اعدام شدند.[۱۲] دومین روز طرح استیضاح رییس جمهور، بدون حضور بنی‌صدر به ریاست هاشمی‌رفسنجانی در مجلس برگزار شد. ســـید علی خامنه‌ای و ســـید محمد موســـوی خوئینی‌ها که قصد نداشتند در جریان این استیضاح روی صحنه نقش آنها دیده شود، در روز دوم چاره‌ای جز به صحنه آمدن نداشتند. سه گانه خامنه‌ای، خوییني‌ها و هاشمی‌رفسنجانی آخرین شانس خود را برای ادامه حیات سیاسی در پیش رو داشتند و اگر آن روز به این ماجرا خاتمه نمی‌دادند، با توجه به حجم بسیار گسترده اعتراضات مردمی و خشونت افسار گسیخته‌ای که علیه مردم معترض به کار گرفته شده بود، معلوم نبود چه سرنوشتی در انتظار این سه نفر خواهد بود. پس از اینکه در روز نخست موفق به ادامه جلسه مجلس نشده بودند، حالا با تمام توان به صحنه آمدند. در این جلسه عجیب، هاشمی‌رفسنجانی دوباره به مخالفان طرح استیضاح اجازه صحبت نداد و به عنوان موافق طرح استیضاح هم همانطور که انتظار می‌رفت سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوییني‌ها سخنرانی کردند. در چنین فضایی هاشمی‌رفسنجانی اعلام رای گیری برای عدم کفایت سیاســـی رییس جمهور کرد و در حالی که چماقداران حزب جمهوری اســـلامی در مقابل درب مجلس شـــعار مرگ بر بنی‌صدر می‌دادند، با ۱۷۷ رأی موافق در مقابل ۱۲ رأی ممتنع و یک رأی مخالف، بنی‌صدر رییس جمهوری که محبوبیت زیادی بین مردم داشت، برکنار شد. در حالی که نمایندگان نهضت آزادی به نشانه اعتراض در این جلسه مجلس شرکت نکرده بودند، عزت الله سحابی با برکناری بنی‌صدر مخالفت و خامنه‌ای و توطئه‌گری‌هایش را تقبیح کرد.

امروز پس از بیش از سه دهه، نگاه دوباره به سخنرانی سید محمد موسوی خوییني‌ها به عنوان یکی از دو ســـخنران موافق طرح عدم کفایت سیاســـی رییس جمهور بنی‌صدر، بسیاری از زوایای پنهان را آشکار می‌کند. وی می‌گوید:

AVAYEBUF.wordpress.COM

«بنی‌صدر با جناح آمریکایی جبهه ملی هماهنگ می‌شود که لایحه قصاص را یک حکم غیر انسانی می‌داند و با این وقاحت بی‌سابقه جبهه ملی و همسنگران‌شان، دل‌امان را به درد می‌آورند و امام با امتش به درد دل می‌نشیند. شما ای نمایندگان مخالف (طرح عدم کفایت سیاسی رییس جمهور)، که من به بعضی از شماها قبلاً گفته‌ام که ما اول مسلمانیم و از اسلام و از تعبد به احکام اسلام مبارزه ضد استکباری را آغاز می‌کنیم. ما مبارزه ضد امپریالیسم را از یک مسلمان بدون تعبد به احکام نورانی اسلام هرگز نمی‌پذیریم. من به یکی از دوستان خودمان که بسیار سعی می‌کرد کاری برای آقای بنی‌صدر بکند، به ایشان این مطلب را گفته بودم: آیا شما دیده‌اید که مسلمانان متعبد بتوانند در اطراف آقای بنی‌صدر اجتماع کنند و همکاری کنند؟ چرا همیشه افراد غیر متعبد به اسلام اطراف ایشان جمع می‌شوند؟ چرا مسلمانان متعبد اگر هم جذب ایشان می‌شوند، پس از مدتی کوتاه از ایشان فاصله می‌گیرند؟ شما این واقعیت را دلیل بر چه چیز می‌دانید؟ آیا شما گمان می‌کنید کسی در جریان خط گرایش به آمریکا قرار بگیرد و بازهم متعبد به اسلام باشد؟ هرگز امکان ندارد. بله، دلیل اصلی اینجانب بر عدم کفایت سیاسی آقای بنی‌صدر این است که ایشان در متن گرایش به آمریکا قرار گرفته است، ولو ناخواسته، و از همین پایگاه است که به مقابله با نهادهای انقلابی برخاسته است. از پایگاه خط آمریکا به سپاه پاسدار حمله می‌کند. آقای بنی‌صدر از پایگاه خط آمریکا به مخالفت با سپاه پاسدار بر می‌خیزد و آن را تحقیر می‌کند. سپاه پاسداری که اسناد لانه جاسوسی نشان می‌دهد که آمریکا از بدو تأسیس سپاه، سخت به دنبال متلاشی کردن آن است. آقای بنی‌صدر از پایگاه خط آمریکاست که با دادگاه‌های انقلاب به مخالفت بر می‌خیزد و تأسف می‌خورد. این عین سخن آقای بنی‌صدر است که چرا ما از روز اول از حقوق انسانی آن محکومین دفاع نکردیم تا کار به اینجا رسید. این حرف آقای بنی‌صدر است که چرا در هنگامی‌که دادگاه‌های انقلاب آقای هویدا و نمی‌دانم نصیری و خسروداد و امثال این جانورها را محکوم به اعدام می‌کرد و اعدام می‌کرد، می‌گوید چرا از حق انسانی آنها ما دفاع نکردیم که کار دادگاه‌ها به اینجا کشید. به کجا کشید کار دادگاه‌ها؟

(خلخالی در اینجای سخنرانی خوبینی‌هامی‌گوید: دو سه مرتبه آمد ولی ماگوش به حرفش نکردیم و سایر نمایندگان می‌خندند) آقای بنی‌صدر از پایگاه خط آمریکا با اشغال لانه جاسوسی و با دانشجویان خط امام به مخالفت بر می‌خیزد. اینقدر آقای بنی‌صدر با جریان لانه جاسوسی دشمن بود. شاید بنده بیش از شماها به این نکات الان توجه دارم، چون آن موقع در متن این قضیه بودم ر دائماً این فحش‌ها به سمت ما از جانب ایشان نثار می‌شد. به محض اینکه ایشان ریاست جمهوری را به دست گرفت، شما

AVAYEBUF.wordpress.COM

به مدارک و اسناد در آرشیو صدا و سیما و مطبوعات نگاه کنید، اولین چیزی که بعد از ریاست جمهوری، مورد حمله آقای بنی‌صدر قرار گرفت، مساله اشغال لانه جاسوسی بود و اینکه اینها دولت در دولت تأسیس کرده‌اند، خودکامه هستند، خودسر هستند، آچه و چه ... چرا آقای بنی‌صدر این کارها را کرده است؟»[۱۲]

خامنه‌ای و موسوی خوییني‌ها آنگونه که از سخنرانی‌های‌شان در دفاع از طرح استیضاح بنی‌صدر بر می‌آید، تمام نگرانی‌شان این بوده که دولت بنی‌صدر در تلاش است تا دوباره روابط با آمریکا را برقرار سازد. رابطه‌ای که این دو مأمور تربیت شده در دانشگاه سازمان امنیت شوروی، با طرح حمله به سفارت آمریکا در تهران و اشغال آن قطع کرده بودند. نقش هاشمی‌رفسنجانی هم همانطور که پیش از این گفته شد، یک «نادان به درد بخور» بوده است. در پایان روز خونین و پر آشوب ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی، اگر چه توطئه خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و خوییني‌ها به نتیجه مطلوب برای آنها رسیده بود، اما می‌دانستند که اگر برای موج فزاینده اعتراضات و نفرت رو به گسترش مردمی نسبت به خودشان اقدامی نکنند، در سیل اعتراضی مردم، از بین خواهند رفت. در چنین شرایطی، همزمان با استیضاح بنی‌صدر، فاز دوم عملیات که حذف فیزیکی رقبای سیاسی آنها بود، با ترور دکتر چمران، کیلومترها دورتر از پایتخت، در محور دهلاویه در جبهه جنگ با عراق، کلید خورد. دکتر چمران که به عنوان یک اسطوره انقلابی و قهرمان جنگ‌های چریکی شناخته می‌شد، نه تنها عضو نهضت آزادی، بلکه از دوستان نزدیک و وفادار به ابوالحسن بنی‌صدر بود. چمران پیش از انقلاب مدتی را در فرانسه نزد بنی‌صدر مانده بود و پس از انقلاب نیز از وی آشکارا حمایت می‌کرد. تا جایی که وقتی توطئه باند خامنه‌ای-هاشمی‌رفسنجانی و موسوی خوئینی‌ها علیه بنی‌صدر به اوج رسید، چمران شخصاً به دیدار خمینی رفت و نسبت به وقوع این توطئه اخطار داد و یاد آوری کرد که در شرایط آن

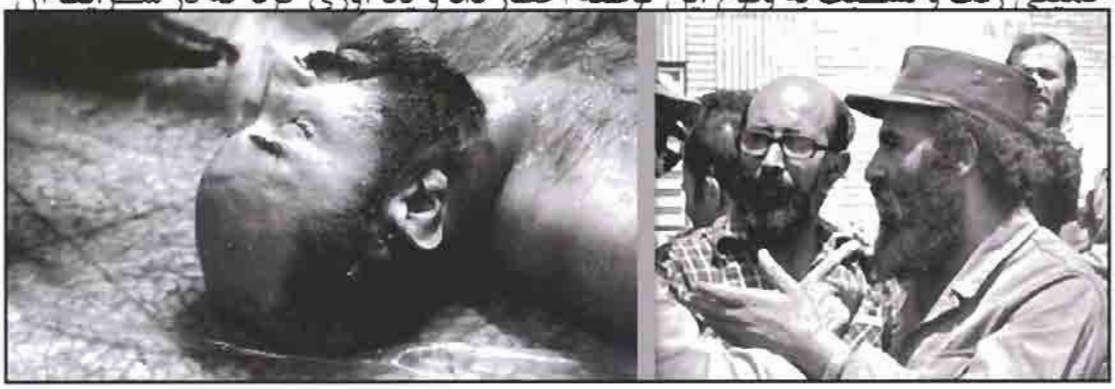

ترور چمران توسط عباس آقازمانی همزمان با استیضاح و برکناری بنی‌در در مجلس، در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی روی داد

AVAYEBUF.wordpress.COM

روزهای انقلاب، تنها بنی‌صدر می‌تواند کشـــور را از خطر برهاند.[۱۴] حذف فیزیکی چمران ضامن موفقیت عملیات بود. وی از پشت سر، هدف اصابت گلوگه عباس آقازمانی معروف به ابوشریف قرار گرفت و کشته شد. آقازمانی عضو ستاد ضد کودتای نوژه و از یاران وفادار خامنه‌ای در دوران سرپرستی سپاه پاسداران بود.

کشته شـــدن دکتر مصطفی چمران یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های مجریان عملیات پاکســـازی بزرگ را از بین برد. پس از همکاری آشـــکار این ســـه تن در جریان برکناری بنی‌صدر، نفرت عمومی نسبت به آنها به بالاترین حد ممکن رسید و حالا طرح یک ترور ساختگی می‌توانست کمک کننده باشد. پیش از هر اقدامی باید مطمین می‌شدند که در عملیاتـــی که برای بازگرداندن اعتماد عمومی به روحانیون انقلابی و همچنین برداشـــتن رقبای سیاسی از سر راه تدارک دیده‌اند، انگشت اتهام به سمت مثلث خامنه‌ای، خویینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی نشانه گرفته نخواهد شد.

ترور ساختگی سید علی خامنه‌ای در ششم تیرماه ۱۳۶۰

در مورد ترور نافرجام ســـید علی خامنه‌ای حرف و حدیث‌های فراوان و متناقضی از طرف خانواده وی و همچنین در تاریخ نگاری‌های جمهوری اسلامی دیده می‌شود. اما شاید بهترین منبع موجود، خاطرات امام جماعت مســـجد ابوذر باشـــد که بارها با ذکر جزییات به شـــرح این حادثه پرداخته است. در ششم تیرماه ۱۳۹۳خورشیدی، حجت الاسلام رضا مطلبی امام جماعت مســـجد ابوذر در منطقه ۱۷ تهران، در ســـی و ســـومین سالگرد این حادثه مشکوک، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری رسمی مهر به بیان دلایل دعوت از سید علی خامنه‌ای برای سخنرانی در این مسجد و جزییات ترور نافرجام وی در این روز پرداخت. امام جماعت مسجد ابوذر که دعوت کننده خامنه‌ای برای سخنرانی در این مسجد بود، دلیل برپایی این مراسم را فراهم آوردن امکان پاسخگویی به شبهات در حالی که نفرت عمومی نســـبت به روحانیت به دلیل پخش گسترده شـــایعات درباره خامنه‌ای و دیگر روحانیون افزایش یافته بود، دانست و گفت:

«آن زمان مقام معظم رهبری نماینده مجلس بودند و هنوز این مقاماتی که امروز دارند، وجود نداشـــت. کشـــور را توطئه و شایعه گرفته بود، به طوری که اگر درب هر خانه باز

AVAYEBUF.wordpress.COM

می‌شد و پنج نفر در آن خانه دور هم نشسته بودند، نقل مجلس آنها شایعه سازی بود. عده‌ای در خارج و عده‌ای در داخل کشـــور این شایعات را می‌ساختند و داخل خیابان و بین مردم می‌چرخاندند. از جمله شـــایعه سازی‌ها پشت سر شخص شهید بهشتی و مقام معظم رهبری بود. در حقیقت شایعات پشت سر سران حرکت‌ها که در مبارزات انقلابی جنب و جوش‌هایی داشتند، گفته می‌شد. این بیداری رهبری بود که فکر کردند باید بین مردم رفته و پاسخ شایعات را بدهند. در مجلس نمی‌توان کاری از پیش برد، آن هم حضور در بین مردم در جنوب تهران شمال تهران که همه پولدار و سرشان گرم درهم و دینارشان است. پس بهترین کار این بود که در بین مردم به شبهات پاسخ داده می‌شد. تا آن زمان چند هفته‌ای مقام معظم رهبری در خیابان ری و در مدرسه حاج ابوالفتح جلســـه سخنرانی در روزهای شنبه برگزار کرده بودند. در آن جلسات شایعات و افتراهایی که بین مردم مطرح می‌شـــد را برطرف کرده و مردم را ارشـــاد، راهنمایی و هدایت می‌کردند تا ملت آگاه شوند.»[۱۵]

با کنار هم چیدن حوادثی که آن روزها در حال وقوع بود، می‌توان چگونگی طراحی عملیات را تصویر کرد. حزب جمهوری اسلامی در هفته آخر خرداد ماه به این نتیجه رسید که شرایط برای استیضاح و برکناری بنی‌صدر آماده است. اعضای ستاد ضد کودتای نوژه که مستقیم از سید علی خامنه‌ای دستور می‌گرفتند دست به کار شدند.

حاج محمد علی نظران مسوول حفاظت حزب جمهوری اسلامی و دست راست سید علی خامنه‌ای که همانند وی تربیت شده دانشگاه پاتریس لومومبا هم بود، با مسجد ابوذر

مسجد ابوذر در تیرماه ۱۳۶۰ مسجدی کوچک در جنوب شهر تهران بود که اطراف آن را زمین‌های خاکی و مخروبه فراگرفته بود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

در جنوب شهر تهران در منطقه هفده تهران تماس می‌گیرد و به امام جماعت مسجد اعلام می‌کند که خامنه‌ای روز شـــنبه سی خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی، برای سخنرانی و پاسخ به شبهات به آن مســـجد خواهد رفت. امام جماعت مسجد شوکه می‌شود که چطور چنین مسجد کوچک، پرت و دور افتاده‌ای که دور تا دورش مخروبه و زمین‌های خاکی و آسفالت نشده است، به مساجد بزرگ و شناخته شده تهران برای انجام این سخنرانی ترجیح داده شده است. مسجد ابوذر برای انجام عملیات ستاد ضد کودتای نوژه چند ویژگی مهم داشت. اول اینکه مسجدی دور افتاده و ناشناخته بود و کنترل عملیات ساده‌تر می‌شد. زمین‌های خاکی و ساختمان‌های مخروبه دور تا دور مسجد نیز امکان فرود آمدن هلی کوپتر و کنترل جمعیت را فراهم می‌کرد. به این ترتیب پس از ترور ســـاختگی می‌توانستند با هلی‌کوپتر بلافاصله خامنه‌ای را از صحنه دور کنند.

روز سی خرداد توسط خامنه‌ای، موسوی خوییني‌ها و هاشمی‌رفسنجانی برای برگزاری مراسم استیضاح رییس جمهور بنی‌صدر در نظر گرفته شده بود و تصور آنها این بود که به سرعت می‌توانند رأی کافی کسب کرده و همان صبح شنبه کار را تمام کنند و خامنه‌ای هم برای نماز ظهر می‌تواند به این مسجد برود و سخنرانی کند. می‌دانستند که بنی‌صدر محبوبیت زیادی بین مردم دارد و برکناری وی کم هزینه برای آنان نخواهد بود. بنابراین قرار شد یک ترور ساختگی برای خامنه‌ای در حین این سخنرانی در مسجد ابوذر و بلافاصله پس از برکناری بنی‌صدر ترتیب دهند و پس از آن با مظلوم نمایی و آه و واویلا راه انداختن، خامنـــه‌ای را قربانـــی ترور نشـــان داده و ماجرای ترور را به گـــردن مجاهدین و طرفداران بنی‌صدر بیندازند و به این شـــکل با فرافکنی، اعتراضات مردمی را ســـرکوب و مشروعیتی برای خود دست و پا کنند. تجربه ادعای دروغین ترور هاشمی‌رفسنجانی توسط گروه فرقان در چهارم خرداد ۱۳۵۸ خورشیدی که توانسته بود از حجم شایعات علیه وی در بین مردم بکاهد و نوعی مشروعیت سیاسی و اجتماعی برای وی ایجاد کرده بود، انگیزه دیگری برای طراحی چنین عملیات ترور ساختگی توسط گروه فرقان، این بار برای سید علی خامنه‌ای بود. اما عملیات مطابق نقشـــه طراحی شده پیش نرفت. طرح عدم کفایت سیاسی رییس جمهور به روز دوم کشـــیده شد. تا آخرین لحظه هنوز به مسجد ابوذر و امام جماعت این مسجد خبر ندادند که سخنرانی خامنه‌ای در آن روز یعنی سی‌ام تیرماه برگزار نخواهد شد و همچنان گروهی از مردم منتظر آمدن خامنه‌ای بودند تا پرسش‌هایشان را از وی مطرح

AVAYEBUF.wordpress.COM

کنند. حجت الاسلام مطلبی امام جماعت مسجد ابوذر در این مورد گفت:

«یکی از اعضای حزب جمهوری اسلامی با من تماس گرفت و گفت تشکیلات حزب تصمیم گرفته که اگر اجازه دهید آیت الله خامنه‌ای به مسجد ابوذر آمده و در آن جا سخنرانی کند. گفتم، من استقبال می‌کنم و برای این کار آغوش خود را باز می‌کنم. در تهران به این بزرگی مقام معظم رهبری مسجد ابوذر را انتخاب کردند که نشان می‌داد این مسجد نام و نشان، جمعیت و برو بیایی دارد که می‌تواند سر و صدا کند. خاطرم هست آن زمان هنوز بخش وسیعی از این منطقه خاکی بود، اما با این حال مسجد ابوذر بسیار مهم و تاثیرگذار بود. وقتی از اعضای حزب جمهوری شنیدیم که مقام معظم رهبری به مسجد ابوذر می‌آید، مسجد را آراسته و آماده کردیم. آن زمان مردم تشنه بودند وقتی یک مسوول، جایی سخنرانی می‌کرد، شاید صدها ضبط صوت برای ضبط صحبت‌های او روشن می‌شد. به ابتکار خودم گفتم تابلویی در میدان ابوذر نصب کنند و پریزهای متعددی روی آن جاسازی کنند تا هر کس می‌خواهد ضبط صوت برای ضبط صحبت‌های مقام معظم رهبری بگذارد، ضبط را داخل مسجد نیاورده و بیرون از مسجد به این پریزها وصل کند. دلیل آن هم این بود که ضبط‌ها وقتی روی تریبون قرار می‌گرفت سر و صدا می‌کرد و تریبون شلوغ می‌شد. روز شنبه، روزی بود که قرار شد مقام معظم رهبری به مسجد ابوذر بیاید. قبل از آن روزنامه جمهوری خبر این حضور را چاپ کرده بود. خودمان هم در سطح منطقه تبلیغات کرده بودیم، البته دهان به دهان از طرف مردم نیز این خبر پیچیده بود. نزدیک ظهر روز شنبه یک هفته قبل از شش تیر بود و جمعیت در مسجد، میدان و خیابان ابوذر پر شده بود که به یکی از دکان‌های اطراف مسجد زنگ زدند و گفتند ایشان امروز به مسجد ابوذر نمی‌آید، چون امروز، روز استیضاح بنی‌صدر در مجلس است. آیت الله خامنه‌ای فرموده‌اند من باید حتماً در مجلس باشم. ما هم که بغض از بنی‌صدر گلویمان را گرفته بود، از این بابت خوشحال شدیم. گفتیم شاید این لکه ننگ از کشور برداشته شود، با اینکه خیلی برای حضور مقام معظم رهبری زحمت کشیده و عرق ریخته بودیم. اما گفتیم عیبی ندارد، خوشحال بودیم که بنی‌صدر برداشته می‌شود. خودم فکر کردم که آقا شاید دیگر به مسجد ابوذر نیاید، چون ممکن است برای هفته بعد جای دیگری وعده کرده و یا اصلاً حضور نداشته باشند. اما آخر همان هفته روزنامه حزب جمهوری اسلامی باز هم نوشت که شنبه ششم تیر حضرت آیت الله خامنه‌ای به مسجد ابوذر می‌روند.»[۱۵]

در ادامه امام جماعت مسجد ابوذر از لحظه ورود خامنه‌ای به مسجد در روز ششم تیرماه تا زمان وقوع انفجار گفت:

AVAYEBUF.wordpress.COM

«یک ساعت به ظهر مانده بود که ایشان به مسجد آمدند و از در روبروی مسجد که به خیابان اصلی باز می‌شود، وارد مسجد شده و در همان گوشه ورودی مسجد نشستند. هفت تا هشت نفر از هم زندانی‌ها و هم مبارزان انقلابی هم برای شنیدن سخنرانی ایشان به مسجد آمدند که حدود سه ربع در حلقه‌ای که در گوشه مسجد تشکیل داده بودند دور هم نشسته و درباره مسایل روز صحبت کردند. اذان ظهر که گفته شد، وقت نماز شد. ما از ایشان خواستیم تا نماز را اقامه کنند. بین دو نماز بود که ایشان صحبت می‌کردند. وقتی نماز اول را خواندیم، پشت تریبونی که از قبل آن را آماده کرده بودیم، ایستاده و شروع به صحبت کردند.... آن زمان هیچ سیستم بازرسی وجود نداشت. اولین شیشه‌ای که شکست در مسجد ابوذر و بعد از آن انفجار حزب جمهوری بود، تا آن زمان امنیت، تفتیش و گشتن وجود نداشت، حتی آقایان محافظ نداشتند، فقط یک راننده داشتند. ممکن بود یک نفر هم همراه‌شان باشد، اما اینگونه نبود که محافظ مسلح داشته باشد، چون آن زمان این ترس و وحشت‌ها وجود نداشت.»[۱۵]

از این بخش از سخنان حجت الاسلام مطلبی چنین برداشت می‌شود که سید علی خامنه‌ای به هیچ عنوان شخصیت محبوب و شناخته شده‌ای نبوده است. ورود وی به مسجد با هیچ استقبالی از طرف مردم و نمازگزاران مواجه نمی‌شود. وی بدون محافظ از درب اصلی این مسجد دور افتاده در جنوب شهر تهران وارد می‌شود و در همان گوشه در کنار درب ورودی مسجد می‌نشیند. خامنه‌ای ۴۵ دقیقه پیش از شروع نماز به محل رسیده است و هیچ شوق و اشتیاقی در مردم دیده نمی‌شود. در این بخش، امام جماعت مسجد ابوذر به نکته‌ای بسیار جالب اشاره می‌کند. خامنه‌ای در این مدت زمان ۴۵ دقیقه با هفت یا هشت نفر که وی حدس زده است از مبارزان و هم سلولی‌های زندان پیش از انقلاب خامنه‌ای بوده‌اند، گفتگو می‌کرده است. این افراد چه کسانی بودند. دست کم می‌دانیم که محمد جواد قدیری که از پرسنل زیر دست سید علی خامنه‌ای در ستاد ضد کودتای نوژه بود، در مسجد حضور داشت.[۱۶] جمهوری اسلامی وی را به عنوان عامل تهیه بمب برای بمب گذاری‌های ششم تیر، هفتم تیر و هشتم شهریور معرفی کرده است. خامنه‌ای پیش از شروع مراسم با اعضای ستاد ضد کودتای نوژه در همان گوشه مسجد دیدار داشته و جزییات طرح ساختگی ترور را با هم مرور می‌کنند. پس از آن خامنه‌ای برای سخنرانی بین نماز ظهر و عصر پشت تریبون قرار می‌گیرد. امام جماعت مسجد ابوذر این بخش از ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

AVAYEBUF.wordpress.COM

«ما از ایشـــان خواستیم تا نماز را اقامه کنند. بین دو نماز بود که ایشان صحبت کردند. وقتی نماز اول را خواندیم، پشت تریبونی که از قبل آن را آماده کرده بودیم، ایستاده و شـــروع به صحبت کردند. خلاصه صحبت‌های ایشان درباره این بود که آنچه به اسلام ضربه زده، شـــایعات غلط و توطئه‌ها بوده است. ایشـــان چند جمله‌ای از حضرت علی گفتند که امیرالمومنین دومین انســـان روی زمین است، اما در زمان حیات ایشان کار به جایی رسید که بالای منبر به ایشان فحش می‌دادند. الان هم همینطور است، چون به دنبال شایعه سازی افتاده‌اند. مثلاً شایعه کرده‌اند که آقای خامنه‌ای دخترشان را به پسر آقای موســـوی اردبیلی داده‌اند، و ایشان سوگند خوردند که دختری ندارند. چند جمله‌ای از این دروغ‌ها را افشـــا کردند و مسجد که پر از جمعیت بود، در حال شنیدن صحبت‌های ایشان بودند.»[۱۵]

همانطور که گفته شد، موضوع سخنرانی خامنه‌ای با توجه به بالا گرفتن موج نفرت مـــردم از وی در جامعه در باره شـــایعات علیه وی در جامعه بود. اینکه مســـجد برای این عملیات انتخاب شـــده بود، اقدام نمادین دیگری بود که نشان می‌داد خامنه‌ای سعی دارد خودش را با شهید محراب در اسلام، علی ابن ابی‌طالب همانند سازی کند. در سخنرانی‌اش هم وقتی حرف از شـــایعاتی می‌زند که علیه وی در جامعه پراکنده شـــده است، خودش را با علی ابن ابی‌طالب مقایسه می‌کند. در ادامه امام جماعت مسجد ابوذر به فردی که بمب جاسازی شده در درون یک ضبط صوت را روی تریبون سخنرانی خامنه‌ای گذاشت اشاره می‌کند و مشخصات فرد ضارب را اینگونه شرح می‌دهد:

«من جلوی جمعیت بودم و مقام معظم رهبری پشت تریبون ایستاده بود که یک دفعه دیدم ســـیاهی پشت سرم اســـت. برگشتم و دیدم یک آقای قدبلندی یک ضبط صوت در دســـتش است صف‌های جمعیت را شکسته و جلو می‌آید، ما بیرون از مسجد تابلو گذاشته بودند که ضبط‌ها را بیرون بگذارند. با این حال اگر حتی کسی از آن نامرد سوال می‌کرد که چرا ضبط صوت را داخل مسجد می‌بری، حتماً می‌گفت ضبط من از بیرون مســـجد صدا را ضبط نمی‌کند. ضبط صوت را جوری روی تریبون گذاشـــته بود که به سمت چپ سخنران باشد تا به قلب مقام معظم رهبری اصابت کرده و درجا ایشان را شهید کند. نه من و نه حتی همراهان ایشان هم نگفتند که این مرد چرا ضبط صوت را روی تریبون می‌گذارد. ضبط را روی تریبون گذاشت و برگشت. طولی نکشید که بلندگو شروع به سوت کشیدن کرد. باز هم فکر ما به این حرف‌ها نرفت. آنجا بود که مقام معظم رهبری فرمودند بلندگو را درست کنید.... معمولاً اینگونه است که وقتی گوینده پشت

AVAYEBUF.wordpress.COM

تریبون قرار می‌گیرد، صدای خود را با بلندگو تنظیم می‌کند. اگر صدا بلند باشد مقداری از بلندگو فاصله می‌گیرد، اگر کم باشد خود را به جلو می‌کشند. به هر حال مقداری خود را جابجا می‌کنند که این هم حکمت خدا بود. مقام معظم رهبری برای تنظیم صدا، مقداری خودشان را به سمت چپ جابجا کردند. شاید آن زمان حواسمان به این حرکت نبود، اما بعدها متوجه حکمت خدا شدیم. همین جابه جایی اندک ایشان باعث شد انفجار به دست راست ایشان آسیب بزند، قلب‌شان در امان بماند. به ناگاه صدای عجیبی در مسجد پیچید که گوش‌ها را کر می‌کرد. سرم را که بلند کردم، دیدم مقام معظم رهبری به سمت چپ و به پهلو روی زمین افتاده‌اند. شیون و گریه از طرف مردم بلند شد. آن لحظه بود که فهمیدیم که ایشان را ترور کرده‌اند، اما باز هم فکر نمی‌کردیم که بمب در ضبط صوت بوده باشد. من فکر می‌کردم از سمت خواهران که در طبقه بالا نشسته بودند، شلیک شده یا از سمت خانه‌های روبروی مسجد به ایشان شلیک کردند، چون آن زمان جلوی مسجد حیاط بود و به خیابان باز می‌شد.»[۱۷]

امام جماعت مسجد ابوذر به فرد قد بلندی که از بین جمعیت جلو می‌رود و ضبط صوت را روی تریبون می‌گذارد، اشاره می‌کند. این در حالیست که در کتاب «ترکیب التقاط و ترور» نوشته محمد حسن روزی طلب که به بررسی عملکرد و اسناد گروه فرقان از نگاه دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی می‌پردازد، فرد تروریست با قد متوسط و پیراهن چهارخانه صورتی اینگونه تصویر می‌شود: «فردی با قد متوسط، موهای فر و کت و پیراهن چهارخانه و صورتی با ته ریش مختصر که آن روزها کلیشه چهره خیلی از جوانان بود، ضبط صوت به دست، خودش را به تریبون رساند. ضبط صوت را گذاشت روی تریبون، درست مقابل قلب سخنران! دستش را گذاشت روی دکمه پلی، شاسی مثل حالت پایان نوار کاست، تق تق صدا کرد و روشن نشد. یه دقیقه نکشید که بلندگو شروع کرد به سوت کشیدن. آقا گفتند: آقا این بلندگو را تنظیم کنید! بعد خودشان را به سمت چپ کشیدند و از پشت تریبون کمی‌عقب آمدند.»[۱۵]

اینکه مشخص نیست آیا فرد تروریست آیا قد بلند بوده و یا متوسط، تنها تناقض موجود در ماجرای ترور ساختگی خامنه‌ای نیست. پرسش‌های فراوانی وجود دارد. چرا فرد ضارب با پوشیدن لباس صورتی رنگ سعی در جلب توجه دارد و چرا با وجودی که قرار بود هیچ ضبط صوتی در داخل مسجد و روی تریبون سخنران نباشد، کسی جلوی وی را برای گذاشتن ضبط صوت روی تریبون نگرفت. تناقض بزرگ در این ماجرا در داستان همین

AVAYEBUF.wordpress.COM

ضبط صوت نهفته اســت. روایت‌های متعددی از داستان این ضبط صوت وجود دارد. امام جماعت مسجد ابوذر که میزبان خامنه‌ای در این سخنرانی بود، می‌گوید که صدای ایجاد شده شبیه یک انفجار نبود و او تصور کرد تیراندازی از طبقه بالا که ویژه بانوان بود و یا از خانه‌های مشرف به مسجد بوده است و بلافاصله پس ازحادثه، همراهان خامنه‌ای وی را به بیرون از مسجد منتقل کرده و با ماشین بردند. وی در آغاز گفته بود که خامنه‌ای بدون همراه به مسجد آمده بود، آیا این همراهان همان اعضای ستاد ضد کودتای نوژه نبودند که پیش از وی در مســجد منتظر بودند؟ بعد هم کسی در شلوغی جمعیت فریاد زد و توجه همــه را به یک ضبط صوت جلب کرد که داخل آن با ماژیک قرمز یک پیام نوشــته بود. پیامی با این مضمون که «این اولین برخورد گروه فرقان است». حجت الاسلام رضا مطلبی در این مورد اضافه می‌کند:

«امــا من بهــت زده بودم، چون مصیبت برای من بود. همان لحظه یک نفر فریاد زد که بیایید این ضبط را ببینید. نگاه به ضبط کردم، دیدم ضبط صوت مانند یک کتاب باز شده و درون آن در چند نقطه با ماژیک نوشته شده بود، که عبارت تقریباً این بود «اولین برخورد فرقان اســت». آن زمان این ماجرا را به گروه فرقان نســبت دادند. گروه فرقان در آن زمــان خیلی فعــال بود و در کنار مجاهدین کار می‌کرد، اما درحقیقت منافقین بودند که این عملیات را انجام دادند. گفته می‌شد اصل بمبی که داخل ضبط صوت کار گذاشــته بودند، منفجر نشده که اگر منفجر می‌شد تمام مسجد را نابود می‌کرد. فقط یک بخش از آن منفجر شــده و به دســت مقام معظم رهبری (خامنه‌ای) اصابت کرده بود. از بدن ایشان هم بیرون رفته و دیوار پشت سرشان را چند سانت سوراخ کرده بود ما چندین سال بعد از آن این قسمت دیوار را دست نخورده نگه داشتیم. تریبون و آن ضبط صوت را هم داخل یک محفظ در محل انفجار نگهداری می‌کنیم.»[۱۷]

واقعیت این است که در تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، بیش از یک سال و نیم از متلاشی شدن گروه تروریستی فرقان و اعدام همه رهبران و اعضای فعال آن می‌گذشت. گروه فرقان که پیش از این دیدیم گروهی از شاگردان و پامنبری‌های موسوی خویینی‌ها بودند، در سال ۱۳۵۸ تعدادی از چهره‌های موثر انقلاب اسلامی را ترور کرده بودند. اما اینکه در ماجرای ترور خامنه‌ای در داخل ضبط صوت با ماژیک قرمز نوشته شده باشد «اولین برخورد فرقان» خیلی عجیب است. واگر بمب گذاری بوده است که نخستین چیزی که باید نابود می‌شد، همان ضبط صوت بود. چطور این پیام با ماژیک قرمز داخل ضبط صوتی نوشته شده بود

AVAYEBUF.wordpress.COM

تریبون سخنرانی خامنه‌ای در مسجد ابوذر و حتی ظرف شیشه‌ای آب هم پس از انفجار کاملا سالم بود-ششم تیر ۱۳۶۰

که قرار بود نابود شود. اما ضبط صوت سالم بود و فقط از وسط باز شده بود. جالب‌تر اینکه در تصاویری که بلافاصله پس از انفجار تهیه شد، کوچک‌ترین اثری از انفجار و سوختگی در تریبون چوبی سخنران که ضبط صوت روی آن قرار داشت، دیده نمی‌شود. حتی پارچ شیشه‌ای آب روی تریبون هم پس از انفجار، کاملاً سالم بود. تنها گوشه گلدان شیشه‌ای گل

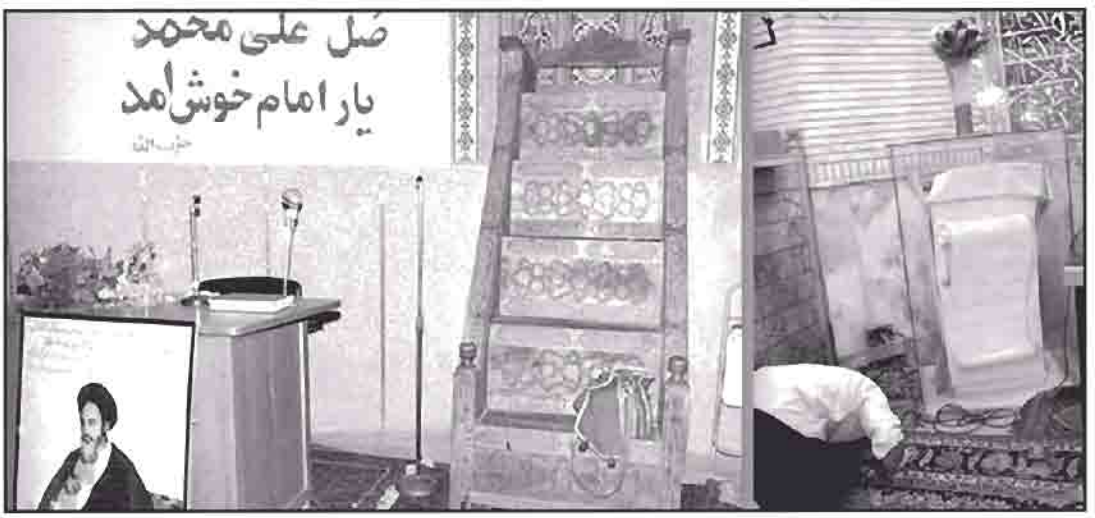

چپ: تریبون چوبی مربوط به سخنرانی خامنه‌ای پس از انفجار ۶ تیر ۱۳۶۰ - راست: تریبون سنگی نمایشی موجود در مسجد ابوذر ۱۳۹۴

AVAYEBUF.wordpress.COM

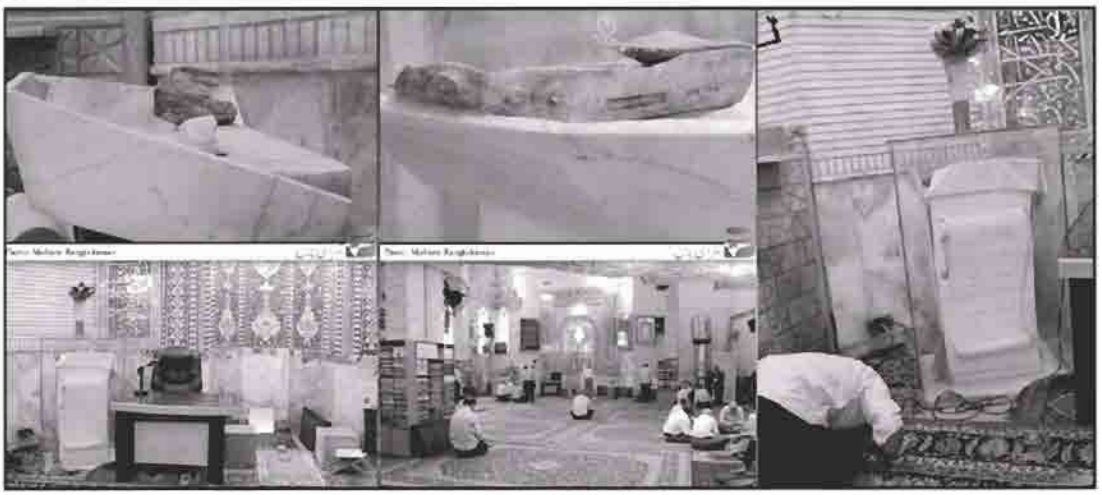

ماکت نمایشی یک تریبون و یک ضبط صوت نیمه سوخته که با سنگ مرمر ساخته شده است و در یک محفظه شیشه‌ای در مسجد ابوذر نگهداری می‌شود. از این ماکت به عنوان همان تریبون سخنرانی خامنه‌ای در زمان انفجار ششم تیر یاد می‌شود، که درست نیست.

مصنوعی شکسته بود. هیچ اثر دیگری هم در منبر، وضعیت میکروفون‌ها، فرش‌ها و دیگر لوازم اطراف این تریبون دیده نمی‌شود که نشان از وقوع انفجار و یا چیزی شبیه انفجار بوده باشد. همه موارد نشان می‌دهد که انفجاری در این محل صورت نگرفته بود.

امام جماعت مسجد ابوذر حجت الاسلام رضا مطلبی، ادعا کرده است که تریبون و ضبط صوت را در یک محفظه نگه داشته‌اند، که این ادعا درست نیست. آنچه در یک محفظه شیشه‌ای در کنار محراب در مسجد ابوذر نگهداری می‌شود، مجسمه سنگی از یک تریبون است که البته هیچ شباهتی هم به تریبونی که خامنه‌ای پشت آن ایستاده بود ندارد. روی این تریبون سنگی هم یک ماکت سنگی از نیمه سوخته یک ضبط صوت گذاشته شده است. نکته اینجاست که اگر جمهوری اسلامی بخواهد اصل همان تریبون چوبی و ضبط صوت ادعایی را که بمب در آن کار گذاشته شده بود، در معرض نمایش عموم بگذارد، بلافاصله این پرسش مطرح می‌شود که چرا این تریبون چوبی سالم است و چگونه ضبط صوت و هیچکدام از لوازم اطراف این تریبون در جریان انفجار بمب آسیب ندیده است؟

نکته دیگر این است که گفته می‌شود خامنه‌ای پس از انفجار بلافاصله به بیمارستان بهارلو در نزدیکی مسجد برده شد و به جهت شدت خونریزی، پزشکان اعلام کردند که کاری از آنها بر نمی‌آید و باید به بیمارستان مجهزتری منتقل شود. این ادعا هم با واقعیت فاصله بسیار دارد. در تصاویری که بلافاصله پس از انفجار ادعایی منتشر شد، اثری از خونریزی گسترده دیده نمی‌شود. تنها در نقطه‌ای که ادعا می‌شود پس از انفجار، خامنه‌ای

AVAYEBUF.wordpress.COM

آنجا افتاده بود، در پای پله‌های منبر چوبی و در حاشیه فرش به اندازه یک مستطیل بسیار کوچک به ابعاد ۲ سانتیمتر در چهار سانتیمتر، خون رقیق یا شاید هم رنگ قرمزی دیده می‌شود که به هیچ عنوان نمی‌تواند نشان از این باشد که فردی که آنجا روی زمین افتاده بود، دچار خونریزی شدید در اثر یک انفجار بود، در حدی که پزشکان وی را جواب کرده بودند. تصاویر این حادثه به وضوح گویای این واقعیت است که نه انفجاری در کار بوده است و نه خونریزی شدید.

تصاویر پس از انفجار ادعایی در ۶ تیر ۱۳۶۰ لکه خونی بسیار کوچکی را در حاشیه فرش مسجد را نشان می‌دهد.

محمد حسن روزی طلب که روابط نزدیکی با سید علی خامنه‌ای و خانواده وی دارد، در کتاب التقاط و ترور، با شرح داستانی که بی‌شباهت به فیلم‌های هالیوودی نیست، وانمود می‌کند که خامنه‌ای خونریزی بسیار شدیدی داشت:

«سخنران که رو به جمعیت و پشت به قبله بود، با یک چرخش چهل و پنج درجه‌ای به طرف چپ جایگاه افتاد. اولین محافظ، خودش را به بالای سر آقا رساند و با توجه به کوچک بودن محیط مسجد، ایشان را به تنهایی بیرون برد. امام جماعت متحیر، وسط مسجد مانده بود که چشمش به یک ضبط صوت افتاد. ضبط عین یک کتاب، دو تکه شده بود و روی جداره داخلی‌اش با ماژیک قرمز نوشته بودند: (عیدی گروه فرقان به جمهوری اسلامی!) بیرون از مسجد، در آغوش محافظ، آقا لحظاتی به هوش آمدند، سرشان را آوردند بالا، اما زود سرشان افتاد. بلیزر سفید حفاظت آن روز انگار ترمز نداشت و با سرعتی غیرقابل تصور می‌راند! در خیابان قزوین، خودرو به یک درمانگاه کوچک رسید. پنج نفر با قیافه خون آلود و اسلحه به دست، وارد درمانگاه شدند و آقا را روی دست این طرف و آن طرف می‌بردند. با آن صورت خون آلود، کسی آقا را نمی‌شناخت. دکتر با گوشی، ضربان قلب را گرفت و گفت: نمی‌شود کاری کرد! محافظ‌ها با سرعت

AVAYEBUF.wordpress.COM

به سمت در خروجی می‌رفتند که پرستاری از راه رسید: کی هستند ایشان؟ دارند تمام می‌کنند! اسم آقای خامنه‌ای را که شنید، گفت: ببریدشان بیمارستان، اما یک کپسول اکسیژن هم با خودتان ببرید! انگار کسی صدایش را نمی‌شنید. کپسول را برداشت و خودش را به ماشین رساند: آقا این کپسول لازمتان است! کپسول همراه چرخ و چارچوب آهنی بود، نمی‌شد راحت حملش کرد. داخل اتاق ماشین هم نمی‌رفت. روی لبه رکاب ماشین پایه‌های کپسول را تکیه دادند. پرستار هم نشست بالای سر آقا. در تمام راه، کپسول اکسیژن را روی بینی ایشان نگه داشت و به همه دلداری می‌داد: حالا کجا برویم!؟ به ذهن پرستار بیمارستان بهارلو رسید، پل جوادیه. هلیکوپتر خبر کردند. نمی‌شد بیمار را از وسط ازدحام مردم نگران کشید بیرون. محافظ پشت بی‌سیم گفته بود: «صدمه به قلب ایشان وارد شده». رادیو هم اعلام کرده بود جراحت به قلب آیت‌الله خامنه‌ای رسیده. مردم متوجه شدند که ممکن است قلب ایشان از کار افتاده باشد. آمده بودند و می‌گفتند: قلب ما را بردارید و به ایشان بدهید! با هزار ترفند، هلیکوپتر را وسط میدان نشاندند. تا بیمارستان دو بار مونیتور وضعیت نبض، خط ممتد نشان داد... دکترها می‌گفتند آقا چند مرتبه تا مرز شهادت رفته‌اند و برگشته‌اند. یک مرحله، همان انفجار بمب بود. مرحله دوم، خونریزی بسیار وسیع و غیرقابل کنترل و مرحله سوم، جمع شدن پروتئین‌ها در ریه و حالت خفگی. اینها گذشت اما بیمار تب و لرزهای عجیبی داشت. چند تخته پتو می‌انداختند رویشان. گاهی حتی دکتر بغلشان می‌کرد تا کمتر بلرزند! تا مدتی معلوم نبود منشأ این تب‌ها کجاست؟ ضایعه کوچکی هم در ریه دیده می‌شد. آقا لوله تنفس داشتند و نمی‌توانستند حرف بزنند. خودشان کاملاً حس کرده بودند که دست راست‌شان کار نمی‌کند. اولین چیزی که نوشتند- با دست چپش- دو سؤال بود: همراهان من چطورند؟ مغز و زبان من کار خواهد کرد یا نه؟ دکتر باقی، روی

در تصاویری که از خامنه‌ای بلافاصله پس از انفجار وجود دارد، جراحت حادی دیده نمی‌شود و وی کاملاً سالم به نظر می‌رسد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

سطح پوستی که از بدن آقا برای ترمیم قسمت‌های آسیب دیده برداشته و پیوند زده بودند، کار می‌کرد. می‌گفت تحمل ایشان در برابر این دردها زیاد است. اصلاً مسکّن‌ها به حساب نمی‌آیند!»[۱۸]

تصاویر منتشر شده و مصاحبه‌های تلویزیونی سید علی خامنه‌ای پس از انفجار ادعایی در ششـــم تیرماه از روی تخت بیمارستان نشـــان می‌دهد که وی کاملاً سالم است و هیچ جراحت عمیقی روی بدن وی دیده نمی‌شـــود. در موهای سر و صورت وی نیز هیچ اثری از سوختگی یا پریشانی ناشی از انفجار بمب وجود ندارد. تنها تصاویر موجود از عمیق‌ترین زخم‌هایی که به ادعای وی در نتیجه انفجار ششم تیر ایجاد شده است، دربالای سینه سمت راســـت و زیر گردن وی دیده می‌شود، که بیشتر شبیه به خراش‌های سطحی هستند که توســـط خود فرد برای تمارض و جلب توجه ایجاد می‌شوند. بیماران روانی و خلاف کاران بیشـــتر از این روش برای جلب توجه اســـتفاده می‌کنند. این تصاویر در مقایسه با تصاویر کشته شده‌ها و مصدومین انفجارهای هفتم تیر و هشتم شهریور سال شصت بیشتر به یک شوخی شبیه هستند. در حادثه ادعایی ترور هاشمی‌رفسنجانی هم زخم‌های سطحی شبیه به این مورد دیده شده بود. جالب اینجاست که گروه فرقان در تمام ترورهایی که به آنها نسبت داده می‌شود، موفق عمل کرده‌اند و تنها سه مورد مشهور از ترورهای ناموفق گروه فرقان ثبت شده است که مربوط به هاشمی‌رفسنجانی، سید علی و سید محمد خامنه‌ای بوده‌اند. هر چه بود، این ترورهای ســـاختگی، برای قربانیان نمایشی‌شان فواید بسیاری به همراه داشت. نخست اینکه سیل انتقادات شدید از طرف افکار عمومی‌که نفرت فزاینده‌ای علیه آنها در بین مردم ایجاد کرده بود، با وقوع این حوادث محو شـــد و در نتیجه مظلوم نمایی‌های پس از آن، محبوبیتی نسبی نیز برایشان حاصل گردید. اما بزرگ‌ترین تأثیر آن این بود که در تمام انفجارهایی که بلافاصله پس از این ترور ساختگی رخ داد و بسیاری از رقبای سیاسی وی را از صحنه حذف کرد، هیچگاه انگشت اتهام به سمت خامنه‌ای نشانه گرفته نشـــد. به ویژه اینکه وقتی اعلام شـــد دست راست خامنه‌ای در نتیجه انفجار ششم تیرماه فلج شده است، وی توانست مسیر میانبری را برای کسب مشروعیت کاریزماتیک، کشف کند که در سرنوشت سیاسی وی در آینده بسیار تأثیر گذار بود.

این هم راز عجیب دیگری اســـت که توجه ویژه‌ای می‌طلبد. در نظر داشته باشید که در حادثه ششم تیرماه، انفجاری صورت نگرفت و هیچ جراحت و بریدگی عمیقی در دست

AVAYEBUF.wordpress.COM

زخم‌های سطحی خامنه‌ای پس از ترور در تیر ۶۰ و هاشمی‌رفسنجانی پس از ترور در خرداد ۵۸ - فرقان مسبب هر دو ترور معرفی شد.

و یا هیچ قسمت دیگر از بدن خامنه‌ای ایجاد نشد و حتی اعلام شد که بمب اصلی در این حادثه منفجر نشده است، بنابراین دلیل قطع عصب دست خامنه‌ای که اتفاقاً برای آینده سیاسی‌اش بسیار سودمند بود، چه می‌توانست باشد. شاید پاسخ را در حضور یک خانم از اهالی کشور کره، که به بهانه طب سوزنی به دفتر خامنه‌ای در پاییز و زمستان ۱۳۶۰ خورشیدی، رفت و آمد داشت، بتوان یافت:

«خانم دکتر لی از اهالی کره، که پزشک طب سوزنی است برای معالجه آقای خامنه‌ای آمد. برای معالجه دست ایشان، از روش طب سوزنی استفاده می‌کند. منظره سوزن گذاردن را تماشا کردم. تقریباً سی سوزن در دست‌ها و پاها و کتف‌های ایشان فرو کرد و مدت هشت دقیقه به همان حال گذاشت. مدعی است که ظرف ده روز درد می‌خوابد و ظرف نه ماه خوب می‌شود. آقای خامنه‌ای می‌گویند، در این پنج روز که کارکرده، درد تخفیف یافته.»[۱۹]

این بخش از خاطرات هاشمی‌رفسنجانی، احتمال اینکه فلج شدن دست خامنه‌ای نتیجه یک اشتباه این خانم کره‌ای بوده باشد را تقویت می‌کند. با توجه به اینکه بر پایه برخی تحقیقات پزشکی در طب سوزنی، امکان آسیب دیدن رشته‌ها و مراکز اعصاب در

AVAYEBUF.wordpress.COM

بدن وجود دارد که در مواردی منجر به فلج موضعی می‌شود.[۲۰] البته احتمال دست داشتن کا گ ب دراین ماجرا، برای تزریق مشـــروعیت و هویت کاذب کاریزماتیک برای خامنه‌ای را نباید نادیده گرفت.

انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، هفتم تیر ۱۳۶۰

یک هفته پس از استیضاح غیر قانونی و برکناری بنی‌صدر از ریاست جمهوری و تنها یک روز پس از ترور ناموفق و ســاختگی ســید علی خامنه‌ای، هولناک‌ترین و بزرگ‌ترین حادثه تروریســتی تاریخ معاصر ایران به وقوع پیوســت. ساعت هشت شب هفتم تیر ماه ۱۳۶۰ خورشیدی، انفجاری مهیب در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در سرچشمه تهران رخ داد که به کشـــته شدن آیت الله محمد بهشتی، حجت الاسلام محمد منتظری و بیـــش از هفتاد نفر دیگر از اعضای فعال و کلیدی این حزب انجامید. در بین کشـــته‌ها ۲۷ نماینده مجلس شـــورای ملی که همگی عضو حزب جمهوری اســـلامی بودند، دیده می‌شد. همان شب، تنها چند ساعت پس از انفجار بدون اینکه هنوز کوچکترین تحقیقاتی

دهها تن از مقامات دولتی و نمایندگان مردم شهید و زخمی شدند
جمهوری اسلامی
خدا و ندرا شکر که هر توطئه که چیدند ملت فدا کار را منسجم‌تر نمود
ترور آخرین حربه گروهک‌هاست
مواضع دشمن در ارتفاعات میمک زیر آتش شدید قرار گرفت
کیهان
امام: ترور شخصیتها، قدرت مقاومت را در صفوف فشرده ملت بالا تر برد
ایادی امریکا با انفجار بمب دهها همرزم امام، وزیر و نماینده مجلس را شهید کردند
مرگ بر آمریکا
بکشید مارا ملت ما بیدار تر میشود

روزنامه‌های حکومتی کیهان و جمهوری اسلامی تنها چند ساعت پس از انفجار هفت تیر آمریکا را عامل انفجار معرفی کردند

AVAYEBUF.wordpress.COM

انجام شـــده باشد، تیتر اول روزنامه‌های حکومتی کیهان به سردبیری سید محمد خاتمی و جمهوری اسلامی به سردبیری میرحسین موسوی، برای صبح فردا، آمریکا را عامل این انفجار تروریستی بزرگ معرفی کرد.

تیتر اول روزنامه کیهان در روز دوشنبه هشتم تیر ماه ۱۳۶۰ خورشیدی، چنین بود: «ایادی آمریکا با انفجار بمب ده‌ها هم‌رزم امام، وزیر و نماینده مجلس را شـــهید کردند.» روزنامه جمهوری اسلامی هم در همین روز نوشت: «ایادی آمریکا بزرگ‌ترین جنایت تاریخ انقلاب را مرتکب شدند.» اینکه چگونه سردبیران بزرگ‌ترین روزنامه‌های حکومتی توانسته بودند به این سرعت تشخیص دهند که این انفجار کار آمریکا بوده است، در حالی که پس از گذشـــت بیش از ســـه دهه از وقوع انفجار، هنوز حکومت جمهوری اسلامی پرونده آن‌را پیگیری نکرده است، جای شگفتی دارد.

یک هفته پس از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با صدور اطلاعیه‌ای محمدرضا کلاهی صمدی را عامل انفجار معرفی کرد و از مردم خواست تا در دستگیری‌اش به مسوولین کمک کنند.[۲۱] سخنگوی رسمی سپاه در مصاحبه بـــا خبرگزاری قدس، محمدرضا کلاهی را به عنوان عامل نفوذی و یک کارمند معمولی و ســـاده که فقط در محل همان سالن کنفرانس که منفجر شد، کار می‌کرده است، معرفی کرد و گفت:

«شکل و نحوه کار هم به این طریق بوده که به وسیله یک عامل نفوذی به نام محمدرضا کلاهی که در میان کارکنان حزب جمهوری اسلامی نفوذ کرده بود، این بمب گذاری صورت گرفته اســـت. این بمب گذاری خیلی ســـاده و به نوعی بوده است که هر کسی می‌توانسته این کار را انجام دهد. به جهت اینکه فرصت کافی داشته و یکی از بمب‌ها را در زیر تریبون قرار داده و بمب دیگر را در کنار ستونی از سالن کار گذاشته است. بمب گذار در ارتباط با همان ســـالن کنفرانس و به عنوان یک کارمند معمولی و ســـاده کار می‌کرده است. خبرگزاری قدس آنلاین، تیرماه ۱۳۹۲»[۲۲]

جواد منصوری نخســـتین فرمانده سپاه پاســـداران، محمدرضا کلاهی را عضو شاخه دانش‌آموزی حزب جمهوری اسلامی معرفی می‌کند که از طریق فردی که در انفجار کشته شـــد، اطلاعاتی درباره جلسات شـــورای مرکزی دریافت می‌کرده است. وی که به شکلی عجیب تنها دقایقی پیش از انفجار سالن محل برگزاری جلسه را ترک کرد، می‌گوید:

AVAYEBUF.wordpress.COM

سپاه پاسداران یک هفته پس از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، محمد رضا کلاهی را عامل آن معرفی کرد.

«من همواره در جلسات شورای مرکزی شرکت می‌کردم. در روز هفتم تیر، جلسه از ساعت شش بعد از ظهر آغاز شد و تا ساعت هشت به طول انجامید. پس از آن برای اقامه نماز رفتیم و قرار بود که جلسه از ساعت هشت و سی دقیقه شب دوباره ادامه پیدا کند که بنده به دلیل برنامه سفر کاری که از سوی وزارت خارجه مأمور به آن بودم، تصمیم گرفتم به منزل بروم تا به پرواز فردا صبح برسم.»[۲۲]

وی در ادامه در پاسخ به این پرسش که آیا در خصوص انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، بررسی جامعی صورت گرفته است، گفت: «بله، در همان زمان بررسی و مشخص شد که کلاهی عضو شاخه دانش آموزی حزب به عنوان‌های مختلف اطلاع کامل جلسات شورای مرکزی حزب را از آقای جواد ملکی که در هفتم تیر شهید شد، تهیه می‌کرده است و در آن روز نیز کیف را وی به جلسه آورده بود. وی بعدها به پاریس گریخت و در حال حاضر دچار بیمار روانی شده است.»[۲۳]

حجت الاسلام محمدی ری‌شهری، نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در کتاب خاطرات خود، تعریفی کاملاً متفاوت از آنچه فرماندهان سپاه درباره محمدرضا کلاهی تصویر می‌کنند، ارایه کرده است. وی در کتابش نوشت:

«محمدرضا کلاهی عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت بود، که به عنوان پاسدار کمیته انقلاب اسلامی ولی عصر واقع در خیابان پاستور، شروع به کار کرد و به تدریج وارد حزب جمهوری اسلامی شد. کلاهی در تشکیلات دفتر مرکزی حزب در جایگاهی قرار گرفت که از کلیه جریانات مهم حزبی و مملکتی از جمله دولت، مجلس و نهادهای انقلابی مطلع و همچنین مسوول ارسال دعوتنامه برای کنفرانس‌ها، میزگردها

AVAYEBUF.wordpress.COM

و یا جلسات مهم حزبی بود و حفاظت سالن کنفرانس را نیز به عهده داشت. کلاهی از تاریخ اول آذرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، در منزل فردی به نام سعید عباس مودب صفت، به عنوان مستأجر و به صورت انفرادی زندگی میکرده و بعضاً افرادی را نیز با خود به منزل می‌آورده است. وی ساعت هفت صبح از خانه خارج می‌شد و حدود هشت شب به خانه باز می‌گشت و در رفت و آمد بسیار محتاط بود و مرتباً خودش را چک می‌کرد و حتی برای رفتن به دستشویی، در اتاق خودش را قفل می‌نمود. وی چند روز قبل از انفجار حزب، کیف سامسونت خود را عوض کرده و یک کیف بزرگ را با خودش حمل می‌کرد. از آنجا که رفت و آمد وی در طول روز به حزب زیاد بود، کمتر مورد بازرسی قرار می‌گرفت. کلاهی پس از انفجار حزب جمهوری اسلامی، متواری شد. در همین دوران و پیش از خروج وی از ایران، گزارش‌های متعددی مبنی بر محل اختفای وی در مناطقی از جمله جاده چالوس، روستای سیاه بیشه و قلعه میرفتاح در اطراف همدان، به وزارت اطلاعات رسید که با مراجعه تیم‌های عملیاتی، نتیجه‌ای حاصل نشد. در ایامی که وی مخفی شده بود، برای ردیابی وی، دوستان، نزدیکان و خانواده وی از جمله برادرش محسن که همافر بود، چندین مرحله مورد بازجویی قرار گرفتند اما نتیجه مثبتی نداشت. محمدرضا کلاهی از سال ۱۳۷۲ خورشیدی در آلمان سکونت دارد.»[۲۴]

واقعیت ماجرا با تصویر پردازی ری شهری هماهنگی بیشتری دارد. اگر چه وی نیز همه واقعیت را نمی‌گوید. محمدرضا کلاهی عضو کمیته انقلاب اسلامی ولی عصر در خیابان پاستور بود که پس از تشکیل سپاه پاسداران عضو رسمی سپاه شد. همزمان همانند بسیاری از اعضای هشته اولیه سپاه پاسداران، به عضویت حزب جمهوری اسلامی در آمد و در واحد حفاظت این حزب شروع به کار کرد. کلاهی خیلی زود تا سمت معاونت حفاظت حزب و مسوول برگزاری کنفرانس‌ها و جلسات مهم حزبی ارتقا یافت. مسوول مستقیم وی، حاج محمدعلی نظران همان دست راست سید علی خامنه‌ای در شورای عالی دفاع بود. محمدعلی نظران نیز همانند خامنه‌ای در دانشگاه پاتریس لومومبا زیر نظر کارشناسان سازمان امنیت شوروی، دوره دیده بود. به این ترتیب در زمان انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، محمد علی نظران مسوول حفاظت حزب و محمدرضا کلاهی معاون وی در حفاظت حزب جمهوری اسلامی بود. یکی از دلایلی که در بیانیه رسمی سپاه پاسداران و مصاحبه‌های نخستین فرمانده سپاه سعی شده است تا نقش محمدرضا کلاهی در حد یک کارمند ساده و یا عضو دانش آموزی تقلیل داده شود، این بود که نمی‌خواستند مردم بدانند فردی که به عنوان عامل انفجار معرفی کرده‌اند، از اعضای ارشد سپاه پاسداران

AVAYEBUF.wordpress.COM

انقلاب اسلامی بوده است تا به این شکل انگشت اتهام به سمت سپاه نچرخد. محمد رضا کلاهی با هماهنگی محمد علی نظران و دیگر اعضای ستاد ضد کودتای نوژه، فهرستی از اعضای شورای مرکزی و فعالان حزب جمهوری اسلامی‌تهیه می‌کند و برای همه آنها دعوت نامه‌ای ارسال می‌شود تا در مهم‌ترین جلسه حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی شرکت کنند. دلیل اهمیت ویژه این جلسه، دستور جلسه برای تعیین کاندیدای حزب جمهوری اسلامی جهت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری بوده است. پس از استیضاح و برکناری بنی‌صدر، حزب جمهوری اسلامی قصد داشت برای انتخابات آینده ریاست جمهوری کاندیدا معرفی کند.

بسیاری از مقامات کشوری و تمام اعضای کلیدی حزب جمهوری اسلامی با دریافت دعوت نامه‌هایی که واحد حفاظت حزب برای آنها فرستاده بود، به این جلسه دعوت شده بودند. اما به شکلی شگفت آور گروهی خاص از حضور در جلسه امتناع کرده بودند و یا دقایقی پیش از انفجار از محل ساختمان دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی دور شدند. جواد منصوری نخستین فرمانده سپاه پاسداران و عضو مؤسس حزب جمهوری اسلامی، دقایقی پیش از انفجار به بهانه‌ای عجیب از دفتر مرکزی حزب خارج شد و جان سالم به در برد. وی در مصاحبه با مرکز اسناد انقلاب اسلامی در رابطه با انفجار دفتر مرکزی حزب می‌گوید:

«در روز هفت تیر حزب دو جلسه داشت یکی قبل از نماز که مربوط به شورای مرکزی حزب بود و یک جلسه هم بعد از نماز که متأسفانه ناتمام ماند برای شناسایی و معرفی افراد مدیر برای بخش‌های مختلف کشور تشکیل شده بود. من برای یک مأموریت خارج از کشور به بلغارستان زودتر از حزب خارج شدم و در جلسه دوم حضور نداشتم و زمانی که به خانه برای برداشتن لوازم سفر مراجعه کردم تماس گرفتند و گفتند که در جلسه حزب بمب گذاری شده است. بعدا این سفر نیز لغو شد.»[۲۳]

سید علی خامنه‌ای عضو دیگر شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، روز قبل از انفجار در جریان یک ترور ساختگی و ناموفق در بیمارستان بستری می‌شود. خامنه‌ای یک سال بعد در تیرماه ۱۳۶۱ خورشیدی، در مصاحبه با مجله سروش ادعا می‌کند که تا دو هفته پس از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، از اخبار آن بی‌اطلاع بوده است. با توجه به اینکه وی جراحت‌های سطحی داشته است و در بیمارستان هم از حال

AVAYEBUF.wordpress.COM

عمومی‌خوبی برخوردار بود، این ادعا که تا دو هفته اخبار را نمی‌دانست و به ویژه از کشته شـــدن بهشـــتی بی‌خبر بود، بسیار عجیب و غیر منطقی است و بیشتر شبیه به ادعای بی خبری یک خلافکار از وقوع جرمی است که خودش آن را مرتکب شده است.[۲۵] علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی یکی دیگر از اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی هم بهانه جالبی برای عدم حضور در این مهم‌ترین نشســـت حزب جمهوری اســـلامی دارد. وی در کتاب خاطرات عبور از بحران نوشت:

«یکشـــنبه ۷ تیر ۱۳۶۰ خورشیدی: بعد از ظهر در جلسه شورای مرکزی حزب شرکت کردم. بحث‌های مهمی در دستور بود. از بیمارستان قلب خواسته بودند برای مشورت راجع به مســـایل مربوط به معالجه آقای خامنه‌ای که روز قبل ترور شـــده بود، کسی از مسوولان به آنجا برود. پس از جلسه شورا، برای بررسی وضع آقای خامنه‌ای، اول شب به عیادت آقای خامنه‌ای رفتم، حالشـــان بهتر بود. در وضع محافظت و ســـایر مسایل بحث شد. شب با احمد آقا خمینی در منزل قرار داشتم، به منزل آمدم. آقای موسوی خوییني‌ها هم آمد. در باره ریاست جمهوری بحث کردیم. از دفتر امام آقای صانعی تلفن کرد و خبر داد که در دفتر حزب جمهوری اسلامی بمبی منفجر شده و عده‌ای شهید شـــده‌اند. وحشـــت کردیم. در تلفن‌های بعدی اطلاع رسید که بمب در همان سالن در حال سخنرانی آقای بهشتی منفجر شده. در حالی که نزدیک به یکصد نفر از افراد موثر مملکت حضور داشتند و ساختمان ویران شده و همگی زیر آوار رفته‌اند و مشغول بیرون آوردن شهدا و مجروحان هستند. با تلفن‌ها، خبرها در همه شهر منتشر شد.»[۲۶]

نکته بسیار عجیب در رفتار هاشمی‌رفسنجانی در روز حادثه، خروج وی از ساختمان دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی دقایقی پیش از انفجار برای دیدار با خامنه‌ای و سپس برقراری جلسه‌ای خصوصی با سید محمد موسوی خوییني‌ها با موضوعی مشابه به موضوع مورد بحث در جلسه حزب، یعنی انتخابات ریاست جمهوری آینده بود. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرات عبور از بحران، آورده است که در روز هشتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی و یک روز پس از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، در جلسه‌ای با حضور خمینی، سید علی خامنه‌ای را برای ریاست جمهوری پیشنهاد کرد که مورد مخالفت خمینی قرار گرفت. هاشمی‌رفسنجانی در این مورد نوشته است:

«هشـــت و نیم صبح با آقایان محمدرضا مهدوی کنی، اکبر پرورش، رجائی و موســـوی اردبیلی خدمت امام رسیدیم، امام متأثر بودند و ما را دلداری دادند. رییس دیوان عالی

AVAYEBUF.wordpress.COM

کشـــور و دادســـتان را تعیین کردند و از ما خواستند زودتر کابینه را ترمیم و مجلس را فعال کنیم که کارها عادی باشد. قرار شد آقای رجایی برای ریاست جمهوری کاندیدا شود. من پیشنهاد کردم دولت بماند و آقای خامنه‌ای کاندیدای ریاست جمهوری شوند. امام صلاح ندانستند و معتقد بودند روحانی نباشد بهتر است. در گذشته هم به همین دلیل نامزد روحانی برای ریاست جمهوری نداشتیم.»[۲۷]

به نظر می‌رسد، تیم خامنه‌ای، خویینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی همه برنامه‌ها را چیده بودند تا با حذف چهره‌های شناخته شده انقلاب، همچون بهشتی و بنی‌صدر صندلی‌های قدرت را بتوانند در اختیار بگیرند، اما بر خلاف انتظارشان، جای خالی بهشتی و بنی‌صدر این بار با رجایی و باهنر پر شد و به خامنه‌ای و موسوی خویینی‌ها پست و مقام دندان گیری نرسید. آنچه این گمان را تقویت می‌کند که انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، کار مشترک تیم عملیاتی این سه نفر یعنی همان ستاد ضد کودتای نوژه بوده باشد، عدم وجود انگیزه برای پیگیری قضایی این پرونده پس از گذشت بیش از سه دهه می‌باشد. تنها به این بسنده کردند که محمدرضا کلاهی بمب گذار بوده است و جواد قدیری بمب را به وی رســـانده بود که هر دوی این افراد عضو ستاد ضد کودتای نوژه بوده‌اند.[۲۸] جواد قدیری بازجوی ســـتاد بود که در جریان اعتراف گیری تلویزیونی از متهمان کودتای نوژه، صدای وی که نقش بازجو و پرسشـــگر تلویزیونی را ایفا می‌کند شـــنیده می‌شـــود.[۲۸] برای پیگرد قضایی محمدرضا کلاهی و جواد قدیری هم هیچگاه از پلیس بین الملل کمکی در خواست نکردند و پرونده انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی برای همیشه مسکوت ماند. عجیب‌تر از همه این موارد اینکه، محمد علی نظران که در زمان انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اســـلامی‌در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی مسوول حفاظت حزب جمهوری اسلامی بود، بلافاصله پس از انفجارهای هفتم تیر، هشتم شهریور و چهاردهم شهریور ماه که رد پای وی در همه آنها دیده می‌شود، نردبان ترقی را به سرعت طی کرد و سمت‌های متعدد اطلاعاتی و امنیتی در بالاترین سطوح حکومتی توسط سید علی خامنه‌ای به وی سپرده شد.[۲۹] نظران تا زمان مرگش یعنی ۱۳۷۳ خورشیدی، نزدیک‌ترین یار امنیتی خامنه‌ای باقی ماند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

آیت الله بهشتی تنها امید آمریکایی‌ها در بین روحانیون انقلابی بود و باید کشته می‌شد

اما بدون تردید این نمی‌توانست تنها دلیلی باشد که سازمان امنیت شوروی را وا داشته بود تا در چنین عملیاتی برای حذف رقبای سیاسی مأموران تربیت شده خود اقدام کند. انگیزه اصلی ساکنان کاخ کرملین در مسکو برای نشان دادن چراغ سبز در ماجرای انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و کشتن بهشتی و یارانش را می‌توان در روابط گرم و دوستانه بهشتی با آمریکایی‌ها جویا شد. در بین روحانیون انقلابی در اطراف خمینی، آیت الله بهشتی مثبت‌ترین نگاه را به رابطه با آمریکا داشت. در یکی از اسناد محرمانه دولت آمریکا که سه دهه پس از وقوع انقلاب اسلامی از حالت محرمانه خارج و منتشر شد، آیت الله محمد بهشتی به گونه‌ای معرفی شده است که می‌تواند دلیل اصلی دشمنی اتحاد جماهیر شوروی با وی و علاقه سازمان امنیت شوروی برای حذف بهشتی از صحنه سیاسی ایران تلقی گردد. این سند که امروز پس از سه دهه در اختیار افکار عمومی قرار گرفته است، در زمان حمله به سفارت ایالات متحده آمریکا در نوامبر ۱۹۸۰ میلادی، به دست اشغال کنندگان سفارت رسید و همانطور که پیش از آن گفته شد، در اختیار طراحان اصلی عملیات اشغال سفارت، یعنی سازمان امنیت شوروی قرار گرفت و آنها از محتوای این سند آگاه بودند. در این سند محرمانه که در پنجم ژانویه ۱۹۸۰ میلادی برابر با پانزدهم دی ۱۳۵۸ خورشیدی توسط یکی از کارشناسان اطلاعاتی ایالات متحده نوشته شده است، بهشتی اینگونه معرفی می‌شود:

«محرمانه - این سند به شماره ان ال سی ۱۲۸۸۱۲۷۱ تا تاریخ ششم آگوست ۲۰۰۸ میلادی نباید از حالت محرمانه خارج گردد - زندگینامه آیت الله محمد بهشتی - نخستین تماس ما با بهشتی در ژانویه سال ۱۹۷۹ میلادی (دی ماه ۱۳۵۷ خورشیدی) و در زمانی بود که ریچارد کاتم وی را به عنوان یکی از رهبران گروه خمینی در تهران شناسایی نمود. به دنبال آن تا ژوئن سال ۱۹۷۹ میلادی (خرداد ماه ۱۳۵۸ خورشیدی) در موقعیت‌های مختلف، ما ملاقات‌هایی را با او داشتیم تا اینکه وی دیدار با نمایندگان سفارت را نپذیرفت و در مقابل موافقت کرد تا به پرسش‌هایی که برای وی نوشته شود، پاسخ کتبی دهد. ملاقات بهشتی با چارج لینگن و پرچت توسط یزدی در ماه اکتبر ۱۹۷۹ هماهنگ گردید. (به گزارش ضمیمه این مطلب نگاه کنید) اخیراً، دسترسی سفرای خارجی در تهران با بهشتی امکان پذیر شده بود. (گزارش

AVAYEBUF.wordpress.COM

سفیر سوییس در مورد ملاقات وی با گروه دوازده را ببینید.) بهشتی پنجاه ساله به نظر می‌رسد. وی ظاهری شبیه به پیامبران دارد یا بهتر است آنگونه که سفیر کانادا درباره وی گفته است بگوییم چهره پانزده سال پیش آنتونی کویین را دارد. او در عین حال که همانند فرمانده‌ای مقتدر و جدی بر خورد می‌کند، به سادگی لبخند می‌زند و رفتار و منشی دوستانه دارد. تقریباً تمام رابطان ایرانی سفارت او را به عنوان فردی باهوش و سیاستمداری موقعیت شناس تشریح می‌کنند. بهشتی دست کم پنج سال را درهامبورگ به عنوان مشاور امور مذهبی دانشجویان ایرانی زندگی کرده است. (بر همین اساس شایعاتی وجود داشته است که وی از ساواک حقوق می‌گرفته است که البته به نظر نمی‌آید این شایعات درست باشد.) بهشتی به زبان آلمانی تسلط کامل دارد و زبان انگلیسی را اگر چه آرام و با احتیاط اما در حد قابل قبول می‌داند. بهشتی فرد با هوشی است و کسانی را که با وی در ارتباط بوده‌اند تحت اثیر قرار داده است و از وی به عنوان یکی از معدود رهبران مذهبی که درک درستی از دنیای مدرن دارد، یاد کرده‌اند. بهشتی رهبر حزب جمهوری اسلامی و همچنین دبیر و نیروی محرکه مجلس خبرگان قانون اساسی بود که تدوین قانون اساسی جدید را بر عهده داشتند. در این جایگاه، ناظران بر مهارت وی در گرداندن مباحثات در خصوص نگارش قانون اساسی جدید، صحه گذاشته‌اند. بهشتی در حال حاضر رییس شورای انقلاب است و شاید بتوان گفت که قدرتمندترین شخصیت در این مجموعه می‌باشد. به عقیده ما، بهشتی مناسب‌ترین ایرانی برای مذاکره می‌باشد. وی فردی صریح، جدی و باثبات است. او متعهد انجام کاری نمی‌شود مگر اینکه به توانایی انجام آن ایمان داشته باشد. حتی اگر نظرات مخالف را قبول نکند، آنها را در نظر می‌گیرد و درک می‌کند. بهشتی خود را درگیر تبلیغات کثیف و دروغ پردازی‌هایی از آن نوع که در رفتار قطب‌زاده دیده شد، نمی‌کند. چنین به نظر می‌رسد که بهشتی قصد داشت خود را برای انتخابات ریاست جمهوری کاندید کند اما از این اقدام منصرف شد. به جای آن، حزب وی از فردی ناشناخته به نام دکتر فارسی حمایت کرد. این احتمال وجود دارد که بهشتی خواسته است تا یک فرد ناشناخته را به ریاست جمهوری برساند و خودش بتواند نخست وزیر باشد که قدرت اصلی اجرایی را خواهد داشت و یا اینکه همچنان از پشت پرده اوضاع را در کنترل داشته باشد.»[۳۰]

هنری پِرکت، مسوول امور ایران در وزارت خارجه آمریکا در زمان انقلاب، در مصاحبه با بی بی سی درباره روابط نزدیک خود با بهشتی مواردی را مطرح می‌کند که نشان دهنده اعتماد دولت وقت ایالات متحده آمریکا به آیت الله بهشتی بود. وی در این مصاحبه گفت که روز یکشنبه سیزدهم آبان سال ۱۳۵۸ خورشیدی که گروهی تحت عنوان دانشجویان

AVAYEBUF.wordpress.COM

مسلمان پیرو خط امام از دیوار سفارت ایالات متحده در تهران بالا می‌رفتند، در حال بازگشت به واشینگتن پس از دیدار با پسرش در نیویورک بود که از رادیوی ماشین خبر گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی در تهران را شنید. وی پس از رسیدن به واشینگتن، در نخستین اقدام با آیت الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و عضو با نفوذ شورای انقلاب، تماس می‌گیرد و از وی کمک می‌خواهد. هنری پِرکت به بی بی سی فارسی گفت:

SECRET

No Objection To Declassification 2008/08/09 : NLC-128-8-12-7-1

#16

BIOGRAPHY OF AYATOLLAH MOHAMMED BEHESHTI

We first had contact with Beheshti in January 1979 when Richard Cottam identified him to us as one of the leaders of the Khomeini opposition forces in Tehran. Subsequently, we had occasional meetings with him until about June 1979 when he declined to see Embassy officers but agreed to answer questions submitted in writing. A meeting between him and Charge Laingen and Precht was arranged by Yazdi in October (see attached cable). Recently, Beheshti has been available to Ambassadors in Tehran. (See the Swiss Ambassador's report of his meeting with the group of 12.)

Beheshti appears to be about 50 years old. He has the bearing of a patriarch or as the Canadian Ambassador described him, like Anthony Quinn fifteen years ago. He has a dignified, commanding presence, but at the same time smiles easily and projects a friendly attitude. Iranian contacts of the Embassy almost universally describe him as a wily, opportunistic politician.

Beheshti spent at least five years in Hamburg as a religious advisor to Iranian students. (From this experience there have spread rumors that he was on the payroll of SAVAK. We doubt this.) Beheshti speaks fluent German and slow, uncertain but careful English. He is a thoughtful person and has impressed his contacts as one of the few religious leaders with a clear understanding of the modern world.

Beheshti is the leader of Khomeini's Islamic Republican Party and was the Secretary and, in effect, the moving force in the Council of Experts that drafted the new Constitution. In that role, observers gave him high marks for very adept handling of the few opposition members present and skillful management of the debate. Beheshti is now Secretary of the Revolutionary Council and quite probably the strongest figure in that body.

In our judgement, Beheshti is the most desirable Iranian with whom to negotiate. He is clear, serious and consistent in his thoughts. He will not commit himself beyond what he can expect to achieve. He understands the other point of view if he does not accept it. He does not engage in the kind of sloppy propaganda or lies that have marred Ghotbzadeh's performances.

At one point it seemed that Beheshti would push himself forward as a presidential candidate. He did not do so and instead his party is backing an unknown (Dr. Farsi). It is possible that Beheshti hopes to install such a man as President with the idea that he (Beheshti) would become Prime Minister and exercise real power or continue to operate from behind the scenes.

Clearance: INR - Myles Green
NEA/IRG:HPrecht:van:1/5/80

سند محرمانه دولت آمریکا مربوط به ژانویه ۱۹۸۰ میلادی که با بیان زندگینامه آیت الله بهشتی، وی را بهترین روحانی انقلابی برای مذاکره با دیپلمات‌های ایالات متحده و در واقع امید آمریکایی‌ها در بین روحانیون انقلابی معرفی کرده بود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

«به درخواست ما شرکت مخابراتی «ای تی‌اند تی»، سیستم پیشرفته‌ای برای تماس با ایران نصب کرده بود. بنابراین قادر بودیم که بدون دردسر زیاد به تهران زنگ بزنیم. من با بهشتی صحبت کردم و از او پرسیدم که آیا می‌تواند برای آزادی کارکنان سفارت به ما کمک کند؟ گفت، ببینم چکار می‌توانم بکنم، الان باید به جلسه شورای انقلاب بروم. او هرگز زنگ نزد. وی قول داد بعد از پایان نشست شورای انقلاب با او تماس بگیرد ولی به وعده‌اش عمل نکرد.»[۳۱]

هنری پرکت که ۲۹ اکتبر ۱۹۷۹ میلادی برابر با هفتم آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، تنها یک هفته پیش از حمله به سفارت آمریکا در تهران با آیت الله بهشتی دیداری خوب و صمیمانه داشت، نمی‌توانست باور کند که یک هفته بعد در سیزدهم آبان ماه چنین فاجعه‌ای رخ داده باشد و تمام دیپلمات‌های آمریکایی در پی تسخیر سفارت آمریکا به گروگان گرفته شده باشند.[۳۱] شاید همین سفر محرمانه هنری پرکت به ایران برای دیدار با دولت موقت بود که انگیزه نهایی برای حمله به سفارت آمریکا را در مأموران تربیت شده توسط سازمان امنیت شوروی ایجاد کرد. سازماندهی گروهی از نیروهای زبده سپاه پاسداران که توسط افسران سازمان امنیت شوروی در کمپ‌های خاور میانه تعلیم دیده بودند، برای حمله به سفارت آمریکا در راستای منافع شوروی، دور از ذهن نیست. به ویژه اینکه هدایت این گروه حمله کننده را موسوی خویینی‌هاکه یکی از فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو بود، به عهده داشت. اتحاد جماهیر شوروی از سفرهای و دیدارهای محرمانه دولت آمریکا با دولت موقت مهدی بازرگان و آیت الله بهشتی که رییس شورای انقلاب بود، راضی به نظر نمی‌رسیدند. با وجود چندین دهه برنامه‌ریزی برای سرنگونی شاه که متحد نزدیک آمریکا بود، حالا دولت کارتر، رییس جمهور وقت آمریکا توانسته بود با رهبران کلیدی شورای انقلاب همچون آیت الله بهشتی و همچنین اعضای کلیدی دولت موقت یعنی مهندس بازرگان و ابراهیم یزدی روابط گرم بر قرار کند و این نگرانی در بین رهبران کرملین در مسکو ایجاد شده بود که با ادامه این روابط تمام رشته‌های آنها دارد پنبه می‌شود و باید به وسیله‌ای پای ایالات متحده آمریکا را برای همیشه از ایران کوتاه کنند.

بهترین راه حل، حمله به سفارت آمریکا در تهران بود. به این ترتیب نه تنها دولت موقت استعفا داد، بلکه دسترسی سازمان امنیت شوروی به اسناد محرمانه سفارت آمریکا نیز امکان پذیر شد و بسیاری از چهره‌های انقلابی که روابط پنهانی با ایالات متحده

AVAYEBUF.wordpress.COM

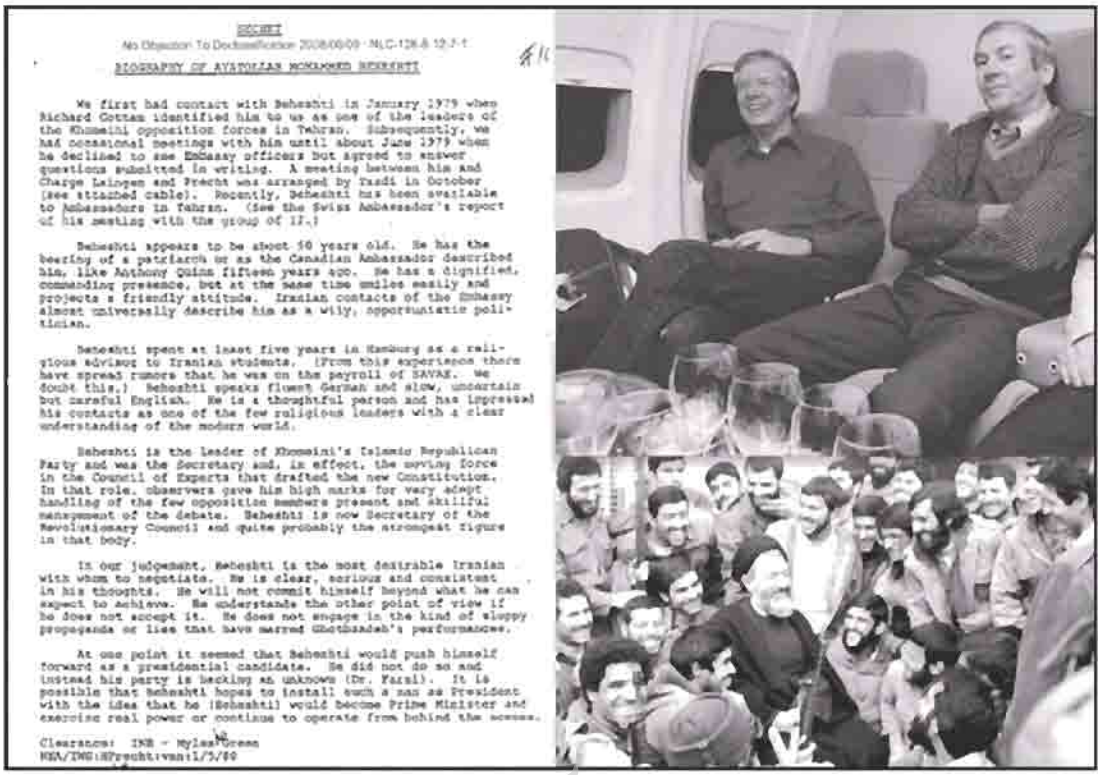

SECRET

No Objection To Declassification 2008/09/09 : NLC-128-8-12-7-1

BIOGRAPHY OF AYATOLLAH MOHAMMED BEHESHTI

We first had contact with Beheshti in January 1979 when Richard Cottam identified him to us as one of the leaders of the Khomeini opposition forces in Tehran. Subsequently, we had occasional meetings with him until about June 1979 when he declined to see Embassy officers but agreed to answer questions submitted in writing. A meeting between him and Charge Laingen and Precht was arranged by Yazdi in October (see attached cable). Recently, Beheshti has been available to Ambassadors in Tehran. (See the Swiss Ambassador's report of his meeting with the group of 17.)

Beheshti appears to be about 50 years old. He has the bearing of a patriarch or as the Canadian Ambassador described him, like Anthony Quinn fifteen years ago. He has a dignified, commanding presence, but at the same time smiles easily and projects a friendly attitude. Iranian contacts of the Embassy almost universally describe him as a wily, opportunistic politician.

Beheshti spent at least five years in Hamburg as a religious advisor to Iranian students. (From this experience there have spread rumors that he was on the payroll of SAVAK. We doubt this.) Beheshti speaks fluent German and slow, uncertain but careful English. He is a thoughtful person and has impressed his contacts as one of the few religious leaders with a clear understanding of the modern world.

Beheshti is the leader of Khomeini's Islamic Republican Party and was the Secretary and, in effect, the moving force in the Council of Experts that drafted the new Constitution. In that role, observers gave him high marks for very adept handling of the few opposition members present and skillful management of the debate. Beheshti is now Secretary of the Revolutionary Council and quite probably the strongest figure in that body.

In our judgement, Beheshti is the most desirable Iranian with whom to negotiate. He is clear, serious and consistent in his thoughts. He will not commit himself beyond what he can expect to achieve. He understands the other point of view if he does not accept it. He does not engage in the kind of sloppy propaganda or lies that have marred Ghotbzadeh's performances.

At one point it seemed that Beheshti would push himself forward as a presidential candidate. He did not do so and instead his party is backing an unknown (Dr. Farsi). It is possible that Beheshti hopes to install such a man as President with the idea that he (Beheshti) would become Prime Minister and exercise real power or continue to operate from behind the scenes.

Clearance: INR - Myles Green
NEA/IRN:HPrecht:vmail/5/80

راست: هنری پرکت مسوول امور ایران در وزارت خارجه آمریکا در زمان انقلاب با بهشتی تماس مستقیم داشت. چپ: سند محرمانه دولت آمریکا مربوط به ژانویه ۱۹۸۰ میلادی که با بیان زندگینامه آیت الله بهشتی، وی را بهترین روحانی انقلابی برای مذاکره معرفی کرده بود

داشـــتند، شناسایی شـــدند تا در زمان مناسب نسبت به آنها اقدام شود. در اسناد به دست آمده از ســـفارت آمریکا، روابط بلند مدت و گرم آیت الله بهشـــتی با بسیاری از دیپلمات‌ها و مقامات ارشـــد آمریکایی که از سال‌ها پیش از انقلاب جریان داشت کشف شده بود. اگر چه در بین اسنادی محرمانه‌ای که از سفارت آمریکا به دست انقلابیون افتاد، اسناد مربوط به آیت الله بهشتی منتشر نشد، اما وی به عنوان یک عنصر موافق برقراری رابطه دوستانه با ایالات متحده آمریکا توســـط سازمان امنیت شوروی، نشان شده بود و باید از سر راه بر داشته می‌شد. آیت الله محمد بهشتی سال‌ها پیش از وقوع انقلاب و در زمانی که محمدرضا شـــاه پهلوی در اوج قدرت بود، با آمریکایی‌ها ارتباط برقرار کرد. در آن دوران شـــاه متحد نزدیک آمریکا در منطقه به حساب می‌آمد و برقراری رابطه با آمریکایی‌ها بسیار خطرناک می‌توانســـت باشد. در چنین شرایطی که بســـیاری از روحانیون انقلابی به اتحاد جماهیر شوروی نزدیک شده بودند تا بتوانند از فرصت پیش آمده در جریان جنگ سرد بین آمریکا و شوروی، برای مبارزه با حکومت شاه استفاده کنند، آیت‌الله بهشتی به سمت آمریکایی‌ها رفته بود. به گزارش خبرگزاری بی بی ســـی یک دیپلمات آمریکایی و یک مأمور سازمان

AVAYEBUF.wordpress.COM

اطلاعات مرکزی ایالات متحده، که هر دو سابقه فعالیت در ایران را دارند، تاکید کرده‌اند که پیشینه آشنایی سفارت آمریکا با آیت الله محمد بهشتی به دورانی باز می‌گشت که شاه در اوج قدرت بود و با هرگونه ارتباط مقامات خارجی و مخالفانش به شدت برخورد می‌کرد. این دو مأمور سابق دولت امریکا عنوان کردند که آیت‌الله بهشتی با یکی از کارکنان ارشد سفارت آمریکا در دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون در ارتباط بود. هر دو منبع عنوان کردند که این دیپلمات آمریکایی استنلی اسکودرو نام داشت و بعدها سفیر آمریکا در تاجیکستان و جمهوری آذربایجان شد. آقای اسکودرو در فاصله سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵ میلادی برابر با ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ خورشیدی، در سرویس سیاسی سفارت آمریکا کار می‌کرد. اسکودر که به ایرانی‌ها شباهت داشت و به خوبی فارسی صحبت می‌کرد، به خاطر تماس با بهشتی و دیگر روحانیون انقلابی، توسط مسوولین سفارت توبیخ شد. این دیپلمات آمریکایی با بیان اینکه بهشتی در خصوص مواردی که به سفارت آمریکا می‌گفت بسیار محتاط بود، چرا که می‌ترسید مطالبش به نحوی به گوش مأموران حکومت شاه برسد، افزود:

«بهشتی نمی‌خواست به دردسر بیفتد. می‌خواست ما بدانیم که درباره مسایل مختلف چه نظری دارد. این کار خیلی ساده و عادی انجام می‌شد. ابداً نمی‌خواست درگیر گفتگوی طولانی با یک مقام سفارت آمریکا شود.»[۳۲]

همچنین جورج لمبراکیس، رییس بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران، پس از بازگشت خمینی به ایران و پیش از سقوط دولت شاپور بختیار، با آیت‌الله بهشتی ملاقات کرد. این دیپلمات ارشد آمریکایی، درباره بهشتی می‌گوید:

«بهشتی دست راست خمینی بود. دیگران هم بودند مثل ابراهیم یزدی که در وقوع انقلاب دخالت داشتند، اما به نظر می‌آمد که بهشتی از همه مهم‌تر بود. به همین خاطر بود که به دیدارش رفتم تا ببینم چکار می‌توانیم بکنیم. اساساً او موضعی اتخاذ نکرد که بر اساس آن بخواهد کاری بکند یا نکند. در آن مقطع، انقلاب به ثمر نرسیده بود. ما تلاش می‌کردیم به او توضیح بدهیم که اگر شاه مصالحه کند یا حتی برود، ایالات متحده آمریکا لزوماً با جایگزین احتمالی حکومت شاه مخالفت نخواهد کرد. ما در این ملاقات تنها بودیم. نشست کوتاهی داشتیم. هدف از این ملاقات این بود که ببینیم آیا می‌توانیم نشست‌های بیشتری را برای برقراری نوعی رابطه برگزار کنیم یا نه.»[۳۱]

جان استمپل، یکی دیگر از دیپلمات‌های آمریکایی مسلط به زبان فارسی در سفارت ایالات متحده در تهران در دوران انقلاب هم به یاد می‌آورد که محمد بهشتی را در یکی

AVAYEBUF.wordpress.COM

از جلسات محرمانه و سرنوشت ساز سفیر وقت آمریکا در تهران ویلیام سالیوان با مهندس مهدی بازرگان و گروهی دیگر از روحانیان مخالف شاه دیده است. او می‌گوید:

«آن نشست برای مشخص کردن دقیق مواضع ما بود، اینکه ما در سیاست داخلی ایران ابداً دخالتی نمی‌کنیم و امیدواریم خشونتی بروز نکند که دامن گیر شهروندان آمریکایی که در ایران باقی مانده بودند، شود و ایران را ترغیب می‌کنیم که به طور مسالمت آمیز موضوع رهبری کشور را مشخص کند، چرا که همسایه شمالی ایران یعنی اتحاد جماهیر شوروی منتظر است که از نا آرامی‌و بی ثباتی سو استفاده کند. نشست مفیدی بود، از این نظر که نهضت آزادی، بهشتی، بازرگان و بقیه به این نتیجه رسیدند که ما برای مداخله در اوضاع ایران برنامه نظامی‌تدارک ندیده بودیم. در روزها و هفته‌های آتی، طوری رفتار کردند که نشان می‌داد اظهارات سفیر سالیوان را پذیرفته اند.»[۳۱]

از دیگر مواردی که ارتباط نزدیک آیت‌الله بهشتی با آمریکایی‌ها را اثبات می‌کند، نجات جان ژنرال فلیپ گست رییس هیات مستشاران نظامی آمریکا و بلند پایه‌ترین مقام نظامی آمریکا در ایران و ۲۶ نفر از پرسنل نظامی تحت فرمان وی از زیرزمین ستاد کل ارتش شاهنشاهی و انتقال آنها به سفارت ایالات متحده در شب پیروزی انقلاب اسلامی بود. چریک‌های فدایی خلق ایران که از گروه‌های شبه نظامی تحت حمایت مستقیم اتحاد جماهیر شوروی به حساب می‌آمدند، در هیاهوی انقلاب با هماهنگی سازمان امنیت شوروی وظیفه داشتند تا با حمله به مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در اداره دوم ستاد کل ارتش شاهنشاهی، اسناد محرمانه این ستاد را به دست آورده و در اختیار کارشناسان اطلاعاتی و امنیتی روس قرار دهند. در اسناد منتشر شده توسط جمهوری اسلامی پس از انقلاب، مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در اداره دوم ارتش شاهنشاهی به عنوان مرکزی برای پیگیری اقدامات مأموران سازمان امنیت شوروی و رابطان آنها در ایران فعالیت می‌کرد. دسترسی به اسناد این مرکز برای سازمان امنیت شوروی بسیار با ارزش می‌توانست باشد. چارلز نس معاون وقت سفیر ایالات متحده در ایران، سی و شش سال پس از انقلاب در سن نود سالگی در مصاحبه با خبرگزاری بی بی سی خاطره سحرگاه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را خوب به خاطر می‌آورد که چگونه آیت الله بهشتی و ابراهیم یزدی جان آمریکایی‌ها را نجات دادند. وی می‌گوید:

«آنگونه که به خاطر دارم، ابراهیم یزدی تلفن زد تا بگوید آن گروه از پرسنل نظامی آمریکایی را به سفارت می‌آورد. البته ما یزدی را خیلی خوب نمی‌شناختیم، مطمین هم

AVAYEBUF.wordpress.COM

نبودیم شخصی که تماس گرفته بود واقعاً یزدی باشد. به او گفتیم که آنها را از پشت سفارت بیاورند. جایی که فکر می‌کردیم در صورتی که حقه‌ای در کار باشد، می‌توانیم از یورش احتمالی به داخل سفارت جلوگیری کنیم. من محافظان تفنگدار نیروی دریایی آمریکا را روی پشت بام سفارت و جاهای دیگر مستقر کرده بودم. زمانی که آمدند، متوجه شدیم خودشان هستند. یادم نیست که سوار دو خودرو یا سه خودرو بودند. وارد کوچه تنگ پشت سفارت ایالات متحده شدند. یزدی اول پیاده شد. بعد بهشتی از ماشین پیاده شد. او مرد عظیم الجثه‌ای بود. من خیلی سپاسگزار بودم و این مساله را به هر دوی آنها گفتم. آنها در واقع این گروه پرسنل نظامی ما را از به گروگان گرفته شدن یا کشته شدن در تیراندازی‌ها نجات داده بودند. هر دو بسیار محترم بودند، ولی عجله داشتند که بروند و به کارهای دیگرشان برسند. بهشتی لبخند بزرگی بر صورتش داشت. آنها موفق شده بودند کاری بسیار ارزشمند برای ما و انسان‌هایی انجام دهند که جانشان نجات داده شده بود.» ۳۱

از دیگر دیپلمات‌های آمریکایی که با آیت الله بهشتی در ارتباط بودند، می‌توان بروس لنگن آخرین کاردار سفارت ایالات متحده در تهران و معاون وی ویکتور تامست را نام برد. ویکتور تامست به خاطر دارد که دو بار یکی در تابستان برای معارفه و دیگر بار در پاییز سال ۱۳۵۸ خورشیدی در مورد قراردادهای نظامی و مسایل مورد اختلاف شامل ورود محمدرضا پهلوی، به ایالات متحده با آیت الله بهشتی دیدار و گفتگو کرده بود. وی در این مورد می‌گوید:

«فکر کنم بهشتی را در دفتر کارش ملاقات کردیم. به کتابخانه‌ای شباهت داشت. دور تا دورش قفسه کتاب بود. ما نطق همشیگی خودمان را تکرار کردیم. اینکه پذیرفته‌ایم که تغییرات سیاسی در ایران رخ داده است. ما خواهان رابطه خوب با ایران هستیم و در عین حال می‌دانیم که این رابطه با رابطه‌ای که با شاه داشتیم متفاوت خواهد بود. برخورد بهشتی محترمانه بود و ما را از دفترش بیرون نینداخت. ما دست کم یک بار دیگر هم به دیدارش رفتیم.»[۳۲]

چهارم نوامبر سال ۱۹۷۹ میلادی برابر با ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، که حمله به سفارت ایالات متحده صورت گرفت، بروس لنگن کاردار سفارت و ویکتور تامست معاون وی به همراه یکی از محافظان سفارت در وزارت امورخارجه ایران به دیدار ابراهیم یزدی رفته بودند که از حمله به سفارت مطلع شدند. این سه دیپلمات آمریکایی، شب را در

AVAYEBUF.wordpress.COM

ساختمان وزارت خارجه سپری کردند و صبح روز بعد از رادیو شنیدند که دولت بازرگان استعفا داده و شورای انقلاب امور کشور را در دست گرفته است. معاون کاردار سفارت آمریکا درباره حوادث آن روز پر التهاب می‌گوید:

«بهشتی تنها عضو شورای انقلاب بود که ما شماره‌اش را در دفترچه تلفن‌مان داشتیم و به او زنگ زدیم. او گوشی را برداشت. بروس لینگن در بیست و چهار ساعت نخست پس از حمله به سفارت ایالات متحده هم چند بار دیگر با بهشتی صحبت کرد. درباره اینکه رمزی کلارک و بیل میلر عازم ایران هستند. آخرین باری که با بهشتی صحبت کردیم، کلارک و میلر در کشور ترکیه بودند و ما با او درباره اجازه سفر آنها به ایران صحبت کردیم. آیت‌الله بهشتی به نوعی ما را راهنمایی می‌کرد، درباره اینکه آنها باید چه اطلاعاتی ارایه کنند، مثل شماره دم هواپیما تا برای فرود در فرودگاه مهرآباد مجوز بگیرند. صحبت با او تضمینی درباره نتیجه مذاکرات نبود، اما کاملاً منطقی و معقول بود که در ما این امیدواری را ایجاد کند که آنها به تهران خواهند آمد و برای آزادی گروگان‌ها مذاکره خواهند کرد.»[۳۱]

ویلیام میلر یکی از دیپلمات‌های کار کشته آمریکایی بود که در دوران حکومت شاه چند سالی در ایران مأموریت داشت و دوستان زیادی در بین جبهه ملی و نهضت آزادی پیدا کرده بود. رمزی کلارک نیز وزیر دادگستری پیشین آمریکا و فعال معروف ضد جنگ بود که آن زمان صراحتاً از انقلاب اسلامی به رهبری خمینی حمایت می‌کرد. با وجود تلاش‌های بهشتی برای میانجیگری، خمینی بود که از محل اقامتش در قم حرف آخر را می‌زد. خمینی به عنوان رهبر انقلاب اعلام کرد که حتی اگر هم فرستادگان کارتر به ایران بیایند، وی آنها را نخواهد پذیرفت و هیچیک از اعضای شورای انقلاب یا مقامات دولتی هم اجازه مذاکره با آنها را ندارند. به این ترتیب، نامه جیمی‌کارتر رییس جمهور وقت آمریکا خطاب به شخص خمینی که رمزی کلارک و بیل میلر مأمور رساندن آن به دست وی بودند، هیچگاه به مقصد نرسید. این نامه که نه تنها یادگاری از شکست اقدامات دولت کارتر برای مذاکره با خمینی، بلکه یادبودی از شکست تلاش‌های آیت‌الله بهشتی برای کمک به آزادی دیپلمات‌های آمریکایی به گروگان گرفته شده در همان روزهای نخست پس از حمله به سفارت آمریکا در تهران بود، در سال ۱۹۸۵ میلادی از وضعیت محرمانه خارج شد و اجازه انتشار یافت. سه دهه پس از وقوع انقلاب اسلامی، این نامه در درون یک قاب قرار گرفته و با میخ به دیوار یکی از اتاق‌های خانه شخصی ویلیام میلر در حومه شهر واشینگتن

AVAYEBUF.wordpress.COM

THE WHITE HOUSE

WASHINGTON

November 6, 1979

Dear Ayatollah Khomeini:

Based on the willingness of the Revolutionary Council to receive them, I am asking two distinguished Americans, Mr. Ramsey Clark and Mr. William G. Miller, to carry this letter to you and to discuss with you and your designees the situation in Tehran and the full range of current issues between the U.S. and Iran.

In the name of the American people, I ask that you release unharmed all Americans presently detained in Iran and those held with them and allow them to leave your country safely and without delay. I ask you to recognize the compelling humanitarian reasons, firmly based in international law, for doing so.

I have asked both men to meet with you and to hear from you your perspective on events in Iran and the problems which have arisen between our two countries. The people of the United States desire to have relations with Iran based upon equality, mutual respect, and friendship.

They will report to me immediately upon their return.

Sincerely,

Jimmy Carter

His Excellency
Ayatollah Khomeini
Qom, Iran

DECLASSIFIED
NSC 4/22/85 re NC-84-10
BY NARS, DATE 4/29/85

نامه جیمی کارتر به خمینی دو روز پس از حمله به سفارت آمریکا که هیچگاه به دست خمینی نرسید.

AVAYEBUF.wordpress.COM

پایتخت آمریکا نصب شده است.[۳۳]

جالب اینجاست که سرویس دیس اینفورمیشن سازمان امنیت شوروی یا همان سرویس الف، ویژه جنگ روانی و پخش شایعه، موفق شده بود تا آیت الله بهشتی را به عنوان یک عنصر نزدیک به اتحاد جماهیر شوروی و همکار کا گ ب در آلمان شرقی معرفی کند. این شایعات مورد پذیرش جامعه قرار گرفته بود و به همین جهت پس از انفجار تروریستی هفتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی که به کشته شدن بهشتی منجر شد، چسباندن اتهام این ترور به آمریکایی‌ها سخت نبود و شوروی سود سیاسی فراوانی برد. همین سرویس دروغ و شایعه سازی در سازمان امنیت شوروی که آیت الله بهشتی را که نزدیک‌ترین روحانی انقلابی به آمریکایی‌ها بود، جاسوس شوروی معرفی می‌کرد، در مورد صادق قطب‌زاده معکوس عمل کرد و وی را که مدتی جاسوس اتحاد جماهیر شوروی بود، به عنوان جاسوس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، سی آی ای، جا زد و توسط عناصر کاگ‌ب در بین انقلابیون، وی را به چوبه اعدام سپرد.

ترور بسیاری از آن‌هایی که در جلسه هفتم تیرماه غایب بودند

پس از کشته شدن آیت الله بهشتی که علاوه بر هدایت دستگاه قضایی جمهوری اسلامی، دبیر کل حزب جمهوری اسلامی نیز بود، سید علی خامنه‌ای انتظار داشت که به راحتی بتواند با حمایت رییس مجلس علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی، دبیر کل حزب شود و سپس به نمایندگی از حزب جمهوری اسلامی، کاندیدای ریاست جمهوری باشد. تنها یک روز پس از انفجار، در هشتم تیرماه هاشمی‌رفسنجانی در دیدار با خمینی سید علی خامنه‌ای را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری پیشنهاد کرد که با مخالفت خمینی مواجه شد.[۳۴] این در حالی بود که خامنه‌ای دو روز پیش در پی یک نمایش ترور ساختگی در بیمارستان بستری شده بود، اما درجه نفرت و بی‌اعتمادی نسبت به رفتارها و تندروی‌های وی بسیار بیشتر از آن بود که با مظلوم نمایی پس از یک ترور ساختگی به فراموشی سپرده شود. در درون حزب جمهوری اسلامی هم تلاش‌های هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای برای در دست گرفتن سکان هدایت حزب بی نتیجه ماند و اینبار حجت الاسلام محمد جواد باهنر که مورد حمایت طیف نزدیک به جمعیت مؤتلفه در درون حزب جمهوری اسلامی

AVAYEBUF.wordpress.COM

قرار داشت، به سمت دبیر کلی انتخاب شد. به این ترتیب حزب جمهوری اسلامی به دبیر کلی محمدجواد باهنر، از محمدعلی رجایی به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری حمایت کرد و باهنر به عنوان کاندیدای اصلی مقام نخست وزیری در نظر گرفته شد. از آنجا که در قانون اساسی جمهوری اسلامی اداره و ریاست کابینه اجرایی و دولت به نخست وزیر سپرده شده بود و رییس جمهور یک نقش بیشتر تشریفاتی داشت، به این ترتیب با انتخاب دبیر کل حزب جمهوری اسلامی به عنوان نخست وزیر، انتظار می‌رفت که این حزب بتواند حرف اول را در تصمیم گیری‌های اجرایی کشور بزند. هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای که با طیف جمعیت موتلفه در درون حزب جمهوری اسلامی مشکلات اساسی داشتند، از این انتخاب ناراضی بودند. اوج درگیری‌های درون گروهی در حزب جمهوری اسلامی در اختلافات شدید دکتر حسن آیت از طیف جمعیت موتلفه و میرحسین موسوی که از یاران نزدیک خامنه‌ای در آن دوران بود و نسبت دور خانوادگی با وی داشت، دیده می‌شد. نام حسن آیت نیز در بین دعوت شدگان برای جلسه هفتم تیر ماه وجود داشت. در فهرست تهیه شده توسط اعضای ستاد ضد کودتای نوژه برای شرکت در جلسه هفتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، اسامی بسیاری دیگر از رقبای سیاسی خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و موسوی خوییني‌ها دیده می‌شد که هر کدام به دلایلی نتوانسته بودند در جلسه حاضر شوند. اما بیشتر این افراد در فاصله کوتاهی پس از انفجار هفتم تیرماه، به اشکال مختلف به قتل رسیدند که مهم‌ترین آنها دکتر حسن آیت بود. وی از مخالفان اصلی تیم خامنه‌ای در درون حزب جمهوری اسلامی بود و همانطور که گفته شد، به ویژه درگیری بسیار شدیدی با میرحسین موسوی داشت که آن زمان سر دبیری روزنامه حزب بر عهده‌اش بود. حسن آیت در ساعت هشت صبح روز چهارشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۶۰ خورشیدی، پنج هفته پس از انفجار هفتم تیر، در مقابل منزلش در مرکز تهران با شلیک ۶۰ گلوله کشته شد. افرادی که وی را ترور کردند هیچگاه شناخته نشدند. ترور دکتر حسن آیت فایده بسیاری برای سید علی خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی و تیم آنها در درون حزب جمهوری اسلامی داشت و با حذف وی یکی از صداهای بلند، تاثیر گذار و مزاحم در مسیر راه ترقی آنها به این شکل برای همیشه خاموش شد. حسن آیت از کسانی بود که برای شرکت در جلسه هفتم تیرماه دعوتنامه مخصوص از طرف محمد رضا کلاهی دریافت کرده بود اما دقایقی پیش از انفجار به علت خستگی شدید از کار روزانه و برای آماده کردن متن سخنرانی پیش از دستور فردا

AVAYEBUF.wordpress.COM

صبح خود در مجلس شورای ملی، از دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی خارج شد و به خانه‌اش رفت. برخی دیگر از دریافت کنندگان این دعوتنامه‌های مخصوص از طرف محمد رضا کلاهی که به دلایلی نتوانستند خودشان را به جلسه برسانند و جان سالم به در برده بودند اما مدت کوتاهی پس از آن، در حوادث مشکوک تروریستی کشته شدند، عبارتند از آیت الله علی قدوسی، حجت الاسلام محمد جواد باهنر، محمد علی رجایی و آیت الله حسن لاهوتی. از سوی دیگر عجیب نبود که هیچکدام از اعضای ستاد ضد کودتای نوژه و نزدیکانشان در جلسه هفتم تیر ماه حضور نداشتند و یا اینکه اگر در ساختمان دفتر مرکزی حزب حضور داشتند، دقایقی پیش از انفجار از ساختمان خارج شده بودند. پیش از این به نخستین فرمانده سپاه پاسداران جواد منصوری هم اشاره شد که وی نیز به بهانه سفر به بلغارستان دقایقی پیش از انفجار محل را ترک کرد. محمد علی نظران مسوول حفاظت حزب جمهوری اسلامی هم همانند جواد منصوری دقایقی پیش از انفجار محل ساختمان دفتر مرکزی حزب را ترک کرد. برخی از چهره‌های شاخص حزب جمهوری اسلامی از جمله محمد هاشمی، برادر علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی که مدیریت سازمان صدا و سیما را بر عهده داشت و سید محمد خامنه‌ای، برادر سید علی خامنه‌ای که عضو فعال در دفتر اطلاعات نخست وزیری بود نیز در این جلسه شرکت نکردند. از دیگر افراد غایب در این جلسه، سیدهادی خسرو شاهی دوست دوران نوجوانی سید علی خامنه‌ای بود. وی همان فردی بود که علی خامنه‌ای در آستانه سفر به نجف در نوجوانی‌اش یکی از عکس‌های خود را با نام مستعار سید ضیاالدین حسینی امضا کرد و به وی هدیه داد. خسرو شاهی در ششم تیرماه ۱۳۹۴ خورشیدی در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فارس از آخرین دیدار و مکالمه‌اش با آیت الله بهشتی در روز هفتم تیر، چنین می‌گوید:

«صبح روز هفتم تیر به دادگستری رفتم که ایشان را ببینم. پس از گفت وگوی کوتاهی گفتند شب به حزب بیایید! گفتم آقا من تازه از سفر واتیکان آمده‌ام و خسته هستم، انشاءالله یک وقت دیگر! غروب به منزل مرحوم آسید ابوالفضل موسوی تبریزی رفتم. ایشان گفت نمازت را بخوان که به حزب برویم. گفتم مهمان دعوت کردی که به حزب بروی؟ هفته دیگر برو. آن بنده خدا هم قبول کرد که نرود. فردا صبح که خبر انفجار حزب را شنیدم، حالم بسیار بد شد و چاره‌ای ندیدم جز اینکه به حسینیه جماران بروم و آنجا بنشینم که کمی آرام بگیرم. به آقای موسوی تبریزی گفتم: گویا این همه راه از واتیکان آمدم که جلوی شهید شدن شما را بگیرم! این آخرین دیدار من با مرحوم آقای

AVAYEBUF.wordpress.COM

بهشتی بود.»[۳۵]

جالب است که این دوست صمیمی سید علی خامنه‌ای دعوت آیت الله بهشتی را برای رفتن به مهم‌ترین جلسه حزب جمهوری اسلامی به بهانه خستگی و نیاز به استراحت رد کرد. اما همان شب و همزمان با برگزاری جلسه در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در مهمانی دیگری حضور داشت و حتی جلوی شرکت یکی دیگر از دوستان نزدیک سید علی خامنه‌ای یعنی آیت الله موسوی تبریزی را در جلسه هفتم تیرماه گرفت. به این ترتیب به شکلی بسیار عجیب تقریباً تمام آشنایان نزدیک و دوستان سید علی خامنه‌ای به نوعی از شرکت در جلسه هفتم تیر امتناع ورزیده بودند. اما از همه این موارد عجیب‌تر، عدم حضور علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی و سید محمد موسوی خویینی‌ها در جلسه هفتم تیر بود. همانطور که گفته شد، دستور جلسه در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بحث در مورد معرفی کاندیدای حزب برای انتخابات ریاست جمهوری بود. در روز هفتم تیرماه، دو جلسه در دفتر مرکزی حزب تشکیل شده بود که در جلسه نخست هاشمی‌رفسنجانی حضور داشت اما پیش از جلسه دوم به بهانه عیادت از سید علی خامنه‌ای از ساختمان مرکزی حزب خارج شد. هاشمی‌رفسنجانی پس از دیدار با خامنه‌ای به خانه می‌رود تا با سید محمد موسوی خویینی‌ها و احمد خمینی درباره انتخابات آینده ریاست جمهوری مشورت کند. نتیجه بحث‌های‌شان در این جلسه این بود که خامنه‌ای را برای ریاست جمهوری پیشنهاد کنند. همانطور که اشاره شد، صبح روز بعد این پیشنهاد با خمینی مطرح شد و وی با آن مخالفت کرد. رفسنجانی در این مورد در مجموعه خاطراتش می‌نویسد:

«بعد از ظهر در جلسه شورای مرکزی حزب شرکت کردم. بحث‌های مهمی در دستور بود. از بیمارستان قلب خواسته بودند برای مشورت راجع به مسایل مربوط به معالجه آقای خامنه‌ای که روز قبل ترور شده بود، کسی از مسوولان به آنجا برود. پس از جلسه شورا، برای بررسی وضع آقای خامنه‌ای، اول شب به عیادت آقای خامنه‌ای رفتم. حال‌شان بهتر بود. در وضع محافظت و سایر مسایل بحث شد. شب با احمد آقا خمینی در منزل قرار داشتم، به منزل آمدم. آقای موسوی خویینی‌ها هم آمد. درباره ریاست جمهوری بحث کردیم. از دفتر امام آقای صانعی تلفن کرد و خبر داد که در دفتر حزب جمهوری اسلامی بمبی منفجر شده است و عده‌ای شهید شده‌اند. وحشت کردیم. در تلفن‌های بعدی اطلاع رسید که بمب در همان سالن در حال سخنرانی آقای بهشتی منفجر شده. در حالی که نزدیک به یکصد نفر از افراد موثر مملکت حضور داشتند و

AVAYEBUF.wordpress.COM

ساختمان ویران شده و همگی زیر آوار رفته‌اند و مشغول بیرون آوردن شهدا و مجروحان هستند. با تلفن‌ها، خبرها در همه شهر منتشر شد. تا ساعت دو بعد از نصفه شب بیدار ماندم و مرتباً خبر می‌گرفتم. خبرها وحشتناک بود و حاکی از شهادت دهها نفر و بالاخره خبر شهادت آقای دکتر بهشتی کمرم را شکست. گر چه خبرهای ضد و نقیض روزنه‌ای برای امید باز می‌گذاشت. فقط چند لحظه خوابیدم.»[۳۶]

اینکه هاشمی‌رفسنجانی در جلسه مهم حزب جمهوری اسلامی برای تعیین کاندیدای ریاست جمهوری حزب شرکت نکرد و به جای آن در منزلش به همراه موسوی خویینی‌هاکه حتی عضو حزب جمهوری اسلامی هم نبود، درباره کاندیدای حزب برای انتخابات بحث می‌کرد، بسیار عجیب به نظر می‌رسد. نکته بسیار مهم دیگر در این خاطره نویسی هاشمی‌رفسنجانی از روز هفتم تیرماه ۱۳۶۰، مربوط به عیادت وی از سید علی خامنه‌ای در بیمارستان است. هاشمی‌رفسنجانی عنوان کرده است که در این دیدار که تنها یک روز پس از به اصطلاح ترور خامنه‌ای انجام می‌شد، حال خامنه‌ای بهتر بود و درباره موضوعاتی چون محافظت و سایر مسایل با یکدیگر گفتگو نیز داشته‌اند. اما وقتی این نوشته هاشمی‌رفسنجانی را با گفته‌های سید علی خامنه‌ای از ماجرای انفجار هفتم تیر ماه کنار هم می‌گذاریم، تفاوتی فاحش در گفته‌های دو طرف دیده می‌شود! خامنه‌ای در سالگرد این انفجار در تیرماه ۱۳۶۱ در مصاحبه با مجله سروش بسیار تلاش می‌کند تا وانمود کند که تا دو هفته از کشته شدن بهشتی خبر نداشت:

«اولین بار شاید روز دوم، سوم بود، من دقیقاً یادم نیست، چون در حال عادی نبودم. جراحی که من را معالجه می‌کرد، گفت که حزب جمهوری منفجر شده و عده‌ای شهید شده‌اند. اما اسم مرحوم بهشتی را نبرد. من چون در حال طبیعی نبودم آنقدر به این حساس نشدم و چیزی نفهمیدم و بعد هم یادم رفت. در حدود روز دوازده، سیزدهم بود که من اصرار می‌کردم که روزنامه و رادیو به من بدهند که از اخبار مطلع شوم. برادرانی که با من بودند، پاسداران و نزدیکان مقاومت می‌کردند و نمی‌گذاشتند. من بر اصرار خود اضافه می‌کردم. آنها می‌گفتند نمی‌شود رادیو به اینجا بیاوری، چون دستگاه‌هایی که به قلب و نبض من وصل بود، می‌گفتند که اینها خراب می‌شود. گفتم خوب روزنامه بیاورید، روزنامه که دستگاه‌ها را خراب نمی‌کند. روزنامه هم نمی‌آوردند و من هم خیلی عصبانی شده بودم که چطور من چیزی می‌گویم و اطرافیان و دوستان من حاضر نیستند حتی یک روزنامه بخرند و بیاورند. یک روز آقای هاشمی‌رفسنجانی و حاج احمدآقا به عیادت من آمدند. طبق معمول که غالباً می‌آمدند. نمی‌دانستم که آمدن

AVAYEBUF.wordpress.COM

اینها را طبیب من خواسته که آنها بیایند و به من بگویند. طبیب من رو به من کرد و به آقای هاشمی‌گفت که ایشان خیلی اصرار دارند که بهشان رادیو بدهیم. به نظر شما مصلحت اســت؟ آقای هاشمی‌گفت: نه. من گفتم: چرا مصلحت نیست؟ ایشان گفتند رادیو اخبار تلخ دارد. جریانات ناراحت کننده دارد. بعد من همینطور فکر کردم یعنی چه رادیو اخبار تلخ دارد؟ آقای هاشمی‌گفتند که ادامه دارد و می‌خواستند جریان را به یک شکلی به من بفهمانند. بعداً گفتند: مثلاً دفتر مرکزی حزب منفجر شده عده‌ای مجروح شدند. آقای بهشتی هم مجروح شده. در ضمن صحبت اسم آقای بهشتی را هم بردند. من بسیار ناراحت شدم وقتی اسم آقای بهشتی را بردند. شاید هم گریه‌ام گرفت، یادم نیســت. آن روزها هم حال من عادی نبود. یک عمل جراحی سومی هم داشتم. وقتی شنیدم آقای بهشتی مجروح شده از روزنامه و رادیو یادم رفت سوال کنم. از آقای بهشتی پرسیدم. گفتم که وضعشان چطور است؟ حالشان چطور است؟ گفتند که آقای بهشتی حال خوبی نداشــتند. من خیلی ناراحت شدم و گفتم که باید همه امکانات مملکت را بسیج کنیم تا آقای بهشتی را نجات دهیم. بعد من باز آرام نگرفتم. گفتم وضع‌شان بهتر از من یا بدتر از من است؟ گفتند: چه فرقی می‌کند، همینطوری است. بالاخره خبرهای بیرون تلخ است و رفتند.»[۳۷]

هاشمی‌رفسنجانی در روز هفتم تیر، یعنی یک روز پس از ترور ساختگی خامنه‌ای و ۱۶ تیر یعنی نه روز پس از ترور وی، با او در مورد مسایل مملکتی بحث و مشورت داشته است! چگونه خامنه‌ای می‌گوید حالش بسیار بد بود.[۳۸] علاوه بر این زخم‌های خامنه‌ای که در تصاویر منتشر شده بلافاصله پس از ترور دیده می‌شود چنان نبوده که وی را در وضعیت خطرنــاک قــرار دهد. وی در اتــاق مراقبت‌های ویژه هم نبوده اســت و در بخش عمومی بیمارســتان در وضعیت خوبی بوده اســت. امکان دریافت مهم‌ترین خبر کشور از پرسنل بیمارستان هم کاملاً مهیا بوده است!

انفجار نخست وزیری، هشتم شهریور ۱۳۶۰

انتظار اعضای ستاد ضد کودتای نوژه به سرپرستی سید علی خامنه‌ای این بود که با انفجار هفتم تیرماه در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی‌کار یکسره خواهد شد و همه مخالفان و رقبای سیاســی خامنه‌ای حذف خواهند شد. اما اینگونه نشد. بر خلاف انتظار آنها، محمد علي رجايي به رياست جمهوری رسید و محمد جواد باهنر نخست وزیر شد و

AVAYEBUF.wordpress.COM

همچنان سید علی خامنه‌ای نتوانست هیچ سمت دندانگیر حکومتی به دست بیاورد. علاوه بر این پیگیری‌های آیت الله قدوسی و اسدالله لاجوردی به رد پای اعضای ستاد ضد کودتای نوژه که در عملیات تروریستی هفتم تیر ماه نقش داشتند، رسیده بودند. خیلی زود نگاه‌ها می‌توانست متوجه مسعود کشمیری شود. به همین دلیل کشمیری این بار تصمیم گرفت تا هدایت و انجام عملیات تکمیلی را در هشتم شهریور ماه ۱۳۶۰خورشیدی در دفتر نخست وزیری، شخصاً به عهده بگیرد. به این ترتیب می‌توانست وانمود کند که خود وی از کشته شده‌های این عملیات تروریستی است و پس از آن با پاک شدن رد پاها، با یک هویت جدید در جای دیگری در خدمت خامنه‌ای باشد. در انفجار هشتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، در دفتر نخست وزیری نیز همانند انفجار هفتم تیر ماه در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، یکی از اعضای ستاد ضد کودتای نوژه که توسط سید علی خامنه‌ای مدیریت می‌شد، دعوتنامه‌ها را ارسال کرده بود. در انفجار هفتم تیر، محمد رضا کلاهی عضو ستاد ضد کودتای نوژه و همچنین عضو واحد حفاظت حزب جمهوری اسلامی دعوت نامه‌ها را تهیه و ارسال کرد و این بار در انفجار هشتم شهریور مسعود کشمیری که زیر نظر خامنه‌ای مدیریت ستاد ضد کودتای نوژه را بر عهده داشت، شخصاً مسوولیت دعوت از حاضران در جلسه را بر عهده گرفت. شورای امنیت کشور، نهاد نو پایی بود که به پیشنهاد کشمیری در درون اطلاعات نخست وزیری شکل گرفته بود و در زمان انفجار هشتم شهریور همچنان مراحل ابتدایی تشکیل و تصویب اساسنامه آن در دست بررسی و انجام بود. در یکی از اسناد محرمانه به دست آمده از دفتر اطلاعات نخست وزیری، دعوت نامه شرکت در جلسه شورای امنیت کشور به امضای مسعود کشمیری دیده می‌شود که برای تاریخ یکشنبه اول شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، تنها یک هفته پیش از انفجار هشتم شهریور ارسال شده بود. کشمیری این دعوت نامه را که در دبیرخانه شورای امنیت کشور ثبت شده است، از طرف خسرو تهرانی دبیر شورای امنیت کشور امضا و ارسال کرده بود. موضوع این جلسه «اصلاح و تکمیل اساسنامه شورای امنیت» قید شده است که نشان می‌دهد این نهاد به تازگی تأسیس شده بود و هنوز مراحل تصویب و تکمیل اساسنامه را پشت سر می‌گذاشت.[۳۹]

نکته قابل توجه درباره دریافت کنندگان این دعوتنامه که اعضای شورای امنیت کشور بوده‌اند، عدم حضور محمد هاشمی‌رفسنجانی برادر رییس مجلس و مدیر عامل صدا و سیمای جمهوری اسلامی و آیت الله مهدوی کنی متحد وفادار خامنه‌ای به عنوان وزیر

AVAYEBUF.wordpress.COM

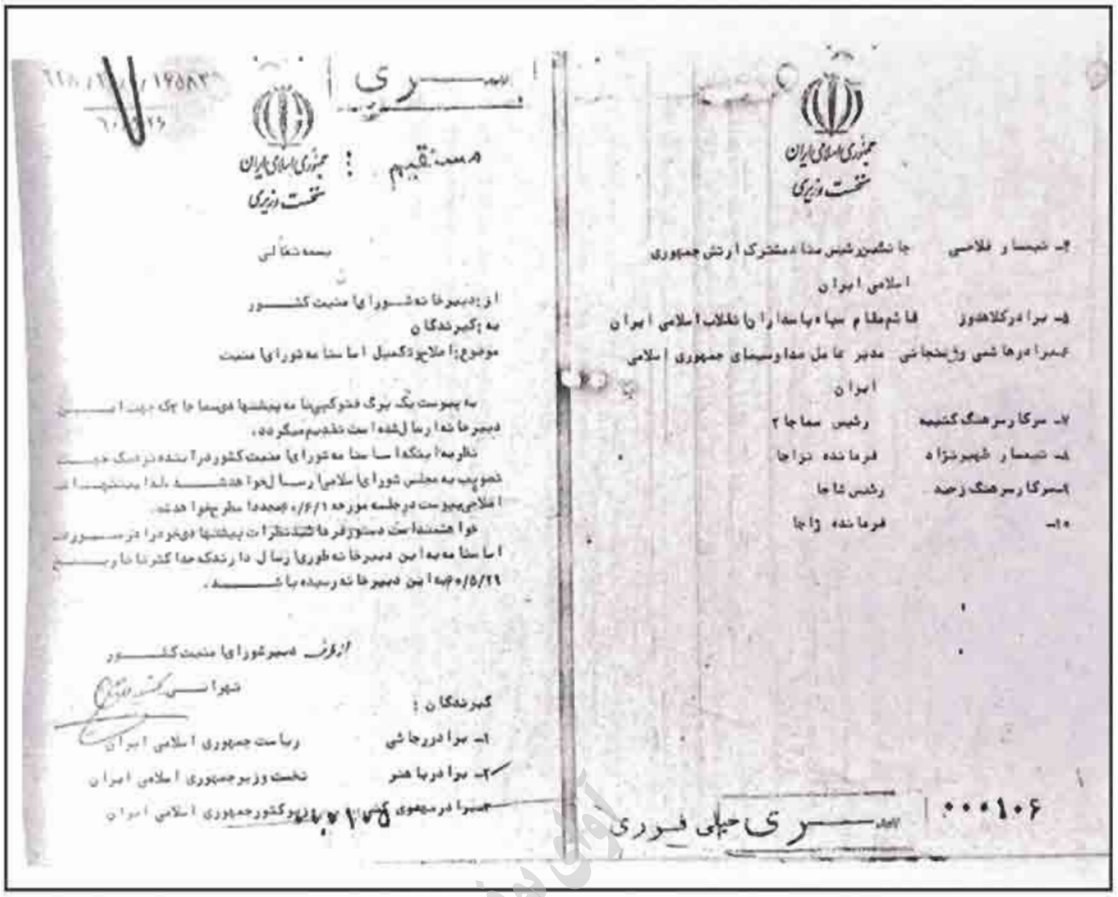

مسعود کشمیری به عنوان جانشین دبیر شورای امنیت کشور مسوولان را برای شرکت در جلسات دعوت می‌کرد. برخی از دعوت شدگان به جلسه شورای امنیت کشور در روز انفجار هشتم شهریور غایب بودند

کشور جمهوری اسلامی در روز انفجار در جلسه این شورا می‌باشد. به این ترتیب نزدیکان علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای از این انفجار نیز جان سالم به در بردند. لازم به یاد آوری است که این افراد در زمان انفجار تروریستی روز هفتم تیرماه در دفتر حزب جمهوری اسلامی‌نیز غایب بودند.

دعوت شدگان که نمایندگان و یا فرماندهان ارشد نظامی و انتظامی کشور بودند یکی پس از دیگری در ساعت دو بعد از ظهر روز هشتم شهریور به اتاق شماره ۱۰۵ در ساختمان نخست وزیری وارد شدند. این اتاق که اتاق کنفرانس نامیده می‌شد از شمال به خیابان پاستور و از جنوب و غرب به ترتیب به حیاط نخست وزیری و حیاط ریاست جمهوری مشرف بود. پس از ورود همه میهمانان، نخست وزیر محمدجواد باهنر و رییس جمهور محمد علی رجایی وارد شدند و روی صندلی‌هایی که مسعود کشمیری برای آنها مشخص کرده بود، نشستند. جلسه شروع شد و قرار بر این بود که به ترتیب فرماندهان نظامی و

AVAYEBUF.wordpress.COM

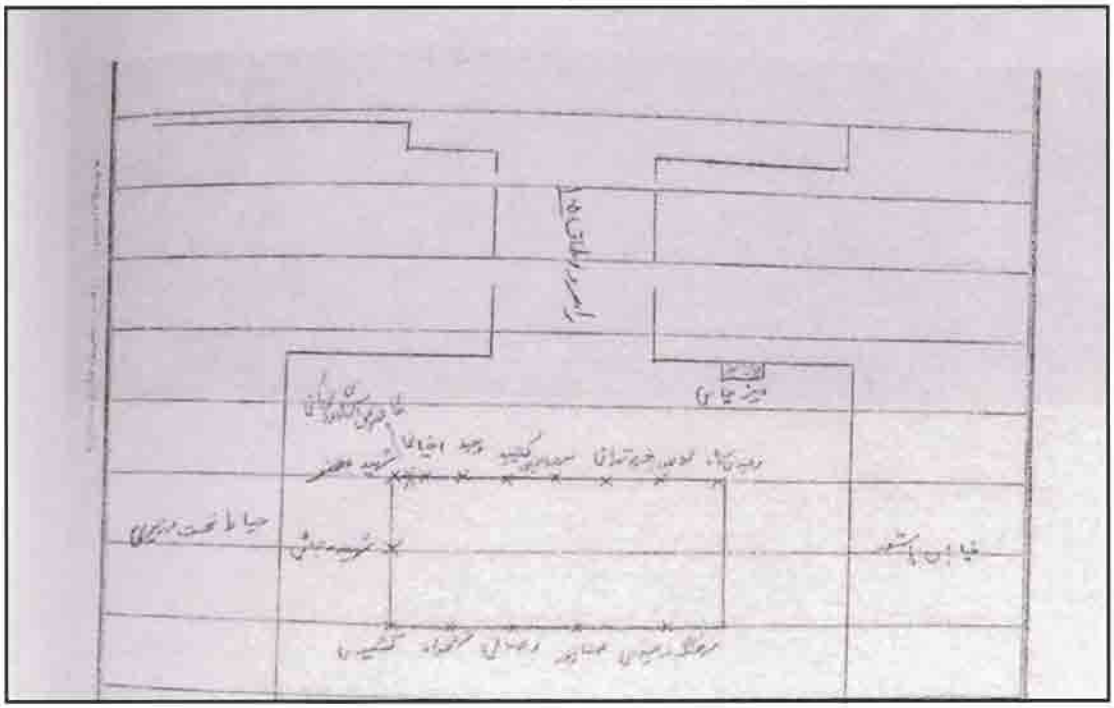

کروکی میز کنفرانس در محل انفجار هشتم شهریور ۱۳۶۰ که توسط خسرو تهرانی برای ثبت در پرونده کشیده شد

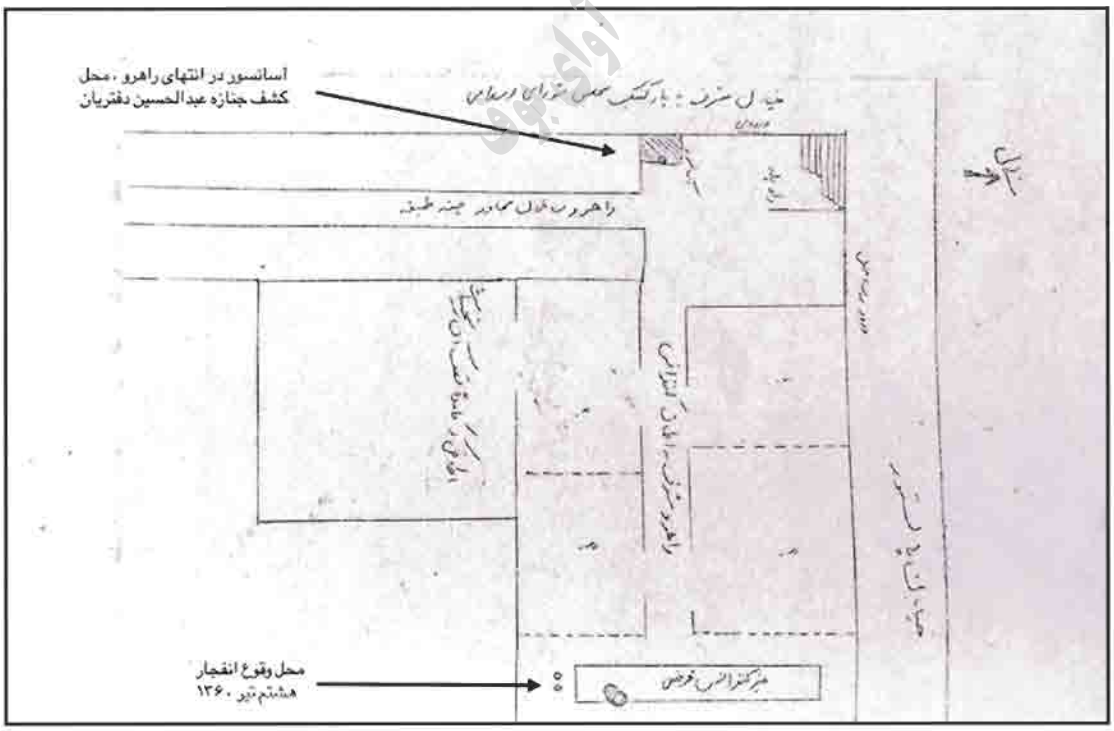

کروکی محل انفجار در گزارش سرگرد پرویز نژاد فرمانده یگان حفاظت نخست وزیری - جنازه دفتریان در آسانسور کشف شد.

انتظامی پیش از پرداختن به دستور جلسه، گزارشی از آخرین شرایط کشور ارایه کنند.[۴۰] کشور هنوز از پس لرزه‌های استیضاح و برکناری بنی‌صدر و انفجار تروریستی هفتم تیرماه ناآرام بود. در کنار درب ورودی اتاق محل برگزاری جلسه، یک فلاسک چای و تعدادی

AVAYEBUF.wordpress.COM

استکان برای میهمانان آماده بود. مسعود کشمیری برای رجایی و باهنر چای ریخت و استکان چای را روی میز در مقابل آنان گذاشت. سپس برای دقایقی روی صندلی خودش به عنوان قایم مقام دبیر شورای امنیت کشور نشست. وقتی رجایی و باهنر استکان‌های چای خود را سر کشیدند، کشمیری در گوش خسرو تهرانی چیزی گفت و بدون جلب توجه حاضران، از اتاق خارج شد.[۴۱] دقایقی بعد بمبی آتش‌زا منفجر شد و تمام اتاق را دود فرا گرفت. انفجار بسیار شبیه به انفجار دو ماه پیش در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود. با توجه به میزان تخریب و تعداد کشته‌ها بسیار ضعیف‌تر از آن بود. رجایی و باهنر تنها کشته شدگان آن روز از حاضران در اتاق کنفرانس بودند. سرهنگ هوشنگ وحید دستجردی رییس وقت شهربانی جمهوری اسلامی که از حاضران در جلسه بود، برای در امان ماندن از آتش به بالکن اتاق ۱۰۵ رفت و خود را به پایین پرتاب کرد که در نهایت شش روز بعد در بیمارستان درگذشت.[۴۲]

از نکاتی که در این پرونده کمتر به آن توجه شد، همین بوده است که رجایی و باهنر تنها کشته شده‌های درون اتاق کنفرانس بوده‌اند که جنازه آنها نیز در اثر سوختگی بسیار شدید قابل شناسایی نبود، اما سایر حاضران در جلسه توانسته بودند جان خودشان را از مهلکه آتش نجات دهند. این مورد احتمال مسموم شدن نخست وزیر و رییس جمهور، پیش از انفجار را قویتر می‌کند. به نظر می‌سد در زمان وقوع انفجار و آتش سوزی، رجایی و باهنر امکان حرکت و تلاش برای نجات جانشان را نداشته‌اند. این احتمال که کشمیری مواد سمی در چای رجایی و باهنر ریخته باشد تا از مرگ آنها اطمینان حاصل کند، وجود دارد. پس از این انفجارها هم عملاً امکان بررسی اجساد توسط پزشکی قانونی برای کشف علت واقعی مرگ وجود نداشته است و شناسایی جنازه‌ها با توجه به مشخصات ظاهری آنها توسط خانواده‌هایشان صورت گرفته است. برای مثال در تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی عنوان شده است که شناسایی جنازه رجایی توسط همسر وی از روی روکش طلای یکی از دندان‌های وی انجام شد.[۴۳]

عبدالحسین دفتریان مدیر بخش اداری مالی نخست وزیری چهارمین فردی بود که نام وی به عنوان شهید در انفجار دفتر نخست وزیری با چند روز تأخیر توسط رسانه‌های جمهوری اسلامی اعلام شد. مرگ وی یکی دیگر از رازهای کشف نشده این پرونده است. جنازه دفتریان در آسانسور ساختمان که در انتهای راهروی مشرف به اتاق کنفرانس قرار

AVAYEBUF.wordpress.COM

داشت، پیدا شده بود. هیچ آثار سوختگی در جنازه دیده نمی‌شد و علت مرگ خفگی اعلام شد. بدون انجام تحقیقات جنایی تنها بر پایه این حدس که شاید دود ناشی از انفجار در اتاق کنفرانس به درون آسانسور در انتهای راهرو نفوذ کرده است و سبب خفگی دفتریان شـــده است، از بررسی بیشتر در این مورد خود داری گردید. با توجه به دور بودن مسافت آسانسور تا محل انفجار و همچنین اینکه دیوارهای اتاق کنفرانس تخریب شده بود و شیشه پنجره‌ها شکســـته بود، دود حاصل از انفجار به این شکل به بیرون ساختمان منتقل شد، این احتمال که دود ناشی از انفجار به آسانسور نفوذ کرده باشد و سبب خفگی این کارمند نخســـت وزیری شده باشد، بسیار ضعیف اســـت. اما احتمال قوی دیگری وجود دارد و آن اینکه مسعود کشمیری که دقایقی پیش از انفجار اتاق کنفرانس را ترک کرد، قصد داشت خـــودش را بـــه عنوان یکی از قربانیان این حادثه جا بزند، امـــا در انتهای راهرو و در درون آسانسور به طور تصادفی با دفتریان رو به رو شد و برای از بین بردن تنها شاهدی که وی را بیرون اتاق کنفرانس دیده بود، او را خفه کرد. در بسیاری از گزارش‌های اولیه رسانه‌های جمهوری اسلامی، هیچ اشاره‌ای به نام عبدالحسین دفتریان به عنوان یکی از قربانیان این حادثه نشده بود. آیت الله صادق خلخالی که به صدور احکام فراوان و غیر عادلانه اعدام در دادگاه‌های انقلاب در ماه‌های نخست پس از انقلاب شهرت داشت، در مورد انفجار هشتم تیر می‌نویسد:

«در ســـاعت ســـه و پنج دقیقه بعد از ظهر روز هشـــتم شـــهریور ۱۳۶۰، صدای مهیبی در اطراف مجلس پیچید. بعداً معلوم شـــد که این صدا از نخســـت وزیری بوده اســـت. نمایندگان مجلس که عصر همان روز جلسه داشتند و جلسه هنوز شروع نشده بود، با شنیدن صدا بیرون ریختند و من خود شاهد زبانه کشیدن شعله‌های آتش از پنجره‌ها و در قســـمت شمالی ساختمان نخست وزیری بودم. آقای بهزاد نبوی را که سراسیمه بـــود، به دفتر آقای هاشـــمی آوردنـــد و من هم به آنجا رفتم. او حرفـــی نزد، ولی آقای هاشمی گفت: ممکن است زخمی شده باشند و یا ممکن است مرده باشند. من به ایشان پرخاش کرده و گفتم: بالاخره نمی‌گذارید ما این گروهک را پاکســـازی کنیم و بعد به گریه افتادیم. آقای هاشمی گفت: با این حال، بیرون نرو. گفتم: بر اعصابم مسلط هستم. جلسه علنی ســـاعت پنج بعد از ظهر تشکیل شد. ابتدا آقای خویینی‌ها و سپس خود آقای هاشمی ریاست جلسه را به عهده گرفتند. ولی همه پریشان بودیم. کم‌کم روشن شـــد که رجایی و باهنر، رییس جمهور و نخست وزیر، به دست گروهک‌ها به شهادت

AVAYEBUF.wordpress.COM

رسیده‌اند. بعد هم معلوم شد که بمب گذار، اصلاً خود کشمیری بوده است، در حالی که ما ابتدا تصور می‌کردیم او جزء شهداست. حتی سه تابوت تهیه کرده بودند، یکی برای رجایی و دیگری برای باهنر و سومی برای کشمیری. حال آنکه او عامل نفوذی مجاهدین خلق و بمب گذار بوده و فرار کرده بود. این جریان پس از یک هفته معلوم شد. او به قدری مورد اعتماد آقای رجایی بود که اسناد سری و فوق سری دولت را نگهداری می‌کرد و آقای رجایی به او اقتدا می‌نمود. و او برای گول زدن مردم مسایل شرعیه و فتوای امام را بیان می‌کرد. جلسه‌ای که رجایی و باهنر در آن شرکت داشتند در مورد امنیت کشور بود. در آن جلسه چند نفر از دولتمردان از جمله رییس شهربانی، آقای دستجردی و فرمانده ژاندارمری احیایی شرکت داشتند. سرانجام، معلوم شد که آن دو نفر و یک نفر رهگذر و چند نفر پاسدار نیز کشته شدند. جنازه‌های رجایی و باهنر را که کاملاً سوخته بودند برای تشییع به داخل مجلس آوردند و شناختن آنها ممکن نبود. مگر از طریق دندان‌های آنها. زیرا قسمتی از دندان‌های آنها مصنوعی بود. آقای رجایی یک دندان طلای سفید داشت که از روی آن شناخته شد. قرار شد که فردا مورخه نهم شهریور ساعت هفت صبح از رادیو شهادت آن دو و عزای عمومی اعلام شود. نهم شهریور از ساعت هفت صبح، مردم در مقابل مجلس شورای اسلامی گرد آمده و مرتب فریاد می‌زدند: دادگاه‌های خلخالی ایجاد باید گردد و این شعار هنگامی که من از بالکن مجلس ظاهر شدم، اوج گرفت. مردم حدود سه ساعت این شعار را تکرار می‌کردند و از مقامات مسوول، قاطعیت می‌خواستند. من و آقایان خامنه‌ای و فخرالدین حجازی و معادیخواه و ربانی املشی و کیاووش برای مردم صحبت کردیم و آنها را به صبر و بردباری دعوت نمودیم. آقای‌هاشمی هم آخر از همه برای مردم صحبت کرد. غم و اندوه در چهره همه پیدا بود. ابتدا جنازه سوخته و جزغاله شده باهنر و سپس جنازه تکه پاره شده آقای رجایی و بعد هم، جنازه‌ای که تصور می‌شد جنازه کشمیری است، جمع آوری کرده و با تابوت به سرسرای مجلس آورده بودند. خلاصه جنازه‌ها در چهار تابوت پیچیده شده در پرچم جمهوری اسلامی ایران با موزیک و تشریفات خاص در حالی که متجاوز از یک میلیون نفر آنها را تشییع می‌کردند، از جلوی مجلس، به طرف بهشت زهرا حرکت داده شدند. تلویزیون از جمعیتی که به شدت می‌گریستند و فریاد می‌زدند: انتقام، انتقام، فیلمبرداری می‌کرد. من همان روز پس از خروج از مجلس به ساختمان نخست وزیری رفتم. همه جا از دود سیاه شده بود و طبقه دوم، قسمت شمال شرقی ساختمان متلاشی شده بود و شیشه‌های ساختمان‌های مجاور، کف خیابان‌های اطراف را پر کرده بود.»[۴۳]

AVAYEBUF.wordpress.COM

رئیس جمهور و نخست وزیر بدست عوامل مستقیم امریکا بشهادت رسیدند

انفجار دفتر نخست وزیری، همانند انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بلافاصله به گردن آمریکا انداخته شد.

در خاطره نگاری خلخالی از روز هشتم شهریور کوچک‌ترین اشاره‌ای به کشته شدن مدیر بخش اداری مالی نخست وزیری، عبدالحسین دفتریان نشد. جالب اینجاست که برخلاف جنازه‌های باهنر و رجایی، هیچ اثر سوختگی در جنازه دفتریان وجود نداشت و به راحتی هویت وی قابل شناسایی بود. قتل دفتریان شاهد دیگری بر این فرضیه است که کشمیری تلاش داشته است تا در این حادثه وانمود شود که وی نیز از قربانیان است و جنازه‌اش در درون آتش قابل شناسایی نبوده است. به همین دلیل باید تنها شاهدی که وی را در حال خروج از ساختمان پیش از انفجار دیده بود، سر به نیست می‌کرد. اما دلایل دیگری نیز برای این فرضیه وجود دارد که مسعود کشمیری برای پاک کردن رد پاهایی که از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به جا مانده بود و با پیگیری‌های آیت‌الله قدوسی و اسدالله لاجوردی می‌رفت تا پای اعضای ستاد ضد کودتای نوژه و در نهایت مسوول این ستاد سید علی خامنه‌ای را وسط بکشد، قصد داشت خودش را شهید انفجار هشتم شهریور جا بزند. دقایقی پس از انفجار، یک خانم ناشناس به محل انفجار می‌رود و در حالی که خودش را همسر مسعود کشمیری معرفی می‌کند، به عزاداری برای کشمیری پرداخته و درخواست می‌کند جنازه شوهرش یعنی مسعود کشمیری را از بقایای اجساد سوخته شده پیدا کنند.[۴۴] به دنبال آن محسن سازگارا که به عنوان کارمند در دفتر بهزاد نبوی در نخست وزیری کار می‌کرد به همراه علی اکبر تهرانی که از پرسنل اطلاعات نخست وزیری بود، به اتاق محل انفجار می‌روند و مقداری گوشت و خاکستر را جمع آوری کرده و در یک کیسه نایلونی سیاه رنگ می‌ریزند و روی آن می‌نویسند «شهید مسعود کشمیری» و آن را در تابوت می‌گذارند تا در کنار تابوت‌های رجایی و باهنر به مجلس شورای ملی بفرستند.[۴۴]

AVAYEBUF.wordpress.COM

پروژه شهید سازی کشمیری برای پاک کردن رد پاها

نخستین فردی که با دیدن کیسه نایلونی که روی آن نوشته شده بود شهید مسعود کشمیری به محتوای درون آن شک کرد، دکتر موسی زرگر یکی از نمایندگان مردم تهران در مجلس بود. فردای روز انفجار وقتی تابوت‌های کشـــته شدگان را به مجلس بردند تا از آنجا به بهشت زهرا تشییع کنند، دکتر زرگر با دیدن کیسه نایلونی با تعجب پرسید: «پس استخوان‌هایش کو!؟» و سپس در پاسخ به مسوولان برگزاری مراسم تشییع جنازه که ادعا کرده بودند، استخوان‌های کشمیری هم در اثر انفجار و آتش ناشی از آن سوخته و از بین رفته است، توضیح داد که در بدن استخوان‌هایی هست مثل استخوان جمجمه که حتی اگر ۲۴ ساعت هم در آتش بماند، باز هم از بین نمی‌رود. با وجودی که در طول مسیر تشییع جنازه‌ها، جمعیت در کنار رجایی و باهنر برای کشمیری هم شعار داده بودند: «کشمیری چی شـــد؟ شهید شد»، نماینده پزشکی قانونی در بهشت زهرا شک کرد و گواهی فوت را صادر نکرد.[۴۵]

محسن سازگارا، کارمند دفتر بهزاد نبوی در بخش مربوط به امور سیستان و بلوچستان که خود مسبب این جنازه سازی و شهید اعلام کردن مسعود کشمیری بود، با داستانسرایی ماجرا را به گونه‌ای دیگر وانمود می‌کند. ســـازگارا در گفتگو با نویسنده کتاب «پیشگامان بهار عربی» که در جولای ۲۰۱۳ میلادی در آمریکا منتشر شد، ادعا می‌کند که روز حادثه در هشتم شهریور ماه ۱۳۶۰ خورشیدی در دفتر خود در طبقه چهارم ساختمان نخست وزیری مشغول انجام وظیفه بود که صدای انفجار در طبقه اول ساختمان را که در جلسه شـــورای امنیت کشـــور اتفاق افتاده بود، شنید. از پله‌ها خودش را به طبقه اول رساند ولی متوجه شـــد که کاری ازدســـتش بر نمی‌آید، چرا که شعله‌های آتش و دود ناشی از انفجار همه جا را فرا گرفته بود. نویسنده این کتاب بر پایه گفته‌های محسن سازگارا ادامه می‌دهد:

«کسی دقیقاً نمی‌دانست که در زمان انفجار چه کسانی در اتاق کنفرانس بوده‌اند، برای همین ســـازگارا و چند نفر دیگر از همکارانش با بررسی سوابق این جلسه و همچنین تماس با بیمارســـتان‌ها پیگیر شدند که چه کســـانی در این جلسه حضور داشته‌اند و کدامشان کشته و یا زخمی شده‌اند و چه کسانی صدمه ندیده‌اند. در نهایت نتوانستند ردی از ســـه نفر از حاضران در این جلســـه پیدا کنند که عبارت بودند از رجایی، باهنر

AVAYEBUF.wordpress.COM

و منشـــی این جلســـه مسعود کشـــمیری که وظیفه‌اش تنظیم وقت برای حاضران در جلسه بود. در اتاق کنفرانس دو جنازه سوخته غیر قابل شناسایی در سر میز که محل انفجار بود دیده می‌شد که با بررسی دندان‌های این جنازه‌های سوخته شده هویت آنها شناسایی شد که رجایی و باهنر بودند. روز بعد مراسم تشیع جنازه با شرکت نیم میلیون نفر از مردم برگزار شد. محسن سازگارا درباره سرنوشت مسعود کشمیری بیچاره بسیار نگران بود که جنازه‌اش تماماً در آتش سوخته و خاکستر شده بود. برای همین یکی از افراد زیر دستش را فرستاد تا از مراجع قانونی و مذهبی درباره کشمیری کسب تکلیف کند. آنها حکم کردند که خاکستر به جا مانده در منطقه‌ای که کشمیری در آنجا نشسته بـــود به همراه بقایای جنازه وی می‌تواند جمع آوری شـــود. ســـازگارا یکی دیگر از زیر دستانش به نام علی تهرانی را که بهترین و نزدیک‌ترین دوست کشمیری بود مأمور کرد تا این کار را انجام دهد و خاکستر و بقایایی از آتش سوزی را به عنوان جنازه کشمیری جمع آوری کند تا بتوانند آن را در کنار دیگر جنازه‌ها دفن کنند. در مراسم تشیع جنازه رجایی و باهنر در کفن‌های ســـفید پیچیده شـــده بودند و به دنبال آنها یک برانکار که روی آن یک کیسه پلاستیکی که بقایای کشمیری در آن قرار داشت، روی دست مردم حرکت می‌کرد. همان شب سازگارا به مهمانی شام حلقه دوستان قدیمی که هر هفته در منزل کمال خرازی برگزار می‌شد رفت. کمال خرازی سال‌ها بعد در دهه نود میلادی وزیر خارجه شد. همه مهمانان در شمار مقامات سیاسی آن زمان بودند و آخرین اخبار را با یکدیگر در میان می‌گذاشتند. وقتی سازگارا ماجرای غم انگیز خاکستر کشمیری را تعریف می‌کرد، دوستش عبدالکریم سروش حرف او را قطع کرد و گفت: محسن، یعنی می‌خواهی بگویی هیچ قسمتی از جنازه کشمیری را پیدا نکردند؟ آیا کشمیری انگشتر و یا کمربند هم نداشت؟سازگارا پاسخ داد: البته که کشمیری این چیزها را داشت ولی ما هیچ چیز پیدا نکردیم. سپس سروش گفت: این ممکن نیست برای اینکه وقتی یک جنازه را در حرارت بالا می‌سوزانی، اسکلت آن باقی می‌ماند که دست کم ۱۵ کیلوگرم وزن خواهد داشت. استخوان‌ها در حرارت بسیار بسیار بالا می‌سوزند. برای همین این منطقی به نظر نمی‌رسد که هیچ اثری از جنازه کشمیری نیافته‌اید. شاید وی بمب را کار گذاشته و اتاق را ترک کرده و ناپدید شده است. سازگارا می‌گوید: انگار یک لامپ در سرم روشن کردند. تمام شب را کابوس می‌دیدم که کشمیری، رجایی و باهنر را کشته است و من او را تعقیب می‌کنم. وی از خواب پرید و پس از نماز صبح به محل کارش رفت و دید که یک تیم تحقیق مشغول کار بر روی پرونده انفجار هستند و ماجرا را به یکی از آنها گفت.»[۴۶]

AVAYEBUF.wordpress.COM

محسن سازگارا که این ماجرا را سی و دو سال پس از انفجار دفتر نخست وزیری در ایالات متحده آمریکا برای نویسنده این کتاب تعریف کرده است، واقعیت را نمی‌گوید. به چند نکته باید توجه کنیم. نخست اینکه چرا سازگارا تلاش می‌کند سمت مسعود کشمیری را در شورای امنیت کشور کم اهمیت جلوه دهد و وی را منشی جلسه که وظیفه‌اش تعیین وقت برای حاضران بوده است، معرفی می‌کند در حالی که همانطور که پیش از این دیدیم، مسعود کشمیری سمت جانشینی دبیر شورای امنیت کشور را بر عهده داشت و دعوتنامه‌ها برای اعضای این شورا با امضای کشمیری در مقام جانشین دبیر شورای امنیت ارسال شده بود. همچنین همانطور که در بالا گفته شـــد، دکتر موسی زرگر نخستین کسی بود که با دیدن کیسه نایلونی سیاه رنگی که سازگارا و دستیارش علی تهرانی در آن خاکستر ریخته بودند تا به عنوان کشمیری به خورد مردم بدهند و او را شهید معرفی کنند، به آن مشکوک شد و مطرح کرد که استخوان‌های بدن به این راحتی نمی‌سوزند. این که سازگارا سروش را نخستین فردی که متوجه این موضوع شد معرفی می‌کند، با واقعیت تطابق ندارد. دکتر موسی زرگر متولد ۱۳۱۴ خورشیدی، از پزشکان جراح و شناخته شده‌ای بود که در همان ماه‌های نخست پس از انقلاب به سمت وزیر بهداری و بهزیستی جمهوری اسلامی منصوب شـــد. وی در آن زمان نماینده مجلس شـــورای ملی بود و با شناختی که از علم پزشکی و آناتومی بدن انسان داشت، بهترین کارشناسی بود که در این مورد می‌توانست نظر بدهد. در مقابل دکتر سروش که سازگارا داستان آن را تعریف کرد، دکترای فلسفه غرب داشته است که هیچ ارتباطی با پزشکی و آناتومی بدن انسان ندارد. نکته دیگر اینکه سازگارا هیچ اشاره‌ای به دیگر کارمند دفتر نخست وزیری که در این حادثه کشته شد، یعنی عبدالحسین دفتریان نمی‌کند. علاوه بر این بر خلاف آنچه سازگارا ادعا می‌کند که فردای تشییع جنازه یعنی در نهم شهریور ۱۳۶۰، به تیم تحقیقاتی ماجرای گفتگو با سروش را مطرح کرده است و از احتمال زنده بودن کشمیری و دست داشتن وی در انفجار گفته است، تا یک هفته پس از انفجار همچنان بر پایه دروغ بزرگ و جنازه سازی محسن سازگارا برای مسعود کشمیری، همچنان از کشمیری به عنوان شهید این حادثه در کنار رجایی و باهنر یاد می‌شد. روزنامه کیهان در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰، یک هفته پس از انفجار همچنان از کشمیری به عنوان شهید یاد شده است:

«رییس شهربانی کشـــور به جمع شهدای هشت شهریور پیوست. صبح امروز سرهنگ

AVAYEBUF.wordpress.COM

هوشـــنگ وحید دستجردی رییس شهربانی کشـــور به دنبال جراحات شدید ناشی از انفجار دفتر نخست وزیری به شهادت رسید. این در حالیست که ملت شهید پرورمان تاکنون چهار عزیز دیگر خود یعنی شـــهید محمد علی رجایی رییس جمهور مکتبی، شـــهید حجت الاســـلام دکتر محمدجواد باهنر نخست وزیر، شهید سید عبدالحسین دفتریان مدیرکل امور مالی نخســـت وزیری و شهید مسعود کشمیری کارمند نخست وزیری را در این انفجار از دست داده است. یکی از مسوولان بیمارستان شهید مطهری ضمن تائید خبر شهادت سرهنگ وحید دستجردی گفت: میزان سوختگی بدن شهید وحید دســـتجردی چهل و هفت درصد بود که علاوه بر آن وی دچار شکستگی ستون فقرات، شکستگی پا و دست شده بود.» [۴۷]

آنچه مسلم است انفجار هشتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، کار را تمام کرد و راه برای به قدرت رسیدن سید علی خامنه‌ای هموار شد. تنها مشکل باقی مانده این بود که طرح شهید سازی مسعود کشمیری موفق از آب در نیامده بود و حالا همه نگاه‌ها به سمت کشمیری و ستاد ضد کودتای نوژه چرخیده بود. آیت الله قدوسی که از فردای انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی مسوول تحقیق پرونده آن انفجار بود، با وقوع انفجار هشتم شهریور در نخست وزیری و افشای ماجرای کشمیری، به سر نخ‌های با ارزشی رسیده بود که پیش از آنکه فرصت کند آن را با کسی در میان بگذارد کشته شد. خبرنگار روزنامه کیهان، در تاریخ ۱۳ شـــهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، تنها پنج روز پس از انفجار دفتر نخست وزیری از آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد پیگیری قضایی این حادثه پرسید. پاسخ رییس دیوان عالی کشور به این پرسش که به صورت خبر در صفحه سیزده روزنامه کیهان روز ۱۴ شهریور منتشر شد، چنین بود:

«آیت الله موســـوی اردبیلی رییس دیوان عالی کشـــور در مصاحبـــه‌ای پیرامون فاجعه بمب‌گذاری در ســـاختمان نخست وزیری و پیگیری قضایی فاجعه توضیحاتی داد. وی در مورد اقدامات انجام شـــده از طرف شورای عالی قضایی در رابطه با این انفجار اظهار داشت: شورای عالی قضایی حضور کامل در این مسئله دارد و با این مسئله بسیار جدی برخورد کرده است. مسئله مربوط به بخش دادستانی شورای عالی قضایی است و آقایانی که این ســـمت را دارند برادران‌مان آقای ربانی املشـــی دادستان کل کشور و برادرمان جناب آقای قدوسی دادستان کل انقلاب هر دو مسئله را جدی گرفته‌اند و بازپرسانی که مورد اعتمادشان هستند با آن‌ها در حال پیگیری مسئله می‌باشند. رییس دیوان عالی کشور در مورد اینکه آیا تاکنون سرنخی به دست آمده است گفت: می‌توانم بگویم بیش

AVAYEBUF.wordpress.COM

از سرنخ به دست آمده و به نتایج خوبی رسیده‌اند و در موقعی که لازم دیدند و صلاح دیدند حتماً همه را در جریان امر قرار خواهند داد. آیت الله موسوی اردبیلی در رابطه با دستگیری عوامل فاجعه گفت: در این رابطه بازپرس هر کس را که لازم دید به عنوان متهم، به عنوان شریک جرم، به عنوان مطلع و حتی به عنوان این که هیچ کدام از این عناوین را نداشـــته باشد، می‌تواند احضار کند و شاید در بعضی از موارد تحت نظر قرار دهد و این کار به تعداد لازم انجام شده است. البته تعبیر عوامل از نظر قضایی صحیح نیست مگر آن که وقتی که خود دستگاه قضایی اعلام کند که ما این‌ها را جزو عوامل تشخیص داده‌ایم زیرا دستگاه قضایی حتی اگر بداند که فرد یا افرادی در این قضیه هیچ دخالتی نداشته‌اند، اما از کم و کیف آن اطلاع داشته‌اند، می‌تواند آن‌ها را احضار نماید و مورد تحقیق قرار دهد.»[۴۷]

آیت‌الله قدرســـی در ساعت هشت و چهل دقیقه صبح همان روز انتشار این خبر، در دفتر کارش در دادستانی انقلاب اسلامی، و شاید هم در حال خواندن همین خبر روزنامه کیهان، در اثر انفجار یک بمب آتش‌زا در طبقه پایین اتاق وی کشته شد. این بمب، شبیه به همان بمب‌های به کار رفته در انفجارهای دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری بود. به این ترتیب با توجه به مطلبی که روز قبل آیت الله موسوی اردبیلی عنوان کرده بود، مبنی بر اینکه مدارکی «بیش از سرنخ» در پیگیری پرونده انفجار هشتم شهریور در دفتر نخست وزیری کشف شده است، می‌توان دلیل ترور قدوسی را پیش از آنکه فرصت کرده باشد سرنخ‌ها را به اطلاع همگان برساند، حدس زد. در زمان انفجار در دفتر آیت الله قدوسی، محمدرضا کلاهی و مسعود کشمیری هر دو متواری و تحت تعقیب بودند و نمی‌توانستند شش روز پس از انفجار دفتر نخست وزیری چنین عملیات بزرگ دیگری را به بمبی مشابه برنامه‌ریزی و اجرا کنند. پرسش اینجاست که چه کسی آیت الله قدوسی را با شیوه‌ای مشابه ترور کرد؟ جمهوری اسلامی فردی به نام محمد فخارزاده کرمانی را به عنوان عامل این انفجار معرفی کرد. فخارزاده کارمند بخش حفاظت دادستانی انقلاب بود که زیر نظر محمد علی نظران، کار می‌کرد. به خاطر داشـــته باشیم که محمد علی نظران معاون و دست راست سید علی خامنه‌ای در شورای عالی دفاع بود که در زمان انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اســـلامی مسوول حفاظت حزب بود و عامل بمب گذاری در آن حادثه یعنی محمدرضا کلاهی نیز آن زمان کارمند وی بوده است!

AVAYEBUF.wordpress.COM

مسعود کشمیری که بود، از چه کسی دستور می گرفت و سرنوشت وی چه شد؟

برای مدت بیش از سه دهه، ماشین عظیم تبلیغاتی جمهوری اسلامی مسعود کشمیری را به عنوان منفورترین تروریست تاریخ ایران معرفی کرده است. شاید به همین دلیل رابطه بسیار نزدیک و صمیمانه خامنه‌ای با مسعود کشمیری پنهان نگاه داشته شد. پس از آنکه در جلسه مشترک شورای انقلاب و دولت موقت در دهم تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی در حضور خمینی، مقرر شد که شورای انقلاب و دولت موقت در یکدیگر ادغام شوند، سید علی خامنه‌ای به عنوان معاون وزیر دفاع در کابینه دولت موقت آغاز به کار کرد.[۴۸] خامنه‌ای زمان را از دست نداد و همان‌روز مسعود کشمیری را به ستاد فرماندهی ارتش معرفی کرد تا در قالب کمیته اداره دوم ارتش به عنوان مسوول اسناد نیروی هوایی و همچنین مسوول بخش اسناد مربوط به مستشاران آمریکایی مشغول به کار شود. رییس ستاد کل ارتش سرلشگر ناصر فربد پس از دریافت معرفی نامه کشمیری از دفتر نخست وزیری، بلافاصله در نامه‌ای با مهر اقدام سریع، در یازده تیر ۱۳۵۸ خورشیدی، وی را به فرماندهی ستاد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی جهت بررسی اسناد و مدارک طبقه بندی شده تا رده بکلی سری معرفی می‌کند. در متن این سند مهم دولتی آمده است:

«بسمه تعالی - جمهوری اسلامی‌ایران - ستاد کل ارتش - از ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی‌ایران (اداره دوم) به فرماندهی ستاد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران - موضوع: بررسی اسناد و مدارک طبقه بندی شده - بدینوسیله آقای مسعود کشمیری که از دفتر نخست وزیری جهت بررسی اسناد و مدارک طبقه بندی شده تا رده بکلی سری تعیین گردیده‌اند، به آن نیرو معرفی می‌شوند. دستور فرمایید مسوولین امر در این زمینه تسهیلات لازم معمول و همکاری بایسته به عمل آورند. رییس ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی‌ایران - ناصر فربد، ۱۱ تیر ۱۳۵۸»[۴۹]

مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در ارتش شاهنشاهی در نیروی هوایی مستقر بود و همانطور که اسناد نشان می‌دهند، تنها یک روز پس از اینکه خامنه‌ای به معاونت وزارت دفاع در دولت موقت رسید، با حکمی مسعود کشمیری را جهت دسترسی به پرونده‌های فوق محرمانه ارتش شاهنشاهی و مرکز مستشاری آمریکایی‌ها برگزید. محمد مهدی اسلامی عضو مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری در شهریور ماه ۱۳۸۸ خورشیدی در مقاله‌ای نوشت:

AVAYEBUF.wordpress.COM

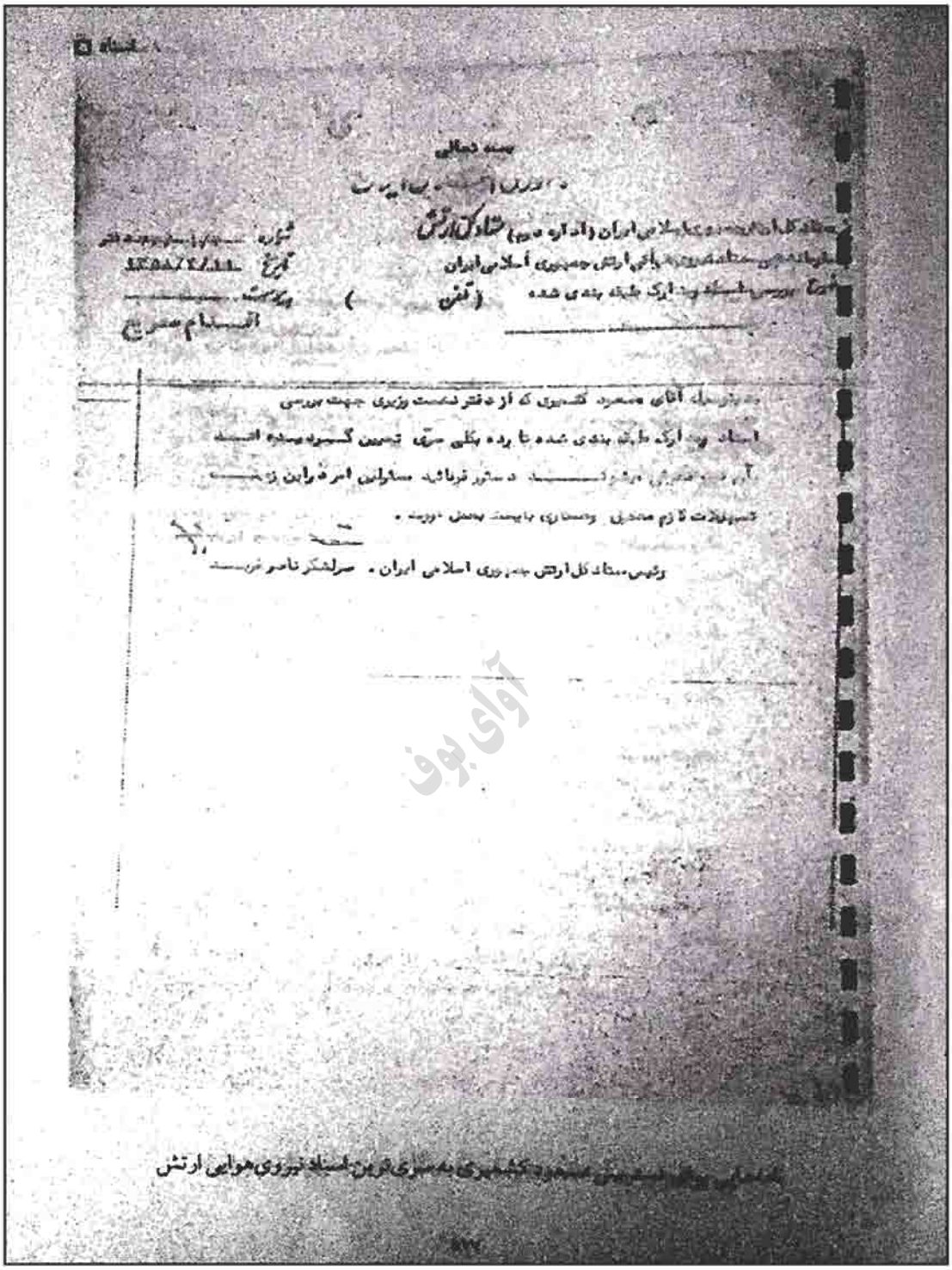

مسعود کشمیری به محرمانه ترین اسناد نیروی هوایی ارتش و مرکز مستشاری آمریکایی‌ها دست یافت - ۱۱ تیرماه ۱۳۵۸

«مطابق اطلاعات برخی از کارشناسان و مسوولان ذیربط در زمان نفوذ کشمیری به ارتش، وی از اختیارات ویژه‌ای در رفت و آمد آزادانه به محل بایگانی اسناد طبقه بندی شده برخوردار بوده و پرونده‌های سرّی مربوط به پروژه‌های حساس آمریکایی‌ها در نیروی هوایی شاه مانند پروژه

AVAYEBUF.wordpress.COM

HB یا IBEX توسط وی مورد دستبرد واقع شده بود.»[۵۰]

برای اینکه دریابیم دلیل علاقه سید علی خامنه‌ای به اسناد محرمانه مرکز مستشاری آمریکایی‌ها مستقر در نیروی هوایی ارتش چه بوده است که بلافاصله پس از انتصاب به معاونت وزارت دفاع، خامنه‌ای مسعود کشمیری را به آنجا فرستاد تا آن اسناد را به دست بیاورد، باید ببینیم وظیفه اصلی مرکز مستشاری آمریکایی‌ها چه بوده است. محمد حسن روزی طلب دیگر عضو مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری در کتاب پرونده مسکوت آورده است:

«یکی از مهم‌ترین بخش‌های رکن دو نیروی هوایی، بخش مربوط به فعالیت‌های جاسوسی مستشاران آمریکایی از شوروی و پروژه‌های آنها بود. کشمیری و تیم همراهش تا یک ماه، ساختمان مرکزی ضد اطلاعات نیروی هوایی و قسمت مستشاری آمریکایی را انحصاراً در اختیار داشتند و طی این مدت اقدام به انهدام و مهم‌تر از آن سرقت اسناد، اسلایدها، فیلم‌ها و حتی دستگاه‌های مهمی کردند. برخی از این اسناد و دستگاه‌ها به همراه یک دستگاه رمز کننده تلفن، پس از انفجار نخست وزیری از منزل کشمیری کشف شد. پس از تسخیر لانه جاسوسی نیز، هنگامی‌که دانشجویان پیرو خط امام به برخی از اسناد مراجعه می‌کردند، جز یک کد سوخته و به درد نخور، چیزی به دست نمی‌آوردند. جالب اینکه در آخرین روزهای مأموریت کشمیری در رکن دو ارتش، به صورت اتفاقی مشخص می‌شود که او برخی از اسناد سری را خارج کرده است و این اقدام با اغماض مسوول موبوطه مواجه شد.»[۵۱]

این نخستین مأموریت رسمی، مهم و محرمانه مسعود کشمیری برای به دست آوردن اسناد فوق محرمانه مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در نیروی هوایی ارتش بوده است که با هماهنگی مستقیم مافوق خود، سید علی خامنه‌ای آن را به انجام رساند. مسعود کشمیری اسناد مربوط به جاسوسی مستشاران آمریکایی از مأموران سازمان امنیت شوروی را از اداره دوم ارتش خارج کرد و به مکان نامعلومی‌که هیچگاه مشخص نشد، انتقال داد. علاوه بر این، اسناد مربوط به تحقیقات ساواک و رکن دو ارتش شاهنشاهی از مسببان حادثه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی نیز توسط وی به سرقت رفت تا دست عاملان این حادثه رو نشود. در فصل‌های پیشین دیدیم که یکی از عاملان اصلی حوادث زنجیره‌ای سینما رکس و ۱۷ شهریور سید علی خامنه‌ای بود که با هماهنگی سازمان امنیت شوروی، برای روشن کردن آتش انقلاب آن را به انجام رساند. حالا با کمک کشمیری، خامنه‌ای توانسته

AVAYEBUF.wordpress.COM

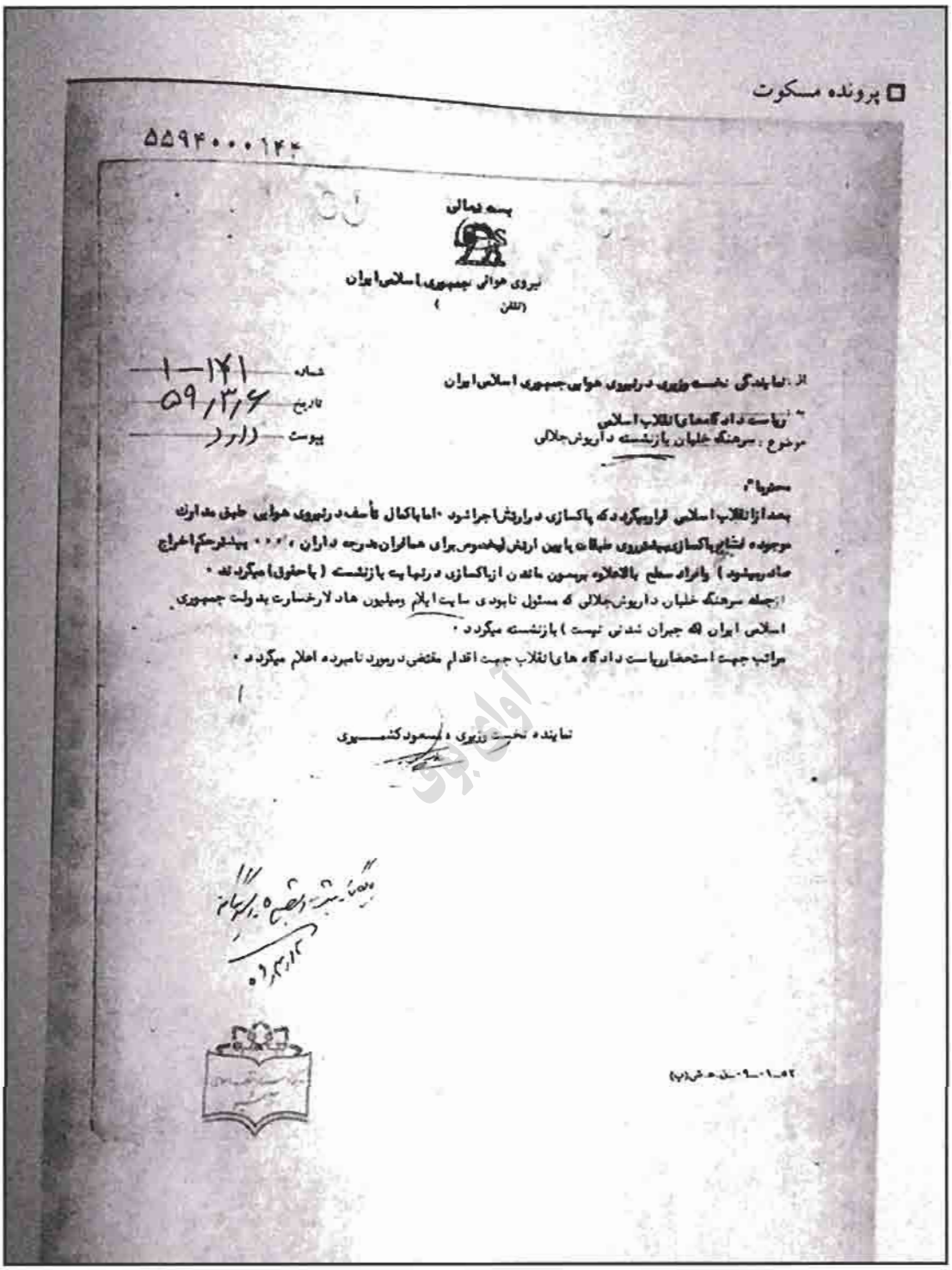

□ پرونده مسکوت

۵۵۹۴۰۰۰۱۴۲

بسمه تعالی

نیروی هوائی جمهوری اسلامی ایران

(تلفن)

شماره ۱-۱۴۱

تاریخ ۵۹/۳/۶

پیوست دارد

از : نمایندگی نخست وزیری در نیروی هوائی جمهوری اسلامی ایران

به : ریاست دادگاههای انقلاب اسلامی

موضوع : سرهنگ خلبان بازنشسته داریوش جلالی

محضرتان :

بعد از انقلاب اسلامی قرار میگردد که پاکسازی در ارتش اجرا شود . اما پاکسازی تأسف در نیروی هوائی طبق مدارک موجوده اشخاص پاکسازی بیشتر روی طبقات پایین ارتش (بخصوص برای همافران مدرجه داران ، ... پیشنهد حکم اخراج صادر میشود) و افراد سطح بالا علاوه بر همین ماندن از پاکسازی در نهایت بازنشسته (یا حقوق) میگردند .

از جمله سرهنگ خلبان داریوش جلالی که مسئول نابودی سایت ایلام و میلیون ها دلار خسارت به دولت جمهوری اسلامی ایران که جبران شدنی نیست) بازنشسته میگردد .

مراتب جهت استحضار ریاست دادگاه های انقلاب جهت اقدام مقتضی در مورد نامبرده اعلام میگردد .

نماینده نخست وزیری در مسعود کشمیری

۵۹/۳/۶

۵۲-۱-۰۹-سند-ع-ش(ب)

نمونه‌ای از نامه نگاری‌های مسعود کشمیری در کمیته مسقر در اداره دوم ارتش و مرکز مستشاری آمریکایی‌ها - خرداد ۱۳۵۹

بود اســناد دخالت خود در این حوادث را از بین ببرد و همچنین اســناد ارزشمندی را که سازمان امنیت شوروی برای به دست آوردن آن لحظه شماری می‌کرد، از مرکز مستشاری آمریکایی‌ها به آنها برساند. مسعود کشمیری برای مدت یک سال در اداره دوم ارتش فعال

AVAYEBUF.wordpress.COM

بود تا اینکه در سحرگاه هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، در پی تماس تلفنی سید علی خامنه‌ای، خودش را به منزل وی رساند. سید علی خامنه‌ای در کتاب کودتای نوژه به این تماس اشاره کرده است.[۵۲]

به گفته خامنه‌ای، علاوه بر مسعود کشمیری به عنوان مسوول بخش نیروی هوایی در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش، با محسن رضایی مسوول وقت اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز تماس گرفته شده بود تا در این جلسه عجیب در ساعات نماز صبح در خانه خامنه‌ای شرکت کند. سید علی خامنه‌ای اطلاعات محرمانه مربوط به کودتای نوژه راکه کا گ ب به وی رسانده بود، در اختیار این دو فرد مورد اعتماد و همکار اطلاعاتی خود می‌گذارد و آنها را مأمور می‌کند تا برای خنثی سازی کودتای نوژه یک تیم ویژه اطلاعاتی-عملیاتی تشکیل دهند.[۵۳] به این ترتیب کشمیری مسوول ستاد ضد کودتای نوژه شد. این ستاد از تیرماه ۱۳۵۹ تا فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی، فعالیت می‌کرد و پس از آن در پی اعلام انحلال ستاد، اعضای آن به نقاط کلیدی حکومت راه یافتند. مسعود کشمیری در فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی، به اطلاعات نخست وزیری رفت. آنزمان سید محمد خامنه‌ای برادر بزرگ ترسید علی، عضو دفتر اطلاعات نخست وزیری بود و در معرفی کشمیری به این دفتر نقش داشت.[۵۴] دفتر اطلاعات نخست وزیری در سال ۱۳۵۹ خوشیدی، توسط نخست وزیر وقت، محمد علی رجایی تأسیس شده بود. اگر چه مهم‌ترین وظیفه این دفتر پس از تقسیم کار با واحد اطلاعات سپاه، مسایل خارجی تعریف شده بود، در خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی، اساسنامه شورای امنیت کشور با ریاست نخست وزیر و عضویت نمایندگانی از ارتش، سپاه، ژاندارمری، وزارت کشور، شهربانی و کمیته‌های انقلاب اسلامی، تصویب شد.[۵۵] مسعود کشمیری در این ساختار جدید، سمت جانشین دبیر شورای امنیت کشور در واحد اطلاعات نخست وزیری را به خود اختصاص داد. به این ترتیب همه چیز برای طراحی عملیات‌های تروریستی تیرماه تا شهریور ماه سال ۱۳۶۰ خورشیدی آماده شد. حجت الاسلام محمدی ری‌شهری، اولین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی ایران درباره مسعود کشمیری متهم ردیف اول انفجار دفتر نخست وزیری هم در کتاب خاطرات خود جزییات فراوانی را مطرح کرده است. بخشی از این معرفی پس از حذف تبلیغات ویژه وزارت اطلاعات جهت القای ارتباط وی با سازمان مجاهدین خلق به این ترتیب است:

«مسعود کشمیری فرزند سعید با شماره شناسنامه ۴۰۱، متولد ۱۳۲۹خورشیدی، از

AVAYEBUF.wordpress.COM

کرمانشـــاه، دارای مدرک لیسانس علوم اداری و مدیریت بازرگانی از دانشگاه تهران بود که از تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۵۱ خورشیدی تا اواخر سال ۱۳۵۳ با قراردادهای شش ماهه به عنوان کارآموز در وزارت کار و امور اجتماعی شاغل بوده است. وی همچنین پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در شرکت سایبرناتیک و شرکت انگلیسی رایدرهند با مسوولیت فردی معروف به مستر نیشام شاغل بوده است. با پیروزی انقلاب و بازگشت خارجی‌ها به کشورهای‌شان، شرکت مذکور منحل می‌شود و مسوول شرکت با برجای گذاشتن اموال خود از کشور فرار می‌کند. شرکت سایبرناتیک نیز مربوط به اسماعیل داودی شمسی بوده است و معرف‌های کشمیری، قدسی، خرازیان و رضیه آیت الله زاده شیرازی بودند. از دیگر معرف‌های وی علی اکبر تهرانی است که از متهمان ردیف اول در پرونده هشتم شـــهریور بوده است.... کشمیری پس از آنکه به عضویت در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش تحت سرپرستی محمد کاظم پیرو رضوی در می‌آید، مدتی نیز در ضد اطلاعات مرکزی نیروی هوایی و مرکز مستشاری آمریکایی‌ها با عنوان نماینده نخست وزیر دولت موقت و زیر نظر کمیته اداره دوم ارتش مستقر می‌شود. در این مدت، از جمله اقدامات وی می‌توان به مداخله و جلوگیری از به جریان افتادن و محاکمه عاملان کشتار هفده شهریور اشاره کرد که با توجه به ریشه آمریکایی جمعه خونین، محل تأمل فراوان است. وی در بدو تأسیس طرح و برنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز مدتی به عضویت آن در آمد. وی همچنین عضویت مؤثر در ستاد خنثی سازی کودتای نوژه به نمایندگی از کمیته اداره دوم ارتش داشته است که از جمله خیانت‌های وی در این مقطع، فراری دادن رهبر عملیات کودتا ســـرهنگ احســـان بنی‌عامری بوده است. وی سپس دستور ضرورت نفوذ در نخســـت وزیری را دریافت می کند و برای آغاز این مســـیر، ابتدا عضو دفتر نخست وزیری در سیتان و بلوچستان می‌شود. کشمیری مدتی کوتاه نیز در دفتر محسن سازگارا معاونت سیاسی اجتماعی بهزاد نبوی وزیر وقت مشاور در امور اجرایی مشغول به کار شد و از آنجا به دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری به سرپرستی خســـرو تهرانی رفت. وی از آنجا مدتی به فعالیت در دبیرخانه شورای امنیت پرداخت و ســـپس جانشین خســـرو تهرانی در دبیرخانه شورای امنیت شد. عملکرد وی در این جایگاه آن‌چنان بود که بسیاری به غلط تصور کرده‌اند وی خود دبیر شورای امنیت بوده اســـت. پس از انفجار دفتر نخست وزیری، در نتیجه بازرسی از منزل مسعود کشمیری در شهرســـتان کرج، مقادیر زیادی ســـلاح و مهمات کشف شد. پدر مسعود کشمیری بازنشسته شرکت نفت ایران بود که در سال ۱۳۷۷ خورشیدی به علت ابتلا به سرطان در انگلستان فوت کرد و در همانجا دفن شد.»[۵۶]

AVAYEBUF.wordpress.COM

مسعود کشمیری با حمایت سید علی خامنه‌ای به سمت جانشینی دبیر شورای امنیت کشور رسید

آنچه در خاطرات ری شهری در مورد مسعود کشمیری نوشته شده است، با تمام مواردی که در بالا ذکر شد مطابقت دارد، جز اینکه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در مدت بیش از سه دهه گذشته تلاش کرده است تا اقدامات کشمیری را به سازمان مجاهدین خلق ارتباط دهد که به هیچ عنوان با اسناد و مدارک موجود، همخوانی ندارد. همچنین ری شهری با ارایه گرای غلط سعی دارد وانمود کند که ریشه حادثه هفده شهریور، آمریکایی بوده است و دلیل اینکه کشمیری اسناد تحقیقات حادثه هفده شهریور را از بین برده است، پنهان کردن نقش آمریکایی‌ها در این حادثه بوده است. در حالی که در فصل‌های پیشین دیدیم که این بخشی از کمپین دروغ یا دیس اینفورمیشن سازمان امنیت شوروی بود که همه اقدامات خرابکارانه‌ای را که توسط مأمورین شوروی به انجام می‌رسید، به گردن مأموران شاه و آمریکایی‌ها بیندازند. مسعود کشمیری، پس از عملیات تروریستی هفتم شهریور که به کشته شدن رییس جمهور و نخست وزیر جمهوری اسلامی انجامید، از کشور گریخت و در حال حاضر در اروپا زندگی می‌کند. روزنامه حکومتی همشهری جوان در ۱۷ شهریور ۱۳۹۰ خورشیدی گزارش داد که مسعود کشمیری هفده سال پس از انفجار دفتر نخست وزیری، در مراسم ختم پدرش در لندن در سال ۱۳۷۷ خورشیدی دیده شده است.[۴۴] همچنین سوم دی ماه ۱۳۹۲ خورشیدی برابر با ۲۳ دسامبر ۲۰۱۳ میلادی، صدا و سیمای جمهوری اسلامی به نقل از یک منبع آگاه اعلام کرد که مسعود کشمیری عامل انفجار دفتر نخست وزیری در هشتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، در

AVAYEBUF.wordpress.COM

کشور آلمان در رستورانی در شهر کلن و همچنین در حال رانندگی درهامبورگ به همراه یکی دیگر از تروریست‌های سرشناس دیده شده است.[۵۷] خبرگزاری فارس و بسیاری دیگر از رسانه‌های دولتی جمهوری اسلامی هم این خبر را منتشر کردند.[۵۸] این خبر پس از آن در تمام رسانه‌های حکومتی و رسمی جمهوری اسلامی منتشر شد.

رجایی مخالف سر سخت اتحاد جماهیر شوروی بود و باید کشته می‌شد

در ماجرای انفجار تروریستی هفتم تیرماه دیدیم که این انفجار نه تنها برای خامنه‌ای و یارانش، بلکه برای سازمان امنیت شوروی هم فواید بسیاری داشت و بزرگترینش اینکه سید محمد بهشتی که یک روحانی نزدیک به آمریکایی‌ها بود، و تنها امید ایالات متحده در بین روحانیون انقلابی اطراف خمینی شـــناخته می‌شد، از صحنه حذف شد. در انفجار نخســـت وزیری در هشتم شهریور هم دو چهره مزاحم دیگر برای سازمان امنیت شوروی یعنی محمدجواد باهنر که در افکار و عملکرد بسیار به بهشتی شبیه بود و همچنین محمد علی رجایی که دشمن و مخالف سرسخت اتحاد جماهیر شوروی بود، حذف شدند. مشاجره ســـفیر اتحاد جماهیر شوروی و محمد علی رجایی شـــاید حادثه‌ای بود که میخ آخر را بر تابوت رجایی کوبید. این مشاجره در جریان یک دیدار در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۹ خورشیدی بین محمد علی رجایی که در آن زمان نخســـت وزیر ایران بود با سفیر شوروی در گرفت. روزنامه جمهوری اسلامی نوشت:

«سفیر اتحاد جماهیر شوروی در تهران با محمد علی رجایی نخست وزیر دیدار و گفت‌وگو کرد. در این دیدار ابتدا ســـفیر شوروی گفت: آمریکا اخیراً اقداماتی در سطح جهانی به عمل آورده اســـت و می‌کوشـــد به عنوان مبارزه با تروریسم اقداماتی علیه جنبش‌های آزادیبخش جهان به عمل آورد. دولت آمریکا در فکر ایجاد جبهه جدید روانی در جهان علیه این جنبش است و می‌کوشد تا به این جنبش‌ها نسبت تروریست بدهد ولی آمریکا در مورد رژیم‌های فاشیستی و مرتجع شیلی السالوادور و کره جنوبی سخنی نمی‌گوید. اگر جلوی تبلیغات آمریکا گرفته نشود، آن را در سطح جهانی تبدیل به یک خط سیاسی می‌کنند. ما قاطعانه این عمل را محکوم می‌کنیم و امیدواریم رهبران جمهوری اسلامی نیز در مورد خنثی کردن تبلیغات آمریکایی‌ها در این زمینه شروع به اقدام کنند. رجایی در پاسخ گفت: این حرف‌ها درست است، این حرف‌ها را ما هم می‌زنیم. منتهی در حالی می‌زنیم که ارتش ما در هیچ کشوری حضور ندارد. شما که به آمریکا انتقاد می‌کنید که

AVAYEBUF.wordpress.COM

چرا در سرنوشت ملت‌ها دخالت می‌کند به خاطر داشته باشید که ما مسئله افغانستان را نمی‌توانیم نادیده بگیریم. وی افزود: شما که از آمریکا انتقاد می‌کنید نسبت به شیلی فاشیست و مرتجع آن روش را در پیش گرفته چطور در مقابل عراق با این تجاوز آشکار و با این همه کشتار سکوت کرده‌اید؟ ما به اصولی که برپایه آن‌ها انقلاب کرده‌ایم پایبند هستیم برای ما متجاوز فرق نمی‌کند اگر تجاوز محکوم است برای همه کشورها محکوم است در تجاوز مرتجع و مترقی فرق نمی‌کند. ملت افغانستان و شیلی هر دو حق تصمیم گیری دارند. سفیر شوروی پاسخ داد: باید در یک ملاقات دیگر درباره افغانستان توضیح دهم. رجایی پاسخ داد: از الان تا پایان دیدار ۲۰ دقیقه وقت داریم منتظر پاسخ شما هستم که چرا از آمریکا در مورد مسئله‌ای انتقاد می‌کنید که خود مرتکب آن شده‌اید؟! سفیر شوروی بدون پاسخ به سوال فوق در باره جنگ ایران و عراق گفت: ما ایران را به عنوان یک کشور ضد امپریالیستی معرفی کرده‌ایم. به نظر ما جنگ با این کشور قابل درک نیست. از طرف رهبران شوروی نیز اظهار شده است که مایل هستند هرچه زودتر این جنگ به پایان برسد. شوروی هم ارسال اسلحه به عراق را قطع کرده است. برخورد ما با این جنگ کاملاً روشن است. رجایی پاسخ داد: ما می‌گوییم که اسلحه عراق را شما داده‌اید، آمریکا هم از طریق کشورهای دیگر به عراق اسلحه می‌دهد نظر ما این است که شما یا در حقیقت در این جنگ با آمریکا متحدید یا بعد از ۶۳ سال انقلاب هنوز موضع گیری سیاسی که از یک کشور انقلابی توقع است، ندارید یا افتاده‌اید به سیاسی کاری و این با انقلابی اصیل بودن جدا است.»[۵۹]

این مشاجره تنها مورد برخورد تند بین سفیر اتحاد جماهیر شوروی و نخست وزیر انقلابی ایران محمد علی رجایی نبود. در تاریخ مهرماه ۱۳۵۹ خورشیدی نیز ملاقات دو ساعته‌ای بین سفیر اتحاد جماهیر شوروی با محمد علی رجایی صورت گرفت که عملاً تبدیل به یک درگیری لفظی طولانی بین دو طرف شد. با توجه به سابقه مخالفت‌های سرسختانه رجایی با شوروی، ترور وی توسط کا گ ب قابل پیش بینی بود. روزنامه اطلاعات در سیزدهم مهر ماه ۱۳۵۹خورشیدی، شرح کاملی از این دیدار را منتشر کرد که خشم دو طرف را نسبت به یکدیگر نشان می‌دهد:

«سفیر اتحاد جماهیر شوروی با نخست وزیر محمد علی رجایی دیدار و گفتگو کرد. وی در این دیدار اظهار داشت: هر طرف که جنگ ایران و عراق را شروع کرده، از طرف شوروی محکوم است! در این ملاقات که حدود دو ساعت طول کشید سفیر شوروی ضمن اشاره به مبارزات مردم ایران گفت: کشور شما مبارزه شدیدی علیه امپریالیسم

AVAYEBUF.wordpress.COM

آمریکا آغاز کرده و با توجه به این امر که شـــوروی هم با آمریکا مبارزه می‌کند، ما در سیاست خارجی با هم اشتراک نظر داریم. ما به انقلاب شما و اراده مردم، احترام خاصی قایل هســـتیم. ما می‌توانیم با هم در رشـــته‌های زیادی همکاری کنیم و به شما کمک نماییم. بهتر اســـت به حقایق بپردازیم. در ادامه محمد علی رجایی نخست وزیر گفت: بهتر اســـت به حقایق بپردازیم و واقعیت تاریخی گذشته را از نظر دور نکنیم، مردم ما موضع گیری‌های شما را در دوران دکتر مصدق و رژیم سابق فراموش نکرده‌اند و ناگهان با هجوم شما به افغانستان مواجه شدند. انتظار مردم ایران از شما که نسل دوم انقلاب کشـــور خودتان هستید، این است که با همســـایه جنوبی خودتان ایران رفتار انقلابی داشـــته باشید. منظور از رفتار انقلابی این است که در موقع قدرت یا ضعف یک کشور باید برخورد با آن انقلابی و متکی بر معیارهای انقلاب باشـــد. نه اینکه دیدیم کشوری درگیر شده است، ما هم از فرصت استفاده کنیم و برای او ایجاد نارضایتی کنیم. ما از کمک‌های شـــوروی به عراق نگرانیم. من از تحویل یکصد تانک تی ۷۲ به کشور عراق که از طرف شما انجام شده است و همچنین از پذیرفتن طارق عزیز در آستانه جنگ و پروازهای شناسایی شما در خاک ایران و فرستادن کارشناسان شوروی به اردن شدیداً ابراز نگرانی می‌کنم. ما استقلال و آزادی انقلاب اسلامی را با هیچ یک از چیزهایی که شما می‌توانید در اختیار ما بگذارید، عوض نخواهیم کرد که این برای ما گران‌ترین بهایی است که هرگز نمی‌توانیم بپردازیم. در ادامه این ملاقات بین نخست وزیر و سفیر شوروی درگیری لفظی شدیدی در زمینه تجاوز به افغانستان صورت گرفت. سفیر شوروی گفت: شـــوروی تجاوزی به افغانستان نکرده و فقط از انقلاب افغانستان دفاع می‌کند. رجایی پاسخ داد: مگر شما نگفتید که مردم باید مسیر خودشان را انتخاب کنند. سفیر شوروی گفت: وقتی مردم از ما تقاضای کمک می‌کنند، به آنها کمک می‌کنیم. رجایی با تعجب گفت: شـــما چطور ببرک کامل را نماینده مردم می‌دانید؟ سفیر شوروی: وقتی انقلاب شروع می‌شـــود کسی را به رهبری انتخاب نمی‌کند، بلکه این وظیفه انقلاب است که رهبر را انتخاب کند. رجایی: آیا شما روی کار آمدن ببرک کامل را یک انقلاب می‌دانید؟ سفیر شوروی: شما باید اهداف انقلاب افغانستان را در نظر بگیرید که آیا مردمی است و برای مردم کار می‌کند یا نه؟ رجایی: شما که عضو حزب کمونیست هستید، باید انقلاب را بر حسب ماتریالیسم تعریف کنید. این تعریف شما هرگز با اصول علمی‌تان مطابقت نمی‌کند. اگر انقلاب به معنی استقرار یک حکومت از طریق زور باشد، هر کودتای نظامی هم می‌تواند انقلاب باشـــد. سفیر شوروی در پایان گفت: کودتا به نفع مردمی است که کودتا را انجام می‌دهند. رجایی: دقیقاً برای همین است که ما می‌گوییم در افغانستان کودتا شده است نه انقلاب.»[۶۰]

AVAYEBUF.wordpress.COM

چرا جمهوری اسلامی از پلیس بین الملل درخواست نمی کند تا کشمیری و کلاهی را دستگیر کنند؟

نکته بسیار جالب این است که سید علی خامنه‌ای که در تمام سال‌های پس از تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، در مقام رییس جمهور و پس از آن رهبر و ولایت مطلقه فقیه در جمهوری اسلامی از بالاترین قدرت سیاسی، اجرایی، قضایی و نظامی برخوردار بوده است، هیچگاه دستگاه قضایی جمهوری اسلامی را برای پیگیری عاملان آن حوادث تروریستی و به ویژه پیگیری پرونده مسعود کشمیری و محمدرضا کلاهی ترغیب نکرد و هیچگاه حکومت جمهوری اسلامی که تحت فرمان مطلق سید علی خامنه‌ای در تمام این سال‌ها بوده است، از پلیس بین الملل در خواست نکرده است تا مسعود کشمیری و دیگر تروریست‌های مرتبط با انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی را تحویل دهند. این همان پرسشی است که می‌تواند کلید حل معمای تمام ترورهای اسرار آمیز در سال ۱۳۶۰ خورشیدی باشد: چرا هیچگاه حکومت جمهوری اسلامی ایران از پلیس بین الملل درخواست نکرد که مسعود کشمیری را دستگیر کند؟ با توجه به اینکه محل سکونت کشمیری و کلاهی در کشور آلمان مشخص است و در تمام این سالها اخبار متعددی از حضور آنها در مکان‌ها و مناسبت‌های مختلف توسط رسانه‌های جمهوری اسلامی منتشر

ایران از ۲۸ فوریه ۱۹۳۸ تا امروز عضو پلیس بین الملل بوده است.

AVAYEBUF.wordpress.COM

شده است، اما هیچ درخواست بازداشت و دستگیری توسط حکومت جمهوری اسلامی علیه این افراد به پلیس بین الملل داده نشده است. لازم است بدانید که ایران از ۲۸ فوریه ۱۹۳۸ میلادی، برابر با نهم اسفند ۱۳۱۶ خورشیدی، عضو پلیس بین الملل می‌باشد و همکاری فراوانی هم با این سازمان بین المللی دارد، عدم درخواست کمک از پلیس بین‌الملل برای دستگیری کشمیری و کلاهی هیچ توجیهی نمی‌تواند داشته باشد.[۶۱] پس از انقلاب اسلامی در ایران در بهمن ۱۳۵۷ خورشـــیدی، بارها و بارها حکومت جمهوری اسلامی در مواردی بسیار کم اهمیت‌تر از پرونده‌های انفجار تروریستی در دفتر مرکز حزب جمهوری اسلامی و

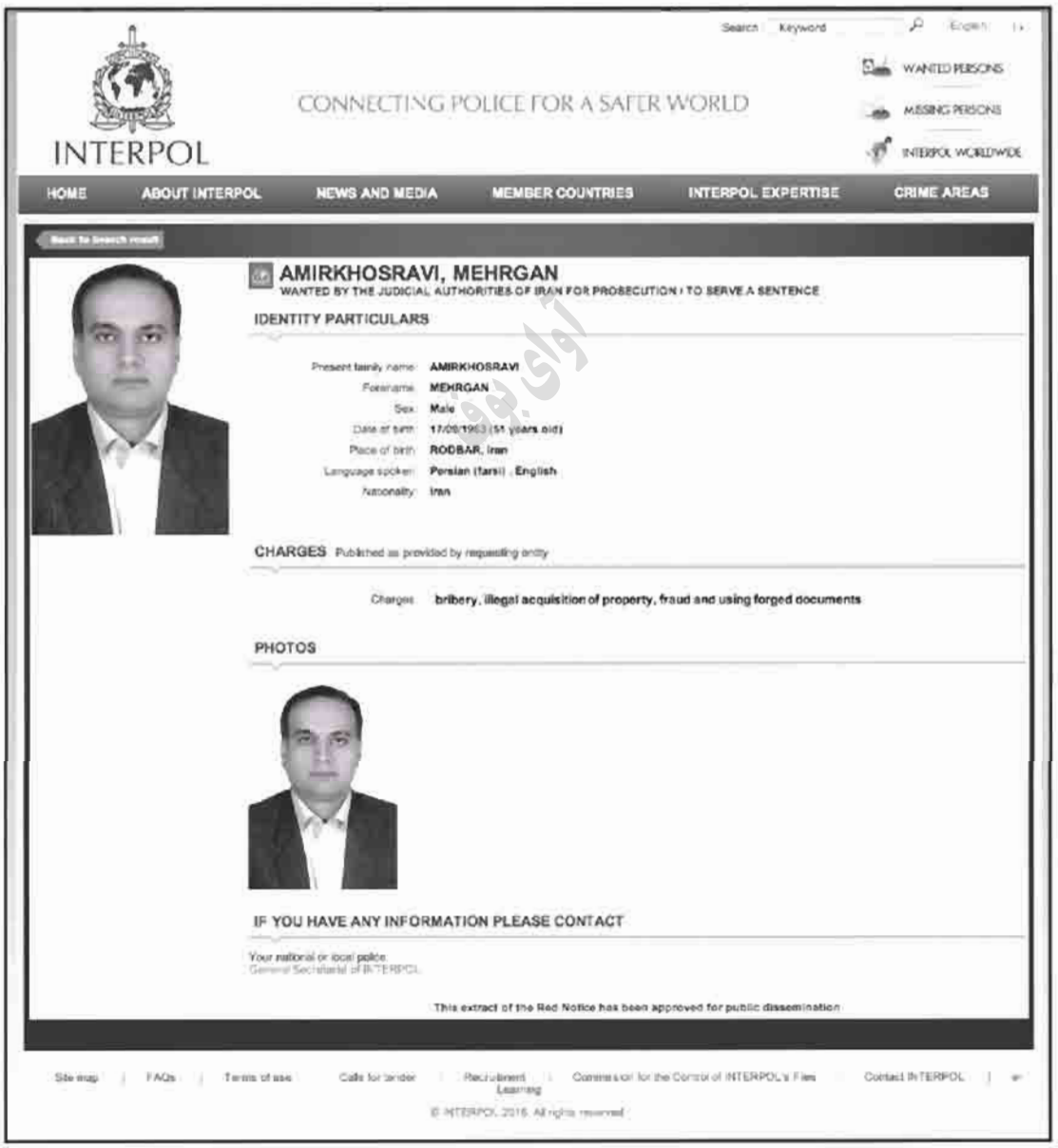

جمهوری اسلامی برای دستگیری مهرگان امیرخسروی از پلیس بین الملل کمک خواسته است و برای وی درخواست قرمز صادر شده است.

AVAYEBUF.wordpress.COM

انفجار تروریستی در دفتر نخست وزیری، از پلیس بین الملل درخواست کمک کرده است تا محکومان فراری و یا متهمان تحت تعقیب را دستگیر و به ایران مسترد سازد. ارتباط تنگاتنگ بین حکومت جمهوری اسلامی و پلیس بین‌الملل در تمام این سال‌ها برقرار بوده است و در یکی از تازه‌ترین موارد که اسناد آن روی وبسایت پلیس بین الملل به راحتی قابل دسترسی می‌باشد، حکومت جمهوری اسلامی به رهبری سید علی خامنه ای، درخواست قرمز یا همان «رد نوتیس» برای دستگیری محمود رضا خاوری[۶۲] و مهرگان امیر خسروی که به ادعای جمهوری اسلامی متهمان پرونده اختلاس مالی هستند، به پلیس بین الملل داده است.[۶۳]

مهرگان امیر خسروی یکی از تاجران موفق در ایران بود که به همراه برادرش مه آفرید امیر خسروی تجارتی سودمند ایجاد کرده و توانسته بودند برای بیش از هجده هزار خانواده ایرانی کارآفرینی کنند و به همین علت از محبوبیت زیادی بین مردم محلی برخوردار بودند. مه آفرید در سال ۱۳۹۰ خورشیدی با حکم یک دادگاه فرمایشی و جنجالی به اعدام محکوم شد و در سوم خرداد ۱۳۹۳ خورشیدی در زندان اوین در حالی که هنوز پرونده قضایی وی در جریان بود، به طور ناگهانی اعدام گردید. پس از آن جمهوری اسلامی از پلیس بین الملل درخواست کرد تا برادر وی مهرگان امیر خسروی را که پس از دستگیری مه آفرید برای حفظ جان خود و خانواده‌اش، متواری شده بود، دستگیر کرده و برای محاکمه به ایران تحویل دهد. مهرگان به همراه خانواده‌اش در کشور کانادا سکونت دارد.[۶۴]

محمودرضا خاوری نیز که سال‌ها مدیر عامل بانک ملی ایران در جمهوری اسلامی بوده است، چند روز پس از دستگیری مه آفرید امیرخسروی در مهر ماه ۱۳۹۰ خورشیدی از سمت خود در بانک ملی ایران استعفا داد و به بهانه بیماری از کشور گریخت و به کانادا رفت. در واقع وی متهم اصلی پرونده اختلاس سه هزار میلیارد تومانی در ایران بود که مه آفرید و برادرش، قربانی آن شده بودند. جمهوری اسلامی برای دستگیری محمود رضا خاوری نیز با ارسال درخواست قرمز از پلیس بین الملل خواسته است تا وی را دستگیر کرده و به برای محاکمه به ایران تحویل دهد.

اما پرونده انفجار دفتر نخست وزیری و بسیاری دیگر از پرونده‌های بسیار مهم و حیاتی جمهوری اسلامی برای بیش از سه دهه مسکوت مانده‌اند و کسی سراغی از آنها نمی‌گیرد. به نظر می‌رسد اراده‌ای قدرتمند در درون حکومت جمهوری اسلامی‌هیچ علاقه‌ای به

AVAYEBUF.wordpress.COM

جمهوری اسلامی‌برای دستگیری محمودرضا خاوری از پلیس بین الملل کمک خواسته است و برای وی درخواست قرمز صادر شده است.

پیگیری پرونده انفجار نخست وزیری و دیگر حوادث تروریستی سالهای نخست پس از انقلاب اسلامی ندارد. اراده‌ای که در حد عالی‌ترین مقام رسمی کشور باید قدرتمند باشد تا اجازه پیگیری به این پرونده‌ها را ندهد و حتی اجازه ندهد که قوه قضاییه جمهوری اسلامی از پلیس بین الملل درخواست استرداد عاملان این انفجارها را داشته باشد. پرسش این است که عالی‌ترین مقام رسمی و شاید بهتر باشد بگوییم تنها مقام رسمی که اختیار تام برای هر نوع تصمیم گیری از سوی قانون اساسی جمهوری اسلامی به وی داده شده است، کدام است؟ بدون تردید سید علی خامنه‌ای در مقامی که قانون اساسی جمهوری اسلامی برای

AVAYEBUF.wordpress.COM

وی تعریف کرده است به عنوان ولی مطلقه فقیه، عالی‌ترین مقام رسمی‌حکومت است. آیا برای خامنه‌ای دشوار است که دستوری صادر کند تا قوه قضاییه پرونده انفجار دفتر نخست وزیری را که بیش از ســـه دهه مســـکوت مانده است بازگشایی کرده و از پلیس بین الملل درخواست شود تا مسعود کشمیری، محمدرضا کلاهی و دیگر تروریست‌های شناخته شده را دستگیر کرده و به ایران بازگردانند تا مورد محاکمه قرار گیرند؟ چرا سید علی خامنه‌ای در تمام سال‌های پس از تابستان ۱۳۶۰خورشیدی، از این کار سر باز زده و هیچ علاقه‌ای به پیگیری این پرونده‌ها از خود نشان نداده است؟ در بسیاری از نظام‌های عدالت کیفری در دنیای امروز و همچنین در تمام دوره‌های تاریخ بشـــر، در پیگیری پرونده‌های جنایی برای یافتن عامل هر جنایت، این نخستین پرسش هر بازپرسی بوده است که «چه کسی از این جنایت سود برده است؟» اتفاقاً یافتن پاسخ برای این پرسش در پرونده انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه و همچنین انفجار دفتر نخست وزیری در هشـــتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، بسیار ساده است! سازمان امنیت شوروی برنده اصلی این داســـتان بوده است که توانســـت تمام نیروهای انقلابی را که به داشتن رابطه خوب با ایالات متحده آمریکا و دنیای غرب اعتقاد داشـــتند از صحنه حذف کند و مأموران تربیت شده خود یعنی سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوییني‌ها را بر تخت قدرت در ایران انقلابی بنشاند و به این ترتیب حکومت جمهوری اسلامی بسیار وفادارتر به آرمان‌های شـــوروی از آنچه روس‌ها تصور می‌کردند، تثبیت شـــد. به این ترتیب بســـیاری از رقبای قدرتمند سیاســـی ســـید علی خامنه‌ای در مدت کمتر از دوماه در اثر چند حادثه انفجار تروریستی مشکوک از صحنه حذف شدند و وی بر تخت ریاست جمهوری نشست و هشت سال بعد در پایان دوران ریاست جمهوری‌اش تاج ولایت مطلقه فقیه را بر سر گذاشت. اگر قرار باشد روزی این پرونده‌ها پیگیری شوند سید علی خامنه‌ای به عنوان بزرگ‌ترین برنده داخلی این حوادث، نخستین فردی است که باید مورد بازجویی قرار گیرد.

تلاش سید علی خامنه‌ای برای پاک کردن رد پاها و فریب افکار عمومی

سید علی خامنه‌ای نه تنها هیچ انگیزه‌ای برای پیگیری پرونده این جنایات ندارد بلکه با کمک برادر بزرگ خود ســـید محمد خامنه‌ای، در سال‌های اخیر تلاش کرده است تا با انتشـــار بخشی از اســـناد محرمانه مربوط به پیگیری پرونده ترورهای تابستان سال ۱۳۶۰

AVAYEBUF.wordpress.COM

خورشـــیدی، افکار عمومی را گمراه کرده و توجه‌ها را به ســـمت نادرست جلب کند. سید محمد خامنه‌ای که در تمام اقدامات اطلاعاتی و امنیتی برادر کوچک‌ترش ســـید علی در ســـال‌های پس از انقلاب حضوری پر رنگ و چشمگیر داشـــت، از اعضای فعال ستاد ضد کودتای نوژه بود. وی تا امروز که بیش از سه دهه از انفجارهای تروریستی تابستان شصت می‌گذرد، نقشـــی اساســـی در گمراه کردن افکار عمومی از نقش عاملان و مســـببان این جنایات داشته است. سید محمد خامنه‌ای با بخشی از جمعیت موتلفه که خود از قربانیان حوادث تروریستی تابستان شـــصت بوده‌اند، ارتباط برقرار کرده است و با انتشار گزینشی اسناد و مدارک مربوط به این حوادث تروریستی ضمن پنهان کردن نقش برادر خود سید علی خامنه‌ای در این انفجارها، انگشت اتهام را به سوی دیگر جریانات سیاسی منتقد وی نشانه می‌رود. مهم‌ترین این اقدامات انتشار کتاب‌های متعددی است که مدعی افشای اخبار و مدارک محرمانه از ترورهای سال شصت و به ویژه انفجار دفتر نخست وزیری هستند اما در واقع تمام تلاش نویسندگان این مجموعه مقالات و کتاب‌ها پنهان کردن نقش تیم سید علی خامنه‌ای در انجام ترورهای تابستان شصت می‌باشد. برای مثال کتاب پرونده مسکوت که انبوهی از اسناد محرمانه امنیتی مربوط به انفجار دفتر نخست وزیری در هشتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی را به صورت گزینشی منتشر کرده است تا ثابت کند که اصلاح طلبان امروز و سازمان مجاهدین خلق عاملان انجام ترورهای تابستان شصت بوده‌اند. نویسندگان این کتاب محمد حســـن روزی طلب و محمد مهدی اســـلامی هر دو از عناصر وابسته به

سید محمد خامنه‌ای در کنار محمد حسن روزیطلب نویسنده کتاب پرونده مسکوت سید علی خامنه‌ای با کمک برادر خود سید محمد خامنه‌ای با انتشار گزینشی اسناد محرمانه پرونده ترورهای تابستان شصت، افکار عمومی‌را گمراه کرده و رد پاهای خود را پاک می‌کند

AVAYEBUF.wordpress.COM

جمعیت موتلفه اسلامی اصناف و بازار می‌باشند که با هدایت پنهانی سید محمد خامنه‌ای برای انحراف افکار عمومی در این کتاب اقدام کرده اند.[۶۵]

برای مثال در کتاب پرونده مسکوت، هر کجا که نامی از سید علی خامنه‌ای و معاون امنیتی وی یعنی محمدعلی نظران وجود داشـــت از پرونده حذف شد. همچنین با دست کاری در برگه‌های دست نوشته بازجویی برخی از متهمانی که پس از انفجار توسط اسدالله لاجوردی با حکم آیت‌الله قدوســـی و آیت ربانی املشـــی دستگیر و بازجویی شده بودند، اینگونه وانمود کردند که سازمان مجاهدین خلق بانی این انفجارهای تروریستی بوده است. در جـــای جـــای این کتاب هم بارها و بارها بدون ارایه هیچ ســـند و مدرکی نام ســـازمان مجاهدین خلق به عنوان طراحان و عاملان این انفجارها معرفی شده است تا به این ترتیب با همان روش معمول ســـازمان امنیت شوروی، یعنی کمپین دیس اینفورمیشن یا همان کمپین دروغ، مسوولیت عملیات را متوجه افراد و گروه‌هایی کنند که هیچ نقشی در این حوادث تروریستی نداشته‌اند. این توضیح ضروری است که بسیاری از مسوولین جمهوری اسلامی و به ویژه روحانیون انقلابی همچون آیت الله طالقانی، آیت الله مطهری، علی اکبر هاشمی‌رفســـنجانی، ســـید علی خامنه‌ای و حتی محمد علی رجایی، مدتی را با سازمان مجاهدین خلق در سال‌های مبارزه با حکومت شاه، همکاری داشته‌اند.[۶۶] در ضمیمه کتاب پرونده مسکوت بیش از یکصد برگه بازجویی از متهمان این پرونده منتشر شده است که در بسیاری از موارد این اسناد دستکاری شده‌اند تا عاملان جنایت در پس پرده باقی بمانند. برای نمونه در صفحه ۵۳۴ از این کتاب، در برگه بازجویی علی اکبر تهرانی با دســـتکاری ناشـــیانه کلمه «منافقین» با دستخط کاملاً متفاوت با دســـتخط علی اکبر تهرانی در دو جای متن اضافه شـــده تا اینگونه وانمود شود که وی عضو سازمان مجاهدین بوده است.[۶۷] نکته بســـیار مهم دیگر این است که در شـــرایطی که پیگیری پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، مسکوت اعلام شده است، این گونه اسناد و برگه‌های بازجویی متهمان پرونـــده باید در بایگانی وزارت اطلاعات و قوه قضاییه به صورت محرمانه تا تعیین تکلیف نهایی پرونده، نگهداری می‌شد. به ویژه اینکه اینها برگه‌های بازجویی متهمان هستند و نه مجرمانی که جرم آنها اثبات شده باشد. پرسش کلیدی اینجاست که چه فرد یا افرادی به این اسناد فوق محرمانه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی دسترسی و آزادانه و بدون هیچ نگرانی، اجازه انتشـــار این اســـناد را نیز در کتابی که مجوز وزارت ارشاد و وزارت اطلاعات

AVAYEBUF.wordpress.COM

جمهوری اسلامی را برای چاپ دریافت کرده است، داشته‌اند؟ سید محمد خامنه‌ای برای حمایت از برادرش اقدام به انتشار گزینشی این اسناد، آن هم با دستکاری‌های ناشیانه کرده اســت تا افکار عمومی را به سمت مجاهدین منحرف کرده و انگشت اتهام را از روی برادر بردارد.

چکیده‌ای از سرنوشت عاملان ترورهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی

اگرچه جمهوری اســلامی بسیار تلاش کرده است تا عاملان ترورهای تابستان ۱۳۶۰ خورشــیدی را اعضای ســازمان مجاهدین خلق معرفی کند اما واقعیت این است که تمام اسامی معرفی شده به عنوان عاملان این ترورها در سه دهه گذشته، اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کمیته‌های انقلاب اسلامی بوده‌اند که بسیاری از آنها در ستادی با عنوان ستاد ضد کودتای نوژه زیر نظر مستقیم مسوول شورای عالی دفاع یعنی سید علی خامنه‌ای فعالیت می‌کردند. محمد علی نظران که عضو ســپاه پاســداران و مسوول حفاظت حزب جمهوری اسلامی در زمان انفجار دفتر مرکزی این حزب و همچنین رییس دفتر دادستانی انقلاب به ریاســت آیت الله قدوســی در زمان انفجار دفتر دادستانی بود، پس از انفجارها توسط سید علی خامنه‌ای تشویق شد و بالاترین سمت امنیتی و اطلاعاتی تاریخ جمهوری اســلامی به وی سپرده شد. محمد رضا کلاهی عضو ســپاه پاسداران و کارمند زیر دست محمــد علــی نظران بود که به عنوان عامل انفجار دفتر نخســت وزیری معرفی و متواری شــد. محمد کاظم افجه‌ای عضو سپاه پاسداران و کارمند زیر دست محمد علی نظران در دادســتانی انقلاب بود که یک روز پس از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، در هشتم تیرماه ۱۳۶۰ خورشــیدی تلاش کرد اسدالله لاجوردی را در زندان اوین ترور کند ولی محمد کچویی یکی دیگر از پرســنل زندان اوین خود را فدای لاجوردی کرد و مقابل گلوله افجه‌ای قرار گرفت و کشــته شد. افجه‌ای هم همان روز از پنجره طبقه سوم زندان اوین به پایین پرتاب شــد و در اثر ضربه مغزی کشــته شد. عباس آقازمانی فرمانده ارشد ســپاه پاســداران و عضو ســتاد ضد کودتای نوژه که در ۳۱ خرداد ماه ۱۳۶۰ خورشیدی، همزمان با استیضاح غیابی رییس جمهور بنی‌صدر در محور دهلاویه در جبهه از پشت سر دکتر مصطفی چمران را هدف قرار داد. آقازمانی که نقشــی پررنگ در ترورهای تابســتان شصت داشت، بلافاصله پس از انفجار تروریستی در دفتر نخست وزیری در هشتم شهریور

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۳۶۰خورشـــیدی با کمک جواد منصوری، نخستین فرمانده سپاه پاسداران و عضو ستاد ضد کودتای نوژه که به ســـمت معاونت کنســـولی وزارت امورخارجه رسیده بود، توانست خودش را از مهلکه تحقیقات قضایی اولیه پرونده انفجارها نجات داده و به عنوان سرکنسول سفارت ایران در اسلام آباد به پاکستان فرستاده شد. وی تا شش سال پس از آن به ایران بازنگشت. تقی محمدی دیگر عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و همچنین عضو ستاد ضد کودتای نوژه نیز همانند عباس آقازمانی و همزمان با وی با کمک جواد منصوری پس از انفجار هشتم شهریور از کشور خارج شد و به عنوان کاردار سفارت ایران در افغانستان به این کشور رفت. وی تا پنج سال به ایران بازنگشت اما در سال ۱۳۶۵ خورشیدی، بلافاصله پس از بازگشت به ایران توسط تیم اسدالله لاجوردی دستگیر شد و در حالی که به نقش خـــود در انفجار دفتر نخســـت وزیری اعتراف کرده بود پیش از آنکـــه بتواند اعترافاتش را بنویســـد و همکاران و دستور دهندگان این انفجارها را معرفی کند، در سلول انفرادی‌اش در زندان اوین به دار کشیده شد. مقامات جمهوری اسلامی دلیل مرگ وی را خودکشی با کمربند اعلام کردند. مسعود کشمیری هم که مسوول بخش نیروی هوایی در کمیته انقلاب اسلامی‌مســـتقر در اداره دوم ارتش و پس از آن هم مسوول ستاد ضد کودتای نوژه و یکی از وفادارترین و صمیمی‌ترین یاران ســـید علی خامنه‌ای بود، پس از انفجار هشتم شهریور ۱۳۶۰ متواری شـــد. اخبار پراکنده‌ای در خصوص اینکه ارتباط وی با سید علی خامنه‌ای در تمام این سال‌ها هیچگاه قطع نشده است و وی با اسم و هویت مستعار در رفت و آمد دایمی به ایران می‌باشد، از منابع موثق نزدیک به خامنه‌ای شنیده می‌شود. همچنین گفته می‌شود مسعود کشمیری از مهره‌های اصلی هماهنگ کننده «تیم فرنگی کاران» یا همان واحد تروریست‌های خارج از کشور وزارت اطلاعات به حساب می‌آید.

AVAYEBUF.wordpress.COM

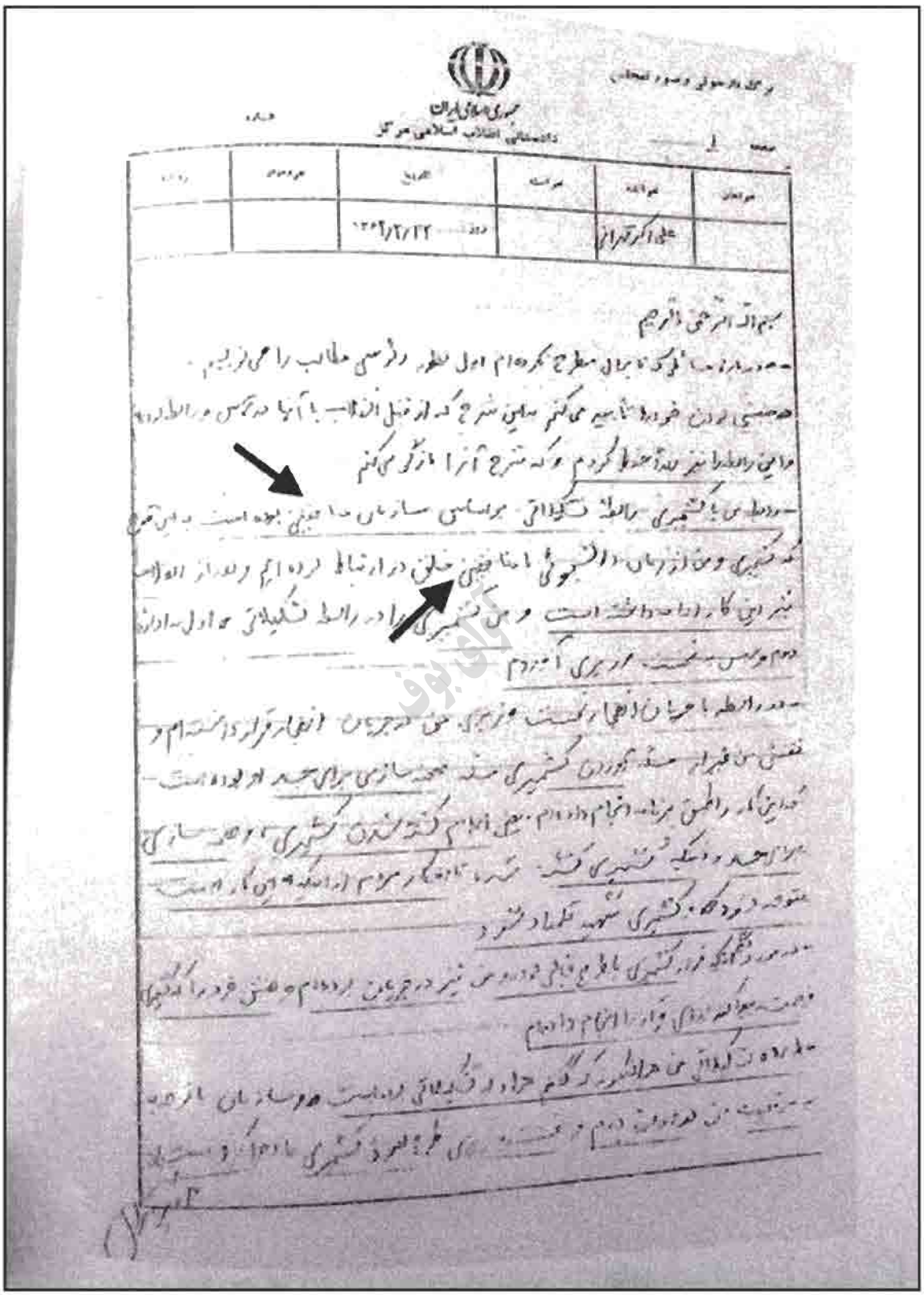

صفحه نخست از بازجویی‌های علی اکبر تهرانی، کارمند دفتر اطلاعات نخست وزیری - کلمات منافقین به این برگه اضافه شده است.

AVAYEBUF.wordpress.COM

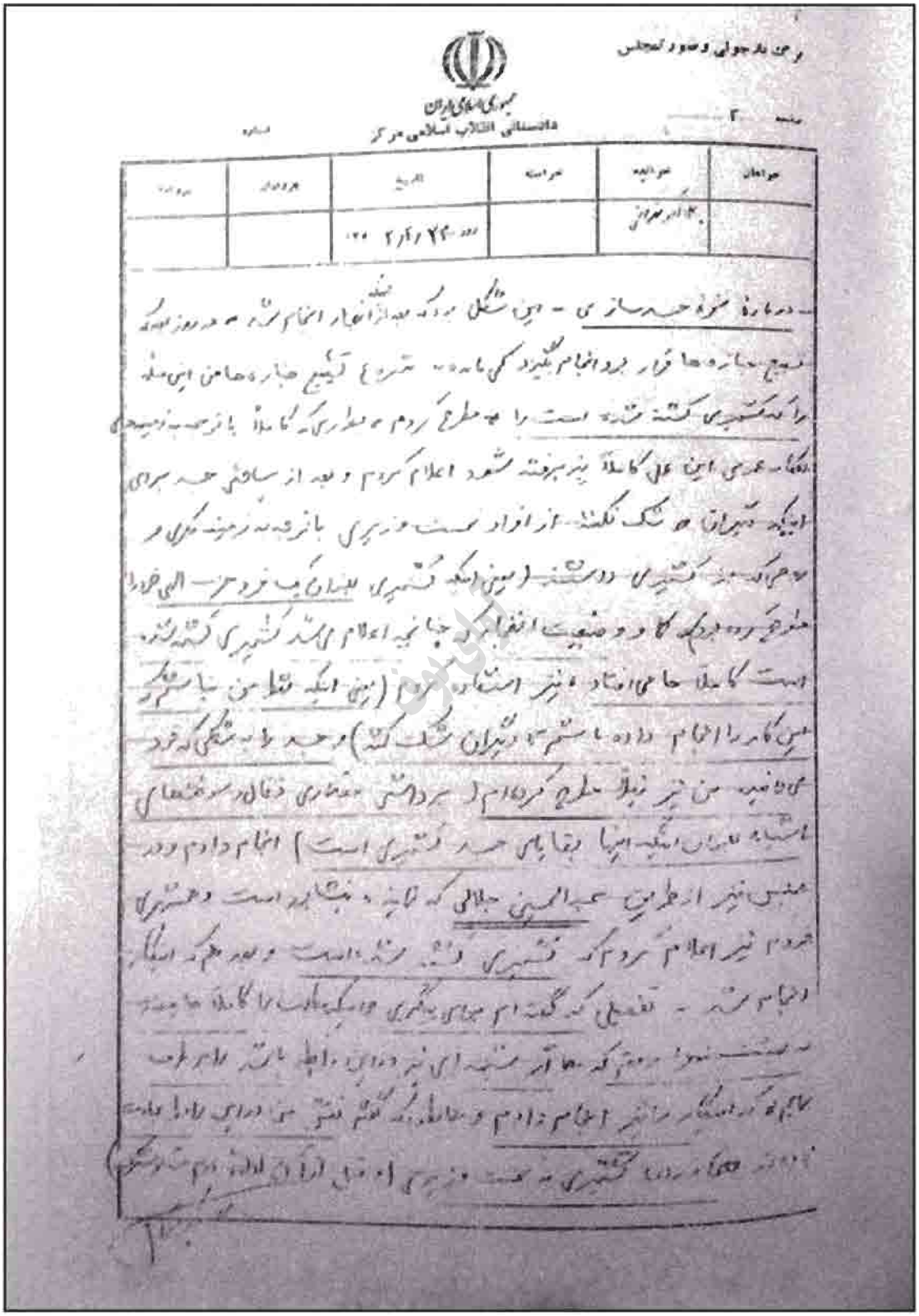

تفاوت آشکار در نحوه نگارش و نقطه گذاری کلمه «منافقین» که در صفحات اول و چهارم بازجویی‌های علی اکبر تهرانی دیده می‌شود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

فصل نهم

مامور سازمان امنیت شوروی که ولی فقیه شد

پس از انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، سید علی خامنه‌ای، این مأمور تربیت شـــده سازمان امنیت شوروی، به ریاست جمهوری رســـید. حالا روس‌ها به رویای دیرین خود نزدیک شده بودند و می‌توانستند امیدوار باشند که آینده کشور ایران، این همسایه قدرتمند جنوبی‌شـــان را آنگونه که دوست دارند، شـــکل داده و تثبیت کنند. با به قدرت رســـیدن یکی از مأموران وفادار کا گ ب، دیگر نیازی به وجود حزب توده که حدود نیم قرن بزرگترین تشکیلات مارکسیستی در ایران بود، حس نمی‌شد و باید خودشان را از شر این حزب خلاص می‌کردند. خامنه‌ای پیگیر تشکیل وزارت اطلاعات شد و در اولین اقدام انحلال حزب توده با چراغ سبز از سوی رهبران کاخ کرملین، در دستور کار این وزارتخانه قرار گرفت. همچنین مســـکوت نگاه داشـــتن پرونده انفجارهای تابستان شصت نیز که بر

AVAYEBUF.wordpress.COM

دوش خامنه‌ای و تیم یاران امنیتی و اطلاعاتی‌اش سنگینی می‌کرد، از اولویت‌های دولت وی بود که با کمک همکلاسی‌اش در دانشگاه پاتریس لومومبا، یعنی سید محمد موسوی خوئینی‌ها آن‌را به انجام رساند. از طرف دیگر در خیمه نزدیکان خامنه‌ای اختلاف افتاد و جنگ قدرت بالا گرفت که به درگیری شـــدید بین رییس جمهور خامنه‌ای و نخست‌وزیر میرحســـین موسوی انجامید. نقطه عطف دوران هشـــت ساله ریاست جمهوری خامنه‌ای ماجـــرای ایران کنتـــرا و مذاکرات محرمانه هیات عالی‌رتبه آمریکایـــی با برخی از مقامات جمهوری اســـلامی بود. خامنه‌ای که با وجود دارا بودن بالاترین ســـمت اجرایی در کشور از وجود چنین مذاکرات محرمانه‌ای بی‌خبر مانده بود به شـــدت عصبانی شـــد و با کمک ســـازمان امنیت شـــوروی انتقام تلخی از هر دو طرف ایرانی و آمریکایی در این مذاکرات گرفت. قتل‌های مشـــکوک امنیتی و همچنین توطئه برای برکناری آیت الله منتظری از سمت قائم مقامی رهبری در ایران نیز در این دوران اتفاق افتاد. در پایان این فصل هم به ماجرای مرگ مشکوک خمینی در آخرین هفته‌های ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای پرداخته خواهد شـــد و اینکه چگونه خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی با دستکاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی بالاترین قدرت سیاسی در تاریخ ایران تحت عنوان ولایت مطلقه فقیه را به وجود آوردند.

تشکیل دومین شورای موقت ریاست جمهوری پس از انفجار هشتم شهریور

پس از انفجار دفتر نخست وزیری در هشتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی که به کشته شـــدن رییس جمهور رجایی و نخســـت وزیر باهنر انجامید، شـــورای ریاســـت جمهوری برای دومین بار در مدت کمتر از ســـه ماه تشـــکیل شد. نخســـتین شورای موقت ریاست جمهوری در شـــامگاه سه شنبه دوم تیرماه ۱۳۶۰ خورشـــیدی ، دو روز پس از استیضاح و برکناری رییس جمهور بنی‌صدر تشـــکیل شده بود تا بر اساس اصل ۱۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی تکلیف صندلی خالی ریاست جمهوری را روشن کنند. محمدعلی رجایی نخست‌وزیر، آیت‌الله محمد بهشتی رییس دیوان عالی کشور و علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی رئیس مجلس شـــورای اسلامی اعضای شورای مذکور بودند. این بار سه روز پس از کشته شـــدن رییس جمهور و نخست وزیر، شـــورای موقت ریاست جمهوری در یازدهم شهریور ۱۳۶۰خورشـــیدی دوباره در حالی تشـــکیل می‌شـــد که دو تن از اعضای شورای ریاست

AVAYEBUF.wordpress.COM

جمهوری پیشین یعنی رجایی و بهشتی کشته شده بودند و تنها هاشمی‌رفسنجانی در مقام رییس مجلس در هر دو شورای موقت ریاست جمهوری توانسته بود حضور داشته باشد.[۱] آیت‌الله عبدالکریم موسوی اردبیلی به عنوان رییس دیوان عالی کشور نیز عضو دوم این شورا بود. به علت کشته شدن رییس جمهور و نخست‌وزیر در انفجار هشت شهریور، جایگاه نخست وزیر در شورای عالی ریاست جمهوری خالی مانده بود که اولویت کاری این شورا انتخاب نخست وزیر بود. برای انتخاب نخست وزیر نام علی‌اکبر پرورش از اعضای حزب جمهوری اسلامی مطرح شد که با مخالفت نمایندگان مجلس مواجه شد. با محمد غرضی نیز موافقت نشد. در نهایت دهم شهریور ماه ۱۳۶۰ خورشیدی، آیت‌الله مهدوی‌کنی که وزارت کشور و ریاست کمیته‌های انقلاب اسلامی را در کابینه باهنر در اختیار داشت، به عنوان نخست وزیر معرفی شد و به عضویت شورای موقت ریاست جمهوری در آمد. به این ترتیب پس از حذف گسترده رقبای سیاسی سید علی خامنه‌ای حالا هر سه عضو شورای موقت ریاست جمهوری یعنی‌هاشمی‌رفسنجانی، موسوی اردبیلی و مهدوی کنی از یاران و متحدان وی بودند و همه شرایط برای انتخاب سید علی خامنه‌ای به ریاست جمهوری فراهم شده بود. مهدوی‌کنی در یازدهم شهریور ۱۳۶۰ کابینه موقت خود را تشکیل داد و وزرا را به مجلس معرفی کرد. همه پست‌ها مشابه کابینه باهنر بود با این تفاوت که علی‌اکبر ناطق نوری جایگزین مهدوی کنی در وزارت کشور شد و برای پست وزارت راه، هادی نژادحسینیان به کابینه پیوست. این کابینه که با ۱۷۰ رأی موافق، ۱۳ رأی ممتنع و ۴ رأی مخالف موفق به کسب رأی اعتماد از مجلس شده بود، پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب علی خامنه‌ای به ریاست جمهوری و معرفی میرحسین موسوی بعنوان نخست وزیر در هفتم آبان ۱۳۶۰ به فعالیت خود خاتمه داد.

آغاز مهندسی گسترده آرا در انتخابات توسط شورای نگهبان از مرداد ۱۳۶۰

از تشکیلاتی به نام شورای نگهبان که نخستین اعضای آن در اول اسفند ۱۳۵۸ خورشیدی توسط خمینی انتخاب شدند و از ۲۶ تیرماه ۱۳۵۹خورشیدی رسماً کار خود را آغاز کرده بود، تا تیرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، خبر خاصی شنیده نشد. پس از استیضاح بنی‌صدر، در حالی که شورای موقت ریاست جمهوری زمام امور کشور را در دست داشت، قرار شد دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری در دوم مرداد ۱۳۶۰ برگزار شود. هفتاد

AVAYEBUF.wordpress.COM

و یک نفر برای ریاســت جمهوری نامزد شــدند که شــورای نگهبان به صحنه وارد شد و صلاحیت شــصت و هفت نفر از آنها یعنی ۹۷درصد کاندیداهای ریاســت جمهوری را رد کرد. در این دوره از انتخابات تنها صلاحیت محمدعلی رجایی که از زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر به عنوان نخســت وزیر منصوب شــده بود، به همراه علــی اکبر پرورش، عباس شیبانی و حبیب الله عسگر اولادی مسلمان به عنوان نامزد مورد تأیید قرار گرفت و رجایی به راحتی توانست دومین رییس جمهور ایران شود که کمتر از یک ماه در این پست دوام آورد. دهم مهرماه ۱۳۶۰ خورشــیدی، ســومین انتخابات ریاســت جمهوری برگزار شد و این‌بار هم شورای نگهبان ۹۱درصد از نامزدها را رد صلاحیت کرد. از مجموع ۴۶ کاندیدا، ۴۲ نفر رد صلاحیت شده بودند و تنها علی اکبر پرورش، رضا زواره‌ای و حسن غفوری‌فرد که هیچکدام کوچکترین شانسی برای بُرد نداشتند، تأیید صلاحیت شده بودند تا به این ترتیب با یک نمایش انتخاباتی سید علی خامنه‌ای بتواند نامزد بی‌رقیب سومین انتخابات ریاست جمهوری باشد. تنها رقیب وی، حجت الاسلام مهدوی کنی بود که با رایزنی پشت پرده، وادار به انصراف از نامزدی در این انتخابات سرنوشــت ســاز ریاست جمهوری شد.[۲] انفجارهای تروریستی هفتم تیر و هشتم شهریور و کشته شدن بسیاری از مقامات انقلابی در این انفجارها فضایی به شدت احساسی در میان مردم به نفع روحانیون انقلابی اطراف خمینی ایجاد کرده بود که با شرایط شش ماه پیش از آن زمین تا آسمان متفاوت بود. در فصل‌های گذشــته دیدیم که چگونه در پایان بهار همان سال با مطرح کردن عدم کفایت سیاســی رییس جمهور محبوب و منتخب مردم از سوی همین روحانیون انقلابی، نفرت و انزجار جامعه از آنها به بالاترین حد ممکن رسیده بود. آنچه این فضا را تغییر داد بدون تردید خون‌های زیادی بود که در تابســتان در جریان عملیات‌های تروریستی ریخته شد. شــرایط ســید علی خامنه‌ای در این بین از همه بهتر بود. با وجودی که بر پایه مستندات تاریخی دیدیم که عملیات ترور خامنه‌ای نمایشی و ساختگی بود، آنچه به جامعه القا شد و افــکار عمومی آن‌را پذیرفت، حکایت متفاوتی بــود. در نگاه مردم انقلابی ایران در پایان تابســتان خونین شصت، ســید علی خامنه‌ای نماد زنده همه آن رهبران انقلابی بود که در انفجارهای تروریستی تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی کشته شدند، که تعدادشان به حدود یکصد نفر می‌رسید. به این ترتیب ایران در حالی پا به پاییز ۱۳۶۰خورشیدی گذاشت که سازمان امنیت شوروی، بیش از هر زمانی در تاریخ تأسیس این سازمان، خوشحال و راضی

AVAYEBUF.wordpress.COM

بود. از یک طرف بسیاری از چهره‌هایی که از مخالفان سرسخت اتحاد جماهیر شوروی و حتی طرفدار برقراری دوباره رابطه دوستانه با ایالات متحده آمریکا بودند، برای همیشه از صحنه حذف شدند. چهره‌هایی همچون آیت‌الله محمد بهشتی که تنها امید آمریکایی‌ها در بین روحانیون انقلابی شناخته می‌شد و جانشین وی در حزب جمهوری اسلامی یعنی حجت الاسلام محمدجواد باهنر که ادامه دهنده راه بهشتی بود و برقراری رابطه با آمریکا را راه تثبیت انقلاب می‌دانست، تا محمدعلی رجایی که در دوران نخست وزیری‌اش بارها و بارها به اتحاد جماهیر شوروی و سیاست‌های ابرقدرت شرق حمله کرده بود و مشاجره معروفش با سفیر شوروی در بهمن ۱۳۵۹ آب پاکی را روی دست ساکنان مسکو ریخته بود. از طرف دیگر با حذف این چهره‌ها راه برای به قدرت رسیدن مأموران تعلیم دیده سازمان امنیت شوروی کا گ ب، همچون سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوییني‌ها باز شده بود. در چنین شرایطی سازمان امنیت شوروی تمام توان تشکیلاتی خود را در ایران به کار گرفت تا پیروزی سید علی خامنه‌ای را در انتخابات ریاست جمهوری تضمین کند. پولیت بورو یا همان دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، از کاخ کرملین در مسکو دستوری صادر می‌کند تا گروه‌ها و سازمان‌های تابعه اتحاد جماهیر شوروی در ایران از جمله سازمان چریک‌های فدایی خلق و حزب توده ایران با صدور بیانیه‌های رسمی از کاندیداتوری خامنه‌ای حمایت کنند. دفتر سیاسی، عالی‌ترین نهاد سیاستگزاری حزب کمونیست شوروی بود که در اکتبر ۱۹۱۷ میلادی، توسط ولادیمیر لنین تأسیس شد. در کنگره هشتم این حزب که از ۱۸ تا ۲۳ مارس ۱۹۱۸میلادی در مسکو برگزار شد، موجودیت این نهاد در درون شورای مرکزی حزب کمونیست شوروی به تصویب رسید و تا آگوست ۱۹۹۱ میلادی که پایان راه برای اتحاد جماهیر شوروی بود، همچنان قدرتمندترین نهاد سیاسی در شوروی به حساب می‌آمد. سازمان امنیت شوروی «کاگ‌ب»، از جمله سازمان‌های تحت فرمان دفتر سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی بود.

حمایت حزب توده و چریک‌های فدایی خلق به دستور مسکو از خامنه‌ای

حمایت رسمی و تشکیلاتی حزب توده و سازمان چریک‌های فدایی خلق اکثریت در مهرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، از کاندیداتوری سید علی خامنه‌ای در انتخابات ریاست جمهوری، از ویژگی‌های بسیار عجیب این انتخابات بود.[۳]

AVAYEBUF.wordpress.COM

کار
ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
چهارشنبه ۸ مهرماه ۱۳۶۰
سال سوم ـ شماره ۱۲۹ ـ صفحه۲

پشتیبانی ما از انقلاب پایدار است

■ سازمان ما بار دیگر نسبت‌به حذف نامزدهای خود و حزب توده‌ایران از لیست نامزدهای نمایندگی تهران قویا اعتراض دارد و آنرا اقدامی می‌شناسد که مصالح انقلاب را نادیده می‌گیرد و مهم‌تر آن‌که به اتحاد نیروهای‌مدافع انقلاب زیان می‌رساند .

در این دوره از انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس نیز بر اساس نظریه شورای نگهبان نامزدهای سازمان ما و حزب توده‌ایران از لیست نامزدهای نمایندگی تهران حذف شدند . ما و حزب توده ایران براساس مشی اصولی و انقلابی خود نامزدهای خود را برای نمایندگی مجلس به فرمانداری شهران معرفی کرده بودیم .

اعتراض نسبت به حذف نامزدهای نمایندگی ما و حزب توده ایران تنها از این جهت نیست که این حذف اقدامی مغایر روح قانون اساسی است . این اعتراض در عین حال‌متوجه تأثیری است که اقداماتی از این دست در تخریب اتحاد نیروهای مردمی و انقلابی در دفاع از انقلاب‌و جمهوری اسلامی در برابر تجاوزات و توطئه‌های جبهه برانداری به سرکردگی آمریکا برجای می‌گذارد .

تجربه نزدیک به سه سالی که از پیروزی انقلاب می‌گذرد گواه آن‌است که جمهوری اسلامی ایران علیرغم گام‌های مثبتی که در شناخت دوست و دشمن به پیش برداشته است ، همچنان در این زمینه دستخوش انحرافات حیاتی است . این انحراف سرچشمه آن ناتوانی بزرگی است که انقلاب را از مجموعه امکاناتی که می‌تواند از آن برخوردار باشد محروم می‌سازد ، به گسترش پایه‌های مردمی جمهوری زیان رسانده و در عمل به جبهه برانداری به سرکردگی آمریکا یاری می‌رساند .

هنر رهبری یک انقلاب در آن‌است که هر روز بیش از روز پیش بر انبوه دوستداران خود می‌افزاید ، نیروهای بیشتری گرد می‌آورد و خود را توانمندتر می‌کند .

انقلاب بجز امپریالیسم ضدانقلاب داخلی که سرسخت‌ترین دشمنان آن هستند با طیف گسترده‌ای از دوستان محاط است . علاوه بر طیف دوستان ، با خیل عظیمی از عناصر متزلزل بی‌تفاوت ، ناآگاه و گمراه روبروست . انقلاب باید بتواند با اتحاد نیروهای مدبرانه و دوراندیشانه دوستان را در موضع پشتیبانی نگاه دارد ، عناصر متزلزل و بی‌تفاوت را جذب کند ، ناآگاهان و گمراهان را ارشاد نماید تا صف دوستان انبوه‌تر و جبهه دشمنان تنگ‌تر گردد .

انقلاب بزرگ ما نیز باید بتواند مانند سایر انقلاب‌های موفق‌جهان توانائی خود را در حفظ دوستان به ثبوت برساند . گرایشی که به حذف‌نامزدهای ما رأی می‌دهد آن گرایش زیان‌باری در جمهوری اسلامی است که خود را از داخل برخی از دوستان بی‌نیاز نشان می‌دهد و پایگاه تردیدی خود راخواسته و ناخواسته ، تنگ‌تر می‌کند .

فقدان مرزبندی عقلائی و منطقی میان دوستان و دشمنان انقلاب ، تقسیم مصنوعی نیروهای مؤمن به انقلاب برحسب پیش‌بینی‌های اجتماعی آنان و در نتیجه حذف گروهها و افراد به بهانه غیرمکتبی بودنشان ، خطای عمده‌ای است که نمی‌توان از آن سرسری گذشت .

وقتی‌که قرار باشد براساس تظاهرات مکتبی اشخاص و گروهها ، به تشخیص دوست و دشمن بنشینیم و آن وقت ملاک دشمنی با امپریالیسم جهانی‌به سرکردگی آمریکا ، ملاک دشمنی با کلان سرمایه‌داری و بزرگ مالکی به مثابه ملاک اساسی تمیز دوست از دشمن رنگ می‌بازد و راه برای نفوذ کلاهی‌ها و کشمیری‌ها هموارتر می‌گردد و دورنخواهد بود که‌باردیگر بازرگان‌ها ، قطب‌زاده‌ها ، بزدی‌ها و بنی‌صدرها یکه‌تاز میدان گردند .

سازمان ما باردیگر نسبت به حذف نامزدهای خود و حزب توده ایران از لیست نامزدهای نمایندگی تهران قویا اعتراض دارد و آن‌را اقدامی می‌شناسد که مصالح انقلاب را نادیده می‌گیرد و مهم‌تر آن‌که به اتحاد نیروهای مدافع انقلاب زیان می‌رساند . پشتیبانی ما از انقلاب و جمهوری اسلامی ، پشتیبانی پایدار و بی‌شائبه است ، بدون تردید اقدامات زیانباری از این دست در اراده ما مبنی بر دفاع از انقلاب و دست‌آوردهای آن در برابر توطئه‌ها و تهدیدات جبهه برانداری به سرکردگی آمریکا ، خللی وارد نمی‌سازد . ما وظیفه مبرم خود می‌دانیم که در راه اتحاد همه نیروهای مردمی و تحکیم وحدت صفوف خلق مجدانه بکوشیم و جبهه انقلاب را در مبارزه علیه جبهه برانداری به سرکردگی آمریکای جنایتکار توانا‌تر و قدرتمندتر سازیم . به‌همین دلیل است که علیرغم چنین تضیقاتی که برخلاف رهنمود امام خمینی است که همه گروهها ، از "هرملکی و مرامی" را به شرکت فعال در انتخابات فرا می‌خوانند و علیرغم رهنمود وحدت‌طلبانه امام تلاش می‌کنند صدیق‌ترین و پیگیرترین نیروهای مدافع انقلابرا از شرکت فعالانه در انتخابات محروم سازد به‌طور فعال و همه‌جانبه در انتخابات شرکت می‌کنیم و همه نیروهای مردمی و ترقی‌خواه را به شرکت هرچه گسترده‌تر در انتخابات فرا می‌خوانیم .

اعلامیه مشترک
حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

برای ریاست جمهوری اسلامی ایران به حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای رأی می‌دهیم

هم‌میهنان گرامی!

در ادبوه توطئه‌های امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، توطئه قتل محمدعلی رجایی رئیس‌جمهور شهید ، تیر زهرآگین دیگری بود که به سوی انقلاب و جمهوری اسلامی ایران رها شد . ولی این تیر زهرآگین با آنکه ضایعه بزرگی ببار آورد ، نتوانست به هدف اصلی خود برسد . مردم قهرمان و انقلابی ایران که با شرکت وسیع و بیکپارچه حویش در انتخابات دومین رئیس‌جمهور اسلامی ، یکی از عظیم‌ترین توطئه‌های امریکا را ، که توسط‌باند بنی‌صدر به مرحله اجرا درآمده بود ، خنثی گذارده بودند ، مصمم‌تر و استوارتر و متحدتر به دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران برخاستند .

هم‌میهنان گرامی!

اینک، که انقلاب و جمهوری اسلامی ایران همچنان با توطئه‌های گوناگون امپریالیسم آمریکا و ضدانقلاب‌بروبرده‌اش روبروست ، سومین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران انجام می‌گیرد .

حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ، با توجه به سوابق برجسته مبارزاتی حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای ، وفاداری ایشان به خط ضدامپریالیستی و مردمی امام‌خمینی و استواری ایشان در دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران ، و همچنین با توجه به پشتیبانی بیکپارچه پیروان صدیق خط امام از نامزدی ایشان برای ریاست‌جمهوری اسلامی ایران ، همه اعضاء و هواداران خود وهمه‌میهن‌دوستان و نیروهای انقلابی را فرامی‌خواند که با شرکت هرچه وسیع‌تر در انتخابات ریاست‌جمهوری و با دادن رای بیکپارچه به حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای ، بار دیگر به همه جهانیان نشان دهند که مردم قهرمان و انقلابی ایران در مبارزه بر ضدامپریالیسم و ارتجاع جهانی و منطقه‌ای و ضدانقلاب داخلی ، بسرکردگی امپریالیسم آمریکا ، و در دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران ، مانند همیشه ، استوار و پایدار و متحدند .

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
کمیته مرکزی حزب توده ایران
دهم مهر ماه ۱۳۶۰

بیانیه مشترک حزب توده و سازمان چریک‌های فدایی خلق در حمایت از کاندیداتوری سید علی خامنه ای - ۸ مهر ۱۳۶۰

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

به این ترتیب با رد صلاحیت گسترده کاندیداهای انتخاباتی، حمایت مجموعه گروه‌ها و سازمان‌های چپ و همچنین دستکاری وسیع در آرای انتخاباتی سید علی خامنه‌ای به ریاست جمهوری رسید. پس از انتخاب وی به عنوان رییس جمهور، یخ‌های رابطه بین ایران انقلابی و اتحاد جماهیر شـــوروی به ســـرعتی باور نکردنی آب شدند. لازم به ذکر است که این بهبود روابط از یک ماه پیش از نشستن خامنه‌ای بر تخت ریاست جمهوری و بلافاصله پس از کشته شدن رییس جمهور رجایی و نخست وزیر باهنر، آغاز شده بود. در سیزدهم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، تنها پنج روز پس از انفجار دفتر نخست وزیری، در جلسه شورای عالی دفاع به ریاست سید علی خامنه‌ای و در حضورهاشمی‌رفسنجانی در مجلس شورای ملی، رسماً دولت جمهوری اسلامی خرید سلاح از اتحاد جماهیر شوروی را با واسطه دولت معمر قذافی در لیبی آغاز کرد.[۴] در دوران نخســـت وزیری رجایی که مخالف سرســـخت شوروی بود و به ویژه پس از شروع جنگ ایران و عراق در شهریور ماه ۱۳۵۹ خورشیدی، بارها و بارها درخواست هیات نظامی جمهوری اسلامی برای دریافت ویزای سفر به شوروی جهت خرید اسلحه و مهمات، توسط مأموران کا گ ب که در سفارت اتحاد جماهیر شوروی در تهران مستقر بودند، رد شده بود. کوزیچکین، افسر کا گ ب در این مورد نوشته است:

«از همـــان روزهـــای آغاز جنگ ایران و عراق، ایرانی‌ها دایم در تلاش بودند تا یک هیات نمایندگی برای خرید اسلحه به شوروی بفرستند. در همه این موارد به بهانه‌های مختلف درخواست آنها رد می‌شد. من مجبور بودم به عنوان مسئول مربوطه، در همه این موارد با آنها مواجه باشم، چرا که آنها ساده لوحانه هر بار مستقیماً به کنسولگری شوروی که محل کار من بود، مراجعه می‌کردند در حالی که یک دســـته از پاســـپورت‌های اعضای هیأت نمایندگی‌شان را که دور آن با کش بسته شده بود، با خود می‌آورند و می‌گفتند که ویزا نیاز دارند تا به شوروی بروند و اسلحه بخرند. درخواست‌های آنها دایم با مخالفت مواجه می‌شد و از صدور ویزا برای آنها خودداری می‌کردیم.»[۵]

به این ترتیب در تمام دوران نخست وزیری و پس از آن ریاست جمهوری رجایی، به این هیأت نمایندگی ویزا داده نشد و پس از انتخاب سید علی خامنه‌ای به ریاست جمهوری بود که طلسم شکسته شد و دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به ماموران کا گ ب مستقر در سفارت شوروی در تهران اجازه داد تا برای هیأت نظامی ایران ویزای ورود به خاک شـــوروی را صادر کنند. در نهایت در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱خورشیدی، برابر با ماه می ۱۹۸۲ میلادی، یک هیأت نظامی از طرف جمهوری اسلامی توانست برای ورود

AVAYEBUF.wordpress.COM

به خاک اتحاد جماهیر شـــوروی جهت خرید سلاح و مهمات، ویزا دریافت کند. ولادیمیر کوزیچکین افسر سابق کا گ ب در کتاب خاطراتش آورده است:

«در ماه می سال ۱۹۸۲ میلادی، در نهایت یک هیأت نظامی از ایران توانست وارد خاک شـــوروی شود. همه اســـلحه و مهماتی را که آنها می‌خواستند ببینند و اقدام به خرید آن کنند، به آنها نشـــان داده شـــد، ولی با دست خالی به ایران بازگشتند. اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی از پیش برنامه‌ریزی شده بود و کارخانجات اسلحه سازی نیز دنباله‌روی این سیاست گذاری بودند. سفارش‌هایی برای تولید و تحویل اسلحه در صنایع اسلحه و مهمات سازی شوروی وجود داشت و عملاً تا پایان سال ۱۹۸۳ میلادی، امکان تحویل اسلحه‌های درخواستی به هیأت ایرانی وجود نداشت. البته این بخشی از سیاست موازنه اتحاد جماهیر شوروی در جنگ ایران و عراق نیز بود که باید رعایت می‌شد.»[۶]

آنچه مسلم است در دوران ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای که خود از مأموران تربیت شـــده سازمان امنیت شـــوروی بود، آرام آرام روابط بین دو کشور گرمتر می‌شد. در سال ۱۹۷۲ میلادی که هنوز محمدرضا شاه پهلوی به عنوان متحد نزدیک ایالات متحده آمریکا در قدرت بود، اتحاد جماهیر شوروی برای مهار ایران، یک قرارداد همکاری و دوستی همه جانبه را با دولت بعثی عراق امضا کرده بود. بر پایه این قرارداد پس از شـــروع جنگ بین ایران و عراق، شـــوروی‌ها از ارتش عراق حمایت می‌کردند و اســـلحه و مهمات به این ارتش می‌فروختند و مستشاری نظامی در اختیار آنها گذاشته بودند. پس از انقلاب اسلامی در ایران و قطع رابطه ایران و آمریکا و به ویژه پس از تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی که رسماً مأموران سازمان امنیت شوروی، بالاترین کرسی‌های اجرایی دولت در ایران تصاحب کردند، موازنه سیاسی و نظامی‌منطقه دچار تغییرات شده بود و حالا شوروی باید انتخاب می‌کرد که آیا باید در جنگ ایران و عراق متحد عراق باقی بماند یا متحد جمهوری اســـلامی‌که دست پرودگان خودش آن را هدایت می‌کنند، باشد. بهترین گزینه برای شوروی در چنین شرایطی، اعلام بی‌طرفی در جنگ ایران و عراق بود. به این ترتیب ارتباط خود را با هر طرف این نبرد فرسایشی و خونین حفظ می‌کرد و می‌توانست با فروش اسلحه و مهمات به هر دو طرف اقتصاد بحران‌زده اتحاد جماهیر شوروی را نیز تقویت کند.[۷] از سوی دیگر، نزدیکی جمهوری اسلامی و اتحاد جماهیر شوروی، به شایعاتی در مورد روابط سید علی خامنه‌ای با همسایه شمالی دامن زده بود. در چنین شرایطی برخورد با حزب توده که برای چندین دهه نماینده رسمی اتحاد جماهیر شوروی در ایران بودند، می‌توانست سودمند باشد. از یک

AVAYEBUF.wordpress.COM

طرف آبی بر آتش شـــایعات پیرامون گرمتر شـــدن روابط با اتحاد جماهیر شوروی ریخته می‌شـــد و از طرف دیگر، گروه‌ها و احزاب سیاسی چپ که آنها هم روابط گرم و دیرینی با ابرقدرت شرق داشتند و به صورت یک تهدید بالقوه برای قدرت سیاسی خامنه‌ای به حساب می‌آمدند، ســـرکوب می‌شدند. حتی این موضوع که حزب توده و چریک‌های فدایی خلق از حامیان وی در انتخابات ریاســـت جمهوری بودند، در این تصمیم تغییری ایجاد نکرد و عملیات دستگیری رهبران حزب توده توسط نیروهای سپاه پاسداران که وفادار به سید علی خامنه‌ای بودند، آغاز شد. خامنه‌ای در هفتم خرداد ماه ۱۳۶۲ خورشیدی در سخنرانی‌اش در حرم معصومه در شهر قم، با اشاره به دستگیری رهبران و اعضای فعال حزب توده ایران و چریک‌های فدایی خلق، به تحقیر و تخریب آنها پرداخت و گفت:

«ابرقدرت‌ها بیش از همه چیز با هیبت و اُبهت خود زندگی می‌کنند. اگر این اُبهت و این هیبت در دل و چشم ملت‌ها بشکند ملت‌ها خواهند توانست به پیروزی دست بیابند. ملت ایران از این اُبهت نترســـید. هر روزی هم یکی از این قدرت‌های بزرگ به نحوی هیبت خود را به رخ ما کشید. بلندگوهای تبلیغاتی دست این قدرت‌ها است، دست این دولت‌ها است. هر چه می خواهند می‌گویند و صدای ما به قدر صدای آنها کشش و بُرد ندارد، امکانات تبلیغاتی عالم دست آنهاست. هر اقدامی که این ملت کرد یکی یا چند از این قدرت‌ها اظهارنظری کردند و این ملت را به نحوی محکوم کردند. آن روزی که ملت ما جاسوس‌خانه آمریکاییان را - که در قلب این کشور به جاسوسی و فساد مشغول بود- تسخیر کرد و بست، بلندگوهای تبلیغاتی، ما را متهم کردند که تحت تأثیر سیاست آن ابرقدرت دیگر قرار گرفتیم. حتی در داخل هم بلندگوهای ابرقدرت آمریکا این حرف را تکرار کردند. آن روزی هم که برادران جان برکف سپاه پاسداران شبکه جاسوسی حزب خیانتکاران را برمی‌چیند، باز بلندگوهای دیگری، تبلیغات دیگری، ما را متهم می‌کنند که تحت تأثیر ابرقدرت غرب قرار گرفتیم. هر کار سازنده‌ای، هر عمل قاطعی که انجام بگیـــرد یکی از قدرت‌های بزرگ به نحوی در آن صدمه می‌بینند و ما را متهم می‌کند. بگذار متهم کند، بگذار بلندگوها بگویند، بگذار کسانی هم حرف‌های آنها را تکرار کنند، ما به عنوان ملت و دولت راه استقلال واقعی را ادامه خواهیم داد. ۷ خرداد ۱۳۶۲»[۸]

ولادیمیر کوزیچکین افســـر ارشد سازمان امنیت شـــوروی که همان زمان به عنوان دیپلمات در سفارت شوروی در تهران حضور داشت، در باره ماجراهای مربوط به دستگیری سران حزب توده و انحلال این حزب در کتاب خاطراتش نوشت:

AVAYEBUF.wordpress.COM

«زمانی که کمپین علیه سازمان مجاهدین و چریک‌های فدایی خلق در اوج خود بود، مقامات جمهوری اسلامی نخستین اقدامات خود را برای نابودی حزب توده ایران آغاز کردند. از آنجا که دست اندرکاران جمهوری اسلامی دقیقاً نمی‌دانستند که اتحاد جماهیر شوروی چگونه با این موضوع برخورد خواهد کرد، ابتدا اقدامات‌شان را بی‌سر و صدا شروع کردند. مأموران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به مراکز حزب توده در شهرستان‌های کوچک حمله کردند و مدتی آرامش و سکوت برقرار بود تا عکس‌العمل‌ها را بررسی کنند. پس از آن دفاتر حزب توده در شهرهای نزدیک‌تر به تهران تخریب و برخی فعالان حزبی بازداشت شدند. در ادامه نوبت به تهران رسید و تعدادی از فعالان حزب توده در تهران دستگیر شدند. کیانوری، دبیر کل حزب توده زنگ‌های خطر را به صدا در آورد و به ما موضوع را اطلاع داد. وی از رهبران شوروی در مسکو می‌خواست تا در قبال این رفتار مقامات ارتجاعی و خودسر حاکم بر ایران، عکس العمل نشان دهند. مسکو خیلی زود واکنش نشان داد. یک مقاله مفصل در روزنامه پراودا، که ارگان رسمی‌حزب کمونیست شوروی بود، به موضوع حمله به حزب توده ایران پرداخت. در آغاز مقاله آشکارا عنوان شده بود که اتحاد جماهیر شوروی چنین برخوردهایی را از سوی مقامات جمهوری اسلامی با حزب توده ایران تحمل نخواهد کرد. در میانه مقاله لحن نوشته آرام‌تر شده عنوان شده بود که برای ما قابل درک است که ایران شرایط ویژه و حادی را در مسیر تثبیت سیاسی خود سپری می‌کند و در چنین وضعیتی احتمال پیش آمدن اشتباه دور از انتظار نیست. در پایان مقاله اما لحنی دوستانه نسبت به مقامات جمهوری اسلامی به کار رفته بود با این مضمون که دست اندرکاران حکومت جمهوری اسلامی، باید به یاد داشته باشند که چه روابط دوستانه‌ای بین دو کشور ایجاد شده است. در این مقاله برای همه طرف‌های درگیر در این ماجرا، منفعتی گنجانده شده بود تا راضی شوند. در حزب توده این امیدواری ایجاد شده بود که از متلاشی شدن کامل آن جلوگیری خواهد شد. در حالی که برای مقامات حکومت جمهوری اسلامی روشن شده بود که اتحاد جماهیر شوروی قصد دخالت در این درگیری‌های درون حزبی را ندارد و نمی‌خواهد دوستی تاریخی را که بین دو کشور ایجاد شده است، به قیمت حمایت از حزب توده از دست بدهد. در پاسخ به این مقاله، دست اندرکاران حکومتی بلافاصله روزنامه رسمی حزب توده با عنوان «مردم» را تعطیل کردند و تعداد بیشتری از فعالان حزبی دستگیر شدند. برای همه آشکار شده بود که پایان داستان برای حزب توده فرا رسیده است. مسلماً این به دلیل عدم حمایت حزب توده از جمهوری اسلامی نبود، چرا که حزب توده در تمام دوران فعالیت قانونی خود در ایران از رژیم جمهوری اسلامی حمایت آشکار کرده بود. دلیل حمله به حزب توده این بود که روحانیون انقلابی

AVAYEBUF.wordpress.COM

که در ایران به قدرت رسیده بودند، دقیقاً همانند بولشویک‌هایی که در روسیه پس از انقلاب اکتبر به قدرت رسیدند، به هیچ عنوان قصد نداشتند قدرت به دست آمده را با دیگر جریانات و گروه‌های سیاسی تقسیم کنند. ما در مرکز سازمان امنیت شوروی در تهران این موضوع را از مدتی قبل پیش بینی کرده بودیم.»[۹]

کوزیچکین در ادامه در کتابش توضیح می‌دهد که چگونه اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی وی را برای مشاوره و تصمیم گیری در مورد نحوه برخورد با ماجرای حزب توده، به مسکو احضار کردند و به وی مأموریت داده شد تا برای چهل نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران پاسپورت ایرانی با هویت جدید فراهم شود تا بتوانند مخفیانه خود را به مرزهای ایران با شوروی برسانند و از کشور خارج شوند. وی توضیح می‌دهد که این عملیات موفق نبود و در نهایت همه اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران پیش از آنکه سازمان امنیت شوروی بتواند مدارک آنها را آماده کند، دستگیر شدند. به این ترتیب با به قدرت رسیدن مأمور سازمان امنیت شوروی، سید علی خامنه‌ای در ایران، دیگر اتحاد جماهیر شوروی نیازی به حزب توده نداشت. تاریخ مصرف حزب توده که همان حزب کمونیست ایران بود و حدود نیم قرن بزرگ‌ترین متحد و حافظ منافع اتحاد جماهیر شوروی به حساب می‌آمد، به پایان رسید. جالب‌تر از همه اینکه فرآیند دستگیری و حذف فیزیکی رهبران حزب توده با هماهنگی گروهی از روحانیون انقلابی که همگی آنها از مأموران تعلیم دیده سازمان امنیت شوروی بودند، صورت گرفت. در آن دوره سید علی خامنه‌ای رییس جمهور، سید محمد موسوی خوییني‌ها دادستان کل کشور و عضو شورای عالی قضایی، محمد محمدی نیک ری شهری حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی و دادگاه انقلاب ارتش که به وزارت اطلاعات رسید، علی یونسی معاون ری شهری که سال‌ها بعد وی نیز به وزارت اطلاعات رسید و بسیاری دیگر که در دستگیری و صدور احکام اعدام رهبران حزب توده نقش داشتند، در مراکز آموزش نظامی و عقیدتی سازمان امنیت شوروی تعلیم دیده بودند. پس از روشن شدن تکلیف حزب توده ایران، سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوییني‌ها به سراغ پرونده انفجارهای تابستان شصت رفتند. رد پاهای بسیاری در این پرونده به جا مانده بود و به ویژه تعدادی از متهمانی که توسط لاجوردی دستگیر شده و به نقش خود در این انفجارها اعتراف کرده بودند، همچنان در زندان به سر می‌بردند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

چهار دوره پیگیری قضایی پرونده انفجارهای تابستان شصت

این از نکات حیرت انگیز در مورد پرونده ترورهای تابستان سال ۱۳۶۰خورشیدی بود که هربار کسی خواست پیگیر این حوادث تروریستی شود، به شکلی هولناک هزینه پرداخت کرد و از صحنه حذف شد. دست کم در سه مورد بخش‌های مختلف دستگاه قضایی عریض و طویل جمهوری اسلامی قصد داشتند پیگیر این پرونده شوند که به سرنوشتی شوم دچار شـــدند. نخست از هفتم تیرماه تا ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی که آیت الله علی قدوسی مسوول پیگیری این پرونده بود. علی قدوسی خودش نیز از دعوت شدگان به جلسه حزب جمهوری اســـلامی بود که باید در کنار آیت الله بهشـــتی کشته می‌شد، اما دیر به جلسه رسید. وی در فردای همان روز یعنی هشتم تیرماه، با حکم خمینی مسوول پیگیری این پرونده شد. بزرگ‌ترین اشتباه آیت الله قدوسی اعتماد کردن به معاون سید علی خامنه‌ای در شورای عالی دفاع، یعنی محمد علی نظران بود. محمد علی نظران که همانند خامنه‌ای و خویینی‌ها، در دانشگاه پاتریس لومومبا دوره دیده بود، در زمان انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی مسوول حفاظت حزب بود. قاعدتاً وی باید به عنوان مسوول اصلی این حادثه، تحت پیگرد قضایی قرار می‌گرفت اما در مقابل از طرف خامنه‌ای مأمور شـــد تا به دفتر آیت الله قدوســـی رفته و از نزدیک پیگیری پرونده را زیر نظر داشـــته باشـــد. آیت‌الله قدوسی به نظران اعتماد کرد و وی را به سمت رییس دفتر خود برگزید. در حالیکه دوماه از شروع به کار قدوسی روی پرونده این انفجارها می‌گذشت و تنها شش روز پس از انفجار دوم، قدوسی در دفتر کار خود با بمبی مشابه انفجارهای دفتر نخست وزیری و دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی کشته شده بود که نشان از وجود یک تشکیلات قدرتمند امنیتی و تروریستی در درون شبکه مقامات جمهوری اسلامی داشت. پس از انفجار هشتم شهریور، آیت‌الله قدوسی سر نخ‌هایی از دست داشتن سید علی خامنه‌ای و ستاد ضد کودتای نوژه، در طراحی و اجرای این عملیات پیدا کرده بود.

به این ترتیب نخستین فردی که در جریان کشف بزرگ آیت‌الله قدوسی قرار گرفت، رییس دفتر وی محمدعلی نظران بود. آیت الله قدوسی با بمبی که در سقف طبقه پایین دفتر کار وی کار گذاشـــته شده بود، ترور شد. طبقه پایین دفتر قدوسی، اتاق رییس دفتر وی یعنی حاج محمدعلی نظران بود. کشته شدن آیت‌الله قدوسی یک روز پس از آن رخ داد که آیت الله موســـوی اردبیلی در مصاحبه با روزنامه کیهان خبر داده بود که قدوســـی

AVAYEBUF.wordpress.COM

سرنخ‌های بسیار زیادی از عاملان انفجار دفتر نخست وزیری پیدا کرده است. نوع بمب کار گذاشته شده نیز دقیقاً شبیه به بمب‌های کار گذاشته شده در انفجارهای هفتم تیر و هشتم شهریور بود. به این ترتیب آیت‌الله قدوسی تنها دو ماه توانست پیگیر این پرونده باشد و کشته شد. پس از ترور آیت الله قدوسی انتظار می‌رفت که مسیر پیگیری این پرونده متوقف شود. دومین پیگیری بر عهده آیت الله ربانی املشی به عنوان دادستان کل انقلاب گذاشته شد. وی از چهاردهم شهریور ۱۳۶۰ تا شهریور ماه ۱۳۶۱ به مدت یک سال مسوول این پرونده بود که با همکاری بازپرس پرونده اصغر رییس اسماعیلی آن را پیگیری می‌کرد. اصغر اسماعیلی در جریان پیگیری این پرونده به شکل مشکوکی کشته شد و عنوان شهید بر وی گذاشتند. سماجت‌های آیت الله ربانی املشی به عنوان جانشین آیت الله قدوسی در مقام دادستان کل کشور با همکاری اسدالله لاجوردی که سرنخ‌های بسیاری از عاملان این انفجارها به دست آورده بودند، سبب شد تا خامنه‌ای و موسوی خویینی‌ها برای پاک کردن رد پاها و بستن این زخم کهنه مستقیماً وارد عمل شوند. در نهایت با فشارهای پشت پرده، اختیار پرونده از آیت الله ربانی املشی سلب شد. اراده قدرتمندی در بین مسوولین طراز اول حکومت نمی‌خواست این پرونده پیگیری شود و با فشارهای پیدا و پنهان تلاش می‌کردند آن را مسکوت بگذارند و از مسوولین پرونده خواسته می‌شد تا از پیگیری آن منصرف شوند. پس از کنار رفتن آیت الله ربانی املشی، اسدالله لاجوردی پا پیش گذاشت و مسوولیت پیگیری پرونده نفرین شده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی را به عهده گرفت. اسدالله لاجوردی سومین مسوول قضایی بود که از شهریور ۱۳۶۱ تا دی ماه ۱۳۶۳ خورشیدی این پرونده را به همراه یک تیم وفادار به خود در شعبه هفتم دادسرای انقلاب مرکز، دنبال

آیت الله قدوسی، اسدالله لاجوردی و آیت الله ربانی املشی که در حین پیگیری پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی کشته شدند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

می‌کرد. با توجه به روحیات ویژه‌اش، لاجوردی، بیش از دیگر مسوولان قضایی که پیگیر این پرونده بودند، دوام آورد. بسیاری از اعضای اطلاعات نخست وزیری و ستاد خنثی سازی کودتای نوژه را که به آنها دسترسی داشت، دستگیر کرد و مورد بازجویی قرار داد.

کارشکنی‌های سید علی خامنه‌ای در راس قوه مجریه به عنوان رییس جمهور و علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی در رأس قوه مقننه به عنوان رییس مجلس و همچنین سید محمد موسوی خوییني‌ها که از مدیران عالی رتبه قضایی بود، تأثیری در کنترل لاجوردی نداشت. آیت الله ربانی املشی هم که با فشارهای فراوان در شهریور ۱۳۶۱ از پیگیری پرونده منصرف شده بود، پشت پرده به لاجوردی کمک می‌کرد تا راز عاملان این پرونده را افشا کند. خامنه‌ای، موسوی خوییني‌ها و هاشمی‌رفسنجانی دست به دامان خمینی شدند و با جلب رضایت وی توانستند به این بهانه که اسدالله لاجوردی در برابر دستورات مقامات عالی رتبه قضایی تمکین نمی‌کند، وی را از تمام سمت‌های قضایی‌اش بر کنار کنند. به این ترتیب دادستان انقلاب اسلامی تهران اسدالله لاجوردی، با ارائه یک گزارش پنجاه صفحه‌ای از نتیجه سه سال تحقیق و بازجویی، در دی ماه ۱۳۶۳ از ادامه پیگیری پرونده انفجارهای تروریستی سال ۱۳۶۰خورشیدی، منع و از کار خود برکنار شد.[۱۰] پس از کنار گذاشته شدن اسدالله لاجوردی، این‌بار سید محمد موسوی خوییني‌ها با سفارش سید علی خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و سید احمد خمینی، برای پیگیری این پرونده به صحنه آمد. وی به عنوان چهارمین مسوول قضایی از بهمن ماه ۱۳۶۳ تا خرداد ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، پیگیری این پرونده را بر عهده گرفت. وی دستیار خود سید ابراهیم رییسی را به عنوان معاونت سیاسی دادسرای انقلاب تهران منصوب کرد تا مدیریت اجرایی در پیگیری این پرونده را به دست بگیرد. در نخستین اقدام برای پاک کردن تمام رد پاهای عاملان این ترورها، موسوی خوییني‌ها و سید ابراهیم رییسی با کمک وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که هدایت آن را یکی دیگر از هم دوره‌ای‌هایش در دانشگاه پاتریس لومومبا یعنی محمد محمدی نیک ری شهری به عهده داشت، آیت الله ربانی املشی را از سر راه برداشتند. ربانی املشی به استناد کتاب خاطرات وزیر وقت اطلاعات، توسط سید مهدی هاشمی با مواد رادیو اکتیو سرطان‌زا در تیرماه ۱۳۶۴ کشته شد.[۱۱] سید مهدی هاشمی توسط سید علی خامنه‌ای به سمت فرماندهی واحد برون مرزی سپاه پاسداران منصوب شده بود و روابط نزدیکی با خامنه‌ای داشت. پس از کشته شدن آیت الله ربانی املشی دادستان کل کشور، موسوی

AVAYEBUF.wordpress.COM

خوییني‌ها که توانســته بود در پاک کردن رد پاهای عاملان انفجارهای تابســتان شصت بسیار مفید باشد، به سمت دادستانی کل کشور رسید. هفتم خرداد ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، موســوی خوییني‌ها و سید ابراهیم رییسی، برخی از متهمان از زندان آزاد، تعدادی اعدام شــدند و این پرونده را «پرونده مســکوت» اعلام کردند که برای همیشــه به بایگانی قوه قضاییه سپرده شد.[۱۲] سید ابراهیم رییسی به واسطه این خدمت، همیشه مورد توجه سید علی خامنه‌ای قرار داشت و در نهایت در ۲۹مرداد ۱۳۹۳ خورشیدی با موافقت سید علی خامنه‌ای به عنوان دادستان کل کشور منصوب شد.[۱۳]

موسوی خوئینی‌ها و سید ابراهیم رییسی که پرونده ترورهای تابستان شصت را مسکوت اعلام کردند و پاداش بزرگی گرفتند

در شهریور ماه ۱۳۷۷ خورشیدی، دوازده سال پس از مسکوت اعلام شدن این پرونده، اسدالله لاجوردی تصمیم گرفت آن را دوباره به جریان بیاندازد، که توسط افراد ناشناس در مقابل حجره‌اش در بازار تهران ترور شد.[۱۴] به این ترتیب هر سه مسوول قضایی که اصرار بر پیگیری پرونده ترورهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی داشتند، یعنی آیت الله قدوسی، آیت‌الله ربانی املشی و اسدالله لاجوردی به سرنوشتی شوم دچار و ترور شدند. در مقابل سید محمد موسوی خوییني‌ها و سید ابراهیم رییسی که به عنوان چهارمین تیم قضایی این پرونده را برای همیشه مسکوت گذاشتند و به بایگانی قوه قضاییه فرستادند، تشویق شده و هر دو در دوره‌های مختلف دادستان کل کشور شدند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

راز مرگ آیت الله ربانی املشی،
دومین قاضی پرونده انفجارهای تابستان شصت

آیت الله ربانی املشـــی در ســـن ۵۱ ســـالگی در هفدهم تیرماه ۱۳۶۴خورشیدی، با تحمل دردی فراوان درگذشـــت. ابتدا مرگ آیت الله ربانی املشـــی در اثر ســـکته قلبی و مرگ طبیعی اعلام شد اما با پیگیری‌های خانواده وی، مشخص شد که وی توسط وزارت اطلاعات جمهوری اســـلامی با یک داروی رادیو اکتیو که نوعی نادر و بســـیار تهاجمی از سرطان را ایجاد می‌کند و به سرعت قربانی را از پای در می‌آورد، مسموم شده است. آیت‌الله ری‌شهری که نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی پس از تشکیل این وزارتخانه بود، در کتاب خاطرات خود با عنوان خاطرات سیاســـی که در تیرماه ۱۳۶۹ به چاپ رســـید، با اشاره به اعترافات سید مهدی هاشمی پیش از اعدام به صراحت تاکید می‌کند که آیت‌الله ربانی املشـــی با یک پودر سرطان‌زا توسط سید مهدی‌هاشمی به قتل رسید.[۱۵] ری‌شهری نسخه‌ای از دست خط مهدی هاشمی را که به بازجویی‌های وی در زندان اوین تنها چند ســـاعت پیش از اعدام وی مربوط می‌شـــود، منتشر کرده است. ســـید مهدی هاشمی در آن‌زمان فرمانده واحد عملیات برون مرزی سپاه پاسداران با عنوان نهضت‌های آزادی بخش بود. ســـید علی خامنه‌ای وی را به این ســـمت منصوب کرده بود، اما در ماه‌های منتهی به مرگ مهدی هاشمی، درگیری و اختلافات بسیاری بین وی و خامنه‌ای بروز کرد. دستخط

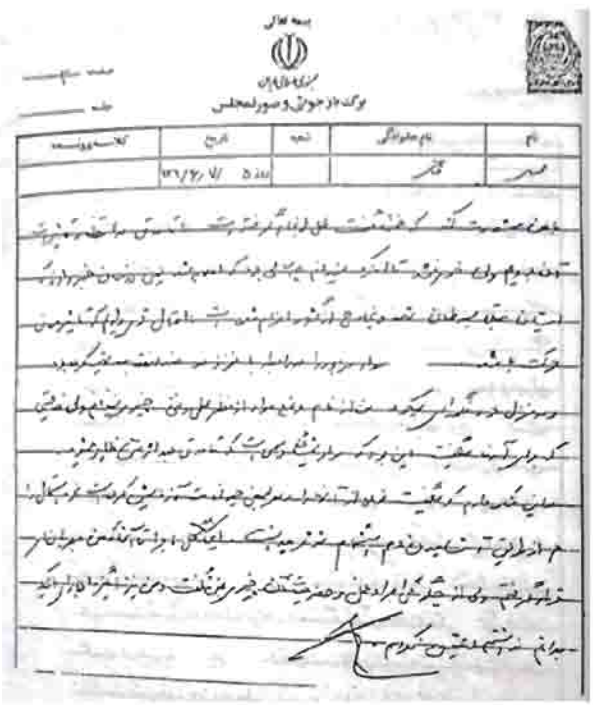

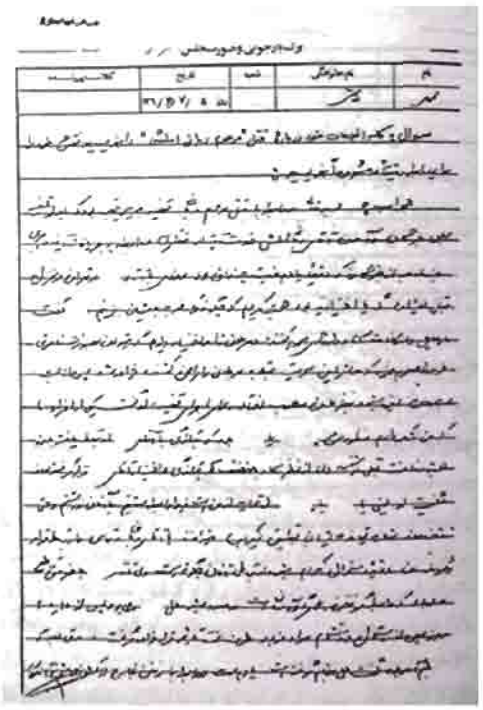

AVAYEBUF.wordpress.COM

اعترافات مهدی هاشمی مبنی بر اینکه آیت‌الله ربانی املشی را با نوعی از مواد رادیو اکتیو سرطان‌زا در تیرماه ۱۳۶۴ خورشیدی مسموم کرده‌اند، در پیوست ۱۹ و ۲۰ خاطرات وزیر اطلاعات وقت، محمدی ری‌شهری، منتشر شده است. در این سند پرسش بازجوی پرونده مهدی هاشمی در مورد نقش وی در قتل آیت الله ربانی املشی و پاسخ وی آمده است:

«سوال (پرسش بازجوی وزارت اطلاعات از مهدی‌هاشمی): کلیه اطلاعات خود درباره قتل مرحوم ربانی املشی را بنویسید. نقش خود را در این رابطه دقیقاً و مشروحاً بنویسید. جواب (پاسخ مهدی‌هاشمی به پرسش بازجو): در رابطه با قتل مرحوم ربانی قضیه بدین ترتیب بود که بعد از قضیه مجلس خبرگان و آمدن آقای ربانی املشی خدمت منتظری در رابطه با جریانات آینده رهبری، چند ماه بعد از خبرگان - که دقیقاً یادم نیست چه زمانی بود - روزی با آقای... در تهران در منزل قبلی ایشان گویا اختیاریه بود صحبت کردیم که چگونه یک ضربه به ایشان بزنیم. گفت: ما وسایل و امکانات سمی و داروهای مسموم کننده و سرطان‌زا در اختیار داریم که می‌توان به صورت نامرئی فرد را مسموم نمود که در اثر این مسمومیت به سرطان کشنده مبتلا خواهد شد. پس از بحث و بررسی این شیوه به نظرمان مطلوب افتاد برای اجرای قضیه، او گفت: یکی از افراد ما که شک دارم منظورش فلانی یا فلانی بود، به تازگی با آقای... ارتباط یافته بودند، البته رفاقت قبلی داشتند. وی از نظر کار با نهضت‌ها به تازگی در اختیار آقای... قرار گرفته بودند، می‌گفت: می‌توانند با آقای ربانی در تماس و ارتباط قرار گیرند. من دقیقاً سؤال نکردم شیوه ارتباطی آنان چگونه است ولی آقای... با ضرس قاطع مدعی بود که رابطه گرفتن برای او آسان است. در مورد شیوه عمل مدعی بود پس از ۱۵ یا ۲۰ روز پس از استعمال و استشمام مواد مزبور طرف تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. مدتی بعد که به قم آمده بود، گفت: عمل انجام گرفته است. ما تا مدتی در انتظار تأثیرات آن بودیم ولی خبری نشد. تا اینکه نمی‌دانم چه سالی بود که اعلام شد یعنی دوستان خبر دادند که ایشان مبتلا به سرطان شده و به خارج از کشور اعزام شده است. احتمال قوی دادیم که تأثیر همان حرکت باشد... مواد مزبور را در رابطه با نفوذ در ضد انقلاب تهیه کرده بود و در منزل خود نگهداری می‌کرد. من از نام و نوع مواد و از نظر علمی و فنی چیزی نمی‌دانم ولی خاصیتی که برای آنها می‌گفت این بود که مواد شیمیایی و سمی است و تا مدتی بعد اثرش ظاهر می‌شود. در این مورد شک دارم که می‌گفت نوعی از آنها را در بعضی حیوانات آزمایش کرده است. نحوه استعمال را هم از طریق آشامیدن و هم استشمام می‌دانست. این بود کل ماجرا تا آنجا که من در جریان امر قرار گرفتم ولی از چگونگی اجرا و عمل و خصوصیات آن چیزی به من نگفت و من نیز انگیزه‌ای برای

AVAYEBUF.wordpress.COM

اینکه بدانم نداشتم و تحقیق نکردم.»[۱۶]

آیت الله محمدی ری شهری در کتاب خاطرات خود در پایین برگه بازجویی مهدی هاشمی اینگونه اضافه کرده است:

«این جانب (ری شـــهری)، پس از اجرای حکم اعدام مهدی هاشـــمی، مطلع شدم که او پس از نوشتن وصیتنامه و قبل از اجرای حکم، مطالب پیوست‌های شماره ۱۹ و ۲۰ را مطرح کرده است. از حاکم شرع پرونده پرسیدم که: چرا اجرای حکم به تأخیر نیفتاد تا در مورد این اظهارات تحقیق شـــود؟ ایشان فرمودند: احتمال قوی می‌دادیم که این مسائل واقعیت نداشته باشد و او بخواهد دفع الوقت کند و از طرفی تأخیر اجرای حکم را به جهت شرایط روز، مصلحت نمی‌دیدیم. ولی عقیده نگارنده این سطور این نیست. هر چند تاخیر اجرای حکم هم مصلحت نبود.»[۱۷]

ری شهری در ادامه در مورد کشف اولین خانه تیمی باند سید مهدی هاشمی‌مربوط به ۲۰ شهریور ۱۳۶۵ خورشیدی، می‌نویسد که تجهیزات غیر متعارف زیادی از این خانه کشف شد و در آن میان چند قلم جنس وجود داشت که با شهادت آیت‌الله ربانی املشی در ارتباط بود. از جمله موردی که ری شهری آن را «یک بسته در حدود یک کیلوگرم پودر اکلیلی ســـرطان‌زا» عنوان می‌کند و در شمار این کشفیات وزارت اطلاعات از خانه مهدی هاشـــمی بود. به اعتقاد ری شهری، با توجه به اینکه سید مهدی هاشمی در اعترافاتش از یک ماده سرطان‌زا برای مسموم کردن و قتل آیت الله ربانی املشی نام برده بود، آن ماده همین پودر اکلیلی که از منزل مهدی هاشمی کشف شد، بوده است.

در این میان خانواده آیت‌الله ربانی املشی، از توضیحات مقامات مسوول راضی نیستند و انگشـــت اتهام را غیر مســـتقیم متوجه سید علی خامنه‌ای و وزیر اطلاعات وی محمدی ری‌شـــهری می‌دانند. فتح الله ربانی املشـــی فرزند وی که سالهاســـت پیگیر پرونده مرگ دردناک و عجیب پدرش می‌باشد، در مصاحبه با روزنامه اطلاعات گفته است:

«ســـه چهار روز پس از اعدام مهدی هاشـــمی، اینجانب توسط آیت الله مومن از موضوع باخبر شدم وخیلی تعجب کردم که چه طور شد بلافاصله بدون کوچک‌ترین اطلاعی به اولیای دم شخص معترف را اعدام می‌کنند. اولین ملاقات من با رازینی، قاضی مربوط به پرونده مهدی هاشمی بود که وی در جواب به سوال من راجع به چگونگی این اعتراف توضیح داد که وقتی مهدی هاشـــمی‌را به سوی اتاق اعدام می‌بردند، اعتراف تازه‌ای را مطرح کرد، مبنی بر این که ربانی املشی را با داروی سرطان‌زا و رادیو اکتیو کشته است.

AVAYEBUF.wordpress.COM

از او خواسته شد این مطلب را بنویسد و امضا کند. پس از این اعتراف وی بلافاصله اعدام شـــد. سپس از طریق رییس جمهور وقت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای پیگیری کردیم. ایشـــان پس از چند ماه گفتند که آقای محمدی ری‌شـــهری اعلام کرده است که اقرار مهدی هاشمی از نظر ما مسلم است. حال سوال اینجاست که چرا به محض اعتراف به چنین موضوعی و قبل از روشن شدن جوانب امر او را اعدام کردند؟ تنها جوابی که به ذهن می‌رسد این است که یا مهدی هاشمی واسطه‌ای بیش نبوده است و برای اینکه ماهیت عوامل اصلی مشخص نشود، بلافاصله او را اعدام کردند تا موضوع مختومه شود. یا حالت دوم این اســـت که اصلاً چنین موضوعی از اساس صحت نداشته و او به دروغ چنین اعترافی کرده است. در آن صورت باید پرسید که چرا وزارت اطلاعات چنین امری را مسلم فرض کرده است و از یاد و نام پدر مظلومم چنین سوء استفاده‌هایی می‌شود و اصولاً سایر اقرارهای چنین فردی که حاضر است به دروغ اقرار به چنین کاری نماید، تا چه اندازه قابل اعتماد می‌باشد که در این مدت مسوولین مملکتی با آن به مثابه وحی منزل عمل کرده‌اند.»[۱۸]

به این ترتیب پرونده دومین مســـوول قضایی پیگیر ترورهای تابستان شصت توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بسته می‌شود. آیت الله قدوسی و آیت الله ربانی املشی از روحانیون باسابقه در مبارزه با حکومت شاه در کنار خمینی بودند و خمینی به آنها بسیار علاقه و اعتماد داشت. حالا هر دو در جریان پیگیری این پرونده کشته شدند.

بیوتروریسم نوین، در اندیشه راهبردی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی

مرگ آیت الله ربانی املشـــی تنها مورد از مرگ‌های مشـــکوک در اثر مسمومیت‌های غیرمتعارف نبود. آیت الله طالقانی نیز که مخالف شدید گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی بود، به مسمومیتی که علایم یک سرطان تهاجمی پیشرونده را داشـــت مبتلا و مرگی ســـریع و دردناک را تجربه کرد. دو روز پس از مرگ طالقانی اصل ولایت فقیه در قانون اساســـی جمهوری اسلامی گنجانده شد. پس از آن در مهرماه ۱۳۶۰ خورشیدی، آیت الله حسن لاهوتی اشکوری در زندان اوین با مسمومیت مشکوکی کشته شد. مرگ آیت الله لاهوتی نیز همانند آیت الله ربانی املشی در آغاز توسط رژیم جمهوری اســـلامی، سکته اعلام شـــده بود که با پیگیری خانواده وی و بنا بر گزارش پزشکی قانونی مشخص شد که در معده وی سم استریکنین وجود داشته است.[۱۹] در پرونده مرگ خمینی

AVAYEBUF.wordpress.COM

در خرداد ۱۳۶۸ خورشـــیدی نیز هم علایم مشـــابهی از یک سرطان پیشرونده تهاجمی کاملاً شـــبیه به آیت الله ربانی املشـــی دیده می‌شود که در ادامه این فصل به آن خواهیم پرداخت. همچنین در مرگ سید احمد خمینی علایم مسمومیت غیر متعارف دیده شده بود. «اندیشکده راهبردی تبیین» وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ۲۲ مهرماه ۱۳۹۲ خورشـــیدی، در مقاله‌ای با عنوان «بیوتروریســـم نوین» به تاریخچه‌ای از ترورهای سیاسی با استفاده از داروهای رادیو اکتیو اشاره می‌کند. در بخش نخست این مقاله تحت عنوان «کشـــتن فرد یا افراد به صورت خاموش با شـــیوه‌های بیولوژیک، شیمیایی و رادیو اکتیوی»، کارشناس وزارت اطلاعات ضمن استفاده از ماجرای ترور آیت الله ربانی املشی به عنوان یک مثال از این نوع تروریسم نوین، برتری‌های این نوع ترور را اینگونه بیان می‌کند:

«ترور آیت الله ربانی املشـــی با مواد سرطان‌زا توسط تیم مهدی هاشمی‌که در ماجرای انفجار دفتر نخســـت وزیـــری فعال بودند، ترور آیت الله ســـیدعبدالعزیز حکیم با قهوه مسموم به تالیوم در ضیافت شام عبدالله اردنی، ترور مجید شریف در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای با آمپول پتاس توسط تیم مهرداد علیخانی در سال ۱۳۷۷، ترور یاسر عرفات بوســـیله آلوده کردن البســـه او با پلونیوم ۲۱۰ که ماده‌ای رادیواکتیو می‌باشد، توسط تشـــکیلات خودگردان و محمد دحلان، ترور ویکتور یوشـــچنکو با دیوکســـین توسط گروه‌های مخالف، ترور الکساندر لیتویننکو جاسوس روسیه در انگلیس با پلونیوم ۲۱۰ توســـط ک‌گ‌ب، ترور فیدل کاســـترو به شیوه‌های گوناگون توسط سازمان سیا و ترور نلســـون ماندلا با تالیوم توسط ماموران امنیتی آفریقای جنوبی از جمله اقداماتی است که در زمره تروریســـم نوین طبقه بندی می‌شود. به نظر بیوتروریسم شیوه‌ای مناسب برای حذف شـــخصیت‌ها به صورت خاموش و نرم می‌باشـــد. اما به کار بردن این شیوه برای ترور شخصیت‌ها به دلایل مختلف از درصد کمتری در مقایسه با ترورهای خشن برخوردار اســـت. اما نکته دیگری که لازم اســـت به آن توجه نمود این است که در واقع هدف ترور با بیوترور یکی است. به عبارت دیگر فرقی بین ترورهایی که با بمب و اسلحه صورت می‌گیرد، با ترورهایی که با سم‌های مختلف انجام می‌گیرد از لحاظ هدف نیست. فقط تنها مزیت این نوع ترور این است که در برخی موارد می‌توان عاملی استفاده نمود که تدریجاً به کشـــته شدن فرد بیانجامد و از این بابت جو رسانه‌ای و نارضایتی اذهان عمومی را در پی نخواهد داشت. مثلاً در ماجرای کشته شدن آیت‌الله ربانی املشی اگر اعترافات مهدی هاشـــمی نبود هیچ گاه تروریســـتی بودن ماجرا فاش نمی‌شد و دلیل مریضی ایشان طبیعی قلمداد می‌شد. همچنین در ماجرای یاسر عرفات نیز چند سال

AVAYEBUF.wordpress.COM

بعد از فوت او و آزمایش‌های دقیق روی کلاه و لباس‌های او مشخص شد لباس‌ها آلوده به ماده رادیواکتیوی است.»[۲۰]

در این مقاله که وبسایت رسمی دفتر نمایندگی سید علی خامنه‌ای در دانشگاه شهید

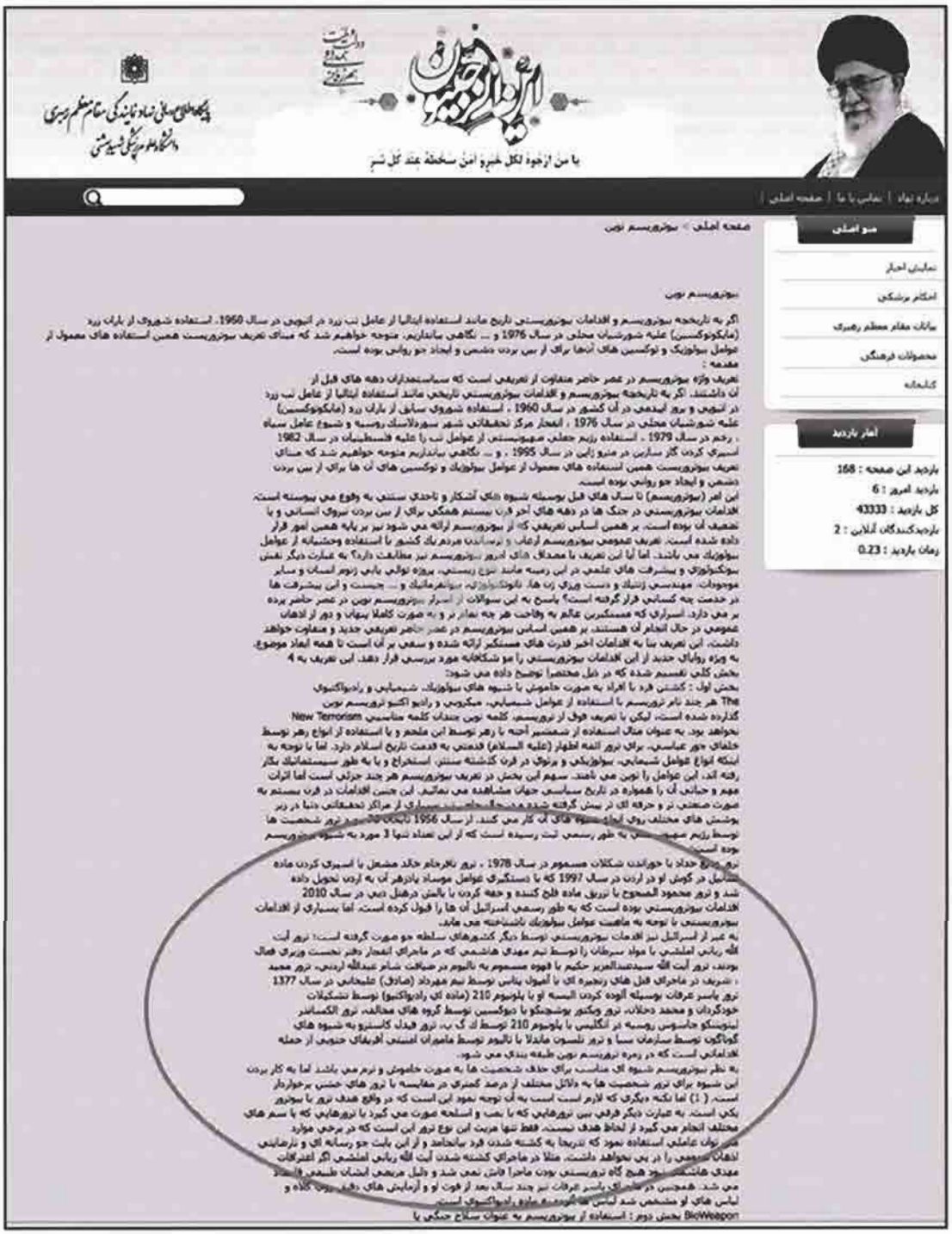

دفتر رسمی سید علی خامنه‌ای با عنوان نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه شهید بهشتی با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان بیوتروریسم نوین، اندیشه راهبردی وزارت اطلاعات و دستگاه حاکمه جمهوری اسلامی را در حذف مخالفان برملا ساخت.

AVAYEBUF.wordpress.COM

بهشتی تهران نیز آن را منتشر کرده است، جدا از اینکه به وجود پروژه ترورهای بیولوژیک، شیمیایی و رادیو اکتیو توسط مأموران امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی برای حذف و ساکت کردن نیروهای مخالف حکومت، اعتراف می‌شود، به استفاده از این نوع ترور برای حذف برخی از مقامات ارشد جمهوری اسلامی توسط نیروهای درون سیستم اطلاعاتی و امنیتی نیز اشاره و برای مثال مرگ آیت‌الله ربانی املشی مطرح شده است. اما جالب‌ترین بخش مقاله این جملات هستند که «به نظر بیوتروریسم شیوه‌ای مناسب برای حذف شخصیت‌ها به صورت خاموش و نرم می‌باشد» و همچنین عبارت «فقط تنها مزیت این نوع ترور این است که در برخی موارد می‌توان عاملی استفاده نمود که تدریجاً به کشته شدن فرد بیانجامد و از این بابت جو رسانه‌ای و نارضایتی اذهان عمومی را در پی نخواهد داشت» که آشکارا نشانگر دیدگاه تشکیلات عریض و طویل اطلاعاتی و امنیتی حکومت جمهوری اسلامی می‌باشد که آن را شیوه‌ای مناسب برای حذف فیزیکی مخالفان و منتقدان قدرت می‌دانند. به این ترتیب ترور آیت الله ربانی املشی توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با روش بیوتروریسم نوین از نظر هیأت حاکمه جمهوری اسلامی توجیه پذیر بوده است. آیت الله ربانی املشی در مقام دادستان کل کشور به هیچ عنوان حاضر به بستن پرونده ترورهای تابستان شصت نبود و تیم اسدالله لاجوردی در شعبه هفتم دادسرای انقلاب مرکز را برای تحقیقات همه جانبه جهت کشف عاملان آن انفجارهای تروریستی، حمایت می‌کرد. به این ترتیب تیم خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و موسوی خویینی‌ها نیاز داشتند تا با حذف وی کنترل کامل پرونده را در دست گرفته و همه رد پاهای موجود را پاک کنند. آیت الله ربانی املشی دومین دادستان کل کشور پس از آیت الله قدوسی بود که در جریان پیگیری قضایی این پرونده کشته شد.

بسته شدن پرونده ترورهای تابستان ۱۳۶۰ توسط موسوی خوئینی‌ها در ۱۳۶۵

بلافاصله پس از ترور آیت الله ربانی املشی در تیرماه ۱۳۶۴ خورشیدی، آیت الله صانعی جانشین وی شد. صانعی زیر فشار، پس از چند ماه اعلام استعفا کرد و موسوی خوئینی‌ها به جای وی روی صندلی دادستانی کل کشور نشست. موسوی خویینی‌ها که از زمستان سال ۱۳۶۴ پیگیری پرونده انفجارهای تابستان شصت را برای بستن هر چه سریعتر آن دنبال می‌کرد، خیلی زود متوجه شده بود که برای غلبه بر مخالفت‌های دیگر افراد صاحب

AVAYEBUF.wordpress.COM

نفوذ در قوه قضاییه باید اختیارات بیشـــتری داشـــته باشد. در تاریخ پنجم آبان ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، توانست اختیارات لازم را از خمینی کسب کند.[۲۱] در نخستین اقدام همانگونه که انتظار می‌رفت، بستن پرونده انفجارهای تروریستی تابستان ۱۳۶۰خورشیدی را اولویت کاری خود قرار داد. علی‌رغم از میان برداشـــتن آیت الله ربانی املشـــی و خلع ید اســـدالله لاجوردی از این پرونده، هنوز مشکلات فراوانی برای بستن آن وجود داشت. تیم همکاران لاجوردی در شعبه هفتم دادسرای انقلاب مرکز از نفوذ زیادی در لایه‌های قدرت جمهوری اســـلامی برخوردار بودند و به دستورات رسیده از طرف دادستان کل کشور یعنی موسوی خوییني‌ها که تازه این ســـمت را دریافت کرده بود، ترتیب اثر نمی‌دادند. این دشواری‌ها و درگیری‌های پشـــت پرده، در گزارش نهایی دادیاری تحقیق شعبه هفتم دادسرای انقلاب اسلامی تهران آشکارا دیده می‌شود. در این گزارش که نتیجه پنج سال تحقیق و بازجویی از متهمان این پرونده بود، به موارد متعدد درگیری‌های لفظی بسیار شدید بین سید محمد موسوی خوئینی‌ها در مقام دادستان کل کشور و بازپرسان پرونده در شعبه هفتم دادسرای انقلاب مرکز اشاره شده است.[۲۲] پس از انتشار خبر کشته شدن یکی از متهمان این پرونده در زندان، بهانه‌ای به دست موسوی خوییني‌ها افتاد تا با تمام توان برای بستن این پرونده اقدام کند. تقی محمدی از اعضای ســـتاد ضد کودتای نوژه بود که بلافاصله پس از انفجار هشـــتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی از کشور خارج و در سفارت ایران در افغانستان مشغول به کار شد. وی برای مدت پنج سال از ترس دستگیر شدن توسط تیم لاجوردی به ایران بازنگشت. پس از انتخاب موسوی خوییني‌ها به عنوان دادستان کل کشور، تقی محمدی که سابقه همکاری بسیار نزدیک با موسوی خوییني‌ها در تسخیر سفارت آمریکا داشت، به این امید که خطر بازداشت وی رفع شده است، به کشور بازگشت و البته در کمال ناباوری به محض ورود به فرودگاه مهرآباد، توســـط مأموران شعبه هفتم دادسرای انقلاب اسلامی مرکز دســـتگیر شـــد و به زندان اوین رفت. تقی محمدی در بازجویی‌های اولیه به دســـت داشـــتن در انفجار دفتر نخســـت وزیری اعتراف کرد و قرار شد پس از استراحت کوتاهی در ســـلول انفرادی‌اش اعترافاتش را روی کاغذ بیاورد. جنازه تقی محمدی دقایقی بعد در ســـلول انفرادی‌اش پیدا شـــد و هیچگاه وی نتوانست جزییات عملیات انفجار را که در آن دست داشت و دستور دهندگان آن را معرفی کند. اما مرگ مرموز وی سبب شد تا موسوی خوییني‌ها درخواست بستن این پرونده و آزادی متهمان را مطرح کند. با این وجود یک ماه

AVAYEBUF.wordpress.COM

پس از مرگ تقی محمدی، در بیستم اردیبهشت ۱۳۶۵ خورشیدی، نامه‌ای از شعبه هفتم دادسرای انقلاب خطاب به ریاست دادسرای انقلاب اسلامی تهران فرستاده و اعلام شد که این شعبه قصد تمکین در برابر خواسته‌های دادستان کل کشور را ندارد و به جهت اهمیت پیگیری پرونده انفجارهای تروریستی تابستان شصت، با آزادی متهمان موافق نیستند و سیر پیگیری پرونده را متوقف نخواهند کرد.[۲۳] به این ترتیب در حالی که تعدادی از متهمان این پرونده به احکام سنگین قضایی و در مواردی حتی اعدام محکوم شده و حکم در باره آنها به اجرا در آمده بود، سایر متهمان با مسکوت اعلام شدن این پرونده، آزاد شدند. علی سلفی به اتهام همکاری با مسعود کشمیری توسط شعبه هفتم دادسرای انقلاب اسلامی تهران به اعدام محکوم و حکم اعدام وی در حالی که هنوز پرونده در مرحله بازپرسی بود، اجرا شد. خانم سعادت رمضانی و آقای محمد دلنواز که هر دو نسبت خانوادگی نزدیک با مسعود کشمیری داشتند به اتهام همکاری با وی برای فرار به ترتیب به ده و دوازده سال زندان محکوم شدند.[۲۴] در نهایت موسوی خویینی‌ها با حربه «فرمان امام مسکوت ماندن این پرونده می‌باشد» موفق شد این پرونده شوم را پس از پنج سال ببندد و به بایگانی قوه قضاییه بسپارد. با مسکوت اعلام شدن این پرونده، برخی از اعضای تیم سید علی خامنه‌ای همچون علی اکبر تهرانی که پنج سال را در زندان گذرانده بود، آزاد شدند. از نکات بسیار عجیب مرتبط با اقدام موسوی خویینی‌ها در مسکوت اعلام کردن پرونده ترورهای تابستان شصت، نحوه عملکرد وی بوده است. این پرونده در حالی به صورت ناتمام باقی ماند و مسکوت اعلام شد که تعدادی از متهمان آن به اعدام محکوم و حتی حکم اعدام درباره آنها اجرا شده بود. این پرونده در هجدهم اردیبهشت ۱۳۶۵خورشیدی توسط موسوی خویینی‌ها در شورای عالی قضایی مطرح می‌شود و تصمیم نهایی این شورا در نامه‌ای خطاب به سرپرست دادسرای انقلاب اسلامی تهران مستقر در زندان اوین ابلاغ می‌گردد. متن نامه چنین بوده است:

«سرپرست دادسرای انقلاب اسلامی تهران (اوین): طبق مصوبه شورای عالی قضایی در جلسه ۱۲۶ مورخه هجدهم خرداد ۱۳۶۵خورشیدی، حسب دستور اکید حضرت امام مدظله العالی مبنی بر مختومه شدن پرونده انفجار نخست وزیری و آزاد شدن علی اکبر تهرانی و به دلیل اینکه پرونده اتهامی نامبرده با قرار رفع نقص از طرف دادگاه به دادسرا ارجاع شده است و در حال حاضر امکان رفع نقص وجود ندارد و ادامه بازداشت متهم در حالت بلاتکلیفی شرعاً مجاز نیست، متهم نامبرده را با اخذ تأمین مناسب آزاد نمایید و

AVAYEBUF.wordpress.COM

پرونده مجرای قانونی خود را طی کند.»[۲۵]

سرپرست دادسرای انقلاب اسلامی تهران در زندان اوین هم دو روز پس از دریافت این نامه یعنی در بیستم خرداد ۱۳۶۵ خورشیدی، علی اکبر تهرانی را که عضو باند سید علی خامنه‌ای در ستاد ضد کودتای نوژه بود، با معرفی کفیل و وجه الکفاله پانصد هزار تومان و ضمانت فردی که در بایگانی قوه قضاییه جمهوری اسلامی نام وی محرمانه ذکر شده است، از زندان آزاد می‌گردد. دیگر متهمان این پرونده مسکوت اعلام شده اما سرنوشتی دردناک پیدا می‌کنند. جمال میرشکرایی ده روز بعد در تاریخ اول تیرماه ۱۳۶۵ خورشیدی به اعدام محکوم می‌شود. فردای همان‌روز یعنی در تاریخ دوم تیرماه ۱۳۶۵ نیز محمود دلنواز به اعدام محکوم می‌شود.[۲۶] محمد دلنواز دیگر متهم این پرونده نیز به دوازده سال زندان و خانم سعادت رمضانی نیز به ده سال زندان محکوم می‌شوند.[۲۷] همه این احکام پس از آنکه تصمیم گرفته شد تا پرونده مسکوت اعلام شود، صادر شدند. پیش از این هم علی سلفی یکی دیگر از متهمان این پرونده به اعدام محکوم شده بود که حکم وی بلافاصله اجرا شد. اینکه چگونه پس از مسکوت و مختومه اعلام شدن پیگیری این پرونده برخی از متهمان آزاد و برخی دیگر به اعدام و زندان‌های طولانی مدت محکوم شده‌اند، یکی دیگر از نشانه‌های متعفن فساد در مدیریت قوه قضاییه جمهوری اسلامی می‌باشد. اما این تنها اقدام عجیب موسوی خویینی‌ها در ماجرای مسکوت اعلام کردن پرونده انفجارهای تابستان شصت نبود. محسن سازگارا، یکی دیگر از متهمان این پرونده که دست کم سه بار توسط شعبه هفتم دادسرای انقلاب اسلامی تهران در ارتباط با انفجار دفتر نخست وزیری بازداشت شده بود، ادعایی عجیب را مطرح می‌کند. نویسنده کتاب «پیشگامان بهار عربی» که در جولای ۲۰۱۳ میلادی، در ایالات متحده منتشر شد، درباره این ماجرا را به نقل از سازگارا می‌نویسد:

«با وجودی که محسن در دستگیری‌اش در سال ۱۹۸۴ میلادی، برابر با ۱۳۶۳ خورشیدی، تنها یک روز را در بازداشت گذراند، علی اکبر تهرانی همچنان تا سال ۱۹۸۶ میلادی، مدت پنج سال را در زندان گذرانده و به نقش خود در انفجار اعتراف کرده بود. برای سازگارا و دیگر همکارانش در دفتر نخست وزیری در زمان انفجار هشتم شهریور، این به آن معنی بود که همچنان باید بالای سرشان ابرهای در معرض اتهام بودن توسط لاجوردی را احساس کنند. اگرچه حالا لاجوردی سمت رسمی خود را در پیگیری این پرونده از دست داده بود، اما با توجه به نفوذ وی بر چهره‌های کلیدی در زندان اوین

AVAYEBUF.wordpress.COM

و عناصر سرسخت انقلابی، هدایت پشت پرده برای پیگیری این پرونده را در دست داشت و با ارسال اعترافات امضا شده علی اکبر تهرانی برای مقامات مسوول، متهمان را دنبال می‌کرد. در چنین زمانی بود که محمد موسوی خوییني‌ها به عنوان دادستان کل کشور معرفی شد و محسن فرصت را مناسب دید تا این پرونده برای همیشه بسته شود. با وجودی که موسوی خوییني‌ها در حلقه دوستان وی نبود، محسن به عدالت وی اعتماد داشت. بنابراین سازگارا و تعدادی دیگر از متهمان پرونده با موسوی خوییني‌ها تماس گرفتند و از او خواستند تا فردی مناسب را برای بازپرسی این پرونده معرفی کند و در آن صورت این متهمان حاضر همه نوع همکاری در مراحل تحقیقات خواهند بود تا مشکل این پرونده حل شود. موسوی خوییني‌ها با درخواست آنها موافقت کرد و به تیم بازجویان جدید انتخاب شده دستور داد تا دو مورد را رعایت کنند. نخست اینکه بهزاد نبوی که یکی از وزیران کابینه دولت بود، در دفتر کار خودش مورد بازجویی قرار گیرد و بازداشت نشود و دوم اینکه دیگر متهمان پرونده هم در دوران بازداشت مورد شکنجه قرار نگیرند. به این ترتیب در ماه مارس ۱۹۸۶ میلادی، برابر با اسفند ماه ۱۳۶۴ خورشیدی، محسن سازگارا و ده‌ها همکار وی خودشان را به زندان اوین معرفی کردند. آنها به سلول انفرادی فرستاده شدند و اجازه تماس با بیرون از زندان را نداشتند. ... سازگارا برای دوازده شبانه روز مورد بازجویی قرار گرفت. وی در حضور سه بازجو با چشم‌بند بازپرسی می‌شد. اتهام وی این بود که مأمور مخفی سازمان مجاهدین خلق در دفتر نخست وزیری بوده است که خیلی مضحک بود. محسن برای سالها یک فعال سیاسی بود و همیشه با مجاهدین خلق مشکل داشت. از طرف دیگر وی و حلقه همکارانش در بالاترین سطح ممکن در دولت رجایی و باهنر نفوذ داشتند و دلیلی نداشت که آنها را ترور کنند. موسوی خوییني‌ها در مقام دادستان کل کشور، با این استدلال که این پرونده به جایی نخواهد رسید، از بازجویان خواست که سر و ته پرونده را جمع کنند اما آنها مقاومت کردند و دستور وی را اجرا نکردند. تیم بازپرسی عنوان کردند که دستور موسوی خوییني‌ها مبنی بر عدم استفاده از شکنجه‌های معمول، دست آنها را برای بیرون کشیدن واقعیت از زبان متهمان بسته است. در نهایت پس از ۴۹ روز بازداشت، محسن سازگارا و دوستانش از سلول انفرادی خارج شدند. مدتی بعد فهمیدند که دلیل این تصمیم چه بوده است. یکی از متهمان که دستیار خسرو تهرانی مسول اطلاعات نخست وزیری بود، در سلول زندان کشته شد. برای رفع اتهام قتل تقی محمدی در زندان، بلافاصله مقامات رسمی زندان اوین از سعید حجاریان که دوست تقی محمدی و مدتی را همانند او دستیار خسرو تهرانی در دفتر اطلاعات نخست وزیری بود، به زندان فراخواندند تا پیش از اینکه جنازه را حرکت دهند، شاهد باشد که

AVAYEBUF.wordpress.COM

این یک خودکشی بوده است و نه چیز دیگری. حجاریان در آن زمان از مقامات ارشد وزارت اطلاعات بود اما در شمار افرادی که به عنوان مظنون انفجار هشتم شهریور تحت بازجویی بودند، قرار نداشـــت. حجاریان دوســـت خودش را دید که با کمربند در سلول انفرادی‌اش به دار آویخته شده است. این همان ماجرایی بود که مقامات رسمی هم اعلام می‌کردند. اما بعدها حجاریان به محسن سازگارا و دیگران گفته بود که پاهای جنازه از زانو خم شده و در همان حالت بسته شده بود تا امکان به دار آویختن وی وجود داشته باشـــد. با توجه به کوتاهی سقف ســـلول، اگر پاهای تقی محمدی در وضعیت معمولی بودند، به کف سلول انفرادی برخورد می‌کردند و امکان دار زدن وجود نداشت. واقعیت این ماجرا هر چه بود، بازجویان و زندانبانان را در وضعیت بدی قرار داد.... از دیگر نتایج این خبر خودکشـــی، این بود که دوستان و همفکران سازگارا و دیگر متهمان انرژی و انگیزه تازه‌ای گرفتند تا برای حمایت از آنها اقدام کنند تا جلوی مرگ‌های احتمالی دیگر در این پرونده گرفته شود. شصت و نه مسوول عالی رتبه حکومتی در نامه‌ای خطاب به خمینی از وی خواستند تا در این پرونده اعمال نفوذ کند. خمینی هم از مقامات ارشد قضایی خواســـت تا پیگیر شوند و به این ترتیب موسوی خوییني‌ها نظر نهایی مقامات قضایی را اینگونه جمع بندی کرد که هیچ مدرکی برای محکومیت متهمان وجود ندارد. محسن سازگارا ادعا می‌کند که از زبان موسوی خوییني‌ها شنیده است که خمینی در جریان تمام امور این پرونده بود و عنوان کرد که هیچ دلیلی برای محکومیت آنها وجود ندارد و دســـتور داد که این پرونده مسکوت بماند و دیگر پیگیری نشود و متهمان هم ظرف مدت ۴۸ ساعت باید آزاد شوند. سازگارا پس از ۷۵ روز زندان آزاد شد. علی اکبر تهرانی هم در نهایت آزاد شد.»[۲۸]

در آغاز این گفتگو ســـازگارا عنوان می‌کند که به عدالت موســـوی خوییني‌ها اعتماد داشـــته است. به خاطر داشته باشیم که موســـوی خوییني‌ها در مقام دادستان کل کشور برای مسکوت اعلام کردن پرونده انفجارهای تابستان شصت، در حالی که هنوز تحقیقات روی ایـــن پرونـــده نیمه تمام بود، با احـــکام زندان‌های طولانی مـــدت و حتی اعدام برای برخی از متهمان پرونده موافقت کرده بود. البته این احکام شـــامل اعضای باند ســـید علی خامنه‌ای نشدند و همه آنها به استثنای تقی محمدی که به طرز مشکوکی در زندان کشته شد، آزاد شدند. یک بار دیگر همکاری تنگاتنگ فارغ التحصیلان دانشگاه رسمی سازمان امنیت شـــوروی به ثمر نشست و با مسکوت ماندن این پرونده، یکی از بزرگترین خطرات در راه تثبیـــت قـــدرت آنها در ایران، برطرف شـــد. در پی درخواســـت محرمانه ۶۱ نفر از

AVAYEBUF.wordpress.COM

مسولان عالی‌رتبه حکومتی خطاب به خمینی برای آزادی اعضای تیم خامنه‌ای و موسوی خوییني‌ها از زندان و توقف پیگیری پرونده انفجارهای تابستان شصت، به طور همزمان و در تقابل با این نامه، ۶۲ نماینده مجلس نیز در نامه‌ای به قوه قضاییه تذکر دادند که پیگیری پرونده انفجار دفتر نخست وزیری به صورت جدی ادامه پیدا کند. امضا کنندگان این دو نامه بدنه اصلی دو جریان اصلاح طلب و محافظه کار را در سال‌های بعد تشکیل دادند. نکته جالب‌تر اینکه نام یک نفر از فهرست ۶۱ نفره محرمانه باقی مانده است و اسامی ۶۰ نفر دیگر منتشر شده است. متن نامه محرمانه ۶۱ نفر، به همراه اسامی ۶۰ نفر از امضاکنندگان آن به این ترتیب در رسانه‌های رسمی حکومت منتشر شده است:

«حضور محترم حضرت آیت الله العظمی امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب اسلامی مدظله العالی علی رئوس المسلمین: با سلام و آرزوی سلامت و طول عمر پربرکت برای آن وجود مقدس و پیروزی هرچه سریعتر جندالله بر بعثیان عفلقی و توفیق روزافزون برای خادمان با سلام از درگاه احدیت جل جلاله، اینجانبان امضاکنندگان زیر به لحاظ شرایط سرنوشت ساز حاکم بر جمهوری اسلامی بر آن شدیم که از سر صدق درد خود پیش دردآشنای جهان اسلام بریم تا انشاءالله درمانی درخور حکومت حق مقرر گردد. تا به امروز بیش از چند ماه است که جمعی از برادران مخلص و متعهد به اسلام و جمهوری اسلامی و از جمله یاران شهید رجایی که هر یک از ما یک یا چند نفر از آنان را می‌شناسیم به اتهاماتی یک سر بی‌اساس و واهی و دردآور و زبانمان لال، آن‌هم به خونخواهی آن شهید بزرگوار، به بند کشیده شده‌اند. شاید مشکلات و مصائبی که هر روز در ابعاد گوناگون فراروی انقلاب اسلامی قرار می‌دهند مانع از آن گردیده که به روند حذف تدریجی و آرام نیروهای مخلص و مؤمن و تلاشگر برای جمهوری اسلامی که به صور مختلف اسیر خط بازی‌ها و برچسب‌ها و تله‌های گوناگون می‌گردند، توجه کافی مبذول گردد و این حرکات در لا به لای مسائل روز به نحوی چهره پنهان می‌کند، ولی آیا همچنان بی‌دفاع گذاردن برادرانی که یک سر در مسئولیت‌های مختلف فارغ از این حرکات سرگرم خدمت و مبارزه در سنگرهای مختلف جمهوری اسلامی هستند، تا کجا می‌تواند ادامه یابد؟ ما هم اکنون مشاهده می‌کنیم که نیروهای مؤمن و انقلابی جوان کشور، مضطرب و نگران چگونگی برخورد با این مسئله هستند و از کنار هم قرار دادن مسائلی از این دست و توقعی که از نظام جمهوری اسلامی ایران دارند، جویای تکلیف‌اند؟ مطلب صرفاً بر سر این برادران مخلص نیست که در راه دوست هر آنچه که رسد نیکوست و از ادعای دوستی تا به دوست رسیدن هزاران وادی. نگرانی اینجاست

AVAYEBUF.wordpress.COM

کــه ابعاد و پیامدهای این اتفاقات صدمات جبران ناپذیری به جمهوری اســلامی وارد آورد. تا به امروز بنا به حرمت و حفظ شئونات قوه محترم قضائیه کلامی ابراز نکردیم، ولی هنگامی‌که مسئله از حد خواص ناگهان به صفحه اول روزنامه داخل کشور کشیده می‌شــود و به دنبال آن دســتاویز و خوراک برای رادیوهای بیگانه فراهم می‌آید ناچار از بازگو کردن این درد شــدیم و تقاضای امعان نظر عاجل داریم که انشــاءالله خداوند عاقبت ما را ختم به خیر کند و از نعمت دعای حضرت امام بهره‌مند سازد و ما النصرالله من عندالله. والســلام علیکــم و رحمت الله و برکاته. امضا کنندگان: ۱- ســید محمد خاتمی وزیر ارشاد اسلامی، ۲- محمدرضا آیت اللهی وزیر معادن و فلزات، ۳- علی اکبر محتشمی وزیر کشور، ۴- مسعود زنجانی وزیر برنامه و بودجه، ۵- غلامرضا شافعی وزیر صنایع، ۶- عباســعلی زالی وزیر کشــاورزی، ۷- ابوالقاسم سرحدی‌زاده وزیر کار و امور اجتماعی، ۸- حسن عابدی جعفری وزیر بازرگانی، ۹- بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین، ۱۰- محمدتقی بانکی وزیر نیرو، ۱۱- حسین نمازی وزیر سابق اقتصادی و دارایی، ۱۲- محمدعلی نجفی وزیر سابق فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳- محمد میرصادقی وزیر سابق کار، ۱۴- محمد شــهاب گنابادی وزیر سابق مسکن و شهرسازی، ۱۵- سید مصطفی هاشمی مشاور نخست وزیر و وزیر سابق صنایع، ۱۶-هادی منافی معاون نخست وزیر و وزیر سابق بهداری، ۱۷- عطاالله مهاجرانی معاون نخست وزیر، ۱۸- طهماسب مظاهری معاون نخست وزیر و سرپرست بنیاد مستضعفان، ۱۹- محسن نوربخش رئیس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، ۲۰- اسدالله بیات نماینده مجلس شورای اسلامی، ۲۱- صادق خلخالی نماینده مجلس شورای اسلامی، ۲۲- عباس دوزدوزانی نماینده مجلس شــورای اسلامی، ۲۳- احمد عزیزی نماینده مجلس شورای اسلامی، ۲۴- سیدعباس موسوی نماینده مجلس شورای اسلامی، ۲۵- فخرالدین حجازی نماینده مجلس شورای اسلامی، ۲۶- مراد علی احمدی نماینده مجلس شورای اسلامی، ۲۷- اکبر حمیدزاده نماینده مجلس شورای اســلامی، ۲۸- عبدی محمد میرزایی نماینده مجلس شورای اسلامی، ۲۹-هادی غفاری نماینده مجلس شورای اسلامی، ۳۰-جعفر سعیدیان نماینده مجلس شورای اسلامی، ۳۱-قربانعلی دُری نجف آبادی نماینده مجلس شورای اسلامی، ۳۲- قاضی زاده هاشمی نماینده مجلس شورای اسلامی، ۳۳- غلامحسین نادی نماینده مجلس شورای اسلامی، ۳۴- سید ابوالحسن حائری‌زاده نماینده مجلس شورای اسلامی، ۳۵- محمدعلی‌هادی نماینده مجلس شورای اسلامی، ۳۶- سید محمد کاظم موسوی بجنوردی نماینده سابق مجلس و رئیس بنیاد دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۳۷- محمد هاشمی مدیر عامل صدا و سیما، ۳۸- محسن صفایی فراهانی معاون امور دفاعی وزارت صنایع سنگین، ۳۹- ابوالقاسم جمشیدی معاون اقتصادی و بازرگانی وزارت صنایع، ۴۰-

AVAYEBUF.wordpress.COM

محمد باقریان معاون وزیر صنایع سنگین و رئیس هیأت عامل سازمان گسترش، ۴۱- حســـن رمضانپور معاون طرح و برنامه وزارت صنایع سنگین، ۴۲- ناصر رضایی معاون اداری و مالی وزارت صنایع سنگین، ۴۳- مسعود کرباسیان معاون اقتصادی و بازرگانی وزارت صنایع سنگین، ۴۴- سید عبدالواحد موسوی معاون وزارت ارشاد اسلامی، ۴۵- سیدمصطفی تاجزاده معاون وزارت ارشاد اسلامی، ۴۶- صباح زنگنه معاون وزارت ارشاد اسلامی، ۴۷- محمد امین سازگارنژاد معاون وزارت کشاورزی، ۴۸- حسین فاضل معاون وزارت کشاورزی، ۴۹- بهروز ماکویی معاون وزارت کشاورزی، ۵۰- سیدحسن طباطبایی معاون وزارت کشاورزی، ۵۱- محمد هندی معاون وزارت برنامه و بودجه، ۵۲- مرتضی الویـــری معاون وزارت برنامه و بودجه، ۵۳- مهدی ســـیداصفهانی معاون وزارت صنایع ســـنگین، ۵۴- زرهانی معاون وزارت آموزش و پرورش، ۵۵- اسماعیل حبیب الله زاده مشاور وزیر صنایع سنگین، ۵۶- سیدکمال خرازی رئیس خبرگزاری جمهوری اسلامی و تبلیغات شورای عالی دفاع، ۵۷- مرتضی حاجی استاندار مازندران، ۵۸- تقی امانپور عضو جهاد سازندگی، ۵۹- محمد جعفری عضو دفتر تبلیغات، ۶۰- عبدالکریم سروش محقق، استاد دانشگاه و عضو سابق ستاد انقلاب فرهنگی»[۲۹]

اگر چه این پرونده مسکوت اعلام شد و تا امروز که ۳۴ سال از انفجارهای تابستان شصت می‌گذرد، هیچگاه اجازه ادامه پیگیری پیدا نکرد، اما تهدیدها و باج خواهی‌های طیف‌های مختلف سیاسی در درون حاکمیت جمهوری اسلامی که هر کدام دیگری را به نقش داشتن در این جنایات متهم کرده‌اند، هیچگاه خاموش نشد. در مهرماه ۱۳۹۰خورشیدی، پنج تن از یاران و همکاران اسدالله لاجوردی که در نیمه نخست دهه شصت خورشیدی دادستان انقلاب تهران بود، در نامه سرگشـــاده‌ای خطاب به سید محمد موسوی خوئینی‌ها، وی را مورد حمله و انتقاد شـــدید قرار دادند. در بخش‌هایی از این نامه سرگشـــاده که با امضای احمد قدیریان، اصغر فاضل، حســـین همدانی، مرتضی صالحی و محمدعلی امانی، توسط خبرگزاری رسمی و حکومتی فارس به طور کامل انتشار یافت، عنوان شده است:

«امروز در مقابل این همه بی‌حرمتی به خون پاک شـــهیدان ســـکوت را جایز ندانسته و با اعتذار و پوزش از رهبر عظیم الشـــأنمان در پاســـخ به مطالبی که در سایت منسوب بـــه خویینی‌ها و تحت عنوان «از خوینی‌ها بپرس رجایی و باهنر را چه کردی؟» درج گردیده است. به قصد قربت و انجام وظیفه، می‌خواهیم دین خود را به شهدا ادا نماییم. اما اگر رهبر و ولیمان به مصلحت بدانند، یکبار برای همیشه تاریخ، پرده از رازها و هزاران سوال و چراهایی که در پرونده‌ای که به امر امام راحل بدون هیچ گونه اظهار نظر قضایی

AVAYEBUF.wordpress.COM

اسامی و امضاهای ۶۱ نفر از امضا کنندگان درخواست نامه محرمانه به خمینی برای آزادی متهمان پرونده انفجار نخست وزیری

بسته شده است و آن را پرونده هشت شهریور، پرونده انفجار نخست وزیری، پرونده شهادت رجایی و باهنر و هر کس آن را به نامی می‌شناسد، برداشته شود، تا اذهان جامعه بی‌هیچ شائبه‌ای در جریان آن وقایع قرار گیرند، تا سیه روی شود هر که در او

AVAYEBUF.wordpress.COM

غش باشد و قضاوت را به امت بیدار و مقاوم و صبور این نظام مقدس الهی واگذاریم.... الحمدلله به کوری چشم آنان که تحکیم نظام مقدس جمهوری اسلامی را در این برهه از زمان، قدرت طلبی تلقی می‌نمایند، حکومت اسلامی بیش از هر زمان به اوج بالندگی و ثبات سیاسی-اجتماعی در جهان دست یافته است و بی‌نیاز از تمسک به حربه‌های حباب گونه‌ای اســت که در این و آن برایش بتراشند و آن‌چنان محکم و استوار سکان دار این حرکت خروشان در عرصه جهانی نقش ایفا می‌نماید که همگان انگشت بر دهان، جز نظاره‌گری طرقی نمی‌بینند.... واقعاً چگونه می‌خواهید ذهن جامعه را از آن چه که بدست آمده و دریافته است و تحقق پیش بینی‌های حکیمانه رهبر فرزانه انقلاب اسلامی در دنیا و در قلب شیطان بزرگ و استکبار جهانی جلوه‌گر شده است، را با طرح اینگونه مسائل به کنار بزنید؟ مگر می‌شود خورشید را پنهان کرد؟ زهی خیال باطل. ما هم برای روشــن شدن ذهن جوانان بسیجی‌مان، این حماســه سازان عرصه‌های دفاع مقدس و سازندگی و حضور همه جانبه در صحنه‌های بیداری، نکاتی را در حد ضرورت می‌گوییم گرچه در مقاطع زمانی مختلف شمه‌ای از آن را در ادبیات گوناگون و نشریات دریافت داشته‌اند، از جمله در ویژه نامه نشریه ایران در فتنه ۸۸. در این مقال صرفاً در حدی که موجب سوءاستفاده ضد انقلاب و منافقین تروریست قرار نگیرد، توضیح خواهیم داد و ناگفته‌ها را به زمانی که مصلحت اقتضا نماید، وا می‌گذاریم.... بسیجیان عزیز بدانید که می‌دانید در طی سالیان ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ که گروهک‌های ضد انقلاب با چنگ و دندان و استفاده از هر سلاح به جان امت حزب الله یورش بردند، این دستگاه قضایی و دادستان انقلاب اســلامی تهران (لاجوردی) بود که با تلاش بی‌وقفه و شبانه روزی، عرصه را بر آنها تنگ کرد که یا دستگیر و مجازات شدند و یا به دامان اربابان خود گریختند و باید از کسانی که خود را همطراز مجاهدان سال‌های آتش و خون می‌شمارند، پرسید به چه کاری مشــغول بودند و چرا بر زبانشان قفل زده بودند و با چه رویی امروز می‌خواهند، ننگ حمایت‌های صهیونسیتی را در فتنه ۸۸ از دامان خود بزدایند؟ مگر ملّت به این زودی فتنه ۸۸ و عوامل وابسته و جیره خوار استکبار جهانی و حامیان آنها را به فراموشی سپرده است؟ قطعاً اینطور نیست. بالعکس، نه تنها از یاد نخواهد برد، بلکه آرزوی حضور دوباره آنان را در صحنه انتخابات آتی که با این حربه‌های پوشــالی به میدان آمده‌اند، به یاس مبدل خواهد ســاخت.... فرزندان انقلابی امت شهید پرور در دادستانی انقلاب اسلامی به تمامی زوایای پنهان این پرونده پی برده و عوامل آن را شناسایی کردند، اما درســت در زمانی که به حساس‌ترین مرحله رسیدند و خواستند با احضار و تحقیق از آخرین حلقه این زنجیره پنهان، پرده از راز خیانت بردارند، با همکاری عده‌ای که توسط شخص موسوی خوینی‌ها در جریان پیشرفت و روند پیگیری پرونده قرار گرفته بودند،

AVAYEBUF.wordpress.COM

مانع از این راز گشایی شدند. زیرا اینطور که در رفتار و عملکرد ایشان بر می‌آمد گویا از ابتدا موسوی خوییني‌ها با هماهنگی همین جریان به بازدید از زندان و مستقیماً ملاقات با علی اکبر تهرانی تشریف فرما شدند و قصد داشتند که به نحو کامل آثاری را که از این ماجرا وجود دارد، از بین برده و با توجیه برخورد جناحی، بگویند به لحاظ اینکه شهید لاجوردی و همکارانش از جناح مخالف هستند، این قضایا را ساخته‌اند و هیچ اتهامی متوجه کسانی که در مضان اتهام می‌باشند، وجود ندارد و وقتی با نظر دادگاه در مورد نقص پرونده علی اکبر تهرانی مواجه شدند، تصمیم خود را عوض کردند. زیرا نمی‌شد که صورت جلسه دادگاه و مسایلی که در آن مطرح گردیده است را از بین برد و نادیده انگاشت و به همین دلیل است که ایشان از تشریح محتوای پرونده خودداری می‌نمایند و از شهیدی چون لاجوردی، مرد پولادین انقلاب، اینگونه بی‌رحمانه یاد می‌کنند. بهتر است موسوی خوییني‌ها این قدرشناسی را برای همفکران خودشان نگه دارند و اگر چیزی در چنته دارند بیان کنند. پس بدنبال چه هستند آن روز که در اوج قدرت بودند و کاری از پیش نبردند؟ چرا امروز دوباره کوس رسوایی می‌نوازند ؟»[۳۰]

سید محمد موسوی خوییني‌ها در پاسخ به این پنج همکار اسدالله لاجوردی که اعضای تیم بازپرسی در شعبه هفتم دادسرای انقلاب اسلامی مرکز بودند و مدت پنج سال تا زمان مسکوت اعلام شدن پرونده انفجار دفتر نخست وزیری آن را پیگیری می‌کردند، مطلبی را روی وبسایت شخصی خود منتشر می‌کند. موسوی خوییني‌ها در پاسخ می‌گوید:

«پس از انتشار توضیحات اینجانب درباره پرونده انفجار نخست وزیری در تاریخ ۹۰/۷/۲۲ تحت عنوان: از آقای خوییني‌ها بپرس رجایی و باهنر را چه کردی؟ ماجرای پرونده انفجار، روز گذشته مطلبی تحت عنوان پاسخ جمعی از یاران شهید لاجوردی با امضاء پنج نفر منتشر شد که متن آن را به نقل از خبرگزاری فارس در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌دهم، سپس نکاتی چند به عرض می‌رسانم.... از چند نفری که اسامی آنان در آخر این پاسخ آمده است تنها احمد قدیریان را به خاطر می‌آورم. از همین‌رو عرض می‌کنم: جناب آقای قدیریان! قطعاً فراموش نکرده‌اید که از آغاز مسوولیت بنده در دستگاه قضایی، جنابعالی نماینده دادستان کل کشور در امور مربوط به اسلحه و مواد منفجره بودید و تا زمانی که من در این سمت بودم، تا پایان عمر امام، شما هم نماینده بنده بودید و قطعاً نیز ابراز ارادت‌های مکرر خود را نسبت به اینجانب فراموش نکرده‌اید و نیز برای تاکید بر ارادت خود به اینجانب به یاد دارید از مرحوم شهید بهشتی درباره جایگاه من در انقلاب چه سخنی را نقل می‌کردید. اکنون سوال من از شما این است که چرا در تمام آن سال‌ها که نماینده من بودید، حداقل یک بار اطلاعات خود را درباره

AVAYEBUF.wordpress.COM

این پرونده و درباره آنچه از اقدامات مرحوم شـــهید لاجوردی می‌دانستید و در پرونده منعکس نبود، با من در میان نگذاشتید؟ چرا در زمانی که دادستانی انقلاب برای آخرین بار این پرونده را به جریان انداخت، شما حداقل برای یک بار لب به سخن باز نکردید و اطلاعات خود را در اختیار من یا کسانی که مسوول مستقیم پرونده بودند، مانند آقای رییسی قرار ندادید؟ چرا شما و آن چند نفر دیگر که با هم این پاسخ را امضا کرده‌اید، در همان زمان خود را به دفتر حضرت امام نرساندید و اطلاعات خود را در اختیار ایشان نگذاشـــتید؟ چه کسی جلوی شـــما را می‌گرفت و مانع شما می‌شد؟ حتماً نمی‌گویید دسترسی به امام ممکن نبود و امام در حلقه محاصره اطرافیان بودند و...؟ جناب آقای قدیریان من پس از ارتحال حضرت امام -ره- در سمت مشاور سیاسی رهبری، چندین سال به دفتر کارم در بیت رهبری رفت و آمد داشتم و جناب عالی مکرر در همان دفتر به دیدار من آمدید، حتماً به خاطر دارید – به دلیل صمیمیتی که ابراز می‌کردید- ریز و درشت بسیاری از مسایل را با من در میان می‌گذاشتید؟ و در همان زمان شما ضمن انجام وظایفی که در بیت رهبری بر عهده داشتید، مسوول حراست بنیاد مستضعفان نیز بودید و به خاطر دارید که از فســـاد موجود در درون بنیاد مستضعفان آن روز، چه اعداد و ارقامی را به اطلاع من می‌رساندید؟ آیا هرگز به خاطر مبارک نرسید، حداقل در یکـــی از این دیدارها به جای آن اطلاعاتی که در اختیار من قرار می‌دادید و من نیازی هم به آنها نداشـــتم، از ماجرای این پرونده می‌گفتید؟ جناب آقای قدیریان! من رفتار امروز شما و دیگر دوستانتان را که می‌بینم و با رفتار شماها در گذشته مقایسه می‌کنم، تنها به این می‌اندیشم که خدایا سیاست وقتی از مسیر الهی خود منحرف می‌شود، چه به روزگار بندگان تو می‌آورد و چگونه انســـان‌ها را در خود هضم می‌کند؟ جناب آقای قدیریان وعده افشـــاگری و دیگر اقدامات را داده‌اید، چرا همین امروز اقدام نمی‌کنید؟ چرا رهبری را هزینه کارهای کرده و نکرده خود می‌کنید؟ بیایید تا دیر نشـــده است و تا آقایان حجج اسلام نیّری، رازینی، رییسی و دیگرانی که در جریان این پرونده بوده‌اند زنده‌اند، که عمرشـــان دراز باد، اطلاعاتتان رادر اختیار بگذارید. امروز قوه قضائیه مثل همه ســـال‌های پس از رحلت حضرت امام دربست در اختیار دوستان شما بوده است. هرجا هم کم آوردید اطلاعات کمکتان خواهد کرد. چرا کار را به فردا و فرداهای نامعلوم حواله می‌دهید؟ جناب آقای قدیریان گویا شما و دوستانتان از گشودن پرونده‌ای که امام دستور مختومه شدن آن را داده‌اند، شرعاً و قانوناً پروایی ندارید. اکنون که چنین است، پس معطل چه چیزی هستید؟ نترسید، اقدام کنید. ولی هشدار می‌دهم که از یک چیز بترســـید و آن افشا شدن آن دســـت‌هایی است که امام فرمودند: من از اول می‌دانستم دســـت‌هایی در کار اســـت که می‌خواهند افراد به درد بخور را از ما بگیرند و خود جای

AVAYEBUF.wordpress.COM

آنها را بگیرند.»[۳۱]

همانگونه که به وضوح دیده می‌شود، در آخرین جمله از پاسخ موسوی خوییني‌ها به نامه پنج نفر همکار لاجوردی، یک تهدید ترسناک نهفته است که بیش از آنکه شبیه به ادبیات یک روحانی فرهیخته و دادستان سابق کل کشور باشد، شبیه به تهدیدهای خونبار رهبران باندهای مافیایی در دهه هشتاد میلادی می‌باشد. وی با ذکر جمله‌ای از خمینی، به طور تلویحی و غیر مستقیم، سید علی خامنه‌ای را که به جای رجایی و باهنر بر صندلی آنها نشست، مسوول قتل آنها معرفی می‌کند. پس از این حملات و نامه نگاری‌ها، سکوتی معنی‌دار در هر دو جناح رخ می‌دهد.

هواپیما ربایی در اروپا، بهانه‌ای برای آغاز مذاکرات با ایالات متحده

گروه تازه تأسیس حزب الله لبنان که با همکاری مستقیم واحد برون مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی معروف به نهضت‌های آزادیبخش به سرپرستی سید مهدی هاشمی، در جنوب لبنان برای مبارزه با اسرائیل تأسیس شده بود، در چهاردهم ژوئن ۱۹۸۵ میلادی یکی از هواپیماهای شرکت تی دبلیو ای را در مسیر آتن به رُم ربود و مسافران این پرواز را که تعدادی آمریکایی هم در بین آنها بودند، به گروگان گرفت. ربایندگان در قبال آزادی گروگان‌ها، خواستار آزادی شیعیان زندانی در کویت و اسراییل شده بودند. تلاش دولت آمریکا برای آزادی گروگان‌ها نتیجه بخش نبود تا اینکه تصمیم گرفتند به جای مذاکره با گروه تروریستی حزب الله با دولت جمهوری اسلامی که حامی و مؤسس این گروه در جنوب لبنان بود ارتباط برقرار کرده و از این طریق گروگان‌ها را آزاد کنند. از طرف دیگر در آمریکای جنوبی با حمایت سازمان امنیت شوروی، «جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست‌ها» در نیکاراگوئه در جریان یک انقلاب روی کار آمده بودند. برای راست گرایان در ایالات متحده، به قدرت رسیدن یک گروه مارکسیستی دیگر در آمریکای جنوبی قابل تحمل نبود. تیم مشاوران امنیت ملی رییس جمهور وقت ایالات متحده رونالد ریگان، تصمیم گرفت تا از یک گروه چریکی نیکاراگوئه‌ای به نام «کنتراها» که در کشور هندوراس مستقر بودند، برای ساقط کردن ساندنیست‌های انقلابی و مارکسیست استفاده کند. اما کنگره وقت ایالات متحده ارسال کمک به شورشیان کنترا را غیر قانونی اعلام کرد. دولت ریگان هم

AVAYEBUF.wordpress.COM

تصمیم گرفت با جمهوری اسلامی وارد مذاکره شده و در قبال رفع نیازهای ایران به سلاح و مهمات جنگی، به صورت کاملاً محرمانه پول‌های پرداخت شده در معامله با ایران را برای کمک به کنتراها در نیکاراگوئه مصرف کند.[۳۲] همچنین برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در ماجرای هواپیما ربایی حزب الله از کمک مقامات رژیم جمهوری اسلامی استفاده کند. این مذاکرات برای ایران که در جنگی همه جانبه با حکومت عراق بود، بسیار ارزشمند و ضروری به نظر می‌رسید. از یک سو ساختار ارتش ایران در دوران حکومت شاه بر پایه تکنولوژی و دانش نظامی آمریکایی طراحی شده بود و از طرف دیگر پس از انقلاب اسلامی و به ویژه حمله به سفارت آمریکا در تهران روابط ایران و آمریکا قطع شده بود. اضافه بر اینها در نوزدهم ژانویه سال ۱۹۸۴ میلادی، حکومت جمهوری اسلامی در لیست حکومت‌های حامی تروریسم در جهان قرار گرفته بود و هر نوع خرید و فروش سلاح به ایران ممنوع اعلام شد.[۳۳] در نهایت حدود یک سال پس از ربوده شدن هواپیمای شرکت تی دبلیو ای، در ۲۵ ژوئن ۱۹۸۶ میلادی، یک گروه شش نفره به سرپرستی رابرت مک فارلین مشاور امنیت ملی ریگان رییس جمهور وقت ایالات متحده، با پاسپورت جعلی ایرلندی و به صورت کاملاً محرمانه به تهران می‌روند. طرح این سفر که کاملاً محرمانه برنامه‌ریزی شده بود، با واسطه منوچهر قربانی‌فر و توسط محسن کنگرلو مشاور نخست وزیر وقت میرحسین موسوی و زیر نظر مستقیم علی اکبر هاشمی رفسنجانی رییس مجلس شورای اسلامی، هدایت می‌شد. بسیاری از مسوولان عالی رتبه حکومتی و حتی سید علی خامنه ای رییس جمهور وقت نیز در جریان این مذاکرات قرار نگرفته بودند. شخص هاشمی‌رفسنجانی هم تا زمان ورود تیم آمریکایی به تهران ماهیت این طرح محرمانه را باور نکرده بود. هیات عالی رتبه آمریکایی که تصور کرده بودند جمهوری اسلامی مذاکرات برای آزادی گروگان‌ها را مدت‌ها قبل آغاز کرده است، با ورود به تهران متوجه شدند که هنوز هیچ اقدامی در این زمینه صورت نگرفته است و از این بابت بسیار عصبانی بودند. تنها چند ساعت پس از ورود هیات آمریکایی به فرودگاه مهرآباد، هاشمی‌رفسنجانی فردی را به لبنان فرستاد تا پیگیر آزادی گروگان‌های اسیر در دست نیروهای حزب‌الله شود.[۳۴] در نهایت این مذاکرات به نتیجه می‌رسد و در قبال آزادی گروگان‌ها ایالات متحده با همکاری اسراییل مقادیر قابل ملاحظه ای سلاح و مهمات که ایران در نبرد با ارتش عراق به آن نیاز حیاتی داشت، در اختیار طرف ایرانی گذاشته می‌شود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

هاشمی‌رفسنجانی تصمیم می‌گیرد که مستقیم و بدون واسطه مشاور نخست وزیر میرحسین با آمریکایی‌ها ارتباط برقرار کند. در پانزدهم آگوست ۱۹۸۶ میلادی ارتباط مستقیم بین آمریکایی‌ها و نمایندگان هاشمی‌رفسنجانی برقرار می‌شود.[۳۵] چند روز بعد هم در ۲۶ آگوست ۱۹۸۶ میلادی، علی هاشمی برادر زاده ۲۵ ساله هاشمی‌رفسنجانی به همراه حسن روحانی که از افراد مورد اعتماد هاشمی‌رفسنجانی بودند، در بروکسل با هیات آمریکایی ملاقات می‌کنند. در این دیدار نمایندگان هاشمی‌رفسنجانی از هیأت مذاکره کننده آمریکایی می‌خواهند که رابطه‌شان را با منوچهر قربانی‌فر و همچنین محسن کنگرلو نماینده نخست وزیر وقت که با نام‌های مستعار کانال اول و یا دبلیو شناخته می‌شد، به اتهام اینکه آنها جاسوس کا گ ب، سازمان امنیت شوروی هستند، قطع کنند. از این نمایندگان هاشمی‌رفسنجانی به نام مستعار کانال دوم و خویشاوند در گزارش‌های رسمی دولت آمریکا در خصوص این مذاکرات یاد شده است.[۳۶] همچنین هاشمی‌رفسنجانی از برادرزاده‌اش می‌خواهد تا برای اطمینان از اینکه با نمایندگان واقعی دولت ایالات متحده و کاخ سفید در حال مذاکره هستند، یک پیام سری از صدای آمریکا پخش شود.[۳۷] بخش فارسی صدای آمریکا در سپتامبر ۱۹۸۶ برابر شهریور ۱۳۶۵ خورشیدی، این درخواست سرهنگ الیور نورث، عضو ارشد شورای امنیت ملی ایالات متحده را به انجام می‌رساند. الیور نورث بعدها در جریان پیگیری پرونده ایران کنترا در کنگره آمریکا به اعمال نفوذ برای پخش این پیام متهم شد. وی در گزارش خود می‌نویسد:

«در جریان گفتگوها خویشاوند خواستار دریافت علامت رمزی شد که بتواند از آن در گزارش خود در تهران استفاده کند. ما به این نتیجه رسیدیم که پخش گفتار از سرویس فارسی صدای آمریکا که در آن به انکار دولت ایران از اطلاع درباره هواپیمای ربوده شده پرواز شماره ۷۳ پان امریکن اشاره شود، کفایت خواهد کرد ... شکی نیست که خویشاوند در مقایسه با سایر طرف‌های مذاکرات ما کار آمدتر بوده و در موقعیت بهتری قرار دارد.»[۳۸]

همچنین بیژن فرهودی، کارمند وقت صدای آمریکا، این ماجرا را که در سپتامبر ۱۹۸۶ رخ داد چنین بیان می‌کند:

«زمانی که سرهنگ الیور نورث می‌خواست با رابرت مک فارلین به ایران برود، اینها برای اینکه به ایران پیام بدهند که هیأتی که به آن کشور می‌رود، واقعاً نماینده رسمی دولت آمریکاست و می‌توان با آن مذاکره کرد، در یکی از همین گفتارها از ایران ستایش کردند

AVAYEBUF.wordpress.COM

که به آزادی سرنشـــینان هواپیمای پان آمریکن که ربوده و به پاکستان برده شده بود، کمک کرده اســـت. به ما گفتند که این را باید به جای یک روز، ســـه روز پشت سر هم پخش کنیم و ما چنین کردیم.»[۳۹]

لازم به توضیح است که بیژن فرهودی به این مورد اشاره می‌کند که در آستانه ورود هیأت آمریکایی به تهران این پیام به درخواست آنها از صدای آمریکا پخش شد که این مورد درست نمی‌باشد. هیأت آمریکایی به سرپرستی رابرت مک فارلین چهار ماه پیش از آن در ماه می۱۹۸۶میلادی به ایران سفر کرده بودند و این پیام به درخواست هاشمی‌رفسنجانی در ماه سپتامبر ۱۹۸۶ میلادی از صدای آمریکا پخش شد. این پیام در واقع نشانه‌ای بود که هاشمی‌رفسنجانی در جریان حذف دیگر کانال‌های مرتبط با آمریکایی‌ها، سعی در تأیید صحت نمایندگان طرف مقابل داشـــت. در نهایت در سپتامبر ۱۹۸۶ با کمک سید مهدی هاشمی همه گروگان‌های آمریکایی از دست حزب الله لبنان رهایی یافته بودند و در ادامه هاشمی‌رفسنجانی برای نشان دادن حسن نیت، تیم سید مهدی‌هاشمی یعنی نهضت‌های آزادیبخش سپاه پاسداران را به ایران فراخواند. اما همه چیز آن‌طور که هاشمی‌رفسنجانی انتظار داشت پیش نرفت. حوادث مبهم و رمز آلود شهریور و مهر ۱۳۶۵ خورشیدی بسیاری از محاسبات را برای هر دو طرف این مذاکرات یعنی دولت ریگان و تیم هاشمی‌رفسنجانی به هم زد. به نظر می‌رســـد یک همکاری اطلاعاتی بین ســـازمان امنیت شـــوروی و واحد اطلاعات سپاه پاسداران که زیر نظر خامنه‌ای فعالیت می‌کرد و همچنین سازمان اطلاعات ارتش سوریه که به سازمان امنیت شوروی بسیار نزدیک بود، به وجود آمد تا راز ماجرای ایران-کنترا را برملا کند.

ماجرای مک فارلین و همکاری خامنه‌ای با کاگ ب در شکســت طرح ایران-کنترا

یکشنبه دوم نوامبر ۱۹۸۶ میلادی برابر با دوازده آبان ماه ۱۳۶۵خورشیدی، یک هفته نامه لبنانی به نام الشـــراع روی پیشخوان روزنامه فروشی‌های شهر بیروت قرار گرفت. در گزارش ویژه این هفته نامه که تاریخ سوم نوامبر روی آن نقش بسته بود، برای نخستین بار به ماجرایی اشاره شد که به یکی از بزرگترین جنجال‌های سیاسی در دولت آمریکا انجامید. این خبر همچنین یک رسوایی تمام عیار برای جناح‌های مختلف سیاسی حاکم بر جمهوری

AVAYEBUF.wordpress.COM

اسلامی ایران به بار آورد. متن گزارش هفته نامه لبنانی این بود که رابرت مک فارلین مشاور امنیت ملی رولاند ریگان رییس جمهور وقت ایالات متحده، در یک مأموریت مخفیانه به همراه یک کیک و یک جلد کتاب انجیل امضا شده توسط ریگان به تهران سفر کرده است تا از طریق فروش سلاح به ایرانیان، از کمک آنان برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان استفاده کند. علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی که آن زمان رییس مجلس شورای اسلامی و همچنین جانشین فرمانده کل قوا بود، تیم مذاکره کننده جمهوری اسلامی را در این مذاکرات محرمانه با هیأت عالی رتبه آمریکایی در تهران، هدایت می کرد. این خبر به سرعت در تمام دنیا پیچید. علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی در پی پخش ناگهانی این خبر، دست پاچه پشت تریبون رفت تا ماجرا را با مردم در میان بگذارد. از بخت بد، افشای این خبر با مراسم هفتمین سالگرد حمله به سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران و اشغال آن مواجه شده بود و در حالی که انقلابیون متعصب در مقابل سفارت اشغال شده ایالات متحده با شعار مرگ بر آمریکا منتظر بودند تا رییس مجلس شورای اسلامی، با افتخار از حماسه‌های انقلابی آفریده شده در ماجرای تسخیر سفارت آمریکا بگوید، ناگهان با خبری عجیب مواجه شدند که حاکی از سفر هیأت عالی رتبه آمریکایی به ریاست مک فارلین مشاور امنیت ملی رییس جمهور ایالات متحده و دیدار آنها با برخی مقامات ایرانی بود. انقلابیون در حالی که با حیرت و تعجب به چهره بغل دستی‌های خود در این مراسم نگاه می کردند، به عادت سال‌های گذشته، مشت‌های گره کرده‌شان را در این هفتمین سالگرد اشغال سفارت آمریکا به آسمان می کوبیدند و شعار مرگ بر آمریکا می‌دادند. هاشمی‌رفسنجانی در این مراسم برای در امان ماندن از خشم انقلابیون متعصب اعلام کرد که خمینی هم در جریان این سفر هیأت آمریکایی قرار داشته است. این حربه زندگی سیاسی هاشمی‌رفسجانی را از پرتگاه سقوط نجات داد. اعتمادی که آن روزها انقلابیون به هر آنچه خمینی انجام می‌داد، از خود نشان می‌دادند، موجب جلوگیری از اعتراضات عمومی به این ماجرا شد. ولی مخالفت و نارضایتی شدیدی در بین مقامات ارشد جمهوری اسلامی که در جریان مذاکرات محرمانه با آمریکایی‌ها قرار نگرفته بودند، به گوش می‌رسید. بیش از همه آنها سید علی خامنه‌ای خشمگین بود که چرا با وجود دارا بودن مقام ریاست جمهوری که بالاترین قدرت اجرایی تعریف شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی بود، اینگونه در بی‌خبری از چنین مذاکرات محرمانه و سرنوشت سازی با ایالات متحده نگاه داشته است.

AVAYEBUF.wordpress.COM

دو هفته پس از آن، در هفدهم نوامبر ۱۹۸۶ میلادی تصویر علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی در کنـــار تصویر رییس جمهور ایـــالات متحده رونالد ریـــگان، روی جلد مجله تایمز قرار گرفت.[۴۰] حالا خشـــم سید علی خامنه‌ای که پیش از این هم دلایل کافی برای عصبانیت از پنهـــان کاری‌های هاشمی‌رفســـنجانی و دیگر مســـوولان دولتی به ویژه نخســـت وزیر میرحســـین موســـوی را تجربه کرده بود، به وضوح احساس می‌شد. سید علی خامنه‌ای با وجود برخورداری از مقام ریاســـت جمهوری، آشکارا در مهمترین تحولات کشور به بازی گرفته نمی‌شـــد و علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی در مقام رییس مجلس با همکاری نخست وزیر و اعضای دولت، کشور را اداره می‌کردند. از سوی دیگر خمینی به شکل تحقیر آمیزی فرماندهی کل قوا را که در دوران ریاســـت جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر به رییس جمهور سپرده بود، پس از رسیدن سید علی خامنه‌ای به ریاست جمهوری، به وی اعطا نکرد و آن را برای خودش محفوظ نگاه داشت و حتی جانشینی فرماندهی کل قوا را نیز به خامنه‌ای نسپرد و این سمت حساس را به رییس مجلس یعنی علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی سپرد که بسیار عجیب و یکی دیگر از نشانه‌های عدم اعتماد عمیق خمینی به خامنه‌ای بود. در چنین شرایطی که رسوایی مذاکرات محرمانه هاشمی‌رفسنجانی با آمریکایی‌ها نیز سبب ســـلب حمایت خمینی از وی نشـــده بود، قرار گرفتن تصویرش روی مجله تایمز در کنار رییس جمهور آمریکا بسیار بیش از آن چیزی بود که سید علی خامنه‌ای بتواند بیش از این تحمل کند. گویا کسی رییس جمهور سید علی خامنه‌ای را جدی نمی‌گرفت.

ســـید محمد خامنه‌ای یک شیپورچی پر ســـر و صدا برای برادرش سید علی خامنه‌ای

برای ســـید علی خامنه‌ای انتشـــار تصویر هاشمی‌رفســـنجانی روی جلد معتبرترین مجلات دنیا همطراز با رییس جمهور ایالات متحده آمریکا غیر قابل تحمل بود. به همین دلیل با توجه به اینکه از حمایت خمینی از هاشمی‌رفسنجانی اطلاع داشت، به یک حقه قدیمی متوسل شد تا اعتراض خود را به گوش همگان برساند. سید محمد خامنه‌ای همواره بلندگوی پر ســـر و صدایی بود که مکنونات قلبی برادر کوچک خود را بیان دارد و پیگیر شـــود. هر آنچه را که ســـید علی خامنه‌ای به جهت ملاحظات سیاسی و دارا نبودن از یک شخصیت کاریزماتیک، نمی‌توانســـت مطرح کند، از گلوی برادرش سید محمد خامنه‌ای

AVAYEBUF.wordpress.COM

شـــنیده می‌شد. در چهار سال نخست ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای، درگیری‌ها و اصطکاک‌های فراوانی در عرصه‌های مختلف سیاسی و نظامی بین وی و میرحسین موسوی

مجله تایمز در هفدهم نوامبر ۱۹۸۶ میلادی تصویر هاشمی‌رفســنجانی را در کنار رییس جمهور آمریکا روی جلد منتشر کرد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

نخست وزیر وقت رخ داد. ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی به گونه‌ای طراحی شده بود که نخست وزیر قدرت اجرایی فراوانی داشت و دست رییس جمهور در موارد بسیاری بســته بود و خامنه‌ای از این وضع راضی نبــود. به ویژه اینکه خمینی هم در مقام رهبر و ولی فقیه جمهوری اسلامی از نخست وزیر یعنی میرحسین موسوی حمایت می‌کرد. در پایان چهار ســال نخست ریاست جمهوری ســید علی خامنه‌ای، وی تلاش کرد با کمک برادرش که نماینده مجلس شورای اسلامی بود، کمپینی به راه بیندازد و جلوی رأی آوردن میرحسین موسوی به عنوان نخست وزیر در دور دوم ریاست جمهوری خامنه‌ای را بگیرد. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرات خود به این موضوع که در پاییز ۱۳۶۴خورشیدی رخ داد، اشاره می‌کند که چگونه با وجود اطلاع از موافقت خمینی با نخست وزیری میرحسین موســوی، با هدایت سید محمد خامنه‌ای، نود و نه نماینده مجلس به میرحسین موسوی رأی عدم اعتماد برای دور دوم نخست وزیری دادند.[۴۱] پس از آن یک اتفاق تاریخی دیگر رخ داد که این‌بار سید علی خامنه‌ای را برای نخستین بار در تقابل با یار دیرینه‌اش، علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی قرار داد. خامنه‌ای فهمیده بود که بدون اطلاع وی مذاکرات محرمانه‌ای بین یک تیم به سرپرستی هاشمی‌رفسنجانی با مقامات عالی رتبه آمریکایی در حال انجام است و این موضوع برای او بسیار تحقیر آمیز و غیر قابل تحمل بود. از سوی دیگر چنین مذاکراتی می‌توانســت دوباره رابطه ایران با آمریکا را برقرار ســازد که به هیچ عنوان مورد قبول سازمان امنیت شوروی نبود. پس از حمله به سفارت ایالات متحده در تهران، آمریکا با حکومت انقلابی ایران قطع رابطه کرده بود و این بهترین فرصت را برای اتحاد جماهیر شوروی به وجود آورده بود تا بتوانند بدون هیچ رقیبی ایران را تحت سیطره خود بگیرند. حالا هفت ســال پس از آن حوادث، مذاکرات محرمانه بین برخی از مســوولان حکومت جمهوری اســلامی و دولت آمریکا و برقراری دوباره رابطه با این کشــور، می‌توانست تمام رشته‌های سازمان امنیت شوروی در ایران را پنبه کند. این‌بار سازمان امنیت شوروی، دست به دامان افکار عمومی‌شد تا با افشا و رسانه‌ای کردن اخبار مربوط به این مذاکرات محرمانه، با یک تیر دو نشان را هدف قرار دهد. از یک سو ضربه‌ای سهمگین به دولت ریگان وارد کرد که در دو سال پایانی ریاست جمهوری وی سایه سنگین رسوایی ایران-کنترا بر بالای سر دولت ایالات متحده حس می‌شد. از طرف دیگر فرصتی تازه پیش آمد تا یکبار دیگر افراد و جناح‌های رقیب سید علی خامنه‌ای در ایران متلاشی شوند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

این بار باز هم سید علی خامنه‌ای از برادرش کمک گرفت تا وزیر امورخارجه دولت میرحسین موسوی را به پای میز استیضاح بکشاند. سید محمد خامنه‌ای هم هفت نماینده دیگر را در مجلس شورای اسلامی با خود همراه کرد تا نامه استیضاح علی اکبر ولایتی وزیر امورخارجه کابینه میرحسین موسوی را امضا کنند. در بخشی از پرسش مطرح شده از طرف این هشت نماینده مجلس شورای اسلامی در مورد ماجرای سفر مک فارلین به ایران آمده بود:

«شنیده می‌شود افرادی خارج از کادر وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی با یک هیأت آمریکایی تماس گرفته و مذاکره نموده‌اند، لطفاً اعلام دارید که این افراد مأموریتی از جانب وزارت امور خارجه داشته‌اند یا خیر؟»[۴۲]

سید احمد حسینی سیرجانی، جلال الدین فارسی، نیکروش، موسویانی، حسنعلی نجفی رهنانی، مرتضی فهیم کرمانی و ابراهیم اسرافیلیان و سید محمد خامنه‌ای که هدایت آنها را به عهده داشت، هشت نماینده امضا کننده این نامه استیضاح بودند. هاشمی‌رفسنجانی از خمینی برای رفع این مشکل کمک خواست. خمینی هم در جریان یک سخنرانی به بهانه میلاد مشترک پیامبر اسلام و امام چهارم شیعیان، در تاریخ ۲۹آبانماه ۱۳۶۵ خورشیدی، در دو بخش ابتدا به دولت آمریکا حمله کرد و سفر مک فارلین به ایران را یک رسوایی بزرگ برای دولت ریگان خواند و سپس برادر بزرگتر سید علی خامنه‌ای را با بدترین الفاظ مورد شماتت قرار داد و تحقیر کرد که چرا برخی از مسوولین حکومتی را که در این مذاکرات محرمانه حضور داشته‌اند، تخریب می‌کنند. با خشم و عتاب شدید خمینی، محمد خامنه‌ای و یارانش طرح استیضاح را پس گرفتند.[۴۳] در این سخنرانی که به بیانیه «این تذهبون» معروف است، خمینی به سوال هشت نماینده مجلس از وزیر خارجه وقت درباره ماجرای مک فارلین اینگونه واکنش نشان داد:

«یک امر مهمی‌که در این روز عید باید تبریک به همه عرض بکنم، این انفجار عظیمی است که در کاخ سیاه واشنگتن رخ داد و این رسوایی بسیار مهمی‌که برای سران کشور آمریکا پیدا شد. شما ملاحظه بکنید و ببینید که در تمام دنیا، در سراسر جهان، مطبوعاتشان و رسانه‌هایشان و خطابه‌هایشان، تمام متوجه این معناست که سرپوشی بگذارند بر این رسوایی که برای رییس جمهور آمریکا پیش آمد. رییس جمهور آمریکا در این رسوایی باید عزا بگیرد وکاخ سفید مبدل به کاخ سیاه بشود ـ گرچه همیشه بوده است ـ لکن این متفرقه گویی و اضطرابی که در کاخ سفید پیدا شد و در طرفدارهای

AVAYEBUF.wordpress.COM

آمریکا، حکایت از عظمت مسئله می‌کند. یک مقام عالیرتبه ـ به قول خودشان ـ از آمریکا به طور قاچاق و با تذکره جعلی وارد ایران می‌شود، در صورتی که ایران نمی‌داند چی است. به مجردی که وارد می‌شود و معلوم می‌شود که این از مقامات آمریکاست، ایران او را در یک جایی تحت نظر قرار می‌دهد و محبوس می‌کند و تمام حرکات او را تحت نظر قرار می‌دهد و او با هر کس خواسته است ملاقات کند، ملاقات نمی‌کند.... آنهایی که می‌گفتند ما چه می‌کنیم و چه می‌کنیم و قطع رابطه می‌کنیم و از این مسائل می‌گفتند، امروز معلوم شد که با عجز و ناله در پیشگاه این ملت آمده‌اند و می‌خواهند که رابطه برقرار کنند. می‌خواهند عذر تقصیر بخواهند و ملت ما قبول نمی‌کند. این یک مسئله است، مسئله‌ای است که از تمام پیروزی‌های شما بالاتر است. مسئله رئیس آمریکا با آن همه به قول خودش جلال و جبروت، کسی را از مقامات عالی بفرستد به اینجا که با مقامات اینجا ملاقات کنند و هیچ یک از آنها حاضر به ملاقات نشود. این مسئله بزرگی است که دنیا را منفجر کرده است و باید هم بکند، کاخ سفید را به عزا نشانده است و باید هم بنشاند، مسئله مسئله مهم است. الآن تسابق می‌کنند تمام کشورهای بزرگ برای رابطه پیدا کردن با ایران، این چی است؟ این افراد ایران است؟ این جمعیت کثیر ایران است؟ ایران جمعیتی ندارد در مقابل عالَم. این ایمان جوان‌های ماست. این برکات رسول اکرم است، این برکات امام صادق است. این برکاتی است که چشم دنیا را خیره کرده است و همه را مضطرب کرده. آنهایی که گمان می‌کردند که با یک تشر ایران را می‌توانند چه بکنند، گمان کردند که حالا هم زمان قاجار است. حالا هم زمان پهلوی است که مردم بیدار نبودند. امروز زمان بیداری مردم ماست، زمان هوشیاری و شکوفایی ایمان است دراین کشور. و لهذا، می‌بینید که الان هر رادیویی را باز کنید از خارج، از هر گوشه عالم راجع به قضایای آمریکا و راجع به خضوع او در مقابل ایران صحبت می‌کنند و حرف‌ها را هم می‌زنند. اضطراب در کلمات خود ریگان این قدر هست، تناقض گویی، اضطراب هست که انسان نمی‌تواند باور کند که یک آدمی که رییس یک همچو کشوری هست و ادعایش آن قدر زیاد است، این قدر تناقض گویی، این قدر اضطراب، این قدر وحشت که او را گرفته است. امروز یک چیز مهمی است. ...

من نمی‌خواهم در این روز مبارک اسباب افسردگی اشخاص بشوم، لکن می‌خواهم عرض کنم چرا این قدر ما عقب افتاده هستیم؟ چرا ما باید به واسطهٔ اغراض نفسانیه این قدر خودمان را ببازیم؟ چرا باید وقتی که دنیا به تزلزل درآمده است برای این بی‌اعتنایی ایران به کاخ سفید و سیاه، چرا ما باید توجیه کنیم مسایل آنها را؟ چرا ما باید این قدر غرب زده باشیم یا شیطان زده؟ من هیچ توقع نداشتم از بعض این اشخاص، ولو

AVAYEBUF.wordpress.COM

بعضی‌شان در نظر من پوچ‌اند. لکن از بعضی از این اشخاص که سابقه دارند هیچ توقع نداشتم که در این زمان که باید فریاد بزنند سر آمریکا، فریاد می‌زنند سر مسوولین ما! چه شـــده است؟ شـــماها چه تان است؟ چه کردید شماها؟ شماها چرا باید تحت تاثیر تبلیغات خارجی واقع بشوید یا تحت تاثیرات نفسانیت خودتان؟ در یک همچون مسئله مهمی که باید همهٔ شـــما دست به هم بدهید و ثابت کنید به دنیا که ما وحدت داریم، وحدت ما این طور شده است و در روزی که هفتهٔ وحدت است، چرا شماها می‌خواهید تفرقه ایجاد کنید؟ چرا می‌خواهید بین سران کشور تفرقه ایجاد کنید؟ چرا می‌خواهید دو دستگی ایجاد کنید؟ چه شده است شما را؟ کجا دارید می‌روید؟ این تذهبون؟ من نمی‌توانـــم که آن طوری که می‌خواهم با شـــما صحبت کنم و نمی‌خواهم در روز عید رنجش برای شما پیدا کنم. لکن شما انصاف بدهید که در یک همچو وقتی، وقت یک همچو اموری اســـت؟! وقت یک همچو تاییدی اســـت از کاخ سفید؟ وقت یک همچو تاییدی اســـت از ریگان؟ لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید، از لحن اسراییل تندتر است. از لحن خود کاخ نشینان آن جا تندتر است. شما چه شده است این طور شدید؟ شما که این نبودید بعضی‌تان. من بعضی‌تان را می‌شناسم، شما این طور نبودید. من امیدوارم که شـــما باز توجه کنید به مســـایل، توجه کنید بـــه دنیا، توجه کنید به خودتان، توجه کنید به قدرت خودتان. نشکنید این قدرت را. گرچه شماها نمی‌توانید، لکن نباید یک همچو کاری در ایران بشود. من نمی‌خواهم دل شما را بشکنم، لکن شما دل ملت ما را نشکنید، شما دل مسوولین ما را نشکنید. شما هی تندرو و کندرو درست نکنید، دودستگی ایجاد نکنید، این خلاف اسلام است، خلاف دیانت است، خلاف انصاف است، نکنید این کارها را.»[۴۴]

اگرچه این سخنرانی خمینی ضربه سختی برای سید محمد خامنه‌ای و برادرش بود و سبب شد تا طرح پرسش از وزیر امورخارجه را پس بگیرد و شانس حضور در دوره‌های بعدی مجلس شورای اسلامی را از دست بدهد، اما وی همچنان در نقش یک شیپورچی پر ســـر و صدا برای برادرش باقی ماند. ســـید محمد خامنه‌ای سه دهه پس از آن تاریخ در مصاحبه با هفته نامه رمز عبور، که در شماره هفتم این نشریه در آذرماه ۱۳۹۳ خورشیدی منتشر شد، گفت:

«مرحوم شهید بهشتی هم با وجود تمامیت خواهی باز مردی دشوار و علیرغم ظاهری لیبرالیستی، متدین و به انقلاب وفادار بود و خودش را به غرب نمی‌فروخت و شهادت او نشـــان داد که اولاً از همکاری با وی مأیوس بودند و ثانیاً مانع توجه و کار کردن آنها

AVAYEBUF.wordpress.COM

روی دیگران از جمله شیخ اکبر هاشمی می‌شد که آمریکا در گوشه چشم او را هم نامزد کرده بود و به خوبی نقاط ضعف او را می‌دانست. بنابراین گزینه مورد نظر فقط هاشمی و بیت مرحوم منتظری بود. چون آمریکا طبق معمول همواره بیش از یک گزینه و نامزد را در نظر می‌گیرد و مستقلاً و بدون اطلاع دیگری روی او مطالعه می‌کند... یکی از دلایل وقوع سفر مک فارلین به ایران و میهمان هاشمی شدن او و بعد از آن افشای آن توسط بیت منتظری همین رقابت پنهانی بیت منتظری و حواشی هاشمی بر سر تماس و معامله و حتی قرارداد با آمریکا و اقمار او بود. یعنی سفر مک فارلین را بیت منتظری قاپیدن آمریکا توسط رقیب می‌دانستند و لذا پته هاشمی را بر آب زدند تا به تصور آنها از طرف امام مطرود و منزوی و حتی محاکمه و رسوا شود و خودشان در مقام طرف معامله با آمریکا باقی بمانند. بخت با هاشمی یار بود که چند نفر نماینده وطن دوست احساس مسوولیت کردند و تن به قضا دادند و سؤال خود را مطرح کردند و با یک توطئه همه جانبه بلایی که رسیده بود از سر هاشمی گذشت و به آن چند نماینده مظلوم خورد و سید مهدی هاشمی هم سرش را بر سر این قمار از دست داد و توسط گروه رقیب به محاکمه و اعدام سپرده شد.... باند هاشمی از مدتها پیش با آمریکا ارتباط داشتند. مثلاً گنگرلو مشاور سیاسی میرحسین یکی از آنها بود. اقوام نزدیک هاشمی هم به اروپا در رفت و آمد بودند. اصل ارتباط هاشمی و اطرافیانش با آمریکا از چند طریق بود، اولاً ساواکی فراری محکوم به اعدام، قربانی‌فر که نقش دلال اسلحه را بازی می‌کرد و طرف سازمانی او همان مشاور موسوی بود. دوم برادرزاده هاشمی که به بهانه تهیه اسلحه با قربانی‌فر آشنایی پیدا کرده بود و مورد توجه آمریکایی‌ها و امید آنها به وساطت مستقیم قرار گرفته بود.»[۴۵]

در این بخش از مصاحبه چندین نکته مهم از گفته‌های سید محمد خامنه‌ای برادر بزرگتر سید علی خامنه‌ای دریافت می‌شود. نخست اینکه دیدگاه برادران خامنه‌ای را به آیت الله بهشتی به روشنی بیان می‌دارد که بهشتی را تمامیت خواه با ظاهری لیبرال که آمریکایی‌ها روی او حساب کرده بودند، معرفی می‌کند. با توجه به این دیدگاه برادران خامنه‌ای، حذف بهشتی نه تنها لازم بلکه ضروری هم می‌توانست باشد تا آمریکایی‌ها امیدشان به این روحانی لیبرال و تمامیت خواه، یعنی آیت الله محمد بهشتی به یأس تبدیل شود که شد. در ادامه وی به سفر مشاور امنیت ملی آمریکا به ایران و برنامه‌ریزی به دیدار با هاشمی‌رفسنجانی اشاره می‌کند که این نگرانی عمیق را در خامنه‌ای‌ها ایجاد کرده بود که نکند آمریکایی‌ها به دنبال جانشینی رفسنجانی پس از مرگ خمینی هستند. البته وی

AVAYEBUF.wordpress.COM

وانمود می‌کند که بین بیت آیت الله منتظری و هاشمی‌رفسنجانی یک جنگ قدرت برای برقراری ارتباط با آمریکایی‌ها وجود داشته است تا از این طریق بتوانند آینده سیاسی خود را در سمت رهبری حکومت جمهوری اسلامی تثبیت کنند. این تنها موردی دیگر از کمپین

حمله سید محمد خامنه‌ای، برادر بزرگتر سید علی خامنه‌ای به هاشمی‌رفسنجانی سه دهه پس از افشای ماجرای ایران-کنترا ادامه دارد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

اطلاعات غلط دادن به سبک سازمان امنیت شوروی است. شواهد تاریخی هیچ نشانه‌ای از جنگ قدرت بین بیت آیت الله منتظری و هاشمی‌رفسنجانی نشان نمی‌دهد و اتفاقاً چنین رقابتی بین سید علی خامنه‌ای و بیت آیت الله منتظری در دهه شصت خورشیدی مشهود است. نکته دیگر اینکه سید محمد خامنه‌ای ادعا می‌کند که بیت منتظری «پته‌هاشمی» را با افشای این معامله و مذاکرات محرمانه با آمریکایی‌ها به آب زد، تا هاشمی‌رفسنجانی را نزد خمینی «مطرود، منزوی و رسوا» سازد، اما به گفته وی بخت با هاشمی یار بود و اینگونه نشد. به نظر می‌رسد این دقیقاً برنامه برادران خامنه‌ای بود تا با افشای این مذاکرات محرمانه با آمریکایی‌ها، هاشمی‌رفسنجانی را نزد خمینی بی‌آبرو و مطرود و منزوی کنند. در ادامه خواهیم دید که افشای این مذاکرات محرمانه، نه تنها هیچ سودی برای آیت الله منتظری و هاشمی‌رفسنجانی نداشته است، بلکه همچون سمی مهلک برای آنان بود. در عوض افشای این مذاکرات دقیقاً منافع سید علی خامنه‌ای و سازمان امنیت شوروی را تأمین می‌کرد تا با جلوگیری از ورود دوباره ایالات متحده به ایران و برقراری ارتباط با ابرقدرت شرق، همچنان اتحاد جماهیر شوروی بتواند یکه تاز میدان سیاست در ایران باقی بماند و سید علی خامنه‌ای هم پله‌های تثبیت قدرت سیاسی را تا بالاترین درجه ممکن به سرعت طی کند. اشاره سید محمد خامنه‌ای به «چند نماینده وطن دوست و مظلوم» در این بخش از مصاحبه دقیقاً خود وی و هفت نماینده دیگر مجلس است که وی آنها را برای استیضاح وزیر امور خارجه، دور هم آورده بود، که قربانی هاشمی شدند. خامنه‌ای در ادامه این گفتگو ادعا کرد:

«نهایتاً پس از مطالعات و بررسی‌هایی که دو طرف ایرانی و آمریکایی درباره نوعی توافق برای مدیریت آینده کشور کرده بودند، اصل توافق نهایی را که مهمترین قسمت روابط مذکور بود، به همان ملاقات معروف مک فارلین معاون رئیس جمهور آمریکا با شخص اکبر هاشمی موکول کرده و برنامه سفر کاملاً محرمانه را تدوین و هتل اقامتگاه و امور امنیتی هم پیش بینی شده بود. تمام این اقدامات از لحاظ ظاهری و به اصطلاح فیزیکی در پوشش معامله اسلحه و آزادسازی گروگان‌های آمریکایی در لبنان بود، ولی عمق قضیه سری بود و فقط چند نفر اطلاع داشتند. تحلیل آمریکایی تثبیت آینده نفوذشان در ایران و به تحلیل بردن تدریجی نظام اسلامی و انقلابی بود و با این سفر می‌خواستند به موضع مطمئنی برسند. در واقع ملاقات مهم و محرمانه مک فارلین، برای محکم کاری و قرارداد رسمی با طرف ایرانی بود و شاید به نظر آنها بیت منتظری

AVAYEBUF.wordpress.COM

مهره سوخته‌ای بود و گزینه هاشمی قطعی و تمام شده به نظرشان می‌رسید. هاشمی در ایران هم اطرافی یا اطرافیانی داشت که این ارتباط را در رقابت با بیت منتظری تقویت و تسریع می‌کردند و در مذاکرات تهران، او را مترجم فیمابین معروف کردند و ارتباط او با ساواک در عراق را بیت منتظری قبلاً منتشر کرده و مدرک آن به طور گسترده در مجلس شورای اسلامی پخش کرده بودند که گویا با حمایت جریان رئیس مجلس ماست‌مالی شد.... در صورت قطعی شدن پیمان فی مابین، جان امام هم بیشتر به خطر می‌افتاد، چون ممکن بود آمریکا عجولانه دست به جنایت دیگری بزند، همانطور که طرح ترور امام توسط قطب‌زاده یکی از آنها توطئه‌ها و از قرار شنیده‌ها ـ اصرار منافق نفوذی در ریاست جمهوری زمان مرحوم رجایی به نام کشمیری برای بردن کیف محرمانه به همراهی رجایی به ملاقات امام ـ که آقای سید احمد خمینی اجازه بردن کیف بدون بازدید را نداده و جان امام را حفظ کرده بود ـ توطئه دیگر بود.... این ملاقات‌ها کاملاً حساب شده و امنیتی بود، مک فارلین با گذرنامه ایرلندی و با نام دروغی به ایران آمده بود. برای آنکه سفر او کشف نشود، به کمک یکی از همدستان آنها در سپاه آن روزگار، او را بدون عبور از گذرگاه‌های رسمی مستقیماً به هتل برده بودند، بدون آنکه کسی حتی مأمورین حساس دولتی متوجه شوند. پس از یک جلسه مقدماتی، قاعدتاً خود هاشمی وارد مذاکره شده بود، چون مسلماً شخص دوم آمریکا حاضر نبود پیام و هدایای خود را به کس دیگری غیر از مقام بالا یعنی رییس مجلس بدهد. گر چه به دروغ این ملاقات را منکر شدند و گفتند که مک فارلین از اینکه با مقامات عالیه رو به رو نشده عصبانی بود. ولی خود هاشمی‌در جلسه غیر رسمی مجلس که ضبط شده است، پس از بروز فضاحت موضوع هرگز نگفت که ملاقاتی نکرده است، بلکه گفت: حیف نگذاشتند که کار به آخر برسد، چون این کار یک «فتح الفتوح» بود. اما به دروغ به امام وانمود کردند که مک فارلین بدون اطلاع دادن به ایرانی‌ها سرخود و محرمانه به ایران آمده و هتل گرفته و آرزوی ملاقات با هاشمی را داشته است. ولی حسرت آن را به دلش گذاشته‌اند و نا امید از ایران رفته است که ادعایی نامعقول و غیرقابل قبول بود.... به امام وانمود کردند که این هیأت بلند پایه آمریکایی خودسرانه و بدون اطلاع مقامات ایرانی به فرودگاه تهران و سپس به هتل آمده‌اند و گذرنامه تقلبی داشته‌اند و حال آنکه در گزارش‌ها و مصاحبه‌های بعدی هاشمی و هیأت مربوط ایرانی با تمام تناقض‌هایی که در گفتارشان هست، به این موضوع اقرار دارند که حداقل از یک سال پیش از آن، یعنی در سال ۱۳۶۴ این روابط برقرار بوده و ایرانی‌ها از خصوصیات سفر و حتی ساعت ورود آنها و اسامی واقعی افراد آمریکایی - اسرائیلی مطلع بوده‌اند و ساعت شماری می‌کرده‌اند. علم و اطلاع هیأت ایرانی به جعل گذرنامه و اقدام قضایی و جزایی نشدن مجرمین، گناه

AVAYEBUF.wordpress.COM

دیگر هیأت ایرانی است و جرم جعل چند سال زندانی دارد. سعی و تلاش برای فریب امام و به اصطلاح قانونی گزارش خلاف دادن مامور دولتی هم جرم اســت که بایستی دنبال می‌شــد. به علت افشاگری ســید مهدی هاشمی، اشاره کردم و نتیجه تعارض و جنگ پنهانی بیت آقای منتظری و باند اکبر هاشمی‌رفســنجانی و لو رفتن ســفر مک فارلین به طرفیت هاشمی که از طرف سید مهدی هاشمی انجام شده بود، انتقام از او به صورت به میان کشیدن پرونده سید مهدی و محاکمه و اعدام او بود که نوعی زخم چشم و قدرت نمایی هم محسوب می‌شود. به علاوه خود بیت آقای منتظری را از دور سیاست خارج می‌کرد. روابط سری و نزاع اخیر این دو باند سابقه زیادی داشت. در اوایل که قرار جانشینی آقای منتظری در میان بود، باند هاشمی و افرادی در جماران طمع داشتند که به این وسیله به اهدافشان برسند و با نام منتظری و رهبری او نفوذ و جایگاه خود را حفظ کنند. ولی پس از مدتی متوجه شدند که سید مهدی هاشمی و باند بیت منتظری حصاری دور او کشــیده‌اند و کسی را در آن مجموعه راه نخواهند داد، وضع برگشت و حمله به سیدمهدی هاشمی شروع شد و موضوع قتل و شهادت مرحوم شمس آبادی و نگهداری اســلحه قاچاق و مانند اینها را مطرح کردند و با وسایطی مؤثر، منتظری را بوسیله امام از قائم مقامی عزل و بیت او را زیر نظر قرار دادند، تا قدرت پس از امام دست آنها نیفتد و آن را در دست بگیرند.... اما اصل قضیه دلالی سیاسی و مهره سازی برای آینده جمهوری اسلامی ایران تمام نشد و شکل عوض کرد. از جمله اطرافیان‌هاشمی او را به سمت ریاست جمهوری سوق دادند تا یک پله به رهبر شدن نزدیک‌تر شود و ضمناً مقدمات یک توافق قطعی را فراهم کنند، البته آمریکا از خامی و بی‌تجربگی طرف ایرانی اســتفاده‌های موردی هم می‌کرد از جمله آزادســازی گروگان‌های آمریکایی در لبنان. طی ریاســت جمهوری هم زمزمه مادام العمر کردن ریاســت جمهوری برای هاشمی هم شروع شد که با هوشیاری مقام معظم رهبری توطئه خنثی شد. ریاست جمهوری هاشمی مقدمه‌ای برای هماهنگ سازی امور و زمینه سازی برای ایجاد پایگاه قدرت و خیز به سمت آرزوی دیرینه پس از فوت امام بود، ولی قدری دیر شده بود و با حکمت و عنایــت الهی و با تصمیم و رأی ناگهانی و تقریباً بی‌مقدمه مجلس خبرگان رهبری، آقای خامنه‌ای انتخاب شد و کار از کار گذشت و توطئه آمریکایی به راه دیگری افتاد که نمونه آن فتنه‌های سال‌های ۷۸ و ۸۸ است و این حکایت همچنان باقی است.... ماجرای ارتباط به ظاهر کاخ ســفید با باند هاشــمی، در واقع فقط ارتباط رییس جمهور وقت آمریکا با ایرانی‌ها نبود بلکه حکومت در سایه و مدیران سیاست آمریکا که بیشترشان صهیونیست هستند دنبال آن بودند و هستند. یعنی با تغییر رئیس جمهوری آمریکا، آن سیاست از بین نرفت و به صورت‌های مختلف، از جمله کارگزاران ـ اصلاح طلبان و

AVAYEBUF.wordpress.COM

امثال آنها ـ خودش را نشان داد و فتنه سال ۱۳۸۸ و فتنه آزمایشی سال ۱۳۷۸ هم از جلوه‌های همان سیاست بوده است.... حضور فعال و به اصطلاح تکیه‌گاه شدن هاشمی در همه وقایعی مثل فتنه سال ۸۸ و قبل از آن و عدم انصراف او از پیگیری رسیدن به رهبری نظام و دفاع از اهداف و منافع آمریکا در نقل قول‌های دروغ از امام و اصرارهای چند ساله او در اتمام جنگ و به اصطلاح نوشاندن جام زهر قطعنامه منحوس به امام و دیگر گفته‌ها و مصاحبه‌های مشـــابه دیگر و مخصوصاً روابط مستحکم دیپلماتیک و سیاسی با ســـعودی‌های خصم لدود ایران و شیعه، همه قراین و دلایلی عقل پسند بر وجود رابطه پنهانی و اصرار آمریکا بر به قدرت رساندن این شخص است. این ماجرای به ظاهر شکست خورده و فراموش شده، یک برنامه و سیاست دایمی آمریکا است و در هر مقطعی به صورتی خاص ظاهر و عمل می‌شود و در ایران هم از طرف افراد سست عنصر و وطن فروش همیشه استعداد همبستگی با آمریکا وجود داشته و خواهد داشت. بنابراین در همه مقاطع سیاسی باید منتظر نوعی نزدیکی با آمریکا و خیانت به ضرر ملت و نظام از طرف برخی افراد طرفدار تماس با آمریکا بود.»[۴۶]

ســـید محمد خامنه‌ای به وضوح در این مصاحبه خشم خود و برادرش را از اینکه در ماجرای مک فارلین به بازی گرفته نشده بودند و هاشمی‌رفسنجانی به عنوان رییس مجلس بدون اینکه رییس جمهور وقت ســـید علی خامنه‌ای را در جریان قرار دهد، با فرستادگان بلنـــد پایـــه رییس جمهور ایالات متحـــده مذاکراتی را آغاز کرده بـــود که هدف اصلی آن بازگشـــت دوباره آمریکا به ایران بود. برادر بزرگ ســـید علی خامنه‌ای با ادبیاتی قاطعانه از اینکه هاشمی‌رفسنجانی قصد داشـــت تا با عادی سازی روابط با آمریکایی‌ها بتواند مسیر رســـیدن به ســـمت رهبری را هموار کند، می‌گوید. سید محمد خامنه‌ای از این هم فراتر می‌رود و ادعا می‌کند که هاشمی‌رفسنجانی با به کار بردن نقل قول‌های دروغ از خمینی در این مســـیر برای رســـیدن به رهبری و برقراری رابطه با آمریکا گام بر می‌داشـــت. البته طبیعی اســـت که وی هیچ اشاره‌ای به این واقعیت که برادرش سید علی با یکی از همین نقل قول‌های دروغ، به رهبری رسید.

دروغ بزرگ جمهوری اسلامی در مورد افشاگر ماجرای مک فارلین

ماجرای ســـفر مشاور امنیت ملی ریگان رییس جمهور وقت ایالات متحده به تهران، برای نخستین بار در اوایل اکتبر ۱۹۸۶ میلادی در یک نشریه محلی در بعلبک لبنان منتشر

AVAYEBUF.wordpress.COM

شـــد اما مورد توجه چندانی قرار نگرفت. چند هفته بعـــد در دوم نوامبر ۱۹۸۶ هفته نامه الشراع شرح مفصل‌تری از همان ماجرا را منتشر کرد که این‌بار توجه خبرنگار پرتیراژترین روزنامـــه آمریکایی یعنی نیویورک تایمز را به خود جلب کرد.[۴۷] چهارم نوامبر ۱۹۸۶ برابر با ســـیزدهم آبان ماه ۱۳۶۵ خورشـــیدی، روزنامه نیویورک تایمز در مقاله‌ای با اشـــاره به خبر منتشر شده در هفته نامه لبنانی الشراع به موضوع مذاکرات محرمانه ایران و آمریکا پرداخت و اعلام خبر دستگیری مهدی هاشمی و همکارانش در همین رابطه پرداخت.[۴۸] در تمام تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی اینگونه وانمود شده است که سید مهدی هاشمی‌همان کســـی بود که اطلاعات مربوط به مذاکرات محرمانه دولت ایالات متحده و نمایندگانی از جمهوری اسلامی را از امید نجف آبادی از نزدیکان آیت الله منتظری دریافت کرد و در اختیار هفته‌نامه لبنانی الشراع قرار داد. با توجه به اینکه سید مهدی هاشمی در تاریخ بیستم شهریور ۱۳۶۵ خورشیدی دستگیر شد و تا یک سال بعد یعنی ششم مهرماه ۱۳۶۶ خورشیدی که حکم اعدام وی به اجرا درآمد، در سلول انفرادی به سر برد.[۴۹] در زمان انتشار خبر توسط هفته نامه الشراع در دوازدهم آبان ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، بیش از یک ماه از دستگیری سید مهدی‌هاشمی می‌گذشت و وی به هیچ عنوان نمی‌توانست خبر مربوطه را به این هفته نامه داده باشـــد.[۵۰] اگر چه دلیل دستگیری ناگهانی سید مهدی هاشمی و تیم وی که از زبده‌ترین نیروهای امنیتی و اطلاعاتی دهه نخســـت پس از انقلاب اسلامی در ایران بودند، هیچگاه مشـــخص نشد، اما امروز از لابه‌لای اسناد سازمان سیا می‌توان به راز آن پی برد.

ســـازمان اطلاعات و امنیت مرکزی ایالات متحده آمریکا، ســـیا، در تاریخ ۲۹ جولای ۲۰۱۴ میلادی، یکی از بولتن‌های محرمانه این ســـازمان در مورد ماجرای ایران- کنترا را پس از بیســـت و پنج سال از وضعیت محرمانه خارج و منتشر کرد. این بولتن در تابستان سال ۱۹۸۹ میلادی، به موضوع نحوه افشای مذاکرات محرمانه دولت ایالات متحده با ایران در ماجرای ایران- کنترا پرداخت. در این بولتن عنوان شده است که دولت سوریه اطلاعات مربوط به ماجرای ایرن- کنترا را به واســـطه مأمور خود در تهران از یکی از مسوولین رده بالای دولتی ایران دریافت کرده و آن را در اختیار هفته نامه لبنانی الشـــراع برای انتشـــار گذاشته است. در گزارش دلیل اقدام سوریه ناشناخته عنوان شده است.[۵۱]

در بولتن محرمانه ســـازمان اطلاعات و امنیت آمریکا، اینگونه به موضوع درز خبر به

AVAYEBUF.wordpress.COM

رسانه‌ها پرداخته شده است که:

«با وجود توجه فراوان رسانه‌ها به ماجرای ایران- کنترا، به این مورد که توسط چه کسی این خبر به هفته نامه لبنانی الشراع درز کرد تا در شماره دوم نوامبر ۱۹۸۶ این نشریه

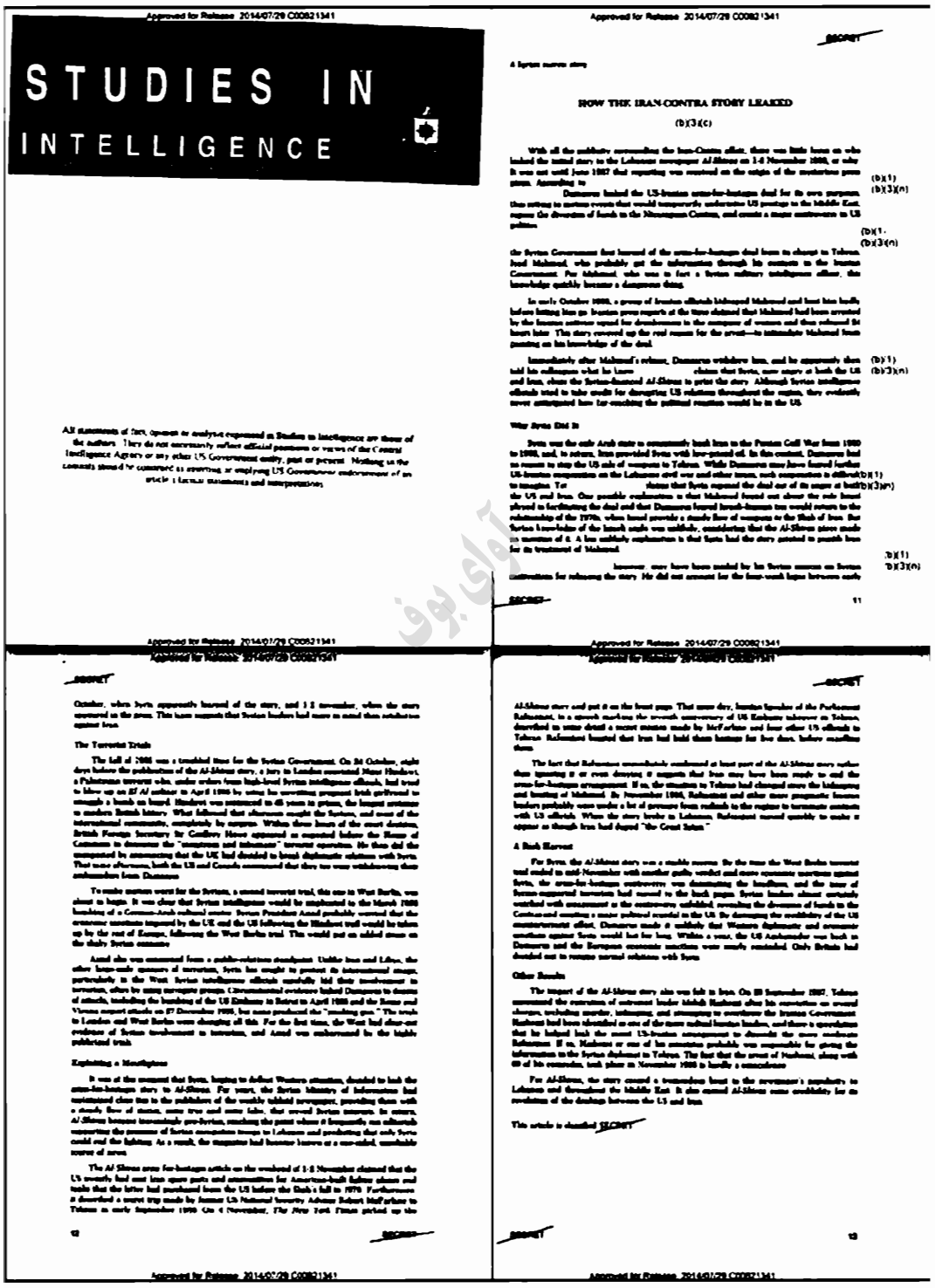

STUDIES IN INTELLIGENCE

HOW THE IRAN-CONTRA STORY LEAKED

(b)(3)(c)

بولتن محرمانه سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا در تابستان ۱۹۸۹میلادی دولت سوریه را افشا کننده ماجرای ایران- کنترا می‌دانست.

AVAYEBUF.wordpress.COM

منتشـــر شود، توجه کافی نشده است.... دولت سوریه در دمشق بر پایه منافع خودش، خبر توافق محرمانه بین آمریکا و ایران را برای فروش اسلحه در قبال آزادی گروگان‌ها، افشا کرد تا به این شکل حیثیت آمریکا را در منطقه خاورمیانه لکه‌دار و توجه‌ها را به ســـمت کمک‌های مالی آمریکا به شورشـــیان کنترا در نیکاراگوئه جلب کند و به این ترتیب یک رســـوایی بزرگ در عرصه سیاســـی ایالات متحده رقم بزنند.... دولت سوریه

Approved for Release: 2014/07/29 C00621341

SECRET

A Syrian success story

HOW THE IRAN-CONTRA STORY LEAKED

(b)(3)(c)

With all the publicity surrounding the Iran-Contra affair, there was little focus on who leaked the initial story to the Lebanese newspaper *Al-Shiraa* on 1-2 November 1986, or why. It was not until June 1987 that reporting was received on the origin of the mysterious press piece. According to (b)(1) (b)(3)(n)

Damascus leaked the US-Iranian arms-for-hostages deal for its own purposes, thus setting in motion events that would temporarily undermine US prestige in the Middle East, expose the diversion of funds to the Nicaraguan Contras, and create a major controversy in US politics.

(b)(1) (b)(3)(n)

the Syrian Government first learned of the arms-for-hostages deal from its chargé in Tehran, Iyad Mahmud, who probably got the information through his contacts in the Iranian Government. For Mahmud, who was in fact a Syrian military intelligence officer, this knowledge quickly became a dangerous thing.

In early October 1986, a group of Iranian officials kidnaped Mahmud and beat him badly before letting him go. Iranian press reports at the time claimed that Mahmud had been arrested by the Iranian antivice squad for drunkenness in the company of women and then released 24 hours later. This story covered up the real reason for the arrest—to intimidate Mahmud from passing on his knowledge of the deal.

Immediately after Mahmud's release, Damascus withdrew him, and he apparently then told his colleagues what he knew. (b)(1) (b)(3)(n) claims that Syria, now angry at both the US and Iran, chose the Syrian-financed *Al-Shiraa* to print the story. Although Syrian intelligence officials tried to take credit for disrupting US relations throughout the region, they evidently never anticipated how far-reaching the political reaction would be in the US.

Why Syria Did It

Syria was the only Arab state to consistently back Iran in the Persian Gulf War from 1980 to 1988, and, in return, Iran provided Syria with low-priced oil. In this context, Damascus had no reason to stop the US sale of weapons to Tehran. While Damascus may have feared further US-Iranian cooperation on the Lebanese civil war and other issues, such cooperation is difficul(b)(1) to imagine. Yet :claims that Syria exposed the deal out of its anger at both(b)(3)(n) the US and Iran. One possible explanation is that Mahmud found out about the role Israel played in facilitating the deal and that Damascus feared Israeli-Iranian ties would return to the relationship of the 1970s, when Israel provide a steady flow of weapons to the Shah of Iran. But Syrian knowledge of the Israeli angle was unlikely, considering that the *Al-Shiraa* piece made no mention of it. A less unlikely explanation is that Syria had the story printed to punish Iran for its treatment of Mahmud.

(b)(1)

however, may have been misled by his Syrian sources on Syrian (b)(3)(n) motivations for releasing the story. He did not account for the four-week lapse between early

SECRET 11

Approved for Release: 2014/07/29 C00621341

بولتن محرمانه ســـازمان اطلاعات و امنیت آمریکا در تابســـتان ۱۹۸۹میلادی دولت ســـوریه را افشا کننده ماجرای ایران- کنترا می‌دانست.

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

برای نخستین بار از طریق نماینده خود در تهران ایاد محمود در جریان توافق محرمانه بین آمریکا و ایران برای فروش اسلحه در قبال آزادی گروگان‌ها قرار گرفت. ایاد محمود گویا این اطلاعات را که رابط خود در دولت ایران به دست آورده بود. برای محمود که در واقع یکی از افسران اطلاعاتی ارتش سوریه بود، اطلاع از این ماجرا، موضوعی بسیار خطرناک شـــد. در اوایل ماه اکتبر ســـال ۱۹۸۶میلادی، یک گروه از مأموران حکومتی جمهوری اسلامی، محمود را به گروگان گرفتند و پیش از آنکه رهایش کنند به شدت کتک زدند. رســـانه‌های حکومتی ایران در این مورد گزارش دادند که محمود به دلیل نوشیدن مشروبات الکلی به همراه خانم‌ها دستگیر شده بود و پس از ۲۴ ساعت آزاد شد. این تنها یک داستان ساختگی بود تا دلیل اصلی دستگیری محمود را که ترساندن وی برای جلوگیری از افشای اسرار توافق بود، مخفی کنند. بلافاصله پس از آزادی محمود، دولت سوریه وی را به دمشق فراخواند و او هم اسراری را که به دستش رسیده بود، با همکارانش در میان گذاشـــت. منبع خبری ما ادعا می‌کند که دولت سوریه با شنیدن این خبر از هر دو دولت آمریکا و ایران خشـــمگین شد و تصمیم گرفت تا این ماجرا را در یک نشریه لبنانی به نام الشراع که با پول دولت سوریه منتشر می‌شد، انعکاس دهد. اگرچه ســـازمان اطلاعات و امنیت سوریه همیشه تلاش داشـــته است تا روابط ایالات متحده با کشورهای منطقه خاورمیانه را خدشه‌دار کند اما به هیچ عنوان در این مورد تصور نمی‌کردند که تا چه اندازه افشای این ماجرا می‌تواند در آمریکا تاثیرگذار باشد.»[۵۲]

در این گزارش محرمانه ســـازمان ســـیا از یک افسر اطلاعاتی ارتش سوریه به نام ایاد محمود نام برده شـــده است. به خاطر داشته باشیم که حکومت حافظ اسد در سوریه یک حکومت برخاسته از کودتای نظامیان عضو حزب بعث سوریه بود که با همکاری مستقیم سازمان امنیت شوروی به قدرت رسید. سرهنگ واسیلی میتروخین رئیس آرشیو کا گ‌ب، حکومت حافظ اسد در سوریه را مورد اعتمادترین و وفادارترین حکومت به آرمان‌های اتحاد جماهیر شوروی در تمام منطقه خاورمیانه معرفی کرده است که همکاری بسیار نزدیکی با ســـازمان امنیت شوروی داشته اســـت.[۵۳] بنابراین بدون تردید ایاد محمود در مقام افسر عالی رتبه اطلاعاتی ارتش ســـوریه که نماینده حکومت سوریه در ایران بود، در هماهنگی کامل با سازمان امنیت شوروی حرکت می‌کرد. در گزارش محرمانه سازمان سیا به منبع دولتی در درون حکومت ایران که اسرار مذاکرات محرمانه را در اختیار ایاد محمود گذاشته است، اشاره نمی‌شود. اما با توجه به اینکه سید علی خامنه‌ای به عنوان عالی رتبه‌ترین مقام اجرایی دولت در جمهوری اســـلامی از این مذاکرات بی‌خبر مانده و از این بابت بسیار هم

AVAYEBUF.wordpress.COM

عصبانی بود، حدس زدن این موضوع که چه کســی اســرار مذاکرات محرمانه را در اختیار ایاد محمود گذاشته است، سخت نخواهد بود. با کنار هم قرار دادن اسناد سازمان سیا که پس از سه دهه از حالت محرمانه خارج شده است و همچنین نوشته‌های برخی از اعضای تیم همراه مک فارلین و البته گفته‌ها و نوشته‌های سید محمد خامنه‌ی، می‌توان تصویر به نسبت کاملی با درصد خطای بسیار پایین به دست آورد که چگونه سید علی خامنه‌ای با همکاری سازمان امنیت شوروی، در افشای اسرار این مذاکرات محرمانه بین دولت ایالات متحده و برخی مقامات حکومت جمهوری اسلامی نقش داشته است. بررسی پرونده سید مهدی هاشمی و ماجرای ایاد محمود کلید رمزگشایی این بخش از اسرار رژیم در پرونده ایران کنترا می‌باشد.

سید مهدی هاشمی طعمه‌ای برای فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا

پس از رسوایی به وجود آمده در نتیجه افشای مذاکرات محرمانه بین ایران و آمریکا در ماجرای ایران- کنترا، یک کمیســیون ســه نفره حقیقت یاب به دستور رییس جمهور وقــت ایالات متحده رونالد ریگان، در ۲۶نوامبر ۱۹۸۶ میلادی برابر با پنجم آذرماه ۱۳۶۵ خورشیدی، تشکیل شد. سرپرستی این گروه سه نفره را سناتور جمهوریخواه از ایالت تگزاس جان تاور به عهده داشــته است که به همین دلیل آن را کمیسیون تاور می‌نامیدند. دیگر اعضای گروه برنت اسکوکرافت مشاور سابق امنیت ملی و ادموند ماسکی وزیر امورخارجه اسبق ایالات متحده آمریکا بودند. کمیسیون تاور پس از سه ماه گزارش دویست صفحه‌ای خود را در ۲۶فوریه ۱۹۸۷ میلادی، در مورد ماجرای ایران- کنترا به رییس جمهور ریگان تحویل داد. در نتیجه تحقیقات این کمیسیون بسیاری از اعضای تیم مشاوران امنیت ملی رییس جمهور ایالات متحده از کار برکنار شدند و یا استعفا دادند. درباره منبع افشا کننده این مذاکرات محرمانه بین ایران و آمریکا که حدود هجده ماه ادامه داشت و هشت معامله بزرگ تسلیحاتی بین ایران و ایالات متحده با همکاری اسرائیل در آن صورت گرفته بود تا تسلیحات مورد نیاز ایران برای مقابله با ارتش عراق در جنگ تأمین شود، در گزارش‌های رسمی منتشر شــده در ایران و آمریکا اختلاف اساسی وجود دارد. در گزارش‌های رسمی آمریکایی ســقوط یــک فروند هواپیمای باربــری متعلق به ســی آی ای در نیکاراگوئه و دستگیری یکی از سرنشینان این هواپیما که جان سالم از سقوط هواپیما به در برده بود،

AVAYEBUF.wordpress.COM

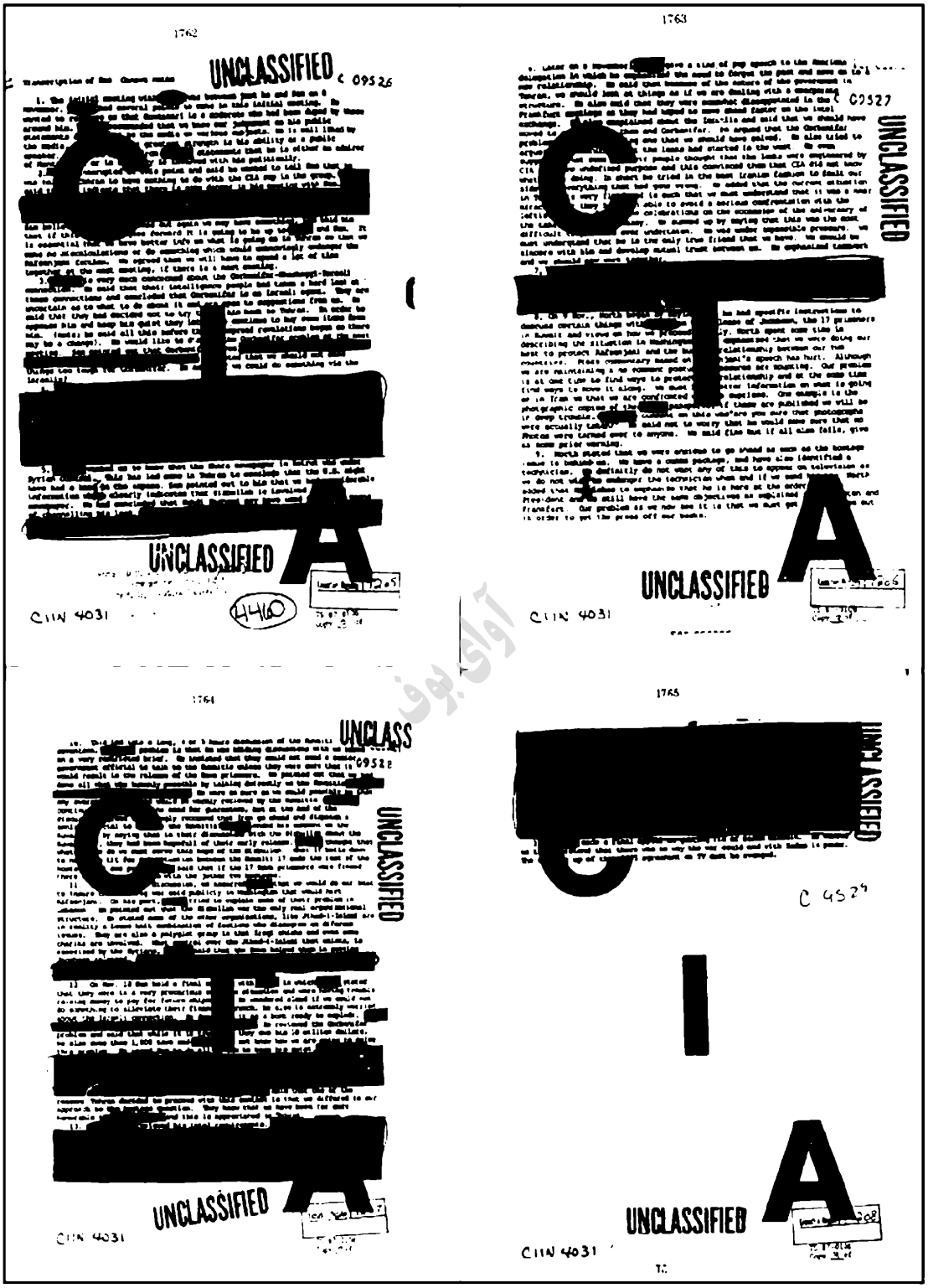

اسناد سازمان سیا که پس از سه دهه از وضعیت محرمانه خارج شده‌اند، به کشف اسرار ماجرای ایران کنترا کمک می‌کنند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

به عنوان منبع افشای خبر این مذاکرات عنوان شده است. یوجین هیزنفاس، از اهالی ایالت فلوریدا در آمریکا که به عضویت سی آی ای در آمده بود، در پنجم اکتبر ۱۹۸۶ میلادی برابر با سیزدهم مهر ماه ۱۳۶۵خورشیدی، با یک فروند هواپیمای باربری از نوع فیرچایلد سی-۱۲۳ در عملیات ارسال کمک برای چریک‌های کنترا در نیکاراگوئه شرکت داشت که هواپیما هدف قرار گرفت و سقوط کرد. سه سرنشین دیگر این هواپیما که دو خلبان و یک اپراتور رادیویی بودند، کشته شدند اما یوجین زنده ماند و توسط انقلابیون ساندنیست دستگیر و شکنجه شد. وی اعتراف کرد که بخشی از عملیات ارسال کمک سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده به چریک‌های مخالف دولت انقلابی نیکاراگوئه یا همان کنتراها بوده است. وی به سی سال زندان محکوم شد اما در دسامبر ۱۹۸۶میلادی به درخواست سناتور کریس داد، توسط رییس جمهور چپ گرا و انقلابی نیکاراگوئه دانیل اورتگا بخشیده شد و از زندان بیرون آمد.[۵۴] اما در گزارش‌های رسمی جمهوری اسلامی، فرد دیگری را به عنوان افشا کننده خبر مذاکرات محرمانه ایران و آمریکا معرفی کردند. این فرد سید مهدی هاشمی قهدیرجانی بود که با حکم سید علی خامنه‌ای به عنوان فرمانده بخش برون مرزی سپاه پاسداران یا همان «واحد نهضت‌های آزادی بخش سپاه پاسداران» منصوب شده بود و تا شهریور ۱۳۶۵که دستگیر شد، این سمت را در اختیار داشت. هاشمی‌رفسنجانی در خرداد ۱۳۹۰ خورشیدی، در مورد انتصاب سید مهدی هاشمی چنین گفت:

> «آیت الله خامنه‌ای، سید مهدی هاشمی را به عنوان مسئول نهضت‌های آزادی بخش خارج از کشور منصوب کرده بودند. ایشان از طرف امام در این بخش‌ها مسوولیت داشتند و به ایشان مسوولیت دادند. کارهایی که در افغانستان انجام شد، بیشتر توسط آقای سید مهدی هاشمی اداره می‌شد.»[۵۵]

تقریباً در تمام گزارش‌های رسمی جمهوری اسلامی عنوان شده است که سید مهدی هاشمی اخبار مربوط به عملیات محرمانه ایران-کنترا را برای هفته نامه لبنانی الشراع فرستاده بود. اما هیچ اشاره‌ای به این موضوع که وی یکی از وفادارترین یاران سید علی خامنه‌ای تا پایان دور نخست ریاست جمهوری خامنه‌ای در سال ۱۳۶۴ خورشیدی بود، نشده است. شاخه برون مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با عنوان سازمان نهضت‌های آزادی بخش، تحت تعلیمات چریک‌های سازمان آزادی بخش فلسطین زیر نظر هانی الحسن سازماندهی شده بود. سید مهدی هاشمی نیز علاوه بر دوستی بسیار نزدیک با

AVAYEBUF.wordpress.COM

خامنه‌ای، روابط گرمی هم با هانی الحسن داشت. در کتاب آرشیو میتروخین به روابط نزدیک وی که مشاور و دست راست یاسر عرفات در سازمان آزادیبخش فلسطین بود، با سازمان امنیت شوروی و اینکه یکی از پرسنل هانی الحسن با نام مستعار گیدار رسماً برای «کا گ ب» کار می‌کرد، اشاره شده است.[۵۶] با وجود سابقه همکاری نزدیک سید مهدی هاشمی با جریانات و گروه‌های وابسته به سازمان امنیت شوروی، حالا همکاری وی با افرادی که مقدمات برقراری دوباره رابطه با ایالات متحده را در درون حکومت جمهوری اسلامی، دنبال می‌کردند، هم برای سازمان امنیت شوروی و هم برای سید علی خامنه‌ای یک خیانت نابخشودنی به حساب می‌آمد. با توجه به اینکه خامنه‌ای در مقام رییس جمهور از قدرت چندانی هم برخوردار نبود و عملاً خمینی با اعطای سمت جانشینی فرماندهی کل قوا به هاشمی‌رفسنجانی، فرماندهی تمام نیروهای نظامی را به رییس مجلس سپرده بود، ارتباط و وفاداری سید مهدی هاشمی هر روز با خامنه‌ای سردتر و در مقابل با هاشمی‌رفسنجانی گرم‌تر می‌شد. ملاقات یکی از مشاوران نخست وزیر وقت با منوچهر قربانی‌فر در بهار ۱۳۶۵ خورشیدی، آغازی برای پایان روابط صمیمانه سید علی خامنه‌ای و سید مهدی هاشمی بود. با توجه به اینکه نخستین منبع رسانه‌ای که این خبر را منتشر کرد و توجه افکار عمومی بین المللی را به این مذاکرات محرمانه جلب کرد، هفته نامه لبنانی الشراع بوده است، باید ببینیم کدام یک از این دو منبع ایرانی یا آمریکایی می‌توانست خبر را به این هفته نامه رسانده باشد. در هر دو روایت مطرح شده در گزارش‌های رسمی در ایالات متحده و در ایران در مورد منبع افشای خبر عملیات محرمانه ایران- کنترا یک مشکل بزرگ وجود دارد. اعترافات یوجین هیزنفاس که توسط ساندنیست‌های مارکسیست در نیکاراگوئه دستگیر شده بود، نمی‌توانست منبع خبر هفته نامه الشراع لبنان باشد. بدون شک یک مأمور بخش لجستیک که در رده‌های پایین با سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا همکاری می‌کرد، از اساس نمی‌توانست اطلاعات دقیق از سفر محرمانه تیم مشاوران امنیت ملی رییس جمهور ایالات متحده به تهران داشته باشد، که بخواهد آن را زیر شکنجه اعتراف کند. سید مهدی هاشمی هم در بیستم شهریور ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، یعنی بیش از پنجاه روز پیش از انتشار خبر در هفته نامه لبنانی الشراع به همراه شصت نفر از اعضای واحد نهضت‌های آزادیبخش دستگیر شده بود و در زمان انتشار خبر در سلول انفرادی به سر می‌برد و طبیعتاً وی نیز نمی‌توانست این خبر را به هفته نامه الشراع رسانده باشد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

البته در گزارش‌های رسمی جمهوری اسلامی به نقل قولی از آیت الله منتظری که سید مهدی هاشمی نسبت دور خانوادگی با وی داشته است، اشاره شده و بر پایه اظهارات آیت‌الله منتظری از سید مهدی هاشمی به عنوان کسی که خبر را درز داده، یاد شده است. آیت الله منتظری که در آن زمان قائم مقام رهبری بود، با اعتراض به دستگیری سید مهدی‌هاشمی‌در خاطرات خود نوشت:

«ساده انگارانه است اگر کسی باور کند که آمریکایی‌ها برای فروش مقداری سلاح و یا رهایی چند گروگان در لبنان دست از سیاست‌های اصولی خود در جنگ ایران و عراق بردارند. تجربه گروگانگیری افراد سفارت آمریکا درس‌های آموزنده‌ای برای آمریکایی‌ها و ما داشت. اتفاقاً آزادی آنها هم در ابتدای ریاست جمهوری ریگان بود و سفر مک فارلین هم در همین دوران ریگان بود. از طرف دیگر این چه روشی است که که در ایران متداول شده که از مذاکرات رسمی و روشن و منطقی با آمریکا روی گردان بوده و آن را خیانت و بی‌غیرتی اعلام می‌کنند ولی به صورت مخفی و پشت پرده مذاکره می‌کنند. واقعاً اینها دردهایی است که ما در این کشور می‌کشیم.... آقایان برای خرید اسلحه روابط مخفیانه‌ای با آمریکایی‌ها برقرار کرده بودند و مک فارلین مشاور رئیس جمهور آمریکا و همکاران او به طور مخفیانه و پاسپورت جعلی وارد کشور شدند. سپس با نامه‌های آقای منوچهر قربانی‌فر این مسئله برای ما برملا شد. آقای قربانی‌فر فتوکپی نامه‌های خود به آقای کنگرلو را به وسیله آقای فتح الله امید نجف آبادی برای من فرستاد و طبعاً جریان مک فارلین در بیت ما مطرح شد. البته من اصلاً قربانی‌فر را ندیده‌ام و نامه‌های قربانی‌فر را ظاهراً سید مهدی توسط یکی از دوستانش به الشراع رسانده بود و آقایان با علم کردن این مسائل می‌خواستند به طرف‌های آمریکایی خود بفهمانند که ما با طرفداران صدور انقلاب، به قول آمریکایی‌ها تروریسم، و با مخالفان این مذاکرات و افشا کنندگان آن برخورد کرده‌ایم. در آن زمان بسیاری از تلکس‌هایی که بر روی منزل ما می‌آمد از همین موضوع حکایت داشت.»[۵۷]

آیت الله منتظری در این بخش از خاطراتش به صراحت نمی‌گوید که سید مهدی هاشمی خبر را به الشراع داده است، وی از لفظ «ظاهراً» استفاده کرده است که حکایت از شنیده‌های وی بر اساس اخبار و شایعات موجود دارد و نه یک منبع موثق و قابل استناد. آیت الله منتظری از فردی به نام کنگرلو هم نام می‌برد. محسن کنگرلو که از فروردین ماه ۱۳۶۱خورشیدی به عنوان مشاور امنیتی-اطلاعاتی میرحسین موسوی منصوب شده بود، دی ماه سال ۱۳۹۳ خورشیدی در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی، از نقش خود در

AVAYEBUF.wordpress.COM

ماجرای ایران-کنترا پرده برداشت:

«از طریق منابعی، آقای قربانی‌فر با ما تماس گرفت و من مسئول برقراری ملاقات با ایشان شدم. اولین ملاقات ما در پاریس بود. در آن ملاقات آقای قربانی‌فر یک سری مسایلی را مطرح کرد و ما این مسایل را به تهران انتقال دادیم. درخواست اولیه آمریکایی‌ها از طریق قربانی‌فر این بود که ما یک سری گروگان در لبنان داریم، شما حرفتان در لبنانی‌ها اثر و نفوذ دارد. شما گروگان‌های ما را بگویید و وساطت کنید که لبنانی‌ها گروگان‌های ما را آزاد کنند و ما هم در عوض، کمک‌های نظامی و تسلیحاتی در جنگ به شما می‌کنیم.... ما آن زمان به موشک تاو احتیاج داشتیم. موشک تاو هم در اختیار آمریکایی‌ها بود.... قرار بود که ما وساطت کنیم تا لبنانی‌ها گروگان‌های آمریکایی را آزاد کنند و آنها به ما موشک تاو بدهند. این کار انجام شد، تا اینکه در ایران جریان‌هایی کارشکنی کردند و آخرین پول محموله موشک را به آنها پرداخت نکردند. آخرین هواپیمایی که پانصد عدد موشک تاو را برای ایران آورد، پولش داده نشد. کسی که مسوول این کار بود، از دادن پول به بهانه گران بودن موشک‌ها و سایر بهانه جویی‌ها ممانعت کرد. بهانه‌ها واهی بود. خرید اسلحه و موشک این بهانه‌ها را برنمی‌تابد. می‌خواستند کار پیش نرود. خیلی به جنگ ضربه زدند.... صد درصد این مذاکره به نفع ما شد. علاوه بر موشک‌های تاو، یکصد و ده هزار قطعه شامل حدود یکصد نوع قطعه و مدل قطعه هاگ را ما وارد ایران کردیم. سایت‌های‌هاگ ما همگی از کار افتاده بود. همین موشک‌های هاگ باعث پیروزی ما در عملیات فاو شد. در عرض یک روز ما هفتاد تا پرواز جنگنده‌های عراقی را زدیم.... تا قبل از این دست آورد، هواپیماهای عراقی همینطور سرشان را می‌انداختند پایین و مثل آب خوردن وارد ایران می‌شـــدند و قلب تهران را نشانه می‌گرفتند و راکت می‌زدند. بعد از این معامله، دیگر هواپیماهای عراقی نتوانستند به راحتی به ایران نفوذ کنند. ما سایت داشتیم، اما چون قطعه یدکی نداشتیم و تعمیرات و نگهداری آنها با مشکل مواجه شده بود، عملاً از کار افتاده بودند. بعد از این ماجرا، سایت‌های ما فعال شدند. ایران به چتر امنیتی هوایی مسلط و مجهز شد. ما حدود چهل تا سایت هاگ داشتیم. شاید بیشتر شـــاید هفتاد تا. دور تا دور مرز ایران سایت بود اما از کار افتاده بودند.... تمام مسوولین با کار ما موافق بودند. غیر از چند نفری که در کار ما کارشکنی کردند ما هیچ مخالفی نداشتیم. رأس مذاکره کنندگان ایرانی آیت الله هاشمی‌رفسنجانی بودند و تمام مراحل مذاکرات و جزء به جزء کارهایمان را با ایشـــان هماهنگ می‌کردیم.... آقای رفسنجانی در جریان کارشکنی‌ها بودند. شاید خودشان روزی صلاح بدانند و آنها را معرفی کنند. آقای رفســـنجانی حرف‌های زیادی در این زمینه دارند که اگر بزنند روســـیاهی برای

AVAYEBUF.wordpress.COM

خیلی‌هـــا باقی می‌مانـــد. ما هدفمان این بود که در این ماجرا پیروز جنگ بشـــویم، نه اینکه پیروز یک یا دو عملیات جنگی. متأســـفانه نگذاشتند. کارشکنی کردند. یکی از نمونه‌های کارشکنی‌ها، مثلاً آمدند گفتند که موشک‌های تاو اسراییلی است. در صورتی که موشـــک‌های تاو آمریکایی هستند. با این بهانه‌ها جلوی پیروزی ایران را گرفتند. ... مذاکره ما با مک فارلین فقط درباره مبادله گروگان‌ها و خرید اسلحه بود. آنها ۹ تا ۱۱ گروگان در لبنان داشتند. آنها می‌گفتند تمام گروگان‌ها را یک جا بگویید آزاد کنند. ما گفتیم گروگان‌ها یکی، یکی، آزاد می‌شوند. و حرف ما پیش رفت.»[۵۸]

گفته‌های مشاور امنیتی و اطلاعاتی میرحسین موسوی که آغازگر مذاکرات معروف به ایران کنترا از طرف جمهوری اســـلامی بوده اســـت، با گفته‌ها و نوشته‌های اعضای تیم آمریکایی شرکت کننده در این مذاکرات کاملاً همخوانی دارد. تنها نکته‌ای که کنگرلو از آن اطلاع نداشت، این بود که هاشمی رفسنجانی در نیمه راه کنگرلو را حذف کرد و به جای وی برادرزاده ۲۵ ساله خود علی هاشمی و فرد مورد اعتماد دیگر یعنی حسن فریدون یا همان حسن روحانی را مسئول مستقیم هماهنگی با تیم آمریکایی قرار داد. در گزارش‌های آمریکایی‌ها از برادر زاده هاشمی رفسنجانی به عنوان «کانال دوم» یاد می‌شود. جرج کیو که به عنوان کارشناس امور ایران و همچنین مترجم یکی از اعضای هیات شش نفره مذاکره کننده آمریکایی را همراهی می‌کرد، در گزارشـــی با عنوان «چرا مذاکرات محرمانه اسلحه در برابر آزادی گروگان‌ها شکست خورد؟» که در اکتبر ۱۹۹۴ میلادی ارایه کرد، ماجرای ســـفر خود به همراه مک فارلین به ایران را توضیح داده اســـت. وی در گزارش خود عنوان کرده است که در هفتم ماه می ۱۹۸۶ میلادی برابر با ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۵ خورشیدی، برای نخستین بار نمایندگان آمریکایی با منوچهر قربانی‌فر که نقش واسطه در این مذاکرات بـــا ایران را ایفا می‌کرد، در لندن ملاقات کردند. تنها ســـه هفته پس از آن در ۲۵ ماه می ۱۹۸۶ میلادی هیأت شـــش نفره آمریکایی با پاسپورت جعلی ایرلندی به تهران رفتند و در هتل هیلتون سابق یا همان هتل استقلال مستقر شدند.[۵۹] دلیل اصلی سفر هیأت عالی رتبه آمریکایی به این شکل محرمانه این بود که بتوانند با مسوولین عالی رتبه جمهوری اسلامی از نزدیک ملاقات و برخی مشکلات را ریشه‌ای حل و فصل کنند.[۶۰] جرج کیو در گزارش خود پس از اشـــاره به اینکه ســـفر هیأت عالی رتبه آمریکایی به سرپرستی مشاور امنیت ملی رییس جمهور ایالات متحده به تهران نشان داد که دست کم آنها برای گفتگو با ایران آمادگی دارند، اینگونه ادامه می‌دهد:

AVAYEBUF.wordpress.COM

«در پایـــان ماه جـــولای، هر دو طرف مذاکره کننده به این نتیجه رســـیدند که مقامات رســـمی ایرانی و آمریکایی باید مســـتقیم و بدون واسطه با یکدیگر وارد گفتگو شوند و نیازی به حضور امثال قربانی‌فر برای ادامه این مذاکرات نیســـت. در نیمه ماه آگوســـت ســـال ۱۹۸۶، ژنرال ریچارد ســـکورد با یکی از مقامات رسمی ایرانی در بروکسل دیدار کرد که امکان رابطه مســـتقیم با یکی از مقامات عالی‌رتبه در جمهوری اسلامی فراهم شد. از این مقام با کد کانال دوم یاد شده است. در نیمه سپتامبر ۱۹۸۶ میلادی، مقام ایرانی مســـوول در کانال دوم، یک ســـفر محرمانه به واشینگتن دی سی داشت. از نظر دولت آمریکا این یک پیشرفت در مذاکرات به حساب می‌آمد. طرف ایرانی پیشنهاداتی را برای بهتر شدن روابط ایران و آمریکا مطرح کرد. مرحله بعدی مذاکرات در هشتم و نهم اکتبر در فرانکفورت و پس از آن در پایان ماه اکتبر در شهر ماینز در آلمان برگزار شد که با آزادی یکی دیگر از گروگان‌ها به نام دیوید جاکوبسون و فروش پانصد موشک تاو به ایران، همزمان بود. همچنین در ملاقات دو طرف ایرانی و آمریکایی در شهر ماینز آلمـــان کانـــال دوم به ما اخطار داد که دو هفته پیش از آن یعنی در نیمه اکتبر ۱۹۸۶ میلادی، یک یادداشت غیر رسمی در تهران دست به دست می‌چرخد که موضوع آن ســـفر محرمانه پنج ماه قبل ما به تهران می باشـــد. به ما گفته شـــد که داماد آیت الله منتظری، مهدی هاشـــمی مسوول افشـــای این خبر بوده است. او همچنین هماهنگ کرده بود تا این داستان به یکی از روزنامه‌های چاپ شهر بعلبک لبنان برسد که البته دیگر رســـانه‌ها توجه چندانی به آن نکردند. کانال دوم نگران بود که با افشای برخی از تماس‌های محرمانه در آینده نزدیک، به درد سر بیفتند. تنها چند روز بعد در سوم نوامبر ۱۹۸۶، مجله خبری لبنانی الشراع خبر سفر محرمانه ما به تهران را منتشر کرد. با این وجود، جلسه دیگری با اعضای کانال دوم در هشتم نوامبر ۱۹۸۶ در شهر ژنو در سوییس تشکیل شد. طرف ایرانی امیدوار بودند که بعد از چند ماه وقتی آب‌ها از آسیاب افتاد، ما می‌توانیم به مذاکرات‌مان ادامه دهیم، حتی اگر طرف آمریکایی دیگر امکان فروش اسلحه به ایران را نداشته باشد. به زودی معلوم شد که طرف ایرانی واکنش‌های منفی به این خبر در ایالات متحده را دست کم گرفته بود. با آشکار شدن ارتباط با کنترا ها در این ماجرا، ادامه مذاکرات غیر ممکن شد. نشست پایانی در چهاردهم دسامبر ۱۹۸۶ میلادی، در شهر فرانکفورت آلمان برگزار شد. از طرف ایرانی‌ها دو نماینده از کانال دوم مذاکرات حضور داشتند و از طرف ایالات متحده هم سفیر سابق آمریکا در قطر چارلز دونبار و من در این نشست شرکت کردیم. پیش از این نشست مسوولیت ادامه مذاکرات با ایران از شورای امنیت ملی به وزارت امور خارجه آمریکا منتقل شده بود. در نشست ماه دسامبر هر دو طرف محترمانه به مذاکرات پایان دادند. در نیمه ماه ژانویه هم آخرین

AVAYEBUF.wordpress.COM

تماس تلفنی برقرار شد که هیچ نبود جز اینکه کانال ارتباطی بین دو دولت را بست.»[۶۱]

آنچه مسلم اســت این مذاکرات محرمانه برای هر دو طرف ایرانی و آمریکایی منافع بسیاری داشته است. آمریکایی‌ها توانستند با واسطه نفوذ جمهوری اسلامی در بین گروه‌های تروریســتی در لبنان، گروگان‌های خود را آزاد کنند و ادوات جنگی فروخته شده به ایران توسط آمریکایی‌ها نیز در برقراری موازنه در جبهه‌های جنگ با عراق کمک بزرگی بود. علاوه بر این هر دو طرف به این مذاکرات به عنوان راهی برای بازگشایی مسیر ارتباط دیپلماتیک بین ایران و ایالات متحده نگاه می‌کردند. محسن کنگرلو مشاور امنیتی و اطلاعاتی نخست وزیر وقت ایران که آمریکایی‌ها از وی به عنوان «کانال اول» در گزارش‌هایشــان در مورد ایران- کنترا نام برده‌اند، در ادامه این گفتگو با اشاره به اینکه هاشمی رفسنجانی در مقام رییس مجلس شورای اسلامی و قائم مقام فرمانده کل قوا، هدایت مستقیم این مذاکرات را به عهده داشــت و نخســت وزیر میرحسین موسوی نیز در جریان کامل بود و از مشاور خود خواسته بود تا با هاشمی رفسنجانی هماهنگ باشد، از برخی از مسئولین حکومتی که گویا پس از اطلاع از ماجرا به کارشکنی پرداختند، یاد می کند اما نامی از آنها نمی برد. در ادامه وقتی با سماجت خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی مواجه می‌شود، از فرصت استفاده کرده و خشم خود را از کارشکنی‌های سید محمد خامنه‌ای ابراز می‌دارد.[۶۲] خشم برادران خامنه‌ای از این مذاکرات محرمانه بین ایران و آمریکا تنها به این دلیل نبوده است که چرا هاشمی رفسنجانی و تیم مذاکره کننده، آنها را در این بازی وارد نکرده بودند، بلکه تصاحب یار وفادار سید علی خامنه‌ای یعنی سید مهدی هاشمی و وارد کردن وی به ماجرای ایران- کنترا و جلب اعتماد و نزدیکی وی به نفع هاشمی رفسنجانی هم برای خامنه‌ای بسیار گران تمام شده بود. در نتیجه چند ماه مذاکرات محرمانه با آمریکایی‌ها، گروگان‌های آمریکایی در لبنان با همکاری سید مهدی هاشمی آزاد شدند. پس از آن واحد نهضت‌های آزادیبخش سپاه پاسداران متشکل از شصت نفر از تروریست‌های کارکشته به رهبری مهدی هاشمی به ایران فراخوانده شدند.

بیستم شهریور ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، برابر با یازدهم سپتامبر ۱۹۸۶ میلادی، با چراغ سبز رییس جمهور وقت سید علی خامنه‌ای و با حکم دادستان کل انقلاب اسلامی سید محمد موسوی خوئینی‌ها، وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی سید محمد محمدی ری‌شهری دستور دستگیری ضربتی سید مهدی هاشمی و تمامی اعضای شصت نفره تیم چریک‌های

AVAYEBUF.wordpress.COM

واحد نهضت‌های آزادیبخش را صادر می‌کند. دستگیری سید مهدی هاشمی یک شوک بزرگ در درون کادر رهبری جمهوری اسلامی به وجود آورد که اسرار آن تا به امروز به صورت معمایی بزرگ در تاریخ جمهوری اسلامی باقی مانده است. امروز با توجه به اینکه می‌دانیم هر سه این افراد که در دستگیری و انهدام تیم سید مهدی هاشمی و اعدام وی نقش مستقیم داشته‌اند، از فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا و از همکاران سازمان امنیت شوروی در ایران بوده‌اند، رمز گشایی از این معمای کهنه، ممکن خواهد بود. نگاهی دوباره به بولتن محرمانه سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا که پس از بیست و پنج سال از وضعیت محرمانه خارج شد، برای این رمزگشایی بسیار کمک کننده خواهد بود. در بولتن محرمانه سازمان سیا هیچ یک از دو منبع مطرح شده از سوی دو طرف ایرانی و آمریکایی، یعنی سید مهدی هاشمی و یوجین هیزنفاس به عنوان افشا کننده این مذاکرات محرمانه معرفی نشده‌اند. همانطور که پیش‌تر گفته شد، در این بولتن از ایاد محمود به عنوان یک افسر اطلاعاتی ارتش سوریه و نماینده رسمی دولت سوریه در تهران که خبر مذاکرات محرمانه را از یکی از مقامات عالی‌رتبه ایرانی دریافت کرده بود، نام برده شد. وی اندکی پس از دریافت این اطلاعات در تهران توسط گروهی ناشناس که نقش گشت ارشاد اسلامی را بازی می کردند دستگیر شد و برای ۲۴ ساعت مورد ضرب و شتم و بازجویی قرار گرفت و پس از اینکه با فشار دولت سوریه آزاد شد، بلافاصله ایران را ترک کرد و اطلاعات مربوط به مذاکرات را در اختیار دولت سوریه گذاشت. دولت سوریه هم این اطلاعات را به هفته نامه لبنانی الشراع رساند تا منتشر شود.[۶۳] نگاهی به سیر تاریخی تحولات پیرامون ماجرای ایران- کنترا در تابستان و پاییز ۱۳۶۵ خورشیدی، تصویر روشن‌تری در برابر ما قرار خواهد داد. در هفته دوم مرداد ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، هاشمی رفسنجانی تصمیم گرفت تا مستقیماً مذاکرات با آمریکایی‌ها را دنبال کند. برادرزاده هاشمی رفسنجانی در پایان مرداد ماه ۱۳۶۵ در بروکسل با آمریکایی‌ها ملاقات کرد و پیشنهاد داد تا به جای مذاکره از طریق واسطه‌هایی همچون منوچهر قربانی‌فر، دو طرف ایرانی و آمریکایی مستقیم با هم وارد مذاکره شوند. علی هاشمی به آمریکایی‌ها گفت که عمویش به قربانی‌فر اعتماد ندارد و او را جاسوس کا گ ب می‌داند. به این ترتیب قربانی‌فر و همکاران وی یعنی سید مهدی هاشمی و واحد نهضت‌های آزادیبخش سپاه پاسدران بی‌سر و صدا از مذاکرات کنار گذاشته شدند. به دنبال آن در آغاز شهریور ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، سید مهدی هاشمی و

AVAYEBUF.wordpress.COM

تیم وی به تهران فراخوانده شدند و در بیستم شهریور ماه، دستگیر شدند. اعترافات اولیه تیم مهدی هاشمی ماجرای ایران کنترا را برای خامنه‌ای، موسوی خوئینی‌ها و ری‌شهری آشکار کرد. سید علی خامنه‌ای اعترافات سید مهدی هاشمی در زندان را با ایاد محمود در میان گذاشت. سه هفته بعد از دستگیری سید مهدی هاشمی، یعنی در اوایل اکتبر ۱۹۸۶ میلادی، ایاد محمود افسر اطلاعاتی ارتش سوریه، در تهران توسط گروهی از ناشناس دستگیر شد و برای مدت ۲۴ ساعت مورد بازجویی و ضرب و شتم قرار گرفت. ایاد محمود که به شدت وحشت کرده بود، اعتراف کرد که از تیم سید علی خامنه‌ای ماجرای ایران کنترا را شنیده است. آنچه در تمام مدت مذاکرات محرمانه با آمریکایی‌ها، علی اکبر هاشمی رفسنجانی از وقوعش نگران بود رخ داد، سید علی خامنه‌ای از ماجرای ایران کنترا مطلع شده بود و حالا باید منتظر هر حادثه‌ای می‌بودند. دو هفته پس از دستگیری ایاد محمود، در نیمه ماه اکتبر سال ۱۹۸۶ میلادی، علی هاشمی برادر زاده هاشمی رفسنجانی و حسن روحانی که هدایت مذاکرات محرمانه با آمریکایی‌ها را به نمایندگی از وی به عهده داشتند، به طرف‌های آمریکایی به صورت محرمانه اطلاع دادند که باید مراقب باشند و گویا کسانی در درون حکومت جمهوری اسلامی که نباید از این مذاکرات خبر می‌داشتند، از ماجرای ایران- کنترا بو برده‌اند و ممکن است گرفتاری درست کنند. در همین فاصله ایاد محمود به سوریه بازگشت و خبر مذاکرات محرمانه هاشمی رفسنجانی با آمریکایی‌ها را که از سید علی خامنه‌ای شنیده بود، به حافظ اسد رساند. سازمان امنیت شوروی به دولت سوریه پیشنهاد کرد که این موضوع را به رسانه‌ها بکشاند و به این ترتیب طرفداران برقراری رابطه با ایالات متحده در ایران و همچنین آمریکایی‌ها را تنبیه کنند. دوم نوامبر ۱۹۸۶ میلادی، هفته نامه لبنانی الشراع خبر این مذاکرات را منتشر کرد و طوفانی عظیم علیه دولت ریگان در آمریکا و همچنین تیم هاشمی رفسنجانی و طرفداران برقراری دوباره رابطه با ایالات متحده آمریکا بر پا شد. به این ترتیب سید علی خامنه‌ای و همکلاسی‌هایش در دانشگاه پاتریس لومومبا یک بار دیگر خدمت بزرگ دیگری به سازمان امنیت شوروی کردند و مسیر بازگشت آمریکا به ایران مسدود باقی ماند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

برقراری روابط گسترده و همه جانبه با اتحاد جماهیر شوروی پس از شکست ایران کنترا

بلافاصله پس از پایان مذاکرات محرمانه ایران و آمریکا و به وجود آمدن رسوایی ایران کنترا برای دو طرف ایرانی و آمریکایی، هموار سازی مسیر برای برقراری روابط با اتحاد جماهیر شوروی سرعت چشمگیری گرفت. رهبران شوروی که دیده بودند برخی از مقامات بلند پایه جمهوری اسلامی برای تأمین اسلحه و مهمات جنگی به مذاکرات محرمانه با آمریکایی ها تن داده اند، تصمیم گرفتند تا تامین این مهمات را خودشان به عهده گرفته و نیاز به ایالات متحده را از بین ببرند. سید علی خامنه‌ای در مقام رییس جمهور با پیشنهاد وزیر امورخارجه وقت علی اکبر ولایتی برای معرفی ناصر نوبری به عنوان سفیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی موافقت کرد. ناصر نوبری که از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۹ خورشیدی این سمت را بر عهده داشت، از گفتگوی خود با سید علی خامنه‌ای پیش از عزیمت به مسکو می‌گوید:

«من قبل از این که به شوروی بروم، خدمت آقا رسیدم. آن موقع آقا رییس جمهور بودند. بعد از صحبت‌های مفصل، گفتم: لُبّ کلام، از من می‌خواهید در این چهار سالی که می‌روم چه کار کنم؟ ایشان گفتند: در یک جمله از تو می‌خواهیم که سعی کنی بین ما و این همسایه‌مان اعتماد ایجاد کنی. مهمترین مشکل ما اعتماد است و تنها چیزی که از تو می‌خواهیم این است که بتوانی بین دو همسایه اعتماد ایجاد کنی. این سخت‌ترین کار بود. آن همه عوامل بی‌اعتماد کننده وجود داشت و حالا ما باید اعتماد سازی می‌کردیم. من در شرایطی به شوروی رفتم که از شمال اروپا سیم خاردار خریده بودیم و می‌خواستیم به ایران بیاوریم و روس‌ها حتی اجازه عبور سیم خاردار را هم نمی‌دادند و وقتی می‌پرسیدیم چرا؟ می‌گفتند: ممکن است از آن در جنگ استفاده کنید. یعنی رابطه ما در این سطح بود و موقعی که مأموریتم تمام شد و داشتم برمی‌گشتم، هر چه تسلیحات پیشرفته را که بلوک شرق داشت از روس‌ها خریده بودیم! ده میلیارد دلار، از زیردریایی گرفته تا میگ و سوخو و تانک‌های پیشرفته و... همه را خریدیم. در اجلاس سران، در جلسه خصوصی، آقای گورباچف ورقه‌ای را به آقای رفسنجانی نشان داد که زیر آن امضای همه اعضای پولیت بورو ـ دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی و بالای ورقه کاملاً سفید بود و گفت: من همه امضاها را گرفته‌ام و شما در قسمت سفید هر چه می‌خواهد بنویسید و ما به شما می‌دهیم. امروز تصویب کردیم که شما هر تسلیحاتی بخواهید به شما بدهیم. از تحریم سیم خاردار شروع و به این ورقه چک سفید ختم شد!»[۶۳]

AVAYEBUF.wordpress.COM

ناصر نوبری در مصاحبه با صدا و سیمای جمهوری اسلامی در شهریور ماه ۱۳۹۳ خورشیدی نیز در پاسخ به پرسشی در مورد رفتار متناقض اتحاد جماهیر شوروی در جنگ ایران و عراق و اینکه بالاخره شوروی از کدام طرف در این جنگ خونین حمایت می‌کرد، و همچنین ماجرای اعطای چک سفید رهبر شوروی به جمهوری اسلامی، گفت:

«در آن موقع چون ارتش سرخ وارد افغانستان شده بود، تداوم جنگ ایران و عراق بدون پیروزی، برایش نوعی استراتژی بود و لذا استراتژی روس‌ها در قبال جنگ ایران و عراق، تداوم جنگ بدون پیروزی بود. چرا؟ چون ایران به عنوان یک کشور اسلامی برای روس‌ها حساسیت برانگیز بود و می‌توانست با انرژی کامل به مسلمانان افغانستان کمک کند. از این جهت استراتژی روسیه این بود که ایران در جبهه غرب مشغول باشد تا نتواند به افغانستان برسد. چون اگر ایران از جبهه غرب آزاد می‌شد، روس‌ها یک ماه هم نمی‌توانستند در افغانستان بمانند. بنابراین استراتژی آنها ادامه جنگ بدون پیروزی هیچ یک از طرفین بود و بر همین اساس در زمینه تسلیحاتی مستقیماً به عراق کمک می‌کردند و ما هم از طریق دوستان شوروی، از قبیل کشورهای بلوک شرق، مقداری از تسلیحات جنگی‌مان را تهیه می‌کردیم . ... در ابتدایی که می‌خواستم به مسکو بروم، مقام معظم رهبری رییس جمهور بودند. باید آخرین رهنمودها را به عنوان سفیر از ایشان می‌گرفتم که بدانم باید در آنجا چه کار کنم. به ایشان عرض کردم: آقا! لُبّ کلام را به من بگویید که می‌خواهید در آنجا چه کار کنم؟ ایشان فرمودند: باید کاری کنید که آنها به ما اعتماد کنند. ما الان با آنها بحران اعتماد داریم. این عصاره کلام آقا بود و من گرفتم که باید چه کار کنم. بنابراین در تمام دوران مأموریتم در مذاکره با آنها تلاشم این بود که به آنها بفهمانم ما می‌توانیم یک همسایه شریک خوبی با هم باشیم و دلیلی ندارد که از جانب ما نگران باشند و اگر آنها شریک خوبی برای ما باشند، ما هم شریک خوبی برای آنها خواهیم بود. خلاصه بنا را گذاشتیم بر حُسن همجواری و حُسن همسایگی. جالب اینجاست که وقتی می‌خواستم از مسکو برگردم و برای ملاقات با وزیر خارجه روسیه رفتم، او جمله عجیبی به من گفت که با جمله‌ای که آقا چهار سال پیش به من گفته بود، قرینه بود. گفت: میدانی در این مدتی که اینجا بودی چه کردی؟ اعتماد به ایران را به ما قبولاندی. موقعی که بر می‌گشتم، کشوری که به ما سیم خاردار نمی‌داد، نزدیک به ده میلیارد دلار قراردادهای متنوع تسلیحاتی و اقتصادی با ایران بسته بود، یعنی به کلی از این رو به آن رو شده بود. ... روابط از صفر شروع شد تا به اجلاس سران رسید. یک طرف اجلاس سران گورباچف رئیس جمهور شوروی و یک طرف آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس ایران بودند. ... این سفر و اجلاس سران

AVAYEBUF.wordpress.COM

انجام شـــد. کاری که آقای گورباچف کرد و خیلی جالب است. مذاکرات رسمی تمام و مذاکرات سرّی شروع شد که فقط آقای گورباچف بود و آقای هاشمی رفسنجانی و من و مترجم. گورباچف گفت: من همین الان از پولیت بورو، دفتر رهبری حزب کمونیست آمده‌ام. پولیت بورو شامل دوازده نفر بودند و کل شوروی را رهبری می‌کردند. گفت: در آنجا تصویب شد که در مذاکراتی که با شما داریم، همکاری تسلیحاتی هم داشته باشیم. ما قبلاً با مقامات نظامی کشـــورمان از جمله آقای هاشمی رفسنجانی هماهنگ کرده بودیم که چه چیزهایی بخواهیم. گورباچف کاغذ سفیدی را بیرون آورد و گفت: ببینید! من الان امضای همه اعضای پولیت بورو را زیر این کاغذ گرفته‌ام. صفحه هم خالی است، بنابراین هر چه می‌خواهید اینجا بنویسید، چون من تصویبش را از قبل گرفته‌ام و لازم نیســـت بروم و تصویب بگیرم. نظریه من درست درآمد که اگر می‌خواستیم کار کنیم، باید با خود گورباچف کاری می‌کردیم که چنین ورقه‌ای را آورد. در اینجا آقای هاشمی نگاهی به من انداخت که خیلی چیز عجیبی شد! ما دو سه مطلب را آماده کرده بودیم که اصرار کنیم و حالا او کاغذ سفید به ما نشان می‌دهد. گفت هر چه می‌خواهید بگویید بنویسم و امضایش را قبلاً گرفته‌ام. آقای هاشمی به من گفت: خیلی موقعیت خوبی از کار درآمد! ما الان آمادگی نداریم بگوییم چه چیزهایی می‌خواهیم. گفتم: بیایید از آنها فرصت بگیریم و بگوییم برای فردا جلسه بگذارند. آقای هاشمی گفت: فکر خوبی است و به گورباچف گفت: با توجه به این کاری که شـــما کردید، یک روز به ما وقت بدهید. ما یک روز وقت گرفتیم و گورباچف هم قبول کرد و شب با هیأت‌های ایرانی و نظامی مشـــورت کردیم که لیست درســـت کنیم. باور کنید هیأت‌ها گیج شده بودند که چه بگویند. فردا که رفتیم و ملاقات کردیم و اسم بعضی از تسلیحات را در لیست آوردیم، گورباچف تعجب کرد و گفت: ما اصلاً چنین اسلحه‌ای نداریم و کُد شما غلط است. بعد خودش کُدها را به ما یاد می‌داد که اســـلحه‌ای که شما می‌خواهید، پیشرفته‌تراش این اســـت و به ما اســـم می‌داد و می‌گفت شما اسامی غلط به ما می‌دهید. یعنی تا این حد با ما همکاری کرد. شـــش هفت ماه بعد از این سفر، آقای هاشمی رییس جمهور شده بودند. من برای ســـمیناری در تهران بودم. ایشان مرا احضار کردند و گفتند: در خلیج فارس تهدیداتی پیش آمده است و ما احتیاج به یک ضد هوایی قوی داریم و آن طوری که مشورت کرده‌ایم، مثل اینکه اس-۲۰۰ ضد هوایی خوبی است. خوب است که شما از طرف من برای گورباچف پیام ببرید که آن را هم در انتهای لیســـت درخواســـتی ما اضافه کنند. گفتم: اشکالی ندارد، ولی الان تابستان است و اینها یک ماه مسکو را ترک می‌کنند و برای مرخصی به کنار دریای ســـیاه می‌روند. گفتم: گورباچف و شواردنادزه هر دو در آنجا هستند و در مسکو فقط معاونین‌اند که کاری از دستشان برنمی‌آید. در

AVAYEBUF.wordpress.COM

مدل کمونیستی، سانترالیسم خیلی مهم است. گفتم: پیش معاون‌ها بروم جواب درستی نمی‌گیرم، پس اجازه بدهید مرخصی اینها تمام شود، برگردند و من می‌روم و پیام شما را به آنها می‌دهم. گفت: نه، دیر می‌شود. من می‌خواهم به زودی هم با روس ها مذاکره و هم خبر آن را منتشر کنیم و بگوییم که ما با روس‌ها مذاکره کردیم و جواب هم گرفتیم. پرسیدم: چه کار کنم؟ جواب داد: هر جا هستند، برو. گفتم: اینها وقتی لب دریا می‌روند، تلفن‌هایشان را قطع و ارتباطات کاریشان را بسیار محدود می‌کنند و لب دریا کسی را برای کار نمی‌پذیرند که من از شـــما پیام ببـــرم. گفت: من نمی‌دانم، بالاخره ببین چه کار می‌توانی بکنی و کجا هستند. گفتم: جایی هم باشند، جای پرواز نمی‌توانم به آنجا پیدا کنم. گفت: من یک هواپیمای اختصاصی به تو می‌دهم، مستقیم برو همانجایی که هستند و پیام را برسان. گفتم: حالا که شما می‌گویید مسئله‌ای نیست. بعد ایشان یک فالکون در اختیارم گذاشتند و تنها سرنشین هواپیما هم من بودم و رفتیم روی دریای سیاه. آنها معمولاً برای تفریح به بندر سوچی می‌رفتند و من و خلبان هم هیچوقت به آنجا نرفته بودیم. چندین و چند جا رفتیم و اشتباه بود. خلاصه خیلی گشتیم و بالاخره بندر سوچی را پیدا کردیم. رفتم و پیام را دادم و موافقت شد و اس - ۲۰۰ را گرفتیم. بعد از ظهر بود که به آنجا رفتم و در آن هوای گرم و شرجی واقعاً با کت و شلوار اذیت شدم، درحالی که آنها لباس‌های خنک و راحت داشتند.»[۶۴]

مصاحبه‌ها و مقالات افرادی چون ناصر نوبری که در آن سال‌های رمز آلود دهه شصت خورشـــیدی، سفیر رسمی جمهوری اسلامی در شـــوروی بود، یکی از بهترین منابع برای کشـــف واقعیت‌های تاریخی آن دوره می‌باشـــد. از جمله اینکه حمایت شوروی از عراق در جنگ با ایران چه توجیهی می‌توانست داشته باشد. جالب اینجاست که سید علی خامنه‌ای با وجودی که می‌دانست روس‌ها به عراق اسلحه و مهمات جنگی پیشرفته می‌فروشند، با آنها مشکلی نداشت، اما با اینکه دولت آمریکا با همکاری اسرائیل به ایران به طور محرمانه اســـلحه بفروشند، مشکل داشت و با افشـــای ماجرای ایران-کنترا این طرح را به شکست کشـــاند. اسلحه‌هایی که ایران در اوج بحران جنگ از طریق عملیات ایران- کنترا دریافت می‌کرد، برای ادامه مقاومت در برابر ارتش عراق که تا بن دندان مسلح به سلاح‌های ساخت شـــوروی بود، حیاتی بودند. خامنه‌ای با آمریکایی‌ها که با به خطر انداختن آبروی سیاسی دولت خود، به کمک ایران در جنگ با عراق آمده بودند مشـــکل داشـــت و به هیچ قیمتی نمی‌خواســـت اجازه دهد رابطه با ایالات متحده برقرار شـــود اما با شوروی‌ها که آشکارا از عـــراق در جنگ حمایت همه جانبه می‌کردند، مشـــکلی نداشـــت و برای جلب حمایت و

AVAYEBUF.wordpress.COM

اعتماد دوباره رهبران شـــوروی، به ســـختی تلاش می‌کرد.[۶۵] در مصاحبه‌های متعدد ناصر نوبری بر این موضوع تأکید شـــده اســـت که سید علی خامنه‌ای در مقام رییس جمهور از وی خواســـته بود تا اعتماد ســـازی با روس‌ها را در اولویت کاری خود به عنوان سفیر ایران در شـــوروی قرار دهد. این موضوع نشان از یک جو بی‌اعتمادی داشت که بین خامنه‌ای و رهبران اتحاد جماهیر شـــوروی در نیمه دهه شصت خورشـــیدی پیش آمده بود. به ویژه ماجرای ایران- کنترا و مذاکرات محرمانه بین مقامات جمهوری اسلامی و دولت ریگان که گویا نه تنها به شدت سازمان امنیت شوروی را عصبانی کرده بود، بلکه رهبران شوروی را از رفتارهای مشـــابه مقامات جمهوری اسلامی برای تهیه سلاح نگران می‌کرد. روس‌ها در دوره دوم ریاســـت جمهوری سید علی خامنه‌ای دریافته بودند که مقام ریاست جمهوری بیش از هر چیز یک عنوان تشریفاتی در جمهوری اسلامی است و عملاً خمینی در مقام رهبر، هاشـــمی رفســـنجانی در مقام رییس مجلس و میرحسین موسوی در مقام نخست وزیر از قدرت اجرایی بســـیار بالاتری برخوردار هستند. در چنین شرایطی حیات سیاسی سید علی خامنه‌ای در پایان دوره دوم ریاست جمهوری‌اش در وضعیت مرگ و زندگی قرار داشـــت. خامنه‌ای دوستان زیادی در بین مقامات عالی رتبه جمهوری اسلامی نداشت، اما دشمنان فراوانی داشت که برای پایان ریاست جمهوری‌اش لحظه شماری می‌کردند. تنها چیزی که می توانست وی را همچنان در گردونه قدرت نگاه دارد این بود که اتفاقی برای خمینی بیفتد و به این ترتیب شاید خامنه‌ای بتواند به مقام رهبری دست پیدا کرده و به رهبران شـــوروی ثابت کند که قدرت مطلق در جمهوری اسلامی در اختیار وی می‌باشد. در این مســـیر چند مشـــکل بزرگ وجود داشت. اول اینکه حتی پس از مرگ خمینی هم آیت‌الله منتظری به عنوان قائم مقام رهبری، جانشـــین وی می‌شد. نکته دیگر اینکه سید علی خامنه‌ای انبوهی از دشمنان را در مقابل داشت و در مقابل به هیچ عنوان نمی‌توانست روی فاکتورهایی همچون سابقه و کارنامه مبارزاتی و یا شخصیت کاریزماتیک حساب کند. به ویژه اینکه نشســـتن بر جایگاه خمینی با آن کاریزمای افســـانه‌ای که برای وی به وجود آمده بود، کار ساده‌ای به نشر نمی‌رسید. تنها راه باقیمانده نزدیکی دوباره به یار قدیمی‌اش هاشـــمی رفســـنجانی بود تا با کمک وی بتواند موانع را از پیش پای بردارد. پس از افشای ماجرای ایران- کنترا، موقعیت هاشـــمی هم بســـیار متزلزل شده بود و از نزدیکی دوباره با خامنه‌ای استقبال کرد. نخستین اقدام باید روشن کردن تکلیف آیت الله منتظری می‌بود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

برکناری آیت الله منتظری و زمزمه تغییر قانون اساسی

محمدی ری‌شـــهری وزیر اطلاعات وقت در خاطراتش به ماجرایی اشاره می‌کند که به روشـــنی این نگرانی شدید ســـید علی خامنه‌ای را از روی کار آمدن آیت‌الله منتظری و طرفدارانش که ممکن بود به حذف سیاسی و حتی اعدام خامنه‌ای بینجامد، مطرح کرده اســـت. این بخش از خاطرات ری شهری همچنین تائیدی بر این موضوع است که چگونه سید علی خامنه‌ای توانست اکبر هاشمی رفسنجانی را با خود برای اجرای عملیات حذف آیت الله منتظری همراه کند:

«ملاحظه می‌کنید، فقیهی که ســـال‌ها در حوزه تدریس کـــرده و قرار بوده پس از امام سکاندار رهبری جمهوری اسلامی گردد، سال‌ها پس از کشف جنایات هولناک مهدی هاشمی و به رغم اعترافات صریح وی، در مورد چگونگی شایعه مرتبط بودن دستگیری او با ماجرای مک فارلین، برای اثبات نادرستی برخورد با مهدی هاشمی، چگونه آسمان را به ریسمان می‌بافد! مهدی هاشمی و یارانش را طرفداران صدور انقلاب معرفی می‌کند و هدف از برخورد با وی را سازش با آمریکا! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجْمل! که دیگر تحلیل‌های وی در کتاب خاطراتش نیز از چنین وزن و اعتباری برخوردار است. غربت وزارت اطلاعات و دشواری راه در فضای سیاسی آن روز، غربت وزارت اطلاعات، مشهود بود. برخی از مسئولان بلندپایه سیاسی نظام، به دلیل مصالح سیاسی، حرکتی را که با دستور امام آغاز شده بود، مصلحت نمی‌دانستند و از آینده آن بیمناک بودند؛ اما در برابر قاطعیت امام، راهی جز سکوت نداشتند. برخی از شخصیت‌های سیاسی صریحاً می‌گفتند که با این گونه برخورد، موافق نیســـتند، لیکن از نظر امام تبعیت می‌نمایند. شـــنیدم یکی از مســـئولان عالی‌رتبه قضایی گفته بود: این چه کاری اســـت که وزارت اطلاعـــات انجام می‌دهد؟ آقای منتظری رهبر آینده اســـت. چرا وزارت اطلاعات با این برخوردها، او را زیر ســـئوال می‌برد؟ آقای ری شهری مرتب پیش امام می‌رود و امام بر اساس گفته‌های او، تصمیم می‌گیرد. اشتباه ما این بود که نرفتیم تا مسائل خود را با امام در میان بگذاریم. ما زودتر در این رابطه اقدام می‌کردیم. این حرکتی که وزارت اطلاعات شروع کرده، معلوم نیست به کجا بینجامد. با اندکی تأمل در مواضع مسئولان بلندپایه سیاســـی و قضایی که بدان اشاره شد، مشـــخص می‌گردد که پیگیری اتهامات مهدی هاشمی تا چه اندازه دشوار بود. تردیدی ندارم که اگر به مصلحت اندیشی‌ها گوش فرا می‌دادم و مصلحت شخصی ظاهری خود را بر انجام تکالیف الهی ترجیح می‌دادم، امروز

AVAYEBUF.wordpress.COM

جمهوری اسلامی در کام جریان منحرف مهدی هاشمی فرو رفته بود. در آن ایام، یکی از سران قوا به آقای هاشمی رفسنجانی فرموده بود: در صورت موفق شدن این جریان، ما هر دو را بر روی یک چوبه دار، اعدام می‌کنند.»[۶۶]

در پایان این بخش از خاطرات، ری‌شـــهری می‌گوید که یکی از سران قوا به هاشمی رفسنجانی گفته بود که اگر جریان طرفدار منتظری موفق شوند، هاشمی رفسنجانی و آن فرد دیگر را بر ســـر یک چوبه دار اعدام خواهند کرد. اگرچه ری‌شهری که بسیار با احترام از آن فرد راوی حکایت می‌کند، از آوردن نام وی خودداری کرده اســـت، اما یافتن نام آن فرد دوم سخت نیست. با توجه به اینکه در آن زمان یعنی در نیمه دهه شصت خورشیدی، مطابق قانون اساسی وقت، برای حکومت جمهوری اسلامی سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه تعریف شـــده بود که تنها در دو قوه مقننه و مجریه یک مســـئول یا رییس وجود داشت و قوه قضاییه به صورت شـــورایی اداره می‌شـــد، بدون هیچ تردیدی فرد مورد نظر سید علی خامنه‌ای بوده است که مقام ریاست قوه مجریه یا همان ریاست جمهوی را به عهده داشت. جالب اینجاســـت که ری شـــهری، این هم پیمان قدیمی سید علی خامنه‌ای، بی‌محابا به نگرانی از اینکه آیت‌الله منتظری پس از خمینی به رهبری برســـد، اشـــاره کرده است و در واقع توجیهی برای برخورد با منتظری و برکناری وی از قائم مقامی رهبری، به این بهانه که سید مهدی هاشمی از نزدیکان آیت الله منتظری بوده است، ارائه می‌کند. سید مهدی هاشمی فرمانده واحد برون مرزی سپاه پاسداران یا همان نهضت‌های آزادیبخش یکسال پس از دستگیری در ششم مهرماه ۱۳۶۶ خورشیدی اعدام شد. محمدی ری‌شهری وزیر اطلاعـــات وقت در کتـــاب خاطراتش تلاش می‌کند تا وانمود کند که دســـتگیری مهدی هاشـــمی با ماجرای مک فارلین ارتباطی نداشته اســـت و تنها شایعه‌ای بود که طرفداران مهدی هاشمی بر سر زبان‌ها انداخته بودند. وی همچنین درباره این موضوع که فراخوانده شدن تیم مهدی هاشمی به ایران و انحلال آن به مذاکرات محرمانه با آمریکایی‌ها مربوط بود، در کتابش می‌نویسد:

«مهدی هاشمی در آخرین بازجویی‌های خود در تاریخ پنجم مهر ماه ۱۳۶۶ خورشیدی، درباره ریشـــه این شایعات می‌گوید: مســـئله مک فارلین، وقتی که مطرح شد ـ یعنی گزارشـــش را من با آقای هادی با هم خواندیم ـ و این‌ها در همین محورها بود، اولین جرقه‌ای که به ذهن ما رســـید، همان لحظه که بـــا آقای هادی با هم خواندیم، همین بود که یعنی این تحلیلی که بعداً اینها متأسفانه نوشتند و پخش کردند، این تحلیل را

AVAYEBUF.wordpress.COM

قبلاً خود من با آقای هادی نشسته بودیم، روی آن صحبت کرده بودیم که مثلاً در اثر گرایشـــی که اینها به غرب پیدا کرده‌اند، مثلاً بعضی مقامات و دولتمردان، یک چنین توافق‌هایی صورت گرفته که مثلاً «نهضت‌ها» را از این طرف، این‌ها بایکوت کنند و در ازایش هم غرب، یک تعهدی به ایران بدهد که در رابطه با جنگ و صدام و این‌ها، مسئله به یک صورتی حل بشـــود. این چیزی بود که به ذهن ما رســـید. منتها به مرحله ابراز نرسید که رویش تصمیم گیری عملی و اقدام عملی بکنیم. چون مصادف بود با همان روزهایی که من بازداشت شدم که خب، دنباله قضیه را خود آقای هادی و دوستانی که بیرون بودند ـ آن طوری که من شنیدم ـ در طی یک اعلامیه صادر کردند و این تحلیل را به این صورت منعکس کردند.»[۶۷]

آیت الله منتظری در تمام سال‌های پس از انقلاب اسلامی در ایران به عنوان جانشینی برای خمینی مطرح بوده است اما به طور رسمی در جلسه ۲۵ تیرماه ۱۳۶۴ خورشیدی در مجلس خبرگان رهبری، مسأله قائم مقامی وی برای پست رهبری جمهوری اسلامی پس از خمینی مطرح شد و به تصویب رسید. یک سال بعد از آن در پی اعتراض وی به دستگیری سید مهدی هاشمی که برادر داماد آیت الله منتظری بود و همچنین اعتراض شدید وی به اقدامات وزارت اطلاعات و قوه قضاییه در ماجرای اعدام‌های دسته جمعی در تابستان ۱۳۶۷ خورشیدی، سبب بروز اختلافات اساسی در بین مقامات عالی‌رتبه جمهوری اسلامی شد. در همین زمان آیت الله منتظری با نوشتن نامه‌ای خطاب به خمینی نسبت به اعدام‌های گسترده و شکنجه‌های جنسی در زندان‌های جمهوری اسلامی اعتراض کرد و نوشت:

«آیا می‌دانید که جنایاتی در زندان‌های جمهوری اسلامی به نام اسلام در حال وقوعند که شـــبیه آن در رژیم منحوس شـــاه هرگز دیده نشد؟ آیا می‌دانید که تعداد زیادی از زندانی‌ها تحت شـــکنجه توسط بازجویانشان کشته شده‌اند؟ آیا می‌دانید که در زندان مشـــهد، حدود بیســـت و پنج دختر بخاطر آنچه بر آنها رفته بود، مجبور به درآوردن تخمدان یا رحم شده‌اند؟ آیا می‌دانید که در برخی زندان‌های جمهوری اسلامی دختران جوان به زور مورد تجاوز قرار می‌گیرند.»[۶۸]

به این ترتیب پس از مدت‌ها بدگویی از آیت الله منتظری نزد خمینی که با مدیریت ســـید علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی انجام می‌شد، در نهایت در ششم فروردین ماه ۱۳۶۸ خورشـــیدی، نامه‌ای شدیدالحن منتصب به خمینی علیه منتظری منتشر شد که نقطه پایانی بر حیات سیاسی وی گذاشت. در بخشی از این نامه خمینی آمده است:

AVAYEBUF.wordpress.COM

«بسم الله الرحمن الرحیم - با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم، خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضعگیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم . مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلاف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسئله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است، مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی‌باشید و به طلابی که پول برای شما می‌آورند، بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمدالله از این پس شما مسئله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید - که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرت‌تان را خرابتر می‌کند - با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته ازآتش بی‌مهری‌ها، با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید، چند نصیحت می‌کنم. دیگر خود دانید: یک - سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین وگروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد. دو - از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد. سه - دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند. چهار - نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌ای گروهی به مردم می‌رسید، ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان - روحی له الفدا - و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید. برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید، شاید خدا کمکتان کند. والله قسم، من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم، ولی در آن وقت شما را ساده لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید، ولی شخصی بودید تحصیلکرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید و اگر

AVAYEBUF.wordpress.COM

اینگونه کارهاتان را ادامه دهید، مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی‌کنم.»[۶۹]

آغاز سال ۱۳۶۸ خورشیدی، شروع یک شمارش معکوس برای پایان دو دوره ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای بود. وی زمان زیادی نداشت و اگر قرار بود برای تضمین ادامه حیات سیاسی‌اش کاری صورت دهد باید به سرعت اقدام می‌کرد. شاید به همین جهت فشارها بر روی خمینی را در همان تعطیلات نوروزی افزایش دادند تا تکلیف آیت الله منتظری را هر چه زودتر روشن کند. پس از نامه عتاب آلود خمینی به منتظری در ششم فروردین، نوبت به تغییر قانون اساسی رسید. در تمام سال‌های پس از انقلاب، خمینی در برابر درخواست‌ها برای تغییر قانون اساسی مقاومت کرده بود، اما این‌بار سیل درخواست نامه‌های متعدد از طرف هر سه قوه به خمینی رسیده بود تا موافقت وی را با تغییر قانون اساسی جمهوری اسلامی جلب کنند. هاشمی رفسنجانی به عنوان رییس مجلس، در ۲۷ فروردین ماه ۱۳۶۸ خورشیدی نامه‌ای را مقابل نمایندگان گذاشت تا امضا کنند و بر پایه آن از خمینی بخواهند تا دستور بازنگری در قانون اساسی را صادر کند. همزمان نامه دیگری با مضمون مشابه توسط سید محمد موسوی خوئینی‌ها از طرف شورای عالی قضایی نوشته و برای خمینی ارسال شد. در نهایت خمینی در ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ خورشیدی، با بیان کردن برخی محدودیت‌ها و شرایط، دستور تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی را صادر کرد. این شورا شصت روز مهلت داشت تا در محدوده برخی مواد مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصلاحات مورد نیاز را به انجام برساند.[۷۰] سید علی خامنه‌ای به عنوان رییس جمهور هدایت شورای بازنگری قانون اساسی را به عهده گرفت. این دستور خمینی برای خامنه‌ای در حکم اکسیر حیات، اما برای خود خمینی سفیر مرگ بود. بلافاصله پس از صدور این آخرین فرمان، خمینی به یک بیماری بسیار عجیب دچار شد و به سرعت از پای افتاد.

راز دست کش‌های سفید خمینی و شباهت مرگ وی با لنین

روح الله خمینی تنها چند روز پس از موافقت با اصلاح قانون اساسی به یک بیماری بسیار عجیب دچار شد. دکتر حسن عارفی، سرپرست گروه پزشکان معالج خمینی، در خرداد ماه ۱۳۹۱ خورشیدی، به مجله علمی دانش روز که در تهران منتشر می‌شود، گفت

AVAYEBUF.wordpress.COM

که بیماری سـرطان معده خمینی زمانی آشکار شد که او اعلام کرد: «اجابت مزاجش به شدت تیره است.» دکتر عارفی در ادامه گفت که پس از آزمایش مدفوع خمینی، مشخص شد که خون در مدفوع وی وجود دارد. با مشاهده دیگر علایم این بیماری عجیب خمینی، تیم ویژه پزشـکان، بیماری وی را سرطان معده تشخیص دادند. سرپرست گروه پزشکان خمینی، سرطان معده او را از انواع نادر و بسیار تهاجمی توصیف کرد که در فاصله کوتاهی وضعیت رهبر وقت ایران را «بحرانی» کرد. دکتر حسن عارفی در توضیح وضعیت پزشکی خمینی اضافه کرد، از آنجا که آزمایش‌های دقیق و منظم بر روی رهبر و بنیانگزار جمهوری اسلامی صورت می‌گرفت، به جرات می‌تواند بگوید که در هفته‌های پیش از آنکه وی ناگهان خون در مدفوعش ببیند، هیچ گونه اثری از احتمال ابتلا به سرطان در آزمایش‌های متعدد خون که از خمینی گرفته می‌شد، یافت نکرده بودند. دکتر عارفی ادامه داد:

«من همان زمان خدمت امام رسیدم و ضمن اینکه از وجود خون در مدفوع سخن گفتم تأکید کردم این علامت خوبی نیسـت و ما باید به هر صورت ممکن و در اسـرع وقت چاره‌ای در این زمینه بیاندیشـیم. امام هم با توجـه به اظهارات من از خطرناک بودن وضعیت سلامتی خود آگاه شدند اما نام بیماری را به ایشان اعلام نکردیم. ... متأسفانه بیماری امام به شـدت تهاجمی بود و در نتیجه در کمتر از دو هفته پس از تشخیص، سرطان به اعضای دیگر بدن او از جمله خون، ریه‌ها و کبد نیز هجوم برد.»[۷۱]

البته علایم این بیماری پیش از آن هم در چند مورد دیگر در بین مسئولین جمهوری اسـلامی دیده شـده بود که در ابتدای همین فصل به برخی از آنها اشـاره شـد. به ویژه در ماجـرای مرگ آیت‌الله ربانی املشـی کـه علایم بیمـاری و دوره آن کاملاً به علائم و دوره بیمـاری خمینی شـبیه بود و جالب‌تر اینکه دلیل مرگ آیت الله ربانی املشـی نیز همانند خمینی در آغاز توسـط مقامات رسمی جمهوری اسلامی، سکته قلبی اعلام شده بود اما با پیگیری‌های خانواده وی، در نهایت وزارت اطلاعات جمهوری اسـلامی پذیرفت که آیت‌الله ربانی املشـی که در هفدهم تیرماه ۱۳۶۴ خورشیدی کشته شد، توسط سید مهدی هاشـمی، این یار وفادار و گوش به فرمان سـید علی خامنه‌ای، با یک داروی رادیو اکتیو که سـرطان پیش رونده تهاجمی معده ایجاد می‌کند، مسـموم شده بود. محمدی ری شـهری در کتاب خاطراتش با پرداختن به این موضوع تلاش کرده است تا آن را یک عملیات خودسـرانه از طرف سـید مهدی هاشمی و تیم وی وانمود کند. اما در خرداد ماه

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۳۶۸ خورشیدی، چهار سال پس از قتل ربانی املشی و دو سال پس از اعدام سید مهدی هاشمی، این‌بار خمینی به همان نوع مرگ دچار شد. جالب اینجاست که خمینی پس از مرگ مشکوک آیت‌الله ربانی املشی، در ملاقات‌هایش با مقامات عالی رتبه حکومتی به ویژه رییس جمهور و وزیر اطلاعات، همیشه دستکش سفیدی به دست داشت که در تصاویر به جا مانده از آن ملاقات‌ها مشهود می‌باشد. یکی از روش‌های مرسوم سازمان‌های اطلاعاتی، به ویژه سازمان‌های اطلاعاتی بلوک شرق برای مسموم کردن مخالفان و یا رهبران سیاسی، انتقال مواد سمی از طریق دست دادن، برقراری تماس با پوست بدن قربانی، تزریق و یا ریختن ماده مسموم در آب و غذای فرد مورد نظر بوده است. با توجه به نوع سرطان تهاجمی معده که خمینی را در مدت دو هفته از پای در آورد، بدون تردید دارو به معده و دستگاه گوارش وی وارد شده است و به احتمال زیاد در روزهای پایانی اردیبهشت ۱۳۶۸ خورشیدی، پس از اینکه آیت الله منتظری از صحنه حذف شد و دستور لازم برای تغییرات در قانون اساسی از سوی خمینی صادر شد، به آب و یا غذای وی این مواد سمی اضافه شده بود. به این ترتیب دستکش‌های سفید خمینی هم نتوانست وی را از مسموم شدن توسط مافیای سازمان امنیت شوروی مصون بدارد. لازم به ذکر است که خمینی در ملاقات با اعضای خانواده و محافظان و تیم درمانی‌اش از دستکش‌های سفید استفاده نمی‌کرد و آن دستکش‌های رمز آلود تنها در ملاقات با برخی از مقامات عالی رتبه حکومتی دیده شده بودند.[۷۲]

نکته دیگر در گزارش تیم پزشکی خمینی، سرعت بالای ابتلا و رشد سرطان وی می‌باشد. به گفته دکتر عارفی در آزمایش‌های منظم هفته‌های پیش از مرگ خمینی، هیچ اثری از سرطان در وی دیده نشده بود و به طور ناگهانی با این مورد نادر و تهاجمی سرطان معده مواجه شدند. تنها مسمومیت با مواد رادیو اکتیو می‌تواند با چنین سرعتی در مدت دو هفته فرد را با علایم سرطان تهاجمی از پای درآورد. محمد حسین خوشنویس سرپرست تیم ویژه پرستاری از خمینی نیز در گفتگو با مجله دانش روز در خرداد ماه ۱۳۹۱ خورشیدی تأیید کرد که خمینی در هفته‌های آخر به سرطان معده مبتلا شده بود و در زمان دومین مرتبه از تزریق داروی شیمی درمانی، دچار سکته وسیع قلبی شد و درگذشت. خوشنویس در ادامه گفت که بخش عمده مراقبت‌های پزشکی از رهبر پیشین جمهوری اسلامی، مربوط به نارسایی و عارضه قلبی وی بود و بروز سرطان، تمام اعضای

AVAYEBUF.wordpress.COM

خمینی در ماه‌های آخر عمر به شدت نگران بود که توسط سران حکومت مسموم شود و در دیدار با آنها دستکش به دست می‌کرد.

تیم پزشکی و پرستاری خمینی را شوکه کرده بود.[۷۳]

دکتر حسن عارفی همچنین با انتشار کتابی به نام «طبیب دل‌ها» برخی از ناگفته‌های پرونده پزشکی روح الله خمینی را منتشر کرده است. بر اساس گفته‌های وی، درباره شیوه درمانی خمینی اختلاف نظرهایی وجود داشت، اما سرانجام با توجه به وضعیت بحرانی رهبر انقلاب اسلامی، با نظر فرزندش احمد خمینی و سران وقت سه قوه آیت‌الله علی خامنه‌ای رئیس جمهور، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس و سید محمد موسوی خوئینی‌ها عضو شورای عالی قضایی، با شیمی درمانی مخالفت و تصمیم به عمل جراحی گرفته شد.[۷۴] دکتر عارفی در گفت و گو با مجله دانش روز همچنین با تأئید تلویحی برخی شایعات درباره ترجیح عمل جراحی به شیمی درمانی، در مقام دفاع از نظر سران سه قوه که هیچ آشنایی با علم پزشکی نداشته‌اند، بر آمده و با اشاره به اینکه در زمان درمان به شیوه شیمی درمانی، موی بیمار تحت درمان دچار ریزش می‌شود، آن را توجیهی برای تصمیم آنها می‌داند:

«شاید منظور مخالفان شیمی درمانی آیت الله خمینی - که چه خوب شد که این اتفاق رخ نداد - این بود که مثلاً برخی از مغرضان در حین استفاده از این روش و در هنگام ریزش محاسن امام از ایشان تصویری تهیه نکنند.»[۷۵]

AVAYEBUF.wordpress.COM

محمد حسین خوشنویس، سرپرست تیم پرستاری از خمینی هم با اشاره به اینکه پس از دوبار عمل جراحی وی و افزایش مجدد سلول‌های سرطانی، استفاده از داروی ضد سرطان و شیمی درمانی آغاز شد، ادامه می‌دهد:

«پس از دریافت دومین دوز درمانی، ایشان به انفارکتوس وسیع سطح قدامی قلب و ادم حاد ریه مبتلا شدند که بلافاصله عملیات احیای قلب آغاز شد، اما این اقدامات با توجه به از دست رفتن سایز وسیعی از عضله قلب نتیجه نداد.»[۷۶]

در نهایت خمینی پس از دو هفته دست و پنجه نرم کردن با سرطان تهاجمی پیش‌رونده معده و دستگاه گوارش، در دقایق پایانی روز ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ خورشیدی مرد. خبر مرگ وی روز چهاردهم خرداد منتشر شد و چند ساعت پس از اعلام این خبر، مجلس خبرگان رهبری، سید علی خامنه‌ای رئیس جمهور وقت را به عنوان رهبر و جانشین خمینی انتخاب کرد. اگر چه تیم پزشکی خمینی از بیماری عجیب و مرگ ناگهانی وی شوکه شدند و اصلاً انتظار آن را نداشتند، این سرعت تصمیم گیری مجلس خبرگان رهبری، از آمادگی کامل و برنامه‌ریزی سران سه قوه یعنی مثلث سید علی خامنه‌ای، علی اکبر هاشمی رفسنجانی و سید محمد موسوی خوئینی‌ها برای این حادثه، خبر می‌دهد.

خمینی در دیدار با خانواده و تیم پزشکی اش که به آنها اعتماد داشت، دستکش های سفید را نمی پوشید.

AVAYEBUF.wordpress.COM

مرگ خمینی در اثر مسمومیت بدون شک نخستین مرگ یک رهبر سیاسی به دست جانشینانش نبوده است و آخرینش هم نخواهد بود. برای بیش از دو دهه، کنفرانس سالانه بالینی-پاتولوژیک در دانشگاه مریلند در ایالات متحده آمریکا برگزار و در مورد بیماری‌ها و علت مرگ افراد مشـــهور تاریخ همچون فلورانس نایتینگل، اســـکندر مقدونی، موزارت، بتهوون، ادگار الن پو بحث می‌شـــود. به گزارش روزنامه نیویورک تایمز در هفتم می سال ۲۰۱۲ میلادی شاخص‌ترین چهره سیاسی که مرگ وی در این کنفرانس مورد بررسی قرار گرفت، ولادیمیر لنین رهبر و بنیان گذار اتحاد جماهیر شوروی بود. مطابق اسناد، لنین در ساعات آخر عمر، تشنج شدیدی کرده بود. در این کنفرانس عنوان شده بود که تشنج شیوع چندانی در بیماران دچار ســـکته مغزی ندارد. در واقع هر ســـمی می‌تواند منجر به تشنج شود. دکتر لیو لوری تاریخدان سرشناس روسی که از سن پترزبورگ برای شرکت در این کنفرانس به ایالات متحده رفته بود هم بر این باور است که علت نهایی مرگ لنین مسموم شدن وی بوده است، اما چه کسی می‌توانست علیه لنین توطئه کرده باشد؟ استالین! فرد جاه طلبی که لنین را تنها مانع خود بر سر رهبری شوروی می‌دید.

دکتر لوری با بیان اینکه روســـیه کمونیســـتی در ســـال‌های دهه بیستم میلادی، سرزمین دسیســـه‌های مافیایی بود، به تشـــریح بیماری نادر ولادیمیر لنین رهبر انقلاب شوروی پرداخت. بیماری شدید لنین از سال ۱۹۲۱ میلادی شروع شده بود و در سه سال آخر عمر، حال وی به صورت فزاینده‌ای رو به وخامت می‌رفت. به گفته دکتر لوری، لنین در نامه‌ای که به ماکسیم گورکی نوشت، عنوان کرد که به شدت احساس خستگی می‌کند، نمی‌تواند بخوابد و ســـردردهای وحشـــتناکی دارد که امکان انجام هر کاری را از وی سلب کرده است. در همین زمان لنین قصد داشت که یک حمله سیاسی علیه استالین ترتیب دهد و اســـتالین هم به خوبی از قصد لنین آگاه بود. نامه محرمانه‌ای از اســـتالین در سال ۱۹۲۳ میلادی در دست است که در آن استالین نوشته است که لنین می‌خواهد رنج ناشی از بیماری‌هایش خاتمه یابد. دکتر لوری ادامه می‌دهد که به ادعای استالین، لنین یک بار در اواخر عمرش از او خواسته بود که برایش سیانید پتاسیم تهیه کند تا با آن بتواند با آن به زندگی‌اش خاتمه دهد. استالین هم به لنین اطمینان داده بود که زمانی که لازم شود، خواســـته او را بی‌درنگ برآورده خواهد کرد. اما در عین حال اســـتالین اشاره کرده بود که جسارت انجام این کار را علیرغم «انسانی بودن و ضروی بودن کار» پیدا نکرده و موضوع را

AVAYEBUF.wordpress.COM

به پولیت بورو گزارش داده است. دکتر لوری در پایان می‌گوید که این احتمال وجود دارد که استالین بی‌رحم، لنین را مسموم کرده و کشته باشد. [۷۷]

اینکه سید علی خامنه‌ای هم با همه بی‌رحمی‌هایی که از وی در تمام سال‌های پیش و پس از انقلاب دیده شده است، خمینی را مسموم کرده باشد تا در روزهای پایانی دور دوم ریاست جمهوری‌اش از صحنه سیاسی کشور حذف نسود و به این ترتیب بتواند بر بالاترین قدرت سیاسی در ایران تکیه بزند، بسیار منطقی به نظر می‌رسد. مرگ خمینی یک ماه پس از آن اتفاق افتاد که خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی و موسوی حوئیی‌ها توانسته بودند وی را مجاب کنند که با اصلاح قانون اساسی موافقت کند و خمینی هم همانطور که گفته شد تحت شرایط خاصی این اجازه را برای مدت شصت روز صادر کرده بود. این مدت شصت روزه تا یک ماه پس از مرگ خمینی هم ادامه پیدا کرده بود و در نبود وی سید علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی با وارد کردن اصل ولایت مطلقه فقیه به قانون اساسی و سپردن قدرتی معادل خداوند به ولی فقیه و رهبر جمهوری اسلامی به هرآنچه می‌خواستند رسیدند و هیچکس شهامت مخالفت با اقدامات‌شان را نداشت. همچنین مقرر شده بود تا هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری برسد و برای افزایش قدرت وی پست نخست وزیری هم از قانون اساسی جمهوری اسلامی حذف شد تا اختیار تام اجرایی دولت به رییس جمهور منتقل شود. در چنین شرایطی سازمان امنیت شوروی و ساکنان کاخ کرملین از همه خوسحال‌تر و راضی‌تر به نظر می‌رسیدند که ثمره سی سال برنامه‌ریزی و

"All the News That's Fit to Print."

The New York Times.

THE WEATHER

VOL. LXXIII.....No. 24,105. NEW YORK, WEDNESDAY, JANUARY 23, 1924. TWO CENTS

LENIN DIES OF CEREBRAL HEMORRHAGE; MOSCOW THRONGS OVERCOME WITH GRIEF; TROTSKY DEPARTS ILL, RADEK IN DISFAVOR

SOVIET CONGRESS IN TEARS

Mass Hysteria Only Averted by a Leader's Brusque Intervention.

BODY WILL LIE IN STATE

Captain of Tacoma and Two Radio Men Lose Their Lives in Vera Cruz Storm

COOLIDGE SENDS WATCHER TO OIL HEARING; DAUGHERTY IS ALREADY INVESTIGATING; ASK SINCLAIR TO RETURN, FALL RECALLED

PRESIDENT READY TO ACT

Spokesman Indicates Coolidge Has His Eyes on Developments.

DECLARES ANDERSON FORCED HIM TO SPLIT PART OF HIS 'DRY' PAY

LABOR TAKES OFFICE, FULFILLING ANCIENT BRITISH CEREMONIES

WON'T CONFER AGAIN ON ST. MARK'S RITES

VETO THREATENED ON A HIGH SURTAX

تاریخ‌دان سرشناس روس مرگ لنین را در نتیجه مسمومیت توسط استالین می‌داند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

تلاش آنها برای تربیت نیروهای وفادار به شوروی و سازماندهی انقلاب و هدایت آن را در رسیدن سید علی خامنه‌ای به قدرت شاهد بودند.

اخطارهای ولادیمیر پوتین برای یادآوری دِین خامنه‌ای به شوروی

اگرچه خوشحالی رهبران شوروی دوام چندانی نداشت و دو سال پس از رسیدن خامنه‌ای به قدرت، اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشید اما سید علی خامنه‌ای از این حادثه چندان ناراضی به نظر نمی‌رسید. درست است که وی هر چه داشت را مدیون اتحاد جماهیر شوروی و سازمان امنیت شوروی بود، اما با رسیدن به قدرت مطلقه در ایران دیگر نیازی به حمایت‌های شوروی نداشت و اتفاقاً با از بین رفتن ابرقدرت شرق، نگرانی خامنه‌ای و دیگر تربیت شدگان سازمان امنیت شوروی هم از اینکه شاید قربانی باج خواهی روس‌ها به واسطه گذشته تاریک‌شان در روسیه بشوند، از بین رفته بود. یک دهه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، با به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین که یکی از افسران سابق کا گ ب و همکاران سید علی خامنه‌ای در سازمان امنیت شوروی در سال‌های اوج جنگ سرد بود، زمزمه نشستن بر سر میز خونین شطرنج جنگ سرد شنیده شد. پوتین پس از اینکه به عنوان رییس جمهور فدراسیون روسیه قدرتش را تثبیت کرد، به دانشگاه پاتریس لومومبا رفت و در چهاردهم ماه می سال ۲۰۰۳ میلادی، برابر با ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۲ خورشیدی، به عنوان سخنران افتتاحیه «گردهمآیی جهانی دانش آموختگان خارجی در مؤسسات آموزش عالی روسیه (شوروی) «در حالی که دوازده سال از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌گذشت بارها و بارها از عبارت شوروی به جای فدراسیون روسیه استفاده کرد و نشان داد که تصمیم دارد تا اتحاد جماهیر شوروی را احیا کرده و شکوه و عظمت از دست رفته امپراتوری شرق را به آن بازگرداند.[۷۸] بسیاری از فارغ التحصیلان این دانشگاه رسمی وابسته به سازمان امنیت شوروی در این مراسم حضور داشتند اما چهره‌های سرشناس ایرانی در آن غایب بودند. اما ولادیمیر پوتین شاید برای اینکه به سید علی خامنه‌ای و دیگر فارغ‌التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا یادآوری کند که روح اتحاد جماهیر شوروی هنوز زنده است و این افراد در برابر خدماتی که کا گ ب به آنها کرده است باید مسئول و پاسخگو باشند، تصمیم گرفت تا اشاره‌ای به گذشته آنها در این موسسه آموزشی و امنیتی بشود شاید به یاد بیاورند که گردنکشی کردن در برابر کسانی که نقاط تاریک زندگی شما

AVAYEBUF.wordpress.COM

را می دانند، فکر خوبی نیست. چند ماه پس از سخنرانی تاریخی پوتین در دانشگاه پاتریس لومومبا، در ۲۵ نوامبر سال ۲۰۰۳ میلادی، برابر با چهارم آذر ماه ۱۳۸۲ خورشیدی، روزنامه کامرسانت که یکی از پرتیراژترین روزنامه‌های روسیه می‌باشد، در مقاله‌ای به بهانه معرفی دانشگاه دوستی ملل پاتریس لومومبا در روسیه، ماجرای تحصیل سید علی خامنه‌ای در این دانشگاه را برای نخستین بار به طور رسمی در روسیه منتشر کرد و نوشت:

«سومین دانشگاه بزرگ روسیه - ۲۵ نوامبر ۲۰۰۳ میلادی - دانشگاه دوستی ملل توسط کابینه وزیران اتحاد جماهیر شوروی در پنجم فوریه سال ۱۹۶۰ میلادی تأسیس شد تا سطح عالی‌تری از آموزش را به صحنه بیاورد. در ۲۲ فوریه سال ۱۹۶۱ میلادی نام این دانشـــگاه برای بزرگداشت اولین نخست وزیر جمهوری کنگو به پاتریس لومومبا تغییر یافت. در سال ۱۹۷۵ میلادی، دانشگاه پاتریس لومومبا مورد تقدیر هیأت رییسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت. ... در پنجم فوریه سال ۱۹۹۲ میلادی نام این دانشـــگاه به دانشگاه دوستی ملل روسیه تغییر یافت. ... این دانشگاه ۱۶۵۰ استاد دارد که ۳۰۰ پروفســـور و دکتر در رشـــته‌های علمی مختلف و یک هزار پی اچ دی در بین آنها هستند. این اساتید در نه دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، زبان شناسی، حقوق، اقتصاد، پزشکی، مهندسی، فیزیک و ریاضیات، زیست محیطی و کشاورزی به آموزش متخصصان در ۴۵ رشته گوناگون مشغولند. دانشگاه پاتریس لومومبا بیش از سی هزار فارغ التحصیل دارد که در ۱۶۰ کشـــور دنیا به کار مشـــغولند. افرادی همچون باهارات جاگدئو رییس جمهور گویان، سید علی خامنه‌ای ولی فقیه ایران، نایب رییس دومای دولتی روسیه ایرینا خاکامادا، رییس دومای شهر مسکو ولادیمیر پلاتونفو وزیر آموزش عالی روسیه ولادیمیر فیلیپف از جمله آنها هستند. همچنین ایلیچ رامیرز سانچز که به کارلوس شغال معروف است در این دانشگاه حضور داشت.»[۷۹]

پس از آن پوتین در نخســـتین ســـفرش به تهران در سال ۲۰۰۷ میلادی، سید علی خامنه‌ای را مسیح نامید و تلاش کرد تا به این ترتیب به وی قداست و کاریزمایی را ببخشد که برای آینده نزدیک در همکاری با روسیه به آن نیاز داشت.[۸۰] شاید بی‌توجهی خامنه‌ای به همه این اخطارها و تشویق‌ها سبب شد تا تلویزیون دولتی روسیه در فوریه سال ۲۰۱۰ میلادی سید علی خامنه‌ای را به عنوان فارغ التحصیل دانشگاه پاتریس لومومبا اعلام کند.[۸۱] پس از آن بود که خامنه‌ای تهدیدها را جدی گرفت و هیأتی رسمی از وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی به سرپرستی رامین مهمان‌پرست سخنگوی این وزارتخانه راهی مسکو شدند تا قراردادی تاریخی را با دانشگاه پاتریس لومومبا به امضا برسانند. بر پایه این قرارداد

AVAYEBUF.wordpress.COM

که در تاریخ دوازدهم اکتبر سال ۲۰۱۱ میلادی برابر با بیستم مهرماه ۱۳۹۰ خورشیدی، در ملاقات با دکتر ولادیمیر فیلیپف رییس دانشگاه پاتریس لومومبا و افسر ارشد اطلاعاتی سازمان امنیت شوروی، به امضای دو طرف رسید، دانشگاه تهران، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشگاه شیراز و دانشگاه بین المللی قزوین همکاری رسمی ده ساله‌ای را با دانشگاه پاتریس لومومبا تضمین کردند.[۸۲]

آنچه پس از آن در رفتارهای سید علی خامنه‌ای و حکومت جمهوری اسلامی مشاهده شده است، پیروی بی‌قید و شرط از فرامین صادر شده از کاخ کرملین در مسکو بوده است. ولادیمیر پوتین حالا فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا در سراسر دنیا و در صدر آنها سید علی خامنه‌ای و محمود عباس را بسیج کرده است تا به وی در چیدن دوباره آجرهای عمارت اهریمنی امپراتوری شوروی کمک کنند و آنها هم چاره‌ای جز فرمانبرداری ندارند. رویارویی شرق و غرب که ولادیمیر پوتین رویای آن را در سر دارد و با شتاب به سمت آن در حرکت است، بدون تردید بسیار خطرناک‌تر از جنگ سرد خواهد بود، چرا که در دوران جنگ سرد رهبران شـــوروی به دفتر سیاسی شورای مرکزی حزب کمونیست شوروی یا همان پولیت بورو پاسخگو بودند اما پوتین به هیچکس پاسخگو نیست و به تنهایی نشان داده است که توانایی تصمیم‌گیری در قد و قامت دیکتاتورهای دیوانه تاریخ همچون آدولف هیتلر و موسیلینی را دارد.

فصل دهم

شطرنج روسی و دومینوی آمریکایی در ایران

بـــدون تردید موفق‌ترین بخش از عملکردهای ســـازمان امنیت شـــوروی مربوط به کمپین دیس اینفورمیشـــن یا همان کمپین دروغ و شایعه سازی بود که افسران کا گ ب متخصصان بی‌رقیب آن بوده‌اند. اینکه در تمام ســـال‌های پس از وقوع انقلاب اســـلامی، با وجود هزاران رد پای آشـــکار از نقش ســـازمان امنیت شوروی در این انقلاب، انگشت‌های اتهام به سوی ایالات متحده آمریکا، انگلستان، فرانسه و دیگر کشورهای دموکراتیک غربی

AVAYEBUF.wordpress.COM

نشـــانه رفته و آنها را مقصر اصلی در روی کار آمدن خمینی دانســـته اند، یک اتفاق نبود. این دقیقاً بخشی از طرح عملیاتی شوروی‌ها بود که تشکیل حکومت جمهوری اسلامی‌را با تمام خشـــونت افسار گســـیخته انقلابی و ویرانی‌هایی که برای ایرانیان به ارمغان آورد، ثمره سیاست دولت‌های کاپیتالیست غربی وانمود سازند. سازمان امنیت شوروی در تمام لایه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، نظامی‌و حتی در دربار محمد رضا شاه پهلوی نفوذی گســـترده و خزنده را در طول چندین دهه تدارک دیده بود. با شـــکیبایی یک شطرنج باز حرفه‌ای تمام مهره‌هایش را در گوشه گوشه این صفحه سیاه و سفید بازی سیاست در ایران چیده و همگی را در وضعیت آماده باش برای روز موعود در جای مخصوص قرار داده بود. حتی طرح‌های جایگرین دوم و سوم نیز در صورت وقوع برخی حوادث پیش بینی نشده، در این بازی شطرنج روسی در نظر گرفته شده بود. برنامه‌ای دقیق و هدفمند که نه تنها در ایران بلکه در بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم در حال اجرا بود. جهان سوم نامی بود که ساکنان کاخ کرملین به کشورهای کمتر توسعه یافته می‌دادند. در سوی دیگر اقیانوس آتلانتیک، ابرقدرت غرب یعنی ایالات متحده با مشکلات درونی فراوانی مواجه بود.

قتل عام روز هالوین، روزی که سازمان سیا کور شد

جیمی‌کارتر با تفکرات ایده‌آل گرایانه‌اش، به تازگی بر مسند ریاست جمهوری آمریکا تکیه زده بود و اقدامات وی در تمام جوانب سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی، چیزی از یک انقلاب تمام عیار در درون ایالات متحده کم نداشـــت. جنگ فرسایشـــی در ویتنام و رسوایی واترگیت که به استعفای رییس جمهور ریچارد نیکسون منتهی شد، اعتماد به نفس دولت ایالات متحده را تا پایین‌ترین سطح ممکن رسانده بود. عزل و نصب‌های دولتی کارتـــر نیز تمام آنچه را که پـــس از جنگ جهانی دوم از ایالات متحده در جهان به عنوان یک نیروی نجات بخش و رهبری قدرتمند برای دنیا تصویر شده بود، به چالش می‌کشید. اقدامات کارتر سبب شده بود تا سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا در محاسبات‌شان از تحولات ایران دچار اشتباهات فاحش شده و عملاً قدرت پیش بینی اتفاقات را از دست بدهند. جیمی‌کارتر پس از رسیدن به قدرت دستور داد تا وزارت امورخارجه آمریکا نوعی سیاســـت خارجی اخلاقی را مد نظر قرار دهد و به موازات آن با انتخاب یکی از دوستان و متحدانش برای تصدی پســـت ریاست سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا، از وی خواست تا

AVAYEBUF.wordpress.COM

این سازمان را پاکسازی کند.[۱] یکی از وقایع مهم و سرنوشت سازی که در همین راستا صورت گرفت و به ویژه از چشم پژوهشگران و تاریخ نویسان ایرانی پنهان ماند، ماجرایی است که در بین مأموران سازمان اطلاعات و امنیت ایالات متحده به عنوان «قتل عام روز هالوین» و یا «قتل عام صبح دوشنبه» شهرت دارد.

صبح روز دوشنبه ۳۱ اکتبر ۱۹۷۷ میلادی برابر با نهم آبان ماه ۱۳۵۶ خورشیدی، آدمیرال استنفیلد ترنر حکم اخراج صدها نفر از پرسنل کهنه کار سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، سی آی اِی را صادر کرد. وی که از نهم ماه مارس همان سال با حکم رییس جمهور جیمی کارتر به جای جرج هربرت واکر بوش، ریاست سازمان سیا را عهده‌دار شده بود، با سیاست‌های رادیکال خود، خیلی زود در میان پرسنل این سازمان به «رفیق ترنر» معروف شد.

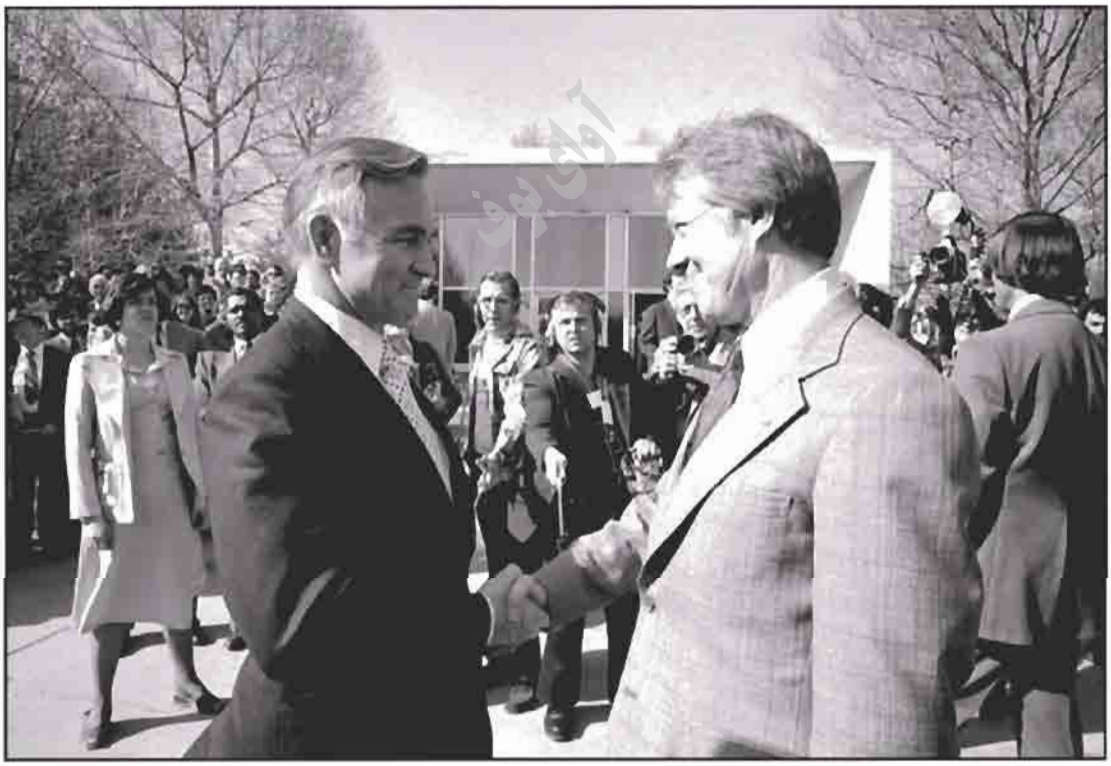

رییس جمهور جیمی کارتر پس از مراسم سوگند رییس جدید سازمان سیا استنفیلد ترنر به وی تبریک گفت. ۹ مارس ۱۹۷۷

جان مگوایر یکی از افسران با سابقه سازمان سیا وجود شایعات گسترده درون سازمانی مبنی بر اینکه آدمیرال ترنر یک کمونیست و اقداماتش در جهت خدمت به آرمان‌های اتحاد جماهیر شوروی بوده است، را تأیید می‌کند.[۲] تعداد پرسنل اخراج شده سازمان سیا

AVAYEBUF.wordpress.COM

در این ماجرا به درستی مشخص نیست. تئودور شاکلی، رییس سابق عملیات مخفی سیا ادعا می‌کند که بیش از دو هزار و هشتصد نفر از افسران این سازمان توسط آدمیرال ترنر اخراج شدند.[۳] بعدها استنفیلد ترنر تعداد افسران اخراجی سازمان سیا در ماجرای قتل عام هالوین را تنها ۸۲۰ نفر اعلام کرد.[۴] ترنر همواره از تصمیم خود در اخراج بسیاری از افسران سازمان سیا دفاع کرده و آن را دلیلی برای بهبود قابلیت جمع آوری اطلاعات دانسته است. واقعیت این است که این سیاست‌های رادیکال در اوج بحران جنگ سرد در سال‌های پایانی دهه هفتاد میلادی، سبب شد تا سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده آمریکا در یک نوع جنگ داخلی و درون سازمانی اسیر شود و کنترل امور را به ویژه در بخش‌های ملتهب دنیا همچون خاورمیانه، آمریکای جنوبی و آفریقا از دست بدهد. شاید یکی از دلایل اصلی که سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا نتوانسته بودند وقوع انقلاب در ایران را پیش بینی کنند و غافلگیر شدند، همین حادثه قتل عام روز هالوین در سازمان سیا بود. درست دو ماه پس از اخراج گسترده مأموران سازمان سیا، در دهم دی ماه ۱۳۵۶ خورشیدی، جیمی کارتر که به همراه همسرش و سر مست از سراب تحقق رویاهای سیاسی‌اش، تهران را برای گذراندن

رییس جمهور آمریکا جیمی کارتر و همسرش در کنار خانواده سلطنتی ایران در مهمانی کریسمس سال ۱۹۷۸ میلادی در کاخ نیاوران

AVAYEBUF.wordpress.COM

کریسمس سال ۱۹۷۸ میلادی در کنار شاه و ملکه ایران انتخاب کرده بودند، ایران را تحت رهبری محمدرضا شاه پهلوی «جزیره ثبات» نامید.[۵] رییس جمهور ایالات متحده در این مراسم با شکوه در کاخ نیاوران، شاه را محبوب مردم ایران دانست.[۶]

بلافاصله پس از این سخنرانی کارتر، سازمان امنیت شوروی به تمام نیروهایی که در طول چندین دهه در لایه‌های مختلف اجتماعی نفوذ کرده بودند، فرمان شروع یک عملیات گسترده را صادر کرد تا رییس جمهور آمریکا و تمام دنیا شاهد باشند که غرب نمی‌تواند در زیر سایه همسایگی شوروی برای خودش در ایران یک جزیره ثبات داشته باشد. یک هفته پس از آنکه کارتر ایران را جزیره ثبات و شاه را محبوب مردم نامید، در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ خورشیدی، مقاله‌ای جنجالی با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در صفحه هفتم روزنامه اطلاعات علیه خمینی به چاپ رسید.[۷] در واکنش به این مقاله، ناآرامی‌های مشکوک و گسترده‌ای در کشور رخ داد. از فردای همان روز یعنی از هجدهم دی ماه، ابتدا در مشهد برخی از طلبه‌های حوزه علمیه از جمله سید علی خامنه‌ای تظاهراتی بر پا کردند. بازار و حوزه علمیه شهر قم نیز با هدایت یکی دیگر از فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا یعنی سید محمد موسوی خوئینی‌ها تعطیل شدند و تظاهرات مردم قم با تیراندازی نیروهای امنیتی حکومت به خشونت کشیده شد. دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران نیز دو روز بعد در محوطه دانشگاه تظاهرات و کلاس‌های درس را تعطیل کردند. بازار تهران چهل روز پس از تظاهرات قم به بهانه چهلم شهدای قم تعطیل شد و بدین ترتیب سلسله راهپیمایی‌های روز چهلم شهدا در شهرهای مختلف کلید خورد. صادق زیباکلام استاد دانشگاه تهران، استفاده از عبارت «جزیره ثبات» در سخنرانی کارتر را ناشی از سراب برداشت غلط و غیر واقعی دولت آمریکا از حکومت شاه می‌داند و معتقد است آمریکایی‌ها در دیدن طوفان انقلاب که در پیش روی جزیره ثبات بود، ناتوان بودند.[۸] سیاست‌های آرمان گرایانه جیمی‌کارتر دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده و سازمان سیا را عملاً فلج کرده بود و دولت آمریکا مجبور بود تنها بر پایه گزارش‌های تعداد اندکی از مأموران باقیمانده اطلاعاتی و امنیتی‌اش در تهران، شرایط را تخمین بزند که البته در این گزارش‌ها هم اشتباهات فاحشی به چشم می‌خورد. جرج لمبراکیس دیپلمات ارشد آمریکایی و رییس بخش سیاسی سفارت ایالات متحده در تهران در سوم فوریه ۱۹۷۸ میلادی برابر با چهاردهم بهمن ماه ۱۳۵۶ خورشیدی با اوج گیری اعتراضات روحانیون در

AVAYEBUF.wordpress.COM

گزارشی برای وزارت امور خارجه آمریکا با بررسی نهضت تشیع، تشکیل حکومت اسلامی را سدی در برابر کمونیسم معرفی کرده و می‌نویسد:

«سند محرمانه - احتمال می‌دهیم که نهضت اسلامی نتواند بطور کلی در تشکیل حکومت خود از بسیاری از عقاید حکومتی غربی که در بین جناح‌های مخالف نیز جریان دارد، دوری ورزد. بـــرای اثبات این موضوع نیز زمانی طولانی‌تر لازم اســـت و در زمانی کوتاه نمی‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت. در همان حال می‌توان انتظار داشـــت که این نهضت، از مرز انقلابی گذشته و تشیع اسلامی بتواند مورد حمایت بسیاری از مردم قرار گیرد و احتمالاً با تمام قوا بنای مخالفت را با کمونیسم به عنوان یک عنصر خارجی و همچنین با بسیاری از جنبه‌های غرب گرائی، بگذارد.»[۹]

در اظهار نظرهای جرج لمبراکیس به عنوان رییس بخش سیاسی سفارت ایالات متحده در تهران و یکی از انگشت شمار مهره‌های باقی مانده دولت آمریکا برای دستیابی به درک بهتر از تحولات ایران در کوران انقلاب، آشکار است که چگونه آمریکایی‌ها در شناخت ریشه مارکسیستی-اسلامیستی انقلاب ایران دچار اشتباه بزرگ شدند. یکی از دلایل اصلی این اشتباهات تاریخی را می‌توان به سیاست‌های جنجالی جیمی‌کارتر برای پاکسازی سازمان سیا و وزارت خارجه آمریکا، که به اخراج صدها کارشناس با سابقه در عرصه انجامید، نسبت داد. اینکه لمبراکیس از نتایج نهضت تشیع را «روی کار آمدن حکومتی که با تمام قوا بنای مخالفت با کمونیسم» را خواهد گذاشت، ارزیابی کرده و نتوانسته است درک کند که اتحاد جماهیر شوروی و کمونیست‌ها تا چه میزان در لایه‌های اجتماعی و سیاسی ایران آن روز نفوذ کرده‌اند و نقشی اساسی در روشن کردن آتش انقلاب اسلامی داشته‌اند تا متحد بزرگ آمریکا در منطقه خاورمیانه را به زانو در آورند، اشتباه کوچکی نیست که قابل چشم پوشی باشد. اما از آن خطا بزرگتر اقدامات کارتر و ترنر در تکیه آنها بر گزارش‌های دریافتی محدود که حاوی نظرات شخصی این انگشت شمار کارشناسان باقی مانده در ایران بود، می‌باشد. در نهایت هم به واسطه عدم وجود یک سیاست کلی در قبال شرایط پیش آمده در ایران و همچنین غافلگیری تمام نهادهای امنیتی و اطلاعاتی ایالات متحده، لمبراکیس تلاش کرده بود تا در بین روحانیون انقلابی اطراف خمینی فردی را برای مذاکره بیابد. در همین راستا پس از ملاقات با بهشتی گفت:

«بهشـــتی دست راست خمینی بود. دیگران هم بودند مثل یزدی که در انقلاب دخالت داشـــتند، اما به نظر می‌آمد که بهشـــتی از همه مهمتر بود. به همین خاطر بود که به

AVAYEBUF.wordpress.COM

دیدارش رفتم تا ببینم چکار می‌توانیم بکنیم... اساساً او موضعی اتخاذ نکرد که بر اساس آن بخواهد کاری بکند یا نکند. ... در آن مقطع، انقلاب به ثمر نرسیده بود. ما تلاش می‌کردیم به او توضیح بدهیم که اگر شاه مصالحه کند یا حتی برود، ایالات متحده لزوماً با جایگزینی که احتمالاً بخواهد جایش را بگیرد، مخالفت نخواهد کرد... ما تنها بودیم. نشست کوتاهی داشتیم. هدف این بود که ببینیم آیا می‌توانیم نشست‌های بیشتری را برای برقراری نوعی رابطه برگزار کنیم یا نه.»[۱۰]

آخرین سفیر آمریکا در ایران ویلیام سولیوان در کتاب خود با عنوان «ماموریت در ایران» تعجب خود را از اینکه در سال ۱۹۷۷ میلادی، توسط وزیر امورخارجه وقت سایروس ونس به عنوان سفیر ایالات متحده در تهران انتخاب شده بود، پنهان نکرده و می‌نویسد:

«در نخستین دیدارم با وزیر امور خارجه سایروس ونس، از او پرسیدم که چرا من را به عنوان سفیر آمریکا در ایران انتخاب کرده است در حالی که من هیچ اطلاعی از کشور ایران و حتی از آن منطقه نداشتم؟!»[۱۱]

ویلیام سولیوان که از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ میلادی برابر با ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ خورشیدی، یعنی در بحرانی‌ترین دوران روابط ایران و آمریکا در طول تاریخ دو کشور، سفیر ایالات متحده در ایران بود، از ایران و منطقه خاورمیانه هیچ نمی‌دانست. انتخاب وی که پیش از مأموریت در تهران سفیر آمریکا در فیلیپین بود، یکی دیگر از نمونه‌های بارز اشتباهات مکرر دولت کارتر در انتخاب افراد نامناسب برای پست‌های کلیدی بوده است. توجیه مقامات وزارت‌خارجه برای انتخاب ویلیام سولیوان به عنوان سفیر آمریکا در ایران این بود که شاه ایران هم همانند دیکتاتور نظامی حاکم بر فیلیپین یک دیکتاتور نظامی است و چون همه دیکتاتورهای نظامی مانند یکدیگر رفتار می‌کنند، سفیر آمریکا در فیلیپین می‌تواند گزینه مناسبی برای سفارت آمریکا در تهران باشد، حتی اگر هیچ آشنایی قبلی با ایران و منطقه نداشته باشد.

در حالی که در گزارش‌ها و مصاحبه‌های کارشناسان ارشد سیاسی ایالات متحده در اوج بحران منتهی به انقلاب اسلامی و پس از آن، سر درگمی و دست پاچگی آشکاری دیده می‌شود، در سوی دیگر حرکتی منظم، حساب شده و گسترده از سوی سازمان امنیت شوروی برای روشن کردن آتش انقلاب، هدایت و در نهایت تثبیت آن دیده می‌شود. از یک سو دیپلمات‌های آمریکایی در به در به دنبال فردی قابل اطمینان در حلقه یاران خمینی

AVAYEBUF.wordpress.COM

برای تماس و برقراری رابطه بودند و از سوی دیگر سازمان امنیت شوروی از سال‌ها پیش برای خمینی یک فایل مخصوص باز کرده بود و وی را با کد اطلاعاتی «خطاب» زیر نظر داشت.[۱۲] در زمان اقامت خمینی در شهر نجف در عراق، مسکو ترتیب ملاقات مأمورانش را با خمینی داد اما کارشناسان امنیتی و اطلاعاتی اتحاد جماهیر شوروی آن را به مصلحت ندانستند. چرا که اعتقاد داشتند، در اطراف خمینی برخی مهره‌های طرفدار آمریکا و انگلستان حضور دارند و ممکن است برنامه‌های شوروی را به خطر بیاندازند.مهره‌های کاگ ب همچون سید محمد موسوی خوئینی‌ها و سید صادق طباطبایی از زمانی که خمینی در نوفل لوشاتو حضور داشت، گزارش‌های تحلیلی کا گ ب را برای کمک به انقلاب به وی می‌رساندند.[۱۳] پس از انقلاب هم اتحاد جماهیر شوروی نخستین حکومتی بود که دولت انقلابی ایران را به رسمیت شناخت.[۱۴] در نخستین روز از ماه مارس ۱۹۷۹ میلادی برابر با دهم اسفند ۱۳۵۷ خورشیدی، کمتر از سه هفته پس از وقوع انقلاب وقتی خمینی از تهران به قم رفت، سفیر شوروی در قم به دیدار وی می‌رود و این دیدارها در جلسات دوم و سوم نیز پیگیری می‌شود تا اینکه در چهارمین مراجعه سفیر شوروی به خمینی، اطرافیان وی اعلام می‌کنند که برای رفع برخی حساسیت‌ها بهتر است این دیدارها به شکل دیگری ادامه یابد. کوزیچکین، افسر سازمان امنیت شوروی در کتابش این دیدارهای متعدد سفیر شوروی با خمینی را با هدف کسب امتیاز بیشتر اقتصادی و فرهنگی در ایران دانسته است.[۱۵] در سفارت شوروی در تهران پنجاه دیپلمات حضور داشتند که تنها ۲۳ نفر از آنها واقعاً دیپلمات بودند، در حالی که ۱۵ نفر از آنها افسران سازمان امنیت شوروی یا همان «کا گ ب» و ۱۲ نفر افسران سازمان اطلاعات و امنیت ارتش شوروی یا «جی آر یو» بودند و با نقاب دیپلماتیک به فعالیت‌های جاسوسی می‌پرداختند. این ساختار قبل و بعد از انقلاب تغییر چندانی نکرد.[۱۶] به این ترتیب سفارت شوروی در نقش ستاد کنترل عملیات شبکه بزرگ جاسوسان و رابطان سازمان‌های امنیتی اتحاد جماهیر شوروی عمل می‌کرد و همه تحولات را به دقت زیر نظر داشت. در طرف مقابل، آمریکایی‌ها کنترل امور را به طور کامل از دست داده بودند و به خصوص پس از حمله به سفارت ایالات متحده در تهران، سردرگمی تا بالاترین سطوح تصمیم گیری دولت آمریکا در کاخ سفید دیده می‌شد. جیمی کارتر، رییس جمهور ابرقدرت غرب، در اتاق معروف خود در کاخ سفید برای خمینی نامه محترمانه می‌نوشت تا محبت وی را جلب و امکان آزاد سازی دیپلمات‌های به گروگان

AVAYEBUF.wordpress.COM

THE WHITE HOUSE

WASHINGTON

November 6, 1979

Dear Ayatollah Khomeini:

Based on the willingness of the Revolutionary Council to receive them, I am asking two distinguished Americans, Mr. Ramsey Clark and Mr. William G. Miller, to carry this letter to you and to discuss with you and your designees the situation in Tehran and the full range of current issues between the U.S. and Iran.

In the name of the American people, I ask that you release unharmed all Americans presently detained in Iran and those held with them and allow them to leave your country safely and without delay. I ask you to recognize the compelling humanitarian reasons, firmly based in international law, for doing so.

I have asked both men to meet with you and to hear from you your perspective on events in Iran and the problems which have arisen between our two countries. The people of the United States desire to have relations with Iran based upon equality, mutual respect, and friendship.

They will report to me immediately upon their return.

Sincerely,

Jimmy Carter

His Excellency
Ayatollah Khomeini
Qom, Iran

DECLASSIFIED
NSC 4/22/85 re NC-84-10
BY NARS. DATE 4/29/85

متن کامل نامه جیمی کارتر به خمینی دو روز پس از حمله به سفارت آمریکا که هیچگاه به دست خمینی نرسید. ۶ نوامبر ۱۹۷۹

AVAYEBUF.wordpress.COM

گرفته شده آمریکایی در سفارت آمریکا در تهران را فراهم کند. در حالی که نامه‌رسان‌های کاخ سفید نمی‌توانستند فرد مناسبی را بیابند که نامه رییس جمهور را به دست خمینی برساند. رهبران اتحاد جماهیر شوروی در کاخ کرملین در مسکو نیز با پوزخند دست و پا زدن‌های رییس جمهور ایالات متحده را تماشا می‌کردند.

ویلیام (بیل) میلر دیپلمات کارکشته آمریکایی و رمزی کلارک وزیر دادگستری پیشین آمریکا که حامل نامه مخصوص رییس جمهور ایالات متحده برای خمینی بودند، بسیار تلاش کردند تا با میانجیگری آیت الله بهشتی که تنها امید آنها در حلقه یاران خمینی بود، نامه کارتر را به رهبر انقلاب ایران برسانند، اما موفق نشدند. اینکه چنین نامه مهمی هیچگاه به مقصد نرسید به روشنی بیانگر شکست فاحش سیاست‌های دولت کارتر در برقراری ارتباط با حکومت انقلابی ایران بود. نامه جیمی کارتر به خمینی امروز روی دیواری در خانه شخصی ویلیام میلر نصب شده است.[۱۷]

مرحله نخست: تجاوز ارتش سرخ به ایران از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ میلادی – ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۰ خورشیدی

روس‌ها برای مدتی طولانی در اندیشه نفوذ در خاک سرزمین کهن و تاریخ ساز ایران، این همسایه جنوبی خود بودند. اسناد موجود نشان می‌دهد که از همان نخستین روزهای پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷میلادی در روسیه و به قدرت رسیدن بولشویک‌ها، دست اندازی به خاک ایران شروع شد. برای این منظور مارکسیست‌های انقلابی توجه‌شان به یکی از گروه‌های چریکی در جنگل‌های گیلان جلب شد. این گروه که به جنگلی‌ها معروف بودند، به نهضت مشروطه گیلان تعلق داشتند و به رهبری میرزا کوچک خان، دکتر حشمت و میرزا حسین کسمایی در کوران جنگ جهانی اول و در فاصله سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ میلادی، توسط افسران ترک، اتریشی و آلمانی با فنون نظامی آشنا شدند و به تدریج گیلان را به کنترل خود در آوردند و خود را در آگوست ۱۹۱۸ میلادی در حالیکه جنگ جهانی اول به پایان نزدیک می‌شد، انگلستان قراردادی با جنگلی‌ها بست که به موجب آن گیلان منطقه جنگلی‌ها محسوب می‌شد، ولی افسران ترک، آلمانی و اتریشی باید از این منطقه خارج می‌شدند. در سال ۱۹۱۹ دولت مرکزی ایران با کمک نیروی قزاق حمله‌ای

AVAYEBUF.wordpress.COM

به جنگلی‌ها انجام داد و توانست بخشی از مناطق تحت کنترل آنها را پس بگیرد. پس از قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله بین ایران و انگلیس، میرزا کوچک خان به سمت شوروی‌ها تمایل پیدا کرد و با حمایت بولشویک‌ها، جمهوری شوروی ایران را تشکیل داد. «جمهوری شوروی ایران» یک جمهوری سوسیالیستی با عمر کوتاه بود. در حالیکه انقلاب سرخ در شوروی پایه‌های خود را استوار می‌کرد، نیروهای ارتش سرخ شوروی در تعقیب «روس‌های سفید» که ارتش وفادار به حکومت تزاری روسیه بودند، وارد بندر انزلی شدند. در همین زمان جنگلی‌ها نیز از فرصت استفاده کردند و شهر رشت را به تصرف در آوردند و به این ترتیب کنترل منطقه گیلان را در دست گرفتند. رهبران جنبش جنگل در نامه‌ای به تروتسکی فرمانده وقت ارتش سرخ شوروی، پیروزی ارتش سرخ ایران در استقرار جمهوری شورایی ایران را اعلام کردند و تروتسکی این پیروزی را شخصاً به آنها تبریک گفت.[۱۸]

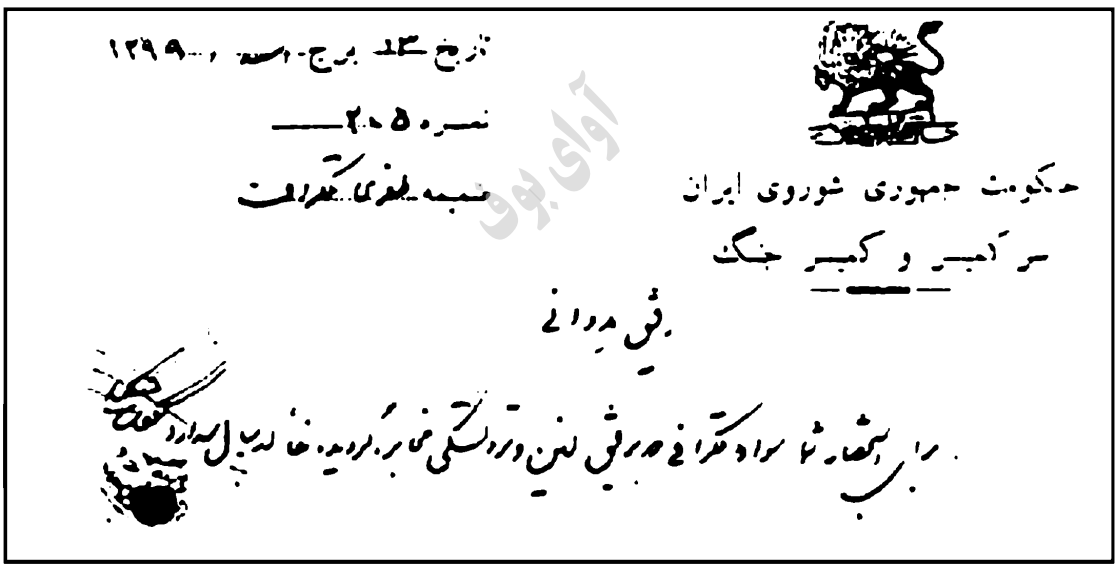
حکومت جمهوری شوروی ایران

سر کمیسر و کمیسر جنگ

رفیق ودوانی

میرزا کوچک خان جنگلی با عنوان سر کمیسر و کمیسر جنگ حکومت جمهوری شوروی ایران نامه‌های متعددی به لنین رهبر شوروی و تروتسکی فرمانده ارتش سرخ شوروی و رفیق یدوانی درباره آخرین تحولات ایران می‌فرستاد.
تیر ماه ۱۲۹۹ خورشیدی

در ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ قمری برابر با ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ خورشیدی و پنجم ژوئن ۱۹۲۰ میلادی، «شورای جمهوری ایران» در گیلان اعلام موجودیت کرد و با صدور احکامی چریک‌های جنگلی را به دیگر نقاط ایران گسیل داشت تا مقدمه اشغال و ضمیمه آنها به اتحاد جماهیر شوروی را فراهم سازند. در سربرگ‌های احکام صادره از سوی حکومت

AVAYEBUF.wordpress.COM

جنگلی‌ها ابتدا عبارت شـــورای جمهوری ایران نقش بســـته بود که خیلی زود به حکومت جمهوری شـــوروی ایران تغییر کرد تا توجه رهبران شـــوروی و به ویژه ولادیمیر لنین و لئون تولســـتوی را به وفاداری‌شـــان به آرمان‌های اتحاد جماهیر شوروی نشان دهند. ماه عسل نهضت تجزیه طلب جنگلی‌ها به ریاست میرزا کوچک خان خیلی زود به اتمام رسید و حکومت جمهوری شـــوروی ایران با درگیری‌ها و دسیسه‌های فراوان داخلی مواجه شد. میرزا کوچک خان در نامه‌های متعدد به رهبر شوروی ولادیمیر لنین و فرمانده ارتش سرخ شوروی لئون تروتسکی نسبت به عواقب تندروی‌های ماشین عظیم تبلیغاتی بولشویک‌ها در ایران و توجه نکردن به شاخصه‌های فرهنگی و بومی ایرانیان هشدار داد اما پاسخی از آنها دریافت نکرد. میرزا کوچک خان در یکی از نامه‌هایش به لنین شرایط را اینگونه توصیف کرد:

«پیش از ورود ارتش سرخ به انزلی، من و همکارانم در جنگل‌های گیلان به ضد مظالم انگلیس و دولت ســـرمایه‌داری ایران می‌جنگیدیم و تنهـــا قدرت واقعی و ذی‌صلاح ما بودیم که توانســـتیم مافوق تصور، به نام آزادی ایران، پرچم سرخ را برافرازیم و به تمام جهان آرزوی آزاد شدنمان را از قیود سرمایه‌داری اعلان کنیم... پروپاگاندهای اشتراکی در ایران عملاً تأثیرات ســـوء می‌بخشد، زیرا پروپاگاندچی‌ها از شناسایی تمایلات ملت ایران عاجزند. من به نمایندگان شما در موقعش گفتم که ملت ایران حاضر نیست برنامه و روش بالشـــویزم را قبول کند، زیرا این کار عملی نیســـت و ملت را به طرف دشـــمن ســـوق می‌دهد. نمایندگان شما با من هم عقیده شـــده، از سیاست من پیروی کردند، زیرا تشـــخیص دادند که فقط با اتخاذ این سیاست است که می‌تواند ما را به وصول به مقاصدمان در شـــرق کامیاب سازد و نیز با تعقیب همین سیاست که تسلط انگلستان از شـــرق، دور و نفوذ شـــاه محو می‌شـــود. قراردادمان با نمایندگان روسیه این بود که مسلک اشتراکی بین اهالی پروپاگاند نشود. ولی رفیق ابوکف که خود را گاهی نماینده روســـیه و زمانی نماینده کمیته عدالت معرفی می‌کند، با چند تن از اشتراکیون ایرانی که از روســـیه آمده‌اند و از اخلاق و عادات ملت ایران بی‌اطلاعند، به وســـیله میتینگ و نشـــر اعلامیه در کارهای داخلی حکومت مداخله و آن را از اعتبار ساقط و زیرپایش را خالی می‌کنند و بدین طریق عملاً قوای نظامی انگلیس را تقویت می‌نمایند. حتی من و رفقایم را آلت دســـت ســـرمایه داران معرفی و کار انقلاب را به تخریب کشانده‌اند. از تمام نقاط ایران علیه تبلیغات اشـــتراکی اعتراض شده و اظهار داشته‌اند که هیچ گونه مســـاعدتی به انقلاب نخواهند نمود. مخصوصاً اهالی گیلان که تا چندی پیش حاضر

AVAYEBUF.wordpress.COM

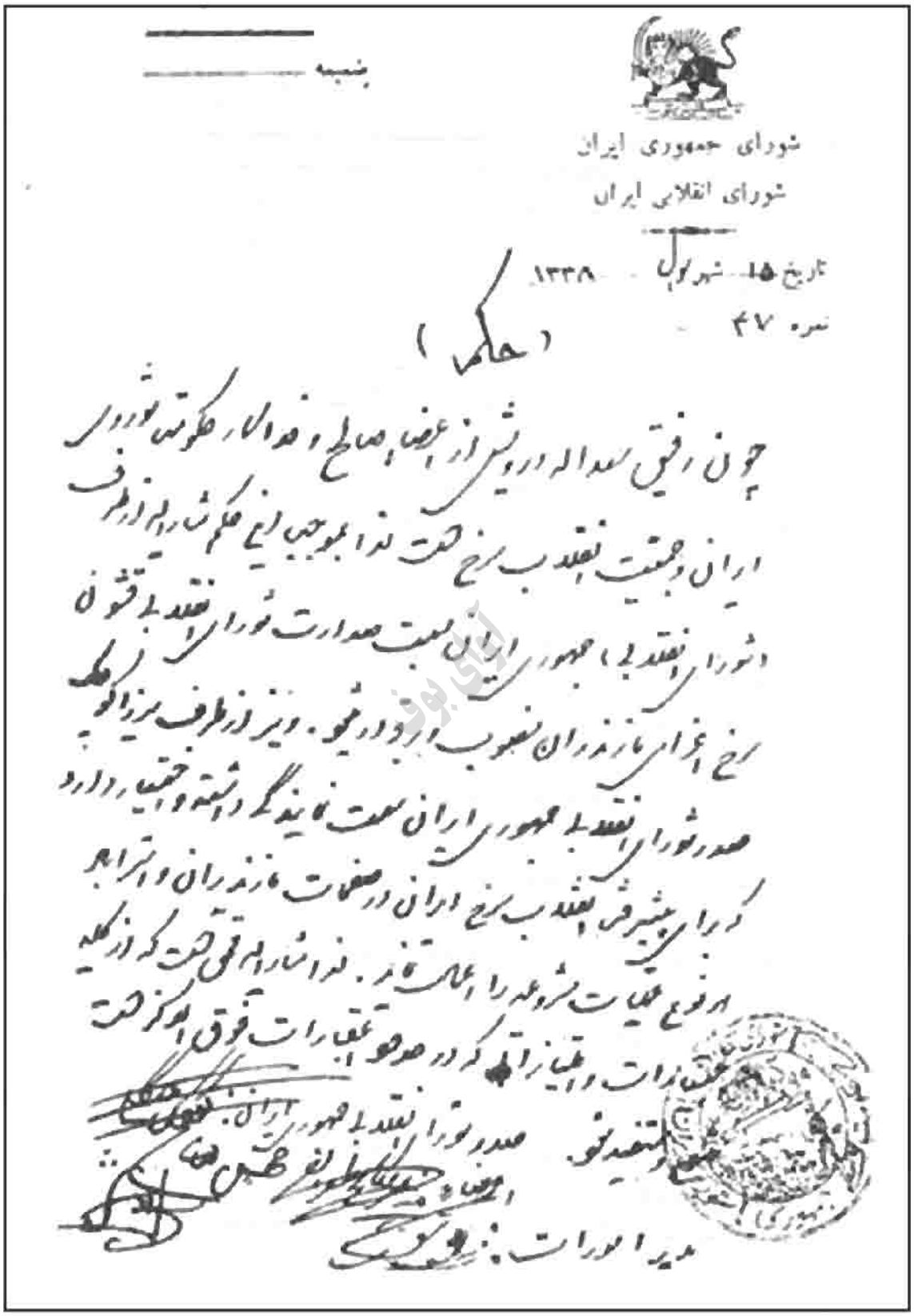

شورای جمهوری ایران
شورای انقلابی ایران

تاریخ ۱۵ شهر ثور ۱۳۳۸
نمره ۴۷

(حکم)

چون رفیق سعدالله درویش از اعضاء صالح و فداکار حکومت شورای ایران و جمعیت انقلاب سرخ است لذا بموجب این حکم شاره از طرف شورای انقلابی جمهوری ایران سمت صدارت شورای انقلابی را قبول و سرخ اجرای مازندران منصوب و اردو میشود. و نیز از طرف میرزا کوچک صدر شورای انقلابی جمهوری ایران سمت نمایندگی داشته و اختیار دارد که برای پیشرفت انقلاب سرخ ایران در صفحات مازندران و استرآباد هر نوع عملیات مشروعه را اجرا نماید. لذا شاره را قوی است که از کلیه اختیارات و امتیازاتی که در صدور تعلیمات فوق لازم است استفاده نمود.

صدر شورای انقلابی جمهوری ایران

مدیر امورات:

حکم انتصاب سعدالله درویش به سمت فرماندهی شورای انقلابی ارتش سرخ شورای جمهوری ایران برای اعزام به مازندران با امضای میرزا کوچک خان جنگلی به عنوان صدر شورای انقلابی جمهوری ایران. خرداد ماه ۱۲۹۹ خورشیدی

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

بودند خود را به آب و آتش بزنند، از عملیات اشـــخاص مزبور اظهار تنفر نموده و حتی حاضر شده‌اند به ضدانقلاب اقدام کنند. من می‌دانم که در تمام ممالک آزاد، برنامه هر فرقه سیاسی، آزادانه نشر و تبلیغ می‌شود، ولی برنامه‌ای که در ایران پروپاگاند می‌کنند، علیرغم تمایلات مردم است و تنها تأثیرش جلوگیری از پیشرفت انقلاب و تقویت شدن افکار ضد انقلابی است... مداخلات نامشروع در کارهای داخلی سبب شده که انقلابیون ایرانی از خود سلب مسئولیت کنند و صریحاً اعلام دارند که کار کردن با این وضع به هیچ وجه امکان ندارد.»[۱۹]

بولشویک‌ها چندین بار با حمایت از جناح‌های مختلف در حکومت جمهوری شوروی ایران، مسبب درگیری‌های خونین داخلی بین میرزا کوچک خان و یاران سابقش بودند تا اینکه در سال ۱۹۲۱ میلادی در لندن پیمانی بین شوروی و انگلستان به امضا رسید که در راستای تغییر سیاست خارجی شوروی در مورد انقلاب جهانی لنین بود.

مرحلـه دوم: پاکسـازی اسـتالین و یارگیـری در ایـران، ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ میلادی-۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی

استالین آرام آرام قدرت را در اتحاد جماهیر شوروی قبضه و سیاست نگاه به درون را پیاده می‌کرد. بر پایه همین سیاست، ارتش سرخ از خارج از مرزهای شوروی به درون مرزها فراخوانده شـــد و با خروج ارتش سرخ از شمال ایران که یکی از مفاد پیمان لندن نیز بود، حکومت جمهوری شوروی ایران به شدت آسیب پذیر گشت. در چنین شرایطی رضا خان میرپنج که به تازگی در کابینه سیدضیاالدین طباطبایی با عنوان سردار سپه وزارت جنگ را در اختیار گرفته بود، توانست به راحتی گیلان را از تصرف نیروهای جنگل خارج کرده و مُهر پایان بر حکومت جمهوری شوروی ایران بزند. اقدامات سردار سپه در تأسیس ارتش ملی و سرکوب یاغیانی همچون شیخ خزعل و میرزا کوچک‌خان جنگلی سبب شد تا وی محبوبیتی فراوان کسب کند. احمد شاه، آخرین پادشاه سلسله قاجار در ایران سردار سپه را در سوم آبانماه ۱۳۰۲ به نخست وزیری منصوب کرد و دو سال پس از آن در ۲۴ آذرماه ۱۳۰۴ خورشیدی، به عنوان نخستین پادشاه از سلسله پهلوی در مجلس مؤسسان سوگند یاد کرد. اگر چه در طول دوران ۱۶ ساله حکومت رضاشاه بر ایران، اتحاد جماهیر شوروی درگیر پاکســـازی بزرگ در درون شورای رهبری حزب کمونیست شوروی بود تا پایه‌های

AVAYEBUF.wordpress.COM

قدرت استالین تثبیت شود و ایران از دخالت آشکار و مستقیم بولشویک‌های انقلابی روس در امان مانده بود اما همچنان مارکسیست‌های وفادار به اتحاد جماهیر شوروی، از هر فرصتی برای احیای رویای دیرینشان که تبدیل ایران به یکی از جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی بود، تلاش می‌کردند. تأسیس دانشگاه تهران توسط رضاشاه که با هدف مدرنیزه کردن آموزش عالی در ایران انجام شد، فرصتی برای سوءاستفاده حزب عدالت گیلان که حالا به حزب کمونیست ایران تغییر نام داده بود، پدید آورد تا از همان نخستین دوره فعالیت این دانشگاه از جوانان دانشجو در دانشگاه تهران یارگیری کند. در این ایام ژوزف استالین موفق شده بود تا پایه‌های قدرت خود را در شوروی تثبیت کند و دوباره نگاه به بیرون از مرزهای شوروی در دستور کار سیاست خارجی وی قرار گرفت. استالین در چنین شرایطی منتظر فرصت بود تا بتواند دوباره ارتش سرخ شوروی را به ایران وارد کند که آدولف هیتلر در خرداد ۱۳۲۰ خورشیدی، بهانه لازم را برای وی فراهم کرد. جنگ جهانی دوم با حمله ارتش آلمان نازی به لهستان در اول سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی آغاز شد. فردای همان‌روز در دوم سپتامبر، محمود جم نخست‌وزیر ایران، با صدور بیانیه‌ای بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی دوم را اعلام کرد که مورد استقبال طرف‌های درگیر قرار گرفت. انگلستان و فرانسه در حمایت از لهستان که متحد آنها بود، در سوم سپتامبر به آلمان اعلان جنگ کردند، اما اتحاد جماهیر شوروی به واسطه معاهده‌ای که با آلمان نازی بسته بود، از وارد شدن به این نبرد خودداری کرد. دو سال پس از شروع جنگ در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ میلادی، نیروهای آلمان نازی در عملیاتی با عنوان بارباروسا، معاهده خود با اتحاد جماهیر شوروی را شکستند و وارد مرزهای شوروی شدند. یک ماه بعد در نوزده جولای ۱۹۴۱ میلادی برابر با ۲۸ تیر ماه ۱۳۲۰ خورشیدی، دولت‌های شوروی و بریتانیا در یک اتمام حجت مشترک به ایران، رسماً از حضور ۷۰۰ کارشناس آلمانی در ایران ابراز نگرانی کردند. یک ماه پس از آن در پایان مرداد ماه ۱۳۲۰ خورشیدی هم اولتیماتوم دیگری برای حکومت ایران فرستادند که البته با بی‌توجهی حکومت شاهنشاهی ایران مواجه شدند.[۲۰] همچنین درخواست‌های شوروی و بریتانیا برای استفاده از قلمرو ایران جهت کمک رسانی به نیروهای متفقین که در حال نبرد با ارتش آلمان نازی و نیروهای متحدین بودند، با مخالفت رضاشاه مواجه شد. در نهایت ارتش سرخ شوروی و ارتش بریتانیا از شمال و جنوب در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، وارد ایران شدند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

مرحله سوم: تأسیس حزب توده، تجزیه و جنبش شبه دموکراتیک برای تاسیس دوباره جمهوری شوروی در ایران، ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ میلادی - ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ خورشیدی

نیروهای ارتش شوروی و بریتانیا با منهدم کردن بخش‌هایی از ارتش نوپای ایران، کشور را به اشغال خود در آوردند و رویای دیرین استالین تحقق یافت. همزمان با ورود ارتش سرخ به ایران ارتشی مخفی از مأموران سازمان امنیت شوروی هم به به ایران وارد شدند و در تمام کشور لانه گزیدند. همانطور که پیش از این اشاره شد، واسیلی میتروخین رییس سابق آرشیو سازمان امنیت شوروی در کتاب خود به این موضوع به تفصیل اشاره می‌کند که در شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی و همزمان با ورود نیروهای ارتش سرخ شوروی و ارتش بریتانیا به ایران، سازمان امنیت شوروی از این فرصت استفاده کرد تا بزرگ‌ترین شبکه جاسوسی خود در خارج از مرزهای شوروی را در ایران شکل دهد. حدود چهل قرارگاه برای مأموران سازمان امنیت شوروی بوجود آمد که تنها در قرارگاه مرکزی آن در تهران، یکصد و پانزده افسر کار آزموده به تشکیل شبکه و هدایت تیم‌ها مشغول بودند. شناسایی و جذب نیروهای وفادار به آرمان‌های شوروی جهت نفوذ در لایه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و نظامی در ایران یکی از وظایف اصلی این شبکه بزرگ جاسوسی بود.[۲۱] در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ خورشیدی، ایران به بهشت جاسوسان شوروی تبدیل شده بود. نیروهای امنیتی و ارتش ایران که پس از اشغال کشور توسط ارتش شوروی و بریتانیا از هم پاشیده بودند، هنوز نتوانسته بودند هویت خویش را باز یابند. یک ماه پس از این هجوم گسترده و پنهان سازمان امنیت شوروی به کشور، در دهم مهرماه ۱۳۲۰ خورشیدی، با حمایت سازمان امنیت شوروی که در آن دوران «ان کی وی دی» نامیده می‌شد، حزب توده ایران تأسیس شد. حزب توده شروع به عضو گیری از جوانان تازه جذب شده در دانشگاه تهران و اعضای قدیمی احزاب مارکسیستی ایران همچون حزب عدالت گیلان و حزب کمونیست ایران کرد. این حزب نه تنها در تهران بلکه در تمام نقاط ایران در شهرهای کوچک و بزرگ شعباتی تأسیس کرد که تحت کنترل مستقیم سازمان امنیت شوروی بودند و برای یک انقلاب شبه دموکراتیک جهت سرنگونی حکومت شاهنشاهی ایران و روی کار آوردن یک جمهوری شوروی ایرانی تلاش می‌کردند. عمده فعالیت آنها بر

AVAYEBUF.wordpress.COM

محور تصاحب کرسی‌های مجلس شورای ملی و کنترل فضای رسانه‌ای کشور جهت همراه کردن افکار عمومی با اقداماتشان بود. هم‌زمان با سازمان امنیت شوروی، سازمان اطلاعات و امنیت ارتش سرخ شوروی نیز در مناطق مرزی ایران بسیار فعال بود تا با تحریک آذری‌ها و کردها شرایط تجزیه ایران و تضعیف حکومت مرکزی را فراهم کند. سرکوب نیروهای تجزیه طلب در مناطق مرزی ایران یکی از بزرگترین افتخارات رضاشاه بزرگ بود. هم‌زمان با ورود ارتش‌های شوروی و بریتانیا به ایران یعنی در سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۲۵ آگوست ۱۹۴۱ میلادی، رضاشاه که به شدت نگران قدرت گرفتن دوباره تجزیه طلب‌ها زیر پرچم اتحاد جماهیر شوروی بود، در تلگرامی پنج صفحه‌ای به واشینگتن از روزولت رییس جمهور ایالات متحده آمریکا کمک خواست تا جلوی اشغالگران گرفته شود و تمامیت ارضی و استقلال ایران به رسمیت شناخته شود.[۲۲] در بخشی از نامه رضاشاه پهلوی به رییس جمهور آمریکا که در کتابخانه فرانکلین دلانو روزولت در هایدپارک نیویورک نگهداری می‌شود، آمده است:

«بر پایه اصول مبتنی بر عدالت بین المللی و حق آزادی ملت‌ها که آن عالیجناب بارها بر ضرورت آنها تاکید داشته‌اید، ملتمسانه از شما تقاضا دارم که گام‌های انسان دوستانه موثر و فوری برای پایان دادن به این تجاوز بردارید. این حادثه ایران را که یک کشور بی‌طرف و آرام است و تنها به انجام اصلاحات در جهت بهبود وضعیت مردم و مراقبت و حفاظت از آنها مشغول است، به جنگ وارد می‌کند.»

در ادامه این نامه که آخرین خدمت رضاشاه به ایران به حساب می‌آید، از رییس جمهور آمریکا خواسته شده است تا کمک کند که تمامیت ارضی و استقلال ایران حفظ شود. رییس جمهور ایالات متحده در پاسخ به نامه پادشاه ایران یاد آوری کرد که این اشغال در نتیجه سیاست نزدیکی ایران به آلمان نازی صورت گرفته است اما به رضاشاه قول داد که تمامیت ارضی و استقلال ایران را تضمین می‌کند و پس از پایان جنگ، نیروهای خارجی ایران را ترک خواهند کرد. اگر چه سه هفته پس از نوشتن این نامه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، هم‌زمان با حرکت نیروهای شوروی و بریتانیا به سمت تهران، رضاشاه به نفع ولیعهدش محمدرضا از سلطنت کناره گیری کرد و به تبعید رفت اما رئیس جمهور آمریکا به قول خود وفادار ماند. در آذرماه ۱۳۲۲ خورشیدی، در جریان کنفرانس تهران تأکید کرد که باید یکی از بندهای بیانیه پایانی این کنفرانس حفظ استقلال و تمامیت ارضی

AVAYEBUF.wordpress.COM

ایران باشد. کنفرانس تهران با حضور چرچیل نخست وزیر بریتانیا، استالین رهبر شوروی و روزولت رئیس جمهور ایالات متحده برگزار شده بود و نقطه عطفی در نبرد با آلمان نازی و متحدینش در جنگ جهانی دوم بود. پس از پایان جنگ در شهریور ۱۳۲۴ نیروهای بریتانیا و امریکا از ایران خارج شدند، اما استالین به قول خود پایبند نماند و نیروهای ارتش سرخ شوروی را از ایران خارج نکرد. در مقابل با حمایت ارتش سرخ شوروی، قاضی محمد با اعلام جمهوری مهاباد در منطقه کردستان و سید جعفر پیشه‌وری هم با تشکیل جمهوری خلق آذربایجان در منطقه آذربایجان اعلام استقلال کردند.

این وضعیت یکسال بیشتر دوام نیاورد و در نهایت وقتی با فشار ایالات متحده آمریکا، استالین مجبور شد نیروهای ارتش سرخ شوروی را از ایران خارج کند، این جمهوری‌های مستقل، از هم پاشیده شدند. البته نباید هوشمندی نخست وزیر وقت ایران، احمد قوام را در خروج نیروهای شوروی از ایران، نادیده گرفت. جعفر پیشه‌وری و بسیاری از یارانش به دامان اتحاد جماهیر شوروی پناه بردند و در باکو مستقر شدند، در حالی که نفرت و کینه‌ای غیر قابل وصف از ایالات متحده آمریکا به دل داشتند. در این بین بسیاری از یاران نزدیک پیشه‌وری از جمله پدر سید محمد موسوی خوئینی‌ها هم در نبرد با قوای دولت مرکزی کشته شدند. خروج ارتش سرخ شوروی از ایران در واقع به معنای خروج نیروهای شوروی از ایران نبود. همانطور که گفته شد، ارتش سرخ بخش قابل مشاهده از نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی بود و ارتشی بسیار خطرناک‌تر و موثرتر از نیروهای نظامی‌که هم‌زمان با ورود ارتش سرخ در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی به طور نامحسوس و در مقیاسی بسیار

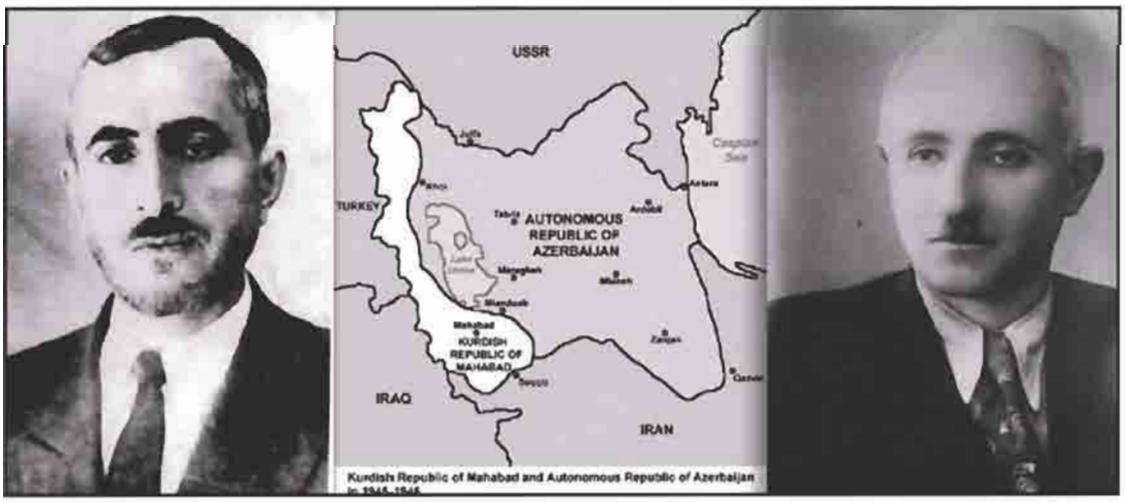

با حمایت اتحاد جماهیر شوروی، سید جعفر پیشه‌وری در آذربایجان و قاضی محمد در کردستان ایران اعلام استقلال کردند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

گســـترده به خاک ایران وارد شده بودند، از چشم ناظران بین‌المللی و همچنین حکومت ایران پنهان مانده بود. این ارتش همان ارتش جاسوسان سازمان امنیت شوروی بودند که به دور از جنجال و هیاهوی جنگ جهانی در گوشه گوشه ایران لانه گزیدند و به برنامه‌ریزی بلند مدت برای این سرزمین کهن پرداختند. محمدرضا شاه جوان بود و خلأ رهبری مقتدر پدرش رضاشاه بزرگ در کشور به شدت حس می‌شد. در توصیف آن روزهای ایران همین بس که در جریان برگزاری کنفرانس چهار روزه تهران که از ششم آذرماه ۱۳۲۲ در سفارت شوروی در تهران برگزار می‌شد، نه تنها شاه جوان دعوت نشده بود، بلکه حتی به وی اطلاع هم داده نشـــده بود که رهبران سه قدرت بزرگ متحد در جنگ جهانی دوم قرار است در پایتخت ایران دور هم جمع شـــوند و درباره سرنوشـــت این جنگ تصمیم بگیرند. رییس جمهور ایالات متحده آمریکا فرانکلین روزولت، نخست وزیر انگلستان وینستون چرچیل و رهبر اتحاد جماهیر شوروی ژوزف استالین به تهران آمده بودند و حکومت ایران هیچ نقشی در این کنفرانس نداشت. سازمان امنیت شوروی چنان قدرتمند در ایران و به ویژه در تهران حضور داشت که کنفرانس تهران در قلب ایران به میزبانی استالین در سفارت شوروی در تهران برگزار می‌شـــد. جمیل حسنلی استاد دانشگاه آذربایجان در گفتگویی با بی‌بی‌سی شرایط کنفرانس تهران را اینگونه توصیف کرده است:

«سازمان امنیت شوروی اشراف خوبی بر تهران داشت، خیلی خوب تهران را می‌شناخت و بر همه چیز نظارت داشت. مأموران سازمان امنیت شوروی نگران بودند که به خاطر دور بودن اقامتگاه سفیر آمریکا از محل کنفرانس، امکان ترور رییس جمهور روزولت که بنا بود در اقامتگاه سفیر ایالات متحده مستقر شود، وجود دارد. به همین خاطر استالین از روزولت خواست که در طول برگزاری کنفرانس تهران، در سفارت شوروی اقامت کند. چرچیل نخست وزیر انگلستان از روند مذاکرات راضی نبود، چراکه به وضوح شاهد بود که روزولت جانب استالین را می‌گرفت.»[۲۳]

این یک واقعیت تلخ بود که عملاً دو سال پس از ورود ارتش جاسوسان سازمان امنیت شوروی به ایران، کشور تحت کنترل آنها قرار داشت به گونه‌ی که به راحتی سازمان امنیت شـــوروی با اعتماد به نفس کامل کنفرانس چهار روزه بزرگ بین‌المللی را در تهران برگزار کرد که به جهت اهمیت، حساسیت و تأثیرگزاری عمیق آن به «پل پیروزی متفقین» در جنگ جهانی دوم معروف شـــد. از دیگر نکات قابل توجه در کنفرانس تهران، این بود که رییس جمهور ایالات متحده و رهبر شوروی برای نخستین بار از نزدیک با یکدیگر ملاقات

AVAYEBUF.wordpress.COM

می‌کردنـــد. مدت‌ها بود که هر دو طرف علاقمند به دیدار یکدیگر بودند اما نخســـت وزیر بریتانیا وینستون چرچیل ترجیح می‌داد به عنوان واسطه ارتباط بین دو قدرت شرق و غرب باقی بماند تا همه چیز تحت کنترل وی باشد و مشکلی پیش نیاید. تا پیش از کنفرانس تهران علاوه بر جنگ تمام عیاری که با آلمان نازی و جبهه متحدانش در جریان بود، یک جنگ سرد هم بین اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر جریان داشت. پس از اینکه دنیا شاهد قدرت نمایی ایالات متحده در جریان جنگ جهانی دوم بود و نقش کلیدی آمریکا در پیروزی متفقین در جنگ را دید، عملاً صفحه شطرنج جنگ سرد بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی چیده شد و بریتانیا به پشت پرده سیاست جهانی خزید تا با آرامش بیشـــتر و فراغ بال امپراتوری بریتانیای کبیـــر را هدایت کند. اقامت رییس جمهور آمریکا در ســـفارت شوروی در جریان کنفرانس تهران یکی دیگر از نشانه‌های کنترل همه جانبه سازمان امنیت شوروی بر ایران پس از رضاشاه را آشکار می‌سازد. در میانه کنفرانس چهار روزه تهران چرچیل جشن تولد ۶۹ سالگی‌اش را در باغ سفارت بریتانیا در تهران برگزار کرد و باز هم به خود زحمت نداد تا پادشاه جوان ایران محمدرضا پهلوی را حتی به این مراسم دعوت کند. استالین رهبر شوروی به دیدار شاه جوان رفت و به وی پیشنهاد کرد تا برای بازسازی ارتش و نیروهای امنیتی ایران مستشارهای نظامی روس را در اختیار وی قرار دهد ولی محمدرضا شـــاه که شاهد رفتارهای سازمان امنیت شوروی و ارتش سرخ در دو سال گذشته در ایران بود، و از شوروی وحشت داشت، با این پیشنهاد موافقت نکرد. شاه ترجیح می‌داد با ایالات متحده در این خصوص در ارتباط باشد. بنابراین شاه خود به دیدار روزولت رفت و از وی برای بازسازی ایران کمک خواست. واقعیت این بود که تا پیش از آغاز جنگ جهانی دوم ایران جایگاهی در سیاســـت خارجی و محاســـبات منطقه‌ای و جهانی ایالات متحده نداشت و خاورمیانه بیشتر حوزه نفوذ بریتانیا شناخته می‌شد. پس از دیدار شاه با روزولت، رییس جمهور ایالات متحده در فرودگاه و هنگام ترک تهران به یکی از مشاوران مورد اعتماد خود ژنرال پاتریک هارلی مأموریت داد تا در ایران بماند و گزارشـــی جامع از وضعیت این کشور تهیه کند. ژنرال هارلی سه هفته در ایران ماند و علاوه بر ملاقات با مردم و مقامات دولتی در تهران، به دیگر نقاط ایران نیز ســـفر کرد و در نهایت در ۲۱ دســـامبر ۱۹۴۳ میلادی برابر با ۲۹ آذر ماه ۱۳۲۲ خورشـــیدی، گزارش معروف و جنجالی خود را برای رییس جمهور ایالات متحده فرستاد. ژنرال پاتریک هارلی در ابتدای این گزارش که در

AVAYEBUF.wordpress.COM

شـــاه پیشـــنهاد کمک استالین را نپذیرفت به جای آن خود به دیدار روزولت رفت و از وی برای بازسازی ایران کمک خواست. ۳۰ نوامبر ۱۹۴۳

پنج بخش تهیه شده بود و به عنوان محور سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال ایران در دوران ریاست جمهوری روزولت مورد استفاده قرار گرفت، آورده است:

«آقای رییس جمهور عزیز، در هنگام ترک تهران در گفتگویی که در فرودگاه داشتیم از من خواسته بودید تا یک طرح آزمایشی برای مدل سیاست خارجی آینده ایالات متحده در قبال ایران تهیه کنم که شاید امکان استفاده به عنوان یک مدل برای دیگر کشورهای کمتر مورد توجه قرار گرفته، به کار رود. در پاسخ به درخواست شما و با راهنمایی‌های وزیر امورخارجه این گزارش خدمت شـــما تقدیم می‌گـــردد. بخش یکم: هدف ایالات متحده این است که ایران را به عنوان یک کشور آزاد و مستقل مورد حمایت قرار داده و تقویت کند به گونه‌ای که مردم ایران این امکان را پیدا کنند تا از حقوق انسانی خود برخوردار شوند، همانگونه که در قانون اساسی ایالات متحده بر آن تأکید شده است تا به این ترتیب آنها هم بتوانند در تحقق اصول منشور آتلانتیک مشارکت داشته باشند. بنابراین سیاست ایالات متحده در قبال ایران این باید باشد که در ایران دولتی که مورد رضایت مردم باشـــد حکومت کرده و رقابت آزاد در سیســـتم سرمایه‌داری تقویت شود تا پیش از هر چیز مردم ایران بتوانند از منابع خود به بهترین شکل بهره ببرند. منابع موجود در ایران برای اجرای این برنامه کافی می‌باشد. بر اساس این برنامه حکومت ایران

AVAYEBUF.wordpress.COM

با کمک مردم می‌تواند برای تحقق اصول عدالت، آزادی بیان و مطبوعات، رهایی از ترس و امکان دستیابی به فرصت‌های برابر، اقدام کند.»[۲۴]

Gen. Patrick Hurley To President Roosevelt

General Hurley sent this letter to President Franklin Roosevelt from Tehran, Iran, on Dec. 21, 1943.

Honorable Franklin D. Roosevelt
President of the United States
The White House
Washington, D.C.

Dear Mr. President:

On your departure from Tehran you outlined to me, during our conversation at the airport, a tentative basis for American policy in Iran which might be used as a pattern for our relations with all less favored associate nations. In response to your suggestion and the directive which I received from the Secretary of State, I wish to submit the following for your consideration.

Gen. Patrick Hurley was tasked by FDR to develop an American plan to aid the nation of Iran to overcome its economic backwardness; FDR intended that Iran would become a model for U.S. foreign policy throughout the world.

Part I

It is the purpose of the United States to sustain Iran as a free, independent nation and to afford the Iranian people an opportunity to enjoy the rights of man as set forth in the Constitution of the United States and to participate in the fulfillment of the principles of the Atlantic Charter.

The policy of the United States toward Iran, therefore, is to assist in the creation in Iran of a government based upon the consent of the governed and of a system of free enterprise which will enable that nation to develop its resources primarily for the benefit of its own people. Iranian resources are adequate to sustain a program to help Iran to help herself. By this program of self-government and well directed self-help Iran can achieve for herself the fulfillment of the principles of justice, freedom of conscience, freedom of the press, freedom of speech, freedom from want, equality of opportunity, and to a degree freedom from fear.

To accomplish the above, the United States will furnish, upon invitation of the Iranian Government, expert advisors in any or all of the fields of government. All experts and advisors furnished to Iran by the United States will be paid by the Iranian Government and implemented in their operations by authority of Iranian law, and will not be a financial responsibility of the American taxpayer. The United States will not ask or receive any special privileges for these services.

American advisors will be fully indoctrinated in the policy of our own government toward Iran and shall make regular progress reports to our State Department. This indoctrination and requirement of reporting will provide a vital element of coordination which is essential to direction of our policy and protection of our interests.

[The] [m]odern history of this country shows it to have been dominated by a powerful and greedy minority. The people have also been subjected to foreign exploitation and monopoly. In extending American assistance to the building of an improved society in Iran there must be imposed a sufficient degree of supervision and control over free enterprise and personal aggression to protect the unorganized and inarticulate majority from foreign and domestic monopoly and oppression.

گزارش ژنرال پاتریک هارلی از تهران به رییس جمهور ایالات متحده درباره وضعیت ایران. ۲۱ دسامبر ۱۹۴۳

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

ژنرال هارلی در ادامه گزارش خود به نقش مخرب بریتانیا و شـــوروی در ایران اشـــاره می‌کند که چگونه اجازه نداده‌اند این کشور و دیگر کشورهای توسعه یافته بتوانند روی پای خود بایستند و پیشنهاد داده است تا سیاست ایالات متحده در جهت فشار وارد کردن به روس‌ها و بریتانیایی‌ها طراحی شود تا مردم و حکومت ایران بتوانند خودشان را تقویت و به سمت توسعه حرکت کنند. همچنین در بخش چهارم این گزارش ژنرال هارلی به دیدار خود با محمدرضا شاه اشاره و عنوان کرد که شاه پیشنهاد دریافت کمک از طرف روس‌ها دریافت کرده اســـت اما به آنها اعتماد ندارد و معتقد اســـت حرکتی خزنده و مشـــکوک از ســـوی آنها برای ایجاد مشکل و درگیری در ایران در جریان است. ژنرال هارلی در ادامه با بیان اینکه شـــوروی‌ها امکان تأمین مایحتاج جنگی برای خود را ندارند و به کمک ایالات متحده جهت دریافت تانک و مهمات جنگی محتاج هستند، حال چگونه است که به ایران قول ارسال تانک و مهمات را داده‌اند. وی نتیجه گیری کرد که روس‌ها احتمالاً قصد دارند بخشی از کمک‌های نظامی دولت آمریکا را به دیگر کشورها از جمله ایران بفروشند و در قبال آن علاوه بر کسب درآمد به نفوذ سیاسی در آن مناطق نیز دست یابند. روزولت نسخه اصلی این گزارش را به همراه نامه‌ای برای چرچیل فرستاد و از وی خواست تا پس از مطالعه اصل آن را به وی بازگرداند چرا که تنها نســـخه موجود می‌باشـــد. چرچیل از خواندن این گزارش و حملات و انتقاداتی که در آن به نقش مخرب بریتانیا در ایران شده بود، برآشفت امـــا محترمانه نارضایتی خود را از این گزارش با رییس جمهور ایالات متحده مطرح کرد. همانطور که می‌بینیم دولت ایالات متحده سیاست خود را بر پایه کمک به استقلال و آزادی ایران و خارج کردن مردم ایران از زیر یوغ استعمارگران شرق و غرب یعنی شوروی و بریتانیا طراحی کرد و در دهه‌های بعد از آن تا زمان وقوع انقلاب اسلامی در ایران به این سیاست پایبند ماند تا از ایران که کشوری عقب نگه داشته بود، یک کشور در حال توسعه بسازد و بتواند آن‌را الگویی برای دیگر کشـــورهای دنیا قرار دهد. محمدرضا شاه هم در مقابل قول داده بود تا فضای سیاسی کشور را بازتر کند و امکان آزادی بیان و آزادی مطبوعات و تحقق عدالت اجتماعی را فراهم سازد. سازمان امنیت شوروی از این فرصت سوءاستفاده کرد و با تقویت حزب توده و دیگر جریانات سیاسی وابسته به اتحاد جماهیر شوروی، در تمام مناطق ایران به گسترش شبکه و نفوذ خزنده ادامه داد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

ثمره بیش از یک دهه تلاش سازمان امنیت شوروی با همکاری مستقیم به ویژه حزب توده ایران، تصاحب آشکار و پنهان بسیاری از کرسی‌های مجلس شورای ملی بود تا از این طریق بتوانند به همان شـــیوه‌ای که در انقلاب روسیه در فوریه سال ۱۹۱۷میلادی عمل شد، از درون مجلس و با شیوه‌ای که کاملاً دموکراتیک به نظر می‌رسید، محمد رضا شاه را از تخت ســـلطنت پایین بکشـــند و حکومتی وفادار به اتحاد جماهیر شوروی بر سر کار بیاورند. تابستان سال ۱۳۳۲ خورشیدی آبستن حوادث بسیاری بود که بیش از هر جریانی، حزب توده ایران با هدایت سازمان امنیت شوروی در آن نقش ایفا می‌کرد. حمایت فزاینده توده‌ای‌ها از نخست وزیر وقت ایران محمد مصدق این نگرانی را در دربار شاه و همچنین در ایالات متحده ایجاد کرده بود که رهبران شوروی در کاخ کرملین در آستانه دستیابی به رویای دیرین خود برای تبدیل ایران به ایرانستان و ضمیمه آن به اتحاد جماهیر شوروی، قرار گرفته‌اند. به این ترتیب می توان گفت در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ خورشیدی، سازمان امنیت شوروی به دنبال یک نوع انقلاب دموکراتیک و بدون خشونت و خونریزی در ایران بود. از یک سو با تضعیف حکومت مرکزی و تشویق مناطق مرزی ایران برای کسب استقلال سعی در تجزیه کشور داشت و از سوی دیگر با استفاده از فضای باز سیاسی که به درخواست و پیشنهاد دولت ایالات متحده در ایران پس از جنگ جهانی دوم ایجاد شده بود، تلاش می‌کرد تا مقدمات سرنگونی شاه و تغییر رژیم در ایران را فراهم کند. حکومت ایران نیز بیکار نماند و بلافاصله پس از تشکیل سازمان ملل متحد از اتحاد جماهیر شوروی شـــکایت کرد که قصد خارج کردن ارتش ســـرخ از ایران پس از پایان جنگ جهانی دوم را ندارد. این نخستین شکایت یک کشور از کشور دیگر پس از تشکیل سازمان ملل بود که با حمایت ایالات متحده از ســـوی دولت ایران صورت گرفت. سه قطعنامه از پنج قطعنامه نخســـت سازمان ملل متحد نســـبت به اختلافات ایران و شوروی اختصاص داشت. از دید دولت آمریکا و همچنین بریتانیا، ایران شـــاه‌کلید جلوگیری از گســـترش کمونیسم بود.[۲۵] در نهایت با فشـــار شدید دولت ایالات متحده و ســـازمان ملل متحد، ارتش سرخ از ایران خارج شـــد، اما اقدامات سازمان امنیت شوروی در جهت تخریب زیرساخت‌های حکومت در ایران، دســـت کمی از تخریب یک ارتش در یک نبرد تمام عیار نداشـــت. حزب توده و دیگر سازمان‌هایی که عباراتی همچون ملی و آزادیبخش را یدک می کشیدند و با حمایت مستقیم سازمان امنیت شوروی به وجود آمده بودند، ابزار این سازمان در مرحله اقدامات دموکراتیک علیه حکومت شاه بودند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، کودتای شاه علیه نخست وزیر یا کودتای نخست وزیر علیه شاه!

ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۳۲ خورشیدی در ایران یکی از بحث برانگیز ترین نقاط تاریخ معاصر این سرزمین است. اگرچه امروز با انتشار بسیاری از اسناد محرمانه سازمان‌های اطلاعاتی ابرقدرت‌های شرق و غرب در آن زمان، رسیدن به تصویری به نسبت شفاف و روشن ساده به نظر می‌رسد اما حجم سنگین اطلاعات غلطی که در طول بیش از نیم قرن پیرامون این حادثه منتشر شده است، امکان قضاوت تاریخی درست را سلب کرده است. پرداختن به این موضوع که آیا پادشاه وقت ایران محمدرضا پهلوی تقصیرکار بوده است یا نخست وزیر وقت محمد مصدق از حوصله این کتاب خارج است. اما واقعیت‌های تاریخی را نمی‌توان انکار کرد، از حمله اینکه رفراندوم اعلام شده توسط مصدق در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ در تهران و ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ در سراسر کشور برای انحلال هفدهمین دوره مجلس شورای ملی در هیچ کجای قوانین کشور و قانون اساسی مشروطه پیش بینی نشده بود و از اساس چنین اقدامی غیر قانونی بود. اینکه در این رفراندوم ۹۴.۹۹ درصد رأی دهندگان با نخست وزیر موافق بودند و تنها شش صدم درصد با آن مخالفت کرده‌اند و تنها چهار رأی باطله در تمام کشور وجود داشته است، با هیچ منطق دموکراتیک و یا حتی هیچ منطق ریاضیات جور در نمی‌آید و خبر از یک مهندسی بسیار گسترده در آرای مردم در انتخاباتی از اساس غیر قانونی می‌دهد. از همه مهمتر اینکه برکناری مصدق توسط شاه در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ کاملاً قانونی و بر اساس اختیارات داده شده به پادشاه کشور در اصل چهل و ششم قانون اساسی مشروطه بوده است. این بند از قانون اساسی وقت کشور بسیار صریح و روشن عزل و نصب وزرا که البته نخست وزیر هم یکی از همین وزرا به حساب می‌آمد، را تنها در حدود اختیارات یک نفر در کشور دانسته بود که آن هم شخص پادشاه ایران بود:

«اصل چهل و ششم قانون اساسی مشروطه ایران: عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است.» [۲۶]

با این تفاسیر نه تنها شاه که حاکم قانونی کشور بوده است، نمی‌توانست در شمار کودتاگران باشد، بلکه اگر هم کودتایی صورت گرفته است، بدون شک در نتیجه اشتباه و درک نا صحیح نخست وزیر و هوادارانش از قانون اساسی توسط آنها شکل گرفت.

AVAYEBUF.wordpress.COM

دکتـــر مظفـــر بقایی کرمانی که از یاران نزدیک محمد مصدق تا چند ماه پیش از شـــروع درگیری‌های نخســـت وزیر با مجلس به حساب می‌آمد، دو روز پس از انجام رفراندوم غیر قانونی برای انحلال مجلس در تهران در ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، در سرمقاله روزنامه شاهد با عنوان «رفراندوم مصدق غیرقانونی بود» نوشت:

«بالاخـــره عمل غیر قانونی رفراندوم در تهران انجام گرفت و مصدق فیروز شـــد. آن هم چه فیروزی! فیروزی که هیتلر و موســـولینی و استالین هم به گردش نمی‌رسند؛ زیرا همیشه در رفراندوم‌های آنها یک صدم یا نیم درصد یا یک ربع درصد از مردم! مخالفت می‌کردنـــد ولی در رفرانـــدوم مصدقی، تعداد مخالفین در حدود نیم در هزار بود: صد و یک هزار موافق و فقط شـــصت و چند نفر مخالف! بحث در طرز رأی گرفتن و آزادی واقعی و حساب‌های مختلفی که برای صندوق‌ها می‌کنند و یادآوری محاسبات سال‌های قبل خود جناب دکتر مصدق به نظر زائد می‌رسد؛ چون نتیجه این رفراندوم کاملاً گویا می‌باشد. صد و یک هزار نفر موافق در تهران در برابر شصت و هشت نفر مخالف! بنابراین جناب آقای دکتر مصدق که پریروز از مردم رأی اعتماد گرفت به حساب ساخته خود در تهران فقط و فقط شصت و هشت نفر مخالف دارد و در مقابل، مجلس هفدهم فقط و فقط شـــصت و هشـــت نفر طرفدار دارد؛ زیرا باز طبق حساب رئیس دولت اگر کسان دیگری هم طرفدار ماندن مجلس هفدهم بودند حتماً رأی داده بودند و تعداد مخالفین انحلال از شصت و هشت نفر تجاوز می‌کرد! پس مصدق فیروز شد! ...پریروز در تهران رفراندوم غیرقانونی انجام گرفت. هر چند غیر قانونی بود؛ ولی چون جناب دکتر مصدق تصمیم گرفته بود می‌بایست انجام بگیرد! انجام گرفت! چون جناب دکتر مصدق میل کرده بود و بعد هم لج فرموده بود که هر چند غیر قانونی اســـت باید انجام بگیرد! یک نکته بسیار جالب توجه هم این است که از این همه نمایندگانی که به پشتیبانی دولت یا از ترس دولت یا به امید وعده‌های دولت از ســـمت خود استعفا کردند تا این ساعت یک نفر پیدا نشـــده است که صراحتاً عمل رفراندوم را تجویز کند و اظهار کند که این عمل غیر قانونی نیست. رفراندوم انجام گرفت ولی کسانی که آن روز به میدان توپخانه رفته بودند مشاهده کرده‌اند و کسانی که نرفته بودند از کلیشه‌های همین شماره روزنامه شـــاهد می‌توانند قضاوت کنند که این رفراندوم به وسیله چه کسانی و چه فرقه‌ای رُل ملت ایران و مردم ایرانی را بازی کرده‌اند. ما کار به این موضوع نداریم که دســـته‌های متشـــکل برای محکم کاری و با اســـتفاده از آزادی کامل رأی دهندگان به جای اینکه یک دفعه در یک چادر رأی بدهند به تمام چادرها سرکشی کردند و از شدت علاقه به جناب دکتر مصدق حتی چند دفعه هم در هر چادری رأی دادند! این موضوع چندان

AVAYEBUF.wordpress.COM

مهم نیســـت ولی موضوع بسیار مهم این است که اکثریت قاطع رأی دهندگان از افراد متشکل در دستجات مختلفه وابسته به حزب منحله توده بودند. کمونیست‌ها رأی به انحلال مجلس هفدهم دادند و در شعارهایی که با خودشان آورده بودند تقاضای تشکیل فوری مجلس مؤسسان را هم کرده‌اند. راستی حالا دیگر چه مانعی دارد یک رفراندوم دیگری هم روی همین قواره بشـــود و به جناب دکتر مصدق اختیار بدهند هر کس را دلش بخواهد به عنوان نماینده مجلس مؤسسان منصوب نماید. رفراندوم واقعاً مسخره و غیر قانونی به وســـیله بند و بست و ســـازش با توده‌ای‌ها انجام گرفت ولی چه مانعی دارد؟ مقصود این بود انجام بگیرد، می‌بایســـت انجام بگیرد! بالاخره مصدق فیروز شد! رفراندوم غیرقانونی در تهران انجام گرفت هر چند که در اثر این عمل حزب توده موفق شد بزرگ‌ترین تظاهر و قدرت نمایی این چند سال خود را عملی نماید. مصدق رفراندوم غیر قانونی خود را در تهران عملی کرد و پیش خیال خودش از مردم تهران رأی اعتماد گرفت. ما هم حرفی نداریم ولی به قول سقراط: آیا هیچ کس نخواهد گفت: ببین این پیر فرتوت را که هر چند از روزگارش چیزی نمانده چنان دل به زندگی بسته که قوانین سترگ را زیر پا گذاشته است؟! دکتر مظفر بقایی کرمانی - روزنامه شاهد ، ۱۴ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، شماره ۱۰۰۴»[۲۷]

نگرانی از توطئه حزب توده ایران که توســـط سازمان امنیت شوروی هدایت می‌شد، به حلقه شاه، طرفدارانش، میهن پرستان و حتی دوستان و متحدان سابق مصدق خلاصه نمی‌شـــد. بیش از همه دولت ایالات متحده آمریکا که تلاش می‌کرد تا با تقویت آزادی و دموکراســـی در ایران، بر پایه آنچه آرمان فرانکلیـــن روزولت رییس جمهور ایالات متحده بود که ایران را به الگویی برای تمام کشـــورهای عقب نگه داشـــته توسط استعمار شوروی و انگلســـتان تبدیل کند، نگران بود که ســـازمان امنیت شوروی با انداختن کشور ایران به دام کمونیسم، راه را برای آلوده کردن تمام منطقه به این ایدئولوژی خوش خط و خال اما زهرآگین باز کند. در اسنادی که شصت سال پس از ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی از آرشیو محرمانه سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا منتشر شده است، این نگرانی به وضوح دیده می‌شـــود.[۲۸] این اسناد مورد سواستفاده بسیاری از رسانه‌های چپ‌گرا قرارگرفته‌اند تا اثبات کنند که سازمان سیا در این ماجرا نقش داشته است. نمونه‌ای از این رفتار را در نحوه پوشش خبری بخش فارسی بی بی سی پس از انتشار یکی از جدیدترین اسناد سیا می‌توان مشاهده کرد. این رسانه با ترجمه بخش‌هایی از این سند وانمود کرده است که ماجرای ۲۸ مرداد یک کودتای آمریکایی برای سرنگونی دولت قانونی مصدق بوده است، در حالی که

AVAYEBUF.wordpress.COM

در این سند چنین چیزی دیده نمی‌شود.[۲۹] اتفاقاً در بخشی از این سند که ترجمه و منتشر نشده است، به خودجوش بودن اعتراضات مردمی در حمایت از حکومت شاه و مخالفت با رفتارهای رادیکال نخست وزیر اشاره می‌شود. نگاه دقیق‌تر به این سند نشان می‌دهد که سازمان سیا قصد انجام اقدام غیرقانونی نداشته است و تلاش می‌کرد تا از طریق قانونی و دموکراتیک شاه را مجاب کند که ادامه نخست وزیری مصدق به نفع هیچ کس نخواهد بود.

در صفحه دهم از گزارش سازمان سیا که در سال ۱۹۵۴ میلادی برابر با ۱۳۳۳ خورشیدی به صورت محرمانه تهیه شده بود و تا شصت سال پس از ماجرای ۲۸ مرداد، یعنی سال ۲۰۱۳ میلادی محرمانه باقی مانده بود، آمده است:

«در نوزدهم آگوست ۱۹۵۳ میلادی - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی - تظاهرات چشمگیری در حوالی بازار در حمایت از شاه شکل گرفته بود. این تظاهرات آنگونه که به نظر می‌رسید به صورت خودجوش آغاز شده بود که نشان از قدرت و منزلت اساسی شاه در بین مردم داشت. همچنین آگاهی عمومی نسبت به اقدامات مخرب کمونیست‌ها و برخی از اعضای جبهه ملی که پشت نقاب جمهوری خواهی پنهان شده بودند را به تصویر می‌کشید.»[۳۰]

در ترجمه بخش فارسی بی بی سی و دیگر رسانه‌های چپ گرا از این سند، بخشی که به خودجوش بودن اعتراضات توسط مردم طرفدار شاه اشاره می‌شود، حذف و به جای آن اینگونه وانمود شد که سازمان سیا کودتا کرده است. با مطالعه دقیق تاریخ تحولات سال‌های نخست وزیری محمد مصدق و بررسی مجموعه اسناد به این نتیجه می‌رسیم که دو دلیل عمده این دروغ بزرگ تاریخی را که کودتایی آمریکایی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی در ایران شکل گرفته است تا نخست وزیر قانونی سرنگون شود و شاه به قدرت برسد، در اذهان عمومی جا انداخته است. نخست کمپین قدرتمند دیس اینفورمیشن یا همان کمپین دروغ و شایعه سازی که سازمان امنیت شوروی آن را هدایت می‌کرد. همچنین اغراق و داستان پردازی‌های غیر واقعی برخی از دست اندرکاران سازمان سیا در آن زمان که سعی داشتند با پررنگ کردن نقش این سازمان برای خود و اقدامات‌شان اعتبار سیاسی کاذب کسب کنند. واسیلی میتروخین، رییس آرشیو کا گ ب در فصل نهم از کتاب آرشیو میتروخین به ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرداخته است و از داستان سرایی‌های کرمیت روزولت که همان

AVAYEBUF.wordpress.COM

S E C R E T

On 19 August 1953, a pro-Shah demonstration, originating in the bazaar area, took on overwhelming proportions. The demonstration appeared to start partially spontaneously, revealing the fundamental prestige of the Shah and the public alarm at the undisguised republican move being started by the Communists as well as by certain National Frontists. Station political action assets also contributed to the beginnings of the pro-Shah demonstrations. The Army very soon joined the pro-Shah movement and by noon of that day it was clear that Tehran, as well as certain provincial areas, were controlled by pro-Shah street groups and Army units. The situation was such that the above-mentioned military plan could then be implemented. At the station's signal, Zahedi came out of hiding to lead the movement. He first broadcast over Radio Tehran and announced that the government was his. The General Staff offices were then seized, Mossadeq's home was gutted, and pro-Mossadeq politicians and officers arrested. By the end of 19 August, the country was in the hands of the new Premier, Zahedi, and members of the Mossadeq government were either in hiding or were incarcerated.

The Shah returned shortly to Iran where he was given a rousing popular reception. The Shah was deeply moved by the fact that his people and Army had revolted in the

xii

S E C R E T

سند محرمانه سازمان سیا درباره حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی و خودجوش بودن اعتراضات مردمی در حمایت از حکومت شاه

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

زمان مسئول عملیات سازمان سیا در ایران بود، اینگونه می‌نویسد:

«وقتی ژنرال دوایت آیزنهاور در ژانویه سال ۱۹۵۳ رییس جمهور ایالات متحده شد، سر آنتونی ایدن وزیر امور خارجه دولت وینستون چرچیل در انگلستان، متوجه نگرانی بیش از حد رییس جمهور جدید آمریکا از یک ایران کمونیست شد. شش ماه بعد از آن بود که سیا و اس آی اس یا همان سازمان اطلاعات مخفی انگلستان، طرح مشترکی را برای سرنگونی دولت مصدق و افزایش قدرت شاه، طراحی کردند. به گفته کرمیت روزولت که مسئول سازمان سیا در طراحی این عملیات بود، شاه که بسیار احساساتی شده بود، پس از پایان غائله به وی گفت: من به دست آوردن تاج و تختم را به خداوند، به مردم ایران، به ارتش و به تو مدیون هستم! سپس شاه از جیبش یک قوطی سیگار طلایی بیرون آورد و به کرمیت روزولت هدیه داد. ... آیزنهاور هم پس از شنیدن گزارش کرمیت روزولت، در خاطرات روزانه‌اش نوشت: گفته‌های وی بیشتر به یک داستان خیالی شباهت داشت تا به یک واقعیت تاریخی!»[۳۱]

نوشته ژنرال آیزنهاور که بعدها در کتاب خاطرات وی منتشر شد، شاید مهمترین سند از این واقعیت باشد که افسران سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده، با بی‌تجربگی خود ماجرایی را که عملاً در آن نقش چندان پر رنگ و موثری نداشته‌اند، به نام خود ثبت کرده بودند و با گزارش‌های تخیلی و داستان سرایی سعی کرده بودند برای خودشان و سازمان تازه تأسیس شده سیا، اعتبار کسب کنند. سازمان سیا در سپتامبر سال ۱۹۴۷ میلادی، پس از پایان جنگ جهانی دوم تأسیس شده بود و نخستین عملیات برون مرزی‌اش پس از جنگ کره که در سال ۱۹۵۲ میلادی اتفاق افتاده بود، ماجرای ۲۸ مرداد در ایران بود. جنگ کره یک نبرد و رویارویی تمام عیار بین ابرقدرت‌های شرق و غرب پس از پایان جنگ دوم جهانی بود. به این ترتیب رو در رو شدن با ماجرای ۲۸ مرداد در ایران یکی از نخستین عملیات‌های برون مرزی و بزرگ سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده، سی آی ای بود. این سازمان در عملیاتی غیر معمول باید از حق قانون اساسی ایران در برابر یک نخست وزیر محبوب اما قانون شکن دفاع می کرد. در چنین شرایطی اینکه مدیران این عملیات با اغراق و داستان‌سرایی سعی در کسب اعتبار داشته‌اند، دور از انتظار نمی‌توانست باشد. سازمان امنیت شوروی هم بیکار نماند و از این داستان‌های تخیلی نهایت بهره را برد.[۳۲]

«ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، ضربه مهلک دیگری را نیز بر پیکره دموکراسی جوان پارلمانی در ایران وارد کرد. پس از آن حادثه تا به امروز چه در دوران حکومت شاه و چه پس از آن، شرایط برای انتخاب نمایندگان واقعی مردم فراهم نبود و پارلمان در ایران

AVAYEBUF.wordpress.COM

همواره در قامت مجلسی فرمایشی در خدمت قدرت حاکم درآمد.»

مرحله چهارم: جنگ روانی، نفوذ به دربار و ترور، ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ میلادی - ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ خورشیدی

در کوران حوادث تابستان داغ تهران در سال ۱۳۳۲ خورشیدی، در مسکو تحولات بنیادینی در حال شکل گیری بود. مرگ استالین و به قدرت رسیدن نیکیتا خورشچف و زمزمه‌های تغییرات پایه‌ای در سازمان امنیت شوروی از جمله اتفاقات آن دوران بود. به این ترتیب از ماه مارس ۱۹۵۴ خورشیدی سازمان امنیت شوروی کا گ ب نامیده شد که این نام را تا پایان حیات اتحاد جماهیر شوروی با خود داشت. سیاست حمایت از تشکیل گروه‌های مسلح برای ترور شاه و مقامات حکومتی در ایران نیز که از زمان ورود گسترده نیروهای سازمان امنیت شوروی به ایران در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی همواره مورد تأیید سازمان امنیت شوروی بود، در ده سال نخست پس از شکست کودتای حزب توده در مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، به عنوان مهمترین و تنها عملیات کارآمد جهت تضعیف و براندازی حکومت شاه مورد توجه قرار گرفت. ماجرای ۲۸ مرداد نشان داد که امکان تغییر حکومت از روش‌های شبه دموکراتیک یعنی نفوذ به مجلس و انقلاب دموکراتیک پاسخگو نخواهد بود و شوروی را به اهداف مورد نظر نخواهد رساند. در این دوران سازمان امنیت شوروی در عراق و به ویژه در شهرهای نجف و کربلا که پایگاه شیعیان بودند، حضور فعالی داشت. مأموران سازمان امنیت شوروی دریافته بودند که امکان برقراری رابطه با روحانیون و طلبه‌های علوم اسلامی که پیرو تشیع هستند کار چندان دشواری نیست. به همین منظور شوروی جهت مقابله با بریتانیا که با حمایت مسلمانان سنی، کنترل حکومت عراق را در اختیار داشت، تصمیم به انسجام شیعیان گرفت. نخستین حزب سیاسی شیعه در عراق در شهر نجف با عنوان حزب الدعوه اسلامی با حمایت و راهنمایی کارشناسان سازمان امنیت شوروی تشکیل شد. حزب بعث عراق نیز افسران مسلمان و سنی ارتش عراق را مورد توجه قرار داده بود. بسیاری از روحانیون شیعه از ایران برای پیوستن به حزب جدید، راهی نجف و کربلا شدند. در فاصله سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۲ خورشیدی رفت و آمدهای فراوانی بین نجف، کربلا، قم، مشهد و تهران صورت گرفت. سید علی خامنه‌ای هم که به همراه پدر و برادرش به همین منظور راهی عراق شده بود در همین دوره با رابطان سازمان امنیت شوروی آشنا شد که مدتی بعد راه وی را برای تحصیل در دانشگاه پاتریس

AVAYEBUF.wordpress.COM

لومومبا هموار کردند. در پاسخ به این تحولات که به شدت حکومت شاه و همینطور دولت ایالات متحده آمریکا را نسبت به نفوذ رو به گسترش کمونیست‌ها در ایران نگران کرده بود، سازمان اطلاعات و امنیت کشور با عنوان اختصاری ساواک تشکیل شد که عمده‌ترین وظیفه آن مقابله با نفوذ و گسترش کمونیسم و مقابله با سیاست‌های مداخله جویانه اتحاد جماهیر شوروی در ایران بود. ساواک تنها یک سال پس از آنکه سازمان امنیت شوروی تحت عنوان کا گ ب سازماندهی دوباره را تجربه می‌کرد تأسیس شده بود و به واسطه قرار داشتن ایران در نوک پیکان حملات شوروی‌ها در جبهه جنگ سرد، سازمان‌های اطلاعاتی ایالات متحده و اسرائیل با ساواک همکاری می‌کردند تا این سازمان نوپا بتواند در برابر عملیات‌های پیچیده سازمان امنیت شوروی، موثر واقع شود. در این دوران سازمان‌های اطلاعاتی غرب و همچنین ساواک در جنگ روانی علیه کا گ ب، شکست خوردند. سازمان امنیت شوروی سرویس الف یا همان کمپین دروغ، شایعه سازی و جنگ روانی را در صدر سرویس‌های عملیاتی خود داشت که افسرانی مجرب و ماهر آن را هدایت می‌کردند. با کمک سرویس الف، در موارد متعدد کا گ ب توانسته بود با دست کاری اخبار، نامه‌های رسمی و تلگرام‌های محرمانه، روابط بین شاه و آمریکایی‌ها را دچار خدشه کند. واسیلی میتروخین در کتاب خود به یکی از این موارد جعل سند توسط سرویس الف در کا گ ب چنین اشاره می‌کند:

«در فوریه سال ۱۹۵۸ میلادی برابر با بهمن ماه ۱۳۳۶ خورشیدی، سرویس الف یا همان سرویس دیس اینفورمیشن در سازمان امنیت شوروی، با دست کاری و جعل یکی از نامه‌های وزیر امور خارجه وقت آمریکا جان فاستر دالاس به سفیر ایالات متحده، وانمود می‌کند که وزیر امورخارجه آمریکا توانایی شاه را در اداره حکومت به تمسخر گرفته و زیر سوال برده است و آمریکا درصدد اجرای عملیاتی برای سرنگونی شاه می‌باشد. مرکز عملیاتی کا گ ب در تهران که درون سفارت شوروی در این شهر فعالیت می‌کرد، نسخه‌هایی این از این نامه جعل شده را بین نمایندگان با نفوذ مجلس شورای ملی و خبرنگاران به صورت محرمانه توزیع کرد با این هدف که یکی از آنها این نامه را به شاه برساند، که البته این اتفاق هم افتاد و توجه شاه به این نامه جعلی جلب شد. بر اساس اسناد کا گ ب، شاه نسبت به این نامه جعلی وزیر امورخارجه آمریکا بسیار حساسیت نشان داد و شخصاً دستور داد تا نسخه‌ای از آن برای سفارت آمریکا در تهران فرستاده شود و از آنها در این مورد توضیح بخواهند. با وجودی که سفارت ایالات متحده آمریکا

AVAYEBUF.wordpress.COM

ایـــن نامه را جعلـــی خواند و محتوای آن را تکذیب کرد، شـــاه و مقامات حکومتی این تکذیب را باور نکردند.»[۳۳]

در کتاب آرشیو میتروخین که بسیاری از اسناد محرمانه کاگ ب در سال‌های جنگ سرد جمع آوری و تدوین شده است، به موارد فراوانی از این دست اشاره می‌رود. از جمله در موردی دیگر در سال ۱۹۶۰ میلادی برابر با ۱۳۳۹ خورشیدی، سرویس الف در سازمان امنیت شوروی، یک نامه محرمانه از طرف وزارت دفاع ایالات متحده را جعل کرد که وانمود می‌کرد ارتش آمریکا در حال طراحی عملیات برای سرنگونی حکومت شاه ایران است. این نامه جعلی به تمام ســـفارتخانه‌های تهران در کشورهای اسلامی فرستاده شد تا از طریق آنها به تهران مخابره شـــود. سفیر آمریکا برای ادای توضیحات در مورد این نامه به وزارت امورخارجه ایران فراخوانده شد. به گزارش مرکز عملیات سازمان امنیت شوروی در تهران به دنبال این حادثه شـــاه شـــخصاً دستور داد تا بسیاری از مقامات و مأموران حکومتی که رابطه خوبی با ایالات متحده داشتند از کار بر کنار شده و با افراد دیگر جایگزین شوند.[۳۴] کمپین دیس اینفورمیشـــن از دروس ویژه‌ای بود که در دانشـــگاه پاتریس لومومبا که در ۱۹۶۰ میلادی در مسکو تأسیس شده بود، توسط افسران سازمان امنیت شوروی تدریس می‌شد. سید علی خامنه‌ای که از دانش آموخته‌های همین مرکز جاسوسی در قلب شوروی می‌باشـــد نیز با این کمپین آشنایی کامل داشته و در موارد متعدد دقیقاً از همین عبارت دیس اینفورمیشـــن در سخنرانی‌ها و نامه نگاری‌هایش استفاده کرده است. برای نمونه در نامه‌ای که در ۲۱ ژانویه ۲۰۱۵ میلادی برابر با اول بهمن ماه ۱۹۹۳ خورشـــیدی، به زبان انگلیسی از طرف خامنه‌ای خطاب به جوانان در کشورهای غربی نوشته شده است، دو بار مستقیماً به عبارت «کمپین دیس اینفورمیشن اتحاد جماهیر شوروی» اشاره می‌شود که نشان از آشنایی کامل وی با این کمپین مخصوص جنگ روانی دارد.[۳۵] در آغاز دهه شصت میلادی علاوه بر جنگ روانی علیه حکومت ایران، عملیات مخفیانه برای ترور شاه نیز در دستور کار سازمان امنیت شوروی قرار گرفت. در فوریه سال ۱۹۶۱ میلادی، برابر با بهمن ماه ۱۳۳۹ خورشیدی، نیکیتا خورشچف پس از مشورت با اعضای پولیت بورو یا همان دفتر سیاسی شورای مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، طرح محرمانه‌ای را برای ترور شاه امضا کرد و در اختیار کا گ ب گذاشت. بلافاصله پس از ابلاغ این دستور، ایوان فادیکین رییس سرویس وی یا همان سرویس خرابکاری و ترور در سازمان امنیت شوروی

AVAYEBUF.wordpress.COM

راهی تهران شـــد تا مقدمات ترور شاه را فراهم کند. مقدمات توطئه ترور حدود یک سال به طول انجامید. بر اســـاس این طرح قرار بود شـــاه در فوریه ۱۹۶۲ میلادی، در اثر انفجار اتومبیلی که پر از مواد منفجره شـــده بود، در مسیر عبور از کاخ نیاوران به مجلس، کشته شود. کوزیچکین افسر سابق کا گ ب در کتاب خود توضیح کاملی درباره این عملیات داده است که چگونه طرح ترور با مشکل فنی مواجه شد و دستگاه کنترل از راه دور که قرار بود انفجار را کلید بزند، درست کار نکرد و شاه جان سالم از این حادثه به در برد.[۳۶] پس از عدم موفقیت این عملیات، شورای مرکزی حزب کمونیست شوروی دستور داد تا عملیات ترور شاه دیگر تکرار نشود و به جای آن با توجه به فرصت پیش آمده در ایران، بر روی عملیاتی بزرگ و پیچیده جهت آمادگی جامعه ایران در جهت یک شورش همگانی علیه حکومت شاه کار شود.[۳۷] در همین راستا برنامه‌ریزی برای تضعیف حکومت شاه، بدبین کردن مردم به وی و خرابکاری در مقیاس گسترده با هدف از بین بردن اعتماد به نفس نیروهای امنیتی و آماده کردن فضای جامعه برای یک انقلاب در دستور کار کا گ ب قرار گرفت. بدون شک یکی از مواردی که رهبران شـــوروی به عنوان فرصت پیش آمده برای ضربه زدن از درون حکومت شـــاه از آن یاد می‌کردند، ماجرای ازدواج ســـوم محمدرضا شاه پهلوی در آذرماه ۱۳۳۸ خورشیدی بود.

واســـیلی میتروخین رییس سابق آرشـــیو کا گ ب، بر پایه اسناد محرمانه موجود در آرشیو سازمان امنیت شوروی درباره ماجرای آشنایی پادشاه ایران با دختری ۲۱ ساله در پاریس که به ازدواج سوم شاه انجامید، می‌نویسد:

«ســـازمان امنیت شـــوروی، کا گ ب، در انتخاب دختر بیست و یک ساله‌ای به نام فرح دیبا به عنوان همســـر سوم شاه که آخرین همســـر وی نیز بود، تأثیر داشت. البته این اشتباه بود که تصور می‌شد وی به کمونیسم گرایش دارد. دفتر مرکزی سازمان امنیت شـــوروی به خود می‌بالید که یکی از مأموران کا گ ب توانسته بود خانم دیبا را زمانی که در پاریس دانشجوی معماری بود، با همکاری یک رایزن فرهنگی سفارت ایران در فرانسه آقای جهانگیر تفضلی، به شاه معرفی کند. با وجودی که فرح دیبا خبر نداشت که تا چه حد سازمان امنیت شوروی، به موقعیت وی علاقمند است، در تماسی که با مادرش داشت مطالبی را مطرح کرد که نشان می‌داد دفتر مرکزی کا گ ب حق دارد به خودش ببالد. نخستین دیدار فرح دیبا با شاه در بهار سال ۱۹۵۹ میلادی - ۱۳۳۸ خورشـــیدی- در مهمانی سفارت ایران در شهر پاریس اتفاق افتاد. تفضلی دست خانم

AVAYEBUF.wordpress.COM

دیبـــا را گرفت و تلاش کرد تا وی را به شـــاه معرفی کنـــد. خانم دیبا که خجالتی بود، خودش را عقب کشید، اما اندکی پس از آن شاه در همان مهمانی شروع به صحبت با وی کرد. فرح درباره این دیدار با شـــاه به مادرش گفت: تفضلی فوراً به شـــاه گفت، این دختر خانم دانشجوی بسیار خوبی است. شاگرد اول کلاس است و زبان فرانسه را عالی صحبـــت می‌کند. در ادامه خانم دیبا به مادرش گفت: آقای تفضلی به من خیلی لطف داشت از بابت تعریف‌هایی که کرد و چیزهای خوب زیادی که درباره من به شاه گفت. پسردایی خانم دیبا که در این مهمانی حضور داشت، به وی گفت که کاملاً مشخص بود شاه خیلی از او خوشش آمده است و وقتی فرح از اتاق خارج می‌شد، نگاه شاه بدرقه‌اش می‌کرد. در ادامه خانم دیبا برای مادرش نوشـــته بود: البته همه اینها فقط حرف است. تنها چند ماه پس از آن دیدار، فرح دیبا با شاه نامزد کرد. علاقه بی‌جای سازمان امنیت شـــوروی به ملکه آینده ایران شـــاید از آنجا مشتق شده بود که وی دوستان دانشجوی کمونیســـتی داشت که گه‌گاه در یکی از کافه‌های مشهور روشنفکری در پاریس به نام کافه انجمن لفت بنک، دور هم جمع می‌شـــدند. یکی از دوســـتان فرح که او را برای شرکت در تظاهرات بر ضد امپریالیسم فرانسه و در حمایت از الجزایر، ترغیب کرده بود، بعدها در ایران به عنوان عضو حزب توده زندانی شد. اما چیزی که دفتر مرکزی سازمان امنیت شـــوروی را امیدوار کرد، این بود که یکی از آشـــنایان بسیار نزدیک فرح، دور از چشم وی توسط سازمان امنیت شوروی جذب شد و به عنوان مأمور مستقیم کا گ ب با اسم رمز «رایون» کار می‌کرد. ... به محض اینکه در ماه دسامبر ۱۹۵۹ میلادی، فرح دیبا به عنوان ملکه ایران انتخاب شد، کا گ ب فهمید که درباره او اشتباه قضاوت کرده است. گرایشات رادیکال ملکه جدید نه در عقاید سیاسی، بلکه در ذائقه هنری وی بود. وی با حمایت از هنر پیشرو غربی، صدای محافظه کاران سنتی و روحانیون شیعه را در ایران درآورده و آنان را وادار به اعتراض کرده بود.»[۳۸]

در این سند سازمان امنیت شوروی تأکید شده است که فرح دیبا با وجود گرایشات چپ و با توجه به اینکه مقدمات دیدار و آشنایی‌اش با محمدرضا شاه توسط کا گ ب فراهم شده بود تا به این ترتیب سازمان امنیت شوروی بتواند به درون دربار شاه راه یابد، همکار ســـازمان امنیت شوروی نبوده اســـت. اما به یکی از نزدیکان فرح اشاره می‌شود که با اسم رمزی که کا گ ب برای او در نظر گرفته بود، از مأموران رسمی سازمان امنیت شوروی به حساب می‌آمد. با توجه به اینکه در مطلب به یکی از اعضای فامیل فرح اشاره می‌شود که در مهمانی سفارت ایران در فرانسه در بهار ۱۳۳۸ خورشیدی نیز حضور داشته است، تنها

AVAYEBUF.wordpress.COM

جشن تولد کریم پاشا بهادری با حضور شهبانو فرح پهلوی و لیلی امیرارجمند به یاد دوران دانشجویی در فرانسه

AVAYEBUF.wordpress.COM

یک نام می‌تواند مورد نظر باشد. عبدالرضا قطبی یا همان رضا قطبی که پسر دایی فرح دیبا بود. اینکه تماس‌های خصوصی بین فرح و مادرش و همچنین اظهار نظرهای پسردایی‌اش در مهمانی سفارت ایران در فرانسه با جزییات در اسناد سازمان امنیت شوروی درج شده است، تنها می‌تواند از جانب کسی که در آن مهمانی حضور داشته و به فرح بسیار نزدیک بوده و با سازمان امنیت شوروی هم با اسم رمز رایون ارتباط داشته است، در اختیار کا گ‌ب قرار گرفته باشد. سوابق وی این موضوع را تأیید می‌کند.

فرح دیبا در فرانسه علاوه بر پسر دایی‌اش رضا قطبی، دوستان نزدیک دیگری هم داشت که نزدیک‌ترین آنها لیلی جهان آرا و کریم پاشا بهادری بودند. شاه که از دو ازدواج پیشینش صاحب پسر نشده بود، پس از ازدواج با فرح و تولد نخستین فرزند پسرشان در آبانماه ۱۳۳۹ خورشیدی، به قدری به هیجان آمد که دست ملکه جدید ایران را برای تغییرات گسترده به ویژه در فضای فرهنگی و اجتماعی ایران باز گذاشت. فرح دیبا که زندگی‌اش خاطره سیندرلا را در ذهن‌ها زنده می‌کرد، همه دوستان نزدیک و آشنایانش را در بالاترین سمت‌های ممکن به خدمت گرفت. رضا قطبی در سال ۱۳۴۲ خورشیدی، به ریاست سازمان تلویزیون ملی ایران رسید که تا پایان حکومت پهلوی در بهمن ماه ۱۳۵۷ خورشیدی این سمت را در اختیار داشت. کریم پاشا بهادری در سال ۱۳۴۳ خورشیدی، به نخست وزیری وارد شد و تا دفتر معاونت نخست وزیر بالا رفت. در پانزدهم شهریور ۱۳۴۷ خورشیدی به ریاست دفتر ملکه ایران و دوست قدیمی‌اش فرح پهلوی منصوب شد. در سال ۱۳۵۵ خورشیدی به عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی در کابینه امیرعباس هویدا قرار گرفت. لیلی جهان آرا که پس از ازدواج با شاهرخ امیرارجمند از نام لیلی امیرارجمند استفاده کرده است نیز با حمایت فرح پهلوی ابتدا در سال ۱۳۳۹ خورشیدی رییس کتابخانه دانشگاه ملی شد و در سال ۱۳۴۴ خورشیدی به سمت مدیر عامل و عضو هیئت امنای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برگزیده شد.

لیلی امیرارجمند در اسفند ۱۳۵۳ خورشیدی با سفارش ملکه به عضویت شورای آموزش کشور در آمد. در اینکه فرح پهلوی و دوستان نزدیکش همگی گرایشات چپ و کمونیستی داشته‌اند تردیدی نیست، اما اینکه تا چه میزان با جریانات مارکسیستی وابسته به سازمان امنیت شوروی در ارتباط بوده‌اند، اختلاف وجود دارد. احسان طبری از رهبران و مؤسسان حزب توده، عنوان کرده بود که فرح دیبا در دوران دانشجویی در فرانسه

AVAYEBUF.wordpress.COM

عضو شـــاخه جوانان حزب توده بود و در تظاهرات حزب توده در پاریس شـــرکت می‌کرد. در کتاب «معماران عصر پهلوی» نوشـــته خسرو معتضد نیز به روابط لیلی امیرارجمند با ســـازمان امنیت شوروی، کا گ ب، اشاره شده است.[۳۹] در مورد روابط لیلی امیرارجمند با سازمان امنیت شوروی و افسران اطلاعاتی بلوک شرق گزارش‌های متعددی نیز در اسناد ساواک دیده شده است که با اعمال نفوذ شهبانو فرح پهلوی به نفع دوست قدیمی‌اش، به آنها ترتیب اثر داده نمی‌شـــد و در نهایت شاه دستور عدم تعقیب و مراقبت نزدیکان ملکه را صادر کرد. آنچه بیش از هر چیز باید مورد توجه قرار گیرد، دورخیز مجموعه دوســـتان و نزدیکان ملکه جدید ایران در آغاز دهه چهل خورشـــیدی به تمام شـــاهراه‌های آموزشی و فرهنگی کشور است. رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها، وزارت اطلاعات و جهانگردی، شورای آموزش کشـــور و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اهدافی هستند که مورد توجه نزدیکان فرح قرار گرفته‌اند. همزمانی این اتفاقات با تصمیمات ویژه در مسکو در خصوص توجه ســـازمان امنیت شـــوروی به امر آموزش‌های پایه‌ای در نقاط مختلف دنیا که صحنه جنگ سرد بین اتحاد جماهیر شوروی و دنیای غرب بوده، بسیار تأمل برانگیز است. درست در همین دوران یعنی در سال ۱۹۶۰ میلادی برابر با ۱۳۳۹ خورشیدی، دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو توسط سازمان امنیت شوروی تأسیس می‌شود تا به آموزش نسل بعدی رهبران طرفدار اتحاد جماهیر شوروی در کشورهای جهان سوم بپردازد. به خاطر داشته باشیم که خمینی در سال ۱۳۴۳ خورشیدی در پاسخ به پرسش یکی از مأموران حکومتی شاه که با تمسخر از وی پرسید، با کدام یار و یاور می‌خواهید پیروز شوید گفت: سربازان من در گهواره‌ها هستند![۴۰] کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به تربیت نسلی از کودکان و نوجوانان پرداخت که ۱۳ ســـال بعد در اوج جوانی‌شـــان در کلاس‌های درس دانشگاه و کافه‌های روشنفکری و مساجد محلات، بیش از هر چیز به انقلاب و سرنگونی حکومت شاه می‌اندیشیدند. لیلی امیرارجمند مجموعه‌ای از کمونیست‌های معتقد به آرمان‌های اتحاد جماهیر شوروی و مائوئیست‌های وفادار به آرمان‌های جمهوری دموکراتیک خلق چین را از همان آغاز تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به خدمت گرفت. وی در پاسخ به انتقادات فراوانی که در نیم قرن گذشـــته به نحوه انتخاب افراد برای مدیریت در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان داشته است، ادعا می‌کند که از گذشته سیاسی این افراد اطلاع نداشـــته اســـت. در مواردی این ادعا به هیچ عنوان قابل قبول نیست. برای نمونه در

AVAYEBUF.wordpress.COM

نهم مرداد ۱۳۹۴ خورشیدی در پنجاهمین سالگرد تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، لیلی امیرارجمند در مصاحبه با خبرگزاری بی بی سی درباره تأسیس این کانون توضیح می‌دهد که چگونه با پایان تحصیلات فرانسه و در بازگشت به ایران از فرح پهلوی که دوست و همکلاس قدیمی او در مدرسه رازی تهران بود، تقاضا کرد تا موقعیتی به او بدهد که بتواند کتابخانه‌ای برای بچه‌ها درست کند. چنین درخواستی در آن دوران در حالی که در کشورهای پیشرفته جهان نیز داشتن چنین کتابخانه و انتشارات اختصاصی برای کودکان باب نبود و تنها بخشی از کتابخانه‌ها را به کتاب کودک اختصاص می‌دادند، به اندازه کافی عجیب به نظر می‌رسید. امیرارجمند می‌گوید:

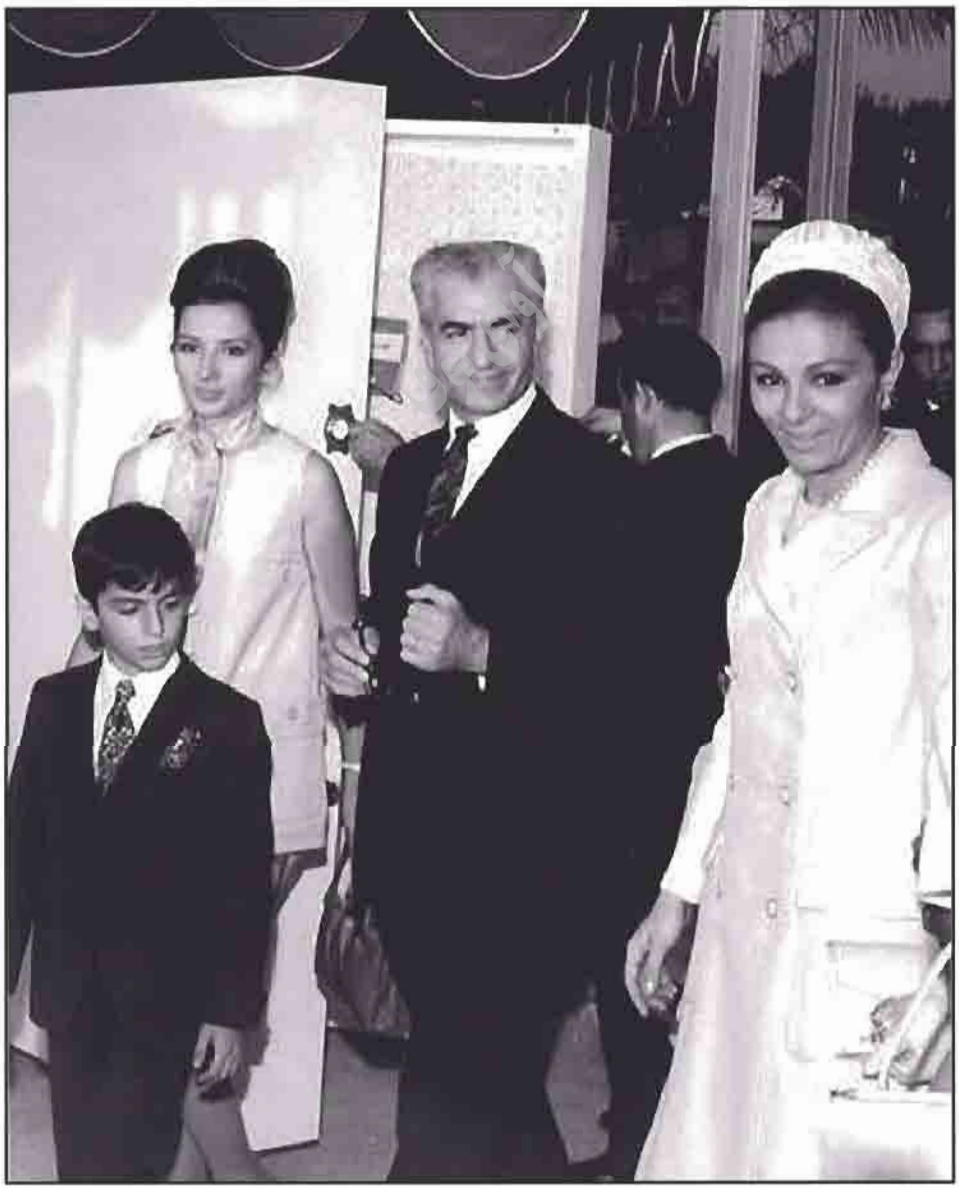

لیلی امیرارجمند، به واسطه دوستی بسیار نزدیک با فرح پهلوی به شاه دسترسی آسان و همیشگی داشت.

AVAYEBUF.wordpress.COM

«در آن زمان پارک فرح در زمین باغ جلالیه در دست ساختمان بود و علیاحضرت شهبانو دستور دادند یک قطعه زمین در آنجا در اختیار ما گذاشته شود و به این صورت ساختمان اولین کتابخانه کودک در ایران آغاز شد. ... در زمانی که آقای شیروانلو به کانون آمد من هیچ اطلاعی از سوابق سیاسی او نداشتم. او که تجربیات زیادی در زمینه چاپ کتاب داشت و با اکثر نویسندگان و دست اندرکاران آشنا بود، امکاناتی به وجود می‌آورد که من با این افراد آشنا بشوم. ... کانون اصولاً یک محل سیاسی نبود. شاید هم افراد که می‌دانستند من دوست بچگی‌های علیاحضرت بوده‌ام و دائم درکاخ سلطنتی هستم جلوی من این مسائل را مطرح نمی‌کردند. من در همه مراحل اداره کانون، مسائل مربوط به آن را با ایشان در میان می‌گذاشتم. خودم هم اصولاً با سیاست کاری نداشتم. وقتی هم می‌شنوم که می‌گویند کتاب «ماهی سیاه کوچولو» سیاسی بود واقعاً برایم خنده آور است. در آن زمان من فقط هدفم این بود که کتاب و فیلم برای بچه‌ها درست کنیم.»[۴۱]

اینکه لیلی امیرارجمند ادعا می‌کند از سوابق سیاسی فیروز شیروانلو که مهمترین مسئولیت در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان یعنی مدیریت بخش انتشارات به وی سپرده شد، اطلاع نداشته است، به هیچ عنوان نمی‌تواند صحت داشته باشد. لیلی امیرارجمند مستقیماً از طریق ملکه ایران با دربار و عالی‌ترین مقامات مملکتی در ارتباط بود و با توجه به اینکه اصلی‌ترین وظیفه سازمان امنیت و اطلاعات کشور یا همان ساواک نیز ردیابی فعالیت‌های کمونیست‌های روسی و چینی بود، چطور باید باور کرد که دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی کشور به خانم امیرارجمند نگفته باشند که فیروز شیروانلو از رهبران جوان چپ‌های مائوئیست بوده و در حادثه ترور شاه در کاخ مرمر دست داشته و حتی به واسطه این اقدامات دستگیر و زندانی هم شده بود؟ «در کتاب ترور شاه، حادثه کاخ مرمر به روایت اسناد ساواک» در گزارشی پس از بازجویی فیروز شیروانلو توسط ساواک، چنین اشاره می‌شود:

«فیروز شیروانلو در سال ۱۳۳۸ خورشیدی به منظور تحصیل به انگلستان عزیمت و دراواسط سال ۱۳۴۲ خورشیدی به ایران مراجعت می‌کند. مشارالیه در انگلستان دارای فعالیت‌هایی به شرح زیر بوده است: رئیس انجمن دانشجویان مقیم لیدز، مسئول کمیته انتشارات در هیأت اجرائیه فدراسیون انجمن دانشجویان ایرانی، نماینده کنگره فدراسیون دانشجویان ایرانی در لندن، نماینده فدراسیون دانشجویان ایرانی در کنگره کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در کنگره کنفدراسیون دانشجویان در پاریس و لوزان و

AVAYEBUF.wordpress.COM

دبیراول فدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم انگلیس. نامبرده اعتراف دارد در مذاکراتی در انگلستان با پرویز نیکخواه، محسن رضوانی، کاتوزیان و احمد موسوی صورت گرفته، قرار شد سفری به ایران نموده و وضع و شرایط ایران را از نزدیک بررسی نماید. نامبرده چون معتقد بوده که شرایط باید از نزدیک مشاهده شود با این پیشنهاد موافقت می‌نماید. با این کیفیت که دو ماه قبل از مسافرت به ایران، به اتفاق پرویز نیکخواه به اروپا مسافرت و با دانشـــجویانی که سابقه فعالیت سیاسی داشته‌اند در این باره مذاکره می‌نمایند. از جمله درهایدبرگ با نجم آبادی و چند نفر دانشجوی دیگر که ادعا می‌کند اسامی آنها را فراموش نموده به خاطر ندارد، درباره فعالیت دانشجویی مذاکره و این مطلب عنوان می‌شود که بایستی به ایران رفته و از نزدیک واقعیت را بررسی نمود و توصیه می‌شود که دراین مورد نجم آبادی با سایر دانشجویان ودوستان خود بحث و مذاکره نماید. در مونیخ و کلن با مهندس ثریا تهرانی و بیژن حکمت درباره مسائل مذکور مذاکره شده و از آنها خواستار می‌شوند تا درباره مسائل مطروحه با دانشجویان بحث و مذاکره نمایند و قرار می‌شود که بیژن حکمت این موضوع را در لوزان و سایر نقاطی که آشنا دارد نیز مطرح ســـازد. فیروز شیروانلو اظهار می‌کند که بیژن حکمت دارای افکار مارکسیستی می‌باشـــد. شـــیروانلو اظهار می‌کند که پس از ورود به ایران بـــا احمد منصوری، پرویز نیکخواه و ســـایر دانشـــجویان مقیم خارج که به منظور استفاده از تعطیلات به تهران آمده بودند، اغلب در کافه ریوئیرا و تهران پلاس ملاقات داشته و دراین جلسات مسائل مربوط به امور دانشـــجویی و سیاسی بحث می‌شده است. شیروانلو اظهار می‌دارد قرار بود هر یک از اعضای گروه افرادی را در زمینه مسائل مارکسیستی آماده نمایند، لکن مشارالیه تا کنون موفق نشده کسی را به افکار خود همراه سازد. نامبرده اعتراف به تهیه و نشر جزوات از طرف گروه چهار نفری منصوری، نیکخواه، پورکاشانی، شیروانلو نموده و مدعی است که ممکن است افرادی با سایر اعضا گروه مخصوصاً نیکخواه درتماس باشند ولی به علت شـــرایط مخفی مبارزه هیچ وقت این موضوعات مطرح نمی‌شـــد. جلسات گروه چهار نفری قبل از اجاره منزل از طرف منصوری، اغلب در منزل شیروانلو تشکیل می‌شده است. شیروانلو یک دستگاه ماشین تحریر دراختیار گروه گذاشته که بعداً آن را با ماشین دیگری تبدیل می‌نماید. مشارالیه ماهیانه درحدود هزار ریال به منظور تهیه و نشـــر جزوات کمونیســـتی کمک می‌کرده و این کمک را چند ماهی ادامه داده است. شـــیروانلو اظهار می‌کند که ارتباط او فقط با نیکخواه، منصوری و پورکاشـــانی بوده و درترجمه و تهیه جزوات با آنها همکاری داشته است. پس از حادثه کاخ مرمر جلسه‌ای درمنزل شیروانلو تشکیل می‌شود و نامبرده اظهارات منصور پورکاشانی را دایر به موضوع بحث و اتخاذ تصمیم در جلسه مذکور تائید می‌نماید و تحقیقات از متهمین دستگیر

AVAYEBUF.wordpress.COM

شده همچنان ادامه دارد و نیز افرادی که در بازجوئی‌های معمولی شناسایی می‌گردند که با گروه مذکور همکاری داشته‌اند، به محض اعتراف متهمین دستگیر می‌گردند. کما اینکه در مورخه شانزده اردیبهشت ۱۳۴۴، دونفر به اسامی اسفندیار نوایی که با پرویز نیکخواه از گروه بالا همکاری داشته دستگیر و نیز دانشجو کیانزاد که با بهمن فره‌وشی در ارتباط بوده اســت بازداشــت گردیده‌اند. نسبت به سایر افراد شناخته شده اقدامات لازم معمول گردید که پس از حصول نتیجه و انجام تحقیقات بعدی مراتب در ثانی به استحضار خواهد رسید.»[۴۲]

چگونه باید قبول کنیم که با توجه به در دســت بودن ســوابق دقیق از فعالیت‌های مارکسیســتی و ضد حکومتی فیروز شیروانلو، ســاواک رئیس کانون پرورش فکری را در جریان نگذاشته بود که شیروانلو از کوچکترین فرصت‌ها و امکانات برای تبلیغ علیه حکومت استفاده کرده است و تا اقدام به ترور شاه پیش رفته است و چنین فردی را به هیچ عنوان نباید در صدر انتشــارات کانون پرورش فکری کــودکان و نوجوانان قرار داد که با امکانات وسیع بتواند برای شستشــوی مغزی کودکان و نوجوانان در سراسر کشور و تبلیغات ضد حکومتی از آن امکانات استفاده کند؟ فیروز شیروانلو و پرویز نیکخواه که در گزارش ساواک به آنها اشــاره شده اســت، هر دو پس از آزادی از زندان که با وساطت شهبانو فرح پهلوی انجام شــد، به ســمت‌های بالایی در فضای فرهنگی و اطلاعاتی کشــور راه یافتند. فیروز شیروانلو مدیر انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شد و پرویز نیکخواه که از اعضای فعال حزب توده ایران و پس از آن هم از رهبران کنفدراسیون دانشجویان ایرانی بود، مدیریت مرکز خبر تلویزیون را به دست آورد.

رسول نفیسی از مدیران اولیه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در مصاحبه با بخش فارسی صدای آمریکا در تاریخ ۳۱ آگوست ۲۰۱۵ میلادی به صراحت بیان می‌کند که شهبانو فرح جلوی نظارت ساواک بر اقدامات کانون و دیگر نهادهایی را که زیر نظر وی فعالیت می‌کردند، گرفته بود. وی درباره گرایش چپ مدیران و فعالان کانون می‌گوید:

«این را بدون تعارف ما مدیون سعه صدر و فهم و شعور ملکه فرح هستیم و همه می‌دانند که بنده به هیچ وجه من الوجوه ســلطنت طلب نه بوده و نه هستم ولی انصاف را باید رعایت کرد. ملکه فرح یک امکانی به وجود آوردند در ســازمان‌های زیر نظر ایشان که سازمان امنیت حق دخالت و فضولی و نظارت نداشت. کما اینکه برخی از افراد ما را که می‌گرفتند و می‌بردند تحت بازجویی، ناسزا می‌گفتند به خانم جهان آرا که رییس ما

AVAYEBUF.wordpress.COM

بود و به همه ما.»[۴۳]

نفیسی در ادامه این گفتگو، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را به جزیره‌ای امن برای چپ گرایان تشبیه می‌کند که می‌توانستند بدون نگرانی از مزاحمت ساواک، فعالیت کنند. در چنین فضایی در سال ۱۳۴۷ خورشیدی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کتاب ماهی سیاه کوچولو را منتشر کرد. این داستان با حمایت ملکه فرح و لیلی امیرارجمند به عنوان کتاب سال کودک نیز برگزیده شد. این داستان که هیچ ویژگی خاص ادبی، هنری و تربیتی برای کودکان نداشت جز اینکه یاغی‌گری، خشونت، کشتار، جهان وطنی و مبارزات چریکی مسلحانه را در ذهن بی‌گناه کودکان و نوجوانان تزریق کند، به عنوان شناسنامه‌ای از هویت سیاسی کانون در تمام سال‌های پس از آن شناخته شد. در هیچ یک از کشورهای پیشرفته و یا در حال توسعه انتشار چنین مطالبی برای کودکان مجاز نمی‌باشد و ترویج این نوع از خشونت و یاغی‌گری تاثیرات مهلکی بر فضای سیاسی نسل‌های بعدی ایران گذاشت. از دیگر چهره‌های جنجالی انقلاب که در کنار لیلی امیرارجمند و زیر سایه امن فرح دیبا رشد کردند و به فعالیت‌های انقلابی علیه حکومت شاه مشغول بودند، دست راست لیلی امیرارجمند خانم زهره کاظمی بود. وی در آستانه انقلاب اسلامی نام خود را به زهرا رهنورد تغییر داد و به ریاست دانشگاه الزهرا با همان دانشگاه فرح پهلوی رسید.[۴۴]

مرحله پنجم: جنگ روانی، خرابکاری و مبارزات چریکی، ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۹ میلادی - ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷

در این دوره حمایت از تشکیل گروه‌های مسلح چریکی برای مبارزه با حکومت شاه همزمان با جنگ روانی گسترده علیه وی در دستور کار قرار گرفت. پس از تجربه ناموفق مرداد ۱۳۳۲ و همچنین خرداد ۱۳۴۲ خورشیدی برای شوراندن مردم علیه حکومت شاه، سازمان امنیت شوروی اقدامات رادیکال‌تر و خشونت طلبانه‌تری را در پیش گرفت. گروهی از جوانان عضو نهضت آزادی و جبهه ملی ایران، سازمانی با عنوان سازمان آزادی بخش ایران شکل دادند که خیلی زود به سازمان مجاهدین خلق ایران تغییر نام داد. پس از درگیری‌های مسلحانه در بهمن ۱۳۴۹ خورشیدی در سیاهکل گیلان نیز، سازمان

AVAYEBUF.wordpress.COM

چریک‌های فدایی خلق اعلام موجودیت کرد. نکته جالب توجه، اســتفاده این گروه‌ها از نشــانه‌های داس و چکش و ستاره ســرخ که سمبل‌های اتحاد جماهیر شوروی بودند، در آرم تشکیلاتی سازمان‌های چریکی‌شان بود. ناگفته نماند که بسیاری از جوانانی که به این گروه‌های چریکی می‌پیوستند میهن پرست و آزادی خواه بودند و در بیشتر موارد اطلاعی از اهداف پنهان مؤسســان و معدود رهبران گروه که با ســازمان امنیت شوروی در ارتباط بودند، نداشتند. سازمان امنیت شوروی به تجربه خوب می‌دانست که برای در اختیار داشتن یک گروه چریکی مؤثر، کافیست محرمانه با فردی که رهبری کاریزماتیک آنها را در اختیار دارد، ارتباط داشته باشد.

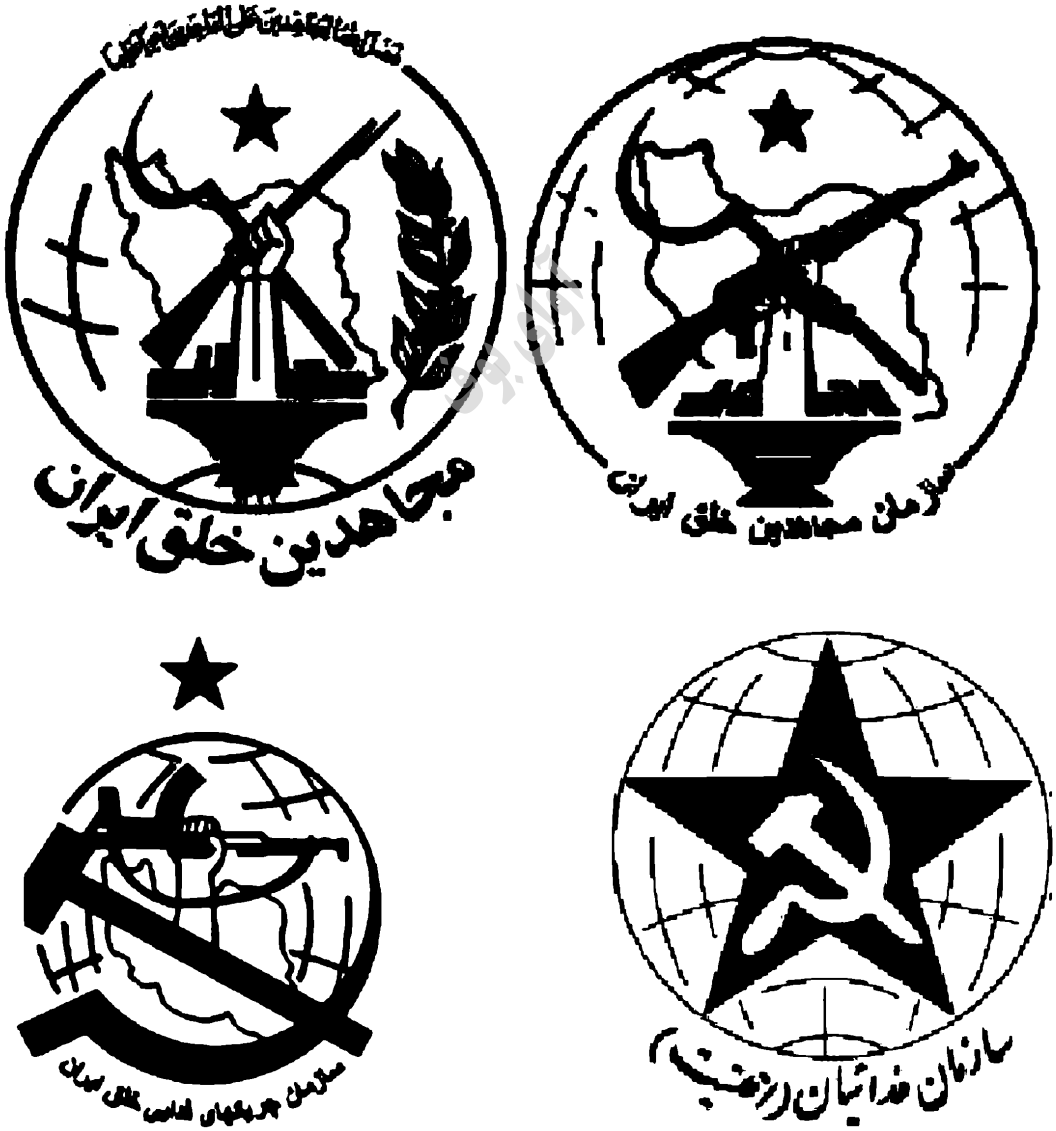

کروه های چریکی و شــبه نظامی که در دهه چهل خورشــیدی با حمایت ســازمان امنیت شــوروی تاســیس شدند در لوکوی تشکیلاتی‌شان داس و چکش و ستاره سرخ را که نمادهای اتحاد جماهیر شوروی بود، اشکارا به نمایش می‌کذاشتند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

تبلیغات گسترده چپ گرایان در جزیره امنی که زیر سایه ملکه ایران با عنوان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مبارزات چریکی و خشونت آمیز علیه وضعیت موجود را یک ارزش اجتماعی معرفی می‌کرد. کتاب ماهی سیاه کوچولو که با نام کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در آمیخته بود، به نماد مبارزات چریکی تبدیل شد.

چپ گرایان مارکسیست و مائوئیست با نفوذ به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، افکار کودکان در جهت ماهی سیاه کوچولو شدن، سوق می‌دادند تا مبارزات چریکی علیه حکومت شاه برای نسل بعد به یک ارزش تبدیل شود.

مبارزات چریکی برای بر اندازی حکومت‌های حامی غرب و روی کار آوردن حکومت‌های انقلابی حامی اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد اتفاق تازه‌ای نبود. سازمان امنیت شوروی در آمریکای مرکزی و جنوبی، شمال آفریقا و آسیا با تأسیس و حمایت از چنین سازمان‌هایی که عمدتاً عناوین مشابه «سازمان آزادی بخش ملی» را در هر منطقه‌ای به دوش می‌کشیدند، انقلاب‌های مارکسیستی را تجربه کرده بود و حالا با تمام قوا ایران را هدف این استراتژی قرار داده بود. تأسیس این سازمان‌های چریکی در ایران با شروع به کار یوری آندروپف به عنوان مقتدرترین رییس کا گ ب هم زمان شده بود. آندروپف که از ماه می سال ۱۹۶۷ میلادی ریاست سازمان امنیت شوروی، کا گ ب، را عهده‌دار شد، برای براندازی حکومت شاه در ایران برنامه‌ریزی می‌کرد. در این دوران، لئونید برژنف که دوست نزدیک یوری آندروپف بود، سکان رهبری اتحاد جماهیر شوروی

AVAYEBUF.wordpress.COM

را در دست داشت و به همین دلیل دستان رییس جدید کا گ ب برای تصمیم‌های بزرگ باز گذاشته شده بود. به دستور آندروپف از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ میلادی عملیات گسترده شناسایی اهداف جهت عملیات خرابکاری در ایران به «سرویس وی» در کا گ ب ابلاغ شد که بر اساس آن در شهرهای کلیدی ایران، مناطق حساس با دقت انتخاب و امکان ایجاد آشوب در آنها بررسی شد تا به این شکل حکومت شاه ایران را بدنام و تضعیف کنند. واسیلی میتروخین، رییس آرشیو کا گ ب در کتاب خود با عنوان آرشیو میتروخین بر اساس اسناد محرمانه سازمان امنیت شوروی در این خصوص آورده است:

«در پایان دوران رهبری خورشچف، یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های ویژه که اف سی دی، یا همان سرویس اطلاعات برون مرزی سازمان امنیت شوروی دنبال می‌کرد، عملیات خرابکاری به عنوان جایگزین عملیات ترور بود. اصلی‌ترین بخش این نوع طراحی عملیات خرابکاری، شناسایی اهداف در کشورهای خارجی، به ویژه در کشورهای غربی بود. همچنین قرار گرفتن در وضعیت آماده باش برای تخریب و سرنگونی در زمان جنگ و یا دیگر بحران‌های ساختگی که توسط احزاب کمونیستی و یا گروه‌های چریکی ایجاد می‌شد. این گروه‌ها زیر نظر تیم‌های مدیریت خرابکاری سازمان امنیت شوروی فعالیت می‌کردند. بزرگ‌ترین عملیات خرابکاری و آماده باش در یک کشور غیر غربی، برای ایران طراحی شده بود. در فاصله سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ میلادی، یک سلسله عملیات گسترده شناسایی و انتخاب اهداف برای اجرای عملیات خرابکاری در شهرهای مختلف ایران به ویژه در مناطقی از کردستان، آذربایجان و شهر آبادان مشخص شده بودند. این اهداف با دقت و مطالعه جزییات، توسط مأموران و رابطان سازمان امنیت شوروی انتخاب شده و مراحل شناسایی و عکس برداری از آنها به اجرا درآمده بود.»[۴۵]

این عملیات ویژه و گسترده در حالی توسط سرویس وی در کا گ ب یا همان سرویس عملیات خرابکاری در دست انجام بود که ملکه ایران فرح دیبا شاه را مجاب کرده بود تا دیداری دوستانه از اتحاد جماهیر شوروی داشته باشد. سفر شاه و ملکه ایران به شوروی در دوم مهرماه ۱۳۴۷ خورشیدی انجام شد و اقامت آنها در مسکو دوازده روز به طول انجامید. یوری آندروپف در همین سفر بارها در ملاقات‌های رسمی با شاه حضور داشت و مأموران وی فرصت کافی برای تحلیل کامل از شخصیت شاه و شناسایی نقاط قوت و ضعف وی داشتند. شاه که همیشه به درستی به اتحاد جماهیر شوروی بدبین بود، به اصرار ملکه این فرصت را به همسایه شمالی داده بود تا شاید بتوان به این ترتیب کدورت‌های بین ایران و

AVAYEBUF.wordpress.COM

شـــوروی را از بین برد و همسایگی مسالمت آمیز را تجربه کرد. اما رهبران شوروی چنین دیدگاهی نداشتند. درست هم زمان با سفر شاه به مسکو تعداد زیادی از مخالفان حکومت شاه که برخی از آنها هم طلبه‌های علوم اسلامی از جمله سید علی خامنه‌ای و سید محمد موســوی خوئینی‌ها بودند، در گوشه‌ای دیگر از شهر مسکو در مرکز آموزشی ویژه تربیت جاســوس سازمان امنیت شوروی یا همان دانشــگاه پاتریس لومومبا برای ایجاد آشوب و خراب کاری در ایران تعلیم می‌دیدند. تنها در تهران بیســت و سه هدف استراتژیک برای بمب گذاری و تخریب، انتخاب و مطالعه شده بود. از جمله این اهداف کاخ‌های سلطنتی، وزارتخانه‌های کلیدی، خطوط اصلی راه آهن، ســرفرماندهی مرکزی پلیس، مرکز سازمان امنیت کشــور ســاواک و رادیو و تلویزیون ملی ایران بودند. همچنین مراکز کلیدی تولید الکتریســیته و پانزده مرکز تلفن در شــمار این اهداف برای خرابکاری و بمب گذاری‌های گسترده به قصد تضعیف حکومت شاه و ایجاد نفرت عمومی نسبت به آن حکومت و آماده سازی فضا برای اجرای فاز نهایی سرنگونی بودند. حزب توده و سازمان‌های چریکی مرتبط با کا گ ب در ایران، برای شناسایی و انتخاب این اهداف همکاری نزدیکی با سازمان امنیت شوروی داشتند. اقدامات دیگری نیز در همین زمان به پیشنهاد نزدیکان ملکه جدید ایران که تقریباً همگی به جریان چپ مارکسیســت یا مائوئیســت تعلق داشتند، در دستور کار حکومت شاه قرار گرفت که لطمه‌های حیثیتی سنگینی به دربار وارد کرد و بهانه به دست ماموران کا گ ب که شبانه روز به جنگ روانی علیه حکومت شاه مشغول بودند، می‌داد. از آن جمله می‌توان به جشن هنر شیراز و جشن‌های دو هزار و پانصد ساله که با آب و تاب در رسانه ملی به تصویر کشیده می‌شد و سبب شده بود تا بسیاری از مردم ایران که با مشکلات اقتصادی فراوان مواجه بودند، شکافی عمیق بین خود و دربار شاه ببینند و این همان چیزی بود که سازمان امنیت شوروی بی صبرانه انتظار آن را می‌کشید تا بتواند با تبلیغ روی این شکاف طبقاتی، به گسترش آن و انقلابی کردن فضای عمومی جامعه ایران، اقدام کند.

این جنگ روانی علیه روابط شــاه با آمریکا به ویژه دو مقطع تاریخی را هدف گرفته بود: ۲۸ مرداد و ۱۶ آذر ۱۳۳۲ خورشــیدی. حوادث مرداد ماه ســال ۱۳۳۲ خورشیدی با تبلیغات سازمان امنیت شوروی و رابطین این سازمان در درون و بیرون ایران، کاملاً متفاوت با آنچه اتفاق افتاده بود، تصویر شد. کودتای آشکار نخست وزیر وقت که علیه قانون اساسی کشور طغیان کرده بود، را کودتای آمریکایی‌ها علیه «نخست وزیر منتخب مردم» برای به

AVAYEBUF.wordpress.COM

قدرت رساندن شاه در ایران، وانمود می‌کردند و حجم و گستردگی این تبلیغات به حدی بود که حتی دولت آمریکا هم باور کرد که در ایران در سال ۱۹۵۳ تقصیری بزرگ مرتکب شده است و نیم قرن بعد وزیر امورخارجه ایالات متحده، مادلین آلبرایت بابت آن از ایران عذرخواهی کرد. ژرفای این تبلیغات دروغ تا به آنجا پیش رفت که در آغاز فیلم هالیوودی «آرگو» که جایزه اسکار را نیز از آن خود کرد، این نقل قول دروغ که «آمریکا در یک کودتا نخست وزیر منتخب مردم را برکنار کرده و شاه را به قدرت رساند» دیده می‌شد! محمدرضا شـــاه پهلوی دوازده ســـال پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی بر تخت شاهی نشسته و مصدق را خود شاه دو سال پیش از آن به نخست وزیری منصوب کرده بود. حادثه دیگر که بوق‌های تبلیغات دروغ شوروی در آن بسیار دمیدند، ماجرای اعتراض بازاریان و دانشجویان در چهاردهم تا شـــانزدهم آذرماه ۱۳۳۲ خورشیدی بود. این بار هم اعتراض به ورود «سر دنیس رایت» ســـفیر بریتانیا به ایران، با کمک مأموران سازمان امنیت شوروی اعتراض به ورود معاون رییس جمهور آمریکا، ریچارد نیکســـون معرفـــی می‌کرد. در مجموعه تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی با استناد به دست نوشته‌ای از دکتر مصطفی چمران در ســـال ۱۳۴۹ خورشـــیدی، دولت آمریکا مسئول کشتار دانشـــجویان ایرانی در این روز معرفی شد. چمران در این یادداشت که به عنوان منبع در تمام تاریخ نگاری‌های جمهوری اسلامی از حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ استفاده شده است ادعا می‌کند که اعتراضات دانشجویی به ســـفر معاون وقت رئیس جمهور آمریکا ریچارد نیکســـون به ایران شکل گرفته بود، در حالی که این یک دروغ بزرگ بود و اعتراضات دانشجویی پس از اعتصاب بازار در اعتراض به بازگشت دوباره سفیر انگلستان در ایران سر دنیس رایت انجام شده بود. روابط لندن و تهران که در جریان ملی شدن صنعت نفت ایران، قطع شده بود با ورود سفیر جدید بریتانیا در چهاردهم آذرماه ۱۳۳۲ به وضعیت عادی بر می‌گشت و این عصبانیت بازار و دانشجویان عمدتاً چپ گرا را به دنبال داشت. اعتراضات دانشجویی هیچ ارتباطی به سفر معاون رئیس جمهور آمریکا به ایران نداشت و جالب اینجاست که در آن زمان مردم ایران هیچ دید منفی به ایالات متحده نداشتند و سیاست آمریکا هم در آن سالها بی‌طرفی در تحولات منطقه خاورمیانه بود و حتی دولت آمریکا بارها در برابر زیاده خواهی‌های دولت وقت انگلستان از محمد مصدق حمایت کرده بود. دروغ بزرگ دیگری که در یادداشت چمران دیده می‌شد، ایـــن بود که: «این تظاهرات برای دولتیان خیلی گران تمام می‌شـــد، زیرا تار و پود وجود

AVAYEBUF.wordpress.COM

آنها بســـتگی به کمک سرشار آمریکا داشت. این بود که دستگاه برای خفه کردن مردم و جلوگیری از تظاهرات از ارتکاب هیچ جنایتی ابا نداشت. روز ۱۵ آذر یکی از دربانان دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور می‌رسد که باید دانشجویی را شـــقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صداها خفه گردد و جنبنده‌ای نجنبد.»* همچنین در پایان یادداشت به نقل از روزنامه‌ای که هیچکس آن را ندیده بود، نوشت که چگونه سه دانشجوی دانشکده فنی در ۱۶ آذر مثل گوسفند در مقابل پای معاون رئیس جمهور آمریکا قربانی شدند. همه این موارد دروغ‌های شاخدار تاریخی بودند. شانزده آذر یک درگیری بین گروهی از سربازان جوان روستایی با گروهی از دانشـــجویان دانشـــگاه تهران بود که به زد و خورد انجامید و سربازان از دستور مافوق تبعیت نکردند و در پی تیراندازی سه دانشجو کشته شدند. شاه همان زمان بلافاصله به خانواده هر سه دانشجو تماس گرفت و از آنها دلجویی کرد. دسته سربازان متخلف توبیخ و تنبیه شدند. حتی وقتی دو روز پس از این حادثه در ۱۸ آذرماه ۱۳۳۲، ریچارد نیکسون به ایران آمد در دانشگاه تهران سخنرانی کرد و از حادثه پیش آمده ابزار تأسف شدید کرد. دانشجویان کشته شده در آرامگاهی اختصاصی با احترام و عزت به خاک سپرده شدند و به هیچ عنوان آن خبرهای عجیبی که در یادداشت چمران دیده می‌شد، اتفاق نیفتاده بود. پیشتر دیدیم که چمران مأمور سازمان امنیت ارتش سرخ شوروی بود.

در سال ۱۳۵۳ خورشیدی، اتفاق بسیار عجیب دیگری هم رخ داد که فضای سیاسی ایران را دچار تنش‌های فراوانی کرد. محمدرضا شاه که همیشه مخالف حکومت‌های تک حزبی مارکسیستی بود و آنها را به عنوان دیکتاتوری‌های تک حزبی به تمسخر می‌گرفت، دستور انحلال همه احزاب کشور و تأسیس حزبی با عنوان حزب رستاخیز را صادر کرد که تنها حزب سیاسی و قانونی در ایران قلمداد شود.

در تأسیس حزب رستاخیز چند واقعیت بسیار تلخ وجود دارد. نخست اینکه این حزب در دورانی که احزاب بعث در یازده کشور عربی با هدایت مستقیم سازمان امنیت شوروی تأسیس شده بودند تا از منافع اتحاد جماهیر شوروی در دنیای اسلام دفاع کنند، به وجود آمده بود. احزاب بعث در دو کشـــور عراق و ســـوریه توانســـتند به قدرت برسند و کنترل حکومت را در دســـت بگیرند و این کشـــورها را به متحد وفادار شوروی در منطقه تبدیل کنند.[۴۶] اینکه در ایران حزبی با نام رســـتاخیز که ترجمه فارســـی عبارت بعث می‌باشد، به

AVAYEBUF.wordpress.COM

همان سبک کشورهای تک حزبی بلوک شرق، به وجود بیاید، از عجیب‌ترین اقدامات شاه در اسفند ماه سال ۱۳۵۳ خورشیدی بود. شاه که در کنفرانس پرسپولیس در سال ۱۹۷۲ میلادی به صراحت عنوان کرده بود که «ایران یک دیکتاتوری تک حزبی نیست،» سه سال پس از آن در ماه مارس ۱۹۷۵ میلادی برابر با اسفند ۱۳۵۳ خورشیدی، از نظام تک حزبی در ایران حمایت می‌کرد. طرح انحلال احزاب و تک حزبی شدن حکومت در ایران پیشنهاد بسیار مخربی بود که توسط شهبانو فرح پهلوی به شاه داده شد. طراح اصلی این پیشنهاد یکی از اعضای شـــورای مشاوران ملکه به نام غلامرضا افخمی بود.[۴۷] نفوذ ملکه و اطرافیان چپ‌گرای وی در تصمیمات شـــاه، سبب شده بود تا در موارد فراوانی سیاست‌هایی کاملاً متفاوت با تمام دوران حکومت وی پیش از ازدواج با فرح دیبا، بروز کند. شاه در نخستین کتاب خود با عنوان «مأموریتی برای وطنم» که در سال ۱۳۳۹ خورشیدی به چاپ رسیده بود، به صراحت نظر خود را در مورد نظام‌های تک حزبی اینگونه نوشت:

«اگر من دیکتاتور بودم و نه پادشاه مشروطه، سعی می‌کردم مانند هیتلر یا آنچه امروز در کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی می‌بینید، رهبری یک حزب واحد و مسلط را به دست بگیرم.»[۴۸]

چهارده سال پس از آن در اسفند ۱۳۵۳ خورشیدی در آستانه تأسیس حزب رستاخیز ایران، همان شـــاه این حزب را تنها حزب رســـمی و قانونی کشور قلمداد کرد و با دفاع از انحلال دیگر احزاب و برقراری سیستم تک حزبی گفت:

«کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و معتقد به سه اصلی که من گفتم نباشد، دو راه برایش وجود دارد: یا یک فردی است متعلق به یک تشکیلات غیر قانونی یعنی باصطلاح خودمان: تـــوده‌ای. یعنی باز باصطلاح خودمان و با قدرت اثبات: بی وطن. او جایش یا در زندان ایران است یا اگر بخواهد فردا با کمال میل بدون اخذ حق عوارض، گذرنامه در دستش می‌خواهد برود. چون که ایرانی نیست، غیر قانونی است و قانون هم مجازاتش را معین کرده اســـت. یک کسی که توده‌ای نباشد و بی‌وطن هم نباشد، ولی به این جریان هم عقیده‌ای نداشته باشد، او آزاد است، بشرطی که بگوید، به شرطی که علناً و رســـماً و بدون پرده، بگوید که آقا من با این جریان موافق نیستم ولی ضد وطن هم نیستم. ما به او کاری نداریم.»[۴۹]

شـــاه در آخرین کتاب خود با عنوان «پاســـخ به تاریخ» که در سال ۱۹۷۹ میلادی و پس از وقوع انقلاب، در دوران حضور در کوئرناواکا مکزیک با کمک هانری بوتیه به رشته

AVAYEBUF.wordpress.COM

تحریر در آورد، از انحلال احزاب و تأسیس حزب رستاخیز و اعلام تک حزبی شدن سیستم حکومتی در ایران به عنوان یکی از بزرگترین اشتباهات دوران سلطنت خود یاد کرد.

محمدرضا پهلوی به همراه هانری بونیه در کوئرناواکا در مکزیک روی آخرین کتاب شاه، «پاسخ به تاریخ» کار می‌کنند. ۱۹۷۹ میلادی

در چنین شـــرایطی که مجموعه نیروهای همکار سازمان امنیت شوروی از هر گوشه کشـــور حلقه محاصره را به دور شـــاه تنگ کرده بودنـــد و از درون کادر فرماندهی ارتش همچون سرلشگر مقربی گرفته تا حلقه مشاوران و نزدیکان ملکه همچون لیلی امیرارجمند و از حوزه‌های علمیه گرفته تا عمق سیســـتم آموزشـــی و فرهنگی کشور توسط کا گ ب تسخیر شده بود، تلویزیون ملی ایران نه تنها هیچ کمکی برای روشن‌گری نمی‌کرد، بلکه از هر فرصتی برای تحریک افکار عمومی بهره می‌جست. رضا قطبی، پسر دایی ملکه هم که پیش از این اشاره شد به احتمال بسیار زیاد فردی بود که در اسناد کا گ ب به عنوان مأمور مســـتقیم سازمان امنیت شوروی با نام رمز رایون فعالیت می‌کرد، کنترل تلویزیون ملی ایران را در اختیار داشـــت و از یک ســـو با نشـــان دادن مراسم و جشن‌های پرخرجی همچون جشـــن‌های دو هزار و پانصد ســـاله و جشن هنر شیراز طبقه کم درآمد جامعه را خشمگین و از سوی دیگر با نشان دادن تصاویر اعتراضات مخالفان از جمله دادگاه خسرو گلسرخی و یارانش و اعتراضات دانشجویی و درگیری‌های مشکوک خیابانی همچون حادثه ۱۷ شهریور، انگیزه مخالفان را برای مبارزه با حکومت دو چندان می‌کرد. کمپ‌های اتحاد

AVAYEBUF.wordpress.COM

جماهیر شوروی هم در مصر، لبنان، سوریه، یمن، سرزمین فلسطین و پاکستان به تربیت نیروهای تروریســت برای مبارزه با حکومت شاه مشغول بود. در نهایت همانطور که پیش از این اشــاره شــد، در دهم دیماه ۱۳۵۶ خورشیدی، پس از سخنرانی جیمی‌کارتر رییس جمهور ایالات متحده در سفرش به تهران در مهمانی شاه، که ایران را جزیره ثبات نامید، فاز پایانی عملیات ســازمان امنیت شــوروی کلید خورد. یک هفته بعد، در هفدهم دیماه ۱۳۵۶ خورشیدی، یکی از مأموران قدیمی حزب توده که تا عمق دستگاه‌های دولتی نفوذ کرده بود، با نوشتن مقاله‌ای که هیچ دلیل منطقی برای انتشار آن وجود نداشت، پرده آخر را برای اقدامات سازمان امنیت شوروی کلید زد. نویسنده این مقاله که از نام مستعار احمد رشیدی مطلق استفاده کرده بود، فرهاد نیکوخواه نام داشت. بر پایه گزارش شهربانی کل کشور به نخست وزیر و وزیر کشور وقت، فرهاد نیکوخواه که در دوران تحصیل در دبیرستان صارمیه اصفهان در نیمه نخســت دهه بیست خورشیدی، به عضویت حزب توده در آمده بود. حتی در اواخر فروردین ۱۳۲۵خورشیدی با تشکیل اتحادیه‌ای درصدد بود تا تمهیداتی برای اســتقبال از تقی فداکار از اعضای حزب توده در اصفهان فراهم کند که با اقدام وزارت فرهنگ، وی را به اتهام تشکیل این اتحادیه از دبیرستان اخراج کردند.[۵۰] وی یک سال بعد در ۱۳۲۶ خورشیدی، با سمت مشــاور در رادیو ایران به کار مشغول شد. در شهریور ماه ســال ۱۳۳۱ خورشیدی به ریاست امور اطلاعات و انتشارات و خدمات اجتماعی املاک و مستغلات پهلوی که بعدها بنیاد پهلوی نامیده شد، رسید و پس از مدتی به وزارت کشور رفت. در سال ۱۳۳۵ خورشیدی بازرس و نماینده مختار وزیر کشور در کابینه حسین علا شــد. فرهاد نیکوخواه پس از مدتی باز به بنیاد پهلوی رفت و مشــاور و سرپرست سازمان اداری بنیاد پهلوی و ســپس قائم مقام شــهردار وقت تهران احمد نفیسی شد. مدتی بعد بــه عنوان رایزن مطبوعاتی، عازم ســفارت ایران در رُم گردید. در ســال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۱ خورشیدی در سمت معاون روابط عمومی و سپس مشاور وزیر اطلاعات فعالیت می‌کرد و در تیر ماه ۱۳۵۲ معاون امور اجتماعی وزارت کشور شد. فرهاد نیکوخواه، این عضو قدیمی حزب توده ایران که برای چندین دهه هویت سیاسی خود را پنهان کرده بود تا بتواند در عمق تشــکیلات حکومت شــاه نفوذ کند، در نهایت در ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ خورشیدی، با انتشــار مقاله توهین آمیز در روزنامه اطلاعات، خمینــی را به عنوان یک رهبر انقلابی در سطح وســیعی در رسانه‌های ایران مطرح کرد. در واقع ســازمان امنیت شوروی توانست

AVAYEBUF.wordpress.COM

به این ترتیب دســـتانش را از آستین دستگاه تبلیغاتی حکومت ایران بیرون آورده و علیه همان حکومت تبلیغ کند و توجه مردم معترض را به ســـوی خمینی جلب سازد. تا پیش از انتشار این مقاله خمینی هیچ محلی از اعراب در فضای مبارزات سیاسی ایران نداشت. خاطره پانزده خرداد ۱۳۴۲ خورشـــیدی نیز که چهارده ســـال پیش از آن رخ داده بود و کاملاً محو و از ذهن‌ها پاک شده بود، دوباره گردگیری شد و به صفحه نخست روزنامه‌های کشور بازگشت. چریک‌های مسلحی که در کمپ‌های شوروی در خاورمیانه و شمال آفریقا تعلیم می‌دیدند، با چراغ ســـبز سازمان امنیت شـــوروی از تمام مرزهای کشور راهی ایران شدند و خانه‌های تیمی را در شهرهای بزرگ ایران به پا کردند. حوزه‌های علمیه با هدایت طلبه‌هایی که دوره‌های آموزشـــی خرابکاری، مبارزات مسلحانه و سازماندهی انقلاب را در مراکز آموزشـــی مسکو سپری کرده بودند، مردم را به آتش زدن سینماها، اماکن دولتی و بانک‌ها ترغیب می‌کردند.

در تابســـتان سال ۱۳۵۷ خورشـــیدی مجموعه اقدامات این مزدوران سازمان امنیت شوروی، آشوبی در گستره ایران برپا کرده بود که شعله‌های آن در تمام دنیا دیده می‌شد. در آن سوی اقیانوس آتلانتیک جیمی‌کارتر رییس جمهور ایالات متحده که تنها چند ماه پیش از آن ایران را جزیره ثبات نامیده بود، دریایی از آتش را در پیش چشم خود می‌دید و دود تبلیغات جنگ روانی افسران کا گ ب مانع از آن شده بود تا دست شوروی در این آتش افروزی‌ها دیده شود. با این وجود برخی از تحلیل گران واقعیت‌گرای سیاسی اعتقاد دارند که اینگونه نبود که تمام دستگاه سیاسی ایالات متحده آمریکا گول تبلیغات روس‌ها را در مورد انقلاب اسلامی خورده باشند، برای نمونه پتکین آذرمهر کارشناس با سابقه امور سیاسی با اشاره به دو خبر کوتاه که در روزهای پایانی حکومت شاه در یک صفحه از روزنامه فاینانشال تایمز منتشر شده بود، اشاره می‌کند و عقیده دارد تنها تاریخ بود که نشان داد کدام واقعیت‌گرا و کدام یک دلقک سیاسی به تمام معنا بوده‌اند. روزنامه فاینانشال تایمز اظهار نظر سناتور محافظه کار هنری جکسون از ایالت واشینگتن که «نوشته‌های خمینی را نســـخه جدیدتری از کتاب نبرد من نوشته آدولف هیتلر می‌داند» را در کنار اظهار نظر رمزی کلارک، مشـــاور ارشد و مورد اعتماد جیمی‌کارتر منتشر کرده است که پس از یک ســـاعت ملاقات با خمینی با اعتماد به نفس اعلام کرده بود که «بدون شک آیت الله یک واپسگرا نیست»، قرار داده بود.[۱۵]

AVAYEBUF.wordpress.COM

Military chief supports Bakhtiar

TEHRAN — Iran's military chief warned the nation yesterday that it was in grave danger, and he called on his men to defend the government of Mr. Shapour Bakhtiar.

The radio appeal by General Abbas Gharabaghi, Chief of Staff of the Imperial Armed Forces, came as troops backed by armour broke up clashes between pro-Shah and anti-Shah gangs in Rezayieh, near the Turkish frontier. The state radio said the clashes left five dead and 25 injured.

The General promised that Iran's armed forces would never stage a coup and were united behind the existing constitution.

His statement indicates strong military backing for the power structure left behind by the Shah, who arrived in Morocco from Egypt last night on the second stage of his "holiday."

But further difficulties for the Government surfaced yesterday. The Minister of Finance confirmed that the governor of the central bank, Mr. Youssef Khoshkish, had resigned. Ill health was given as the reason. No replacement has been announced.

In France, a member of Iran's newly-formed Regency Council, Seyed Jalal-Eddin Tehrani, said he had resigned.

After a brief meeting with the exiled Moslem opposition leader, Ayatollah Ruhollah Khomeiny, at Neauphle-le-Chateau, near Paris, Mr. Tehrani told reporters he had left the nine-man council set up before the Shah's departure. Agencies.

David White writes from Paris: Ayatollah Khomeini spent an hour yesterday with Mr. Ramsay Clark, who was U.S. Attorney-General under President Johnson.

He said he was satisfied that the Ayatollah was not a fanatic, and that he was "the key man" in Iran's problems.

Khomeini compared to Hitler

BY STEWART FLEMING IN NEW YORK

SENATOR Henry Jackson, an influential conservative on foreign policy, yesterday rounded on the Ayatollah Khomeini, claiming that his writings were an updated version of Hitler's "Mein Kampf."

Speaking at an American Stock Exchange seminar, he said that the U.S. could "definitely expect" long queues at petrol stations in parts of the country this summer, with the developments in Iran a major cause.

He was quoted as saying that the Ayatollah's writings "tell me of a man who is extremely bigoted. They tell me of a man who is going to be involved heavily in the whole Arab world."

"The danger of Khomeini," Senator Jackson said, is that he is going to incite further, if that is possible, the radical Arab leaders in the Middle East, and that can have an enormous impact in OPEC and in the availability and price of oil supplies."

Senator Jackson pointed out that in the past Iran had been isolated from the influence of radical Arab leaders, noting that the Shah had played an anti-Arab role. It was imperative that a contingency plan be developed for the defence of areas crucial to the economy of the West, he said.

روزنامه فاینانشال تایمز در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، دو دیدگاه کاملا متفاوت در ایالات متحده درباره خمینی را منتشر کرد.

حضور مشاوران و کارشناسان سیاسی کارکشته و تیزهوشی همچون ریچارد پرل در کنار سناتور جکسون در درک درست از واقعیت‌های انقلاب ایران بسیار موثر بود. پس از شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده در نخستین سالگرد جمله به سفارت آمریکا در تهران در نوامبر ۱۹۸۰ میلادی، رونالد ریگان به همراه تیمی از مشاوران هوشمند و کارکشته همچون ریچارد پرل به کاخ سفید رفت و در نخستین اقدام بسیاری از افسران اخراجی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا را به کار بازگرداند و سیاست قدرتمندی در قبال اتحاد جماهیر شوروی به کار گرفت که در پایان هشت سال ریاست جمهوری‌اش نه تنها عزت از دست رفته ایالات متحده در دنیا را به آن باز گرداند، بلکه دیوار برلین را فرو ریخت و هیولای اتحاد جماهیر شوروی را به زانو در آورد. در این میان آنچه در این میان

AVAYEBUF.wordpress.COM

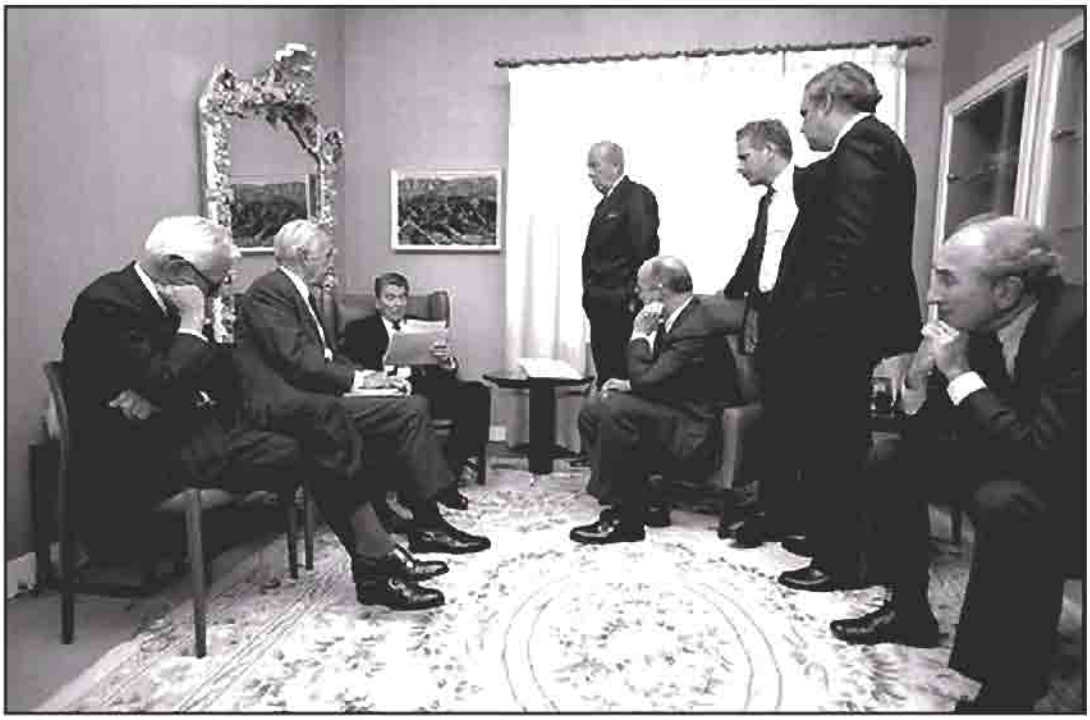

ریچارد پرل از طراحان طرح فروپاشی امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی در یکی از دیدارهای مشاوران امنیت ملی رییس جمهور ریگان

فراموش شد، مردم ایران بودند که در کابوسی تلخ گرفتار و در عرصه جهانی به فراموشی سپرده شده بودند.

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ فرقی نبود

پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران پیش‌بینی رهبر شوروی نیکیتا خورشچف در چهارم ژوئن ۱۹۶۱ میلادی برابر با چهاردهم خرداد ۱۳۴۰ خورشیدی، در دیدار با رییس جمهور آمریکا جان اف کندی در وین، درست از آب در آمد و ایران که رشد سریع اقتصادی و اجتماعی را تجربه می‌کرد ناگهان از حرکت باز ایستاد و همانند «یک میوه گندیده در دست شوروی افتاد.»[۵۲] البته آنچه تصور می‌شد پیش بینی خورشچف باشد در واقع ثمره ۳۷ سال برنامه‌ریزی دقیق و شطرنج گونه سازمان امنیت شوروی بود، تا بتواند ایران را به زیر یوغ اتحاد جماهیر شوروی بکشاند و این رویای دیرین روس‌ها، پس از انقلاب اسلامی و به ویژه به قدرت رسیدن سید علی خامنه ای در ایران عملی شد.

سازمان امنیت شوروی در خاتمه بازی شطرنجی که صفحه آن را در طول چهار دهه برای ایران چیده بود، بسیار بیشتر از آن چیزی که انتظار داشت به دست آورد و مصداق

AVAYEBUF.wordpress.COM

کامل این مثل ایرانی شـــد که «بر بوی پســـته آمد و در شکر افتاد.» شیوه سازمان امنیت شوروی بسیار شبیه به همان چیزی بود که در تمام کشورهای جهان سوم پیاده کرده بودند. آنها با تکیه و تاکید بر ملی‌گرایی و آزادی‌خواهی و با اضافه کردن چاشنی سوسیالیسم بر آن، تلاش می‌کردند تا حکومت‌های طرفدار غرب و به ویژه آمریکا را سرنگون کرده و احزاب و گروه‌های به ظاهر ملی‌گرا و آزادی‌خواه را که بیشـــتر آنها دســـت پرورده سازمان امنیت شـــوروی بودند، به قدرت برســـانند. به این ترتیب بر نفوذ غرب در آن مناطق نقطه پایان گذاشته می‌شد و همزمان گستره نفوذ امپراتوری شوروی وسعت بیشتر می‌یافت. در ایران اما، بسیار بیشتر از این نصیب‌شان شد. انقلابیونی که در ایران به قدرت رسیدند، احترامی برای ملی گرایی ایرانی قائل نبودند و ایدئولوژی‌های جهان وطنی اسلامی و سوسیالیستی برای آنها جذابیت بیشتری داشت. از همین رو پس از انقلاب هر آنچه نشان از هویت ملی داشـــت یکی پس از دیگری مورد حمله انقلابیون قرار گرفت. از تاریخ و هویت فرهنگی تا جشـــن‌های ملی، آثار تاریخی باستانی و حتی نام مجلس شورای ملی که مجلس شورای اسلامی‌تغییر یافت. این موضوع دردسر سازمان امنیت شوروی را پس از انقلاب اسلامی و در مرحله تثبیت یک حکومت ضد آمریکایی و ضد غربی در ایران بسیار کمتر کرده بود، چرا که نیازی نبود تا افسران شوروی برای ملی گرایی‌های افراطی رهبران انقلابی که ممکن بود با آرمان‌های شوروی در تضاد باشد، چاره‌ای بیندیشند. این نوع مشکل با ملی‌گرایی‌های افراطی را پیش از آن شـــوروی‌ها با برخی متحدانشان از جمله جمال عبدالناصر در مصر، فیدل کاســـترو در کوبا، معمر قذافی در لیبی و صدام حســـین در عراق تجربه کرده بودند کـــه در عین وفاداری به اتحاد جماهیر شـــوروی، گه‌گاه مزاحمت‌هایی هم با نافرمانی‌های نشـــأت گرفته از ملی‌گرایی‌شان برای سازمان امنیت شوروی ایجاد می‌کردند. اما در مورد انقلاب ایران، از همان لحظه ورود هواپیمای خمینی به آسمان ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ خورشـــیدی، وقتی عبارت «هیچ» از دهان خمینی در پاسخ به پرسش خبرنگاری درباره احســـاس وی در لحظات بازگشـــت از تبعید طولانی، شنیده شد، شـــرایط فرق می‌کرد و رهبران شوروی فهمیدند که مشکل زیادی با ملی گرایی انقلابیون نخواهند داشت. روس‌ها این موفقیت بزرگ را بیش از هر چیز مدیون محمد نخشب و حسین راضی بودند که در دهه بیســـت خورشیدی متوجه شباهت‌های فراوان ایدئولوژی اسلامی و مارکسیسم شده بودند و بر همین اساس «نهضت سوسیالیست‌های خداپرست» را پایه‌گذاری کرده بودند.

AVAYEBUF.wordpress.COM

پیشروان این نهضت که خود در دام تبلیغات بولشویک‌های حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی افتاده بودند، باور داشـــتند که تنها با اضافه کردن خداوند و اندیشه توحیدی به ایدئولوژی مارکسیستی می‌توان آن را به فرمولی قابل پسند و ارائه در دنیای اسلام تبدیل کرد. این فرمول برای ســـه دهه حرکتی خزنده و آرام را در زیر پوســـت پیکره روشنفکری در ایران تجربه کرده بود تا اینکه با فراهم شـــدن شـــرایط جهانی و ظهور پدیده‌هایی همچون علی شـــریعتی و جلال آل احمد و حمایت آنها از این نهضت، به یکباره در دهه پنجاه میلادی سر بر آورد و با سرعتی اعجاب آور مورد پذیرش نسل جوان و ماجراجوی ایرانی قرار گرفت و زمینه ســـاز انقلاب شد. اگرچه نخشب، شـــریعتی و آل احمد هیچ کدام ثمره خونبار به بار نشستن این تفکر در ایران انقلابی را ندیدند، اما آثار تفکر آنها همچنان در ایران امروز قربانی می‌گیرد. البته نباید نقش ویژه کمپین دیس اینفورمیشن و جنگ روانی شوروی‌ها را که استراتژی قدرتمند آنها در بازی شطرنج با سرنوشت کشورهای جهان سوم در دوران جنگ سرد بود، نادیده گرفت. در سوی دیگر، ایالات متحده همه چیز را خیلی ساده کرده بود و به پیچیدگی‌های یک شطرنج سیاسی اعتقاد نداشت. از دید آمریکایی‌ها داشتن حسن نیت و تلاش برای اثبات آن به همه مردم جهان می‌توانست پاسخگو باشد. در دورانی که ســـازمان امنیت شوروی جوانان ایرانی و حتی طلبه‌های علوم اسلامی را در مراکز آموزش نظامی و عقیدتی وابسته به کا گ ب پرورش می‌داد تا مأموران وفادار به ابرقدرت شرق در کشـــورهای خودشان باشند و با خیانت به مردم و سرزمینشان زمینه‌های نفوذ شوروی را در کشور فراهم کنند، دولت ایالات متحده با دعوت از متخصصان و دولت مردان از ایران و دیگر کشورهای دنیا برای شرکت در دوره‌های پیشرفته مدیریت سیاسی و اقتصادی در بهترین دانشگاه‌های آمریکا، تلاش می‌کرد تا آنها را برای پیشبرد طرح‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاســـی در کشورشـــان یاری دهد. یدالله شهبازی که هشت سال را به عنوان مشاور ارشد در خدمت نخست وزیر ایران امیرعباس هویدا بود، در سال ۱۹۷۱ میلادی برابر با ۱۳۵۰ خورشـــیدی، از سوی دولت آمریکا برای شرکت در یکی از همین دوره‌های عالی مدیریتی به دانشگاه هاروارد رفت.

تفاوت چنین دوره‌هایی با آنچه در مراکز آموزشـــی وابسته به سازمان امنیت شوروی رخ می‌داد، نه تنها در محتوای دروس ارائه شـــده بلکه در شفافیت در برگزاری این دوره‌ها نیز بود. یدالله شـــهبازی همیشه با افتخار از آن دوران حضور در دانشگاه هاروارد یاد کرده

AVAYEBUF.wordpress.COM

یدالله شـــهبازی مشاور نخســـت وزیر ایران امیر عباس هویدا، به دوره عالی مدیریت بازرگانی دانشگاه هاوارد دعوت شد- ۱۹۷۱ میلادی

است و کتابچه‌ای را که در روز نخست شروع دوره به همه دانشجویان داده بودند، به عنوان بخشی ارزشمند از خاطراتش پس از گذشت حدود نیم قرن هنوز با خود حفظ کرده است. با وقوع انقلاب، یدالله شهبازی نیز همانند بسیاری از خدمتگزاران صادق و پرتلاش کشور، برای حفظ جان مجبور به مهاجرت اجباری از ایران شـــد. وی حاضر نشد هیچ بخشی از ثروت و سرمایه‌اش را از کشور خارج کند و به همسرش پوران و دو دخترش ماندا و مریم نیز اجازه نداد که حتی جواهرات شخصی‌شان را بردارند و تمام دارایی‌اش را بخشی از اموال کشور قلمداد کرده بود، که نباید از ایران خارج شود. با این وجود کتابچه حضور در دانشگاه هاروارد را برداشت و با خود به تبعید برد تا این بخش شیرین خاطراتش را زنده نگاه دارد. از طرف دیگر با افرادی مواجه هستیم که از ایران برای شرکت در برنامه‌های مراکز آموزشی وابسته به سازمان امنیت شوروی، همچون دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو انتخاب شده بودند. هیچ کدام از آنها در زندگی‌نامه‌های‌شـــان کوچکترین یادی از دوران حضور در این مراکز آموزشـــی وابسته به کا گ ب نکرده‌اند و این در واقع بخشی از آموزش‌های امنیتی آنها بود. ولادیمیر کوزیچکین افسر ارشد سازمان امنیت شوروی در تهران در کوران انقلاب، در کتـــاب خود به برخی از روش‌های انتخاب افرادی که باید مخفیانه در مراکز آموزشـــی کا گ ب در مسکو شرکت می‌کردند، اشاره می‌کند. وی عنوان می‌کند که چگونه احزاب و گروه‌های کمونیســـتی با این شـــیوه‌های خاص از گزند دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی غربی در امان می‌ماندند. برای این منظور دفتر بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست

AVAYEBUF.wordpress.COM

شوروی در مسکو ترجیحاً از بین چهره‌های گمنام و شناخته نشده که عموماً عضو احزاب کمونیستی نبودند و از هواداران حزب به حساب می‌آمدند، فردی را بر می‌گزیدند تا اسرار محرمانه در اختیار وی گذاشته شود. کوزیچکین ادامه می‌دهد:

«پس از انتخاب مخفیانه فرد مورد نظر و اطمینان به وفاداری وی به آرمان‌های شوروی، فرد منتخب به دانشگاه ویژه حزب کمونیست شوروی در حزب در مسکو فرستاده می‌شد. سفر به مسکو باید به صورت کاملاً محرمانه و از طریق کشور سوم انجام می‌گرفت تا بدین ترتیب مسافرت شخص مورد نظر به اتحاد جماهیر شوروی پنهان بماند. فرد منتخب در دانشگاه حزب کمونیست شوروی دوره‌های آموزشی مختلف را در زمینه ایدئولوژی و سیاسی می‌گذراند. از همه مهمتر به وی تعلیم داده می‌شد که چگونه باید مخفیانه عمل کند. برنامه‌ریزی‌ها برای شغل آینده وی و اینکه چگونه بتواند هر چه زودتر به اهداف تعیین شده برسد، با وی در میان گذاشته می‌شد. این مأمور مخفی حزب کمونیست شوروی، پس از تکمیل دوره‌های آموزشی فشرده، دوباره از طریق کشور ثالث به کشور خود بازگردانده می‌شد. پس از ورود به کشور خود، فرد مورد نظر باید وی باید کاملاً خود را عوض می‌کرد و آشکارا به دشمنی با کمونیسم می‌پرداخت تا به این ترتیب بتواند به نقاطی که مسکو برای وی تعیین کرده است، نفوذ کند. به این ترتیب فرد مورد نظر با نیرویی ویژه و در فضایی سرشار از عشق، مبارزه را ادامه می‌دهد، در حالی که از رفتار و زندگی وی هیچ نشانه و بویی از ارتباط با سازمان کا گ ب و یا جاسوسی برای شوروی به مشام کسی نخواهد رسید.»[۵۳]

مقایسه افرادی همچون سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوییني‌ها که در چنین شرایطی برای شرکت در دوره‌های آموزشی سازمان امنیت شوروی انتخاب شده بودند تا به عنوان مزدور روس‌ها برای خیانت به کشورشان بازگردند با کسانی همچون یدالله شهبازی که در دوره‌های آموزشی مدیریت در دانشگاه‌های غربی تحصیل می‌کردند تا به سربلندی کشورشان کمک کنند، به روشنی گویای دیدگاه‌های متفاوت شرق و غرب در قبال ایران است. همانطور که پیش از این اشاره شد، روزولت رییس جمهور آمریکا پس از کنفرانس چهار روزه تهران از مشاور خود خواسته بود تا برای کمک به توسعه و بازسازی ایران و توسعه فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی این کشور طرحی ارائه کند که بر اساس آن ایران به عنوان الگویی برای معرفی سیاست خارجی ایالات متحده در برخورد با دیگر کشورهای جهان سوم تلقی شود. پس از مرگ روزولت، هری ترومن «سیاست

AVAYEBUF.wordpress.COM

دومینو» رادر پیش گرفت که با اصول اخلاقی و سیاسی مورد نظر روزولت، تفاوت‌هایی فاحش داشت. این سیاست در واقع پاسخی برای دست اندازی‌های همه جانبه و گسترده اتحاد جماهیر شوروی در کشورهای کمتر توسعه یافته بود که با تأسیس و حمایت از احزاب سیاسی کمونیستی و گروه‌های چریکی مسلح اقدام به بر اندازی حکومت‌های حامی غرب می‌کرد. شوروی برای تک تک این کشورها صفحه‌های شطرنج جداگانه‌ای می‌چید و با شکیبایی مخصوص روس‌ها آرام آرام در پیچ و خم یک بازی پیچیده، دولت‌هایشان را اسیر و در نهایت کیش و مات می‌کرد و حکومت مورد نظر خود را روی کار می‌آورد. در مقابل سیاست دومینوی آمریکایی اعتقاد داشت که کشورها در مناطق مختلف دنیا همانند مهره‌های بازی دومینو، زنجیر وار به یکدیگر متصل هستند و اگر یکی از این مهره‌ها در دام کمونیسم سقوط کند، همه مهره‌های همسایه نیز در خطر آلوده شدن به کمونیسم قرار خواهند گرفت.[۴۵] پیگیری همین سیاست ایالات متحده را به باتلاق جنگ ویتنام انداخت که هزینه‌های سنگین اقتصادی، انسانی و حیثیتی به آمریکا در عرصه جهانی وارد کرد.

در هر دو سوی اقیانوس آتلانتیک، ابرقدرت‌ها فراموش کرده بودند که سرنوشت ملت‌ها نمی‌تواند موضوع بازی خونین سیاست باشد. بازی سیاسی دومینوی آمریکایی یا شطرنج روسی با سرنوشت ملت‌ها، جنایتی بزرگ بود که در دوران جنگ سرد رخ داد. این بازی هر چه بود، کمترین آسیب را به بازیگران که ابرقدرت‌های شرق و غرب بودند، رساند و کشورهای کمتر توسعه یافته که با نام جهان سوم از آنها یاد می‌شد، بیشترین هزینه‌ها را پرداخت کردند. ایالات متحده آمریکا در انقلاب ایران از اتحاد جماهیر شوروی شکست خورد و با روی کار آمدن روحانیون انقلابی، راه برای سیطره همه جانبه روس‌ها بر ایران باز شد. واسیلی میتروخین در کتاب خود «ایران پس از انقلاب اسلامی را سرزمین بسیار حاصلخیزتری در مقایسه با دوران شاه، برای عملیات مأموران کا گ ب» معرفی می‌کند.[۴۶] وی خاطر نشان می‌کند که نه تنها در حکومت شاه شرایط برای فعالیت جاسوسان شوروی سخت‌تر بود، حتی در روابط دیپلماتیک نیز برخوردهای توأم با تمسخر و کنایه از سوی دولتمردان ایرانی در دوران شاه رهبران کاخ کرملین را بسیار عصبانی می‌کرد. در یکی از این موارد وقتی سفیر شوروی ولادیمیر یروفیف موذیانه به سراغ نخست وزیر ایران امیرعباس هویدا رفت تا یکی از همان پرده‌های جنگ روانی معروف روس‌ها را با وی بازی کند، با پاسخ دندان شکن و تمسخر آمیز هویدا مواجه شد. این ماجرا مربوط به سال ۱۹۷۳

AVAYEBUF.wordpress.COM

میلادی برابر با ۱۳۵۲ خورشیدی بود، وقتی که سفیر جدید آمریکا در ایران انتخاب شد. انتخاب ریچارد هلمز که در کارنامه خود ریاست سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا یعنی همان سازمان سیا را داشت، به عنوان سفیر ایالات متحده در تهران نشان می‌داد که کمپین دروغ و جنگ روانی شوروی‌ها برای تیره کردن روابط شاه با آمریکا و به ویژه سازمان سیا شکست خورده بود و در چنین شرایطی سفیر اتحاد جماهیر شوروی فرصت را مغتنم شمرد تا آخرین تیر مانده در ترکش را به سوی هویدا رها کند و به هیچ وجه انتظار چنان پاسخی را از نخست وزیر ایران نداشت. سفیر شوروی به امیرعباس هویدا گفت:

«شنیده‌ایم که آمریکایی‌ها جاسوس شماره یک خودشان (اشاره به رییس سابق سازمان سیا) را به ایران می‌فرستند.» امیرعباس هویدا هم بی‌درنگ پاسخ داد که: «آمریکایی‌ها دوستان ما هستند. این خیلی هم خوب است که دست کم جاسوس دست دهم خودشان (کنایه‌ای سنگین به سفیر شوروی در ایران) را به ایران نفرستاده‌اند!»[۵۶]

ایران امروز، فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا

پس از حمله هدایت شده توسط سازمان امنیت شوروی به سفارت آمریکا در آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی و قطع رابطه ایران و آمریکا، جریاناتی در درون حکومت جمهوری اسلامی و همچنین دولت ایالات متحده بارها و بارها تلاش کردند تا روزنه‌ای برای برقراری دوباره رابطه باز کنند. به هفت مورد مشخص از این تلاش‌ها که تقریباً همگی آنها توسط سید علی خامنه‌ای در دوره‌های گوناگون به بن‌بست کشانده شده است، به این ترتیب می‌توان اشاره کرد: نخست در پاییز ۱۳۵۹ خورشیدی که مذاکرات بین دولت کارتر و گروگانگیران سفارت آمریکا با شکست مواجه شد، پس از آن در تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی که با کشته شدن آیت الله بهشتی به عنوان بزرگترین امید آمریکایی‌ها برای برقراری دوباره رابطه با ایران، توسط تیم سید علی خامنه‌ای به یاس تبدیل گشت. در سومین اقدام در بهار سال ۱۳۶۵ خورشیدی، مک فارلین مشاور امنیت ملی ریگان با جانشین فرمانده کل قوا هاشمی‌رفسنجانی مذاکرات محرمانه معروف به ایران-کنترا را دنبال می‌کرد که بازهم سید علی و سید محمد خامنه‌ای آنرا به یک رسوایی بزرگ برای هر دو طرف مذاکره کننده تبدیل کردند. چهارمین تلاش در دوره اول ریاست جمهوری هاشمی‌رفسنجانی که با ریاست جمهوری جرج بوش پدر همزمان شده بود، مذاکراتی برای آزادی گروگان‌های

AVAYEBUF.wordpress.COM

آمریکایی باقی مانده در لبنان آغاز شـــد. پرونده این دور از مذاکرات پس از ســـه سال و در آستانه رسیدن به نتیجه، با انفجار بمبی در سفارت اسرائیل در آرژانتین که توسط تیم وفادار به خامنه‌ای انجام شـــده بود، بسته شد.[۵۷] در پنجمین اقدام با روی کار آمدن سید محمد خاتمـــی، رییس جمهور وقت آمریکا بیل کلینتون تـــلاش کرد تا به بهانه پیگیری پرونده انفجار الخبر در عربستان که دریک سال پیش از روی کار آمدن خاتمی در تابستان ۱۳۷۵ خورشیدی رخ داده بود، درهای مذاکره را باز کند که با مخالفت خامنه‌ای این فرصت هم از بین رفت. در ششمین مورد که پس از حادثه تروریستی یازده سپتامبر در سال ۲۰۰۱ میلادی برابر با ۱۳۸۰ خورشـــیدی اتفاق افتاده بود، جمهوری اســـلامی از اقدام ســـریع و غافلگیر کننده ایالات متحده در حمله تلافی جویانه به افغانستان وحشت زده شد و به بهانه همکاری در پیگیری ماجرای حمله به «کشـــتی کارین‌ای» انتظار نزدیک شدن به آمریکا را داشـــت که با قرار دادن ایران در کنار عراق و کره شـــمالی در محور شرارت در سخنرانی سالیانه رییس جمهور وقت آمریکا جرج دبلیو بوش، این فرصت هم از بین رفت. به دنبال آن در پی حمله برق آسای ارتش آمریکا به عراق و سقوط زود هنگام صدام در سال ۲۰۰۳ میلادی برابر ۱۳۸۲ خورشـــیدی، روحانیون حاکم بر ایران که به شـــدت نگران بودند که هدف بعدی حکومت آنها باشد، مذاکرات هسته‌ای را که هفتمین تلاش برای برقراری رابطه با آمریکا بود، آغاز کردند. این مذاکرات با ســـنگ اندازی‌های سید علی خامنه‌ای به دنبال ضعیف شدن احتمال حمله آمریکا به ایران، به نتیجه نرسید. هشتمین تلاش برای بازگشت ایالات متحده به ایران از سال ۲۰۰۸ میلادی با اوج گرفتن کمپین انتخاباتی باراک حسین اوباما در آمریکا، آغاز شـــد که به بهانه یافتن راه حل برای حل پرونده هســـته ای ایران، در تمام دوران ریاست جمهوری وی ابتدا به صورت محرمانه و از سال ۲۰۱۳ میلادی آشکارا ادامه داشته است و همچنان با سنگ اندازی‌های سید علی خامنه‌ای در وضعیت نامشخص به سر می‌برد. واقعیت این است که عدم وجود یک سیاست مشخص از سوی دولت آمریکا در قبال ایران، سبب شده است تا این سردرگمی برای حدود چهار دهه در دستگاه سیاست خارجی آمریکا ادامه یابد. این وضعیت با توجه به گذشته سید علی خامنه‌ای در رابطه با سازمان امنیت شوروی، بدون تردید تا زمانی که وی در راس قدرت در ایران باشد، تغییر نخواهد کرد. خامنه‌ای در تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۹۴ خورشـــیدی برابر با ۱۷ آگوســـت ۲۰۱۵ میلادی، در یکی از نخستین سخنرانی‌هایش پس از اعلام دست‌یابی به یک برنامه جامع

AVAYEBUF.wordpress.COM

اقدام مشترک (برجام) در پرونده هسته‌ای با آمریکا و دیگر قدرت‌های جهانی موسوم به پنج به اضافه یک، ضمن اشاره به اینکه آمریکایی‌ها در توافق جامع اتمی با ایران قصد داشته‌اند راهی برای نفوذ در این کشور پیدا کنند، گفت:

«ما این راه را به طور قاطع خواهیم بست، ... نه نفوذ اقتصادی آمریکا را در کشور اجازه خواهیم داد، نه نفوذ سیاسی و نه نفوذ فرهنگی. با همه توان با این نفوذ مقابله خواهیم کرد، ... ما نخواهیم گذاشت، ... از مقاومت در منطقه و مقاومت فلسطین دفاع خواهیم کرد و از هر کسی که با اسرائیل مبارزه کند و رژیم صهیونیستی را بکوبد و مقاومت را تأیید کند، همه جور حمایتی را که برای ما ممکن باشد از او می‌کنیم.»[۵۸]

اینچنین اظهار نظرهایی از طرف سید علی خامنه‌ای، دقیقاً اجابت خواسته ولادیمیر پوتین رییس جمهور فدراسیون روسیه است. سرگئی ریباکف مذاکره کننده ارشد روسیه در جریان دور نهایی مذاکرات هسته‌ای بین ایران و گروه پنج به اضافه یک در مصاحبه با رادیو فردا، شـــاید تحت تاثیر خستگی زیاد از مذاکرات طولانی و نفس گیر و شاید هم در اثر تاثیرات وودکای روسی، واقعیت خواسته روس‌ها را از این مذاکرات بیان کرد. وی روشن کرد که بیش از هر چیز برای روســـیه، ایران یک فرصت اقتصادی بزرگ اســـت. بازار ایران یکی از مرغوب‌ترین مناطق برای سرمایه‌گزاری روس‌هاست و اینکه غربی‌ها بتوانند به این بازار دست پیدا کنند، به هیچ عنوان به مصلحت اقتصاد روسیه نخواهد بود. اگر واقع گرایانه به موضوع نگاه کنیم، آنچه امروز فدراســـیون روسیه از ایران می‌خواهد با آنچه چهار دهه پیش در ایران برای آن برنامه‌ریزی می‌شد، تفاوت ریشه‌ای دارد. در دهه هفتاد میلادی و در دوران برژنف-آندروپف، هدف اتحاد جماهیر شـــوروی از طراحی انقلاب در ایران، بیش از هر چیز یک هدف ایدئولوژیک برای اثبات برتری سیستم سیاسی و اقتصادی شوروی‌ها بـــر دموکراســـی‌های غربی متکی به بازار آزاد بود. در آن زمان بـــه زانو در آوردن ایران یک پیروزی استراتژیک برای شوروی در عرصه سیاسی بود و امروز در کنترل نگاه داشتن ایران یک آرمان اقتصادی است. به همین منظور به هیچ قیمتی بازگشت ایالات متحده آمریکا و گشوده شدن بازار ایران بر روی محصولات آمریکایی که بدون شک بسیاری از ایرانیان به ویژه نسل جوان عطش آن را دارند، برای همیشه این بازار را به روی روس‌ها خواهد بست. اگر چه رفتار روس‌ها در قبال دشمنان و حتی متحدان‌شان از هیچ الگوی سیاسی خاصی تبعیت نمی‌کند، اما مشخص است که آنها نمی‌خواهند پای آمریکا دوباره به ایران باز شود

AVAYEBUF.wordpress.COM

و توانسته‌اند این سیاست نانوشته را با کمک دست نشانده تعلیم دیده‌شان در ایران یعنی سید علی خامنه‌ای، در چهار دهه گذشته تعقیب کنند. برای روسیه دومینوی آمریکایی یک بازی احمقانه است که شکست آن ثابت شده است و ترجیح می‌دهند همان شطرنج باز حرفه‌ای باشند که حرکات بعدی‌اش به سختی قابل پیش بینی می‌باشد.

مطالعه رفتاری رهبران شوروی سابق و فدراسیون روسیه فعلی به خصوص در سال‌های پس از به قدرت رساندن سید علی خامنه‌ای به عنوان رییس جمهور و سپس رهبر و ولی مطلقه فقیه در ایران، می‌تواند راهنمایی برای پیش بینی حرکت‌های احتمالی آینده آنها در قبال ایران باشد. ولادیمیر کوزیچکین، افسر ارشد سازمان امنیت شوروی در تهران در بخشی از کتاب خاطراتش سیاست رهبران شوروی در دوران جنگ ایران و عراق را سیاست بی‌طرفی، اما در واقع سیاست حمایت از عراق که هم پیمان دیرین اتحاد جماهیر شوروی بود، عنوان کرد. وی در ادامه اشاره کرد:

«در آغاز سال ۱۹۸۲ میلادی، شوروی تصمیم نهایی خود را گرفت که سیاستش در قبال جنگ ایران و عراق چه خواهد بود. این سیاست، حمایت از عراق در جنگ بود و همچنین ارسال مقادیر قابل توجهی سلاح برای ارتش عراق در حالی که هم زمان رفتارهای تحقیر آمیز شوروی در قبال ایران افزایش می‌یافت. جنگنده‌های شوروی در همین دوران به دفعات در درون خاک ایران اهدافی را که گمان می‌شد پارتیزان‌های افغان در آنجا دوره می‌بینند، بمباران می‌کردند و حتی به خودشان زحمت نمی‌دادند که به پشت سر نگاه و از حکومت ایران عذرخواهی کنند. در آن زمان کاملاً آشکار شده بود که ایران به واسطه سیاست‌هایی که دنبال می‌کرد، در تمام دنیا ایزوله شده بود. مشخص بود که تا زمانی که خمینی زنده است، ایران هرگز دوباره متحد آمریکا نخواهد بود. به این ترتیب مهمترین نگرانی رهبران شوروی دیگر وجود نداشت. اتحاد جماهیر شوروی ترجیح می‌داد که با ایرانی ضعیف مواجه باشد که در تنهایی رها شده و دربدبختی و ناامیدی‌هایش عذاب بکشد. از دیدگاه شوروی ایران دیگر کشور مهمی‌نبود.»[۵۹]

واقعیت این بود که در دهه شصت خورشیدی، هدف سازمان امنیت شوروی از به قدرت رساندن خامنه‌ای این نبود که عزت و عظمت را به ایران بازگردانند. هدف این بود که ایران تحت رهبری فردی که از سلامت روحی و عقلی کاملی نیز برخوردار نبود، در تمام دنیا منزوی و تا حد امکان ضعیف شود تا دیگر نتواند روی پای خود بایستد. به سید علی خامنه‌ای تنها یک وظیفه مشخص از طرف کا گ ب محول شده بود که البته در۳۵

AVAYEBUF.wordpress.COM

سال گذشته آن وظیفه را به نحو احسنت برای خدمت به روس‌ها به انجام رسانده است و آن این بود که به هر قیمتی نگذارد پای آمریکا دوباره به ایران باز شود. سال‌های آغاز رهبری خامنه‌ای با دوران فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی هم زمان شده بود و شاید بیش از همه سید علی خامنه‌ای خوشحال بود که تصور می‌کرد راز بزرگ و ترسناک زندگی‌اش، که همان خدمت به سازمان امنیت شوروی بوده است، برای همیشه با پایین کشیده شدن پرچم سرخ و داس و چکش نشان شوروی، در گوشه‌ای از تاریخ دفن خواهد شد. این شادی سید علی خامنه‌ای تا دروازه آغاز هزاره سوم میلادی ادامه داشت. یک دهه پر ماجرا در ایران اما فارغ از نگرانی برملا شدن راز بزرگ وی سپری شد. همانگونه که پروفسور مایکل والر در کتاب خود با عنوان «امپراتوری سری: نقش کا گ ب در روسیه امروز» که در سال ۱۹۹۴ میلادی منتشر شد، پیش بینی کرده بود، کا گ ب توانست دوباره دموکراسی نو پای روسیه را ببلعد و بر قدرت سوار شود.[۶۰] در هفتم ماه می‌سال ۲۰۰۰ میلادی زمانی که ولادیمیر پوتین این افسر سابق سازمان امنیت شوروی ردای ریاست جمهوری فدراسیون روسیه را به تن کرد، خامنه‌ای باید می‌دانست که ماه عسل سیاسی وی نیز به پایان رسیده است. حادثه یازده سپتامبر و لشگر کشی آمریکا به افغانستان و عراق تغییرات بزرگی در عرصه بین‌المللی ایجاد کرده بود. ولادیمیر پوتین هم در نخستین دوره چهار ساله ریاست جمهوری‌اش، به پاکسازی صحنه سیاسی روسیه از مخالفان پرداخت و پایه‌های قدرت خود را تثبیت کرد. با آغاز دوره دوم ریاست جمهوری‌اش، به دانشگاه پاتریس لومومبا رفت و وعده احیای همان سیاست‌های گذشته اتحاد جماهیر شوروی و بازگردان دوران شکوه و عظمت سرزمینش را داد. بودجه این دانشگاه را چندین برابر کرد و به سراغ همه آنها که در سراسر دنیا با حمایت شوروی به قدرت رسیده بودند رفت و از آنها خواست تا دین خود را به سرزمین شوراها ادا کنند. سید علی خامنه‌ای و محمود عباس معروف‌ترین این افراد بودند. رهبری مقتدر ایالات متحده دردوران ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش و سمپاتی ایجاد شده پس از حادثه یازده سپتامبر با آمریکا، کار را برای پوتین سخت کرده بود و چاره‌ای نداشت جز اینکه صبور باشد. خامنه‌ای هم که با نگرانی شدید از اینکه ارتش قدرتمند ایالات متحده را در دور تا دور مرزهای ایران می‌دید، برای انجام مذاکره با آمریکا چراغ سبز نشان داد و وقتی با واکنش رییس جمهور آمریکا مواجه شد که ایران، عراق و کره شمالی را محور شرارت نامید، طبل‌های پایان حکومتش را از دور شنید. در پاییز

AVAYEBUF.wordpress.COM

سال ۲۰۰۷ میلادی برابر با ۱۳۸۶ خورشیدی، در حالی که تنها یک سال به پایان ریاست جمهوری بوش باقی مانده بود، ولادیمیر پوتین به ایران سفر کرد و در دیدار با خامنه‌ای تلاش کرد تا به یاد وی بیاورد که دینی بزرگ به گردن سازمان امنیت شوروی دارد و حالا زمان ادای دین فرا رسیده است. پس از همین دیدار با سید علی خامنه‌ای بود که پوتین رییس جمهور روسیه گفت:

«من مسیح را ندیده‌ام، اما تعاریف او را در انجیل شنیده و خوانده‌ام. من مسیح را در رهبری ایران دیدم.»[۶۱]

یک سال پس از آن، باراک اوباما در کمال حیرت جامعه جهانی به ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا رسید. وی آشکارا سیاست کوچک کردن نقش آمریکا در تحولات جهانی را که رویای پدر چپ گرایش بود، دنبال کرد و موقعیتی تاریخی برای ولادیمیر پوتین پیش آمد تا از فرصت ضعف رهبری در آمریکا برای بر پا کردن دوباره ستون‌های امپراتوری شرق، استفاده کند. وی به همکاری ایران برای این منظور نیاز داشت اما هنوز خامنه‌ای سر سختی نشان می‌داد و علی‌رغم تلاش پوتین برای نشان دادن حسن نیت و تقدس بخشی به وی، حاضر به ادای دین دیرین نبود و ترجیح می‌داد مذاکرات محرمانه

تلاش برای تقدس بخشیدن به سید علی خامنه‌ای در پوسترهای تبلیغاتی منتشر شده در ایران در یک دهه گذشته

AVAYEBUF.wordpress.COM

با دولت اوباما را دنبال کند. وقوع جنبش سبز پایه‌های قدرت خامنه‌ای را به شدت سست کرد و در اوج اعتراضات مردمی، در فوریه سال ۲۰۱۰ میلادی، برابر با بهمن ماه ۱۳۸۸ خورشیدی، به بهانه پنجاهمین سالگرد تأسیس دانشگاه پاتریس لومومبا، پیامی آشکار از تلویزیون دولتی روسیه پخش شد تا به دنیا و به ویژه به سید علی خامنه‌ای و محمود عباس یادآوری کند که رازهای ترسناکی در قلب روسیه دارند و بهتر است به جای نگاه به غرب و مذاکره با آمریکا، به فکر ادای دینشان به روسیه باشند. این بار خامنه‌ای تهدید روس‌ها را جدی گرفت و در نوامبر ۲۰۱۱ میلادی برابر با آبان ماه ۱۳۹۰ خورشیدی، یک هیأت رسمی از طرف وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی به سرپرستی رامین مهمان‌پرست سخنگوی وقت این وزارتخانه، به مسکو رفت و قراردادی رسمی با دکتر فیلیپف رییس دانشگاه پاتریس لومومبا امضا کرد تا پای افسران سازمان امنیت فدراسیون روسیه را به تمام دانشگاه‌های بزرگ ایران باز کند. با انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری سرعت تحولات در روابط ایران و روسیه شدت گرفت. حسن روحانی که به نقل از یک منبع موثق مرتبط با حلقه قدرت در جمهوری اسلامی، مدتی پیش به شکل محرمانه در روسیه با یکی از افسران سازمان امنیت فدراسیون روسیه ازدواج کرده است و برای دیدار با همسر دوم خود رفت و آمدهای فراوان رسمی و غیر رسمی به این کشور داشته، یکی از بهترین

به گفته یک منبع موثق حکومتی، همسر دوم حسن روحانی یکی از افسران سازمان امنیت فدراسیون روسیه می‌باشد

AVAYEBUF.wordpress.COM

گزینه‌ها برای پیگیری سیاست‌های ولادیمیر پوتین بوده است و در دوران وی همکاری‌های ایران و روسیه به اوج رسیده است.

وزیر دفاع دولت روحانی، حسین دهقان که خود یکی از چریک‌های آموزش دیده در کمپ‌های شـــوروی در سال‌های پیش از انقلاب بود، در بیستم ژانویه ۲۰۱۵ میلادی برابر با ۲۹ دی ماه ۱۳۹۳ خورشیدی در ملاقات با ارتشبد سرگئی شویگو موافقتنامه ای برای همکاری‌های مشترک دفاعی-نظامی‌در برابر تهدیدهای غرب، امضا کرد.[۶۲]

ســـید علی خامنه‌ای با پشتوانه همکاری‌های همه جانبه با ولادیمیر پوتین، سخن از بر هم زدن نظم بین‌المللی شـــکل گرفته پس از جنگ جهانی دوم و ایجاد یک نظم نوین جهانی که در آن حکومت خامنه‌ای به عنوان قدرتی منطقه‌ای به رسمیت شناخته شود، به میان می‌آورد.[۶۳] در راستای همین همکاری‌های جدید پوتین و خامنه‌ای است که شاهد لشگرکشـــی آشکار روس‌ها و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به سوریه هستیم تا حکومت اســـد، این متحد دیرین اتحاد جماهیر شـــوروی و فدراسیون روسیه از خطر سقوط نجات یابد. حالا رییس جمهور روســـیه آشـــکارا از ایالات متحده آمریکا می‌خواهد که از منطقه خاورمیانـــه که آن را حیاط خلوت امپراتوری روس‌ها می‌داند، خارج شـــود. در آخرین روز سپتامبر ۲۰۱۵ میلادی، یک روز پس از ملاقات پوتین و اوباما در سازمان ملل متحد، یک

موافقتنامه دفاعی-نظامی‌میان پاسدار حسین دهقان و ارتشبد سرگئی شویگو در ژانویه ۲۰۱۵ میلادی در تهران امضا شد.

AVAYEBUF.wordpress.COM

دیپلمـــات روس بدون هیچ مقدمه‌ای به همتای خود در بغـــداد تلفن زده و می‌گوید: «ما خبرهای جالبی برای شما داریم.» دقایقی پس از آن، یک ژنرال سه ستاره ارتش روسیه به فرمان ولادیمیر پوتین، از سفارت روسیه خارج شده و به سمت سفارت آمریکا می‌رود و با نواختن بر درب سفارت آمریکا، درخواست ملاقات با وابسته نظامی آمریکا در عراق را مطرح می‌کند. این ژنرال روس در میان بهت و حیرت دیپلمات‌ها و افسران ارتش ایالات متحده، به وابسته نظامی آمریکا می‌گوید که نیروهای ارتش روسیه ظرف یک ساعت حملات خود را در سوریه آغاز خواهند کرد و بهتر است که آمریکایی‌ها محدوده هوایی سوریه را خالی کنند و اگر تجهیزاتی روی زمین دارند آنها را به جایی دیگر ببرند. درســـت شصت دقیقه پس از این اولتیماتوم عجیب، هواپیماهای ارتش روســـیه نیروهای متحد آمریکا و غرب را که برای سرنگونی بشار اسد در سوریه می‌جنگیدند، بمباران کردند.[۶۴] به فاصله چند ساعت پس از این حملات، نیروی زمینی ســـپاه پاسداران به فرمان سید علی خامنه‌ای به سمت ســـوریه حرکت می‌کند. همه این اتفاقات در حالی رخ می‌دهد که دولت باراک اوباما تنها نقش یک شاهد بهت زده را در همه این تحولات ایفا می‌کند. امروز محمود عباس و سید علی خامنه‌ای ژنرال‌هایی هستند که چاره‌ای ندارند جز اینکه در رکاب ولادیمیر پوتین برای

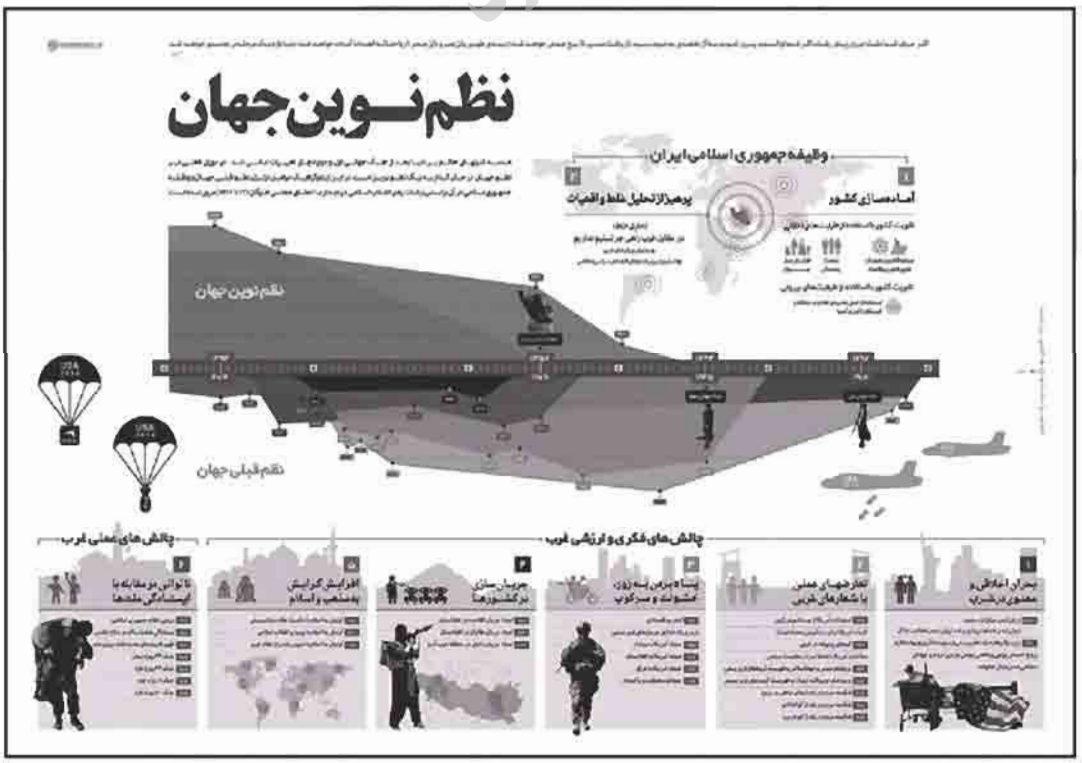

تصویر بر گرفته از وب سایت سید علی خامنه‌ای در معرفی دیدگاه ولی فقیه جمهوری اسلامی از نظم نوین جهانی با محوریت جمهوری اسلامی

AVAYEBUF.wordpress.COM

وی شمشیر بزنند تا رویای احیای امپراتوری شوروی به تحقق برسد.

مأموران کارکشته سازمان امنیت شوروی همچون ابراهیم یزدی که پیش از انقلاب اسلامی کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی وابسته به کا گ ب در خاورمیانه را هدایت می‌کردند، دوباره برای کمک به خامنه‌ای به صحنه آمدند. در مهرماه ۱۳۹۴ خورشیدی در جریان تصمیم گیری نهایی در مجلس فرمایشی شورای اسلامی، ابراهیم یزدی در کنار علی‌اصغر میرحجازی نماینده سید علی خامنه‌ای و علی اکبر صالحی دیده شد.

علی اصغر حجازی در کنار علی اکبر صالحی و ابراهیم یزدی از وزرای پیشین امورخارجه ایران

ابراهیم یزدی که در سال‌های اخیر نقش یک مخالف حکومت را بازی کرده است، حالا نقاب از چهره می‌اندازد و تمام قد برای دفاع از سیاست‌های خامنه‌ای به صحنه می‌آید. وی سی و هفت سال پیش نیز، در حالی که در خدمت سازمان امنیت شوروی بود، موفق شد دولت کارتر را فریب دهد تا تضمین لازم برای از بین بردن احتمال اقدام ارتش شاهنشاهی علیه انقلابیون را از ایالات متحده بگیرد. در صفحه نخست از گزارش شش صفحه‌ای سفارت آمریکا در پاریس که پس از بیش از سه دهه از حالت محرمانه خارج و منتشر شده است، متن پیام خمینی خطاب به رییس جمهور آمریکا جیمی کارتر درج شده است.

AVAYEBUF.wordpress.COM

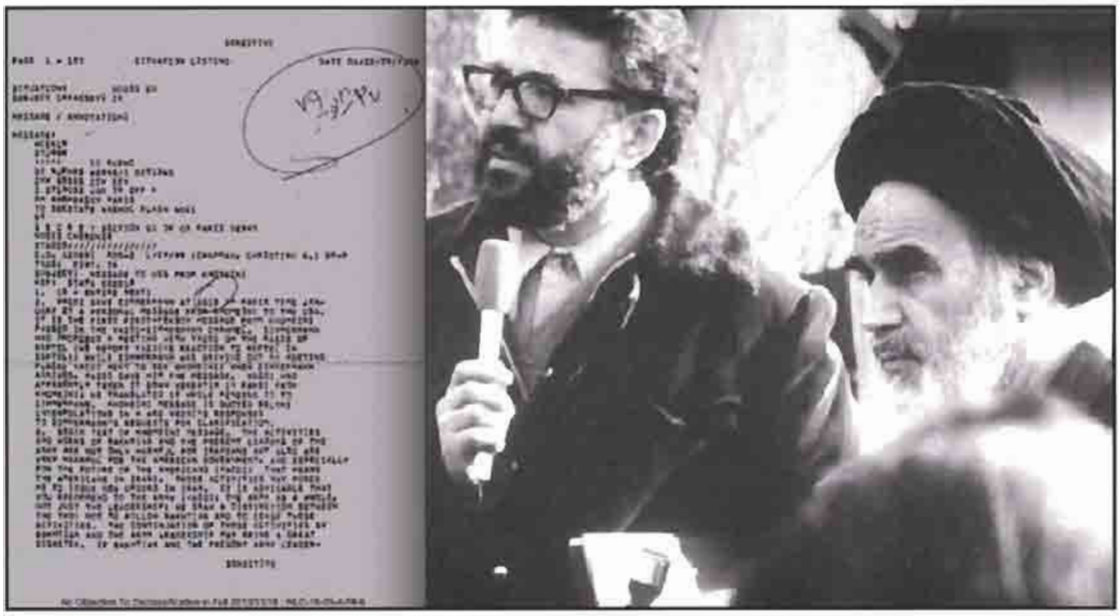

صفحه نخست گزارش محرمانه سفارت آمریکا در فرانسه در ژانویه ۱۹۷۹

ابرهیم یزدی و آیت الله محمد بهشتی دو کانال اصلی ارتباطی بین دولت آمریکا و اردوی خمینی بودند. پیش از این دیدیم که چگونه آیت‌الله بهشتی که طرفدار رابطه خوب با آمریکا بود، هزینه سنگینی برای آن پرداخت کرد و در نهایت توسط کا گ ب از صحنه حذف شد. در مقابل ابراهیم یزدی در حالی که مأمور سازمان امنیت شوروی بود، وانمود می‌کرد که به آمریکایی‌ها نزدیک است. وی در ملاقات‌های مکرر با نمایندگان دولت آمریکا به ویژه وارن زیمرمن توانست دولت کارتر را فریب دهد و پایه‌های انقلاب به رهبری خمینی را محکم کند. یزدی یک روز پیش از خروج شاه از ایران، یعنی از صبح روز ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷ خورشیدی، برابر با پانزدهم ژانویه ۱۹۷۹ میلادی، مجموعه ملاقات‌هایش را با زیمرمن در مهمانخانه کوچکی در نوفل لوشاتو که حدود یک کیلومتر از محل اقامت خمینی فاصله داشت، آغاز کرد. بر پایه گزارش‌های سفارت آمریکا در فرانسه، در پنجمین ملاقات که تنها چند روز پیش از ورود خمینی به ایران انجام شد، ابراهیم یزدی که با اختیار تام از طرف خمینی در این ملاقات‌ها شرکت داشت، پیامی را که بدون تردید با هماهنگی کا گ ب تهیه کرده بود به عنوان پیام خمینی به کارتر کلمه به کلمه برای زیمرمن خواند و ترجمه کرد تا اطمینان حاصل شود که دولت آمریکا از نفوذ خود روی ارتش ایران بهره خواهد گرفت تا ارتش شاهنشاهی علیه خمینی وارد عمل نشود. این پیام در حالی که شاه ایران را ترک کرده بود و اداره کشور به بختیار و ارتش سپرده شده بود و نخست وزیر با

AVAYEBUF.wordpress.COM

بستن فرودگاه‌ها قصد ممانعت از ورود خمینی را داشت، برای دولت آمریکا ارسال شد. در این پیام آمده است:

«فعالیت‌ها و اقدامات بختیار و رهبران کنونی ارتش برای مردم ایران زیان بار است اما برای دولت آمریکا زیان بارتر است، به خصوص برای آینده آمریکایی‌ها در ایران. این فعالیت‌ها می‌تواند باعث آن شود که دستورات جدیدی در ایران صادر کنم. ... توصیه می‌شود که شما به ارتش توصیه کنید که از بختیار اطاعت نکند و این فعالیت‌ها را متوقف کند. ... اگر بختیار و و رهبران فعلی ارتش دخالت در امور را متوقف کنند، ما مردم را آرام خواهیم کرد و این باعث خواهد شد که به آمریکایی‌ها در ایران آسیبی وارد نشود.»

اگرچه «خدعه» کردن‌های خمینی در جریان انقلاب اسلامی شهرت فراوانی دارد اما این فریب دادن‌ها بیش از اینکه حاصل تیزهوشی وی تلقی گردد، ثمره مشاوره‌های ارزشمند مأموران سازمان امنیت شوروی در اطراف وی بوده است. مأمورانی که آن‌روزها دولت کارتر را فریب دادند و امروز توانسته‌اند با راهنمایی‌های روس‌ها دولت اوباما را فریب دهند و از اقتدار ایالات متحده در جهت تثبیت حکومت نامشروع ملایان در ایران بهره‌مند شوند. با وجودی که رییس جمهور وقت آمریکا جیمی کارتر در ژانویه سال ۱۹۷۹ و تنها چند روز پیش از آغاز کنفرانس گوادلوپ، وقتی گزارش مشاور ارشد خود جورج بال را درباره ایران دید، متوجه شد که سازمان سیا در پیش بینی انقلاب ایران و تحلیل درست حوادث آن روزها دچار اشتباه فاحش شده است و اعتراض خود را به مدیران این سازمان اعلام کرده بود، اما باز هم برای آخرین بار تنها چند هفته پس از دریافت این گزارش، فریب خورد و در خواست خمینی را برای آرام نگاه داشتن ارتش ایران اجابت کرد.

چند روز قبل از کنفرانس جورج بال، مشاور رئیس‌جمهوری آمریکا، گزارش معروف خود را درباره‌ی ایران به کارتر داد. جورج بال یکی از سیاستمداران قدیمی آمریکاست. پس از آن کارتر عدم رضایت خود از نحوه‌ی کار سازمان سیا و عدم کارآیی لازم این سازمان را در پیش‌بینی بحران ایران اعلام کرده بود. در همان زمان دریا سالار استنفیلد ترنر رئیس وقت سازمان سیا در مصاحبه با تلویزیون ان بی سی گفت:

«ناکامی سیا در ایران جدی بود. ... تا آنجا که ما می‌دانیم هیچ یک از سازمان‌های جاسوسی دنیا هم اوضاع کنونی ایران را پیش‌بینی نکرده بودند. روزنامه‌نگاران و

AVAYEBUF.wordpress.COM

صاحب‌نظران سیاسی هم این امر را پیش‌بینی نکرده بودند که شاه مجبور به ترک ایران گردد. اکنون که اطلاعات گذشته را مجدداً بررسی می‌کنیم در می‌یابیم که در ایران نارضایتی‌های زیادی وجود داشته است و این نارضایتی‌ها دلایل دینی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داشته‌اند و اوضاع ایران مانند یک رشته آتشفشان جوشان بود... آنچه ما نمی‌توانستیم پیش‌بینی کنیم این بود که یک مرد ۷۸ ساله روحانی که ۱۴ سال در تبعید بود عامل گرد آمدن همه‌ی این عوامل بشود و ناگهان با یک آتشفشان عظیم در حال فوران و یک انقلاب ملی روبه‌رو شویم.»

رییس سازمان سیا همچنان در گمراهی باقی مانده بود. سازمان امنیت شوروی نه تنها انقلاب اسلامی ایران را پیش بینی کرده بود، بلکه در اجرای آن و تثبیت حکومت جمهوری اسلامی نقشی بسیار پر رنگ و موثر داشت. بدون شک انقلاب ایران یک انقلاب ملی و یا حتی اسلامی نبود، بلکه اجرای بی‌نقص و ماهرانه یکی از طرح‌های سازمان امنیت شوروی با همکاری مزدوران نفوذی آن‌ها در بین روحانیون بود.

مأموران سازمان امنیت شوروی در تمام سال‌های پس از انقلاب نیز با انواع لطایف‌الحیل توانستند همچنان بر گرده‌ی خسته مردم ایران سوار بمانند. از جمله حیله‌های مأموران کاگ ب، می‌توان به سفر ولادیمیر پوتین به تهران در ۲۳ نوامبر ۲۰۱۵ میلادی برابر با دوم آذرماه ۱۳۹۴ خورشیدی و دیدار وی با همکار قدیمی‌اش، سید علی خامنه‌ای اشاره کرد. خبرگزاری‌های جمهوری اسلامی با آب و تاب خبر هدیه بسیار ارزشمند رییس جمهور روسیه به خامنه‌ای را که یکی از قدیمی‌ترین قرآن‌های موجود به خط کوفی می‌باشد،

هدیه ولادیمیر پوتین به آیت‌الله خامنه‌ای، کپی یک قرآن خطی قدیمی بود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

انتشار دادند تا عشق و علاقه بسیجیان به روسیه را تقویت کنند. البته خیلی زود مشخص شد که این قرآن اصل نمی‌باشد و فقط یک نسخه کپی شده از قرآن موجود در موزه مسکو می‌باشد که ارزش چندانی ندارد.

ولادیمیر کوزیچکین افسر سابق کا گ ب، در کتاب خود عنوان کرده بود که «در تمام تئوری‌های شوروی اعتقاد بر این بود که زیر ریش هر آخوند ایرانی، عبارت ساخت انگلستان حک شده است.»[۶۵] حالا در نظم نوین جهانی که پوتین و خامنه‌ای از آن سخن می‌گویند باید زیر ریش آخوندها به دنبال عبارت «ساخت روسیه» باشیم. ماجرای حضور باراک حسین اوباما در مسکو در سال ۱۹۸۳ میلادی در غالب یک برنامه تبادل دانشجو بین دانشگاه کلمبیا در نیویورک و دانشگاه پاتریس لومومبا را می‌گذاریم برای فرصتی دیگر.

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

منابع و مآخذ

فصل نخست

۱- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.

۲- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.

۳- ریچارد نیکسون
Nixon back on the hill (1990, March 9). *The Sun Journal*. Retrieved from http:// www.**sunjournal**.com/

۴- سخنرانی میخائیل گرباچف در یازدهم نوامبر ۲۰۱۴ در مراسم بزرگداشت بیست و پنجمین سالروز فرو پاشی دیوار برلین
Jordans, F. (November 8, 2014). Gorbachev warns world 'on brink of new Cold War. *The Associated Press*.

۵- اسکات سایمن. (۱۳۹۳). تفکر هنری کسینجر بر داعش، اوکراین و جهان.
Simon, S. (September 06, 2014). Henry Kissinger's Thoughts On The Islamic State, Ukraine And 'World Order'. *National Public Radio (NPR)*.

۶- مصاحبه مجله آلمانی اشپیگل با هنری کسینجر. (۱۳۹۳).
Juliane, v. M.& Follath., E. (November 06, 2014). Henry Kissinger's Thoughts On The Islamic State, Ukraine And 'World Order. *Spiegel Online*.

۷- طرح اعلام حمایت از اوکراین علیه زیاده خواهی‌ها و دخالت‌های روسیه، با اکثریت قاطع تمام نمایندگان دموکرات و جمهوری خواه در کنگره آمریکا به تصویب رسید
S.2828- Ukraine Freedom Support. Act of 2014

۸- تصویب طرح ترک استراتژی عدم تعهد و نزدیکی این کشور به پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو، توسط پارلمان اوکراین. (۱۳۹۳).

AVAYEBUF.wordpress.COM

Prentice, A. (December 23, 2014). Ukrainian parliament angers Moscow by scrapping 'non-aligned' status. *Reuters*.

۹- ناتالیا کلسنیکف. (۱۳۹۳). استراتژی جدید نظامی روسیه
Kolesnikova, N. (December 26, 2014). Russia's new military doctrine lists NATO, US as major foreign threats.

Retrieved from http://www.rt.com/news/217823-putin-russian-military-doctrine/.

۱۰- رمان جرج اورول. (۱۹۸۴).
Aaronovitch., D. (February 8, 2013). 1984: George Orwell's road to dystopia.

Retrieved from http://www.bbc.com/news/magazine-21337504

۱۱- مقاله جرج اورول.(دهم مارس ۱۹۴۶). مجله آبزرور
Orwell, George, *The Observer*, March 10, 1946

۱۲- سخنرانی برنارد باروش. (شانزدهم آپریل ۱۹۴۷)
Bernard Baruch coins the term "Cold War". (April 16, 1947). *Retrieved from http://www.history.com/this-day-in-history/bernard-baruch-coins-the-term-cold-war*.

۱۳- والتر لیپمن. (۱۹۷۴). جنگ سرد.
Lippmann, W. (1947). *The Cold War: A Study in U.S. Foreign Policy*: Harper.

۱۴- رابرت توکر. (۱۳۷۱). استالین در قدرت.
Tucker, R. C. (1992). *Stalin in Power: The Revolution from Above, 1928-1941*: Norton.34.

۱۵- رابرت توکر. (۱۳۷۱). استالین در قدرت.
Tucker, R. C. (1992). *Stalin in Power: The Revolution from Above, 1928-1941*: Norton.34.

۱۶- عراق یا مزوپوتامیا که به فارسی میان رودان نامیده می‌شد و ترجمه عربی آن بین‌النحرین می‌باشد و فلسطین به بریتانیا سپرده شد و سوریه و بخشی که لبنان امروزی است به فرانسه رسید.
Empires to Nation-States. *Teaching the Middle East. Retrieved from http://teachmiddleeast.lib.uchicago.edu/historical-perspectives/empires-to-nation-states/islamic-period/learning-resources/recommended-resources.html*.

۱۷- چارلز تریپ. (۱۳۸۱). تاریخ عراق.
Tripp, C. (2002). *A History of Iraq*: Cambridge University Press.41.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۸- درگیری‌های گسترده نیروهای بریتانیا و شیعیان، سنی‌ها و کردها در عراق
Fromkin, D. (2010). *A Peace to End All Peace: The Fall of the Ottoman Empire and the Creation of the Modern Middle East*: Henry Holt and Company.502-503.

۱۹- تصمیم چرچیل مبنی بر استفاده از نیروهای بریتانیایی به جای نیروهای عراقی
Rutledge, I. (2014). *Enemy on the Euphrates: The British Occupation of Iraq and the Great Arab Revolt, 1914-1921*: Saqi Books.

۲۰- مرگ فیصل ابن حسین الهاشمی
78 years after the murder of King Faisal the First, Al Janabi, K., Iraq Law Net, Iraq Al-Qanoun

۲۱- نامه نگاری‌های دوستانه بین کندی و رهبران شوروی در طول شش ماه نخست ریاست جمهوری وی نشـــان می‌دهد که کندی انتظار داشـــت با دیدار و گفتگوی چشم در چشم با رهبر شـــوروی بتواند راهی برای حل بســـیاری از مشکلات بین دو ابر قدرت در جنگ سرد پیدا کند
U.S. Department of State. Bureau of Public Affairs. Office of the Historian. 1996. *Foreign Relations of the United States*. Vol. 6, Kennedy-Khrushchev Exchanges. Washington, DC: Government Printing Office.

۲۲- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۳.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.173.

۲۳- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۱۶.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.216.

۲۴- سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا، سی آی ای هم این پیش بینی خورشچف را تأیید کرد و در گزارش‌هایش مطرح کرده بود که شرایط ایران نشانه‌هایی از وقوع یک انقلاب دارد.
Shawcross, W. (1989). *The Shah's Last Ride*: Touchstone.85.

۲۵- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۱۵-۲۲۰.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 215 - 220.

۲۶- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۱.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.: 171.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۲۷- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۶۹.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited: 169.

۲۸- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۵۶-۳۵۷.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 356 - 357.

۲۹- حمایت شوروی از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران
Malcolm, B. (August 19, 2013). CIA Confirms Role in 1953 Iran Coup. *The National Security Archive. Retrieved from http://nsarchive.gwu.edu/NSAEBB/NSAEBB435/*

۳۰- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۴۳۲.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 432.

۳۱- انتخابات پارلمانی سوریه
Nohlen, D., Grotz, F.& Hartmann, C. (2001). *Elections in Asia and the Pacific: A Data Handbook : Volume I: Middle East, Central Asia, and South Asia: Volume I: Middle East, Central Asia, and South Asia*: OUP Oxford.

۳۲- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۴۳۳.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 433.

۳۳- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۴۱.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 41.

۳۴- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۱۴۴- ۱۴۵.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 144-145.

۳۵- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۰۶.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 206.

کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۵- ۱۷۷. ۱۹۵- ۱۹۸.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.175-177 & 195-198.

۳۶- عزت ابراهیم که در گزارش‌های متعدد خبری بعنوان یکی از تعلیم دهندگان نظامی این گروه جدید اسلام‌گرا معرفی شده بود.
Saddam's deputy: Baghdad will soon be liberated. (July 13, 2014). *Al Arabiya News. Retrieved from http://english.alarabiya.net/en/News/middle-east/2014/07/13/Report-Iraq-s-fugitive-Saddam-era-deputy-praises-ISIS.html*.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۳۷- بیانیه عزت ابراهیم به عنوان دبیر کل حزب بعث عراق علیه دولت اسلامی عراق و شام اعلام جنگ کرد.
Baath in Iraq declares war on ISIS. (July 23, 2014). *Shafaq Nwes. Retrieved from http://english.shafaaq.com/index.php/politics/10630-baath-in-iraq-declares-war-on-isis*.

۳۸- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۴۳۳.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited: 433.

۳۹- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۴۲۳- ۴۵۰.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited: 423-450.

۴۰- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۰۲- ۳۰۴.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 302-304.

۴۱- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۲۴۶.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited: 246.

۴۲- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۴۴.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited: 144.

۴۳- جمال عبد الناصر رئیس جمهور چپ گرای مصر، ایده تأسیس سازمان آزادیبخش فلسطین را مطرح کرد که در همان ابتدا با صدور منشوری خواستار بیرون راندن صهیونیست‌ها از سرزمین‌های عربی شد.
سازمان آزادی‌بخش فلسطین در یک نگاه. (۲۸ May, ۲۰۰۹).
Deutsche Welle (DW) Persian.

۴۴- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۴۶.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited: 146 .

۴۵- ابوریش. (۱۳۹۲). ناصر: آخرین عرب.
Aburish, S. K. (2013). *Nasser: The Last Arab*: St. Martin's Press.

۴۶- حمله اسرائیل، فرانسه و انگلستان به مصر جهت سرنگون کردن حکومت رادیکال عبدالناصر
Mayer, M. S. (2009). *The Eisenhower Years*: Facts On File, Incorporated.44.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۴۷- عدم حمایت رئیس جمهور وقت آمریکا ژنرال آیزنهاور
An affair to remember. (June 27, 2006). *The Economist*

۴۸- در اوایل ماه می ۱۹۶۷میلادی، در قالب یک خبر محرمانه کا گ ب به ناصر اطلاع داد که اسرائیل تصمیم به یک حمله قریب الوقوع به سوریه گرفته است.
Aburish, S. K. (2013). *Nasser: The Last Arab*: St. Martin's Press.252.

۴۹- جمال عبدالناصر بیانیه شدید الحنی علیه تهدید حمله اسرائیل به مصر منتشر کرد.
7 Statement by President Nasser to Arab Trade Unionists. (May 26, 1967). *Israel Ministry of Foreign Affairs, 1-2*.

۵۰- حمله اسرائیل به مصر
Pollack, K. M. (2005). Air Power in the Six-Day War. *Journal of Strategic Studies, 28*(3): 471-503.

۵۱- شکست شوروی و کشورهای عرب از اسرائیل در جنگ شش روزه
Pacepa, I. M. (August 24, 2006). What does Moscow have to do with the recent war in Lebanon? *Russian Footprints | National Review Online*.

۵۲- اعلام استقلال کشور اسرائیل
Behbehani, H. S. H. (2015). *The Soviet Union and Arab Nationalism, 1917-1966*: Taylor & Francis Group.

۵۳- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۲۲۲.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.: 222.

۵۴- عدم حمایت دولت آمریکا از تشکیل کشور اسرائیل
Rubenberg, C. A. (1989). *Israel and the American National Interest: A Critical Examination*: University of Illinois Press.27-28

۵۵- هری ترومن رئیس جمهور آمریکا که اسرائیل را به رسمیت شناخت.
Press Release. Official File, Truman Papers. (January 31, 1949). *The Harry S. Truman Library and Museum*.

۵۶- نقش پر رنگ ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه
Lenczowski, G. (1990). *American presidents and the Middle East*: Duke University Press.6.

۵۷- اتحاد اسرائیل و ایالات متحده در برابر شوروی در عرصه جنگ سرد
Lenczowski, G. (1990). *American presidents and the Middle East*: Duke University Press.6.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۵۸- تشکیل ارتش یک میلیارد مسلمان توسط شوروی علیه اسرائیل
Pacepa, I. M. (August 24, 2006). What does Moscow have to do with the recent war in Lebanon? *Russian Footprints | National Review Online*.

۵۹- تحریک مسلمانان توسط شوروی علیه اسرائیل
Pacepa, I. M & Rychlak, R. J. (2013). *Disinformation: Former Spy Chief Reveals Secret Strategies for Undermining Freedom, Attacking Religion, and Promoting Terrorism*: WND Books, Incorporated. 261-262.

۶۰- برپایی کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی در سوریه و جنوب لبنان توسط شوروی
Rampton, R.& Holland, S. (January 16, 2015). Obama, Cameron vow to take on 'poisonous ideology' of radical Islam. *Reuters*.

۶۱- کتاب خاطرات علی جنتی
Retrieved from https://www.goodreads.com/author/show/669492.

۶۲- صادق الحسینی (۱۳۸۹). مثلث قدرت و سقوط دیکتاتور "مبارک". خبرگزاری فارس
۶۳- چه افرادی از گروه محمد منتظری به اسرائیل رفتند؟. (۱۳۹۳). جهان نیوز
۶۴- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۶۷۷.
Andrew, C. M.& Mitrokhin, V. (2005). *The World was Going Our Way: The KGB and the Battle for the Third World*: Basic Books.677 .

۶۵- چهابی. (۱۳۶۹). سیاست ایران و مدرنیسم مذهبی.
Chehabi, H. E. (1990). *Iranian Politics and Religious Modernism: The Liberation Movement of Iran Under the Shah and Khomeini*: Tauris.190-191.

۶۶- بهراد قنبری. (۱۳۹۲). چمران در دوره آموزش نظامی در مصر. امام صدر نیوز
۶۷- پیشگام جهاد و رشادت. (۱۳۹۳). روزنامه اطلاعات شماره ۲۶۲۰۹
۶۸- وب سایت رسمی وزارت دفاع جمهوری اسلامی
۶۹- صحیفه امام جلد ۱۰. صفحه ۱۳۹و ۵۰۴ تا ۵۱۳ وعلی اکبر هاشمی رفسنجانی. کارنامه و خاطرات، انقلاب و پیروزی. صفحه ۳۷۸.
۷۰- بهرام چوبینه. (۱۳۶۴). پشت پرده انقلاب. اعترافات حسین بروجردی
۷۱- مصاحبه علی شمخانی در برنامه سطرهای ناخوانده در صدا و سیما
Retrieved from https://www.youtube.com/watch?v=E3GJTrbStqE

۷۲- ترور سید مجتبی هاشمی، معاون چمران. (۱۳۹۲). خبرگزاری تسنیم
۷۳- ترور همسر و پسر سید مجتبی هاشمی
۷۴- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. کارنامه و خاطرات – پس از بحران. صفحه ۲۶۵ – ۲۶۷.
۷۵- قطب‌زاده در این دوران روابط بسیار نزدیکی هم با امام موسی صدر داشت و نفوذ صدر در حکومت سوسیالیست سوریه امکان تهیه پاسپورت سوری را برای وی ایجاد کرده بود.

AVAYEBUF.wordpress.COM

von Maltzahn, N. (2015). *The Syria-Iran Axis: Cultural Diplomacy and International Relations in the Middle East*: I.B.Tauris & Company Limited.24-25.

۷۶- مرکز اسناد انقلاب اسلامی. شماره بازیابی ۸۵۲ صفحه ۱۱.
۷۷- حدیث بیداری. زندگی نامه امام خمینی. فصل دوم از تبعید امام خمینی به ترکیه تا تبعید به عراق. پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران
۷۸- مرکز اسناد انقلاب اسلامی. شماره بازیابی ۱۰۵۳. صفحه ۱۰۳.
۷۹- ابراهیم یزدی. (۱۳۸۲). مصالحه با یک سوسیالیست خداپرست. روزنامه همشهری
۸۰- مرکز اسناد انقلاب اسلامی. شماره بازیابی ۱۴۸۳۲.
۸۱- مرکز اسناد انقلاب اسلامی. شماره بازیابی ۶۸۸ و ۲۴۵
۸۲- قطب‌زاده نیز خود را متعلق به همین گروه سوسیالیست‌های خداپرست می‌دانست که در عین اعتقاد به اسلام و تشیع، عمیقاً به سوسیالیسم باور داشت.
Ghotbzadeh, Iran hostage crisis figure, executed. (September 17, 1982). *The New York Times.*

Retrieved from http://www.nytimes.com/1982/09/17/world/ghotbzadeh-iran-hostage-crisis-figure-executed.html.

۸۳- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۰۲- ۳۰۴.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 302-304.

۸۴- علی اکبر هاشمی رفسنجانی . کارنامه و خاطرات – پس از بحران. صفحه ۲۶۵.

فصل دوم

۱- در فوریه سال ۲۰۱۲ میلادی، یک ویدیوی سه دقیقه‌ای خبری از شبکه دولتی تلویزیون روسیه انگیزه آغاز پژوهشی بود که به نگارش کتاب رفیق آیت الله منجر شد.
Retrieved from https://www.youtube.com/watch?v=zr9drbj7HX8

۲- لیست فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا از سال ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۲
۳- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۴۲۳.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited: 423.

Pacepa, I. M & Rychlak, R. J. (2013). *Disinformation: Former Spy Chief Reveals Secret Strategies for Undermining Freedom, Attacking Religion, and Promoting Terrorism*: WND Books, Incorporated. 331.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۴-مصاحبه تلفنی مهدی هاشمی رفسنجانی با بیژن فرهودی. (۱۳۹۳). روزنامه کیهان لندن
۵- علی اکبر هاشمی رفسنجانی ۱۳۶۸ .(۱۳۹۰). بازسازی و سازندگی به اهتمام علی لاهوتی. دفتر نشر معارف اسلامی، چاپ اول. صفحه ۲۸۰
۶-جستارهایی در منش اخلاقی و اجتماعی رهبر معظم انقلاب در گفتگو با حجت الاسلام سید هادی خسرو شاهی پاسدار اسلام، آذر ۱۳۸۹. شماره ۳۴۸
۷- شهر خامنه از توابع استان آذربایجان غربی در سرشماری سال ۱۳۸۵ دارای ۲۷۵۰ نفر جمعیت می‌باشد. نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن در ایران در سال ۱۳۸۵ خورشیدی
Retrieved from https://www.sci.org.ir

۸-زندگی نامه سید علی خامنه‌ای
Retrieved from http://www.farsi.khamenei.ir/memory-content?id=26142#_ftnref23

۹- خامنه‌ای کتاب رمان «دُن آرام» را به عنوان یکی از بهترین رمان‌های دنیا معرفی می‌کند. کتاب به پیشنهاد رهبر انقلاب-۲.(۱۳۸۹). سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
۱۰-خامنه‌ای بارها رمان گذر از رنجها نوشته الکسی تولستوی را بعنوان یکی از بهترین رمان‌های دنیا نام برده است. سه رمان پیشنهادی مقام معظم رهبری. (۱۳۸۹). جهان نیوز
۱۱- خامنه‌ای کتاب رمان «دن آرام» را به عنوان یکی از بهترین رمان های دنیا معرفی می‌کند. مهرداد فرهمند. (۱۳۹۲). شولوخوف و خطای مترجمان ایرانی. بی بی سی فارسی
۱۲- شولوخوف در سال ۱۹۴۱ میلادی و تولستوی در سال ۱۹۴۳ میلادی این جایزه را با افتخار از دستان ژوزف استالین دریافت کردند
Retrieved from http://global.britannica.com/biography/Mikhail-Sholokhov

Lincoln, B. (2002). *Sunlight At Midnight St. Petersburg And The Rise Of Modern Russia: St. Petersburg and the Rise of Modern Russia*: Basic Books.222 .

۱۳-هلن راپاپورت. (۱۳۷۸). ژوزف استالین.
Rappaport, H. (1999). *Joseph Stalin: A Biographical Companion*: ABC-CLIO.

۱۴- تلاش خامنه‌ای برای تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه شهر نجف با مخالفت پدرش مواجه می‌شود.
Retrieved from http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bio

۱۵-تأسیس حزب الدعوه اسلامی در نجف و کربلا
Retrieved from http://www.al-daawa.org/main/

۱۶- نخستین حضور رسمی روح الله موسوی خمینی در پانزده خرداد ۱۳۴۲ در اعتراض به لایحه، اعطای حق رأی به زنان بود که حوزه علمیه قم به شدت با آن مخالفت شد. انقلاب

AVAYEBUF.wordpress.COM

اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن. (۱۳۸۵). پایگاه اطلاع رسانی حوزه.
۱۷- ایان پاچیپای. (۱۳۹۲). دیس اینفورمیشن.
Pacepa, I. M & Rychlak, R. J. (2013). *Disinformation: Former Spy Chief Reveals Secret Strategies for Undermining Freedom, Attacking Religion, and Promoting Terrorism*: WND Books, Incorporated. 331.

۱۸- علی الفونه. (۱۳۹۲). ولی فقیه علی خامنه ای: یک زندگی روسی مخفیانه؟
Alfoneh, A. (February 23, 2012). Supreme Leader Ali Khamenei: A secret Russian life? *American Enterprise Institute*

۱۹-زندگینامه علی خامنه‌ای. پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری
Retrieve from http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bio

۲۰- زندگینامه علی خامنه‌ای. پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری
Retrieve from http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bio

۲۱-مصاحبه اختصاصی با سید احمد شمس.
۲۲- لیست فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا.
۲۳- خامنه‌ای که هنوز برای سفر به شوروی تردید داشت، تصمیم می‌گیرد استخاره به قرآن بزند. در کتاب شرح اسم نوشته هدایت الله بهبودی که ناشر آن مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است به این موضوع اشاره شده است

Retrieved from http://www.parsquran.com/data/show.php?user=far&lang=far&sura=12&ayat=99

۲۴- متن کامل نامه سید علی خامنه‌ای به پدرش که آخرین نوشته وی پیش از سفر به شوروی بود. هدایت الله بهبودی. (۱۳۹۱). شرح اسم
۲۵- این قصیده را جعفر حلی در مدح و ثنای امام حسین، امام دوم شیعیان نوشته است.
Retrieved from http://www.mezan.net/kasaed/kasaed/06.html

۲۶- خروج موسی از شهر برای حفظ جانش که یکی از داستانهای معروف قرآن است و در آیات ۲۰، ۲۱ و ۲۲ سوره قصص و آیه ۴۰ سوره طه بیان شده است
Retrieved from http://www.parsquran.com/data/showall.php?quantity&lang=far&sura=28&ayat=0&user=far

۲۷- هدایت الله بهبودی. (۱۳۹۱). شرح اسم.
Retrieved from http://www.mashreghnews.ir/fa/print/172103

۲۸-سخنرانی امام موسی صدر در مراسم ختم دوست و همراه سید علی خامنه ای در سفر

AVAYEBUF.wordpress.COM

به شوروی
Retrieved from http://www.imamsadr.net/News/news.php?NewsID=6323

http://iscq.ir/?part=menu&inc=menu&id=42

۲۹- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۹۵.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.: 195.

۳۰- هدایت‌الله بهبودی.(۱۳۹۱). کتاب شرح اسم. صفحه ۷۱.
۳۱- ماجرای معروفی که بارها از جوانی تا کهنسالی از سفر با قطار به نجف تعریف کرد که چگونه از قطار در حال حرکت به بیرون پریده است تا نمازش را بخواند، از جمله این تلاش‌ها بود تا به این شکل به پدر و اطرافیانش ثابت کند که آدم بی‌دست و پایی نیست
Retrieved from http://farsi.khamenei.ir/memory-content?id=4494

۳۲-گفتگوی اختصاصی با عباس آقا زمانی (ابوشریف).(۱۳۹۳) پایگاه خبری انقلاب اسلامی. شناسه خبر ۷۵۲۲۷
Retrieved from http://www.farhangnews.ir/content/75227

۳۳-زندگینامه علی خامنه‌ای از وب سایت رسمی وی. یاران هاشمی نژاد. ۲۴-۲۴۸
۳۴-- مرکز اسناد انقلاب اسلامی. شماره بازیابی ۵۷۴-۵۷۵
۳۵- گفتگوی هدایت الله بهبودی، نویسنده کتاب شرح اسم با سید علی خامنه‌ای
Retrieved from http://www.tasnimnews.com/Home/Single/279795

۳۶- طول دوران محکومیت خامنه‌ای تنها هشت ماه بوده و در سلول انفرادی هم نبوده است. ویژه برنامه رادیو فردا. (۱۳۹۱). زندگی ایت‌الله خامنه‌ای (بخش هشتم)- فعالیت‌های سیاسی در اواخر دوره پهلوی
۳۷- ادعاهای عجیب و غریب سید علی خامنه ای در خصوص علوم کله سر.
Retrieve from http://www.iftad.org/

۳۸- مصاحبه ابوالحسن بنی‌صدر با بی بی سی فارسی در خصوص ریشه اختلافاتش با سید علی خامنه‌ای. بزرگمهر شرف الدین. (۱۳۹۰). بنی‌صدر: آقای خامنه‌ای از روحانیون انقلابی خیلی عقب‌تر بود. بی بی سی فارسی
۳۹- مرکز اسناد انقلاب اسلامی. مصاحبه با آیت الله خامنه‌ای. شماره بازیابی ۱۲۲۹ - ۱۲۳۱
۴۰- هدایت الله بهبودی.(۱۳۹۱). کتاب شرح اسم.
۴۱-هدایت الله بهبودی.(۱۳۹۱). کتاب شرح اسم. فصل آتش سوزی سینما رکس آبادان و ۱۷ شهریور.
۴۲- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. کارنامه و خاطرات، انقلاب و پیروزی. صفحه ۱۱۶.
۴۳- هدایت الله بهبودی.(۱۳۹۱). کتاب شرح اسم. فصل کودتای نوژه .

AVAYEBUF.wordpress.COM

۴۴- ارتش سرخ شوروی و ارتش بریتانیا نیز از شمال و جنوب در ۲۵ آگوست ۱۹۴۱ میلادی برابر با سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، وارد ایران شدند.
Lenczowski, G. (1990). *American presidents and the Middle East*: Duke University Press.7-13.

۴۵-تلگرام رضا شاه پهلوی در پی حمله شوروی و بریتانیا به فرانکلین روزولت
Reza Shah's letter to Roosevelt. (September 25, 1941). *Retrieved from http://www.bbc.co.uk/history/ww2peopleswar/timeline/factfiles/nonflash/a1130121.shtml*.

۴۶- لیست فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا
۴۷- خاطرات موسوی خوئینی‌ها از دوران مبارزه، زندان و بازگشت امام. (۱۳۹۱). پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران
۴۸-عالیجناب سایه. سید محمد موسوی خوئینی‌ها. مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
Retrieved from http://irdc.ir/fa/special/8458585/default.aspx

۴۹- خاطرات موسوی خوئینی‌ها از دوران مبارزه ، زندان و بازگشت امام. (۱۳۹۱). پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران
۵۰- مرکز اسناد انقلاب اسلامی- درباره ما
۵۱- دکتر صادق طباطبایی که خواهر زاده امام موسی صدر و برادر همسر سید احمد خمینی بود، خرداد ماه ۱۳۹۱ خورشیدی در مصاحبه‌ای با روزنامه شرق.
Retrieved from http://www.khabaronline.ir/detail/256047

۵۲-کتاب رفیق آیت الله. فصل تسخیر سفارت
۵۳- یادآور. کتاب ماه فرهنگی تاریخی. نشریه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سال سوم، شماره ششم، هفتم و هشتم. صفحه ۹۳.
گلپور پدر معنوی فرقه فرقان به دنبال باز تولید میرحسین به جای گودرزی است. (۱۳۸۹). پایگاه خبری بولتن نیوز. کد خبر: ۳۳۹۳۵.
۵۴- یادآور.کتاب ماه فرهنگی تاریخی یادآور. نشریه موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سال سوم، شماره ششم، هفتم و هشتم. صفحه ۹۳
۵۵-آیا شهید مطهری، موسوی خوئینی را مارکسیست می دانست؟. (۱۳۹۰). وب سایت خبرآنلاین.
۵۶- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۷۳ - ۲۷۵.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage.273-275.

۵۷- یادآور. کتاب ماه فرهنگی تاریخی. نشریه موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
گلپور پدر معنوی فرقه فرقان به دنبال باز تولید میرحسین به جای گودرزی است. (۱۳۸۹). پایگاه خبری بولتن نیوز. کد خبر: ۳۳۹۳۵
۵۸-روزنامه کیهان. ۱۳ اسفند ۱۳۵۸.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۵۹–حجت الاسلام معادیخواه از مواجه شدن با خبر اعدام اعضای گروه فرقان در زندان اوین میگوید. روایات متفاوت از محاکمه و اعدام قاتل شهید مطهری. وب سایت تاریخ ایرانی Retrieved from http://tarikhirani.ir/Modules/News/Phtml/News.PrintVersion.Html.php?Lang=fa&TypeId=30&NewsId=3146

۶۰– گلپـور پدر معنوی فرقه فرقان به دنبال باز تولید میرحسـین به جای گودرزی اسـت. (۱۳۸۹). پایگاه خبری بولتن نیوز. کد خبر: ۳۳۹۳۵.
۶۱– مطهری چگونه ترور شد. (۱۳۹۱). جام جم آنلاین. شماره خبر: ۱۰۰۸۱۰۸۱۲۶۶۱
۶۲–عالیجناب سایه، سید محمد موسوی خوئینی‌ها. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. Retrieved from http://irdc.ir/fa/special/8458585/default.aspx

۶۳– عالیجناب سایه، سید محمد موسوی خوئینی‌ها. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. Retrieved from http://irdc.ir/fa/special/8458585/default.aspx

۶۴– عالیجناب سایه، سید محمد موسوی خوئینی‌ها. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. Retrieved from http://irdc.ir/fa/special/8458585/default.aspx

۶۵– رضا گلپور.(۱۳۸۱). شنود اشباح.
۶۶– رضا گلپور.(۱۳۸۱). شنود اشباح. روزنامه لموند چاپ فرانسه. صفحه ۲۰۹.
۶۷– رضا گلپور.(۱۳۸۱). شنود اشباح. مجله اکسپرس چاپ فرانسه. صفحه ۲۰۲.
۶۸– رضا گلپور.(۱۳۸۱). شنود اشباح. مجله پاریس مچ. صفحه ۲۰۴.
۶۹– رضا گلپور.(۱۳۸۱). شنود اشباح. روزنامه کوریرا دلاسرا چاپ ایتالیا. صفحه ۲۱۴.
۷۰– رضا گلپور.(۱۳۸۱). شنود اشباح. مجله اکونومیست. صفحه ۲۱۴.
۷۱– رضا گلپور.(۱۳۸۱). شنود اشباح. مصاحبه با علی فلاحیان. صفحه ۲۰۰.
۷۲– موسوی خوئینی‌ها کمونیست و جاسوس شوروی بود. (۱۳۸۸). مجله پنجره.
۷۳– مصاحبه مجله پنجره با رضا گلپور
۷۴– مرکز اسناد انقلاب اسلامی – گفتگو با موسوی خوییني‌ها – ۱۳ آبان ۱۳۸۵ خورشیدی
۷۵–آیا شـهید مطهری، موسـوی خوئینی را مارکسیست می‌دانسـت؟. (۱۳۹۰). وب سایت خبرآنلاین.
۷۶– علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –بازسازی و سازندگی.
۷۷– علی اکبر هاشـمی رفسـنجانی. (۱۳۹۰). سهم‌خواهی سید محمد موسوی خوئینی‌ها از آقای خامنه‌ای. کارنامه و خاطرات – بازسازی و سازندگی. صفحه ۲۸۰.
۷۸– علی‌اکبر هاشـمی رفسـنجانی. (۱۳۹۰). سـهم‌خواهی میرحسین موسـوی از آیت الله خامنه‌ای. کارنامه و خاطرات –بازسازی و سازندگی.
۷۹– قالیباف خبر سایت مهدی هاشمی را تکذیب کرد. (۱۳۸۸). خبرگزاری فارس.

AVAYEBUF.wordpress.COM

فصل سوم

۱-سخنرانی برایان کروزیر با عنوان «حمایت شوروی از تروریسم بین‌المللی» به معرفی کمپ‌های پرورش تروریست در اتحاد جماهیر شوروی و به ویژه دانشگاه دوستی ملل پاتریس لومومبا در مسکو پرداخت.
Netanyāhû, B. (1981). *International Terrorism: Challenge and Response ; [the Jerusalem Conference on International Terrorism]*: Transaction Publishers.

۲- دکتر ایلان برمن. (۱۳۸۰). «روسیه و خلا قدرت در خاورمیانه».
Berman, I. (2001). Russia and the Mideast Vacuum. *The Institute for Advanced Strategic & Political Studies. Retrieved from http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/21996.*

۳-ولادیمیر فیلیپوف از سال ۱۹۹۳ میلادی ریاست دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو را به عهده داشته است. وی همچنین از سپتامبر ۱۹۹۸ تا مارس ۲۰۰۴ میلادی با حفظ سمت، وزیر آموزش عالی در کابینه دولت روسیه در دوران ریاست جمهوری بوریس یلتسین وپس از وی ولادیمیر پوتین بود.
Retrieved from http://www.rudn.ru/en/?pagec=1353

۴- تصاویری از ولادیمیر فیلیپوف به عنوان وزیر علوم و رییس دانشگاه پاتریس لومومبا در کنار ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه
Retrieved from http://en.kremlin.ru/events/president/news/28628

۵- متن سخنرانی افتتاحیه رییس جمهور پوتین
Speech at the Opening of the World Forum of Foreign Graduates of Russian (Soviet) Higher Education Institutions. (May 14, 2003). *Retrieved from http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/21996*

۶- لیست فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا
۷- گزارش تلویزیون دولتی روسیه، راشا تودی در جشن پنجاهمین سالگرد تأسیس دانشگاه پاتریس لومومبا
Retrieved from http://www.rt.com/news/prime-time/peoples-friendship-university-anniversary-191/

۸- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۴۳۲- ۴۳۳.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.: 432-433.

۹- ژنرال ایان پاچیپا. (۱۳۹۲). دیس اینفورمیشن.
Pacepa, I. M & Rychlak, R. J. (2013). *Disinformation: Former Spy Chief*

AVAYEBUF.wordpress.COM

Reveals Secret Strategies for Undermining Freedom, Attacking Religion, and Promoting Terrorism: WND Books, Incorporated. 331.

۱۰- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۴۲۳.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.: 423.

۱۱- نخستین اشاره به ماجرای تحصیل خامنه‌ای در دانشگاه پاتریس لومومبا به مقاله‌ای با عنوان «انقلاب خمینی پس از مرگ وی به حیاتش ادامه می‌دهد»
Hempstone, S. (June 12, 1989). Khomeini's revolution survives his death. *Observer Reporter. Retrieved from http://www.observer-reporter.com/*.

۱۲- دکتر ایلان برمن جزوه‌ای تحقیقاتی تحت عنوان «روسیه و خلا قدرت در خاورمیانه» که در ژوئن سال ۲۰۰۱ میلادی منتشر کرد
Berman, I. (2001). Russia and the Mideast Vacuum. *The Institute for Advanced Strategic & Political Studies. Retrieved from http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/21996.*

۱۳- لیست فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا
۱۴-سخنرانی محمود عباس یکی از فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا در آپریل ۲۰۱۵
Retrieved from http://www.rudn.ru/en/news_r.php?id=2423

۱۵- پزشک ایرانی: زهرا کاظمی مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفته است. (۱۳۸۳). بی بی‌سی فارسی.
متهم به قتل زهرا کاظمی تبرئه شد. (۱۳۸۳). بی بی سی فارسی.
۱۶- مقاله‌ای با عنوان «بزرگ‌ترین و ترسناک‌ترین راز زندگی خامنه‌ای بر ملا شد» در وبلاگ پسر گستاخ ایران، بازنشر داده شد
Retrieved from http://www.fakhravar.org/2012/02/blog-post_22.html

۱۷- تنها دو روز پس از انتشار این مقاله، مدیران تلویزیون دولتی روسیه در اقدامی عجیب این ویدیوی خبری را از روی وبسایت رسمی این شبکه حذف کردند
۱۸- تلویزیون دولتی روسیه بلافاصله پس از انتشارنخستین مقاله امیرعباس فخرآور در فوریه سال ۲۰۱۲ میلادی درباره حضور خامنه‌ای در دانشگاه پاتریس لومومبا، ویدیوی مربوط به این مطلب را که از سال ۲۰۱۰ میلادی روی وبسایت این شبکه قرار داشت، حذف کرد.
www.rt.com/news/prime-time/peoples-friendship-university-anniver.../

۱۹- ژوزف استالین در سال‌های نخستین پس از انقلاب اکتبر با کمک سازمان چکا توانست پس از مرگ لنین، بسیاری از مخالفان و منتقدان خود را در جریان تسویه حساب‌های خونین از سر راه بردارد و به قدرت برسد.
Butler, R. (2006). *Stalin's Instruments of Terror: Cheka, OGPU, NKVD,*

AVAYEBUF.wordpress.COM

KGB from 1917-1991: Spellmount.

-۲۰
Riasanovsky, N. V.& Steinberg, M. D. (2005). *A History of Russia*: Oxford University Press.

Sablinsky, W. (2014). *The Road to Bloody Sunday: The Role of Father Gapon and the Petersburg Massacre of 1905*: Princeton University Press.

۲۱- رامیرز. (۱۳۹۳). انقلاب جهان
Ramirez, L. (2014). World Revolution vs. Socialism in One Country. *retrieved from http://www.fau.edu/athenenoctua/pdfs/Lydia%20Ramirez.pdf.*

۲۲- مردم روسیه ترجیح می‌دادند به جای صدور انقلاب کمونیستی به جهان، فقر و بیکاری به پایان برسد. این فرصتی مناسب برای استالین مهیا کرد تا با شعاری عوامفریبانه توجه مردم و هم حزبی‌های بولشویکش را جلب کند. وی با شعار «سوسیالیسم در یک کشور» پیش آمد و تئوری انقلاب جهانی را کنار زد
Retrieved from http://historiana.eu/case-study/cold-war/lenins-and-trotskys-commitment-world-revolution

۲۳-به قدرت رسیدن استالین
Retrieved from https://www.marxists.org/archive/trotsky/1932/12/lenin.htm

۲۴-استالین ۶۰ سال پس از مرگ. رادیو فردا.
Retrieve from http://www.radiofarda.com/section/stalin-fa/3134.html

۲۵- یک روز سولژنیتسین: کتابی که شوروی را تکان داد. (۱۳۹۱). استیو روزنبرگ. بی‌بی‌سی فارسی
۲۶- پس از مرگ استالین یک کمیسیون تحقیق که از سوی دولت اتحاد شوروی مأمور این کار شـــده بود، اعلام کرد که استالین جنایات شـــدید و گسترده‌ای را علیه حزب کمونیست، نظام سوسیالیستی، مردم اتحاد شوروی و جنبش انقلابی بین‌المللی مرتکب شده است.
The cult of the individual. (April 26, 2007).
Retrieved from http://www.theguardian.com/theguardian/2007/apr/26/greatspeeches2.

۲۷- از دیگر جنایات فراموش نشدنی دوران استالین، برپایی زندان‌هایی با عنوان اردوگاه‌های کار اجباری در سراسر شوروی بود که گولاگ نامیده می‌شد.
What Were Their Crimes? *Center for History and New Media, George Mason University.*

AVAYEBUF.wordpress.COM

Retrieved from http://gulaghistory.org/nps/onlineexhibit/stalin/crimes.php.

-۲۸
Bursa, G. (1985). Political changes of names of Soviet towns. *The Slavonic and East European Review*: 63.

۲۹- در سپتامبر ۱۹۶۸ برای نخستین بار برژنف یک سیاست خارجی روشن و ملموس را برای اتحاد جماهیر شوروی تعریف کرد که به دکترین برژنف معروف شد.
Retrieved from http://legacy.fordham.edu/halsall/mod/1968brezhnev.asp

۳۰- ادوارد. (۱۳۸۶). کا گ ب رومانی.
Edwards, B. (2007). *The Romanian KGB*: LULU Press.

۳۱- ادوارد. (۱۳۸۶). کا گ ب رومانی.
Edwards, B. (2007). *The Romanian KGB*: LULU Press.

۳۲- ایان پاچیپا. (۱۳۹۲). دیس اینفورمیشن.
Pacepa, I. M & Rychlak, R. J. (2013). *Disinformation: Former Spy Chief Reveals Secret Strategies for Undermining Freedom, Attacking Religion, and Promoting Terrorism*: WND Books, Incorporated. 331.

Martosko, D. (Jun 25, 2013). New book reveals how KGB operation seeded Muslim countries with anti-American, anti-Jewish propaganda during the 1970s, laying the groundwork for Islamist terrorism against U.S. and Israel. *Mail online*

۳۳- ولادیمیر پوتین که در سن بیست و سه سالگی در سال ۱۹۷۵ میلادی، بلافاصله پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه به استخدام سازمان امنیت شوروی در آمده بود، هیچگاه علاقه‌اش را به نخستین رییس خود، یوری آندروپف پنهان نکرد.
Applebaum, A. (April 26, 2012). Vladimir's Tale. *The New York Review of Book.*
Haffman, D. (Jan 30, 2000). Putin's Career Rooted in Russia's KGB. *Washington Post Online*

۳۴-قتل گالینا استراوویتووا از مشوقین اصلی بوریس یلستین برای انجام اصلاحات دموکراتیک در روسیه
Ten years without Starovoytova, Мария Калужская, Grani.ru, 20 November 2008
Retrieved from http://grani.ru/Politics/Russia/m.144242.html

۳۵-رسیدن پوتین به ریاست جمهوری روسیه
Willerton, John (2005). "Putin and the Hegemonic Presidency". In White, Gitelman, Sakwa.

AVAYEBUF.wordpress.COM

فصل چهارم

۱- مصاحبه محمد منتظری با روزنامه کیهان. دهم تیرماه ۱۳۵۸.
۲- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۳.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.: 173.

۳- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۱۶- ۲۱۷.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 216-217.

۴- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۱۷۳.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 173.

۵- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۱۷۴.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 174.

۶- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۱۶۹.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 169.

۷- اعترافات تکبعلی زاده در دادگاه، تنها سندی است که از او به جای مانده است. وی در این دادگاه بعد از شرحی از ترک اعتیاد، درباره چگونگی آتش زدن سینما رکس گفته است.
۸- در جلد ششم کتاب صحیفه نور، که به سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها و فتواهای خمینی اختصاص دارد، تلویزیون، رادیو و سینما را مرکز فحشا خطاب می‌کند
Retrieved from http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=6&page=15

۹- ایان پاچیپای. (۱۳۸۵). چه کاری باید مسکو برای جنگ اخیر لبنان انجام دهد؟
Pacepa, I. M. (Aug 24, 2006). What does Moscow have to do with the recent war in Lebanon? *Retrieved from http://www.nationalreview.com/article/218533/russian-footprints-ion-mihai-pacepa*.

Pacepa, I. M & Rychlak, R. J. (2013). *Disinformation: Former Spy Chief Reveals Secret Strategies for Undermining Freedom, Attacking Religion, and Promoting Terrorism*: WND Books, Incorporated. 261-262.

۱۰- آیت‌الله حسن لاهوتی در مصاحبه اختصاصی با روزنامه کیهان در تاریخ ۲۲ آذرماه ۱۳۵۸ خورشیدی. شماره ۱۰۸۹۷. صفحه ۱۰.
۱۱-چه کسانی سینما رکس ابادان را به آتش کشیدند؟ (۱۳۹۳). وب سایت تابناک. کد خبر ۴۲۷۰۰۸
۱۲- برگی از تاریخ، تبدیل سینما به مسجد. (۱۳۷۸). خبرگزاری فارس. کد خبر ۸۷۰۸۰۷۱۷۶۴

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۳-آتش سوزی سینما رکس آبادان بخشی از اعترافات حسین بروجردی با یهرام چوبینه. روزنامه اطلاعات.
Retrieved from http://www.ettelaat.net/extra_05_08/a_s_c_r_abadan_va_b_az_e_h_b.asp

۱۴- سید علی خامنه‌ای در دوران زندان از نام مستعار حاج عبدالله استفاده می‌کرد.
Retrieved from http://farsi.khamenei.ir/memory-content?id=26142#_ftn35
http://farsi.khamenei.ir/others-report?id=23184

۱۵- گفت‌وگوی تاریخ ایرانی با موسوی تبریزی: آتش‌سوزی سینما رکس کار ساواک بود. (۱۳۹۱). وب سایت تاریخ ایرانی
چه کسانی سینما رکس ابادان را به آتش کشیدند؟ (۱۳۹۳). وب سایت تابناک
۱۶- هدایت الله بهبودی. (۱۳۹۱). کتاب شرح اسم
۱۷-خاطرات موسوی خوئینی‌ها از دوران مبارزه، زندان و بازگشت امام
Retrieved from http://tarikhirani.ir/fa/news/1/bodyView/3026/

۱۸-بازخوانی نماز عید فطر ۱۳۵۷، روزی که تهران علیه شاه به پا خاست. (۱۳۹۳). وب سایت شفاف. کد خبر ۲۷۶۸۸۴
۱۹-خاطرات علامه یحیی نوری از قیام ۱۷ شهریور، دعوت به راهپیمایی نکردیم. (۱۳۷۸). مرکز اسناد انقلاب اسلامی استان قم.
۲۰- تاریخ روسیه، نوشته نیکولاس ریاسانوسکی، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۴میلادی
Nicholas V. Riasanovsky, A History of Russia, 4th edition, Oxford University Press, 1984, ISBN 0-19-503361-2 and Ascher, The Revolution of 1905 and Sablinsky, The Road to Bloody Sunday

۲۱- لیونل کوچان. (۱۳۶۵). روسیه در انقلاب از ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ .
Kochan, L. (1986). *The Russian Revolution, 1890-1918*: Paladin Grafton.

۲۲- ابراهام آشر. (۱۳۸۳). انقلاب ۱۹۰۵. صفحه ۲۳.
Ascher, A. (2004). *The Revolution of 1905: A Short History*: Stanford University Press.23.

۲۳- سیدنی هارکاو. (۱۳۴۳). اولین خون. صفحه ۶۸- ۷۱.
Harcave, S. (1964). *First blood: the Russian Revolution of 1905*: Macmillan.68-71.

۲۴- هریسون سالیسبری. (۱۳۶۰). شب سیاه. صفحه ۱۱۷.
Salisbury, H. E. (1981). *Black Night, White Snow: Russia's Revolutions, 1905-1917*: Da Capo.117.

۲۵- ابراهام آشر. (۱۳۸۳). انقلاب ۱۹۰۵. صفحه ۲۵.
Ascher, A. (2004). *The Revolution of 1905: A Short History*: Stanford Uni-

AVAYEBUF.wordpress.COM

versity Press.25.

۲۶- سیدنی هارکاو. (۱۳۴۳). اولین خون.
Harcave, S. (1964). *First blood: the Russian Revolution of 1905*: Macmillan.73.

۲۷- هریسون سالیسبری. (۱۳۶۰). شب سیاه. صفحه ۱۵.
Salisbury, H. E. (1981). *Black Night, White Snow: Russia's Revolutions, 1905-1917*: Da Capo.15.

۲۸- هریسون سالیسبری. (۱۳۶۰). شب سیاه. صفحه ۱۲۱.
Salisbury, H. E. (1981). *Black Night, White Snow: Russia's Revolutions, 1905-1917*: Da Capo.121.

۲۹- ابراهام آشر. (۱۳۸۳). انقلاب ۱۹۰۵.
Ascher, A. (2004). *The Revolution of 1905: A Short History*: Stanford University Press.

۳۰- هریسون سالیسبری. (۱۳۶۰). شب سیاه. صفحه ۱۱۷.
Salisbury, H. E. (1981). *Black Night, White Snow: Russia's Revolutions, 1905-1917*: Da Capo.117.

۳۱- کرتو کریستوفر و رادزینسکی. (۱۳۷۷). تزار.
Kurth, P., Christopher, P.& Radzinsky, E. (1998). *Tsar: The Lost World of Nicholas and Alexandra*: Little, Brown.81.

۳۲- هریسون سالیسبری. (۱۳۶۰). شب سیاه. صفحه ۲۷۴.
Salisbury, H. E. (1981). *Black Night, White Snow: Russia's Revolutions, 1905-1917*: Da Capo.274.

۳۳-کشته شدن کشیش گاپون پس از وقوع یکشنبه خونین
Retrieved from http://novaonline.nvcc.edu/eli/evans/HIS242/Notes/Gapon.html

۳۴- چگونگی شکل گیری انقلاب فوریه ۱۹۱۷.
Lecture on the 1905 Revolution. (January 22, 1925). *Lenin Collected Works. Retrieved from https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/jan/09.htm*.

۳۵- میشل فوکو مدعی شد در ۱۷ شهریور معروف به جمعه سیاه ۴۰۰۰ نفر کشته شدند.
Retrieved from http://www.imam-khomeini.ir/fa/NewsPrint.aspx?ID=2992

۳۶- افاری و اندرسون. (۱۳۸۹). میشل فوکو و انقلاب ایرانیان.
Afary, J.& Anderson, K. B. (2010). *Foucault and the Iranian Revolution: Gender and the Seductions of Islamism*: University of Chicago Press.97.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۳۷-گلوله‌هایی از تفنگ‌های روسی از پشت بام و بالکن‌های مشرف به میدان ژاله به سمت مردم و سربازان شلیک شده بود که این شلیک‌ها تنها برای چند ثانیه صورت گرفت و زمینه ساز تحریک سربازان و عکس‌العمل آنها در پاسخگویی به رگبار مسلسل بود.
Retrieved from http://www.imam-khomeini.ir/fa/NewsPrint.aspx?ID=2992

۳۸- آیت الله حسن لاهوتی در مصاحبه اختصاصی با روزنامه کیهان در تاریخ ۲۲ آذرماه ۱۳۵۸ خورشیدی. شماره ۱۰۸۹۷. صفحه ۱۰.
۳۹- تظاهرات مردم در میدان ژاله سرکوب شد.
Retrieved from http://tarikhirani.ir/fa/events/3/EventsDetail/287

۴۰-آشوب‌های خیابانی و خرابکاری در نقاط مختلف ایران
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.173-174.

۴۱- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۲۵۱.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.251.

۴۲- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۲۵۰.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.250.

۴۳- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۲۵۱.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.251.

۴۴- انتشار اسنادی از پرونده انفجار نخست وزیری سال ۶۰/ لاجوردی به حجاریان چه گفت؟. (۱۳۹۳). خبرگزاری فارس.
۴۵- مسئولیت علی خامنه‌ای در مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
خلاصه مشروح مذاکرات شورای انقلاب جلسه ۱۳۵۸/۹/۳
Retrieved from http://farsi.khamenei.ir/memory-contont?id=26142#_ftnref129

۴۶- ناگفته‌هایی در مورد کشمیری، متهم ردیف اول انفجار نخست وزیری. وب سایت پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران
Retrieved from http://revolution.pchi.ir/show.php?page=contents&id=14986

۴۷-کودتای نوژه .(۱۳۶۸). موسسه مطالعه و پژوهش‌های سیاسی. صفحه ۱۸۹- ۲۰۴.
۴۸-محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت.
۴۹-پرونده کشتار ۱۷ شهریور توسط کدام نفوذی‌ها مختومه شد؟. (۱۳۹۰). رجانیوز.
۵۰- پرونده کشتار ۱۷ شهریور توسط کدام نفوذی‌ها مختومه شد؟. (۱۳۹۰). رجانیوز.

AVAYEBUF.wordpress.COM

فصل پنجم

۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات – انقلاب و پیروزی. صفحه ۶۰۶.
۲- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۷۲- ۲۷۳.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.272-273.

۳-خرداد ۱۳۶۰ به روایت مجاهدین خلق. (۱۳۹۰). بی بی سی فارسی.
۴- علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. صفحه ۶۰۶.
۵- ویژه‌نامه رمز عبور ۱. (۱۳۸۰).
محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۶۸.
۶-- کتاب خاطرات علی جنتی
Retrieved from https://www.goodreads.com/author/show/669492.

۷- ویژه‌نامه رمز عبور ۴. (۱۳۸۹).
Retrieved from http://old.iran-newspaper.com/1389/6/22/Iran/4/Page/48/Index.htm

۸- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. صفحه ۶۱۰.
۹-سپاه چگونه شکل گرفت؟. (۱۳۹۳). روزنامه ایران.
Retrieved from http://iran-newspaper.com/Newspaper/BlockPrint/11619

۱۰-گفتگوی اختصاصی با عباس آقا زمانی (ابوشریف)، ابوشریف: امت‌های اسلامی متحد باشند. (۱۳۹۳). پایگاه خبری فرهنگ انقلاب اسلامی. کد خبر ۷۵۲۲۷.
۱۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. صفحه ۱۹۸.
۱۲- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. صفحه ۲۰۰.
۱۳- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۷۴- ۲۷۵.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.274-275.

۱۴- روایت اولین سپاه از لایه‌های پنهان شخصیت آیت الله منتظری، هاشمی رفسنجانی، میرحسین، بنی‌صدر و بازرگان. (۱۳۹۳). پایگاه خبری بولتن نیوز. کد خبر ۲۳۶۸۴۴.
۱۵-دستان فرقان به خون شهید قرنی آغشته است. سایت جامع دفاع مقدس.
Retrieved from http://www.sajed.ir/detail/93892
احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی. (۱۳۸۳). انتشارات زاهد. صفحه ۳۱۵- ۳۱۹.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۶- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۷۳- ۲۷۵.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.273-275.

۱۷- مصاحبه حسین دهقان، وزیر دفاع جمهوری اسلامی با شبکه اول جمهوری اسلامی. (شهریور ۱۳۹۲).
۱۸-پاسخ به شبهه ضد انقلاب در خصوص شهادت شهید دکتر مصطفی چمران. (۱۳۹۲). تیرپرس. کد خبر ۵۸۹۳۱.
۱۹-مصاحبه خانواده لاهوتی. هفته نامه شهروند. ۳۷۰.
۲۰-آشنایی با دکتر جواد منصوری. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
Retrieved from https://rasekhoon.net/article/show-41055.aspx

۲۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -انقلاب و پیروزی. صفحه ۲۵۹- ۲۶۱.
۲۲- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -انقلاب و پیروزی. صفحه ۲۶۱-۲۶۲.
۲۳- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات - انقلاب و پیروزی. صفحه ۲۳۴-۲۳۵.
۲۴- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات - انقلاب و پیروزی. صفحه ۶۱۷.
۲۵- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۷۸- ۲۷۹.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.278-279.

۲۶- روایت صادق طباطبایی از نظر امام خمینی درباره دو فیلم تخیلی (۱۳۹۱). پایگاه اطلاع رسانی و خبررسانی جماران. کد خبر ۲۰۸۰۹.
۲۷- دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.
Retrieved from http://www.majleskhobregan.ir/fa/tadvinGhanon.html

۲۸- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات - انقلاب و پیروزی. صفحه ۶۲۰.
۲۹-آیا درگذشت طالقانی مشکوک بود؟
Retrieved from http://tarikhirani.ir/fa/news/30/bodyView/3540/

۳۰- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۵۰- ۲۵۱.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.250-251.

۳۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -انقلاب و پیروزی.
۳۲- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -انقلاب و پیروزی.
۳۳- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -انقلاب و پیروزی.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۳۴-مجتبی سکوت سی ساله راشکست./ ناگفته های فرزند طالقانی از اختلاف با پدر، بازداشت خود و سرنوشت امام موسی صدر
Retrieved from http://tarikhirani.ir/fa/news/4/bodyView/2890/

۳۵- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -انقلاب و پیروزی. ۶۲۲.
۳۶- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -انقلاب و پیروزی. ۲۱۲.
۳۷- چگونه برادرم مسئول روابط خارجی سپاه پاسداران شد. (۱۳۹۰). وب سایت مشرق. ۶۷۶۵۹.
۳۸- لیبی واسطه خرید سلاح جمهوری اسلامی از شوروی شد. کتاب عبور از بحران هاشمی رفسنجانی - ۱۳ شهریور ۱۳۶۰
http://hashemirafsanjani.ir/fa/content/

۳۹- بخش دوم از مصاحبه هاشمی رفسنجانی با وبسایت آینده - اول خرداد ۱۳۹۰ خورشیدی
۴۰- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۳- ۱۷۴.
Andrew, C. (2014). The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World: Penguin Books Limited.173-174.

۴۱- ایان پاچیپای. (۱۳۶۹). افق قرمز.
Pacepa, I. M. (1990). *Red Horizons: The True Story of Nicolae and Elena Ceausescus' Crimes, Lifestyle, and Corruption*: Regnery Gateway.Chapre 1-2.

۴۲- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۵۰- ۲۵۱.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.250-251.

۴۳- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات - عبور از بحران. صفحه ۲۲۶.
۴۴- خاطرات ری شهری. اعترافات مهدی هاشمی
۴۵-فراز و فرود بزرگترین حزب جمهوری اسلامی/ توطئه‌های منافقین و بنی‌صدر علیه حزب جمهوری اسلامی. (۱۳۹۲). حجت الاسلام ابراهیمی در گفتگو با خبرگزاری فارس.
۴۶- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات - انقلاب و پیروزی. صفحه ۲۲۰.
۴۷- روزی که بیشترین تعداد تفنگداران آمریکایی توسط یک ایرانی کشته شدند. (۱۳۹۲). وب سایت العربیه فارسی.
۴۸- السا والش. (۱۳۸۰). اخرین مأموریت لوئیس فری.
Walsh, E. (May 14, 2001). Louis Freeh's Last Case. *The New Yorker. Retrieved from http://www.newyorker.com/magazine/2001/05/14/louis-freehs-last-case*.
عراق در چنگال ژنرال وحشت. (۱۳۹۰). رادیو زمانه.
۴۹- سپاه جبهه مقاومت را مدیریت می‌کند/ خرید اس سه هزار تازه مقدمه کار است/ برای اسیر گرفتن از دشمن در دریا آماده‌ایم/ مبدأ تهاجم علیه ایران را هدف قرار می‌دهیم.

AVAYEBUF.wordpress.COM

(۱۳۹۴). خبرگزاری فارس.
۵۰- روایت اولین سپاه از لایه‌های پنهان شخصیت آیت الله منتظری، هاشمی رفسنجانی، میرحسین، بنی‌صدر و بازرگان. (۱۳۹۳). پایگاه خبری بولتن نیوز. کد خبر ۲۳۶۸۴۴.
۵۱- آیین نامه ستاد پشتیبانی و هماهنگی امور مساجد کشور. (۱۳۸۳). مرکز پژوهش‌های انقلاب اسلامی.
۵۲- طرح کمک به اجرای مأموریت‌های فرهنگی جوانان بسیج. (۱۳۹۰). مرکز پژوهش‌های انقلاب اسلامی.
۵۳- معاون سیاسی سپاه: هدف تحریم‌ها کشاندن مردم به خیابان‌ها و فروپاشی نظام است. (۱۳۹۱). بی بی سی فارسی.

فصل ششم

۱- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۰۱.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.301.

۲- سی و پنجمین سالگرد به قدرت رسیدن روح الله خمینی. (۱۳۹۳).
The 35th Anniversary of the Rise to Power in Iran of Ayatollah Ruholla Khomeini. (February 6, 2014). *Israel State Archive. Retrieved from http://www.archives.gov.il/ArchiveGov_Eng/Publications/ElectronicPirsum/Khomeini1/*.

۳- نامه نخست وزیر وقت اسرائیل مناخیم بگین در نوزدهم فوریه ۱۹۷۹ میلادی، برابر با ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، خطاب به جیمی کارتر رییس جمهور آمریکا
Retrieved from http://www.archives.gov.il/NR/rdonlyres/07E387FA-9ED8-46BE-AECD-4D686DF17EBA/0/khomeini41.pdf

۴- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۷۸- ۲۷۹.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.278-279.

۵- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. اعترافات ارتشبد قره باغی.
۶- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات – انقلاب و پیروزی. صفحه ۲۳۴-۲۳۵.
۷-محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۵۱۷.
۸-ناگفته‌هایی در مورد کشمیری.(۱۳۸۸). وب سایت رجا نیوز.
۹-محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۵۹.
۱۰-کودتای نوژه. (۱۳۶۸). موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. صفحه ۱۸۹- ۲۰۴.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۱–محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۳۶۳.
۱۲– ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۱۹۶– ۲۰۱.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.196-201.

۱۳–ماجرای سرلشگر مقربی، ورزیده‌ترین جاسوس شوروی در ایران. (۱۳۸۹). پایگاه خبری تحلیلی پارسینه.
۱۴– مصاحبه با صادق طباطبایی. (۱۵ خرداد ۱۳۹۱). روزنامه شرق.
۱۵– حمله به سفارت آمریکا و ۴۴۴ روز گروگانگیری
Zelizer, J. E., Schlesinger, A. M.& Wilentz, S. (2010). *Jimmy Carter*: Henry Holt and Company.

۱۶–چگونه برادرم مسئول روابط خارجی سپاه شد. (۱۳۹۰). وب سایت مشرق نیوز.
۱۷– شیوه انتشار اسناد لانه جاسوسی امریکا در گفتگو با ابراهیم اصغرزاده یکی از اعضای شورای مرکزی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام. (۱۳۹۰). وب سایت رسمی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام.
۱۸– علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. صفحه ۶۲۳.
۱۹– ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۹۹– ۳۰۰.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.299-300.

۲۰– ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۰۰.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.300.

۲۱– ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۲۱.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.321.

۲۲–بچه‌های لانه امروز چه می‌کنند؟. (۱۳۹۳). گزارش ایلنا از ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و دانشجویان تسخیر کننده سفارت آمریکا. کد خبر ۲۱۹۸۹۹.
۲۳– عباس عبدی یکی از همین دانشجویان بود که با مشاهده سوءاستفاده جریان‌های حاکم از این اقدام، از آن تبری جست.
Erdbrink, T. (Nov 1, 2012). Iran Hostage Taker Returns to the Spotlight, With Insight. *The New York Times. Retrieved from http://www.nytimes.com/2012/11/02/world/middleeast/spotlight-returns-to-1979-iranian-hostage-taker.html?_r=1.*

۲۴– عبدی و قاضیان به زندان محکوم شدند. (۱۳۸۲). بی بی سی فارسی

AVAYEBUF.wordpress.COM

۲۵-۱۳ مدیر شاخص تسخیر کننده سفارت را بشناسید. (۱۳۹۲) اعتدال پرس.
تصاویر: خواهران حاضر در تسخیر لانه جاسوسی. (۱۳۹۲). هنگامه نیوز. شماره خبر ۳۵۲۸.
۲۶- وصیت‌نامه و زندگی شهید حاج عباس محمد ورامینی.
Retrieved from http://www.aviny.com/rahiyan_noor/revaiat-eshgh/khatere/70.aspx

۲۷- مصاحبه فرح جهانگیری، همسر شهید عباس ورامینی.
Retrieved from http://film.tebyan.net/film/104767

۲۸- شهید عباس ورامینی به روایت برادرش. (۱۳۸۹). خبرگزاری فارس.
عباس می‌گفت با تسخیر لانه جاسوسی دل امام را شاد کردیم. (۱۳۸۹). وب سایت دانشجویان مسلمان پیرو خط امام
۲۹- شیوه انتشار اسناد لانه جاسوسی امریکا در گفتگو با ابراهیم اصغرزاده یکی از اعضای شورای مرکزی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام. (۱۳۹۰). وب سایت رسمی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام.
۳۰- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات – انقلاب و پیروزی. صفحه ۶۲۳.
۳۱-خلاصه مشروح مذاکرات شورای انقلاب. (سوم آذر ۱۳۵۸).
۳۲- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. ۶۲۸.
۳۳- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. صفحه ۶۲۹.
۳۴- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. صفحه ۴۲۸ و ۶۲۹.
۳۵- مصاحبه رادیو فردا با ابوالحسن بنی‌صدر.
۳۶- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات – عبور از بحران. صفحه ۴۴۴- ۴۴۶
۳۷- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۶۸۰.
۳۸- گفتگو با امام جماعت مسجد ابوذر/ شبهه‌ای که رهبری قبل از ترور برطرف کردند/ بمب اصلی منفجر نشد. (۱۳۹۳). خبرگزاری مهر. کد خبر ۲۳۱۹۶۱۷.
۳۹- روح الله خمینی. صحیفه نور. جلد ۱۴. صفحه ۵۱۵.
۴۰- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –عبور از بحران. صفحه ۱۸۶.
۴۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات – انقلاب و پیروزی. صفحه ۶۲۳.
صحیفه سجادیه. جلد ۱۲. صفحه ۱۵۷.
۴۲- روزنامه جمهوری اسلامی. چهارم اسفند ۱۳۵۸. شماره ۲۱۷. صفحه ۲۷.
۴۳- ایران پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷.
Iran after the victory of 1979's Revolution. *Iran Chambar Society.*
Retrieved from http://www.iranchamber.com/history/islamic_revolution/revolution_and_iran_after1979_3.php

۴۴- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۴۵- بازخوانی پیشینه‌ی ادعای تقلب در انتخابات‌های سه دهه‌ی اخیر (۳). (۱۳۹۲). وب‌سایت راسخون.
۴۶- چه کسانی با رجایی مخالف بودند؟. هفته نامه خبری، تحلیلی مثلث - سال سوم. شماره ۸۶ صفحه ۷۹.
۴۷- ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور ایران.
Abolhasan Bani-Sadr
President of Iran. *The Editors of Encyclopædia Britannica. Retrieved from http://global.britannica.com/biography/Abolhasan-Bani-Sadr*

۴۸- ایران پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷.
Iran after the victory of 1979's Revolution. *Iran Chambar Society. Retrieved from http://www.iranchamber.com/history/islamic_revolution/revolution_and_iran_after1979_3.php*.

۴۹- روزنامه اطلاعات. فروردین ۱۳۵۹. صفحه ۴.
۵۰- سید افشین امیرشاهی. آموزش در چنبره سیاست. (۱۳۸۶). روزنامه اعتماد- ویژه‌نامه تحلیل خبر.
۵۱- تولد از بطن خشونت: به بهانه سالروز تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی. (۱۳۸۵). بی‌بی‌سی فارسی.
۵۲- ابوالحسن بنی صدر. رئیس جمهور ایران.
Abolhasan Bani-Sadr
President of Iran. *The Editors of Encyclopædia Britannica. Retrieved from http://global.britannica.com/biography/Abolhasan-Bani-Sadr*

۵۳- سخنرانی روز ۱۴ اسفند بنی‌صدر در دانشگاه تهران. (۱۳۹۰). بی بی سی فارسی.
۵۴- سید افشین امیرشاهی. آموزش در چنبره سیاست. (۱۳۸۶). روزنامه اعتماد- ویژه‌نامه تحلیل خبر.
۵۵- سخنرانی روز ۱۴ اسفند بنی‌صدر در دانشگاه تهران. (۱۳۹۰). بی بی سی فارسی.
۵۶- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -عبور از بحران. صفحه ۱۵۲.
۵۷- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -عبور از بحران. صفحه ۱۵۳.
۵۸- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -عبور از بحران. صفحه ۱۵۹.
۵۹- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -عبور از بحران. صفحه ۱۶۱.
۶۰- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -عبور از بحران. صفحه ۱۶۳.
۶۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -عبور از بحران. صفحه ۱۶۴.
۶۲- اروند آبراهامیان. (۱۳۶۸). اسلام رادیکال.
Abrahamian, E. (1989). *Radical Islam: The Iranian Mojahedin*: Tauris.219.

AVAYEBUF.wordpress.COM

فصل هفتم

۱- رابرت گلاتلی. (۱۳۹۱). لنین، استالین و هیتلر.
Gellately, R. (2012). *Lenin, Stalin and Hitler: The Age of Social Catastrophe*: Random House.

۲- هاشم صباغیان: ک گ ب از کودتای نوژه مطلع بود. نشریه الکترونیکی تاریخ سیاسی معاصر ایران.
Retrieved from http://gozarestan.ir/show.php?id=140

۳- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. صفحه ۲۳۴-۲۳۵.
۴- مصاحبه محسن رضایی با شبکه خبر صدا و سیمای جمهوری اسلامی.
۵- کودتای نوژه .(۱۳۶۸). موسسه مطالعه و پژوهش‌های سیاسی. صفحه ۱۸۹- ۲۰۴.
جمله شیرم را حلالیت نمی‌کنم، چگونه جلوی یک کودتای بزرگ را گرفت؟
Retrieved from http://www.tvshia.com/farsi/index.php/news/6473-

۶- مسعود کشمیری کیست؟ / اطلاعاتی درباره عامل انفجار دفتر نخست وزیری.
Retrieved from http://tarikhirani.ir/fa/news/4/bodyView/1232/

۷- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۲۴.
۸- خاطرات سرهنگ محمد مهدی کتیبه. (۱۳۸۲).
رئیس سابق اداره دوم ارتش: کشمیری در انفجار دفتر نخست وزیری کشته شد.
Retrieved from http://tarikhirani.ir/fa/news/4/bodyView/609/

۹- کودتا و شیر مادر. (۱۳۹۳). پایگاه اطلاع رسانی دکتر محسن رضایی. کد خبر ۱۱۱۹.
۱۰- مسعود کشمیری با اعمال نفوذ خامنه‌ای در شورای انقلاب، در اداره دوم ارتش به اسناد مرکز مستشاری آمریکایی‌ها و اسناد نیروی هوایی ارتش که ساختار آمریکایی داشت، دسترسی نامحدود پیدا کرده بود و تمام اسناد مربوط به پیگیری پرونده ۱۷ شهریور را به مکان نامعلومی انتقال داد که پس از آن هیچ اثری از آنها یافت نشد
Gasiorowski, M. (2002). The Nuzhih plot and Iranian politics. *International Journal of Middle East Studies.*

۱۱- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۵۸.
۱۲- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۵۹.
۱۳-سپاه جبهه مقاومت را مدیریت می کند/ خرید اس سه هزار تازه مقدمه کار است/ برای اسیر گرفتن از دشمن در دریا آماده‌ایم/ مبدأ تهاجم علیه ایران را هدف قرار می‌دهیم. (۱۳۹۴). خبرگزاری فارس.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۴–در سایه ولایت: یادنامه شهید حاج محمدعلی نظران. (۱۳۷۵). بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، مدیریت ادبیان و انتشارات.
۱۵– شهید محمد علی نظران. (۱۳۸۹). پایگاه اطلاع رسانی فرهنگ ایثار و شهادت، نوید شاهد.
۱۶– محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۲۸ ، ۲۹۹ و ۷۴۵.
۱۷– انتصاب آقای محمدعلی نظران به ریاست دفتر عمومی حفاظت اطلاعات ستاد فرماندهی کل قوا و عضویت در شورای هماهنگی الاعات. (۱۳۶۸) وب سایت رسمی علی خامنه‌ای.
۱۸– کتاب خاطرات محمد ری شهری. (۱۳۸۳). مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۹–عامل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی. (۱۳۹۲). پایگاه خبری–تحلیلی قدس آنلاین. شماره خبر ۱۳۴۲۸۷.
۲۰– کتاب خاطرات محمد محمدی ری شهری. (۱۳۸۳). مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صفحه ۱۶–۱۸.
۲۱– وب سایت رسمی محمد محمدی ری شهری.
۲۲– لیست دانشجویان ایرانی فارغ التحصیل از دانشگاه پاتریس لومومبا.
۲۳– کتاب خاطرات محمد محمدی ری شهری. (۱۳۸۳). مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صفحه ۵۲.
۲۴– ماجرای ازدواج دختر ایت الله مشکینی. (۱۳۹۱). وب سایت تبیان.
۲۵– کتاب خاطرات محمد محمدی ری شهری. (۱۳۸۳). مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صفحه ۵۳.
۲۶– کتاب خاطرات محمد محمدی ری شهری. (۱۳۸۳). مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صفحه ۷۰.
۲۷– کتاب خاطرات محمد محمدی ری شهری. (۱۳۸۳). مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صفحه ۸۱– ۹۰.
۲۸– ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۷۳– ۲۷۵.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.273-275.

۲۹– محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۱۴۰.
۳۰– حجت الاسلام ری شهری در برنامه شناسنامه: در برخورد با سید مهدی هاشمی، آیت‌الله رفسنجانی می‌گفت شاید با این کارها در انقلاب جایگاهی نداشته باشی. (۱۳۹۲). خبرگزاری فارس.
۳۱– روایت اولین سپاه از لایه‌های پنهان شخصیت آیت الله منتظری، هاشمی رفسنجانی، میرحسین، بنی صدر و بازرگان. (۱۳۹۳). پایگاه خبری بولتن نیوز. کد خبر ۲۳۶۸۴۴.
۳۲– ناگفته‌های خودکشی «تقی محمدی» و توقف رسیدگی به پرونده انفجار نخست وزیری.(۱۳۸۹). خبرگزاری فارس.
۳۳–دکتر جواد منصوری در گفتگو با دفاع مقدس: هیچ حزبی در دنیا شبیه حزب جمهوری اسلامی عمل نمی‌کند. (۱۳۹۳). خبرگزاری دفاع مقدس.
۳۴– کتاب خاطرات محمد ری شهری. (۱۳۸۳). مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۵– محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۱۰۵.
حجاریان: تقی محمدی در اوین خود را حلق آویزان کرد. (۱۳۸۴). پایگاه خبری آفتاب. کد خبر ۶۷۵۵.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۳۶- متهمان انفجار ۸ شهریور ۶۰ کیستند؟. (۱۳۸۹). مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۷- ناگفته‌های خودکشی «تقی محمدی» و توقف رسیدگی به پرونده انفجار نخست وزیری.(۱۳۸۹). خبرگزاری فارس.
۳۸-ناگفته‌های خودکشی «تقی محمدی» و توقف رسیدگی به پرونده انفجار نخست وزیری. (۱۳۸۹). خبرگزاری فارس.
متهمان انفجار ۸ شهریور ۶۰ کیستند؟.(۱۳۸۹). مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
کتاب خاطرات محمد محمدی ری شهری.
۳۹- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۱۲.
۴۰-نگاهی دیگر: فراز و فرود اسدالله لاجوردی، نماد خشونت دولتی در اوایل دهه شصت. (۱۳۹۰). بی بی سی فارسی
۴۱- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۱۰۷.
روزنامه ایران.(۱۳۸۸). ویژه‌نامه رمز عبور.
۴۲- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۷۸.
۴۳-درباره پرونده مبهم انفجار نخست وزیری پرونده ناتمام یک انفجار. (۱۳۸۶). مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴۴- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۱۷۵.
۴۵- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۱۷۵.
روزنامه ایران
۴۶- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۱۷۶.
۴۷- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۱۷۷.
۴۸-روزنامه ایران. (۱۳۸۹). ویژه نامه رمز عبور ۴.
۴۹- پاسخ به شبهه ضد انقلاب در خصوص شهادت شهید دکتر مصطفی چمران. (۱۳۹۲). تیرپرس. کد خبر ۵۸۹۳۱.
۵۰- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۳۵۸.
۵۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. صفحه ۱۱۶.
۵۲- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۳۶۰.
۵۳- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۳۶۰.
۵۴- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۳۶۱.
۵۵- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۳۶۱-۳۶۲.
۵۶-متهمان انفجار ۸ شهریور ۶۰ کیستند؟ (۱۳۸۹). مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵۷- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۱۱۹.
۵۸-محسن رضایی: بازرگان بزرگترین کلاهی بود که امام سر آمریکا گذاشت.
Retrieved from http://tarikhirani.ir/fa/news/4/bodyView/244/

۵۹-زندگی نامه دکتر محسن رضایی . پایگاه اطلاع رسانی دکتر محسن رضایی.
Retrieved from http://rezaee.ir/fa/news/2016

AVAYEBUF.wordpress.COM

۶۰- رضا گلپور.(۱۳۸۱). شنود اشباح. مصاحبه با مهدی منتظری.
۶۱- کودتا و شیر مادر. (۱۳۹۳). پایگاه اطلاع رسانی دکتر محسن رضایی. کد خبر ۱۱۱۹.
۶۲- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۶۴- ۶۵.
۶۳-داوود قاسم پور. کتاب دهه سرنوشت ساز (۱۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷). انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صفحه ۱۳۳-۱۶۵.
۶۴-حکم انتصاب به نخست وزیری دولت موقت. بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
Retrieved from http://www.bazargan.info/la_persian/sokhanrooz/sr_871122.htm

۶۵- مصاحبه سید محمد خامنه‌ای با مجله رمز عبور. (۱۳۹۳). تسنیم نیوز.
Retrieved from
http://www.tasnimnews.com/Home/Single/584922?ref=khabarfarsi

ناگفته‌های سید محمد خامنه‌ای از تحولات اوایل انقلاب تاکنون: موضوع رأی ندادن ۹۹ نفر برای امام شوک بزرگی بود. (۱۳۹۰). تابناک. ۱۶۰۹۷۵.
۶۶- همراه با انقلاب/ لایحه انحلال ساواک تصویب شد.
Retrieved from http://www.tarikhirani.ir/fa/events/3/EventsDetail/70/

۶۷- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۹۵.
۶۸- مصاحبه سید محمد خامنه‌ای با مجله رمز عبور. (۱۳۹۳).
Retrieved from http://www.tasnimnews.com/Home/Single/584922?ref=khabarfarsi

ناگفته‌های سید محمد خامنه‌ای از تحولات اوایل انقلاب تاکنون: موضوع رأی ندادن ۹۹ نفر برای امام شوک بزرگی بود. (۱۳۹۰). تابناک. ۱۶۰۹۷۵.
۶۹- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۹۵.
۷۰- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۹۶.
۷۱- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۹۷.
۷۲- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۵۳۴.
۷۳- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۸۲
۷۴- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۵۴۱.
۷۵- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۱۰۷ و ۲۳۸.
گفته‌های سعید حجاریان درباره علی اکبر تهرانی و پرونده انفجار نخست وزیری. (۱۳۸۸). ویژه نامه رمز عبور ۲. روزنامه ایران.
۷۶- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۸۲
۷۷- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۵۴۰.
۷۸- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۳۷۶.
۷۹- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۵۹۱-۵۹۲.

AVAYEBUF.wordpress.COM

فصل هشتم

۱- گلپـــور پـــدر معنوی فرقه فرقان به دنبال باز تولید میرحســـین به جای گودرزی اســـت. (۱۳۸۹). پایگاه خبری بولتن نیوز. کد خبر: ۳۳۹۳۵

۲- روایات متفاوت از محاکمه و اعدام قاتل شهید مطهری. وب سایت تاریخ ایرانی Retrieved from http://tarikhirani.ir/Modules/News/Phtml/News.PrintVersion.Html.php?Lang=fa&TypeId=30&NewsId=3146

۳- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت.

۴- کودتای نوژه .(۱۳۶۸). موسسه مطالعه و پژوهش‌های سیاسی. صفحه۱۸۹-۲۰۴

جمله شیرم را حلالیت نمی‌کنم، چگونه جلوی یک کودتای بزرگ را گرفت؟ Retrieved from http://www.tvshia.com/farsi/index.php/news/6473-

۵- انتصاب آقای محمد علی نظران به ریاست دفتر عمومی حفاظت اطلاعات ستاد فرماندهی کل قوا و عضویت در شورای هماهنگی اطلاعات. (۱۳۶۸). وب سایت رسمی علی خامنه‌ای. Retrieved from http://farsi.khamenei.ir/message-content?id=2255

۶- روزنامه انقلاب اسلامی تعطیل شد: پیام شدیدالحن رئیس جمهور. (۱۳۹۴). وب سایت روزشمار.

۷- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –عبور از بحران. صفحه ۱۵۹.

۸- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –عبور از بحران. صفحه ۱۶۱.

۹- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –عبور از بحران. صفحه ۱۵۳. صحیفه سجادیه. جلد ۸.

۱۰- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –عبور از بحران. صفحه ۱۶۳.

۱۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –عبور از بحران. صفحه ۱۶۴.

۱۲-بـــا فرمان خمینی که به تحریک روحانیون اطراف وی انجام شـــد، چماقداران و اعضای کمیته‌های انقلاب اســـلامی با شدت هر چه تمام‌تر به ســـرکوب معترضان پرداختند. در این اعتراضات ده‌ها نفر کشته، صدها نفر زخمی و هزاران نفر دستگیر شدند. تعدادی از دختران نوجوان که در این روز دستگیر شدند، مورد تجاوز قرار گرفته و بدون محاکمه اعدام شدند Abrahamian, E. (1989). Radical Islam: The Iranian Mojahedin: Tauris.219.

۱۳-دلیل اصلی موسوی خوئینی‌ها برای عزل بنی‌صدر در مذاکرات مجلس ۳۱ خرداد ۱۳۶۰. وب سایت انقلاب اسلامی.

۱۴- مصاحبه اختصاصی نویسنده با بنی‌صدر. (۱۳۹۴).

۱۵- گفتگو با امام جماعت مســـجد ابوذر/ شـــبهه‌ای که رهبری قبل از ترور برطرف کردند/ بمب اصلی منفجر نشد. (۱۳۹۳). خبرگزاری مهر. کد خبر ۲۳۱۹۶۱۷.

۱۶- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۳۶۱-۳۶۲

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۷- بازخوانی تاریخ، آیت‌الله خامنه‌ای ترور شد. (۱۳۹۳). پایگاه خبری فرهنگ انقلاب اسلامی. شماره خبر ۳۹۶۶۹.
محمد حسن روزی طلب. (۱۳۹۲). ترکیب التقاط و ترور (بررسی عملکرد و اسناد گروه فرقان).
۱۸- بازخوانی تاریخ، آیت الله خامنه‌ای ترور شد. (۱۳۹۳). پایگاه خبری فرهنگ انقلاب اسلامی. شماره خبر ۳۹۶۶۹.
محمد حسن روزی طلب. (۱۳۹۲). ترکیب التقاط و ترور (بررسی عملکرد و اسناد گروه فرقان).
۱۹- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -عبور از بحران. صفحه
۲۰- فیل راجرز. (۱۹۸۱). آسیب‌های ناشی از طب سوزنی. مجله امریکایی طب سوزنی. صفحه ۳۴۷- ۳۵۱.
Retrieved from http://www.med-vetacupuncture.org/english/articles/apabuse.html

۲۱- بازخوانی تاریخ، آیت الله خامنه‌ای ترور شد. (۱۳۹۳). پایگاه خبری فرهنگ انقلاب اسلامی. شماره خبر ۳۹۶۶۹.
محمد حسن روزی طلب. (۱۳۹۲). ترکیب التقاط و ترور (بررسی عملکرد و اسناد گروه فرقان).
۲۲- عامل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی. (۱۳۹۲). پایگاه خبری-تحلیلی قدس آنلاین. شماره خبر ۱۳۴۲۸۷.
۲۳- دکتر جواد منصوری در گفتگو با دفاع مقدس: هیچ حزبی در دنیا شبیه حزب جمهوری اسلامی عمل نمی‌کند. (۱۳۹۳). خبرگزاری دفاع مقدس.
۲۴- کتاب خاطرات محمد ری شهری
۲۵- مصاحبه علی خامنه‌ای با مجله سروش. (۱۳۶۱).
و سرانجام، هفت تیر. (۱۳۹۰). بی بی سی فارسی.
۲۶- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -عبور از بحران. صفحه ۱۷۸.
۲۷- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -عبور از بحران. صفحه ۱۸۰-۱۸۱.
۲۸- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۳۶۰-۳۶۱.
۲۹- شهید محمد علی نظران. (۱۳۸۹). نوید شاهد، پایگاه اطلاع رسانی فرهنگ ایثار و شهادت.
۳۰- سند محرمانه سازمان سیا درباره علاقه دولت آمریکا به آیت الله بهشتی. (۱۳۵۸). این سند در جریان حمله به سفارت آمریکا به دست مهاجمان افتاد اما برای حفظ مصلحت از انتشار آن خودداری کردند. کما اینکه بر پایه همین سند بهشتی به عنوان یک عنصر نزدیک به آمریکایی‌ها مورد غضب سازمان امنیت شوروی قرار گرفت. (۱۳۹۰). سایت دانشجویان پیرو خط امام.
Retrieved from http://revolution.shirazu.ac.ir/?p=4929

۳۱- مقامات آمریکایی از دیدارهای محرمانه با بهشتی می‌گویند. (۱۳۹۳). بی بی سی فارسی.
۳۲- مقامات آمریکایی از دیدارهای محرمانه با بهشتی می‌گویند. (۱۳۹۳). بی بی سی فارسی
۳۳- پلتی. (۱۳۸۸). بحران گروگانگیری ایران. نامه کارتر به خمینی.

AVAYEBUF.wordpress.COM

Plethi, C. (Dec 20, 2009). Iran Hostage Crisis – Letter from Carter to Khomeini. Crethiplethi.

۳۴- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات – عبور از بحران. صفحه ۱۸۰-۱۸۱.
۳۵- روایت آخرین دیدار با شهید بهشتی در صبح هفت تیر. (۱۳۹۴). خبرگزاری فارس.
۳۶- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –عبور از بحران. صفحه ۱۷۸.
۳۷- هفتم تیر به روایت آیت الله خامنه‌ای، هاشمی، ولایتی، بنی‌صدر و شاهسوندی. وب سایت تاریخ ایرانی.
Retrieved from http://www.tarikhirani.ir/fa/news/All/bodyView/988/

مصاحبه علی خامنه‌ای با مجله سروش. تیرماه ۱۳۶۱.
۳۸- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –عبور از بحران. صفحه ۱۹۳.
۳۹- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۶۱۹.
۴۰- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۴۲۳ و ۴۴۴
۴۱- روزنامه همشهری جوان. ۱۷ شهریور ۱۳۹۰.
۴۲- خاطرات صوتی منتشر نشده آیت الله مهدوی کنی/۳. وقتی خاکستر به جای جنازه تشییع شد. (۱۳۹۳). خبرگزاری فارس.
شهید وحید دستجردی به روایت کتاب‌ها/ از هواداری جنبش ملی شدن نفت ایران تا خاطره آیت الله علی دوانی در جلد ۱۰ نهضت روحانیون ایران. (۱۳۹۳). خبرگزاری کتاب ایران.
۴۳- روایت آیت الله خلخالی از انفجار نخست وزیری، عامل سوم که فکر می‌کردیم شهید شد. (۱۳۹۳). خبرگزاری فارس.
۴۴- روزنامه همشهری جوان. ۱۷ شهریور ۱۳۹۰.
۴۵- داستان نفوذ یک قاتل به نهاد ریاست جمهوری. (۱۳۹۰). خبرگزاری فارس.
۴۶- گفتگوی سازگارا با نویسندگان «پیشگامان بهار عربی» که در جولای ۲۰۱۳ میلادی در آمریکا منتشر شد.
Muravchik, J. (2013). Trailblazers of the Arab Spring: Voices of Democracy in the Middle East: Encounter Books.107-109.

۴۷- روزنامه کیهان. (۱۴ شهریور ۱۳۶۰). صفحه ۴.
منافقی که او را شهید می‌پنداشتند. (۱۳۹۳). خبرگزاری فارس.
۴۸- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات –انقلاب و پیروزی. ۲۳۴-۲۳۵.
۴۹- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. سند محرمانه اداره دوم ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی ۱۱ تیرماه ۱۳۵۸. صفحه ۵۱۷.
۵۰- ناگفته‌هایی در مورد کشمیری. (۱۳۸۸). وب سایت رجا نیوز.
۵۱- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۵۹
۵۲- کودتای نوژه.(۱۳۶۸). موسسه مطالعه و پژوهش‌های سیاسی. صفحه ۱۸۹- ۲۰۴.
جمله شیرم را حلالیت نمی‌کنم، چگونه جلوی یک کودتای بزرگ را گرفت؟

AVAYEBUF.wordpress.COM

Retrieved from http://www.tvshia.com/farsi/index.php/news/6473-

۵۳- هاشـــم صباغیان: ک گ ب از کودتای نوژه مطلع بود. نشریه الکترونیکی تاریخ سیاسی معاصر ایران.
Retrieved from http://gozarestan.ir/show.php?id=140

۵۴- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۹۶
۵۵- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۹۷.
۵۶- خاطرات محمد محمدی ری شهری.
مسعود کشمیری کیست. (۱۳۸۷). وب سایت رجانیوز. کد خبر ۷۵۶.
۵۷- رد پای تروریست‌های ۷۴ مقام ایرانی در آلمان/ «کشمیری» و «کلاهی» در آلمان رویت شده‌اند. (۱۳۹۲). باشگاه خبرنگاران جوان. کد خبر ۴۶۸۰۹۶۵.
۵۸- رد پـــای عوامل تـــرور ۷۴ مقام ایرانی در اروپا/ کشـــمیری و کلاهـــی در آلمان رویت شده‌اند. (۱۳۹۲). خبرگزاری فارس.
۵۹- مواضع انقلابی شهید رجایی در سیاست خارجی. (۱۳۹۲). خبرگزاری فارس.
روزنامه جمهوری اسلامی. (۱۳۵۹). صفحه ۱۲
۶۰- پاسخ شهید رجایی به تحریم‌های فلج کننده. (۱۳۹۳). وب سایت روزشمار.
روزنامه اطلاعات. (۱۳۵۹). صفحه ۱۱
۶۱- عضویت ایران در پلیس بین الملل.
Retrieved from http://www.interpol.int/Member-countries/Asia-South-Pacific/Iran

۶۲- درخواست ایران از پلیس بین الملل برای بازداشت محمود خاوری
Retrieved from http://www.interpol.int/notice/search/wanted/2012-12110

۶۳- درخواست ایران از پلیس بین‌الملل برای بازداشت مهرگان امیر خسروی.
Retrieved from http://www.interpol.int/notice/search/wanted/2013-13915

۶۴- مه آفرید اعدام شد. (۱۳۹۳). خبرگزاری مهر. شماره خبر ۲۲۹۷۳۷۹.
۶۵- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت.
۶۶- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۹۶.
۶۷- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. صفحه ۵۳۴.

فصل نهم

۱-شورای موقت ریاست جمهوری. فرهنگنامه نهادهای انقلاب اسلامی.
Retrieved from http://daneshnameh.irdc.ir/?p=1850

۲- نامزدهای ریاست جمهوری در ۳۰ سال گذشته. (۱۳۸۸). بی بی سی فارسی.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۳-بیانیه رسمی حزب توده در حمایت از کاندیداتوری علی خامنه‌ای در انتخابات ریاست جمهوری.
۴- لیبی واسطه خرید سلاح ایران از شوروی/ خطبه هاشمی درباره شهادت رجایی و باهنر. خاطره روز ۱۳ شهریور ۱۳۶۰. پایگاه اطلاع رسانی هاشمی رفسنجانی.
۵- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۵۲.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.352.

۶- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۵۳.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.353.

۷- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۵۲.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.352.

۸- بیانات رهبر انقلاب درباره دستگیری رهبران حزب توده. (۱۳۹۴). خبرگزاری دانشجو. کد خبر ۴۰۵۹۹۵.
۹- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۵۵- ۳۵۶.
Kuzichkin, V. (1992). *Inside the KGB: my life in Soviet espionage*: Ivy Books.355-356.

۱۰- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. گزارش نهایی لاجوردی. صفحه ۳۵۶-۳۷۹.
۱۱- خاطرات محمد محمدی ری شهری. (۱۳۶۱). مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
ناگفته‌های خودکشی «تقی محمدی» و توقف رسیدگی به پرونده انفجار نخست وزیری. (۱۳۸۹). خبرگزاری فارس.
متهمان انفجار ۸ شهریور ۱۳۶۰ چه کسانی هستند؟ .(۱۳۸۹).مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۲- پرونده مسکوت منتشر شد. (۱۳۹۳). مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۳- با حکم آیت‌الله آملی لاریجانی، محسنی اژه‌ای معاون اول قوه قضاییه و رئیسی دادستان کل کشور شد/ کریمی، رییس جدید دیوان عالی کشور. (۱۳۹۳). خبرگزاری فارس.
۱۴-درباره پرونده مبهم انفجار نخست وزیری/ پرونده ناتمام یک انفجار. (۱۳۸۶). مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۵- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. گزارش نهایی لاجوردی. صفحه ۳۵۶- ۳۷۹.
۱۶- محمد ری شهری. (۱۳۶۹). کتاب خاطرات سیاسی. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
۱۷- محمد ری شهرری. (۱۳۶۹). کتاب خاطرات سیاسی. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
۱۸- مصاحبه فتح الله ربانی املشی، فرزند ایت الله ربانی املشی. (۱۳۷۷). روزنامه اطلاعات.
۱۹- هفته نامه شهروند امروز. مصاحبه با خانواده آیت الله لاهوتی. شماره ۷۰.
۲۰- بایو تروریسم. (۱۳۹۲). تبیین اندیشکده راهبردی.
۲۱- صحیفه امام خمینی جلد ۲۰. پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۲۲- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. شعبه ۷ دادسرای انقلاب، گزارش نهایی. صفحه ۴۲۹-۴۳۰.

۲۳- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. شعبه ۷ دادسرای انقلاب، گزارش نهایی. صفحه ۴۳۱-۴۳۲.

۲۴- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. شعبه ۷ دادسرای انقلاب، گزارش نهایی. صفحه ۴۲۳-۴۲۴.

۲۵- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. شعبه ۷ دادسرای انقلاب، گزارش نهایی. صفحه ۴۳۵.

۲۶- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. شعبه ۷ دادسرای انقلاب، گزارش نهایی. صفحه ۴۳۴-۴۳۵.

۲۷- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. شعبه ۷ دادسرای انقلاب، گزارش نهایی. صفحه ۴۲۳.

۲۸- ادعای عجیب محسن سازگارا در خصوص ترورهای تابستان شصت

Muravchik, J. (2013). *Trailblazers of the Arab Spring: Voices of Democracy in the Middle East*: Encounter Books.

۲۹-- محمد حسن روزی طلب. پرونده مسکوت. ۶۱ نامه رسمی. صفحه ۶۰۲- ۶۱۲.

۳۰- واکنش موسوی خوئینی‌ها به نامه پنج نفر از همراهان اسدالله لاجوردی. (۱۳۹۰). وب سایت جنبش راه سبز.

۳۱- واکنش موسوی خوئینی‌ها به نامه پنج نفر از همراهان اسدالله لاجوردی. (۱۳۹۰). وب سایت جنبش راه سبز.

۳۲-گزارش کمیته تحقیق کنگره ایالات متحده در خصوص ایران- کنترا

THE IRAN-CONTRA REPORT. (November 18, 1987). *US Congressional Committee Investigating Iran Contra*

Retrieved from http://www.presidency.ucsb.edu/PS157/assignment%20files%20public/congressional%20report%20key%20sections.htm.

۳۳- قرار گرفتن نام جمهوری اسلامی ایران در لیست کشورهای حامی تروریست در جهان

State Sponsors of Terrorism. *U.S. Department of State. Diplomacy in action. Retrieved from http://www.state.gov/j/ct/list/c14151.htm.*

۳۴- تنها چند ساعت پس از ورود هیأت آمریکایی به فرودگاه مهرآباد، هاشمی رفسنجانی فردی را به لبنان فرستاد تا پیگیر آزادی گروگان‌های اسیر در دست نیروهای حزب الله شود.

George, C. (September/October 1994). Why Secret 1986 U.S.-Iran "Arms for Hostages" Negotiations Failed. *Washington Report on Middle East Affairs*.

۳۵- در فصل شانزدهم گزارش نهایی لارنس ولش، شهادت چارلز آلن یکی از افسران اطلاعات ملی آمریکا که در قضیه دخیل بود به این ترتیب قید شده است: «پس از ۱۵ اوت

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۹۸۶، وقتی که پشتیبانی کاخ سفید مشخص شد، ژنرال [ریچارد] سکورد و آقای [آلبرت] حکیم یک لینک یا کانال جدید به درون دولت ایران یافتند. واضح بود که آنان در حال معامله با علی هاشمی رفسنجانی هستند که فکر می‌کنم برادرزاده رییس جمهوری کنونی باشد [هنگام شهادت چارلز آلن، اکبر هاشمی رفسنجانی رییس جمهوری اسلامی بود]».
Gates, R. M. (August 4, 1993). Final report of the independent counsel for Iran/Contra matters. *Retrieved from http://fas.org/irp/offdocs/walsh/chap_16.htm, I*: 223.

۳۶- وقتی هاشمی منتظر شنیدن پیام رمز از صدای امریکا بود. (۱۳۹۴). وب سایت خودنویس. بیست و ششم اوت ۱۹۸۶ ریچارد سکورد در نامه‌ای به الیور نورث می‌نویسد که در یک نشست امنیتی با نمایندگان طرف ایرانی در بروکسل، به کانال جدیدی دست یافته شد. در اسناد منتشر شده، اطلاعات مربوط به هویت یکی از افراد نزدیک به رییس مجلس ایران کاملاً سیاه شده است. گفتنی است با اینکه نام علی هاشمی برادرزاده اکبر هاشمی رفسنجانی نیز به راحتی در گزارش‌های مختلف از جمله گزارش کمیسیون تاور آمده، اما «آن فرد» نزدیک به هاشمی، نامش در هیچ سندی اعلام نمی‌شود. چند روز بعد از این که فرد مرموز با آمریکایی‌ها در بروکسل دیدار می‌کند، امیرام نیز هم با کسی ملاقات می‌کند که نامش تا سال‌ها بعد ذکر نشده بود. آن فرد همانطور که در گزارش‌های قبل گفتیم، کسی نبود جز حسن روحانی، رییس کنونی دولت جمهوری اسلامی. بلژیک از سال‌های نخست بعد از انقلاب به واسطه حضور افرادی چون محسن هاشمی و داریوش باریکانی (مباشر محسن)، یکی از کانون‌های فعالیت این جناح بود.
۳۷-پخش پیام سری برای هاشمی رفسنجانی توسط صدای آمریکا
Baran, S.& Wallis, R. (2003). *The Known World of Broadcast News: International News and the Electronic Media*: Taylor & Francis. P 132.

۳۸- رضا گلپور.(۱۳۸۱). شنود اشباح. صفحه ۹۱۳-۹۱۴.
۳۹- دیگر صدای ما را از واشنگتن نمی شنوید. (۱۳۹۴). بی بی سی فارسی.
۴۰- جلد مجله تایم. (۱۹۸۶).
Reagan's secret dealings with Iran. (November 17, 1986). *TIME Magazine. Retrieved from http://content.time.com/time/magazine/0,9263,7601861117,00.html, 128*(20).

۴۱-درخواست حمایت هاشمی از گروه ۹۹/ عتاب شدید امام به سید محمد خامنه‌ای. (۱۳۶۶). پایگاه اطلاع رسانی هاشمی رفسنجانی.
علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۶۴). کتاب کارنامه و خاطرات «امید و دلواپسی». به اهتمام سارا لاهوتی. صفحه ۲۸۳.
۴۲- علی اکبر هاشمی رفسنجانی. (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات -دفاع و سیاست. دفتر نشر معارف انقلاب.
۴۳- محسن هاشمی و حبیب‌الله حمیدی. (۱۳۸۸). ماجرای مک فارلین، فروش اسلحه و

AVAYEBUF.wordpress.COM

آزادی گروگان‌ها. دفتر نشر معارف انقلاب.
۴۴- متن کامل «این تذهبون» امام خمینی درباره منتقدان ماجرای مک فارلین. (۱۳۹۳). پایگاه خبری آفتاب.
۴۵- افشاگری سید محمد خامنه‌ای علیه رفسنجانی. (۱۳۹۳). وب سایت خودنویس.
گفتگوی سید محمد خامنه‌ای با هفته نامه رمز عبور. (۱۳۹۳). شماره هفتم.
۴۶- افشاگری سید محمد خامنه‌ای علیه رفسنجانی. (۱۳۹۳). وب سایت خودنویس.
گفتگوی سید محمد خامنه‌ای با هفته نامه رمز عبور. (۱۳۹۳). شماره هفتم.
۴۷- سند محرمانه سازمان سیا که سه دهه پس از ایران-کنترا منتشر شده است.
۴۸- مذاکرات محرمانه ایران و آمریکا و اعلام خبر دستگیری مهدی هاشمی و همکارانش.
Hijazi, I. a. (November 4, 1986). Hostage's release is linked to shift in iranian policy. *New York Times*.

۴۹- مجموعه بن بست. (۱۳۷۷). نشر اداره کل اطلاعات اصفهان
۵۰- در زمان انتشـــار خبر توسط هفته نامه الشـــراع در دوازدهم آبان ماه ۱۳۶۵ خورشیدی، بیش از یک ماه از دستگیری سید مهدی هاشمی می‌گذشت و وی به هیچ عنوان نمی‌توانست خبر مربوطه را به این هفته نامه داده باشد
Lebanese paper on Hashemi, McFarlane Issues. (November 3, 1986). *Lebanese newspaper (AL-Shira). Retrieved from https://nsarchive.files.wordpress.com/2014/11/1986-11-03-fbis-ash-shiraa-on-mcfarlane.pdf.*

۵۱- گزارش محرمانه سازمان امنیت ایالات متحده در خصوص ایران- کنترا. (۱۹۸۹).
Retrieved from https://nsarchive.files.wordpress.com/2014/11/1989-00-00-cia-studies-in-intel-syria-leak-to-ash-shiraa-iran-contra.pdf

۵۲- گزارش محرمانه سازمان امنیت ایالات متحده در خصوص ایران- کنترا. (۱۹۸۹).
Retrieved from https://nsarchive.files.wordpress.com/2014/11/1989-00-00-cia-studies-in-intel-syria-leak-to-ash-shiraa-iran-contra.pdf

۵۳- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.

۵۴- دستگیری، شکنجه و اعترافات یوجین، توسط انقلابیون ساندنیست
Nicaragua Downs Plane and Survivor Implicates C.I.A. (October 12, 1986). *New York Times*.

Hasenfus tempers comments on C.I.A. (November 3, 1986). *New York Times*.

۵۵- گفتگو با علی اکبر هاشـــمی رفســـنجانی / انتصاب سید مهدی هاشمی توسط سید علی خامنه‌ای به فرماندهی برون مرز سپاه پاسداران. (۱۳۹۱). وب سایت آینده.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۵۶- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.

۵۷-کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری. (۱۳۸۸). پیوست، صفحه ۱۳۲- ۱۳۵.
۵۸- ناگفته‌های قضیه جنجالی مک فارلین از زبان محسن کنگرلو/ اگر هاشمی حرف بزند خیلی‌ها رو سیاه می‌شوند. (۱۳۹۳). روزنامه جمهوری اسلامی.
۵۹- جرج کیو در گزارشی با عنوان «چرا مذاکرات محرمانه اسلحه در برابر آزادی گروگان‌ها شکست خورد؟» که در اکتبر ۱۹۹۴ میلادی ارایه کرد، ماجرای سفر خود به همراه مک فارلین به ایران را توضیح داده است
George, C. (September/October 1994). Why Secret 1986 U.S.-Iran "Arms for Hostages" Negotiations Failed. *Washington Report on Middle East Affairs*.

۶۰- سفر مک فارلین به روایت شاهد عینی/ محسن کنگرلو با شرق به گفتگو نشست. (۱۳۹۳). روزنامه شرق.
۶۱- ناگفته‌های قضیه جنجالی مک فارلین از زبان محسن کنگرلو/ اگر هاشمی حرف بزند خیلی‌ها رو سیاه می‌شوند. (۱۳۹۳). روزنامه جمهوری اسلامی.
۶۲- گزارش محرمانه سازمان امنیت ایالات متحده در خصوص ایران- کنترا. (۱۹۸۹). Retrieved from https://nsarchive.files.wordpress.com/2014/11/1989-00-00-cia-studies-in-intel-syria-leak-to-ash-shiraa-iran-contra.pdf

۶۳- سفیر سابق یران در شوروی: گورباچف به هاشمی چک سفید امضا داد/ شواردنادزه از دیدار با امام دلهره داشت. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۶۴- گفتگوی رجا نیوز با آخرین سفیر ایران در شوروی. (۱۳۹۳). رجا نیوز
۶۵- وقتی سیا از تدارکات جنگی صدام به «دولت انقلابی» اطلاعات میرساند. (۱۳۹۳). بی‌بی‌سی.
محمد ری شهری. (۱۳۶۹). کتاب خاطرات سیاسی. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
۶۶- چگونگی برکناری آیت الله منتظری به روایت وزیر اطلاعات وقت. (۱۳۹۳). خبرگزاری فارس. کد خبر: ۱۳۹۳۰۹۲۹۰۰۰۷۲۱
۶۷- محمد ری شهری. (۱۳۶۹). کتاب خاطرات سیاسی. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
۶۸- موضع گیری مقامات وقت درباره اعدام‌های دهه ۶۰. (۱۳۹۲). بی بی سی فارسی.
۶۹- نامه به آقای منتظری «عزل ایشان از قائم مقامی رهبری». (۱۳۶۸). صحیفه امام خمینی، جلد بیست و یکم- صفحه ۳۳۰.
۷۰- محمد علی زندی. (۱۳۶۸). بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی سال ۱۳۶۸. پژوهشکده باقر العلوم.
۷۱-بیماری امام خمینی چه بود؟/ ماجرای ایست قلبی امام در سال ۶۵. (۱۳۹۱). وب سایت انتخاب. مصاحبه مجله دانش با روز با دکتر حسن عارفی. (۱۳۹۱).

AVAYEBUF.wordpress.COM

۷۲- ویژه نامه دکتر حسن عارفی. (۱۳۹۰). شفاف نیوز.
۷۳- مصاحبه مجله دانش با روز با دکتر حسن عارفی. (۱۳۹۱).
۷۴- بیماری امام خمینی چه بود؟/ ماجرای ایست قلبی امام در سال ۶۵. (۱۳۹۱). وب سایت انتخاب.
۷۵- بیماری امام خمینی چه بود؟/ ماجرای ایست قلبی امام در سال ۶۵. (۱۳۹۱). وب سایت انتخاب.
مصاحبه مجله دانش با روز با دکتر حسن عارفی. (۱۳۹۱).
۷۶- بیماری امام خمینی چه بود؟/ ماجرای ایست قلبی امام در سال ۶۵. (۱۳۹۱). وب سایت انتخاب.
مصاحبه مجله دانش با روز با دکتر حسن عارفی. (۱۳۹۱).
-۷۷
Kolata, G. (May 7, 2012). Lenin's Stroke: Doctor Has a Theory (and a Suspect). *New York Times.*

۷۸- متن سخنرانی افتتاحیه رییس جمهور روسیه، ولادمیر پوتین. (۱۳۸۲).
Speech at the Opening of the World Forum of Foreign Graduates of Russian (Soviet) Higher Education Institutions. (May 14, 2003).
Retrieved from http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/21996

۷۹- روزنامه کامرسانت چاپ مسکو، معرفی دانشگاه پاتریس لومومبا و اعلام رسمی فارغ‌التحصیل بودن سید علی خامنه‌ای از دانشگاه پاتریس لومومبا در یک روزنامه رسمی در روسیه - ۲۵ نومبر ۲۰۰۳ میلادی
http://kommersant.ru/doc/430705

۸۰- آیت الله خامنه‌ای از نگاه دوست و دشمن. (۱۳۸۹). جهان نیوز.
پوتین گفت خامنه‌ای را که دیدم حضرت مسیح جلوی چشمم آمد. (۱۳۹۳). روز آنلاین.
۸۱- امیرعباس فخرآور. (۱۳۹۱). بزرگ‌ترین و ترسناک‌ترین راز زندگی خامنه‌ای بر ملا شد. وبلاگ پسر گستاخ ایران.
Retrieved from http://www.fakhravar.org/2012/02/blog-post_22.html

ویدئوی شبکه دولتی تلویزیون روسیه. (۱۳۹۱).
Retrieved from https://www.youtube.com/watch?v=zr9drbj7HX8

۸۲- لیست فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا. (۲۰۱۱).

فصل دهم

۱-مایک مک کلینتون. (۱۳۷۱). روش سیاستمداری.
McClintock, M. (1992). *Instruments of Statecraft: U.S. Guerrilla Warfare, Counterinsurgency, and Counter-Terrorism, 1940-1990*: Pantheon Books.
پیتر بروکس. (۱۳۸۸). منازعه سی آی ای.

AVAYEBUF.wordpress.COM

Brookes, P. (2009). CIA Clash: The Left Assaults Langley -- Again. *The Heritage Foundation*.

۲- مصاحبه اختصاصی با جان مگوایر
Exclusive interview with John Maguire, Senior Service officer at the CIA, and police officer and SWAT team leader in the Baltimore Police Department.

۳- تئودور شاکلی. (۱۳۶۰). گزینه سوم: دیدگاه یک آمریکایی از عملیات ضد شورش.
Shackley, T. (1981). *The Third Option: An American View of Counterinsurgency Operations*: Reader's Digest Press.

۴- جان پرادوز. (۱۳۷۵). جنگ سری رئیس جمهورها.
Prados, J. (1996). *Presidents' secret wars: CIA and Pentagon covert operations from World War II through the Persian Gulf*: I.R. Dee.

۵- مارک تیسن. (۱۳۸۷). یک جزیره ثبات.
Thiessen, M. (2008). *An Island of Stability: The Islamic Revolution of Iran and the Dutch Opinion*: Sidestone Press.

۶- انقلاب اسلامی ایران: یک مطالعه اجتماعی. (۱۳۸۰). انتشارات الهدی.
Islamic Revolution of Iran: A Sociological Study. (2001). Alhoda Publishers.

۷- مظفر شاهدی. (۱۳۹۲). مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» چگونه تهیه شد؟ روزنامه ایران. مظفر شاهدی. نیکوخواه یا رشیدی مطلق.
Retrieved from http://www.ensani.ir/storage/Files/20101118150757-193.pdf

۸- صادق زیباکلام. (۱۳۸۴). مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی. روزنه
۹- گزارش جرج لیمبراکس به وزیر امورخارجه آمریکا. (۱۳۵۶). اسناد لانه جاسوسی شماره ۱۲ دخالت‌های آمریکا در ایران.
۱۰- مقامات آمریکایی از دیدارهای محرمانه با بهشتی می‌گویند. (۱۳۹۳). بی بی سی فارسی.
۱۱- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.

۱۲- خمینی و کا گ ب. (۱۳۹۱). مصاحبه روزنامه شرق با صادق طباطبایی
۱۳- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۷۱- ۲۷۲.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 271-272.

۱۴- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۷۰.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 270.

AVAYEBUF.wordpress.COM

۱۵- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۳۹.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 239.

۱۶- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۱۸۰.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 180.

-۱۷
Plethi, C. (Dec 20, 2009). Iran Hostage Crisis – Letter from Carter to Khomeini. *Crethiplethi*.

۱۸- لئون تروتسکی. (۱۳۶۰). چطور انقلابیون مسلح شدند: نوشته‌ها و سخنرانی‌های نظامی لئون تروتسکی.
Trotsky, L. (1981). *How the Revolution armed: the military writings and speeches of Leon Trotsky*: New Park Publications.

۱۹- نامه میرزا کوچک خان جنگلی به لنین.(۱۲۹۹).
۲۰- سایه جنگ جهانی دوم بر تاریخ معاصر ایران.(۱۳۹۴). وب سایت دویچه وله فارسی.
۲۱- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.

۲۲- نامه رضا شاه پهلوی به روزولت. (۱۳۲۰).
Reza Shah's letter to President Roosevelt. (August 25, 1941). President Roosevelt library

۲۳- مصاحبه جمیل حسنی در خصوص کنفرانس تهران. با بی بی سی
Jamil Hassani's interview with BBC, Tehran Conference

۲۴- آنتون چایتکین. (۱۳۹۱). آزدی ایران از امپریالیسم بریتانیا. صفحه ۵۲.
Chaitkin, A. (2012). Free Iran from British Imperialism. *Executive Intelligence Review, 39*(47): 52.

۲۵- مستند بی بی سی در خصوص کنفرانس تهران.
BBC Documentary about Tehran Conference

۲۶- اصل ۴۶ از قانون اساسی مشروطه - ۱۲۸۵ خورشیدی
Persian Constitution of 1906, Article 46 - Ghanoone Asasi Mashrooteh, Asle 46

۲۷- روزنامه شاهد، مقاله دکتر مظفر بقایی، ۱۲ مرداد ۱۳۳۲
Shahed Newspaper, 12 Mordad 1332 - Dr. Mozafar Baghaei's article

AVAYEBUF.wordpress.COM

۲۸- گزارش محرمانه سازمان اطلاعات ایالات متحده در خصوص ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.
Retrieved from http://nsarchive.gwu.edu/NSAEBB/NSAEBB28/summary.pdf

۲۹- سیا به دست داشتن در کودتای ۲۸ مرداد اعتراف کرد. (۱۳۹۲). بی بی سی فارسی.
۳۰-گزارش محرمانه سازمان اطلاعات ایالات متحده در خصوص ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.
Retrieved from http://nsarchive.gwu.edu/NSAEBB/NSAEBB28/summary.pdf

۳۱- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۰.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.170 .

۳۲- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۰.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.170 .

Andrew, C. (1996). *For the President's Eyes Only: Secret Intelligence and the American Presidency from Washington to Bush*: HarperCollins.202- 206

Roosevelt, K. (1979). *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran*: McGraw-Hill Book Company. 12-13.

۳۳- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۰.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.170 .

۳۴- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۱.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.171

۳۵-پیام سید علی خامنه‌ای به جوانان در اروپا و آمریکای شمالی.
Retrieved from http://farsi.khamenei.ir/ndata/news/28731/index.html#en

۳۶- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۱۵- ۲۲۰.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 215-220.

۳۷- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۳- ۱۷۴.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.173-174 .

۳۸- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۱- ۱۷۲.

AVAYEBUF.wordpress.COM

Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.171-172 .

۳۹- خسرو معتضد. (۱۳۷۹). معماران عصر پهلوی. نشر ثالث.
نگاهی به ماهیت سینمای پیش از انقلاب ۵۷، ناقوس مرگ و نفرین. (۱۳۹۳). روزنامه کیهان. کد خبر ۲۷۷۸۸.
زنـی که بـا روابط غیراخلاقی خود، پهلوی را در غربت آواره کـرد. (۱۳۹۲). جام نیوز. کد خبر ۲۶۲۰۱۲.
۴۰- نگاهی به ۱۲ تحقق عجیب پیش بینی بزرگ امام خمینی. (۱۳۹۰). خبرگزاری فارس.
۴۱- گفتگـو بـا لیلی امیرارجمند، نخسـتین مدیر عامـل کانون پرورش فکـری کودکان و نوجوانان. (۱۳۹۴). بی بی سی فارسی.
۴۲- کتاب «ترور شاه» ، حادثه کاخ مرمر. (۱۳۹۱). مرکز بررسی اسناد تاریخی.
۴۳- برنامه تلویزیونی افق.(۱۳۹۴). پنجاه سال کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۴۴- دکتـر محمـد مکری، جریان فراماسـونری در ایران و میرحسـین موسـوی. (۱۳۹۰). خبرگزاری فارس.
محمد مکری. (۱۳۷۰). کتاب دیوان. انتشارات زیگفرید- اوری.
۴۵- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۳.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.173

۴۶- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۰۶.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 206.

-۴۷
Amini, P. (2002). A Single Party State in Iran, 1975-78: The Rastakhiz Party-the Final Attempt by the Shah to Consolidate his Political Base. *Middle Eastern Studies, 38*(1): 131-168.

۴۸- محمدرضا پهلوی. (۱۳۵۵). مأموریت برای وطنم.
۴۹- روزنامه اطلاعات. (اول اسفند ۱۳۵۳).
۵۰-مظفر شاهدی. (۱۳۹۲). مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» چگونه تهیه شد؟. روزنامه ایران مظفر شاهدی. نیکوخواه یا رشیدی مطلق.
Retrieved from http://www.ensani.ir/storage/Files/20101118150757-193.pdf

۵۱-روزنامه فاینانشال تایمز، بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی
Financial Times, Ramsey Clark and Senator Henry M. Jackson's opinion about Khomeini, January 1979

۵۲- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۳.

AVAYEBUF.wordpress.COM

Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.173

۵۳- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۸۶-۲۸۷.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 286-287.

۵۴- تئوری دومینو. (۱۳۸۸). وب سایت هیستوری.
Domino Theory. (2009). *History.com*.

۵۵- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۳.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.173

۵۶- کریستوفر اندرو. (۱۳۹۳). آرشیو میتروخین ۲. صفحه ۱۷۳.
Andrew, C. (2014). *The Mitrokhin Archive II: The KGB in the World*: Penguin Books Limited.173

۵۷- فرجام ۳۶ سال شکست گفتگوهای ایران و آمریکا با اتفاقات ناگهانی. (۱۳۹۴). بی‌بی‌سی فارسی.
۵۸- رهبر ایران: راه نفوذ آمریکا را پس از توافق جامع می بندیم. (۱۳۹۴). بی بی سی فارسی.
۵۹- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۳۷۲.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 372.

۶۰- مایکل والر. (۱۳۷۳). امپراتوری سری: نقش کا گ ب در روسیه امروز.
Waller, J. M. (1994). *Secret empire: the KGB in Russia today*: Westview Press.

۶۱- اظهار نظر پوتین در خصوص رهبر انقلاب. (۱۳۹۰). خبرگزاری دانشجو. کد خبر ۱۴۲۱۷۷.
۶۲- ایران و روسیه موافقتنامه همکاری نظامی امضا کردند. (۱۳۹۳). بی بی سی فارسی.
۶۳-اینفوگرافیک /نظم نوین جهانی. (۱۳۹۳). وب سایت دفتر حفظ و نشر آثار سید علی خامنه‌ای.
۶۴- روسیه چطور آمریکا را در سوریه غافلگیر کرد. (۱۳۹۴). بی بی سی فارسی.
۶۵- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صفحه ۲۳۹.
Kuzichkin, V. (1992). Inside the KGB: my life in Soviet espionage. 239.

AVAYEBUF.wordpress.COM

فهرست اعلام

آ

آدولفف لیالین، اولگا ۱۸۰
آذرفر، حسن ۳۴۹
آذرمهر، پتکین ۶۰۳
آرماندو، ساموئل تیتو ۱۵۲
آرمین، محسن ۲۲۰
آقا زمانی، عباس ۷, ۳۰, ۵۹, ۱۰۰, ۲۱۷, ۳۶۱, ۶۳۱, ۶۴۲
آگوستو آیورلیو فابریگا دونادو ۱۵۲
آل احمد، جلال ۶۰۷
آلادپوش، علیرضا ۵۰
آموزگار، جمشید ۱۴۳, ۱۹۴
آندروپف، یوری ۱۹, ۴۶, ۱۲۰, ۱۶۹, ۱۷۱, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۹, ۱۸۴, ۲۰۴, ۵۹۵, ۵۹۶, ۶۳۷
آیت الله زاده شیرازی، رضیه ۴۴۹
آیت، حسن ۱۶, ۳۸۷, ۴۲۷
آیزنهاور ۴۲, ۴۵, ۱۴۶, ۵۸۰, ۶۲۶

ا

ابتکار، معصومه ۲۹۴, ۲۹۵
ابطحی، بهروز ۱۴۳, ۱۸۹
ابوشریف ۳۰, ۵۸, ۵۹, ۱۰۰, ۲۱۷, ۲۱۹, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۳, ۲۳۲, ۳۰۲, ۳۳۷, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۳, ۳۹۵, ۶۳۱, ۶۴۲
ابوکف ۵۶۲
ابومازن ۱۲۱
احمد احمد ۳۶۱
احمد شاه ۵۶۴
احمدی نژاد، محمود ۴, ۱۳, ۷۳, ۷۴, ۷۷, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۴۴, ۳۵۶, ۳۵۷, ۳۷۴
احیایی ۴۳۷
ادن، آنتونی ۵۸۰
ادیب، فتحی ۴۰
اراکی، محمدعلی ۳۴۶
اردنی، عبدالله ۴۸۴
ازناکوویچ، آرمن ۱۵۲
استالین، جوزف ۴, ۵, ۶, ۸, ۱۶, ۲۶, ۳۳, ۳۵, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۱۰۶, ۱۳۵, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۶۸, ۱۶۹, ۲۴۲, ۳۱۸, ۳۱۹, ۵۴۵, ۵۴۶, ۵۶۴, ۵۶۵, ۵۶۶, ۵۶۸, ۵۶۹, ۵۷۰, ۵۷۱, ۵۷۶, ۵۸۱, ۶۲۲, ۶۲۹, ۶۳۵, ۶۳۶, ۶۴۹
استراوویتووا، گالینا ۱۷۲, ۶۳۷
استمپل، جان ۴۲۱
اسرافیلیان، ابراهیم ۵۰۷
اسفندیار ۵۹۲
اسکودرو، استنلی ۴۲۱
اسکوکرافت، برنت ۵۲۰
اسلامی، محمد مهدی ۲۱۰, ۲۷۵, ۴۴۴, ۴۵۹
اشرف نوری، علی ۲۶۶
اصغرزاد، ابراهیم ۲۸۴
اصغرزاده، ابراهیم ۲۹۲, ۲۹۴, ۲۹۵, ۶۴۶, ۶۴۷
اعتمادزاده، زرتشت ۷۳, ۱۵۳
افجه‌ای، محمد کاظم ۴۶۱
افخمی، غلامرضا ۶۰۰
افشار، علیرضا ۲۹۲
افضلی، بهرام ۳۴۹
اقدم احمدی، تامارا ۱۵۳, ۱۵۴
اقدم احمدی، ثریا ۱۵۳, ۱۵۴
اقدم احمدی، جمیله ۱۵۳, ۱۵۴
اقدم احمدی، سوفیا ۱۵۳, ۱۵۴
اقدم احمدی، محمدرضا ۱۵۳, ۱۵۴
اکبر یکدست ۱۹۰

AVAYEBUF.wordpress.COM

الجرمق ۴۹
الحسینی ۴۹, ۲۵۱, ۲۵۳, ۲۵۵, ۲۵۶, ۶۲۷
الحسینی، محمد صادق ۴۹, ۲۵۱, ۲۵۳
الدوری، عزت ابراهیم ۳۸, ۳۹, ۶۲۴, ۶۲۵
الن پو، ادگار ۵۴۵
الویری، مرتضی ۲۲۰, ۲۲۱, ۴۹۴
امام حسین ۹۳, ۹۴, ۳۶۸, ۶۳۰
امانپور، تقی ۲۱۰, ۴۹۴
امانی، محمدعلی ۴۹۴
امپراتوری عثمانی ۲۶, ۲۷
املشی، ربانی ۸, ۲۶۰, ۳۵۰, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۷۷, ۳۸۷, ۴۳۷, ۴۴۲, ۴۶۰, ۴۷۷, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۸۶, ۴۸۷, ۵۴۱, ۵۴۲, ۶۵۷
امید نجف آبادی، فتح الله ۵۲۴
امیرارجمند، شاهرخ ۵۸۷
امیرارجمند، لیلی ۵۸۶, ۵۸۷, ۵۸۸, ۵۸۹, ۵۹۰, ۵۹۳, ۶۰۱, ۶۶۶
امیرانتظام، عباس ۲۹۷
امیر خسروی، مه آفرید ۴۵۶
امیر خسروی، مهرگان ۴۵۶, ۶۵۶
امیر عبدالله ۲۶۳
امین‌زاده، محسن ۳۷۶
امینی آل آقا، سیاووش ۱۸۳
امینی، مرتضی ۳۶۵
انصاری ۳۵۹
انواری ۱۱۳, ۱۲۴, ۱۲۵
انور سادات ۳۷
اوانز و کارولین ۱۳۷
اوباما، باراک حسین ۳۰, ۶۱۲, ۶۱۶, ۶۱۷, ۶۱۸, ۶۱۹, ۶۲۰
اورتگا، دانیل ۵۲۲
اورول، جرج ۳, ۲۵, ۲۶۷, ۶۲۲
اوسوالدو لوئیزار اوبرگون ۱۵۲
ایاد محمود ۵۱۹, ۵۲۰, ۵۲۹, ۵۳۰
ایبراگیمف، ساتیبالدی تلمیسوویچ ۱۵۲

ب

باتلر، روپرت ۱۶۱
بادامچیان، اسدالله ۳۳۹
بارزانی، محمود ۲۸
باروش، برنارد ۲۶, ۶۲۲
بازرانی، مصطفی ۲۹
بازرگان، مهدی ۱۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۶۱, ۶۲, ۱۷۶, ۲۲۱, ۲۲۵, ۲۳۵, ۲۵۴, ۲۸۵, ۲۸۶, ۲۸۷, ۳۰۰, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۶۶, ۳۷۰, ۴۱۹, ۴۲۲, ۴۲۴, ۶۴۲, ۶۴۵, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۵۲
باقی، عمادالدین ۱۹۶
باهنر، محمدجواد ۱۶, ۲۰۷, ۲۱۵, ۲۳۹, ۳۱۶, ۳۷۳, ۴۲۷, ۴۳۳, ۴۴۲, ۴۵۱, ۴۶۹
بتهوون ۵۴۵
بجنوردی، محمد کاظم ۲۹, ۸۴, ۳۶۱, ۴۹۳
بختیار ۱۰۳, ۱۲۰, ۱۷۷, ۲۱۰, ۲۵۱, ۲۵۵, ۲۷۴, ۳۱۹, ۳۳۲, ۳۳۳, ۳۷۱, ۴۲۱ ۲
بختیار، تیمور ۱۲۰
بدرالسادات ۸۰
بذرکار، فلاح ۱۸۲, ۱۸۳
برژنف، لئونید ۵, ۴۶, ۴۷, ۵۲, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۱, ۱۷۴, ۵۹۵, ۶۱۳, ۶۳۷
برژینسکی، زبیگنیف ۲۰۳
برغوثی، مصطفی ۱۲۱, ۱۵۲
برمن، ایلان ۱۳۹, ۱۴۹, ۶۳۴, ۶۳۵
بروجردی ۵۸, ۱۰۸, ۱۸۸, ۱۹۰, ۱۹۱, ۱۹۲, ۱۹۴, ۲۱۸, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۲, ۶۲۷, ۶۳۹
بروجردی، آیت الله ۱۰۸
بروجردی، حسین ۵۸, ۱۸۸, ۱۹۰, ۱۹۱, ۱۹۲, ۶۲۷, ۶۳۹
بروجردی، کاظم ۲۱۸
بسطامی ۲۹۳
بسطامی، غلامحسین ۲۹۳
بشارتیان، علی ۱۸۶
بشارتی، علی محمد ۲۲۱
بصیری، محمد علی ۱۱۶
بقایی، مظفر ۵۷۵, ۵۷۷, ۶۶۴
بگین، مناخیم ۲۷۲, ۶۴۵
بلشیویک‌ها ۲۶
بنی‌صدر، ابوالحسن- در اکثر صفحات کتاب.
بنی‌عامری، احسان ۴۴۹
بهادری، کریم پاشا ۵۸۶, ۵۸۷
بهبودی، هدایت الله ۹۲, ۶۳۰, ۶۳۱, ۶۳۹

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

بهرامی ۹۵
بهشتی ۷, ۱۶, ۴۸, ۱۰۳, ۱۲۱, ۲۱۵, ۲۲۲, ۲۲۵, ۲۲۸, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۷, ۲۵۷, ۲۸۵, ۲۸۶, ۲۸۷, ۲۹۸, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۸, ۳۱۳, ۳۱۶, ۳۱۸, ۳۱۹, ۳۳۶, ۳۴۰, ۳۵۱, ۳۶۲, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۶۸, ۳۷۳, ۳۹۶, ۴۰۹, ۴۱۴, ۴۱۵, ۴۱۶, ۴۱۷, ۴۱۸, ۴۱۹, ۴۲۰, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۲۳, ۴۲۴, ۴۲۶, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۰, ۴۳۱, ۴۵۱, ۴۶۶, ۴۶۷, ۴۶۹, ۴۷۶, ۴۸۵, ۴۸۶, ۴۹۷, ۵۰۹, ۵۱۰, ۵۵۶, ۵۶۰, ۶۱۱, ۶۵۴, ۶۵۵, ۶۶۳
بهشتی، محمد ۲۲۵, ۲۲۸, ۲۳۹, ۲۵۷, ۲۹۸, ۳۰۸, ۳۱۳, ۳۱۶, ۳۱۸, ۳۴۰, ۳۷۳, ۴۰۹, ۴۱۶, ۴۲۰, ۴۲۱, ۴۵۱, ۴۶۶, ۴۶۹, ۵۱۰
بهمنی، جواد ۱۱۴
بهمنی، منوچهر ۱۸۳
بوتیه، هانری ۶۰۰
بورو، پولیت ۳۱, ۱۷۸, ۴۶۹, ۵۳۱, ۵۳۳, ۵۴۶, ۵۴۹, ۵۸۳
بوریان، آلکساندرو ۱۵۲
بوش ۶۱۱, ۶۱۶
بوش، جرج دبلیو ۶۱۲, ۶۱۵
بوش، جرج هربرت واکر ۵۵۳
بولیک خان ۶۵
بی‌طرف، حبیب الله ۲۹۲

پ

پاچپیای، ژنرال ایان میهای ۴۶, ۸۶, ۱۴۶, ۱۷۰, ۲۵۹, ۶۳۰, ۶۳۴, ۶۳۷, ۶۳۸, ۶۴۴
پرچت ۴۱۶
پرکت، هنری ۴۱۷, ۴۱۸
پَرَل، ریچارد ۶۰۴, ۶۰۵
پرورش، علی اکبر ۳۰۲, ۴۶۸
پریماکوف ۱۷۳
پسر خمینی ۶۳, ۱۱۱
پلاتونفو، ولادیمیر ۵۴۸
پناهیان ۱۱۹, ۱۲۰
پنتاگون ۳۲
پهلوی، شهناز ۶۲
پهلوی، محمد رضا شاه ۱۷, ۳۹, ۵۵۲, ۵۷۴
پوتین، ولادیمیر ۵, ۸, ۱۳, ۲۳, ۲۴, ۳۸, ۵۲, ۱۳۶, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۵۹, ۱۶۱, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۴, ۵۴۷, ۵۴۸, ۵۴۹, ۶۱۳, ۶۱۵, ۶۱۶, ۶۱۸, ۶۱۹, ۶۲۰, ۶۳۴, ۶۳۷, ۶۶۲, ۶۶۷
پوران ۶۰۸
پورکاشانی ۵۹۱
پورمیرغفاری، حسین ۱۷۷
پیرو رضوی، محمد کاظم ۱۱۲, ۲۱۰, ۳۵۹, ۳۷۲, ۳۷۵
پیشگامی‌فرد، زهرا ۵۰
پیشه‌وری، جعفر ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۲۲, ۵۶۸
پیمان، حبیب الله ۲۸۷

ت

تاجزاده، مصطفی ۲۲۰
تاجیک، بیژن ۲۱۰, ۳۵۰, ۳۳۵۹
تارشهنی، محمد عبدالله ۱۵۲
تامست، ویکتور ۴۲۳
تاور، جان ۵۲۰
تبریزی، جواد ۳۴۶
ترنر، استنفیلد ۵۵۳, ۵۵۴
تروتسکی ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴, ۵۶۱, ۵۶۲, ۶۶۴
ترومن، هری ۴۵, ۶۰۹, ۶۲۶
تفضلی، جهانگیر ۵۸۴
تکبعلی‌زاده ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۹۰
تهرانی، ثریا ۵۹۱
تهرانی، علی اکبر ۲۱۰, ۳۵۹, ۳۷۶, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۷۹, ۴۳۸, ۴۶۰, ۴۶۳, ۴۶۴, ۴۸۸, ۴۸۹, ۴۹۰, ۴۹۱, ۴۹۷, ۶۵۲
تهرانی، مرتضی ۳۴۶
تولستوی، الکسی ۸۱, ۸۲, ۵۶۲, ۶۲۹
تیتکین ۲۷۹

ج

جاکوبسون، دیوید ۵۲۷
جاگدئو، بهارات ۱۵۲
جانسون ۴۵
جعفری ۴۹۳, ۴۹۴
جعفری، ابراهیم ۳۰

AVAYEBUF.wordpress.COM

جعفری، محمد علی (عزیز) ۲۹۲
جکسون، هنری ۶۰۳
جم، محمود ۵۶۵
جمی، حاج آقا ۱۸۱, ۱۸۹, ۱۹۰
جمیله ۱۵۴
جنتی ۴۸, ۴۹, ۶۳, ۲۱۹, ۲۲۱, ۳۰۶, ۶۲۷, ۶۴۲
جنتی، احمد ۴۷, ۵۰
جنتی، علی ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۶۳, ۲۱۹, ۲۲۱, ۶۲۷, ۶۴۲
جهان آرا، لیلی ۵۸۷
جهانگیری، فرح ۲۹۴, ۲۹۵, ۶۴۷

چ

چائوچسکو، نیکولای ۴۶, ۱۷۰
چاوز، هوگو ۱۵۲
چرچیل، وینستون ۲۸, ۱۰۶, ۱۶۷, ۵۶۸, ۵۶۹, ۵۷۰, ۵۷۳, ۵۸۰, ۶۲۳
چرکسوف، ویکتور ۱۷۳
چرننکو، کنستانتین ۱۷۱
چمران، مصطفی ۳, ۱۵, ۴۰, ۴۷, ۵۰, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۷۰, ۹۷, ۱۷۶, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۷, ۲۳۲, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۹۸, ۳۳۷, ۳۶۲, ۳۶۸, ۳۸۷, ۳۸۹, ۳۹۵, ۴۶۱, ۵۹۸, ۶۴۳, ۶۵۱
چه‌گووارا ۴۰
چوبینه، بهرام ۱۸۸, ۶۲۷

ح

حائری، مرتضی ۳۴۶
حاج احمد ۲۴۵
حاج طرخانی، تقی ۱۱۴
حافظ اسد ۳۷, ۳۸, ۴۷, ۵۳, ۵۷, ۹۶, ۹۷, ۱۱۰, ۲۲۰, ۲۳۸, ۲۵۳, ۲۸۱, ۵۱۹, ۵۳۰
حبش، جورج ۱۲۰
حبیبی، حسن ۱۱۸, ۲۳۸, ۲۸۵, ۲۸۷, ۲۹۸
حجاریان، سعید ۲۱۰, ۲۲۰, ۳۲۱, ۳۵۶, ۳۶۰, ۳۷۵, ۳۷۶, ۳۷۷, ۳۷۸, ۴۹۰, ۶۵۲
حجازی، فخرالدین ۴۳۷, ۴۹۳
حجت، محمد باقر ۸۸
حجتی کرمانی، محمدجواد ۳۰, ۲۱۷, ۲۲۳, ۳۶۱
حدیدچی دباغ، مرضیه ۵۰, ۲۲۱
حسن البکر، احمد ۳۷, ۳۸
حسنلی، جمیل ۵۶۹
حسین ابن علی ۹۲
حسینیان، روح الله ۱۱۷, ۳۵۸
حسینی سیرجانی، سید احمد ۵۰۷
حکمت، بیژن ۵۹۱
حکیم ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۸۶, ۶۵۹
حکیم، سیدعبدالعزیز ۴۸۴
حکیم، سید مهدی ۲۹, ۸۴
حکیم، محمدباقر ۲۶۰
حلی، جعفر ۹۳, ۶۳۰
حمید ۱۱۵, ۱۱۶, ۲۲۱
حیدریان، احمد ۱۴۳

خ

خاتمی، محمد ۵۰, ۷۶, ۱۲۹, ۱۵۴, ۲۳۵, ۴۱۰, ۴۹۳, ۶۱۲
خاکامادا، ایرینا ۵۴۸
خالد العظم ۳۶
خامنه‌ای، سیر علی- سیدضیاءالدین حسینی، - حسینی خامنه‌ای- آیت‌الله خامنه‌ای - سیدعلی- شیخ خامنه‌ای- حاج عبدالله- در اکثر صفحات کتاب.
خامنه‌ای، جواد ۷۹, ۸۰, ۸۴, ۸۷
خامنه‌ای، سید محمد ۷, ۸, ۸۰, ۹۹, ۲۴۰, ۳۰۷, ۳۶۹, ۳۷۰, ۳۷۲, ۳۷۳, ۳۷۴, ۳۷۵, ۴۰۷, ۴۲۸, ۴۴۸, ۴۵۸, ۴۵۹, ۴۶۰, ۴۶۱, ۵۰۴, ۵۰۶, ۵۰۷, ۵۰۹, ۵۱۰, ۵۱۱, ۵۱۲, ۵۱۵, ۵۲۸, ۶۱۱, ۶۵۲, ۶۵۹, ۶۶۰
خامنه‌ای، مجتبی ۹۹
خاوری، محمود رضا ۴۵۶, ۴۵۷, ۶۵۶
خرازیان ۴۴۹
خرازی، کمال ۴۴۰
خزعل، شیخ ۵۶۴
خسروشاهی، سیدهادی ۷۹, ۸۰, ۴۲۸, ۶۲۹
خمینی، احمد ۱۰۸, ۱۱۰, ۱۲۶, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۹۴, ۲۳۶, ۲۴۶, ۲۷۳, ۲۸۱, ۲۸۳, ۳۴۸,

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

۴۲۹, ۴۷۸, ۴۸۴, ۵۱۳, ۵۴۳, ۶۳۲
خمینی، حسین ۲۵۳, ۲۵۴
خمینی، روح‌الله- روح‌الله موسوی خمینی- امام خمینی - حضرت امام - در اکثر صفحات کتاب.
خوانساری ۱۸۸
خورشچف، نیکیتا ۵, ۳۰, ۳۱, ۳۶, ۳۹, ۱۳۲, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۸, ۵۸۱, ۵۸۳, ۶۰۵
خوشنویس، محمد حسین ۵۴۲, ۵۴۴

د

داداشی، حبیب الله ۲۱۰, ۳۷۶
دارک موجاوامار یا، جین ۱۵۲
دانشجو، کامران ۱۳, ۷۳, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۴۴, ۱۵۳
داودی شمسی، اسماعیل ۴۴۹
دحلان، محمد ۴۸۴
درونپرور، محمد ۷۳, ۳۴۶, ۳۴۷
درویش، سعدالله ۵۶۳
دستغیب، عبدالحسین ۲۳۹
دعایی، حجت الاسلام ۱۱۹
دعایی، محمود ۳۵۲
دفتریان، عبدالحسین ۴۳۴, ۴۳۵, ۴۳۶, ۴۳۸, ۴۴۱, ۴۴۲
دهقان، حسین ۲۳۱, ۲۹۲, ۶۱۸, ۶۴۳
دوریا، خوزه ۱۵۲
دوز دوزانی، عباس ۳۰, ۲۱۷, ۳۶۱
دومولن، ژروم ۱۲۰
دونبار، چارلز ۵۲۷

ذ

ذاکر، باقر ۲۱۰
ذاکر، سلمان ۲۶۶
ذوالقدر، محمدباقر ۲۲۰

ر

رائول ۴۰
راپاپورت، هلن ۸۳, ۶۲۹
رازینی ۳۶۰, ۴۸۲, ۴۹۸
راضی، حسین ۶۰۶
رجایی‌فر، فروز ۲۹۴, ۲۹۵
رجایی، محمدعلی ۷, ۱۶, ۲۰۷, ۲۳۲, ۲۹۴, ۲۹۸, ۳۰۲, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۱۰, ۳۱۸, ۳۳۲, ۳۴۱, ۳۶۸, ۳۷۲, ۳۷۵, ۳۷۶, ۳۷۹, ۴۱۵, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۳۱, ۴۳۳, ۴۳۵, ۴۳۶, ۴۳۷, ۴۳۸, ۴۳۹, ۴۴۰, ۴۴۱, ۴۴۲, ۴۴۸, ۴۵۱, ۴۵۲, ۴۵۳, ۴۶۰, ۴۶۶, ۴۶۷, ۴۶۸, ۴۶۹, ۴۷۱, ۴۹۰, ۴۹۲, ۴۹۴, ۴۹۵, ۴۹۷, ۴۹۹, ۵۱۳, ۶۴۸, ۶۵۶, ۶۵۷ ۵
رجبی، محمد ۹۱, ۹۵
رحمانی ۱۸۹
رشدی، سلمان ۱۳۱
رشیدی مطلق، احمد ۶۰۲
رضا زاده، طاهره ۲۹۴, ۲۹۵
رضایی، ابوالقاسم ۱۸۶
رضایی، محسن ۶, ۷, ۱۵, ۲۰۸, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۵۲, ۲۵۳, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۲۶, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۳۱, ۳۳۲, ۳۳۳, ۳۳۵, ۳۳۸, ۳۶۶, ۳۶۷, ۳۶۸, ۳۶۹, ۳۷۲, ۳۸۸, ۴۴۸, ۶۴۹, ۶۵۱, ۶۵۲
رضوانی، محسن ۳۰۶, ۵۹۱
رضوی، پیرو ۱۱۲, ۲۱۰, ۲۳۰, ۳۵۹, ۳۶۵, ۳۷۲, ۳۷۵
رفان، اکبر ۲۹۲
رفعت، کمال الدین ۴۰
رفیقدوست، محسن ۱۳۰, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۵۳
رلوبو سوسا، پورفیریو ۱۴۵
رمضانی، اسفندیار ۱۸۳
رهنورد، زهرا ۵۹۳
روبین، باری ۵۱
روحانی ۸۵, ۱۲۰, ۱۲۵, ۱۹۱, ۱۹۴, ۲۰۰, ۲۱۹, ۲۲۹, ۲۴۳, ۲۵۰, ۲۸۲, ۲۸۶, ۲۸۷, ۲۹۰, ۲۹۲, ۲۹۷, ۳۰۰, ۳۰۵, ۳۳۹, ۳۷۳, ۳۷۴, ۴۱۵, ۴۱۸, ۴۲۰, ۴۲۶, ۴۵۱, ۴۹۹, ۵۱۰, ۶۱۸
روحانی، حسن ۴۸, ۵۰, ۷۷, ۲۳۱, ۵۰۱, ۵۲۶, ۵۳۰, ۶۱۷, ۶۵۹
روزن، باری ۲۹۴, ۳۵۶
روزنبرگ، استیو ۱۶۵, ۶۳۶

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

روزولت، فرانکلین دلانو ۲۶, ۱۰۶, ۱۶۷, ۵۶۷, ۵۶۸, ۵۶۹, ۵۷۰, ۵۷۱, ۵۷۳, ۵۷۷, ۵۷۸, ۵۸۰, ۶۰۹, ۶۱۰, ۶۳۲, ۶۶۴
روزی طلب، محمد حسن ۲۰۶, ۳۷۴, ۴۰۱, ۴۰۵, ۴۴۶, ۴۵۹, ۶۴۱, ۶۴۲, ۶۴۵, ۶۴۶, ۶۴۷, ۶۴۹, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۵۲, ۶۵۳, ۶۵۴, ۶۵۵, ۶۵۶, ۶۵۷, ۶۵۸
ریباکف، سرگئی ۶۱۳
ری‌شهری محمد ۷, ۶۱, ۶۹, ۷۰, ۷۳, ۱۰۵, ۲۶۰, ۳۲۱, ۳۳۰, ۳۴۴, ۳۴۶, ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۱, ۳۵۴, ۳۵۶, ۳۵۸, ۳۶۰, ۳۸۸, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۴۸, ۴۵۰, ۴۷۵, ۴۷۸, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۳, ۵۲۸, ۵۳۰, ۵۳۶, ۵۳۷, ۵۴۱, ۶۴۴, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۵۴, ۶۵۶, ۶۵۷, ۶۶۱
ریگان، رونالد ۱۳۸, ۱۷۱, ۲۶۲, ۳۱۱, ۳۱۲, ۴۹۹, ۵۰۴, ۵۲۰, ۶۰۴
رییسی، ابراهیم ۳۵۸, ۴۷۸, ۴۷۹

ز

زاروبین، مارینا ۱۵۵
زاکانی، علیرضا ۱۲۱
زاهدی، اردشیر ۶۲, ۲۰۳
زرگر، موسی ۴۳۹, ۴۴۱
زواره‌ای، رضا ۴۶۸
زیباکلام، صادق ۵۵۵, ۶۶۳
زیگموند، بهری ۱۵۲

س

ساخاروفسکی، الکساندر ۱۴۷
سازگارا، محسن ۳۵۹, ۳۷۶, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۴۳۸, ۴۳۹, ۴۴۰, ۴۴۱, ۴۴۹, ۴۸۹, ۴۹۰, ۴۹۱, ۶۵۸
سالومو گورگل پینه‌یرو ۱۵۲
سالیوان، ویلیام ۴۲۲
سانچز، رامیرز ۱۳۹, ۵۴۸
ساندنیست‌ها ۴۱, ۴۹۹
سجادی، محمدرضا ۱۴۳
سحابی، عزت‌الله ۲۳۹, ۲۸۷
سحابی، یدالله ۱۱۳, ۲۲۹
سرحدی‌زاده ۳۰, ۲۱۷, ۳۶۱, ۴۹۳
سرحدی‌زاده، ابوالقاسم ۳۰, ۲۱۷, ۳۶۱, ۴۹۳
سروش ۴۱۳, ۴۳۰, ۴۴۰, ۴۴۱, ۴۹۴, ۶۵۴, ۶۵۵
سکورد، ریچارد ۵۲۷, ۶۵۹
سلامتی، محمد ۲۲۰
سلطانی طباطبایی، آیت الله ۲۳۸, ۲۸۱
سلیمانی، قاسم ۳۰
سماع ۴۰, ۱۷۶
سوفیا ۱۵۴
سولیوان، ویلیام ۵۵۷
سیاهپوش، محسن ۱۱۲
سید احمد ۸۸, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۰, ۱۲۶, ۴۷۸, ۴۸۴, ۵۰۷, ۵۱۳, ۶۳۰, ۶۳۲
سید جواد ۷۹, ۸۰, ۸۴, ۸۷, ۹۸, ۹۹, ۳۶۹
سید حسین، پدر سید محمد موسوی خوئینی‌ها ۱۰۷
سید محمد حسن فضل الله ۲۹, ۸۰, ۸۴
سید مصطفی ۴۹۳
سیرجانی ۵۰۷
سیف‌اللهی، رضا ۲۹۲, ۳۷۶
سیف، حسین ۲۹۲
سیلا، عبدالرحمن ۱۴۵, ۱۵۲
سیمونوف، ویکتور ۱۳۹

ش

شادمانی، علی ۲۶۳
شاکلی، تئودور ۵۵۴, ۶۶۳
شاه، محمدرضا پهلوی - در اکثر صفحات کتاب.
شاه آبادی ۲۲۳
شبیری زنجانی، جعفر ۲۲۳
شجونی، جعفر ۱۱۳, ۱۲۴, ۱۲۵
شریعتمداری، کاظم ۶۱, ۶۹, ۳۱۹, ۳۲۴, ۳۴۹
شریعتی ۶۰۷
شریف امامی، جعفر ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۶, ۲۰۹
شریف خانی ۴۸
شریف، مجید ۴۸۴
شفیق، منیر ۴۹, ۶۳
شکری القوتلی ۳۶

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

شمخانی، علی ۵۹, ۶۲۷
شمس، احمد ۸۸, ۶۳۰
شمس خراسانی، حسین ۸۸
شهاب ۱۸۶, ۱۸۹, ۱۹۰, ۱۹۱, ۴۹۳
شهبازی، عبدالله ۳۲۳
شهبازی، یدالله ۶۰۷, ۶۰۸, ۶۰۹
شواردنادزه ۵۳۳, ۶۶۱
شولوخف ۸۱
شویگو، سرگئی ۶۱۸
شیبانی، حماد ۵ ۲۴۹
شیبانی، عباس ۲۳۹, ۲۸۷, ۴۶۸
شیرازی ۲۷, ۱۱۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۳۰۲, ۳۰۶, ۳۷۳
شیرازی، آقا رضی ۱۲۴
شیرازی، ربانی ۳۰۶
شیرازی، محمد تقی ۲۷
شیروانلو، فیروز ۵۹۰, ۵۹۱, ۵۹۲

ص

صالح الحسینی ۲۵۱, ۲۵۳, ۲۵۵, ۲۵۶
صالحی، مرتضی ۴۹۴
صانعی ۳۰۶, ۴۱۴, ۴۲۹, ۴۸۶
صباغیان، اصغر ۲۲۱, ۲۴۹
صباغیان، هاشم ۶, ۲۹۸, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۸, ۶۴۹, ۶۵۶
صدام حسین ۳۰, ۳۸, ۵۳, ۵۳۸, ۶۰۶, ۶۱۲, ۶۶۱
صدر، امام موسی ۳۴, ۴۱, ۴۷, ۵۳, ۵۶, ۵۷, ۶۲, ۶۳, ۶۹, ۹۶, ۹۷, ۱۱۰, ۲۳۸, ۲۵۰, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۸۱, ۳۶۲, ۶۲۷, ۶۳۰, ۶۳۲, ۶۴۴
صدرحاج سید جوادی، احمد ۲۸۷
صدر، سید محمد باقر ۲۹
صدوقی، آیت الله محمد ۲۳۹, ۳۵۸, ۳۷۷
صفری، سرهنگ ۳۲۹

ض

ضرغامی، عزت‌الله ۲۹۲

ط

طالقانی ۶, ۵۷, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۲۶, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۴, ۲۳۷, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۴۸, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۷, ۲۶۷, ۲۷۰, ۲۷۱, ۲۸۵, ۲۸۶, ۲۸۷, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۱۹, ۳۶۳, ۳۷۳, ۴۶۰, ۴۸۳, ۶۴۳, ۶۴۴ ۷
طالقانی، ابوالحسن ۲۳۴
طالقانی، مجتبی ۲۴۸
طاهری، جلال ۲۳۹
طباطبائی حکیم، سید محسن ۱۰۸
طباطبائی، محمدباقر ۳۴۶
طباطبایی ۸۷, ۱۰۷, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۴, ۲۳۸, ۲۸۱, ۴۹۴, ۵۵۸, ۵۶۴, ۶۳۲, ۶۴۳, ۶۴۶, ۶۶۳
طباطبایی سلطانی، فاطمه ۲۸۱
طباطبایی، سید ضیاالدین ۵۶۴
طباطبایی، صادق ۱۰۷, ۱۱۰, ۲۳۸, ۲۸۱, ۵۵۸, ۶۳۲, ۶۴۳, ۶۴۶, ۶۶۳
طباطبایی، علامه ۸۷
طباطبایی، قاضی ۱۱۴
طبری، احسان ۵۸۷
طهماسبی ۱۹۱

ع

عارفی، حسن ۵۴۰, ۵۴۱, ۵۴۳, ۶۶۱, ۶۶۲
عباس غلام محمد ۱۷۷
عبدالکریم قاسم ۳۷
عبدالناصر، جمال ۳۶, ۳۷, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۵, ۵۳, ۵۶, ۱۸۴, ۲۵۹, ۶۰۶, ۶۲۶
عبدی، عباس ۲۸۹, ۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۷, ۴۹۳, ۶۴۶, ۶۴۷
عراقی، مهدی ۱۱۴, ۲۱۹, ۳۳۹, ۳۶۲
عرب سرخی، فیض الله ۲۲۰
عرب، محمد ۲۳۹
عرفات، یاسر ۴۲, ۴۸, ۵۳, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۹, ۲۳۶, ۲۴۴, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۹, ۲۷۲, ۲۷۳, ۳۶۲, ۴۸۴, ۵۲۳
عسگراولادی ۱۲۵

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

عسگری، اسماعیل ۲۶۱
عطاریان، هوشنگ ۳۴۹
علا، حسین ۶۰۲
علم الهدی ۸۸
علم الهدی، ابراهیم ۸۸
علی اف، حیدر ۱۲۰
علیخانی، مهرداد ۴۸۴

غ

غرضی، محمد ۵۰, ۲۲۱, ۴۶۷
غفوری فرد، حسن ۴۶۸

ف

فائزه ۲۲۱
فادیکین، ایوان ۳۲, ۱۷۸, ۵۸۳
فارسی، جلال الدین ۱۲۷, ۲۵۳, ۲۹۸, ۲۹۹, ۵۰۷
فاستر دالاس، جان ۵۸۲
فاضل، اصغر ۴۹۴
فاطمه ۲۲۱, ۲۸۱
فخارزاده کرمانی، محمد ۴۴۳
فداکار، تقی ۶۰۲
فربد، ناصر ۲۷۴, ۲۷۵, ۴۴۴
فرج ۱۸۲, ۱۸۳
فرح دیبا ۵۸۴, ۵۸۵, ۵۸۶, ۵۸۷, ۵۸۸, ۵۸۹, ۵۹۰, ۵۹۲, ۵۹۳, ۵۹۶, ۶۰۰
فرهودی، بیژن ۷۵, ۵۰۱, ۵۰۲, ۶۲۹
فره‌وشی، بهمن ۵۹۲
فروتن، یوسف ۲۲۱
فری، لوئیس ۲۶۲, ۶۴۴
فضل الله ۴, ۲۹, ۸۴, ۸۶, ۸۹, ۹۶, ۹۷, ۲۲۳
فکوری ۲۵۴
فلاحیان، علی ۵۰, ۱۲۱, ۱۷۷, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۹۲, ۲۲۱, ۶۳۳
فهیم کرمانی، مرتضی ۵۰۷
فوکو، میشل ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۳, ۶۴۰
فیدورووویچ، واسیلی ۲۵۹
فیصل ابن حسین الهاشمی ۶۲۳
فیلیپوف، ولادیمیر ۱۴۰, ۱۴۵, ۶۳۴

ق

قائم مقامی ۲۵۴, ۴۶۶, ۵۱۴, ۵۳۷, ۵۳۸, ۶۶۱
قائم مقامی الحسینی، محمد صالح ۲۵۱, ۲۵۲
قاسمی، حسین ۱۱۲
قاضی محمد ۵۶۸
قالیباف، محمد باقر ۱۳۳, ۶۳۳
قدسی ۴۴۹
قدوسی ۱۶, ۴۸, ۲۳۲, ۲۸۳, ۳۱۹, ۳۴۰, ۳۴۱, ۳۸۷, ۴۲۸, ۴۳۲, ۴۳۸, ۴۴۲, ۴۴۳, ۴۶۰, ۴۶۱, ۴۷۶, ۴۷۷, ۴۷۹, ۴۸۳, ۴۸۶
قدیریان، احمد ۱۹۲, ۴۹۴, ۴۹۷
قدیری، جواد ۷, ۲۱۰, ۲۳۳, ۳۳۶, ۳۳۸, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۸۶, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۹, ۴۱۵
قدیری مدرس، محمد جواد ۷, ۳۶۳
قذافی، معمر ۵۳, ۴۷۱, ۶۰۶
قربانی، ارسلان ۱۳, ۷۳, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۴۴, ۱۵۳
قربانی‌فر، منوچهر ۵۰۰, ۵۰۱, ۵۲۳, ۵۲۴, ۵۲۶, ۵۲۹
قره‌باغی، عباس ۲۰۹, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۷۳
قطب‌زاده، صادق ۳, ۴۰, ۴۱, ۵۴, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۵, ۶۶, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۲۳۵, ۲۸۷, ۳۴۹, ۴۲۶
قطبی ۵۸۷, ۶۰۱
قطبی، رضا ۵۸۷, ۶۰۱
قنبری تهرانی، خسرو ۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۵, ۳۷۲
قوام، احمد ۱۰۷, ۵۶۸
قوچانی ۱۹۱
قوچکانلو، نادر ۳۷۷

ک

کابانف ۲۷۹
کابراخامانف، تلهوخان ۱۵۲
کاتم، ریچارد ۴۱۶
کاتوزیان ۵۹۱
کارتر، جیمی ۱۷, ۲۷۲, ۴۱۹, ۴۲۴, ۴۲۵, ۵۵۲, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۵۵, ۵۵۶, ۵۵۷, ۵۵۸, ۵۵۹, ۵۶۰, ۶۰۲, ۶۰۳, ۶۰۴, ۶۱۱, ۶۴۵, ۶۵۴
کارلوس ۱۲۱, ۱۳۹, ۵۴۸
کاسترو، فیدل ۴۰, ۵۳, ۱۴۹, ۴۸۴, ۶۰۶

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

کاشانی، آیت الله ۳۳, ۲۴۸, ۳۱۱, ۳۷۴
کاظمی، زهرا ۱۵۴, ۶۳۵
کاظمی، زهره ۵۹۳
کامران، حسن ۳۵۹
کامل، ببرک ۴۵۳
کبیری، بیژن ۶۹, ۷۰, ۳۴۹, ۳۵۰
کتیبه، محمد مهدی ۳۲۹, ۶۴۹
کچویی، ولی محمد ۴۶۱
کردان، علی ۱۳۱
کرمانی، فهیم ۳۴۷
کروبی، مهدی ۷۶, ۱۲۹
کروزیر، برایان ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۶۳۴
کرونکایت، والتر ۲۸۳
کریس ۵۲۲
کریستوفر، وارن ۲۰۴
کریستووفر آنتونی، فرانک ۱۵۲
کسمایی، حسین ۵۶۰
کسینجر، هنری ۲۴, ۶۲۱
کشمیری، مسعود ۵, ۷, ۱۴, ۱۵, ۱۰۶, ۱۷۶, ۲۰۵, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۳۳, ۲۷۳, ۲۷۴, ۲۷۵, ۲۷۶, ۲۷۷, ۲۸۰, ۳۱۴, ۳۱۸, ۳۲۱, ۳۲۳, ۳۲۹, ۳۳۲, ۳۳۳, ۳۳۴, ۳۳۵, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۶, ۳۵۰, ۳۵۲, ۳۵۷, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۶۶, ۳۶۷, ۳۷۲, ۳۷۵, ۳۷۶, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۶, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۰, ۴۳۲, ۴۳۳, ۴۳۵, ۴۳۶, ۴۳۷, ۴۳۸, ۴۳۹, ۴۴۰, ۴۴۱, ۴۴۲, ۴۴۳, ۴۴۴, ۴۴۵, ۴۴۶, ۴۴۷, ۴۴۸, ۴۴۹, ۴۵۰, ۴۵۴, ۴۵۵, ۴۵۸, ۴۶۲, ۴۸۸, ۵۱۳, ۶۴۱, ۶۴۵, ۶۴۹, ۶۵۵, ۶۵۶
کلارک، رمزی ۴۲۴, ۵۶۰, ۶۰۳
کلاهدوز، یوسف ۲۲۱
کلاهی، محمدرضا ۷, ۲۳۳, ۳۳۶, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۴۶, ۳۵۴, ۳۵۵, ۳۶۵, ۳۶۶, ۳۷۹, ۳۸۶, ۳۸۹, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۱۵, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۳۲, ۴۴۳, ۴۵۴, ۴۵۵, ۴۵۸, ۴۶۱, ۶۵۱, ۶۵۶
کلینتون، بیل ۶۱۲, ۶۶۲
کمینترن ۱۴۷
کندی، جان اف ۳۰, ۳۱, ۴۵, ۶۰۵, ۶۲۳
کنگرلو، محسن ۵۰۰, ۵۰۱, ۵۲۴, ۵۲۸, ۶۶۱
کوچان، لیونل ۱۹۷, ۶۳۹
کوزیچکین، ولادیمیر ۳۲, ۴۱, ۶۵, ۶۹, ۱۱۳, ۱۷۸, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۱۵, ۲۲۵, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۵, ۲۴۱, ۲۴۳, ۲۴۶, ۲۷۰, ۲۷۲, ۲۷۳, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۹۰, ۲۹۷, ۳۴۹, ۴۷۱, ۴۷۲, ۴۷۳, ۴۷۵, ۵۵۸, ۵۸۴, ۶۰۸, ۶۰۹, ۶۱۴, ۶۲۰, ۶۲۳, ۶۲۴, ۶۲۵, ۶۲۸, ۶۳۲, ۶۳۸, ۶۴۲, ۶۴۳, ۶۴۴, ۶۴۵, ۶۴۶, ۶۵۰, ۶۵۷, ۶۶۳, ۶۶۴, ۶۶۵, ۶۶۶, ۶۶۷
کویین، آنتونی ۴۱۷
کیانزاد ۵۹۲
کیاووش ۴۳۷
کیم ایل سونگ ۹۵۳
کیو، جرج ۵۲۶, ۶۶۱

گ

گاپون، گئورگی ۱۹۷
گازیوروسکی، مارک ۳۳۲
گرباچف، میخائیل ۲۳, ۶۲۱
گرجی، منیره ۲۳۹
گرومیکو، آندره ۲۲
گست، فلیپ ۴۲۲
گس، ژنرال ۲۱۰, ۲۷۴
گلپایگانی، صافی ۳۰۶
گلپایگانی، محمدرضا ۳۴۶
گلپور، رضا ۱۱۹, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۳۶۷, ۶۳۳, ۶۵۲, ۶۵۹
گلزاده غفوری، علی ۲۳۹
گلسرخی، خسرو ۶۰۱
گودرزی، اکبر ۱۱۲, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۲۳۰, ۶۳۲, ۶۳۳, ۶۵۳
گورکی، ماکسیم ۵۴۵
گیدار ۲۵۹, ۵۲۳
گیلانی، محمدی ۱۱۵

ل

لئونوف، نیکولای ۲۲
لاجوردی، اسدالله ۲۳۳, ۲۷۷, ۳۳۶, ۳۴۱, ۳۵۳, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۴, ۳۷۷, ۳۷۹, ۳۸۷,

AVAYEBUF.wordpress.COM

۴۳۲, ۴۳۸, ۴۶۰, ۴۶۱, ۴۶۲, ۴۷۷, ۴۷۸,
۴۷۹, ۴۸۶, ۴۸۷, ۴۹۴, ۴۹۷, ۶۵۱, ۶۵۸
لاهوتی، حسن ۱۸۶, ۱۹۲, ۲۰۳, ۲۲۱, ۲۳۲,
۳۶۳, ۳۸۷, ۴۲۸, ۴۸۳, ۶۳۸, ۶۴۱
لمبراکیس، جورج ۴۲۱
لنکرانی، محمد فاضل ۳۴۶
لنگن، بروس ۴۲۳
لنین ۵, ۸, ۲۱, ۲۶, ۸۱, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۷, ۱۵۹,
۱۶۰, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۹۹,
۲۰۰, ۲۲۳, ۲۲۵, ۲۴۲, ۳۱۸, ۳۱۹, ۴۶۹,
۵۴۰, ۵۴۵, ۵۴۶, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۶۴, ۶۳۵,
۶۴۹, ۶۶۴
لوری، لیو ۵۴۵, ۵۴۶
لیپمن، والتر ۲۶, ۶۲۲
لیتویننکو، الکساندر ۴۸۴
لینگن، چارج ۴۱۶

م

ماریا لوییزا راموس اورزاگاسته ۱۵۲
ماسکی، ادموند ۵۲۰
ماندا ۶۰۸
ماندلا، نلسون ۴۸۴
متحدی، محمد ۱۱۲
مجتبی هاشمی ۵۹, ۶۰, ۳۸۷, ۶۲۷
مجتهدی، فرج الله ۱۸۳
محمد نصرالله ۵۷
محمدی، تقی ۷, ۲۱۰, ۲۳۳, ۲۹۲, ۳۳۶, ۳۳۸,
۳۴۴, ۳۵۰, ۳۵۳, ۳۵۵, ۳۵۶, ۳۵۷, ۳۵۸,
۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۱, ۳۶۳, ۳۷۷, ۳۷۸, ۴۶۲,
۴۸۷, ۴۸۸, ۴۹۰, ۴۹۱, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۵۷
محمدی ری‌شهری، محمد ۷۰, ۴۸۲, ۵۴۱,
۶۵۰, ۶۵۱, ۶۵۶, ۶۵۷
محمود عباس ۵۴, ۱۳۶, ۱۳۹, ۱۴۵, ۱۴۷,
۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۵, ۱۵۸, ۳۶۲, ۵۴۹, ۶۱۵,
۶۱۷, ۶۱۹, ۶۳۵
مخملباف، محسن ۲۲۰
مدودف، دیمیتری ۱۷۳
مرتضوی، سعید ۱۵۴, ۲۹۴
مرعشی، عفت ۱۱۳
مرعشی نجفی، شهاب الدین ۱۸۶
مشکینی، علی ۱۱۵, ۲۳۹, ۳۴۶, ۳۴۷, ۶۵۰
مصدق، محمد ۳۳, ۳۴, ۱۶۷, ۲۴۸, ۳۱۱, ۴۵۳,
۵۷۴, ۵۷۵, ۵۷۶, ۵۷۷, ۵۷۸, ۵۸۰, ۵۹۸
مصلحی ۳۵۸
مصلحی، حیدر ۳۵۸
مطلبی، حجت الاسلام رضا ۳۰۳, ۳۹۵, ۴۰۲,
۴۰۴
مطهری ۵, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۶, ۱۲۴,
۱۲۵, ۱۲۶, ۲۲۶, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۴,
۲۳۷, ۲۴۷, ۲۵۰, ۲۸۵, ۲۸۶, ۲۸۷, ۳۰۲,
۳۱۹, ۴۴۲, ۴۶۰, ۶۳۲, ۶۳۳, ۶۵۳
معادیخواه، عبدالمجید ۱۱۵, ۱۱۶, ۴۳۷, ۶۳۳
معتضد، خسرو ۵۸۸, ۶۶۶
معین‌فر، علی اکبر ۲۸۷, ۲۹۸
مغنیه، عماد ۲۵۱
مفتح، محمد ۱۱۴, ۱۹۵, ۲۳۰
مقدم، جلال ۱۸۶
مقدم، ناصر ۹۵
مقدونی، اسکندر ۵۴۵
مقربی، احمد ۶, ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۰, ۶۰۱,
۶۴۶
مک فارلین، رابرت ۵۰۰, ۵۰۱, ۵۰۲, ۵۰۳
مگوایر، جان ۵۵۳, ۶۶۳
ملاباشی، محمود ۱۳, ۷۳, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۴۴,
۱۵۳
ملاحسینی، مهدی ۱۱۲
ملک فاروق ۴۲
منتظری ۸, ۱۶, ۴۷, ۴۸, ۵۰, ۵۸, ۵۹, ۷۰,
۱۰۳, ۱۱۵, ۱۷۶, ۱۷۷, ۱۸۱, ۱۹۲, ۲۱۹,
۲۲۱, ۲۲۲, ۲۳۲, ۲۳۹, ۲۴۷, ۲۵۱, ۲۵۳,
۲۹۹, ۳۰۲, ۳۱۹, ۳۵۰, ۳۶۲, ۳۶۷, ۳۷۳,
۴۰۹, ۴۶۶, ۴۸۱, ۵۱۰, ۵۱۱, ۵۱۲, ۵۱۳,
۵۱۴, ۵۱۶, ۵۲۴, ۵۲۷, ۵۳۵, ۵۳۶, ۵۳۷,
۵۳۸, ۵۴۰, ۵۴۲, ۶۲۷, ۶۳۸, ۶۴۲, ۶۴۵,
۶۵۰, ۶۵۲, ۶۶۱
منتظری، محمد ۴۷, ۴۸, ۵۰, ۵۸, ۵۹, ۷۰,
۱۷۶, ۱۷۷, ۱۸۱, ۱۹۲, ۲۱۹, ۲۲۱, ۲۲۲,
۲۳۲, ۲۵۳, ۳۶۲, ۴۰۹, ۶۲۷, ۶۳۸
منشویک‌ها ۱۹۸
منصور، جعفر ۳۶۱

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

منصوری، جواد ۷, ۳۰, ۲۱۷, ۲۱۹, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۵, ۲۲۶, ۲۲۸, ۲۳۲, ۲۳۳, ۲۶۴, ۳۳۶, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۴۵, ۳۵۱, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۴, ۳۵۵, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۳, ۳۷۸, ۴۱۰, ۴۱۳, ۴۲۸, ۴۶۲, ۵۹۱, ۶۴۳, ۶۵۰, ۶۵۴
مهاجرانی ۳۵۲, ۴۹۳
مهدوی کنی ۲۲۴, ۲۳۵, ۲۴۵, ۲۸۵, ۲۸۷, ۲۹۸, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۶۳, ۳۷۵, ۴۱۴, ۴۳۲, ۴۶۷, ۴۶۸, ۶۵۵
مهدیان، حسین ۱۱۴
مهمانپرست، رامین ۱۴۳, ۱۴۴, ۵۴۸, ۶۱۷
مودب صفت، سعید عباس ۳۴۴, ۴۱۲
مورداشوف، آناتولی ۱۶۵
موزارت ۵۴۵
موسوی، احمد ۵۹۱
موسوی اردبیلی ۲۱۵, ۲۲۳, ۲۳۹, ۲۸۵, ۲۸۷, ۲۹۸, ۳۰۴, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۴۸, ۴۰۰, ۴۱۴, ۴۴۲, ۴۴۳, ۴۶۷, ۴۷۶
موسوی خوئینی‌ها، محمد- در اکثر صفحات کتاب.
موسویانی ۵۰۷
موسوی تبریزی ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۹۰, ۱۹۲, ۳۴۸, ۴۲۸, ۴۲۹, ۶۳۹
موسوی تبریزی، ابوالفضل ۴۲۸
موسوی تبریزی، حجت الاسلام ۱۸۱
موسوی تبریزی، حسین ۱۸۲, ۱۹۲, ۳۴۸
موسوی زادگان ۳۷۶
موسوی، سراج الدین ۵۰
موسوی قوچانی، سید عباس ۱۹۱
مومن ۳۴۷, ۴۸۲
میتروخین، واسیلی ۳۲, ۳۳, ۳۸, ۵۱, ۹۶, ۱۴۶, ۱۷۷, ۱۷۹, ۲۵۹, ۵۱۹, ۵۲۳, ۵۶۶, ۵۷۸, ۵۸۲, ۵۸۳, ۵۸۴, ۵۹۶, ۶۱۰, ۶۲۱, ۶۲۳, ۶۲۴, ۶۲۵, ۶۲۶, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۳۱, ۶۳۴, ۶۳۵, ۶۳۸, ۶۴۱, ۶۴۴, ۶۶۰, ۶۶۱, ۶۶۳, ۶۶۴, ۶۶۵, ۶۶۶, ۶۶۷
میرپنج، رضا خان ۵۶۴
میردامادی، خدیجه ۸۰
میردامادی، محسن ۲۸۹, ۲۹۲
میردامادی نجف آبادی، هاشم ۸۰
میرزا کوچک خان ۹۰, ۵۶۰, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۶۳, ۵۶۴, ۶۶۴
میرشکرایی، جمال ۴۸۹
میلانی، آیت الله ۸۸, ۱۰۴
میلر، ویلیام (بیل) ۴۲۴, ۵۶۰

ن

ناتو ۲۴, ۶۲۱
نادری، علی ۱۸۳
ناطق نوری، علی اکبر ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۳۰, ۳۵۲, ۴۶۷
نامجو ۳۲۹
نایتینگل، فلورانس ۵۴۵
نبوی، بهزاد ۲۲۰, ۳۰۷, ۳۶۰, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۷۹, ۴۳۶, ۴۳۸, ۴۳۹, ۴۴۹, ۴۹۰, ۴۹۳
نتانیاهو، بنزیون ۱۳۷
نتانیاهو، بنیامین ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۹
نتانیاهو، جاناتان ۱۳۶, ۱۳۷
نجفی رهنانی، حسنعلی ۵۰۷
نجم آبادی ۵۹۱
نجیب، محمد ۴۲
نخشب، محمد ۶۰۶, ۶۰۷
نژاد، پرویز ۴۳۴
نژادحسینیان، هادی ۴۶۷
نس، چارلز ۴۲۲
نظران، محمد علی ۷, ۷۳, ۱۰۵, ۱۵۳, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۰, ۳۴۱, ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۴۵, ۳۵۹, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۶, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۱۵, ۴۲۸, ۴۴۳, ۴۶۰, ۴۶۱, ۴۷۶, ۶۵۰, ۶۵۳, ۶۵۴
نعمتی، سروان اصغر ۱۱۴, ۳۲۴, ۳۲۷
نفری، احمد ۵۰
نفیسی ۱۴۹, ۵۹۲, ۵۹۳
نفیسی، رسول ۵۹۲
نقاش، انیس ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۳, ۲۵۵
نقاشیان، حمید ۱۱۵
نوبری، ناصر ۵۳۱, ۵۳۲, ۵۳۴, ۵۳۵
نوجوما، سام ۱۴۹
نورث، الیور ۵۰۱, ۶۵۹
نوری المالکی ۳۰

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

نوری، یحیی ۱۹۵, ۱۹۶, ۲۰۰, ۶۳۹
نوژه ۶, ۷, ۱۵, ۱۰۵, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۳۲, ۲۳۳, ۲۷۷, ۳۱۰, ۳۱۷, ۳۱۸, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۳۱, ۳۳۲, ۳۳۳, ۳۳۴, ۳۳۵, ۳۳۶, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۴, ۳۴۷, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۲, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۶۷, ۳۶۸, ۳۶۹, ۳۷۵, ۳۷۶, ۳۷۸, ۳۸۴, ۳۸۶, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۹۵, ۳۹۶, ۳۹۷, ۳۹۹, ۴۰۲, ۴۱۳, ۴۱۵, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۳۱, ۴۳۲, ۴۳۸, ۴۴۲, ۴۴۸, ۴۴۹, ۴۵۹, ۴۶۱, ۴۶۲, ۴۷۶, ۴۷۸, ۴۸۷, ۴۸۹, ۶۳۱, ۶۴۱, ۶۴۶, ۶۴۹, ۶۵۳, ۶۵۵, ۶۵۶
نوژه، محمد ۳۲۰
نیشام، مستر ۴۴۹
نیکخواه، پرویز ۵۹۱, ۵۹۲
نیکروش ۵۰۷
نیکسون، ریچارد ۱۷, ۲۳, ۲۴, ۴۲۱, ۵۵۲, ۵۹۸, ۵۹۹, ۶۲۱
نیکلای دوم ۱۶۲
نیکنام، حمید ۱۱۶
نیکنام، محمد کاظم ۱۹۳
نیکوخواه، فرهاد ۶۰۲
نیکولایویچ، الکسی ۸۲
نیلی، مرتضی ۳۶۴, ۳۶۵

و

واثقی، ابوطالب ۹۱, ۹۵
واحد، سعید ۲۳۱
والر، مایکل ۶۱۵, ۶۶۷
وثوق الدوله ۵۶۱
وحید خراسانی، حسین ۳۴۶
وحید دستجردی، هوشنگ ۴۳۵, ۴۴۲, ۶۵۵
ورامینی ۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۵, ۲۹۶, ۲۹۷, ۳۵۵, ۶۴۷
ورامینی، عباس ۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۵, ۲۹۶, ۲۹۷, ۳۵۵, ۶۴۷
ورامینی، عباس محمد ۲۹۳, ۲۹۵, ۶۴۷
وزوایی، محسن ۲۹۲
ولایتی، علی اکبر ۵۰۷, ۵۳۱
ولف، مارکوس ۱۲۰
ولی قرنی، محمد ۱۱۲, ۲۲۶, ۲۲۷, ۲۲۸
ویلسون، وودرو ۲۶
وینوگرادف ۲۴۲

هـ

هادی نجف آبادی، محمدعلی ۵۰
هارلی، پاتریک ۵۷۰, ۵۷۲, ۵۷۳
هاشمی اصفهانی، سید محمد ۲۹۵
هاشمی، علی ۵۰۱, ۵۲۶, ۵۲۹, ۵۳۰, ۶۵۹
هاشمی قهدریجانی، مهدی ۲۵۷
هاشمی رفسنجانی، علی اکبر – در اکثر صفحات کتاب.
هاشمی، مهدی ۷۵, ۷۷, ۲۶۰, ۲۶۱, ۳۵۰, ۳۸۷, ۴۷۸, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۹۹, ۵۰۲, ۵۱۰, ۵۱۴, ۵۱۶, ۵۲۰, ۵۲۲, ۵۲۳, ۵۲۴, ۵۲۷, ۵۲۸, ۵۲۹, ۵۳۰, ۵۳۶, ۵۳۷, ۵۳۸, ۵۳۹, ۵۴۱, ۵۴۲, ۶۲۹, ۶۳۳, ۶۴۴, ۶۵۰, ۶۶۰
هانی الحسن ۲۴۸, ۲۵۱, ۲۵۷, ۲۵۹, ۲۷۲, ۵۲۲, ۵۲۳
هایزر ۲۱۰, ۲۷۴
هلمز، ریچارد ۶۱۱
همپستون، اسمیت ۱۴۸, ۱۴۹
همدانی، حسین ۴۹۴
هویدا، امیرعباس ۱۹۴, ۲۳۴, ۲۴۵, ۳۹۳, ۵۸۷, ۶۰۷, ۶۰۸, ۶۱۰, ۶۱۱
هیزنفاس، یوجین ۵۲۲, ۵۲۳, ۵۲۹
هیمن، تامسن ۵۶

ی

یدالله ۱۱۳, ۱۸۲, ۱۸۳, ۲۲۹, ۶۰۷, ۶۰۸, ۶۰۹
یروفیف، ولادیمیر ۶۱۰
یزدی، ابراهیم ۴۰, ۵۴, ۵۶, ۵۸, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۵, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۳۶, ۲۷۲, ۲۷۳, ۳۷۸, ۳۷۹, ۴۱۹, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۲۳, ۶۲۸
یلتسین، بوریس ۲۳, ۱۴۰, ۱۷۲, ۱۷۳, ۶۳۴
یوسف صالح عباس ۱۵۲
یوشچنکو، ویکتور ۴۸۴
یونسی، علی ۵۰, ۷۰, ۲۲۱, ۳۴۹, ۳۵۰, ۴۷۵

AVAYEBUF.wordpress.COM

احزاب و سازمان‌ها

ا

اطلاعات نظامی اتحاد جماهیر شوروی ۶۶
اف اس بی ۱۶۱, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۴
اف اس کی ۱۶۱, ۱۷۲
انجمن اسلامی دانشجویان ۵۵, ۶۴, ۳۴۴, ۴۱۱
انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا ۶۴
انستیتوی جاناتان نتانیاهو ۱۳۶
انستیتوی مطالعات جنگ در لندن ۱۳۶

ب

بخش ارزیابی اطلاعات ۲۲
بنیاد جانبازان ۱۲۹, ۱۳۰
بنیاد شهید انقلاب اسلامی ۱۹۶
بنیاد علوی ۴۸
بنیاد مستضعفان و جانبازان ۱۳۰

پ

پاسا ۲۲۱, ۲۳۲
پارلمان اوکراین ۲۴, ۶۲۱

ت

تشکیلات خودگردان فلسطین ۱۳۹
تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه ۶, ۱۱۱, ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۴

ج

جبهه آزادیبخش ملی الجزایر ۴۰
جبهه ملی ۱۷, ۳۹, ۴۰, ۶۱, ۶۴, ۲۴۷, ۲۸۷, ۲۹۰, ۳۱۷, ۳۹۳, ۴۲۴, ۵۷۴, ۵۷۸, ۵۹۳
جمعیت موتلفه اسلامی ۳۳۹, ۴۶۰
جنبش امل ۴۱, ۴۷, ۵۷, ۹۷, ۲۵۰, ۲۵۳, ۲۵۵, ۳۶۲
جنبش سوسیالیست عرب ۳۵
جنبش جوانان مسلمان ۲۵۴
جی آر یو ۶۶, ۶۷, ۲۳۶, ۲۷۹, ۵۵۸

چ

چریک‌های فدایی ۸, ۱۴, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۲۰, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۷, ۲۴۱, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۶, ۲۵۱, ۲۶۷, ۲۷۲, ۳۰۹, ۳۱۷, ۳۶۶, ۴۲۲, ۴۶۹, ۴۷۰, ۴۷۳, ۴۷۴, ۵۹۴

ح

حرکت المحرومین ۵۷
حزب الدعوه اسلامی ۴, ۲۹, ۳۰, ۵۰, ۸۰, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۳, ۳۳۷, ۵۸۱, ۶۲۹
حزب بعث سوریه ۳۷, ۳۸, ۵۱۹
حزب بعث عراق ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۵۸۱, ۶۲۵
حزب بعث عرب ۳۵
حزب توده ۸, ۱۶, ۱۷, ۳۳, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۷, ۸۴, ۱۶۷, ۲۱۴, ۲۷۸, ۳۳۴, ۳۳۹, ۳۴۷, ۳۴۹, ۳۵۰, ۴۶۵, ۴۶۹, ۴۷۰, ۴۷۲, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۵, ۵۶۶, ۵۷۳, ۵۷۴, ۵۷۷, ۵۸۱, ۵۸۵, ۵۸۷, ۵۸۸, ۵۹۲, ۵۹۷, ۶۰۲, ۶۵۷
حزب جمهوری اسلامی ۷, ۱۴, ۱۶, ۵۸, ۱۰۳, ۱۱۴, ۱۱۷, ۱۲۷, ۲۱۵, ۲۱۷, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۳۱, ۲۳۳, ۲۴۱, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۶, ۲۵۱, ۲۵۷, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۸۶, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۱۲, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۱۶, ۳۳۶, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۰, ۳۴۱, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۵۱, ۳۵۳, ۳۵۴, ۳۶۴, ۳۶۸, ۳۷۹, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۱, ۳۹۲, ۳۹۶, ۳۹۸, ۴۰۹, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۱۴, ۴۱۵, ۴۱۶, ۴۱۷, ۴۱۸, ۴۲۶, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۰, ۴۳۲, ۴۳۵, ۴۳۸, ۴۴۲, ۴۴۳, ۴۵۵, ۴۵۸, ۴۶۱, ۴۶۷, ۴۶۹, ۴۷۶, ۶۴۴, ۶۵۰, ۶۵۴
حزب سوسیالیست عراق ۲۹, ۸۴
حزب کمونیست ایران ۳۳, ۱۶۷, ۴۷۵, ۵۶۵, ۵۶۶
حزب کمونیست عراق ۲۹

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

حزب ملل اسلامی ۵۰, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۳, ۲۳۱, ۲۳۲, ۳۳۷, ۳۵۱, ۳۶۱, ۳۶۲
حزب الدعوه اسلامی ۴, ۲۹, ۳۰, ۵۰, ۸۰, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۳, ۳۳۷, ۵۸۱, ۶۲۹
حزب سوسیال دموکرات ۱۶۲, ۱۹۸
حزب ملل اسلامی ۵۰, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۳, ۲۳۱, ۲۳۲, ۳۳۷, ۳۵۱, ۳۶۱, ۳۶۲
حوزه علمیه قم ۴۸, ۸۰, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۸, ۱۰۴, ۱۰۹, ۶۲۹
حوزه علمیه نجف ۲۷, ۸۰, ۹۸, ۱۰۷

د

دانشگاه پاتریس لومومبا ۴, ۸, ۱۳, ۱۴, ۱۶, ۱۸, ۴۸, ۶۹, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۵, ۸۶, ۸۹, ۹۲, ۹۶, ۹۸, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۱۱, ۱۱۴, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۴, ۱۴۵, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۵۷, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۱, ۱۶۸, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۷۴, ۱۸۴, ۱۸۵, ۲۱۸, ۲۷۰, ۲۸۰, ۲۹۷, ۳۱۶, ۳۱۹, ۳۳۰, ۳۳۹, ۳۴۶, ۳۴۷, ۳۶۹, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۹۶, ۴۱۲, ۴۱۹, ۴۶۶, ۴۷۶, ۴۷۸, ۵۲۰, ۵۲۹, ۵۳۰, ۵۴۷, ۵۴۸, ۵۴۹, ۵۵۵, ۵۸۱, ۵۸۳, ۵۸۸, ۵۹۷, ۶۰۸, ۶۱۵, ۶۱۷, ۶۲۸, ۶۳۰, ۶۳۲, ۶۳۴, ۶۳۵, ۶۵۰, ۶۶۲
دانشگاه دوستی ملل ۱۳, ۱۸, ۱۳۵, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۵, ۱۵۵, ۱۶۱, ۱۷۱, ۱۷۴, ۵۴۸, ۶۳۴
دانشگاه سازمان امنیت شوروی ۷۲, ۲۲۳, ۲۹۰, ۳۹۴
دانشگاه کمونیستی تویلرز شرقی ۱۴۸
دفتر ادبیات و هنر انقلاب حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی ۸۱ سازمان فتح ۴۸
دولت اسلامی عراق و شام ۳۸, ۳۹, ۶۲۵

س

سازمان آزادیبخش فلسطین ۳۶, ۴۲, ۱۴۹, ۲۱۹, ۲۳۶, ۲۳۷, ۲۴۴, ۲۴۸, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۳, ۲۵۴, ۲۵۷, ۲۵۹, ۲۶۱, ۲۶۹, ۲۷۲, ۲۸۴, ۲۹۴, ۵۲۳, ۶۲۵
سازمان امنیت فدراسیون روسیه ۲۳, ۱۳۳, ۶۱۷
سازمان مخصوص اتحاد و عمل ۴۰
سازمان مجاهدین خلق ۱۴, ۶۰, ۱۰۵, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۲۰, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۷, ۲۵۱, ۲۶۷, ۲۹۹, ۳۰۷, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۱۷, ۳۴۴, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۶۶, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۱, ۴۴۸, ۴۵۰, ۴۵۹, ۴۶۰, ۴۶۱, ۴۹۰, ۵۹۳
سازمان ملل ۴۲, ۴۳, ۶۱, ۱۵۲, ۱۶۷, ۲۵۱, ۲۶۱, ۲۶۲, ۵۷۴, ۶۱۸
ستاد جنگ‌های نامنظم ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۳۶۳
ساواک ۴, ۲۹, ۵۷, ۶۴, ۶۵, ۸۷, ۸۸, ۹۵, ۹۶, ۹۸, ۹۹, ۱۰۸, ۱۲۰, ۱۷۷, ۱۷۹, ۱۸۳, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۹۱, ۱۹۳, ۱۹۵, ۱۹۶, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۱۸, ۲۲۰, ۲۲۴, ۲۷۸, ۲۸۰, ۲۸۲, ۳۴۶, ۳۴۷, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۷۰, ۳۷۱, ۳۷۲, ۴۱۷, ۴۴۶, ۵۱۳, ۵۸۲, ۵۸۸, ۵۹۰, ۵۹۲, ۵۹۳, ۵۹۷, ۶۳۹, ۶۵۲
سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۵, ۱۴, ۱۵, ۳۰, ۵۰, ۸۴, ۸۵, ۱۱۲, ۱۱۸, ۱۷۷, ۲۰۷, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۷, ۲۱۹, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۵, ۲۳۱, ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۴, ۲۵۷, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۲, ۲۶۳, ۲۶۴, ۲۶۶, ۲۶۷, ۲۸۶, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۹۰, ۲۹۲, ۲۹۷, ۲۹۸, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۲۲, ۳۳۰, ۳۳۴, ۳۳۶, ۳۳۷, ۳۵۱, ۳۵۵, ۳۶۲, ۳۶۶, ۴۱۰, ۴۱۲, ۴۴۸, ۴۴۹, ۴۶۱, ۴۶۲, ۴۷۴, ۴۹۹, ۵۲۲, ۶۱۸
سپاه قدس ۳۰, ۲۶۱, ۲۶۲, ۲۶۳, ۳۶۸
سرویس وی ۱۷۸, ۱۷۹, ۲۰۴, ۵۸۳, ۵۹۶
سفارت شوروی ۶, ۳۲, ۴۱, ۶۵, ۶۷, ۱۱۳, ۱۲۲, ۱۷۸, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۱۵, ۲۳۶, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۷۲, ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۸, ۲۹۰, ۴۷۱, ۴۷۳, ۵۵۸, ۵۶۹, ۵۷۰, ۵۸۲

ش

شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی ۵۹, ۳۷۵, ۳۹۰, ۴۱۱, ۴۱۲
شورای نگهبان ۸, ۴۷, ۵۰, ۲۱۹, ۳۰۶, ۳۷۴, ۴۶۷, ۴۶۸

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

ک

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۸۱, ۵۸۸, ۵۸۹, ۵۹۰, ۵۹۲, ۵۹۳, ۵۹۵, ۶۶۶
کمیته انقلاب اسلامی ۵۹, ۲۷۳, ۲۸۴, ۲۹۲, ۲۹۶, ۳۳۰, ۳۳۲, ۳۳۴, ۳۳۵, ۳۴۴, ۳۵۵, ۳۵۶, ۳۵۷, ۳۶۲, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۶۷, ۳۷۲,
کمیته مرکزی حزب کمونیست ۳۹, ۶۸, ۱۴۶, ۱۶۴, ۴۶۹, ۴۷۱, ۴۷۵, ۶۰۸
کنگره ایالات ۲۱, ۴۷, ۶۵۸

گ

گروه توحیدی بدر ۲۲۰
گروه چریکی چمران ۵۸, ۲۵۰
گروه حزب الله ۲۱۹, ۳۶۱
گروه فرقان ۵, ۱۰۸, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۲۶, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۱, ۳۹۷, ۴۰۱, ۴۰۲, ۴۰۵, ۴۰۷, ۶۳۳, ۶۵۴
گروه فلاح ۱۰۸, ۱۱۲, ۲۲۰
گروه فلق ۲۲۰
گروه امت واحده ۲۲۰
گروه توحیدی صف ۲۲۰, ۳۶۶
گروه چریکی محمد منتظری ۵۸, ۱۷۶
گروه منصورون ۲۲۰
گروه موحدین ۲۲۰, ۳۶۶

م

مجاهدین خلق ۱۴, ۶۰, ۱۰۵, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۲۰, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۷, ۲۴۳, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۵۱, ۲۶۷, ۲۹۹, ۳۰۷, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۱۷, ۳۴۴, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۶۶, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۱, ۴۳۷, ۴۴۸, ۴۵۰, ۴۵۹, ۴۶۰, ۴۶۱, ۴۹۰, ۵۹۳, ۶۴۲
مجمع روحانیون مبارز ۷۳, ۷۶, ۱۰۸, ۱۵۲
مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۶۴, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۲, ۱۹۲, ۲۰۶, ۳۲۹, ۳۵۸, ۴۱۳, ۶۲۸, ۶۳۱, ۶۳۲, ۶۳۳, ۶۳۹, ۶۴۱, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۵۲, ۶۵۷
موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۲۰۱
موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ۱۱۲, ۶۳۲

ن

نهضت آزادی ایران ۴۰, ۴۱, ۵۶, ۶۵, ۱۷۶, ۲۲۰, ۲۳۲
نهضت مقاومت ملی ۶۴, ۲۷۸
نهضت مقاومت ملی فلسطین ۶۴

و

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ۸, ۱۸, ۹۲, ۱۱۲, ۱۱۹, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۹۳, ۲۹۸, ۳۲۱, ۳۴۵, ۳۵۶, ۳۵۹, ۳۷۲, ۴۵۰, ۴۶۰, ۴۸۰, ۴۸۳, ۴۸۶, ۵۴۱, ۶۳۰
وزارت امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی ۲۲

آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

This book addresses two main groups. The first groups consists of lawmakers, politicians, social and political scientists who in the free world who believe Seyed Ali Khamenei to be a holy religious leader and address him as such in letters, speeches and interviews, assuming this is respecting the people who view him as their leader. They should know that behind the veil of religious pomp sits a Soviet secret service agent whose ascent to power is riddled with murders and assassinations. The second group is those among his supporters who truly believe through the regime›s relentless propaganda that somewhere in history Khamenei has received the flag of Supreme Leadership from the hidden Imam. They should know that he has been handed no such flag but instead a dossier endorsed with the KGB seal so that he could pull Iran out of the sphere of American influence and into that of Russia.

آوای بوف

Amir Abbas Fakhrtavar
January 1, 2016
Washington D.C.

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

ability to make any realistic predictions. Meanwhile the Soviet intelligence service had succeeded to convey the message that the Shah›s downfall and the revolutionary clergy and Khomeini›s rise to power were a result of Carter and other Western leaders› support through a wide dis-information campaign. Hence, the Soviet hands that were the main directors of the Islamic Revolution theater remained hidden for decades.

In selecting sources for this book, much effort has been made to use sources that are free of personal and group biases so as to extract historical facts that have been buried under the psychological warfare among opposing parties. This toxic atmosphere which is a hallmark of the Cold War era has turned the task of conducting provable research about any political, social and historical topic into a difficult one. For this reason, a painstaking yet verifiable method was employed in Comrade Ayatollah for unearthing historical truths. For example, in determining the role of the Soviet secret service in the events leading to the Islamic Revolution and in the actions taken by the ruling clergy and their minions in the years that followed, instead of referring to sources affiliated with the Islamic Republic›s opposition groups, sources have been tapped that belong to regime insiders. A comparative analysis was then made between these sources, that include interviews and memoirs of the ruling elite as well as officially published chronology, and books publishes by defected KGB officers whose service was concurrent with this historic period. It can be said with certainty that all the sources used in this book have been extracted from official documents published by the Islamic Republic, Russian references and similar sources so that there would be no grounds for a rebuttal from these oppressive regimes. Recently released classified files from the Soviet secret service, the Islamic Republic secret service, the CIA have also been instrumental in writing this book and in clearing the dust that has been obscuring the Iranian history pages since the revolution for the last thirty years.

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

vengeance exacted upon those who negotiated with the American president›s special envoys; the conspiracy to depose Ayatollah Montazeri; Khomeini›s mysterious death in the final days of Khamenei›s presidency; and finally, the critical amendment made to the Islamic Republic constitution are topics of discussion in this chapter.

The last chapter is a brief and comparative review of steps taken by the superpowers of the East and West on the brink of the revolution in Iran and during its immediate aftermath. The Soviet Union had intensified its penetration into all strata of society in Iran since the entry of the Red Army in Iran in 1942, was on one hand openly supporting the establishment of Marxist organizations such as the Tudeh Party and less conspicuously supporting the establishment of the National Freedom Front of Iran and on the other hand penetrating the seminaries to recruit young theological students for the Soviet secret service. In addition, the KGB had also managed to find its way into Mohammad Reza Shah Pahlavi›s court and it could thus implement its plans to weaken the monarchy. Most importantly their campaign of disinformation or in layman terms spreading lies and false rumors, in which KGB agents were unrivaled experts, had succeeded to deeply influence the course of events in the country. On the other side of the Atlantic Ocean, the Western superpower, the United States, was struggling with numerous domestic problems. President Jimmy Carter with his idealistic ideas had just been elected to occupy the Oval Office and his actions in the political, social, economic and military arenas were nothing short of a revolution. The controversial Vietnam war and the Watergate scandal had seriously undermined the confidence of the American people in its elected government. And now the Carter›s his political appointees and dismissals were challenging the invincible image that the United States had created after World War II. Carter›s actions had caused a major miscalculation within the intelligence community about what was transpiring in Iran and consequently the CIA lost the

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

This carefully designed incident was intended to create an alibi for Khamenei such that suspicion was directed away from him for the horrific bombings that ensued soon after killing many of the most prominent political?? figures of the Islamic Republic. Khamenei's rivals were being eliminated one after the other and the road was being cleared for his ascent to power. On June 28, 1981, Ayatollah Beheshti was killed along with over 70 other Islamic Republic Party leaders and on August 30, 1981, President Mohammad Ali Rajai, and Prime Minister Mohammad Javad Bahonar, were killed in a similar bombing. Hassan Ayat, Ayatollah Ghodoussi and many others who were in some way impeding Khamenei›s rise to power were eliminated. This bloody episode is reminiscent of the grand cleansing of the early years of the Russian Revolution that paved the way for solidifying Stalin›s power. The tragic end of those who tried to investigate these terror attacks through the judiciary is also a part of this chapter. This chapter also underscores the point that Seyed Ali Khamenei, who rose to power soon after the terror attacks and has been in that position ever since, never showed any interest in pursuing these murder cases. The dossiers of the bloody terror attacks of the summer of 1981 that have been gathering dust in the archives of the judiciary, have been carefully re-examined for the first time taking into account the events described above, revealing beyond doubt the role of Khamenei in collaboration with the Soviet secret service in these terror incidents.

Chapter nine revolves entirely around the successive events from the summer of 1981 to the death of Khomeini and the election of Khamenei as the Absolute Supreme Leader. The long sequence of events includes the establishment of the Ministry of Intelligence; the abolishment of the Tudeh Party with a green light from the leaders of the Kremlin; the commencement of internal conflicts among Khamenei›s team, specifically his clashes with the Prime Minister Mir Hossein Moussavi; the Iran Contra Affair and Khamenei›s rage over being left out of the loop while he held the highest executive position in the country and his bitter

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

two decades of chasing after questions that have perplexed me for half of my life. Finally when I started writing this book four years ago, I anticipated many possible outcomes. I expected this book to evolve into the biography of a ruthless dictator or the discovery of an old Soviet espionage network. But in my wildest dreams I could not have imagined that Comrade Ayatollah would turn into perhaps one of the largest research collections that sheds light on the darkest political and criminal dossiers in Iranian history. Today I declare with certainty that I have identified the root of the historical agony of our people and I have no doubt that all those who follow me on this journey to the conclusion of the book will acquire a new viewpoint on what has come to pass in our nation during the past century. The key to identifying the root cause of this shared agony lies not in our country but far away in the heart of Iran›s Northern neighbor -- in the vast nation of Russia. The same place where in 1905 sparks of revolution were ignited in Tsarist Russia. Twelve years later, the flames of the Bolshevik Revolution at first engulfed the people of this expansive country and then spread to ancient Iran and other parts of the world to reduce their history, culture and identity to ashes.

Chapter eight re-examines the terror attacks of the summer of 1981 in Tehran and the direct role of Seyed Ali Khamenei and his loyal underlings in the anti-Nojeh coup plot task force in carrying out these terror attacks. These attacks began simultaneously with the impeachment of then president Bani-Sadr in the Islamic Republic Parliament (Majles) and the assassination of Doctor Mostafa Chamran who was a staunch supporter of Bani-Sadr. The conspiracy to impeach the first president elected by the Iranian people for political incompetence was instigated and led in the Majles by Hashemi Rafsanjani and with the direct cooperation of two Patrice Lumumba University graduates, Seyed Ali Khamenei and Seyed Mohammad Moussavi Khoeiniha. One week later, on June 27, 1981, a phony terror attack occurred in Abuzar Mosque and it was announced that Khamenei had survived the attack.

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

two decades of chasing after questions that have perplexed me for half of my life. Finally when I started writing this book four years ago, I anticipated many possible outcomes. I expected this book to evolve into the biography of a ruthless dictator or the discovery of an old Soviet espionage network. But in my wildest dreams I could not have imagined that Comrade Ayatollah would turn into perhaps one of the largest research collections that sheds light on the darkest political and criminal dossiers in Iranian history. Today I declare with certainty that I have identified the root of the historical agony of our people and I have no doubt that all those who follow me on this journey to the conclusion of the book will acquire a new viewpoint on what has come to pass in our nation during the past century. The key to identifying the root cause of this shared agony lies not in our country but far away in the heart of Iran›s Northern neighbor -- in the vast nation of Russia. The same place where in 1905 sparks of revolution were ignited in Tsarist Russia. Twelve years later, the flames of the Bolshevik Revolution at first engulfed the people of this expansive country and then spread to ancient Iran and other parts of the world to reduce their history, culture and identity to ashes.

Chapter eight re-examines the terror attacks of the summer of 1981 in Tehran and the direct role of Seyed Ali Khamenei and his loyal underlings in the anti-Nojeh coup plot task force in carrying out these terror attacks. These attacks began simultaneously with the impeachment of then president Bani-Sadr in the Islamic Republic Parliament (Majles) and the assassination of Doctor Mostafa Chamran who was a staunch supporter of Bani-Sadr. The conspiracy to impeach the first president elected by the Iranian people for political incompetence was instigated and led in the Majles by Hashemi Rafsanjani and with the direct cooperation of two Patrice Lumumba University graduates, Seyed Ali Khamenei and Seyed Mohammad Moussavi Khoeiniha. One week later, on June 27, 1981, a phony terror attack occurred in Abuzar Mosque and it was announced that Khamenei had survived the attack.

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

that this university was established by the Soviet secret service and in addition to its management, personnel and staff, all of its foreign students served the Soviet secret service as spies. At the end of the chapter, a brief overview of post-1917 Russian history is presented focusing on each of its leader's policies on the expansion of its foreign influence. It concludes with President Vladimir Putin›s dreams of resurrecting the Eastern Socialist Empire.

Comrade Ayatollah investigates in ten chapters documents related to the pivotal role of the Soviet Union›s security agency in the planning and execution of the Islamic Revolution of 1979 and this terrifying organization›s subsequent covert facilitation of the ascent of Seyed Ali Khamenei to the position of Absolute Supreme Leader in Iran. In each of these ten chapters you will encounter one of the hidden secrets and terrifying mysteries in the history of the Islamic Revolution. While deciphering these enigmas, I also provide material for independent research and a suggested topic for case studies.

IRGC modeled its formation after the Soviet Red Army; it recruited thugs and hooligans from urban outskirts in addition to ignorant and fanatic religious youth. It was not long before the Soviet secret service took notice to the point where it began shipping them small arms and artillery via Moscow without the knowledge of Prime Minister Bazargan or Prime Minister Bani-Sadr. The IRGC that had practically become Khamenei›s private army, provided a center for many of the revolutionary youth who had been trained in Soviet-controlled camps.

For close to a century, destiny has played a bitter game with our ancient homeland. The winds of bizarre events have left us Iranians in a historical abeyance. Addicted to our shared agony and engrossed in our daily demise, we have even lost the ability to ponder the starting point of this common grief. Perhaps if our fathers sought out the root of this shared agony, a feasible solution would have emerged. What you are about to read is the result of

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

immediately contacted two of his closest and most trusted underlings, Massoud Keshmiri, who was responsible for the Air Force division of the committee residing in the second office?? of the Army, and Mohsen Rezai, the chief of the intelligence division of the IRGC Khamenei asked them to meet him at his house right away. That same early morning they formed a task force called "the anti-Nojeh coup plot" and Massoud Keshmiri was appointed as the executive commander while Khamenei was put in charge of conducting the operations. This task force spent the next ten months in a grand cleansing operation in government offices and the Iranian army to dispose of any elements that were suspected of being disloyal to the Islamic Revolution and the ruling revolutionary clergy. In March 1981, members of this task force who were Khamenei›s special operations team, entered sensitive government offices to lay the groundwork for the final phase of solidifying the revolution.

They were instead members of the Islamic Revolution Committees and the IRGC who completed this mission with the leadership of a Patrice Lumumba graduate, Seyed Mohammad Moussavi Khoeiniha. The Soviet intelligence service was the unquestionable winner of the attack on the United Sates Embassy and the 444-day hostage crisis that followed. Thus, the KGB gained access to the classified files at the American Embassy without any trace of its role. The image of American invincibility was shattered and the West›s superpower was humiliated. More importantly, the United States was cut off from Iran and thereafter the Soviet Union solidified the revolution in Iran to its own liking without any major political rivals in its way.

Chapter three is an introduction to the Patrice Lumumba University, now known as the People›s Friendship University, in Moscow and a brief history of this university›s activities for training leaders loyal to the Soviet Union in the Middle East, Africa, Asia and South America. High-ranking defectors from the KGB admit

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

British armies entered Iran from the north and south, respectively, and occupied the entire country with the excuse that Iran was a supporter of Nazi Germany. The clandestine influx of the Soviet intelligence service›s spies and agents under the guise of the Red Army provided the opportunity for the Russians to penetrate all strata of society in the broad geographical expanse of Iran. At the end of World War II, the British army immediately began to withdraw. The Soviet Red Army months later under international pressure especially from the United States withdrew, but its intelligence service›s spies never left Iran. The result of their three-decade long operations in Iran to recruit and train elements loyal to the Soviet Union was the December 1979 Islamic Revolution. What transpired during this bitter era in Iran, the Middle East and North Africa has been depicted in this chapter.

The first chapter is a review of the history of the Cold War the origins of which can be traced back to the rivalry between two victors of World War I -- the Russians and the British -- for the control of the partitioned Ottoman territory. The Ottomans were the big losers of the war and the most prized spoils of war left behind by their defeated army were the historic lands of the Middle East and North Africa. The Bolshevik Revolution that coincided with the end of World War I kept the Russians from controlling a part of this valuable territory and thus Great Britain and France remained the two powers that won control over the lion›s share of the Middle East. After the 1917 revolution and the establishment of the Soviet Union, the Russians once again began eyeing territories outside the boundaries of this newly established empire.

Chapter seven uncovers yet another one of Seyed Ali Khamenei›s great secrets. The Soviet secret service had received intelligence that some of the Iranian Imperial Air Force officers were planning a coup d›etat to topple the newly formed Islamic Republic and oust the ruling clergy from power. This information was relayed to Seyed Ali Khamenei at 3:00 AM on July 9, 1980. Khamenei

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

Introduction

Chapter five focuses on the formation of the Islamic Republic Revolutionary Guards Corps (IRGC) from a perspective never before explored. The nucleus of the IRGC initially played the role of the military arm of the Islamic Republic Party in order to provide room for rivalry with parallel, well-organized and militarily trained groups Mujahedin Khalgh and Fadaian Khalgh.

Chapter four is devoted to the final phases of the Soviet secret service›s project for igniting the flames of revolution in Iran in the summer of 1978, especially the Cinema Rex fire in Abadan and the September 8, 1978, «massacre». In both cases, we witness the first direct involvement of Seyed Ali Khamenei. These two events were part of a wide scale sabotage operation across Iran›s larger cities designed to undermine the Shah›s regime and was conducted by guerrillas loyal to the Soviet Union who had been trained for years in KGB-supervised camps. A decade of planning for this sabotage is recorded in documents and admissions of former KGB officers. In addition, official documents are presented from the Islamic Republic›s own history pages that expose a task force loyal to Seyed Ali Khamenei and led by Massoud Keshmiri whose mission was erasing the footprints of the perpetrators of these crimes.

Their creeping influence accelerated in the former Ottoman territories, from Mesopotamia to Palestine and from Morocco to Egypt. With the advent of World War II, the Russian and the

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

Comrade Ayatollah

Soviet KGB's Role in the Islamic Revolution & the Rise of Ali Khamenei to Power in Iran

By: Amir Abbas Fakhravar (Siavash)

Cover Design: Amin Karimian

Subject: Political- History of Iran and Cold War (Islamic Republic of Iran)

I S B N: 978-1-59584- 521-4

© Copyright Ketab Corp. 2016

Ketab Corp.
1419 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024 U.S.A.
Tel: (310) 477-7477
Fax: (310) 444-7176

www.Ketab.com
Ketab1@Ketab.com

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever except in the form of review, without permission of the author or the publisher.

Manufactured in the United States of America

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

Comrade Ayatollah

SOVIET KGB'S ROLE IN THE ISLAMIC REVOLUTION AND THE RISE OF ALI KHAMENEI TO POWER IN IRAN

آوای بوف

Amir Abbas Fakhravar

شرکت کتاب
KETAB CORP.

AVAYEBUF.wordpress.com*** مجله اینترنتی آوای بوف

AVAYEBUF.wordpress.COM

COMRADE AYATOLLAH

SOVIET KGB'S ROLE IN THE ISLAMIC REVOLUTION AND THE RISE OF ALI KHAMENEI TO POWER IN IRAN

AMIR A. FAKHRAVAR

امیرعباس فخرآور (سیاوش) در پانزدهم تیرماه ۱۳۵۴ در تهران به دنیا آمد. پدر بزرگش عابدین، خواهرزاده رضا شاه کبیر و پدرش محمدباقر، افسر نیروی هوایی ارتش بود. مبارزات آزادیخواهانه امیرعباس در نوجوانی آغاز شد و در نوزده سالگی با ورود به دانشکده علوم پزشکی ارومیه در سال ۱۳۷۳ اوج گرفت. وی از پیشگامان نسل جدید جنبش دانشجویی ایران بود که ده سال پس از انقلاب فرهنگی رژیم جمهوری اسلامی را به چالش کشید. در سال ۱۳۷۵ توسط شعبه چهار دادگاه انقلاب ارومیه به سه سال زندان و تبعید از ارومیه به بوشهر محکوم شد. یک سال پس از آن نخستین کتاب وی با عنوان "سبزترین چشم زمین" منتشر شد که در مقدمه آن، دوازده سال پیش از آغاز جنبش سبز در ایران به وقوع آن اشاره شده بود. امیرعباس در سال ۱۳۸۰ از سوی دادگاه انقلاب تهران به هشت سال زندان به واسطه نقش داشتن در اعتراضات دانشجویی هجدهم تیرماه ۱۳۷۸ و همچنین انتشار دومین کتابش با عنوان "اینجا چاه نیست" محکوم شد. این رمان که پیش از آن کاندیدای دریافت جایزه ادبی پائولو کوئیلو شده بود، مورد تشویق انجمن جهانی قلم قرار گرفت و امیرعباس به عنوان جوانترین نویسنده ایرانی در ۲۶ سالگی عضو افتخاری انجمن قلم کانادا و انگلستان شد.

همچنین انجمن جهانی قلم روز پانزدهم نوامبر سال ۲۰۰۴ را به عنوان روز نویسنده زندانی به بررسی آثار وی اختصاص داد. فخرآور در طول دوران زندان تحصیلات خود در دانشکده حقوق را به پایان رساند و در نهایت پس از پنج سال حبس موفق به فرار از زندان اوین شد و به ایالات متحده آمریکا رفت. در سال ۲۰۰۷ جایزه آنی تیلور را به واسطه شهامت و ایستادگی در مبارزه با دیکتاتوری از بنیاد آزادی هارووینتز دریافت کرد. تاسیس کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، انستیتوی آزادی و کنگره ملی ایرانیان و طرح تحریم نفت ایران از جمله موفقیت های بزرگ وی در طول یک دهه اقامت وی در آمریکا بوده است. فخرآور در این مدت در کنگره آمریکا، پارلمان کانادا، پارلمان انگلستان، پارلمان اروپا، پارلمان فنلاند و پارلمان اسرائیل با ایراد سخنرانی به افشای جنایات جمهوری اسلامی و دفاع از حق مردم آزادیخواه ایران پرداخته است. فخرآور در حال حاضر استاد قانون اساسی در دانشگاه ایالتی تگزاس می باشد.

$45.00

www.ketab.com